هو
المعبود الیه
المیعاد

شعر

یارب برسالت رسول ثقلین
یارب بغزا کننده بدر و حنین

جلد اول

# کتاب مستطاب بیت الأحزان

چاپ دار السلطنه تبریز عشرت



عصیان مراد و نصف من در دو جهات
نصفش بحسن بخش و نصفش بحسین

نمقه
مصطفی المرندی
الأصل

# هذا
# کتاب مستطاب بیت الاحزان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم بلایا الانبیاء والمرسلین واحسن رزایا الاوصیاء المکرمین والصلواة والسلام علی سید اهل البلاء
اجمعین وعلی آله الذین هم سادات الشهداء والمرضیین وعلی محبیهم والباکین علیهم ابد الآبدین ولعنة الله علی
اعدائهم فی کل آن وحین **ولعد** چنین گوید بنده عاصی امیدوار بکرم خداوند رحیم عبد الخالق ابن
عبد الرحیم یزدی الاصل مشهدی المسکن اسکنهما الله فی جنات النعیم که چون علم تعزیه آل طه ویس را علمی است
شریف و خیال میداند که نظر عنایت حضرت باری جل شانه العالی وحضرات اهل عصمت علیهم السلام بآن بینهایت
و از اسباب عظیمه نجات امت مرحومه است و در این زمان اخبار معتبره آنرا دیده که بعضی از جهال بکذبهای بسیار مخلوط
نموده بودند لهذا برخود لازم و متحتم نمود که باعانت خداوند جلیل و برکات اهل عصمت صلی الله علیهم اجمعین کتابی
در این باب نوشته شود که مشتمل باشد بر اخبار معتبره وارده در مناقب و مصائب این بزرگواران علیهم السلام
تا ثمرات آن در نظر اهل دانش و بینش اتم و اکمل بوده باشد وشکراً لله رب العالمین که بزبان طرب بقض اجابت
کتابی مشتمل بر کنوز و رموز و عجائب و غرائب از فضایل و مناقب و معجزات و مصائب که مسمی بمصائب المعصومین است بر قلم
این ناقابل جاری گردیده و این ضعیف را اگرچه قابلیت تصنیف مثل این کتاب مستطاب نبود ولکن ذلک فضل الله یؤتیه



...اهیم را خلیل خود کردانید برای آنکه
...و در کتاب روضة العلما و مجمع الطائفه بطا
...میخواهی من بتو نزدیکتر باشم از کلام تو
...و ببدن تو و از اندیشه و خیال تو بدل تو
...ان چنین قرب میت خطاب آلهی آمد در ز سید
...محمد المصطفی بسیار صلوات بفرست زیرا
...م از اهل سنت روایت کرده است که
...ر وقت سخن گفتن با تو ده هزار گوش برا
...ستم تا توانستی که جواب مرا دادی با
...لواتفر در نزد من محبوبتر و نزدیکتری و در
...ندکه آنحضرت فرمود که نزدیکترین مردم
...ات فرستد و در حدیث دیگر است که
...پوشیده شود پدرم حضرت ابراهیم با
پس کرسی در طرف راست عرش نهند و او را بر آن نشانند و بعد از آن مراحله پوشند و کرسی بر طرف چپ عرش
نهند و مرا بر آن نشانند و برادرم علی ابن ابیطالب در پیش روی من باشند و تمام امت در عقب سر من بایستند
بتفاوت درجات و هر بنده که بعد از هر نماز فریضه بر من و آل من ده مرتبه صلوات بفرستد او را در نزد من
جای دهند که من او را ببینم و او مرا ببیند و روی او مانند ماه شب چهارده بدرخشد و در کتاب جامع الاخبار
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حقتعالی ملکی را موکل گردانیده که بر قبر من وارد میشود و
آنچه شما از برای یکدیگر هدیه میبرید عرض میکند که فلانکس بر جناب تو صلوات فرستاده است و اسم او را
با اسم قبیله اش مذکور میسازد و آنرا در صحیفه سفیدی در نزد من میسپارد و در کتاب عدة الداعی از حضرت
امام جعفر صادق روایت کرده است که ملکی از حقتعالی سؤال نمود که با و عطا فرماید شنیدن
آواز جمیع بندگان را پس حقتعالی با و عطا فرمود پس آن ملک تا روز قیامت هرکس که بگوید صلی الله علی محمد
و آله اول آن ملک خود میگوید و علیک السلام و بعد الصلوات را بعرض حضرت رسول میرساند و عرض
میکند که فلانکس بر جناب تو سلام فرستاده است پس آنحضرت در جواب میفرماید که و علیه السلام و در
حدیث دیگر است که آن ملک را چهار بال است یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در زیر عرش و یکی در روضه
منوره آنحضرت و چون آن ملک صلوات آن بنده را میرساند آنحضرت میفرماید که این امانتیست از آنکس در
نزد من و در قیامت با و میرسانم پس در شدت گرفتاری در روز جزا با و میرساند چنانچه در کتب معتبره
متعدده وارد شده است که بنده از این امت را بنزد میزان حساب بیاورند و اعمال او را بسنجند کفه
حسنات او سبک شود و امر شود که او را بدوزخ برند و چون ملائکه او را بر انطلع کنند گریان شود و گوید که مرا

# هذا
# کتاب مستطاب بیت الاحزان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم بلایا الانبیاء والمرسلین و احسن رزایا الاوصیاء المکرمین والصلواة والسلام علی سید اهل البلا
اجمعین وعلی آله الذین بهم شادات الشهداء المرضیین وعلی محبهم والباکین علیهم ابد الآبدین ولعنة الله علی
اعداهم فی کل آن وحین ولعد چنین گوید بندهٔ عاصی امیدوار بکرم خداوند رحیم عبد الخالق ابن
عبد الرحیم یزدی الاصل مشهدی المسکن اسکنهما الله فی جنات النعیم که چون علم تعزیهٔ آل طه ویس ع را اعلمی مید
شریف و خیابان میدانند که نظر عنایت حضرت باری جل شانه العالی وحضرات اهل عصمت علیهم السلام با آن بیبهایت
وار اسباب عظیمهٔ نجات امت مرحومه است و در این زمان اخبار معتبره آنرا دیده که بعضی از جهال بکذبهای بسیار مخلوط
نموده بودند لهذا برخود لازم و متحتم نمود که باعانت خداوند جلیل و برکات اهل عصمت صلی الله علیهم اجمعین کتابی
در این باب نوشته شود که مشتمل باشد بر اخبار معتبره وارده در مناقب و مصائب این بزرگواران علیهم السلام
تا ثمرات آن در نظر اهل دانش و بینش اتم و اکمل بوده باشد وشکراً لله رب العالمین که بزبان عربی حقیر اخبار
کتابی مشتمل بر کنوز و رموز و عجائب و غرائب از فضایل و مناقب و معجزات و مصائب که مسمی بمصائب المعصومین است بهم
این ناقابل جاری گردیده و این ضعیف را اگرچه قابلیت تصنیف مثل این کتاب مستطاب نبود ولکن ذلک فضل الله یؤتیه



امام حسن عسکری ع روایت کرده است که حقسبحانه وتعالی حضرت ابراهیم ع را خلیل خود گردانید برای آنکه
بسیار صلوات بر سید انبیا و آل طاهرین او ع صلوات بسیار میفرستاد و در کتاب روضة العلما و مجمع الطائفه روایت
شده است که حقسبحانه وتعالی بحضرت موسی ع وحی فرمود که یا موسی میخواهی من بتو نزدیکتر باشم از کلام تو
بزبان تو وازدیدن تو بچشم تو وازشنیدن تو بگوش تو واز روح تو ببدن تو وازاندیشه وخیال تو بدل تو
حضرت موسی ع عرض کرد که چه بسیار طالب اینمقامم وکیست که خواهان چنین قربی نیست خطاب آمد که
اگر چنین کرامتی را طالبی واینگونه سعادتی را راغبی بر حبیب من جناب محمد المصطفی ع بسیار صلوات بفرست زیرا
که صلوات بروی رحمت ونور وهدایت و در کتاب شفاء الاسقام از اهل سنت روایت کرده است که
جناب اقدس متعال بحضرت موسی ع وحی فرمود که یا موسی من در وقت سخن گفتن با تو ده هزار گوش برا
تو آفریدم تا کلام مرا توانستی شنید و ده هزار زبان بتو ارزانی داشتم تا توانستی که جواب مرا دادی با اینهمه
مراتب که بتو عطا فرمودم هروقت که بر حبیب من محمد مصطفی ع صلوات بفرستی در نزد من محبوبتر و نزدیکتری و در
کتاب مکارم الاخلاق وجامع الاخبار از سید اخیار ع روایت کرده اند که آنحضرت ع فرمود که نزدیکترین مردم
بمن در هر موطن در روز قیامت آنکسی است که در دنیا بر من بیشتر صلوات فرستد و در حدیث دیگر است که
آنحضرت ع فرمود که در روز قیامت اول کسی که بر او حلهٔ بهشت پوشیده شود پدرم حضرت ابراهیم ع باشد
پس کرسی در طرف راست عرش نهند واو را بر آن بنشانند و بعد از آن مرا حله پوشند و کرسی بر طرف چپ عرش
نهند و مرا بر آن نشانند و برادرم علی ابن ابیطالب ع در پیش روی من بایستد و تمام امت در عقب سر من با
تفاوت درجات و هر بنده که بعد از هر نماز فریضه بر من و آل من ده مرتبه صلوات بفرستد او را در نزد من
جای دهند که من او را ببینم واو مرا ببیند و روی او مانند ماه شب چهارده بدرخشد و در کتاب جامع الاخبار
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که حقتعالی ملکی را موکل گردانیده که بر قبر من وارد میشود و
آنچه شما ها برای یکدیگر هدیه میبرید عرض میکند که فلانکس بر جناب تو صلوات فرستاده است و اسم او را
با اسم قبیله اش مذکور میسازد و آنرا در صحیفهٔ سفیدی در نزد من میسپارد و در کتاب عدة الداعی از حضرت
امام جعفر صادق ع روایت کرده است که ملکی از حقسبحانه وتعالی سؤال نمود که با و عطا فرماید شنیدن
آواز جمیع بندگان را پس حقتعالی با و عطا فرمود پس آن ملک تا روز قیامت هرکس که بگوید صلی الله علی محمد
وآله اول آن ملک خود میگوید وعلیک السلام و بعد الصلوات را بعرض حضرت رسول ع میرساند و عرض
میکند که فلانکس بر جناب تو سلام فرستاده است پس آنحضرت ع در جواب میفرماید که وعلیه السلام و در
حدیث دیگر است که آن ملک را چهار بال است یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در زیر عرش و یکی در روضهٔ
منورهٔ آنحضرت و چون آن ملک صلوات آن بنده را میرساند آنحضرت میفرماید که این امانتیست از آنکس در
نزد من و در قیامت باو میرسانم پس در شدت گرفتاری در روز جزا باو میرساند چنانچه در کتب معتبره
متعدده وارد شده است که بندهٔ از این امت را بنزد میزان حساب بیاورند واعمال او را بسنجند کفهٔ
حسنات او سبک شود دلگیر شود که او را بدوزخ برند و چون ملائکه او را بر انقطع کنند گریان شود و گوید که مرا

واگذارید تا بر حال خود گریه کنم ملائکه گویند که بایستی این گریه را در دنیا کنی که ترا نفع دهد که حال گریه نفعی ندارد او
گوید که من از فرزندان آدمم و تاب تحمل آتش ندارم و از خداوند خود این گمان نداشتم که من از امت محمد مصطفی ص با
دمرا با یهود و نصاری در آتش جمع کند ملائکه باو گویند که اینک جناب محمدی ص در سایه عرش نشسته است اورا
بخوان شاید که بفریاد تو رسد پس آن بنده از روی بیخودی فریاد برکند و عرض کند که یا رسول الله اغثنی
یعنی ای رسول خدا بفریاد من برس پس آنحضرت ص چون آواز اورا شنود خود را بجانب دوزخ رساند پس اورا
گرفتار بزبانیه جهنم بیند پس ملائکه آنحضرترا تعظیم کنند و چون او آنحضرترا آشنا سد گمان کند که ملکی از ملائکه است
پس آنحضرت ص بملائکه فرماید که این بنده را برگردانید که دفعه دیگر اورا حساب کنیم پس از حضرت رب العزة
ندا رسد که این بنده را بحبیب من واگذارید تا حساب اورا بنجد پس آنحضرت ص اورا بنزد میزان آورد و بفرماید
که بار دیگر اورا وزن کنند پس کفه سیآت او زیاده بود از حسنات او سبک آید پس آنحضرت نامه که از نور است چیزی بود
باشد از جیب خود بیرون آورد و در طرف حسنات آن بنده گذارد پس فی الحال میزان حسنات او راجح آید و از جانب
رب العزة ندا رسد که اورا داخل بهشت گردانید پس در جنت بخدمت آنحضرت ص شرفیاب گردد و عرض کند که جناب
تو که بودی و آن نامه چه بود که باعث نجات من شد آنحضرت میفرماید که منم پیغمبر تو محمد مصطفی ص که بمن استغاثه
نمودی و آن نامه صلوات تو بود که در دنیا بر من فرستاده بودی مؤلف گوید که از چه جای انصاف است که
پیغمبر رحمة للعالمین که بر صلوات فرستادن بر جناب او و آل او اینقدر ثمرات در دنیا و آخرت مترتب گردد اشقیای
چند در مکه معظمه بجناب او دو دوستان او اذیتها رسانند و بی ادبیها کنند و اورا گاهی مجنون بخوانند و گاهی
ساحر و گاهی کذاب نام نهند و خاکروبه و خاشاک بر فرق مبارکش بیفشانند و بچوب کمان سر مقدسش
را بشکنند آه آه که این بزرگوار را با بنی هاشم تا مدت چهار سال از مکه بیرون کنند و ایشان در کوههای مکه
بسر برند پس از شدت سرما و گرما و گرسنگی مردان و زنان و اطفال ایشان نالهها کنند و آخر الامر مضطر شده
با مهاجرین از مکه معظمه بمدینه طیبه هجرت فرمایند آه آه که در مدینه نیز انواع اذیتها کنند و چند دفعه او را
زهر دهند تا آخر زهر کارگر گردد و آنحضرترا شهید کنند ای دوستان و ای امت مرحومه بدانید که در حدیث است
که چون ایام ارتحال آنحضرت از این دار پر جفا نزدیک گردید جبرئیل امین نازل شد و این آیه را آورد که خداوند
میفرماید که اِنَّکَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُم مَیِّتُونَ یعنی بدرستی که تو یا محمد ص از دنیا رحلت کننده و امت تو نیز
رحلت کننده اند در کتاب ریاض الشهادة از حضرت فاطمه طاهره علیها السلام روایت کرده که فرمود شعر
اَلمَوتُ لا والِدًا یُبقِی وَلا وَلَدًا + هٰذَا السَّبِیلُ اِلَی اَن لا تَرَی اَحَدًا ٥ یعنی مرگ باقی نمیگذارد نه پدری را و نه فرزندی را
اینست راه تا آنکه همه فانی شوند و نه بینی در این عالم احدیرا شعر هٰذَا النَّبِیُّ وَلَم یُخلَد لِاُمَّتِهِ +
لَو خَلَّدَ اللهُ خَلقًا قَبلَهُ خُلِدَا ٥ اینک پیغمبر خدا باقی نماند از برای امت خود اگر خداوند پیش از او کسی را مخلد
گردانیده بود اورا نیز مخلد میگردانید شعر فَبِینَا بِسِهَامٍ غَیرِ خَاطِیَةٍ + مَن فَاتَهُ الیَومَ مِنهُم لَم یَفُتهُ غَدًا
پس در میانه ما تیرهای پرانست هر کس امروز نشانه تیر او نباشد فردا نشانه او خواهد گردید و اینست معنی
قول خداوند جل جلاله که میفرماید + اَفَاِن مِتَّ فَهُمُ الخَالِدُونَ ٥ یعنی آیا این شدنی است که تو یا محمد ص از دنیا

خبر ارتحال رسول خدا ۲۲





رحلت کنی و دیگران در دنیا مخلد و زنده باشند در کتاب مناقب است که چون آیه اولی نازل شد آن بزرگوار فرمود ای کاش
میدانستم که اجل من کی خواهد رسید پس خداوند سوره اذا جاء نصر الله را نازل فرمود و بعد از نزول این سوره عادت
آنحضرت بر این جاری شد که در میانه تکبیرة الاحرام نماز و قرائت سکوتی میکرد و میفرمود سُبحَانَ اللهِ وَالحَمدُ
لِلّٰهِ اَستَغفِرُ اللهَ وَاَتُوبُ اِلَیهِ پس کسی از سبب آن سؤال کرد فرمود که نفس من خبر ارتحال از دنیا بمن میدهد
ثم بکی بکاءً شدیدًا پس گریست آنجناب گریستن شدیدی پس یکی از صحابه عرض کرد که آیا جناب تو از مرگ
خائفی و حال آنکه خداوند گذشته و آینده ترا عفو فرموده آنحضرت در جواب فرمود که چگونه نگریم و حال آنکه
باقیست تشویش مسلط شدن خداوند جلیل بر بنده و تشویش تنگی قبر و تاریکی لحد و قیامت و شدائد آن پس
همان حال یکسال دیگر زندگانی فرمود عبد الله بن مسعود میگوید که قبل از وفات خود یکماه همه ما را در خانه خود جمع
فرمود پس نظر مبارک را بجانب ما گردانید و چشم آنجناب پر از اشک شد و فرمود مرحبا بکم تحیت خداوند
بر شما باد و خدا شما را حفظ فرماید و یاری کند و منتفع گرداند و هدایت کند و توفیق عطا فرماید و سلامت دارد و قبول
فرماید شما را و روزی شما را وسیع گرداند و بلند گرداند مقام شما را وصیت میکنم شما را به پرهیزکاری و خداوند
خبر داده شما را که من از برای شما پیغمبری بودم ترسانند از غضب او و بیان کننده دین او و فرموده است
که خود را بلند و دین خدا را پست نخواهید در میانه بندگان او و در شهرهای او در آنجا که میفرماید آیه تِلکَ
الدَّارُ الآخِرَةُ نَجعَلُهَا لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الاَرضِ وَلا فَسَادًا وَالعَاقِبَةُ لِلمُتَّقِینَ یعنی مقرر و مخصوص
میفرمائیم ما که خداوندیم خانه آخرترا باجماعتی که اراده ندارند بزرگی در زمین و نه فساد در آن را و عاقبت
مخصوص پرهیزکارانست و در جای دیگر میفرماید که اَلَیسَ فِی جَهَنَّمَ مَثوًی لِلمُتَکَبِّرِینَ یعنی آیا نیست در جهنم
جایگاه از برای تکبر کنندگان پس عرض کردیم که کیست اجل شما ای پیغمبر خدا فرمود که نزدیک شده اجل
و بازگشت من بسوی خداوند جل و علا و سدرة المنتهی و جنة المأوی و عرش اعلا و کاس اوفی و زندگانی
گوارا و روایت شده است که آنجناب مکرر میفرمود که لشکر اسامه از مدینه بیرون رود بجهة آنکه مدینه خالی
از منافقین شود و امامت مخصوص امیر المؤمنین ص گردد تا آنکه روز جمعه آخر ماه صفر شد تشریف بمسجد آورده
بالای منبر رفتند و فرمودند ایها الناس ابکرده خلایق نیست در میانه خداوند واحد چیزیکه باعث
خیر برای او شود مگر بندگی کردن ایها الناس هیچکس ادعائی نکند و آرزوئی نکند قسم بحق آنخداوندی که مرا
براستی به پیغمبری فرستاده که نجات نمیدهد عمل کسی را مگر آنکه با رحمت خداوند ضم شود اگر من معصیت خداوند
کنم برروی در جهنم خواهم افتاد پس سه دفعه فرمود که اَللّٰهُمَّ هَل بَلَّغتُ یعنی بار خدایا آیا تبلیغ رسالت
پس بعد از ادای فریضه بخانه تشریف برد و چون صبح بلال آمد و اذن اذان نماز طلبید آنحضرت فرمود
که یکی از صحابه نماز کند که ناخوشی من شدید است یکی از زوجات آنحضرت فریاد کرد که اولی نماز کند و دیگری
فریاد کرد که دومی نماز کند پس آنجناب ص صدای آنها را شنیده و حرص هر یکرا بر مقصود خودشان فهمیده و دانست
که آنها و نفرات از لشکر اسامه تخلف نموده اند و از برای آنکه یکی از ایشان امامت نکند از جای خود برجست و از ضعف
نمیتوانست که راه رود پس بر حضرت علی بن ابیطالب ص و فضل ابن عباس تکیه فرمود و پاهای مبارکش از ضعف

برزمین کشیده میشد تا آنکه داخل محراب شده دید که اولی سبقت گرفته و مشغول نماز شده پس بانگشت اشاره فرمود که
دور شو چون دور شد اعتنا بنماز او ننموده پس خود نماز را از سر گرفت و بعد از اتمام نماز بخانه تشریف آورد پس اولی
و دومی را و جماعتی از مسلمین را طلبید و فرمود که آیا من امر نفرموده ام اینکه بیرون روید با لشکر اسامه عرض کردند بلی یا رسول الله
پس آنحضرت فرمود که چرا مخالفت کردید امر مرا اولی عرض کرد که من بهمراه لشکر بیرون رفتم و لکن مراجعت کردم تا با جناب
تو عهد خود را تازه کنم و دومی عرض کرد که من بهمراه لشکر بیرون نرفتم بجهة آنکه خوش نداشتم که از شما حیوائی سؤال کنم پس
آنجناب سه دفعه دیگر فرمود که بیرون کنید لشکر اسامه را پس از کثرت تاسف و تغیر آنحضرت را غشی عارض شد پس از آنکه
افاقه شد و بعد از آن غشی دیگر عارض شد پس مسلمین مشغول گریه شدند و زنان آنحضرت و اولاد ایشان و زنان مسلمین و هر کس
که حاضر بود همه صداها را بگریه بلند نمودند و چون بعد از اندک زمانی افاقه شد در حدیثست که عمار یاسر عرض کرد که پدر و
مادرم فدای شما باد که شما را غسل خواهد داد آنحضرت فرمود که چون من رحلت نمایم از مردان اهلبیت من هر کس بمن نزدیک
تر است مرا غسل دهد و در همین جامه که پوشیده ام مرا کفن کنند پس دیگری از اصحاب عرض کرد که بر شما نماز کند آه آه
که آنجناب از این سؤال گریست و فرمود که چون مرا غسل دهید جنازه مرا در کنار قبرستان گذارید اول کسی که بر من نماز
کند خداوند جبار است که در عرش عظمت بر من صلوات خواهد فرستاد و بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر من نماز
کنند با که و بعد از ملائکه بعد از آن ملک الموت با طایفه از فرشتگان بر من نماز کنند پس ملائکه که بر عرش الهی احاطه
کرده اند بر من نماز کنند و بعد از آن ساکنان هر آسمانی بترتیب بر من نماز کنند و بعد از آن مردان اهلبیت من بر من
نماز کنند آنگه زنان ایشان فوج فوج در آیند و بر من نماز کنند و در حدیثست که در وقت اجتماع اصحاب
آنحضرت نگاه فرمود دید که در خانه مردان بسیار جمع شده اند و در میانه ایشانست دویمی پس آنجناب فرمود
بشتابید و بیاورید دواتی و قلمی و کاغذی تا بنویسم از برای شما کتابی و نامه که هرگز بعد از من گمراه نشوید دومی
فریاد کرد و گفت لاتاتوه بشیء فانه قلبه الوجع یعنی نیاورید نزد او چیزی که بر آن بنویسد بدرستی که ناخوشی
حال او را منقلب کرده و در روایات دیگر است که گفت فانه یهجر و حسبنا کتاب الله یعنی بتحقیق که این مرد هذیان و
سخنان بیهوده میگوید و نزد شما است قرآن و بس است ما را کتاب خدا مؤلف گوید که بدیده انصاف ملاحظه نمایید
که از کجا روا است که در حق کسیکه خداوند متعال در مدح او نفرماید که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
یعنی تکلم نمیفرماید پیغمبر ما بهیچ کلامی از روی هوا و هوس و خواهش خود و نیست کلمات آنجناب مگر از جانب ما که
با و وحی شده است و مع ذلک در حق او چنین کلمات گفته شود و روایت شده است که بعد از اینکلام که دومی گفت
در میان اصحاب اختلاف بهم رسید و بعضی از منافقین گفتند آنچه را که او گفته بود و بعضی دیگر میخواستند که آنچه را
آنجناب فرموده بعمل آورند پس در میانه اصحاب غوغای عظیم برپا شد و حضرت روی مبارک از ایشان گردانید
و فرمود که برخیزید از خانه من بیرون روید پس همه رفتند مگر عباس و فضل پسر او و جناب امیرالمؤمنین علی ابن ابی
طالب ع و اهلبیت پیغمبر ع و خلایق که از خانه بیرون میرفتند میگریستند و مایوس از زندگانی آنجناب بودند مؤلف
گوید که بعد از رفتن خلایق آنحضرت امامت امیرالمؤمنین ع را محقق و ثابت فرمود و چون روز دیگر شد ناخوشی آنجناب
شدت یافت بحدیکه خلایق را تشرف بخدمت آنحضرت ممکن نشد و امیرالمؤمنین ع یک لحظه از خدمت ایشان دور نمی شد



برای حاجت لازمی و چون اندک حال آن بزرگوار نیکوتر شد دیده مبارک را گشود و امیرالمؤمنین ع را نیافت پس
فرمود ادعوا الی اخی وصاحبی یعنی بخوانید بجانب من برادرم و صاحب مرا و در روایت دیگر است که فرمود
ادعوا الی خلیلی یعنی بخوانید بسوی من دوست مرا و بعد از اینکلام فرمودن دفعه دیگر ضعف بر آنجناب غالب شد
در آنوقت دفعه یکی از زوجات آنحضرت کسی را بجانب اولی فرستاد و دیگری در عقب دومی فرستاد پس چون آمدند آنجناب
روی خود را از ایشان گردانید و جامه بر سر روی خود کشید هر دو برخواستند و رفتند آنجناب جامه را دور کرده فرمود
که ادعوا الی خلیلی باز آن دو زن کردند آنچه در دفعه اول کرده بودند چون هر دو آمدند آنجناب نیز کرد آنچه سابق بعمل
آورده بود لهذا هر دو رفتند و میگفتند که نمیدانیم آنجناب را چه شغلست که ما را میطلبد و بعد از آمدن چنین رفتار میفرماید
آن دو زن گفتند که آنجناب فرمود ادعوا الی خلیلی او قال حبیبی از اینجهة هر یک از ما امید داشتیم که مراد شما ها
بوده باشید در آنوقت ام سلمه رضی الله عنها فرمود که علی ع را بخوانید که حضرت ع غیر از ایشان کسی دیگر را نمیخواهد پس آن
بزرگوار را خواستند حضرت فاطمه صلوات الله علیها میفرماید که چون جناب امیرالمؤمنین ع وارد شد بجهة تعظیم ایشان
رسول الله ع از جای خود بتمام قامت برخواست و آن بلند مرتبه نزد خدا و رسول را در زیر جامهای خود جای داد و
کرد بتعلیم علوم فرمودن تا عرق هر یک بدیگری جاری شد مؤلف گوید که از این حدیث چنین معلوم میشود که آن
بزرگواران جسد خود را بیکدیگر متصل گردانیده بودند و امیرالمؤمنین ع فرمود که آنجناب مرا تعلیم کرد هزار باب از
علم حلال و حرام و آنچه از اول عالم تا آنزمان شده بود و آنچه تا قیامت خواهد شد و از هر بابی از آن علوم هزار
هزار باب دیگر بر من گشوده شد تا آنکه عالم شدم باجلها و بلاها و بآنچه تمیز در میانه حق و باطل داده میشود پس آنحضرت
فرمود که یا علی توئی وصی من و خلیفه من بر اهلبیت من و امت من در حیات من و بعد از زندگانی من یا علی دوست تو
دوست منست و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست یا علی هر کس انکار کند
امامت ترا بعد از من مثل آنست که انکار کرده است نبوت مرا در ایام حیات من از جهة آنکه تو از منی و من از توام مؤلف
گوید که تا حال وقت شنیدن بود و اینک هنگام گریستن رسید پس بدانید که آنحضرت را بعد از وصیت سکرات در
بهم رسید و آثار ارتحال از دنیای بی اعتبار ظاهر گردید فقال ضع یا علی راسی فی حجرک فقد جاء امر الله یعنی
پس فرمود که یا علی سر مرا در دامن خود گذار پس بتحقیق که آمد امر پروردگار پس هرگاه روح از بدن من مفارقت کرد
دست خود را بر روی من بمال و بعد از آن بر روی خود بکش و پاهای مرا بقبله کن و همه امور غسل دادن و کفن نمودن
مرا خود متوجه شو و پیش از همه کس تو بر من نماز کن و از من مفارقت مکن تا آنکه در خاک پنهان کنی و یاری و اعانت
از خداوند بجوی و بس مؤلف گوید که بعد از غریب مظلوم کربلا شوم که از شدت تشنگی و گرسنگی و زخمها
که از تیرها و نیزها و خنجرها بر بدن شریفش رسیده بود مکرر غش کرد و بجهة ظاهر نه پدر بزرگوارش جناب امیرمؤمنان ع
حاضر بود و نه دیگری که سر آن مظلوم غریب را در دامن گیرد و گوشه تنهائی و دید آه آه که قدری از ریگهای کربلا را
جمع کرده سر مجروح خود را بر آن گذاشت و در حدیثست که جناب امیرالمؤمنین ع بوصیت آنحضرت سر مبارک ایشان را
در دامن خود گذارد پس پیغمبر خدا را غشی عارض شد سلمان فارسی رحمة الله علیه میگوید که در آنحال حضرت فاطمه علیها السلام
داخل شد و چون آنحضرت را بر آنحال مشاهده نمود از شدت هم و غم گریه در گلوی آن معصومه گره شده بود و نمیتوانست که

ناله کند و چشمهای ایشان پر از اشک میشد و بر صورت شریفش جاری میگردید مؤلف دلسوخته گوید که حضرت فاطمه که
از برای ضعف پدر چنین نالها و گریها کند نمیدانم اگر در ظاهر در کربلای پر بلا حاضر میبود و فرزند مظلوم مجروح خود را پاره
پاره و در خاک و خون آغشته میدید آیا چگونه ناله و نوحه میکرد و در حدیث است که پس حضرت فاطمه سر خود را نزدیک سر
بزرگوار خود آورد و آهسته آهسته نوحه و ناله میکرد پس رسول الله دیده مبارک را گشوده و فرمود که یا بنیة اقرالله عینیک
و لا ابکاهما یعنی چه باعث گریه تو شده ای دختر که من روشن کرداند خداوند هر دو چشم ترا و نگریاند آنها را المعصومه جواب داد
که کیف لا ابکی و انا اری مابک من الضعف یعنی چگونه نگریم و حال اینکه از جناب تو اینچنین ضعفی مشاهده میکنم مؤلف نگخه
گوید که نه چنان گمان کنید که فاطمه زهرا تنها میگریست بلکه ابن عباس میگوید که رسول الله نیز گریست گریه شدیدی تا آنکه
محاسن مبارکش تر شد پس من عرض کردم که چه چیز شما را بگریه درآورده آنحضرت فرمود ابکی لذریتی و ما یصنع بهم من
بعدی و ما یفعلون شرار امتی یعنی گریه میکنم از برای ذریه خود و آن اذیتها که بایشان رسیده میشود بعد از من و آنچه میکنند
اشرار امت من ای ابن عباس گویا می بینم فاطمه دختر خود را که ظلم کرده شده است بعد از من و غصب کرده شده است حق
او و شوهر او مظلوم شمرده شده است و ارث او غصب کرده شده است در میان امت من وکانی بها و تنادی یا ابتاه
فلا یعینها احد من امتی و گویا می بینم فاطمه را که فریاد میکند و میگوید ای پدر بزرگوار ای پدر بزرگوار بفریاد فاطمه برس و او را
یاری فرما پس او را اعانت نمیکند و بفریاد او نمیرسد احدی از امت من ابن عباس میگوید که چون فاطمه زهرا این کلام را
از پدر بزرگوار خود شنید گریه بر المعصومه غالب شد پس آنحضرت فرمود که ساکت شو ای فاطمه و بشارت باد ترا ای دختر محمد
بزودی ملحق شدن تو بمن و اینکه در میان قوم نخواهی ماند بعد از من مگر اندک زمانی و اینکه تو اول کسی خواهی شد که ملحق
بمن شوی از اهلبیت من پس آن مظلومه از شنیدن این سخن خوشحال شد خوشحالی عظیمی مؤلف محزون گوید که اینقدر است فرمود
رسول الله زیرا که طول نکشید زندگانی زهرا بعد از آنجناب بجهة آنکه از شدت محبت بپدر بزرگوار و مبتلا شدن بآتش
مفارقت او و اذیتهائی که بالنسبه بامیرالمومنین مشاهده نمود و ضربتهائی که بر بازو و پهلوی خودش رسید و خوارتهائی که
بآن معصومه مظلومه رسانیدند و طفل ایشان که سقط شد زمان قلیلی شب و روز را بگریه گذرانید تا از دار الغرور دنیا
بدار السرور جاودانی شتافت و برحمت نامتناهیه خداوند جلیل و نعمت مصاحبت پدر بزرگوار فایز گردید
و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

## مجلس دویم در ارتحال و شهادت آنحضرت است

السلام علیکم ایتها الامة المرحومة و رحمة الله و برکاته وبعد بدانید که از جمله زیارات جامعه صغیره که در همه وقت با جمعیت
و تنهائی مناسب است و مشتمل بر مطالب عالیه و نیکوست که در این مجلس جمیعا بخوانیم اینست السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته السلام علیک ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان
و الاولاد الاعلام و الامناء المنتجبون جئت انقطاعا الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف علی برکة الحق فقلبی لکم مسلم
و رایی لکم تبع و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله لدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم انی لمن القائلین بفضلکم مقر برجعتکم
لا انکر لله قدرة و لا ازعم الا ما شاء الله سبحان الله ذی الملک و الملکوت یسبح الله باسمائه جمیع خلقه و السلام علی
ارواحکم و اجسادکم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله الذی جعل نبینا اول ما خلق فلا یسبقه سابق
و لا یفوقه فائق من الاولین و الآخرین حمد مخصوص است از برای خداوندی که قرار داد پیغمبر ما را اول مخلوقات





١

خود پس پیشی نگرفت بر جناب او هیچ پیشی گیرنده و بلندی نجست بر آن بزرگوار هیچ بلند مرتبه از مخلوقات او از اولین و آخرین
و الشکر له بان صیره السبیل الاعظم لنعمته و الطریق الاقوم لرحمته فقال فیه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و شکر مخصوص حضرت اقدس
اوست که گردانید آنجناب را راه بزرگتر از برای نعمت خود و طریق راست تر از برای رحمت خود پس در شان آن ذی شان در قسمت
شیم خود فرمود که نفرستادیم ما ترا مگر رحمت از برای جمیع عالمین از سابقین و لاحقین اللهم صل و سلم علی آیتک الکبری و المثل الاعلی
و اسمک الاعظم الاعظم محمد سید العرب و العجم علیه و علی آله و اصحابه الصلوة و السلام دوام النور و الظلم یعنی ای خداوند صلوات
و سلام خود را نازل فرما بر آیه کبری و مثل اعلی و اسم اعظم اعظم محمد که اوست سید عرب و عجم که بر جناب او و بر آل و اصحاب او
باد صلوات و سلام بدوام نور و ظلم و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم دوام اللوح و القلم یعنی و لعنت خداوند مهیا باد
بر دشمنان ایشان و ظالمان ایشان و غصب کنندگان حقوق ایشان و حقوق شیعیان ایشان بدوام تقاء لوح و قلم و بعد
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا ای شیعیان
و ای امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان علیه و علی آله صلوات الملک المنان بدانید که از جمله آیات شریفه که در حق آنجناب نازل شده
این آیه مبارکه است که در آنچند صفت آنحضرت را خداوند بیان فرموده اول رسالت آنحضرت دویم شاهد
بودن آن بزرگوار است بر جمیع مخلوقات چنانچه در احادیث و ادعیه و زیارات بسیار بیان آن شده است چنانچه در زیارت جامعه
کبیره میفرماید که و شهداء دار الفناء یعنی شما اهلبیت شاهد و گواهید بر دار فنا که جمیع دنیا است و هرگاه اهلبیت او
شاهد بر همه دار فنا باشند آن بزرگوار بطریق اولی شاهد بر آنها خواهد بود سیم آنکه بشارت دهنده است برحمت الهی چهارم
آنکه ترساننده است از عذاب خداوند پنجم آنکه خواننده است خلق را بسوی خداوند باذن او ششم آنکه آنجناب چراغ
نور دهنده است مؤلف گوید که این صفات از برای آنحضرت همیشه بوده است و مخصوص برسالت جسدانیه ظاهره نبوده
بلکه در نبوت ظاهریه ظاهر بوده است و رسالت باطنیه در باطن بوده است چنانچه از ادعیه و زیارات و خطبها و احادیث بسیار
ظاهر میشود و ما در این کتاب اکتفا میکنیم بسه حدیث بجهة زیادتی معرفت موحدین و اطمینان منصفین اول حدیث مشهور کنت
نبیا و آدم بین الماء و الطین آنحضرت خود میفرماید که بودم من نبی و حال آنکه هنوز حضرت آدم در میانه آب و گل بود یعنی
خلق نشده بود دویم جناب امیرالمومنین در بعضی از فقرات خطبه روز غدیر و جمعه میفرماید که اشهد ان محمدا عبده و رسوله
استخلصه فی القدم علی سایر الامم یعنی شهادت میدهم اینکه جناب محمد بنده و رسول اوست که برگزیده است خداوند او را در قدیم
یعنی پیش از همه مخلوقات بر سایر امتها و انتجبه آمرا و ناهیا عنه فی سایر عالمه فی الاداء یعنی و منتجب گردانیده است او را از برای
آنکه امر کننده و نهی کننده باشد از جانب او در جمیع عوالم خداوند در رسانیدن حکم او بهمه عوالم و قرن الاعتراف بنبوته بالاعتراف
بلاهوتیته و قرین فرموده است اقرار بنبوت او را باقرار بلاهوتیه خود و اختصه من تکرمته بما لم یلحقه احد من بریته و مخصوص
گردانید او را بکرامت خود بآنچه نرسد بآن احدی از مخلوقات او فهو اهل ذلک بخاصته و خلته پس آنجناب اهل و شایسته است برای
این مقام بجهة آنکه از برگزیدگان الهی و خلیل اوست سیوم آنحدیثی است که در کتاب ریاض الجنان روایت کرده است
که جابر ابن عبدالله میگوید که من بخدمت حضرت پیغمبر عرض کردم که اول چیزیکه خداوند جل جلاله آنرا خلق فرموده است چیست
فقال نور نبیک یا جابر خلقه الله ثم خلق منه کل خیر آنحضرت فرمود که اول چیزیکه خداوند خلق فرموده است آن نور نبی تست
ای جابر پس خلق فرمود از آن هر خیری را پس برپا داشت آن نور را در میانه دو دست قدرت خود ما شاء الله پس آنرا چهار قسم تقسیم فرمود

پس از آن هیکل عرش را خلق فرمود و از یکقسم دیگر آن کرسی را خلق فرمود و از قسم دیگر آنکه عرش و خزینه کرسی را خلق فرمود و قسم
چهارم آنرا در مقام محبت نگاه داشت ماشاء الله پس آنرا بچهار قسم فرمود پس از یکقسم آن قلم را خلق فرمود و از یکقسم دیگر لوح را خلق
فرمود و آن یکقسم دیگر بهشت را خلق فرمود و قسم چهارم آنرا نگاه داشت در مقام خوف ماشاء الله پس آنرا بچهار جزو تقسیم فرمود
و از یکجزو آن ملائکه را خلق فرمود و از یکجزو آن آفتاب را و از یکی ماه و ستارگان را و قسم چهارم را نگاه داشت در مقام رجاء ماشاء الله
پس آنرا بچهار جزو تقسیم فرمود پس از یکجزو آن عقل را خلق فرمود و از جزوی علم و حلم را و از جزوی عصمت و توفیق را و قسم چهارم
آنرا نگاه داشت در مقام حیا ماشاء الله و بعد از آن نظر هیبت و نظری فرمود که آب شد پس از آن صد و بیست و چهار هزار قطره
چکید پس از هر قطره خداوند جل جلاله روح نبی و رسولی را خلق فرمود پس ارواح انبیا نفس کشیدند پس خلق فرمود از آن نفسها
ارواح اولیاء و شهداء و صالحین را مؤلف گوید که از آیه و احادیث که مذکور شد و آیات و احادیث و زیارات و ادعیه بسیار دیگر معلوم میشود
که جمیع فیوضات که از مبدء فیاض بهمه مخلوقات رسیده و خواهد رسید برکت و واسطه نور مقدس سید کاینات و اشرف موجودات جناب
محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله است و وای بر اشقیا و فسقه و فجره این امت که حق و حرمت این بزرگوار را نشناختند و بطرق بسیار بوجود شریف
عنصر لطیفش اذیتها رسانیدند آه آه که گاهی کاهن و ساحرش خواندند و گاهی مجنون و کاذبش گفتند و شبها و روزها بسنگها و چوبها
بدن مقدسش را مجروح و بجاره و خاشاکها روی نورانی و ریش مبارکش را غبار آلوده کردانیدند و چندان بخود و اهل بیت و عیال
و احباب و اصحابش ناسزا گفتند و اذیت رسانیدند که لاعلاج از وطن اصلی و محل تولد خود که مکه معظمه و حرم الهی بود هجرت
نموده مدینه طیبه را بقدوم میمنت لزوم خود رشک جمیع عوالم ملک و ملکوت فرموده آخر الامر در آنمکان شریف نیز بخیدان
با آنجناب و اقرباء و اصحاب و احبابش اذیتها رسانیدند که توان شرح و وصف نمود گاهی در جنگها دندان مبارکش
شهید کردند و گاهی در میان دشمنانش گذاشته فرار بر قرار اختیار کردند که بلکه بدست دشمن هلاکش کنند و گاه در کوه در
پیش روی محمد و کجاوه اش دبه خالی از کوه غلطانیدند که شاید شترش رم کند و با کجاوه از کوه در غلطد و مکرر در شبها خواستند
که با تیغهای برهنه بر جای خواب و استراحت و رفته بدن مقدسش را که ارواح جمیع عالمیان فدای او باد پاره پاره کنند
و گاه بود که از جهت حفظ نفس مقدس خود پناه بغار برد و وجود آنجناب قدس الهی اکر از برای قاتلین انبیاء در قرآن مجید
آیه عذاب نازل فرموده بود و صلاحیت نشد ند و دست از عداوت خود برنداشتند و اراده قتل آنجناب داشتند تا آنکه خداوند این آیه را
نازل فرمود که قال الله الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ ه يعنى آنچنان جماعتى كه كافر ميشوند بآيات الهى از توريه و انجيل و زبور و قرآن و بقتل ميرسانند انبيا را بغير حق و
ميكشند آنچنان جماعتى را از مردم كه امر ميكنند خلق را براستى و عدالت پس بشارت ده ايشانرا بعذاب اليم و مع ذلك اشقيا
و كفره اين امت دست از كفر باطنى خود برنداشته و بهر قسم كه ايشانرا ممكن ميشد بآن بزرگوار اذيت ميرسانيدند و از اينجهة است
كه ميفرمايد كه مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ قَطُّ مِثْلَ مَا أُوذِيتُ ه يعنى اذيت كرده نشده است هيچ پيغمبرى هرگز مثل آنچه من اذيت كرده شده ام
آخر الامر كار بجائى رسيد كه مكرر آنحضرت را زهر دادند و خداوند شفا ميداد تا آنكه اثر ماند شد كه وقت شهادت آنحضرت رسيد
و زهر كار خود را كرد و آثار ارتحال از اين دار فانى از جبين مبينش ظاهر و هويدا كرديد و خواست كه اهلبيت و امت خود را وداع كند فرمود
كه اى بلال هَلُمَّ إِلَيَّ بِالنَّاسِ يعنى خلق را بسوى من دعوت كن پس ندای بلال بر لال خلق در مسجد جمع شدند پس آنجناب عمامه
خود را بر سر بسته و بر كمان خود تكيه كرده و با نهايت ضعف بر بالاى منبر تشريف برده پس حمد و ثناى خداوند حى قيوم را بجاى اورد



١

و بعد از آن فرمود كه مَعَاشِرَ أَصْحَابِي أَيُّ نَبِيٍّ كُنْتُ لَكُمْ اى گروه اصحاب من چگونه پيغمبرى بودم از براى شما آيا جهاد با دشمنان
دين نكردم در حضور شما آيا شكسته نشد دندانهاى من آيا خاك ماليده نشد پيشانى من آيا خون جارى نشد بر رخساره من تا آنكه فرا
گرفت همه ريش مرا آيا صبر نكردم بر شدتها و بلاها از جهال قوم خود آيا از گرسنگى سنگ قناعت بر شكم نبستم قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ
لَقَدْ كُنْتَ لِلّٰهِ صَابِراً وَعَنْ مُنْكَرِ بَلَاءِ اللّٰهِ نَاهِياً فَجَزَاكَ اللّٰهُ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ ه يعنى همه گفتند بلى يا رسول الله و بتحقيق كه بودى
از براى خدا صبر ميكردى و از معصيتهائيكه خداوند نهى كرده منع ميفرمودى پس جزا دهد ترا خداوند از جانب ما بهترين جزاها پس آنجناب
فرمود كه خدا جزا دهد شما را هم بجزاهاى شما پس بعد از وداع با اصحاب روانه خانه ام سلمه شد و ميفرمود كه رَبِّ سَلِّمْ
أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مِنَ النَّارِ وَيَسِّرْ عَلَيْهِمُ الْحِسَابَ ه يعنى خداوندا نگاه دار امت محمد را از آتش و آسان فرما بر ايشان حساب را ام سلمه عرض
كرد كه چه ميشود مرا كه جناب مقدس ترا چنين غمگين و متغير الاحوال مشاهده ميكنم فرمود اى ام سلمه خبر ارتحال من از دنيا بمن رسيد
در اين ساعت پس خداوند ترا محافظت فرمايد بعد از من در دنيا فَلَا تَسْمَعِينَ بَعْدَ هٰذَا الْيَوْمِ صَوْتَ مُحَمَّدٍ ص أَبَداً ه پس نخواهى شنيد
بعد از اين روز صداى محمد را هرگز ام سلمه گفت يا محمدا آه از حزن بزرگ و غم عظيم كه هيچ حزنى بآن نخواهد رسيد در مفارقت
مثل جناب تو مؤلف گويد كه چه بسيار شبيه است باينكلام كلام جناب سيد الشهداء ع كه در آخر وداع بدر خيام طاهرات
آمد و همه خواهران حيران و دختران گريان و اهلبيت پيكس خود را صدا زده فرمود كه يَا أَهْلَ بَيْتِي عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ هٰذَا آخِرُ السَّلَامِ
هٰذَا آخِرُ الْكَلَامِ ه يعنى اى اهلبيت من بر شما باد از جانب من سلام اينست آخر سلام من و آخر كلام من ديگر بعد از اين صداى
مرا نخواهيد شنيد پس چون زنان بيسامان اينكلام آقاى مظلوم را شنيدند همه صداها را بنوحه و ناله بلند كردند و حضرت صادق ع
ميفرمايد كه چون داخل شد شب آخر عمر شريف پيغمبر ص كه در فرداى آن از دنيا رحلت ميفرمود حضرت امير المؤمنين ع و فاطمه ع و
حسنين ع را نزد خود طلبيده و در را بستند و حضرت فاطمه ع را نزديك خود خوانده و با مظلومه رازهاى بسيار فرمود و چون راز
بزرگوار طول كشيد حضرت امير المؤمنين ع حسنين را برداشته از خانه بيرون آمده در عقب در باز از آن پيغمبر ص ايستادند پس بعد از اندك زمانى
پيغمبر عرض كرد كه يا على چرا پيغمبر ترا بيرون كرد و با دختر خود خلوت كرد در مثل اين ساعت حضرت فرمود كه من ميدانم از براى
كه با دختر خود ميفرمايد و آن بعضى احوال تو و پدر تو و مصاحبان او و ميباشد از من خواست كه بعضى سخنان در ميان آورد كه حضرت
فاطمه آنجناب را صدا زد حضرت امير المؤمنين ع ميفرمايد كه چون داخل خانه شدم ديدم كه پيغمبر ص متغير الحال بر خود ميپيچد پس از ملاحظه
اين حال چندان گريستم كه بيخود شدم زيرا كه نميتوانستم آنحضرت را در آنحال مشاهده كنم مؤلف اشكبار گويد كه اگر جناب امير المؤمنين ع
با آن قوت تمام از ملاحظه اين حالت رسول خدا ص از گريه بيخود شود آه آه نميدانم كه جناب زينب خاتون دلخون و ساير دختران و
كودكان از ملاحظه فرق بناحق شكافته پدر بزرگوار و جارى بودن خون از صورت و ريش مبارك او بر چه حال شدند آه آه و وا
و از ملاحظه نشستن حضرت امام حسن ع بر سر طشت و موج زدن پارهاى جگر آن مظلوم در آن بر چه احوال شدند آه آه و امصيبتا
و حزناه كه از ملاحظه بدنهاى چاك چاك كه همه بى سر بر روى ريگهاى گرم كربلا افتاده بودند و پايمال حيوانها شده بودند و كسى
متعرض دفن و كفن آنها نميشد آيا بر چه حال شدند پس حضرت امير المؤمنين ع فرمود كه نظر پيغمبر ص بر من افتاد و فرمود كه يا على
لَيْسَ هٰذَا أَوَانَ الْبُكَاءِ فَقَدْ حَانَ الْفِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ه يعنى يا على اين زمان وقت گريستن و فرصت آن نيست پس بتحقيق كه نزديك
شد مفارقت در ميان من و تو پس وداع ميكنم ترا اى برادر من پس بتحقيق كه اختيار فرمود از براى من پروردگار من
آنچيزهائى را كه در خزائن خود حفظ فرموده يا على گريه من و غم من و حزن من از براى تست و اين دختر كه مظلومه بعد از من فقد

اجمع القوم علی ظلمکم یعنی بتحقیق که اجتماع کردند قوم در ظلم کردن بر شما من شمارا بخدا سپردم و او قبول فرمود شمارا امانت
از من یا علی وصیتهای بسیار بفاطمه کرده ام هرچه بتو بگوید در راستی تصدیق کن که او راست گو است پس فاطمه را در بر کشید و سر او را بوسید
و فرمود فداک ابوک یا فاطمه یعنی فدای تو شود پدر تو ای فاطمه پس صدای گریه آن مظلومه بلند شد پس دفعه دیگر فاطمه را در بر کشید و
فرمود که بخداوند عالم قسم که جناب اقدس الهی انتقام میکشد از ظالمین تو و غضب میفرماید بجهة غضب کردن تو فالویل ثم الویل
للظالمین پس آنحضرت چنان گریست که امیرالمؤمنین فرمود که والله پنداشتم که پاره از بدن من آب شد از شدت گریه آنحضرت
که چشمهای آنجناب پر از اشک شده بود و مثل باران اشک میبارید تا آنکه ریش مبارکش و جامهای بدنش تر شد و حضرت فاطمه را
محکم در بر گرفته بود و رها نمیکرد و در آنحال سر مبارک آنحضرت بر سینه من بود و حسنین قدمهای آنحضرت را میبوسیدند و صداهای بلند گریه
میکردند و حضرت امیرالمؤمنین میفرماید که هرگز نشنیده بودم و شک ندارم که همه آنها صداهای گریه و ناله ملائکه بود و یقین
که نبود جبرئیل که در مثل چنین شبی از خدمت رسول خدا مفارقت کند مؤلف محزون گوید که چه بسیار شبیه است باین مجلس آن وقتیکه
جناب امیرمؤمنان روحنا له الفدا با فرق نازنین شکافته در محراب مسجد کوفه افتاده بود و خون بر پیشانی و چشمها و صورت و رو
مبارکش جاری بود و حضرت امام حسن سر او را بر سینه گرفته بود و جناب سیدالشهدا پاهای او را میبوسید و جبرئیل در میانه هوا
صیحه میکشید و ملائکه ناله میکردند و اصحاب نوحه مینمودند آه آه که رسول خدا بحسب ظاهر حاضر نبود که فرق شکافته او را در بر
گیرد آه و اخزناه که حضرت فاطمه حاضر نبود که نوحه و ناله عزاداری نماید و آه وا مصیبتاه بغدای غریبی و بیکسی مظلوم کربلا آه
که در روز شهادت جد بزرگوار و پدر عالیمقدار پاهای ایشانرا میبوسید آه آه که در روز عاشورا هرچند پاهای خود را بر خاک
کربلا مالید و از شدت تشنگی آب طلبید هیچکس جرعه از آب بکام آن شهید نرسانید و از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده است
که در حال احتضار رسول خدا گریه از حضرت فاطمه دیدم که پنداشتم اینکه همه آسمانها و جمیع زمینها گریستند بر احوال آن
مظلومه پس جناب پیغمبر فرمود که یا بنیة الله خلیفتی علیکم و هو خیر خلیفة یعنی ای دختر که من خداوند خلیفه منست بر شما و او
بهترین خلیفهاست و قسم بحق آنخداوندی که مرا براستی بر خلق فرستاده است که لقد بکی لبکائک عرش الله و ما حوله من
الملائکة و السموات و الارضون و ما فیهما یعنی بتحقیق که گریست بجهة گریستن تو ای فاطمه عرش خدا و آنچه در اطراف او بود از ملائکه
و گریستند همه آسمانها و زمینها و آنچه در میانه آنها است و قسم بحق آنخداوندی که مرا براستی بر خلق فرستاده که بهشت حرام است بر
جمیع مخلوقات تا اینکه تو داخل در وی شوی بعد از من و تو پیش از همه مخلوقات داخل بهشت میشوی در حالتی که بلباس جلال ملبس
شده و بزیورهای عالیه زینت کرده و بنعمتهای غیر متناهیه خداوندی متنعم گردیده یا فاطمة هنیئا لک یعنی ای فاطمه گوارا
باد مر ترا نعمتهای جناب اقدس الهی و قسم بحق آنکه مرا براستی فرستاده که جهنم نعره عظیمی خواهد کشید که باقی نماند هیچ ملک
مقربی و پیغمبر مرسلی مگر آنکه مدهوش میشوند پس ندا رسد بجهنم که یا جهنم یقول لک الجبار اسکنی بعزتی و استقری حتی تجوز فاطمة
بنت محمد الی الجنان لا یغشیها قتر و لا ذلة یعنی ای جهنم بتو میفرماید خداوند جبار که بعزت من قسم که ساکت شو و آرام گیر تا آنکه
بگذرد فاطمه دختر محمد و داخل بهشت شود و فرا نگیرد و را گرد غباری و نه ذلتی قسم بحق آنکه مرا براستی بر خلق فرستاده
که داخل جنت میشود حسن از طرف راست تو و حسین از طرف چپ تو و هر آینه مشرف خواهی شد از طرف اعلای جنت در میانه
دو دست رحمت خداوند در مقام شریف در حالیکه لوای حمد در دست علی ابن ابیطالب است و بخلعتهای خداوند مخلع میشود
در هر وقت که من خلعت داده شوم و عطیه و جایزه داده میشود هر وقت که من جایزه داده شوم و قسم بآنخداوند که مرا براستی بخلق







فرستاده که ایستاده گی میکنم در قیامت در مقام خصومت و دشمنی با اعدا و دشمنان تو ای فاطمه و هر آینه نادم و پشیمان میشوند
آنجماعتی که غصب کرده اند حق ترا و قطع کرده اند دوستی با تو را و دروغ شمردند سخنان ترا و در حضور من ایشانرا در قیامت بسوی
جهنم خواهند کشید و هرچه من عرض کنم که الهی امتی امتی ندا رسد که یا محمد ایشان بیرون رفتند از امت تو و تغییر دادند دین خدا را
بعد از تو پس بازگشت و جای ایشان در سعیر خواهد بود مؤلف گوید که این بود مجملی از کیفیت وداع کردن آنجناب با اهلبیت خود و
فرمود آنچه را که فرمود بجهة آنکه بعد از رحلت آنحضرت دین خدا و کتاب او را تغییر دادند و منصب امیرالمؤمنین را غصب کردند و برایشان
اذیتهای بسیار رسانیدند و در خانه وحی و تنزیل را سوختند و در پهلوی نور دیده او زدند و استخوانهای آن مظلومه را شکستند و طفل او را
سقط کردند و تازیانه بر او زدند تا آنکه از دنیای پر جفا ارتحال نمود و از بعضی احادیث که در کتاب کشف الغمه روایت کرده است
چنین ظاهر میشود که حسنین حاضر نبودند که رسول خدا ایشانرا وداع نماید پس فرمود که یا بلال ائتنی بولدی الحسن و الحسین یعنی
ای بلال حاضر کن نزد من دو فرزند من حسن و حسین را و چون بلال آندو صاحب جلال را حاضر کرد رسول خدا ایشانرا بر دو ش خود
جا داد و ایشانرا میبوئید حضرت امیرالمؤمنین میفرماید که چنان گمان کردم که غم و کدورت انداختند پیغمبر خدا را و رفتم که ایشانرا
از آنحضرت دور کنم فرمود که دعهما یتمتعان و یتمتع بهما و یتزودا منی و اتزود منهما فسیلقیان من بعدی زلزالا و امرا عضالا یعنی
یا علی واگذار ایشانرا تا ببویند مرا و ببویم من ایشانرا و از من توشه بردارند و من از ایشان توشه بردارم و زود باشد که برخورند
بعد از من بمصائب چندی که تزلزل در آورد ایشانرا و موجب هلاک ایشان گردد پس لعنت کند خداوند کسیرا که خائف کرداند ایشانرا اللهم
انی استودعکما و صالح المؤمنین یعنی ای پروردگارا بدرستی که من بامانت میسپارم ایشانرا بتو و شایستگان از مؤمنین و در کتاب
مثیر الاحزان از ابن عباس روایت شده است که چون شدید شد ناخوشی رسول آله در وقت ارتحال از دنیا ضم الحسین
الی صدره یعنی چسبانید نور دیده خود حسین را بسینه خود تا آنکه عرق آنحضرت بر آنجناب جاری شد و آنحضرت در حالت احتضار
بود و میفرمود که مالی و لیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید یعنی چکار است مرا با یزید هرگز نازل نفرماید خداوند برکت خود را
برا و پروردگارا لعنت فرما یزید را در حدیثست که حضرت رسول رو مبارک را بجانب حضرت بتول کرده فرمود که ای فاطمه
بتیاب مکن بحق آنخدائی که مرا براستی فرستاده است که از گریه و ناله تو حسین آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست بگریه و فغان
در آمدند و بعد از اینکلام ساکت شدند پس غش طولانی کرد و چون بحال آمد نور دیده خود حسین را در بر کشید و مکرر او را میبوسید و از دو دیده
مبارک آنحضرت اشک جاری بود و میفرمود که آگاه باشید که نزدیکست زمانی که خونخواهی کنم از کشنده تو در نزد جناب اقدس
الهی مؤلف محزون گوید که چون وداع جناب رسول الله با اصحاب و اهلبیت خود بآخر رسید آنجناب را از شدت اثر زهری
که در بدن ضعیف نحیف مبارکش بود غشی عظیم عارض شد ابن عباس میگوید که در آنحال صدای کوبیدن در خانه شد حضرت فاطمه
فرمود که کیست کوبنده در جواب داد که انا رجل غریب اتیت اسئل رسول الله اتاذنون فی الدخول علیه یعنی منم مردی غریب آمدم
که از رسول خدا سؤالی کنم آیا اذن میدهید مرا در داخل شدن بر آنجناب پس حضرت فاطمه در جواب فرمود که خدا ترا رحمت
کند در پی حاجت خود برو که پیغمبر خدا بحال خود مشغول است دیگر مجال خدمت آنحضرت نیست پس آنشخص پی کار خود رفت پس دفعه دیگر مراجعت
نمود و در را کوبید و گفت غریب یستاذن علی رسول الله اتاذنون للغرباء یعنی غریبی اذن دخول بر پیغمبر خدا میطلبد آیا اذن
میدهید غربارا که داخل شوند و چون آنحضرت در آنحال از غش بحال آمده بود فرمود که یا فاطمة اتدرین من هذا یعنی ای فاطمه
آیا میدانی که کیست کوبنده در آن مظلومه عرض کرد که نه یا رسول الله قال هذا مفرق الجماعات و منغص اللذات هذا ملک الموت یعنی

این متفرق کننده جمعیتهاست و درهم شکننده لذتهاست این ملک الموتست والله هرکز از احدی قبل از من اذن نکرفته است و بعد از
من از احدی دیکر اذن نخواهد کرفت و از من اذن میکیرد بجهة کرامت من در نزد جناب اقدس الهی ای فاطمه اذن بده او را پس ان مظلومه
محزونه فرمود که ادخل رحمک الله یعنی داخل شو خداوند ترا رحمت فرماید فقالتا واغمتاه وامصیبتاه قد خربت المدینة و عزم علی
الرحیل صاحب التحیة یعنی ای وای از مصیبت بزرک که خراب شد مدینه و عازم بر ارتحال شد صاحب التحیه و در حدیث دیکر است
که امیر المؤمنین ع او را اذن داد و در حدیث دیکر است که جبرئیل ع او را اذن داد مؤلف غمکین کوید که از کجای انصاف که خانه را
که پیک رب العالمین احترام نکاه دارد و بدون اذن داخل نشود در آن آتش زنند و بسوزانند و بر پهلوی خاتون قیامت زنند پهلوی
شفاعت کننده کناهکاران را بشکنند بی اذن او داخل خانه شوند و احترام او را درهم شکنند و بر نالهای ایشان رحم نکنند واغمتاه وامصیبتاه
که بهمین ظلم اکتفا نکنند و بغلام خود بکویند که بزن زهرا را پس ان ملعون ان مظلومه را بزند ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون پس
عزرائیل ع داخل شد و از او بوی مشک ساطع بود و کفت السلام علی اهل بیت رسول الله پس آمد و در پیش روی آنحضرت ایستاد و عرض کرد
السلام علیک یا رسول الله ص آنجناب جواب فرمود که السلام علیک یا ملک الموت پس کفت یا احمد خدای تبارک و تعالی مرا
فرستاده امر فرموده که اکر اذن دهی قبض روح مقدس تو کنم و اکر از مرک اکراه داشته باشی مراجعت کنم آنحضرت فرمود که
بهر چه امر کنم مطیعی عرض کرد بلی از جانب خداوند مامورم باطاعت جناب تو پس جبرئیل ع عرض کرد که یا محمد ص ان الله تبارک و تعالی
قد اشتاق الی لقائک یعنی یا محمد ص بدرستی که خدای تبارک و تعالی مشتاقست بسوی لقای تو پس چون آنجناب اینکلام را شنید فرمود
که ای ملک الموت مشغول شو بانچه مامور شده بان و در حدیث دیکر است که فرمود بعزرائیل مرا بسوی تو یکحاجتست عرض کرد که چه حاجت
است یا نبی الله فرمود که حاجت من آنست که روح مرا قبض نکنی تا اینکه جبرئیل نازل شود و سلام کند بر من و من سلام کنم بر او پس عزرائیل
قبول کرده از خانه بیرون رفت و همین میکفت یا محمداه پس جبرئیل در میانه هوا باو رسید و کفت یا ملک الموت آیا نمی بینی که درهای
آسمان کشوده شده از برای روح محمد ص پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که السلام علیک یا ابا القاسم پس آنحضرت در جواب فرمود
و علیک السلام یا جبرئیل ای حبیب من پیش بیا پس جبرئیل نزدیک آنجناب رفت و اثر در روز دوشنبه بیست هشتم ماه صفر بود پس
امیر المؤمنین ع را طلبید و سر مبارک را در دامان آنجناب کذاشت و وصیتهای خود را بانجناب فرمود پس عزرائیل نیز حاضر شد
و علامتهای احتضار بر آنحضرت ظاهر شد پس آنحضرت را غشی عارض شد و چون حضرت فاطمه آنحالت را مشاهده نمود شروع بناله
و کریه کرد و میکفت ای پدر بزرکوار آه از غم بزرک آه از ناخوشی و مصیبت تو پس چون صدای دختر مظلومه خود را شنید چشمهای مبارک را
کشود و فرمود که بعد از این روز دیکر بر پدر تو غمی نیست آه وامصیبتاه که پیغمبر خدا ص روی بجانب عزرائیل ع کرد و فرمود که یا ملک
الموت امض لما امرت به یعنی ای ملک موت مشغول شو بانکاری که بان مامور شده همینکه جبرئیل ع اینسخن را شنید کفت که این آخر
نزول منست بسوی زمین زیرا که مقصود من از نزول خدمت رسیدن تو بود مؤلف کوید که مراد نازل شدن برای وحی و آوردن
قرآنست و کرنه در احادیث بسیار است که جبرئیل ع بعد از ارتحال رسول خدا ص بخدمت جناب امیر المؤمنین ع و زهرا ع و باقی
اهلبیت ع مکرر بزمین آمده و در شبهای قدر و در زمان رجعت بخدمت حضرت صاحب الامر ع و سایر اهل عصمت ع خواهد رسید
در حدیثست که چون عزرائیل ع نزدیک شد جبرئیل کفت ای عزرائیل فراموش نکنی وصیت خداوند را در حق قبض روح محمد ص پس آن بزرکوار
جفا کلمه شهادتین بر زبان جاری کرد در اینحالت که سر مبارکش در دامن امیر المؤمنین ع بود و جبرئیل در طرف راست نشسته بود و میکائیل
در طرف چپ که عزرائیل روح مقدس مکرم مطهر آنجناب را قبض کرد فصاحت فاطمة ع و صاح المسلمون یعنی پس حضرت فا

طمه



شیحه زد و صدا بناله بلند کرد و همه امت صدا بناله و افغان بلند کردند و یقولون التراب علی رؤسهم یعنی و خاک بر فرق خود
میریختند و فقره خادمه فاطمه زهرا ع میکوید که بناله درآمده بودند از مرد و زن کوچک و بزرک مدینه و بسیار شد کریهای خلایق و کم شد
صبر و آرام در میانه امت و بزرک شد مصیبت ارتحال بهترین پیغمبران از برای خویشان و اصحاب و دوستان و غربا و اهل وطن و
کار بجائی رسید که هیچیک از مردان و زنان را امید نبود مکر آنکه اشکها بر صورت ایشان جاری بود و صدای ناله و افغان از زمین باسمان
بالا میرفت مؤلف کوید که کسی هرکز مدینه طیبه را بر آنحال ندیده بود مکر روزیکه اسرای کربلای معلی و دختران سید انبیا
از اسیری کوفه و شام خلاص شده بودند و وارد وطن میشدند زیرا که روایت شده است که چون اهل مدینه خبر ورود اهلبیت را شنیدند
همه از شهر بیرون دویدند با موهای پریشان و رویهای خراشان و بر سر و صورت خود میزدند و صدا با واویلا و وامصیبتاه
بلند بود مثل روز ارتحال رسول خدا ص آه واحزناه که چون ارتحال سید انبیا ص یقینی شد اکثر امت که لعنت خدا بر ایشان باد
جسد مقدس زهر خورده آنحضرت را در میان کذاشته بمسجد رفتند که از برای خود امامی تعیین کنند پس جناب امیر المؤمنین ع با جبرئیل
امین ع آنحضرت را غسل دادند و در وقت غسل آنجسد مکرم محترم را بهر طرف میخواستند حرکت دهند خود حرکت میفرمود موافق حدیث
دیکر بوصیت رسول خدا ص جناب امیر المؤمنین ع مامور بود که در وقت غسل احدی را حاضر نکردانند پس آنحضرت خود غسل میداد و فضل
بن عباس آب میاورد و چشمهای او بخرقه بسته بود و ملائکه آنحضرت را حرکت میدادند بعد از غسل بکافور جنت حنوط کرده و کفن نموده
نماز بر او کذارده دفن کردند در حدیثست که حضرت فاطمه ع برروی قبر او افتاد و قبر را در بر کشید و میبوسید و میکریست و از تربت او برمیداشت و میخواند
ماذا علی من قد شم تربة احمد ۰ ان لا یشم مدی الزمان غوالیا ۰ یعنی ضرر نکرده است کسیکه بوئید تربت احمد را ص اکر نبوید تا طول

روزکار هیچ بوی خوشی را ۰ صبت علی مصائب لو انها
صبت علی الایام صرن لیالیا ۰ یعنی ریخته شد بر من مصائبی چند که
اکر آنها ریخته میشد بر روزهای عالم همه چون شب تار و تاریک میکردید
پس زنان مدینه باکریه و ناله آن معصومه مظلومه را برداشته بخانه بردند
و بلوازم تسلیه و تعزیه مشغول کردیدند مؤلف اشکبار کوید که یا فاطمه
طاهره با آنکه پدر بزرکوارت باین احترام دفن شده بود چنین کریها و
نالها کردی نمیدانم چه میکردی اکر در عصر عاشورا بر سر جسد بیسر پاره پاره
بی غسل و بی حنوط و بی کفن بی نماز بیدفن فرزند خود حسین ع میبودی و اینکه
زنان مدینه میبودی و جناب زینب و ام کلثوم و فاطمه و سکینه و سایر اسرا را
بخیمه میبردند و تسلیه میدادند و از اسیری خلاص میکردند
ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون علی محمد
و آله علیهم السلام تمام شد عزاخانه اول
از کتاب بیت الاحزان بعون
الملک المنان

غواص دویم از کتاب منتطاب بیت الاحزان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین واصحابه المنتجبین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین و بعد

چنین گوید بنده مذنب واثق عبد الخالق عفی عنه که این غواص دویم از کتاب بیت الاحزان است که در بیان احوال شهادت سیدة نساء عالمیان جناب فاطمه زهرا صلوات الله وسلامه علیها و آن مشتمل است بر یک مقدمه و هفت مجلس اما

مقدمه در اشاره بآیات و احادیث در این مجالس است **مجلس اول** در سوزانیدن در خانه آن معصومه و در آن است خطبه و آیه و ان جهنم لموعدهم اجمعین و حدیث گریه رسول صلی الله علیه وآله و امیر علیه السلم و فاطمه و اصحاب بشنیدن ذکر نار و آن معصومه بخبر و خلیفه شدن اولی و دفن پیغمبر و سوزانیدن در خانه آن معصومه و خیمگاه در عاشورا و اذیتهای دویمی بآن معصومه و گاه کردن امیر و حامی نداشتن دختران در عاشورا و سقط محسن و بردن امیر را بمسجد و شمشیر کشیدن دویمی بر امیر و ناله حسین از بیم بار و بیمار بودن شهید کربلا بعد از افتادن از ذو الجناح و شمشیر زدن قوم بآو و دادن امیر حسین را و بیرون آمدن صدا از قبر پیغمبر و خطاب بادویمی در رفتن آن معصومه بمسجد و آوردن امیر را بخانه و نبودن او در مجلس یزید بجهة خلاصی اسیران و تتمه حدیث و رود او بخبر **مجلس دویم** در تعزیه داری نمودن سیده کاینات از برای سید انبیا در خانه و در آنست خطبه و حدیث آمدن آن معصومه بخبر و دخول اسیران بکوفه و شام و بعضی از اذیتها بآن معصومه و تعزیه داری او تا روز هشتم و رفتن بر سر تربت او و رفتن اسیران بقتلگاه **مجلس سیم** در تعزیه داری آن معصومه بر سر تربت آنحضرت و در آنست خطبه و علت نام نهادن آن معصومه بزهرا و رفتن او بر سر تربت پدر و دخترها در شام و تغیر نشدن او بر سر قبر پدر و بیمار کربلا بر سر جسد پدر و خود بحجره **مجلس چهارم** در گریستن آن معصومه در بیت الاحزان و وصایای او بامیر مؤمنان و در آنست خطبه و حدیث مهمان شدن پیغمبر و سخاوت زهرا و تاج نقره و گرسنه بودن فاطمه و حسین تا سه شبانه روز و سلام آوردن شمعون و طعام نمودن پیغمبر و سه شبانه روز و نزول مائده بر فاطمه و آویزه تن پیغمبر و اذیتها باو و باقی بودن سیاهی بدن او با قیامت و شکسته شدن پهلوی او و سقط محسن و غش کردن او و رحمت پوشیدن پیراهن پدر و احوال اسیران در مجلس یزید وقت دیدن پیراهن برادر و غش کردن و بازداشتن بلال و بیرون رفتن اهل مدینه بجهة کم کردن گریه و ساختن بیت الاحزان و عذرخواهی از امیر و وصایای او با و و خواب دیدن او سید الشهدا و پیغمبر را و وداع با امیر و سید الشهدا با زینب و وصیت او در حق حسنین و ادعیهای اهل کوفه و شام با اسیران و وصیت او بنوشته کاغذ و تشنه اشک با او **مجلس پنجم** در رحلت آن معصومه است و در آنست خطبه و علت نام نهادن او بزهرا و بعضی از علتها بر او در رحلت او و استقبال پیغمبر و ملایکه برای روح او و دختران او با اسما و در رحلت حسنین برحجره بعد از رحلت او و خبر کردن امیر پدر را و غش کردن آنحضرت و آمدن بحجره او با اصحاب و بعضی اسیران در کربلا و مانع شدن اسما از رفتن بروضه رسول از برای دخول برجنازه او و داخل شدن امیر و دیدن وصیت نامه او و ازدحام اهل مدینه گرد حجره طاهره در باز نمی امیر و گریه ام کلثوم جهة والدین و برادر **مجلس ششم** در غسل و کفن و دفن آن معصومه است و در آنست خطبه و آیه خلق آدم من تربة و بیرون کردن آدم را از جنت و کلمات او در وی براو و دیدن او فاطمه را در قصر جنت و تقدم خلق شدن انوار خمسه آل العباء بر آدم بچهار هزار سال و قبول توبه او ببرکت ایشان و سلام ملایکه بر آن معصومه در محراب و آنکه پاره تن پیغمبر است و شعر او و بعضی از تیها برا و غسل دادن او را و گریستن بعد از غسل جهة سیاهی بدن او و سیاه شدن بدن زینب در کربلا و وداع حسنین او را بعد از کفن و ناله او و منع دادن حسنین با و جهة پیغمبر و سکینه طفل اصغر برای آنحضرت و در آغوش گرفتن او حسنین را و ندا رسیدن از آسمان و وداع ایشان جسد سید الشهدا را در عاشورا و اشعار امیر در وقت کفن او و خبر دادن بتاخیر انداختن بیرون آوردن جنازه و بعد از آوردن آن و نماز بر آن و مناجات امیر و روشن شدن زمین قبر و ندای آن و پیدا شدن دستی در قبر در وقت دفن و اشعار امیر و اشعار هاتف غیبی و تکلم امیر با قبر و جواب او و مخفی کردن قبر او و در بیابان افتادن شهدا **مجلس هفتم** در وقایع بعد از دفن آن معصومه است و در آنست زیارت و دلیل فاطمه و پیغمبر را بعد از رحلت در میان خواب و بیداری و دیدن فرزندان او و امیر و ذریه و محبین او و وصیت بغسل دادن او با زنان و نماز کردن با مردان و دفن کردن در شب و زیارت پیغمبر و کلمات او و بعضی از احوال مظلوم کربلا و وداع امیر با او و مراجعت با حسنین و بگریه دختران در آن شب و شب بعد از عاشورا و شب در ورود مدینه و سخنان اولی و دویمی با امیر و اراده دویمی در آوردن جنازه از قبر و قسم خوردن امیر بکشتن او و اجتماع زنان و آوردن جنازه از قبر و متفرق کردن امیر ایشان را و بعضی از مصائب زهرا و حسین

**مجلس اول** در سوزانیدن در خانه المعصومه

الحمد لله المتفرد بالبقاء الذی لا یعتریه الفناء والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء واکمل الاوصیاء وعلی السیدة الزهراء وعلی اولادهم النقباء وعلی محبیهم النجباء ولعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی بدرستیکه جهنم البته وعدگاه جمیع ایشانست و از برای آن هفت در است و هر دری از برای اهل آتش جزئی است تقسیم کرده شده در کتاب زهد الطالب روایت شده است که چون این آیه شریفه نازل شد حضرت پیغمبر گریه شدیدی کرد و از شدت گریه آنحضرت همه اصحاب گریستند و نمیدانستند که جبرئیل چه آیه آورده و احدی از صحابه جرئت سؤال نمیکرد و چون از عادت جناب پیغمبر آن بود که هرگاه فاطمه طاهره را میدید خوشحال میشد از اینجهة سلمان فارسی رو بحجره طاهره آن معصومه شد و دید که آنحضرت آسیا در دست دارد و قدری جو آرد میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی یعنی آنچه نزد خدا است بهتر و باقی تر است پس سلمان سلام داد و حکایت گریه حضرت پیغمبر را بعرض رسانید چون آن معصومه گریه جناب پدر را شنید از جای خود برخاست و چادر خود را که دوازده موضع آنرا بلیف خرما وصله فرموده بود بر سر کرد و چون از خانه بیرون تشریف آورد

و نظر سلمان بآن چادر افتاد گریست و گفت وا غربتاه قیصر و کسری لباسهای سندس و حریر پوشیده اند و دختر محمد مصطفی (ص)
چادر کهنهٔ از پشم بر فرق مبارک انداخته که دوازده موضع در او از لیف خرما پینه کرده است پس چون انحضرت نزد رسول خدا آمد
عرض کرد که یا رسول الله بدرستی که سلمان تعجب میکند از چادر من والذی بعثک بالحق مالی و لعلی منذ خمس سنین الا
مسک کبش نعلف علیه بالنهار بعیرنا فاذا کان اللیل افترشناه یعنی قسم بحق خداوندی که جناب ترا براستی بر خلق مبعوث
گردانیده که پنج سال است که نیست از برای من و علی (ع) مگر پوست گوسفندی که در روز با شتر خود در آن علف میدهیم و چون شب شود
آنرا فرش خود میکردانیم و بدرستیکه بالشت زیر سر ما از پوستی است که توی آن لیف خرما است جناب رسول الله (ص) فرمود که ای سلمان
فاطمه گرامی ترین خلقست نزد جناب اقدس الهی پس فاطمه زهرا (ع) گفت که فدای تو شوم ای جان پدر سبب گریهٔ تو چیست پس
انحضرت تلاوت فرمود بجهة دختر خود آیه را که جبرئیل آورده بود و چون فاطمه زهرا (ع) آن آیه را شنید از شدت خوف
از غضب خداوند بر روی در افتاد و مکرر میفرمود که وای بر حال کسی که داخل آتش شود فسمع سلمان فقال یا لیتنی کنت کبشا
لاهلی فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی و لم اسمع بذکر النار یعنی چون سلمان فارسی (ره) این آیه را و نالهٔ سیده خود حضرت
فاطمه را شنید گفت ایکاش که میبودم گوسفندی از برای اهل خود پس خورده بودند گوشت مرا و جاییده و نرم کرده بودند
پوست مرا و نمیشنیدم ذکر آتش غضب خداوند را وقال ابوذر یا لیت کانت امی عاقرة و لم تلدنی و لم اسمع بذکر النار یعنی
ابوذر گفت که ایکاش که مادر من زنی بود که نزائیده و من از او متولد نشده بودم و نمیشنیدم ذکر آتش جهنم را وقال عمار
یا لیتنی کنت طائرا فی القفار و لم یکن علی حساب و لا عقاب و لم اسمع بذکر النار و عمار گفت که ایکاش که بودم من مرغی در
بیابانها و نبود بر من نه حسابی و نه عقابی و نمیشنیدم ذکر آتش را وقال علی (ع) یا لیت السباع مزقت لحمی و لیت امی
لم تلدنی و لم اسمع بذکر النار و حضرت امیرالمؤمنین و سید و آقای زاهدین علی ابن ابیطالب (ع) فرمود که ایکاش که جانوران
بیابانها بر هم دریده بودند گوشتهای مرا و ایکاش که مادر من مرا نزائیده و من نمیشنیدم ذکر نار را پس آنجناب دستهای
خود را بر سر گذارده و شروع بگریستن نموده میفرمود که آه از دوری راه و آه از کمی توشه در سفر آخرت اهل معصیت میبرند
بجانب آتشهای غضب قهار و آتش چشمهای ایشانرا نابینا میکند بر حالتی که ناخوش احوالی چند که کسی بعیادت ایشان
نمیرود و مبتلا بزخمها و جراحتهای چند که کسی آنها را دوا نمیکند و اسیرانی چند که کسی از قید ایشانرا اخلاص نمیکند آه آه که
از شدت گرسنگی از آتشهای جهنم میخورند و از بسیاری عطش و تشنگی از آتشها می آشامند آه واعصیاه که از جوشش و خروش
آتشها در طبقات جهنم زیر و بالا میروند آه واویلاه که بعد از آن که در دنیا بدن خود را بلباسهای بسیار نرم عادت داده اند
در عوض آنها لباسهای آتشی در پوشند و پس از معانقه با زنان دنیا با زنهای از شیاطین که از آتش خلق شده اند نزدیکی
خواهند نمود و محشور خواهند بود مؤلف عاصی حیران سرگردان گوید که اگر از مثل جناب امیرالمؤمنین (ع) و حضرت فاطمه
اینگونه سخنان گفته شود و از اکابر بزرگان دین و اجلای اصحاب حضرت خاتم النبیین (ص) چنین کلمات صادر گردد ما نیز که
عاصیان تبه روزگاریم چه باید گفت که ایکاش که ما در سیاههٔ موجودات اسمی و رسمی و ذکری نبودی و لم اکن شیئا مذکورا
تا ذکر آتش غضب خداوند جلیل را بدینگونه نمیشنیدم و لکن الحمد لله رب العالمین که خداوند کریم رحیم ما را از محبین و دوستان
فاطمه زهرا (ع) مقرر فرموده امید چنانست که ببرکت آن معصومه مظلومه از آتشهای غضب خداوند نجات یافته
در رحمتهای ابدیه خداوند مخلد گردیم مگر نشنیده باشد حدیث شریف را که در کتاب مصائب المعصومین از رسول خدا (ص) روایت کرده



که فرمود چون روز قیامت شود فاطمه دختر من بر ناقه از ناقهای جنت سوار شود که اطراف آن ناقه زینت داده شود بدیباج
جنت و افسار آن از لؤلؤ تر باشد و پاهای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک معطر و چشمهای آن از یاقوت احمر و بر آن ناقه قبه از
نور که دیده شود ظاهر آن از باطن آن و باطن آن از ظاهر آن و اندرون آن مملو است از عفو پروردگار و بیرون آن مالامال از
رحمت پروردگار رستگاران و بر فرق طاهر فاطمه زهرا (ع) باشد تاجی از نور که آنرا هفتاد رکن بوده باشد که هر رکنی از آن
مکلل بوده باشد بدر و یاقوت که هر یک از آن در و یاقوتها نور میدهد مانند ستارهای درخشنده و از طرف راست او
میرود هفتاد هزار ملک مقرب و از طرف چپ او هفتاد هزار ملک مقرب دیگر و جبرئیل مهار آن ناقه را گرفته راه میرود و بصدای
بلند فریاد میکند و میگوید که یا اهل المحشر غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت محمد (ص) یعنی ای اهل محشر تمام دیدهای خود را بر هم
گذارید و چشمهای خود را بپوشید تا آنکه از محشر بگذرد فاطمه دختر محمد (ص) فلا یبقی یومئذ نبی و لا صدیق و لا رسول الا غضوا
ابصارهم حتی تجوز فاطمة (ع) یعنی پس باقی نمیماند در آن روز نه نبی مرسلی و نه پیغمبری و نه صدیقی مگر آنکه چشمهای خود را بر هم میگذارند
تا آنکه فاطمه زهرا (ع) میگذرد مؤلف گوید که اف بر این امت جفا کار غدار که همین بزرگوار را که جمیع مقربین درگاه الهی
در وقت عبور او بجهة احترام و تعظیم او از جانب خداوند جلیل مأمور میشوند که چشمهای خود را بر هم بگذارند چگونه آزار او نمودند و تنها در
تا آنکه در میان نامحرمان بیشمار و منافقین و اشرار بدو رها کردند آه آه مگر فراموش کرده که در احادیث معتبره بسیار از سلمان
فارسی و ابن عباس روایت شده است که بعد از آنکه رسول خدا (ص) از دنیا رحلت فرمود هنوز آن بزرگوار را غسل نداده و کفن ننموده
و بقبر منور نرسانیده بودند اکثر امت از بیعتی که با رسول الله (ص) بجهة امامت امیرالمؤمنین (ع) کرده بودند برگشتند و جسد مقدس را
خود و آنجناب را در میان گذاشتند و در مسجد اجتماع کرده و غیر از پیش خود امام قرار دادند پس امیرالمؤمنین (ع) آنجناب را
غسل داده و حنوط و کفن نموده و نماز کرده دفن فرمود و مشغول جمع کردن کلام الله مجید شد و عمل بوصیت پیغمبر (ص) کرده متعرض امت نشد
پس دومی بنزد اولی آمده و گفت که همه کس با تو بیعت کردند مگر این مرد با اهل بیت او پس کسی بفرست که جهة بیعت او را حاضر سازد و
غلام خود را فرستاد که برو بعلی ابن ابیطالب (ع) بگو که وصی رسول الله (ص) ترا طلبیده چون آن غلام آنحضرت تشریف نیاوردند پس بار دیگر
مکرر آدم در عقب آنجناب فرستاد ایشان تشریف نیاوردند تا آنکه دومی غضبناک از جا بخود برجست و با ابن ولید و غلام
خود لعنة الله علیهم قدری هیمه برداشته و بدر خانه جناب علی ابن ابیطالب (ع) آمدند و در آن وقت حضرت فاطمه (ع) که بعضی از فضائل او را
شنیدی معجر خود را بر سر بسته بود و جسم شریفش جهة وفات پدر بزرگوارش ضعیف گردیده بود و در عقب در خانه نشسته بود که ناگاه
دومی در خانه را کوبید و فریاد زد که یا علی (ع) در خانه را بگشا المظلومه در عقب در فرمود که تو را با ما چکار است و چرا ما را
در ماتم خود نمیگذاری او فریاد زد که ایفاطمه در را بگشا و یا آنکه آتش بر در خانه تو خواهم زد و خواهم سوخت المظلومه فرمود که از خدا
نمیترسی که میخواهی بدون اذن من داخل خانه من شوی و بر سر من ازدحام کنی پس آن بیحیا گوش بسخنان آن پاره تن رسول خدا
نداده آتش در عقب در افروخت و در خانه وحی الهی را که انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین و ملائکه مقربین احترام میدادند سوزانید
مؤلف دلخسته گوید که آه آه اقتدا نمودند اهل کوفه و شام در روز عاشورا که بعد از شهادت جناب سیدالشهدا (ع) روحی له الفدا
در اطراف خیام زنان بیکس نعره زنان جمع شدند و موافق روایت صدوق (ره) در کتاب امالی اخرجوا النساء من الخیمة و اشعلوا
فیها النار یعنی آن بیحیاها زنان را از خیمه بیرون کردند و خیام طاهره را آتش زدند و موافق روایتی دیگر که در کتاب مصائب المعصومین
روایت کرده اند که اقبل اعداء الله و احدقوا بالخیام فصاح ابن سعد اللعین و قال اضرموا علیهم النار

زیاد ویلک یا عمر بن سعد اما کفاک ما صنعت بالحسین و ترید ان تحرق حرم رسول الله یعنی آه وامصیباه که روی آوردند دشمنان خداوند باطراف خیام طاهرات را محاصره کردند پس عمر سعد لعنه الله اقتدا بدومی کرده فریاد زد که آتش زنید خیمه‌ها را با هر کس که در آنهاست پس شخصی با آن ملعون گفت که وای بر تو ای پسر سعد ترا کفایت نکرده آنچه را که با حسین کردی حال اراده داری که حرم رسول خدا را بسوزانید دشمنان چون دومی در خانه معصومه را بسوزانید و بپای نحس خود لگدی بر آن زد و آن را بشکست آه آه که در آن شکستن بر آن در بر پهلوی مظلومه معصومه خورد بنوعی که استخوانهای پهلوی او را بشکست و پس آن مظلومه از عقب در برخواست و رو بجانب قبر پدر بزرگوار خود کرده گفت یا ابتاه یا رسول الله دختر خود را دریاب و چون آن بیحیا صدای مظلومه را شنید و دید که از داخل شدن در خانه ممانعت میفرماید و میکذارد که داخل خانه شود آه وامصیبتاه واویلاه که شمشیر خود را با غلاف بلند کرد و از روی خشم و جفا بر پهلوی آن عزیز کرده خدا و رسول زد پس آن معصومه مظلومه شروع بناله و افغان کرد آه آه و افضیحتاه که آن بیحیای بی ایمان با آنچه کرده بود اکتفا نکرده تازیانه از میان کشید و بر بازوی آن بزرگوار زد و در بعضی از کتب اصحاب است که نعره کشید و بغلام خود گفت که بزن زهرا را پس فاطمه زهرا بناله و فغان در آمده مکرر میفرمود یا ابتاه یا رسول الله فاطمه را دریاب پس چون جناب سید اوصیا این حالت را ملاحظه فرمود غیرت الله‌یش بجوش آمده از جای خود برجست و سر و گردن آن بیحیا را گرفت و بلند کرده چنان بر زمین زد که گردن و دماغ او مجروح شد و خواست که او را بقتل رساند و در بعضی از کتب است که آنحضرت را حق رسول الله قسم داد تا دست از او برداشت و آنچه در اخبار معتبره است آنست که وصیت رسول الله بخاطر مبارکش خطور کرد که آنجناب را امر بصبر فرموده بود لهذا دست از او برداشت و بدانکه یکی از حکمتهای وصیت پیغمبر این است که اگر منازعه میکردند لامحاله قتل بسیار میشد و مؤمنین بسیار که در اصلاب منافقین بودند ضایع میشدند لهذا آنعالم علوم ربانی که مطلع بود بر آنچه در اصلاب الی یوم القیمه دست از شقی برداشت و فرمود که ای فلان ابن فلان بحق آنخداوندی که گرامی داشته است محمد را از برای نبوت که اگر قضا و قدر الهی و امور یکه در کتاب سبقت گرفته بود هر آینه بر تو ظاهر میکردم که بی اذن من نمیتوانی داخل خانه من شوی مؤلف منتخب گوید که آه آه روزی مثل عاشورا نیامده و نخواهد آمد زیرا که چون صدای ناله حضرت فاطمه بلند شد جناب امیر که او را اسد الله و اسد رسوله میخواندند حاضر بود و از معصومه حمایت کرد لکن در روز عاشورا چون خیمه‌های بیکسان آتش زدند همه زنان و دختران با پای برهنه حیران و سرگردان با ناله و افغان رو به بیابانها نهادند و نه سید الشهدائی داشتند و نه حضرت عباسی و نه علی اکبری و نه قاسمی و نه اصحاب و انصار و اعوان که ایشان را یاری کنند و در بیابانها بعضی یا جداه یا رسول الله میگفتند و جمعی یا ابتاه یا امیر المؤمنیناه میگفتند و بعضی نوجوانان و کشتگان خود را صدا میزدند و احدی نبود که بفریاد ایشان رسد تا همه در دست کفار اعداء دین اسیر و دستگیر شدند لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم و چون آن بیحیا از حکم مستطاب حضرت سبحانی و وصیت جناب رسالت پناهی آگاهی یافت و مطمئن خاطر شد که جناب امیر مؤمنان مامور بصبر و شکیبائیست و خطبه نمود که آنحضرت دست از او برداشت و یقین کرد که او را نخواهد کشت بلکه اذیتی نیز نخواهد کرد شروع کرد بفریاد زدن و استغاثه کردن پس هجوم عام شد و آنحضرت چون مامور بصبر بود آرام گرفت پس آن ملاعین جرئت کرده آنجناب را گرفتند آه و افضیحتاه آن سرکرده اهل جور و جفا آن بیشرم بیحیا ریسمان بگردن شیر خدا ارواح العالمین فداه که هرگز سر از گمند اطاعت حضرت معبود نپیچیده بود انداختند و خواستند آنجناب را با آن هیئت بمسجد برند پس چون فاطمه زهرا از اراده ایشان مطلع شد پیش آمد و نگذاشت که آنجناب را با آن هیئت ببرند و چون آن بیحیا مخدره سیدة النساء را دید آه آه واویلاه یا رسول الله که غلام او تازیانه کشید و موافق روایات

دیگر



دیگر خودش تازیانه کشیده و چنان بر بازوی فاطمه زهرا زد که بازوی مبارکش بشکست و ورم کرد باز آن معصومه دست از امیر المؤمنین برنمیداشت تا آنکه آن ملعون غلام آن معصومه را داخل خانه کرد و موافق حدیثی در خانه را چنان بر پهلوی آن پاره تن رسول الله زد که استخوانهای پهلویش بشکست و طفلی که در رحم داشت که پدر بزرگوارش آنرا محسن نام فرموده بود سقط شد آه واحزناه و واویلاه و مصیبتاه که بروایت دیگر شمشیر خود را با غلاف بر پهلوی آن پاره تن رسول الله زد که باعث سقط محسن گردید آه آه در حدیث است که آن معصومه مظلومه از آن صدمه بیهوش افتاد و غش کرد پس حسنین با موهای پریشان و رویهای خراشان بر سر بالین مادر مظلومه دویدند و سر او را در دامان گرفته مشغول گریه و ناله شدند و بروایتی دیگر مغیرة بن شعبه بامر آن شقی علیه اللعنه در برابر شکم محترم او زد پس آن معصومه از همان ضربت بیمار شد و صاحب فراش گردید تا آنکه از دنیای پر جفا وداع کرده بدار السرور جاودانی شتافت آه آه که در وقت ارتحال بازوی مبارک آنجناب ورم بزرگی داشت از اثر آن تازیانه‌ها و در حدیث است که بعد از آنکه حضرت فاطمه را داخل خانه کردند حضرت امیر المؤمنین را با آن هیئت کشیده بمسجد بردند و چون نظر اول آن شقی افتاد گفت دست او را بدرید و در میان آنحضرت و اصحابش و اهل مسجد سخنان بسیار و مواعظ بیشمار گذشت و بر آن سنگین دلان اصلا تأثیر نکرد پس آن دومی شمشیر بر آنجناب کشید و گفت یا علی با خلیفه بیعت کن والا گردنت را میزنم پس حسنین خود را بر بالای پدر بزرگوار انداخته خروش و ناله و فغان برآوردند و روی بقبر جد بزرگوار خود کرده عرض کردند یا جداه یا رسول الله مارا ببین که بعد از تو چگونه با ما در و معین سیده ما رفتار کردند مؤلف دلکباب گوید که حسنین با وجود پدر و مادر و اصحاب بجد خود از بی یاوری داشتن شکوه میکردند آه آه نمیدانم چگونه یاد آورد مظلوم کربلا در وقتی که از ذو الجناح افتاده بود و از اطراف شمشیرها و نیزه‌ها و عمودها بر آن غریب میزدند و کسی نبود که او را یاری کند و مکرر میفرمود آه از غربت من و از بیکسی و تنهائی من احدی او را یاری نمیکرد پس جناب امیر حسنین را تسلی داده فرمود که ای نور دیدگان گریه مکنید بخدا قسم که اینان قدرت ندارند که پدر شما را بقتل رسانند پس ایشان رو بقبر جد خود کرده عرض کردند که یا جداه بفریاد ما برس پس جناب امیر روی خود را بقبر رسول الله کرده و عرض کرد که یا ابن العم ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی ای پسر عم بدرستیکه این قوم مرا ضعیف شمردند و میخواهند مرا بقتل رسانند پس دستی از مرقد مطهر رسول الله بیرون آمد که همه شناختند که آن دست رسول خدا بود و اشاره بجانب اولی کرده و صدا از مرقد منور آنحضرت برآمد و فرمود که یا فلان اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی ای فلان آیا کافر شده بآنکسی که خلق فرموده است ترا از خاک پس گردانیده است ترا نطفه پس گردانیده است ترا مردی پس خلق از مشاهده این احوال متحیر شدند و مضطرب گردیدند که آیا امر بکجا خواهد انجامید که ناگاه دیدند آه آه آن مظلومه که فاطمه زهرا با پهلوی شکسته و حال خسته بجهة صدمه طفل سقط شده آه آه الله الله الله و با بازوی شکسته با نهایت خشم و غضب با چشمی اشکبار و دیده خونبار با هزاران ناله و آه با بعضی از زنان بنی هاشم داخل مسجد شدند و چون نزدیک قبر رسول الله رسید با فغان و ناله و خروش در آمد پس آن معصومه الهای بلند از دل تنگ برکشید و با آواز بلند گریست و فرمود که ای گروه ستمکاران ای قوم غدار از پسر عمم دست بردارید و گرنه بحق آن خداوندی که پدرم را براستی بر خلق فرستاده که گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پدرم را بر سر اندازم و دست بدرگاه الهی بردارم و چندان ناله سوزناک از جگر برکشم که نفرین از شما بر روی زمین نگذارم ای فلان والله که ناقه صالح در نزد خداوند از من گرامیتر نیست و بچه او از فرزند من عزیزتر نیست سلمان فارسی گوید که من در نزد آن معصومه ایستاده بودم که ناگاه دیدم دیوارهای مسجد رسول الله بلرزه در آمد بنوعی بلند شد

که اگر کسی میخواست از زیر آن می توانست عبور کرد پس من چون این حالت را مشاهده کردم بر خود لرزیدم و آثار غضب الهی را معاینه
دیدم پس نزدیک آن معصومه آمدم و استغاثه کردم و عرض نمودم که ای سیدهٔ نساء و ای بتول عذرا و ای خاتون روز جزا و ای بانوی
حجلهٔ کرامت و ای جگر گوشهٔ حضرت رسالت و ای دختر رسول ثقلین و ای مادر سبطین بر این قوم نادان ببخشای و برامت پدرت رحم نما
شما اهلبیت رحمت و شفاعت و پدر بزرگوارت رحمة للعالمین بود جناب تو سبب نزول عذاب بر این قوم نابکار مشو پس
آن معصومه التماس مرا قبول کرده ستونهای مسجد آرام گرفت و گرد و غبار فرو نشست و حضرت باقر فرمود که اگر جدهام سر خود را
میگشود بر آینه همگی هلاک میشدند و در حدیث دیگر است که آن معصومه پیراهن پدر خود را بر سر افکنده بود و دست حسنین را گرفته بود و داخل
مسجد شد پس با ولی فرمود که ترا با ما چکار است میخواهی فرزندان مرا یتیم کنی پس اگر بد نبودی سر خود را میگشودم و بدرگاه الهی
ناله خود را بلند میکردم پس مردی برخواست و گفت ای فلان میخواهی همه را هلاک کنی پس آن ملعون ترسید و دست از حضرت امیرالمؤمنین
برداشت پس آن بزرگواران همگی بخانه برگشتند مؤلف گوید که ای فاطمهٔ طاهره تاب نیاوردی که ریسمان در گردن امیر مؤمنان
مشاهده کنی و خوف آن داشتی که فرزندان ترا یتیم کنند بی اختیار روانهٔ مسجد شدی و چندان نالهای سوزناک از سر درد
برکشیدی که [illegible] و پسر عم خود را از چنگ اعدا نجات دادی و بخانه آوردی آه آه وا ویلاه نمیدانم بر چه حال میشدی
و چه میکردی اگر در مجلس یزید علیه العذاب الشدید میبودی و آن ملعون را بر کرسی زر نگار تکیه کرده میدیدی و همه فرزندان خود را
اسیر و جناب سید الساجدین را غل در گردن مشاهده میکردی که با سایر دختران بان نحو بود که خود در حدیث میفرماید که چون
ما را وارد بر یزید ابن معاویه میکردند ریسمان آوردند و همه ما را مثل گوسفندان بر هم بستند و یک سر ریسمان بگردن من بود و
سر دیگر بگردن عمه ام ام کلثوم خاتون و کتف عمه ام زینب خاتون و سکینه و سایر دختران بود و ما را میبردند و کلما قصرنا
عن المسیر ضربونا حتی اوقفونا بین یدی یزید لعنة الله آه وا مصیبتاه که آنحضرت میفرماید که هر زمان که کوتاهی میکردیم از
راه رفتن میزدند ما را تا اینکه ما را آوردند در حضور یزید علیه اللعنه بر پا نگاه داشتند که ناگاه آن ملعون امر بقتل آن مظلوم نمود و بیمار کرد
و دختران او وار دنبال گرفته بودند و جمیعا ناله و افغان میکردند و کسی نبود که بفریاد ایشان رسد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
مؤلف گوید که در آخر مجلس از برای مطلع شدن بر نجات یافتن شیعیان و اجر گریههای ایشان و سرور قلوبشان مناسب
آنست که متمم حدیث کیفیت وارد شدن خاتون روز جزا بر محشر ذکر شود و آن بدینگونه است که بعد از آنکه جمیع اهل محشر بجهة احترام آن
بزرگوار چشمها بخود را پوشیدند آن برگزیده خداوند جلیل با عزت و جلال از همه صفوف محشر بگذرد تا محاذی عرش عظمت پروردگار
رسد و از ناقه بزیر آید و عرض کند که ای خداوند من و ای سید و آقای من حکم فرما در میانهٔ من و جماعتی که بر من ظلم و ستم کردند و
حکم فرما در میانهٔ من و قاتلین اولاد من پس از جناب حضرت ذو الجلال ندا رسد که ای حبیبهٔ من و ای دختر حبیب من هر چه خواهی سؤال
کن تا عطا کنم و هر کسرا خواهی شفاعت کن تا قبول کنم ای فاطمه بعزت و جلال خودم قسم یاد میکنم که از زیر درازای ظلم هیچ ظالمی
نخواهم گذشت و انتقام هر مظلومی از ظلم کننده بر او خواهم کشید پس فاطمه عرض کند که الهی و سیدی از جناب تو میخواهم ذریه
خود را و شیعیان خود را و شیعیان ذریه خود را یا مولای من از تو سؤال میکنم که دوستان مرا و دوستان ذریه مرا بمن ببخشایی
پس در آنوقت از جناب اقدس الهی ندا رسد که کجایند ذریهٔ فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان ذریهٔ او پس بان ندا
خداوندی همه در یکطرف محشر جمع شوند و ملائکه رحمت در اطراف ایشان احاطه خواهند نمود پس جناب فاطمه زهرا پیش افتد
و جمیعا در عقب آنجناب روانه شوند تا آنکه داخل جنت شوند الحمد لله الذی جعلنا من محبی فاطمة و ذریتها علیهم التحیة والثناء


٢

مجلس دویم در تعزیه داری نمودن سیدة النساء است از برای سید انبیاء خطبه الحمد لله الذی کان ولم یزل هو کائن و هو حی
الذی لا یموت ثم الحمد لله الذی جعل نبینا اول الموجودات و مبدء الکائنات و مبنا لوجودها و ما سواها و هو محمد المبعوث علی البریات
علیه و علی آله الاف التحیات و علی ابنته الهدایات والکرامات و علی اعدائهم تواتر اللعنات دوام تتابع الساعات والآنات و بعد
در کتاب عوالم از ابن عباس روایت میکند که از حضرت امیرالمؤمنین شنیدم که میفرمود روزی رسول الله داخل شد بر فاطمه زهرا
و دید که آن معصومه بسیار محزون و غمناک است پس فرمود که ای دختر من چه باعث حزن تو گردیده است ایشان عرض کردند که سبب حزن
من آنست که بخاطر آوردم روز قیامت را و برانگیخته شدن خلایق را در آنروز برهنه پس آنحضرت فرمود که ای دختر آنروز روزیست عظیم لکن خبر
داد مرا جبرئیل از جانب پروردگار جلیل که اول کسیکه برانگیخته شود در آنروز من باشم پس پدرم حضرت ابراهیم پس شوهر تو علی
ابن ابیطالب پس جناب اقدس الهی روانه فرماید جبرئیل را با هفتاد هزار ملک که تا بر سر قبر تو هفت قبه از نور بر پا کنند پس اسرافیل را
امر فرماید که حله از نور برای تو بیاورد و بر بالای سر تو بایستد و عرض کند که ای فاطمه دختر محمد برخیز از جای خود برای
محشر پس برخیزی در حالتی که ایمن باشد خوف تو و پوشیده باشد عورت تو پس اسرافیل آن حله را بتو بدهد و تو قامت مبارک
خود را با آنها بپوشانی پس بیاورد ذوقائیل که یکی از ملائکه مقربین است از برای تو شتری از نور که افسارش از مروارید تازه است و برگ
هودجش از طلا پس تو بر آن سوار شوی و ذوقائیل مهار آنرا بکشد و در پیش روی تو راه رود و هفتاد هزار ملک که در دستهای ایشان
باشد لواهای تسبیح همگی شروع بروانه شدن نمایند و هفتاد هزار حوریه ترا استقبال کنند و همه اظهار فرح و شادی کنند بسبب ملاحظه
جمال با کمال تو و بوده باشد در دست هر یک از ایشان مجمری از نور که از آنها بوی عود ظاهر شود بی آنکه آتشی در آنها بوده باشد
و بر فرق هر یک از ایشان تاجی بوده باشد که مکلل باشد بزبرجد سبز و از طرف راست تو راه روند و چون اندکی از قبر خود دور
شوی با استقبال تو آید پس مریم با هفتاد هزار حوریه باستقبال تو آید و از طرف چپ تو راه روند پس مادر تو خدیجه بنت خویلد
که آن اول زنیست که ایمان بخدا و رسول آورده با هفتاد هزار حوریه که در دستهای ایشان لواهای تکبیر بوده باشد ترا
استقبال نماید و چون نزدیک محشر آئی حوراء که سرکرده حوران جنت است با هفتاد هزار حوریه با آسیه بنت مزاحم باستقبال تو
آیند و در اطراف تو راه روند و چون بمیانهٔ محشر در حالتی که همه مخلوقات بر پا ایستاده باشند منادی از جانب خداوند
جل جلاله از زیر عرش عظمت ندا کند که جمیع محشریان بشنوند که ای خلایق همه چشمها بر هم گذارید که اینک فاطمه دختر محمد مصطفی
با همراهیان او استقبال کنندگان بگذرد پس فاطمه جمیعا چشمها بخود را بر هم گذارند مگر حضرت ابراهیم و علی ابن ابیطالب که
نظر بسوی تو دارند و در آنوقت حضرت آدم بطلب حوا در آید پس او را با مادرت خدیجه بیابد که در پیش روی تو راه میروند
مؤلف دلسوخته گوید که هر وقت که اینگونه احترامهای خداوند جلیل را بخاطر میآورم و ملاحظه میکنم که منافقین کوفه و اهل شام
از کربلا تا شام چگونه با اولادهای آن معصومه سلوک نمودند جگرم سوراخ سوراخ میشود و اشکم بی اختیار جاری میگردد از آنجمله دختر
و کودکانرا که داخل کوفه میکردند اهل کوفه تمام از برای تماشای ایشان از شهر کوفه بیرون آمده بودند همه با لباسهای
فاخر و دستهای خضاب کرده و صداها بخنده و قهقهه بلند کرده بودند آه آه که ابن زیاد ملعون چون خواست که اهلبیت را از
کوفه روانهٔ شام کرداند محفر بن ثعلبه عائذی لعنه الله را طلبید و هزار سوار همراه او کرد و زاد و راحلهٔ سفر ایشان را و آنچه با آن
حاجت داشتند آماده کرده تسلیم ایشان نمود و سرهای شهدا و دختران حضرت فاطمه زهراء را با و سپرده با او امر کرد که
نگذارد ایشانرا که روها بخود را بپوشند و نگذارد که کسی ایشانرا لباسی دهد که خود را با آن مستور نمایند و امر کرده بود که هر

در مجلس عزا داریها که بحضرت فاطمه رسید

شهر و دیار که میرسند با انواع سازها و شادیها اهل آنشهرها ایشانرا استقبال کنند و آنملعون از کوفه تا شام همین دستور العمل سلوک
نمود وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون ای دوستان دیگر چگونه کسانیکه همین احترام اولاد فاطمه زهرا را نداشتند بلکه اشقیا
و ملاعین احترام انمعصومه مظلومه را نیز نگاه نداشتند و بعد از ارتحال رسول خدا در خانه اش را سوختند و شکستند ایکاش کتفا به
کرده بودند بلکه استخوانهای پهلوی دلبر دین المحبوبة الهی و پاره تن محمد را شکستند و حق او را غصب کردند و او را نسبت بدروغ داد
و عزت انعزیز کرده خداوند را بحسب ظاهر بذلت مبتدل کردند پس انمعصومه در گریه وزاری و عزاداری برای پدر بزرگوار خود
بود تا از دار دنیا رحلت نمود و مجلس عزاداری آنجناب بر ایختام انبیا از این حدیث ظاهر میگردد که در کتاب عوالم از ورقة بن عبد الله
روایت میکند که سالی در طواف خانه خداوند بودم که ناگاه دیدم جاریهٔ گندم گون ملیحه شیرین کلامی را که در اطراف خانه طواف میکرد و
میگفت ایخداوندیکه صاحب بیت الحرام و حفظه کرامی از تو سؤال میکنم که مرا محشور فرمائی با سادات طاهرین من و آبایان ایشان
که با ایشانست علامتهای نجابت و بزرگواری و برکت آگاه شید ای اهل حاج که منم خدمتکاری از خاندان برگزیده شدکان از
میانهٔ همه اخیار و ابرار که بلندتر است قدر و منزلت ایشان بالنسبه بهمهٔ قدرها و منزلها و بلند است اسامی مقدس ایشان در همه شهرها
و ایشانند صاحبان همهٔ فخرها ورقة بن عبد الله میگوید که با تحیر گفتم که گمان من آنست که تو از خدمتکاران خاندان نبوت باشی
گفت بلی گفتم بیان نما که تو چیست گفت منم فضه خادمهٔ فاطمه زهرا و دختر محمد مصطفی پس با او گفتم که چه بسیار مشتاق بتو و کلام تو بودم
و میخواهم از تو مسئله سؤال کنم چه میشود که چون از طواف فارغ شوی در بازار طعام فروشان با تو خلوت کنم تا مسئله خود را سؤال کنم گفت
بلی وعده کرد پس از فراغ از طواف او را در آنجا که وعده کرده بود یافتم و او را تحفه و هدیه دادم و بعد با او گفتم که مسئله من اینست
که خبر دهی مرا از احوال سیده و خاتون خود حضرت فاطمه که او را چگونه یافتی در وقت وفات او و بعد از ارتحال پدر بزرگوار
راوی میگوید که چون فضه نام فاطمه را از من شنید احوالش منقلب شد و چشمهای او پر از اشک گردید ناله های بی اختیار از جگر
برکشید و گفت ای مرد غم و اندوه قلبم را بهیجان در آوردی و کدورتهای پنهانی مرا ظاهر کردی ای مرد جواب خود را بشنو پس بدانکه چون
رسول خدا از دنیا رحلت نمود بگریه در آمد از برای او بزرگ و کوچک و بسیار شد ناله وزاری و افغان و کم شد صبر در قلوب عالمیان
و عظیم شمردند بر خود مصیبت آنجناب را خویشان و اصحاب و دوستان و اعوان و انصار و غریبان و اهل وطن و بنی هاشم و در
عزاداری کار بجائی رسید که هیچ مردی و زنی را نمیدیدی مگر آنکه مدام ناله میکرد و اشک او بر رخسارهٔ او جاری بود و لکن ای مرد بدانکه
در تمام روی زمین احدی را ندیدیم که حزن و اندوه و ناله و گریهٔ او مثل خاتون من فاطمه بوده باشد و در پیش اندوه و نالهٔ او کوچک
بود همهٔ حزنها و گریهها ای مرد هرچه از زمان صحبت رسول خدا زیاده میگذشت حزن و اندوه خاتون من زیاده میشد و در گریهٔ او شدت
هم میرسید و تا هفت روز متصل از برای تعزیه داری از خانه بیرون تشریف نیاورد و علی الدوام گریه و ناله نمود و هر روز زیاده
از روز گذشته افغان مینمود مؤلف اشکبار گوید که ایفاطمه طاهره با وجود آنکه اذیت ظاهری رسول خدا منحصر بود
بزهر خوردن و بر روی رخت خواب عزت رحلت فرمودن اینگونه نالهها و گریهها و عزاداریها در هجران آنجناب کردی
نمیدانم اگر در زمین کربلا میبودی و فرزند خود جناب سید الشهدا را میدیدی که جمیع لباسهای بدن او بغارت رفته و سرش از
بدن جدا شده و بدن نازپرورده اش به پیکانهای زهرآلوده شده و نیزهها و خنجرها قطعه قطعه شده و در خاک و خون غلطیده
و همه زنان و دختران اوراکه عزادار او بودند باسیری برده بودند و در اطراف او جسدهای نوجوانان هاشمیه پاره پاره
شده انیسی و مونسی نه نمیدانم که چگونه گریه و نوحه وزاری و بیقراری میکردی و تا چه مدت مجاور خاکهای کربلا میشدی

در کیفیت عزاداری انمعصومه برای پدر بزرگوار





۲

در کیفیت عزاداری در روز هفتم جده رسول خدا

و تا که سر از تربت طاهره و بر نمیداشتی راوی میگوید که فضه فرمود که چون صبح روز هشتم از وفات سید انبیا طالع شد گویا حزنهادر
قلب خاتون من پنهان بود و آنحزن در دل طلوع و ظهور آن بود زیرا که از هجوم هم و غم و الم کار بجائی رسید که بیتابانه در خاصیر بنای
پس از حجرهٔ طاهره بیرون تشریف آورده و نالههای شرربار میکشید و چنان سخن میگفت که در نهایت فصاحت و بلاغت دامیفرمود
که گویا حضرت رسول است که سخن میفرمود و چون صدای نالهٔ خاتون من از بیرون حجرهٔ طاهره ظاهر شد جمیع زنان مدینه با
اطفال کوچک از پسران و دختران خود با گریه و ناله رو بخدمت انمظلومه شدند و چون مردان مدینه از مهاجر و انصار از خانهها و از
اهل هر کسب و کار آن نالههای شرربار را استماع نمودند از شغل و عمل خود دست برداشته با گریه و ناله رو به اطراف حجره طاهره
شدند و چون آنغوغای عظیم برپا شد هر کس که در اطراف شهر مدینه بودند باخبر شدند پس مردان و زنان اطراف نیز با گریه وزاری رو بآنجا
نمودند پس شب در آمد و از خوف آنکه روی زنان ظاهر شود چراغها را خاموش کردند مؤلف دلسوخته گوید که از برای احترام ظاهر شدن
روی زنان چراغها را خاموش کردند اف بر دنیا و اهل دنیا که احترام رویهای دختران فاطمه طاهره را نگاه نداشتند و در میان
روز ایشانرا داخل بازارها و کوچهها و مجلسهای کوفه و شام کردند و از خدا و رسول و وزیر امتول شرم نکردند لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم ای دوستان در حدیثست که در آن تاریکی شب چندان ناله از زمین مدینه باسمان بالا رفت که خلق گمان کردند که
رسول خدا از قبر بیرون آمده پس دهشت عجیب و حیرت غریب بهمهٔ خلق را عارض گردید و نالهٔ انمعصومه محزونه علی الدوام بلند
بود و میگفت وا ابتاه و اصفیاه و امحمداه و ابا القاسماه پس فرمود که ای بابا یاران و یتیمان کرا از برای رونق قبله و مسجد بجای خود نصب
فرموده و کرا از برای تسلی قلب شکستهٔ دختر بی پدر حیران گریان معین گردانیده و روی بجانب قبر پدر بزرگوار خود کرده و از میرفت و از
هجوم اشک پیش پای خود را نمیدید و گوشهٔ مقنعهٔ خود را نمیتوانست جمع نماید و بر خاک میکشید و چون بنزدیک قبر مقدس رسید
و نظر انجناب بحجرهٔ طاهره که محل دفن خاتم انبیاست و مناره که بر آن اذان برای نماز آنحضرت میگفتند افتاد ضعف بر انمظلومه
علیله پهلوی و بازو شکسته غالب شد و قدمهای او کوتاه و نزدیک بهم برداشت و چندان صیحه زد که افتاد و غش کرد پس زنان
امت در اطراف هجوم آوردند و چندان آب بر سر و سینه باتش هجران سوخته اش ریختند که اندک بحال آمد مؤلف اشکبار از
قلم اشکبارش اینسخن جاریست که ایخاتون روز جزا از مشاهده حجرهٔ طاهرهٔ پدر بزرگوارت و از ملاحظه منارهٔ جای اذان
او با آنکه بر دو در میان امت بر قرار و اعتبار بودند طوفان اشک خانهٔ صبر ترا خراب و از شرار آه و ناله نخل قامت پژمرده
و بی ثمر گردید پس غش کرده بر زمین افتادی نمیدانم اگر در روز عاشورا در کربلا میبودی و خیمههای فرزند غریب را سوخته و
دختران را با پاهای برهنه سربه بیابانها گذارده و سر منور آقای همهٔ جوانان اهل جنت را بر منارهٔ نیزه مشاهده میفرمودی چه نالهها
میکردی و چه سخنها میفرمودی و اگر غش میکردی دیگر بهوش نمیآمدی زیرا که در وادی شهادت که بزرگ و کوچک از بی
آبی تشنه و بیکفن مرده بجانب محبوب حقیقی برداشته بودند و خود را بر لب آب کوثر رسانده بودند و کام ماء الحیوة وصال نشاداب
کرده بودند آب بجز اشک بیکسان نبود که بر سر و سینه سوختهات ریخته شود تا افاقه شوی پس اگر تا قیامت زنده میبودی در
وادی شهادت معتکف بودی از این مصیبت مدهوش بودی نعلی قلبها بار غم کشیده دخترانت شوم که چگونه این بار مصیبت را مردانه
کشیدند و حیث مراد جناب ام کلثوم خاتون که در قصیدهٔ خود در وقت ورود بمدینه طیبه روی بجانب قبر با درخود کرده فرمود
افاطم ما لقینا من عداء ۰ ولا قیراط مما قد لقینا ۰ فلو دمت حیاتک لم تزالی ۰ الی یوم القیمة تندبینا ۰ یعنی ای ما در
جان ایفاطمه نرسید از دشمنانت بتو قیراطی از آنچه بما رسیده است از دشمنان ما پس اگر تا قیامت زنده میبودی برای ما نوحه و ناله

وزاری میکردی راوی میگوید که فضه خادمه نقل فرمود که چون زنان مدینه آب بر معصومه ریختند و از غش بحال آمد این اشعار را
که نسبت بمعصومه داده اند میخواند **فقال** اذا مات یوماً میت قل ذکره ٭ وذکر ابی مذ مات والله ازید ٭ یعنی هرگاه شخصی
فوت شود کمتر میشود یاد آوری او در میانه خلق و یاد آوری پدرم بعد از موت والله زیادتر است تذکرت لما فرق الموت بیننا
فعزیت نفسی بالنبی محمد ٭ یاد آوردم ایام مفارقت انداختن مرگ در میانه ما پس تسلیه و تعزیه دادم نفس خود را به پیغمبر خدا فقلت
لها ان الممات سبیلنا ٭ ومن لم یمت فی یومه مات فی غد پس گفتم بانفس خود که مرگ راه رفتن ما است هر کس امروز نمیرد فردا
خواهد مرد مؤلف گوید که ای محبان جناب فاطمه بدانید که از فضه روایت شده است که چون خاتون من از غش بحال آمد بعد از
خواندن این اشعار اول سخنی که فرمود این بود که ای وای دیگر قوت در بدنم باقی نمانده و مرا قدرت بر نشستن هیچ کار نیست و در معرض
شماتت اعداء واقع گردیده ام و خون پنهانی در قلبم کشند و من و قاتل جان خسته ای پدر جان باقی مانده ام تنها و حیران و در
مانده ام بیکس و سرگردان و دیگر آهسته شد صدای من و در هم شکست پشت من و بر هم خورد اساس عیش و زندگانی من و تیره و تار شد روزگار
من ای جان من پدر دیگر نمیابم بعد از جناب تو کسی را که انیس و مونس وحشت من گردد و در وقت گریه و زاری مرا تسلی دهد و در وقت ضعف
و ناتوانی و نقاهت مرا اعانت کند مؤلف میگوید که اگر روا باشد که خاتون اهل جنان با وجود مثل امیر مؤمنان فدیه ارواح
العالمیان و با حاضر بودن همه دختران و پسران خصوصاً حسنان که دو گوشواره بودند برای عرش پروردگار عالمیان و با یاری
کردن جمیع اهل مدینه ازپیر و جوان امثال این سخنان در معرض بیان آورده آیا چه بسیار بجا و موقع بود سخنانی که طفل
کوچک محزون جناب سکینه خاتون در قتلگاه در وداع آخر خطاب بجسد مجروح پاره پاره پدر خود کرده میگفت که ای پدر جان
بنی امیه پوشانیدند بر قامت من لباس یتیمی را و در کودکی بمن چشانیدند شربت ناگوار اسیری را ای پدر جان غارت بردند گوشواره
گوش مرا و کشیدند از سر من چادر و مقنعه مرا **شعر** ابی یا ابی ما کان اسرع فرقتی ٭ لدیک ومن لی بعدک الیوم یکفل ٭ یعنی ای
پدر جان و ای جان پدر چه بسیار زود گذشت و مفارقت من از خدمت تو و بعد از مثل جناب تو پدر کیست که مرا متکفل شود و بزرگ گرداند
ومن للیتامی بعد بعدک سیدی ٭ ومن للیتامی کافل متکفل ٭ یعنی ای سید و مولای من بعد از دور شدن خود که را از برای پرستاری
یتیمان معین فرموده و که را مهیا کرده که یتیمان را تربیت نماید و از کوچکی بزرگ نماید ٭ فعذب حیوتی بعد فقدک ولم یزل ٭ و ماد
حتی للقیامة حنظل ٭ پس شیرینی زندگانی من بعد از شهادت و کشته شدن تو مادام که زنده باشم بلکه تا قیامت تلخ و ناگوار گردد
وتشکوا الی الزهراء بنت محمد ٭ بقلب حزین بالکآبة مثقل ٭ و سکینه خاتون روی خود را بجانب قبر جده خود فاطمه زهراء دختر محمد مصطفی
کرده و بقلب محزون که قفل غم بر آن زده بودند شکایت را گشوده گفت **شعر** ایا جدتا قومی من القبر فانظری ٭ حبیبک
مقتول الجبین مرمل ٭ یعنی ای جده مظلومه از قبر خود سر برآور و بزمین کربلا نظر فرما و حبیب خود حسین را ببین که چگونه بگلگونه و بخاک چهره
مالیده شده است ٭ غریبا علی وجه الثری متعفرا ٭ قتیلا خضیبا بالدماء مغسل ٭ و چگونه غریب و بیکس بر روی خاک افتاده و در خاک
کشته شده و بخون خود غسل داده شده است وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون وزود باشد که بیابند آنهائی
که ظلم بر آل محمد کردند که محل بازگشت ایشان بکدام درک از جهنم خواهد بود اللهم عذبهم عذاباً الیما

## المجلس الثالث

مجلس سیوم در تعزیه دار المظلومه ابر سر تربت آنحضرت

الحمد لله الذی جعل نبینا سید الانبیاء ثم جعل وصیه سید الاوصیاء و بنته سیدة النساء و ذریتهم سادات الائمة و اولیائهم سادات
الاولیاء علیهم الاف التحیة والثناء ٭ عظم الله اجورنا فی مصیبة فخر الانبیاء فجعلنا الله من الباکین علیه والمحزونین معه





ولعنة الله علی اعدائهم من الاولین والاخرین ابد الابدین و دهر الداهرین ٭ و بعد در حدیث است که از حضرت صادق
سؤال کردند که بچه جهة حضرت فاطمه را زهرا نام گذاشته اند آنحضرت در جواب فرمود که بجهة آنکه خداوند از برای آنجناب
در بهشت قبه از یاقوت سرخ که بقدر یکسال راه از زمین بهشت بلند است و بقدرت پروردگار بر پا نه بالا آن بجائی بسته
و نه در زیر آن ستونیست و از برای آن قبه صد هزار درست و بر هر دری هزار ملک ایستاده است و اهل بهشت آن قبه را مشاهده میکنند چنانکه
یکی از شما می بیند ستاره درخشنده را در آسمان پس اهل جنت بیکدیگر میگویند که این نور نور فاطمه زهرا است و در روایت دیگر
همین سؤال را از آنحضرت کردند در جواب فرمود که علت آن بود که هر گاه آن معصومه مظلومه در محراب عبادت به بندگی
قیام و اقدام مینمودی نور آنجناب میدرخشید از برای اهل آسمان چنانکه ستاره درخشنده میدرخشد برای اهل زمین مؤلف
گوید که خدا بدترین جزاها جزا دهد اشقیای این امت را که خواستند که بعد از رحلت رسول خدا آن نور مقدس را خاموش کردند
و بر مظلومه انواع آزارها و اذیتها رسانیدند پس آنمخدره تا هفت شبانه روز در حجره طاهره بلوازم تعزیه داری پدر بزرگوارش
مشغول بود و چون روز هشتم شد با جمیع اهل مدینه با گریه و نوحه روانه جانب مرقد رسول الله شد فضه خادمه آنحضرت روایت
میکند که چون خاتون من نزدیک مرقد پدر بزرگوار خود رسید با آه و ناله بصدای ضعیف عرض کرد که ای پدر جان از ارتحال
تو بر طرف شد از خانه من نزول جبرئیل و آوردن آیات شریفه قرآنیه از جانب پروردگار جلیل و تغییر کرد محل نزول میکائیل
و منقلب شد ای پدر جان بعد از تو همه اسباب و اساس من و همه درهای گشوده بسته شد بر روی من پس دل برکنده شدم از دنیا
و تا جان در بدنست در مفارقت تو خواهم گریست و علی الدوام زیاده میگردانده و غم من و زیاده میشود شوق من بر دیدن جمال
تو پس فرمود **فقال** ان حزنی علیک حزن شدید ٭ و فؤاد و الله حب عنید ٭ یعنی بدرستیکه حزن و اندوه من بر
جناب تو در نهایت شدتست و قلب من در مفارقت تو والله در غایت اضطراب و تزلزلست ٭ کل یوم یزید فیه شجونی ٭
واکتیابی علیک لیس یبید ٭ ای جان پدر هر روز که از هجران تو میگذرد سوزش قلب من افزوده میشود و غم دوری تو چیزی
نیست که فراموش کردنی باشد و از دلم بیرون رود ٭ جل خطبی فبان عنی عزای ٭ فبکائی کل وقت جدید ٭ آه که اندوه و غصه
من بزرگ شد و آنچه مرا تسلی میداد و قلبم را در مصیبتها آرام میکردانید از من جدا شد پس گریه و ناله من در هر ساعت زیاده تر خواهد گردید
ان قلباً علیک یألف صبراً ٭ او عزاء فانه لجلید ٭ ای پدر جان بدرستیکه قلبی که توانائی آن داشته باشد که بلای
مصیبت تو صبر کند و خود را آرام دهد عجب قلب محکمی خواهد بود پس بناله بلند فرمود که یا ابتاه بارتحال تو منقطع شد از ما خوبیهای
دنیا و بر طرف شد صفاهای آن و نیکوئیهای آن قرین بود بر ندگانی تو و بتحقیق که تاریک شد روزهای آن و در میانه ظلمات سیاه
شد فتنهای تازه و کهنه ای پدر جان علی الدوام برای تو خواهم بود تا آنکه ملاقات کنم جناب ترا و غصهای پنهانی چون کوهها
است بر قلبم تا مرا بهلاک کند یا ابتاه کرا بجای خود گذاشته جهة حفظ عجوزها و مساکین و کرا گذاشته از برای حفظ امت خود تا
یوم الدین یا ابتاه روز و شب میرسانیم بعد از تو در حالتی که از ضعفا گردیده ایم و همه خلق زار زار میکنند در حالتی
که از مارا دور میکردانند مؤلف گوید که ای فاطمه طاهره کجا بودی که بعد از شهادت فرزندت جناب سید الشهدا
مشاهده کنی که اهل و عیال او نه همین ضعیف شده بودند و خلق از ایشان روی میگردانیدند بلکه منافقین کوفه و شام
روی بایشان میآوردند برای ناسزا گفتن و سرزنش کردن و عناد و لجاج کردن با ایشان از آنجمله در وقت داخل کردن
ایشان را بشام محنت انجام هر چند الحاح کردند که ما را از راهی داخل شهر کنید که نظر کنندگان کمتر باشند تا بهتک حرمت

ما نکنند اذیت بما نرسانند هیچکس گوش بسخن ایشان نداده بلکه همه را از درها و ساعات که در آن جمعیت بیشتر اذیت خلق زیادتر
بود داخل شام کردند انقدر اذیت از کربلا تا شام با ایشان رسانیدند که تحریری و تقریری نیست قصه میگوید که خاتون من فرمود که یا ابتاه
ببرکت جناب تو محترم و صاحب قوت بودیم در میانه همه خلق و بار تحال توام بر عکس گردید ای پدر کدام چشمست که تواند در مصیبت تو
اشکهای خود را نریزد و کدام حزن و آه و ناله است که در این عزا متصل از پی هم نباشد و کدام دیده است که تواند بعد از این غم بخواب
آرام گیرد ای بابا پدر تو بودی بهار دین و نور زمین پس چگونه در عزای تو کوهها شق نشود و دریاها بجوش نیاید و زمین متزلزل نگردد
یا ابتاه عجب نشانه تیر بلای عظمی شده ام زیرا که غم مفارقت تو مصیبت کمی نیست مؤلف محزون گوید که اگر جناب فاطمه خود را
نشانه تیر بلا شمرد میدانم که جناب زینب و ام کلثوم که بچشمهای خود بدنهای نازنین نوجوانان و برادران هاشمیه را الی
علی اصغر نشانه تیرها و طعنهای مردان و زنان کوفه و شام شدند چه باید بگویند و چگونه ناله و نوحه کنند پس فاطمه زهرا
فرمود که یا ابتاه در آمیخته شده ام بمصیبتهای عظیم و غرق شده ام در زیر بلاهای بوحشت اندازنده که از عهده آنها با این بدن ضعیف
نتوانم برآیم ای بابا پدر همه آسمانها و زمینها بر ابو بکر به درآمدند زیرا که منبر تو محروم شد از بیانات رسالت و نبوت و محراب تو خالی ماند
از صدای مناجات با حضرت رب العزة و خوشحال شد قبر مقدس تو که محل آرامگاه جناب تو گردید و بسیار شد شوق جنت نعمات
تو و استماع دعا و صلوات تو یا ابتاه چه قدر تاریک و بی نور گردیده است مجلسهای تو و تا بزودی بخدمت تو نرسم حسرت و آه
و ناله من برطرف نخواهد گردید یا ابتاه ملاحظه فرما که بعد از تو نالهای ابو الحسن علی ابن ابیطالب را که او است تو و پدر دو فرزند تو حسن و حسین
است و برادر تو و ولی تو و حبیب تست و کسیست که خود را در کوچکی بزرگ کرده و در بزرگی برادر خوانده او را بیکوتر از همه
اصحاب و احباب و مهاجرین و انصار شمرده ای بابا پدر نالهای بی اختیار بر من و علی ابن ابیطالب هجوم آورده و بر اطراف
ما احاطه کرده وا اسف در هجران تو انیس و مونس جان ما گردیده و آخر الامر ای بابا در مصیبت تو ما را خواهد کشت قصه میگوید که چون
کلام خاتون من باینجا رسید چندان نالها و نعرها از جگر بر کشید که نزدیک شد که روح از بدن مقدس فرار کند و بر بدن بزرگوار
خود ملحق گردد مؤلف خون جگر گوید که این قصه بلا جانگداز چه قدر شبیه است با آن وقتی که دختر همین فاطمه طاهره
جناب زینب خاتون در میانه قتلگاه شهیدان در وداع آخر دید که جناب سید الساجدین و قبلة العارفین را حالتی
عارض شده است که نزدیکست که روح از بدن ضعیف بیمارش فرار کند پس دست از بدن پاره پاره برادرش حضرت امام
حسین برداشت و خود را بان بیمار رسانید گفت ای یادگار برادر این چه حالتست که در تو مشاهده میکنم آنحضرت در جواب
فرمود که ○ کیف لا اکون کذلک و کیف لا اکون یا اختی و انا اری هذه الحالة ذراری و اعمامی و اخوتی و اصحابی مرملین بالدماء
کانهم لیسوا من المسلمین و لم یتعرض احد لدفنهم ○ یعنی ای عمه جان چگونه بر اینحالت نباشم و چگونه جان در بدنم قرار
گیرد و حال آنکه تماشا را بر اینحالت بیکسی اسیری و وداع با بدنهای شهدا می بینم و ملاحظه میکنم پدر بزرگوارم را و عموها
و خویشانم را و اصحابم را که همه بخاک و خون مالیده شده اند که گویا ایشان از مسلمانان نیستند احدی متوجه دفن و کفن ایشان
نمیشود قصه میگوید که پس خاتون من فرمود که چه بسیار کم شد صبر من و مفارقت کرد از من آرام من بعد از کوتاه شدن دست
من از خاتم انبیاء پس اشعار چند میخواند که معنای آنها بفارسی اینست که ای چشمهای فاطمه بخل را بخود راه مدهید و اشکهای
خود را در این عزا چون ابر بهار ببارانید بر رسول خدای برگزیده و پروردگار عالمیان و پیشوای ضعیفان تحقیق که گریست در مصیبت تو
همه رکنهای عالم و حیوانات صحرا و مرغهای هوا و آسمانها و زمینها و کوههای مکه معظمه و قبرستانهای آن و رکن و مقام





شهادت جناب فاطمه زهرا علیها السلام

و المشعر الحرام و همه علمای اسلام و بنالیده در مفارقت تو محراب عبادت و مجالسی که در آن در هر صبح و شام بیان کلام ملک علام میشد
و گریست در هجران تو اسلام زیرا که دین تو در میانه امت از هر غریبی غریب تر گردید ایکاش که منبر که بر آن بالا میرفتی با آنهمه انوار الهیه
که کی بر آن بالا میرود چگونه اطراف آن از ظلمات و تاریکیها فرا گرفته است پس آن مظلومه محزونه روی خود را بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای پروردگار
فاطمه چه شود که بزودی امر فرمائی بقبض روح وی که او را تاب مشاهده خالی بودن جای بهترین پیغمبران و جانشین شدن اهل جور و عداوت
نیست و اسباب زندگانی فاطمه در هم شکسته گردیده و دل از زندگانی برداشته مشتاق موت گردیده پس از سر مرقد مطهر رسول خدا برگشت
و در کتاب ریاض الشهادة است که بدور مرقد مطهر پدر طواف میکرد و این اشعار را میخواند شعر ○ قد کان بعدک انباء و هنبثة
لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب ○ انا فقدناک فقد الارض وابلها ○ و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب ○ یعنی ای پدر بزرگوار
بعد از رفتن تو از دنیا حوادث و وقایع چند بر ما رخ داد که اگر زنده بودی این غمها و اندوهها بر ما رخ نمیداد و حال ما امروز که از میان
ما بیرون رفته حالت زمینیست که باران از آن قطع شده باشد و قوم و ذریه تو از دست بیرون رفتن امر ایشان مختل گردید
پس ببین ای پدر بزرگوار که بر ایشان چه میگذرد و از ایشان غافل مباش ○ تجهمتنا رجال و استخف بنا ○ اذ غبت عنا فنحن
الیوم نغتصب ○ ابدت رجال لنا نجوی صدورهم ○ لما مضیت و حالت دونک الکتب ○ یعنی جمعی از مردان قوم تو ما را
ذلیل و خوار و زیر دست خود نمودند و ما را استخفاف کردند و اهانت و اذیت رسانیدند بما از آنکه از نظر ما غایب شدی پس ما امروز مظلوم
و از حق خود دور افتاده و غصب کرده شده ایم و ظاهر نمایان شد کینهای دیرینه که از جنگ بدر و احد و غیره در دل گرفته بودند همینکه
تو رفتی و در زیر خاک پنهان شدی ظاهر ساختند کینهای خود را ○ فقد رزینا بما لم یرزه احد ○ من البریة لا عجم و لا عرب
فسوف نبکیک ما عشنا و ما بقیت ○ منا العیون بتهمال لها سکب ○ یعنی ای پدر بزرگوار بدرد و غم و اندوه و مصیبتی گرفتار شده ایم که احدی
در عرب و عجم چنین مصیبتی مبتلا نشده اند و چندان بر تو خواهیم گریست تا چشمهای ما با دست با اشک مثل باران بهار جاری باشد پس
آن معصومه مظلومه مراجعت نمود بخانه و شب و روز گریه و زاری نمود مؤلف گوید که دلهای منافقین از کینهای دیرینه
جنگ بدر و احد بآن اذیتها و آزارها که بخاتون روز جزا رسانیدند خنک نشد آه آه بلکه بشهید کردن جناب امیر مؤمنان و برادر
حضرت امام حسن نیز خنک نشد بلکه قلبهای سر کوفته شده بالعداوة ایشان گویا مملو از عداوت و کینه بود تا با لشکر شقاوت اثر
بدور مظلوم کربلا جمع شدند آه آه که بهمه قسم ایشان را اذیت کردند و بر بزرگ و کوچک و مرد و زن ایشان رحم نکردند و بعد از
شهادت ایشان هم بر بدنها اذیتها رسانیدند و با جراحتهای بیشمار در بیابانها بی غسل و کفن انداخته سرها را بر نیزها کرده باطراف
شهرها بردند آه آه مصیبتا که هنوز آتش کینها از دلهای آن بی ایمانان بیرون نرفته بود و یزید پلید با چوب خیزران خود با سرهای بریده
مینمود و میگفت که ای کاش که مشایخ جنگ بدر حاضر میبودند و میدیدند که من چگونه انتقام ایشان را از اولاد کشندگان ایشان کرده ام
خوب میفرماید ضغاین بدر بعد ستین اظهرت ○ و کانت اجنت فی الحشی فتقدع ○ یعنی کینهای جنگ بدر که جناب امیر
مؤمنان از بزرگان و شجاعان ایشان را کشته بود بعد از شصت سال در کربلا و کوفه و شام ظاهر گردید و آنچه را که در قلبهای
خود مخفی گردانیده بودند آشکار و برملا کردند آه آه که چنان رسوا کردند که نتوان بیان نمود بلکه در دنیا و آخرت خود را
در میانه همه امتها رسوا و مفتضح گردانیدند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون ○ اللهم صل علی فاطمة الزهراء و علی ابیها
و بعلها و بنیها و شیعتها و محبیها و الباکین علیها و لعنة الله علی ظالمیهم من الاولین و الآخرین ○ مجلس چهارم در گریستن
آن معصومه است در بیت الاحزان و وصایای او است بامیر مؤمنان ○ الحمد لله الذی جعلنا من اهل التوحید و العرفان

ماخکند و اذیت بما نرسانند هیچکس گوش بسخن ایشان نداده بلکه همه را از دروازه ساعات که در آن جمعیت بیشتر و اذیت خلق زیاد تر
بود داخل شام کردند و انقدر اذیت از کربلا تا شام بایشان رسانیدند که تحریری و تقریری نیست فضه میگوید که خاتون من فرمود که یا ابتاه
ببرکت جناب تو محترم و صاحب قوت بودیم در میانه همه خلق و بارتحال تو امر بر عکس گردید ای پدر کدام چشمیست که تواند در مصیبت تو
اشکهای خود را نریزد و کدام حزن و آه و ناله است که در این غم متصل از پی هم نباشد و کدام دیده است که تواند بعد از این غم بخواب
آرام گیرد ای جان پدر تو بودی بهار دین و نور زمین پس چگونه در عزای تو کوهها شق نشود و دریاها بجوش نیاید و زمین متزلزل نگردد
یا ابتاه عجب نشانه تیر بلایای عظیمی شده ام زیرا که غم مفارقت تو مصیبت کمی نیست مؤلف محزون گوید که اگر جناب فاطمه خود را
نشانه تیر بلا شمرد میدانم که جناب زینب و ام کلثوم که بچشمهای خود دیدند بدنهای نازنین نوجوانان و برادران هاشمیه را و گلوی
علی اصغر را نشانه تیرها و طعنهای مردان و زنان کوفه و شام شدند چه باید بگویند و چگونه ناله و نوحه کنند پس فاطمه زهرا
فرمود که یا ابتاه در آمیخته شده ام بمصیبتهای عظیم و غرق شده ام در زیر بلاهای بوحشت اندازنده که از عهده آنها با این بدن ضعیف
نتوانم بر آیم ای جان پدر همه آسمانها و زمینها برای تو بگریه در آمدند زیرا که منبر تو محروم شد از بیانات رسالت و نبوت و محراب تو خالی ماند
از صدای مناجات با حضرت رب العزة و خوشحال شد قبر مقدس تو که محل آرامگاه جناب تو گردید و بسیار شد شوق جنت برای
تو و استماع دعا و صلوات تو یا ابتاه چه قدر تاریک و بی نور گردیده است مجلسهای تو و تا بزودی بخدمت تو نرسم حسرت و
دانه من برطرف نخواهد گردید یا ابتاه ملاحظه فرما که بهاد ناله های ابوالحسن علی ابن ابیطالب ع را که او ... تو و پدر دو فرزند تو حسن و حسین
است و برادر تو و ولی تو و حبیب تست و کسیست که خود او را در کوچکی بزرگ کرده و در بزرگی برادر خوانده و او نیکوتر از همه
اصحاب و احباب و مهاجرین و انصار شمرده ای جان پدر ناله های بی اختیار بر من و علی ابن ابیطالب ع هجوم آورده و بر اطراف
ما احاطه کرده و تاسف در هجران تو انیس و مونس جان ما گردیده و آخر الامر که بهاد مصیبت تو ما را خواهد کشت فضه میگوید که چون
کلام خاتون من باینجا رسید چندان ناله ها و نعرهها از جگر بر کشید که نزدیک شد که روح از بدن مقدسش فرار کند و بپدر بزرگوار
خود ملحق گردد مؤلف خون جگر گوید که این قصه هایله جانگداز چه قدر شبیه است با وقتی که دختر همین فاطمه طاهره
جناب زینب خاتون ع در میانه قتلگاه شهیدان در وداع آخر دید که جناب سید الساجدین و قبلة العارفین را حالتی
عارض شده است که نزدیکست که روح از بدن ضعیف بیمارش فرار کند پس دست از بدن پاره پاره برادرش حضرت امام
حسین ع برداشت و خود را بان بیمار رسانید گفت ای یادگار پدر این چه حالتست که در تو مشاهده میکنم آنحضرت در جواب
فرمود که کیف لا اکون کذلک وکیف اکون حیا و اری هذه الحالة و اری ابی و اعمامی و اخوانی و اصحابی مرملین بالتراب
والدماء کانهم لیسوا من المسلمین ولم یتعرض احد لدفنهم یعنی عمه جان چگونه بر اینحالت نباشم و چگونه جان در بدنم قرار
گیرد و حال آنکه شما ها را بر اینحالت بیکسی و اسیری و وداع با بدنهای شهدا ع می بینم و ملاحظه میکنم پدر بزرگوارم را و عموهایم
و خویشانم را و اصحابم را که همه بخاک و خون مالیده شده اند که گویا ایشان از مسلمانان نیستند و احدی متوجه دفن و کفن ایشان
نمیشود فضه میگوید که پس خاتون من فرمود که چه بسیار کم شد صبر من و مفارقت کرد از من آرام من بعد از کوتاه شدن دست
من از خاتم انبیاء ع پس اشعار چند میخواند که مضامین آنها بفارسی اینست که ای چشمهای فاطمه بخیلی را بخود راه مدهید و اشکهای
خود را در این عزا چون ابر بهار ببارانید ای رسول خدا ای برگزیده پروردگار ای پناه یتیمان و ضعیفان بتحقیق که گریست در مصیبت تو
همه کرکهای عالم و حیوانات صحرا و مرغهای هوا و آسمانها و زمینها و کوههای مکه معظمه و قبرستانهای آن و رکن و مقام





و مشعر الحرام و جمیع علمای اعلام و نبالید در مفارقت تو محراب عبادت و مجالسی که در آن در هر صبح و شام بیان کلام ملک علام میکردی
و گریست در هجران تو اسلام زیرا که دین تو در میانه امت از شهر خود غریب تر گردید ای کاش که منبری که بر آن بالا میرفتی با آنهمه اندازه
که کی بر آن بالا میرود چگونه اطراف آن از ظلمت و تاریکیها فرا گرفته است پس آن مظلومه محزونه روی خود را بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای
فاطمه چه شود که بزودی امر فرمائی بقبض روحم که او را تاب مشاهده خالی بودن جای بهترین پیغمبران و جانشین شدن اهل جور و عدوان
نیست و اسباب زندگانی فاطمه در هم شکسته گردیده و دل از زندگانی برداشته و مشتاق موت گردیده پس از سر مرقد مطهر رسول خدا برگشت
اشعار جناب فاطمه زهرا علیها السلام
و در کتاب ریاض الشهادة است که بدور مرقد مطهر پدر طواف میکرد و این اشعار را میخواند شعر قد کان بعدک انباء و هنبثة
لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب انا فقدناک فقد الارض وابلها واختل قومک فاشهدهم ولا تغب یعنی ای پدر بزرگوار
بعد از رفتن تو از دنیا حوادث و وقایع چند برما رخ داد که اگر زنده بودی این غمها و اندوهها برما رخ نمیداد و حال ما امروز که از ایمان
ما بیرون رفته حالت زمینیست که باران از آن قطع شده باشد و قوم و ذریه تو از دست بیرون رفتند و امر ایشان مختل گردید
پس ببین ای پدر بزرگوار که پریشان چه میکنند و از ایشان غافل مباش تجهمنا رجال فاستخف بنا اذ غبت عنا فنحن
الیوم نغتصب ابدت رجال لنا نجوی صدورهم لما مضیت و حالت دونک الکتب یعنی جمعی از مردان قوم تو ما را
ذلیل و خوار و بیقدر و بیعزت نمودند و ما را استخفاف کردند و اهانت و اذیت رسانیدند بعد از آنکه از نظر ما غایب شدی پس ما امروز مظلوم
و از حق خود دور افتاده و غصب کرده شده ایم آنها ظاهر ساختند کینه دیرینه که از جنگ بدر و احد و غیره در دل گرفته بودند همینکه
تو رفتی و در زیر خاک پنهان شدی ظاهر ساختند کینهای خود را فقد رزینا بما لم یرزه احد من البریة لا عجم و لا عرب
فسوف نبکیک ما عشنا و ما بقیت منا العیون بتهمال لها سکب یعنی ای پدر بزرگوار بدرد و غم و اندوه و مصیبتی گرفتار شده ایم که هیچکس
در عرب و عجم بچنین مصیبتی مبتلا نشده اند و چندان بر تو خواهیم گریست تا چشمهای ما باقیست با اشکی مثل باران بهار جاری باشد
بعد از آن معصومه مظلومه مراجعت نمود بخانه و شب و روز گریه و زاری مینمود مؤلف گوید که دلهای منافقین از کینهای دیرینه
جنگ بدر و حنین آن اذیتها و آزارها که بخاتون روز جزا رسانیدند خنک نشد آه آه بلکه بشهید کردن جناب امیر مؤمنان ع و زهر دادن
حضرت امام حسن ع نیز خنک نشد بلکه قلبهای سر کوفته شده شدید العداوه ایشان گویا مملو از عداوت و کینه بود تا با لشکر شقاوت اثر
بدور مظلوم کربلا ع جمع شدند آه آه که به همه قسم ایشانرا اذیت کردند و بر بزرگ و کوچک و مرد و زن ایشان رحم نکردند و بعد از
شهادت ایشان هم بر بدنها اذیتها رسانیدند و با جراحتهای بیشمار در بیابانها بغیر کفن انداختند و سرها را بر نیزهها کرده باطراف
شهرها بردند آه و امصیبتاه که هنوز کینهها از دلهای آن بی ایمانان بیرون نرفته بود و یزید پلید با چوب خیزران خود باسرها بی ادبی
مینمود و میگفت که ایکاش که مشایخ جنگ بدر حاضر میبودند و میدیدند که من چگونه انتقام ایشانرا از اولاد کشندگان ایشان گرفتم چه
خوب میفرماید ضغاین بدر بعد ستین اظهرت وکانت اجنت فی الحشی فتبدع یعنی کینهای جنگ بدر که جناب امیر
مؤمنان ع از بزرگان و شجاعان ایشانرا کشته بود بعد از شصت سال در کربلا و کوفه و شام ظاهر گردید و آنچه را که در قلبهای
خود مخفی کرده بودند آشکارا و برملا کردند آه آه که بچنان رسوا کردند که نتوان بیان نمود بلکه در دنیا و آخرت خود را
در میانه همه امتها رسوا و مفتضح گردانیدند ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون اللهم صل علی فاطمة الزهراء و علی ابیها
و بعلها و بنیها و شیعتها و محبیها و الباکین علیها و لعنة الله علی ظالمیهم من الاولین و الآخرین مجلس چهارم در کیفیت بستن
المعصومه است در بیت الاحزان و وصایای دست با امیر مؤمنان ع الحمد لله الذی جعلنا من اهل التوحید و العرفان

وجعلنا من امة سيد الانس والجان الذی خلقه الله قبل كل ما فی الكون والمكان وجعله حجة علی جميع ما فی الدهر والزمان محمد الذی
انزل اليه القرآن بافصح بيان عليه صلوات الملك المنان وعلی آله امناء الرحمن خصوصا علی ابنته المظلومة عند اهل العدوان عليها
الصلوات دوام الجنان واللعنة علی اعدائها دوام النيران وبعد مصنف كتاب گويد كه در كتاب مصائب المعصومين حديث
طولانی روايت كرده ام كه بعض از فقرات آن اينست كه ابن عباس ميگويد كه مهمانی از قبيله بنی سليم از برای رسول خدا در مسجد وارد شد پس
آنجناب فرمود كه كيست كه اين اعرابی را توشه دهد تا من ضامن شوم برای وی تاج تقوی را پس سلمان از جای خود برجست وعرض كرد
كه پدر و مادرم فدايت شود تاج تقوی چيست آنحضرت فرمود كه چون آخر روز عمر تو در رسد خداوند ترا تلقين فرمايد كلمه اشهد ان لا
اله الا الله وان محمدا رسول الله و تو هم آنرا بگوئی تو مرا ملاقات خواهی كرد و من نيز ترا ملاقات خواهم كرد و اگر نگوئی نه تو هرگز مرا ملاقات
خواهی كرد و نه من ترا پس سلمان بدر خانه رسول خدا رفت و چيزی نيافت چون مايوس شده خواست كه برگردد بر در حجره فاطمه
طاهره عبور كرد پس با خود گفت كه اگر خيری هست در منزل فاطمه دختر پيغمبر خواهد بود و در را كوبيد آنمخدره از اندرون خانه فرمود كه
كوبنده در كيست سلمان عرض كرد كه منم سلمان فرمود كه چه شغل داری و قصه اعرابی را عرض نمود آن بزرگوار فرمود كه بحق آنخداوندی كه پدرم
محمد را براستی بر خلق مبعوث گردانيده كه سه روز است كه ما طعام نخورده ايم و فرزندانم حسن و حسين از شدت گرسنگی زردی من
دنيا نرا خوابانيده ام در حاليكه مثل جوجه مرغی كه پرهای آنرا كنده باشی برخود ميلرزيدند لكن ای سلمان اينچيز را از در خانه خود دور ميكردم ای سلمان
اين چادر مرا نزد شمعون يهودی ببر و بگو كه فاطمه دختر محمد مصطفی ميفرمايد كه يكصاع جو و يكصاع خرما با قرض بده كه انشاء الله بزودی
خواهيم كرد پس چون سلمان آنرا بشمعون رسانيد شمعون طرف آنچادر را ملاحظه ميكرد و اشك از چشمش ميريخت و ميگفت كه ای سلمان
اينست زهد و بی رغبتی بدنيا كه خبر داده آنرا با موسی بن عمران در توريه پس از بركت آنچادر مسلمان شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و نيكو گردانيد اسلام خود را پس صاعی از خرما و صاعی از جو بهمراه سلمان بخدمت المعصومه روانه نمود پس آنجناب
بدست مبارك خود آنرا آرد نموده پس نان پخته با خرماها بسلمان داده روانه مسجد فرمود سلمان ميگويد كه من عرض كردم كه يكقرص از آنرا
برای آرام دادن حسنين نگاهدار فرمود ای سلمان چون اينرا در راه رضای الهی داده ايم از آنچيزی برنميداريم و چون سلمان آنرا بخدمت سيد انبياء
آورد آن بزرگوار فرمود كه از كجا آورده عرض كرد كه از خانه فاطمه زهرا و چون آنحضرت سه روز گذشته بود كه طعامی ميل نفرموده بود
از جای برجست و روانه خانه دختر خود شده در حجره را كوبيد و چون بنا بر آن بود كه هر وقت آنحضرت در را ميكوبيد جناب فاطمه خود در را
ميگشود لهذا چون المعصومه در را گشود آنحضرت نظر بصورت حضرت فاطمه كرده ديد كه رنگ مقدسش شكسته و زرد شده و چشمهايش از گرسنگی
تغير در حركت بهم رسانيده فرمود كه ای دختر اينچه حالتست كه در تو مشاهده ميكنم عرض كرد كه حال سه روز است كه ما طعامی نخورده ايم و
احوال اضطراب حسنين را بآنحضرت بيان نمود بعد از اطلاع آنجناب بر حقيقت احوال بر سر بالين حسنين تشريف آورده ايشانرا از خواب
بيدار كرده يكی را بر ران راست و ديگری را بر ران چپ نشانيده و دختر خود را در پيش روی خود نشانيده دست بگردن او در آورد پس جناب امير
مؤمنان وارد حجره طاهره شده در پشت سر آنجناب نشسته دست در گردن آنحضرت كرد پس رسول خدا چشمهای خود را بجانب
آسمان بلند كرده عرض كرد كه ای پروردگار من و سيد و مولای من اين بزرگواران اهل بيت منند پاك گردان ايشانرا از هر رجسی و پاك گردان
نيكو پس فاطمه طاهره از جای خود برخواست و داخل خلوتخانه شده و پس از دو ركعت نماز كفهای دست خود را بجانب آسمان بلند كرده عرض
كرد كه ای خداوند من و سيد من اينست محمد مصطفی پيغمبر تو و اينست علی پسر عم پيغمبر تو و اينك حسن و حسين اند دو فرزند زاده پيغمبر تو خداوندا
من از لطف بر ما مائده از آسمان بفرست چنانكه نازل فرمودی بر بنی اسرائيل پس از آن خوردند و تو كافر شدند كه ما كافر بآن نشويم زيرا كه ما از تو ايم

در بيان تاج تقوی

در طعام نخوردن حضرت فاطمه و حسنين سه روز

مسلمان شدن شمعون يهودی از بركت چادر حضرت فاطمه

در طعام نخوردن رسول خدا سه روز

مناجات حضرت فاطمه

ان



ابن عباس ميگويد كه والله هنوز دعای المعصومه تمام نشده بود كه در پشت سر خود ظرفی از طعام يافت كه بخار از آن متصاعد بود و خوشبوتر
از مشك بود پس آنمقرب درگاه الهی آنرا در بغل گرفته بخدمت سيد عالم برد بر زمين گذاشت و چون نظر حضرت امير مؤمنان بآن
افتاد فرمود كه ای فاطمه از كجا آورده و حال آنكه احدی از برای تو غذائی نياورده آنحال رسول خدا فرمود كه يا ابا الحسن
بخور و آنرا سؤال مكن حمد ميكنم پروردگاری را كه مرا از دنيا نبرد تا آنكه روزی كرد مرا دختری مثل مريم دختر عمران كه هر وقت زكريا براو داخل ميشد
و در نزد محراب او غذائی مييافت پس ميفرمود كه ای مريم اين غذا را از كجا آورده جواب ميداد كه از جانب پروردگار است ان الله
يرزق من يشاء بغير حساب پس رسول خدا و امير مؤمنان و حسنين از آن تناول فرمودند پس رسول خدا روانه مسجد شده
توشه اعرابی را كامل عيار كرده و او را روانه قبيله خود فرمود مؤلف گويد كه ای دوستان فاطمه زهرا در فضيلت آنجناب همين بس
كه سيد عالم فرمود كه فاطمه پاره تن منست پس هر كس او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر كس مرا دوست دارد خدا را دوست داشته
و هر كس او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر كس مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته و هر كس با او مهربانی كند با من مهربانی كرده و هر
كس با من مهربانی كند با خدا مهربانی كرده و هر كس او را اذيت كند مرا اذيت كرده و هر كس مرا اذيت كند خدا را اذيت كرده مؤلف
گويد كه ای محبان زهرای مرضيه نميدانم كه كداميك از جفاهای ظالمين از امت را كه بآن معصومه مظلومه رسانيده اند عرض شيعيان
برسانم و از برای حزن و اندوه دوستانش همين بس كه همان دستهائی را كه با هزار عزت و ناز بدرگاه خداوند بی نياز برای طلبيدن
مائده دراز كرده بود و هنوز دعای او تمام نشده بود كه مائده از آسمان نازل شد و بعد از رحلت پدر بزرگوارش از صدمه تازيانه
منافقين مانند چنبه سنگم سر ورم كرده و سياه شده بود تا قيامت سياهی آن باقيست و بازو و پهلوی مباركش را شكستند و محسن را سقط
كردند و زمانی قليلی كه از عمر شريفش باقی بود مدام بر سر قبر رسول خدا و در حجره طاهره گريه و نوحه و ناله ميفرمود بحديكه گريه آن ذات
اندوه و ناله غش ميكرد ديگر نشنيده ايد كه در حديث معتبر روايت شده است كه چون خاتم انبيا از دنيا رحلت فرمود بلال مؤذن
آنحضرت ترك اذان گفتن نمود و گفت بعد از رحلت رسول خدا از برای احدی اذان نخواهم گفت تا آنكه روزی حضرت فاطمه فرمود
كه دوست ميدارم كه صدای مؤذن پدرم بلال را باذان گفتن بشنوم پس چون اينخبر به بلال پرملال رسيد بر مناره مسجد برآمده گفت كه
الله اكبر الله اكبر پس چون صدای الله اكبر گفتن او بگوش المعصومه رسيد زمان حيوة پدر بزرگوارش بر خاطر مباركش خليد پس نتوانست
كه خود را از گريه نگاهدارد پس چون ابر بهار قطرات عبرات از ديده حق بينش ميباريد و چون بلال گفت كه اشهد ان محمدا رسول الله
المعصومه نعره از قلب محزون بركشيد و برو در افتاده غش كرد چون حاضران از احوال آنحضرت مطلع شدند همه صداها بلند كردند
كه ای بلال ساكت شو و اذانرا قطع كن كه دختر پيغمبر خدا از دنيا رحلت نمود از شدت غشی كه آنمظلومه را عارض شده بود گمان كردند
كه از دنيا رحلت كرده است پس بلال با هزار ملال اذانرا قطع كرده از مناره فرود آمد و چون آنمخدره مطهره از غش بحال آمد بناله
حزين فرمود كه چرا بلال مؤذن اذان نميگويد اشاره بتمام كردن اذان فرمود بلال جرئت اتمام ننمود و عرض كرد كه ای
بهتر پيغمبران اگر اذانرا تمام كنم بر جان شما ميترسم و خوف آن دارم كه شما را تاب شنيدن صدای من باذان نباشد پس آنحضرت
او را از اذان گفتن معاف داشت و لكن خود از گريه و ناله در شب و روز آرام نميگرفت در كتاب رياض الشهادة از حضرت امير المؤمنين
روايت كرده است كه آنحضرت فرمود كه چون پيغمبر را شستم در پيراهن خودش و آن پيراهن را از جسد مطهر آنحضرت بيرون
كردم جناب فاطمه چندين دفعه بمن گفت و التماس نمود كه پيراهن پدرم را بمن بنما تا بوی پدرم از آن بمشام من رسد و دلم آرام
گيرد و چون باو نمودم و نظر آنحضرت بر آن افتاد و بوی آنجناب بمشام فاطمه رسيد از شدت گريه و تاب غش كرد و من عهد

که دیگر او را بیرون نیاوردم مؤلف گوید که هرگاه زهراء مرضیه از دیدن و بوئیدن پیراهن پدر که در آن جناب را بعد از غسل داده بود
غش نماید الله الله نمیدانم که بر دختران او در مجلس یزید پلید چه گذشت وقتیکه پیراهن پرخون سوراخ سوراخ پاره پاره پدر خود را دیدند
آوردند که غسل امام مظلوم بخون رگهای بریده و تیر خورده او بود پس همه ایشان یکدفعه صدا بالحسن واحسیناه و واغریباه وامظلوماه
بلند کردند بنالهٔ کنندگان نبودند که فاطمه طاهره از هجران پدر دل از دنیا و بی خبر از مهمانی که بخودش و شوهرش و فرزندانش رسانیده
بودند علی الدوام ناله و نوحه میکرد و مکرر غش میکرد و بهیچ قسم آرام نمیگرفت و آخر الامر از کثرت گریه و هجوم ناله کار بجائی رسید
که اهل مدینه تنگ آمدند و مشایخ و بزرگان ایشان بخدمت جناب امیر مؤمنان علیه السلام رفته عرض کردند که از شدت گریه فاطمه
اهل مدینه از شب خواب و نه روز آرام دارند و از کسب و کار و شغل و عمل خود بازمانده اند از جانب ما دختر پیغمبر اسلام برسان که
یا شب گریه کند و روز آرام گیرد و یا روزها گریه کند و شب آرام گیرد و چون آنحضرت بحجرهٔ فاطمه طاهره وارد شد دید که آن مظلومه
یکدقیقه آرام نمیگیرد و هرچند او را تسلی میدهند بر گریه ایشان میافزاید پس از برای خاطر امیر مؤمنان علیه السلام اندک زمانی آرام گرفت و آنحضرت
پیغام اهل مدینه را رسانید آن مخدره در جواب فرمود که یا علی با اهل مدینه بفرما که فاطمه میگوید که اجل من نزدیکست و زیاده از چند روز دیگر
مهمان ایشان نیستم یا علی والله نه شب میتوانم آرام گیرم و نه روز تا آنکه بپدر بزرگوارم ملحق شوم پس چون آنحضرت این حالت را
از آن مخدره مشاهده کرد فرمود که ای دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بهر نوع که رای مبارکت قرار گیرد عمل فرما پس آنحضرت در بیرون شهر
بیت الاحزان از جهت آن مظلومه بنا کرد و چون صبح میشد معصومه حسنین علیهما السلام را پیش روی خود میانداخت و گریه کنان روانه بیت الاحزان
میشدند و تا شام در میانه قبور بقیع گریه و نوحه میکرد و چون شب میشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تشریف برده ایشان را بحجره طاهره میآورد
و مدام بر همین حال بودند تا هفده شبانه روز از وفات سید کائنات صلی الله علیه و آله گذشت پس آن مظلومه را بیماری شدیدی عارض شد و جسم
شریفش ضعیف و بدن مقدسش نحیف و رخساره مبارکش زرد و چشمهای حق بینش در کاسه سر فرو رفته ام ایمن و اسماء بنت
عمیس را فرمود که جناب امیر مؤمنان را طلب نمائید پس چون آنحضرت حاضر شد گفت یا ابن عم زمان مصاحبت با آخر رسیده و عنقریب
فاطمه را نخواهی دید آنحضرت فرمود که از کجا میفرمائی این خبر را و حال آنکه وحی الهی از ما منقطع گردیده در جواب فرمود که یا ابا الحسن
یکساعت قبل ازین پدر بزرگوارم را در خواب دیدم که در قصری از در سفید نشسته بود چون نظرش بمن افتاد فرمود که ای دختر
بسوی من بشتاب که بسیار مشتاق لقای تو شده ام پس من گفتم والله شوق من بخدمت جناب تو زیاده است یا ابن عم پدرم فرمود
که امشب در نزد ما خواهی بود و او صادق است در هرچه بفرماید و وفا میکند بهرچه وعده نماید مؤلف گوید که چه شبیه است این حکایت
بآنکه در عصر نهم محرم جناب سید الشهدا علیه السلام بر در خیمه خود بخواب رفته بود و لشکر اعدا نعره زنان نزدیک خیام طاهرات آمدند جناب
زینب خاتون بر سر بالین برادر بزرگوار خود آمده گفت ای برادر جان این نعره و صداهای اعداء دین و منافقین را میشنوی
که چه قدر نزدیک آمده اند پس مظلوم کربلا سر مبارک از زانوی غم برداشت و گفت ای خواهر در این ساعت بخواب دیدم جدم محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی را ایشان میفرمودند که ای حسین فردا تو نزد ما خواهی آمد چون
جناب زینب این خبر را شنید سیلی غم بر صورت خود زد و صیحه بی اختیار از جگر برکشید پس جناب سید الشهدا علیه السلام فرمود که ای جان خواهر
آرام گیر و زبان شماتت و سرزنش اعدا بر ما مگشا پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که یا ابن عم چند مطلب در دل دارم میخواهم که آنها را
وصیت کنم حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود که ای دختر پیغمبر هرچه میخواهی بفرما پس نزدیک سر معصومه تشریف برده و سر مقدسش را
بر دامن کرامت خود گذاشت و هرکس در خانه بود بیرون کرد پس آن ستمدیده زمان فرمود که یا ابن عم در مدت مزاوجت هرگز مرا





نیافته دروغگو و خیانت کار و مخالفت کننده بآنچه بآن امر فرموده آنحضرت در جواب فرمود که معاذ الله ای فاطمه زیراکه تو دانا تری
بپروردگار خود و نیکوئی و تقوی و کرامت تو در نزد خدا و نزدیک زیاده از آنست و خوف تو از جناب اقدس الهی زیاده از آنست که من ترا سرزنش کنم
بآنکه مخالفت امر من کرده بتحقیق که بسیار ناگوار است بر من مفارقت و جدائی تو اگرچه مردن امریست که چاره از آن نیست والله که تازه کردی بر
من مصیبت رسول الله صلی الله علیه و آله را و عجب غم بزرگیست وفات تو و مبتلا شدن بهجران تو پس بنا له جانکاه فرمود که انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی
که بسیار صعب است و غم داننده آن و فراوان است درد هجران و الم دوری از آن ای فاطمه والله این مصیبتی است که صبر از آن راهی نیست و بدلی
که در عوض آن جانشین شود نیست پس جناب امیر مؤمنان علیه السلام سر آن محبوبه عالمیان را بر سینه خود گرفت و بصداهای بلند آن هردو بزرگوار بقدر
یکساعت گریستند و بجز گریه در میانه سخنی نبود مؤلف دلکباب گوید که همین حکایت شد در روز عاشورا در آخر وداع بعد از آنکه آن یکتای
در دوران سید جوانان جنان جمیع شهدا را تعزیت نمود پس اهل و عیال خود را بخدا سپرده و تنها روانه میدان شد خواهرش زینب خاتون
با پای برهنه در عقب سر آنحضرت آمد و در میانه میدان آن خواهر و برادر دو یادگار جناب حیدر و خاتون محشر دست در گردن
یکدیگر کرده و بقدر یکساعت گریه های بلند کرده یکدیگر را وداع نموده یکی روانه قتلگاه و دیگری روانه خیمگاه شد پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای فاطمه طاهره هرچه دوست میداری وصیت فرما که خواهی یافت که بجمیع آنها عمل میکنم همانطور که
فرموده و مقدم میدارم خواهش ترا بر خواهش خود معصومه فرمود که جزاک الله عنی خیر الجزا پس فرمود که ای پسر عم رسول
خدا وصیت میکنم اول ترا بآنکه چون از زنان مرد را چاره نیست امامه را بعقد خود درآوری که او بالنسبه باولاد من مهربانتر مثل منست
لکن یکشبانه روز را با او بگذران و یکشبانه روز دیگر را با اولاد من مؤلف گوید که جناب فاطمه تنها اولادش راضی نشد که ایتام
در خرابهای کوفه و شام کجا بود که دختران و کودکان خود را بی کس و در بدر در تاریکیها بر روی خاکها مشاهده فرماید پس فرمود
که یا ابا الحسن وصیت دویم من آنست که گرامی دار حسن و حسین مرا و هرگز نعره و صیحه بر روی ایشان نزنی که بعد از این سزاوار ترند
بآنکه در حالتیکه هر دو یتیم و هر دو غریب و هر دو دل شکسته اند و دیروز مفارقت جد خود رسول خدا را چشیده اند و فردا بغربی مادر
گرفتار میگردند پس وای بر امتی که بکشند ایشان را و دشمن بدارند هر دو را مؤلف دلکباب گوید که خدا دور دارد از رحمت خود بی نصیب و بدترین
عذابهای خود معذب کرداند آن امتی را که در کربلا و کوفه و شام همین نعره و صیحه بر روی اولاد و امجاد و دختران و ایتام فاطمه
طاهره زدند بلکه بر روی و بدن و فرقهای ایشان تیرها و تیغها و نیزها و عمودها زدند و قلب فاطمه زهرا را از آن ایتام دل
شکستند و دل دوستان و محبان را ختند پس فرمود که وصیت دیگر من آنست که از برای من تابوتی درست فرمائی که ملائکه را
دیدم که بدین صورت تابوتی درست کرده بودند و طریقه ساختن آنرا برای آنحضرت بیان فرمود مؤلف محزون گوید
که بفدای غریبی آقایم مظلوم کربلا شوم که کسی از برای او تابوتی درست ننمود بلکه تابوت او چوب نیزها و تیرهای کوفیان
و شامیان بود پس آن مخدره دو جهان عرض کرد که یا علی وصیت دیگر من آنست که مرا در شب دفن کنی در وقتیکه همه چشمها بخواب رفته
باشد و نگذاری احدی از آنها که بر من ظلم کرده اند بر من نماز کنند و در روایتی بخصوصه فرمود که نگذاری که اول و دوم بر من نماز
کنند ای پسر عم چون روح من از بدنم مفارقت کند بدست خود غسل مرا بده و پیراهن از بدن من بیرون مکن زیراکه من طاهره
و مطهره ام و خود بر من نماز بگذار با اهل و عیال نزدیک من و آنهائیکه قابلیت اجر نماز کردن بر من داشته باشند یا علی
چون خواهی که مرا دفن کنی با من دفن فرما آن کاغذ را که در زیر تخت است آنحضرت فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله که خبر داده مرا که در آن کاغذ چه
نوشته است در جواب فرمود که یا علی چون پدرم خواست که مرا بعقد شما درآورد بمن فرمود که ترا بعقد علی درمیآورم بصداق چهار درهم

من عرض کردم که بزوجیت آنحضرت راضی ام لکن باینمهر راضی نیستم جبرئیل نازل شد که خداوند میفرماید که آنچه در نزد تو است مهر فاطمه قرار دادیم من
عرض کردم که بزوجیت آنحضرت راضی هستم و باین صداق راضی نیستم پدرم فرمود پس چه صداق میخواهی من عرض کردم که امت شما را میخواهم
زیرا که همیشه دیده ام که قلب شما گرفتار غم امت است پس جبرئیل نازل شد و این کاغذ را آورد که در آن نوشته است که قرار دادم منکه خداوند
جلیلم شفاعت امت محمد را صداق فاطمه علیها السلام چون روز قیامت شود آنکاغذ را بدست میگیرم و عرض میکنم که ای خداوند من این قباله
امت پدرم محمد مصطفی است و در کتاب سرور الشیعه از تفسیر نیشابوری حدیث حقه را چنین روایت کرده است که وقتیکه حضرت فاطمه از دنیا رحلت
میکرد در روی حصیر خوابیده بود و گلیمی برخود پیچیده بود و حضرت امیرالمؤمنین نزد سرش نشسته بود و حضرت امام حسن بر روی سینه اش افتاده بود
و حضرت امام حسین پای او را در بغل گرفته بود و همه میگریستند پس آن معصومه گفت یا علی حسین را فراموش کردن که وقتی چند در اول
آنست که خاطر فرزندانم را عزیز داری و بر ایشان مهربان باشی و بطبع و خواهش ایشان سلوک و رفتار فرمائی دوم آنکه از اموال من آنچه کم
میشود بام کلثوم بده و قدری از آنرا بفقراء بده که نفع آن عاید من شود سیم آنکه در این طاق حقه و شیشه هست شیشه را در طرف راست
من گذار و حقه را در طرف چپ و در آن شیشه اشکهای منست که در شبها گریسته ام زیرا که از پدرم شنیدم که در جهنم عقبه هست که از او
نمیگذرد مگر کسی که گریه از خوف خداوند کند و در آن حقه تربتیست از برای گناهکاران امت پدرم یا علی در شبی که مرا بخانه جناب تو میاوردند
پیراهنی از پنبه پوشیده بودم و پیراهنی از لیف خرما در خانه بود که پدرم از جهة من خریده بود پس در آنوقت سائلی ندا کرد که ای اهل بیت
بپوشانید پیراهن کهنه خود را باو دادم و پیراهن لیف را پوشیدم در آنوقت که میخواستم چادر بر سر کنم پدرم مرا دید که پیراهن لیف در برم
فرمود که یا فاطمه چه کردی پیراهن پنبه را من عرض کردم که بسائل دادم و فقدان شما کردم که روزی پیراهن خود را بسائل داده
و در خانه نشستی رسول خدا بگریه در آمد و او را مرحبا گفت و فرمود که خدا ترا جزای خیر دهد در آنوقت جبرئیل آمد و عرض کرد که یا رسول الله
فاطمه هرچه دارد داد این از ما میخواهد بخواه من عرض کردم که در عوض این گناهان امت پدرم را بخشاید پس جبرئیل نازل شد و عرض
کرد که خداوند میفرماید که قبول کردم پس من گفتم که اگرچه گفته جبرئیل حقست لکن ای پدر بفرما که جبرئیل کاغذی بنویسد بتعهد شما و ضمانت خود
پس جبرئیل کاغذی آورد بضمانت خودش و تعهد پدرم و آن در حقه هست همراه من کن تا در روز قیامت عرض کنم که بارالها فاطمه مدعیه و ضامن جبرئیل
و پدرم متعهد که گناهکاران را ببخشائی پس حضرت امیرالمؤمنین بوصیت او عمل فرمود و چون وصیت آنمعصومه باخر رسید وقت نماز
ظهر داخل شد پس آنحضرت خواتون جنان را وداع کرده روانه مسجد شد ای پروردگار من همه احیاء و اموات از دوستان فاطمه زهرا
را بحق صداق فاطمه زهراء و شفاعت کرده شدۀ آنمعصومه مقرر فرما بحق محمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین

مجلس چهارم در ارتحال آنمعصومه است السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء و رحمة الله و برکاته عظم الله اجورنا و اجورکم
بمصابنا علی ذریة بضعة خاتم الانبیاء و حلیلة سید الاوصیاء و ام الائمة النقباء النجباء والمشرقة فی الصبح بالانوار البیضاء
و فی الضحی بالصفراء و فی المغرب بالحمراء والشفیعة للمحبین یوم الجزاء سیدتنا و مولاتنا فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیها و علی
ابیها و بعلها و بنیها و ذریتها و محبیها و لعنة الله علی اعدائها و غاصبی حقوقها و مبغضیها و بعد از صادق آل محمد سؤال کردند
که علت چه بود که حضرت فاطمه را زهرا نام نهاده اند فرمود بعلت آنکه هر روز سه دفعه نور آنجناب بجهة حضرت امیرالمؤمنین
ظاهر میشد باینطریق که در اول صبح که هنوز اهل مدینه در رختخوابهای خود بودند نور سفیدی ظاهر میشد که دیوارهای شهر
مدینه سفید میشد و خلق از شدت بیاض آن تعجب میکردند پس بخدمت رسول خدا مشرف میشدند و از سبب آن نور سؤال
میکردند آنجناب بخلق ارشاد میفرمود بحجره فاطمه طاهره و چون خلق داخل بیت الشرف فاطمه میشدند میدیدند که آن بزرگوار در محراب

در ظاهر شدن انوار حضرت فاطمه در صبح و ظهر و غروب



عبادت نشسته و این انوار از محراب آنجناب و از روی مقدس او است پس میفهمیدند که انوار مدینه از شعشعه انوار فاطمیه است و چون
وقت ظهر داخل میشد آنمعصومه خود را از برای نماز ظهر زینت میداد و آراسته میفرمود از خوف الهی رنگ مقدسش زرد میشد پس از شعشعه
آن همه خانها و لباسها و صورتهای اهل مدینه زرد میشد و چون بخدمت سید کاینات مشرف میشدند و از علت آن نور سؤال میکردند آنحضرت ایشانرا
روانه حجره مقدسه فاطمه مینمود پس میدیدند که آن بزرگوار در محراب عبادت ایستاده و رنگ مبارکش بزردی مایل گردیده و اینهمه انوار
از اثر آن نور مقدس است و همینکه آفتاب غروب میکرد روی پر نور آنجناب از شدت فرح و شکرگذاری بسرخی مایل میشد پس
جمیع درها و دیوارهای مدینه قرمز میشد و خلق از آن تعجب مینمودند و چون بخدمت خاتم انبیا مشرف میشدند و از سبب آن سؤال میکردند
ایشانرا روانه بیت النور زهراء اطهر میفرمود پس میدیدند که آن سرور نشسته و بتسبیح و تحمید حق سبحانه و تعالی مشغولست و نور روی مبارکش
بسرخی مایل گردیده پس میدانستند که این انوار از اثر نور مقدس روی فاطمه طاهره است و علی الدوام آن انوار مقدسات بر روی
آنمعصومه بود تا آنکه جناب سید الشهداء متولد شد پس منتقل شد بروی آنحضرت و جناب صادق فرمود که آن انوار تا ابد الاباد
بر روی ائمه عصمت خواهد بود هر یک بعد از دیگری تا روز قیامت مؤلف گوید که از انوار رحمت الهی محروم و در ظلمات غضب قهار
خداوندی مخلد باشند جماعتی که احترام بیت الشرف آنمعصومه را نداشتند و در کاهی را که از آن انوار مقدسات فاطمه طلوع میکرد باتش
عدوان سوختند و بعد از ارتحال جناب ختمی مآب صلوات الله علیه و آله چندان اذیتها بآن بضعه محمدی رسانیدند و آتش فتنه
افروختند که پهلوی آنمعصومه شکسته و بازوی او را خسته و چهره اش زرد و باطنش پر درد و شب و روز با آه و ناله قرین و در بیت الاحزان
گریان و غمین و تا آنکه چهل شبانه روز از ارتحال رسول خدا گذشت و نزدیک شد که دنیای فانی را وداع و بسرای باقی ارتحال
نماید سید اوصیاء را نزد خود طلبیده وصیتهای خود را بآنحضرت فرموده پس وضوی کاملی ساخته و در بعضی از کتب است که غسل فرمود پس
باسماء بنت عمیس فرمود که ای اسماء جبرئیل قدری از کافور جنت برای پدر بزرگوارم آورد و ثلث آنرا برای خود مهیا فرموده و ثلثی را به پسر عمم
علی ابن ابیطالب داد و ثلثی را بمن عطا فرمود و آن در فلان موضع است بیاور بالای سر من بگذار پس اسماء چنان کرد که آنمعصومه فرموده بود
پس آنمعصومه پاکیزه ترین جامه های خود را پوشیده و قطیفه خود را بر روی خود کشیده و بخوابید و مشغول ذکر الهی و مناجات شده و در
مصباح الانوار روایت شده است که چون آنحضرت را وفات نزدیک شد نظر تندی بیکی از اطراف خود کرد پس فرمود السلام
علی جبرئیل السلام علی رسول الله بعد از آن عرض کرد که ای خداوند من مرا با رسول خود در روضه رضوان خود و جوار خود داخل
خود دار السلام فرما پس فرمود که ای حاضران آیا می بینید آنچه را که من می بینم یکی از حاضران عرض کرد که ای خاتون چه چیز را می بینی در جواب
فرمود که می بینم جمیع اهل آسمانها را که سوار شده اند با جبرئیل و باستقبال من می آیند و اینک پدرم رسول الله میفرماید که
ای دختر بشتاب بسوی من که آنچه پیش روی تو است بهتر است از برای تو و در کتاب دلائل الامامة از حضرت امیرالمؤمنین
روایت شده است که فرمود که در شبی که خداوند اراده فرمود که کرامت آنمعصومه را قبض فرماید روح او را بجوار رحمت
خود انجناب الهی روی خود را بطرفی کرد پس فرمود و علیکم السلام پس روی بمن کرد و گفت ای پسر عم اینک جبرئیل امین آمده است
که بر من سلام کرده و میگوید که ای فاطمه خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میفرماید که ای حبیبه من و ای میوه دل و آمد او از برای تو
بهشت اعلی و جنت الماوی پس روی خود را بطرف دیگر کرد و فرمود و علیکم السلام پس رو بجانب من کرد و گفت ای پسر عم
اینست و اینک میکائیل و من خبر میدهد مثل خبر جبرئیل پس بعد از آن فرمود و علیکم السلام پس چشمهای آنمعصومه بسیار از هم
گشوده شد پس فرمود ای پسر عم و الله آمد مرگ و اینست عزرائیل که گشوده بال خود را بمشرق و مغرب و او بر همانیست

که پدرم او را برای من تعریف فرموده بود حضرت امیرالمؤمنین میفرماید که شنیدم که حضرت فاطمه فرمود که وعلیک
السلام یا قابض الارواح ای عزرائیل تعجیل کن در قبض روح من و لکن مرا آزار مده پس شنیدم که گفت بجا. تو میایم ای
پروردگار نه بسوی آتش غضب تو پس چشمهای مقدس خود را برهم گذاشت و دستهای خود را بدو جانب خود کشید و پاهای مبارک را
بجانب قبله دراز فرموده روح شریفش بآشیانه قدس پرواز کرد و چنان شد که گویا هرگز زنده نبوده است مؤلف گوید که از احادیث
معلوم میشود که در وقت قبض روح آن معصومه حضرت امیرالمؤمنین بر سر بالین او حاضر بوده اما موافق آنچه در کتاب بحار الانوار
و دیگران از علماء ابرار روایت کرده اند پس است که بعد از تمام شدن وصیتهای آن معصومه وقت نماز ظهر داخل شده و حضرت امیرالمؤمنین
روانه مسجد پس آن معصومه خلوت فرموده و جامه خود را بر روی خود کشید و با اسماء بنت عمیس فرمود که مرا از برای مناجات با
جناب قدس الهی تنها بگذار پس بعد از زمانی مرا بخوان اگر جواب دادم که خوب و الا بدان که بپدر بزرگوارم ملحق گردیده ام اسماء گوید
که من آنجناب را بحال خود گذاشتم و بعد از زمانی آن معصومه را خواندم جوابی نشنیدم پس عرض کردم که ای دختر محمد مصطفی جوابی نشنیدم
پس گفتم ای دختر بهترین عالمیان جوابی نشنیدم پس گفتم ای دختر بهتر از هر کس که بر روی زمین راه میرود جوابی نشنیدم پس گفتم ای دختر
آنکسی که مخصوص گردید در لیلة المعراج بمقام قاب قوسین او ادنی جوابی نشنیدم پس مضطرب الحال داخل حجره طاهره و خلوتخانه
محترمه شدم و قطیفه را از روی منورش برچیدم دیدم که روح اقدسش بآشیانه قدس عروج فرموده و بپدر بزرگوارش ملحق
شده پس اسماء پیراهن خود را چاک داد و شروع بگریه و ناله و زاری نمود و بر روی آنجناب افتاده صورت مقدسش را میبوسید و عرض میکرد که چون بخدمت رسول خدا رسیدی سلام مرا بآنحضرت برسان پس در این حال ناگاه دو گوشواره عرش الهی
و دو سرور سینه حضرت رسالت پناهی جناب حسنین وارد خانه شدند و فرمودند که ای اسماء مادر ما کجاست اسماء عرض کرد که
مادر شما بخواب رفته است ایشان فرمودند که این وقت ای اسماء خوابیده مادر ما نیست اسماء هر چند خواست که ارتحال مادر ایشانرا مخفی کند
نتوانست پس عرض کرد که ای دو فرزند رسول الله بدانید که مادر شما نخوابیده است بلکه از دنیا رحلت فرموده است پس چون اندو سرور
این خبر وحشت اثر را شنیدند داخل خلوتخانه مادر شدند مادر خود را دیدند که خوابیده و بر روی خود چیزی کشیده پس اول مظلوم کربلا
پیش آمده و مادر خود را حرکت داد پس دانست که از دنیا رحلت فرموده پس برادر خود گفت که خداوند ترا اجر دهد بر وفات مادر مهربان پس
هر دو برادر خود را بر روی مادر انداختند و نعرها از جگر بر میکشیدند پس حضرت امام حسن دست در گردن مادر کرده روی انورش را
میبوسید و میگفت که ای مادر با من سخن بگوی پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت کند و جناب سید الشهداء پاهای مادر را میبوسید و با
ناله میگفت یا اماه انا ابنک الحسین کلمینی قبل ان ینصدع قلبی فاموت یعنی ای مادر مظلومه منم فرزند تو حسین با من سخن بگوی پیش
از آنکه قلبم شکافته شود و بمیرم مؤلف گریان نالان گوید که چگونه خالی بود جای حضرت فاطمه در انوقتی که فرزندش
امام حسن پاره پاره های جگر خود را بر طشت میریخت و گاهی بر لب طشت نشسته پاره های جگر خود را قی میکرد و ما در خود را صدا
میزد آه آه مبیدم کجا بود جناب فاطمه طاهره در روز عاشورا در انوقتی که فرزند غریب بیکسش جناب سید الشهداء
روحی له الفداء قلب شکافته شده بخنجرها و تیرها و نیزها بر خاک و خون میغلطید و از منافقین کوفه و شام آب میطلبید و احدی
او را جواب نمیداد تا فرزند خود را یاری نماید پس حسین از حجره مادر بیرون آمدند و رویهای خود را بجانب قبر جد خود کرده
میگفتند یا جداه یا محمداه امروز که مادر ما رحلت فرموده وفات تو بر ما تازه گردید اسماء بنت عمیس عرض کرد که ای دو فرزند
بهترین انبیاء بروید در مسجد و پدر بزرگوار خود را از وفات مادر با خبر گردانید پس آندو جناب رو بمسجد نهادند و چون



در کیفیت ارتحال آن معصومه موافق حدیث دیگر که از اسماء مرویست

کلمات اسماء و شنیدن جواب

وارد شدن حسنین بخانه بعد از ارتحال مادر

در کلمات حسنین با جنازه مادر

در بشارت شهادت حسین



نزدیک مسجد رسیدند صداهای خود را بناله بلند کردند پس صحابه چون صداهای ناله های آندو بزرگوار را شنیدند از جای خود برجستند
و باستقبال ایشان آمده عرض کردند که چه چیز شما را بگریه و ناله در آورده است خداوند هرگز دیدهای شما را گریان ننماید سبب گریه
شما آن باشد که نظر شما بقبر جد بزرگوار افتاده از شدت شوق بگریه و ناله در آمدید ایشان فرمودند که نه بلکه سبب گریه
ما ارتحال مادر ما است پس چون این خبر وحشت اثر عجب ظاهر بگوش جناب امیرمؤمنان رسید از جای خود برجست و از شدت غم
بر روی بر زمین افتاد و غش کرد پس حسنین و اصحاب بر دور آنجناب جمع شدند و قدری آب بر روی آن منبع لجیات عالمیان
پاشیدند و چون افاقه شد میگفت که ای فاطمه طاهره بعد از رسول خدا تسلی قلب خود را بتو میکردیم نمیدانم که بعد از تو بچه
قلب خود را تسلی دهیم مؤلف گوید که اگر جناب امیر با قوت امامت از استماع ارتحال آن مظلومه غش نمود پس در روز عاشورا
دختران آن زمین نینوا با بدنهای پاره پاره عریان بر چه کرده اند روا بود بلکه زیاده از آن مناسب بوده پس چون آنحضرت بحال آمد دو فرزند
بی مادر خود را در آغوش مرحمت جای داده آن بزرگوار با صغار و کبار از صحابه گریه کنان با ناله و فغان رو بحجره دختر
پیغمبر آخر الزمان شدند مؤلف نالان گوید که ایکاش که در روز عاشورا حضرت امیرالمؤمنین در کربلای معلی میبود و فاطمه
سکینه خاتون یتیمه فرزند خود را که با سایر زنان همه سر برهنه بیابانها نهاده بودند و یا محمداه و یا علیاه و وا فاطمتاه میگفتند
در آغوش مرحمت خود جا میداد و تسلی داده بخیام طاهرات بر میگردانید در حدیث معتبر است که چون آن بزرگواران داخل حجره
طاهره شدند دیدند که اسماء تنها بر بالین فاطمه زهرا نشسته و گریه میکند پس اسماء از جای خود برخواست و با گریه گفت که
ای یتیمان محمد مصطفی با حال تسلی قلب خود را بعد از جد عالیمقدار خود بمادر شما میجستیم نمیدانم که دیگر بعد از این که
جوئیم پس یکی از زوجات رسول خدا خواست که بر سر جسد آن معصومه وارد شود اسماء او را ممانعت نموده نگذاشت پس شکایت او را
به ابابکر نمود پس ابابکر بر اسماء اعتراض کرد در جواب گفت که خاتون من بمن وصیت کرده که نگذارم او را که بر سر جنازه آن معصومه حاضر
شود ابابکر گفت که بهر چه وصیت فرموده است عمل کن پس آن زن خشم آلوده و غضبناک برگشت پس جناب امیرمؤمنان که بعد از
او با دو روح عالمیان نالان و گریان بر سر جسد دختر سید انس و جان وارد شده دست دراز کرده قطیفه از روی آن معصومه برچید پس رقعه در
بالای سر آن معصومه دید که بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت نامه دختر رسول الله است که میگوید
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و شهادت میدهم که جنت حقست و نار حقست و اینکه قیامت خواهد
در آمدن آن شکی و شبهه نیست و اینکه حضرت حق لایموت زنده میکرداند همه آنها را که در قبرها اند امیدواریا علی منم فاطمه
دختر محمد مصطفی که خداوند مرا زوجه تو گردانیده در دنیا و آخرت و تو صاحب اختیار تر از همه کسی بر من یا علی بدست خود مرا
غسل ده و بکافور حنوط کن و کفن فرما در شب و نماز کن بر من و مرا در شب دفن کن در وقت دفن کردن احدی را خبر مکن
و وداع میکنم ترا وداع آخرین و برادران و اولاد من سلام برسان تا روز جزا مؤلف محزون گوید که از خواندن این وصیت نامه اهل
بیت عصمت همه بناله و گریه در آمدند و صداهای دختران و پسران بناله و فغان بلند شد و چون شورش گریه ایشان همسایگان
و خویشان را با خبر گردانید همه چادرهای نقاب بر سر و لباس عزا در بر و بیکدیگر خبر کرده نالها از جگر بر میکشیدند که از آن آشوب اهل
مدینه با خبر شده و زنان بنی هاشم با زنان مهاجر و انصار همه در خانهای خود شروع بنوحه و ناله کردند و همه صداهای خود را
بلند و اسیدتاه و وا فاطمتاه و وا بنت رسول الله بلند کرده از اطراف رو بحجره آن مظلومه نهادند راوی میگوید که از
شورش ناله و گریه ایشان مدینه طیبه بزلزله در آمده بود مؤلف دلخون گوید که آه و مصیبتاه که در روز عاشورا بعد از شهادت

در جزع کردن حسنین بر جنازه مادر و ... کردن ... آنجناب

در تشریف آوردن جناب امیر و حسنین و اصحاب بحجره طاهره

در مانع شدن اسماء از نزدیک شدن ... بر جنازه معصومه

در داخل شدن جناب امیر بر جنازه فاطمه و دیدن وصیت نامه

در با خبر شدن اهل مدینه و روانه شدن بحجره طاهره

مظلوم کربلا در عوض الحمه اطفال الشهید راتسلی دهند فوج فوج کوفیان بیوفا و شامیان پرجفا با شمشیرهای برهنه نعره زنان بر خیمهای زنان حیران گریان نالان ریختند و اموال ایشانرا غارت و خود را اسیر و دستگیر کردند در حدیث است که پس از هجوم مردان و زنان حضرت امیر مؤمنان با دو نور دیدگان علیهم سلام الله الملک المنان از حجره خواتون جنان بیرون آمده از آن حجره را بزنان واگذاشتند و خود در بیرون خانه نشسته و دو فرزند بیمار در خود را در پیش روی خود نشانده و همگی میگریستند از گریه ایشان اهل مدینه گریه و ناله میکردند و جناب سیده و صیا کرار این رباعی را میخواندند شعر نفسی علی زفراتها محبوسة یا لیتها خرجت مع الزفرات ٭ لا خیر بعدک فی الحیوة و انما ابکی مخافة ان تطول حیاتی ٭ یعنی جان علی ابن ابیطالب از صدمه نالهاکه در قلب او گره شده است در سینه او محبوس شده ایکاش که جان با نالها بیرون میامد ای فاطمه طاهره هیچ خیر در زندگانی بعد از تو نیست و نیست و جز این نیست که گریه من بجهه خوف آنست که زندگانی من طول کشد و ملاقات تو دیر میسر گردد راوی میگوید که دیدم ام کلثوم خاتون را که چادر بر سر کرده بود و تسبیح خود را در گوشه آن بسته بود و از حجره طاهره گریان بیرون آمده میگفت یا ابتاه یا رسول الله بعد از ارتحال مادر ما را است شد مصیبت و مفارقت از حد گذشت تو بعد از این دیگر محروم از خدمت جناب تو و خدمت مادر مظلومه خود مؤلف گوید که همین ام کلثوم مغموم هر روز در مصیبت رسول خدا ناله میکرد و امروز در مصیبت مادر گریه کرد و زمانی قلیلی گذشت که در اطراف خانه راه میرفت و از برای فرق ناحق شکافته پدر بزرگوار خود و از غذا ترتیب میداد و اشک میریخت و پس از اندک وقتی بر سر طشت برادر خود حضرت امام حسن نوحه میکرد آه آه در روز عاشورا چون اسیر از قتلگاه شهیدان گذرانیدند ام کلثوم خاتون از دل خون اول گریه و زاری بسیاری بر سر جسد پاره پاره برادر خود جناب سید الشهدا کرد پس ناگاه او را بیافتند و ناپدید شد بعد صدای ناله از کنار رود فرات بگوشش رسید چون از اثر آن صدا رفتند دیدند که آن مظلومه بر سر نعش بی سر و دست برادر خود حضرت عباس نوحه و ندبه میکند پس برادر شهید را وداع کرده به باقی اسیران ملحق شد و سیعلم الذین ظلموا حق آل محمد ای منقلب ینقلبون ٭ مجلس ششم در غسل و دفن المعصومه بسم الله الحمد لله الذی کان قبل القبل فلا قبل له و الشکر لله الذی خلق محمد قبل جمیع الخلق لیکون آیة تامة له و الحمد لله الذی جعل وصیه منه کالضوء من الضوء بل نفسه له والثناء لله الذی اضاء الجنة بنور بنته التی هی بضعة له فجعل آباءها فی الجنة تاجا لها و بعلها قلادتها و ابنیها قرطیها فصل اللهم علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها و ذریتها و شیعتها و محبیها و العن اللهم علی مبغضیها و ظالمیها و غاصبی حقوقها ابد الآبدین و دهر الداهرین و بعد فقد قال الله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم شان نزول این آیه شریفه اینست که چون حضرت آدم ترک اولی کرد و او را از بهشت بیرون کردند بر حسب آنحضرت از جانب پروردگار خود کلمات چندی یعنی خداوند او را تعلیم فرمود کلماتی چند که ببرکت آن کلمات قبول فرمود توبه او را که او پروردگار خداوندیست که بسیار قبول کننده توبه و آمرزگار است بدانکه در تفسیر این آیه شریفه احادیث بسیار وارد شده است از آنجمله آنکه چون حضرت آدم و حوا را خداوند خلق کرده و داخل جنت فرمود ایشان در مرغزارهای جنت از روی عزت و بزرگواری راه میرفتند پس آنحضرت بحوا فرمود که خداوند خلقی نیکوتر از ما خلق نفرموده است پس خداوند امر فرمود بجبرئیل که او را داخل کن در قصری از قصرهای بهشت پس جبرئیل بفرموده پروردگار جلیل او را داخل فرمود در قصری که یک خشت آن از طلا و یکی از نقره بود و کنگره آن از زمرد سبز بود پس آنحضرت دید که تختی از یاقوت سرخ در آن قصر برپاست و بر بالای آن تخت قبه ایست از نور و بر آن قبه تجلی فرموده است بصورت زیبای نیکوئی که عاجز است زبان از بیان حسن آن و بر فرق مبارک او تاجیست

رباعی حضرت امیر

دیدن ام کلثوم برای مادر و پدر

کیفیت دیدن حضرت آدم حضرت فاطمه در بهشت

کیفیت تعزیت حضرت فاطمه



از نور و بر گردن منور او گردن بندیست از نور و از گوشهای او بر دو گوشهای او دو گوشواره از لؤلؤ آویخته است حضرت آدم از مشاهده آن جمال بکمال با آن عظمت و جلال متعجب آمده و عرض کرد که ای پروردگار من این چه صورتست با این ضیا و بها پس از جانب پروردگار ندا رسید که ای آدم اینک صورت فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی است پس عرض کرد که این تاج چیست که بر سر او ندا رسید که این پدر اوست پس عرض کرد که این گردن بند چیست که در گردن او ندا آمد که این شوهر او علی ابن ابیطالب پس عرض کرد که این دو گوشواره چیست وحی الهی در رسید که این حسن و حسین دو فرزندان او بند پس آنحضرت مشاهده فرمود که در بالای آن قبه بنور مقدس الهی بر یکی از آنها نوشته که انا المحمود و هذا محمد یعنی منم خداوند ستایش کرده شده و این محمد و بر دیگری نقش است که انا الاعلی و هذا علی ابن ابیطالب یعنی منم خداوند علی اعلی که غالب و مسلط بر همه چیز و این علی ابن ابیطالب و بر یکی دیگر ثبت شده است که انا الفاطر و هذه فاطمة الزهرا یعنی منم خداوندی که اختراع میکنم هر چه را که میخواهم و این فاطمه زهرا و بر چهارمی تحریر کرده است که انا المحسن و هذا حسن یعنی منم خداوند نیکوکار و این حسن و بر پنجمی مکتوبست که منی الاحسان و هذا الحسین یعنی از جانب منست همه احسانها و اکرامها بر عالمیان و اینست حسین کشته شده و در حدیث دیگر است که آنحضرت فرمود که ای حبیب من جبرئیل آیا ایشان خلق شده اند پیش از من جبرئیل عرض کرد که ای آدم ایشان خلق شده اند در اسرار و پوشیدهای علم خدا که کسی را بآنجا راه نیست پیش از آنکه تو خلق شوی بچهار هزار سال پس جبرئیل بحضرت آدم عرض کرد که ای آدم این اسما مقدسات را تعلیم گیر که از آنها منتفع خواهی گردید و چون حضرت آدم را از بهشت بیرون کردند و بزمین آمد آنها را فراموش کرد پس از آنکه خداوند خواست توبه او را قبول فرماید جبرئیل عرض کرد که ای آدم نظر کن ببالای سر خود چون نظر کرد همان انوار مقدسات که در آنجا مشاهده نمود پس بسجده افتاد و عرض کرد الهی بحق محمد و علی و فاطمة و حسن و حسین اینکه بر من ببخشاد و توبه مرا قبول فرمائی پس از برکت این کلمات خداوند توبه او را قبول فرمود و در حدیث دیگر در مدح فاطمه اطهر از حضرت خیر البشر چنین روایت شده است که فاطمه سیده و جمیع زنان عالمیانست از اولین و آخرین و بدرستیکه او که در محراب عبادت میایستد پس بر او سلام میکنند هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین و او را ندا میکنند مثل آن ندائی که بمریم میکردند که میگفتند ای مریم بدرستیکه خداوند ترا برگزیده است و پاکیزه کردانیده است و ترا برگزیده است بر همه زنان عالمیان پس آنحضرت روی خود را بجانب علی ابن ابیطالب کرده فرمود که یا علی فاطمه پاره تن منست و نور چشم منست و میوه قلب منست ناخوش میدارد مرا هر چه ناخوش آورد او را و خوشحال میکرداند مرا هر چه خوشحال میکرداند او را و بدرستیکه او اول کسی است از اهلبیت من که از دنیا رحلت میکند و ملحق میشود بمن پس یا علی نیکوئی کن با او بعد از من مؤلف گوید که بیزارند خدا و رسول از آنجماعتی که بعد از پدر بزرگوارش با آن پاره تن سید کائنات آزارها و اذیتها رسانیدند و در عوض وصیت آنحضرت به نیکوئی با آنجناب با خودش و شوهرش و اولاد امجادش چه خیانتها کردند که توان تحریر یا تقریر نمود و از اینجه است که المعصومه در مقام بیان کثرت و شدت آنها خود میفرماید که صبت علی مصائب لو انها ٭ صبت علی الایام صرن لیالیا یعنی ریخته شد بر من مصیبتهای چند که اگر آنها ریخته میشد بر روزها همه آنها مثل شب تار و تاریک میکردید و همین بس که از دنیا رحلت فرمود با بازوی مجروح و سینه و پهلوی شکسته و تباه حال هر نفسش قرین چندین ناله و آه از برای بیان ظلم و ستمهائی بر المعصومه و محزون شدن دیگر بر آن مظلومه کافیست آن حدیثی که در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که حضرت امیر المؤمنین میفرماید که بوصیت فاطمه عمل نمودم و خود او را پیراهن او غسل دادم و او را از بدن او بیرون نکردم و بحق خداوند قسم که با فضل او را در دوقت

در قبول شدن توبه حضرت آدم به برکت اسم خمسه النجباء

در آنکه حضرت فاطمه پاره تن رسول است

شعر حضرت فاطمه

غسل دادن طاهره و مطهره و پاکیزه و فضه خادمه میفرماید که چون آنحضرت از غسل دادن خاتون من فارغ شد از محل غسل دادن بیرون تشریف آورد و نالان و گریان پس یکی از حاضران عرض کرد که چه چیز شما را گریه در آورده است یا ابا الحسن امین فقد الکبریٰ یعنی از مفارقت فاطمه زهرا آنحضرت فرمود که نه فما یبکینی الا اثر السیاط بجنبها اسود کانه الیل فهکذا تحشر یوم القیمة والله تعالی یعنی گریه در نیاورده است مرا مگر علامت و نشانه تازیانها که بر بدن فاطمه است و سیاه گردانیده است جسم او را مثل نیل و با همین سیاهی محشور خواهد گردید در روز قیامت و ملاقات خواهد کرد خداوند تبارک و تعالی را مؤلف محزون دلخون میگوید که این رتبه رسیده نساء عالمیان و مظلومه دو جهان آه و دختر مظلومه او جناب زینب خاتون رسید بجائی که از تازیانهای اعداء دین و ظلمهای سلسله منافقین سیاه شده بدن دختر سید المرسلین بجائی که سیاه شد از تازیانهای بعین المنافقین بدن جناب زینب خاتون در دشت کین چنانکه از فاطمه دختر جناب سید الشهداء روایت شده است که میفرماید چون خیام طاهره را غارت کردند من فرار کردم پس متعاقب من آمده بر کتف من نیزه زده و بر روی در افتاده غش کردم چون بهوش آمدم دیدم که همه اسباب مرا برده و سر من در دامن عمه ام زینب خاتون است پس من عرض کردم که ای عمه جان آیا نزد شما جامه هست که سر خود را با آن از چشمهای نامحرمان بپوشم عمه ام در جواب فرمود که عمتک مثلک یعنی ای دختر که من عمه تو مثل تست فرایت راسها مکشوفا و متنها قد اسود من الضرب یعنی چون نظر کردم دیدم که سر عمه ام برهنه است و بدن او سیاه است از ضربها که با مظلومه رسیده بود فضه خادمه میگوید که متقیان جد بزرگوار خاتون من فاطمه را حنوط کرد از بقیه کافور رسول الله و مطهره را در میان کفن خوابانیده و حضرت امیر المؤمنین خود میفرماید که چون خواستم بند کفن معصومه را به بندم بصدای بلند گفتم ای ام کلثوم ای زینب ای سکینه ای فضه ای حسن و ای حسین بشتابید بوداع مادر خود و زیارت آخر او توشه بردارید که اینک زمان جدائی و مفارقت در رسیده و هنگام ملاقات در بهشت است پس آن دل حسین رو آوردند و آمدند و بزرگوار بصدای بلند میگفتند که وای از حسرتی که هرگز سوزش آن برطرف نیست از مفارقت جد ما محمد مصطفی و جدائی مادر ما فاطمه زهرا و میگفتند که ای مادر حسین هر وقت ملاقات فرمائی جد ما محمد مصطفی را از جانب ما سلام ما را برسان و بانجناب بگو که ما یتیم مانده ایم بعد از تو در دار دنیا مؤلف خونجگر گوید که هیچ جا حسین بواسطه مادر خود پیغام برسول الله و دختر سکینه خاتون محزون در وقت عبور از قتلگاه خود را بر روی جسد مطهر انور برادر رشته بر دامن خود گذاشت و اول او را بوسید و بعد لبهای خود را بر گلوی تیر خورده او گذاشت و گفت ای برادر یعنی اصغر جدم محمد مصطفی و جده ام فاطمه زهرا را از جانب من سلام برسان و بجدم بگو که خواهرم سکینه شکایت کرد از حال خود که گوش مرا پاره کردند و خلخال از پای من بیرون کردند راوی حدیث میگوید که امیر المؤمنین فرمود که چون حسنین از برای وداع نزدیک جسد در رسیدند من خداوند را شاهد و گواه میگیرم که ناله شوقی از قلب فاطمه بر آمد و نعره از جگر برکشید و دو دست خود را چنان بر کفن زد که از سر تا پای کفن گشوده شده و بر دو دست او بلند شده و دو میوه دل خود را تنگ بر سینه گرفت و دیگر رها نمیکرد که ناگاه هاتفی از جانب آسمان ندا داد که یا ابا الحسن حسنین را از روی سینه فاطمه بردار که وداع ایشان و الله بگریه در آورد همه ملائکهای آسمانها را بتحقیق که مشتاق شده حبیب بسوی محبوب

**نظم**

ازین شاهد بر خواست شیون از چپ و راست ○ چنانکه آن نداشت که گریه کجاست ○ زبسکه ناله روانشد ببام کلم برین ○ رساند هاتف غیب این بگوش علی ○ که یا علی حسین را از سینه آتش بردار ○ بنای عالم از این جوش نگهدار ○

مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که اگر در وداع حسنین با جده فاطمه و حال آنکه در خانه خود با عزت بود و متصل جناب امیر مؤمنان بزرگواری او را غسل داده بود و حنوط و کفن کرده بود و بر محل غسل دادن بر آب خوابانیده بود و در





از بازو و پهلوی او جائی شکسته بود و بغیر از شانه او جائی سیاه نشده بود همه ملائکها بگریه در آیند مید انم در وقت وداع آخر زنان و دختران و خواهران خصوصا صغیره مظلومه سکینه با بدن چاک چاک بیسر جناب سید الشهداء و اخاله الفدا و وداع با ابدان پاره پاره شهیدان بیدست و سر بر خاک و خون افتاده بودند و در زیر سم اسبان معاندین دین بودند چگونه ملائکهای آسمان ناله ها و نوحه ها و گریه ها کردند پس حضرت امیر المؤمنین میفرماید که چون انفصال را از آسمان شنیدم آمدم حسنین را از روی سینه مادر برخیزاندم و اطراف کفن آن مظلومه را بر هم بستم و این اشعار را میخواندم العزیز فراقک اعظم الاشیاء عندی ○ و فقدک فاطم ادهی الثکولی یعنی مفارقت و جدائی تو در نزد من از همه چیز بزرگترات و بیافتن من ترا ای فاطمه بزرگتر اسباب ناله چون زن فرزند مرده است انقنا ساجحسرة و انوح شجوی ○ علی خل مضی اسنا سبیل ○ زود باشد که از روی حسرت گریه کنم و از روی سوزش قلب نوحه کنم جهة هجران دوستی که از دست من بیرون رفته و راه مرا تا بسر منزل خود دور کرد ادینا الا یا عین جودی و اسعدینی ○ فحزنی دائم ابکی خلیلا یعنی ای چشم احسان کن و با دیاری و موافقت کن که علی الدوام در این مصیبت محزونست تا بتواند که بر دوست خود گریه و زاری کند مؤلف غم نصیب گوید که ایکاش که علی ابن ابیطالب در روز عاشورا حاضر میبود و دختران و زنان و یتیمان خود را از روی نعش بیسر پاره پاره فرزند خود جناب مظلوم کربلا برمیخیزانید و ایشان را تسلی میداد و از برای انقریب غریبان کفنی حاضر میکردی و از روی خاک و خون برمیداشت و در وقت کفن کردن اشعار میخواند راوی میگوید که چون حضرت امیر المؤمنین از غسل دختر پیغمبر و کفن کردن او فارغ شد دید که همه خلق در در خانه جمع شده اند و گریه میکنند و منتظرند که جنازه مقدسه را بیرون آورند که بر آن نماز کنند و چون وصیت آن معصومه آن بود که منافقین بر او نماز نخوانند ابوذر غفاری را فرمود که بخلق بگوید که خلق متفرق شوند لهذا ابی ذر علیه الرحمه از خانه بیرون آمد و فرمود که ای مردم بیرون آوردن جنازه را بجهت خفتن تاخیر انداختیم پس خلایق برخواسته متفرق شدند و چونکه پاسی از شب گذشت و چشمها بخواب رفت و هر کس در جای خود آرام گرفت حضرت امیر المؤمنین امر فرمود تا جریده از درخت خرما روشن کردند و جنازه مقدسه را از خانه بیرون آوردند و همراه آنجناب بود حسنین و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و بریده و چند نفر از بنی هاشم و بعضی از خواص اصحاب و بجای آنکه جنازه را آنحضرت بر دوش مبارک گذاشته بود و آوردند تا بر سر تربت رسول الله پس آنحضرت روی بجانب قبر کرده عرض کرد که السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا نور الله السلام علیک یا صفوة الله پس عرض کرد که یا رسول الله از من و دو فرزند تو تحیت و سلام الهی بر تو باد در عوض دختر تو که وارد شونده است در ساحت حضور تو یا رسول الله وفات او زمین را در نظر ما تاریک گردانیده و گل و ریاحین را بر چشم ما خار گردانیده ای وای از غم بزرگ ما و ای وای از تأسف بی پایان ما پس جنازه مطهره را بردند بطرفی از روضه و آنحضرت با اهل خود و دوستان و موالیان و طایفه از مهاجرین و انصار بر آن برگزیده پروردگار نماز کردند و در حدیث است که چون حضرت امیر از نماز فارغ شد دو رکعت نماز بجای آورد و دستهای خود را بآسمان بلند کرد و گفت خداوندا این فاطمه دختر پیغمبر تست پس بیرون بر آورد او را از ظلمتها بسوی نور راه نشد تها بسوی شادی و سرور پس زمین بقدر یکمیل راه روشن شد پس روایتست بقیع سه جهة دفن کردن تا کاه انبقعه از بقعهای بقیع این نداشنیدند که جسد مقدس آن معصومه را بنزد من آرید که تربت طاهره او را

از من برداشته اند پس حضرت امیرالمؤمنین ع بآنجانب شتافت و دید که تربت کنده شده پس جنازهٔ مطهره را نزد آن قبر برد
و چون خواست که در قبر گذارد دستی از قبر مقدس بیرون آمد و آنجه مجروح را چون جان شیرین در بر گرفت پس جناب امیر
ناله میکرد و این اشعار را میخواند نفحه ذکرت ابا ودّ فبتّ کانّی بردّ الهموم الماضیات وکیل ○ یعنی امید دستان چون فکر
محبوبهٔ خود فاطمه افتادم میدانم که این شب را صبح خواهم کرد در حالتیکه هجوم کند بر من همه غمهای گذشته من
لکل اجتماع من خلیلین فرقة ○ وکل الذی دون الفراق قلیل ○ از برای هر دو دوستی که باهم اند آخر مفارقت و دوری
خواهد بود و همه چیز در جنب مفارقت دو دوست از هم کوچک و حقیر خواهد بود ع وان افتقادی فاطما بعد احمد ○ دلیل علی
ان لا یدوم خلیل جدائی افتادن در میانهٔ من و فاطمهٔ طاهره بعد از محرومی از احمد مختار ص شاهد و دلیل بر اینست
که دیگر هیچ دوستی از برای دوست خود دائمی و باقی نخواهد بود پس همه حاضران گریان تغضی لا منیه یدنوا و از
میشنیدند که در جواب امیر ع این اشعار را خواندند الّا یرید الفتی ان لا یموت خلیله ○ ولیس له الا الممات سبیل ○ یعنی خواهش
شخص چنان است که نمیرد دوستش و حال آنکه از برای او راهی بجز مردن نیست وله فلا بدّ من موت ولا بدّ من
و ان بقائی بعدکم لقلیل پس چاره از مرگ و پوسیده شدن در آن نیست و بدرستیکه بقاء من بعد از شما کم
خواهد بود ○ اذا انقطعت یوما من العیش مدتی ○ فانّ بکاء الباکیات قلیل ○ هرگاه باخر رسد ایام حیات و زندگانی
من بدرستی که گریهای گریه کنندگان کم و بی ثمر و بیفایده خواهد بود از برای من ○ ستعرض عن ذکری و
تنسی مودتی ○ ویحدث بعدی للخلیل بدیل زود باشد که یاد آوری نشود اسم و رسم من و فراموش شود در میانه
خلق دوستی و آشنائی من و پیدا شود بعد از من از برای دوست و آشنای من دوست و آشنای دیگر پس چون جسد
نازنین حضرت سیدة النساء ع بزمین قبر گذاشته شد حضرت سید اوصیا ع بر لب قبر نشست و فرمود که ای زمین با تو
میسپارم این امانت خود را در نزد تو ای زمین با خبر باش که این فاطمه دختر رسول الله است ع پس صدائی از قبر مقدس
برآمد که یا علی من مهربان ترم از تو برا او پس برگرد بمنزل خود و خاطر جمع باش و غصه مخور پس آنحضرت جسد مظلومه را در
لحد گذاشت و با گریه و ناله و سوز دل خشت بر لحد می چید و خاک بر بالای آن میریخت و چون ابر بهار از چشمهای حق بینش
اشک خونین میبارید و در روایت وارد شده است که رسول خدا ص فرمود که ای سلمان خبر داد مرا جبرئیل ع که هرگاه فاطمه قبض
روح شود و در قبرش دفن کرده شود بر او وارد شوند ملکان و از او سؤال کنند که من ربک او در جواب گوید که الله ربی
پس بگویند که کیست پیغمبر تو در جواب گوید که پدر بزرگوارم پس بگویند که کیست ولی و امام تو بگوید که این بزرگواری که در
سر قبر من ایستاده است و آن علی ابن ابیطالب است ع و در حدیث است که خاک قبر آنجناب را با سایر زمین قرار داد و در اطراف
آن هفت قبر بنا بروایتی دیگر چهل قبر دیگر را هم مثل آن کرده تا قبر آن بزرگوار بر منافقین معلوم نگردد و با اهلبیت خود و
اصحاب گریه کنان روانه جانب قبر رسول الله ص شدند و در حدیث دیگر است که سر قبر ایشان را آنکه خاک بر آن ریخته شود بهم
آمد و آن قبر مخفی شد تا روز قیامت مؤلف خونجگر گوید که یا امیرالمؤمنین روحی لک الفدا با آنکه حضرت فاطمه ع از بدن
خود غسل دادی و حنوط و کفن و نماز کردی و در قبر سپردی این چنین گریها و نالها کردی و این مقدار اشعار جانگداز خواندی
و سفارش امانت خود را بزمین فرمودی میدانم اگر در کربلا بودی و بدن مقدس فرزند خود جناب امام حسین ع را با بدنهای
نوجوانان خود را چاک چاک بر خاک هلاک افتاده مشاهده میکردی که احدی کشتهای ایشان را جمع نکرده و غسل ایشان

باخون



باخون رگهای ایشان بود و خاک ایشان کافور کربلا بود و در عوض آنکه ایشان را کفن کنند برهنه کرده در آفتاب انداخته
بودند و بجای آنکه ایشان را در قبر بگذارند اسبها بر بدنهای ایشان تاختند نمیدانم چگونه نالها و گریها از سوز دل میکردی و چه
اشعار میخواندی وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ص ای منقلب ینقلبون مجلس ششم در وقایع بعد از دفن المعصومة است
السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته احسن الله لک العزاء فی بنتک المظلومة السلام علیک یا امیرالمؤمنین
احسن الله لک العزاء فی حلیلتک الجلیلة السلام علیک یا فاطمة الزهراء ایتها العالمة العاقلة المعصومة المظلومة المطهرة المکرمة
المغصوبة حقها الممنوعة ارثها المخفیة قبرها ورحمة الله وبرکاته السلام علیکما یا سیدی شباب اهل الجنة احسن الله لکما العزاء
فی امکما ورحمة الله وبرکاته ○ السلام علیکم یا بنی اهل العصمة احسن الله لکم العزاء فی جدتکم سیدة النساء ع السلام علیکم یا محبی
الزهراء والباکین علیها ورحمة الله وبرکاته ولعنة الله علی اعدائکم من الاولین والآخرین ابد الآبدین ودهر الداهرین ولعنت
در کتاب ثمرة الحیات از حضرت صادق ع روایت کرده ام که چون روح مقدس رسول خدا ص قبض شد نگذاشت از برای اهل بیت
امت مگر قرآن و عترت طاهره خود و آهسته بدختر خود حضرت فاطمه ع فرمود که ای دختر اول کسیکه از اهل بیت من از دنیا رحلت
کند و بمن ملحق شود تو باشی پس آن معصومه میفرماید که بعد از ارتحال پدر بزرگوارم در بین خواب و بیداری دیدم که پدرم بر من
وارد شد و چونکه نظرم به پدرم افتاد بی اختیار بصدای بلند گفتم یا ابتاه ای پدرجان کجا تشریف بردی که از ارتحال تو
وحی الهی از خانه ما قطع شد که ناگاه دیدم که صفها از ملائکه پیدا شد و مقدم بر همهٔ آنها دو ملک بودند که پیش آمده و مرا گرفتند
و بآسمان بالا بردند پس من سر خود را بالا کردم نظرم افتاد بقصرهای عالیه و باغستانهای سبز و خرم با شکوفه و نهرهای جاری
و دیدم قصرها بالای قصرها و باغستانها بعد از باغستانها که ناگاه بیرون آمدند از آن قصرها حوریه چند که گویا لمعهٔ نور بودند و همه
اظهار فرح و سرور میکردند و برروی من تبسم و خنده میکردند و میگفتند که مرحبا بجنابی که خلق شده است بهشت و ما
حوریان بجهت خاطر پدر او و علی الدوام ملائکه مرا بالا میبردند تا آنکه داخل گردانیدند مرا در خانه که در آن بود قصرهای بسیار
و در آن قصرها بود چیزی چند که هرگز هیچ چشمی ندیده و در آنها بود انواع سندسها و استبرقها و بر آنها بود لحافهای رنگین
از حریر و دیباج و عمارتهای از طلا و نقره و در آن جنات جاری بود نهرهای آبها که در آنها حیوانات غوطه میخوردند و آن
آبها سفیدتر بود از شیر و خوش بوتر بود از مشک پس پرسیدم که این نهرهای جاریه از آن کیست جواب دادند که این فردوس
اعلی است که بهشتی از این بالاتر نیست و این منزل پدر بزرگوار تست و هر کس که در خدمت ایشان باشد از پیغمبران و هر کس که
خداوند خواهد گفتم این نهر چیست گفتند این نهر کوثر است که پروردگار جلیل بپدر بزرگوارت وعده فرموده است گفتم
که پدرم در کجا میباشد گفتند که الآن تشریف خواهد آورد پس در اینحال بودیم که دیدم از برای من قصر سفیدی ظاهر گردید
که نور آن زیاده از آنها بود که اول دیده بودم و فرشهائی در آن قصرها گسترده بود که بهتر بود از فرشهای آن قصرها پس قدم
پیش بالا رفتم تخت بلندی از بلور که بر آن فرشها گسترده بود و پدر بزرگوارم بر بالای آن فرشها نشسته بود و جمعی در خدمت
آنجناب بودند و چون چشم پدرم بر من افتاد مرا در سینهٔ خود جای داد و میانهٔ دو چشم مرا بوسید و فرمود که مرحبا خوش
آمدی ای دختر من و مرا در دامن جلال خود نشانید و فرمود که ای حبیبهٔ من آیا مشاهده میکنی آنچه را که پروردگار مهربان
برای تو آفریده و آماده گردانیده و تو بر آنها وارد خواهی گردید پس پدرم بمن نشان داد قصرهای عالیه زینت کرده چند که
در آنها بود انواع متاعهای عجیب و حلها و زیورهای غریب و فرمود که ای فاطمه این منزل تست و منزل شوهر تو و دو فرزند

تو دو فرزند تو و هر کس دوست دارد ترا و دو فرزند ترا این خبر دل خوش دار که در این زودی نزد من خواهی آمد پس این بشارت قلبم پر از کرد و شوقم زیاده کردید از آنحالتیکه بودم بیدار شدم و بدنم میلرزید حضرت صادق (ع) فرمود که جدم امیرالمؤمنین (ع) فرمود که چون معصومه از خواب بیدار شد فریاد زد که یا ابن عم یا علی مرا دریاب و بجانب من بشتاب پس من بتعجیل نزد آنجناب پروردگار رفتم و گفتم مگر تازه ایست معصومه آنچه را در بین خواب و بیداری دیده بود برای من نقل کرد از من باسم خدا و رسول عهد و پیمان کرفت که چون از دنیا رحلت نمایم احدی را خبر نکنم از زنان مگر ام سلمه زوجه رسول خدا (ص) و ام ایمن و فضه را و از مردان دو فرزند خودش حسن و حسین (ع) را و عبدالله ابن عباس و سلمان فارسی و عمار ابن یاسر و مقداد و ابوذر و حذیفه را پس کفت یا علی حلال دارم که بعد از وفات بدن مرا ببینی پس یا علی خود با زنانی که کفتم مرا غسل دهید و راضی نیستم که دیگری حاضر شود و در شب مرا دفن کن و راضی نیستم که قبر مرا انشان کسی دهی موء لف کوید از اینجا است که آنحضرت در شب معصومه را در قبر سپرد و کسی از منافقین را خبر نکرد و در وقت دفن کردن بدست مبارک آنجسد مجرد و حرا در لحد خوابانید و خشت بر لحد و چید و اشعاری در بیان بی اعتباری دنیا و مفارقت دوستان زیکدیگر میخواند و چون ابرهبار اشک از دیدهای حق بینش برصورت منور و ریش مقدسش جاری بود و با پشت دست خاک بر لحد جیبه خود ریخت و خاک قبر را مساوی زمین کرد و هفت قبر دیگر و بروایتی چهل قبر دیگر در اطراف مثل همان قبر امر فرمود که درست کنند تا کسی نداند که قبر معصومه کدام است و در کتاب مصائب المعصومین از جناب سیدالشهداء روحی له الفداء روایت کرده ام که میفرماید که چون پدر بزرکوارم دست خود را از خاک قبر مادرم فاطمه زهرا (ع) بتکانید و از آب دفن کردن فارغ کردید چندان هم و غم و حزن در قلب مبارکش هیجان کرد که بی اختیار اشک فراق بر کونه اش جاری شد و روی خود را بجانب قبر رسول خدا (ص) کردانید و کفت السلام علیک یا رسول الله و سلام بر تو باد از جانب دختر تو و حبیب تو و قرة العین تو و زیارت کننده تو که از ما دور شد و در بقعه تو در خاک جای کرفت و خداوند او را اختیار نمود که اول او ملحق شود بجناب تو یا رسول الله از مفارقت دختر برکزیده تو کم شد صبر من و از دوری و هجران سیدة النساء بضعف مبدل شد قوت من چاره ای نیست بجز آنکه اقتداء و پیروی کنم سنت تو را همچنانکه در هجران و مفارقت جناب تو صبر کرده ام و سر مقدست را در سینه کذاشته ام و از دنیا رحلت فرموده و آرام کرفته ام و چشمهای حق بین ترا بعد از وفات بدست خود برهم کذاشته ام و بی تابی نمیکنم و متوجه غسل و حنوط و کفن و دفن جناب تو خود شده ام و رضا بقضاء الله کفته ام و تنهائی جسد شریف ترا در لحد خوابانیده ام و بجز انا لله و انا الیه راجعون سخنی نکفته ام و امر و حکم الهی را اطاعت کرده ام همچنین در مفارقت فاطمه طاهره که خود متوجه همه امور او شده ام چاره ندارم بجز آنکه صبر کنم و صبر در این مصیبت را پی رو صبر در مصیبت جناب تو کنم موء لف بکبار بنفس اشبار کوید که یا علی بفدای نالهای تو شوم با وجود آنکه همه ارتحال و کفن و دفن رسول خدا (ص) را و خاتون روز جزا (ع) را خود متوجه شده چنین نالان و کریانی و باتش هجران سوزانی میدانم اکر در روز عاشورا در زمین پر بلای کربلا میبودی و میدیدی که سر فرزندت حسین را که جان عالمیان بفدای هر سر موی او باد بر خاک کربلا بسینه کرفته و چشمها از تشنکی خشک شده و ریکان زهرآلوده تیرهای دشمنان برهم کذاشته و غسال قضا قدر بخون رکهای پاره پاره بدن او را غسل داده و بدستیاری هیجان و اضطراب باد صبا بخاک کربلا او را حنوط کرده و نخل قامتش را در چوب تیرها و نیزها بعوض تابوت خوابانیده و جسد شریف و عنصر لطیفش را با جسد سایر شهداء (ع) در خون

در شب دفن کردن و مخفی کردانیدن قبر او

در مساوی کردن قبر معصومه یا با قبور دیگر

در زیارت حضرت امیر (ع) قبر رسول را (ص) بعد از دفن حضرت فاطمه و کلمات آنحضرت

بعضی از احوال شهادت جناب سیدالشهداء (ع)





خانه لحد در بیابان نینوا انداخته میدانم که با تماشای این احوال و معاینه این مقال چه نالها میکردی و چه سخنان جانکداز میکفتی راوی میکوید پس امیر مؤمنان (ع) خطاب بسید انبیاء (ص) کرده عرض نمود که یا رسول الله امانتی را که بمن سپرده بودی پس کرفتی و آنرا که در خانه من کذاشته بودی بردی و زهرای مرضیه را از دست من ربودی موء لف غمین با ناله حزین کوید که خداوند لعنت کند آنجماعتی را که نکذاشتند که آن امانت بطریقی که رسول خدا (ص) در شب زفاف صحیح و سالم تسلیم ولی خداوند (ع) کرده بود به پدر بزرکوارش برکردد بلکه بدن صحیحش را خسته و پهلوی و بازوی درستش را شکسته و آن عزت و جلالتی که در وقت بیرون آمدن از خانه سید انبیاء (ص) داشت منعکس کرده و از خوار و زار شمرده در جوار پدرش بجانه آخرتش روانه کردند راوی میکوید که پس حضرت امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد که یا رسول الله بعد از مهجوری از زهرای مرضیه همه کلها در نظر من خار و روز روشن چون شب تار است حزنم دائمی و شبم به بیداری در کذشت و هرکز قلبم از حزن فارغ نشود مکر آنوقتی که روح از بدنم مفارقت کند و بجناب تو وارد شوم آه آه شدت حزن قلب مرا خون کرده و بسیاری غم و هم قلبم را بهیجان آورده و چه زود خداوند جدائی و مفارقت فرمود در میانه ما چکنم بجز آنکه شکوه احوال خود را بپروردکار خود کنم اینک فاطمه مظلومه ظلمها و ستمهای امت را بجناب تو عرض خواهد نمود که روبهای خود را از من کرد انیدند و حقهای دختر ترا غصب کردند یا رسول الله احوال دختر مظلومه ات را از خودش سؤال کن ای چه بسیار از سوزشهای قلب که در سینه او پنهانست که بجز صبر و تحمل از آنها چاره نبود و تعبیر از کفتن و یحکم الله و هو خیر الحاکمین علاجی نبوده و سلام میکنم ترا یا رسول الله بسلامی که شخص وداع کننده با سوز هجران وداع میکند نه از روی ملامت و دلتنکی پس اکر از خدمت تو مرخص شوم نه از روی ملالت و اکر در خدمتت بمانم نه از روی بدکمانی است بوعدهائی که خداوند بصابرین داده است قسم بقبر مقدس و بر که دانست که اکر نمیبود از دحام و محتاجین و کثرت سؤال کنندکان از مردنیا و دین هر آینه جای خواب خود را در سر قبر تو قرار میدادم و اصلا از جوار قبر منور تو دور نمیکردیدم و از بزرکی مصائبی که بر من وارد شده است از قلب خود نالهای زن فرزند مرده از جکر بر میکشیدم اینک در حضور خداوند است که دختر تو دفن کرده شده است در خفیه و حق او را بتاراج برده شده است بعلانیه و آشکار و حال آنکه از زمان حیات جناب تو اینقدر نکذشته است و ذکر اسم مقدس تو در میانه مخلوقات کهنه نکردیده است یا رسول الله بجز پروردکار با اقتدار کسی ندارم که پناه برم و احوال خود را باو عرض کنم و بهمین کلام تسلی است قلب من پس صلوات الهی بر فاطمه طاهره و جناب تو باد و رحمة الله و برکاته پس آنحضرت با دل پر حسرت بهمین کلام زیارت رسول ملک علام را ختم کرده دست حسنین (ع) را کرفته با چند نفری که همراه او بودند از مقابر بقیع روانه حجره طاهره شدند موء لف محزون کوید که میدانم که بعد از آنکه حضرت امیر مومنان (ع) با حسنین وارد بر یتیمان و دختران شدند و حجره را از پاره تن رسول خدا (ص) خالی دیدند بر چه حال شدند و چکونه نالها از دل بر پا کردند و آیا یتیمان چه سخنان میکفتند آن بزرکوار (ع) بچه زبان ایشانرا تسلی میداد آه آه وا مصیبتاه و وا حزناه از زینب مظلومه و ام کلثوم محزونه بحیرتم که در آن شب تا سحر کذشت یا شب بعد از عاشورا که مردان شما را کشته و نوجوانان شما را بخون آغشته و خیمهای شما را سوخته و زنان و یتیمان شما را از یکدیکر جدا و پراکنده کرده بودند یا آنکه تا سحر آن شبی بود که از اسیری کوفه و شام خلاص شده با یتیمان دربدر و زنان خونجکر وارد مدینه طیبه کردیدید و منزل برادر خود جناب سیدالشهداء (ع) و حضرت عباس و علی اکبر و حضرت قاسم (ع) و سایر شهداء را از آن بزرکواران زمین خالی دیدید و به عیالات ایشان اشک خونین از کلکونه جاری کردید و از حادثات

کلمات حضرت امیر (ع) با رسول خدا (ص)

در حسن مجاورت نزد قبر پیغمبر (ص)

از جمله سخنان حضرت [illegible]

بعضی از احوال [illegible]

متعدده وارد شده است که چون آنشب صبح شد ولی و دو می شنیدند که مظلومه را در شب دفن کرده اند و ایشانرا خبر نکرده اند بجزع و فزع شدید و غوغای عظیم آمدند در وکردند بجناب علی ابن ابیطالب ع و گفتند که یا علی والله تو ترک نمیگذاری تیراندازیهای خود را بجانب ما وکار را که ما را ناخوش آید بعمل میاوری و این عملهای تو نیست مگر از کینهائی که از ما در سینه داری اینحیل تو یا علی مثل آنست که ما را خبر نکردی در رسول خدا را بجهر ما غسل دادی پس امیرمؤمنان در جواب فرمود که اگر از برای شما قسم یاد کنم آیا تصدیق قول من خواهید کرد یا نه گفتند بلی پس آنجناب برای ایشان قسم خورد و ایشانرا برداشته داخل مسجد شدند و فرمود که رسول خدا ص بمن فرمود که احدی بیاد در وقت غسل دادن براو حاضر نکنم مگر پسر عم او را و بودم من که غسل میدادم آنحضرت را و ملائکه آنبزرگوار را میگردانیدند و فضل ابن عباس آب بدست من میداد و چشمهای او را بخرقه بسته بودم و اما فاطمه ع پس والله که بمن وصیت فرمود که شما دو نفر را نگذارم که بر جنازه او و در دید و نخذارم که براو نماز کنید و نبودم من که مخالفت کنم امر معصومه را در آنچه در حق شما وصیت فرموده است دو می در جواب گفت که یا علی واگذار این خرخشها را که من باین سخنان گوش نخواهم داد و البته میروم و همه قبرها را میکاوم و فاطمه را از قبر بیرون میاورم و براو نماز میکنم آنحضرت فرمود که اگر قصد اینکار کنی خواهی دانست که پیش از آنکه مطلوب بخود برسی سرت از بدن جدا شده است و پیش روی تو بر زمین افتاده است و با تو رفتاری بجز شمشیر نخواهم کرد و در میانه ما و سخنان خصمانه در قتال کنده گفته شد پس مهاجرین و انصار جمع شدند و گفتند که راضی نیستیم که یا اخا رسول خدا ص و برادر او و وصی او مثال اینسخنان ذکر شود و ایشانرا از هم جدا کردند و در روایت دیگر است که گفت والله همت بسته ام که دختر پیغمبر را از قبر بیرون آورم و براو نماز کنم پس شیر خدا ع از سخنان او غضب در آمده فرمود که والله اگر خواهی که این کار کنی استخوانهای ترا در هم شکنم و بدان که اگر ذوالفقار را از غلاف بیرون آورم در غلاف نخواهم کرد مگر بعد از کشتن تو و چون او این کلام را از آنبزرگوار شنید بترسید و بر خود لرزید و ساکت شد زیرا که میدانست که اگر آنحضرت در کاری قسم یاد فرمود البته آنکار را خواهد کرد و در حدیث دیگر است که بعد از آنکه آن معصومه را در شب دفن کردند چون صبح شد خلق مدینه یکدیگر را ملامت کردند و با هم میگفتند که پیغمبر ما یک دختر بیادگار در میانه امت گذاشته نه در وقت وفاتش حاضر شدیم و نه نماز او و نه در وقت دفن او و نمیدانیم که کدام است قبر او تا او را زیارت کنیم پس بزرگان ایشان تدبیری کرده زنان مسلمانانرا در بقیع جمع نمود که در اطراف قبور او احاطه کنند و زنی در آنمیانه قبور را بشکافند تا جسد معصومه را پیدا کنند از قبر بیرون آورند و براو نماز کنند و قبر آنجناب را نشان کنند که هروقت که خواهند توانند زیارت کنند پس این خبر بگوش سید اوصیاء ع رسید پس غضبناک از خانه بیرون تشریف آورد که از شدت غیظ چشم آنحضرت قرمز شده بود و شمشیر خود ذوالفقار را بر گردن حمایل گردانیده بود در روانه بقیع شد و فرمود که اگر یکی از این قبرها دست خورده شود ذوالفقار را در میانه شما میگذارم و همه را بقتل خواهم رسانید پس چون اینکلام را شنیدند همه برخواسته متفرق شدند

مؤلف گوید که خصه و فرزند این امت آیا چگونه در روز قیامت از خجلت رسول خدا ص سر از قبرهای خود بیرون خواهند آورد و بکدام دیده پیچیائی که دارند میتوانند بجانب آنجناب نظر کنند زیرا که زیاده از یکدختر در میانه ایشان نگذاشته بود و او را چندان اذیت کردند و استخوانهای پهلوی او را شکستند و نقد بی احترامیها با آن محترمه نزد خلد در کردند که وصیت نمود که ایشانرا در کفن و دفن و نماز او خبر نکنند و قبر او را بایشان نشان ندهند و دو فرزند در میانه ایشان

در قبال اقوال اول و دومی بعد از رحلت بهمان و اصحاب در خصوص مخفی کردن قبر فاطمه ع

کیفیت غسل دادن پیغمبر ع

سخنان در میانه امیر ع و دومی

وعده شکستن دندان حضرت امیر ع دومی را در ستیزه او

کلمات اهل مدینه

دو دفعه از مصائب زهرا و حسنین ع





بیادگاری گذاشته بود یکی را بزهر جفا کشتند و چون او را از برای وداع قبر جد بزرگوارش بردند چندان تیر بر تابوت آن زدند که از تابوت تیرها بر بدن مقدسش رسید تا آنکه او را با بدن تیرخورده دفن کردند آه آه که یک فرزند دیگر که مکرر در حق او و حسین فرموده انا من حسین میفرمود و او را در آغوش مرحمت میگرفت و جلعت ذا میگفت او را با اهل و عیال از وطن اصلی خود مهجور و در بلاد غربت او را و یاورانش را بقتل رسانیدند و همه اهل و عیال او را اسیر کردند خداوند لعنت کند آنهارا که خواستند فاطمه طاهره را از قبر بیرون آورند و خداوند ببدترین عذابهای خود معذب فرماید آنهارا که بدن فرزند مقتول مظلومش را در قبر دفن نکرده و در بیابانهای کربلا انداختند و غمهای او را نکرده او را غریب و مجروح و پاره پاره انداختند و همه زنها و دختران او و اهل و عیال خود تشنه دل از جگر خستند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

یا علی

غرا خانهٔ سیم در مصیبت امیر مؤمنان

بسم الله الرحمن الرحیم

این غرا خانهٔ سیم از کتاب بیت الاحزانست الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الاولین والآخرین
و علی آله الطیبین الطاهرین ولا سیما علی ولی الله الخلیفة الله وبن الکونین سیدنا ومولانا علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین
و علی اولاده وشیعته المنتجبین ولعنة الله علی اعدائهم من الاولین والآخرین وبعد چنین گوید اقل الخلایق
عبد الخالق عفی عنه که این غرا خانهٔ سیم از کتاب بیت الاحزانست که در بیان احوال امیر مؤمنان علیه صلوات الله الملک المنان
است و آن مشتملست بر مقدمه و نه مجلس مقدمه در فهرست آیات و احادیث درین مجالس است مجلس اول در آنچه
واقع شد فیما بین امیر المؤمنین ع و ابن ملجم علیه اللعنه و بعضی از احوال آنحضرت ع است در شب نوزدهم ماه مبارک و در
آنست زیارت و آیه قال من یحیی العظام و حدیث سخن گفتن کلهٔ پوسیده با امیر علیه السلام و نامه آنجناب بیمن و رسیدن جواب با ابن
ملجم و کلمات و اشعار او و جواب امیر ع و بیعت گرفتن از او و سایر مکالمات با او و خبر دادن از قاتل بودن او و مراجعت رفقاء او
بیمن و بیمار شدن او و اذن خواستن مالک اشتر و بعضی دیگر برای کشتن او و اذن ندادن امیر ع و بشارت فتح آوردن او و بجا آوردن تتمهٔ خطا
و آنچه میان او و ملعون واقع شد و رفتن او به یمن و مکه و عود نمودن بکوفه و افطار امیر ع در شب نوزدهم و عبادت او در آن
و عبادت جناب سید الشهدا ع و اصحاب در شب عاشورا و وداع امیر ع با اهل خود در آن شب و مظلوم کربلا ع در شب عاشورا
مجلس دویم در احوال آنحضرت ع است در شب نوزدهم تا وقت بیرون تشریف بردن از خانه و در آنست خطبه و
سوره الهیکم التکاثر و حدیث نمودن امیر ع بهشت و دوزخ را و نوشتن شیعه او و قسیم الجنة والنار بودن او و عبادت او
در شب نوزدهم و خواب دیدن او و در آن و خواب سید الشهدا ع در شب عاشورا و عبادت امیر ع در آن شب و خبر دادن از شهادت خود

من یشاء اللهم اجعله خالصا لوجهک الکریم بلی از آنجا که بسیاری از فارسی زبانان از انتفاع با کتاب محروم
بودند جمعی از ارکان و اعیان روضهٔ رضویه علی مشرفها آلاف التحیة که باین خاکروب این آستان مقدس لطفی داشتند
در زمانی که مجاور و مشرف بودم مبالغه را از حد گذرانیدند که بزبان فارسی برای ایشان درین باب کتابی مختصر
نوشته شود از جهة امتثال بفرمایش ایشان شروع در این کتاب شد و آنرا مسمی به بیت الاحزان نمود بامید آنکه در
دار دنیا از مطالعه و خواندن و شنیدن آن قلبهای موالیان مملو از احزان و جگرهای ایشان بریان و دیدهای
ایشان گریان گردد تا در آخرت بسرور غیر محصور و رحمتهای غیر متناهیه الهیه کامیاب و بهره‌مند گردند و اگر طالب
این احادیث و بسیاری دیگر را که فارسی نشده بخواهند رجوع بآن کتاب نمایند والله ولی التوفیق و از آنجا که
خوش نداشتم که حقایق اخبار بمجازات بعضی از اشعار مخلوط شود قلیلی از اشعار عربی و عجمی در اصل کتاب نوشته شده اگر
زیاده خواهند رجوع بآنچه در حاشیه نوشته‌ام نمایند و مرتب گردانیدم آنرا بر پنج غرا خانه در مصائب
خمسهٔ النجبا علیهم آلاف التحیة والثنا بدانکه از برای هر غرا خانه مقدمه در فهرست آیات و احادیث و مطالب
در مجالس آن نوشته‌ام تا هر کس که خواهد که بر آنها مطلع شود یا اصل مجالس را مطالعه کرده و در وقت بیان
فهرست را ملاحظه کند تا ردیف مجلس را فراموش نکند بر او دشوار نباشد غرا خانهٔ اول در شهادت
سید انبیا صلی الله علیه و آله است و آن مشتملست بر مقدمه و دو مجلس اما مقدمه پس در فهرست آیات
و احادیث در این دو مجلس است مجلس اول در احتضار رسول خدا ص است و در آنست خطبه و آیهٔ انّ
و ملائکته و احادیث فضل صلوات و آیهٔ اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَیِّتُونَ و خبر دادن آنحضرت ص بموت خود و امر کردن
به بیرون رفتن لشکر اسامه و تشریف بردن خود بمسجد و غش کردن در خانه بعد از عود و سؤال از غسل دهنده و نماز
کننده بر آنجناب و جواب او و خواستن دوات و قلم و منع کردن دومی و وصی گردانیدن آنحضرت
جناب امیر المؤمنین ع را و کلمات آنحضرت با فاطمه ع و خبر دادن به بعض از ظلمهائی بر آن مظلومه مجلس دویم
در ارتحال و شهادت آنحضرت است و در آنست زیارت جامعهٔ صغیره و آیهٔ وما ارسلناک الا شاهدا و بعض
از خطبهٔ جمعه و غدیر از جناب امیر ع و حدیث اشتقاق انوار از نور پیغمبر ع و اشاره به بعض اذیتهای امت بآنحضرت
و وصایای او بامت و وداع با ایشان و اهلبیت در شب آخر عمر و خبر دادن از بعض مصائب ایشان و آمدن
عزرائیل و جبرئیل ع و ارتحال آنحضرت و نالهٔ حضرت فاطمه ع و اهل مدینه مثل آن روز بود روز وارد شدن
اسیران از کربلا بمدینه و رفتن منافقین بمسجد برای تعیین وصی و غسل و حنوط و کفن نمودن و نماز و دفن
کردن آنجناب را امیر المؤمنین ع و جبرئیل ع و نالهٔ فاطمه ع بر سر قبر و بردن زنان او را بخانه و نبودن امام معصوم
در عصر عاشورا در کربلا و نبودن زنان مدینه از برای بردن اسیران را از قتلگاه بخیمه مجلس اول در احتضار
رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه السلام علیکم یا امة محمد المصطفی ص و رحمة الله و برکاته الحمد لله الذی جعل الصلوات
من افاضل القربات وشرف بدایتها الی النهایات بان ابتدأ ذی آیة الصلوات اللهم صل علی من بفاضل وجوده
برکات الکائنات ومن رشحات سحاب جوده خلقت السماوات محمد افضل المخلوقات وآله اولیاء الله والائمة وشیعتهم
من الارکان والنقبا والنجبا والهداة علیهم الصلوات والبرکات بعدد الرقوم المسطرات والحروف المکونات من البدایات

وَالنِّهایاتِ بِاَتَمِّ الاِمکانِ وَالمُکَوَّناتِ بِبَقاءِ الرَّحمَةِ وَالنَّفَحاتِ وَعَلیٰ اَعدائِهِم لَعائِنُ المَوجُوداتِ بِدَوامِ النّارِ وَالزَّفَراتِ
وَبَعدُ فَقَد قالَ اللهُ تَعالیٰ اِنَّ اللهَ وَمَلٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَسَلِّمُوا تَسلیماً یعنی بدرستیکه
خداوند جل جلاله و ملائکه او صلوات میفرستند بر حضرت پیغمبر ای انجماعتی که ایمان آورده اید صلوات بفرستید
براو وتسلیم کنید مراد از تسلیم کردنی از ابن عباس روایت شده است که چون این آیهٔ شریفه نازل شد
رخسارهٔ مبارک انحضرت صلی الله علیه وآله از شدت خوشحالی برافروخته گشت وفرمود که تهنیت مرا که آیه
بر من نازل شده است که در نزد من دوست تراست از دنیا وآنچه در اوست و در حدیث است که هرکس بر انحضرت
صلوات فرستد در حال حیات انحضرت یا بعد از وفات او حقتعالی بهر صلواتی ده صلوات براو بفرستد وده حله
باو عطا فرماید وهرکس بعد از وفات او براو صلوات فرستد انحضرت براو مطلع میشود وبر انکس سلام میفرستد مثل
صلواتی که فرستاده است وخداوند دعای امت را تا بر انجناب صلوات نفرستند مستجاب نمیفرماید
ودر رسالهٔ صلواتیه روایت کرده است که روزی جبرئیل بنزد رسول جلیل آمد وعرض کرد که امروز
امر غریبی مشاهده کردم وآن اینست که در وقت نزول از آسمان گذارم بکوه قاف افتاد ودر
انجا آواز نالهٔ دل خراشی وفریاد جگر سوزی شنیدم ودانستم که محنت زده ایست که بآن زبان
بینالد ودرمانده ایست که بآن نیازمندی میخروشد از عقب آن ناله رفتم فرشته را دیدم
که پیش از آن اورا در آسمان بعظمت هرچه تمامتر دیده بودم که بر تختی از نور می نشست وهفتاد
هزار فرشته در خدمت او صف زده می ایستادند وچون نفس میکشید از نفس او ملائکه خلق میشدند پس
اورا دیدم با دلی خسته وبالهای شکسته بر زمین افتاده چون از حال او استفسار نمودم گفت در شب
معراج من بر تخت خود نشسته بودم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله بر من گذشت ومن از برای
او تعظیم لایق وتکریم شایسته بجای نیاوردم ولهذا باین عقوبت گرفتار شدم واز بلندی افلاک بپستی
خاک افتادم واکنون تو شفیع من شو ودر نزد حضرت ذوالجلال مرا شفاعت کن پس من بدرگاه احدیت
تضرع بسیار کردم وعفو ومغفرت او را درخواست نمودم تا آنکه خطاب از حضرت رب الارباب در رسید
که اگر مغفرت خطیئهٔ خود را میخواهد بر حبیب من صلوات فرستد تا بمقام قرب خود برگردد پس من صورت حال را
با آن شکسته بال گفتم او بر جناب شما از روی اخلاص صلوات فرستاد فی الحال بالهای اقبال کرامت او
روئیده واز برکت صلوات فرستادن بر جناب شما از پستی خاک ببلندی افلاک وبمقام قرب خود رسید مؤلف
گوید که از این حدیث معلوم میشود که هرکس از منصبی ومقام عالی افتاده وپست شده باشد اگر مداومت بر صلوات نماید بمقام
عالی خود عود خواهد نمود ایضا در آن از کتب اهل سنت روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حقسبحانه وتعالی ملکی را آفریده است
که دو بال دارد یکی در مشرق ودیگری در مغرب وسر او در زیر عرش است وپای او در زمین هفتم واز برای او پرها بعدد همه خلایق
از انس وجن وحیوانات صحرا ودریا وبعدد نفسهای همه ایشان وقطرات باران وبرگ درختان وستارهای آسمان وریگهای بیابان وچون یکی از امت من بر
من صلوات فرستد حقتعالی آن فرشته را امر فرماید که در نهر نوری که در زیر عرش است فرو رود ودو بیرون آید خود را بیفشاند از پرهای او بعدد هر قطره فرو ریزد وخداوند از هر قطرهٔ آن ملکی خلق میفرماید
وجمیع آنها را امر فرماید که تا روز قیامت از برای آن بنده استغفار نمایند ودر بعضی از کتب است که ملکی که از فرستادن صلوات خلق میشود عرض میکند که خداوندا

ولباس پوشیدن او زخانه بیرون آمدن ولباس پوشی جناب سید الشهدا وبیرون آمدن از خیمه ونعرهٔ مرغابیان در
وقت بیرون آمدن امیر از خانه ونالهٔ دختران وقت بیرون رفتن سید الشهدا برای اطفال بجهة نداشتن آب وذنان ود
آویختن حلقهٔ در بکمر امیر واشعار واحوال ام کلثوم در شب نوزدهم واحوال او وسایر اسیران در شب عاشورا مجلس سیم
در بیرون تشریف بردن انحضرت از خانه وضربت زدن ابن ملجم لعین ودرانست خطبه وآیهٔ کتب علیکم الصیام وحدیث علت
روزه گرفتن این امت وجزاهای آن وخطبهٔ رسول در ثواب روزه وآداب واعمال آن وخبر دادن از شهادت
امیر وگریستن بر شق فرق او واطراف سید الشهدا وذکر بعضی از فضایل امیر وبعضی از احوال انحضرت در شب نوزدهم
وبیرون تشریف بردن از خانه وبتعاقب رفتن امام حسن ورفتن بسجده دیدن وبمیدان وشنیدن امام حسن خواب
پدر وجبرئیل را وگرفتن سنگ از کوه ابو قبیس وبرهم زدن در بام کعبه وغبار شدن آن وغبار در وقت شهادت سید الشهدا
وتعبیر خواب جبرئیل وخبر دادن بزمان شهادت خود ومراجعت امام حسن بخانه واشاره بشهادت او وموسی بن جعفر وحضرت
رضا واجتماع اهل بیت در شب نوزدهم ودر خیمه ودر روز عاشورا وعبادت امیر در مسجد واذان گفتن وفرستادن
قطامه ابن ملجم را بمسجد وبیدار کردن امیر او را ونماز امیر وضربت زدن او وکلمات جبرئیل ورفتن حسنین بمسجد ورفتن
دختران بقتلگاه شهیدان مجلس چهارم در کلمات واحوال انحضرت در محراب عبادت بعد از ضربت ودرانست خطبه وآیهٔ
وَمٰا خَلَقْتُ الْاِنْسَ وَالْجِنَّ اِلّا لِیَعْبُدُونَ واینکه معرفت ذات الهی ممکن نیست بلکه بآیات وعلامات است واکبر آیات محمد وآل او
وحدیث معرفت نورانیه واینکه منکر ایشان کافر است ومحارب با ایشان ومحارب ایشان مشرکست ودشمن شدن فرق
وندای جبرئیل وخبر کردن ام کلثوم حسنین را وآمدن ایشان بمسجد وکلمات انحضرت در محراب وامامت کردن امام حسن در
نماز کردن امیر ومیل کردن ریش او براست وچپ وحرکت دادن با دریش مظلوم کربلا را در راه کوفه بر بالای نیزه
گریهای حسنین واحوال سید الشهدا بعد از افتادن از ذو الجناح ومطلع شدن اهل کوفه بر شهادت انحضرت وآمدن
ایشان بمسجد وزرد شدن رنگ او از زهر وغش کردن او وبوسیدن امام حسن روی ومیانهٔ دو چشم وموضع سجود او وخبر دادن
او بشهادت حسنین واشاره بشهادت تا پنهان وبعضی از زجر سید الشهدا مجلس پنجم در آوردن ابن ملجم ملعون بمسجد ودر آنست
خطبه وسورهٔ انا انزلناه واحوال شب قدر وفضیلت احیا وعبادت نبی وولی واینکه ذات معصومین نفس عبودیت است
وذکر معرفت ومحبت ایشان عبادتست وشریک قرار دادن محبت غیر را با محبت ایشان شرک بخداست ونظر کردن بصورت
امیر عبادتست ورنگ شدن آن صورت وصورت در آسمان پنجم بخون آن وبودن جناب سید الشهدا با آن صورت وخبر
دادن امیر بقاتل خود وسرایت کردن زهر در بدن او وآوردن ابن ملجم بمسجد وخلاص بودن شمر از کربلا تا شام ووصیت کردن
با امام حسن باینکه بآن ملعون دهد آنچه خود میخورد ومیآمد وآب دادن سید الشهدا لشکر حر وتشنه وگرسنه بودن انحضرت با
اعیال در روز عاشورا ووصیت بقتل نکردن او وغسل کردن ابن سعد سید الساجدین را ووصیت کردن در طعام وآب او
وتشنه وگرسنه بودن اسیران از کربلا تا شام ووصیت کردن بقطع نکردن گوش ودماغ او واطراف او ونامهٔ ابن زیاد
برای ابن سعد بقطع کردن آب از سید الشهدا واصحاب او وبردن امیر را بخانه مجلس ششم در بردن جناب امیر است از مسجد
بخانه ودرانست خطبه وآیهٔ هب لی ملکا تا آخر وحدیث بساط واشاره بشهادت انحضرت وغش کردن او وگریهٔ حسنین
واصحاب در مسجد وبردن او بخانه وکلمات سید الشهدا با پدر بناگوار بودن دیدن او را با آن حالت ونبودن او در عاشورا

تا به بینه فرزند خود را در جراحت و مجروح شدن چشم سید الشهدا از گریه و پاک کردن امیر اشک او را و خنجر خوردن بر آن قلب
و داخل کردن امیر را در محراب خانه و کلمات دختران او و کلمات سکینه با نعش پدر و گریه اصحاب در بیرون خانه و گریه امیر
در خانه و در سینه گرفتن امیر حسین را و غش کردن او و در سینه گرفتن مظلوم کربلا قاسم را و غش کردن هر دو و دادن بقیه
کاسه شیر خود را با بن ملجم و وصیت در حق او و مکالمه ملعون با ام کلثوم مجلس هفتم در وصیتهای انجناب و قبض روح
مقدس او ست و دانستن وصیت نامه انحضرت و وصیت در حق محمد حنفیه و سید الشهدا و امر کردن بصبر و قرمز شدن پای
انحضرت بسبب زهر و گریه های اصحاب و اشعار حجر و کلمات او و انشردن یکدیگر و دفع نمودن شیر خدا عطش خود را
بشیر و باقی بودن سید الشهدا بر عطش و دفعه دیگر شیر خوردن و خبر دادن با آنکه این آخر روزی انحضرت بود و عرق
کردن پیشانی انحضرت در وقت احتضار و مخلوط بودن عرق پیشانی سید الشهدا بخون سوراخ در پیشانی و وداع کردن
امیر با اولاد خود و نماز نشسته کردن و خواب دیدن پیغمبر و وصیت کردن بتقوی اولاد را باحترام اولاد فاطمه
و باقی بودن آن احترام بعد از انحضرت و باقی ماندن بعد از سید الشهدا و وصیت بغسل و کفن و حنوط بقیه کافور پیغمبر و ذکر
مؤخر تابوت و نبودن غسل و کفن و حنوط و تابوت از برای سید الشهدا و جایز نبودن هفت تکبیر در نماز مگر بر انحضرت
و حضرت قائم و وصیت بآب دفن و موضع آن و خبر دادن بملاقات جد انحضرت با پیغمبر و وصیت بمخفی کردن
قبر و وداع آخر با حسنین و کیفیت ارتحال انحضرت و گریه های زنان اهل کوفه در آن روز و روز ورود اسیران کربلا
در کوفه و آنچه در عالم واقع شد در نزد ارتحال امیر مومنان و شهادت سید الشهدا و اشعار اسمای در مصیبت امیر مجلس هشتم
در غسل انحضرت و حنوط و کفن کردن و بردن جنازه مقدسه او ست بر سر تربت طاهره و دانستن خطبه و آیه
و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و خطبه خضر در تعزیه امیر و غسل دادن حسنین پدر را و غسل دادن کسی امام حسین را و آب
آوردن انحضرت بصورت شتر سوار برای غسل خود و کافور جنت آوردن زینب خاتون برای حنوط پدر و حجر خاک کربلا
حنوط ندیدن برای برادر و پنج خلعت کفن کردن امیر مؤمنان را و بی کفن بودن بلکه بغارت بردن لباسهای سید الشهدا
و تعظیم کردن و خم شدن دیوارها و درختان خرما برای عبور کردن جنازه امیر و خم شدن کوفیان اندیوارها برای دیدن
اسیران و خم شدن نیزه از کشیدن سرهای شهیدان و خم شدن شاخ درخت جهة آویختن سر انجناب را بر آن و استقبال فرمودن
امیر جنازه خود را و تکلم نمودن با حسنین و برگردانیدن امام حسن زنان و دختران را از تشییع جنازه و نبودن
انحضرت تا آنکه ایشان را از عقب سر سید الشهدا برگرداندند و رفتن ام کلثوم خاتون بر سر تربت پدر با برادر و رفتن
او بر سر جسد عباس تنها مجلس نهم در دفن انجناب و دانستن خطبه و معجزه امیر در ظاهر کردانیدن قصرها
در و یاقوت و درهای مرصع بزبرجد و حور و غلمان و منبر یاقوت و ابلیس با لشکر او معجزات بعد از ارتحال انجناب
مثل حرکت کردن بجانب راست و چپ در وقت غسل و تعظیم کردن دیوارها و درختان و سنگها جهة عبور جنازه او و
استقبال کردن جنازه خود و بلند شدن مقدم تابوت و سطح و بزمین آمدن آن بر سر تربت طاهره و نماز کردن مجتبی
بر آن و ظاهر شدن قبر و لوح نوشته و ندای آسمانی و سپردن جنازه را در قبر و ظاهر شدن پرده استبرق بر روی قبر
و پرده کردن مرغان بالهای خود را برای جسد سید الشهدا و دیدن مجتبی پیغمبر و انبیا را در قبر و دیدن سید الشهدا
مادر خود را و زنان را در قبر و شنیدن نوحه ایشان را و نوحه فاطمه را در قبر سید الشهدا و بزیارت پیغمبر رفتن جسد امیر



۳

و سید الشهدا بعد از دفن و ندای آسمانی و بزیارت پیغمبر رفتن جسد مجروح مسموم امیر و حسین و جناب موسی بن جعفر و حضرت
امام رضا بلکه همه ائمه و زیادتر بودن مصیبت انحضرت در زیارت رفتن شهید کربلا و دفن کردن امیر را در شب و مخفی کردن
قبر او و گریه های اولاد و اصحاب در مسجد و بعض از قصیده ام کلثوم و گریه های زنان در حجره امیر و اسرای کربلا در مدینه در خانهای
شهدا و کشتن قاتل امیر را بخواهش ام کلثوم و حاضر بودن او و سایر اسرای کربلا تا شام با قاتلین شهدا و احوال ابن ملجم و قطعه قطعه
بختن و سوختن مجلس اول در آنچه واقع شد فیما بین امیر المومنین و ابن ملجم لعنة الله و بعضی از احوال انحضرت در شب
نوزدهم ماه مبارک رمضان زیارت مجلس السلام علیک یا امیر المؤمنین السلام علیک یا ولی رب العالمین السلام علیک یا صاحب
المعجزات و البراهین السلام علیک یا نفس سید المرسلین السلام علیک و علی اخیک سید الاولین و الآخرین و علی زوجتک
سیدة نساء العالمین و علی ذریتک الطیبین الطاهرین و علی شیعتک العارفین المخلصین و لعنة الله علی عدوکم من الاولین و الآخرین
و لعنة اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق
علیم شأن نزول آیه شریفه اینست که ابی ابن خلف استخوان پوسیده برداشته و بخدمت رسول خدا مشرف شد
و آن استخوان را با دست خود مالیده خاک کرد و عرض کرد که یا محمد که زنده میکند این استخوانها را و حال آنکه خاک شده است
جبرئیل نازل شد و عرض کرد که خداوند جل جلاله میفرماید که بگو که زنده میکند اینها را آن پروردگاری که اینها را اول خلق فرمود
و حال آنکه هیچ نبودند و خداوندیست که بهمه خلق داناست یعنی اجزاء متفرق شده در نزد او حاضر است و همه اینها داناست و قادر
بر جمع کردن آنها و شکی نیست که خداوندی که قادر علی الاطلاق است و نبوده را خلق میفرماید قادر است بر اینکه اجزاء خلق شده متفرق
شده را جمع فرماید و روحی را که در عالم ارواح حاضر است امر فرماید که دفعه دیگر بر آنها عود کند مؤلف گوید که پر ظاهر است
که حیات بخشنده و جان ستاننده جناب اقدس الهی است و غیر و همه با مرا و ست و اما آنچه در احادیث وارد شده است که حیات
بخشنده جبرئیل است و در روایات و احادیث وارد شده است که قابض الارواح عزرائیل و ملائکه چندند که اعوان و انصار عزرائیل
اند پس مراد اینست که اینها اظهار کننده امر الهی و جاری کننده آنند بر خلایق نه آنکه خود مستقلا چنین اند و همچنین انبیا و اوصیا
خصوصا پیغمبر آخر الزمان و آل طاهرینش که مرده را زنده میکردانیدند بواسطه آن است که اظهار کردن امر و حکم الهی بوده است
برای معجزه چنانچه در زیارت جامعه کبیره میفرماید که المظهرین لامر الله و نهیه یعنی شما آل محمد ظاهر کننده کان امر
و نهی خداوندید و ایضا در همان زیارت میفرماید که و امره الیکم یعنی و امر خداوند بسوی شماست یعنی آنچه امر الهیست در امر
دین و غیره جاری کننده آن بر خلایق از جانب حضرت خالق جل شانه العالی شمائید و غرض من آنکه ایشان صاحب
ولایت مطلقه اند چنانچه از آیات و احادیث بسیار ظاهر میگردد از جمله آنچه بدیهیست که بامر الهی بر پاست زنده کردانیدن اموات
که بهمه معجزه بر دست اولیاء خود خصوصا صاحب ولایت مطلقه در مواضع بسیار جاری فرموده که از جمله آنها اینست که
که در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که ابی راشد انصاری از مغربی روایت کرده است که در خدمت حضرت
امیر المومنین بودم و چون از جنگ نهروان فارغ شد نشانداد ما استخوان کله کهنه پوسیده را پس فرمود که آن را حاضر
کردانند و چون حاضر کردند تازیانه خود آن را حرکت داده فرمود خبر ده مرا از احوال خود که فقیری یا غنی و شقی یا سعید پادشاهی
یا رعیت آنسر بزبان فصیح عرض کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین من پادشاه ظالمی بودم و اسم من پرویز بن
هرمز ملک الملوک است که در تصرف پادشاهی من در آمده همه زمین از مشرق و مغرب آن و کوه آن و بیابان آن خشکی آن

و دریای آن و کرفتم هزار شهر از شهرهای دنیا را و هزار پادشاه از پادشاهان دنیا را یا امیر المؤمنین منم الحی که بنا کردم
پنجاه شهر از شهرهای دنیا را و بعقد خود در آوردم پانصد هزار دختر باکره را و خریدم هزار غلام ترکی و هزار ارمنی و هزار رومی
و هزار زنجی و هفتاد دختر از پادشاهان بعقد خود در آوردم و فنا نیست هیچ پادشاهی بر روی زمین مگر آنکه شهر و دیار او را گرفتم
و بر اهل آن ظلم و ستم کردم و چون ملک الموت بر من وارد شد گفت ایظالم طاغی محال کردی حق را پس از مهابت او بر لرزه آمد
همه اعضای من و بلرزید گوشتهای من و رکهای کردن من و نشاندم من اهل و عیال مرا و ایشان هفتاد هزار نفر بودند از اولاد
پادشاهان که از نسل من جدا شده بودند و چون ملک الموت روح مرا قبض کرده بالا برد فارغ و آرام شدند اهل زمین از
ظلم و ستم من پس من مقدم در آتش ابد الآبدین و پروردگار با عظمت موکل فرموده است بر من هفتاد هزار زبانیه از آتش
جهنم که در دست هر زبانیه تازیانه ایست از آتش که اگر زده شود بر کوهها هر آینه همه بسوزد و نرم گردد پس هر زبان که
بزند بر من یکی از آن زبانیه ها را آتش مشتعل گردد بر من و مرا بسوزانند و باز خداوند جلیل مرا زنده میکرداند و عذاب میفرماید
بسبب ظلمی که بر بندگان او کرده ام و علی الدوام بر این احوالم و همچنین موکل فرموده است خداوند بر من بعد هر موی که در تن
منست ماری که مرا میکزد و عقربی که مرا نیش میزند و مارها و عقربها با من میگویند که این جزای ظلمهاست که بر بندگان خدا
کرده پس آن استخوان پوسیده ساکت شد و جمیع لشکر حضرت امیر المؤمنین بگریه در آمدند و بر فرقهای خود میزدند و عرض میکردند
که یا امیر المؤمنین نشناختیم حق ترا و عظمت و بزرگواری ترا بعد از آنکه رسول خدا رفعت شان ترا بما شناسانیده بود و بدرستیکه
که ضرر بخود زده ایم و از نصیب خود کم کرده ایم و از اهل و نادانی ضرر بلندی مقام تو نرسانیده است یا امیر المؤمنین از جناب
حلال بودی میطلبیم از آنچه در حق جناب تو کوتاهی کرده ایم و غیر ترا بجای تو نشانده ایم و او را بر تو مقدم داشته ایم یا امیر المؤمنین
ما را عفو فرما که نادم و پشیمان شده ایم پس آنحضرت امر فرمود که آنرا از زیر خاک کردند مؤلف گوید خداوند رحمت کند آنهائی را که
که اعتراف بعزت و جلالت آنمقرب درگاه الهی کرده اند و میکنند و بلعنت ابدیه الهی مخلد شوند امثال عینی که انکار فضل آنبزرگوار
خصوصا ابن ملجم مرادی ملعون که حقوق آنبزرگوار را نشناخته و آنسروریکه جان همه عالم و عالمیان فدای او باد در محراب عبادت شهید نمود
و شیعیانش را تا قیامت گریان و نالان کردانید و مجمل کیفیت آنچه فیمابین آنحضرت و آنخبیث علیه اللعنة گذشته اینست که بعد از انقضای
ایام حیات عثمان بآخر رسید و مردم با امیر المؤمنین برحق و خلیفه بالاستحقاق رسول خدا بیعت کردند آنحضرت نامه بحبیب بن منتجب
که از جانب عثمان حاکم بعضی از اطراف یمن بود مرقوم فرموده و او را از جانب خود حاکم گردانید باینمضمون که بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از بنده خدا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب بسوی حبیب بن منتجب سلام علیک اما بعد من حمد میکنم خداوند جبار را که بغیر از او
خداوندی نیست و صلوات میفرستم بر محمد که بنده و فرستاده او است و بعد بدرستیکه من والی گردانیدم ترا همچنان طور که از جانب
آنکس که پیش از من بود والی بوده پس بر سر شغل و عمل خود مستقل باش و بدرستیکه من وصیت میکنم ترا بعدالت در میانه رعیت
خود و احسان کردن باهل مملکت خود بدرستیکه هر کس والی شود بر ده نفر از مسلمانان و عدالت نکند در میانه ایشان محشور میفرماید او را
خداوند در روز قیامت در حالتی که هر دو دست او غل کرده شده است بر کردن او و چیزی او را خلاص نمیکرداند مگر عدالت او
در دار دنیا پس هر گاه بتو برسد این نامه من بخوان او را بر هر کس که در نزد تست از اهل یمن و بگیر بیعت مرا از ایشان
از ایشان بیعت کرفتی مشغول عمل خود شو و روانه نما بجانب من ده نفر از ایشان را که بوده باشند از عقلا و فصحا و محل اعتماد الهی
و صاحب فهم و شجاعت و علم و معرفت و دانا باشند نفع و ضرر خود و بوده باشند صاحب رای نیکو بر تو و بر ایشان باد و السلام

در باب ... ابن ملجم

مضمون نامه حضرت امیر





۳

پس فرمان همایون را پیچیده و مهر کرده تسلیم عربی نموده بجانب او روانه فرموده و چون آن نامه بحبیب رسید آنرا بوسید
و بر چشم و سر خود گذاشت و بعد از خواندن بالای منبر رفته حمد و ثنای الهی بجا آورده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده پس فرمود
ایها الناس بدانید که عثمان از دنیا رحلت نمود و بعد از او خلق بیعت نموده اند با بنده صالح و امام ناصح برادر رسول خدا و خلیفه
او و او سزاوار تر است از همه کس بر خلافت و او است برادر رسول خدا و این عم او و بر طرف کننده غم او و شوهر دختر او و وصی
او و پدر دو فرزند او که اسم او علی ابن ابیطالب است ایمردم چه میگوئید در بیعت او و داخل شدن در طاعت او پس همه بگریه در آمده
و صداهای خود را بلند کرده گفتند شنیدیم و اطاعت میکنیم حکم خدا و رسول و برادر رسول او را و منت میداریم در قبول کردن این
فرمان پس بیعت گرفت از همه ایشان و بعد از آن گفت که ده نفر میخواهم از بزرگان و شجاعان که روانه خدمت آنحضرت
نمایم همچنانکه مرا بآن امر فرموده است همه گفتند بسر و چشم پس اول اختیار کرد از میانه ایشان صد نفر پس از میانه ایشان هفتاد
نفر را از میانه ایشان سی نفر را پس از میانه سی نفر ده نفر را از جمله آن ده نفر بود عبد الرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنة پس در
همان ساعت روانه خدمت حضرت امیر المؤمنین شدند و چون بخدمت آن بزرگوار مشرف شدند و سلام کردند و تهنیت و
مبارکباد خلافت را عرض نمودند آنحضرت جواب سلام داد ایشان را مرحبا گفت پس ابن ملجم از میانه رفقای خود قدم پیش نهاد
و در مقابل آنجناب ایستاد و عرض کرد که بر تو باد سلام ملک علام ای امام عادل با احترام و ای ماه درخشنده تمام و ای
شیر عالی همت بلند مقام و ای شجاع بر هم زننده با اهتمام و ای یکه سوار در هر لشکر با ازدحام و ای بزرگواری که خداوند
او را فضیلت داده است بر سایر انام صلوات الهی بر تو باد و بر آل کرام شهادت میدهم که توئی امیر المؤمنین از روی
راستی و درستی و سزاواری و بدرستیکه توئی وصی رسول الله و خلیفه و جانشین او بعد از او و توئی وارث علم او خداوند
لعنت کند بر هر کس که انکار کند حق ترا و بلندی مقام ترا یا امیر المؤمنین این صبح روز را کرده در حالتی که امیری بر همه مسلمانان
و محل اعتمادی بر ایشان و تحقیق که مشهور شده است در میانه رعیت عدالت تو و بر ایشان نازل کردیده است فضل و کرم تو
پس خوشحال شدیم برسیدن بخدمت تو و مبارک باد این روی منور بر طلعت زیبای تو و برازنده باد این خلعت امارت
بر قامت تو پس جناب امیر المؤمنین چشم مقدس خود را گشوده و بجانب او نظر فرموده و رفقای او را نیز نظر مرحمت فرموده
و همه را نزدیک خود طلبیده و چون که نوشته و عریضه حاکم خود را بدست آنبزرگوار دادند و چون آنرا گشود و مطالعه فرمود مضمون
نامه خوشحال گردیده و امر فرمود که از برای هر یک از ایشان آوردند حله یمنیه و عبای عدنیه و پوستین عربیه و امر کرد که
ایشانرا گرامی دارند و رفتار نیکو کنند و چونکه ایشانرا امر رخص فرمود که بمهمانخانه آنجناب روند ابن ملجم علیه اللعنه آمد در
پیش روی آنبزرگوار ایستاد و این اشعار را انشا نمود اشعار ابن ملجم انت المهیمن والمهذب ذو الندی • وابن الضراغم فی الطراز الاول
یعنی توئی آنکواه نگاهبان مهربان پاکیزه بلند مقام صاحب عطا که از قبیله و سلسله نیکان و عظیم القدری و مردم پیشینیان
شما چنین بوده اند و له الله خصک یا وصی محمد • وحباک فضلا فی الکتاب المنزل خداوند ترا برگزیده و از خاصان
خود شمرده است ای وصی محمد مصطفی و عطا فرموده است ترا فضیلتی بزرگ در قرآن مجید که از جانب او نازل شده است وله
وحباک بالزهراء بنت محمد • حوریة بنت النبی المرسل • و مخصوص کردانیده است ترا بعطا کردن زوجه مثل فاطمه زهرا
که دختر محمد مصطفی است و او حوریه ایست از نسل پیغمبر مرسل متولد کردیده است پس آن ملعون عرض کرد که یا امیر المؤمنین بینداز ما را
در هر معرکه و شغلی که خواهی تا جان بانجام رسانیم که خوشحال کردی و آله یا امیر المؤمنین که همه ما پهلوانان با جرأتیم

در بنای بیعت حاکم یمن

بیعت کردن اهل یمن بجناب امیر

در تعیین اختیار کردن حاکم یمن ده نفر را که یکی ابن ملجم بود

کلمات ابن ملجم در حضور حضرت امیر

اشعار ابن ملجم در مدح امیر المؤمنین

وکارکذاران زیرکیم وشجاعان نامبیستیم واین صفات نیکورا از پدران وجد و بارث آورده ایم و شایستکان را ولاد خود
بارث خواهیم داد پس جناب حضرت از فصاحت وبلاغت آن لعین خوش آمد وکلام اورا درمیان کلمات زنان او
تحسین کرده و باو فرمود که چه نام داری ایغلام عرض کرد که اسم من عبدالرحمن است فرمود که پسر کیستی عرض کرد پسر ملجم
مرادی پس فرمود که عبدالرحمن بن ملجم مرادی توئی عرض کرد بلی یا امیرالمؤمنین پس آنجناب فرمود که اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُون
وَلَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیم پس آنبزرکوار مکرر از روی تحیر دستهای خود را بر یکدیکر میزد و اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُون را
تکرار میکرد پس فرمود که وای بر تو توئی ابن ملجم مرادی او عرض کرد بلی پس آنسرور شروع کرد بخواندن این اشعار رجز کلام امیر المؤمنین
اَنَا اَنْصَحُکَ مِنِّی بِالْوِدَادِ • مُکَاشَفَةً وَاَنْتَ مِنَ الْاَعَادِیِ • اُرِیدُ حَیَاتَهُ وَیُرِیدُ قَتْلِی • عَذِیرَکَ مِنْ خَلِیلِکَ مِنْ مُرَادِ یعنی
من نصیحت میکنم ترا علانیه از جانب خود بدوستی و حال آنکه تو از دشمنانی ای قوم من زندگانی او را میخواهم و او طالب کشتن منست پس بیاور
دوستی عذر خواهی که سرزنش نکند مرا زیرا که بر خصم و سرزنش کند این طور مرا زیرا که بر باطلست و از اصبغ بن نباته روایت شده است که
چون آنده نفر با آنحضرت بیعت کردند و روانه شدند دفعه دیکر آنسرور ابن ملجم را امر فرمود که مراجعت کند و چون برکشت از وعهد و پیمان
محکم کرفت که بیعت خود را نشکند و مکر و حیله نکند و چون بیعت را محکم کرده روانه شد آنحضرت ازناخنه دعه تفاوت را دفعه سیم
طلبیده و پس چون بازکردید با او تجدید عهد فرمود و بیعت را محکم کرفت پس ابن ملجم لعین عرض کرد که یا امیرالمؤمنین
که با احدی بیعت را محکم کنی چنانکه با من کردی آنحضرت فرمود که پی کار خود برو و از من دور شو که کمان نمیکنم که وفا به بیعت خود
کنی پس آنخبیث عرض کرد که چنین می بینم که بعد از آنکه نام مرا شنیدی ناخوش داشتی او رد شدن مرا بر خود والله دوست میدارم
که در خدمت تو باشم و در پیش روی تو جهاد کنم و در قلب خود دوست میدارم شما را و بدرستیکه من والله دوست میدارم دوست شما را
و دشمن میدارم دشمن شما را پس آنحضرت از روی تعجب تبسمی کرده فرمود که بخدا قسم میدهم ترا که اکر از تو سؤالی کنم راست
خواهی کفت یا نه او عرض کرد که بلی بحیات و زندگانی تو قسم یا امیرالمؤمنین که راست خواهم کفت پس فرمود که آیا ترا دایه یهودیه
بوده است که هر وقت در طفولیت کریه میکرده بودی ترا اذیت میکرده و سیلی بر پیشانی تو میزده و میکفته که ساکت شو ای شقی تر از
پی کننده ناقه صالح زود باشد که در بزرکی از تو ظلمی و اذیت بزرکی صادر شود که خداوند غضب کند بر تو و بازکشت تو بسوی
آتش بوده باشد عرض کرد که بلی چنین بوده است لکن والله یا امیرالمؤمنین که تو محبوبتری از همه کس در نزد من پس آنحضرت فرمود
که والله هرکز دروغ نکفته ام و آنکس که بمن خبر داده او نیز دروغ نکفته و آنچه را که میکویم همه راست و صدقست و انت والله قاتلی
لامحاله و تو والله کشنده منی لامحاله پس دست مبارک بریش مقدس خود کرفت و اشاره بفرق نازنین خود کرده فرمود زود است
که این ریش را بخون این سر رنکین کنی و نزدیک شده است وقت تو و پیش آمده است روزکار تو پس آن بدبخت عرض کرد که
یا امیرالمؤمنین که تو محبوبتری در نزد من از هرچه آفتاب بر او تابیده است و لکن اکر میدانی که چنین کناهی از من صادر میشود
مرا روانه فرما بشهر و دیاری که از تو دور بوده باشم آنحضرت فرمود که برو نزد رفقای خود باش تا شما را اذن دهم که
بوطن خود مراجعت نمائید پس فرمود که ایشان را در نزد قبیله بنی تمیم منزل دادند پس از کذشتن سه روز همه ایشان را اذن داد
که بوطن خود برکردند پس چون خواستند که از کوفه بیرون روند ابن ملجم را مرض شدیدی عارض شد پس همه رفتند و او را در
کوفه کذاشتند و چون صحت یافت بخدمت آنحضرت آمده شب و روز از خدمت آنجناب دور نمیرفت و در خدمات آنحضرت بر
دیکران پیشی میکرفت و آنبزرکوار هم او را کرامی میداشت و نزدیک خود جا میداد و مع ذلک مکرر میفرمود که والله کشنده منی





و آن اشعار را که پیش ذکر شد براو میخواند پس آن ملعون عرض کرد که مرا بکش پیش از آنکه من شما را بقتل رسانم و آنجناب در
جواب میفرمود که حلال نیست بر من که بکشم مرد را پیش از آنکه اذیتی از او بمن رسیده باشد و در حدیث دیکر است که در جواب
میفرمود که اکر من ترا بکشم پس که مرا خواهد کشت و در روایتی وارد شده است که چون شیعیان شنیدند که آنجناب مکرر با آن شقی
میفرماید که والله تو قاتل منی مالک اشتر و حرث بن اعور و دیکران شمشیرهای خود را کشیدند و عرض کردند که یا امیرالمؤمنین کیست
این سک که مکرر امثال این سخنان با و میفرمائی و حال آنکه توئی امام و پیشوای ما و پسر عم پیغمبر ما پس امر فرما ما را بکشتن او آنحضرت
در جواب فرمود که شمشیرهای خود را در غلاف کنید خداوند برکت عطا فرماید بر شما و برهم مزنید وضع امت را چکونه میکوئید که
من بکشم مرد را که هنوز هیچ اذیتی از او بمن نرسیده • مؤلف • کوید که خلاصه آنچه از اخبار بسیار ظاهر میکردد اینست که
آن ملعون در خدمت جناب امیر مؤمنان مشغول خدمات بود و در جنک نهروان در پیش روی آنحضرت جهاد خوبی نمود و بعد
فتح در خدمت آنحضرت بکوفه آمده و در کوچه و بازار بصدای بلند علم اشارت فتح میداد تا آنکه بدر خانه قطامه ملعونه رسید و
او داخل خانه او شد پس آن ملعونه رو بند خود را برای او کشود و غنوها و کرشمها و نیکوئیهای خود را برای او ظاهر کردانید و چون صاحب
حسن و جمال بود ابن ملجم شقی را بسیار خوش آمد پس قطامه از احوال کشته شدکان در جنک سؤال نمود و ابن ملجم یک یک را شمرد
تا آنکه قطامه مطلع شد که پدر و برادر و عموی او در دست امیرالمؤمنین کشته شده اند پس شروع بناله و زاری و فغان نمود و
ابن ملجم او را تعزیه میکفت و تسلی میداد پس در میانه آن ملعون و آن ملعونه حکایات و سخنان بسیار کذشت از آنجمله ابن ملجم طالب او
او شد پس قطامه کفت که مهر من سه هزار دینار و یک غلام و یک کنیز و خون علی ابن ابیطالب است و چون او را بقتل رسانیدی من
در میانه دو دست تو حاضرم هرچه میخواهی بکن و اکر او را نکشتی از وصل من کامیاب نخواهی کردید ابن ملجم کفت امشب مرا مهلت
ده تا در این باب فکری کنم و فردا ترا خبر دهم و چون ابن ملجم خواست که از خانه بیرون آید آن ملعونه رفت و نازکترین جامهای خود را
که پستانها و زینتهای او از زیر آن نمایان بود پوشیده و خود را با نواع لباسهای الوان و طلاها و زیورها بیاراست و بعطرها
خوش بوی کرده و طاقه از کیسوهای خود را با قسام زر و جواهر زینت داده بر روی سینه و دو پستان خود انداخت و از پیش روی
ابن ملجم در آمده او را در بغل کرفته و در آغوش نمود و بوسه داد و میانه هر دو چشم و پیشانی او را بوسیده و با او کفت که تعجیل کن در قتل
علی ابن ابیطالب تا بدولت مواصلت من کامیاب کردی پس آن سر مست باده شقاوت و پای بست بدام شهوت با هزار امید و
از دام کمند آن ملعونه رهائی جسته از خانه رفته و سوخته و با دل پر حسرت بیرون آمد لکن غرق دریای تحیر و تفکر بود که کاهی
بفکر کشتن جناب علی ابن ابیطالب میافتاد و نفس شوم خود را عتاب میکرد و کاهی بفکر زینت دنیا و وصل قطامه میافتاد
و دل او بتاب شتاب میکرد و شبها و روزها را بتحیر میکذرانید تا آنکه دین خود را بدنیا فروخته مزاوجت چند روزه فانی قطامه
مکاره را بر مواصلت ابدیه حوریان جنان ترجیح داد و از کوفه روانه یمین شد و مهر او را مهیا نمود و از آنجا روانه مکه و باز عود
بکوفه نمود و قطامه را دیده با او وعده قتل آنبزرکوار را داد و دو نفر از اقوام خود را از برای اعانت بر قتل آنجناب یار
و یاور خود کردانید • مؤلف • کوید که این بود مختصری از احوال ابن ملجم علیه اللعنة و اکر از احوال جناب سید اوصیا اردا
را انقدر اطلاع خواهی بدانکه در حدیث معتبر روایت شده است که حضرت ام کلثوم خاتون میفرماید که چون شب نوزدهم
ماه مبارک رمضان شد در وقت افطار طبقی در نزد پدر بزرکوارم کذاشتم که در آن بود دو کرده از نان جو و ظرفی از شیر
و قدری از نمک درشت پس چون پدرم از نماز فارغ شد بآن طبق نظر کرده و در آن تامل نمود سر خود را حرکت داد و کریست

شدیدی و بلندی و فرمود که ای دختر که من کمان میکنم دختر را بخواه تر بسوی پدرش از بخواهی تو بسوی من ام کلثوم خاتون
میفرماید که من از روی تعجب عرض کردم که اینجا پدر چه کرده ام که اینکلام در حق من میفرمائی فرمود که ای دختر در یک طبق دو نان خورش
از برای من میاوری میخواهی که طول کشد وقوف من در فردای قیامت در میان دو دست قدرت پروردگار جلیل ای دختر
من میخواهم بسوی پیر برادرم و پسر عمم رسول خدا که هرگز از برای او در یک طبق دو نان خورش نیاوردند تا آنکه خدا و
روح مقدس او را قبض فرمود ای دختر هیچ مردی نیست که پاکیزه کرداند غذا و آب و جامه خود را مگر آنکه طول میکشد وقوف او در
روز قیامت در میانه دو دست قدرت الهی ای دختر بدرستیکه در حلال دنیا حسابست و در حرام آن عقاب و بتحقیق که خبر داد مرا حبیبم
رسول خدا که جبرئیل بسوی او نازل شد و با او بود کلیدهای همه گنجهای دنیا و عرض کرد که یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند
و میفرماید که اگر میخواهی کوههای مکه را از برای تو طلا و نقره میکردانم و بگیر این کلیدها مجموع گنجهای دنیا را و از نصیب تو در آخرت
هیچ کم نمیکردانم پس آنحضرت فرمود که ای جبرئیل بعد از این چه خواهد بود جبرئیل عرض کرد که بعد از این موت آنحضرت در
جواب فرمود که مرا حاجتی بدنیا نیست بگذار که یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر تا در روزی که گرسنه ام تضرع کنم بسوی خداوند و از او
سؤال کنم و در روزیکه سیرم شکر و حمد او بجا آورم پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد توفیق یافته بهمه خوبیها پس جناب امیر مؤمنان
فرمود که ای دختر دنیا فریب و عاریت و هر کس هر چه را پیش فرستاد در فردای قیامت خواهد یافت ای دختر والله افطار نخواهم کرد
تا هیچ از این دو نان خورش را برداری پس چون ثیر را برداشتم یک نان جو را با نمک درشت میل فرمود و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بلی
برخواست و مشغول نماز شد علیه السلام در رکوع و سجود بود و دستهای مقدس خود را بسوی معبود حقیقی دراز میکرد و گریهای بلند و ناله و زاری
مینمود و مکرر از خلوتخانه عبادت خود بیرون صحن خانه تشریف میآورد و نگاه باطراف آسمان میکرد و مانند کسی که او را مار گزیده
باشد بر خود می پیچید و ناله میکرد ۰ مؤلف ۰ گوید که چنان گمان میکنم که آن عابد واقعی عبادت معبود حقیقی را و نماز و تسبیح و تقدیس
و ذکر را وداع میکرده بوده چنانکه در شب عاشورا فرزند بزرگوارش جناب سید الشهداء با اولاد و اقربا و اصحاب عبادت
الهی را وداع میکردند و مدام از خیام طاهرات ایشان مانند ناله زنبوران عسل صدای ناله و گریه و زاری و تضرع میآید و آنجناب خود
گاهی در رکوع و گاهی در سجود و گاهی با پروردگار بی نیاز مشغول راز و نیاز و گاهی وداع زنان و دختران و اولاد مینمود ام کلثوم
خاتون میفرماید که پدر بزرگوارم سوره مبارکه یس را از ابتدا تا آخر آن تلاوت فرمود پس آنجناب را خواب ربود که
ناگاه با اضطراب از خواب بیدار شد و بجامه خود روی خود را مسح فرمود و از جای برخواست و میفرمود که اللهم بارک لنا فی
لقائک یعنی ای پروردگار من مبارک فرما بر ما ملاقات با خودت را و مکرر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم میگفت پس
مشغول نماز شد تا آنکه پاسی از شب گذشت پس مشغول دعا و تعقیب شد و در همانحال که نشسته بود او را خواب ربود ناگاه از خواب
با اضطراب برجست و اولاد خود را جمع کرده با ایشان وداع نمود چنانکه جناب سید الشهداء در سحر شب عاشورا از خواب
با اضطراب بیدار شده اهل و عیال خود را صدا زده و در خود جمع کرده وداع نمود و ناله الوداع الوداع و الفراق الفراق
بلند شد و لا حول و لا قوة المجلس الثانی فی وقایع لیلة التاسع عشر من شهر رمضان المبارک فی وقایع و فات الا بالله العلی العظیم

مجلس دویم در احوال آنحضرت در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان تا دم پرتو تشریف بردن از خانه

السلام علیکم یا شیعة امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته و بعد اعلموا ان اول الدین معرفة الله جل جلاله و عظم
سلطانه و کمال معرفته التصدیق به و کمال توحیده الاخلاص له و حق الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة





صفة انه غیر الموصوف فهو الله الاحد الواحد الفرد المنفرد فی الوحدانیة و لا اله الا هو وحده وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و هو دال کل موجود و مبدء کل جود و سبیل الملک المعبود فصلواة الله علیه و علی آله الذین هم تبد الاسماء و الامثال العلیا و نعمهم
رزق الوری و بوجودهم ثبتت الارض و السماء فمن اراد الله بدء بهم و من وحده قبل عنهم و من قصده توجه بهم و لا سیما مولی الابرار و
الاخیار و قامع الفجار و قسیم الجنة و النار سیدنا و مولنا علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه فی آناء اللیل و اطراف النهار و علی
محبیهم و الباکین علیهم من الصغار و الکبار و العبید و الاحرار و لعنة الله علی اعدائهم ما اظلم اللیل و اشرق النهار و بعد فقد قال
تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون علم الیقین
لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی مشغول کردانید شما را تفاخر کردن بکثرت اسباب دنیا
تا آنکه از دنیا رحلت نمودید و داخل قبرها شدید زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را پس البته زود باشد که بدانید و البته حکم است
که اگر صاحب علم الیقین بودید هر آینه بچشم خود میدیدید جهنم را پس البته خواهید دید آنرا بچشم یقین پس در آنوقت سؤال کرده
شوید از نعمتهای ظاهریه خداوند که صرف چه نموده اید و از نعمتهای باطنیه که اعظم از همه معرفت خداوند و رسول و آل طاهرین او
است که با آنها چه سلوک نموده اید مؤلف گوید که شرح این سوره مبارکه در ظاهر و باطن بسیار است و از جمله آنها اینست که هر کس
که صاحب یقین باشد الآن بهشت و جهنم را خواهد دید و اگر یقین او زیاده باشد بدیگری هم میتواند نمود مثل مولی متقیان و چراغ
عالمیان امیر مؤمنان جناب علی ابن ابیطالب که ولی حقیقت یقین است چنانچه خود فرموده که لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا یعنی اگر برچیده شود جمیع حجابها و پردهها بر یقین من چیزی نخواهد افزود پس آنجناب و هر کس که مثل او یا از او است
میتواند که بهشت و جهنم را بغیر هم بنماید چنانچه در کتاب خرایج از حضرت امام محمد باقر منقولست که جمعی از اصحاب امیر المؤمنین
بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که چه میشود که بما بنمائی چیزی را که دلهای ما را مطمئن کرداند از آنچیزهائی که رسول خدا
تعلیم کرده است آنحضرت فرمود که اگر شما ببینید از عجایبها را هر آینه کافر خواهید شد و خواهید گفت که ساحر است و دروغگو و کاهن و
بهترین سخنان شما خواهد بود و گفتند که تمام ما میدانیم که تو وارث رسول خدائی و علم آنحضرت بتو رسیده است فرمود که علم عالم
دیگر متحمل آن نمیتوانند شد مگر مؤمنی که خدا دلش را با یمان امتحان کرده باشد و بروح خود او را تایید کرده باشد و اگر شما میخواهید
بعضی از عجایب خود را بشما مینمایم پس هفتاد نفر در خدمت آنحضرت رفتند و هر یک خود را از بهترین شیعه آنحضرت میدانستند پس
آنحضرت فرمود که من چیزی بشما نخواهم نمود تا آنکه عهد و میثاق از شما بگیرم که بمن کافر نشوید و مرا ابدی نسبت ندهید
بخدا قسم که بشما نخواهم نمود مگر آنچه رسول خدا بمن تعلیم فرموده است پس عهد و میثاق شدید از ایشان گرفت شدیدتر از عهد میثاقی
که خدا از پیغمبران گرفته است و فرمود که روها بگردانید تا اینکه من دعا کنم با آنچه میخواهم پس آن گروه شنیدند که آنحضرت دعا
میکرد بدعائی که هرگز مثل آن نشنیده بودند پس فرمود که الحال نظر کنید چون آنقوم نظر کردند بهشت و قصرهای آنرا از یک
طرف مشاهده نمودند و دوزخ و آتشهای آنرا از طرف دیگر دیدند بوضعی که هیچ شک از برای ایشان باقی نماند که بهشت و دوزخ را
مشاهده میکنند پس آنکسانیکه سخن از بهتر گفتند این بود که گفتند که اینست آن سحر عظیم و تمام کافر شدند کر دو نفر از ایشان
که کافر نشدند و آنحضرت با آن دو نفر برگشت دو در راه با ایشان فرمود که سخن ایشان را شنیدید و دیدید که من عهد و میثاق از ایشان گرفتم
و دیدید که تمام کافر شدند و بخدا قسم که همین حجت من خواهد شد بر ایشان فردا نزد خدا و خدا میداند که من کاهن و ساحر نیستم
و هرگز من و پدران من انصاف نداشته ایم و این علم خدا و رسول بود خدا برسول تعلیم کرده بود و رسول بمن تعلیم نمود و من براستی

ظاهر گردانیدم و هر که بر من رد کند بر خدا رد کرده است و آنحضرت آمد بسوی مسجد کوفه و در آنجا قدری دعا خواند و تمام سنگریزهای
مسجد دُر و یاقوت شد پس از آنده نفر پرسید که چه چیز می بینید عرض کردند که دُر و یاقوت فرمود که اگر خدا را قسم دهم برای امری
که از آن عظیمتر باشد خواهد شد پیچ از آنده نفر نیز کافر شد پیچ بر ایمان ثابت ماند پس آنحضرت باد فرمود که اگر چیزی از اینها
بر میدارید پشیمان میشوید و اگر بر نمیدارید پشیمان میشوید عرض آنشخص را بر انداشت که یکی از آنها را برداشته در آستین خود کذاشت
و چون روز دیگر شد بسوی آن نظر کرد دید دُریست در نهایت سفیدی و ضیاء و صفا که هرگز مثل آنرا ندیده و بخدمت امیرالمؤمنین
عرض نمود که من این را برداشته ام فرمود که برای چه برداشته گفت خواستم بدانم که آنچه دیده بودم حق بود یا باطل فرمود که
اگر آنرا بجای خود بر میگردانی خدا بهشت را بعوض آن بتو خواهد داد و اگر بر نمیگردانی آتش را بزای آن خواهی دید مزد برخواست
و آنرا برد و بهمان موضع که برداشته بود انداخت و خدا او را دو مرتبه سنگریزه کرد و بعضی گفته اند که آن شخص تمار بود و بعضی گفته اند
عمرو بن اسحق خزاعی بود • معجزه دیگر • که در مسجد کوفه ظاهر گردید آن اینست که عمار یاسر رحمه الله روایت میکند که حضرت سید
الاوصیاء در مسجد کوفه بر دکه القضا نشسته بودند که صفوان الجمل داخل شد و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین من مردی هستم از شیعیان
شما و بر من گناهی هست و میخواهم مرا طاهر کردانی در دنیا تا آنکه چون وارد قیامت شوم بر من گناهی نباشد آنحضرت فرمود که چه
گناه بزرگ کرده بگو گناه خود را عرض کرد که من با پسران لواطه کرده ام حضرت فرمود که میخواهی ترا بذوالفقار گردن بزنم یا آنکه
بهرده تو دیواری خراب کنم یا آنکه ترا در آتش بسوزانم زیرا که اینها جزای آن کس است که مرتکب چنین گناه شود عرض کرد که ای مولا
من مرا در آتش بسوزان تا از آتش قیامت نجات یابم آنحضرت فرمود که ای عمار هزار دسته نی حاضر کن تا امیر در فردا در آتش بیندازیم
پس آن مرد فرمود که برو و هر چه داری از نفع و ضرر وصیت کن پس آن مرد رفته همه وصیتهای خود را بجای آورد و هر کس طلب داشت طلب او را داد
و هر کس قرض داده بود داد و اموال خود را بر اولاد خود تقسیم نمود پس صبح بدر حجره حضرت امیرالمؤمنین که آنخانه حضرت نوح بود
در طرف مشرق مسجد کوفه حاضر شد و چون آنحضرت از نماز صبح فارغ شد فرمود که ای عمار برو و اهل کوفه را اعلام کن که حاضر
شوند تا اجرای حکم الهی را مشاهده کنند پس چون خلق کوفه آگاه شدند بعضی از ایشان گفتند که آنحضرت چگونه میخواهد مردی از شیعیان
و دوستان خود را بسوزاند و امامت خود را باطل کرداند و منافقان بنوعی گفتند که انجناب شنیدند و لکن متعرض جواب ایشان نشدند پس
آنبزرگوار آنمرد را نشانید و بدست او سنگی و چخماقی و کوکردی داد و هزار دسته نی را بر بالای او ریخت و با او فرمود که با سنگ
و چخماق و کوکرد بدست خود این نی ها را آتش بزن پس اگر تو شیعه و دوست و عارف با حوال من میباشی نخواهی سوخت و اگر
از جمله مخالفین و انکار کننده کان منی آتش ترا خواهد سوخت و گوشتهای ترا خواهد خورد و استخوانهای ترا درهم خواهد شکست پس
آنمرد بفرموده آنحاکم برحق عمل نمود و شعله آتش در اطراف آنمرد بلند شد و چون شعلهای آتش تمام شد آنمرد صحیح و سالم از میانه
آتشها بیرون آمد بنوعی که بر جامهای سفید که پوشیده بود اصلا اثر آتش ظاهر نبود بلکه بر جامه او دود و غباری از آتش
نشسته بود پس آنحضرت زیاده از حد اظهار فرح و سرور نمود و فرمود کَذَبَ العادِلُونَ بِاللهِ وَضَلُّوا ضَلالاً بَعیداً یعنی دروغ گفتند
آنجماعتی که از خداوند در گذشتند و گمراه شدند گمراهی بعیدی پس فرمود بدرستیکه شیعیان ما از ما اهل بیت اند و من قسمت کننده
جنت و نارم و باین مطلب مکرر رسول خدا خبر داده است مثل آنکه ابن بابویه از عبدالله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا
بحضرت امیرالمؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود تو بمحشر خواهی آمد در حالتی که بر اسب نجیبی از نور سوار باشی و بر سر تو تاجی
باشد که نور آن عرصه محشر را روشن کرداند و چشمهای خلایق را خیره سازد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجاست خلیفه





رسول خدا پس تو جواب دهی که اینک من حاضرم پس ندا رسد که یا علی داخل کن هر کس را که دوست میداری در بهشت و هر کس را
دشمن میداری در آتش و توئی قسمت کننده بهشت و دوزخ مؤلف گوید که دعا برای اعدای آنجناب که بنص این اخبار و احادیث
معتبره بسیار دیگر بانواع غذابهای الهی معذب خواهند بود خصوصا ابن ملجم مرادی بی ایمان علیه اللعنة والنیران که در ماه مبارک
رمضان آنقسمت کننده جنان و نیران را شهید کردانید و خوشا بر احوال شیعیان و محبان و گریه کنندکان بر آنجناب که بهترین
این احادیث و روایات متواتره دیگر در درجات عالیه جنان با آنسرخیل سلسله ایمان محشور و باید دانست که از اعظم اسباب
اخلاص و محبت آنست که در نزد شنیدن فضایل و معجزات و کرامات و مقامات ایشان خوشحال شوند و در نزد اطلاع بر مصایب
و محنتهای ایشان مصیبت زده و گریان کردند و از جمله دعاییکه دوستان سید اوصیا علیه الاف التحیة والثناء را بگریه و ناله
در میآورد شنیدن احوال شب نوزدهم ماه مبارک رمضان آنبزرگوار است و بعض احوال آنحضرت در آنشب اینست که
ام کلثوم خاتون میفرماید که از اول شب نماز فرمود تا آنکه پاسی از شب گذشت و بعد از آن نشسته مشغول شده بتعقیب
پس او را خواب ربود و ناگاه مضطرب الاحوال از خواب برجست و امر کرد که همه اولاد و اهل و عیال جمع شوند پس چون
جمع شدند فرمود که من در همین ماه از میان شما میروم و دیگر مرا در میان خود نخواهید دید و من الحال خواب پریشانی دیده ام
و میخواهم آنرا از برای شما نقل کنم ایشان عرض کردند که نقل فرما آنحضرت فرمودند که الحال برادرم رسول خدا را
در خواب دیدم که فرمود یا ابالحسن تو در این نزدیکی نزد ما خواهی آمد زیرا که بر انگیخته میشود بجانب تو شقی ترین امت
و ریش مقدس ترا بخون سرت رنگین خواهد نمود و الله یا علی من مشتاق توام و تو در دهه آخر این ماه در نزد ما خواهی بود پس
تعجیل کن بجانب ما که در آنچه نزد ما هست از برای تو بهتر و پاینده تر است پس چون اهل و عیال این سخن را شنیدند جمیعا
شروع بگریه کردند و از قلب ناله های بی اختیار بر میکشیدند پس آنحضرت ایشانرا قسم داد که صدا بگریه بلند نکنند پس
ایشان ساکت شدند و آهسته ناله میکردند و آنحضرت ایشانرا وصیت میکرد و بنیکیها امر میفرمود و از بدیها منع میکرد
مؤلف گوید که فرزند مظلوم آنجناب بعینه چنین کرد و در سحر شب عاشورا او را خواب ربود پس بی اختیار از خواب
برجست و اهل و عیال خود را جمع کرده و خواب هولناک خود را برای ایشان نقل کرد و خبر شهادت خود را بایشان
داد پس ایشان گریهای بلند میکردند پس ایشانرا امر بصبر و شکیبائی میکرد و امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و جناب
ام کلثوم رضی الله عنها میفرماید که پدر بزرگوارم علی الدوام آنشب را بنماز ایستاده و نشسته و رکوع و سجود میگذرانید
و مکرر از جای عبادت خود بصحن خانه تشریف میآورد و نگاه عبرت باطراف آسمان میکرد و بستارکان نظر مینمود و
میفرمود که هرگز دروغ نگفته ام و آنکس که بمن خبر داده او نیز دروغ نگفته است و این شب همانشب و عدگاه منست
و بعد از اینکلام رجوع بمحل نماز کرده مشغول عبادت شد و مکرر میفرمود که اللهم بارک لی فی الموت یعنی خداوندا
مرگ را بر من مبارک کردان و مکرر میفرمود که انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلوات
بسیار میفرستاد و مکرر استغفر الله ربی و اتوب الیه میگفت و من چون دیدم که پدر بزرگوارم در آنشب آرام
و قرار از ایشان قطع شده و علی الدوام مضطرب الاحوال مشغول عبادت و ذکر الهی و استغفار میباشند مرا در آنشب
خواب نیامد و با پدرم به بیداری شب را بسر آوردم و حیا گذرانیدم پس قدم جرأت پیش نهاده عرض کردم که ای پدر جان چه
مرا که در اینشب نمی بینم شما را که اندک استراحت فرمائید و بخواب آرام گیری پس آنجناب در جواب فرمود که ای جگر گوشه من

ای ام کلثوم پدر تو شجاعان بسیار کشته است و در میدانهای جنگها و مهلکهای بزرگ واقع شده است و هرگز خوفی و بیمی در قلب او مثل آنچه در این شب بر او وارد شده وارد نگردیده است پس فرمود که انا لله وانا الیه راجعون پس من عرض کردم که ایجان پدر تا کی خبر مرگ خود را میدهی فرمود که یا بنیة قد قرب الاجل وانقطع الامل یعنی ای دختر چگونه خبر از مرگ خود ندهم و حال آنکه نزدیک شد اجل و از هم پاره شد آرزو ام کلثوم خاتون میفرماید که من از شنیدن این سخن بی اختیار بگریه در آمدم پس پدرم فرمود که ای دختر من صبر کن و آرام بگیر زیرا که من میگویم سخنی را مگر بهمانکه برادرم رسول خدا ص وعده فرموده است پس پدرم داخل حجره عبادت شد و مشغول بنماز و دعا و بندگی و تضرع و زاری گردید و فرمود که ای دختر من چون صبح نزدیک شود مرا خبر ده پس متوجه وقت گردیدم و چون آنوقت شد که فرموده بود قدری آب وضو برداشته داخل حجره شدم و آنجناب را با خبر گردانیدم پس برخاست و تجدید وضو کرد و جامهای خود را بر قامت مبارک خود پوشانید و از حجره طاهره بیرون تشریف آورد مؤلف گوید که در لباس نوی آخر عمر سید اوصیا ع بجز جناب ام کلثوم خاتون کسی دیگر حاضر نبود آه آه که چگویم از آنوقت که در روز عاشورا جناب مظلوم کربلا روحی له الفداء لباس شهادت بر قامت مبارک خود پوشید و از خواهر خود لباس کهنه طلبید و در زیر جامهای خود پوشید که در آنوقت همه زنان در اطراف آن مسافر سفر شهادت ایستاده یاد لباس پوشی امیر مومنان ع میکردند و اشک خونین بر گلگونه تشنه خود جاری میکردند و آنجناب نیز از شنیدن صدای گریه و ناله جناب زینب خاتون ع و سایر خواهران گریها و نالهای مادر مظلومه خود جناب فاطمه زهرا ع را بخاطر مبارک میگذرانید پس بیاد زمان حیات جناب امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا ع جمیعا گریه و ناله میفرمودند تا آن مظلوم از خیمه بیرون تشریف آورده روانه میدان شهادت شد جناب ام کلثوم خاتون میفرماید که پدر بزرگوارم از حجره بیرون تشریف آورده و داخل صحن خانه شد و نگاه بطرف آسمان کرده و خواست که روانه مسجد گردد که ناگاه چند مرغابی که از برای برادرم حسین ع هدیه آورده بودند همه بالها خود را برهم زده فریاد کنان در اطراف آن پناه عالمیان هجوم آوردند و منقار خود را بطرف جامهای آنحضرت گرفته فریادها میکردند و در هیچ شب هرگز چنان نکرده بودند و چون آن بزرگوار این عمل را از آن مرغابیان دید گویا فرمود که • مالکم علی علم الآثار • فاغرفوا لجج البحر یا طیور الدار • شما با ماتم من نوحه میکنید که حیف • ولی اعادی یقتلونی بالسیف ودر حدیث دیگر است که بعد از نوحه مرغابیان فرمود که • لا اله الا الله صوائح یتبعها نوائح • یعنی این صداهائیست که در عقب آنها نوحها بلند خواهد شد مؤلف گوید که آه آه در کوفه در وقت بیرون تشریف بردن جناب امیر ع مرغابیان جناب سید الشهداء ع اطراف دامن او را بمنقار گرفته نالها کردند و لکن در روز عاشورا چون فرزند بزرگوار او مظلوم کربلا در وداع آخر خواست که از خیام طاهرات روانه شود همه زنان و دختران جناب امیر مومنان و فاطمه زهرا ع و اولادهای کوچک در اطراف او جمع شده بودند و هریک چنان نالها و زاریها میکردند که ملائکه آسمانها و زمینها بناله در آمدند جناب ام کلثوم میفرماید که بعد از صیحه مرغابیان پدر بزرگوارم فرمود که چون صبح شود قضا و قدر الهی ظاهر خواهد گردید من عرض کردم که ایجان پدر چرا فال بد برای خود میزنی آنحضرت فرمود که ای دختر هرگز فال بد نزنیم و این سخن حقی بود که بر زبان من جاری شد پس فرمود که ای دختر این مرغابیانرا زبانی نیست که سخن گویند و حوایج خود را در وقت گرسنگی و تشنگی بخواهند پس بحق من بر تو ترا قسم میدهم که هر وقت اینها گرسنه و تشنه شوند





ایشانرا آب و دانه دهی یا آنکه رها کنی و حبس نکنی که خود از برای خود تحصیل آب و دانه کنند مؤلف خونجگر گوید که جناب امیر مومنان و آقای عالمیان ع چه مرغابیان در خانه آب و دانه داشتند که دختر خود را امر فرمایند که الحیوانات زبان بسته را تشنه و گرسنه نگذارند اما مظلوم کربلا و غریب بیابان بلا در روز عاشورا نه آبی داشتند و نه غذائی که وصیت اهل و عیال و اطفال کوچک خود را بخواهران خود زینب خاتون و ام کلثوم خاتون بفرمایند و هرچند سکینه خاتون و سایر اولاد کوچک عرض کردند که ای پدر جان درین صحرا ما را تشنه و گرسنه بکه میسپاری و که یتیمان ترا بزرگ خواهد کرد آنجناب گریست و جوابی نداد و در آخر فرمود که شما را بخدا میسپارم که او نیکو وکیلی است از برای من ای شیعیان آگاه شوید که حضرت امیر مومنان بجنس مرغابیان سید الشهداء ع را وصی نشد نمیدانم چه میکرد اگر حاضر میبود و اهل و عیال فرزند شهید خود را مشاهده میکرد که همه تشنه و گرسنه در زندانهای کوفه و شام محبوس شدند و هرچند ناله و زاری میکردند کسی بفریاد ایشان نمیرسید جناب ام کلثوم خاتون میفرماید که چون پدر بزرگوارم بدر خانه رسید و در را گشود و خواست که بیرون تشریف ببرد حلقه در بر کمربند آنجناب در آویخت و کمربند او از هم گشوده شد و بر زمین افتاد • رسید چون بدر خانه خواجه قنبر • گرفت از کمر آنجناب حلقه در • نداشت ناطقه یعنی مرد که بیتابم • پی نثار تو عمر نیست حلقه بابم • چه شد فدای تو گردم گر از جماداتم • ولیک حب تو اغنه است در ذاتم • تمام بر سر کوی توایم قربانی • توای امام زبان جماد میدانی • پس آنسرور آنرا برداشته محکم بر کمر بست و این اشعار را خواند شعر اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا • ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا یعنی ای علی کمر خود را محکم به بند که بدرستیکه موت بر تو وارد خواهد گردید و جزع و فزع مکن از موت هرگاه بر تو وارد شود • ولا تغتر بالدهر وان کان یواتیکا • کما اضحکک الدهر کذاک الدهر یبکیکا • یعنی مغرور مشو بروزگار اگرچه او رو آورده بتو همچنانکه بخنده میآورد ترا روزگار بگریه خواهد آورد ترا روزگار پس فرمود • اللهم بارک لنا فی الموت اللهم بارک لی فی لقائک • یعنی خداوندا مبارک گردان از برای ما مرگ را و مبارک گردان از برای من ملاقات خود را ام کلثوم خاتون میفرماید که من در عقب سر پدر بزرگوارم میرفتم چونکه اینگونه کلمات از و شنیدم گفتم واغوثاه وا ابتاه ایجان پدر این چه حالتست که از اول شب تا حال خبر از موت خود میدهی و فال بد میزنی آنحضرت فرمودند که ای دختر فال بد نمیزنم و آنچه میگویم دلالات و علامات وداع کردن این دنیا فانیست که هریک بعد از دیگری ظاهر میگردند و امر فرمود مرا بسکوت پس در خانه را گشود و از خانه بیرون تشریف برد و روانه مسجد شد • مؤلف • گوید که اگرچه بر جناب ام کلثوم خاتون در شب نوزدهم و روز آن جهه مصیبت پدر بزرگوار او بسیار تلخ گذشت لکن شب و روزی در عالم مثل شب و روز عاشورا بر اهلبیت نگذشته زیرا که در شب نوزدهم جناب ام کلثوم وداع با پدر میمود و لکن در شب عاشورا مضطرب بود که با که وداع کند گاهی در خیمه برادرش جناب سید الشهداء ع بود و گاهی بگریه و زاری ماه بنی هاشم حضرت عباس ع را وداع میکرد و گاهی بخیمه شبیه ترین خلق به پیغمبر آخرالزمان ع جناب علی اکبر روحی فداه رفت با فرزند نوجوان برادرش وداع مینمود و گاهی با یادگار نوجوان برادرش حضرت امام حسن ع حضرت قاسم ع وداع میکرد و گاهی سر بر زانوی غم گذاشته بر بیکسی و سرگردانی و اینکه فردا که روز عاشوراست بر سر مردان و جوانان و زنان چه خواهد آمد مثل ابر بهار اشک میبارید و بر همین احوال بود جناب زینب خاتون و لکن و سایر زنان و دختران حیران گریان نالان پریشان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس سیم در بیرون تشریف بردن آنحضرت از خانه و ضربت زدن ابن ملجم علیه اللعنة • بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین • والصلوة والسلام علی الصائم عما سوی الله المقبل بکله الی الله فهذا جعله الله بابا لکل شیء فدل وجمع کل شیء بحیث لا یسبقه سابق ولا یفوته فایق بل ولا یطمع فی ادراکه طامع اول النبیین میثاقا فی التشریع والتکوین واخر
مبعثا فکان خاتم النبیین وهو سیدنا ونبینا محمد بن عبد الله ولا سیما علی من هو نفسه فی مقام وذریته فی مقام واخوه فی مقام
وابن عمه فی مقام وزوج ابنته فی مقام ووالد ولدیه فی مقام ووصیه وخلیفته فی مقام فهو القائم مقامه فی کل مقام الا
ما خص له الملک العلام اسد الله واسد رسوله سیدنا ومولانا وولی الله علی الاولین والاخرین علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
علیه سلام الله ابد الابدین ثم علی ذریته وتابعیه الی یوم الدین ولعنة الله علی غاصبی حقوقه وظالمی علیه ومنکری
فضائله دهر الداهرین • وبعد • فقد قال الله جل جلاله فی محکم کتابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایها الذین
امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون معنی ظاهر آیهٔ شریفه اینست که ای جماعتی که ایمان
آورده اید واجب شده است بر شما روزه همچنانکه واجب بوده است بر آنها که پیش از شما بوده اند تا آنکه از برکت روزه اهل
تقوی و پرهیزکاری شوید در کتاب فقیه از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که شخص یهودی بخدمت رسول الله
مشرف شد و عرض کرد که بچه سبب واجب فرمود خداوند بر امت تو سی روز روزه را و بر امتهای گذشته زیاده واجب
فرموده بود آنحضرت فرمود که چون حضرت آدم در بهشت از آن درختی که نهی کرده شده بود که از میوهٔ آن تناول
نماید میل نمود آنچه و آنه تا سی روز در شکم او باقی ماند پس خداوند بر حضرت آدم و ذریهٔ او هر سال سی روز گرسنگی
و تشنگی را واجب گردانید از جهه رفع اثر آنچه آنحضرت میل فرموده بود یهودی عرض کرد که راست فرمودی پس عرض
کرد که چه چیز است جزای آنکه روزه دارد ماه مبارک رمضان را آنحضرت فرمود که هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را از روی
ایمان برای خداوند روزه دارد مگر آنکه خداوند او را هفت جزا عطا فرماید اول آنکه اگر حرامی خورده باشد از بدن او
آب میشود دویم آنکه برحمت خداوند نزدیک میشود سیم آنکه کفارهٔ میشود از برای خطائی که حضرت آدم کرده
چهارم آنکه خداوند براو آسان میفرماید سکرات موت را پنجم آنکه باعث ایمنی او میشود از گرسنگی و تشنگی در روز قیامت
ششم آنکه عطا میفرماید خداوند باو برات بیزاری از آتش جهنم را هفتم آنکه روزی میکرداند خداوند جل جلاله او را
از طیبات بهشت یهودی عرض کرد که راست فرمودی یا محمد و در کتاب عیون از حضرت امام رضا از پدران بزرگوارش
از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که روزی رسول خدا خطبه انشا کرده بعد از آن فرمودند که ایها الناس
آگاه باشید که روی کرده است بسوی شما ماه خداوند با برکت و رحمت و ماه مبارک رمضان ماهیست که در نزد خداوند
بهترین همه ماههاست و روزهای آن بهترین روزهاست و شبهای آن بهترین شبهاست و ساعتهای آن نیکوترین ساعتهاست
و آن ماهیست که خوانده شده اید در آن بضیافت الهی و گردانیده شده اید در آن از اهل کرامت الهی نفس کشیدن شما تسبیح
و خواب شما در آن عبادت و عمل شما در آن مقبول و دعای شما در آن مستجاب پس از پروردگار خود سؤال کنید با نیتهای
خالص و قلبهای طاهر اینکه توفیق عطا فرماید شما را بروزه و تلاوت قرآن بدرستیکه شقی و بدعاقبت کسیست که محروم
باشد در این ماه از مغفرت الهی و یاد آورید بگرسنگی و تشنگی خود در آن گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و تصدق کنید بر فقرا
و مساکین خود و احترام کنید پیران خود را و رحم کنید بر کودکان خود و وصل کنید با رحم خود و نگاه دارید زبانهای خود را

بپوشانید



بپوشانید چشمهای خود را از هر چه حلال نیست از برای شما نظر کردن بر آن و گوشهای خود را از آنچه جایز نیست شنیدن آن و مهربانی
کنید با یتیمان مسلمانان تا آنکه مهربانی کنند با یتیمان شما و توبه و بازگشت کنید بسوی پروردگار از گناهان خود و دستهای خود را
بلند کنید در وقات نمازهای خود زیرا که آن وقت بهترین وقتهاست بجهة آنکه در آن اوقات خداوند مهربان نظر رحمت میفرماید
بسوی بندگان خود و جواب میدهد ایشانرا هر گاه با او راز گویند و لبیک در جواب میگوید هر گاه او را بخوانند و مستجاب میگرداند دعاهای
ایشان را ای گروه خلایق بدنهای شما در گرو اعمال شما است آنها را خلاص کنید ببسیاری استغفار و پشتهای شما سنگین شده است بگناهان
شما پس سبک گردانید آنها را بطول دادن سجده و بدانید که خداوند تبارک و تعالی بعزت خود قسم یاد فرموده است که عذاب
نکند نماز گذارندگان و سجده کنندگان را و اینکه نترساند ایشانرا باتش غضب خود در روزیکه برانگیخته شوند همه خلایق در محکمه
پروردگار عالمیان ای گروه خلایق هر کس افطار دهد روزه دار مؤمنی از شما را در این ماه میباشد از برای او در عوض آن نزد خدا
ثواب آزاد کردن بنده و باعث آمرزش همه گناهان گذشته اوست پس شخصی عرض کرد یا رسول الله همه ما قدرت نداریم
بر افطار دادن مؤمنی آنحضرت فرمود که بپرهیزید از آتش اگر چه بافطار دادن بنصف خرما بوده باشد یا بشربت آبی در حدیث
دیگر در مجالس میفرماید که هیچ افطار کننده نیست که وارد شود بر قومی که او را افطار میدهند مگر آنکه اعضای آن افطار کننده
تسبیح میکنند و ثواب آن از برای صاحب خانه است و ملائکه نیز براو صلوات میفرستند و صلوات ایشان برای او طلب آمرزش است
از گناهان او و پس رسول خدا فرمود که یا ایها الناس کسیکه خلق خود را در این ماه نیکو گرداند باعث میشود که از صراط
بگذرد در روزیکه قدمها بلغزد و کسی که تخفیف دهد خدمت خود را بر خدمتکارانش در این ماه خداوند
آسان گرداند حساب او را در روز قیامت و کسیکه نگاه دارد شر خود را از خلق نگاه میدارد خداوند غضب خود را از او در
روز لقاء پروردگار و کسیکه اکرام کند در این ماه بر یتیمی اکرام میفرماید پروردگار براو در روز جزا و کسی که وصل کند با رحم خود
در این ماه وصل میکند خداوند با او برحمت خود در روز قیامت و کسیکه قطع رحم کند خداوند قطع میفرماید در آن روز رحمت خود را
از او و کسی که نماز نافله در این ماه بجای آورد مینویسد خداوند برای او بیزاری از آتش را و کسی که یک نماز واجبی را در این ماه
بعمل آورد ثواب کسی دارد که هفتاد نماز واجب در ماههای دیگر بجای آورده باشد و کسی که در این ماه بسیار صلوات بفرستد
بر من سنگین میفرماید خداوند میزان اعمال او را در روزیکه سبک است میزان اعمال خلایق در آن روز و کسی که در این ماه یک آیه
از قرآن بخواند ثواب کسی دارد که ختم قرآن کرده باشد در ماههای دیگر ای گروه خلایق بدانید که درهای بهشت در این ماه
بر روی شما گشوده است پس سؤال کنید از پروردگار خود که نبندد بر روی شما و درهای جهنم بسته شده است بر روی شما سؤال
کنید که نگشاید آنها را بر روی شما و شیاطین در این ماه غل کرده شده اند پس سؤال کنید از پروردگار خود که مسلط نگرداند
آنها را بر شما حضرت امیر المؤمنین میفرماید که من در آن مجلس از جای خود در میانه اصحاب برخواستم و عرض کردم که
یا رسول الله که کدام عمل در این ماه بهترین اعمال است آنحضرت در جواب فرمود که یا علی بهترین اعمال در این ماه دوری
کردن از نافرمانی خداوند است پس از این کلام رسول ملک علام علیه الاف التحیة والثناء شروع بگریه نمود حضرت امیر
میفرماید که من عرض کردم که یا رسول الله چه چیز شما را بگریه درآورده است آنحضرت فرمود که یا علی گریه میکنم بجهة
یاد آوردن آن مصیبتی که در این ماه بر جناب تو وارد میشود یا علی گویا می بینم که تو مشغول نماز و عبادت پروردگار خودی پس
بر میخیزد شقی ترین اولین و آخرین برادر پی کننده ناقهٔ صالح پس ضربتی بر فرق مقدس تو میزند پس رنگین میکند محاسن ترا

از

از خون سرت خضاب خواهد کرد • مؤلف خونین جگر گوید که نمیدانم که سید انبیا در چه حال بود که بتعلیم الهی در بالای منبر این
احوال را برای برادر خود سید اوصیا ارواحنا له الفداء میداد و گویا مشاهده مینمود که آنجناب در محراب عبادت گاهی نشسته
و گاهی می نشیند و از فرق شکافته اش خون بریش او جاریست آه آه هرگاه رسول خدا برای التفات بجریان خون
از یکزخم چنین گریه و ناله میفرمود نمیدانم بر چه حال میشد و چگونه نالها و گریها میکرد هرگاه التفات بروز عاشورا
میکرد و مشاهده میفرمود که از اطراف فرق سرتا پا غرق فرزند بیکس مظلومش در کربلا خون جاری بود و از جای تیرها و
نیزه ها و عمودها از پیش روی خونها بر پیشانی و ابروها و چشمها و گلگونه و ریش جاری بود و از گوشها بر دوشها و از عقب سر
کتفها • لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم • پس حضرت امیرالمؤمنین میفرماید که من عرض کردم که یا رسول الله چون این
ضربت بر من وارد میشود ضرری بدین من وارد یا بسلامت دین هست فرمود که بسلامت دین هست پس فرمود که یا علی هر کس
ترا بکشد مرا کشته است و هر کس که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است زیرا که تو از برای من مثل جانی یا علی روح تو از روح
منست و طینت تو از طینت منست بدرستی که خدای تبارک و تعالی خلق فرموده مرا و ترا و برگزیده مرا و ترا و اختیار فرموده مرا
از برای نبوت و ترا از برای امامت پس هر کس انکار کند امامت ترا این بتحقیق که انکار کرده است نبوت مرا یا علی تو وصی
منی و پدر دو فرزند منی و شوهر دختر منی و خلیفهٔ منی بر امت من در حیات من و بعد از رحلت من هر چه را که تو حکم
کنی من حکم کرده ام و هر چه را تو منع کنی من منع کرده ام یا علی قسم بذات اقدس خداوند که مرا براستی از برای نبوت
انگیزانیده است و بهترین مخلوقات خود گردانیده است که بدرستی که توئی حجت خداوند بر جمیع مخلوقات او و امین خداوند
بر اسرار او و خلیفهٔ خداوندی بر بندگان او • مؤلف گوید که چنانکه سید انبیا بتعلیم الهی از شهادت سید اوصیا خبر میداد
و حال آنکه هنوز آن مصیبت واقع نشده بود آنجناب خود هم بتعلیم از رسول خدا مکرر خبر از شهادت خود میداد قبل از وقوع
آن مثل آنکه در کتاب بحار و عوالم و غیر آنها از کتب معتبره از جناب ام کلثوم خاتون روایت شده است که در شب
نوزدهم ماه مبارک رمضان بعد از آنکه پدر بزرگوارم بقرص نان جوی با نمک درشت سوده افطار فرمود آنشب را
بنماز و دعا و تلاوت قرآن و مناجات و گریه و زاری بسر برده مکرر خبر از شهادت خود میداد تا آنکه ثلث از شب باقی
مانده بود که در خانه را گشود و روانه مسجد شد پس من نزد برادرم حضرت امام حسن رفتم و احوال گذشته آنشب پدرم را
و کیفیت تنها از خانه بیرون رفتن آنجناب را عرض کردم پس برادرم از رخت خواب برجست و در عقب سر پدرم دوید
مؤلف گوید همچنانکه در روز عاشورا بعد از آنکه جناب سید الساجدین شنید که پدر بزرگوارش در میانهٔ میدان بیکس مضطر
که هل من ناصر ینصرنا آیا یاری کننده هست که ما را یاری کند آن بیمار بیکس از جای خود برجست و عرض کرد که لبیک لبیک
ای پدر بزرگوار اینک من آمدم و شمشیر خود را برداشته از ضعف برخاک میکشید و اراده میدان داشت که امر سید الشهداء
دختران آن بیمار را بکربلا برگردانیدند پس حضرت امام حسن در عقب سر پدر خود دوید و پیش از آنکه بمسجد رسید خود را
بآنجناب رسانید و عرض کرد که ای پدر جان چه چیز شما را در این دل شب که ثلث آن باقی مانده است از خانه بیرون آورد
آنحضرت فرمود که ای حبیب من و قرة العین من بجهة خواب هولناکی دیده ام از خانه بیرون آمدم حضرت امام حسن عرض
کرد که انشاء الله خوب خوابی است و تعبیر آن بخیر است ای پدر جان خواب خود را بیان فرما آنحضرت فرمود که ایفرزند در خواب
دیدم که جبرئیل امین از آسمان برکوه ابوقبیس نازل شد و دو سنگ برداشت و ببام کعبه بالا رفت و چنان برهم زد که





که چون غبار و خاکستر نرم شد پس آنها را بباد داد پس نماند خانه در مکه و مدینه مگر آنکه آن غبار داخل آنخانه شد پس حضرت امام حسن
عرض کرد که ای جان پدر چه تعبیر فرموده آنحضرت فرمود که ایفرزند تعبیر آن اینست که پدر تو کشته میشود و نمیماند خانه در مکه
و در مدینه الا آنکه گرد و غبار غم و مصیبت بر من داخل آنخانه میشود • مؤلف محزون گوید که اگر چه در وقت شهادت
فرزند مظلومش سید الشهداء در روز عاشورا بر خواست که در حدیث معتبر است که در آنوقت از آسمان بادشدید سرخی و غبار
سیاهی وزید که عالم بر چشم کوفیان و شامیان تیره و تار گردید و چشم هیچکس جائی را نمیدید حتی آنکه ملاعین گمان کردند
که قیامت برپا شده و از آثار انقلاب غبار غم و هم والم بر خانها و قلبهای جن و انس و اهل آسمانها و زمینها نشست بلکه بر جمیع
مخلوقات الهی آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود تاثیر کرد پس حضرت امام حسن عرض کرد که ای پدر بزرگوار این مصیبت
شما کی واقع خواهد شد آنحضرت در جواب فرمود که ایفرزند خداوند در قرآن میفرماید • وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری
نفس بای ارض تموت • یعنی هیچکس نمیداند که فردا چکار خواهد کرد و هیچکس نمیداند که در کدام زمین فوت خواهد شد لکن ای
فرزند خبر داده مرا حبیبم رسول خدا که این واقعه هایله در دهه آخر ماه مبارک رمضان واقع خواهد شد ایفرزند بقتل میرساند
مرا ابن ملجم مرادی علیه اللعنة حضرت امام حسن میفرماید که من عرض کردم که اگر میدانید که او این عمل سرخواهد زد بکشید او را
پیش از آنکه او شما را بقتل رساند آنحضرت در جواب فرمود که ایفرزند قصاص پیش از جنایت جایز نیست و هنوز ظلمی از او
بر من وارد نشده است من چگونه او را قصاص کنم ایفرزند اگر جمع شوند تمام جن و انس و بخواهند که این شهادت را از من دفع
نمایند نتوانند ایفرزند برگرد و در رخت خواب خود آرام گیر ایشان عرض کردند که میخواهم در خدمت شما تا مسجد و محل
نماز شما بیایم آنحضرت فرمود که • اقسمت بحقی علیک الا ما رجعت الی فراشک لئلا ینغص علیک نومک • یعنی ایفرزند
قسم میدهم ترا بحقی که بر تو دارم اینکه برگردی بجانب رخت خواب خود تا اینکه درهم نشکند خواب تو و خلاف آنچه میگویم مکن ای
فرزند عزیز • مؤلف گوید که آن پدر مهربان که راضی نبود که خواب فرزندش در مثل چنان شبی درهم شکسته شود و او را قسم داد
و بجای خوابش برگردانید نمیدانم بر چه حال میشد و چه میکرد اگر حاضر میبود در آنروزها و شبها که همین فرزند بزرگوارش زهر
داده بودند و در شب و روز خواب بلکه آرام و قرار از او قطع شده بود و در رخت خواب میغلطید و پارهای جگرش را در طشت بر
خون میریخت • لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم • آه آه و نمیدانم که چگونه میشد احوال آنجناب هرگاه فرزند دیگر خود جناب
موسی بن جعفر را میدید که در زندان بغداد بر روی خاکها میغلطید و فرزند دیگر خود حضرت امام رضا را که در غربت خراسان
در خانه تنهائی از شدت زهر خواب نمیرفت بلکه آرام نمیگرفت • وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون • پس حضرت
امام حسن حسب الامر پدر بخانه مراجعت فرمود پس دید که خواهر مظلومه اش ام کلثوم خاتون در عقب در منتظر ایستاده
پس داخل خانه شده و آنچه در میانهٔ آنجناب و پدر بزرگوار گذشته بود با ایشان فرمود پس همه اهل بیت بدور یکدیگر
حلقه ماتم زده با هم میگفتند که نمیدانیم بر سر ما چه خواهد آمد و همه سرهای غم بر زانوهای الم گذاشته از شدت تحیر خواب
بر ایشان غلبه کرده برخواسته و داخل فراش خود شدند و بخواب رفتند • مؤلف پریشانحال گوید که نمیدانم چگونه
از پریشانی احوال همین دختران در روز عاشورا بعد از وقتی که سید و مولی و برادر ایشان جناب سید الشهداء و داع
آخر را بجای آورده روانهٔ میدان کارزار شده همین دختران بردر بیمار کربلا حلقه ماتم زدند گاهی در تحیر که بر سر غریب
در دشت کربلا چه خواهد آمد و زمانی در تفکر که آیا خود شان را خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد و این بیمار را میکشند یا آنکه

دستگیر میکنند و با این دختران و کودکان چه معامله خواهند کرد خلاصه از شدت وحشت و حیرت و پریشان احوالی آنها را
خوابی نه بلکه قرار و آرام نبود و لعنة الله علی القوم الظالمین از ابو مخنف و دیگران روایت شده است که حضرت امیر مؤمنان
و قبلهٔ عالم و عالمیان علیه سلام الله فی کل حین و آن تمام شب بیدار بود تا آنکه داخل مسجد گردید و دید که چراغها در قندیلها خاموش
در آن تاریکی در محراب بآنقدر که خواست نماز کرد و تعقیب خواند پس دو رکعت دیگر نماز کرد و بعد بر بالای گلدسته برآمد
و تسبیح فرمود پس انگشت سبابه بر گوش نهاده بصوت جلی اذان گفت و هر وقت آنجناب اذان میگفت تمام خانه در کوفه که
آنجا صدای آنحضرت داخل حجرهای آن میشنید و چون صدای آنسرور بر گوش قطامه ملعونه رسید بر سر بالین ابن ملجم ملعون آمد و او را
بیدار کرد و گفت کسی که چنین امر عظیمی در نظر دارد میخوابد اینک علی ابن ابی طالب بمسجد آمده اذان گفت برخیز و بقتل رسان
تا کام از من برآری آن ملعون گفت که والله در همین ساعت او را بر این خاطر تو میکشم آن ملعونه گفت که برو او را بقتل رسان و با چشم
روشن و دل شادمان برگرد که اینک من آماده و منتظرم هرچه در دل داری کام از من برآور و در بعضی از کتب علمای
آن ملعون گفت که بخدا قسم که علی را خواهم کشت و باینجهة بدبخت ترین اولین و آخرین خواهم شد ولکن باز خود نخواهم رسید پس
چون شر مست از جای خود بجست و گفت ای قطامه شمشیر مرا حاضر کن چون شمشیر خود را گرفت روانه مسجد شد و خود را در میان خفتگان
انداخت و موافق روایت دیگر آنست که در خانه قطامه بود بلکه با دو رفیق دیگر که برای اعانت بر قتل آنسرور همراه آورده بود
در میان مسجد خوابیده بودند پس چون آنحضرت از گلدسته فرود آمده داخل مسجد شد مشغول تسبیح و تقدیس الهی بود و تکرار
الله اکبر الله اکبر میگفت و بسیار میفرمود که اللهم صل علی محمد و آل محمد راوی میگوید که از عادتهای نیکوی آنجناب این بود
که چون وقت نماز میشد خفتگان را از خواب غفلت باین کلام بیدار میکرد که الصلوة یرحمک الله الصلوة • الصلوة المکتوبة علیک
یعنی بشتاب بسوی نماز خدا ترا رحمت کند بسرعت کن بجانب نماز و برخیز برای بجا آوردن نمازی که بر تو واجب گردیده است
پس این آیهٔ شریفه را میخواند که • ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر • یعنی بدرستیکه نماز منع میکند و باز میدارد نماز گذارنده را از
زشت و قبیح پس آنحضرت خفتگان را بیدار میکرد تا آنکه بر سر عبد الرحمن ابن ملجم رسید دید که آن ملعون عنید بر روی در افتاده
که • یا هذا قم من نومک هذا فانها نومة یمقتها الله و هی نومة الشیطان و نومة اهل النار • یعنی ای بدبخت برخیز و اینطور بر روی
در افتاده مخواب که خداوند از رحمت خود ناامید گردانیده است این نوع خوابیدن را و این طریق خوابیدن شیطان و خوابیدن اهل
آتش است بلکه بخواب بر پهلوی راست که آن خواب علماست یا بر طرف چپ که آن خواب حکماست یا بر پشت که آن خواب انبیاست
پس آن خبیث بدبخت اندک حرکتی کرد مثل کسی که گویا میخواهد برخیزد ولکن از جای خود برنخواست پس آنحضرت با او فرمود
که • لقد هممت بشیء تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا • یعنی ای ملعون بتحقیق که همت بر کاری
بسته که بجهة آن نزدیک است که آسمانها از هم پاره شود و زمین شق شود و کوهها بشکند و بر زمین سرنگون گردد ای خبیث اگر بخواهم خبر
دهم که چه در زیر عبا داری میتوانم و او را در گذشته بجانب محراب توجه فرمود و راست ایستاده با خضوع و خشوع مشغول
شد و رکوع و سجود را طول میداد چنانکه عادت آنجناب بود در نمازهای واجبی و مستحبی پس چون ابن ملجم دانست که آنحضرت
مشغول پرستش معبود حقیقی است بتعجیل از جای جست و خود را در پهلوی ستونی که آنجناب در میان آن نماز میکرد رسانید و انتظار
آرام گرفت که رکعت اول را اتمام کرده برکوع تشریف برد و سجده اول را هم بجا آورد و سر از سجده برداشت آه و او یلاه و او مصیبتاه
که آن بیحیای بی ایمان شمشیر خود را بلند کرده و بلرزه در آورد و چنان بر فرق کرم و مقدس آن برگزیده خلاق آسمانها و زمین





زد در جای ضربت عمرو بن عبدود که از فرق تا پیشانی که جای سجده و پرستش الهی بود شکافته شد وا مصیبتاه و وا غوثاه که
چون آن بزرگوار فرق خود را تا جای شکافته دید صبر کرده و هیچ نفرموده و آه نکشید و چون کسی نبود که آنجناب را بگیرد که نیفتد مثل حالت
سجده بروی خاک افتاد و فرمود که بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس با آواز ضعیف نحیف فریاد زد که بپروردگار کعبه
قسم که پیروز شدم پس این ملجم ملعون مراد خود گرفت پس زمین بلرزه در آمد و دریاها موج زد و آسمانها باضطراب در آمدند و درهای
مسجد بر هم میخورد و جمیع ملائکه در آسمانها بناله در آمدند و بادی سیاه شدید و ظلمانی بوزید و جبرئیل در میانه آسمان و زمین بصدا
که هر کس بیدار بود میشنید فریاد زد و گفت که خراب شد والله ارکان هدایت و تاریک شد والله ستارهای آسمان و نشانهای تقوی از هم
جدا شد و اسند دست آویز محکم گسسته شد پسر عم رسول خدا کشته شد وصی مجتبی کشته شد علی مرتضی کشته شد والله سید اوصیا را
رسانید شقی ترین همه اشقیا در حدیث است که چون ام کلثوم خاتون این ندا را شنید سیلی غم و ماتم بر روی خود زد و پیراهن
بی طاقتی را چاک کرد و فریاد وا ابتاه و وا علیاه و وا محمداه و وا سیداه برکشید و بر سر بالین حسین علیه السلام دوید و فریاد کشید و گفت که
ای برادران برخیزید که پدر بزرگوار را کشتند پس اندو بزرگوار علیهما السلام از خواب جستند و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای خواهر گریه
و ناله آرام بگیر که تا معلوم کنیم که این خبر راست است یا نه تا محل شماتت دشمنان نشویم پس ایشان از جای خود برخاسته
روانه مسجد شدند و بعد از آنکه با اصحاب و دوستان گریه و ناله‌ها کردند پدر را غرق بخون خود را بخانه آوردند مؤلف گوید که آیا
روزی مثل روز عاشورا باید که ام کلثوم خاتون و باقی خواتین چون ندای شهید شدن برادر خود جناب سید الشهدا را
شنیدند بجز جناب سید الساجدین علیه السلام بیمار کسی را نداشتند لهذا جمعی از ایشان روی بمدینه طیبه کرده جد خود را صدا میزدند
و جمله روی بنجف اشرف کرده پدر بزرگوار خود را بندای ضعیف میخواندند آخر الامر معینی و یاوری نیافتند که آن بدن
پاره پاره غرق بخون را بخیمه آورد لهذا خود روانه قتلگاه شدند آه آه که از کثرت جراحت بدن مقدس آقای شهیدان از هجوم
دشمنان بی ایمان نتوانست که آن بدن نازنین را بخیمه آورند آه وا مصیبتاه خود با او همه با اضطراب روانه خیمهها شدند
آه وا حسرتاه ایکاش که آن خیمهها را برای ایشان گذاشته بودند و نسوزانیده بودند و خود ایشان را اسیر کرده بودند لا حول

و لا قوة الا بالله العلی العظیم

## المجلس الرابع فی احوال و کلمات الامام الاعلی علی ابن ابیطالب علیه السلام و عبادته

### مجلس چهارم در کلمات و احوال آنحضرت است در محراب عبادت بعد از ضربت

الحمد لله الذی لا یعرفه احد حق معرفته و یعرفه جمیع الموجودات بآیاته و آثاره فقال جل شانه فی الحدیث القدسی کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف • اللهم صل علی سبل معرفتک و طرق محبتک فما عرفک من عرفک
الا بالتمسک بهم و ما جهلک من جهلک الا بالتخلف عنهم فما فاز من فاز الا بهم و ما هلک من هلک الا بهم لان من اراد الله
بدء بهم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بهم بل هم الذین من عرفهم بالنورانیة فقد عرف الله بها و من لم یعرفهم
بها لم یعرف الله بها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و هم الانجم الطاهرة للعارفین و الاقمار المنیرة للسالکین و الشمس
الطالعة للاولین و الآخرین اعنی محمدا و آله الطاهرین صلی الله علیهم و علی محبیهم اجمعین ابد الآبدین و لعنة الله علی غاصبی
حقوقهم و منکری فضائلهم دهر الداهرین • و بعد • فقد قال الله عز و جل و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
خلاق عالم میفرماید که خلق نفرموده ام جن و انس را مگر بجهة عبادت و در حدیث معتبر وارد شده است که یعنی از برای معرفت
و شکی و شبهه نیست که معرفت ذات الهی جل شانه العالی بذاته ممکن نیست و اگر ممکن میبود سید اولین و آخرین جناب محمد بن عبد الله

پیغمبر مود که ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک یعنی نشناختیم ترا ای خداوند ما حق شناختن تو که آن معرفت ذات اقدس تو است و عبادت نکردیم ترا حق عبادت تو بلکه معرفت خداوند بآیات و علامات او است چنانکه در قرآن مجید میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زود باشد که بنمائیم بایشان خود آیات و علامات خود را در اطراف عالم و در نفسهای خود ایشان تا اینکه ظاهر شود از برای ایشان که پروردگار ایشان حق است و نفرموده است که بنمائیم بایشان ذات خود را زیرا که ذات اقدس الهی از آن بزرگتر است که ظاهر گردد پس راه معرفت الهی آن است که در مخلوقات او تأمل و تفکر نمایند تا بودن ذات اقدس و قدرت کامله و حکمت بالغه او معلوم و یقینی شود و پر ظاهر است که هر چند قدرت کامله در مخلوقی بیشتر ظاهر گردد آن شخص که طالب معرفت بیشتر در آن تأمل و تفکر نماید و معرفت او به پروردگار زیاده میشود و بر هر کس که اهل فهم کلام الله المجید و اخبار اهل عصمت علیهم السلام بوده باشد ظاهر گردیده است که بزرگترین آیات و علامات الهی ظهور قدرت کامله شده اند حضرت سید انبیا و آل طاهرین علیهم اجمعین اند از اینجهة است که در زیارات معتبره ایشان وارد شده است که من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله یعنی هر کس که شناخت شما اهل بیت را پس تحقیق که خداوند را شناخته است و هر کس که نشناخت و انکار کرد شما را پس تحقیق که خدا را نشناخته و انکار کرده است و از حضرت سید اوصیا روایت شده است که فرمود ای آیة اکبر منی یعنی کدام آیه و دلیل بر خداوند است که بزرگتر باشد برای دلالت کردن بر او از من و دیگر در احادیث وارد شده است که نحن الآیات الکبری یعنی ما اهل بیتیم آیات و علامات بزرگ الهی و ما در این مقام اکتفا میکنیم بذکر حدیثی در معرفت جناب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام ارواحنا له الفداء تا آنکه معرفة باحوال آنجناب بهمرسد تا بدانی که چه قدر محل ظهور قدرت الهی شده است و تا بدانی چون آنجناب خود با این جلالت شأن فرموده است که انا عبد من عبید محمد یعنی من بنده و تابعی از تابعین محمدم صلی الله علیه و آله پس از آن بیابی که هر گاه کسی که تابعش چنین صاحب مقامات بوده است مولی و سید او در بزرگواری و جلالت شأن در چه مقام است و تا بشناسی که خداوند که ایشان را خلق فرموده است علی الدوام با و محتاجند که اگر خواهد ایشان را زنده نگاه دارد و اگر خواهد بمیراند و هلاک کرداند بیک طرفة العین ایشان را میمیراند چگونه خداوندیست تا آنکه از معرفت باحوال جناب علی ابن ابیطالب معرفه پیغمبر و خداوند جل شأنه العالی بهمرسد و آن حدیث شریف اینست که مجلسی مرحوم در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که روزی ابوذر غفاری که اسم او جندب است بسلمان فارسی گفت که ای سلمان چه چیز است معرفت و شناختن امیر المؤمنین علیه السلام بنورانیت سلمان در جواب او گفت که ای جندب بیا برویم خدمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و از خود آنحضرت این مطلب را سؤال کنیم جندب میگوید که با سلمان رفتیم آنحضرت تشریف نداشتند پس در آنجا انتظار کشیدیم تا آنکه تشریف آوردند پس فرمود که چه مطلب شما را باینجا آورده است عرض کردیم که آمده ایم تا سؤال کنیم از معرفت شما بنورانیت آنحضرت علیه السلام در جواب فرمود مرحبا ای دو دوستی که باید بکنید عهد کرده اید که دین و معرفت خود را محکم کنید و شما بعد از آنکه اینقدر در تحصیل معرفت کوشش میکنید تقصیری بر شما باقی نخواهد بود و بدانید که شناختن من بنورانیت آنهٔ و اجب است بر هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه پس آنحضرت فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که کامل نمیگردد احدی ایمانش تا آنکه بشناسد که معرفت مرا بنورانیت پس هر گاه شناخت مرا باین معرفت پس تحقیق که امتحان کرده است خداوند قلب او را از برای ایمان و گشوده است سینه او را از برای اسلام پس گردیده است از جمله عارفین و بینایان در حق ما اهلبیت و کسیکه کوتاهی کند از تحصیل معرفت پس او از جمله شاکین و مرتابین است پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که معرفت من بنورانیت معرفت خداوند عز و جل است معرفة الله عز و جل معرفتی بنورانیت

در ممکن نبودن معرفت ذات الهی مگر بآثار

معرفت جناب محمد و آل او بهترین دلیل است بر معرفت الهی

در اینکه معرفت امیر علیه السلام باعث معرفة الله و معرفت رسول است

حدیث معرفت نورانیت







و اینست معنی دین خالص که خداوند در قرآن فرموده است که و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمة که معنی آن اینست که مأمور نشده اند مگر بنبوة محمد صلی الله علیه و آله که آن دینیست که از باطل روی گردانیده و بحق رو آورده است بواسطه محمد و آن دین است در نهایت آسانی و معنی بر پا داشتن نماز در باطن بر پا داشتن ولایت منست پس هر کسی که بر پا دارد ولایت مرا یعنی مرا و الله حقیقی داند پس بتحقیق که بر پا داشته است نماز را و بر پا داشتن حق ولایت من مشکل است در نهایت اشکال که متحمل نمیشود او را مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان فرموده باشد خداوند قلب او را از برای ایمان پس ملک اگر مقرب نباشد و مؤمن هر گاه ممتحن نباشد و پیغمبر اگر مرسل نباشد متحمل نشوند او را سلمان میگوید که من عرض کردم یا امیر المؤمنین کیست مؤمن و کجا است منتهی ایمان و چه چیز است علامت ایمان بیان فرما تا بشناسیم آنرا آنحضرت در جواب فرمود که ای سلمان مؤمن ممتحن آنکسیست که وارد نمیشود هیچ امری و حکمی از احکام امامت و ولایت بر او مگر آنکه خداوند سینه او را گشاده میکرداند و او را قابلیت قبول آن عطا میفرماید و تنگ بر او وارد نمیباید و بر یب نیافتد بدان ای ابوذر که من بندهٔ خداوندم و خلیفه اویم بر بندگان او و در ما اهلبیت را تو الله مدهید خدا ایان خود و بگوئید در فضیلت ما هر چه میخواهید پس بدرستیکه شما نمیتوانید برسید بکنه معرفت ما و نمیتوانید که بآخر رسانید فضل ما را پس بدرستیکه خداوند عز و جل عطا فرموده است بما بزرگتر و عظیمتر از آنچه تعریف کنند از شما تواند تعریف و توصیف کند یا بتواند یکی از شما در قلب خود خیال آنرا بگذراند پس هر گاه شناختید ما را باینکه میتوانید که ما را بشناسید حق شناختن پس مؤمن آتشما یند مؤمنین سلمان عرض کرد که ای برادر رسول خدا هر کس بر پا دارد نماز را بر پا داشته است ولایت شما را آنحضرت فرمود که بلی ای سلمان و شاهد آن قول خداوند است که در کتاب عزیز خود میفرماید که و استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشعین یعنی استعانت بجوئید بصبر و صلوة و بدرستیکه صلوة بزرگ و دشوار است مگر بر خاشعین و صبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بر پا داشتن ولایت منست و در حق ولایت من فرموده است که قبول کردن آن دشوار است مگر بر خاشعین و نفرموده است که قبول رسالت و ولایت هر دو دشوار است مگر بر خاشعین و مراد از خاشعین آن شیعیان بینا یانند زیرا که صاحبان قولهای باطل مثل مرجیه و قدریه و خوارج و ناصبیه و غیر ایشان اقرار دارند بنبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و در میانه ایشان در رسالت خلافی نیست و اختلافی که در میانه ایشان است در ولایت منست و این خلق انکار کنند ولایت مرا مگر کمی از مخلوقات که خداوند تعریف ایشان را در قرآن فرموده است که ایشانند خاشعین و قبول کردن ولایت من بر ایشان دشوار نیست مؤلف گوید که مرجیه الطائفه جبریه اند که میگویند بندگان را فعلی نیست و خیرات و شروری که از عباد صادر میشود کلاً فعل خداوند است و قدریه را اعتقاد اینست که هر بندهٔ خالق افعال خود است و در قدرت خودش میباشد و مشیت و قدرت الهی را در آن مدخلیتی نیست و خوارج آن جماعتی میباشند که در جنگ نهروان از اطاعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفته و آنحضرت دو هزار نفر از ایشان را بقتل رسانید حکم بکفر ایشان فرمود و ناصبی آن جماعتی اند که اظهار عداوت میکنند با اهل عصمت و در جمله از احادیث است که مراد جماعتی میباشند که اظهار عداوت میکنند با شیعیان ایشان و این جماعت بدترین جمیع مخلوقات الهی اند پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که جناب اقدس الهی در موضع دیگر در قرآن در حق نبوت محمد و ولایت من فرموده است که و بئر معطلة و قصر مشید یعنی چاه آبداری که معطل مانده است و کسی از آب زلال آن منتفع نمیشود و قصری که محکم است پس قصر محکم محمد مصطفی است که همه این امت قبول کرده اند و در آن خللی راه نداده اند و چاه آب شیرین ولایت منست که آن را معطل گذاشته و انکار کرده اند و کسی که اقرار نکند بولایت من نفع نمی بخشد او را اقرار کردن بنبوت محمد صلی الله علیه و آله بجهة آنکه نبوت و امامت همرد شده اند و با هم تعلق آنکه

نبی ؐ پیغمبر مرسل و پیشوای خلقت و من که علی بن ابی طالبم بعد پیشوای خلق و وصی او یم و آنجناب در حق من فرموده است که انت
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی یا علی مقام و منزله تو در نزد من مثل منزله هارون است از برای موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من
نیست و دیگر آنجناب فرموده است که اول ما محمد است و اوسط ما محمد است و آخر ما محمد است و کسی که کامل گرداند معرفت باحوال ما را پس او بر دین محکمست
در آنجا که خداوند فرموده است و ذلک دین القیمة پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود
که بودم من و محمد ؐ یک نور از نور خداوند پس امر فرمود خدای تبارک و تعالی بآن نور که دو نصفه شو پس بنصفی فرمود که محمد شو و بنصفی دیگر
فرمود که علی شو ما چنان شدیم که امر فرموده بود و از اینجاست که جناب پیغمبر ؐ فرموده است که علی از منست و من از علی ام و احکام مرا
بخلق نمیرساند احدی بجز علی و بتحقیق که فرستاد رسول خدا ؐ اول ابا بکر را که سوره برائت را باهل مکه بخواند که ناگاه جبرئیل امین از جانب
حضرت رب العالمین نازل شد و عرض کرد که یا محمد آنحضرت فرمود که لبیک جبرئیل عرض کرد که بدرستی که خداوند امر میفرماید که سوره برائت را
باید یا خود باهل مکه برسانی یا مردی که از تو باشد پس آنحضرت مرا فرستاد و تا ابا بکر را گردانیدم و کج خلق شد و عرض کرد که یا رسول الله
در حق من آیه نازل شد که مرا برگردانیدی آنحضرت فرمود که نه لکن واسطه در میانه من و امت نباید باشد مگر علی ای سلمان و ای جندب کسیکه قابل
نبوده باشد که یک سوره بامت برساند چگونه قابل امامت امت است ای سلمان و ای جندب بودم من با رسول خدا ؐ یک نور پس بعضی ازان
گردید محمد مصطفی ؐ و بعضی دیگر گردیدم من علی مرتضی وصی او و گردید آنجناب سخنگوی و من در خدمت او گردیدم ساکت و لابد است
در هر زمانی از گوینده و شنونده ای سلمان محمد ؐ پیغمبر ترساننده از عقاب خداوندست و من هدایت کننده ام و اینست معنی قول خداوند که فرموده
و انما انت منذر و لکل قوم هاد پس رسول خدا ؐ منذر و ترساننده است و من هدایت کننده ام و محمد ؐ صاحب جمعست و من صاحب
نشر و من گردیدم و محمد ؐ صاحب جنت است و من صاحب نارم و در روز قیامت باتش میگویم که این شخص را بگیر و این شخص را بگذار ای سلمان پس بر
کس را که بخواهم بگیر میگیرد و هر کس را گویم بگذار میگذارد و هر که دوست ما است داخل بهشت شود و محمد ؐ صاحب زلزله و جنگ است و من صاحب صلح و
صاحب لوح محفوظ ام و خداوند الهام فرموده است من علوم آنرا ای سلمان و ای جندب گردید محمد ؐ یس و گردید محمد ن و القلم و گردید محمد طه
و گردید محمد ؐ صاحب دلالات و گردیدم من صاحب معجزات و آیات و گردید محمد ؐ خاتم النبیین و گردیدم من خاتم الوصیین و منم
صراط المستقیم و منم نبأ عظیم و خبر بزرگ الهی که این خلق در آن اختلاف کرده اند و اختلاف نکرده اند مگر در ولایت من و گردید محمد ؐ
صاحب دعوت و خواند خلق را بسوی خداوند و گردیدم من صاحب شمشیر و ذو الفقار و گردید محمد ؐ پیغمبر مرسل و گردیدم من صاحب
امر و حکم او و خداوند در کلام خود فرموده است که یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده یعنی میاندازد روح را که از امر پروردگار
است بر هر کس که میخواهد از بندگان خود و این روح الله است که عطا نمیکند خداوند آنرا مگر بملک مقرب یا نبی مرسل یا وصی برگزیده
شده پس کسی که عطا کند خداوند او را این روح پس بتحقیق که جدا فرموده است او را از خلق و تفویض فرموده است باو قدرت را
و زنده میگرداند باو مردگان را و میداند بسبب آن هر چه را که بوده است و هر چه را که خواهد بود و بسبب آن سیر میکند از مشرق بسوی مغرب
و از مغرب بسوی مشرق در یک لحظه و دانا میشود بر آنچه در دلها و قلبهای خلایق میگذرد و بر آنچه در آسمانها است و در زمین است ای سلمان
و ای جندب گردید محمد ؐ ذکر آنچنانیکه خداوند در قرآن خود از آن خبر داده است که انا ارسلنا الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله
یعنی بدرستیکه ما فرستادیم بسوی شما ذکر را که رسولست که میخواند بر شما آیات پروردگار را و بدرستی که من عطا کرده شده ام
علم اجلها را و بلاها را و آنچه بآن تمیز میان حقها و باطلها داده میشود و در نزد من سپرده شده است علم قران و آنچه خواهد شد تا روز
قیامت و محمد ؐ برپا کننده حجت الهیست و گردیدم من حجت خداوند و من عطا فرموده است خداوند چیزی چند را که عطا نفرموده است





باحدی از اولین و آخرین نه نبی مرسلی و نه ملک مقربی پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین
پس فرمود که منم آنکسی که گذرانیدم موسی را از دریا بامر پروردگارم و منم که بیرون آوردم ابراهیم را از آتش باذن پروردگارم
و منم آنکسی که جاری کردم نهرهای آب را در میانه آتش برای ابراهیم و جاری گردانیدم چشمهای آن را و نشانیدم و سبز کردم
درختهای آنرا باذن پروردگارم و منم عذاب یوم الظلة که بر قوم حضرت شعیب وارد شد از وزیدن باد گرم و سموم تا هفت روز
و بعد ابری ظاهر شد پس همه قوم بآن پناه بردند پس از آن آتشی بارید و همه را سوخت و منم ندا کننده از مکان نزدیک که
می شنوند در روز قیامت جمیع جن و انس آن ندا را و میفهمند معنی آن کلام را جماعتی و بدرستیکه من می شنوانم آنرا بجمیع جباران
و منافقین بهر یک بلغت خود شان و منم خضر معلم موسی و منم معلم سلیمان و منم ذو القرنین و منم قدرت الله پس فرمود که ای سلمان
و ای جندب من محمدم و محمد منست من از محمدم و محمد از منست و خداوند در کلام خود فرموده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما
برزخ لا یبغیان یعنی متصل بیکدیگر شده دو دریا که یکی نبوتست و دیگری ولایت و یکی شدند و در میانه ایشان از قدرت
پروردگار برزخ و فاصله ایست که هیچیک داخل یکدیگر نخواهند شد پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر
المؤمنین پس فرمود که میت از ما اهل بیت نمرده است و غایب از ما هرگز غایب نیست و کشته از ما کشته نشده است ای سلمان و ای
جندب منم امیر بر هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه بر هر کس که گذشته است و هر کس که باقیست و از جانب خداوند نصرت و یاری کرده شده ام بروح
عظمت اینست و غیر از این نیست که من بنده ام از بندگان خداوند ما را امام مگذارید پروردگار و خدای خود مدانید و لکن بگوئید در فضیلت ما
هر چه میخواهید پس بدرستی که شما هرگز نتوانید که باخر رسانید کنه فضیلتی را که خداوند قرار داده است برای ما نه از ده یکی از آنرا بجهت آنکه
ما آیات الله و دلائل خداوند و حجتهای او و خلیفهای او و امینهای او و ائمه او و وجه الله و عین الله و لسان الله ایم بما عذاب میکند خداوند بندگان
و بما ثواب میدهد ایشانرا و در میانه مخلوقات ما را طاهر گردانیده است ما را و اختیار کرده است ما را و برگزیده است ما را و اگر گوینده
که علت این برگزیدن چیست و چه کیفیت است و سبب چیست هر آینه کافر بخداوند و مشرک میشود بجهت آنکه خداوند سؤال کرده نمیشود از آنچه میکند
و دیگران سؤال کرده میشوند پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که هر کس ایمان
آورد بآنچه من گفتم و تصدیق کند آنچه را که بیان کردم و تفسیر کردم و شرح دادم و واضح گردانیدم و نورانی کردم و دلیل آن را گفتم پس
او مؤمن ممتحن است که خداوند امتحان فرموده است قلب او را از برای ایمان و گشاده گردانیده است سینه او را از برای اسلام و او دانا
بینائی خواهد بود که بمنتهای ایمان رسیده است و کامل گردیده است و کسیکه شک کند در آنچه گفتم و عناد کند و انکار کند و توقف کند و متحیر
شود و شک او در خود داره و بدبین او صاحب تقصیر و ناصبی خواهد بود پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین
آنحضرت فرمود که من زنده میگردانم و میمیرانم باذن پروردگارم و من خبر میدهم شما را بآنچه میخورید و آنچه را که ذخیره میکنید در خانهای
خود باذن پروردگارم و من دانایم بآنچه در قلبهای شماست و ائمه از اولاد من هم میدانند آنچه را که من میدانم و میکنند آنچه را که
من میکنیم و بدرستیکه همه یکی هستیم و اول ما محمد است و وسط ما محمد است و آخر ما محمد است و همه ما محمدیم تفرقه مگذارید در میانه ما و ما بر
نخواهیم چیزی مگر خواسته است خداوند آنرا و هر گاه اکراه داشته باشیم از چیزی خداوند کراهت داشته است آنرا وای همه وای بر آنکسی که انکار کند
فضیلت ما را و انعامهائی که مخصوص ماست و آنچه را که خداوند عطا فرموده است بما پروردگار ما بجهت آنکه کسی که انکار کند چیزی را از افضال ما
که خداوند بما عطا فرموده است پس بتحقیق که انکار کرده است قدرت خدای عز و جل را و آنچه را که مشیت او قرار گرفته است در حق ما
پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که بتحقیق که عطا فرموده است بما پروردگار

باخبری چند راکه آن بزرگوار ترو عظیم تر است از همهٔ آنچه شما گفتم ایشان عرض کردند که چه چیز شما عطا فرموده است که آن عظیم و بزرگوار تر
از همهٔ اینهاست آنحضرت فرمود که بتحقیق عطا فرموده است با پروردکار عزوجل و تعلیم فرموده است بما آنچنان اسمی را که اگر بخواهیم بعد
بکنیم آسمانها را و زمین را و جنت را و دوزخ را و بسبب آن اسم بالا میرویم در آسمانها و فرود میرویم در زمین و بمغرب میرویم
و بمشرق میرویم و بآن اسم بالا میرویم بر عرش عظمت او پس بر آن می نشینیم در میانه دو دست قدرت پروردکار و اطاعت ما میکند
و فرمان ما را میبرد جمیع مخلوقات حتی آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و کوهها و درختها و جنبنده کان در زمین و دریاها و بهشت و دوزخ
و عطا فرموده است همهٔ اینها را خداوند بسبب آن اسم اعظم که بما عطا فرموده است و مخصوص ما کردانیده و با اینهمه مقامات چیز میخوریم و میاشامیم
و در بازارها راه میرویم و میکنیم این عملها را اگر با مر پروردکار خود و ما بندکان برکزیدهٔ اوییم که هرکز نمیشویم خفته ایم بر فرموده او
و آنچه میکنیم بفرمودهٔ او بعمل میاوریم و ثابت و مهیا شده کلهٔ عذاب بر کافرین یعنی انکار کنندکان با آنچه مایه که عطا فرموده است او بما
از فضیلت و احسان پس فرمود که ای سلمان و ای جندب اینست معرفت و شناختن من بنورانیت چنگ خود در افروده بید در آن تا رشید
یا پیدا یعنی مدرکی که میرسد حدی از شیعیان ما بحد یقین تا آنکه بشناسد مرا بآن معرفت نورانیت پس هرگاه شناخت مرا باین معرفت نورانیت
خواهد بود از بینایان در دین که رسیده باشد بحد کمال که فرو رفته باشد در دریایی از علم و بالا رفته باشد بر درجهٔ از فضیلت و مطلع شده
باشد بر سری از اسرار الهی و بر گنج مخفی از گنجهای پروردکاری • مؤلف • کوید که کو آرا با در حمتهای خداوند کریم از برای آن کاملین که حضرت
امیرالمؤمنین را بخاک الفدا را بمعرفت نورانیت شناخته باشند و بمقتضای آن عمل کرده باشند و آه برحرمان آنجماعتی که از انتقام دست
ایشان کوتاه باشد و غافل کردیده باشند و وای بر جماعتی که تنک راه بخود راه دادند یا انکار فضایل آنجناب را که دین کافر بخدا دند شدند
بصریح الحدیث زیارت جامعهٔ کبیره که میفرماید ومن جحدکم کافر یعنی هرکس که انکار شما اهلبیت کرد کافر شده و وای وصد هزار
وای بر آنها که بجنگ آنجناب رفته و با او معارضه کردند و بنص الحدیث شریف زیارت جامعهٔ کبیره مشرک بخدا دند جل جلاله شدند زیرا که
میفرماید ومن حاربکم مشرک یعنی کسی که محاربه کرد با شما مشرک شد وا ویلاه و وا مصیبتاه و وا سوأتاه بر احوال ابن ملجم شقی
ملعون که فرق مقدس این بزرگوار را در محراب عبادت در میانهٔ دو سجده با شمشیر زهر آلوده شکافت و صورت منور و ریش مطهر آنجناب را
بخون سرش رنگین کرد بیت قدم به پیش نهاد ابن ملجم مردود • بقصد شاه بر آورد تیغ زهر آلود • بفرق شیر خدا تیغ آن لعین
چه رسید • فتاد لرزه بکرسی بلکه بعرش مجید • پس جبرئیل امین که عالم ببعض از مقامات آن بزرگوار بود ناله در آمد و در میان آسمان و زمین
فریاد زد و گفت که خراب شد والله ارکان هدایت و تاریک شد والله ستارهای آسمان و نشانهای تقوی از هم جدا شد والله دست
آویز عالمیان و کشته شد پسر عم رسول خدا و کشته شد وصی مجتبی و کشته شد علی مرتضی و کشته شد والله سید اوصیا علیه السلم
و گفت آنجناب را شقی ترین همهٔ اشقیا و چون آن ندا را جناب ام کلثوم خاتون شنید سیلی غم بر روی پر الم خود زد و پیراهن بی
طاقتی را چاک کرده و نالهٔ بلند کفت وا ابتاه و وا علیاه و وا محمداه و وا سیداه پس بر سر بالین حسنین دوید و فریاد کشید و گفت ای برادران
از خواب برخیزید که پدر شما را کشتند پس آن دو بزرگوار از خواب برجستند و حضرت امام حسن ع فرمود که ای خواهر از گریه و ناله آرام
کیر تا معلوم کنیم که این خبر راست یا نه تا محل شماتت دشمنان نشویم پس با گریه و ناله از خانه بیرون آمدند شنیدند که شیعیان
نوحه میکنند و وا اماماه و وا امیرالمؤمنیناه میکویند و از هر کوشهٔ مسجد صدای آه از هر طرف ندای بلند است بیت نالان بیکی
از غمش زاری • کریان دکری زبیقراری • آتش زده زآه خود فلک را • خون کرده زغم دل ملک را • کفتند که کشته شاه
ابن عم خیر مرسلین را • آه آه که آن دو بزرگوار چون داخل مسجد شدند دیدند بیت فغان ز هر طرفی سوی آسمان رفت • هزار ناله







بدنبال هر فغان میرفت • چنین مصیبت عظمی ندیده بود کسی • که ناله بود هزار و نبود دادرسی • و شنیدند که یکی میگفت که قتل والله امام
عابد مجاهد لم یسجد لصنم کان اشبه الناس برسول الله ع یعنی کشته شد والله امام عبادت کننده و جهاد کننده که هرگز سجده بتی نکرد شبیه
بود و شبیه ترین خلق بود برسول خدا ع پس چون حسنین ع صداهای نعره و گریهای دوستان را شنیدند و آن دو بزرگوار هم صداها را در هم انداختند
و آه نالهٔ کفتند که وا ابتاه و وا علیاه ایکاش که اجل ما رسیده بود و خبر شهادت پدر خود را نمی شنیدیم و چون داخل مسجد شدند شیعیان را در دور
محراب مجتمع دیدند و چون نزدیک شدند دیدند که پدر بزرگوار ایشان از شدت ضربت در دامن محراب بر خاک و خون افتاده و قبضه
قبضه از خاک بر میدارد و بر جراحت خود میریزد و این آیه شریفه را میخواند که منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی
از خاک خلق کردیم شما را و بخاک بر میکردانیم شما را و از خاک بیرون میاوریم شما را دفعه دیگر • مؤلف کوید • خاک بر فرقم که بر سر خاک
ریخت زین مصیبت خاک بر افلاک بیخت پس فرمود که آمد امر الهی و ظاهر کردید صدق فرموده رسول خدا ع مؤلف کوید که امید
که اگر رسول خدا ع در حجره بود و بهمراهی دو فرزند خود بر سر محراب تشریف میاورد و برادر خود را بلکه جان عزیز خود را در آنخاک و خون
مشاهده میکرد چگونه با فرزندان خود و امت خود همداستان شده ناله ها میکرد و گلگونه پر خون آنجناب را چگونه با اشکهای جاری خود
می شست و در حدیث است که چون حسنین ع داخل محراب شدند دیدند که ابا جعده با جمعی سعی میکنند که آن بزرگوار را برخیزانند که با مردم
نماز کنند و آنجناب نمیتواند که برخیزد پس حضرت امام حسن ع نشسته و سر تشنه پدر را بر دامن گرفت پس اشک او بر گلگونهٔ خون آلوده
پدر شهیدش چکید پس چشم مقدس را گشود و فرمود که • یا بنی لا جزع علی ابیک بعد الیوم • یعنی ای فرزند جزع مکن بر پدر خود بعد از
این روز اینک جد تو محمد مصطفی ع و جدهٔ تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا و حوران جنت همگی منتظر رفتن پدر تو میباشند
پس دل خوشدار و چشم روشن دار و خود را از گریه منع کن پس بدرستی که ملائکه هجوم آورده اند و صداهای ایشان از زمین با آسمان
بالا میرود آه آه در حدیث است که هرچند سعی کردند که آن امام برحق را از برای امامت نماز جماعت برخیزانند نتوانستند پس آنحضرت
خود را بکنار محراب کشیده و حضرت امام حسن ع در جای پدر ایستاده مردم اقتدا کرده نماز جماعت بجای آوردند و حضرت امیر
المؤمنین ع که جانهای ما بفدای او کردد پس در کوشه محراب نماز نشسته کرده از شدت الم قدرت بر رکوع و سجود نداشت لهذا رکوع
و سجود را بطریق اشاره بعمل آورده و مکرر بدست مقدس خون از پیشانی نورانی پاک میکرد و ریش پر خون آنحضرت از ضعف کاهی بطرف
راست و کاهی بطرف چپ مایل میکردید مؤلف یکبار کوید که آه آه مثل آنکه ریش فرزند شهیدش مظلوم کربلا ع بر سر نیزه در راه
کوفه باد بطرف راست و چپ حرکت میداد و دختران و اسیران نگاه بآن میکردند و اشک خونین بر چهرهٔ زرد جاری میساختند و در
حدیث است که آنوقت حضرت امام حسن ع کریهای بلند میکرد و میفرمود ای کاش ما نکشته ای پدر جان والله چه قدر دشوار است
بر من که جناب ترا باینحال مشاهده کنم و جناب سید الشهدا ع در کنار محراب با چشمان اشکبار ناله های آتشبار بر میکشید مؤلف محزون
کوید که هرگاه بمثل حضرت امیرالمؤمنین ع که اسد الله و اسد رسول الله بود بجهت زخم کاری از درد که قدرت بر رکوع و سجود نداشت و ریش
مبارکش بطرف راست و چپ میافتاد نمیدانم بر فرزند بزرگوارش مظلوم کربلا با آنهمه زخمها و جراحتها چگذشت در آنوقت که از ذوالجناح
بر خاک کربلا افتاد و قدرت بر نشستن نداشت و در آن تنهائی قدری خاک کرم جمع کرده سر مجروح بیکس را بر دامن خاک گذاشت کاهی
راست میشد و کاهی بطرف چپ و از شدت تشنگی میفرمود که • اسقونی شربة من الماء • یعنی مرا جرعهٔ آب دهید و هیچکس آن تشنه
مجروح غریب را جواب نمیداد راوی میکوید که از صداهای کریه و نالهٔ حسنین و اصحاب خبر شهادت آنجناب در اطراف کوفه پهن شد پس
همهٔ خلق کوفه از مردان و زنان حتی نو عروسان از حجرها بیرون دویدند و همهٔ ایشان با چشم کریان و موی پریشان با ناله و فغان رو آ

مسجد شدند و در اطراف محراب آنجناب حلقه ماتم زده میگریستند پس نگاه کردند دیدند که سر آن امام مهربان در دامن فرزندش امام حسن ع گذاشته و خون از صورت پدر پاک میکند بگوشه ردا آنسرور شق شده را بسته مع ذلک خون از آن سر مجید و دامن محراب پر از خون گردیده است و رنگ آن بزرگوار از شدت زهر شمشیر از سفیدی بزردی مایل گردیده و بگوشه چشم نظر باطراف آسمان مینمایند و بزبان مقدس مشغول گفتن سبحان الله والحمد لله است و میگوید اسئلک یا رب الرفیع الاعلی • یعنی از تو سوال میکنم ای پروردگار من رفیع علی پس از این سخن آنحضرت را بیهوشی نحو که سر در دامن حضرت امام حسن ع گذارده بود غشی عارض شد پس حضرت امام حسن ع را گریه شدیدی عارض شد و روی پدر را میمالید دو چشم و موضع سجود او را میبوسید پس اشک چشم آنجناب برصورت پدر بزرگوارش چکید پس چشم خود را گشود و فرمود که ای فرزند بر خود جزع مکن و تا آخر کلمات که پیش گذشت بفرزند خود فرمود پس فرمود که یا بنی الجزع علی ابیک و غدا تقتل بعدی مسموما مظلوما و یقتل اخوک بالسیف هکذا و تلحقان بجدکما و ابیکما و امکما • یعنی ای فرزند آیا جزع میکنی بر پدر خود و حال آنکه فردا است که کشته میشوی بعد از من بزهر جفا در حالتی که مظلومی و کشته میشود برادر تو حسین بشمشیر جفا در حالتی که او هم مظلوم بوده باشد و هر دو ملحق میشوید بجد و پدر و مادر خود • مولف گوید که چون حضرت امیرالمومنین ع را ضربت زدند حسنین ع و دختران و اصحاب بربالین آنجناب حاضر بودند و چون حضرت امام حسن ع را زهر هلاک کننده چشانیدند برادرش حضرت امام حسین ع و اهلبیت و اصحاب بر سر بالینش جمع بودند آه آه چگویم از بیکسی خامس آل عبا مظلوم کربلا ع که در وقت شهادتش در اطراف و بغیر از دشمنان خونخوار کسی نبود که هر یک بر دیگری سبقت میگرفتند بر کشتن او و تبرک میجستند بر قتل او بطمع جایزه یزید و هر چند در اطراف خود نظر میکرد بغیر از جسدهای پاره پاره خود و اهلبیت و اصحاب باوفا کسی از یاران و دوستان را نمیدید بغیر نالهها و فریادهای زنان بیکس از خیمهگاهش کسی بر سر بالینش نیامد و بر همین مقام اشاره فرمود جناب سیدالشهدا ع در رجز خود در روز عاشورا که فرمود • بعض از رجز سیدالشهدا ع • کفر القوم و قدما رغبوا • عن ثواب الله رب الثقلین • یعنی کافر شدند قوم و دیرینست که روی گردانیدهاند از ثواب خداوند که پروردگار ثقلین است قتل القوم علیا و ابنه • حسن الخیر کریم الابوین • یعنی کشتند این قوم علی ابن ابی طالب ع را و پسر او حضرت امام حسن ع را که بهتر از همه کس بود و پدر و مادر او کریمترین خلق بودند • حنقا منهم و قالوا اجمعوا • و احشروا الناس الی حرب الحسین • یعنی این عملها از ایشان از جهت کینهای قدیم ایشان بوده بعد از قتل آن دو بزرگوار بیکدیگر گفتند که جمع شوید و برانگیزانید مردم را بسوی جنگ با حسین تا آنکه فرمود • لم یخافوا الله فی سفک دمی • لعبید الله نسل الکافرین • یعنی نترسیدند از خداوند در ریختن خون من از برای خاطرخواهی عبیدالله بن زیاد که پدر او هر دو کافر اند • اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین ع و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس نحس در ورود ابن ملجم ملعون بمسجد

خطبه الحمد لله الذی جعل لیلة القدر خیر من الف شهر و الشکر لله الذی جعلنا من اهل لیلة القدر و الصلوة علی مبدء لیلة القدر و السلام علی معدن فیوضات لیلة القدر محمد المبعوث قبل لیلة القدر علی جوهر علل ما ظهر فی لیلة القدر ثم الصلوة و السلام علی آله الذین هم محال کتاب الله المنزل فی لیلة القدر بل هم الکتاب الناطق المنزل فی لیلة القدر ثم علی شیعتهم الذین هم اوراق الکتاب الذی نزل فی لیلة القدر لاقتباسهم المعارف من مشکوة لیلة القدر و لعنة الله علی الکافرین بحجتهم فی لیلة القدر ثم علی المشرکین بالله لتشریک ولایة غیرهم بهم فی لیلة القدر • و بعد

سوره مبارکه انا انزلنا و معنی آن

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی بدرستی که ما نازل فرمودیم قرآن را در شب قدر و ما ادریک ما لیلة القدر و چه چیز ترا دانا گردانیده است که چه چیز است شب قدر لیلة القدر خیر من الف شهر و شب قدر بهتر است از هزار ماه • تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر • نازل میشوند ملائکه و روح القدس یا روح الامین که جبرئیل است در آن

باذن



باذن پروردگار شان از برای تقدیر هر امری • سلام هی حتی مطلع الفجر • و سلامتیست در آنشب یا سلام میکنند ملائکه بر امام زمان ع و بر مومنان تا طلوع صبح

بدانکه در سبب نزول این سوره مبارکه اختلافست در کتاب کافی از حضرت صادق ع روایت کرده است که شبی رسول خدا ص در خواب دید که بنی امیه بعد از ارتحال حضرت ص بر منبر آنجناب ص بالا میروند و امت او را از راه راست گمراه میکنند پس از خواب بیدار شد و آنشب را صبح کرد در کمال حزن پس جبرئیل ع نازل شد و عرض کرد که چه میشود که جناب ترا محزون می بینم آنحضرت ص خواب خود را از برای جبرئیل بیان فرمود جبرئیل عرض کرد که مرا اطلاع نیست و باسمان عروج کرده مراجعت نمود و این سوره مبارکه را از برای تسلی قلب مبارک آنحضرت ص آورد که عبادت شب قدر بهتر است از هزار ماه دولت بنی امیه و در کتاب مجمع از ابن عباس روایت کرده است که در مجلس رسول خدا ص مذکور شد که مردی از بنی اسرائیل اسلحه خود را از برای جهاد فی سبیل الله هزار ماه بر گردن خود بست پس آنحضرت ص از شنیدن این سخن تعجب بسیار کرد و آرزو کرد که کاش اینقدر عمر و همت در امتان او باشد و روی بپروردگار خود کرده عرض کرد که یا رب جعلت امتی اقصر الامم اعمارا و اقلها اعمالا یعنی ای پروردگار من قرار داده امت مرا از جمیع امتها کوتاه عمرتر و در اعمال کم همت تر پس جبرئیل ع نازل شد و این سوره مبارکه را برای آن بزرگوار خواند که هر گاه امت تو شب قدر را احیا کنند برای ایشان بهتر است از هزار ماه عمل آن شخص بنی اسرائیل مولف گوید که از برای تعریف شب قدر همین بس که تمام قرآن در آنشب بحسب ظاهر بر بیت المعمور ظاهری که در آسمانست نازل شده و از آنجا جبرئیل بقدر حاجت متفرقا برای رسول خدا ص بزمین میآورد و بحسب باطن بر بیت المعمور باطنی واقعی که قلب مقدس رسول خدا ص است در عالم اعلا نازل شده و در این عالم بتقدیر الهی بواسطه جبرئیل ع بقدر حاجت نازل شده و این هر دو معنی در صورتی بود که مراد قرآن صامت که همین قرآنست بوده باشد و اگر مراد قرآن ناطق باشد که جناب امیرالمومنین ع است پس طریقه نزول آن در عالم انوار است و این کتاب را قابلیت بیان آن نیست و در علم معرفت که محل آنست بیان کرده ایم و از جمله فضایل شب قدر اینست که عبادت در آن بهتر است از عبادت هزار ماه که در میان آنها شب قدر نباشد و دیگر اینکه از اول شب تا صبح ملائکه و روح بر قلب امام زمان عجل الله فرجه و بر عبادت کنندگان از جانب خداوند ارحم الراحمین نازل میشوند و دیگر آنکه سلامتی وارد میشود از جانب خداوند عالمیان تا طلوع صبح و دیگر آنکه تقدیر جمیع امور همه خلایق در آنشب میشود و این یک علت آنست که آنرا شب قدر نام نهاده اند و علت دیگر آن اینست که از بس اعمال واجبه و مستحبه در آن بسیار است بحسب وفا بآن نمیکند که همه آنها بعمل آید

و بدانکه در تعیین شب قدر اختلافست بعضی گفته اند که مخصوص زمان رسول ص بود و حق آنست که همیشه بوده و خواهد بود و بعضی گفته اند که در تمام سال مخفیست و در هر شب باید عبادت کرد بامید آنکه فضیلت شب قدر را درک کند و بعضی گفته اند که در تمام ماه شعبان و رمضان مخفی است و خوبست که جمیع شبهای این دو ماه مبارک را احیا کنند تا فضیلت عبادت شب قدر را درک نمایند و بعضی گفته اند که شب نیمه شعبانست و بعضی شب اول ماه مبارک رمضان را دانسته اند و بعضی هفدهم آنرا و بعضی شب یکم آنرا و بعضی بیست سیم آنرا و بعضی بیست هفتم آنرا و بعضی بیست نهم آنرا و بعضی شب آخر آنرا دانسته اند و آنچه اکثر احادیث دلالت بر آن کند و اکثر شیعه بر آنند اینست که از شب نوزدهم و بیست یکم و بیست سیم ماه مبارک رمضان بیرون نیست بلکه این قول را اجماعی ایشان شمرده اند و بعضی مردد در میانه شب بیست یکم و بیست سیم دانسته اند و در بعضی از احادیث تعیین آن کرده اند و در جمله از احادیث معتبره تعیین خصوص شب بیست سیم ماه مبارک رمضان شده است خوش بحال بنده که در همه شبها خصوصا در این شبها و علی الخصوص در این سه شب که اکثر شیعه شب قدر را در آنها میدانند خود را از نماز و دعا و گریه و ناله و توبه و عبادت و احیا فارغ ندارد و شک نیست که کاملین از مومنین که خداوند را مستحق پرستش دانسته اند نظر ایشان بمقدار اجر و مزد نیست و ام العباده اند خصوصا در ماههای شریفه و علی الخصوص

در این

در این لیالی متبرکه که امید شب قدر در آنها است سیما بعد از آنکه شنیده‌اند که در حدیث وارد شده است که من لم یغفر فی شهر رمضان لم یغفر الی شهر قابل یعنی کسیکه آمرزیده نشد در ماه مبارک رمضان پس دیگر در کدام ماه آمرزیده میشود و بعضی از برای تنبیه بعضی از مؤمنین اقتدا بقول خداوند که میفرماید که فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین یعنی یا محمد ص یادآوری کن بدرستی که یادآوری نفع میبخشد مر مؤمنین را مناسب آنست که چند حدیث از برای فضیلت نماز احیا ذکر شود مثل آنکه حضرت امام حسن عسکری ع در ثواب نماز میفرماید که چون بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و بخواند حمد و سوره را در نماز از جناب اقدس الهی جل شانه العالی ندا میرسد که ای ملائکه من آیا ملاحظه میکنید که این بنده من چگونه لذت میبرد بخواندن کلام من گواه میگیرم شما را ای ملائکه من که در روز قیامت باو خواهم فرمود که اقرء فی جنتی و ارق فی درجاتها یعنی بخوان ای بنده من کلام مرا در عوالم جنت من و بالا رو در درجات عالیه که من بنا فرموده‌ام پس علی الدوام آن بنده قرآن میخواند و در درجات عالیه بالا میرود و بعدد هر حرفی درجه از طلا و درجه از نقره و درجه از لؤلؤ و درجه از جوهر و درجه از زبرجد سبز و درجه از زمرد سبز و درجه از نور رب العزة و از جمله ادراک همین سعادات و امثال آنها است که رسول خدا ص بجناب امیرالمؤمنین ع فرمود که یا علی علیک بصلوات اللیل علیک بصلوات اللیل علیک بصلوات اللیل یعنی یا علی بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب و در کتاب مجالس از جناب صادق از پدر بزرگوارش حضرت باقر ع روایت کرده است که مردی از حضرت امیرالمؤمنین ع سؤال کرد از ثواب بیدار بودن و احیا داشتن شب بتلاوت قرآن آنحضرت ع در جواب فرمود که بشارت باد ترا بآنکه هر کس نماز کند ده یک از شب را خالصا مخلصا لله و طلبا لمرضات الله از جانب خداوند عزت ندا میرسد بملائکه که بنویسید از برای این بنده من از حسنات بعدد آنچه امشب روئیده شده است از دانه و برگ و درخت و نی و برگ و لیف خرما و گیاه و در چراگاه و کسی که نماز کند نه یک از شب را خداوند ده دعای او را مستجاب کند و در روز قیامت نامه عمل او را بدست راستش عطا فرماید و هر کس هشت یک از شب را نماز کند عطا فرماید خداوند او را اجر شهید صابر صادق النیة و قبول فرماید شفاعت او را در حق اهل بیتش و هر کس نماز کند هفت یک از شب را در وقتی که سر از قبر بیرون آورد روی او مانند ماه شب چهارده بدرخشد تا آنکه با امینان بگذرد از صراط و هر کس که احیا کند شش یک از شب را نام او ثبت میشود در دیوان تائبین و عفو میفرماید خداوند جمیع گناهان گذشته او را و هر کس احیا کند پنج یک از شب را محشور کند او را خداوند با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ع در قبه او بنوعی که گویا جار او است و هر کس نماز کند چهار یک از شب را خواهد بود از اول رستگاران تا آنکه بگذرد از صراط مثل باد جهنده و بیحساب داخل بهشت شود و هر کس نماز کند سه یک از شب را باقی نمیماند ملکی مگر آنکه غبطه میبرد در شأن منزلت او در نزد خداوند عزوجل و باو ندا میرسد که از هر یک از هشت در بهشت که میخواهی داخل جنت شو و هر کس که نماز کند نصف از شب را اگر بهفتاد هزار مقابل زمین طلا در راه خداوند تصدق بدهد مقابل نمیشود با اجر او و این بهتر است از برای او از آزاد کردن یکی از فرزندان حضرت اسمعیل ع و هر کس که نماز کند دو ثلث از شب را خواهد بود اجر او بعدد ریگهای بیابانها که کوچکترین آن حسنات بزرگتر باشد از کوه احد بده مرتبه و هر کس احیا کند بخیر از اول آن تا آخر آن و مشغول باشد بخواندن قرآن و رکوع و سجود و ذکر الهی عطا کرده میشود از ثواب که کوچک آن آن باشد که از گناه بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده باشد و نوشته میشود از برای او بعدد آنچه خلق شده است حسنات و مثل آنها درجات و ثابت میشود نور در قبر او و عطا کرده میشود برات بیزاری از آتش جهنم و بهشتیه میشود و در زمره امینان در روز قیامت و از جانب خداوند عزت بملائکه ندا میرسد که ای ملائکه من نظر کنید باین بنده من



که تمام این شب را احیا داشته است از برای خوشنودی من او را ساکن گردانید در جنت الفردوس و از برای او است در آن صد هزار شهر و در هر شهری از آن است جمیع آنچه خواهش نماید نفسها و لذت برند چشمها بنوعی که هیچ قلبی هرگز آن را بخاطر نگذرانیده باشد و همه آنها غیر از آنچیزهائیست که من خود از برای او مهیا کرده‌ام از کرامتها و زیادی اجرها و قرب بجوار ما مؤلف گوید که از این جهت است که ائمه دائم العبادة و دائم التوجه الی الله جل شانه بوده‌اند و در کتاب احتجاج از حضرت کاظم از پدران خود از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود که رسول خدا ص تا ده سال همه شبها را از سر شب تا صبح بعبادت بر پا ایستاد بحدی که پاهای مبارک آنحضرت ورم کرد و رخساره نورانیش زرد شد تا آنکه بدن مقدسش برنج و تعب افتاد پس جبرئیل از جانب پروردگار جلیل نازل شد که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی یا محمد ص ما نازل نفرمودیم بر تو قرآن را و عطا ننمودیم بتو رسالت را که خود را بدینگونه بمشقت عبادت اندازی بلکه این عطاء ما بجهة آنست که بآن سعادتمند گردی و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که بعد از آنحضرت ص کسی مثل امیرالمؤمنین ع از برای خدا عبادت و نماز و بندگی و گریه و ناله ننمود و همچنین باقی کمالات مثل عبادات او در بلندی رتبه در مقامی بود که معجزه بوده زیرا که در هر شب علاوه از اعمال صالحه دیگر شبی هزار رکعت نماز میکرد و از خوف الهی مکرر غش میکرد و در نزد آن بزرگوار ماه مبارک رمضان و غیر آن فرق نمیکرد و دائم العباده بود چنانچه در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که شخصی از ام سعید که از جمله کنیزهای این بزرگوار بود پرسید که آنحضرت ع در هر شب از ماه مبارک رمضان چه قدر نماز میگذارد ام سعید گفت که ماه رمضان و شوال در نزد آنحضرت یکسان بود و همه شبها را تا صبح احیا مینمود و چون وقت نماز داخل میشد لرزه بر اعضا و جوارحش میافتاد یکی از اصحاب عرض کرد که شما را در این وقت چه میشود فرمود که وقت امانتیست که آسمان و زمین از تحمل آن عاجز شدند نمیدانم که من با این ضعف چگونه آنرا ادا خواهم نمود مؤلف گوید که آن بزرگوار و سایر معصومین صلی الله علیهم اجمعین مقام عبودیتشان در بلندی رتبه و علو شان چنان بود که ذات مقدسات ایشان حقیقت عبودیت بود و عبادت اسم از برای سایر امور متعلقه بایشان بود مثل آنکه یادآوری و بیان احوال ایشان عبادتست چنانکه در کتاب اختصاص از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که ذکر الله عبادة و ذکری عبادة و ذکر علی عبادة و ذکر الائمة من ولده عبادة یعنی ذکر و یادآوری خداوند عبادتست و ذکر علی ع عبادتست و ذکر ائمه از اولاد او عبادتست و مثل آنکه معرفت و اقرار بولایت ایشان عبادتست و در محبت ایشان محبت غیر ایشان را شرک بخدا دانسته‌اند چنانچه در تفسیر آیه شریفه و لا یشرک بعبادة ربه احدا قمی ره در تفسیر خود از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود که عمل صالح معرفت بائمه است و معنی شرک نیاوردن بعبادت پروردگار تسلیم از برای علی ابن ابی طالب ع است و شریک قرار ندادن با او است در خلافت کسی را که قابل خلافت نیست و از اهلیت انتقام نیست و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که معنی شریک قرار ندادن بعبادت پروردگار آنست که نگیری با ولایت آل محمد ص غیر ایشان را و معنی عمل صالح ولایت ایشانست و کسی که شرک آورده است بعبادت پروردگارش پس بتحقیق که شرک آورده است بولایت ما و کافر شده است بآن و انکار کرده است حق امیرالمؤمنین ع را و ولایت او را و مثل آنکه نظر کردن بصورت مقدس منورش عبادتست چنانچه در کتاب عوالم از عایشه روایت کرده است که دیدم پدرم ابی بکر را که مکرر نظر میکرد بصورت جناب علی ابن ابی طالب ع من گفتم که ای پدر می بینم که بسیار نظر میکنی بصورت علی ابن ابی طالب ع در جواب گفت که ای دختر که من شنیدم از رسول خدا ص که فرمود النظر الی وجه علی عبادة یعنی نظر کردن بصورت علی ابن ابی طالب ع عبادتست مؤلف گوید که خداوند لعنتهای ابدیه مغذب فرماید

ابن ملجم شقی لعین را که آنصورت مقدسی را که نظر کردن بر آن باقرار قتل ابو بکر عبادت بود بخون فرق بناحق شکافته
او رنگین کرد و اثر آن بسرایت کرد بصورتی از آنجناب که در آسمان بود و ملائکه بزیارتش میرفتند و متمتع میشدند چنانکه در کتاب
بحار از اعمش از حضرت صادق علیه السلام از پدر و جد بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شبی که مرا
باسمان بردند چون باسمان پنجم رسیدم نظرم افتاد بصورت علی ابن ابی طالب علیه السلام پس گفتم الحبیب من ایجبرئیل این
صورت است جبرئیل عرض کرد که یا محمد صلی الله علیه و آله خواهش کردند ملائکه اینکه زیارت کنند صورت علی بن ابی طالب علیه السلام را
عرض کردند که ای پروردگار ما فرزندان آدم در دنیا تمتع میبرند در هر صبح و شام بمشاهده جمال علی ابن ابی طالب علیه السلام
که حبیب حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله و خلیفه او و وصی او و امین او است پس ما را متمتع ده بمشاهده جمال با کمال او بآنمقدار که اهل دنیا متمتع
بآن برده اند پس خداوند جل شانه خلق فرمود این صورت آنجناب را از نور قدس خود و این صورت علی الدوام نزد ماست
و در هر صبح و شام او را زیارت میکنند مؤلف گوید که آه آه و اخزناه که اعمش از آنحضرت و آنجناب از پدر بزرگوار خود علیهم السلام روایت
کرده است که چون ابن ملجم لعین ضربت بر فرق همایون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زد ضربت او سرایت کرد بآنصورتی که در آسمان بود
پس ملائکه در هر صبح و شام که بزیارت آن مشرف میشوند لعن میکنند بر ابن ملجم ملعون آه و امصیبتاه که چون خامس آل عبا را
در کربلای معلی شهید کردند ملائکه از آسمان نازل شدند و او را برداشته نزد صورت پدر بزرگوارش باسمان پنجم بردند
پس هر زمان که ملائکه آسمانها نازل میشوند و ملائکه زمین بالا میروند از برای زیارت صورت علی ابن ابی طالب
و نظر کردن بآن و زیارت فرزند مظلوم او حسین بن علی علیهما السلام در حالتی که بخاک و خون مالیده شده است لعنت میکنند
ملائکه یزید و ابن زیاد و سایر قاتلین آنمظلوم را و بلعنت کردن مشغول اند تا روز قیامت قال الاعمش قال الصادق علیه السلام
هذا من مکنون العلم و مخزونه لاتخرجه الا الی اهله اعمش گفت که حضرت صادق علیه السلام بعد از این حدیث شریف فرمود که این حدیث از علم
مکنون و مخزون است اظهار مکن آنرا مگر بسوی اهل آن و در کتاب عوالم روایت کرده است که بعد از آنکه ابن ملجم بی ایمان فرق
آنمعدن ایمان جناب امیر مؤمنان ارواحنا له الفداء را با تیغ شق کرد و آن بزرگوار شهید در محراب عبادت افتاده بود و خون
از فرق مبارکش جاری بود حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که ای پدر بزرگوار آیا خبر نمیدهی ما را که این معامله را با جناب
تو کرد و که فرق شما را شق کرد فرمود که کشت مرا پسر یهودیه عبدالرحمن ابن ملجم مرادی پس عرض کرد که از کدام راه فرار کرد
آنحضرت فرمود که احدی متعاقب او نرود که همین ساعت در از این در میآورند و اشاره کرد بباب کنده قال الراوی
و لم یزل السم یسری فی رأسه و بدنه ثم اغمی علیه ساعة آه و امصیبتاه که راوی میگوید که علی الدوام زهر سرایت میکرد در سر
و بدن آن بزرگوار آه و اخزناه که بقدر یکساعت غش کرد و خلق نگاه بطرف باب کنده میکردند و منتظر آوردن آنملعون شقی بودند
و مسجد مملو از خلق شده بود و بسیاری گریان و نالان و بعضی مهموم و مغموم بودند که بعد از ساعتی صیحه عظیمی بلند شد و صدای
شیون و ناله زنان برخواست که دشمن خدا ابن ملجم ملعون را با کتف بسته آوردند جمعی او را لعنت میکردند و جماعتی او را میزدند
و بعضی از دوستان بدندان گوشتهای بدن او را میکندند و با او میگفتند که ای دشمن خدا این چه عمل بود که کردی که امیر را
هلاک کردی و بهترین خلایق را کشتی و آنملعون ساکت بود و هیچ نمیگفت پس خلق دیدند که حذیفة بن یمان نخعی از پیش میآید
و در دستش شمشیر برهنه است و مردم را منع از کشتن آنملعون میکند و بصدای بلند فریاد میکند که هذا قاتل الامام علی
یعنی این ملعون آنکسیست که بقتل رسانیده است امام ما جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام را و او را باین هیئت آورده تا داخل مسجد



کرد شخصی میگوید که من نظر میکردم بصورت آنملعون دیدم که چشمهای او مثل کاسه خون شده و بجانب سر او پریده و بر صورت او
ضربتها خورده و روی او دود ماغ او در هم شکسته و خون از ریش او بر دوش او جاریست و آنملعون گاهی نظر بطرف راست
و گاهی بطرف چپ میکند و او گندم گون و خوش رو و در میانه پیشانی او علامت سجده بود و موی سرش سیاه و در اطراف
روی او ریخته بود گویا شیطان رجیم بود که مجسم شده بود و چون مقابل من رسید گوش دادم شنیدم که با نفس نحس خود در
بود و این اشعار را میخواند اشعار عربی اقول لنفسی بعد ما کنت انهاها و قد کنت انهاها و کنت اکیدها یعنی میگویم از برای نفس خود
بعد از آنکه بودم که او را منع میکردم و تحقیق که بودم که او را از این مقام میخواستم و با و سفارش میکردم وله یا نفس
کفی عن طلابک و اصبری لاتطلبی هما علیک یبیدها که ای نفس من خود را منع کن از هوا و هوس و مطلوب خود
صبر کن و طلب مکن غم و اندوهی را از برای خود وله فما قبلت نصحی و قد کنت ناصحا کنصح ولود غاب عنها ولیدها ای نفس
هر چند ترا نصیحت کردم مثل نصیحت پدر مهربان باولاد غایب خود تو گوش ندادی بنصیحت من وله فما طلبت الا عنائی و شقوتی
فیا طول مکثی فی الجحیم بعیدها پس طالب نشدی ای نفس از برای من و تحصیل نکردی مگر رنج مرا و شقاوت را پس ای وای
بر طول معذب شدن من در جهنم و مخلد شدن در آن پس چونکه آن بیحیا را حاضر کردانیدند در مقابل امیر مومنان و مولای
متقیان آن پیمانگاه داشتند پس چون نظر حضرت امام حسن علیه السلام که سر شق شده پدر را بر دامن داشت بآن شقی افتاد با و فرمود که وای
بر تو ای ملعون ای دشمن خدا تو کشنده امیر المؤمنین و بناله در آورنده امام مسلمین ای ملعون این بود مزد آنجناب در
بعوض آنکه ترا جای داد و مقرب درگاه خود کردانید و از نزدیکان خود شمرد و مقدم بر غیر داشت ای ملعون شقی مگر این
بزرگوار بد امامی بود از برای تو که مزد الطاف او را بدینگونه دادی راوی میگوید که آن بیحیا اینهمه کلمات را شنید و صلا جواب
نداد پس حضرت امام حسن علیه السلام خم شد و صورت پدر را بوسید و عرض کرد که ای پدر بزرگوار اینست قاتل شما که بعون الله
بر او مسلط شده حاضر کردانیده اند راوی میگوید که آن بزرگوار اصلا جواب نفرمود گویا از شدت ضعف بخواب رفته بود
و حضرت امام حسن علیه السلام خوش نداشت که پدر را از خواب بیدار کند پس روی مبارک را بجانب آنملعون کردانید و مثل کلمات
سابقه او را سرزنش کرد پس فرمود که ای ملعون و ای شقی ترین همه اشقیا مگر پدر بزرگوارم بد امامی بود که با او اینگونه سلوک
نمودی آن بی ایمان در جواب این آیه را خواند که افانت تنقذ من فی النار یعنی آیا تو میخواهی که بیرون آوری کسیرا
که خود خود را در آتش میخواهد پس ناگاه صدای شیعیان و دوستان بناله و صیحه و غوغا در هجران آن سید اوصیا بلند شد
پس حضرت امام حسن علیه السلام امر فرمود که ساکت شوید پس خود روی مبارک را بجانب حذیفه کرد و فرمود که کجا این دشمن
خدا را دیدی و چگونه بر او ظفر یافتی حذیفه عرض کرد که ای مولای من حکایت من با این ملعون عجیب است و کیفیت
آن اینست که من با زوجه خود خوابیده بودم و او بیدار بود که ناگاه صدای غوغائی شنید که گوینده میگفت که چراغ
شد ارکان هدایت و خاموش شد و الله نشانهای راه سعادت کشته شد ابن عم محمد مصطفی کشته شد علی مرتضی کشت
او را شقی ترین همه اشقیا پس زوجه من مرا از خواب بیدار کرد و گفت ایمرد تو خوابیده و حال آنکه امام تو علی ابن ابی
طالب علیه السلام را کشتند پس من با خوف و دهشت از خواب جستم و گفتم ای زن خدا دهان ترا بشکند این چه کلامست که میگوئی شاید
این کلام را شیطان بتو القا کرده یا آنکه خواب دیده ای زن وای بر تو بدرستی که احدی را بر امیر المؤمنین علیه السلام حقی نیست
او بر کسی ظلم نکرده او بود از برای طفلان یتیم پدری رحیم و از برای بیوه زنان شوهری مهربان و مع ذلک که را

قدرت تو بر قتل امیرالمؤمنین علیه السلام و حال آنکه او شیر بیشه در هم درنده و شجاعت بلند مرتبه و یکه سواریست در هر معرکه
پس زوجه من اصرار کرد و گفت ای مرد من شنیده ام آنچه تو نشنیده و میدانم آنچه تو نمیدانی و گمان من آنست که غالباً
در کوفه نباشد مگر آنکه این صدا که من شنیدم داخل آن شنیده باشد یا ابن رسول الله ص من با زوجه خود در گفتگو بودم که ناگاه
صیحه عظیم و صدای جمعیت و غوغائی شنیدم چون گوش دادم شنیدم که گوینده میگفت که امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتند پس دانستم
که فتنه و شری واقع شده پس شمشیر خود را از غلاف در آوردم و از خانه بیرون دویدم چون بوسط راه رسیدم و نظر بطرف
چپ و راست کردم دیدم که این دشمن خدا بهر طرف میدود که فرار کند راه نمییابد بدین جهت گفتم که وای بر تو کیستی که در میان
راه حیران و راه نمییابی آیا در مرده چه کسی که باین طرف و آنطرف میدوی و راه نداری پس این ملعون غیر اسم و کنیه خود را
گفت پس من گفتم که از کجا میآئی گفت از منزلم گفتم بکجا میروی گفت بحیره گفتم چرا صبر نمیکنی تا با امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح کنی و بعد
در عقب حاجت خود بروی گفت میترسم که اگر منتظر نماز بمانم حاجتم فوت شود گفتم وای بر تو شنیدم که گوینده میگفت که
امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتند آیا تو را در اینباب خبری هست این ملعون گفت که نه گفتم چرا با من نمیآئی تا معلوم کنیم که اینخبر صحیح است
یا نه گفت من پی حاجت خود میروم که آن اهم است از این پس چون من اینکلام را از او شنیدم گفتم ای پست رتبه تابع
بلا و هوس وای لئیم تر از همه کس حاجت تو بهتر است در نزد تو از تجسس احوال امیرالمؤمنین و امام المسلمین علیه السلام ای پست رتبه اگر
اعتقاد تو اینست که گفتی والله ترا در نزد خداوند هیچ اعتباری نیست پس شمشیر خود بر او حمله کردم و خواستم که بر او غالب
آیم او شمشیر مرا رد کرد پس در حین اینکه با یکدیگر مشغول گفتگو بودیم که بادی وزید و عبای او را از هم گشود پس دیدم شمشیر او که
آینه میدرخشید پس گفتم ای ملعون وای بر تو این شمشیر برهنه چیست که در زیر عبا داری بلکه تو نیز قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام خواهی که
که بگوید نه خداوند بخن راست بر زبانش جاری کرد و گفت بلی پس من شمشیر خود را بالا بردم که بر او زنم او نیز شمشیر خود را بالا برد که
بر من زند من شمشیر او را از خود رد کردم و شمشیری بر ساق پاهای او زدم که بر رو در افتاد و خود را برروی او انداختم و بعد
بلندی کشیدم و خواستم شمشیر خود را گرفته او را بقتل رسانم آن ملعون نگذاشت پس اهل حیره جمع شده مرا یاری کردند پس کفهای او را
و اینک او را بخدمت حاضر کردانیدیم خداوند مرا بفدای تو کرداند حال بر چه رای مبارک با قرار گیرد چنان کن و چون حضرت
امام حسن علیه السلام اینکلمات را از او شنید قال الحمد لله الذی نصر ولیه و خذل عدوه یعنی حمد خداوندیرا که نصرت داد دوست خود را
و ذلیل کردانید دشمن خود را مؤلف دلکباب گوید که فدای بیکسی و بییاری آقای مظلومم جناب سیدالشهداء شوم که هیچکس
بی یاور و معین نبود زیرا که قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام را با آنکه یکضربت بیش نزده بود چنان که شنیدی دوستان گرفته او را نزد
که شمر شریر با آنکه خنجرها زده بود و غریب کربلا را شهید کرده بود کسی را جرأت آن نبود که با او سخن بگوید بلکه از کربلا تا کوفه و شام
همنوا اسیران بود و علیه اللعنه دایم در کمال عزت و جلالت بود و خندههای بلند میکرد و بکودکان و اسیران انواع اذیتها میرسانید
و اقسام بیادبیها میکرد پس حضرت امام حسن علیه السلام سر مبارک را نزد صورت پدر برده روی بخون آلوده او را بوسید و عرض کرد
که ای پدر جان اینک دشمن خدا و دشمن تو را خداوند بر او تسلط عطا فرموده آورده اند و چون آن بزرگوار از خواب رفته بود حضرت
امام حسن را خوش نیامد که آنجناب را از خواب بیدار نماید پس بعد از ساعتی خود بیدار شده چشمهای مبارک را گشود و فرمود
ارفقوا بی یا ملائکة ربی یعنی مدارا کنید با من ای ملائکه پروردگار من پس حضرت امام حسن علیه السلام دفعه دیگر عرض کرد که اینک
خدا و دشمن جناب شما ابن ملجم است که خداوند تسلط بر او عطا فرموده او را بخدمت حاضر کردانیده اند پس جناب امیر علیه السلام چشمهای خود را



بجانب آن ملعون گشود و دید که دستهای او را عقب سر بسته اند و شمشیر او بگردن حمایل است پس با بدن نحیف و صدای ضعیف و بکمال رقت و
مرحمت فرمود که ای مرد عجب کار بزرگی کردی و امر عظیمی را مرتکب شده مگر من بد امامی بودم از برای تو که مرا اینگونه جزا دادی آیا با تو
مهربانیهای بسیار نکرده ام آیا ترا بر غیر مقدم نداشته ام آیا بتو احسانهای بیشمار نکرده ام آیا عطاهای ترا زیاد نکردانیده ام آیا ملعونی
بمن میگفتند که اینمرد با تو چنین و چنانست و من گوش بسخنان ایشان نمیدادم و ترا بر خود راه میدادم و انواع احسانها بعمل
میاوردم و حال آنکه میدانستم که تو قاتل منی لامحاله ولکن امید از جانب خداوند داشتم که بلکه از کثرت احسان خجلت کشیده
و از ضلالت و گمراهی برگردی و آخر الامر همراهی شقاوت خود نمودی و مرا بقتل رسانیدی ای شقی ترین همه اشقیا راوی میگوید که در آن
وقت چشمهای آن شقی پر از اشک شد و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین افانت تنقذ من فی النار یعنی یا امیرالمؤمنین آیا میخواهی بیرون
آوری کسیرا که خود میخواهد که در آتش باشد آنحضرت فرمود که راست گفتی پس ملتفت شد بجانب فرزند خود حضرت امام حسن علیه السلام و فرمود
که ای فرزند مدارا کن با این اسیر خود و بر او رحم کن و احسان و مهربانی کن آیا نمیبینی که چگونه چشمهای او بجانب من نگران و بر دیده او از کثرت
خوف و رعب قلب او مضطرب گردیده و چون حضرت امام حسن علیه السلام این نوع الطاف و مهربانیها مشاهده کرد و عرض کرد که یا ابتاه قد
قتلک هذا اللعین الفاجر و افجعنا فیک و انت تامرنا بالرفق به یعنی ای پدر بزرگوار بتحقیق که کشته است این لعین فاسق فاجر
شما را و بدرد آورده است همه ما را در مصیبت شما و جناب تو امر میفرمائی ما را بمدارا و مهربانی با او آنحضرت علیه السلام در جواب فرمود که
ای فرزند ما اهل بیتی میباشیم که زیاد میکنیم بر هر کس که بدی کند با ما کرم و عفو و رحمت را ای فرزند شفقت از عادت ما است
عادت ما مؤلف گوید چنانکه فرزند مظلومش جناب سیدالشهداء علیه السلام بلشکر حر در وقت تشنگی آب داد و حال آنکه ایشان بجنگ آنجناب
آمده بودند و در روز عاشورا در وقت شدت تشنگی با دو نوجوانان و اصحاب و اهل عیالش قطره از آب فرات ندادند پس حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای فرزند بحق من بر تو که او را طعام ده از آنچه خود میخوری و آب ده از آنچه خود میآشامی و پاها
و دستهای او را غل مکن مؤلف اشکبار گوید که امیر مؤمنان روحی له الفداء با قاتل خود چنین رفتار فرمود آه آه که ابن سعد بیحیا
بعد از غارت خیمها با آنکه جناب سید الساجدین علیه السلام بیمار بود و اذیت آنجناب باین ملعون و عدی نرسیده بود امر کرد که غل جامعه او را در
دن بیمار مظلوم را غل کرد بعلاوه دست و پای او را هم غل کرد و از کربلا تا کوفه و شام خود و لشکریان از انواع طعامها و میوهها و آبها
بودند و همه اسیران حتی کودکان از گرسنگی و تشنگی ناله و گریه میکردند و کسی بر ایشان رحم نمیکرد پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که ای فرزند
ای حسن اگر من مردم او را بیش از یکضربت مزن چنانکه او یکضربت بمن بیش نزده است و بعد از آن او را با آتش بسوزان ای فرزند گوش و دماغ
و لبها و صورت او را قطع مکن که شنیدم از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود ایاکم و المثلة و لو بالکلب العقور اگر چه با سگ گیرنده باشد مؤلف
دلسوخته گوید که خداوند بر کرابن زیاد شدید العذاب را از عذاب خود خلاص نکرداند که با ابن سعد ملعون نامه نوشت که اگر حسین علیه السلام
از اطاعت ما سرباز زند امر او را تنگ گیر تا آنکه او را بقتل رسانی و گوش و دماغ و لبها و اطراف او را و اصحاب او را قطع کن که
ایشان باین قسم عذاب مستحق اند پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که ای فرزند ای حسن اگر من زنده ماندم خود ولی امر خودم یا عفو کردن او و من خود
داناترم با اینکه با او چه سلوک باید کرد پس اگر عفو کردم پس بجهت آنست که ما اهل بیت زیاد میکنیم بر هر کس که با ما بدی کند مگر عفو و کرم را
محمد بن حنفیه میفرماید که پس ما پدرم آنجناب را برداشتیم و بخانه بردیم و در محل نمازش خوابانیدیم و با دختران مشغول نوحه و ناله
شدیم مؤلف گوید که خداوند من صلوات و رحمت خود را علی الدوام نازل فرما بر امیر مؤمنان و ذریه و دوستان او و بعد از آن بحکم
در علم تست مضاعف فرما لعنت خود را بر ابن ملجم ملعون و دوستان او و بعد از آنچه در ملک تست برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد

یا اَشدّ المتّقین مجلس ششم در بردن جناب امیر علیه السلام است از مسجد بجای بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی المخلصین لامیر المؤمنین ارواحنا
له الفداء ورحمة الله وبرکاته **و بعد** سبحان الله الذی لم یزل سلطانا اذ لا مملکة ولا مال ولا اله الا الله اکبر الجلیل المتعال
والصلوة والسلام علی مظهر سلطنة الله فی المبدء والمآل محمد مطلع جمیع فیوضات الجلال والجمال وآله الذین هم ینابیع کل خیر وکمال
لما شاء الله واراد فی الماضی والمستقبل والحال وعلی شیعتهم ومحبیهم المتقین ابد الآبال ولعنة الله علی اصول الکفر والضلال وفروعهم
فی الغدو والآصال **و بعد** اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک
انت الوهاب نبی حضرت سلیمان علی نبینا وآله وعلیه السلام عرض کرد که ای پروردگار من بیامرز مرا و ببخشای بمن ملک عظیمی را
که سزاوار نباشد از برای احدی از بعد من بدرستی که توئی بسیار بخشنده و در حدیث است که خداوند باد را مسخر او فرمود که صبح باد او را از
تا شام بقدر یکماه راه در کمال راحت میبرد و از شب تا صبح بقدر یکماه و در حدیث دیگر است که از صبح تا شام از شهر شام تا فارس میبرد
و شیاطین در یا و خشکی و وحوش و طیور و سایر حیوانات در تحت فرمان او بودند و لغت ایشان را میدانست و سلطنت او بنوعی بود که معجزه او
بود که معلوم میشد که از عطاء الهی است و شباهتی بسلطنت پادشاهان دنیا نداشت و از بعضی احادیث معلوم میشود که مراد آنحضرت این
بوده است که خداوند باو سلطنتی عطا فرماید که نتواند در زمان او و بعد از او کسی بگوید که این سلطنت بجور و ظلم و غلبه بوده است مثل سلاطین
دنیا بلکه بنوعی باشد که معجزه باشد و بنابر این معنی بخلی بر آنحضرت لازم نمیآید مولف گوید که احتمال دارد که مراد آنحضرت این باشد
که سلطنتی خداوند باو عطا فرماید که هرکس که در رتبه بعد از او است مثل آن عطا کرده نشود بعلت عدم قابلیت او تا آنکه لازم بیاید
بخل بالنسبه بآنکسی که در رتبه آنحضرت است از سایر انبیاء یا اعلی مرتبه از آنحضرت است خصوصا سید انبیاء و آل طاهرین علیهم السلام بعلت آنکه
بخل از صفات انبیاء علیهم السلام نیست علاوه آنکه جناب سلیمان قطعا دانا بود که از اشعه آل محمد علیهم السلام خلق شده و سلطنت شعاع اگرچه نهایت
اعلی رسد در جنب سلطنت منیر باطل و مضمحل است و ایضا شکی و ریبی در این نیست که آنحضرت دانا بود که سید انبیاء و آل طاهرینش
در جمیع صفات کمال اکمل بوده اند از جمیع عالمیان بلکه اگر مخلوقی در دنیا و آخرت کمالی داشته است یا خواهد داشت بواسطه
برکت ایشان بوده است و ایشان اصل و معدن و ولی آن بوده اند پس باید معلوم باشد که مراد حضرت سلیمان علیه السلام این نبوده است
که خداوند بآنحضرت سلطنتی عطا فرماید که هرکس بعد از زمان آنحضرت آید سزاوار مثل آن نباشد حتی پیغمبر آخر الزمان و آل طاهرین
آنجناب علیهم السلام و بدانکه ذکر همه آیات و احادیث و ادعیه و زیارات و غیر اینها که دلالت میکند بر کیفیت سلطنت فخر کاینات و آل
طاهرین او علیهم السلام در عالم امکان و کون در دنیا و آخرت در این کتاب بلکه در همه کتابها ممکن نیست و لهذا از برای اثبات این مطلب و ازدیاد
معرفت و محبت شیعیان و منور شدن قلبهای ایشان اکتفا میکنیم بذکر حدیثی که مشهور است بحدیث بساط که در آن بیان شمه از سلطنت
سید اوصیاء و فخر اولیاء ولی الله علی الاولین والآخرین سیدنا و مولانا علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام در این دار دنیای دنی
شده است و آن بنحوی بوده است که در کتاب بحار از کتاب منهج التحقیق از سلمان فارسی علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت
امام حسن علیه السلام به پدر بزرگوارش عرض کرد که یا امیر المؤمنین بدرستیکه سلیمان بن داود علیه السلام سؤال کرد از پروردگار خود پادشاهی
ملکی را که سزاوار نباشد از برای احدی از بعد و پس خداوند عطا فرمود آنرا باو آیا شما را چیزی از پادشاهی و ملک او نصیبی هست
پس آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزند قسم بخداوندی که شکافت دانه را و پرورش داد نطفه را اینکه سلیمان بن داود علیه السلام سؤال کرد از
خداوند عزوجل ملک را پس عطا فرمود باو و بدرستیکه پدر تو مالک است بعد از جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی را که مالک نشده است هیچ
احدی از جد و نه بعد از جد پس حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که التماس ما آنست که بنمائی بما از آنچه بشما عطا فرموده است خداوند عزوجل





بآن از کرامت خود آنحضرت علیه السلام در جواب فرمود که خواهم نشان داد انشاء الله تعالی پس آنحضرت علیه السلام برخواسته تجدید وضو نموده دو رکعت
نماز بجای آورد و خواند خداوند عزوجل را بدعائی چند که ما نفهمیدیم پس بدست مبارک خود اشاره بجانب مغرب فرمود پس دفعةً
ابری بر در خانه ظاهر شد و در پهلوی آن ابری دیگر بود پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابر فرود آی بامر پروردگار پس آن ابر نازل شد
در حالتی که میگفت که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و شهادت میدهم اینکه تو خلیفه و جانشین و وصی او و هرکس شک کند
در تو پس بتحقیق که هلاک شده است و هرکس چنگ زند بجناب تو طی کرده است راه نجات را پس دیدیم که آن ابر بر روی زمین مثل فرشی
پهن شد پس امیر المؤمنین علیه السلام بما فرمود که بر روی این ابر بنشینید و هریک بر جای خود قرار گرفتیم پس آنحضرت علیه السلام اشاره با بر دیگر کرد
پس او مثل ابر اول بر زمین پهن شد و گفت آنچه ابر اول گفته بود پس آن بزرگوار علیه السلام تنهائی بر آن سوار شد و بآن اشاره کرد بغیر لغت
عرب پس دفعةً بادی در زیر آن دو ابر ظاهر گردید و هر دو را بهواری بلند کرد پس من بجانب آنجناب نظر کردم دیدم که بر کرسی نشسته است
و چندان نور از روی منورش میدرخشید که چشمها را خیره میکرد پس حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که یا امیر المؤمنین حضرت سلیمان
بن داود مطاع بود بجهت انگشتری پس ما که سبب مطاع بودن شما چیست آنحضرت فرمود جهتش اینست که منم عین الله در زمین او و زبان
گویای الهی در خلق او منم نور خداوندی که خاموش کرده نشوم منم باب الله آنچنانی که آمده میشود از او و حجت اویم بر بندگان او پس فرمود
که آیا دوست میدارید که بنمایانم بشما انگشتر سلیمان بن داود را عرض کردیم که بلی پس دست مبارک در جیب خود کرد و انگشتری را درآورد
از طلا که نگین او از یاقوت سرخ بود و بر آن اسم محمد و علی نقش بود جناب سلمان میفرماید که من از آن تعجب کردم پس آنحضرت
فرمود که از چه تعجب میکنید و حال آنکه امثال این امور از مثل من شخصی عجب نیست و من امروز خواهم نمود بشما چیزی چند را که هرگز ندیده
باشید پس حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که خواهش آنداریم که بنمائی یاجوج و ماجوج را و سد آنچنانی را که میان ما و ایشان بسته
شده است ناگاه دیدیم که باد بساط ابر را حرکت داد و از آن صدائی میشنیدیم مثل صدای رعد و بساط بلند شد در هوا و امیر المؤمنین علیه السلام
از پیش تشریف میبرد تا آنکه رسیدیم بکوه بسیار بلندی و درخت خشک شده که همه برگهای آن ریخته بود و شاخهای آن خشک شده بود
پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که چه میشود این درخت را که چنین خشک شده یا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از خودش سبب آنرا سؤال کن
او ترا جواب خواهد داد پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای درخت چه میشود که بر تو خشکی روی داده است بنوعی که مشاهده میکنیم اندر خت
جواب آنداد پس امیر المؤمنین علیه السلام بآن درخت فرمود که بحق من که جواب ده او را راوی میگوید که دفعةً شنیدیم که آن درخت عرض کرد که لبیک
ای وصی رسول الله علیه السلام و خلیفه او پس آن درخت بحضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که هر شب در وقت سحر پدر بزرگوارت حضرت امیر المؤمنین
نزد من تشریف میآورد و دو رکعت نماز میگذارد و تسبیح بسیار میخواند و چون از نماز و دعا فارغ میشد ابر سفیدی میآمد که از او
بوی مشک ساطع بود و بر آن کرسی گذاشته بود پس آنجناب علیه السلام بر آن کرسی می نشست و تشریف میبرد و از برکت آنجناب من سبز
و خرم بودم و حال چهل روز است که تشریف نیاورده و از اینجهة بر اینحال شده ام که مشاهده میفرمائید پس جناب امیر مؤمنان علیه السلام
در پای او دو رکعت نماز گذارد و دست مبارک بر آن کشید پس دفعةً سبز و خرم شد مثل حالت اول که دیده بود پس باد را امر کرد و در
شد پس ملکی رسیدیم که یکدستش در مشرق و دست دیگر او در مغرب بود و چون نظر آن ملک بامیر المؤمنین علیه السلام افتاد عرض کرد که
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
و پس از اقرار بشهادتین عرض کرد که شهادت میدهم که تو وصی و خلیفه او بحق و صدقی پس ما عرض کردیم که یا امیر المؤمنین این
ملک کیست که یکدستش در مشرق و دیگری در مغرب است آنحضرت فرمود که این ملکی است که خداوند او را موکل فرموده بر ظلمات و روشنی

وشب وازاین شغل معزول نمیشود تا روز قیامت وبدرستی که خدای عز وجل قرار داده است امر دنیا را بمن و بدرستیکه جمیع اعمال خلایق
در همه روز عرض میشود بمن پس بالا میرود بسوی خداوند پس رفتیم تا بسد یاجوج و ماجوج رسیدیم پس امیرالمومنین علیه السلام باد فرمود که
ما را در کنار این کوه فرود آورد و بدست مبارک اشاره فرمود بکوه بسیار بلندی که بسد بود پس ما نظر کردیم بسد و آن بمقداری
که چشم میدید بلند بود و بمقدار سیاه بود که گویا قطعه از شب تار بود و از اطراف آن دود بیرون میآمد پس امیرالمومنین علیه السلام بحضرت
امام حسن علیه السلام فرمود که منم صاحب امر این بندگان خدا سلمان میفرماید که من ایشان را بر سه قسم دیدم بعضی بلندی ایشان بصد و
بیست ذراع بود و صنف دیگر طول ایشان هفتاد ذراع بود و صنف دیگر ایشان یک گوش را از فرش خود میکردند و گوش
دیگر را لحاف خود میکردانیدند پس امیرالمومنین علیه السلام باد امر فرمود که برما را بکوه قاف چون بآنجا رسیدیم دیدیم که آن کوهی است
از زمرد سبز و بر آن ملکی بود بصورت کرکس پس چون نظر آن ملک با میرالمومنین علیه السلام افتاد عرض کرد که السلام علیک یا وصی
رسول الله و خلیفته پس عرض کرد که آیا اذن میدهی مرا که سوال کنم پس حضرت جواب سلام او را داد و فرمود که اگر میخواهی سوال کنی
و اگر میخواهی من ترا خبر دهم که چه مطلب میخواهی سوال کنی پس ملک عرض کرد که یا امیرالمومنین شما سوال مرا بفرمایید که چیست فرمود که
از من خواهش کنی که ترا اذن دهم که بزیارت خضر علیه السلام روی عرض کرد بلی حضرت فرمود که ترا اذن دادم پس آن ملک گفت که
بسم الله الرحمن الرحیم و بتعجیل روانه شد پس ما روانه جانب آن کوه شدیم پس اندک زمانی گذشت که آن ملک حضرت خضر را زیارت
کرده بمکان خود بازگردید پس سلمان عرض کرد که یا امیرالمومنین دیدم ملک را که بزیارت حضرت خضر علیه السلام نرفت مگر باذن جناب
آنحضرت فرمود که قسم بآنخدایی که آسمانها را بغیر ستون بلند گردانیده که اگر قصد کند ملکی که بقدر زمان نفسی از مکان خود بجا بجا
رود تا از من اذن نگیرد از جای خود حرکت نخواهد کرد و همین مقام است از برای فرزند من حسن علیه السلام و بعد از من و بعد از و است حسین علیه السلام و بعد
نه نفر از ذریه حسین علیه السلام که نهمی ایشان قائم ایشانست پس ما عرض کردیم که چه اسم دارد ملکی که موکلست بکوه قاف آنحضرت فرمود که اسم او
ترجائیل است پس ما عرض کردیم که یا امیرالمومنین چگونه هر شب تا اینجا تشریف میآوری و مراجعت میفرمایی آن بزرگوار فرمود بهمین قسم
که شما را آوردم قسم بآن خداوندی که شکافنده دانه و پرورش دهنده نطفه است که منم حیان مالک ملکوت آسمانها و زمینم که اگر
شما بر بعض آنها مطلع باشید نتوانید تحمل آن نمود بدرستی که اسم اعظم الهی هفتاد و دو حرفست و در نزد آصف بن برخیا بود که یک حرف
از آن را تکلم فرمود تا آنجا که تخت بلقیس بود پس آن تخت را
از آن و یک حرف را خواند خداوند عز و جل بجهة آن یک حرف از برای وطی الارض فرمود
برداشته پس زمین گشوده شد و بمکان خود برگردید زودتر از آنکه چشم برهم گذارد گشوده شود و قسم بذات الهی که در نزد ما
هفتاد و دو حرفست دیگر فرا خداوند اختیار فرموده و در نزد خود در علم غیب حفظ فرموده و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم شناخت
ما را هر کس که شناخت ما را و انکار کرد هر کس که انکار کرد ما را پس فرمود که ما روانه شدیم پس ناگاه جوانی را دیدیم که بر کوه در میان
دو قبر ایستاده و نماز میکند پس ما عرض کردیم که یا امیرالمومنین این جوان کیست آنحضرت فرمود که او صالح پیغمبر است و این دو قبر
یکی از پدر او و دیگری از مادر اوست و آن در میانه آنها مشغول بندگی خداوند است پس چون نظر صالح بآنحضرت افتاد دیر ما
که نتوانست که خود را حفظ نماید پس شروع کرد بگریستن و بدست خود اشاره میکرد بجانب امیرالمومنین علیه السلام و بعد از آن اشاره میکرد
بسینه خود و میگریست پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام در نزد او توقف فرمود تا او از نماز فارغ شد پس ما با او گفتیم که سبب گریه تو چیست
حضرت صالح در جواب گفت که هر روز صبح حضرت امیر علیه السلام بر من میگذشت و در نزد من می نشست پس بسبب مشاهده جمال آنجناب طاعت و
من بر عبادت زیاده میشد و حال ده روز است که از من قطع نظر فرموده و باین سبب مرا مضطرب گردانیده سلمان میفرماید



۳

که ما از سخن او تعجب کردیم پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که میخواهید که سلیمان بن داود را نشان شما دهم ما عرض کردیم که بلی پس آنجناب
از جای برخاست و ما هم با آنحضرت برخواستیم و رفتیم تا آنکه داخل بستانی شدیم که هرگز بستانی باین نیکویی ندیده بودیم و در آن بود از
جمیع میوه ها و انگورها و نهرهای آب در اطراف آن جاری بود و مرغها بر شاخهای درختها مشغول طرب بودند و در جواب یکدیگر نغمه
میکردند و چون نظر مرغان بآنجناب افتاد جمیعا بحرکت آمده در اطراف پرواز میکردند تا وسط آن بستان رسیدیم که
ناگاه تختی ظاهر شد که بر آن جوانی بر پشت خوابیده بود و دست خود را بر سینه گذاشته بود پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام از جیب خود انگشتری
در آورده و در انگشت سلیمان بن داود کرد پس او از جای خود برخواست و گفت السلام علیک یا امیرالمومنین و وصی رسول رب العالمین
تویی والله صدیق اکبر و فاروق اعظم بتحقیق که رستگار شد کسی که چنگ زد بتو و نادم و پشیمان شد کسی که تخلف ورزید از جناب
تو و بدرستی که من از خداوند سوال کردم ببرکت شما اهل بیت پس عطا کرده شد این ملک را سلمان میفرماید که من چون کلام سلیمان را
شنیدم بر قدمهای امیرالمومنین علیه السلام افتادم و بوسیدم و حمد کردم خداوند را بر عطای بندگی او و راه نمایی بسوی ولایت
و باقی همراهان من کردند آنچه را که من کردم پس سوال کردیم از امیرالمومنین علیه السلام از آنچه در آنطرف کوه قاف است آنحضرت
در جواب فرمود که در آنطرف قاف چیزی چند هست که بآن نمیرسد علم شما پس گفتیم که میدانیم که چنین است پس فرمود که علم من
بآنطرف آن مثل علم منست باین دنیا و آنچه در اوست و منم حافظ و گواه بر همه آنها بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین اند اوصیاء از اولاد
بعد از من پس فرمود که من داناترم براههای آسمانها از راههای زمین ماییم اسم مکنون مخزون ماییم اسماء حسنای الهی
که هرگاه خوانده شود خداوند بآنها اجابت میفرماید ماییم اسماء نوشته شده بر عرش و بجهة خاطر ما خلق فرموده خداوند عز و جل
زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را از ما تعلیم گرفتند ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تهلیل و تکبیر را و ماییم آن کلماتی که خداوند
القا فرمود بحضرت آدم علیه السلام پس فرمود که میخواهید که بنمایانم شما را امر عجیبی را ما عرض کردیم که بلی فرمود که چشمهای خود را برهم گذارید
پس ما چشمهای خود را برهم گذاشتیم پس فرمود که بگشایید ما هم گشودیم پس ناگاه خود را در شهری دیدیم که هرگز شهری بآن بزرگی ندیده
بودیم همه بازارهای آن آراسته و در آن بودند مردمانی که هرگز بآن بزرگی آدم ندیده بودیم که به بلندی درخت خرما بودند ما عرض کردیم
که این جماعت کیستند فرمود که بقیه قوم عادند که کافرند بخداوند عز و جل نیاورده اند خوش آمد مرا که ایشان را بشما نشان دهم و اراده
دارم که این شهر و اهل آن را هلاک کردانم و ایشان مطلع نیستند که هلاک خواهند گردید پس آن بزرگوار دست مقدس خود را بر سینها و بدنهای
مالید و کلماتی چند بیان فرمود که ما نفهمیدیم و دفعه دیگر بر سر آن قوم برگردید تا مقابل ایشان رسید پس چنان نعره کشید و صیحه بر
ایشان زد که ما گمان کردیم که زمین سرنگون شد و آسمان خراب شد و همه صاعقهای عالم از دهان مبارک او در آمد که دفعه
همه آن قوم هلاک شدند و احدی از ایشان باقی نماند پس ما عرض کردیم که یا امیرالمومنین علیه السلام خداوند چه معامله با ایشان کرد در جواب
فرمود که جمیعا هلاک شدند و داخل آتش شدند پس ما عرض کردیم که این معجزه بود که ما هرگز مثل آن ندیده بودیم و نشنیده بودیم
پس آن بزرگوار فرمود که میخواهید از این عجیبتر بشما نشان دهم ما همگی از روی عجز عرض کردیم که هیچیک از ما را طاقت مشاهده معجزه
از این عجیبتر نیست لعنت خداوند بر کسی باد که شما را دوست ندارد و بفضیلت شما و بزرگی قدر و منزلت شما ایمان نیاورد پس عرض
کردیم که یا امیرالمومنین علیه السلام ما را بوطنهای خودمان برگردان آنحضرت فرمود که انشاء الله برمیگردانم پس اشاره بآن دو ابر فرمود
و هر دو نزدیک بما آمدند پس فرمود که هر یک بر دیده در جای خود بنشینید و آنجناب نیز بر ابر خود سوار شد مثل اول پس باد را
امر فرمود و او ما را برداشته در هوا چندان بالا برد که ما زمین را بقدر یولی (؟) میدیدیم پس ما را در خانه امیرالمومنین علیه السلام بر زمین

کذاشت ازآن زودتر که چشم برهم کذاریم وبتجانیم پس دیدیم که وقت ظهر است پس کفتیم که بخداوند عالم قسم که بسیار عجب است که ما
درکوه قاف بودیم که تا اینجا پنجاه سال راه است وبقدر یکساعت بمنزل خود برکشته ایم پس شنیدیم که آن بزرکوار فرمود که بدرستی
که من هرکاه اراده کنم اطراف جمیع دنیا را وآسمانهای هفتکانه را طواف کنم وبمکان خود برکردم در کمتر از زمان چشم برهم کذاردن
وکشودن هرآینه میتوانم کرد بجهه آن اسم اعظمی که در نزد منست پس ماعرض کردیم که یا امیرالمؤمنین ع والله که جناب تو آیه عظمای الهی
ومعجزه باهره ظاهره ووصی بعد از برادرت وابن عمت رسول الله ص مؤلف کوید که بعد از آنکه قلیلی از فضایل امام خود را شنیدید
وخوشحال کردیدید پر واضحست که بعد از معرفه باحوال آنجناب اکر مصایب او را بشنوید زیاده محزون وغمکین وکریان ونالان خواهید
کردید زیرا که لازمه معرفه محبت است ولازمه محبت آنست که محب هرکاه مصیبت محبوب را بشنود بی اختیار کریان شود وهرچند
معرفه او ومحبت زیاده تر باشد بیشتر مصیبت زده ومحزون میکردد وباید دوستان وشیعیان طریقه تعزیه داری برجناب سید الشهدا
را بعد از جناب مظلوم کربلا ع که حجتهای الهی واصحاب کبار که فی الجمله عارفین بحق آنجناب بودند تعلیم کیرید وبایشان اقتدا وپیروی
کنید چنانچه در حدیث معتبر روایت شده که بعد از آنکه ابن ملجم مرادی لعنه الله آن برکزیده خداوند را در میان دو نماز در بین سجده تین در محراب
مسجد کوفه ضربت زد وصورت نورانیش را بخاک وخون آلوده نمود جناب حسنین واصحاب در اطراف محراب جمع شده نالها وکریها
میکردند که آن بزرکوار از اثر زهر وشدت ضربت غش کرد وچون بعد از ساعتی بهوش آمد فرمود که مرا بخانه برید وبرجای نماز من
مرا بخوابانید پس آن بزرکوار مجروح را در کلیمی خوابانیدند ویک سر آنرا حضرت امام حسن ع بردوش کرفتند وسر دیکر را جناب
سید الشهدا ع وچون از مسجد بیرون آوردند آنجناب روی مبارک را بجانب مشرق که صبح طالع میشود کرده فرمود که ای صبح هرکز طالع
شده که مرا در خواب یافته باشی ای صبح شاهد باش که همیشه منتظر طلوع تو بوده ام بجهه پرستش جناب اقدس الهی واصحاب در اطراف
راه میرفتند واهلبیت واقوام در خانه منتظر آوردن آنجناب بودند آه آه محمد ابن حنفیه میفرماید که پدرم را می بردیم بر حالتی که بنهایت
ضعف بود واصحاب در اطراف پدرم راه میرفتند ودر نهایت حزن وکریه بودند ودر حدیثست که فَقَدْ اَشْرَفُوا عَلَی الْهَلاکِ مِنْ شِدَّةِ
الْبُکاءِ وَالنَّحِیبِ یعنی پس بتحقیق که اصحاب را وفا نزدیک بهلاکت رسیده بودند از شدت کریه وناله پس از میانه اولاد واصحاب
مظلوم تشنه بی آب جناب سید الشهدا ع کریه کنان پیش آمد وعرض کرد که ای پدر جان هیچ روزی مثل روز مصیبت شما نیست
مکر روزی که جدم رسول خدا ص از دنیا رحلت فرمود یا اَبَتاهُ مِنْ اَجْلِکَ تَعَلَّمْتُ الْبُکاءَ مؤلف کوید که فدای کلام دربار
آن مظلوم شوم که عرض کرد که ای پدر جان آداب کریستن را که تعلیم کرفته ام از جهه آنست که بتوانم بشما کریه کنم بهمان پدر بزرکوار حسین
بسیار ناکوار است که شما را اینطور بخاک وخون آلوده ببیند مؤلف کوید که برمظلوم کربلا ع ناکوار بود که پدر بزرکوار خود را
بریک زخم ببیند آه آه اکر آن پدر مهربان فرزند حیران خود را در روز عاشورا با آنهمه زخمها وجراحتها ملاحظه میفرمود که برخاک
وخون میغلطد نمیدانم چکونه براو ناکوار می بود ودر حدیثست که چون نظر امیرالمؤمنین ع برجناب سید الشهدا ع افتاد
که اینچنان نالها میکند فرمود که یا حسین یا اباعبدالله پیش بیا ای فرزند پس آنجناب پیش آمد وَقَدْ قَرِحَتْ جَفْنا عَیْنَیْهِ مِنَ الْبُکاءِ
وحال آنکه بتحقیق که زخم شده بود هردو چشم او از بسیاری کریه وچون نزدیک آمد آن پدر مهربان هردو دست مقدس خود را
بلند کرده واشک از چشمهای فرزند خود پاک کرده ودست خود را برقلب محزون فرزند خود کذاشت ودعا فرمود که یا بُنَیَّ رَبَطَ اللهُ
قَلْبَکَ بِالصَّبْرِ یعنی ای فرزند خداوند قلب ترا محکم فرماید بصبر واجر عظیم عطا فرماید بتو وبرادران تو واقوام عطا فرماید باضطراب
قلب تو وساکن کرداند کریه ترا بدرستی که الله تعالی ترا اجر بزرک عطا فرمود در عوض مصیبت بزرک تو مؤلف کوید که کجا بود





حضرت امیرالمؤمنین ع در جای آنها در روز عاشورا خونها از چشم وصورت فرزندش پاک نماید آه آه کجا بود که ملاحظه
فرماید که برهمان قلبی که محزون بودن آن راضی نبود ودست تسلی براو کذاشت در روز عاشورا در وقت شدت تشنکی نیزه وخنجر زده
بودند وهرچند استغاثه میفرمود کسی او را جواب نمیداد ودر حدیثست براین حالت که شنیدید حضرت امیرالمؤمنین ع را داخل
حجره طاهره کردانیدند ودر محراب عبادتش خوابانیدند وصحابه کفتند که دختران از شدت تشویش وکریه هلاک شدند پس اصحاب
بجهه احترام دختران از خانه بیرون دویدند آه واویلاه که زینب خاتون وام کلثوم خاتون با کریه وزاری ونوحه وبیقراری خود را
بخدمت پدر رسانیدند ومیکفتند که یا ابتاه حزن ما بر مصیبت شما طولانی است وعلی الدوام اشک از چشم ما جاریست وخشک
نخواهد کردید یا ابتاه که را از برای پرستاری این صغیران معین فرموده تا بزرک کردند وکه را از برای اولاد بزرک خود معین
فرموده که درمیان این همه معاندین یاری وهمراهی نماید ومدام نوحه میکردند وامثال این کلمات عرض میکردند فرزند تراز همه
زینب فغان وزاری داشت زرخم کاری وناله های کاری داشت مؤلف کوید که بعینه همین کلمات را باز مادر بیا رد دیکر در روز
عاشورا اینکه خاتون در وقت عبور از قتلکاه با جسد پاره پاره پدر میکفت لکن فرق این بود که ایشان بزرک بودند وسکینه
خاتون طفل وکوچک بود وایشان در وطن در خانه خود در پناه حسین ع بودند وسکینه خاتون در دست کبرهای
کوفه وشام اسیر وکرفتار بود وامیرالمؤمنین ع یک ضربت خورده ودر محراب خانه نشسته بود ومظلوم کربلا با تن چاک
چاک بی سر در خاک وخون کربلا افتاده بود وراوی میکوید که از جهه احترام دختران چون اصحاب را درخانه امیرالمؤمنین
راه نبود همکی در اطراف خانه آنحضرت حلقه ماتم زده بودند ودسته دسته باکریه وناله جمع شدند وصداهای کریه های ایشان
بکفتن وا امیرالمؤمنیناه وا اماماه بلند بود راوی میکوید که والله که چون صداهای اصحاب از بیرون خانه بلند شد دیدم
که در اندرون خانه بی اختیار اشک از چشم امیرالمؤمنین ع بر روی منورش جاری شد پس چشمهای خود را بجانب اهل بیت و
اولاد خود انداخت پس حسنین ع را خواهش نمود چون ایشان وارد شدند آن نور دیدکان خود را در آغوش مرحمت جای داد و
بسینه چسبانید وایشان را بسیار بوسید پس آنجناب را غش طولانی عارض شد وبعد از مدتی افاقه شد چنانکه رسول خدا ص در وقت
ارتحال نور دیدکان حسنین ع را در سینه کرفت وبسیار بوئید وبوسید تا آنکه آنجناب را غشی طولانی عارض شد آه آه جناب
مظلوم کربلا در روز عاشورا در وقت وداع نور دیده خود حضرت قاسم را در سینه کرفت وچندان بوسید وبوئید
وهردو کریستند که هردو غش کرده افتادند پس چون حضرت امیرالمؤمنین ع از غش بحال آمد حضرت امام حسن ع ظرفی از شیر
برای آنجناب آورد پس قدری از آنرا میل فرموده از دهان مقدس خود باز کرفت وفرمود که این بقیه را بابن
ملجم دهید وفرمود که ای فرزند ای حسن بحق من برتو که نیکو کردانی آب وغذای او را وبا او مدارا کنی تا من از دنیا
رحلت کنم وبخوران باو هرچه خود میخوری وبیاشامان باو هرچه خود میآشامی تا آنکه تو کریمتر باشی از او پس حضرت
امام حسن ع ظرف شیر را از پدر کرفت وچنانچه که آنحضرت فرموده بود باو فرمود پس آن شقی اصلا تلخی نکفت واز شیر آنکه
داشت آشامید راوی میکوید که از وقتی که آنحضرت را آنجا نیاوردند آن ملعون را هم با کتفهای بسته آوردند ودر حجره از حجرات خانه
محبوس کردند پس جناب ام کلثوم خاتون کریه کنان با آن بی ایمان فرمود که وای بر تو زیرا که پدر بزرکوار مرا باکی نیست
اینک بسعادت شهادت ابدیه فایز کردید اما تو ای خبیث خداوند ترا در دنیا وآخرت خوار وذلیل میکرداند وبازکشت تو
آتش است ودر جهنم مخلد خواهی بود آن شقی بی ایمان جواب کفت که اِبْکی اِنْ کُنْتِ باکِیَةً فَوَاللهِ لَقَدِ اشْتَرَیْتُ سَیْفِی بِاَلْفٍ

وسمّمته بألف ولو كانت ضربتي هذه لجميع اهل الكوفة ما نجى منهم احد في ذلك اليوم یعنی این ضربت علی کرده کن اگر میتوانی که گریه کنی پس بخداوند قسم که این شمشیر را بهزار درهم خریده‌ام و هزار درهم داده‌ام که او را بزهر آب داده‌اند اگر این ضربت بر جمیع اهل کوفه وارد شده بود احدی از ایشان در همان وقت ضربت نجات نمییافتند مؤلف گوید که ای پروردگار من شیعیان را در مصیبت امام وسعی در اقامهٔ عزای او و کوشش در ذکر مصائب و گریستن بر او در دنیا و آخرت اجر و مزدهای عظیم کرامت فرما و عذاب خود را بر ابن ملجم مرادی در هر ساعت زیاده و مضاعف فرما و او را در سخط و غضب خود مخلّد فرما برحمتك يا اسرع المنتقمين ونور الذين

## مجلس هفتم در وصیتهای آنجناب و قبض روح مقدس او

السلام عليكم يا اهل المصيبة والعزاء ورحمة الله وبركاته الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين وبعد بدانکه بهترین خطبها و موعظها و وصیتها آن وصیتی است که سید اوصیا و داماد و ولی و نفس سید انبیا و والد ائمهٔ امنا علیهم الاف التحیة والثنا جناب علی مرتضی روحنا له الفدا در وقت احتضار بفرزند بزرگوار خود حضرت امام حسن فرموده و کیفیت آن وصیت اینست که حضرت امام حسن میفرماید که چون وفات پدر بزرگوارم نزدیک شد شروع فرمود بوصیت کردن پس فرمود که اینست آنچه که وصیت کرده است آن علی بن ابی طالب برادر رسول خدا و پسر عم او و مصاحب آنجناب است اول وصیت من اینست که اقرار میکنم بانّ اشهد ان لا اله الّا الله وانّ محمدا رسول الله وخيرته یعنی شهادت میدهم باینکه بجز خداوند یگانه دیگر خدائی نیست و اینکه جناب محمد رسول او و برگزیده و دست اختیار فرموده است او را بعلم خود و با او راضی شده است از برای مقام خوشنودی خود و بدرستیکه خداوند برانگیزاننده است هر کس را که در قبرها است و سؤال کننده است خلایق را از اعمال ایشان و داناست بآنچه در سینهای ایشان است پس بدرستیکه من وصی خود قرار میدهم ترا ای حسن و کافی است از برای من مثل تو وصیّی و وصیت میکنم ترا بآنچه وصیت فرموده است بمن رسول خدا پس هر گاه شود آنچه شدنی است یعنی من از دنیا رحلت کنم الزم بيتك وابك على خطيئتك یعنی ملازم خانهٔ خود باش و گریه کن بر خطاهای خود مؤلف گوید با وجود آنکه حضرت امام حسن معصوم بود و هرگز خطا از ایشان صادر نشده بود از برای نسبت خطا بایشان دادن چندین احتمال بنظر میرسد اول آنکه چون که اهل عصمت ضامن گناهان شیعیان شده‌اند چنانکه احادیث بسیار که در تفسیر آیهٔ شریفه ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر وارد شده است دلالت بر آن میکند و معلوم است که هر کس هر چه را ضامن شد نسبت با و میدهند پس اهل بیت عصمت و طهارت از بابت ضمانتی که کرده‌اند گناهان شیعیان را گناه خود شمرده‌اند و بنابراین احتمال ظاهر میشود که رسول خدا در ایام حیات خود برای عفو خطاهای امت گریه میکرده بودند و در وقت ارتحال خود آن گریه کردن را بسید اوصیا وصیت کرده بودند پس این بزرگوار هم بفرزند خود وصیت فرموده و دور نیست که اهل عصمت این وصیت را بیکدیگر فرموده باشند اللّهم اجعل حبّنا لآل محمد واستغفارهم لنا سببا لتخلصنا وطهارة لانفسنا وكفّارة لذنوبنا یعنی ای خداوند من قرار ده محبت ما را از برای آل محمد و استغفار کردنهای ایشان را از برای ما سبب از برای پاکیزگی خلقت ما و طهارت جانهای ما و کفارهٔ گناهان ما بحقّهم وحرمتهم دویم آنکه چون مقام سید انبیا ارفع است از مقام سید اوصیا و مقام آنجناب نیز ارفع است از مقام حضرت امام حسن چنانکه از احادیث بسیار ظاهر میگردد و شکی نیست که هر عاملی عمل خود را با تنبیه بعمل آنکس که اعلی و ارفع از وست خطا میشمارد اگر چه بالنسبه بمقام خودش خطا نباشد نظیر حدیث حسنات الابرار سيّئات المقرّبين یعنی اعمال حسنهٔ ابرار گناه و سیئه است از برای



مقربین است سیم آنکه چون مراتب حسنات مختلف است از عادت کاملین خصوصا اهل عصمت این بوده که هر وقت التفات بمقام اعلی میفرموده بودند از مقام ادنی استغفار میکرده بودند و آنرا خطیئهٔ خود میشمرده بودند چنانکه جناب سید الساجدین در مناجات خمسه عشر میفرماید که فاستغفرك من كل لذة بغير ذكرك ومن كل راحة بغير انسك ومن كل سرور بغير قربك ومن كل شغل بغير طاعتك یعنی ای خداوند من استغفار میکنم بدرگاه تو از هر لذتی که برده‌ام بغیر از لذت ذکر تو و از هر راحتی که کرده‌ام بغیر از راحت انس تو و از هر چه خوشحال شده‌ام بغیر از خوشحالی قرب تو و از هر شغلی که مشغول شده‌ام بغیر از شغل طاعت و فرمان برداری تو خلاصه آنکه شاید اینکه حضرت امیر المؤمنین بحضرت امام حسن فرمود که بر خطاهای خود گریه کن مراد این معانی و امثال آن بوده باشد پس منافات با عصمت ندارد پس حضرت امیر المؤمنین فرمودند که ای فرزند ای حسن باید که دنیا بزرگتر همت و مقصود تو نباشد وصیت میکنم ترا ای فرزند بنماز کردن در اول اوقات آن و بزکوة دادن باهل آن در محل آن و بر تو باد بسکوت نمودن در وقت شبهه و بر تو باد بمیانه روی کردن و عدالت کردن در وقت خوشحالی و غضب و نیکو رفتاری کردن با همسایه و گرامی داشتن مهمان و رحم کردن بر بیمار و اصحاب بلا و بر تو باد بصلهٔ رحم و دوستی با فقرا و نشستن با ایشان و تواضع کردن که آن بهتر عبادتست و کوتاه کردن آرزوهای دور و دراز و بسیار یاد کردن مرگ و بی‌رغبتی بدنیا پس بدرستی که تو در گرو مرگی و در محل درد و بیماری و بلائی و وصیت میکنم ترا بخوف و خشیت از خداوند در پنهان و آشکار و پرهیز از تعجیل کردن در گفتار و کردار و هر گاه روی آورد بتو امر آخرت تعجیل کن در آن و هر گاه روی آورد بتو امر دنیا تأنی کن در آن تا معلوم شود که چه صلاح است و بر تو باد که دوری کنی از موضع تهمت مؤلف گوید که مراد از موضع تهمت آن نیست که کسی را که بدروغ بر آن تهمت زده‌اند از او اجتناب کنی والّا لازم آید که اول از محبت آنجناب اجتناب کنیم زیرا که نصاری بدروغ گفتند که عیسی پسر خداست و یهود گفتند که عزیر پسر خداست و بعضی گفتند که ملائکه دختران او بند و بعضی گفتند که خداوند دیده میشود و بعد از آن باید از سید انبیا و آل طاهرین او اجتناب کنیم زیرا که بر ایشان تهمتهای بسیار زدند از آنجمله ایشان را ساحر و کذاب و مجنون و امثال آنها خواندند و غالب ارکان در دین را منافقین بدین تهمت زده‌اند و شکی نیست که اجتناب از ایشان لازم نیست بلکه اعانت ایشان لازم است در رفع تهمت از ایشان واجب است پس مراد از موضع تهمت که اجتناب از آن لازم است یا اجتناب کن از اجتماعی که تخلق تهمت میزنند ایشان تا آنکه ترا تهمت نزنند و تو از ایشان تهمت زدن تعلیم نگیری و تو متهم نشوی که فلان تهمت را تو زده‌ای یا مراد اینست که از انجمنی که معصیت علانیه میکنند پرهیز کن تا آنکه متهم نشوی باینکه شریکی در معصیت با او یا آنکه معین او یا باعث بر معصیت اوئی یا آنکه تو با معصیت کردن او یا آنکه راضی بمعصیت کردن اوئی پس آنحضرت فرمود که ای فرزند ای حسن بر تو باد آنکه دوری کنی از همنشینی کسی که گمان بد با و داری زیرا که همنشین بد ضرر میرساند بهمنشین خود و باش ای فرزند که عمل را برای خدا کنی و خالص گردانی و از گناه گریزان باشی و نیکی را امر کنی و از بدی منع کنی و در راه خدا با برادران دوستی کنی و صالحین را بعلت صلاح دوست داری و مدارا کنی با فاسق در امر دین خود و لکن در قلب زشت دار او را و سعی کن که خود عمل نیاوری اعمال او را تا آنکه تو هم مثل او فاسق گردی و اجتناب کن از نشستن در راهها و عبور خلایق و واگذار مجادله کردن با کسی که او را عقلی و علمی نیست و بسیار تند راه مرو و آنقدر عبادت مکن که شوق تو از عبادت کم شود و بر تو عبادت کردن گران آید و عادت ده خود را بآنقدر از عبادت که توانائی و میل با آن داری و بر خود نیکو ترا لازم کن تا سالم بمانی و از برای خدا اعمال صالحات

پش بفرست تا در آخرت منتفع شوی و بیاموز خیر را تا آنکه عالم شوی و بیاد خداوند باش در همه احوال و بر کوچک اهل خود ترحم
کن و بزرگ ایشانرا گرامیدار و حرام کن هیچ طعامیرا مخور مگر آنکه اول از آن تصدق کن و بر تو باد بروزه داشتن که آن زکوة
بدنست و سپریست برای اهلش و همیشه مشغول باش بجهاد با نفس خود و بر حذر باش از همنشین خود و دوری کن با دشمن خود و بر تو باد
بحاضر شدن مجالس ذکر و بسیار دعا کردن پس بدرستی که من با تو نکذاشتم و فرو کذاشت نکردم از برای تو ایفرزند نصیحتی را و این وقت
زمان مفارقت و جدائی است در میانه من و تو و وصیت میکنم بتو در حق برادرت محمد حنفیه زیرا که او دوست تست و برادر پدر
تست و تو مطلع شده بر دوست داشتن من او را و اما برادرت حسین پس بدرستی که او برادر ما دری تست و در حق او زیاده بر این
ترا وصیتی نمیکنم و خداوند خلیفه منست بر شما و از او سؤال میکنم که با صلاح آورد امر شما را و نکاه دارد از شما شر طاغیان را ایفرزند
ابحسن بر تو باد بصبر تا اینکه خداوند ظاهر فرماید امر و حکم خود را و لا قوة الا بالله العلی العظیم مؤلف کوید که فدای مهربانی آن
بزرکوار شوم که خود را از برای هدایت کردن و نصیحت فرمودن فارغ نداشته حتی در وقت احتضار با فرق نیاحق شکافته حیثیت
وصیت و موعظه شافیه کافیه فرموده و اکر بدانید که آن بزرکوار در وقتی که این وصیت را فرموده بر چه حال بوده تعجب میکنید و بجز
نوحه و ناله در مصیبت آنجناب کاری دیکر نخواهید کرد زیرا که محمد بن حنفیه میفرماید پس از تمام وصیت دیدم که زهر در بدن آن نعش
در زیادی و طغیانست تا بحدیکه نظر بپاهای مقدسش کردیم دیدیم که از شدت زهر هر دو پای آنجناب قرمز شده پس این امر بسیار
دشوار و ناکوار آمده دلهای همه ما شکسته و مایوس از زندکانی پدرم شدیم پس آنشب را بصبح آورد در نهایت سنکینی مرض و چون
صبح شد اصحاب و دوستان در اطراف خانه با کریه و ناله جمع شدند و اذن شرفیابی دخول خانه میطلبیدند پس اذن دادند
و همه با کریه و زاری و حسرت و بیقراری داخل شدند و سلام میکردند و آنجناب جواب سلام میداد پس فرمود که ایها الناس سلونی
قبل ان تفقدونی یعنی ایکروه خلایق هرچه میخواهید از من سؤال کنید پیش از آنکه من از میانه شما بروم و مرا نیابید لکن خفیف
کردانید سؤالهای خود را بجهة مصیبت امام شما چون شیعیان این کلام را شنیدند بیکدفعه همکی صداها را در هم انداختند و کریه های شدید
بی اختیار بلند کردند و ترک سؤالهای خود کردند که اذیت سؤال و جواب بسرکار ولایت مآب نرسد پس یکی از اصحاب که حجر بن عدی
طائی بود از میانه قوم برخواست و این اشعار را خواند فیا اسفی علی المولی التقی ابو الاطهار حیدرة الزکی یعنی پس ای حسرت بسیار
تاسف و حسرت من برآقا صاحب تقوی که پدر ائمه طاهرین ع و لقب او حیدر و از مطهرین است قتله کافر حنث زنیم لعین فاسق
نغل شقی که بقتل رسانید او را کافر سست پیمان لئیم لعین فاسق حرامزاده شقی فیلعن ربنا من حاد عنکم و یبرء منکم لعنا
وبیلا پس لعن فرماید پروردکار ما بر کسی که مکابره کرد با شما و بیزاری جست از شما لعنی که در نهایت ناکواری بوده باشد
لانکم بیوم الحشر ذخری وانتم عترة الهادی النبی بجهة آنکه شما ذخیره روز جزا هستید و شما هستید شاخه شجره طیبه پیغمبر هدایت کننده
پس چون دیده خونین سید اولیاء ع بآن ناقه دو اشعار او را شنید فرمود که ایحجر چکونه خواهد بود حال تو انوقتی که بعد از من
ترا بخوانند اعدا و دشمنان من به بیزاری جستن از من آیا ایشانرا چه جواب خواهی کفت او در جواب عرض کرد که والله یا امیر المؤمنین
لو قطعت بالسیف اربا اربا واضرم لی النار والقیت فیها لآثرت ذلک علی البرائة منک یعنی والله یا امیر المؤمنین اکر بشمشیر ریزه ریزه
ریزه شوم و آتش از برای من برافروخته شود و در آن انداخته شوم هر آینه همه اینها را بر جان خود اختیار میکنم از برای
از جناب تو بیزاری نجویم فقال ع وفقت لکل خیر یا حجر جزاک الله خیرا عن اهل بیت نبیک پس آنجناب چون این سخن را از او
شنید فرمود که توفیق یافته شده ای حجر از برای همه خیرات و خوبیها خداوند ترا جزای خیر عطا فرماید از جانب اهل بیت پیغمبر تو



پس فرمود که آیا جرعه از شیر هست پس دفعه حاضران از فرزندان و چاکران دویدند و کاسه از شیر حاضر کردند مؤلف کوید
که ایکاش که در زمین کربلاء چون سید و آقای مظلومم با بدن چاک چاک بر خاک و خون میغلطید و ناله جانکداز میزد
که فهل الی شربة من الماء سبیل یعنی آیا جرعه از آب درین بیابان راه توان برد و لیکن عوض آب بغیر از تیر و سنان جوابی نمیدادند من حاضر
میبودم و جامی از آب زلال بکام تشنه آن عزیز کرده حضرت ذو الجلال میرسانیدم و مشک آبی از برای حرم محترم تشنه بیکسش
میبردم و در حدیثست که چون کاسه شیر را بدست شیر خداوند تمام آنرا میل فرمود و بعد ابن ملجم بخاطر شریفش خطور کرد که برای او چیزی
باقی نکذاشته اند پس فرمود و کان امر الله قدرا مقدورا که کنایه از آنست که این کاسه شیر آن از برای من تنها مقدر
شده بود و فرمود که بدانید که من همه شیر را آشامیدم و از برای اسیر شما چیزی باقی نکذاشتم الا وانه آخر رزقی من الدنیا آکاه
باشید که این آخر روزی من بود از دنیا ایفرزند ابحسن ترا بحق خداوندی قسم میدهم که مثل همان کاسه که من آشامیدم باین اسیر
چون با ملعون مثل آن آب را دهند همه را آشامید و در حدیث دیکر است که محمد بن حنفیه میفرماید که با پدر بزرکوارم عرض کردیم که اکر
میل بخوردنی داشته باشید نزد ما بفرمایید تا حاضر کنیم در جواب فرمود که میل بهیچ چیز نیست پس ما نظر بلبهای مقدس او کردیم دیدیم
مدام بذکر الهی مشغولست و پیشانی نورانیش شروع نمود بعرق کردن و آنجناب بدست خود پاک میکرد مؤلف کوید که آه چکونه
از احوال احتضار مظلوم کربلا که عرق پیشانی سوراخ شده اش مخلوط بود بخونی که از تیر ابو الحتوق ملعون بر آن جبهه منور او
شده بود پس چون خواست که آنخون را پاک کند شقی دیکر سنکی بر محل سجده اش زد که بر آن جراحت جراحت دیکر افزود حضرت
امام حسن ع میفرماید که من عرض کردم که ای پدر بزرکوار می بینم که بدست شریف عرق پیشانی خود را پاک میفرمایید آنحضرت در
جواب فرمود که ایفرزند از جدت رسول خدا ص شنیدم که فرمود که چون مرک بر مؤمن نازل شود و وفاتش نزدیک کردد پیشانی
او عرق میکند و ایضا از حضرت امام حسن ع روایت شده است که پیشانی پدرم چون مروارید تر عرق کرد و ناله و بیقراری او
آرام کرفت پس بصدای ضعیف فرمود که ابحسن و ابحسین و ایعون یک یک از اولاد خود را از کوچک و بزرک صدا زد چون همه جمع
شدند شروع کرد بوداع کردن با ایشان و هر یک را بطریق که لایق او بود وداع میکرد و مکرر میفرمود که الله خلیفتی علیکم استودعکم
الله یعنی خداوند خلیفه من است بر شما و شما را بخدا میسپارم و محمد بن حنفیه میفرماید که در آنشب پدرم نماز را نشسته بجای
آورد و چون از وداع با ما و وداع با عیال فارغ شد باز هم روی خود را بجانب ما کرده فرمود که الله خلیفتی علیکم و استودعکم الله
و ما همکی کریه و ناله میکردیم که برادرم حضرت امام حسن ع عرض کرد که ایجان پدر شما را چه میشود که چنین وداع با ما و با اهل
میفرمائید و قلبهای همه ما را مجروح داری در جواب فرمود که ایفرزند یک شب پیش از اینکه این اذیت بمن رسد جدت رسول خدا
را در خواب دیدم از اذیت امت و این کرفتاریها که بر من وارد شده است شکایت کردم آنجناب فرمود که یا علی در حق ایشان
دعا کن پس من کفتم که ای خداوند من برای ایشان بدتر از من مقدر فرما و از برای من بهتر از ایشان نصیب فرما پس جدت فرمود
که خداوند دعای ترا مستجاب کردانید بعد از سه شب دیکر نزد ما خواهی آمد ایفرزند حال سه شب کذشته است پس فرمود که فرزندان
من ابحسن و ابحسین وصیت میکنم شما را بخیر و شما از منید و من از شمایم پس روی خود را بجانب اولادی که بغیر از حضرت فاطمه
داشت کرده فرمود که وصیت میکنم شما را باینکه مخالفت نکنید با اولاد فاطمه ع پس فرمود که احسن الله لکم العزاء آکاه میکردانم
شما را که من از میانه شما میبردم و اینک شب آخر عمر منست و ملحق میشوم بحبیب خود محمد مصطفی ص بنحوی که وعده فرموده است با من
مؤلف کوید که در شب عاشورا مظلوم کربلا نیز بامثال این کلمات وصیت کرده وداع فرمود لکن فرق این بود که بعد از اتمام

سید و صبیان اولادهای آنجناب همه در خانهٔ خود مکرم و معزز و محترم بودند و دوستان و شیعیان از مردان و
زنان بتعزیهٔ ایشان میآمدند و احترام اهلبیت آنحضرت بجا آورده بودند و اما بعد از شهادت غریب بدشت کربلا پس اهل جور و جفا
دکوفیان و شامیان حیا اسبها بر خیمها تاختند و نه از برای ایشان اساسی و لباسی که داشتند و نه عزت و احترامی منظور داشتند
بلکه در عوض تعزیه و تسلیه ضربتها و سیلیها بر ایشان زدند و بجای آنکه بخانهٔ ایشان روند از بعد بر ایشان بیکبار نماندند خیمهای ایشانرا آتش
زدند و خود ایشانرا غارت بردند پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ای فرزند ای حسین تو خود مرا غسل بده و کفن کن و حنوط کن ببقیهٔ
کافور جدت رسول الله زیرا که آن از کافور بهشتست که جبرئیل آنرا تحفه آورده و در روایت دیگرست که جبرئیل بعد از آن
اثر و از جنت کافور تازه آورد و در حدیث دیگرست که هر دو کافور آنحضرترا حنوط کردند پس فرمود که ای حسین بعد از آن بگذار مرا
در تابوت من و کسی مقدم تابوت مرا نگیرد که خود بلند میشود و شما عقب تابوت را بگیرید هر جا که مقدم او برود شما همراهی کنید پس در
هر موضع که مقدم آن بزمین آمد موخر آنرا بزمین گذارید که آنجا موضع قبر منست مؤلف اشکبار گوید که فدای غریبی و بیکسی
مظلوم کربلا شوم که اهل و عیال او را فرصت ندادند که سید و مولای خود را غسل دهند و اگر فرصت میدادند آب نداشتند که او را
غسل داده زیرا که آن بیکس کافوری نبود مگر خاک کربلا و تابوتی نبود مگر چوب نیزها و آنجناب را کفنی نبود بغیر ریگ بیابانها
لعنت کند اهل کوفه و شام را که اگر آن بدن چاک چاک را کفن نکردند اینکاش که از لباسهائیکه پوشیده بود برهنه نمیکردند و در بیابان
در بیابانها نمیانداختند و چون آنجناب بعلم امامت میدانست که اعداء دین با او چه معامله خواهند کرد هیچیک از امور مذکوره با اهل و عیال
خود وصیت نفرمود پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ای فرزند ای حسین تو خود بر من نماز کن بهفت تکبیر و بدانکه نماز بهفت تکبیر از
برای احدی جایز نیست مگر بر آن مردی که در آخر الزمان خواهد آمد که اسم او حضرت قایم مهدیست که از اولاد برادرت حسین است
که او همه کجیهای حق را عدل و راست خواهد نمود پس هرگاه نماز را تمام کردی ای حسین تابوت را از موضع خود بلند کن و خاک آن موضع را
از هم بشکاف که در آنجا قبری کنده و لحدی ساخته و لوحی نقش کرده خواهی یافت پس مرا در آن بخوابان و هرگاه بخواهی از قبر من
بیرون روی بجانب من نظر کن و لکن مرا نخواهی یافت زیرا که من ملحق میشوم بجدت رسول خدا و بدان ای فرزند گرامی که هیچ
نبیی که فوت شود اگرچه در مشرق باشد و بعد وصی او فوت شود اگرچه در مغرب باشد مگر آنکه خداوند عزوجل جمع میفرماید میان روح
و جسد ایشان پس از هم جدا میشوند و هر یک بقبر خود بر میگردند ای فرزند ای حسین بدست خود خشت خام بپوش سر قبر مرا پس خاک بر آن بریز
تا مساوی روی زمین شود و چنان کن که قبر من مخفی باشد و در حدیث است که علت مخفی کردن قبر آنحضرت این بود که اعدای
از بنی امیه میدانستند که قبر مقدس کجاست زیرا که اگر میدانستند میخواستند که جسد مقدس را بیرون آورند و بسوزانند چنانکه جسد زید بن
علی را بیرون آورده سوزانیدند ای فرزند چون فردای آنروز صبح طالع شود تابوتی در پشت کوفه قبیه کن بنوعیکه مردم گمان کنند
که اراده فرستادن جنازه بمدینهٔ طیبه داری تا موضع قبر من بر غالب خلق مخفی ماند و چون وصیت آنجناب تمام شد فرمود
که ای فرزند گویا می بینم که بعد از من بر شما فتنه ها از اطراف هجوم آورده پس بر شما باد بصبر جمیل عاقبت نیکو دارد پس فرمود
که ای فرزندان گرامی ای حسن و ای حسین می بینم که از هر طرف بر هر دو فتنها هجوم آورده فَاصْبِرْ حَتّٰی یَحْکُمَ اللّٰهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ پس
صبر کنید ای نور دیدگان تا خداوند در میانهٔ شما و اعدای شما حکم کند که او بهترین حکم کنندگانست ثُمَّ قَالَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ اَنْتَ
شَهِیدُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ فَعَلَیْکَ بِتَقْوَی اللّٰهِ وَ الصَّبْرِ عَلٰی بَلَائِهِ پس روی مبارک را بجانب فرزند شهید خود مظلوم کربلا کرده فرمود که یا
ابا عبدالله تویی شهید این امت پس بر تو باد بتقوی و خوف از خداوند و صبر بر بلای او مؤلف محزون گوید که ای مظلوم بوصیت



پدر بزرگوار چنان عمل کرد که احدی را ممکن نبود که تواند آنقدر صبر نماید در مدینه طلب مال او را بردند صبر فرمود و باو اذیت رسانیده و کتابرا
گفتند و هتک حرمت او نمودند صبر نمود خواستند خون او را بریزند پناه بمکه معظمه خانه خداوند بردند خواستند احترام بیت الله را بشکنند و
خون او را در آنجا بریزند با حرم محترم روانهٔ کوفه شد پس در کربلا اقربا او را محاصره کردند صبر نمود آب را بر روی او و اهل و عیال او بستند
صبر کرد و اعوان و انصار و اصحاب و احباب و اقربای او را کشتند صبر فرمود پس برادری مثل حضرت عباس و برادرزادهٔ مثل حضرت
قاسم و فرزندانی مثل جناب علی اکبر و علی اصغر در روی او و بپیش روی او بقتل رسانیدند صبر نمود شیعیان و دوستان چندان با
مصیبت در کربلا بر سر آن مظلوم هجوم آوردند آن بزرگوار بوصیت پدر عمل نمود که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه میفرماید که قَدْ عَجِبَتْ
مِنْ صَبْرِکَ مَلَائِکَةُ السَّمٰوَاتِ وَ اَحْدَقُوا بِکَ مِنْ کُلِّ الْجِهَاتِ یعنی بتحقیق که تعجب کردند از صبر تو جمیع ملائکه آسمانها و از هر طرف چنبها خود را
بجانب تو انداختند و متعجب بودند که چگونه بر همه این مصائب صبر میفرمائی آه آه در حدیثست که بعد از وداع کردن آنجناب
با فرزند خود مظلوم کربلا آنحضرت را آنقدر بحالت غشی عارض شد پس چون بحال آمد حاضران دیدند که آنجناب بر حالت احتضار
است پس فرمود که اینست رسول خدا و عمم حمزه و برادرم جعفر و اصحاب رسول الله و همه میگویند که یا علی تعجیل فرما
در آمدن بسوی ما که بسیار مشتاق بجناب تو شده ایم پس چشم مقدس خود را بجانب اهلبیت خود گردانید و فرمود اَسْتَوْدِعُکُمُ
اللّٰهَ جَمِیعًا همه شما را بخداوند سپردم و از او سؤال میکنم که یاری فرماید شما را و محافظت فرماید همه شما را خداوند خلیفه من است بر شما و
او کافیست از برای خلیفه بودن پس دیدهٔ الم رسیده خود را بیک جانب حجره انداخت و فرمود وَ عَلَیْکُمُ السَّلَامُ یَا رُسُلَ رَبِّی
جواب سلام میدهم شما را ای رسولان پروردگار من مؤلف گوید که از این حدیث شریف چنان ظاهر میشود که رسولان سلام کرده
پس آنحضرت جواب دادند پس فرمود که لِمِثْلِ هٰذَا فَلْیَعْمَلِ الْعَامِلُونَ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ از این کلام معلوم
میشود که مقام قرب الهی و درجات عالیه علی آباد در قدس که منزل او در بهشت آن بزرگوار ارواحنا له الفداه برای او تجلی
تازه نموده بوده و لهذا فرمود که از برای مثل این مقام عالی عمل کنند عمل کنندگان بدرستی که خداوند با اهل تقوی و با نیکوکاران است
پس پیشانی نورانیش عرق کرد و دائما مشغول بذکر الهی بود پس پاهای مبارک خود را بجانب قبله کشید و چشمها را بر هم گذاشت
و از این عالم و آنچه در اوست در پوشید و پاها و دستهای خود را کشید و بزبان فصیح و بلیغ فرمود که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ و روح مقدسش با آشیانهٔ قدس پرواز کرد پس زینب خاتون و ام کلثوم خواهران
و جمیع زنان که حاضر بودند صدا بگریه و ناله و وا ابتاه و وا علیاه و وا محمداه و وا رسول الله و وا اماماه و امثال اینها بلند کردند و گریبانها را
چاک زدند و سیلیهای غم بر صورت میزدند پس چون صدای ناله و زاری و گریه و بیقراری از دولت سرای امیرالمؤمنین صلوات الله
ارواح العالمین بلند شد اهل کوفه دانستند که آنحضرت از فانی را وداع کرده پس جمیع زنان و مردان گریه کنان و صیحه
زنان روانهٔ خانهٔ امیر مؤمنان شدند و چندان ناله و صیحه و غوغا در خانها و کوچهای کوفه بلند شده بود که گویا با اهل
بجوش و خروش و زلزله در آمده بودند پس دسته دسته شیعیان و دوستان از اطراف خانها و محلات و نواحی و توابع دنیا
کوفه روانهٔ تعزیه خانه شدند و از مثل روزی شد که رسول خدا از دنیا رحلت فرموده بود مؤلف گوید که اگرچه بر اهل
بیت در آنروز در نهایت تلخی گذشت لکن کجاست تلخی آنروزی که از کربلای معلی وارد کوفه شدند که همه اسیر و دست بسته بر
شتران و محملهای بی صاحب سوار و اطفال گرسنه و تشنه در آفتاب گرم فریاد الجوع الجوع و العطش العطش میزدند راوی میگوید که
که چون روز شهادت امیر مؤمنان بآخر رسید و ظلمت شب عالم را فرا گرفت تَغَیَّرَ اُفُقُ السَّمَاءِ وَ ارْتَجَّتِ الْاَرْضُ وَ جَمِیعُ مَنْ عَلَیْهَا

یعنی اطراف آسمان متغیر شد و زمین بزلزله درآمد و جمیع اهل آن بر آنجناب بگریه درآمدند و صدای ناله و تسبیح ملائکه از میانه هوا
شنیده میشد و علی الدوام وضع آن شب چنین بود تا آنکه صبح طالع شد مؤلف گوید چنانکه در روز عاشورا در وقت شهادت
مظلوم کربلا چنین شد راوی میگوید که در روز شهادت سید اوصیاء اصحاب ناله میکردند پس ناگاه شنیدند که از طرف هوا
ندا بلند شد پس همه حاضران صدائی از آسمان می‌شنیدند و صاحب صدا را نمی‌دیدند که او این اشعار را میخواند اسفا علی
المصطفی نفسی و مالی ثم اهلی و اسرتی فداء لمن اضحی قتیل ابن ملجم یعنی جانم و مالم و اهلم و سلسله و تبعیتم فدای آن بزرگواری باد ١
که این روز شهادت او است در دست ابن ملجم علیه اللعنه علی رقا فوق الخلائق فی الوغا فهدت له ارکان بیت المحرم و آن بزرگوار علی ٢
ابن ابی طالب است که غالب بود بر همه خلایق در جنگها پس بلرزه درآمد از برای شهادت او ارکان بیت الحرام که مکه معظمه است ٣
امیر المؤمنین و من بکت لمقتله البطحاء و اکناف زمزم و آنعلی امیر مؤمنانست و بزرگواریست که گریستاز برای شهادت او در و دخانه
مکه معظمه و اطراف آب زمزم یکاد الصفا و المشعران کلاهما یهدا و بان النقص فی ماء زمزم آه آه در مصیبت او نزدیکست که بزلزله ٤
آید و خراب شود کوه صفا و مشعر الحرام و کم شود آب زمزم و اصبحت الشمس المنیر ضیائها لقتل امیر لونها لون دلهم و صبح کرده است
آفتاب تابان در حالتی که نور او بسبب کشتن جناب امیر بظلمت مبدل شده یعنی منکسف گردیده است و ظل له افق السماء کانها ٦
کسیت ثوب لونها لون عندم آه آه که بجهة غصه شهادت آنجناب چون شب تار گردیده است اطراف آسمان و مثل جامه شده
که بخون رنگ کرده باشند و ناحت علیه الجن اذ فجعت به حنینا کثکلی نوحها بترنم آه و اصیباه که چون جنیان بر شهادت او مطلع ٧
شدند مانند زن بچه مرده میخوانند و ناله و نوحه میکنند و اضحی البها و الجود و العلم و التقی و کان التقی فی قبره المتهدم او که ٨
روز عطا و سخا و بزرگواری مانند شب تاریک گردید و میباشد تقوی و پرهیزگاری در قبر آنجناب که در میانه عطاهای رنگ داده
و اضحی التقی و الخیر و العلم و الحجی و بات العلی فی قبره المتهدم روز را بوقت زوال رسانید تقوی و خیر و علم و عقل و شب را بروز آورد ٩
بزرگواری و بلند مقامی در حالتی که همه در قبر خراب آنجناب بند یعنی همه اینها از صفات حمیده آنحضرت بود و با او در قبر دفن شد یکاد ١٠
الصفا و المستجار کلاهما یهدا و بان النقص فی ماء زمزم آه آه که از مصیبت نزدیکست که کوه صفا و مستجار هر دو بزلزله درآیند و خراب شود
و ظاهر شد از شهادت او نقصان در آب زمزم لقد فجعی خیر من وطی الحصی اخا العالم الهادی النبی المعظم و همه این امور نشانه شهادت
وارث کمال جناب علی ابن ابی طالب است که او بهتر از همه کس است که قدم بر سنگها گذارده اند و برادر عالم هدایت کننده است که پیغمبر معظم است
پس با یکلام غم فرجام اشعار ان الغیبی را خبر رسید و کسی او را ندید فانا لله و انا الیه راجعون مجلس هشتم در غسل آنحضرت
و حنوط و کفن کردن و بردن جنازه مقدسه او دست بر سر تربت طاهره او السلام علیکم یا اهل المصیبة و العز السیاد
و رحمة الله علی اهل الارض و السماء و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله الذی یفتخر بمعرفته العارفون حمد مر خدائی را سزا است
که فخر میکنند بمعرفت او عارفان و بعبادته و تسبیحه و تهلیله العابدون و المسبحون و المهللون و فخر میکنند بعبادت او و تسبیح او
و تهلیل او عبادت کنندگان و تسبیح خوانندگان و لا اله الا الله گویندگان اللهم صل و سلم علی من یفتخر بوجوده الاولون و الآخرون یعنی ای خداوند
من صلوات و سلام خود را نازل فرما بر آن بزرگواری که فخر میکنند بوجود او اولین و آخرین بشفاعته فی دفع العذاب المکلفون
با مر رب العالمین و بقیة السابقون و اللاحقون و بسبب پیشی گرفتن او در مخلوق شدن و بنده گی کردن با مر پروردگار عالمیان
دست بدامن جلال او زده اند همه گذشتگان و آیندگان و هو نبی الرحمة و شفیع عصاة الامة و رسول الله علی ما ابدعه یا اشرف محمد
عبد الله و آن بزرگوار پیغمبر رحمة است و شفیع گناهکاران امت است و رسول الله است بر هر چه خداوند منتخب خود اختراع فرموده



که نام نامی و اسم گرامی او محمد بن عبد الله است ثم علی آله الذین هم آل الله و انوار الله بعد از آن صلوات و سلام الهی
نازل شونده باد بر آل طیبین او که ایشانند آل الله و انوار الله از برای جمیع خلق الله خصوصا از برای آن بزرگواری که خداوند با عظمت و جلال
فخر و مباهات فرمودی به سایر مخلوقات بعبودیت او و اظهار عجب و سرور فرمودی سید انبیاء برادری و مصاحبت او و اظهار شرف و فخر
کردی خاتون روز جزا بزوجیت او و اظهار بزرگواری نمودند بجهة پدری او بر ایشان و اظهار سرور می‌نمودند انبیاء و اوصیاء بسبب ملحق
شدن از فاضل طینت او و اظهار نجابت و نجات میکنند امت مرحومه بعلت سرشته شدن طینت ایشان با آب محبت و معرفت او
و سر باوج فلک میکشند ملائکه بجهة خدمت او و خدمت ذریه او و خدمت شیعیان او و اظهار شرف میکند کعبه محل طواف و قبله عالم
گردیده است بسبب بودن محل تولد او طواف خانه کعبه از آن بر همه واجب است که آنجا بر وجود آمد علی ابن ابی طالب و اظهار برتری و بلند
مقامی میکند نجف اشرف بجهة بودن محل دفن او تا شده ارض نجف از آنکه نور بر آن عرش گوید هر زمان یا لیتنی کنت ترابا و اظهار
زینت و فخر میکند جنت بنوشته شدن علی ولی الله بر شمارها آن و اظهار جلال و فخر میکند جهنم بنوشته شدن حرام علی من لم یحب ولاه
بر اطراف آن و آن بزرگوار بنده ایست که عاجزند مخلوقات از معرفت آن و بیان فضل آن زیرا که او است عبد الله و ولی الله و محمد
مشیة الله و زبان ارادت الله و از حروف لا اله الا الله او شرط لا اله الا الله و مقصود بالذات از ایجاد ما سوی الله و مثل برادرش رسول الله
داده است مرضع سر الله و صندوق علم الله و کلید غیب الله و خزینه کرم الله و نقطه زیر باء بسم الله و ولی امر الله و زبان حکمة الله و بیان
کننده تاویل کتاب الله و سبیل الله و ناصر دین الله و مظهر صفات الله و ظاهر کننده امر الله و نهی الله و حب او است حب الله و بغض او
بغض الله و محب او است محب الله و مبغض او است مبغض الله متمسک باو است متمسک بالله و تخلف از او تخلف از الله است و انکار او کفر است بالله و جنگ
با او جنگ با الله و شریک گردانیدن غیر او را در ولای او شرک گردانیدن است بالله و او است بقیة الله و قدرة الله و جنب الله و غضب الله و ید الله و عین الله
و مؤید من عند الله و حکمة الله و حبیب الله و دلیل الله و حجاب الله و آیة الله و منار بلاد الله و خلیفة الله و ثار الله و خاصة الله و وجه الله و
باب الله و صراط الله و نعمة الله و نقمة الله و اسد الله و سیف الله و امین الله و اسم الله و او است مصاحب رسول الله و داماد رسول الله
و قدم گذارنده بر کتف رسول الله و اول نماز گذارنده با رسول الله بقبلتین نماز گذارنده با رسول الله و اطاعت کننده رسول الله
و وفا کننده بعهد رسول الله و جان فدا کننده از برای رسول الله و وصی رسول الله و وارث رسول الله و غسل دهنده رسول الله
و کفن و حنوط و نماز و دفن کننده رسول الله و متکفل شونده عیال رسول الله و ادا کننده قرض رسول الله و عطا کننده وعدهای رسول الله
و نجات دهنده امت رسول الله و بقیه رسول الله و برادر رسول الله و جد او است جد رسول الله و ذریه او است ذریه رسول الله و پوست
او است پوست رسول الله و گوشت او است گوشت رسول الله و استخوان او است استخوان رسول الله و اعضای او است اعضای رسول الله
و اجزاء او است اجزاء رسول الله و ظاهر او است ظاهر رسول الله و علم او است علم رسول الله و لشکر او است لشکر رسول الله و جنگ با او
جنگ با رسول الله و صلح با او است صلح با رسول الله و غیرت داشتن او غیرت بر رسول الله و ذلیل گردانیدن او و ذلت دادن است بر رسول الله
و طاعت او طاعت رسول الله است و معصیت او معصیت رسول الله است و حب او حب او است و بغض او بغض او است و وصل او وصل او
و فصل او فصل او است و شریعت او شریعت او است و طریقت او طریقت او است و حقیقت او حقیقت او است پس آنچه از برای او است از برای او است
و آنچه از برای او نیست نیست از برای او پس از رسول الله است و رسول الله از او است بلکه او نفس رسول الله است و رسول الله نفس او
و با وجود این همه مراحل بنده او و رعیت او و وصی او و وزیر او است چگویم در حق او که او است امام و تقی و ولی طالبی هاشمی مکی مدنی
ابطحی تهامی رضی مرضی او رقی المعی جبرئیلی و کافیست در فضل آن بزرگوار او دخال الفه اینکه خداوند جل جلاله بعد از تعبیر علی

وخفی نام نهاده است در انام نامی و اسم گرامی خود علی پس دوست علی ابن ابی طالب بن هاشم بن عبد مناف صلواة الله وسلامه
علیه وعلی آله وعلیه و اولاده الطیبین الطاهرین المعصومین و علی شیعته المرضیین ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم وغاصبی حقوقهم
ومنکری فضائلهم من الاولین والآخرین الی یوم الدین وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
یعنی اگر شمار نعمت خدا را بتوانید احصا نمود زیرا که مخلوقات غرق نعمت ظاهریه و باطنیه خداوندند که احاطهٔ بآن بهم نرسانند پس چگونه میتوانند
شکر او را بجای آورند میباید دانست که از جملهٔ نعمتهای بزرگ الهی جل شانه العالی معرفت و محبت انبیا و آل طیبین طاهرین
او است همین است و شکی نیست که بجز خداوند که ایشان را خلق فرموده هیچکس نتوانسته که بحق معرفت ایشان را بشناسد و شاهد این
با مطلب است اینکه در زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است که السلام علی نعمة الله علی الابرار ونقمته علی الفجار یعنی سلام
بر آن بزرگواری باد که او است نعمت الهی بر اخیار و ابرار و انتقام خداوندیست بر اشرار و فجار پس هرگاه بصریح احادیث آنجناب
نعمت الهی است نتوان حق فضایل و معارف او را دانست چه جای آنکه توان بیان نمود پس همان بهتر که در معرفت جناب او
اعتراف کنیم بعجز از معرفت او فان العجز عن درک الادراک ادراک بلی از برای آنکه چشمها روشن و قلبها منور گردد
تعزیه داری و گریه شود کیفیت میکنم بحدیث معتبری در فضیلت ظاهری آنحضرت و آن اینست که در کتب معتبره روایت شده است
که بعد از ارتحال آنجناب جمیع محبان و دوستان در اطراف خانهٔ آنجناب مشغول گریه و ناله و نوحه بودند مثل روزی که رسول خدا
از دنیا رحلت فرموده بود که ناگاه دیدند که مردی گریه کنان ظاهر شد و در کتاب عوالم و غیره روایت شده است که او حضرت
خضر بود و بسرعت میآمد و انا لله وانا الیه راجعون میگفت و گفت که امروز قطع شد خلافت نبوت و رفت تا در آنجا که
جنازهٔ مقدسهٔ آن شهید در آن بود پس گفت که خدا ترا رحمت کند ای ابو الحسن که بودی که اسلام تو بر همه امت مقدم بود و ایمان
تو از همه خالصتر بود و یقین تو از همه محکمتر بود و خوف تو از جناب اقدس الهی بیشتر بود و غنا و بینیازی تو از همه زیاده بود و
محافظت کردن تو مر رسول را از همه بهتر بود و اعانت تو بر اصحاب او از همه کس زیاده بود و مناقب تو از همه افضل بود و مقام تو
بر همه مقدم بود و درجهٔ تو از همه بلندتر بود و خویشی تو با رسول خدا از همه نزدیکتر بود و شبیه ترین خلق بود بآنحضرت
از جهة هدایت کردن و ساکت بودن و گفتار و رفتار و منزلة تو از همه شریفتر بود و احترام تو در نزد آنجناب از همه بیشتر بود پس
خداوند جزا دهد ترا از جانب اسلام و از جانب رسول و از جانب مسلمین به بهترین جزاها یا علی بودی که قوی بودی در
وقتیکه جمیع اصحاب تو ضعیف شده بودند و در میانهٔ میدان مبارز میطلبیدی در وقتیکه ورزا و همه پنهان میشدندی و غایب
خودرا بلند میکردی در زمانی که همه خودرا کسل میشمردند و طریقهٔ رسول خدا را از دست نمیدادی در هنگام که همه اصحاب
قصه کارهای تازه و بدعتها میکردند یا علی بودی تو خلیفه آنجناب از روی راستی و سزاوار نبود که محل خلاف شوی
و حقیر شمرده شوی بسبب سخنها و خواهشهای منافقین و غیظهای کافرین و کراهتهای حاسدین و کینهای فاسقین بجهة آنکه امر
در حقیقت تو از آن واضحتر بود که محل خلاف شوی یا علی برپا داشتی امر الهی را در زمانی که امت کسالت ورزیدند و سخن
گفتی در وقتی که ایشان سر بزیر انداخته ساکت شدند و راه دین و هدایت را بنور الهی پیمودی در حالتی که همه راه روندگان
ایستادند و اگر همه پیروی ترا میکردند جمیعا هدایت مییافتند یا علی بودی که صدای تو از همه آهسته تر بود و قوت تو از همه
زیادتر بود و سخن گفتن تو از همه کمتر بود و گفتار تو از همه راست بود و رای تو از همه بیشتر بود و قلب تو از همه شجاعتر بود
و یقین تو از همه شدیدتر بود و عمل تو از همه نیکوتر بود و بینائی و دانائی تو در امور از همه زیادتر بود یا علی والله که بودی

خطبه حضرت خضر





پادشاه دین و پدر مهربان از برای مؤمنین در وقتی که گردیدند همه عیال تو پس بارهای سنگین ایشانرا برمیداشتی در آن وقت که
ضعیف میشدند و حفظ میفرمودی هرچه را که ایشان فاش میکردند و رعایت میکردی هرچه را که ایشان مهمل میگذاشتند و استقامت
میورزیدی در هرچه ایشان حریص بودند و صبر میفرمودی در وقتیکه ایشان جزع میکردند و دریابنده بودی حکم الهی را در وقتیکه
ایشان تخلف میکردند و بسبب تو بهره چند یافتند که هرگز در گمان نبودند و بودی از برای اهل کفر عذاب ریزان و از برای مؤمنان
باران رحمت ملک منان پس از بلند پروازی و آلهٔ گرفتی عنان نبوت را و شکار رشدی پیر تیابها آن و جمع دری کردی
فضایل گذشته آنرا و ادراک کردی همه فضایل آنرا و هرگز باطل نشد حجتهای تو و هیچ وقت تنک نشد قلب تو و هیچ زمان
ضعیف نشد بینائی تو و در هیچ مکان نترسید و خیانت نکرد نفس تو یا علی بودی مثل کوه عظیم که از جا حرکت نمیدهد ترا وزیدن
بادهای خلاف و بزلزله و لرزه در نیآورد ترا هجوم خلق بیگزاف و بودی همان طور که سید انبیا ترا توصیف فرموده بود که
ضعیف بودی در بدن خود و قوی بودی در فرمانبرداری الهی و کوچک میشمردی خود را در پیش نفس خود و عظیم القدر و بلند مقام
بودی در نزد خداوند بزرگ بودی بر روی زمین و بزرگوار بودی در قلبهای مؤمنین و در نزد هیچ احدی از تو عیبی نبود
که در عقب سر غیبت کند و در حضور با اهل مجلس بچشم و ابرو و دست اشاره بآن کند و هیچکس پیش تو خبری نبود که لا بد
ساکت شوی و نتوانی که برا و حکم الهی را جاری فرمائی هر صاحب قوت با شوکت در نزد تو ضعیف و ذلیل بود و حکم خدا
بر همه جاری میفرمودی دیر آشنا و بیگانه در وقت اجرای حکم الهی در نزد تو یکسان بود و فرق در میانهٔ ایشان نمیکذاشتی و همه
شأن تو حق و مدارا و راستی بود و قول تو حکم و حتم بود و امر تو بردباری و محکم کاری و رای تو علم و دانش و شوری بود
در هرچه بعمل آوردی و بتحقیق که بنور روشن و واضح گردید همه راههای ظاهر و باطن و آسان شد جمیع مشکلهای دنیا و دین و خاموش
شد مجموع آتشهای فتنه و بتو عدل و داد مستقیم شد دین و قوت گرفت ایمان و بتو بر جای خود باقی ماند اسلام و آرام گرفتند
مؤمنان یا علی بعد از تو دیگران پیشی گرفتند بر جماعت مؤمنین پیشی گرفتنی عجیب و تعجب و مشقت اندختند ایشانرا تعبی شدید پس
بزرگ شد بلیه ایشان از شدت گریه و عظیم شد مصیبت و عزاداری تو از آسمانها و در هم شکست غم و اندوه مصیبت تو بنیاد
همه خلق را پس خضر گفت که انا لله وانا الیه راجعون راضی شدیم بقضای الهی و تسلیم کردیم امر او را پس بحق خداوند
قسم که هرگز ملاقات نمیکنند مثل تو بزرگواری از برای خود نخواهند یافت زیرا که پناه محکمی بودی از برای مؤمنین و صاحب خشم
و درشتی بودی بر کافرین پس ملحق فرمود خداوند ترا به پیغمبر خود امیدواریم از خداوند آنکه محروم نکرداند ما را از اجر و مزد
که از برای شیعیان و دوستان و عزاداران تو مهیا فرموده و گمراه نگرداند ما را بعد از شهادت تو و همه خلق ساکت بودند
و گوش بکلمات آنجناب میدادند تا آنکه کلام او باخر رسید و در پی این کلمات خود میگریست و اصحاب رسول خدا میگریستند
چون کلام او قطع گردید غایب شد و هرچند در تفحص کردند نیافتند مؤلف گوید که بعد از آنکه بعضی از فضایل و مفاخر حضرت
امیر مؤمنان ارواحنا له الفداء را شنیدی مهیا شنیدن کیفیت غسل دادن و حنوط نمودن و کفن کردن و بجانب تربت طاهره
بردن جنازهٔ مقدسهٔ آنجناب شو و قبل از حضرت خضر اصحاب و دوستان آنحضرت رضی الله عنهم نموده مستعد و آماده
گریانیدن و گریستن شو پس آنکه در کتب معتبره از محمد بن حنفیه روایت شده است که میفرماید که ما در شب متوجه تجهیز پدر بزرگوار
شدیم باین نوع که برادرم حضرت امام حسن علیه السلام غسل میداد و برادرم حضرت امام حسین آب میریخت مؤلف گوید که ای آه
مظلوم کربلا و تشنه دشت فتنه و بلا آب در دو پدر بزرگوار را غسل داد لکن در روز عاشورا نه کسی او را آب بخشید و نه کسی او را غسل داد

واگر پدر مهربانش در حیات ظاهری میبود و در روز عاشورا میدید که همین فرزند که آب غسلش را او در دشت و گرسنه و پاره پاره
و غسل ناداده در بیابان کربلا افتاده است نمیدانم بر چه حال میشد و چه میکرد محمد بن حنفیه میگوید که در وقت غسل دادن حاجت با آن
نبود که کسی جنازه مقدسه را حرکت دهد بلکه بهر طرف از راست و چپ که برادرم میخواست غسل دهد خود حرکت میفرمود و بوی تهیر آن
مشک و عنبر از آن ساطع بود و در کتاب فوحات القدس روایت کرده است که در وقت غسل دادن شتردار نقاب بسته پیدا شد
و با شتر آب در حجره برد و آنحضرت را با آن آب شستند و چون خواست روانه شود حسنین را قسم دادند که نقاب از روی
خود بخا تا بدانیم کیستی پس چون نقاب گشود دیدند پدر بزرگوار ایشانست و چون از غسل فارغ شدند حضرت امام حسن صدا زد و فرمود
که ای خواهرای زینب و ام کلثوم حاضر کنید بقیه کافوری را که جدم رسول خدا برای پدرم معین فرموده پس جناب زینب
بتعجیل دویده آنرا حاضر کردانید و چون سر آنرا گشودند جمیع خانها و کوچها و طرق و شوارع کوفه از شدت بوی آن معطر شد
مؤلف گوید که همین زینب خاتون در قتلگاه مظلومان بخر خاک کربلا کافوری بر آن برادر خود سید الشهدا ندید و باین سبب آن
خونین از دیده باریده روانه دیار اسیری و بیکسی گردید ابن شهرآشوب روایت کرده است که آن بزرگوار در وقت ارتحال بفرزندان
خود حسنین وصیت فرمود که چون من از دنیا رحلت کنم در بالای سرمن خواهید یافت کافوری از بهشت و سه کفن از استبرق
بهشت پس بعد از غسل مرا بآن کافور حنوط کنید و بآن خلعتها کفن نمائید پس چون حضرت امام حسن از غسل دادن فارغ شد در بالای
سر آنجناب طبقی از طلا دید که در آن پنج کراز کافور جنت و قدری از سدر جنت بود پس جسد پدر بزرگوار خود را بآن کافور حنوط داد
معطر فرمود پس در پنج لفافه خلعت کرد و بهمان طریق که امر فرموده بود در تابوت گذاشت مؤلف دلکباب گوید که ایکاش که
حضرت سید الساجدین را هم میگذاشتند که در روز عاشورا با جسد مقتول مجروح پدر خود جناب سید الشهدا همان سلوک در قتال
فرماید که با سید الاوصیا بجای آوردند تا آنچه لازمه احترام و حجت خداوند بود بعمل آمده باشد آه آه که جناب سید اقدس
در غل و زنجیر کشیدند و مانع شدند و بدن شهید مقتول مجروحش را علاوه بر اینکه غسل ندادند و حنوط و کفن ننمودند آه آه بی ابا ایشان را
کوفه و شام یکی عمامه آنجناب را برد و دیگری جبه آنحضرت را دزدید پس هر یک از آن ملاعین لباسی از لباسهای حجت خدا را
بردند و برهنه در خاک و خون در بیابان گذاشته رفتند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون راوی میگوید که جنازه حضرت
امیرالمؤمنین را از باب کنده بیرون آوردند و حسنین دو پایه عقب آنرا گرفته بودند و مقدم تابوت بی آنکه ظاهرا کسی آنرا گرفته
باشد بلند شده بود و میرفت و در حدیث است که جبرئیل و میکائیل آنرا گرفته بودند و جنازه مقدسه میگذشت بر هیچ چیز مگر
آنکه آنچیز از برای تعظیم آن محترم در نزد خداوند خم میشد محمد بن حنفیه میفرماید که والله نظر کردم بجانب تابوت پدر بزرگوارم
که میگذشت بر دیوارها و درختان خرما همه از برای تعظیم و اظهار خضوع و خشوع در نزد آنجناب خم میشدند آن تابوت را
حرکت کرده تا وارد نجف اشرف که الآن موضع شریف قبر آنحضرت است شد و در حدیث است که ابن مسکان از جناب صادق
سؤال نمود از سبب کج بودن دیواری که در بین راه نجف آنحضرت در جواب فرمود که آنوقت که تابوت حضرت امیر
از این راه میگذرانیدند این دیوار از شدت تاسف و حزن بر آنجناب خم شد و الآن خم است مؤلف گوید که خداوند
لعنت کند اهل کوفه را که از برای برگزیده کان خداوند که جمیع مخلوقات جهة تعظیم و تکریم و حزن بر ایشان خم میشوند و فروتنی
و تواضع میکنند چنانکه در زیارت جامعه کبیره میفرماید که ذل کل شیء لکم یعنی ذلیل و خوار شدند تمامی اشیا از برای
شما اصلا احترامی باقی نگذاشتند و در وقت دخول اسیران آل محمد در کوفه مردان و زنان و دختران و اطفال ایشان

آب آوردن جبرئیل برای غسل

حاضر آوردن زینب حنوط ... برای جسد پدر ...

در غسل ندادن ... جناب سید الشهدا ... ننمودن

در خم شدن و تعظیم کردن اشیا برای جنازه آنحضرت





همه از حصار شهر کوفه و بامهای خانها و غرفهای بازارها از برای تماشا جمع شده بودند و خنده و دندان نما بلکه قهقهه میکردند تا آنکه
زنی از تماشائیان از اسیران سؤال نمود که من ای الاسارى انتن یعنی شما از کدام اسیرانید جواب دادند که نحن اساری
آل محمد آه آه و اصیبتاه وا حزناه که در عوض خم شدن درختان خرما در مصیبت امیرالمؤمنین از بس نیزهای کوفیان
و شامیان بار سرهای شهیدان و نوجوانان کشیده بود خم شده بود آه وا حزناه وا مصیبتاه که کتفها نیزه کردن سرها
نمودند بلکه در حدیث است که ابن زیاد بی بنیاد امر کرد که سرها را در کوچهای کوفه و در میانه قبایل بگردانند وا ویلاه
و وا حرقتاه که آخر الامر آن سر منور را بر درختی آویختند بنوعی که شاخه خم شد پس از آن می شنیدند که این آیه را تلاوت میکرد
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در کتاب مشارق الانوار از محدثین اهل کوفه روایت کرده است که چون حسنین
جنازه پدر بزرگوار خود را میبردند در بین راه سواری آشکار شد که بوی مشک از او ساطع بود و بر آن دو بزرگوار
سلام کرد پس رو بحضرت امام حسن کرده فرمود توئی حسن بن علی که شیر از پستان وحی و تنزیل مکیده و جدا شده از خاندان
علم و شرف جلیلی و توئی خلیفه امیرالمؤمنین و سید الوصیین حضرت امام حسن در جواب گفت که بلی پس آنسوار فرمود که ای
حسین بن علی که امیرالمؤمنین و سید الوصیین است و امینت سبط رحمت و شیر خورده از پستان عصمت و پرورده در دامان حکمت
که پدر ائمه طاهرین است آنجواب گفتند که بلی فرمود که هر دو بر من سلام کنید در امان خداوند بگذرید پس حضرت امام حسن
که پدر بزرگوارم وصیت فرموده است ما را که سلام نکنیم مگر بجبرئیل یا خضر شما کدام یک از ایشانید که ناگاه آنسوار نقاب
از روی مبارک برداشت پس دیدیم که آنجناب امیرالمؤمنین بود و فرمود که ای فرزند هیچکس در عالم فوت نمیشود مگر آنکه
پدر تو بر بالین او حاضر میشود آیا میشود که بر سر جنازه خود حاضر نشود از محمد بن حنفیه روایت شده است که چون تابوت پدر
بزرگوارم را میبردیم شهر کوفه از گریه و ناله پر شده بود و زنان از عقب سر جنازه با حسرت و ناله و یلیها به ردید خود میزدند
پس حضرت امام حسن ایشانرا از گریه و زاری منع فرمود و بر گریه انجانه خود روانه نمود مؤلف گوید که با وجود آنکه در این
تاریخ عالم را فرا گرفته بود و همراه جنازه مقدسه نبود مگر خواص اصحاب حضرت امام حسن راضی نشدند که زنان و دختران
همراه باشند و ایشانرا برگردانید ایکاش که در روز عاشورا آنوقت که زنان و دختران در اطراف آن بیکسان جمع شده بودند
و در میانه هجوم لشکر کوفه و شام نالهای بی اختیار میکردند و چون سید مظلومان روانه میدان شد جناب زینب خاتون
دلخون دلشکسته محزون در عقب سر ذوالجناح گریه کنان میرفتند حضرت امام حسن حاضر میبود و ایشانرا آنچه با بر میگردانید
ولکن از حدیثی ظاهر میشود که ام کلثوم خاتون با ناله و افغان در پناه برادر خود سید مظلومان و سید جوانان جنان اهل
خونین کفنان یعنی جناب سید الشهدا در عقب سر جنازه پدر بزرگوار تا سر تربت طاهر او رفت و جناب سید الشهدا میگریست
و مکرر میفرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون ای پدر جان از ارتحال تو شکست من یکجان
پدر گریه کردن را تعلیم گرفته ام از برای آنکه توانم در مصیبت جناب تو گریه کنم و شکایت مصیبت خود را بخداوند کنم فانه نعم المولی
نعم المولی و نعم النصیر مؤلف گوید که ام کلثوم خاتون بر سر تربت پدر با برادر خود جناب سید الشهدا رفت آه آه که چون
که در روز عاشورا در وقت وداع اسیران با اجساد شهیدان در قتلگاه قربانیان ام کلثوم خاتون مغموم با هجوم لشکر
میشوم تنها و بیکس و بیمحرم روانه کنار فرات شد و چون بر سر تربت طیبه برادرش حضرت عباس رسید دید که آن برادر
بی دست و سر چاک چاک بر روی خاک هلاک افتاده و هیچکس متعرض غسل و کفن و دفن او نگردیده پس آن مظلومه نالها و غوغا

بی نهایت بیازار جگر تشنه و قلب بجوش آمده بر کشید پس جماعت منافقین صدای آواز آن زن دلسوخته را شنیدند که در کنار
فرات ناله میکند از آن آثار انصار رفته او را گرفته او را بالای اسیران علی کردند و روانه جانب ابن زیاد بی بنیاد کردند الا لعنة الله على القوم الظالمين

## مجلس نهم در دفن آنجناب علیه السلام

اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا شيعة اميرِ المؤمنين و الباكين عَلَيهِ و رحمة الله و بركاته تحياته. و بعد. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى اَوَّلِ خَلْقِكَ وَ مَحَلِّ
مَشِيَّتِكَ وَ بَيانِ اِرادَتِكَ مُحَمَّدٍ اَشْرَفِ بَرِيَّتِكَ دَوامَ رَحمَتِكَ وَ بَرَكاتِكَ وَ صَلَواتِكَ ثُمَّ عَلى آلِهِ الَّذينَ هُمْ اَغْصانُ دَوْحَةِ
مُلْكِكَ وَ خَزائِنُ وَ مَعادِنُ نُورِكَ خُصُوصاً عَلى عَيْبَةِ عِلْمِكَ وَ مَوْضِعِ سِرِّكَ سَيِّدِ الاَوْصِياءِ وَ وَلِيِّ الاَوْلِياءِ وَ حُجَّتِكَ عَلى اَهْلِ الاَرْضِ وَ السَّماءِ
بابِ الرَّحْمَةِ عَلَى الاَمْواتِ وَ الاَحْياءِ. قَسيمِ الجَنَّةِ وَ النّارِ لِلاَتْقِياءِ وَ الاَشْقِياءِ. سَيِّدِنا وَ مَوْلانا عَلِيِّ بْنِ اَبي طالِبٍ اَميرِ المُؤْمِنينَ عَلَيْهِ اَلْفُ
التَّحِيَّةِ فى كُلِّ آنٍ وَ حينٍ ثُمَّ الرَّحْمَةُ عَلى مُحِبِّيهِ المُنْتَجَبينَ وَ لا سِيَّما الحاضِرينَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى اَعْدائِهِم وَ غاصِبي حُقُوقِهِم وَ مُنْكِري فَضائِلِهِم اِلى
يَوْمِ الدّينِ. ثُمَّ بَعْدُ. بدانکه جناب ساقی کوثر و میزان یوم المحشر و مالک جنت و سقر برادر حضرت خیر البشر زوج زهرای اطهر
باب شبیر و شبر که سید انبیاء و آله در حق او فرموده که عَلِيٌّ خَيْرُ البَشَرِ مَنْ اَبى فَقَدْ كَفَرَ عَلَيْهِ سَلامُ اِلهِ المَلِكِ الاَكْبَرِ را معجزات زیاده
از حد حصر است که اولین و آخرین از احصاء آن عاجزند و ما از برای زیادی معرفت و محبت یک معجزه که در ایام حیات و چند معجزه
که بعد از ارتحال از آن بزرگوار ظاهر گردیده در این کتاب ایراد مینمائیم تا چشمها روشن و قلبها منور گردد اما معجزه ظاهره در حال
حیات پس بدانکه اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی در خدمت مولای خود امیر مؤمنان بودم که جمعی از اصحاب نزد
آنحضرت آمدند از جمله ایشان ابو موسی اشعری و عبد الله بن مسعود و انس بن مالک و ابو هریره و مغیرة بن شعبه و حذیفة بن یمان
و غیر ایشان بودند و عرض کردند که یا امیر المؤمنین بما بنما چیزی از معجزات را که خدا ترا بآنها مخصوص گردانیده آنحضرت فرمود که شما را
بآن چکار است و این سؤال شما از چیزیست که برای من ضرر دارد زیرا که خداوند عز و جل میفرماید که بعزت و جلال و ارتفاع
خودم قسم که عذاب میکنم هیچیک از خلق خود را مگر بعد از حجت و برهان و علم و بیان زیرا که رحمت من بر غضبم پیشی گرفته است و
بر خود واجب گردانیده ام رحمت را و منم راحم و رحیم و منم ودود و علی و منم منان عظیم و منم عزیز کریم پس هرگاه پیغمبر
فرستادم و برهان را عطا کردم و کتاب برای او نازل ساختم هر که ایمان آورد بمن و رسول من رستگار است و هر که
کافر شود بمن و رسول من زیانکار است و مستحق عذاب من میشود آنجماعت عرض نمودند که یا امیر المؤمنین ما بخدا و رسول ایمان
آورده ایم و توکل بر خدا کرده ایم پس آنحضرت فرمود که خداوندا شاهد باش بر آنچه ایشان میگویند و من عالم و خبیرم بآنچه
ایشان خواهند کرد پس فرمود که برخیزید باسم خدا و برکتهای او راوی میگوید که همه برخواستیم و با آنحضرت آمدیم تا بقبرستان که
در هر گرد آن مکان آب نبود و چون نظر کردیم دیدیم که باغیست در نهایت سبزی و نهرها در آن جاریست و در آن حوضهاست و در
آنها ماهی است بسیار همگی گفتیم که بخدا قسم که این است دلیل امامت و التماس نمودیم که یا امیر المؤمنین چیزی دیگر بما بنمائید هر چند
در این عقیده آنچه میخواستیم بعمل آمد آنحضرت فرمود حَسْبِيَ اللهُ وَ نِعْمَ الوَكيلُ و بدست خود اشاره کرد بجانب بالای قبرستان دیدیم
که قصرهای بسیاری ظاهر شد که تمام بدر و یاقوت و جواهر مرصع شده بود و درهای آن قصرها از زبرجد سبز بود و میان آن قصرها
حور و غلمان بسیار بودند و نهرها و درختان و مرغها و گیاههای بسیار پس همگی متحیر و متعجب شدیم و کنیزان و حوران و غلمان
گفتند یا امیر المؤمنین شوق ما بتو و شیعیان تو و دوستان تو بسیار شده و آنحضرت بایشان اشاره کرد
که ساکت شوید پس پای مبارک را بر زمین زد و زمین شکافته شد و منبری از یاقوت سرخ بیرون آمد و آنحضرت بر آن منبر بالا رفت



و حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات بر رسول فرستاد و فرمود که چشمهای خود را بر هم گذارید پس چشمها را بر هم گذاشتیم و شنیدیم
صدای بالهای ملائکه را و تسبیح و تهلیل و تحمید و تعظیم و تقدیس ایشان را پس آمدند و در پیش روی آنحضرت ایستادند و عرض کردند که ما
بفرمانبرداری تو مأموریم امر کن ما را بآنچه میخواهی آنحضرت فرمود که ای ملائکه پروردگار من نزد من حاضر کنید بدترین اهلها
شقی ترین فرعونها را راوی میگوید که بخدا قسم پیش از چشم بر هم زدنی نگذشت که او را حاضر گردانیدند پس آنحضرت فرمود که چشمها را بگشائید
و چون چشم گشودیم ما را ممکن نبود که بسوی آنحضرت نظر کنیم از بسیاری شعاع نور ملائکه پس فریاد بر آوردیم که یا امیر المؤمنین
ما را میسر نیست که چیزی مشاهده نمائیم و صدای زنجیر او بر جسم و مالیدن غلها را می شنیدیم و بلای عظیمی دیدیم و ملائکه گفتند که ای
خلیفه خدا زیاد کن لعنت این ملعون را و عذاب او را مضاعف ساز و ما گفتیم که یا امیر المؤمنین چشمها و گوشهای ما را طاقت
دیدن و شنیدن این امور ندارد پس آن ملعون را از پیش روی آنحضرت کشیدند و در آنجا ایستاد و گفت که وا ویلاه از ظلم کردن بآل
محمد و وا ویلاه از جرئت نمودن بر ایشان پس گفت ای سید من بر من رحم نما که طاقت تحمل این قدر عذاب ندارم آنحضرت فرمود
لا رَحِمَكَ اللهُ وَ لا غَفَرَ اللهُ لَكَ اَيُّهَا الرِّجْسُ النَّجِسُ الخَبيثُ المُخْبِثُ الشَّيْطانُ پس بجانب ما ملتفت شد و فرمود که این را باسم و حسب میشناسید
گفتیم بلی یا امیر المؤمنین فرمود که از خودش سؤال نمائید که کیست چون سؤال نمودیم گفت منم بدترین اهلها و منم فرعون
این امت منم که انکار نمودم شیعه و مولای خود را یعنی امیر مومنان و خلیفه پروردگار عالمیان را و منکر معجزات او شدم پس امیر المؤمنین
فرمود که چشمها را بر هم گذارید چون گذاشتیم آهسته سخنی گفت و ما خود را در همان موضع دیدیم که اول دیده بودیم و نه قصرها بود
و نه درختان اصبغ بن نباته میگوید که قسم بآنکسی که مرا گرامی داشت بدیدن آن معجزها که هنوز آن قوم متفرق نشده بودند که بشک
افتادند و بعضی گفتند که این سحر و کهانت بود پس امیر المؤمنین فرمود که خدا بنی اسرائیل را عقاب نکرد و مسخ ننمود مگر بعد از
آنکه خواهش نمودند آیات و دلالات را در آن وقت عذاب خدا بر آنها نازل شد و الحال لعنت خدا لازم شد بر شما و عقوبت بر شما
نازل گردید اصبغ میگوید که من تعیین نمودم که عقوبت بجهة تکذیب نمودن معجزات بر ایشان لازم شد و اما معجزات در
حال ارتحال آنجناب پس آن نیز بسیار است مثل آنکه در وقت غسل دادن حسنین آن بزرگوار خود بطرف راست و چپ
حرکت میفرمود بدون آنکه کسی جسد مقدس آنحضرت را حرکت دهد و دیگر آنکه خود مشک آب از برای غسل خود آورد و دیگر آنکه در حین
بردن جنازه مقدسه بجانب تربت طاهره دیوارهای شهر کوفه و شاخهای درختهای غریبانه بجهة تعظیم خم میشدند و هر سنگ و کلوخی
که در پیش راه بود از جای خود حرکت مینمود و دیگر آنکه سوار نقاب بسته باستقبال جنازه مطهره نمود و چون نقاب برگشود حسنین دیدند
که انوار پدر بزرگوار از ایشانست و فرمود که هیچکس در عالم فوت نمیشود مگر آنکه پدر شما بر بالین او حاضر میشود آیا میشود که بر
جنازه خود حاضر نشود و دیگر آنکه مؤخر تابوت را حسنین گرفته بودند و مقدم آن خود حرکت میکرد محمد بن حنفیه میفرماید
که چون بر سر قبر پدر بزرگوار رسیدیم مقدم تابوت خود بر زمین آمد پس دو برادرم حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
عقب آن را بزمین گذاشتند و حضرت امام حسن پیش ایستاد و باقی اقتدا کردیم و نماز را بجماعت بعمل آوردیم و برادرم هفت
تکبیر در نماز گفت چنانکه پدرم وصیت کرده بود پس تابوت را بر کنار گذاشتیم و خاک قبر بیرون میکردیم که ناگاه سنگ سفید نورانی
که مانند خورشید ظاهر گردید چون آن را برداشتیم دیدیم که قبری درست شده و لحدی ساخته شده و لوحی بر آن نوشته است
که این قبریست که ذخیره کرده است از برای او جد او حضرت نوح پیغمبر از برای بنده صالح طاهر مطهر و در روایت دیگر است
که بر آن لوح دو سطر بخط سریانی این عبارت نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم هذا قبر قبره نوح النبي لعلي وصي محمد قبل الطوفان

بسیتماه لمایم یعنی این قربت که درست کرده است نوح پیغمبر از برای علی وصی محمد پس از طوفان بهفت صد سال و چون خواستند که جنازه مقدسه را در قبر گذارند ندائی شنیدند که اَنزِلُوهُ اِلَی التُّربَةِ الطّاهِرَةِ فَقَد اشتاقَ الحَبیبُ اِلَی الحَبیب یعنی او را داخل کنید بر تربت طاهره پس تحقیق که مشتاق دوست بجانب دوست پس از این ندا مردم ترسیدند و بوحشت افتادند و متحیر شدند و در کتاب مشارق الانوار روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین و حسنین وصیت فرموده بود که هر گاه مرا در قبر گذاشتید هر یک دو رکعت نماز کنید پس از آنکه خاک بر روی قبر بریزید پس نگاه کنید تا ببیند که مشاهده میکنید پس چون بوصیت آنحضرت عمل کردند دیدند که بر روی قبر جامه از سندس اخضر پوشیده شده است مؤلف گوید که این حدیث شریف آهم را آتشبار و چشم را اشکبار میکند که مظلوم کربلا را در روز عاشورا نه تابوتی بود و نه نمازگذارنده بود و نه قبری و نه حجاب و پرده بود که بدن مجروحش را از آفتاب گرم محافظت کند تا آنکه آخر الامر کار بجائی رسید که قلبهای مرغان هوا بر غریبی و بیکسی آن مظلوم سوخت پس بنوحه و ناله یکدیگر را خبر کرده و بالهای خود را بر یکدیگر بافته و خیمه از برای محافظت از آفتاب در بالای آنجسد چاک چاک بر پا کردند پس حضرت امام حسین از جانب پیش روی گوشه آنجامه را از روی قبر پدید برداشت پس مشاهده کرد که رسول خدا و حضرت آدم و ابراهیم با حضرت امیر مشغول صحبت میباشند و حضرت امام حسین از طرف پایین پا آنجامه را برچید پس دید که حضرت فاطمه با حضرت حوا و مریم و آسیه بر شهادت امیر مؤمنان نوحه و ندبه میکنند مؤلف گوید که فاطمه طاهره با آنکه سیده اوصیا زیاده از آنکه فرق مبارکش شکافته بود جراحتی نداشت حضرت حوا و مریم و آسیه را بهمراه خود در قبر آوردی و نوحه و ندبه نمودی نمیدانم آنوقت که در زمین کربلا دختران نبی بدن سر از تن جدای پاره پاره مجروح بخاک و خون مالیده شده فرزند تشنه جگرش را بعد از چند روز در زمین کربلا در تربت طاهره در قبر سپردند آیا در قبر او برای او چه نوحه و ناله نمودی و آیا تنها بودی یا آنکه زنان و حوران کربلا را بهمراه خود آوردی و آنچه شرط مادری و مهربانی و عزاداری بود بعمل آوردی فلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در کتاب تحفه الزائر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین در آخر وصیت خود فرمود که ای حسن بهفت خشت لحد مرا بپوش پس نظر کن مرا در قبر نخواهی یافت و در کتاب عوالم روایت کرده است که فرمود که چون خواهی از قبر من بیرون روی بجانب من نگاه کن که مرا نخواهی دید زیرا که ملحق میشوم بجد تو رسول الله لمن ایفرزند که هیچ نبی از دنیا رحلت نمیکند که اگر چه در مشرق دفن شود و وصی او در مغرب فوت شود مگر آنکه خداوند عز و جل جمع میفرماید میانه دو روح ایشان و دو جسد ایشان پس از یکدیگر جدا میشوند و هر یک بموضع قبر خود مراجعت میکنند مؤلف گوید که نمیدانم چگونه شد احوال رسول خدا در وقت ملاقات کردن با جد بزرگوار داماد و وصی خود امیرالمؤمنین که او را صحیح و سالم در میانه امت گذاشته بود و الحال او را با فرق شکافته و پیشانی شق شده مشاهده نمود آه آه و مصیبتاه نمیدانم که رسول خدا بر چه حال شد در وقتیکه حبیب سر وصی و فرزند و قرة العین و ثمرة الفؤاد خود جناب سید الشهدا ملاقات نمود با رگهای از هم پاره پاره شده از ضرب تیرها و نیزها سوراخ سوراخ شده و جگر از شدت تشنگی کباب شده آه از مظلوماه بلکه باستخوانهای سم ستوران درهم شکسته شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در کتاب فرحة الغری بهمین مضمون با اندک تفاوت از حضرت صادق روایت میکند که حضرت امیرالمؤمنین در آخر وصیتهای خود بجناب حسنین فرمود که ای فرزندان من مرا در لحد نخوابانید و خشت بر قبر من بچینید و یک خشت از جانب سر من بردارید پس نگاه کنید که چه میبینید پس چون ایشان باین وصیت عمل کردند آنجناب را در قبر ندیدند و از هاتفی شنیدند که ندا میکرد که امیرالمؤمنین بنده شایسته خداوند جل جلاله بود و پس ملحق گردانید خداوند او را به پیغمبر خود و چنین سلوک خداوند با همه اوصیا بعد از جمیع انبیا حتی آنکه اگر نبی در مشرق فوت





فرماید وصی او در مغرب خداوند ملحق میگرداند او وصی را بآن نبی مؤلف گوید که نمیدانم چگونه افسرده خاطر و شکسته دل شد سید انبیا در آن وقتی که سید اوصیا که خداوند جل شأنه العالی در آیه مباهله او را جان یکدیگر خوانده و آنحضرت خود علیٌ منّی و انا من علیّ فرمود از نجف اشرف روی بقبر آنحضرت کرده روانه مدینه طیبه شد پس آنحضرت او را ملاقات نمود با فرق شکافته و محاسن از شدت زهر شمشیر ابن ملجم علیه اللعنه سرخ شده زیرا که آن شقی آن شمشیر را بهزار درهم خریده بود و بهزار درهم بزهر آب داده بود آه آه که دیگر با خبر هستیم که جناب رسول الله بر چه حال شد و چگونه تلخ کام شد در آنوقت که فرزند دلبندش حضرت امام حسن از بقیع با دهان و لبان بزهر آلوده و بدن از شدت زهر سبز شده روانه بجانب قبر آنحضرت شد و یکدیگر را ملاقات کردند آه واویلاه و وامصیبتاه که خداوند داناست که رسولش چگونه پریشان حال و دلشکسته بال شد در وقتیکه از بغداد وصی دیگرش جناب موسی بن جعفر روانه مدینه طیبه شد با بدن ضعیف نحیف که سالها در زندان هارون ملعون بسر برده و از کثرت اذیت و ریاضت گوشت در بدن مبارکش باقی نمانده و از شدت زنجیر رنگ جسدش متغیر گردیده و از طول زمان زندان اثر غل و زنجیر بر گردن و پاهای مقدسش آشکار است آه وا مظلوماه آه وا غریباه از وقتیکه حضرت امام رضا با جگر پاره پاره و بدن بزهر آغشته از خراسان مانند غریبان تنها و حیران روانه مدینه شد پس دو جان جد گردید و جد عالیمقدار او زیارت نموده و بخراسان عود نمود اللهم صل علی رسولک و صلوات و رحمت خود را بر سید انبیا و آل نازل بلکه متواتر فرما در مصیبت جمیع اوصیاء خود زیرا که در حدیث معتبر است وَ مٰا مِنّا اِلّا مَقتُولٌ اَو مَسمُومٌ یعنی هیچیک از ما اهل بیت نیستیم مگر آنکه یا کشته شده ایم یا زهر داده شده ایم آیا چه قدر ناگوار بوده است بر سید انبیا که همه اوصیاء خود را زهر داده شده یا کشته شده ملاقات فرموده آه آه وا غرباه که هیچیک از اوصیاء خود را مثل فرزند عزیزش سید الشهداء ندید که سرش از بدن جدا آه آه بر سر و صورت نورانیش زخمهای بسیار آه آه بر بدن مقدسش جراحتهای بی شمار همه پوستش سوراخ سوراخ جمیع رگهایش پاره پاره و مجموع گوشتهای پستش قطعه قطعه تمام استخوانهایش شکسته است اَلا فَصَلَّی اللّهُ عَلَیهِم اَجمَعینَ وَ لَعنَةُ اللّهِ عَلیٰ اَعدائِهِم اَبَدَ الآبِدینَ و داستان دیگر که شنیدنی است آنکه دو آقای اهل جنان با جمعی از خواص شیعیان جسد مقدس شهید شده امیر مؤمنان و شمس فلک ایمان را از خوف اهل عناد در شب دفن نموده و قبر شریفش را پنهان گردانیدند زیرا که معاندین اراده داشتند که جسد حجت خداوند را از قبر در آورده بسوزانند و بعد از مخفی گردانیدن قبر مقدس همگی گریان روانه مسجد شدند در کتاب عوالم از ابو مخنف روایت کرده است که بعد از آنکه آنحضرت را دفن کردند حسنین و محمد بن حنفیه و اصحاب مراجعت بمسجد کوفه نمودند و هجوم خلایق شد و چون محراب و منبر را از آن مناجات و مواعظ کافیه و نصایح شافیه خالی دیدند از گریه و افغان کاری کردند که نزدیک شد که جانهای بعضی از ایشان قبض شود و بمیرند از مفارقت و هجران آنامام حیات ملاک شوند پس جناب ام کلثوم روی مبارک را بجانب ایشان کرده در هجران پدر بزرگوار مرثیه انشا فرمود که باقی ماند در مسجد صدای از دوست و دشمن مگر آنکه از ناله و نوحه آنمخدره معصومه بناله و نوحه در آمدند و صیحهای بلند از دل پر درد بر میکشیدند و هیچکس خلق را زیاده از آن روز ندیده بود از اثر ناله آنمظلومه گویا آتش بجان شیعیان افتاده بود گر بود در ماتمی صد نوحه گر آه صاحب درد را باشد اثر چنانکه در حدیث است که در وقت عبور زنان و دختران از قتلگاه شهیدان از کلمات دیبانات جناب زینب خاتون و سکینه خاتون همه اهل کوفه و شام گریستند حتی دیدند که از چشمهای اسبان و شتران اشک جاری بود مرثیه ام کلثوم خاتون اینست

اَلا یا عَینُ جُودی وَ اَسعِدینا اَلا فَابکی اَمیرَ المُؤمِنینا یعنی ای دیده احسان کن و همراهی کن و از خواب غفلت بیدار شو

وگریه کن از برای شهادت و ارتحال امیرالمؤمنین علیه السلام و بگی ام کلثوم علیه بعبرتها وقد رأت الیقینا وام کلثوم دختر شهید معصوم با هموم و غموم بر آن مظلوم گریه میکند و اشک او بر رخساره‌اش جاریست زیرا که بچشم خود مظلومیت و شهادت او را مشاهده کرده است الا قل للخوارج حیث کانوا فلا قرت عیون الحاسدینا ای پیام برنده بگو با خوارج در هر جا که هستند که هرگز روشن مباد چشم حسد برندگان بر ما اهلبیت وبخیر من رکب المطایا وحث بها واقری السفینا وگریه میکنیم بر آنکسی که بهترین همه اشخاص است که بر شتر سوار شده و آنرا برانگیزانیده اند و از همه کس زیادتر مهمانی کرده است مسافرین را ومن صام الهجیر وقام لیلا وناجی انه خیر الحی الیقینا وگریه میکنیم بر آن عابدی که روزهای گرم را روزه میداشت و شبها را از برای مناجات خداوندی که او حی است بیداری میگذرانید امام صادق برتقی فقیه قد حوی علما ودینا و آن بزرگوار امامی بود راست گفتار و درست کردار و پاکیزه اعمال و عالم و دانائی بود که فرا گرفته بود علم را و دین را شجاع اشوس بطل همام ومقدام اذا ما رمتم العرینا و انجناب شجاعی بود با هیبت و صاحب قوه بود بزرگ همت که از کثرت شجاعت قلاده طاعت بر دست و پای شیران در بیشها نهاده بود وبات علی الفراش بغیر خوف ولم یعبأ بکید الکافرینا یعنی آنسرور درخشان قوی دل از خود گذشته بود که از برای محافظت برادرش رسول خدا بعوض او در جای او خوابید و اعتنائی بمکر و حیله کافران نکرد وکل مناقب الخیرات فیه وحب رسول رب العالمینا یعنی همه مناقب و مفاخر و نیکوئیها در آنجناب بود و علاوه آنکه محبوب رسول پروردگار عالمیان بود مضی بعد النبی فدته نفسی ابا حسن وخیر الصالحینا از دنیا رحلت فرمود بعد از ارتحال پیغمبر جان من فدای او شود که او ابوالحسن و بهترین جمیع صالحین و شایستگان بود اذا استقبلت وجه ابا حسین رأیت البدر راق الناظرینا یعنی هرگاه روی بروی و مواجه شوی با آنجناب که پدر حسین بود میدیدی که از شعشعه انوار ماه تمامی بود که از غلبه نور خیره میکرد چشمهای نظر کنندگان را وکنا قبل مقتله بخیر نری مولا رسول الله فینا آه آه که قبل از آنکه او را بکشند و بدرجه رفیعه شهادت برسانند ما همه در خیر و عافیت بودیم و بچشم خود میدیدیم که دوست و مولای رسول خدا در میانه ما است افی الشهر الحرام فجعتمونا بخیر الخلق طرا اجمعینا آیا خوب کردید که در ماه رمضان المبارک با احترام ما را بگریه و زاری و نوحه در آوردید در مصیبت آنجناب مقدس که از همه خلق بهتر بود فلو انا سئلنا المال فیه بذلنا المال فیه والبنینا پس اگر ما از آن معدن جود و احسان خواهش مالی کردیم ما را مال و اولاد هر دو میداد فلا والله لا انسی علیا وحسن صلواته فی الراکعینا بحق خداوند که هرگز فراموش نمیکنیم جناب علی بن ابیطالب را و از خاطرم محو نمیشود نیکوئی نماز او در میانه همه رکوع کنندگان لقد علمت قریش حیث کانت بانک خیرها حسبا ودینا و تحقیق که میدانند قریش در هر جا که باشند اینکه جناب تو بهتر از همه ایشانی از جهت حسب و نسب و از جهت دین الا فابلغ معاویة ابن حرب فلا قرت عیون الشامتینا آگاه میکنیم شما را که خبر کنید معاویه پسر حرب را که هرگز روشن نشود چشمهای آنجماعتی که در این روز شهادت ما خوشحالی میکنند و ما را شماتت و سرزنش میکنند وقل للشامتین بنا رویدا سیلقی الشامتون کما لقینا یعنی بگو شماتت کننده‌ها در روز شهادت و کشته شدن ما که عنقریب است که شما هم کشته شوید چنانکه ما کشته شدیم یعنی خداوند از شما انتقام کشد در این زمانها یا در ایام ظهور دولت حقه که زمان رجعت قائم علیه السلام است الا فابلغ معاویة بن حرب بان بقیة الخلفاء فینا یعنی آگاه باشید و معاویه پسر حرب را باخبر کردانید که خیال این نکند که چون امیرالمؤمنین کشته شد خلافت و امامت و وصایت از زمانهای ما تمام شد بلکه تحقیق که بقیه خلفا در میانه ما از ماها





اللهم عجل فرج آل محمد علیهم السلام بالانتقام آه و او یلاه و وا مصیبتاه که بعد از فراغ از مسجد همگی گریان و نالان روانه ماتم خانه امیرمؤمنان و او اخانه الفداه شدند و چون دختران و زنان همسایگان و دوستان نظرهای ایشان بحجره خالی آنحضرت افتاد آه و ناله بی اختیار ایشان و گریه و فغان آن بیچارگان از زمین باسمان بالا میرفت بنوعی که هیچ چشمی را تاب دیدن و هیچ گوشی را یارای شنیدن نبود مؤلف گوید آه آه و مصیبتاه که جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون توانائی دیدن حجره پدر خود نبود و چنانکه شنیدی ناله و فغان بی اختیار میکردند پس من نمیدانم از آنروزی که از کربلای معلی مراجعت نموده بودند و از اسیری کوفه و شام خلاص شده بودند و با اطفال بی پدر و زنان بی شوهر داخل خانهای مدینه شدند و همگی حجرها را خالی از جناب سیدالشهدا علیه السلام و حضرت عباس و حضرت قاسم و جناب علی اکبر و سایر شهدا دیدند آیا بر چه حال شدند و چگونه آه آتشبار از قلبهای مجروح بر میکشیدند مؤلف از جهة تشفی قلبهای شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام گوید پس از گریه و ناله اهلبیت و دوستان در شهادت آقای متقیان جناب ام کلثوم خاتون نزد برادر بزرگوار خود حضرت امام حسن علیه السلام آمده و آنحضرت را قسم داد که ابن ملجم ملعون را قدر یکساعت دیگر زنده مگذار زیرا که مقبول نشد که قاتل پدر خود را زنده ببیند پس آنسرور در جهة تسلی قلب محزون خواهر امر فرمود تا آن ابتر را با دست بعقب بسته حاضر کردند و در عرض راه که او را میآوردند خلق بر او لعنت و نفرین میکردند و آن شقی سر بزیر انداخته بود و هیچ نمیگفت مؤلف گوید که فدای قلب با غیرت و حمیت جناب ام کلثوم خاتون شوم که تاب نیاورد که قاتل پدر خود را یکساعت زنده ببیند و حال آنکه در مجلس یزید لعین نشسته بود آه آه نمیدانم از کربلا تا کوفه و از آنجا تا شام و در این شهرها و بیابانها بر آن مظلومه و سایر اسیران چه گذشت ای دوستان و الله تصور احوال آن اسیران حیران و در بدر و در دست کیران خونجگر را نمیتوان نمود زیرا که علی الدوام شمر شریر بی حیا که قاتل آقای مظلومان و شهیدان علیه السلام بود و سایر اشقیا و ملاعینی که اذیت کننده یا جراحت رساننده یا قاتل حضرت عباس و حضرت قاسم و جناب علی اکبر و علی اصغر و باقی نوجوانان هاشمیه و اصحاب و دوستان علیهم السلام بودند و آن ده نفر حرامزاده که اسب بر بدن مظلوم کربلا که جان عالمیان فدای او شود و سایر شهدا رضی الله عنهم تاخته بودند جمیعا با اهلبیت همسفر بودند و سرهای شهید را بر نیزه داشتند و مدام در اطراف محملها و کجاوها اسبها میتاختند و خنده‌های قهقهه میکردند و مکرر شنید که مست شراب بودند و انواع بی ادبیها نسبت بخاندان اهل بیت عصمت میکردند و اهلبیت از کوچک و بزرگ همه حقیر و دستگیر بودند و همه افعال و اعمال ناشایسته و بی ادبیهای ایشان را میدیدند و اشخاص نامیمون را میدیدند و صبر میفرمودند و بجز رضا بقضاء الله و تسلیما لامره هیچ نمیگفتند فجزاهم الله خیر جزاء الصابرین من الاولین والاخرین خداوند مهربان جزا دهد ایشان را به بهترین جزاهای صابرین اولین و آخرین و در حدیث است که حضرت امام حسن علیه السلام بر ابن ملجم شقی یکضربت زد پس حضرت امام حسین علیه السلام بر او یکضربت زد پس دوستان بشمشیرهای خود او را پاره پاره کردند پس همه جمع کردند و جسد پلید او را سوزانیدند و بعد از سوزانیدن در گودالی انداختند و بر او خاک ریختند و در حدیث است که تا قیامت از آن گودال صدائی میآید و در حدیث دیگر است که بصورت جانور مهیب کریه المنظری شده و تا قیامت او را در دریای معذب دارند و پیرزنی در کوفه او را سوزانیدند اما که خداوند قهار او ملعون دوستان اندوه بجهت آنها که راضی شدند بفعال ایشان هرگز از عذاب دنیا و آخرت خلاص نکردند بلکه علی الدوام عذاب ایشان را مضاعف فرماید و در مقابل آن بر شیعیان و دوستان و گریه کنندگان بر امیرمؤمنان علیه السلام صلوات و رحمت نازل فرماید بحق محمد و آله الطاهرین علیهم السلام و بحرمه سوره المبارکه الانعام

بسم الله الرحمن الرحیم

عزا خانهٔ چهارم از کتاب بیت الاحزان است الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین و عدو مخالفیهم المرضیین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین **و بعد** چنین گوید اقل الخلایق عبد الخالق عفی الله عنه که این عزا خانهٔ چهارم از کتاب بیت الاحزان است که در بیان احوال قرة العین مصطفی و میوهٔ قلب مرتضی و پارهٔ جگر صدیقهٔ کبری حضرت امام حسن مجتبی است و مشتمل است بر مقدمه و چهار مجلس **مقدمه** در فهرست احادیث این مجالس است مجلس اول در ذکر اذیتها و زهر دادنها بحضرت امام حسن قبل از شهادت آنجناب و در آنست خطبه و حدیث و در دوست داشتن حسین در دوست داشتن پیغمبر که عمر جو در با ایشان تقسیم کند و شهید کردن منافقین ایشان را و خطبهٔ مجتبی در کوفه و بیعت چهل هزار کس و مقاتله با معاویه و خلاف کردن اهل کوفه و تیر انداختن باو در حین نماز و بر سید الشهدا و اصحاب در حین نماز و در میانهٔ میدان و نسبت دادن امام حسن را بکفر و غارت کردن خیمهٔ او و کشیدن عبا از دوش او و جای نماز از مصلای او و سوختن خیمها در عاشورا و کشیدن مقنعه از سر زنان و کشیدن پوست گوسفند از زیر بیمار کربلا و تکفیر کردن امام حسن و در مداین و خنجر بران او زدن و انواع اذیتها در عاشورا رسانیدن و رفتن رؤسای لشکر امام حسن نزد معاویه و لابد شدن آنحضرت در صلح با ملعون و صلح نکردن حضرت امام حسین با او و کشتن چهل نفر از اصحاب مجتبی را و رفتن آنحضرت بموصل و مجروح کردن یکی مر صیلی پای او را و کشتن و سوزانیدن عباس او را و سبقت گرفتن آنجناب بر شهادت در عاشورا و نبودن برای او کشیدن از اذیت کنندگان برادرش حضرت امام حسین مجلس دویم در زهر دادنهای بحضرت و در آنست خطبهٔ فضیلت حضرت امام حسن و ثواب گریستن در زیارت او و طریقه زهر دادن اسماء ملعونه بر آنجناب بعد از آنکه سه دفعه در موصل و دفعه در مدینه زهر داده بودند و نقل کردن آنحضرت خواب خود را از برای زینب خاتون و مطلع شدن سید الشهدا بر زهر خوردن برادر و گریهای ایشان و زنان و منع کردن شهید کربلا را از آشامیدن آب کوزه و شکستن کوزه و شق شدن

زمین و احوال موسی بن جعفر و حضرت امام رضا و در وقت زهر خوردن و سبز شدن بدن مجتبی از شدت زهر و نقل کردن مجتبی حدیث دو قصر بهشت را برای برادر و منع کردن او برادر را از گریه و خبر دادن ببعض از احوال عاشورا بجمیع امتها و گریهٔ ارض و سما و وحوش و ماهیان بلکه جمیع اشیاء و عدد پارهای جگر او و حرکت کردن در طشت و سؤال کردن قاتل خود با علم بآن و محو شدن اسماء از وصل یزید و کشتن او مجلس سیم در احتضار و ارتحال و دفن آنحضرت و در آنست خطبه و خبر دادن او بوفات خود و بودن سید الشهدا بر بالین او و نبودن کسی بر بالین سید الشهدا و آنچه با پارهای جگر خود میکرد در طشت و گریهای سید الشهدا و آنوقت وصیت کردن دیدن آنحضرت را و وداع کردن با اهل بیت و قاسم و طلب نمایندهٔ دست داشتن و خطبه کردن فاطمه زهرا برای او و عروسی او در عاشورا و غش کردن او و سید الشهدا در وداع آخر و پامال شدن بدن او و گریستن مجتبی از خوف هول مطلع و مفارقت دوستان از ارتحال او و گریهای اهل بیت و بیرون آوردن جنازهٔ او را و افتاده بودن جسد سید الشهدا در صحرا و ممانعت عایشه از بردن جنازه را نزد قبر پیغمبر و مکالمهٔ او با سید الشهدا و محمد بن حنفیه و اشعار سید الشهدا در مرثیهٔ برادر بعد از دفن کردن او و در تشییع و گریهای آنحضرت و اهل بیت در حجره و گریهای اهل بیت در حجرهٔ موسی بن جعفر و حضرت رضا و شهید کربلا مجلس چهارم در بوسیدن رسول خدا دهان حضرت امام حسن و حلقوم جناب سید الشهدا را و در آنست خطبه و حدیث داخل شدن حسنین بر جد خود در مسجد و بوسیدن آنحضرت دهان مجتبی و گلوی سید الشهدا را و با گریه روانه شدن او نزد مادر و گریهای او و جده جناب عباس و قاسم و علی اکبر و با آستین پاک کردن اشک چشم او را و نبودن آنکه در عاشورا خون پاک کند و کلمات او در مقام تسلی او و بیان کردن او سبب گریه او را و تشنه بردن در مسجد و دور شدن اصحاب جهة احترام آن مخدره و بدیدن کردن باو در مسجد بعد از ارتحال پیغمبر و بودن آن مظلوم بمنزلهٔ چشم جد پس گویا جراحتها بر جسم او در عاشورا بر چشم جدش شده و سؤال کردن معصومه از سبب بوسیدن گلوی او و خبر دادن پیغمبر از کیفیت شهادت و گریهای معصومه و خاک بر سر کردن او و سؤال او که من فرزندم را کفن و دفن خواهم کرد و تنها ما را بزرگ خواهم نمود و جواب پیغمبر با اینکه این مصیبت بعد از من و از زهرا خواهد بود و نبودن معصومه در وقت اسیری سکینه و دختران و خبر دادن پیغمبر او را از بعضی مصائب عاشورا و گریهٔ مظلومه و گریهٔ ملائکه جهة گریهٔ او و خبر جبرئیل از ثواب تعزیه داران و زائران و مجاوران و مژده دادن خمسهٔ نجبا ایشان را مجلس اول در اذیتها و زهر دادنهای بحضرت امام حسن الحمد لله الذی نوّر قلوبنا بمحبة سید المحبوبین و شرح صدورنا بمعرفة سید المعصومین محمد الهادی الی الدلیلین و الشکر لله الذی جعلنا من شیعة سید الوصیین و من المتمسکین بحبل الله المتین علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین اللهم صل علیهما و آلهما الطاهرین المعصومین خصوصا علی الآیتین الباهرتین السیدین السندین النورین النیرین الشمسین القمرین النجمین الانورین الکوکبین الازهرین من رب الله نطفتهما فی الجنة فی الشجرتین و سمی شجرتیهما فیهما بالحسن و الحسین و لذا اسماهما النبی فی الدنیا بالحسن و الحسین و علی شیعتهما فی الکونین و لعنة الله علی اعدائهما فی کل طرفة عین **و بعد** مؤلف گوید در کتاب مصائب المعصومین از عروه بارقی روایت کرده‌ام که میگوید در سالی بعد از مراجعت از مکهٔ معظمه داخل شدم در مسجد رسول خدا پس دیدم آنحضرت را که نشسته است و در دو طرف او دو غلام نیکو قامت نشسته‌اند و آنحضرت گاهی این را میبوسد و گاهی آن را و چون خلق دیدند که آنجناب با آن دو بزرگوار مشغولند همه ساکت شدند تا آنحضرت کام دل از بوسیدن ایشان برآورد و لکن نمیدانستند که بسبب محبت آنحضرت باندو فرزند است پس من در حین بوسیدن نزدیک رفتم و عرض کردم که یا رسول الله این دو کودک پسران شمایند فرمود که این دو فرزندان

دختر من و فرزندان برادر من و پسر عم من و بهترین همه مردمان در نزد من و کسیکه او گوشت من است و چشم من است و کسیکه جان او
جان من است و جان من جان او است و کسی که محزون میشوم جهة حزن او و او محزون میشود جهة حزن من یعنی پسران جناب علی ابن ابی
طالب اندر اوی میگوید که من عرض کردم که من تعجب کردم از شدت محبت و رفتار شما با ایشان پس آنحضرت فرمود که ای برادر در شب
معراج داخل جنت شدم پس در روضات جنان بدرختی رسیدم که از بوی عطر آن تعجب آمدم جبرئیل عرض کرد که یا محمد از بوی این درخت
تعجب مکن که میوه های آن خوش بوتر است از اصل آن پس جبرئیل شروع کرد بچیدن میوه آن و بمن تحفه میکرد و مرا از آن میخورانید
و هر چند میخوردم سیر نمیشدم پس جبرئیل مرا نزد یک درختی برد و عرض کرد که از میوه این درخت تناول فرما که این درخت شبیه
باین درخت اولست که از میوه آن میل فرمودی بلکه خوشبوتر و خوش مزه تر است پس جبرئیل از میوه های آن میچید و بمن میخورانید و از
بوی آن مرا معطر میساخت و مرا سیری از بوی آن هم نمیرسید پس گفتم که ای برادر من جبرئیل ندیدم در میانه اینهمه درختان جنت بهتر و
خوشبوتر از این دو درخت پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد آیا اسم این دو درخت را میدانی من گفتم نه او عرض کرد که اسم یکی حسن
و اسم دیگری حسین است یا محمد چون از معراج برگردی و بزمین نزول اجلال فرمائی بتعجیل با خدیجه کبری مواقعه کن که پس در
میآید از جناب تو نطفه طیبه خوشبوئی از میوه آن دو درختی که میل فرمودی پس خداوند بتو عطا فرماید فاطمه طاهره را پس او را
تزویج کن با برادرت علی ابن ابی طالب پس از ایشان دو پسر متولد شود یکی را حسن اسم بگذار و دیگری را حسین پس من گفتم که ای
جبرئیل چه بسیار زیاد است شوق من باین دو درخت جبرئیل عرض کرد که یا محمد هر وقت مشتاق شوی بخوردن میوه این دو درخت
حسن و حسین را ببوی کن که از بوی طینت ایشان بوی این دو درخت را خواهی یافت پس عادت پیغمبر بر این جاری شده بود که هر وقت
مشتاق باین دو درخت میشد دو فرزند بزرگوار خود حسن و حسین را میبوسید و میبوئید و باصحاب خود میفرمود که اصحابی انی اقاسمکم
ان اقاسم بهما حبائی لحبی لهما یعنی ای صحابه من بدرستیکه من دوست میدارم اینکه عمر خود را در میانه این دو قسمت کنم که
نصف عمرم از آن حسن باشد و نصف از حسین از جهة شدت محبت و دوستی که با ایشان دارم و ایشان دو ریحانه منند در دنیا
پس آنمرد تعجب کرد از دو صافی که رسول خدا برای آن دو بزرگوار بیان فرمود مؤلف گوید خدا لعنت کند و بدترین عذابها
خود معذب کراند آن جماعتی را که حق این دو بزرگوار را انکار کردند با آنکه رسول خدا از کثرت محبت و دوستی راضی بود که عمر
شریف خود را بایشان تقسیم نماید مگر این کاری کردند که هر دو را شهید و در زیدند و رگهای ایشانرا قطع نموده نگذاشتند که تشنه
لبان ایشان را کامی بکنند و پس یکی را از زهر جفا مسموم و دیگری را بخنجر جفا مقتول ساختند و قلبهای دوستان را کباب و دیده گان ایشانرا
در مصیبت پر آب کردند و اگر شیعیان بدانند که چه فضیلتها و چه ثوابها از برای تعزیه داران و گریه کنندگان بر این دو بزرگوار است
هر آینه آرزو میکنند که علی الدوام مشغول تعزیه داری و گریه و زاری باشند ذکر مجمل از مصائب حضرت امام حسن علیه السلام و خواهید
دید نیکو است که بعد از شهادت پدر بزرگوارش بر منبر برآمد و خطبه بلیغی مشتمل بر معارف ربانیه و حقایق سبحانی ادا نمود پس
گفت ما ئیم حزب الله که غالبیم بر هر کس و هر چیز و ما ئیم عترت طاهره پیغمبر که از همه کس نزدیکتریم بآنجناب و ما ئیم اهل بیت
عصمت و طهارت که از هر گناه معصوم و طاهر و مطهریم ما ئیم یکی از آن دو مطاع نبوت که آنحضرت در میانه امت باما
گذارده و در آنجا که فرموده است که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی
ای امت باما نت میگذارم در میانه شما دو مطاع نبوت را که یکی کتاب خدا است و یکی عترة طاهره و اهلبیت من که این دو
هرگز از هم جدا نشوند تا آنکه بر لب حوض کوثر بر من وارد شوند و ما ئیم که در نزد ما است علم تاویل و تنزیل قرآن اندی تعیین



ظاهر و باطن و ما ئیم که خداوند طاعت ما را بر شما واجب گردانیده در آنجا که فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر
یعنی ای بندگان اطاعت کنید خداوند و رسول را و صاحبان امر از شما را و آن صاحبان امر ما اهلبیتیم پس فرمود که ای مردم ای
از میان شما مردی بیرون رفته که آمده ای از گذشتگان مثل او ندیده بود و آینده گان نخواهند دید و در شبی وفات نمود که موسی
بن عمران و وصی او یوشع بن نون در آن شب وفات یافته اند و عیسی بن مریم باسمان عروج فرموده و چندان مفاخر و مناقب آنجناب را
ذکر فرمود که خود و اهل مجلس جمیعا از هجران امیرالمؤمنین گریهای عظیم کردند و خروش از مردم برخواست پس فرمود که منم فرزند
بشیر و نذیر منم فرزند دعوت کننده بسوی خدا منم فرزند سراج منیر منم از اهلبیتی که خداوند از ایشان رجس و معصیت را برداشته
در آنجا که فرموده است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا منم از اهلبیتی که خداوند دوستی با ایشان را
بامت من در رسالت واجب گردانیده در آنجا که فرموده است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له
حسنا و مراد از این حسنه مودت و دوستی با ما اهلبیت است پس فرمود که پدرم خلق را بدین خداوند دعوت مینمود و من نیز بدین خدا دعوت مینمایم
پس در بالای منبر ساکت نشست و عبدالله بن عباس برخواست و گفت که ای گروه مردمان این بزرگوار فرزند پیغمبر شما است و وصی امام
شما است با او بیعت کنید پس خلق قبول کرده و گفتند که چه بسیار او محبوبست در نزد ما و چه بسیار واجب است حق او بر ما پس شروع
با آنحضرت نمودند با چهل هزار نفر با آنجناب بیعت کردند و آن بزرگوار با ایشان شرط فرمود که من با هر کس صلح کنم شما صلح کنید و با هر کس
که جنگ کنم جنگ کنید و این در روز جمعه بیست یکم ماه مبارک رمضان بود و عمر شریف آنجناب در آنوقت سی و هفت رسیده بود در
سال چهلم از هجرت پس از منبر بزیر آمده عمال باطراف فرستاد و عبدالله بن عباس را ببصره روانه فرمود و چون این خبر بمعاویه علیه الهاویه
رسید دو جاسوس یکی بکوفه فرستاد و دیگری ببصره فرستاد که وقایع را برای او بنویسید و آنحضرت هر دو را گرفته امر بقتل فرمود
و از برای آن ملعون نامه نوشت و مواعظ وافیه و کلمات شافیه در آن درج فرمود و استحقاق خود را از برای خلافت بیان فرمود
و او را ببیعت با خود دعوت نمود و قلمی فرمود که از فرستادن جاسوسها چنان معلوم میشود که اراده فساد و جنگ داری پس اگر چنین است من هم
آماده جهاد شو پس آن ملعون بعد از آگاهی بر مضمون نامه جوابهای نالایق و آنچه مناسب کفر و نفاق او بود نوشت و با شصت هزار
نفر برای جنگ با فرزند خیر البشر متوجه عراق شد پس این خبر چون بر شاه لشکر انس در رسید خائف شدند پس آنجناب بر منبر بر آمده
بعد از حمد و ثنای الهی هر چند ایشانرا بجرب آن ملعون دعوت نمود جواب ندادند پس عدی بن حاتم از جای برخواست و گفت سبحان الله
چه بد گروهی هستید که پسر پیغمبر شما و امام شما شما را بجهاد میخواند و هیچیک جواب نمیدهید کجا رفتند شما آیا از غضب خداوند نمیترسید و از
ننگ و عار پروا نمیکنید پس جمعی از آن بیحیایان حیله کرده تا لشکرگاه همراهی کردند و در آنجا خلاف کردند پس آنحضرت فرمود دیدم چه قدر
دغا کردید که با من وفا نکردید پس مردی از قبیله کنده را با چهار هزار نفر بجنگ آن ملعون روانه فرمود پس معاویه پانصد هزار درهم برای او
فرستاد و نامه نوشت که اگر نزد من آئی فلان ولایت از شام را بتو دهم پس آن بدبخت با دویست نفر از خویشان و مخصوصان خود
بجانب او روانه شدند پس آنحضرت فرمود که حقا که شما از اهل مکر دنیا اید پس مردی دیگر از قبیله مراد با چهار هزار نفر روانه فرمود
و فرمود که این مرد نیز وفا نخواهد کرد پس از او عهدها و پیمانها گرفت که مکر نکند و قسم یاد کرد که خلاف نخواهم کرد پس معاویه
برای او پنجاه هزار درهم فرستاد و نوشت که حکومت هر ولایت که خواهی بتو دهم آن خبیث نیز خلاف کرده بجانب او رفت
پس آنحضرت نیز با لشکر خود از کوفه بعزم جنگ با آن دشمن خدا بیرون تشریف آورده پس آن بخیل با بهانه بزرگان لشکر آنحضرت
نوشت که هر کس از آنجناب برگردد در نزد من محترم و عزیز خواهد بود و با منصب و جاه و مال میدهم و هر کس آن بزرگوار را بقتل رساند

بازنده گرفته نزد من آورد دویست هزار درهم میدهم و یک دختر خود را با تزویج خواهم نمود پس از کثرت نامها و وعدهای دروغ
اشقیا فاق ایمان کی اشعث رؤسای لشکر آنحضرت برگشتند و چندین دفعه سرداران لشکر بجنگ اندشمن شدند و رسول فرستادند و آن شیرژیان
بیشه ایمان و دین بدنیا فروخته رفته بلشکر معاویه ملحق شدند پس آنحضرت از خوف باقی ماندگان زره در زیر پیراهن خود پوشیده
بود پس ملعونی در حین نماز تیری بجانب آنمقرب درگاه الهی انداخت و از آنجا که آنسرور زره پوشیده بود کارگر نشد مؤلف
گوید که آه آه که در روز عاشورا برادرش مظلوم کربلا و اصحاب با وفا زره نپوشیده بودند و لشکر عمر سعد لعنه الله در حین نماز
تیرباران کردند بنوعی که بعضا اصحاب آنمظلوم مجروح و جمعی مقتول شدند آه و اصیبتاه که بهمین اکتفا ننمودند چهار هزار تیرانداز
درمیانه میدان از چهار جانب آنبزرگوار را تیرباران کردند و با آنکه زره پوشیده بود چندین تیر بر آن بدن نازنین زدند که سوراخ سوراخ
گردید پس چون حضرت امام حسن ع بجهتهای مذکور برآید تمام نمود نفاقهای ایشان ظاهر و علانیه گردید لشکر را در ساباط
مداین جمع کرده و فرمود که مرا با کسی نزاعی نیست سلامت و جمعیت مسلمانان در نزد ما بهتر است از تفرقه و پریشانی ایشان پس منافقین
بیکدیگر نگاه کردند و گفتند که از کلام این جناب چنین معلوم میشود که اراده صلح دارد و صلاح ما آنکه باید در مقام قتل برآئیم تا در نزد
معاویه علیه الهاویه محترم باشیم پس اول گفتند که او مثل پدرش علی ع کافر شده است و بعد از آن بسراپرده آنحضرت هجوم آوردند
ریختند و آنچه بود غارت کردند حتی جای نماز را از زیر پای آنحضرت کشیدند و عبا را از دوش آنسرور کشیدند مؤلف گوید
که خداوند لعنت فرماید اهل کوفه را که رویهای ایشان را سیاه و بزرگ از اولاد جناب امیرالمؤمنین ع نوع سلوک و رفتار کردند که بعضی
از آنرا شنیدید آه آه و اصیبتاه که بعضی از ایشان شقاوت بنیان در روز عاشورا با خامس آل عبا بدتر کردند زیرا که اول آنجناب را
با اولاد و اصحاب بقتل رسانیدند و بعد از آن زنان و اولاد او را اسیر کردند و خیمهای ایشان را سوزانیدند و آنچه در آنها بود غارت
کردند حتی مقنعه و معجر از سر زنان کشیدند و خلخالها و گوشوارها را از ایشان غارت کردند آه و اویلاه که جناب سید الساجدین
و قبلة العارفین بیمار بر روی پوست گوسفندی استراحت فرموده بود شمر بیحیا آن پوست را از زیر آن بیمار کشید که او را بر
در غلطانید و آنمظلوم ع بواسطه ضعف بیماری نمیتوانست که روی خود را از روی خاک بردارد تا آنکه جناب زینب خاتون
از بیابان آمده و او را در آغوش گرفته از خاک برخیزانید پس حضرت امام حسن ع با قلیلی از شیعیان خالص روانه مداین شدند پس
ملعونی از قبیله بنی اسد که او را جراح بن سنان میگفتند که خداوند او را لعنت فرماید در دست یکی از نخلهای جهنم غل در تا ناگاه
از کمینگاه درآمد و خنجری بر ران مقدس او زد که استخوان شکافت و بر دست دیگر به پهلوی مبارکش زد و امید که شتم تعقیع
دهان آن ملعون را از زد و بقوم جهنم پرداخت زیرا که در آنوقت که خنجر بر پهلوی آنسرور زد که جنب آنملعون بود برخیزد و گفت ترا بکشم کافر شد
چنانکه پدرت کافر شد پس آنبزرگوار از غریبانه اثر زخم خنجر که بر بدن مقدس او رسیده و از اثر زخم زبانش که بر قلب مبارکش کارگر
شده نالهای عظیم از دل پر درد کشید چون ملازمین آنحضرت مطلع شدند آن ملعون بدکار را گرفته پاره پاره کردند آنمظلوم مجروح را
با ناله و افغان در عماری نشانیده و بمداین برده و معالجه کردند مؤلف نالان گریان با دل بریان گوید که بغدادی
این مظلوم شوم که از دست منافقین کوفه چه اذیتها کشید آنحضرت هجوم از غریبی و بیکسی و بیاری برادر مظلومش جناب سید الشهداء
ارواحنا له الفداء که در روز عاشورا چندین هزار تیر و نیزه و خنجر و عمود بر فرق مبارک و بدن نازک او زدند و آنقدر بیکس
و بی مدد کاری بود که از یکی از غلامان ایشان انتقام کشد و بدن مقدس پاره پاره اوش را از خاک و خون برداشت اگر
معالجه پذیر نبود لااقل دفن نماید در خاک بسپارد تا قلبهای اهل و عیال و شیعیانش اندک تسلی جمع سازند که باشد که زمان ظهور





فرزندش حضرت قائم عجل الله فرجه شود و انتقام از بنی امیه و بنی العباس گیرد و در بعضی کتب معتبره روایت کرده است
که حضرت امام حسن ع در مداین در خانه سعد بن مسعود ثقفی که از جانب حضرت امیر ع والی بود نزول اجلال فرموده و
عم مختار بود پس مختار گفت بعم خود که حسن را ببند و بسپار بمعاویه تا معاویه حکومت عراق را با و واگذارد عمش گفت
بر تو خدا قبیح گرداند مردی ترا و رای ترا این فرزند پیغمبر است و او را بدشمن تسلیم کنم
پس معاویه هم شیعیان چون این خبر را شنیدند خواستند مختار را بقتل رسانند و از شفاعت عم او را از تقصیر او گذشتند
پس سعد جراحی را آورده و جراحت آنحضرت را اصلاح نمود مؤلف گوید خداوند لعنت کند اهل کوفه را که چه اذیتها و جفاها
که با امام خود و حجت خدا نمودند و دین را بدنیا فروختند از آنجمله عبید الله بن عباس را با جمعی از سرداران و دوازده هزار نفر بکمک معاویه
فرستاد پس چون مقابل لشکر او شدند معاویه رسولی نزد او فرستاد و صد هزار درهم برای او وعده داد که نصف آنرا
باو برسانند و نصف دیگر را بعد از فتح کوفه تسلیم او نماید پس او در نیمه شب با خاصان خود بلشکر خبیث ملحق شد و صبح ایشان بی سردار
معطل ماندند که چه کنند و نماز صبح را با قیس بن سعد ادا کردند پس قیس بعد از نماز خطبه خواند و گفت ایها الناس این مرد
با امام خود خیانت کرد شما از خداوند خائف شوید و خیانت نکنید و با دشمن امام خود جنگ کنید ایشان از قصه بظاهر قبول
کردند و در باطن میل بجانب معاویه داشتند و دلهای ایشان بسته بمیل خبیث و بلشکر آن ملعون ملحق شدند و جمعی از رؤسا
که در مداین در خدمت آنحضرت بودند با آنبزرگوار بطریق منافقان رفتار میکردند بحسب ظاهر با آنحضرت بودند و در
باطن نامها بمعاویه مینوشتند که تو روانه کوفه شو و چون نزدیک شوی ما آنحضرت امام حسن ع را میگیریم و بتو تسلیم میکنیم
آنبزرگوار که جمیع علم الهی و موضع سر الهی بود اگرچه خود واقف از احوال باطنی منافقین بود ولکن معاویه علیه الهاویه
نیز از برای شکستن قلب مقدس آنجناب و ترسانیدن ایشان دو نامه بآنحضرت نوشت و نامهای منافقین را در
میان آن گذاشت پس چون آنجناب این نامها را بدید آگاهی بهم رسانید و نفاق لشکر خود را میدانست از برای اتمام حجت
جمع کرده فرمود که میدانم که شما با من در مقام مکر هستید ولکن حجت خدا را بر شما تمام میکنم فردا در فلانه موضع جمع شوید
و نقض بیعت نکنید و از عقوبت الهی بترسید پس ده روز در آن موضع که وعده فرموده بود توقف فرمود زیاده از چهار هزار نفر جمع
نشدند پس آنجناب بر منبر برآمد و فرمود عجب دارم از قومی که نه حیا دارند و نه دین وای بر شما بخداوند عالم قسم که
معاویه آنچه را که وعده فرموده است که در صورت کشتن من بشما بدهد نخواهد داد و من عبادت پروردگار را تنها میتوانم
کرد ولکن خواستم که شما را بدین خداوند بدارم و شما یاری من نکردید بیائید بخداوند عالم قسم که چون من این امر را
گذارم شما هرگز در دولت بنی امیه فرح و شادی نخواهید کرد بلکه بانواع عذابها معذب خواهید گردید و میبینم اولاد
شما را بر در اولاد ایشان ایستاده اند آب و طعام میطلبند و بایشان نمیدهند بخدا قسم که اگر یاوری مییافتم کار را
وامیگذاشتم زیرا که خلافت بر بنی امیه حرام است اف بر شما باد ای بندگان دنیا که بزودی بجزای اعمال خود خواهید رسید
پس آنحضرت از اصحاب خود مأیوس شده و حجت الهی بر خلق تمام شد و آنحضرت که با قوت امامت جهاد کند بی سامان
بعلاوه آنکه در صحیفه آسمانی که برای آنحضرت بود امر بصلح شده بود لهذا نامه در جواب معاویه نوشت که من میخواستم
حق را زنده گردانم و باطل را بمیرانم و کتاب الهی و سنت نبی را ظاهر گردانم و مردم همراهی نکردند لاجرم با تو صلح مینمایم
هرچند که میدانم وفا بآنها نخواهی کرد ولکن باین پادشاهی شاد مباش که عاقبت پشیمان خواهی شد و دیگران

که غصب حق اهلبیت کردند و احوال ایشانند و سودی ندارند پس صلح نامه در میانه باین عبارت نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم

صلح کرد حسن بن علی بن ابی طالب با معاویة بن ابی سفیان علیهما ما علیهما بر آنکه متعرض او نگردد بشرط آنکه عمل کند بکتاب

خدا و سنت رسول و طریقه خلفای شایسته و آنکه وصی برای خود در این امر تعیین نکند و خلق در هر جای عالم که باشند ایمن باشند

اصحاب علی ابن ابیطالب و شیعیان او در جان و مال و زن و فرزند از او ایمن باشند و آنکه حسن بن علی و برادرش حسین

و سایر اهلبیت و خویشان آنحضرت ذریت ظاهر و باطن از او ایمن باشند و آنکه احدی را نترساند و حق هر صاحب حقی را برساند

هر ساله از خراج داراب جرد پنجاه هزار درهم بآنحضرت برساند و آنکه سب امیر المؤمنین نکند و در قنوتهای نماز نام آنحضرت

و شیعیان او نگوید چنانکه میگفتند و بر این نامه خدا و رسول و جمعی از خلق را گواه گرفتند و چون صلح نامه بدست معاویه آمد

برداشته روانه کوفه شد و در روز جمعه در نزدیکی کوفه خطبه خواند پس گفت ایها الناس من با شما جهاد نکردم که شما نماز کنید

روزه بگیرید یا زکوة دهید بلکه برای این کردم که بر شما امیر باشم و خدا بمن داد اگرچه شما نمیخواستید و شرطها که با حسن

کرده ام همه آنها زیر پای منست و بآنها عمل نخواهم کرد پس داخل کوفه شد پس از چند روز حضرت امام حسن امر کرد

که بمنبر رفته اقرار به بیعت او نماید آنحضرت پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسالت پناهی فرمود که ایها الناس

که بهترین زیرکیها تقوی و پرهیزکاریست و بدترین امور حماقت و معصیت الهی است ایها الناس اگر طلب کنید در میانه جابلقا و جابلسا

مردی را که جدش رسول خدا و پدرش علی مرتضی باشد بغیر از من و برادرم حسین نخواهید یافت و خداوند شما را بجد ما هدایت

کرد و شما دست از اهلبیت او برداشتید معاویه منازعه کرد با من در امری که من شایسته آن بودم و چون یاوری نیافتم

دست از آن برداشتم بجهة حفظ خون امت و صلاح شان و شما با من بیعت کرده بودید که با هر کس که من صلح کنم صلح کنید

و با هر کس جنگ کنم شما جنگ کنید و من مصلحت امت را در این دیدم که با او صلح کنم و حفظ خونها را بهتر از ریختن آنها دانستم

و غرض من اصلاح بود و آنچه من کردم حجتی است بر هر کسی که مرتکب این امر شود و این فتنه ایست برای مسلمانان و تمتع قلیلیست

برای منافقان تا آنوقت که خداوند حق را غالب کرداند و اسباب آنرا مقدر فرماید پس معاویه برخاست و خطبه خواند و ناسزا بآنحضرت

گفت پس حضرت امام حسین برخاست که متعرض جواب او شود حضرت امام حسن دست او را گرفته نشانید و خود برخاست و فرمود

که ای آنکسیکه علی را یاد میکنی و بمن ناسزا میگوئی منم حسن و پدرم علی ابن ابیطالب و توئی معاویه و پدرت صخر است و مادر من فاطمه

و مادر تو هنده است و جد من رسول خداست و جد تو حربست و جده من خدیجه است و جده تو قتیله است پس خدا لعنت کند هر کس

از من و تو گمنامتر باشد و حسبش پست تر باشد و کفرش قدیمتر باشد و نفاقش بیشتر باشد و حقش بر اسلام کمتر باشد پس اهل مسجد

خروش برآوردند و گفتند آمین و لیکن چون آنبزرگوار از نفاق اهل کوفه نا امید شده دید که اگر مصالحه واقع نشود در میانه امت مفسده

عظیم میشود لا علاج صلح نمود و پس از وقوع مصالحه معاویه علیه الهاویه حضرت امام حسین را تکلیف به بیعت نمود حضرت امام

حسن بمعاویه فرمود که او را کار مدار که بیعت نمیکند تا کشته شود و کشته نمیشود تا اهلبیت او کشته شوند و اهلبیت او کشته نمیشوند تا اهل

شام را نکشند پس معاویه بعد از انعقاد مصالحه با لشکر شقاوت خاتمه روانه شام شدند و حضرت امام حسن با برادر و قلیلی از خواص

اصحاب و ملازمین سعادت آیین و مؤمنین متقین که در خدمت امام سعادت انفرزند رحمة للعالمین باقی مانده بودند روانه مدینه

طیبه شدند و معاویه بعد از چندی جمعی را برانگیخت که بر جمعی از شیعیان شبیخون زده چهل نفر از ایشان را بقتل رسانیدند تا آنکه آنحضرت

را مضطرب کرد و آنکه از مدینه روانه شام شدند و از آن ملعون شکایت نقض عهد بر هم زدن صلح نموده آن بیحیا عذرها در دروغ آورد





لابد آنجناب از راه موصل روانه مدینه گردید و در موصل در خانه شخصی که او را محبت میکرد منزل فرموده پس معاویه حبیب خانه را

فریفته کرد و قدری زهر برای او فرستاد و پس آن منافق دین را بدنیا فروخته سه مرتبه آنبزرگوار را بحیله زهر داد و دکاب و عا کرد و خدا

شفا داد و بعضی از موالیان بر عمل آن ملعون مطلع شده او را بجهنم واصل نمودند و آنحضرت رنجور و علیل و نالان روانه مدینه طیبه شده

در آنجا ساکن گردید و علی الدوام از معاویه و اصحاب فتنه و فجره و تبعه با نفرزند سید ابرار و یادگار حیدر کرار و شیعیان او

اذیتها میرسید و آزار بسیار میکردند و ناسزا و سخنان ناملایم میگفتند و در دغلهای بستند و بجمیع ایام و اوقات زبان در رنج

امت حضرت خیر البشر تلخ میداشتند و آنحضرت بر حقیقی غمهای علم و صبر و بردباری بر آزارهای ایشان صبر مینمود و بسیار کم از منزل خود بیرون

تشریف میآوردند و مدام منتظر امر پروردگار بود تا آنکه ده سال معاویه بزرگی کرد و آن بیکس مظلوم بگوشه نشینی بسر میبرد آخر

الامر معاویه خواست که از برای پسر ملعون خود یزید علیه اللعنة و العذاب الشدید بیعت از امت بگیرد و دید که وجود منبع الجود آنحضرت

مؤتمن امام حسن مخل از برای برآمدن مطلوب است زیرا که حق و باطل با هم رونق نگیرند و چاره را منحصر دید بزهر دادن

آنبزرگوار پس نامه بسلطان روم نوشت و از او قدری زهر خواست هلاک کننده ملک روم در جواب نوشت که در دین

ما روا نیست که ما باعث قتل کسی شویم که او را با ما مقاتله و جنگی نیست پس دفعه دیگر تحفه و هدیه بسیار از برای سلطان روم روانه

کرده و باو نوشت که زهر را از برای پسر آن مردی میخواهم که در تهامه پیدا شده بود دعوای پیغمبری میکرد و حال که او فوت

شده است این پسر خروج کرده دعوای ملک پدرش را میکند میخواهم باین زهر بطریقه مکر و حیله او را هلاک کنم تا شهرها و مردمان

از فتنه او فارغ شده در راحت باشند پس ملک روم آنچه میخواست برای او روانه کرد و در روایتی وارد شده است

که آن ملعون آن زهر را با صد هزار درهم برای جعده کوفیه ملعونه زوجه حضرت امام حسن که مشهوره باسماء است روانه کرد و پیغام

داد که اگر آنحضرت را باین زهر شهید کنی ترا بعقد یزید پسر خود درخواهم آورد و در روایتی دیگر است که معاویه علیه الهاویه

از برای جعده ملعونه هزار درهم و زمینها و املاکهای بسیار در حدود کوفه ضامن شد پس آن مکاره غداره بطمع وعدهای

دروغ معاویه آن زهر را موافق یک حدیث در طعام کرده بآنحضرت خورانید و موافق حدیثی دیگر آنست که آنفرقه درگاه الهی روزه

بود و هوا بسیار گرم بود پس چون وقت افطار شد جامی از شیر برای افطار آنحضرت آورد و آن زهر را در آن داخل کرده بود پس چون

آن شیر را بآنفرزند شیر خدا آشامید پس آنحضرت باو فرمود که ای دشمن خدا کشتی مرا بکشد خداوند ترا و آنچه بعد از من آرزو داری

نخواهی یافت و معاویه ترا فریب داده و وعده دروغ نموده و خداوند ترا او را از رکاه خود خواهند راند و نا امید خواهد کرد

و بمطلوب خود نخواهی رسید و موافق روایت دیگر آنست که در عسل آمیخته بآنمظلوم خورانید و آنجناب از خوردن آن رنجور شده

و در تمامی آن شب تب کرده و درد شکم میکشید و چون صبح شد خود را بضریح مقدس جد بزرگوار خود رسانیده و شفا یافت و در حدیث

دیگر آمده است که قدری از آن زهر را بر طی آلوده کرده آنجناب را از بر داده و اینمرتبه رنجوری و اضطراب آنمظلوم زیاده بود و از

سر شب تا صبح ناله و فریاد مینمود و چون صبح شد خود را بدر استشفا بجد خود رسانیده شفا یافت پس از اسماء ملعونه بدگمان شده چند

روزی جهة تغیر آب و هوا بموصل تشریف برد و پس مردکوری از منافقین با خود گفت که هیچ بهتر از این نیست که بموصل رفته و خود را در

دوستی با آنحضرت اندازم و بوقت فرصت او را هلاک کنم پس عصای خود را بزهر آب داده روانه شد و علی الدوام در مسجد

بنماز آنحضرت حاضر میشد و احادیث میشنید و گریه میکرد تا روزی آنحضرت در دردکانی مشغول حدیث گفتن بود که آمد و

عصای خود را بر پشت پای آنحضرت گذاشت مثل کسی که گویا نفهمیده باشد و چنان فشاری داد که پای مقدس او مجروح شد

کرد پس آن مظلوم آهی کشید و مدهوش شد و پای مبارکش ورم کرده خون از آن جاری شد و موالیان خواستند که آنحضرت را بسرای خود رسانند آن معدن علم و عفو فرمود که دست از آن بردارید که او در ظاهر و باطن هر دو کور است و در آخرت کور محشور خواهد گردید پس آنحضرت فرمود که هر جا میروم کید و مکر دشمنان قرین من است پس جراح آمده از زخم یاد دید گفت که عصا را بزهر آب داده بوده اند و آنجناب را معالجه کرد پس یاران پشیمان شدند که آنکور را رها کرده اند آنحضرت فرمود غم مخورید که او بسزای خود خواهد رسید بعد از چند روز حضرت عباس علیه السلام از جایی تشریف میبرد دید که آنکور آن عصا را در دست گرفته میخواهد از موصل بگریزد آنجناب آن عصا را از دستش گرفت آنقدر بر سر و روی آن ملعون زد که پاره پاره شد پس غلامان را امر فرمود که سر او را ببرند و موالیان جمع شده جسد نحس را سوزانیدند مؤلف گوید که فدای حمیت و شجاعت حضرت عباس شود که آن ملعونی که یک زخم بر پای برادر بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السلام رسانیده بود سر و صورت او را پاره پاره کرده و او را بقتل رسانید آه آه اگر در روز عاشورا خود شهید نشده بود و زنده میبود و میدید که منافقین کوفه و شام تیرهای زهرآلوده بر پیشانی نورانی برادر با جان برابرش جناب سید الشهدا علیه السلام ارواح العالمین له الفداء زدند و مجروح و خون آلوده گردانیدند آه و واویلاه که بآن اکتفا نکرده اسبهای خود را نعل تازه بستند و بر بدن مقدس آن مظلوم تاختند که مجموع اعضا و جوارح و استخوانهای آن پرورده کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله را درهم شکستند نمیدانم بر چه حال بود و چگونه انتقام از ایشان میکشید انا لله و انا الیه راجعون پس حضرت امام علیه السلام علیل و رنجور با زنان و دختران و عیال اشکبار دلفکار روانه مدینه طیبه شد چنانکه جناب سید سجاد علیه السلام بعد از اسیری کوفه و شام علیل و رنجور با زنان و دختران و عیال اشکبار

دلفکار روانه مدینه طیبه گردیدند و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس دویم در شهید کردن آنحضرت علیه السلام بزهر السلام علیکم ایها المحبون للحسن و الحسین علیهما السلام و رحمة الله و برکاته و بعد سبحان من عجز عن معرفة کنهه الا هو و لا یقدر ان یصفه کما هو الا هو و تعالی من ابدع بحیث لا یعرف حقه الا هو لان سرایر وجوده آیة لا اله الا هو فصل اللهم علیه بدوام لا اله الا هو و علی آله الذین هم سبل لا اله الا هو و طرق لا اله الا هو فمن عرفهم عرف ان لا اله الا هو و من لم یعرفهم لم یعرف ان لا اله الا هو لانهم حروف لا اله الا هو و شروط لا اله الا هو فعلیهم سلام لا اله الا هو و عددهم عدد لا اله الا هو و کلیهما علی ثمرتی شجرة طوبی و درکتی نظام الآخرة و الاولی و نوری قلب محمد المصطفی ص و نوری و رقة علی المرتضی و مهجتی مهجة فاطمة الزهراء اعنی شنفی عرش اله العالمین النورین الزاهرین سیدنا و سندنا الحسن و الحسین علیهما و علی محبیهما ثناء الکونین و علی مبغضیهما غضب الکونین پس بدانکه اگر همه اولین و آخرین بدوام خلود ملک حضرت رب العالمین مشغول شوند بذکر فضائل خاتم النبیین ص و مفاخر الطیبین الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین نتوانند که از عهده بیان اندکی از بسیار و قلیلی از بیشمار آن بر آیند لکن از باب قاعده ما لا یدرک کله لا یترک کله یعنی هر چیزی که همه آن درک کرده نشود همه آن ترک کرده نشود و لهذا اکتفا میکنیم در این مجلس بذکر قلیلی از مفاخر اول سیدی شباب اهل الجنة مولی المؤمنین حضرت امام حسن ع پس میگوئیم که کتاب از برای فضیلت آنحضرت ع ارواح العالمین له الفداء و فضیلت تعزیه داری و گریستن بر شهید بزهر جفا و ثواب زیارت آنجناب بهجت که در امالی از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا ص در مسجد نشسته بود که ناگاه آنجناب وارد شد پس چون نظر پیغمبر ص بر آنجناب افتاد گریست و مکرر فرمود که بجانب من بیا بجانب من بیا ای فرزند گرامی و ملازم ان قایتمام او را نزد





خود طلبید تا آنکه او را بر ران راست خود نشاند و در حق آنسرور فضایل بیشمار بیان کرد تا آنکه فرمود که بدرستیکه این حسن از من است و فرزند من است و نور چشم من است و روشنائی قلب منست و میوه دل من است پس فرمود که ای اصحاب من بدانید که این فرزند من کشته میشود بزهر جفا از روی دشمنی و ستم پس در مصیبت او جمیع ملائکه و همه آسمانها گریه میکنند بلکه از برای او مجموع مخلوقات پروردگار خواهند گریست حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و هر کس که بر او گریه کند کور و نابینا نشود در روزیکه همه دیدها کور است و کسیکه تعزیه آن مظلوم و مصیبت او گیرد قلبش محزون و غمناک گردد غمگین نشود قلب او در روزیکه همه قلبها محزونست و کسیکه برود در بقیع و قبر او را زیارت کند قدم او ثابت شود بر صراط روزیکه قدمها بسیار از آن خواهد لغزید مؤلف گوید بعد از آنکه فضیلت محزون بودن و گریستن بر آنجناب را دانستی پس بدانکه آنچه از مجموع روایات معلوم میشود آنست که آن مظلوم را سه دفعه در موصل زهر دادند و سه دفعه در مدینه اسماء ملعونه زهر داد و باین سبب آزار و بدگمان شده از خانه او هجرت نمود آخر الامر معاویه علیه الهاویه قدری دیگر زهر تیز بمروان که از جانب او حاکم مدینه بود فرستاد و اسماء را وعده زر بسیار و املاک حله و کوفه و تزویج یزید لعنه الله داد و مروان علیه النیران یکصد مروارید همراه زهر نزد اسماء ملعونه فرستاد و مبالغه در هلاک کردن آنجناب نمود و آن بدبخت علی الدوام در حیله و تدبیر بود تا آنکه در شب جمعه بیست هشتم ماه صفر المظفر در سال پنجاهم از هجرت قدری از آن زهر را برداشت در دل شب بطوریکه کسی مطلع نشد در کوزه آبی که در بالای سر آنسرور بود داخل آب نمود و در آن خانه خود شد و بعد از اندک زمانی آنحضرت از خواب بیدار شد و جناب زینب خواهر خود را طلبید فرمود که ای خواهر حال جدم محمد مصطفی ص و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا س را در خواب دیدم که در بهشت میخرامیدند و دست مرا گرفته در روضات جنان میگردانیدند و جدم فرمود که ای فرزند شاد باش که از دست دشمنان نجات خواهی یافت و فردا شب نزد ما خواهی بود و در طرفی دیگر مادرم با جده ام خدیجه کبری ایستاده بودند و در اطراف ایشان حوریان صف کشیده بودند پس چون نظر مادرم بمن افتاد فرمود که ای جان فرزند ملاحظه کن که چگونه جدت و پدرت در انتظار تو اند و این قصر زمرد را بجهت تو زینت داده اند ای خواهر قدری آب حاضر کن تا تجدید وضو کنم پس آن فرزند ساقی کوثر خود دست دراز کرده آب را برداشت که سوز تشنگی جگر را تسکین دهد پس قدری میل فرمود و مضطرب الاحوال آن کوزه را بر زمین گذاشت و فرمود که آه آه چه آب بود که از حلق تا نافم را پاره پاره کرد و جمیع بدنم را بسوخت

چه آب بود که زان تا گلو نمودم تر — گلوی خشک مرا پاره کرد با جگر
چه آب بود که آتش به پیکرم انداخت — چه آب بود که از یک دو قطره کارم ساخت
چه آب بود که افروخت شعله بر جانم — چه آب بود که شد برق در گلستانم
چه آب بود که افکنده بر دلم تابی — کسی مباد چو من تشنه چنین آبی

پس خواهران و سایر اهل حرم محترم بدور آن مظلوم حلقه ماتم زدند و از مشاهده احوال پر ملال آنسرور همگی ناله و افغان سر کردند و پس از جوشش و خروشش گوش بسخنان آن مظلوم دادند دیدند که با خود میگوید انا لله و انا الیه راجعون حمد میکنم خداوند را بر ملاقات جدم محمد مصطفی ص که سید و آقای همه انبیا است و ملاقات پدرم که سید جمله اوصیا است و ملاقات مادرم که سیده و خاتون همه زنان عالمیانست و ملاقات عمم جعفر طیار در جنان و ملاقات حمزه سید همه شهیدان و فی الحال جناب زینب را در طلب برادر خود جناب سید الشهدا ع فرستاد و چون آن خواهر بر سر بالین برادر رسید گویا میگفت

ای برادر گشته خیز از خواب و غوغا ببین — چشم بگشا در جهان و محشر کبری ببین
تازه گردیده عزای جد و باب و مادرم — کن تماشا و حسینی زاکته اعدا ببین

مؤلف گوید که آه از کثرت مصائب جناب زینب که در انوقت برادر مظلومش را جهة اعلام بر شهادت برادر مسموم بیدار کرد و در عصر روز نهم محرم که لشکر اعدا هجوم آوردند و آنمظلوم بر در خیمه بخواب رفته بود و بر بالین او آمده گویا عرض میکرد

مؤلف گوید ایکه بسته هر دو چشم از غیر حق بیدار شو ای نظاهر خواب و باطن چشم حق بیدار شو لشکر ناحق رسید و اهل حق کشته دلیل این زنان حق دختران حق بهر حق بیدار شو پس آنمظلوم دلخسته از جای جسته با خواهر خون جگر روانه خانه برادر گردید

و چون داخل شده ناله و افغان برادر و در بستر غلطیدن او را دید ناله‌ها خواهران و سایر مخدرات را مشاهده نمود بر ثیا بحال شده فعانقا و بکیا بکاء شدیدا پس هر دو برادر دست در گردن یکدیگر کرده گریه‌های شدید کردند و چون اهل حرم آن حالت را مشاهده کردند با ایشان هم‌داستان شده چندان ناله و افغان از خانه پیغمبر آخر الزمان ص از زمین با سمان بالا رفت که سکان سموات بگریه و زاری در آمدند پس حضرت امام حسن ع خوابی را که از برای خواهر خود نقل کرده بود از برای برادر خود نیز بیان کرد

مؤلف گوید که در بعضی از کتب علما نقل کرده‌اند که جناب سید الشهدا ع دست مبارک دراز کرده و کوزه را برداشت فرمود که من از این آب بیاشامم تا ببینم که بچه ممزوج کرده‌اند پس خواهران با خروش و افغان از جا در آمدند که آن کوزه را از دست برادر بگیرند و جناب زینب خاتون از جای جست و شتابان بسوی برادر دوید بنحوی که از پا در آمد و بر روی بر زمین افتاد و حضرت امام حسن ع بدست خود کوزه را از دست برادر خود گرفته بر زمین زد چون آب آن کوزه بر زمین رسید از شدت زهر آن زمین شق شد و اطراف آن بجوش آمد

مؤلف دلخسته گوید که ای دوستان ذکر گریه کنندگان ملاحظه نمائید که زهری که زمین را شق نماید و بشکافد نمیدانم با جگر نازک آنمظلوم چه کرد و چگونه آنرا قطعه قطعه و پاره پاره نمود آه و مصیبتاه و آه و مظلوماه

در حدیث است که آنمظلوم از شدت زهر گاهی بر زمین میغلطید و ناله میکرد و گاهی تکیه بر آغوش خواهران و زوجات میفرمود و زمانی دست در آغوش برادران میکرد

مؤلف گوید که چون این بزرگوار را زهر خورانیدند در وطن بود و خواهران و برادران و زوجات و اولاد حاضر بودند که خدمت او را کرده متوجه احوالش شوند آه آه نمیدانم که بر امام غریب حضرت ثامن الائمه جناب امام رضا ع در طوس و بر پدر بزرگوارش جناب موسی بن جعفر ع در بغداد در حجره تنهائی و گوشه زندان بیکسی چه گذشت و چگونه بر خاکهای غریبی غلطیدند و چگونه از شدت زهر بدن معینی بر میخواستند و می‌نشستند و در آن بیکسی بیاد دوستان و آشنایان وطن چه ناله‌ها کردند و چه افغانها از جگر بر میکشیدند و چگونه نگاه حسرت بر راه یاران و فرزندان و وطن داشتند و در آن بیکسی و تنهائی بر چه احوال از این دار الغرور به دار السرور شتافتند انا لله و انا الیه راجعون پس اثر زهر سبزی در بدن رنجور امام حسن ع ظاهر گردید پس گلگون قبای دشت کربلا عرض کرد که ای برادر بزرگوار چرا رنگ منورت سبزی مایل شد آنحضرت دست بگردن برادر کرده گریه‌ها بلند کردند پس فرمود که ای برادر جان الحین ظاهر شد صدق حدیث شب معراج جدم رسول خدا ص که فرمود که در لیلة المعراج داخل جنت شدم و بر قصرهای اهل ایمان میگذشتم که ناگاه دو قصر عالی نزدیک یکدیگر دیدم که در همه زینتها مثل هم بودند مگر آنکه یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ بود پس بجبرئیل گفتم که این دو قصر از آن کیست او عرض کرد که یکی از حضرت امام حسن ع است و دیگری از حضرت امام حسین ع من گفتم یا جبرئیل چرا هر دو قصر یک رنگ نیستند جبرئیل ساکت شد و جواب نداد من گفتم یا جبرئیل چرا جواب نمیگوئی پس جبرئیل لابد شده عرض کرد که یا محمد ص اما سبزی قصر امام حسن ع بجهة آنست که او بزهر جفا شهید میشود و در وقت ارتحال او از شدت زهر رنگ او سبز میشود و اما سرخی قصر امام حسین ع بعلت آنست که او کشته میگردد و در وقت شهادت او روی منورش از خون سرخ خواهد گردید





پس چون حضرت امام مسموم این حدیث را از برای برادر مظلوم خود جناب سید الشهدا ع نقل فرمود هر دو برادر گریه‌های بلند کردند و هر کس در خدمت ایشان حاضر بود از گریه ایشان بگریه در آمد پس چنان شورشی در گریه شد که از حد بیان بیرون است

مؤلف گوید که جانم بفدای مهربانی و دوستی آن دو برادر گردد که در حدیث معتبر در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده‌ام که جناب مظلوم کربلا ع نتوانست که برادر بزرگوار خود را بر آن حال مشاهده کند پس ناله‌ها و گریه‌های دردناک از دل پر درد بر میکشید پس چون نظر امام مسموم ع بآن گریه‌ها و چشم برادرش افتاد فرمود که ای برادر این چه خبر است که ترا چنین بناله و گریه در آورده است جواب داد که این مصیبت عظمی که بر جناب تو وارد شده مرا بفغان در آورده است پس حضرت امام حسن ع فرمود که ای برادر مصیبت من سهلست و چندان بزرگ نیست در خیمه مرا زهری داده‌اند و شهید خواهم گردید و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله و لکن ای برادر ایحسین روزی در مصیبت مثل روز تو نخواهد بود که در اطراف تو جمع شوند هفتاد هزار نفر که همه ایشان ادعا میکنند که از امت جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اند و بدین اسلام متدین‌اند و حال آنکه همه ایشان جمع شده‌اند از برای کشتن تو و ریختن خون تو و در هم دریدن حق تو و حرمت تو و اسیر کردن اولاد تو و زنان تو و غارت بردن اموال و اسباب تو و خیمه و خرگاه تو پس در آنوقت لعنت خداوند وارد میشود بر بنی امیه و آسمان در مصیبت تو خون و خاکستر خواهد بارید و بر تو خواهد گریست جمیع مخلوقات الهی حتی وحوش صحراها و ماهیان دریاها پس فرمود که ای برادر ایحسین لا محاله من از تو جدا خواهم گردید و میانه من و تو مفارقت واقع خواهد شد و ملحق میشوم به پدر و جد بزرگوار خود زیرا که مرا چنان زهری داده‌اند که از آن خلاصی نداشته باشم بلکه قطعات جگر من همه در طشت ریخته شده

مؤلف خونجگر گوید که بیک قول هفتاد قطعه جگر آنمظلوم بر طشت ریخته شد و بقولی دیگر صد و هفتاد قطعه و در حدیث است که آنجناب خود چوبی در دست داشت و آن پاره‌های جگر را در طشت حرکت میداد آه آه که در بعضی از کتب صحاح است که آن پاره‌های جگر مانند ماهی که بر خاک افتاده باشد در میان طشت موج میزد پس آن بزرگوار فرمود که مثل حسین که مرا زهر داده است از کجا بر سر بالین من آمده است و از کدام راه برگشته است و در روز قیامت در محکمه خداوند احکم الحاکمین با او مخاصمه خواهم کرد پس جناب سید الشهدا ع گفتند که ای برادر جان خبر ده مرا که شما را زهر داده است جواب فرمود که چه حاجت که او را بسوال کنم ای برادر اگر اراده داری که او را بقتل رسانی و قصاص کنی اینجا برادر اگر او همانست که من میدانم خداوند جل جلاله بهتر از تو و سخت‌تر از تو انتقام میکشد و اگر غیر از وست خوش ندارم که بیگناهی اذیتی برسد و قصاص شود و در حدیث دیگر است که فرمود که ای برادر بحق من که در این باب سخن مگو و اصرار مکن که نخواهم گفت که قاتل من کیست و صبر کن تا ظاهر شود که خداوند چگونه انتقام مرا از او خواهد کشید

مؤلف گوید که از برای تشفی قلوب شیعیان مناسب آنست که بعضی از انتقامهای در دنیای آنملعونه خائنه را ذکر کنم و آن اینست که در حدیث است که اسماء ملعونه بعد از شهادت آنسرور نزد معاویه علیه الهاویه آمد و گفت که بوعده‌های خود وفا کن و مرا بعقد پسر خود یزید پلید در آور و در جواب گفت که زنی که از برای مثل حسن بن علی ابن ابی طالب ع بزرگواری صلاحیت نداشته باشد و آخر الامر با او خیانت کند از برای فرزند من یزید صلاحیت ندارد پس او را از خانه بیرون کرد و در کتب بعضی از علما است که امر کرد که او را ببدترین احوال بقتل آوردند و در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که آنملعونه تا سه شبانه روز آب و نان نخورد و مدام میگریست پس معاویه بچهار کس امر نمود که او را بر دم اسب بسته میزدند و میبردند و حکم کرد که بجزیره ببرند و دست و پایش را بسته در دریا انداختند چون بیک فرسخی آن جزیره رسیدند طوفان شدید شد و باد غبار آلوده وزید و او را در ربود و در آن جزیره انداخت دیگر کسی از او نشانی نداد خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین

مجلس سیم در احتضار و ارتحال و دفن آنحضرت ع است السلام علیکم یا اهل الحزن والبکاء والمحبة علی ذلّ سیدی شباب اهل الجنة ورحمة الله وبرکاته وبعد اشهد ان لا اله الا الله شهادة ظاهر وباطن وسِر وسِرّ سِر مستتر وسر مقنّع بسِرٍّ وسِرٍّ مجلّل بسِرٍّ الی منتهی الاسرار کشهادة الملائکة المقربین والشهداء والصالحین والصدیقین والنبیین ولاسیما اقدم الاقدمین ص واله وعلیهم اجمعین بل کشهادة نفسک لنفسک عند نفسک وهی نفسک بانشائه علی الاولین والآخرین واشهد ان محمدا ص واله سید الموحدین قبل کل مکان ومکین فیه وحدک من وحدک فی السموات والارضین واشهد ان آله الطاهرین هم الاقدمون الاکرمون ولعلک وعلیک وبسرک ما نطقون وبحبهم یبتهج المبتهجون وبفرحهم یفرح الفرحون وبحزنهم یحزنون فاه واحزناه من احزان سیدی شباب اهل الجنة فوالله لقد بکت علیهما انهار الجنة وحنّت علیهما ملائکة العذاب والرحمة وضجت علیهما نسمة جمیع الخلیقة الاعلیها فلیبک الباکون ولیضج الضاجون ولیعج العاجون این الحسن واین الحسین واین ابناء الحسن والحسین واین احباء الحسن والحسین واین الباکون الناذبون علی الحسن والحسین الا وصلی الله علیهما وعلی محبیهما الباکین علیهما دوام ابداع الله بها الرحمة ولعنة الله علی ظالمیهما وقاتلیهما دوام اختراع الله بها النقمة ای دوستان کاسف

از برای گریستن بر حضرت امام حسن ع اینکه در کتاب کشف الغمه از عمر بن اسحق روایت میکند که میگوید که من با مردی دیگر بعیادت حضرت امام حسن ع رفتیم و آن بزرگوار در بستر افتاده بود پس فرمود که ای مرد هر چه میخواهی سؤال کن من عرض کردم که اگر در اینحال از جناب شما سؤالی کنم بی ادبیست و باعث اذیت است آنجناب فرمود که ای مرد هر چه میخواهی سؤال کن پیش از آنکه من از میانه شما بروم دیگر مرا نیابی من عرض کردم که صبر میکنیم تا خداوند شما را عافیتی بدهد آنوقت هر چه میخواهم باستراحت سؤال خواهم کرد آنجناب فرمود که ای مرد مراکرّه زهر داده اند لکن هیچ مرتبه مثل این دفعه نبود که جگرم پاره پاره شده است و قطعهای جگرم در میانه طشت ریخته شده و بعد از این انتظار عافیت حق در من نداشته باشید آن مرد میگوید که من در مقام امتحان آنجناب بی تاب شدیم پس مسائل خود را سؤال نکرده گریان از خدمت آن امام انام ع بیرون رفتیم و چون فردا بعیادت آن بزرگوار آن برگزیده پروردگار آمدیم دیدیم که در رخت خواب خود میغلطد و نالهای بی اختیار بر میکشید و برادر مظلومش جناب سیدالشهداء ع بر سر بالینش نشسته و گریه میکند مؤلف خونجگر گوید با آنکه حضرت امام حسن ع در رخت خواب میغلطید جناب سیدالشهداء ع بیتاب شده بر بالینش میگریست پس اگر حضرت امام حسن ع زنده میبود و میدید که برادر غریبش میبر در خاک خون کربلا میغلطد و جمیع رگهای بدن مقدسش پاره پاره شده و اعضا و جوارحش سوراخ سوراخ شده و در بیابان غربت و بیکسی افتاده و در اطراف او بدنهای نوجوانان هاشمیه میر افتاده اند که از جمله آنها دو فرزند خودش حضرت قاسم و عبدالله ع بودند نمیدانم چگونه برادرانه آه و ناله میکشید و سیلاب اشک از دیدهای خونین جاری میفرمود لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم در کتاب کفایة الاثر روایت کرده است که شخصی میگوید که من بر آنحضرت داخل شدم در آن مرضی که از دنیا رحلت فرمود پس دیدم طشتی در پیش روی آنحضرت که در آن خون ریخته بود و میدیدم که قطعه قطعه جگر او در آن ریخته میشد از اثر زهری که معاویه بآنحضرت داده بود من عرض کردم که ای مولای من چرا خود را معالجه نمیفرمائی در جواب فرمود که یا عبدالله بماذا عالج الموت یعنی ای بندهٔ خدا بچه چیز معالجه کنم مرگ را من گفتم انّا لله وانّا الیه راجعون پس روی مبارک را بجانب من کرده فرمود که وا لله رسول خدا ص فرموده است که ما دوازده امامیم که یازده ما از اولاد علی ابن ابیطالب و فاطمه ع و هیچیک از ما دوازده امام نیستیم مگر آنکه زهرداده میشویم یا کشته میشویم پس فرمود که طشت را بر داشتند و خود گریست گریه شدیدی پس من عرض کردم که مرا موعظه

خبر دادن آنحضرت از موت خود



فرما آنحضرت مرا موعظه کاملی فرمود پس دیدم که نفس آنجناب قطع شد که نتوانست سخن بفرماید و رنگ منورش زرد شد بنوعی که من ترسیدم که رحلت فرماید که ناگاه برادر مظلومش جناب سیدالشهداء ع با ابوالاسود وارد شدند پس چون آنحضرت برادر خود را باینحال دید خود را بر روی او انداخت و سر و پیشانی او را بوسید پس در نزد او نشست و باهم آهسته سخنی چند گفتند پس شنیدم که ابوالاسود گفت انّا لله وانّا الیه راجعون زیرا که آنحضرت خبر شهادت خود را ببرادر خود داد و او را وصی خود کرد و در حدیث دیگر است که حضرت امام حسن ع فرمود که ای برادر حسین ترا وصی خود قرار میدهم و کافیست از برای من مثل تو وصی پس وصایای مرا بشنو و آنرا حفظ کن ای برادر چون من از دنیا رحلت نمودم تو خود مرا غسل ده و حنوط کن و کفن کن و بر من نماز کن و مرا بنزد قبر جدم رسول خدا ببر تا با آنجناب تجدید عهد کنم پس مرا بر سر مرقد مطهر فاطمه زهرا ع ببر تا با او سلام کنم پس مرا برگردان بسوی بقیع و در آنجا دفن کن مؤلف خونجگر گوید که جناب امام حسن ع چون در وطن شهید شد مثل جناب سیدالشهداء ع برادری داشت و بعلم امامت میدانست که فاء داست که وصیتهای آنجناب را بعمل آورد لهذا بنوعی که شنیدید وصیت فرمود و برادر مهربانش بجا آله همه را بجای آورد آه آه از تنهائی غریبی و مظلومی خامس آل عبا ع شوم که چون بعلم امامت میدانست که کسی او را غسل نخواهد داد آه آه و غسل او بخون رگهای گردن مذبوح و رگهای پاره پاره بدن مجروحش خواهد بود آه آه و حنوط او گرد و غبار خاک کربلا خواهد بود که از هجوم سم ستوران منافقان خواهد بود ونسج الریاح اکفانه آه آه و کفن او ریگهای کربلا خواهد بود که از وزیدن بادها بر روی بدن مقدس خون آلوده اش جمع خواهد شد آه واصیبتاه و میدانست که بدن نازنینش را نماز نکرده در صحرا خواهند انداخت و بیکار خود خواهند رفت آه واویلاه وواغربتاه و میدانست که دیگر بقبر جد و مادر خود نخواهد رفت از اینجهة هیچیک از این وصیتها را بغیر از برادر علیل خود جناب سید الساجدین ع نمود بلکه همین قدر وصیت فرمود که ای فرزند چون بمدینه جدم رسیدی سلام مرا بقبر جدم و مادرم برسان و بگوی پدرم مجاهد در صحرای کربلا کرد و دیده آه واحزناه و بشیعیانم دعا برسان که شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی لیتکم فی یوم عاشوراء جمیعا تنظرونی کیف استقی لطفلی فابوا ان یرحمونی یعنی ای شیعیان من هر وقت که آب خوشگواری بخورید از تشنه لبان کربلا یاد آرید هر جا که غریب و یا شهیدی بینید از بهر شهید کربلا نوحه کنید ای فرزند ای شیعیان من بگو که ایکاش در روز عاشورا همه حاضر میبودید و میدیدید و می شنیدید که چگونه از برای طفل خود علی اصغر بچه زبان آب میطلبیدم و این ملاعین سرباز زدند که بر من رحم نمایند فلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث است که حضرت امام حسن روحی له الفدا فرمود که همه خواهران و برادران و اولاد و زوجات و اهلبیت مرا جمع کنید تا یک دفعه دیگر ایشان را وداع کنم پس چون بدور آنجناب حلقه ماتم زدند نگاهی بجانب هر یک انداخت و اظهار لطفی بهر یک نموده و هر یکرا جدا جدا وداع می فرمود دلها کباب میشود از آتش وداع یارب که بر فکند جهان رسم انقطاع پس نظر خود را بجانب حضرت قاسم ع انداخته و نگاه حسرتی باو فرمود فجعل یشمّه ویقبّله پس او را بنزد خود طلبیده و میبوئید و میبوسید پس یکی از حاضران سؤال نمود که در میانه اولاد خود کدام یک را دوست تر میداری فرمود قاسم را لانّه فداء لاخی الحسین ع بعلت آنکه او از جمله فدائیان برادرم حسین است پس دست فرزند خود حضرت قاسم را گرفته بدست شاه بیکسان جناب سیدالشهداء ع سپرد و فرمود که هذا امانتی عندک یعنی ایجان برادر فرزندم قاسم امانت منست در دست تو و در حدیث دیگر است که در همان مجلس فاطمه دختر آنجناب را از برای فرزند خود حضرت قاسم خطبه کرد و وصیت فرمود ببرادر خود که ایشانرا بیکدیگر عقد فرماید مؤلف دلسوخته گوید که سرور شهیدان باین وصیت در روز عاشورا عمل فرموده برای ایشان خیمه جدا کرده و اجراء صیغه عقد فرمود و

وصی کردن آنحضرت جناب سیدالشهدا را

خطبه حضرت قاسم ع بفاطمه

عروس را بدست داماد داد ولکن از قضای اهل عناد جز آه وناله خبری نشد پس داماد دست عروس را سرداده روی بمعرکه قتال نهاد و چون سر در شهیدان این احوال را نمود با وفرمود که یا ولدی تمشی الی الموت یعنی ای فرزند آیا بپای خود رو برگ وکشته شدن میروی پس آن دو بزرگوار دست در گردن یکدیگر کرده چندان گریه وناله فرمودند که هر دو غش کردند و آخر الامر کوفیان پر جفا در حق امانت امام مسموم خیانت کرده او را مقتول ویا پایمال ستم ستوران نمودند انا لله وانا الیه راجعون

شیخ صدوق در کتاب امالی روایت کرده است که چون حضرت امام حسن را وفات نزدیک شد میگریست یکی از حاضران عرض کرد که یا بن رسول الله اتبکی ومکانک من رسول الله مکانک الذی انت به وقد قال فیک رسول الله ما قال یعنی ای فرزند رسول خدا آیا شما هم بجهت مردن گریه میفرمایید و حال آنکه مرتبه و مقام عزت و قربت تو بحضرت رسول الله آن مکانی است که داری که از حد بیان و وصف بیرون است و حال آنکه تحقیق که آنحضرت در مدح و وصف شما احادیث فرموده که فرموده و همه امت بر آن مطلع شده اند بعد و آنکه بیست حج پیاده بعمل آورده و سه دفعه جمیع مال خود را بفقرا تقسیم کرده حتی آنکه یک نعلین را خود نگاه داشته و یکی را بفقرا مرحمت فرموده پس چنین صاحب مقامی و چنین مقرب درگاه خداوندی چرا باید از مرگ خائف باشد و در وقت موت گریه کند آنحضرت در جواب فرمود که ابکی لخصلتین هول المطلع و فراق الاحبة یعنی گریه میکنم از جهة دو مطلب یکی از جهة خوف آن عقبه که خداوند در قیامت مسلط میشود بر عمل بنده از برای محاسبه و یکی دیگر از جهة مفارقت دوستان مؤلف بیچاره گوید که هر گاه مثل حضرت امام حسن معصوم و حجة خداوند بخاطر گذرانیدن مقام محاسبه اعمال خائف باشد و گریه و ناله کند نمیدانم که ما بیچارگان عاصیان چکنیم و چه خاک بر سر کنیم و چه چاره کنیم و اما گریه از جهة مفارقت دوستان پس خیانت که آنجناب نموده خصوصا دوستی مثل جناب سید الشهدا و در حدیث معتبر است که چون شب پنجشنبه بیست و نهم ماه صفر در آمد احوال آن بزرگوار متغیر شد و دیده حق بین بر هم گذاشت و غش کرد و بعد زمانی که چشم گشود دید که برادران و خواهران و زنان و فرزندان بر بالین آنجناب گریه میکنند پس نظر حسرتی بایشان کرده زار زار گریست و فرمود که استودعکم الله واقرء علیکم السلام یعنی وداع میکنم شما را و بخداوند میسپارم و بر شما سلام آخرین بجای میآورم پس فرمود که ای برادر جان حسین این برادران و خواهران و فرزندان را و ترا بخداوند سپردم ای برادر اگر از باقی ماندگان من خلاف قاعده چیزی ایشان را عفو کن و بخاطر من از ایشان درگذر و انتقام مکش و در حدیث است که چون آنجناب را آثار ارتحال نزدیک شد جناب سید الشهدا سر خود را نزدیک سر او آورد و عرض کرد که ای برادر میخواهم آنوقت که موت داخل میشود از احوال مطلع شوم آنجناب در جواب فرمود که ای برادر از جدم شنیدم که مادام که روح در بدن ما اهلبیت میباشد عقل از ما زایل و بر طرف نمیشود دست خود را بر کف دست من بگذار آنوقت که عزرائیل را مشاهده کنم دست ترا فشاری خواهم داد پس آن دو بزرگوار دست یکدیگر را گرفته دو دست از ناله برداشته و سیلاب اشکهای فراق بر رخساره جاری میکردند و آرام میداشتند که بعد از ساعتی امام مسموم بر دست امام مظلوم کربلا اندک فشاری داد پس امام مظلوم گوش خود را نزدیک دهان برادر زهر خورده برد پس شنید که میفرماید ای برادر حسین بدانکه ملک الموت بمن میگوید که ابشر فان الله عنک راض وجدک شافع یعنی بشارت باد ترا ای حسن که خداوند از تو راضی است و جد تو شفاعت کننده است و پس از این کلام رنگ مقدسش از شدت زهر زرد شد و پاهای خود را بجانب قبله کشید و دستهای مبارک خود را بر دو جانب خود گذاشت و بزبان فصیح بلیغ فرمود که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان جدی رسول الله واشهد ان ابی وصیه وخلیفته و بدست مبارک بجانب آسمان اشاره نمود و فرمود



پس این عالم فانی را وداع نموده در کمال شوق و ذوق روح پرفتوح مقدسش بجوار آبا و اجداد در بهشت قدس جای گرفت انا لله وانا الیه راجعون پس جناب سید الشهدا شروع بگریه فرمود و صدای گریه و ناله از جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و صداهای الوداع والفراق و فریادهای واخاه یابن رسول الله از باقی زوجات و اهل حرم محترم بلند از هر گوشه از خانه چندان شورش و غوغا برخواست که قلبهای شنوندگان را کباب و دیدهای ایشان را پر آب می نمود و چون قاصدان ناله و تیر آههای همسایگان و دوستان بنی هاشم را خبردار گردانیدند همه گریه کنان بعضی واااماماه واسموماه و جماعتی یابن رسول الله میگفتند و دوان آن ماتمسرا آمدند بعضی از هجوم ناله و افغان تابوتی آوردند و جسد ضعیف نحیف زهر خورده را در آن گذاشتند و همه زنانیکه بشرف مصاحبت و دوستی آنجناب مشرف شده بودند که یکصد و پنجاه نفر بودند و موافق روایت دیگر سیصد نفر بودند با خواهران و اقوام در اطراف راه میرفتند و گریه و زاری میکردند و باین هیئت جنازه را از خانه بیرون بردند و حضرت امام حسین برادر خود را بدست خود غسل داده و حنوط و کفن کرده و نماز گذارد مؤلف گوید چگونه گویم از بیکسی خامس آل عبا و غریب دشت بلا که بر روی زمین گرم افتاده نه در زیر پا بستری و نه در زیر سر متکائی بلکه ریگهای گرم را جمع کرده سر نحیف را بر دامن خاک گذاشته تا بوی بدنش است مگر چوب تیرها و نیزها و غسلی نداشت مگر بخون رگها و کافوری نبود مگر خاک کربلا و عزاداری نداشت مگر مرغان هوا و در حدیث معتبر است که جناب سید الشهدا عمل بوصیت نموده جنازه برادر را جهة تجدید عهد نزد قبر جد بزرگوار خود آورد و چون یکی از زوجات پیغمبر بر این امر مطلع شد بر قاطری زین کرده سوار شد و او اول زنی بود که در اسلام بر زین سوار شد و حال آنکه رسول خدا منع فرموده بود که زن بر زین سوار شود و آمده در مقابل تابوت ایستاد و نعره میزد که نحوا ابنکم من بیتی یعنی دور کنید پسر خود را از خانه من که نمیگذارم که در آن دفن کنید و احترام رسول خدا را در هم شکنید پس جناب سید الشهدا فرمود که تو و پدر تو هتک حرمت آنحضرت را نموده اید و داخل گردانیده اید در خانه او کسیرا که دوست نمیداشت نزدیکی او را و خداوند از تو همین را سوال خواهد فرمود گویا زن تجملت تبغلت ولو عشت تفیلت لک التسع من الثمن وفی الکل تصرفت یعنی دیروز در جنگ جمل بر شتر سوار شدی و بجنگ پدر بزرگوارم رفتی و امروز بر قاطر سوار شده و بجنگ فرزند رسول خدا آمده و اگر بعد از این زنده بمانی بر فیل نیز سوار خواهی شد و از میراث جدم رسول خدا نه یک از هشت یک سهم تو میشد و تو همه را بغصب تصرف شدی و این خانه را خانه خود نام نهادی اگر نه این بود که برادرم وصیت فرموده بود که در این واقعه باید بقدر شیشه حجامت خون ریخته نشود هرآینه میدیدی که بر سر این جماعت که با ایشان فخر و ناز میکنی چه آمد و بعضی این دو شعر را نسبت بابن عباس داده اند پس آنحضرت فرمود که این برادرم مرا امر فرموده است که او را جهة تجدید عهد بخدمت پدرش آوردم نه بجهة دفن کردن و او داناتر است بخدا و رسول و کتاب خداوند و هرگز هتک حرمت رسول خدا را نخواهد نمود زیرا که خداوند در قرآن فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای جماعت مؤمنین داخل مشوید خانهای پیغمبر را مگر آنکه اذن داده شود بشما و تو داخل کرده در خانه آنجناب مردانی چند را بدون اذن آنحضرت و دیگر آنکه خداوند فرموده است که یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی یعنی ای جماعت مؤمنین بلند مکنید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر و تو و پدر تو در پیش او نزد گوش آنحضرت کلنگها بر زمین زده اید و فرموده است که ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی یعنی بدرستیکه آن جماعتی که میپوشند و پست میدارند صداهای خود را نزد رسول الله آن جماعت آنچنان کسانی میباشند که امتحان فرموده است خداوند قلبهای ایشان را برای تقوی این بجان خودم قسم که پدر ترا در او را نزدیک آنجناب دفن کرده و باعث اکراه آنجناب شده و حال آنکه احترام آنجناب و مؤمنین در حال حیات و ممات یکسان است

اینزن اگر دفن برادرم را در اینجا جایز میدانستم هر آینه میدیدی که او را دفن میکردم اگر چه بینی تو بر خاک مالیده شود پس جناب
محمد حنفیه پیش آمد و فرمود که ای زن بحر ذر بر خاطر سوار نشوی و بگرد زر بر تبیر روی نمی توانی که خود را محافظت کنی و آرام نمیدهی اهل
زمین را از خداوند که با بنی هاشم داری آن زن در جواب گفت که ای پسر حنفیه ترا با این جناب چکار اولاد فاطمه خود حاضرند و سخن میگویند
جناب سید الشهداء فرمود بس کن ای زن محمد حنفیه زائیده از نسل فاطمه است که همه از آنجا بوده اند پس آن زن نعره کشید که فرزند
خود را از خانهٔ من بیرون برید که شما قومی هستید جنگجو پس بعد از تجدید عهد کردن با رسول خدا جنازهٔ مقدسه را بر سر تربت مادر
برده و بعد از زیارت مادر مظلومه از آنجا به بقیع برده در تربت مقدسه که روضات اند روضات جنان دفن کردند پس جناب عباس
بر سر تربت برادر قدری از قرآن تلاوت کرده پس این مرثیه را انشا فرمود اشعار جناب سید الشهداء بر سر قبر برادر خود امام حسن
أأدهن رأسي أم أطيب محاسني وَرَأسُكَ مَعفورٌ وَأنتَ سَليبُ یعنی آیا من بعد از این روغن بر سر خود خواهم مالید و ریش خود را
خوشبوی خواهم کرد و حال آنکه تو ای برادر سر بزیر خاک برده و بی لباس بر خاک خفته مؤلف گوید که ای دوستان
وای نا له کنندگان با وجود آنکه بر سر مقدس حضرت امام حسن صدمه و جراحتی نرسیده بود برادر مهربانش جناب مظلوم کربلا
میفرماید که بعد از این سر خود را روغن نخواهم مالید و ریش خود را معطر نخواهم کرد آه آه نمیدانم حضرت امام حسین هرگاه
زنده میبود و دهان برادرش را تیر خورده و مجروح و پیشانیش را از صدمهٔ تیر سوراخ شده و فرق مبارکش را از ضربت
عمود شق شده آه آه و سرش را از بدن جدا و بر نیزه میدید که با دو ریش مبارکش را بطرف راست و چپ حرکت میداد
أأستمتع الدنیا لشیء أحبه إلی کل ما أدنی إلیک حبیب و آیا دیگر طلب لذت خواهم کرد از آنچه دوست میدارم از دنیا یا از
آنچیزهائی که برای تحفه میآوردند دوستی فلا زلتُ أبکی ما تغنّت حمامة علیک و ما هبّت صبا و جنوب یعنی ای برادر ای حسن
دائماً بر تو خواهم گریست مادامی که در عالم مرغی نخواند و باد صبا و جنوب بوزد و حرکت کند مؤلف گوید آه آه هرگز
اشک چشم حضرت امام حسین نیز خشک نمی شد هرگاه میدید که مرغان هوا بر بالای جسد پاره پاره برادرش بالهای خود را
سایه بان کرده اند و همه صداها و نغمهها را بلند کرده بر مظلومی و بیکسی او ناله و نوحه میکنند و باد صبا و جنوب بر آن بدن بخاک و خون
مالیده شده برهنه در هم شکسته شده از اطراف خاک کربلا میافشاند و ما هَمَلَت عینی من العین قطرة و ما اخضرّ فی دوح
الحجاز قضیبُ ای برادر بر تو گریه میکنم مادامی که اشک در چشم هست که بچکد و مادامی که در نیستان حجاز نی سبز بوده باشد
بکائی طویل و الدموع غزیرة و أنت بعید و المزار قریب گریهٔ من بر تو ای برادر طولانی است و اشکم مثل باران ریزان است
و تو از من دوری و تربت تو بمن نزدیک غریب و أطراف البیوت تحوطه ألا کل من تحت التراب غریب ای برادر تو غریبی
و حال آنکه در اطراف تو خانههای مدینه است زیرا که هر کس زیر قبر منزل نموده غریب است اگر چه در وطن باشد مؤلف گوید ای
شیعیان بدانید که جناب سید الشهداء و اهل مدینه قلبهای خود را در مفارقت حضرت امام حسن بزیارت قبر مقدس تسلی میدادند
آه وا مصیبتاه که گریه و نالهای اهل مدینه و بنی هاشم و یاران در طول کشید در هجران مظلوم کربلا و حضرت عباس و سایر شهدا
زیرا که گاهی از جهت محرومی از فیض خدمتشان ناله و نوحه میکردند و گاهی از جهت شهادت و مظلومی ایشان میگریستند و گاهی
بجهت دوری قبر و مزار ایشان و محروم بودن از زیارت قبور ایشان زاری و بیقراری میکردند اروح بهم ثم اغتدی
بمثله کئیباً و دمع المقلتین سکوب شب را بروز و روز را بشب میآوردم با غم و اندوه در حالتی که اشک هر دو چشم من ریزان
فللعین منی عبرة بعد عبرة و للقلب منی رنة و نحیب پس در هجران تو از برای چشم من اشکیست بعد از اشک دیگر و از برای





قلب من ناله و آهیست و بعد از آن ناله ایست بی اختیار و لا یفرح الآتی بخلاف الذی مضی و کل الفتی للموت فیه
نصیب و خوشحال باقی نمیماند از برای باقی مانده گان بعد از گذشتن پیشینیان و هر کسی را از مردن نصیبی هست
لامحاله با و خواهد رسید فلیس حریباً من أصیب بماله و لکن من واری أخاه حریب جراحت دیده نیست آنکسی که
بمال او صدمه رسد بلکه جراحت آنکسی دارد که برادرش را بزیر خاک کرده و خود زنده است مؤلف گوید که شیعیان وای گریه
کنندگان با وجود آنکه جناب سید الشهداء برادر بزهر خورده را با اعضا و جوارح درست در قبر گذاشته بود چنین سخنان
میفرمود و این گونه نالها میکرد آه وا حزناه آه وا مصیبتاه نمیدانم که حضرت امام حسن اگر در حیات میبود و میبایست که جسد
پاره پاره استخوان خورد شده و دست و سر از بدن جدا شدهٔ برادر را بی غسل و بی کفن همانطور که بخاک و خون آلوده شده
بود در بیابان کربلا در خاک نموده دفن نماید آیا چگونه نوحه و نالها میکرد و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم و آخر اشعار
آنحضرت اینست که روی بقبر برادر خود کرده و فرمود که نسیبک من أمسی یناجیک طیفه ولیس لمن تحت التراب نصیب
یعنی ای برادر بعد از رحلت تو دست از آشنائی تو و قرب تو کوتاه شد مگر از برای آنکسی که شب بخواب در خواب ترا در جواب
ببیند و نیست از برای کسی که در زیر خاک رفت نصیبی مگر بخواب دیدن او پس از خواندن این اشعار جانگداز حضرت سید الشهدا
با اصحاب گریه کنان روانه خانهٔ بیکس برادر خود شده و با اهل بیت در حجره بصاحب او گریه او نالها کردند مؤلف گوید که در آنوقت
گریه و ناله نبود مگر در حجرهٔ حضرت امام حسن آه وا مصیبتاه آنوقت که خبر از بغداد رسید که امام مظلوم جناب موسی بن جعفر در
زندان هارون ملعون بزهر جفا شهید شده است گریه نبود مگر در خانه آنمظلوم آه وا حزناه که آنوقت که باهل مدینه خبر رسید که
در خراسان بزهر مامون ملعون حضرت امام غریب حضرت امام رضا شهید شده است گریه نبود مگر در خانهٔ آن امام غریب
ارواحنا له الفداء آه وا ویلاه و آه وا مصیبتاه که نمیدانم چگویم و چه خبر دهم از آنوقتی که جناب سید الساجدین بیمار با اهل بیت
بیکس از اسیری کوفه و شام خلاص شده وارد مدینه طیبه شدند و داخل خانهای بی صاحب شدند که هر دل سوختهٔ با نوحه
از زنان و دوستان داخل حجرهٔ شهیدی شده و بیاد صاحب آن و ساکن در آن آه و فغان از زمین باسمان بالا میرفت
و جمعی در حجرهٔ شهیدی شده و بیاد صاحب آن و ساکن در آن آه و فغان از زمین باسمان بالا میرفت و جمعی در حجرهٔ سرور شهیدان
ناله میکردند و جماعتی در خانهٔ حضرت عباس و طایفه در اطاق جناب علی اکبر و جمله در حجلهٔ قاسم نوحه داد و همچنین در
خانهٔ هر شهیدی گریه و نالها بود و در حدیثی است که هر گز کسی در مدینه آنحالرا مشاهده نموده بود انا لله و انا الیه راجعون رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره

## مجلس چهارم در بوسیدن رسول خدا دهان حضرت امام حسن و حلقوم جناب سید الشهداء

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ المُصیبَةِ وَ العَزاءِ وَ البُکاءِ عَلی سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الجَنَّةِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ بَعْدُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الّذی
الذی لم ینطق لسانُ قالِه و حالِه فی ذرّات شؤون وجوده الا بوحی منک اللهم سلّم علی النبی الذی لم یغفل من بدو الابداع الی
ملکک عن التوجه الی جنابک ثم صلّ و سلّم علی آله الذین هم القائمون مقامک بعد نبیک من نجوحة الاختراع الی دوام محبتک خصوصاً
علی سیدی شباب اهل الجنة الذین هما کفلا نبیک و غصنا ولیک آه آه وا حزناه یعز الله علی امة رسول الله ان سمعوا أنّ
لهما بأبی أبوکما و أمی أمکما و أن سمعوا أنّ أولهما سم مرتین و ثانیهما قتل بالسیوف و النبال و الرماح المجرحات آه آه یعز الله
علیهم أن سمعوا أنه قبل فم الاول و طال لثم و قبل نحر الثانی و طال لثمه ثم سمعوا سقوط فلذات کبد الاول من فیه و غلیانها
جوفا اثنی من نحره بعد ولوج الرمح و النبل و السیف فیه آه وا مصیبتاه من استماع قوله الحسین عینی التی بها ابکی

ثُمَّ اسْتِمَاعُ وُقُوعِ النِّبَالِ فِي يَوْمِ الْعَاشُورَاءِ عَلَى أَعْضَائِهِ فَكُلَّمَا وَقَعَتْ عَلَى جَسَدِ النَّبِيِّ فِي الْبَاطِنِ بَلْ عَلَى عَيْنَيْهِ آهٍ وَاحْزَنَاهُ وَمِنْ ضَعْفِ
قَوْلِهِ إِنَّ بُكَائَهُ يُؤْذِينِي ثُمَّ اصْغَاءُ أُنَّةٍ بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ غَيْرَ مَرَّةٍ لِمُفَارَقَةِ الْأَحِبَّةِ وَصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى بَاكِيهِ وَلَعْنَةُ اللهِ
عَلَى قَاتِلِيهِ وَظَالِمِيهِ وبعد در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که ابن عباس گفت روزی در مدینه طیبه نماز صبح
در مسجد با رسول خدا بجای آوردیم پس چون آنحضرت از تعقیب نماز فارغ شد تکیه بمحراب فرمود و روی شریف را بجانب ما کرده کانَّ
الْبَدْرُ لَيْلَةَ تَمَامِهِ وَكَمَالِهِ گویا روی مبارکش مانند ماه شب چهارده میدرخشید پس شروع نموده ما را موعظه میفرمود و تأثیر سخنان
آنجناب مثل آب سردی بود که بر جگر تشنه وارد شود گاهی ما را مشتاق بجنت میفرمود گاهی از عذاب الهی خائف مینمود و همه اصحاب
مسرور و خوشحال بودیم بتشرف قرب جوار آنحضرت که ناگاه آنجناب سر خود را بلند کرده روی شگفته خود را بجانب در مسجد فرمود پس ما
نظر بدر مسجد کردیم دیدیم که حسین تشریف میآورند و دست راست حضرت امام حسن در دست چپ جناب سید الشهدا است و میفرمایند
که کیست مثل ما و حال آنکه خداوند جد ما را بهتر از جمیع اهل آسمانها و زمینها فرموده و پدر ما را بعد از او بهتر از اهل مشرق و مغرب گردانیده
و مادر ما را سیده نساء عالمیان نموده و جده ما را ام المؤمنین فرموده و ما را سید و آقای همه جوانان اهل جنت گردانیده ابن
عباس میگوید که بر سرور و خوشحالی ما سرور ما افزوده شد و ما اصحاب بیکدیگر را بشارت میدادیم و تهنیت و مبارکباد میگفتیم که ذریه و
دوستداران این بزرگوارانیم و از دشمنان ایشان بیزاریم پس چون دفعه دیگر نظر بصورت مبارک رسول خدا کردیم دیدیم که
اشکهای آنجناب بر رخساره شریفش جاریست پس گفتیم سبحان الله در این وقت خوشحالی این گریه از کجاست پس خواستیم که از سبب
گریه سؤال کنیم آنجناب فرمود که والله ناگوار است بر جد شما آن مصیبتهائی که بعد از من وارد میشود ای اصحاب من هر یک
از شما که زنده بمانید بعد از من ناگوار خواهد بود بر شما دیدن آن مصیبتهائی که بر این دو فرزند من وارد خواهد گردید پس نالهای
بلند از قلب آنجناب برآمد و بر گریه آنحضرت افزوده شد و فرمود که ناگوار خواهد بود شنیدن مصیبتهای این دو فرزند بر یک
از شیعیان من و شیعیان پدرایشان که بعد از من بیاید ابن عباس گوید که ما خواستیم که سؤال کنیم از مصیبتهای ایشان که
آنجناب دو فرزند خود را بدامن خود طلب فرمود پس حضرت امام حسن را بر ران راست خود نشانید و حضرت امام حسین را بر ران چپ خود
فَقَالَ بِأَبِي أَبُوكُمَا وَأُمِّي أُمُّكُمَا یعنی پدرم فدای پدر شما باد و مادرم فدای مادر شما فَقَبَّلَ الْحَسَنَ فِي فِيهِ وَأَطَالَ اللَّثْمَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى
الْحُسَيْنِ وَقَبَّلَهُ فِي نَحْرِهِ وَأَطَالَ اللَّثْمَ بَعْدَهَا یعنی بوسید دهان حضرت امام حسن را و بوئید دهان آنحضرت را و طول داد در بوسیدن
پس روی مبارک خود را بجانب حضرت امام حسین گردانید و حلقوم آنحضرت را بوسید و بوئید و طول داد بوئیدن را بعد از بوسه
پس اشک آنجناب بر رخساره شریفش جاری شد و گریست ابن عباس میگوید که از شدت گریه آنحضرت همه اصحاب تا کی همت
میگریستند و سبب گریه را نمیدانستند که ناگاه دیدیم که مظلوم کربلا از دامن جد بزرگوار خود برخواست و در را نه نزدیک مادر گردید و در
عرض راه گریهای بلند میکرد مؤلف گوید که بفدای آن طبع لطیف و قلب رقیق شوم که بملاحظه خلاف طبع جزئی هرگاه این چنین
گریهای بلند کند و اشکها بر گلگونه شریف جاری فرمایند آیا نم در روز عاشورا ملاحظه دستهای قطع شده برادرش حضرت عباس
و پاره پاره شدن جسد حضرت قاسم و قطعه قطعه شدن اعضای فرزند دلبندش جناب علی اکبر آیا چگونه نالهای جانگداز از سینه
و آههای شرربار از سینه پرملال برمیآورد پس چون حضرت فاطمه فرزند خود را بدان حال مشاهده نمود از جای خود برجست و در بر
سینه خود را چون جان شیرین در آغوش خود گرفت و با آستین مرحمت اشک از صورت و چشم او پاک میکرد و میفرمود فدای
اشکت یا بُنَیَّ یعنی مادرت بفدای تو شود چه باعث شده که این چنین ناله و گریه میکنی مؤلف گوید آه و مصیبتاه نمیدانم





کجا بود حضرت فاطمه تا در روز عاشورا آن گلوهائی که از فرق شکافته شده و پیشانی سوراخ شده بر روی فرزند دلبندش
جاری شده بود پاک کند و از آتش دل ابن عباس میگوید که هر چند حضرت فاطمه فرزند گرامی خود را تسلی میداد بر گریه او
میافزود بحدی که از شدت گریه او حضرت فاطمه بگریه درآمده فرمود که يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَثَمَرَةَ فُؤَادِي مَا يُبْكِيكَ لَا أَبْكَى اللهُ عَيْنَيْكَ
یعنی ای نور چشم من و ای میوه دل من چه باعث گریه تو شده است خداوند هرگز ترا گریان ننماید مؤلف محزون گوید که خداوند لعنت
خود را زیاده فرماید بر آن جماعتی که در روز عاشورا بر چشم نور چشم فاطمه زهرا تیر زده سوراخ کردند و بر دل میوه حضرت سیدة
النساء نیزه و خنجر زدند و آنجناب را از اسب در غلطانیدند پس حضرت فاطمه فرمود که ای پاره دل من آیا خبر نمیدهی مادر
خود را که چه چیز ترا بگریه درآورده است جواب فرمود که مادر جان بخیر است پس آن مظلوم اصرار کرده فرمود که ای فرزند بحق من بر تو و حق
جد و پدرت که مرا از سبب گریه خود خبر دهی پس آنحضرت عرض کرد که يَا أُمَّاهُ كَأَنَّ جَدِّي تَمَنَّى مِنْ كَثْرَةِ تَرَدُّدِي إِلَيْهِ یعنی ای مادر
جد بزرگوار از کثرت مراوده که بخدمت جدم نموده ام گویا آنجناب خوش نمیدارد مرا که بزیارت ایشان روم پس آن معصومه فرمود که یا بُنَیَّ
لِمَاذَا یعنی ای فرزند این سخن را از کجا میگوئی گفت ای جان مادر از اینجا میگویم که برادرم حسن گفتیم بیا برویم بزیارت جد خود
پس در مسجد بخدمت ایشان رسیدیم در هنگامی که پدرم و اصحاب در خدمت آنجناب بودند پس برادرم حسن را اول طلبیده
و بر ران راست خود نشانید و بعد مرا طلبیده بر ران چپ خود نشانید پس ای جان مادر بهمین قدر اکتفا ننمود حَتَّى قَبَّلَ أَخِي الْحَسَنَ
فِي فَمِهِ قُبْلَةً طَوِيلًا تا آنکه بوسید دهان برادرم حسن را و طول داد در بوسیدن دهان او پس بعد از آن روی مبارک را
بجانب من کرده وَأَعْرَضَ عَنْ فَمِي وَقَبَّلَنِي فِي نَحْرِي و از بوسیدن دهان من روی خود را گردانید و حلقوم مرا بوسید پس اگر
زشت نمیداشت مرا میبوسید مرا مثل بوسیدن برادرم مؤلف گوید که نمیدانم رسول خدا بر چه حال بود و چه خیال میکرد
در وقت بوسیدن و بوئیدن دهان حضرت امام حسن و بوسیدن حلقوم جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء و حال آنکه بوحی
الهی میدانست که بعد از رحلت او بر سر هر یک چه خواهد آمد پس فرمود که ای مادر بیا دهان مرا ببو کن تا معلوم شود که بوی بد میدهد که
جدم از آن ناخوش آید یا نه پس فاطمه زهرا فرمود که والله ای فرزند نه دهان ترا بوئیست که جد ترا ناگوار آید و نه قلب آنجناب
ذره از فرزندی بغض ترا دارد پس مظلوم کربلا عرض نمود که اگر از من اکراهی نمیداشت چرا چنین سلوک و رفتار مینمود آن
معصومه در جواب فرمود که ای فرزند و آنکه مکرر از جد بزرگوارت شنیده ام که میفرمود که حسین از من است و من از حسینم آگاه
باشید که هر کس اذیت کند حسین را البته مرا اذیت کرده است ای فرزند گرامی مکرر جدت ترا بر دوش خود سوار میکرد و میفرمود که
أَلَا مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا فَقَدْ أَحَبَّنِي یعنی ای خلایق آگاه باشید که هر کس دوست دارد حسین را پس بتحقیق که مرا دوست داشته والله ای فرزند
روزی در گهواره گریه میکردی که جد بزرگوارت داخل حجره من شد و فرمود که يَا فَاطِمَةُ سَكِّتِيهِ فَإِنَّ بُكَائَهُ يُؤْذِينِي یعنی ای فاطمه
طاهره حسینم را ساکت کن که گریه او مرا اذیت میکند مؤلف گوید که ای دوستان جناب سید الشهدا اگر گریه آنحضرت
در وقت استراحت باعث اذیت رسول خدا شود نمیدانم چگونه میبود حال آنجناب اگر گریهای روز عاشورای آن مظلوم را میشنید
که در وداع با جناب قاسم و با فرزند نوجوان خود جناب علی اکبر و در وداع آخرین با بانوان حرم محترم چندان صدا
بالوداع الوداع بلند شد که ملائکهای آسمانها بتعجب آمدند پس جناب فاطمه فرمود که ای فرزند روزی تو گریه میکردی جدت فرمود
که ای فاطمه حسین را از گریه ساکت کردان که گریه او اذیت میکند ملائکه را ای فرزند در زمانی ترا مرضی عارض شد جدت از جبرئیل تعویذ
جهة شفای تو خواهش نمود ای فرزند آیا خاطر داری آن روزی را که تو و برادرت حسن در حضور جدت کشتی میگرفتید و او میفرمود که ای حسن بگیر

حسین را پس من عرض کردم که ای پدر آیا بزرگتر را جرأت میدهی برگرفتن کوچکتر در جواب فرمود که ای فاطمه اینک جبرئیل ایستاده
و میگوید که حسین بکیر حسن را پس ای فرزند با اینهمه مهربانی ها چگونه میسر میشود که جدت از تو ملول شده باشد بیا با هم بخدمت جدت رویم تا
حقیقت واقعه را معلوم کنیم پس آن معصومه دست فرزند خود را گرفته و گوشه چادر عصمتش بر زمین کشیده میشد و اشکهای آن دو بزرگوار بر رخسارهای
ایشان جاری بود ابن عباس میگوید که چون ایشان داخل مسجد شدند همه اصحاب جهت احترام آن معصومه برخواسته بگوشهای مسجد
فرار کردیم بغیر علی ابن ابی طالب مؤلف گوید که نمیدانم چه خواهد بود حال اجماعی که هتک حرمت آن معصومه نمودند و بعد از رحلت
رسول خدا او را گریان و نالان با دست و بازوی شکسته در وقت ازدحام فسقه و فجره امت در مسجد اذیت کردند و در اثبات
بدروغ دانند و حق او را غصب کردند و با انواع بلا او بیماره [illegible] خانه خود نمودند آه آه ابن عباس میفرماید که چون نظر آنحضرت
بجناب فاطمه و حضرت امام حسین افتاد ناله بلندی از قلب مبارک برکشید و آستین خود را حجاب رخساره منور خود کرد و آنقدر
و چندان گریست که آستینهای آنسرور تر شد پس خواتون یوم جزا وارد شد و عرض کرد که السلام علیک یا ابتاه یا رسول الله پس آنحضرت
در جواب فرمود و علیک السلام یا فاطمه و رحمة الله و برکاته پس آن معصومه گفت که ای سید و آقای فاطمه چگونه شد که دل حسینم را
شکستی آیا خود نفرمودی که حسین ریحانه من است که باو مسرور و خوشحال میشوم اما قلت الحسین عینی التی ابصر بها یعنی
آیا خود نفرمودی که حسین بمنزله چشم سر منست مؤلف گوید که اگر جناب سید الشهدا بمنزله چشم رسول الله است
پس جمیع تیرها و نیزه ها و آلات حرب که در روز عاشورا بر جسد مظلوم رسیده گویا بر چشمهای سید انبیا وارد گردیده
لمؤلفه هر تیر و نیزه که بجسم ولی رسید پس زخمها از آن که بچشم نبی رسید چون چشم عقل کل شبح جسم پاک اوست
آفت بعقل هر نبی و هر وصی رسید پس فرمودی پدر بزرگوار آیا خود نفرمودی که حسین بهتر از اهل آسمانها و زمین است
آیا نفرمودی که اشم رائحة الجنة من الحسین یعنی میبویم بوی بهشت از حسین فرمود که بلی اینها را گفته ام پس آن معصومه
عرض کرد که پس بچه سبب او را نبوسیده مثل بوسیدن برادرش حسن که اینک دلگیر و دلآزرده و هرچند او را ساکت میکردم ساکت
نمیشود و امر بصبر میکنم صبر نمیکند و آرام میدهم آرام نمیگیرد آنحضرت در جواب فرمود که ای دختر در این امر سری است که اگر بآن
مطلع شوی میترسم که عیش در زندگانی تو تیره و تار شود و قلب تو بشکند پس آن صدیقه عرض کرد که بحق خودت که این راز
از من مخفی مدار پس چون آن معصومه آنحضرت را قسم داد دل فرمود که انا لله و انا الیه راجعون و بعد از آن فرمود که ای
دختر اینک جبرئیل از جانب پروردگار جلیل خبر میدهد مرا که فرزند تو حسن کشته میشود بزهر جفا بدست زوجه او جعده دختر اشعث
بن قیس کوفی پس بوئیدم موضع زهر خوردن او را و بعد بوسیدم آن را و حسین فرزند تو کشته و شهید میشود بخنجر شمر بن ذی الجوشن
ضبابی کوفی پس بوئیدم حلقوم حسینم را بعد بوسیدم ابن عباس میگوید که چون سخن رسول خدا باینجا رسید حضرت
فاطمه گریه های بلند کرد و همه اصحاب از گریه های آن معصومه بگریه درآمدیم فلطمت وجهها وحثت التراب علی رأسها پس آن مظلومه
سیلیها ی فراوان بروی خود زد و خاک مصیبت بر سر خود ریخت و چون صدای حضرت فاطمه بلند شد زنان مهاجر و انصار
که در مدینه بودند از برای یاری جمع شدند و چنان صداها بناله و صیحه و گریه بلند کردند که مسجد و هرکه در آن بود بلرزه و زلزله در آمدند
حتی آنکه ما گمان کردیم که جنیان با ما گریه میکردند مؤلف محزون دلخون میگوید که نمیدانم کجا بودند زنان مهاجر و انصار
که دختران همین فاطمه را در روز عاشورا در وقتی که جناب امام حسین را شهید کردند و اهل کوفه و شام در خیمهای زنان بیکس
ریختند ایشان را در گریه و زاری همراهی کنند و در وقتی که خیمه ها را سوختند و آن غریبان سر و پا برهنه ها گذاشته بودند در اطراف



انها و آتش در آنها با جمع آوری کنند ابن عباس میگوید که حضرت فاطمه سؤال نمود که ای پدر جان در کدام زمین این مصیبتها
بر سر فرزندم حسین خواهد آمد در مدینه است یا غیر آن در جواب فرمود که در زمینی واقع خواهد شد که نام او کربلا است پس سؤال نمود که
چگونه فرزندم کشته خواهد شد آنحضرت گریست و فرمود که ای فاطمه مصیبت او اعظم از جمیع مصیبتهاست بدانکه اهل کوفه نامها و دعوت
که تو ای خلیفة الله فرزند خلیفة الله بر ما و این حکمی است که از جانب خدا و رسول واجب گردیده است بر ما چون اجابت دعوت
ایشان نماید و وارد کوفه گردد او را بقتل رسانند در حالتی که غریب و بیکس و تشنه بوده باشد و هرچند ناله و استغاثه
کند و بگوید که اما من ناصر ینصرنا اما من مجیر یجیرنا اما من ذاب یذب عنا یعنی آیا یاری کننده هست که ما را یاری کند و آیا پناه دهنده
هست که ما را پناه دهد احدی او را جواب ندهد پس او را مثل گوسفندی بقتل رسانند و بکشند اولاد او را و اولاد برادرش حسن را
و انصار و یاوران او را و سرهای ایشان را بر سر نیزه ها بلند کنند و همه دختران و زنان و خواهران او را با حسرت و آه
و ناله با سیری برند در اطراف شهرها و دیارها بگردانند پس چون فاطمه زهرا این گونه کلمات را از پدر بزرگوار خود شنید و کیفیت
شهادت فرزندان و اسیری دختران خود مطلع گردید نعره از جگر برکشید و ناله جانگداز و صیحه زد و فرمود که وا حسیناه و ولداه و
مهجة قلباه و وا غریباه ابن عباس میگوید که از ناله های آن مظلومه جمیع اهل مسجد بگریه و ناله و زلزله درآمدند و بعد از آنکه همه ناله ها آرام
گرفت آن معصومه روی خود را بجانب پدر کرده و گفت که یا ابتاه انا اکفل الایتام من بعد ذلک و اجهزه وادفنه یعنی ای جان پدر من میبا‌ید
که فرزندان یتیم و بیکس او را پرستاری نمایم و من میباید که حسینم را غسل داده حنوط کرده کفن نموده در خاک بسپارم حضرت
خاتم فرمود که ای فاطمه این مصیبت کبری واقع خواهد گردید بعد از رحلت من و تو و پس از شهادت پدر و برادرش مؤلف
دلکباب و دیده پر آب میگوید که ای فاطمه طاهره کجا بودی که سکینه خاتون یتیم فرزند خود را معاینه کنی که در دست عرب کج خلقی اسیر و دختران
خود را که در چنگ منافقین کوفه و شام دستگیر شده اند و هیچکس بر ایشان ترحم نمینماید و متکفل احوال ایشان نمیشود آه آه و مصیبتا و ماتم
چگونه میبود حال تو هرگاه حسینت را مشاهده مینمودی که سراپا غرق خون غسل نداده و حنوط نکرده و کفن ننموده و کسی بر او نماز نکرده
و در خاک نسپرده و در آفتاب برروی ریگهای گرم کربلا افتاده بود و پس سؤال نمود که ای پدر جان این مصیبت در کدام ماه واقع خواهد شد
آنحضرت فرمود که در ماهی که اسم آن محرم است در روز دهم آن که روز عاشورا است که اهل کفر و جدال و قتال را در آن ماه حرام میبا‌شد
و فسقه و فجره امت من فرزندم را بقتل میرسانند و هرگز خداوند شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد فرمود پس فاطمه طاهره عرض نمود
که ای جان پدر هرگاه هیچیک از ما نباشیم که حسینم را غسل میدهد و که او را کفن میکند و که بر او نماز میگذارد آه آه که رسول خدا
در جواب فرمود که ای فاطمه طاهره نه کسی او را غسل میدهد و نه کسی او را کفن میکند و نه کسی بر او نماز میکند بلکه جسد او را در بیابان می
اندازند و اعتنایی بآن نمی کنند و آفتاب بر او خواهد تابید و سر فرزندت را بر سر نیزه در اطراف شهرها و دیارها بگردانند آه آه که
چون آن مادر مهربان اینگونه سخنان استماع نمود ناله عظیم بر آورد و واحسیناه و وا ولداه و وا حسرتاه برکشید و چون جناب مظلوم کربلا
خود حاضر بوده و بگوش خود وقایع جانگداز خود را از جد خود استماع نمود صیحه و نعره زد و گفت یا جداه رزئی عظیم و خطبی جسیم یا
جداه الانبیاء مصیبت من بسیار بزرگ و امر من عجب دشوار و عظیم است و شروع بگریه نمود پس از گریه جناب سید الشهداء ارواحنا
له الفداء جد و پدر و مادر و برادر و جمیع حاضران در مسجد بناله و گریه و زاری درآمدند و چنان شور و گریه شد که نتوان بیان نمود
که ناگاه پیک حضرت رب العالمین جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد که السلام علیک یا اخی محمد یعنی سلام بر جناب
تو باد ای برادر من محمد بدانکه خداوند علی اعلی بتو سلام میرساند و ترا مخصوص بتحیت و اکرام خود میگرداند و میفرماید که فاطمه

هو

الله تعالی شأنه العزیز

# فهرست

عزاخانهٔ پنجم از کتاب

بیت الاحزان در تعزیهٔ خامس آل عبا

چاپ دار السلطنهٔ تبریز حرره

مصطفی المرندی

المتخلص به دارائی

سنه ۱۲۷۳



زهرا را ساکت گردان که بحق خداوند قسم که گریه و نالهٔ او همهٔ ملائکهای آسمانها را بگریه و زاری در آورده است مؤلف
گوید که نمیدانم چگونه شدند لهاذا زهرهای ملائکه در آن وقتی که در روز عاشورا خیمهای آن مظلوم را آتش زدند و فاطمه نوعروس دختر
همین فاطمه سر و پا برهنه گذاشت و با گریه و ناله فرار میکرد و یکی از ملاعین بر اسب خود سوار و با نیزهٔ خود از عقب او تاخت تا اگر
برده و زرد او را بر روی در انداخت و گوش او را جهة گوشواره پاره نمود پس جبرئیل عرض کرد که جناب قدس الهی امر میفرماید که فاطمه را
تسلی ده و مطلع گردان که زود باشد که خلق فرمایم شیعیان طاهر مطهری چند که مالهای خود را صرف کنند و بدنهای خود را و جانهای
خود را بتعب اندازند در راه زیارت قبر مقدس او و در مجالس با یکدیگر جمع شوند و در نزد ذکر مصیبت او ظاهر کنند خونهای دلهای
خود را و جاری کنند اشکهای ریزان را بر رخسارهای خود و چه بسیار طول کشد بیدار خوابیهای ایشان جهة اقامه عزای او و دوام
کسالت و سستی و بازگشتی نباشد از تعزیه داری برای او و بعد از آن زنان طاهرات از امت او ایشان را اولادهای طاهر مطهر خداوند
بایشان عطا فرماید که همه از دوستان و محبان و زیارت کنندهٔ قبر فرزندت باشند و علی الدوام بر سر قبر او رفت و آمد نمایند و رثت کنند تا
آن زمانیکه فرزند او که قائم آل محمد است ع بطلب خونخواهی خون او و خون هر مظلومی و هر نبیّی و هر وصیّ نبیّی ظاهر گردد فقال یا محمد
بشّر الزّائرین بعد مماته پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد بشارت ده زیارت کنندگان او را بعد از شهادت او و آگاه گردان ایشان را
که هر کس زیارت کند او را بعد از کشته شدن او خواهد بود از برای هر یک از قدمهای او ثواب یک حج مقبول و هر کس یک درهم خرج کند در
عزاداری او یا در راه زیارت او اندر هم ملائکه از برای او تجارت میکنند تا در روز قیامت در عوض هر درهمی هزار خانه باو میدهند
و قصری در جنت برای او بنا میکنند یا محمد ص خبر دار کن امت خود را که هر کس یاد آورد مصیبت او را و گریه کند جمع میکنند ملائکه اشکهای او را
در شیشهای از بلور و در روز قیامت تسلیم او میکنند و باو میگویند که ای ولی خدا و ندانی اشکهای تو که در دنیا در مصیبت جناب سیدالشهدا
گریستی پس اگر زبانهٔ آتش قصد تو کند قدری بر آن بریزی که زیاده از پانصد سال راه از تو بگریزد پس رسول خدا ص از استماع کلمات
جبرئیل روی مبارکش گشوده شد و شاد گردید پس حضرت فاطمه از سبب خوشحالی آنجناب سؤال نمود آنحضرت وحیهای جبرئیل را بیان
فرمود پس آن معصومه سجدهٔ شکر بجای آورد پس مظلوم کربلا جناب سیدالشهدا ع عرض کرد که ای جد بزرگوار هرگاه دوستان من چنین مشقتهای
برای من بر خود راه دهند شما در روز قیامت جزای ایشان را چگونه خواهید داد آنحضرت فرمود که گناه کاران ایشان را عفو میکنیم و
خداوند وعده فرموده است که شفاعت مرا در حق ایشان قبول فرماید پس روی مقدس خود را بجانب امیر مؤمنان ع کرده عرض کرد
که ای پدر جان شما باین چه جزا خواهید داد آنحضرت فرمود که ای فرزند قسم یاد میکنم که آب بدهم در روز تشنگی بزرگ که بر ایشان مرا
پس روی مبارک بجانب حضرت امام حسن ع کرده گفت ای جان برادر شما باین چه عطا خواهید فرمود آنحضرت در جواب فرمود که ای حسین
بحق تو قسم که داخل نشوم بهشت را مگر با ایشان پس آنجناب روی شریف را بجانب حضرت فاطمه ع گردانیده سؤال کرد که مادر جان شما
بدوستان ذاکرین گنه کار من چه مرحمت خواهید فرمود آن معصومه فرمود که ای فرزند بعزت و جلال پروردگار قسم و بحق پدرم که خواهم
که بر در بهشت میایستم با سر برهنه و چشم گریان و از خداوند طلب میکنم مگر ایشان را داخل جنت میکرداند ثم و بعد خود داخل خواهم

گردید پس جناب سیدالشهدا ع خود فرمود که ای جد بزرگوار بحق پروردگار
من و بحق شما قسم که بچشم خود نبینم که ایشان پیش روی من داخل جنت شوند
من خود پیش از ایشان داخل نخواهم گردید بدر بهشت از خود طلب میکنم که قصرهای
ایشان را مقابل قصر من قرار دهد در روز قیامت و الحمد لله رب العالمین و صلی الله محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین وعلی محبیهم والباکین والزائرین والمجاورین ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم وغاصبی حقوقهم وحقوق شیعتهم من الاولین والآخرین **و بعد** چنین گوید اقل الخلایق عبد الخالق مخفی نماند که این عزاخانه پنجم از کتاب بیت الاحزان است که در بیان احوال خامس آل عبا مظلوم کربلا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء است و مشتمل است بر مقدمه و سیزده مجلس و خاتمه ۰ **مقدمه** ۰ در فهرست احادیث این مجالس است


**مجلس اول** در مطلع شدن حضرت آدم علیه السلام بر شهادت جناب سید الشهداء و عبور آنحضرت بر زمین کربلا و در آن است خطبه و آیه فتلقی آدم و احادیث سجده ملائکه برای آدم و دخول او و حوا در جنت و بیرون کردن ایشان را از آن و عبور او از کربلا و جاری شدن خون از پای او و مطلع شدن اینکه خون سید الشهداء بر این زمین ریخته خواهد شد و پاره شدن یک رگ از آدم در رگهای مظلوم کربلا و لعن کردن او بر قاتل آنحضرت و دیدن آدم اسماء مقدسه را در ساق عرش و تعلیم کردن جبرئیل آنها را و قبول شدن توبه او بآنها و خبر دادن جبرئیل جمله از مصائب آنمظلوم را بآدم و گریستن هر دو مثل زن بچه مرده و بعضی از احوال دخول اسیران بکوفه **مجلس دویم** در مطلع شدن حضرت ابراهیم و اسمعیل و موسی علیهم السلام بر بعضی از مصائب سید الشهداء و در آن است خطبه و حدیث قرار دادن خداوند جزع حضرت ابراهیم را بر شهادت سید الشهداء عوض جزع او بر فرزند خود اسمعیل را بدست خود و عبور حضرت ابراهیم بکربلای معلی و مطلع شدن بر شهادت آنمظلوم و افتادن حضرت ابراهیم از اسب و شکستن پیشانی او و افتادن سید الشهداء از ذو الجناح با جراحت بسیار و لعن کردن حضرت ابراهیم بر قاتل آنحضرت و آمین گفتن اسب و لعن کردن ذو الجناح و سؤال کردن حضرت اسمعیل از گوسفندان سبب آب نخوردن آنها و لعن کردن حضرت اسمعیل بر قاتل آنحضرت و اطلاع حضرت موسی بر ده خصلت که بسبب آن فضیلت امت مرحومه است در ثواب تعزیه و خصوص آن و اینکه اجر هر قطره اشک اجر صد شهید است و وحی الهی جمله از احوال عاشورا بحضرت موسی و ثواب بکاء و تباکی





**مجلس سیم** در اخبار فرمودن خداوند جل جلاله است حضرت خاتم انبیاء را بر شهادت جناب سید الشهداء و عبور آنحضرت بر زمین کربلا و در آن است خطبه و آیه عالم الغیب فلا یظهر و اینکه علم غیب را کسی نمیداند مگر بتعلیم الهی مثل وحی بر شهادت سید الشهداء و آمدن ملکی از فردوس اعلی نزد آنحضرت برای تعزیه و شدت گریه آنحضرت و عبور کردن آنحضرت بر زمین کربلا و خبر دادن جبرئیل آنحضرت را و اخبار اصحاب از جمله از مصائب آنمظلوم و اهل بیت او و مراجعت بمدینه و بردن حسین را بالای منبر و گریهای ایشان و اصحاب و بیان احوال سه علم در روز قیامت **مجلس چهارم** در عبور کردن حضرت عیسی و جناب امیر المؤمنین علیهما السلام بر کربلا و اطلاع ایشان بر شهادت جناب سید الشهداء و در آن است خطبه و آیه الست بربکم و احادیث عهد ربوبیت و نبوت و ولایت گرفتن در عالم ذر از اهل عالم و آیه الذین یوفون بعهد الله و آیه اوفوا بالعهد و آیه یعرفون نعمة الله و حدیث سخن گفتن کرک و تجدید عهد کردن او و بیان عرض ولایت بلکه شهادت بر عالم بلا و حدیث عبور کردن حضرت عیسی و حواریین بکربلا و حدیث میثم تمار در بیان آنچه در عالم واقع میشود جهت شهادت سید الشهداء و وزیدن بادهای سیاه و سرخ و نزول قطرات خون و کسوف آفتاب در وقت شهادت آنمظلوم و گریه ذو الجناح و حیوانات دیگر در روز عاشورا و عبور کردن حضرت امیر و ابن عباس بکربلا و غش کردن آنحضرت و غش کردن سید الشهداء با قاسم در وقت وداع و غش کردن فاطمه نو عروس در وقت غارت زنان و بستن امیر و ابن عباس پشکلها را بردای خود و خون شدن آنها و ظاهر شدن دود و غبار و قطرات خون از هوا در مدینه در روز عاشورا **مجلس پنجم** در اطلاع انبیا و سیده نساء علیهم السلام بر شهادت سید الشهداء پیش از تولد او و در آنست خطبه و آیه ووصینا الانسان و حدیث اینکه در ظاهر عام و در باطن خاص جناب سید الشهداء است و خبر دادن جبرئیل بشهادت او در پیش از تولد او بپیغمبر و آنجناب بفاطمه و حامله شدن او باکراه و وضع حمل نمودن باکراه و احوال او در ایام حمل و برطرف شدن تاریکی شب بنور او در رحم و تاریکی شبهای اولاد او در کربلا تا شام و ذکر تسبیح او در رحم و در شب عاشورا و خشک شدن اندامهای او و تیر خوردن آن در روز عاشورا و خواب دیدن فاطمه و عزرائیل و میکائیل و جبرئیل را و تعبیر پیغمبر و خدمت کردن جبرئیل او را در رحم و گاهواره و گرفتن او در کتاب ذو الجناح را و خاک بر سر کردن او در قتلگاه و متولد شدن او و آنچه در آن وقت جبرئیل و غیر او در آسمان و زمین کردند و فطرس و قرار کردن یزید لعنه الله العکس آنها و خبر آوردن جبرئیل اینکه بدترین کشتها کشته میشود و احوال قاتل او و امر زیده شدن در دامن بیرکت او در قنداق و تیر خوردن علی اصغر در قنداق **مجلس ششم** در اطلاع یافتن جده ما در بر شهادت آن تشنه جگر در حین تولد او و در کیفیت شیر خوردن او است و در آنست خطبه و آیه ووصینا الانسان و لزوم رعایت والدین جسمانی یعنی پدر و مادر و روحانی یعنی علمای حقیقی یعنی اهل عصمت و حدیث انا وعلی ابوا هذه الامة و اینکه مراد از انسان در این آیه در باطن جناب سید الشهداء است و از والدین والدین او و ندای ملک در دریای اعظم در وقت تولد آنمظلوم و آوردن او تربت طاهره را برای پیغمبر و اهل آسمانها و خون شدن آن در نزد ام سلمه و عزاداری او در مدینه و رنگین کردن او و زنان هاشمیه ردها و موهای خود را بخون شیشه و رنگین کردن دختران از خون کاکل ذو الجناح و اجساد شهدا و احوال فطرس و صلصائیل و شیر دادن زهرا مجتبی را بعد از یک روز و شیر ندادن او سید الشهدا را و شیر خوردن او از زبان جد و بی شیری او در دل عمرو و لبهای او و بی غذائی در روز عاشورا و گاه ترک دادن او با زبان جد او افطار کردن در عاشورا با آب فرات بلکه بدست جد و تیر خوردن او با انگشت جد از زبان مادر و نه غیر او و پرورده شدن خون و گوشت او از خون و گوشت جد و تشنه شدن او و قطعه قطعه شدن و پایمال اسبان شدن و دفن شدن در روز عاشورا **مجلس هفتم** در اطلاع دادن خداوند ذات سید انبیاء را بر شهادت سید الشهداء

درکودکی مظلوم ورضا جوئی کردن انحضرت از جناب امیرالمؤمنین ع و جناب فاطمه با مرغداوند و در آنست خطبه و حدیث بول کردن مظلوم کربلا در کودکی بر ناف جد خود و بالا رفتن او بر دوش انجناب ع در بین نماز و فادن او از دو انجناح در عاشورا و وارد شدن دوازده هزار ملک بلکه جمع ملائکه از برای خبر شهادت و تعزیه و تسلیه و حدیث و عاکردن پیغمبر ص بر دفع شهادت از سبطین جهة شفاعت امت و کلمات انجناب در وقت رضا کردن والدین او بر شهادت او و گریه های فاطمه بشنیدن کشته شدن و برهنه کردن او و حاضر نبودن او در آنوقت و خبر دادن انحضرت مظلومه را از لشکرگاه و خیمه گاه و بار انداز و نبودن مظلومه در وقت رفتن لشکر در شب عاشورا و کشته شدن تا باقی ماندگان در روز آن و سوزانیدن خیمها و بردن اموال و آنکه کسی بر جسم مظلوم شهید نشده و گریه کنندگان بر او و ثواب زائرین او و گریستن مظلومه و تسلی دادن پیامبر او و دست کشیدن بر قلب و چشمهای او و آنکه مظلوم از غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن نبود و بدن مقدس او و اصحاب او تا سه روز در آفتاب افتاده بود

مجلس هشتم — در وداع کردن خامس آل عبا ع قبر جد و مادر و برادر خود را در وقت بیرون تشریف بردن از مدینه و وداع با محمد بن حنیفه و در آنست خطبه و آیه اَلَّذِینَ اُخْرِجُوا و حکم کردن یزید عتبه را به بیعت گرفتن از جناب سید الشهداء و قبول نکردن انحضرت و نامه عتبه بیزید پلید و جواب او و خواهش کردن سر انحضرت را و وداع انحضرت با قبر جد و مناجات او و خواب دیدن او جد را و گریه دختران از شنیدن انخواب و گریه و غش کردن زینب خاتون از شنیدن خواب در شب عاشورا و وداع کردن جناب موسی بن جعفر ع با قبر پیغمبر ص و وداع مظلوم کربلا با قبر مادر و برادر و محمد بن حنیفه و گریه هر دو تا بیجاعت و نبودن محمد حنفیه در دعاهای روز عاشورا و اوضاع دختران در وقت سواری از مدینه و اوضاع ایشان بعد از عاشورا و نالهای اهل مدینه و دختران عبد المطلب در وقت بیرون رفتن اهل بیت از مدینه و وقت برگشتن ایشان

مجلس نهم — در وداع کردن انحضرت با ام سلمه در وقت بیرون تشریف بردن از مدینه طیبه و آنکه هرکس بجهة ایشان خوشحال و غم ایشان غمگین است با ایشان و از ایشانست و هر چشمی در قیامت بیتاب است الا چشمی که بر آل علی گریه باشد و یکقطره اشک بر ایشان موجب خلود در جنت است و ایشان دوست میدارند مجالس ذکر حدیث را و گریه بقدر بال مگس ان را عفو میکند اگر چه زیاده از کف دریا باشد و جزای یکقطره اشک مخلد شدن در جنت است با مظلوم کربلا و گریهای اهل مدینه در وقت بیرون تشریف آوردن انحضرت و کلمات ام سلمه و جواب انحضرت با او و خبر دادن شهادت خود را باو و آنکه کسی مثل انمظلوم کشته نشده و نخواهد شد و خبر دادن باو از بدبختی لشکر خود و زنان و شهادت اطفال مثل علی اصغر و کودک دیگر و عبد الله بن الحسن و به بند و قید مقید شدن اولاد انجناب و نمودن کربلا را باو و دادن تربت باو و خون شدن آن در روز عاشورا و عزاداری او و دختران عبد المطلب از آن روز و وداع حضرت امام رضا ع از مدینه و فرق میان این دو وداع

این دو بزرگوار از مدینه — مجلس دهم — در وداع کردن خامس آل عبا ع با فوجی از ملائکه در وقت بیرون تشریف آوردن از مدینه طیبه و در آنست خطبه و آیه اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ و احادیث استغفار ملائکه برای شیعیان در دریای آسمان هفتم و عدد ارکان عرش و ملائکه حاملین آن و اطراف آن و ذکر حاملین و ما حول عرش و اینکه عرش و ملائکه از اشعه اهل عصمت اند و خدام ایشان و خدام شیعیان اند و گمان کردن ملائکه خدائی ایشان را و تعلیم گرفتن معرفت و ذکرها را از ایشان و علت سجده ملائکه بر حضرت آدم و خدمت کردن آنها ایشان را در همه احوال و کلمات آنها با خامس آل عبا در وقت خروج از مدینه و جمع کردن آنها اشکها را در شیشها و ثمره اشکها و اذیتهای مالک بن یسر با انحضرت و ناله ملائکه و نمودن خداوند حضرت قائم ع را



با تنها و هجوم ملائکه نصرة و اختیار کردن انجناب لقاء الهی را و ضربت صالح طالح بر انحضرت و افتادن او از زین بر زمین و نعره جبرئیل و گریه ملائکه از گریه فاطمه و گریه ملائکه عرش و زیاد بودن گریه ملائکه از همه چیز و خشک نشدن اشک آنها و جواب منصور ملک و اتباع او و ملائکه دیگر در عزاداری — مجلس یازدهم — در بیرون تشریف بردن انجناب ع از مدینه طیبه و اذن ندادن جنیان را بقتال و در آنست فرمودن مسلم ابن عقیل را بکوفه و گرفتار شدن او و در آن و در آنست حدیث اذن ندادن جنیان را در وقت بیرون تشریف آوردن از مدینه طیبه بقتال و نوحه ایشان و عرایض اهل کوفه و جواب انحضرت با مسلم و بیعت کردن خلق با او و نامه نوشتن منافقین بیزید و روانه نمودن او ابن زیاد را بکوفه و ورود او در آن و خطبه او بر منبر و فرار کردن مسلم بخانه هانی و حیله ابن زیاد در پیدا کردن او و زدن او هانی را و شکنها بر بدن مسلم و بدن سید الشهداء ع و آتش زدن بر مسلم و خیمها و ضعف کردن مسلم از جای و امان آمدن از برای او و ضعف کردن مظلوم کربلا و امان نیامدن و تیر زدن بر او و بردن مسلم را بحضور ابن زیاد لعنه الله

مجلس دوازدهم — در شهادت جناب مسلم و هانی بن عروه علیهما الرحمه و در آنست خطبه و بردن مسلم را نزد ابن زیاد و آب خواستن او و تشنه کربلا و جواب دادن شقیبا بحمیم جهنم و آب دادن عمرو مسلم و نیافتن میدان او و دخول مسلم بر ابن زیاد و سلام نکردن بر او و تهدید کردن ملعون او را بقتل و وصیت کردن او و سخنان در میانه ایشان و نا سزا گفتن ابن الطلقه با او و پدر او و بجناب سید الشهداء ع و امیر المؤمنین ع و امر کردن بقتل او و هانی و فرستادن سر هر دو بشام و در کوچه و بازار گردانیدن بدن ایشان را و اذیت کردن ملعون و غیر او بسر و بدن سید الشهداء ع — مجلس سیزدهم — در هجرت انحضرت از مدینه طیبه و مکه معظمه است بجانب کوفه و مطلع شدن بر شهادت مسلم و در آنست آیه وَاِذْ اَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ و حدیث آنکه اذیت کنندگان حسین یهود امت است و بیرون تشریف بردن سید الشهداء ع از مدینه و دخول در مکه و نامه اهل کوفه و خلاف کردن ایشان و مدت توقف انحضرت در مکه و نزول ملائکه بنصرت و خطبه وقت بیرون آمدن از مکه و کلمات محمد حنفیه و ابن عباس و جواب انجناب و منازعه انحضرت با لشکر عمر بن سعد بعد از بیرون آمدن و خواب انحضرت در ثعلبیه و کلام جناب علی اکبر روحی فداه و جواب ابی هره و در علت هجرت و نامه مسلم و جواب انحضرت و گرفتن حصین قاصد را و فرستادن بکوفه و اطلاع حضرت بر قتل او و بستن ابن زیاد جمیع راهها را و به باعی هاتف و خبر دادن انجناب بشهادت خود و مطلع شدن بر قتل مسلم و هانی و اظهار انحضرت و تسلی دادن اولاد مسلم را و تسلی دادن کسی اولاد انحضرت را و شنیدن قتل عبد الله بن یقطر را و دعا کردن برای شیعه خود و خطبه انحضرت ع و رفتن بعضی از اصحاب در آنوقت و شب عاشورا — مجلس چهاردهم — در آمدن حر رحمة الله علیه بر سر راه جناب سید الشهداء ع و در آنست خطبه و حدیث ریان بن شبیب و ابا هرم و آمدن حر بر سر راه و آب دادن انحضرت لشکر و حیوانات را و تشنه کشته شدن اولاد انحضرت و تشنگی عیال او و نماز کردن هر دو لشکر با انحضرت و اظهار کردن حر بیخبری از نامهای کوفه و سر راه گرفتن او بر انحضرت و قبول نکردن حضرت رفتن نزد ابن زیاد را و ممنوع شدن از رجوع بمدینه و داخل کردن انحضرت را در کوفه و ساکن گردانیدن در زمین بی آب و علف — مجلس پانزدهم — در ورود جناب سید الشهداء ع و احبائه الفداست بزمین کربلا و در آنست قصیده و خطبه انحضرت در وقت نزول بکربلا و کلام زهیر و هلال و بریر و جمع کردن انحضرت ع اهل خود را و گریستن بقدر یکساعت و مناجات انحضرت و نامه حر با ابن زیاد لعین و جواب انحضرت و رد کردن انجناب نامه او را و غضب کردن او و فرستادن لشکر بکربلا — مجلس شانزدهم — در آمدن عمر بن سعد لعنه الله علیه آ... بجرب انشقیع الاتقی و عدد لشکر او در روز ششم محرم در کربلا و در آنست خطبه و آیه عالم الغیب و احادیث عالم کردن این

خداوند حضرت رسول را داد و آل او را بغیب و علم آنچه گذشته است و علم آینده تا روز قیامت و حدیث سلونی قبل ان تفقدونی
و خبر دادن جناب امیر از عمر بن سعد و اختیار خواهد نمود و خبر دادن پیغمبر از بعض مصائب اهل بیت و اینکه عمر
قاتل سید الشهدا خواهد بود و مکالمه آنحضرت با او و خواهش نمودن ابن زیاد قتل آنجناب را از او و مهلت خواستن او و نعمت [illegible]
کردن قوم و کامل او را از آن و حکایت کردن کامل دیر راهب برای او و نصیحت کردن او و قتل ابن زیاد کامل را و قبول او
حرب آنجناب را و خطبه ابن زیاد در کوفه و زر دادن و روانه کردن عسکر با عمر و غیر او و عدد آنها در ششم محرم و رفتن حبیب
بقبیله بنی اسد و مقاتله ازرق با ایشان و بیکسی حضرت و توقف در روز عاشورا و نداء آنجناب و جواب دادن
سید الساجدین و بیکسی اهل بیت و پناه بردن ایشان بعمر و مکالمات پسر سعد با ابن زیاد و محروم شدن او از ری و ندامت
و قتل او و میمون شدن او     مجلس هفدهم     در بستن آب بر روی آنحضرت در روز هفتم محرم و آب آوردن
جناب عباس در شب و در آن است خطبه و آیه قل ان کنتم تحبون الله و حدیث حشر محب اهلبیت با ایشان اگر چه سنگی باشد
و ده خواص محبت و محبت قرآن و مقامات آن و اینکه حب ایشان حب خداست و [illegible] بغض و طاعت و معصیت
ایشان و اینکه همه نور واحدند و مکیدن رسول خدا لعاب دهان سید مظلوم را و دعا کردن در حق محب و مبغض او و عدد
قتل قاتلین او و عذاب ایشان و جای قاتل او در نار و اینکه از قاتلین او ابن زیاد و عمر ابن سعد است و رسیدن نامه اول
بدویم در هفتم محرم برای منع آب و موکل شدن عمرو ابن حجاج بر فرات و کلام عبدالله ابن حصین بآنحضرت و نفرین [illegible] هلاک
شدن او و اینکه آنحضرت عاجز از تحصیل آب نبود و کلنگ زدن در پشت خیام و ظهور آب و غایب شدن آن و رسیدن
نامه ابن زیاد و تنگ گرفتن بر آنحضرت و تشنه کردن تشنگی برادر و اصحاب آن و آب آوردن حضرت عباس در شب و مکالمه ابرار
با عمر و آب آشامیدن اهلبیت و اصحاب از آن آب و تشنگی اهلبیت بعد از شهادت شهدا     مجلس هیجدهم     در بیان
بعضی از وقایع روز هشتم محرم است تا عصر روز نهم و در آن است بعضی از زیارت منجحه و حدیث خواستن حضرت عمر بن سعد را
در روز هشتم و اتمام حجت کردن بر او و در شب هشتم و نامه ملعون با بن زیاد و جواب نوشتن او و همراه شمر [illegible]
امر کردن بمقاتله با آنحضرت و قطع گوش و دماغ و اطراف آنجناب را و روز زندگانی و اسب تاختن بر بدن آن مظلوم و سبب باز
کردن بعد از شهادت و مکالمه عمر با شمر و رفتن لشکر بر سر خیمها در عصر روز نهم و در خواب بودن آنحضرت بر در خیمه و بیدار کردن
جناب زینب او را و حکایت کردن او خواب خود را برای خواهر و مکالمه با یکدیگر و پناه بردن او و برادر و بی پناه بودن زنان
در وقت غارت خیمها و پناه بردن بنها بعمر     مجلس نوزدهم     در احوال عصر تاسوعا است و رفتن منافقین از حضرت
آنحضرت در شب عاشورا و در آن است قصیده و حدیث رفتن عسکر در روز نهم نزدیک خیمها و بیدار کردن زینب برادر را و نقل
کردن او خواب خود را برای او و سیلی زدن او بر روی خود و تسلی دادن برادر او را و رفتن حضرت عباس نزد لشکر و مراجعت
نزد برادر و برگشتن برای مهلت خواستن و با صرار مهلت گرفتن و کلام رسول عمر برای آوردن مهلت و برداشتن آنحضرت
بیعت خود را و رفتن کثیر     مجلس بیستم     در برداشتن آن بزرگوار است بیعت خود را از اهلبیت خود و اصحاب در شب عاشورا
و رفتن اهل دنیا و باقی ماندن اهل دین و کلمات اقربا و مخلصین و در آن است خطبه و برداشتن آنحضرت بیعت خود را از اصحاب
در شب عاشورا و رفتن منافقین و باقی ماندن موحدین و کلمات مسلم ابن عوسجه و زهیر بن قین و محمد بن بشیر و دادن
جامه براد برای خریدن فرزند اسیرش و تخریدن اسیران امام را و کلمات سعد بن عبدالله و برداشتن امام بیعت خود را



از اهلبیت خود و جواب حضرت عباس و نوجوانان و اولاد مسلم ابن عقیل و نشان دادن آنجناب منازل جنت را به یک یک از
احباب و مشغول شدن همگی بعبادت     مجلس بیست یکم     در عبادت آنحضرت و اصحاب در شب عاشورا
و در آن است خطبه و احوال بیمار کربلا در شب عاشورا و اشعار خواندن امام و گریه جناب زینب از شنیدن آن و نصیحت امام
او را و پاره کردن او جامه خود را و غش کردن او و آب ریختن امام بر او جهة افاقه شدن او و نبودن تسلی دهنده برای او
در وقت عبور از قتلگاه و نصیحت کردن امام او را و اتش نکردن جامه و تنگ شدن پیراهن او در وقت غارت خیمها از ضرب
صدمه و نصیحت او به نخراشیدن روی و بی اختیار نگشتن او و پنهان خود را در راه کوفه و جمع آوری نمودن امام و اصحاب
خیمها را در شب عاشورا و نبودن احباب و خیمها در شب بعد از آن و عبادت آنجناب در آن شب و در هم شکسته شدن آن بدن در
روز عاشورا و سجود کردن در آن شب و سوراخ شدن آن پیشانی در آن روز و مناجات کردن بتنهائی در آن شب و بریده شدن
آن جهة بند زیر جامه و وداع کردن و عبادت با آن دهان در آن شب و خشک شدن و تیر خوردن آن در روز
و نوره کشیدن احباب و اصحاب با مر آنجناب و شوخی و عبادت ایشان و آمدن سی و دو نفر از لشکر ابن سعد در آن شب
بجهة قوت عبادت امام و اصحاب کرام و دیدن امام سگها را در خواب در آن شب و دیدن تعبیر آن را در سینه شمر
در آن روز و کلام جد با او در خواب و بشارت اهل السماء به پرواز روح آن و گریه زنان بجهة آن و وعده خواستن جد
در خواب در آن شب و قطرات آن روز را در نزد او و آب نیاشامیدن او در آن روز از جهة آن و خبر دادن او در آن شب در خواب
با آوردن ملک شیشه از برای خون او و افغان زنان از شنیدن آن و وداع او و عبادت پروردگار در آن شب
مجلس بیست دویم     در پریشان گوئی مناسب پریشان احوال شب عاشورا است و در آن است تعزیه و تسلیه جمیع انبیا
و اشاره به بیرون آمدن اهلبیت از مدینه و مراجعت با آن و اجتماع اهل عصمت در مجلس پیغمبر و تنهائی امام و تشنه جگر و فتح
آب کردن امام در صفین و نداشتن آب برای علی اصغر و باسمان بردن جبرئیل قنداق خودش را و بخون آلوده شدن
قنداق علی اصغر و لبیک گفتن خداوند ندای او را و تیر و نیزه جواب دادن آب خواستن او را و بودن او موضع [illegible]
و نسبت دادن او را بخروج از دین آله و هتک حرمت او و وداع با عباس و قاسم و علی اکبر و آوردن او زینب را
بخیمه از سر نعش جناب علی اکبر جهة حفظ احترام پیغمبر و گرفتار بودن او در عصر عاشورا بدست لشکر     مجلس بیست
سیم     در تشبیه کردن شب و روز عاشورا است با یکدیگر در بعض احوال مردان و زنان در [illegible]
حکایت مهلت خواستن شب عاشورا جهة وداع عبادت و پیشانی که محل سجده بود در آن روز تیر خورده بود و دهانی که بذکر
[illegible] عادت کرده بود از تیر مجروح شد و سینه که مخزن علوم و اسرار بود پایمال شد و بر آن در هم شکسته بود و
[illegible] بود مجروح و انگشت قطع شده و [illegible] دست جدا بود و بعضی از احوال سکینه و اسیری و [illegible] امام [illegible] مقنعها
و معجرها و بغارت بردن آنها و اذن دادن امام زنها را در گریه بر شهدا و منع نمودن اشقیا و آداب سواری زنان قبل از
روز عاشورا و بعد از آن و در لباس امام در عیدها و پیراهن پوشیدن در عاشورا و بغارت بردن آن و ظاهر
شدن آن در شام و روز قیامت     مجلس بیست چهارم     در احوال صبح عاشورا است و در آن است قصیده عاشوراییه
و خبر دادن شهادت را با صحاب خود بعد از نماز صبح روز عاشورا و عدد لشکر آنحضرت و صف آرائی ایشان و آتش در
اطراف خیمها کردن در طرف صبح و آتش زدن اعدا خیمها را در طرف عصر و صف آرائی کردن اعدا و عدد لشکر ایشان و

و احاطه کردن لشکریان سرور و مناجات او در میانه و عسکر آمدن لشکر بدر خیمها و نعره کشیدن شمر و اذن خواستن مسلم از برای
تیر زدن باو و منع فرمودن امام و موعظه نمودن امام لشکر را و مکالمهٔ ایشان با بریر و تیر زدن باو و تسلی دادن امام
اصحاب را و نبودن تسلی دهنده در وقت تیرباران شدن امام مجلس بیست و پنجم در اتمام حجت کردن آنحضرت
بر قوم در صبح عاشورا و بعضی از اقوال و افعال آن ملاعین در جواب آنحضرت و در آن است خطبهٔ امام و اتمام حجت فرمودن او
با لشکر در صبح عاشورا و جواب شمر و بریر و کلام دیگر امام و کلام ابن سعد و شمر و کلام دیگر امام و جواب شبث و جواب آنحضرت
و مناجات او در میانه میدان و کلام دیگر او با عمرو و کلام عمر با لشکر و حمله لشکر بر آنسرور و خوردن تیر بقبهٔ خیمه او و نالهٔ زینب و تکیه کردن
و خبر دادن آنجناب و تیرباران شدن بر خودش و اصحابش مجلس بیست و ششم در اتمام حجت کردن آنجناب
و یزید بن حصین همدانی است بر لشکر شقاوت اثر و هدایت یافتن حر و آمدن او بخدمت آنسرور و قبول شدن توبهٔ
او و در آن است خطبهٔ او و طلبیدن امام و جواب دادن لشکر و اتمام حجت کردن یزید بن حصین همدانی است بر آن قوم
و جواب ایشان باینکه عوض عثمان لعنة الله علیه باید آنحضرت تشنه کشته شود و اتمام حجت کردن دیگر امام بنسب خود و بعمامهٔ
پیغمبر و شق نشدن فرق او بعمود و بر نیزه شدن سر او و فخر کردن او بجد خود و سؤال از سبب قتل خود و جواب ندادن قوم
و فخر او باینکه پدر او ساقی کوثر است و لعنه شمر در وقت شهادت باینکه از پدرت آب بخواه و تشنه شهید شدن او و خبر دادن
از شدت غضب الهی بر هر قومی و بر این امت بجهة قتل او و سؤال حر از عمر و جواب او و کلام حر با قرة ابن قیس و مهاجر
و آمدن حر نزد امام و توبه کردن او در میانه میدان و عذر خواهی او نزد امام و خبر دادن امام بقبول شدن توبهٔ او
مجلس بیست و هفتم در شهادت حر بن یزید ریاحی و مصعب برادر او و علی پسر او و غره غلام او علیهم الرحمة و در آن است
خطبه دادن و جدال خواستن حر و رجزها و رفتن بمیدان و رجز او و اتمام حجت کردن او بر قوم و خبر دادن او ایشان را از
شدت تشنگی اهل بیت و سرزنش کردن او قوم را و کشتن او صفوان و سه پسر او را و تیرباران کردن قوم او را و از اول تیر
انداختن عمر بجانب امام و اقتدای لشکر باو و مجروح شدن اصحاب امام بتیرها و رجز حر رحمه الله و کشتن او جمعی را و پی کردن
اسب او و رسیدن مرکب دیگر باو و رجز و مقاتلهٔ او و بشارت جنت شنیدن او و مقاتله و بر خاک افتادن او و آوردن اصحاب
جسد او را نزد امام و تشریف بردن امام و آوردن او و دعا فرمودن او و اینکه هیچکس مظلومی امام نبوده و اشعار
بیمار کربلاء برای حر و رحلت او و شهادت مصعب برادر او و علی پسر او و غره غلام او مجلس بیست و هشتم
در احوال ظهر روز عاشوراء و نماز جماعت کردن و اقتدای ملاعین آن با اصحاب خونچکان و مجروح و مقتول شدن
جمله از ایشان و در آن است بعضی از زیارت ناحیه و فریاد ابن سعد در ظهر عاشوراء برای قتال و سپر بلا کردن عمر خود را برای
امام و بر زمین افتادن او و آمدن امام بر سر او و رحلت او و شهادت غلام او و اذن خواستن برای نماز جماعت در ظهر
عاشورا و مهلت ندادن ایشان و نماز جماعت در ظهر عاشوراء و مهلت ندادن ایشان و نماز جماعت کردن امام و رحلت
سعد در پیش روی نماز و فضائل مسلم ابن عوسجه و میدان رفتن و رجز او و کشتن او پنجاه نفر را و بر خاک افتادن او و تشریف
بردن امام و حبیب بر سر او و سخنان امام با او و مکالمهٔ مسلم با حبیب و رحلت او و رفتن پسر او بمیدان و تکلیف کردن امام او را بجهت
و تکلیف نفرمودن آنجناب پسران جناب زینب و قاسم و علی اکبر را بر جنگ و تحریص کردن زن مسلم پسر خود را بجهاد و کشتن او
سی نفر را و شهادت او و انداختن دشمن او را نزد مادر او و نوحهٔ مادر او و اظهار رضا بودن از او و گریهٔ امام و دیگران برای او



و تسلی دادن او و اینکه هیچکس غریب‌تر از اهل بیت نبود زیرا که کسی ایشان را بر شهادت نوجوانان تسلی نداد بلکه اذیت بسیار نمود
مجلس بیست و نهم در شهادت حبیب بن مظاهر علیه الرحمة است و در آن است زیارت و احوال حبیب و اذن جهاد خواستن او
و کشتن او شصت و دو نفر را و بر خاک افتادن او و رفتن حضرت بر سر او و بر دامن گذاشتن سر او و رحلت او و گریهٔ حضرت
و دیگران بجهة او و بردن قاتل سر او را بمکه و کشتن پسر او قاتل او را و دفن کردن سر او را بمکه مجلس سی ام
در شهادت وهب علیه الرحمة است و در آن است خطبه و کلمات مادر وهب با وهب و قبول کردن او شهادت را و عزم او
او برای عروس و تکلم ایشان بیکدیگر و رفتن هر دو بخدمت حضرت و عرض کردن عروس و قبول نمودن حضرت خواهش
او را و گریستن حضرت و دیگران از سخنان عروس و رفتن وهب بمیدان و جهاد او و مراجعت او نزد مادر و عروس و دو
دو بیم ایشان و برگشتن او بمیدان و مقاتلهٔ او و تحریص مادر و گریستن حضرت از سخنان آن زن و دعای حضرت بایشان
و قطع شدن دست راست و چپ وهب و انداختن سر او را نزد مادر و پس انداختن او و آوردن مادر سر او را نزد عروس
دیگر و زاری عروس و جان دادن او و رفتن عروس بمیدان بروایت دیگر و کشتن غلامی او را بامر شمر و رفتن مادر او بجهاد
و برگشتن او بحکم امام و رفتن او در خیام طاهرات مجلس سی و یکم در عروسی جناب فاطمه زهرا در طلا
و عروسی حضرت قاسم با فاطمه دختر جناب سید الشهداء است در روز عاشورا و در آن است خطبه و آیه هو الذی خلق من الماء
بشرا و احادیث علاقهٔ نبی و نسبی در میانه نبی و ولی بامر خداوند و عقد جناب امیر و زهراء و آنکه اگر امیر نبود از برای زهرا
کفوی نمی بود و کیفیت جنات جهة عروسی ایشان و خطبهٔ راحیل در مجلس عقد و کلمات قباله عقد و آمدن قاسم نزد عم خود برای
اذن جدال و اذن ندادن او و آوردن او نامه پدر را برای شهادت و گریه آنسرور دیدن خط برادر و نداشتن مادر قاسم جامهٔ
دامادی و آوردن زینب جامهای پدر را برای او و گریهای زنان و خلق فرمودن خداوند جنت علیحده برای عروسی امیر و زهراء
و جدا کردن سید الشهداء خیمهٔ برای قاسم و فاطمه و جاری بودن نهرها در آنجنت عروسی و جاری بودن خونهای شهیدان
در اطراف آنخیمه و سبز بودن درختها در اطراف آنجنت و بر پا بودن نیزها در اطراف آنخیمه و آویختن پردهای سندس و استبرق
در آنجنت و بردن پردهای غرت و خیمها و چادرها و مقنعها و لباسها در آنخیمه و خندان بودن حوریان در آنجنت و گریان
بودن اسیران در آنخیمه و بر پا بودن حوریان بر درهای آنجنت برای خدمت و بر پا بودن دشمنان بر در آنخیمه برای غارت
و وزیدن روح و ریحان برای آوردن عطر و طیب در آنجنت و وزیدن بادهای خلاف و آوردن خاک و غبار
در آنخیمه و خواندن حوریان سورهای قرآن را بنغمه در آنجنت و خواندن دختران ناله و فغان یاران و وطن را
در آنخیمه و لباس پوشانیدن مظلوم کربلا داماد را و عقد کردن و عروس و داماد در آنخیمه جدا بردن مجلس سی و دوم
در عروسی جناب امیر و فاطمه است در مدینهٔ طیبه و عروسی جناب قاسم و فاطمه است در دشت ماریه و در آنست خواندن
ذکر عروسی دو فاطمه با هم و حدیث آمدن صلصائیل و جبرئیل برای امر تزویج امیر و زهراء و خطبهٔ عقد و عقد و سجده شکر کردن
امیر و دو فرشته جلاجل زدن در آن عروسی و خوشحالی و تبسم رسول و محفلها و محفلی نبودن در عروسی قاسم و نالهای
زنان و در عوض دف سینه زدن ایشان و زفاف زهراء تا خانه امیر و بردن قاسم و فاطمه را تا خیمه خاصه مجلس سی و
سیم در ولیمه دادن در عروسی جناب امیر و زهراء است و نبودن ولیمه در عروسی حضرت قاسم و فاطمه و دوا
او و رفتن بمیدان است و در آن است آیه مرج البحرین یلتقیان و معانی او در عروسی حضرت فاطمه از آسمان و آمدن ملک از

برای تزویج او در زمین و تدارک عروسی گرفتن جناب امیر و هدیه آوردن اصحاب و ضیافت کردن انجناب اهل مدینه را و زینت کردانیدن کوسفند را با ثوب و طریقهٔ عروسی حضرت قاسم و دست بدست دادن پیغمبر امیر را و زهرا را دست بدست دادن امام قاسم و فاطمه را و بیرون آمدن قاسم از خیمه و گرفتن عروس دامان او را و خلاص کردن او خود را و پاره کردن آستین خود را و نالهای زنان و شیون امام بقاسم و اذن قتال خواستن و اذن ندادن او و بوسیدن او دست عم را و اذن گرفتن و لباس پوشانیدن امام بر او و شمشیر بستن بر کمر او و بیرون آمدن او از خیمه و رجز او و مقابل او و نخان او با ابن سعد و خبر دادن او با آب نیک شدن دنیا در چشم اهلبیت از تشنگی و مراجعت او بخیمه عروس و بوسیدن عروس پای او را و فرصت نداشتن او بقدر نشستن در روانه شدن او بمیدان مجلس سی چهارم در شهادت حضرت قاسم و آوردن جسد او بخیمه و ذکر خطبه و روانه شدن او بمیدان و کشتن شجاعان و مراجعت کردن و آب طلبیدن و انگشتر مکیدن و بقصد قتل علمدار ابن سعد و تیر باران شدن و شکافته شدن فرق او و بر خاک افتادن او و نیزه خوردن بر پشت او و در آمدن از سینه او و ندا کردن او و آمدن عم او و کشتن قاتل او و پایمال شدن جسد و کلمات عم او با او و آوردن نعش او نزد شهداء و ندای عم او در پشت خیمه و آوردن نعش او بخیمه و نالهای عم و زنان بر او مجلس سی و پنجم در مقاتلهٔ قدوهٔ ناس حضرت عباس و قطع شدن دستهای انجناب و افتادن او و ذکر زیارت و آیهٔ قل لا اسئلکم علیه اجرا و اینکه ذوی القربی جناب امیر و زوجه و ولدین او و ثواب رعایت حق ایشان و علامت شیعه و ثواب گریه بر امام مظلوم و اجازه حرب خواستن حضرت عباس و آب خواستن برادر زاده و نصایح او بلشکر و مشک آوردن سکینه و بمیدان رفتن او و رجز او و داخل شدن او بر فرات و آب نیاشامیدن او و مشک آب کردن او و قطع شدن دو دست او و رجز او و تیر خوردن مشک و تیر دیگر بر سینهٔ او و بر خاک افتادن او مجلس سی و ششم در شهادت سه برادر حضرت عباس و افتادن انجناب بزمین و تشریف آوردن مظلوم کربلا بر سر او و ارتحال او و ذکر زیارت و رباعی در شان حضرت عباس و اوصاف او و فضیلت او و دو بال او در جنت و درجه او و شهادت تشنه او موافق روایت غیر مشهور و مشهور و بر زمین افتادن او و ندای او و رفتن برادر بر سر او و شعر خواندن بجهه او و نیاوردن او بخیمه بجهة کثرت جراحات او و بجهة وصیت او و ارتحال او و رجوع امام بخیمه و ناله او و زنان و وداع کردن ام کلثوم جسد او و نالهای مادر او در مدینه و گریه اهل مدینه و احوال قاتل او مجلس سی و هفتم در وداع جناب علی اکبر با پدر و اهلبیت و بحکم و شهادت عبد الله بن مسلم بن عقیل رحمه الله و ذکر خطبه و آیهٔ وَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى و شهادت عبد الله بن مسلم و اذن جهاد خواستن جناب علی اکبر از پدر و وداع او با اهل حرم و پوشیدن او کفن و آلات حرب را و وداع با پدر و گریه و مناجات انحضرت بعد از رفتن پسر و نفرین او بر قوم و رجز علی اکبر و کلمات عسکر نزد مشاهده او و جواب ابن سعد و مکالمه مظلوم کربلا با ابن سعد و مقاتله او با لشکر و عدد انچه کشت و مراجعت او نزد پدر و آب خواستن او و مقدار تشنگی او و جواب پدر با او و مکیدن او زبان پدر را و انگشتر او و وداع آخر و رفتن او بمیدان مجلس سی و هشتم در میدان تشریف بردن جناب علی اکبر در دفعه آخر و شهادت انسرور و شهادت کودک دیگر است و ذکر خطبه و روانه شدن علی اکبر در دفعه دویم بمیدان و رجز آن و کشتن او تا دویست نفر را و شکافته شدن پیشانی او و بردن حیوان او را در میان اهل عدوان و ضربتهای بر او و نیزه بر پهلوی او و بر خاک افتادن او و استغاثه او و آمدن پدر بر سر او و نیامدن کسی بر سر پدر او بجز قاتل او و خبر دادن او از آب دادن جد او و نگاه داشتن جامی برای پدر او و نالهای پدر برای او و ذکر پادشاه ارتحال او و رفتن زینب بر سر نعش او و آوردن امام نعش او را





بخیمه و بی حسی اعضای لشکر زینب و آوردن دیگران نعش او را بخیمه و شهادت کودکی بر در خیمه و احوال شهربانو و سکینه بعد از شهادت او و مکالمات سکینه با پدر و نالهای بابا بابای پدر و کلام دختر و خواهش رفتن خواهر بقتلگاه و برادر و برگردانیدن او را پدر و نبودن انحضرت از برای برگردانیدن اهلبیت خود را از قتلگاه بخیمه گاه و جواب دختر بیدو گریستن پدر از کلام او

مجلس سی و نهم در شهادت جناب علی اصغر و ذکر خطبه و بردن جبرئیل قنداق حضرت امام حسین را باسمان و رحم نکردن کوفیان بر کوچک و بزرگ ایشان و کلمات او در میدان و جواب ندادن قوم بی ایمان و ناله دختران و خواستن علی اصغر را از زنان و مکرر بوسیدن آن و تیر خوردن در در خیمه بر گلوی آن و رد دیت بردن او را بمیدان و خبر دادن ملائکه و رعایان شهادت را نقل از موسی بن عمران با ثواب گریستن بر آن و آب طلبیدن پدر از برای آن و خوردن تیر بر گلوی آن و بر بازوی پدر بیکس نشان و مناجات پدر با خدا و ندسجان و دفن آن در گوشه میدان یا آوردن نزد زنان مجلس چهلم در وداع اول جناب سید الشهداء با اسیران دشت بلا و ذکر زیارت و ثواب طول حزن بر اهلبیت و گریستن و یک قطره اشک و شیشه اشک و وداع اول امام با عیال و کلام سکینه و جواب پدر و نالهای زنان و رنج خواهش آن بی یاور از عمر و جوابهای او و رجز امام و قتل بسیاری از ایشان و تیرباران کردن ایشان او را و اراده ایشان غارت خیمها را و خواهش امام ممانعت ایشان را از و منع کردن شمر و متوجه شدن بحرب امام مجلس چهل و یکم در وداع آخر مظلوم است با اهلبیت محروم و ذکر زیارت و رجز امام و حمله بر موکلین آب فرات و آب نیاشامیدن او و ذو الجناح و علتهای آن و وداع با بیمار کربلا و دادن وصیت نامه بفاطمه و وداع آخر با عیال و گریه و نالها و کلمات هر یک و سوال و جواب با زینب و آوردن او و ام کلثوم ذو الجناح را و رکاب گرفتن جبرئیل و جمع شدن اهلبیت بدور مظلوم در آخر وداع در روانه شدن او بمیدان مجلس چهل و دویم در تمام شدن وداع آخرات و نداهای مظلوم در میدان و اراده میدان کردن جناب سید الساجدین و شجاعت جناب سید الشهداء و عدد جراحتهای بدن مظلوم روحی له الفداء و ذکر بعضی از زیارت منجمه فضیلت حزن و بکاء و علت بزرگتر بودن مصیبت در روز عاشورا از همه روزها و سوال و جواب با زینب در آخر وداع و لباس پوشیدن امام از زرههای بال جبرئیل و لباس کهنه خواستن و پوشیدن در آخر وداع و غارت شدن آن و جدائی زنان در توقف و خواندن ایشان جد و پدر و مادر را و روانه شدن آقای شهیدان بمیدان و مشایعت زینب و بوسیدن حلقوم او را و مشایعت سکینه و کلمات و نداهای غریب در میانه میدان و آب طلبیدن او و جواب عبد الله بن حصین و مستجاب شدن نفرین حضرت در حق او و رفتن بیمار کربلا بمیدان و برگردانیدن ام کلثوم او را با امر امام و شجاعت او و عدد آنچه کشت و تیرباران کردن بر او و تیر بر پیشانی و حلقوم او و جاری شدن خون بر روی او و مناجات او و نفرین او بر قوم مجلس چهل و سیم در ورود بعضی از جراحتها است بر بدن مظلوم بر زین ذو الجناح و در ثواب شعر خواندن در تعزیه و گریانیدن و گریستن و قصیده بزبان جناب زینب و نمودن خداوند حضرت قائم را بملائکه و خبر دادن با اینکه با وجود خونخواهی این مظلوم را خواهد نمود و غضب کردن انحضرت بر لشکر و خبر دادن با اینکه بعد از قتل او باکی از قتل دیگری نخواهند داشت و خوردن تیر سه شعبهٔ زهرآلوده بر سینه یا قلب او و مناجات او و اینکه فرزند پیغمبر است و کشیدن او تیر را از پشت سر خود و جاری شدن خون مثل ناودان و سرخی آسمان از خون او و تا علی اصغر و یا گریه روزگار است و مالیدن او خون خود را بر روی خود و ناسزا گفتن مالک بن یسر با او و شمشیر زدن بر فرق او و پر خون شدن

عمامهٔ او و بردن عمامه را نزد زوجه خود و مکالمات او با زوجه خود و خشک شدن دست آن ملعون مجلس چهل و چهارم
در جزا احتمالاتی است که بان مظلوم رسید که بجهة آنها از ذو الجناح در غلطید و عبد الله بن الحسن در دامنش شهید گردید در
آن است خطبه و ذکر حضرت زکریا بجهة اطلاع بر تاویل کهیعص و جمع کردن ملائکه [illegible] را و احوال جناب صادق ع در روز عاشورا
و افطار کردن با آب بعد از روز و رسیدن رفتن امام ع و آمدن ملائکه بجهة نصرت او و رسیدن نداء و نامه از آسمان و رد کردن
او نامه را و قبول او شهادت را و ضعف او و اجتماع لشکر و تیر خوردن بر دهان و حلقوم و سینهٔ او و شکاف فرق او و غلغله در
آسمان و ضربت بر کتف و گردن او و زخم برداشتن او و نیزه بر تهیگاه و سینه و گردن او و مالیدن او خون را بر سر و ریش خود
و کلمات او و جوشانیدن مختار (?) و نزول رسول ص از منبر بجهة افتادن او و نیزه بر پهلوی او و افتادن او بر زمین
و تیر از حلقوم خود کشیدن و گاهی نشستن و برخواستن او و مقتول شدن او بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا و شهادت
عبد الله و رد امتن (?) او مجلس چهل و پنجم در بعضی از ظلمهایی که بآنجناب رسید بعد از افتادن بر زمین کربلا و آمدن جمعی
جهة شهادت آن مظلوم و مراجعت ایشان و در آن است زیارتی و فضیلت آن و آب خواستن آن مظلوم و جواب شمر ولد الزنا آن ملعون
سوختن خیمهها و نفرین آنجناب بر او و مراجعت او و ملاحظه فرمودن آن مظلوم بدن خود را و طلبیدن او و جواب ملعون عمر
عمر قتل او را و کلمات زینب با او و مراجعت او و آمدن چهل نفر بجهة قتل او و مراجعت ایشان مجلس چهل و ششم
در فضائل و مصائب اصحاب کسا است و بعضی از کلمات خامس آل عبا بعد از افتادن بر زمین کربلا با شمر بیحیا و در آن است خطبه
و آیه تطهیر و حدیث کسا با نداختن زهرا ع کسا را بر روی سید انبیاء و بعضی از مصائب آنجناب و داخل شدن امام حسن ع
و شنیدن بوی جد او و احادیث فضیلت بوی او و داخل شدن مجتبی در زیر عبا و ثواب گریه برای او و زیارت او و بعضی از مصائب
او و داخل شدن مظلوم کربلا در خانه و زیر عبا و ندای ابن سعد با آوردن سر او بعد از بر زمین افتادن او و قبول کردن شمر
و ذکر دو ابن سنان و بعضی از مکالمات آن مظلوم با شمر و داخل شدن امیر ع در خانه و زیر عبا و بردن حسنین ع آنجناب را
بخانه بعد از شکاف فرق او و نالهای اهلبیت و اصحاب و در آغوش گرفتن او حسنین را و غش کردن او و داخل شدن زهرا آنجا
در زیر عبا و مباهات خداوند با صحاب کسا و بعضی از مصائب او و آمدن جبرئیل در زیر عبا بعد از اذن و آوردن آیه تطهیر
و بی اذن داخل شدن منافقین در خانه رسول ص و اذیت کردن زهرا ع و یاد آوری دخول جبرئیل را خامس آل عبا در
روز عاشورا و دخول لشکر بی اذن در خیمهها و آتش زدن آنها و فضائل حدیث کسا مجلس چهل و هفتم در
بعضی از مصائب حضرت امیر ع و جناب زهرا ع و حسنین ع و در آن است نشستن شمر بیحیا بر سینه مظلوم کربلا ع و در آن است
خطبه و ذکر خروس در آسمان چهارم و حدیث وارد شدن حسنین ع نزد زهرا ع و امیر بر پیغمبر و گریه او و بیان او سبب گریه را
ذکر فضیلت امیر ع و ضربت خوردن او و ندای جبرئیل و آوردن حسنین ع او را بخانه و ذکر فضیلت زهرا ع و سوختن در
خانه او و زدن در بر پهلوی او و سقط طفل او و شکستن بازوی او و سیاه شدن بدن او از ضرب و تقاضای سیاهی
آن تا روز قیامت و ندای ملائکه با و وارتحال او و ذکر فضیلت مجتبی و زهر دادن او با و ثواب گریه بر او و زیارت
او و ذکر فضیلت سید الشهداء و بیرون آمدن از مدینه و مکه و نزول او بکربلا و بر زمین افتادن او و بالا رفتن شمر در حال
غش بر سینه او و کلمات آن مظلوم با او و مناجات با خداوند و وحی در جواب و تن بشهادت دادن او مجلس چهل و
هشتم در اشاره بشهادت بزرگوار ارواحنا له الفداء است و ذکر مقدمات آن و بعضی از مکالمات آنجناب با شمر



و در آن است بعضی از فقرات زیارت ناحیه و آب خواستن آنجناب از شمر و مقدار تشنگی او در آخر عمر و جواب آن ملعون و سرزنش او
و گشودن آن سگ سینه و شکم خود را بامر آنحضرت و تشبیه کردن او را بابلق خوک و خبر دادن بآنکه او قاتل است و آه آه و بعل
آوردن او و آنچه را که نتوان گفت و شنید و گفتن همه عسکر الله اکبر بجهة بر سر نیزه کردن سر او و صیحه زنان بجهة دیدن اسب
بر سنان و قدری از زیارت ناحیه و زلزله شدن و باد سرخ و سیاه وزیدن در وقت شهادت آن بی غسل و بی کفن و نعره
جبرائیل در میانه میدان بجهة دیدن خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله در خواب و دیدن ام سلمه آنحضرت را غبار آلوده
مجلس چهل و نهم در مراجعت ذو الجناح بخیمه است و در آن است خطبه و آیه ان الذی رفع السموات و اینکه اهل بیت علیهم السلام
عمود اند از برای هر شیئ و گریستن همه اشیاء بر مظلوم کربلا علیه السلام مگر بصره و دمشق و آل عثمان علیهم النیران و اینکه هر چیز چگونه گریست
و طریقه عزاداری زنان اهلبیت و آنچه جهنم کرد نزد قبض روح آنحضرت و ابن زیاد و ابن سعد و ثواب گریه و دادن حق اهلبیت علیهم السلام
تا روز بعثت و حشر با آقای مظلومان و جواب دادن شیعیان رسول حوریان را و عذاب دشمنان ایشان و بردن دوستان را
بجنان و حرمت محرم در زمان جاهلیت و ظلمها بر اهل عصمت از این امت و احوال موسی ابن جعفر علیه السلام در عاشورا
و ظاهر شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز و احوال روزگار در روز وقت شهادت آن مظلوم و احوال ذو الجناح در قتلگاه و نالیدن در
میان میدان و گفتگوی زنان با آن حیوان و غایب شدن آن و فقرهٔ زیارت ناحیه که دلالت میکند بر شهادت آقای مظلومان
در حضور زنان مجلس پنجاهم در غارت خیمهها و زنان است و اینکه اول جناب زینب غارت شده است و در آن است
آیه فلیضحکوا قلیلا و قصیده در ترغیب بگریه و ثواب گریه در روز عاشورا و نفرین حضرت صادق علیه السلام بر اعدا و بی
اختیار شدن او در گریه و هنوز گریان شدن حضرت فاطمه علیها السلام و احوال جهنم و دریاها در زود شنیدن نالهٔ معصومه و احوال ملائکه
با حاملین عرش در گریه و احوال جناب صادق علیه السلام و ابو بصیر در گریه و گریه حسنین علیهما السلام از برای یکدیگر و گریه آسمان بخاکستر و خون
و گریه هر چیزی حتی وحشیان و ماهیان بر آقای لب تشنگان و احاطه دشمنان بر خیمههای بیکسان و امر کردن ابن سعد بر سوزانیدن
خیمهها با زنان و سرزنش و گریه عمر و امراء و شمر بغارت زینت زنان و غارت کردن همه اسباب ایشان حتی کشیدن چادر و مقنعه
از سر ایشان و اول غارت شدن زینب و استجابت نفرین او در حق غارت کننده مجلس پنجاه و یکم در باب غارت
خیمهها و گریختن اسیران بصحرا و پاره شدن گوش فاطمه و بر روی در انداختن جناب سید الساجدین بر روی زمین و برخیزانیدن
او زنان را بعد از برگشتن از بیابان و در آن است خطبه و احوال جناب صادق علیه السلام در روز عاشورا در دعاهای او
در سجده و اقسام ظلمها و بعضی از ظلمهای عاشورا و غارت خیمهها و اول غارت شدن جناب زینب و پاره شدن گوش او و ام کلثوم
و فاطمه و اراده قتل بیمار کربلا و فرار فاطمه بصحرا و بردن خلخال او و دیدن او کشتگان را و جولان اسبها بر آنها و فرار زنان
بصحرا و پناه بردن ایشان بیکدیگر و غش کردن فاطمه بصدمه نیزه و آمدن زینب بر سر او و برهنه بودن هر دو و سیاهی
بدن زینب مثل بدن مادرش و برخیزانیدن زنان بیمار کربلا را از روی خاک مجلس پنجاه و دوم در سوزانیدن
خیمهها و فرار زنان بصحرا و پناه بردن ایشان بعمر بن سعد لعین و قتل کردن او بیمار کربلا را و بردن اسیران را بقتلگاه
و احوال آنحضرت در آن و در آن است خطبه و اینکه نشانه کاملترین مؤمنین محبت اهلبیت و گریه بر ایشان است و ثواب
گریه و طول گریه بیمار کربلا و یاد کردن او و بدتر از غذا و آب ذکر او در سجده و علت گریه او تنها بوده که در قتلگاه دیده
بود از غارت خیمهها و آتش زدن آنها و فرار زنها و پناه بردن ایشان بعمر بن سعد و گریه آن ملعون و امر کردن برداشتن

زنان و رد نکردن لشکریان و حمل کردن انها و بردن اسیران از قتلگاه و عارض شدن احوال موت برای انها
از دیدن شهیدان و تسلی دادن زینب او را بحدیث معمور شدن کربلا و اجتماع اهل بکاء مجلس بیست و سیم
در مشرف بر موت شدن بیمار کربلا است در وقت عبور از قتلگاه و تسلی دادن جناب زینب او را بحدیث ام ایمن و در
ان است خطبه و حدیث ام ایمن به دو روایت و مشرف بر موت شدن بیمار کربلا در قتلگاه و سؤال زینب از سبب آن و جواب
آنحضرت و تسلی دادن او آنحضرت را بحدیث ام ایمن و در آن است بعضی از مصائب امیر ع و سید الشهداء ع و اینکه زمین کربلا
قطعه از جنات است و آنچه در عالم واقع شود در وقت شهادت او و عذاب قاتلین او و لعن اهل آسمان و زمین بر ایشان
و قبض خدا ارواح شهداء و ثواب زیارت و نقش مهر چنانچه زیارت کننده گان و ثواب زیارت کننده گان قبر نبی و اولاد
او ع و خبر دادن امیر اسیری زینب را و نحوست و عمل ابلیس در روز عاشورا و وصیت او با لشکر خود و وصف کردن بیمار
کربلا این حدیث را مجلس بیست و چهارم در عبور جناب زینب حیران و نالان از قتلگاه شهیدان و در آن است
قصیده و بوسیدن پیغمبر ص موضع شمشیرها از بدن سید الشهداء ع و از زیارت منکرین ایشان انکار و تصدیق و زیارت انشهید معادل
هفتاد حج و هفتاد عمره پیغمبر ص است و اول زیارت کننده او اهل بیت او بودند و گریستن دوست و دشمن و حیوانات از برای او
و نوحه زبان او و رفتن او بر سر نعش برادر و نداهای او بچهار طرف مجلس بیست و پنجم در وداع جناب ام کلثوم
است با جسد برادر معصوم و حضرت عباس ع و انداختن اشقیا بدنهای او را در ارض ماریه و بردن سرها و اسیران را بکوفه
و در آن است خطبه و آیه قلنا اسکنوا و گذشتن اسیران از قتلگاه شهیدان با ناله و افغان و کلمات ام کلثوم بر سر جسد برادر معصوم
و خطاب او به مدینه با جد بزرگوار به نثر و بقصیده و رفتن زینب و ام کلثوم در شب بوداع آخر جسد سید الشهداء ع و وداع
ام کلثوم با جسد جناب عباس ع و جمع کردن اسیران و بعضی از فقرات زیارت منجمه مجلس بیست و ششم
در عبور کردن سکینه خاتون است از قتلگاه و وداع او با جسد مجروح پدر و برادر خود علی اصغر ع و در آن است خطبه
و آیه یا ایتها النفس المطمئنة و حدیث سمیع و رفتار و گفتار سکینه با جسد پدر در وقت عبور از قتلگاه و قصیده از زبان او و
سؤال و جواب او با ملعونی که موکل او بود و در بغل گرفتن او جسد پدر را و جدا کردن جمعی اوراد و نثار حلقوم آقای شهیدان
بواسطه سکینه حیران برای شیعیان و وداع او با قنداق علی اصغر و جدا کردن سرها از بدنها و تقسیم آنها بر قبایل و روانه
کردن آنها را بکوفه با اسیران و توقف ابن سعد برای دفن اجساد خبیثه و انداختن بدنهای طیبه را بر زمین ماریه و ملحق
شدن آن ملعون باسیران و بردن ایشان را تا کوفه با رویهای عریان و موهای پریشان مثل رومیان و ترکان
و حال آنکه بودند امانتهای بهترین پیغمبران ص مجلس بیست و هفتم در بعض وقایعیست که در روز عاشورا
در عالم واقع شد و برهنه کردن اشقیا جناب سید الشهداء ع را و قطع نمودن انگشت آنجناب و احادیث فضائل او و اینکه
مجبس او و مجبس محبین او در جنت اند و ظهور نور جبهه و نحر او و ذکر خواب خواندن و گاهواره جنبانیدن جبرئیل
و قصر او در جنت و حوریان گریان برای او در سیب جنت و اینکه اسم او باعث گریه است و گریه همه چیز حتی جنت و نار
برای او و سیلی زدن حوریان بر روی خود و بعضی از فقرات زیارت منجمه و علامات شهادت او برای اهل بیت المقدس
و اشعار هاتف غیبی و خون باریدن از آسمان و پر شدن جا بها و ظرفها از خون و خون باریدن از آسمان تا چهل روز
و ظاهر شدن سرخی در آسمان و پیدا شدن سرخی از مشرق و مغرب و باقی ماندن تا شش ماه و گرفتن آفتاب و ستارگان





و تاریکی هوا تا سه روز و جوشیدن خون از زیر سنگها و ندای نفرین آمدن از عرش در وقت شهادت او و اضطراب مخلهای مکه
جهة روح او و لعن کردن ابر و برق و رعد بر قاتل او و ملاقات کردن روح او در هر روز با پیغمبر ص و عاجز بودن همه
خلق از وصف او و ضربت خوردن بر کف و گردن و کتفا و کیفیت برهنه کردن او بعد از شهادت او و از بردن عمامه و شمشیر
و قطیفه و زره و شلوار یمنی و پیراهن او و برهنه کردن او موافق حدیثی و نبردن زیر جامه با عقیده مؤلف و بریدن انگشت
او بجهة انگشتر او مجلس بیست و هشتم در اسب تاختن بر بدن مقدس آن بزرگوار ارواحنا له الفداء و در آن است خطبه
و بعضی از عبادتهای او و اشعار مناجات او و طلب جواب کردن از خداوند و اشعاری که در جواب آمد و ندای او در روز
عاشورا و جواب نیامدن مگر با سزاوار تیها و ببریدن او و حدیث تاختن اسب بر بدن او و بر رفتن فضه نزد شیر و حمایت
کردن او بدنها را و احادیث تاختن اسب بر بدنها بعد از رفتن شیر و اسمهای آن ده نفر که اسب تاختند و شعر ایشان در نزد ابن زیاد
و جایزه قلیل دادن او با ایشان و حرامزاده بودن ایشان و قتل مختار ایشان را به دوانیدن اسب بر ایشان مجلس بیست و
نهم در بیان بعضی از جراحتهای دست مظلوم او و قطع کردن جمال ساربان ایشان دو دست آنحضرت را و در آن است
خطبه و آیه و یؤثرون علی انفسهم و احادیث فضل سخاوت و ذم بخل و سخاوت رسول ص و امیر ع و زهرا و مجتبی و در باب عطای
و جواب او و سخاوت خامس آل عبا ع و اشعار اعرابی و جواب او و جراحت دست او از تیر گلوی علی اصغر و جراحت دست
چپ او و قطع انگشت او بجهة انگشتر و قطع کردن ساربان دست او را بجهة بند زیر جامه و دیدن او بدن آنحضرت و سایر شهدا را
و کلمات پیغمبر ص بر سر مظلوم و نشستن مقتول و قرار گرفتن سر بر بدن او و شکایت کردن او و گرفتن رسول ص و امیر ع و زهرا و
مجتبی ع از خون او و مالیدن بر خود و نفرین رسول ص در حق ساربان و مستجاب شدن آن و سوختن آن ملعون
مجلس سی ام در بیان بعضی از احوال شهیدان و اسیران است در شب یازدهم ماه محرم الحرام و در آن است
اینکه حاجت نیست بذکر تعزیه برای گریستن در شب و روز یازدهم و در گریه همه چیز بر آنحضرت ع و مقایسه شب و روز عاشورا
با شب و روز بعد کافیست برای ناله و آه که در شب عاشورا آن بدن مشغول عبادت بود و در شب بعد مجروح و میر در بیابان
افتاده بود و در شب عاشورا دست خود تربیت عیال می نمود و در شب بعد دست مجروح در بیابان افتاده بود و در شب عاشورا
دهان او مناجات می نمود و در شب بعد خشکیده و تیر خورده بود و در شب عاشورا آن پیشانی رکوع و سجود می نمود و در شب
بعد از تیر سوراخ و در بالای نیزه رکوع می نمود و در شب عاشورا بیمار کربلا ضعیف بود و پرستکار او شب و
شب بعد شدید و غمخوار نداشت و در شب عاشورا ذبح کننده نداشت و در شب بعد داشت و در شب عاشورا سر بر متکا داشت
و در شب بعد به غل و زنجیر گذاشت و در شب عاشورا زینب با غیرت و مختاره بود و در شب بعد در ذلت و بی اختیار بود و در شب
عاشورا ام کلثوم با عباس ع بود و در شب بعد و بیرون دست در کنار فرات افتاده بود و در شب عاشورا قاسم و عبد الله
زنده بودند و در شب بعد فدای عم خود شده بودند و در شب عاشورا جناب علی اکبر ماه پاره بود و در شب بعد پاره پاره بود
در شب عاشورا سکینه با پدر بود و در شب بعد در بدر بود و جمله از مصائب مظلوم کربلا ع و اگر از چشم عالم خون جاری شود
وفای بیک تعزیه یک جزء او نکند مجلس سی و یکم در تعزیه داری ملائکه و جن و وحشیان است از برای
آقای شهیدان در عاشورا و بعد از آن و در آن است خطبه و جزای تارک زیارت او و فواید زیارت او و تعزیه داری او
ملک با چهار هزار ملک بر سر تربت او تا قیامت و خدمت ملائکه از برای زوار و تعزیت داری پنجاه هزار ملک تا قیامت و بعضی

از فقرات زیارت منجمه و خبر دادن حضرت صادق ؑ از تعزیه داری ملائکه بر سر تربت او و تعزیه داری جن و نوحه او و غرابی
که زائر آسید در قتلگاه دیده و تعزیه داری وحشیان و بعضی دیگر از فقرات زیارت منجمه و اقسام جفاهای باد و تعزیه داری
نمودند و جمیع مخلوقات برای او    مجلس شصت و دویم    در تعزیه داری مرغان و رفتن مرغی و کلاغی بمدینه
است و دفن شهیدان بدست مردان شیعیان بعد از رحلت زنان و عدد جراحتهای بدن مقدس آقای شهیدان
و در آنست خطبه و رنگین کردن مرغی بال خود را بخون او و رفتن بجزیره مرغان و خبر کردن ایشان و آمدن ایشان
بکربلا و رنگین کردن بالهای خود را و رفتن باطراف و آمدن مرغی بمدینه و نوحه او بر سر تربت پیغمبر و فقرهٔ منجمهٔ
صاحب ؑ و ناله مرغان و انبیا و زهرا و حوریان و رفتن مرغی در مدینه بباغ یهودی و شفا یافتن دختر او در رفتن
کلاغی از کربلا بخانه فاطمه صغری در مدینه و اشعار سؤال و جواب او با آن و دفن کردن مردان بنی اسد اجساد شهدا را
بعد از رحلت زنان در حضور بیمار کربلا و دنبالهای او و عدد جراحتهای آقای مظلومان    مجلس شصت و سیم
در شهادت پسران مسلم ؑ بدست حارث لعین    و در آنست خطبه و تنگی مکان و کمی آب و نان ایشان در زندان بحال
و خلاصی ایشان از زندان و رفتن بخانه عجوزه و روایت آنکه پسران جعفر طیار بودند و از لشکر ابن زیاد فرار نمودند و پناه
بعجوزه بردند و با یکدیگر معانقه کرده و یکدیگر را بوسیده و بخواب رفتند و آمدن حارث و تجسس کنجهای ایشان و بخشش
غلام و پسر او ایشان را و بردن حارث ایشان را بر سر فرات و التماس ایشان و قتل او اول ابراهیم را و بر داشتن محمد
سر او را و غلطیدن او در خون او و مالیدن سید الشهداء ؑ خون خود را بر روی خود و انداختن او بدن ایشان را در فرات
و آوردن سر ایشان را برای ابن زیاد بطمع جایزه و امر کردن او بقتل حارث و سوختن او    مجلس شصت و چهارم
در خطبه جناب سید الساجدین ؑ و خواهر مظلومش فاطمه است در وقت دخول در کوفه    و در آنست بعضی از احوال اسیران
در وقت دخول بر کوفه و آوردن زنی لباس برای ایشان و احوال بیمار کربلا و کلمات و خطبه او و سخن گفتن کوفیان
و جواب او و اشعار او و احترام اهل مدینه اهل بیت را آنرا که ده رسول ؑ و بی احترامی اهل کوفه با بنات بتول و خطبه فاطمه
و گریه اهل کوفه    مجلس شصت و پنجم    در خطبهٔ زینب مظلوم و ام کلثوم محزونه در وقت ورود بکوفه    و در آنست
خطبه و دخول اسیران بر کوفه و زجر دادن ام کلثوم برای پیش بردن سرها و سخنان بیمار کربلا با اهل کوفه و خطبه جناب
زینب و ساکت شدن او با مر بیمار کربلا و خطبهٔ ام کلثوم و اشعار او و گریه کوفیان و خاک بر سر کردن زنان و صدقه
دادن کوفیان بکودکان و گرفتن ام کلثوم از دست ایشان و پیدا شدن سرها و حرکت دادن باد ریش
سید الشهداء ؑ و شکستن زینب پیشانی خود را و اشعار او    مجلس شصت و ششم    در کیفیت رفتار
خولی لعین است با سر مولی و طریقه ورود سران و زنان بر کوفه و کوفیان و معامله ابن زیاد بد نهاد با آقای ائمه
عباد    و در آنست خطبهٔ و رفتار آن ملعون با سرها و مرغان سفید و اطراف آن سر و مقدم بودن آن سر در وقت دخول
کوفه و شمایل آن و حدیث مسلم گچ کار و دخول اسیران و بیمار کربلا در کوفه و اشعار او و دخول سرها در مجلس ابن زیاد
و شعر انس و گفتن ابن زیاد او را و آنچه آن ملعون با آن سر کرد و رفتار او با زید بن ارقم و حدیث او و برای او و نالهای
او    مجلس شصت و هفتم    در مکالمه ابن زیاد بی ایمان است با اسیران و بردن ایشان از زندان
و در آنست خطبه و مجلس ابن زیاد و طلبیدن سرها و اسیران را و آن و دخول زینب بر آن و مکالمه در میان ایشان و





و اراده کردن او قتل زینب را و ممانعت کردن عمر بن حریث او را و تکلم نمودن بیمار کربلا با او و امر نمودن او بغل کردن
و بردن او را با اسیران بزندان و دیدن نکردن ایشان را در آن مگر کنیزان و نالهای ایشان در آن
مجلس شصت و هشتم    در بیان بعضی از اذیتهای ابن زیاد است در کوفه با سرها و اسیران و شهادت عبدالله بن عفیف
و در آنست خطبه و دخول سرها و اسیران در قصر الاماره کوفه و گردانیدن سر آنجناب در بازارها و قبائل کوفه و تلاوت
نمودن آن قرآن را و نزد غرفه زید بن ارقم و آویختن بر درخت و مکالمه آن با حارث بن وکیده و از اذیتهای
آن ملعون با سرها و اسیران در مجلس و کلمات او بر منبر و مکابرهٔ عبدالله بن عفیف با او و امر کردن او بگرفتن او و بردن
قبیله ازد او را بخانه و محاربه او در خانه با ملازمین و اعانت کردن دختر او با او و بی معینی علی اکبر و پدر او و در سوز عاشورا
و کلمات دختر او و کلمات دختران در روز عاشورا و آوردن ملازمین او را بمسجد و مکالمه او با او و امر کردن او بشهادت
او و حمله کردن آتش برابر ابن زیاد و قصر او و صورت او و داخل شدن مار در دماغ او بعد از قتل او    مجلس شصت و
نهم    در روانه کردن ابن زیاد است اهلبیت را از کوفه بشام و احوال ایشان تا منزل قنسرین    و در آنست
خطبه و نامه نوشتن ابن زیاد به یزید و امر کردن او بروانه کردن سرها و اسیران بشام و مکالمه ابن زیاد با زینب
و نفرین بیمار کربلا بر او و امر کردن او بقتل او و شفاعت کردن حاضران و روانه کردن اهلبیت را بشام با امر ابن زیاد و ام
آن ملعون بتشهیر مشهور بودن ایشان در بین راه و ترحم نکردن کسی بر ایشان و نوحه کردن جنیان و اشعار ام کلثوم در تکاف
و اشعار دست غیبی و هاتف غیبی و ورود ایشان بر منزل تکریت و تعزیه داری جنیان و اشعار و طایفه ایشان و ورود
ایشان بر بعلبک و اشعار بیمار کربلا و اشعار پادشاه جنیان و احوال یکی از راهبان و صومعه راهبی دیگر در منزل قنسرین
مجلس هفتادم    در معجزه آن سر نورانیست در دیر یهودی و هلاکت نیزه داران و داخل کردن سرها
و اسیران را در دروازه شام غم فرجام    و در آنست خطبهٔ و معجزه سر در دیر یهودی و مسلمان شدن او با قوم او
و احوال سر متخفیین و آمدن انبیا و ملائکه بزیارت سر با رسول خدا ؑ و گریه های او و هلاکت متخفیین مگر بخیر و اشعار
هاتف غیبی در نزدیکی شام و حدیث سهل در ورود اسیران بشام و دیدن سعد سرا و انثیه بروی پیغمبر ؑ و کلمات
او با سکینه و خواهش او و بر آوردن سرها از میانه محملها و خواهش ام کلثوم از شمر و قبول نکردن او و آوردن سرها را
در میانه محملها در مقارن دخول شام با امر شمر لعین و داخل شهر کردن اسیران را با روهای گشوده و سوال شامیان
و جواب یکی و نگاه داشتن ایشان را تا سه ساعت بدروازه جهت اذن دخول خواستن از یزید پلید و جای دادن ایشان را
بعد از دخول در جنب مسجد جامع    مجلس هفتاد و یکم    در بردن سرها و اسیران بخانه یزید است و اذیتها
که بایشان رسید    و در آنست خطبه و بردن اسیران را نزد یزید و مکالمه پیرمردی با بیمار کربلا و توبه او و احوال یزید در
وقت اطلاع او بر آوردن سرها و اسیران و تکبیر گفتن شامیان در وقت آوردن ایشان و اشعار هاتف غیبی و بعض
فقرات زیارت منجمه و اشعار بیمار کربلا و افتخار کردن مروان حکم لعنه الله بسرها و اسیران در در خانه یزید و گریه عبدالله
برادر او و اشعار او و ندای مخبر با سراجه مطلع کردن یزید بورود اسیران و جواب دادن بیمار کربلا یزید را
و زینت دادن یزید مجلس خود را و طلبیدن او سر آقای شهیدان را در باغی و زنده سرگشتن یزید او را و شعر شمر در
وقت ورود بر یزید و جواب دادن او با او و پرده کردن او را از مجلس و کلمات یزید با سر و چوب اشاره کردن

باد و کلمات او و شادی او و شعر او و حدیث نقل کردن ابو برده از برای او و سؤال و جواب رأس الجالوت با او و
شهادت او — مجلس هفتاد و دوم — در دخول اسیران به بزم یزید و خواهش آن ملعون سکینه و فاطمه را
به کنیزی — و در آن است خطبه و عبادت و مناجات جناب سید الساجدین علیه السلام و در بستن اسیران به یک ریسمان و آوردن
ایشان را در مجلس یزید و مکالمه بیمار کربلا و فاطمه با او و گریستن اهل مجلس از شنیدن فاطمه و بریدن ریسمان از گردن
اسیران و بریدن یزید به دست خود غل را از گردن بیمار کربلا و مکالمه یزید با سکینه و گریه‌های او به جهت ذلت و بی‌کسی خود
که نزدیک بود که روح از بدنش مفارقت کند و گریستن یزید از گریه او و لعنت کردن او بر ابن زیاد و سؤال کردن او
از اسامی یک یک اسیران و سؤال او از سکینه و جواب دادن او و خواستن ملعونی سکینه را به جهت کنیزی و پناه بردن او
به ام کلثوم و مستجاب شدن نفرین او در حق آن ملعون و کنیزی خواستن سرخ موئی فاطمه را و مکابره زینب با یزید در این
باب و شناختن آن سرخ مو فاطمه را و لعنت کردن او بر یزید و کشتن او او را — مجلس هفتاد و سیم — در بعضی
از مکالمات جناب سید الساجدین و جناب زینب خاتون علیهما السلام با یزید پلید و حکایت کردن لشکریان مجمل واقعه کربلا
برای آن ملعون — و در آن است خطبه و حدیث ابی بن کعب و مکالمه یزید با بیمار کربلا در باب آن جناب و نصیحت او یزید را و اشعار
آن ملعون و میل نمودن بیمار کربلا سر گوسفند را بعد از دیدن سر پدر و گریبان چاک کردن زینب خونجگر از دیدن سر برادر
و گریستن اهل مجلس از ناله او و ناله زنی از بنی هاشم و مکالمه زینب با یزید و آوردن شراب فقاع برای او و پهن
کردن او سفره طعام و شراب را بر بالای سر سعادتمند جناب سید الشهدا و استهزا کردن با پدر و جد او و قمار باختن
یزید و شطرنج بازی کردن او و در وقت غلبه بر حریف شراب آشامیدن او و درد شراب ریختن در پهلوی سر بریده
او و بعد از فراغ حکایت کردن لشکر مجمل واقعه کربلا را برای او و بردن اسیران را به زندان — مجلس هفتاد و چهارم
در اتمام حجت کردن جناب زینب خاتون بر یزید و نقل کردن سکینه خاتون خواب خود را برای او
و در آن است خطبه و اشاره کردن یزید به چوب بر لب و دندان سید الشهدا و مکالمه زینب با او و بیان کردن او احوال اسیران را
برای او و اتمام حجت کردن بر او و مناجات زینب در مجلس او و سرزنش و موعظه با او و سؤال او از اهل مجلس که با اسیران
چکنند و جواب منافقی علیه اللعنه و جواب بشیر علیه الرحمه و نقل کردن سکینه خواب خود را برای او و امر کردن او به زندان
بردن اسیران — مجلس هفتاد و پنجم — در مجادله کردن یکی از علماء یهود و رسول ملک روم و هند
زوجه یزید است با آن ملعون و غالب شدن ایشان بر او — و در آن است خطبه و بی ادبی کردن یزید نابکار با سر مبارک
آن بزرگوار و سخنان بزرگ یهود با یزید مردود و مسلمان شدن او و کشتن یزید او را و سخنان رسول ملک روم
با او و نقل کردن او حدیث کنیسه حافر را برای او و اسلام آوردن او و کشته شدن او و احوال هند که اول زوجه
سید الشهدا بود و بخواهش یزید و معاویه مطلقه شد و زوجه یزید شد و آمدن او در مجلس یزید و سؤال و جواب او
با او و بیرون رفتن او از مجلس او و برداشتن یزید آن سر را به درخانه خود و داخل کردن اسیران را در خانه
خود و دور کردن اهل خانه زینتهای خود را و تعزیه داری ایشان با اسیران و آمدن هند دفعه دیگر به مجلس او و امر
کردن او او را به تعزیه داری و جای دادن او اسیران را در منزل خاصه خود و احترام داشتن او بیمار کربلا را
مجلس هفتاد و ششم — در وفات زینب دختر سه ساله جناب سید الشهدا در خرابه شام — و در آن است خطبه و نعـ

رثن



شدن اسیران از تعزیه داری از کربلا تا شام و ناله‌های آن دختر در خرابه شام و تسلی دادن اهل بیت او را و آرام
نگرفتن او و بخواب دیدن او پدر را و ناله‌های او و اسیران بعد از بیدار شدن و یزید از ناله‌های ایشان و امر کردن او
به انداختن سر پدر را نزد دختر و کلمات دختر نزد مشاهده سر پدر و ارتحال او و همراهی کردن او با پدر در سفر آخرت
اهل شام از ناله‌های اهل بیت خیر الانام — مجلس هفتاد و هفتم — در خطبه خواندن جناب سید الساجدین علیه السلام
است در مسجد شام بعد از خطبه خطیب نافرجام — و در آن است خطبه و آیه در فضائل بعضهم فوق بعض و احادیث در تفسیر وسیله
و منبر انبیا و اوصیا و شیعیان و شفاعت فاطمه و محبان او در محشر و آرایش دادن یزید خود را به جهت سلطنت و آوردن
اسیران را به مجلس او و بردن او سید الساجدین را به مسجد و ناسزا گفتن خطیب بر منبر با آن جناب و جد و پدر او و دروغ
گفتن و افترا بستن با ایشان و مدح کردن یزید و آل معاویه و بر منبر تشریف بردن آن جناب بعد از اصرار شامیان و خطبه
او و تعزیه داری او و گریه شامیان و اذان مؤذن و نماز یزید و محاجه عالم یهودی با او و محاجه آن جناب با حضار
مجلس و سؤال منهال و جواب آنحضرت و متفرق شدن اهل مجلس بعد از افتضاح یزید — مجلس هفتاد و هشتم
در امر کردن یزید پلید به قتل جناب سید الساجدین علیه السلام و برگشتن جلاد و تعزیه داری کردن اسیران
در شام در هفت شبانه روز — و در آن است خطبه و خواستن یزید تکلم کردن با زینب را و حواله کردن او او را به بیمار کربلا و مکالمه
آن جناب با یزید و فخر کردن به نسب خود و امر کردن او به بردن آن جناب را به بستان و قتل کردن او و دست گردن کردن زینب
به گردن او و خواهش کردن قتل خود را با قتل او و احوال سایر اسیران در وقت امر به قتل او و ترحم نکردن یزید و اصرار
بر قتل او و قبر کندن جلاد و نماز کردن او و کلمه شهادت گفتن او و ناله‌های زنان از شنیدن شهادت گفتن او و ظاهر
شدن دستی از هوا و هلاک شدن جلاد ناپاک و بردن او را با اسیران به زندان و خواب دیدن هند رسول خدا را با جمعی
و نزد سر بریده و خبر دادن خواب خود را به یزید در خانه تاریک و گریه‌های او و بیرون آوردن او اسیران را از زندان
و مخیر کردن ایشان را در ماندن شام و رفتن به مدینه خیر الانام و خواهش نمودن ایشان رفتن را و تعزیه داری نمودن در
شام را و قبول نمودن او و دادن اذن عام دادن او در تعزیه و سیاه پوشیدن اهل تعزیه و رفتن ایشان به تعزیه خانه و بردن
سرها از آن غرافانه و تعزیه داری تا هفت شبانه روز و احتمالات اخبار زینب از احوال برادر و ام کلثوم از عباس علیه السلام و دادن
قاسم با سر او و فاطمه با سر علی اکبر و سکینه با علی اصغر و سایر زنان با باقی سرهای کشتگان — مجلس هفتاد و نهم
در بیان مدفن سر امام تشنه کام علیه السلام و خلاصی اسیران از شام غم فرجام — و در آن است خطبه و اینکه سر مبارک مظلوم
کربلا علیه السلام معلوم نیست که در کجاست یا در مصر یا در شام یا نجف یا مدینه است یا رسول آله از شام همراه خود برد و آمدن انبیا
بزیارت آن سر در شام و افتادن سر از بالای نیزه در دامن جد خود و آوردن او او را نزد آدم علیه السلام و شکوه کردن او از
امت و هلاک کردن جبرئیل موکلین بر آن سر را و مشهور آن است که سر را در روز اربعین به کربلا بردند و نقل کردن هند
خواب خود را برای یزید و نوازش کردن او اهل بیت را و راضی شدن او برفتن ایشان به مدینه و سه مطلب بیمار کربلا
از یزید و سلام کردن آن بیمار و جواب آمدن از سر و شکوه او و نزد سر ناله کردن حضار و خواستن او اموال را از یزید و
علت آن آوردن آنها را لشکریان و آهسته گریه کردن زنان و صیحه کردن ایشان از دیدن پیراهن آقای شهیدان
و تسلیم کردن یزید اسباب را با دویست درهم و دادن آنحضرت دراهم را به فقرا و گفتن یزید که اینها عوض آنها است که به شما رسید

وجواب ام کلثوم وزینت محملها وخواستن زینب سیاه پوش کردن آنها را و فراهم آوردن یزید اسباب را و عذرخواهی کردن از جناب سید سجاد و بردن زینت ایشان از شام مجلس هشتادم در وارد شدن اسیران و جابر در اربعین بکربلای محنت قرین و در ذکر خطبه و حدیث عبدالله بن فلان علیه النیران که اول بار زیارت آن حضرت نمود پدر خود را دید جایزه گرفت تصدیق یزید نمود و خواهش نمودن اهل بیت مراجعت بکربلای معلی را از دلیل خود و ورود ایشان و جابر در روز اربعین بر کربلای محنت قرین و ناله‌های ایشان و تعزیه داری آمدن زنان که در اطراف کربلا بودند و دیدن در نوحه عزاداران و احتمالات در کلمات عزاداران بر سر قبور شهیدان از بیمار کربلا و زینب و ام کلثوم و فاطمه نوعروس و سکینه و کلمات جابر و رفقاء او و خواهش محمل آوردن کردن زینب در کربلا و جواب بیمار کربلا و روانه شدن ایشان بمدینه و فرستادن زنان بعضی از زیورهای خود را از برای آن مرد صالح در بین راه و رد کردن او مجلس هشتاد و یکم

در وارد شدن اهل بیت و لختی است بر نزدیکی مدینه و استقبال آمدن احباب با گریه و ناله و در ذکر خطبه و مرثیه کردن اهل بیت در نزدیکی مدینه و فرستادن بیمار کربلا بشیر را برای اعلام خلق و رباعی و کلمات او بر در روضه پیغمبر و طریقه بیرون آمدن صغیر و کبیر و اناث و ذکور و نوحه و اشعار جاریه علی اکبر و جمع شدن ایشان در خیمه جناب سیدالشهداء نزد جناب سیدالساجدین و خطبه او و روانه شدن اهل بیت بسوی مدینه مجلس هشتاد و دویم در ورود اهل بیت بمدینه و شهادت جناب سیدالساجدین است و آن و ذکر خوابی که در خصوص قصیده جناب ام کلثوم دیده ام تمام قصیده و دخول اهل بیت بمدینه و زلزله مدینه از گریه و ناله و کلمات زینب در روضه رسول و بر سر تربت مادر و کلمات ام کلثوم بر سر تربت مادر و رفتن اسیران بر سر قبر امام حسن و نجاست و خشک نشدن اشک چشم جناب زینب و زیاد شدن آن در هر وقت که بیمار کربلا را میدید و بیان تحیر در احوال سایر اسیران و ناله ایشان بر سر قبر زهرا و مجتبی و در منازل شهیدان و بیان صیام و قیام و گریه جناب سیدالساجدین تا وقت شهادت آن جناب بزهر دغا

واما خاتمه پس در آن سه مطلب است اول در دعای مناسب مجالس تعزیات دویم در وصیتهای مصنف غفرالله است بر دارنده این کتاب سیم در بیان قلیلی از احوال مصنف عفی عنه است

## مجلس اول

در مطلع شدن حضرت آدم است بر شهادت جناب سیدالشهداء و عبور آنحضرت علیه السلام بر زمین کربلای پر بلا

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق لمعرفته العالمین و انتجب من بینهم نوع الآدمیین فاودع فی صلب آدم ذریته اجمعین فلما زین صلبه بجوهر خاتم النبیین و آله المعصومین و صلی الله علیهم اجمعین قال للملائکة فقعوا له ساجدین والشکر لله الذی رفع درجات المرسلین و جعل منازلهم فی اعلا علیین والصلوة والسلام علی الاولین منهم والآخرین خصوصا علی محمد خاتم النبیین ثم علی اوصیائهم المرضیین الطیبین الطاهرین الذین بهم تاب الله علی اول النبیین بل علی جمیعهم بل علی جمیع الناس اجمعین الا و صلی الله علیهم اجمعین ولاسیما علی الامام المعصوم والغریب المغموم المشهور بالحسین المظلوم الذی له دموع ابی الآدمیین و جری للعشر دم رجله فی مقتل سید المظلومین و اخبره ببعض مصائبه جبرئیل الامین فبکیا علیه کالثکلی و اظهرا الانین علی مصیبته التی ابکت اهل السموات والارضین ابد الآبدین و دهر الداهرین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم آیه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم یعنی برخورد حضرت آدم از جانب پروردگار خود





بکلمات چند که بواسطه آنها خداوند بخشید گناه او را و قبول فرمود توبه او را پس بدرستی که او خداوندیست که بسیار بخشاینده و مهربانست و آنچه از احادیث متعدده ظاهر میشود آنست که آن کلمات اسماء شریفه جناب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بوده و در حدیثی است که اسامی مقدسه چهار بزرگوار را که بر زبان خود جاری فرمود مسرور و خوشحال شده و چون اسم خامس آل عبا روحی له الفدا را برد اشک از چشم او جاری شده و از آنچه گفته شد معلوم میشود که از اول بنای ناله و گریه حضرت آدم برای آن بزرگوار بوده آه آه که نه همین از اول آدم بنای تعزیه داری بر آن مظلوم غریب بوده بلکه از اول عالم این بنا بوده و شاهد بر این مطلب اینست که در احادیث بسیار فرموده اند که در مصیبت آن بزرگوار جمیع مخلوقات الهی از آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود گریست مؤلف گوید که ای دوستان و شیعیان بعد از آنکه دانستید که بنای تعزیه جناب سیدالشهداء از ابتدای عالم شده بدانید که در هر عالمی مخلوقات الهی مطلع بر شهادت آن بزرگوار شده اند و بلوازم تعزیه داری قیام و اقدام نموده اند تا آنکه جناب اقدس الهی جل شانه العالی حضرت آدم را خلق فرمود و خواست که باب نجات او را باو تعلیم فرماید شهادت آن جناب را باو وحی فرمود چنانچه در حدیث است که چون خداوند عالم حضرت آدم را بید قدرت خود خلق نمود امر کرد جمیع ملائکه را بسجده کردن بر او پس همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس لعین که تکبر ورزید و سجده نکرد پس جناب اقدس الهی امر فرمود آنحضرت را که در بهشت با زوجه خود حضرت حوا داخل بهشت شوند و از هر چه خواهند تناول نمایند مگر درخت گندم یا انجیر یا شجره حسد یا شجره محبت یا شجره محمدیه باختلاف اخبار پس ابلیس شقی ایشان را اغوا کرد و از آن درخت میل کردند و در عصر همان روز یا مغرب آن اشیا را از بهشت بیرون کردند و بجانب زمین روانه کردند و حضرت آدم در مکه معظمه نازل شد و بجهت ترک اولائی که مرتکب شده بود و در مفارقت بهشت در اطراف زمین راه میرفت و گریه میکرد تا آنکه از بسیاری گریه گوشت روی آنحضرت زایل شده و دندانهای او از زیر پوست ظاهر گردیده و هر چه تفحص میکرد حضرت حوا را نمیدید پس در طلب حوا روانه روی زمین شد پس عبور آنحضرت بکربلای معلی افتاد پس دید که بدون سببی و علتی غم عظیمی بر قلب مبارکش جای گرفت و سینه اش تنگ شد و چون بموضع شهادت مظلوم کربلا رسید پای مبارکش بسنگی خورده بر زمین افتاد و خون از پای آنحضرت جاری گردید پس سر بجانب آسمان نموده عرض کرد که مناجات الهی فهل حدث منی ذنب آخر فعاقبتنی به یعنی ای خداوند من آیا از من گناه تازه صادر شده پس عقاب کردی مرا بجهت آن یا پروردگار من همه اطراف زمین را راه رفتم و بمن کدورتی و بلائی نرسید مثل آنچه در این زمین رسید پس خداوند وحی فرمود که یا آدم گناه تازه نکردی ولکن یقتل فی هذه الارض ولدک الحسین ظلما یعنی ولکن کشته میشود در این زمین فرزند تو حسین از روی ظلم پس خون تو جاری شده بجهت موافقت کردن با جاری شدن خون حسین مؤلف گوید که از حضرت آدم پاره نشد مگر رگی و جاری نشد مگر خون قلیلی واما از مظلوم کربلا و شهید جفا تیغ اشقیا پاره شد همه رگهای شریفش و همه گوشتهای بدن مبارکش قطعه قطعه و پاره پاره گردید و از مجموع سر و صورت و بدن و اعضا و جوارحش خون جاری بود فقال آدم یا رب ایکون الحسین نبیا پس حضرت آدم عرض کرد که ای پروردگار من آیا حسین پیغمبر است از پیغمبران ندا رسید که نه فرزندزاده محمد مصطفی است پس آدم پرسید که کشنده او کیست ندا رسید که لعنت کرده شده همه اهل آسمانها و زمین است پس حضرت آدم از جبرئیل پرسید که چه کار خوبست که بجای آورم در این زمین جبرئیل عرض کرد که لعن فرما بر یزید پس آنحضرت چهار مرتبه بر او لعن کرد و از آنجا درگذشت پس چون

از آسمان شد که خداوند جلیل خواست که توبهٔ حضرت آدم را قبول فرماید جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و گفت یا آدم • انظر الی ساق العرش • یعنی ای آدم نگاه کن بساق عرش چون نگاه کرد دید اسماء مقدسه حضرت پیغمبر و ائمه طاهرین را پس جبرئیل اسماء مقدسه تعلیم حضرت آدم کرد و گفت یا آدم بگو یا رب عالیا بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان • پس چون اسم حسین بر زبان حضرت آدم جاری شد فی الحال اشک بر صورتش جاری گردید و قلبش خاشع شد پس فرمود که • یا اخی جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی • یعنی ای برادر من جبرئیل همینکه اسم پنجم را ذکر میکنم دل من میشکند و اشک از چشم من جاری میشود جبرئیل گفت • یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب • یعنی ای آدم این فرزند تو را مصیبتی چند میرسد که کوچک میشود در پیش آن همه مصیبتها حضرت آدم فرمود که ای برادر من جبرئیل بیان کن شمه از مصیبتهای او را گفت • یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر ولا معین • یعنی ای آدم کشته میشود این فرزند تو در حالتی که بسیار تشنه است و غریب و بیکس و تنها است و نیست از برای او معینی • مؤلف • محزون گوید که شاهد بر صدق این حدیث آنست که در روایت معتبره آورده اند که در آخر وداع جناب سید الشهدا با دختر کوچک مظلوم خود یکه مشغول تکلم بود که شنید منادی ندا میکند و میگوید که ای حسین اگر دیگر از برای تو یاری و مددکاری نمانده خود بمیدان قتال حاضر شو پس آنجناب روانهٔ میدان حرب گردید و هر چند بطرف راست و چپ نظر کرد یار و مددکاری ندید پس بصدای بلند فرمود که • هل من راحم یرحم آل الرسول • یعنی آیا رحم کننده هست که بر آل رسول رحم کند • و قوله • و هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار • یعنی آیا یاری کننده هست که ذریهٔ اطهار را یاری کند و آن بزرگوار امثال این کلمات میفرمود و احدی او را جواب نمیداد و اهل جبرئیل • و لو تراه یا آدم و هو یقول وا عطشاه • و اقلة ناصراه • و حال العطش بینه و بین السماء کالدخان • یعنی آه و اهصیتباه جبرئیل گفت که ای آدم اگر ببینی تو فرزند را در حالتی که میگوید واعطشاه از شدت تشنگی و از کمی یار و یاور هر آینه امر عجیب و غریبی خواهی دید یکگفت ای آدم بقدری تشنه میشود که عطش حایل میشود در میان او و میان آسمان مثل دود • مؤلف گوید شاید مراد آن باشد که از شدت عطش بقدری چشم شریف آنجناب بغبار آورده بود که آسمان را نمیدید مثل آنکه دودی حایل شود و یا آنکه از شدت تشنگی و سوختگی جگر نفسهای آن مظلوم مانند دود بود که گویا در میانه آنجناب و آسمان مثل دود حایل بود • فلم یجبه احد الا بالسیوف و شرب الحتوف • یعنی ای آدم در مثل چنین حالی کسی نداهای آنسرور در استغاثهای آن مظلوم را جواب نمیداد مگر بشمشیرهای تیز و تا میدن مرگ • فقال جبرئیل فیذبح ذبح الشاة من قفاه • آه و مظلوما که جبرئیل گفت که ای آدم سر این فرزند ترا جدا کنند مثل سر گوسفند لکن نه از طرف پیش روی او بلکه از طرف پشت سر او • مؤلف • گوید که در حدیث معتبر وارد شده است که در آنوقت که جناب مظلوم کربلا سینه شمر لعین را مشاهده فرمود و او را شبیه بسگ و خوک کرد آن سگ از کلام آنحضرت در غضب شد و کینه و بغض او طغیان کرد و گفت • والله لا اقتلک غیری ولا ذ من قفاک و لیکون ذلک اشد من قفاک • یعنی بخداوند عالم قسم که بقتل نمیرساند ترا کسی من والبته ترا خواهم کشت از پشت سر تو تا آنکه عذاب تو زیاد شود • قال جبرئیل و ینهب رحله اعدائه • یعنی گفت جبرئیل که ای آدم اسباب و رحال ادا زندگانی این فرزند را دشمنان او بغارت خواهند برد آه و اهصیتباه جبرئیل گفت که سر مقدس او را و سرهای یاوران او را با زنان و دختران او شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند ای آدم همچنین گذشته است در علم خداوند یگانه صاحب منت • فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی • یعنی پس حضرت آدم و جبرئیل هر دو گریستند مثل گریستن زن بچه مرده • مؤلف • گوید



که هرگاه حضرت آدم و جبرئیل پیش از وقوع این مصیبت جانگداز مثل زن بچه مرده گریه کنند سزاوار آنست که شیعیان و محبان بعد از وقوع این قضیه هایله خود را هلاک کنند بدانکه از جمله احوال شهر بشهر بردن سرها و زنان اهل بیت را داخل کوفه میکردند زنهای کوفیان ناله و گریه و فغان مینمودند پس ام کلثوم سر از محمل در آورد و فرمود که ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند و حاکم در میانه ما و شما خداوند است در روز جزا و در اثنای سخن فرمودن آن مظلومه ناگاه صیحه عظیمی در میان کوفیان ظاهر گردید چون ملاحظه کردند دیدند که هیجده سر از سرهای شهدا آوردند • و یقدمهم رأس الحسین و هو رأس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله • یعنی پیش از همه آنها بود سر مبارک حضرت امام حسین و آن مانند شب چهارده نور میداد و شبیه ترین خلق بود برسول خدا و از ریش مبارکش آثار وسمه ظاهر بود و روی مقدس بگردش مانند ماه بود در وقت طلوع و باد ریش شهید را بطرف راست و چپ حرکت میداد پس چشم زینب خاتون بر سر بریده برادرش افتاد و پس سر خود را بر مقدم محمل زد و راوی حدیث جانگداز میگوید که دیدم خون از زیر مقنعهٔ آن مظلوم جاری گردید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

## مجلس دویم

در مطلع شدن حضرت ابرهیم و اسمعیل و موسی است بر بعضی از مصائب جناب سید الشهدا • سبحان الله الذی امتحن خلص عباده بالبلاء • و اجزل لهم الاجر فی دار الجزاء • و خص آل الله بمصائب الاصفیاء • و احرق قلوبهم برزایا سید الشهداء لارتفاع درجاتهم فی دار البقاء فعلیهم الاف التحیة و الثناء • و علی مبغضیهم و منقصی محبیهم لعائن اهل الارض و السماء • و بعد • بدانکه هر کس از احادیث وارده در خصوص اذیتها و بلاهای وارده بر انبیاء و اولیا و مصائب و محن وارده بر جناب سید الشهدا مطلع باشد میداند که آنچه بر جناب سید الشهدا وارد شده زیاده بوده از آنچه بر همه انبیاء و اولیا وارد شده است و ما در این کتاب اکتفا میکنیم بذکر چند حدیث در بیان قلیلی از بعضی از مصائب انبیاء و آنحضرت اما اول در کتاب عیون از حضرت امام رضا روایت کرده است که چون خداوند امر فرمود حضرت ابرهیم را که گوسفند را در عوض فرزندش حضرت اسمعیل ذبح نماید حضرت ابراهیم آرزو کرد که کاش مامور بذبح گوسفند نمیشدم و فرزند خود را بدست خود ذبح میکردم تا آنکه قلب من بدرد میآمد مثل قلب آنکسی که عزیزترین اولاد خود را بدست خود ذبح نماید تا آنکه فائز میشدم ببلندترین درجات ثواب آنکسی که بدست خود فرزند خود را ذبح میکند پس جناب قدس الهی وحی فرمود که یا ابرهیم عزیزترین مخلوقات من کیست در نزد تو حضرت ابراهیم عرض کرد که ای پروردگار من خلقی نفرموده که او عزیزتر باشد در نزد من از جناب محمد مصطفی پس خداوند وحی فرمود که یا ابراهیم او را دوستتر میداری یا نفس خود را گفت او را دوستتر میدارم پس فرمود که فرزند او را دوستتر میداری یا فرزند خود را آنحضرت عرض کرد که فرزند او را پس ندا رسید که قتل فرزند او در دست دشمنان از روی ظلم بیشتر قلب ترا بدرد میآورد یا کشتن تو فرزند خود را بدست خود در راه طاعت من آنحضرت عرض کرد که بلکه قتل فرزند او بدست دشمنان او بیشتر دل مرا بدرد میآورد پس ندا رسید که یا ابراهیم بدرستیکه طایفه که گمان میکنند که خود از امت جناب محمد مصطفی اند زود باشد که بقتل رسانند فرزند او را بعد از او از روی ظلم و عدوان چنانکه گوسفند را میکشند و بجهت این عمل مستحق میشوند لعنت مرا پس آنحضرت از استماع این کلام بجزع و فزع در آمد و قلبش بدرد آمد و شروع کرد بگریستن پس وحی الهی در رسید که یا ابراهیم همین جزعی را که بهم رسانیدی

از برشنیدن کشته شدن حسین فدا و عوض قرار دادم از برای آن جزعی که بهم رسانیدی بر کشتن فرزند خود اسمعیل هرگاه او را
ذبح میکردی بدست خود و واجب گردانیدم از برای تو بجهة جزع بر شهادت حسین بلندترین درجات اهل جماعتی که جزا داده
میشوند در مصیبتها و اینست معنی قول خداوند که فرموده که • وفدیناه بذبح عظیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

فی ایضا • در حدیث وارد شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام بکربلای معلی عبور فرمود در حالتیکه بر اسب خود سوار بود پس
آن اسب پای بزد و حضرت ابراهیم بر زمین افتاد و سر آنحضرت شکسته و خون از آنجا جاری گردید پس آن بزرگوار شروع کرد به
استغفار کردن و عرض کرد که الهی چه واقع شد از من چه گناه صادر شد پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که ای ابراهیم
گناهی از تو صادر نشده • ولکن یقتل هنا سبط خاتم النبیین وابن خاتم الوصیین فسال دمک موافقا لدمه • یعنی ولکن
کشته میشود در اینمکان پسر دختر پیغمبر آخر الزمان و فرزند خاتم اوصیاء پس جاری شد خون تو بجهة موافقت کردن با خون او

• مؤلف • گوید که چون حضرت ابراهیم از اسب افتاد بجهة موضع زمین کربلا دانست که آه و صد آه که آن شفیق مظلوم کربلا از ذو
الجناح افتاد و مواضع بسیار از سر مبارکش از ضربت تیرها و نیزه ها شکسته بود و ابو الحتوف ملعون تیری بجانب آن غریب
شهید انداخت • فوقع السهم فی جبهته فرجعه من جبهته فسال الدم علی وجهه ولحیته • یعنی آن تیر به پیشانی نورانی آنحضرت
رسید و چون آن تیر را کشید خون بر صورت مبارکش و ریش مقدسش جاری گردید و آه و مصیبتاه که نامردی از اهل کنده که
اسم آن ملعون مالک بن یسر بود آمد و بآن بزرگوار مظلوم ناسزا گفت و شمشیر بر فرق همایونش زد که عمامه آن جناب
پر از خون شد • قال ابراهیم یا جبرئیل ومن یکون قاتله • یعنی حضرت ابراهیم پرسید که ای جبرئیل کیست کشنده او جبرئیل
عرض کرد که قاتل او یزید است که ملعونست در نزد همه اهل آسمانها و زمینها و قلم بدون اذن الهی لعن آن ملعون را بر لوح ثبت نمود
پس خداوند بقلم وحی فرمود که تو بجهة آنکه بر او قبل از وحی من لعن نوشتی مستحق مدح و ثنای من شده پس حضرت ابراهیم
دستهای خود را بجانب آسمان بلند کرد و لعن بسیار کرد و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین گفت پس آنحضرت از اسب خود سؤال
کرد که چه چیز فهمیدی که آمین گفتی آن اسب عرض کرد که من فخر میکردم بسوار شدن شما بر پشت من و چون پای برزدم
و شما افتادید بزرگ شد خجالت من و چون سبب این خجالت یزید ملعون بود من بر لعن کردن شما آمین گفتم • مؤلف
گوید که اگر بجهة زخم حضرت ابراهیم اسب او خجل شد متحیرم که ذو الجناح در روز عاشورا از رسیدن تیرها و نیزه ها و شمشیرها
بر بدن مقدس خامس آل عبا چه خجالتها کشیده و بزبان بی زبانی چه لعنها که بر یزید پلید و لشکر شقاوت اثر او نموده و در خبر آمده است
که گوسفندان اسمعیل را شبان آنحضرت از برای چرانیدن باطراف نهر فرات برد پس بعد از چند روز شبان آمد و
عرض کرده که چند روز است که گوسفندان ما ازین نهر آب نمیخورند پس حضرت اسمعیل در مقام مناجات با رب جلیل از
سبب آب نخوردن گوسفندان سؤال کرد پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا اسمعیل اگر سبب آن را خواهی از گوسفندی
سؤال کن تا خبر دهد ترا چون آنحضرت سؤال کرد بزبان فصیح در جواب گفت که با خبر شده که فرزند تو حسین
سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در این زمین کشته میشود در حالتیکه بسیار تشنه است پس ما گوسفندان از آب فرات نمی‌آشامیم
بجهة حزن بر آن مظلوم پس حضرت اسمعیل سؤال نمود از قاتل او جواب داد که میکشد او را کسی که همه اهل آسمانها و زمینها و خلایق
او را لعن میکنند پس حضرت اسمعیل گفت • اللهم العن قاتل الحسین • و از آنجا درگذشت و در حدیث وارد شده است
که حضرت موسی در مقام مناجات با قاضی الحاجات عرض کرد که • یا رب لم فضلت امة محمد صلی الله علیه و آله علی سایر الامم • یعنی

ای



ای پروردگار من بچه سبب فضیلت عطا فرمودی امت محمد را بر باقی امتها پس وحی رسید که فضیلت داده ام بجهة ده خصلت پس حضرت
موسی عرض کرد که کدام است آن ده خصلت تا امر کنم بنی اسرائیل را که بجا آورند جواب رسید که آن نماز و زکوة و روزه و حج
و جهاد و نماز جمعه و نماز جماعت و قرآن و علم و عاشوراء است آنحضرت عرض کرد که عاشوراء چیست ندا رسید که آن گریستن و خود را
بگریه داشتن و مرثیه خواندن و عزاداری کردن است بر فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ای موسی هیچ بنده از بندگان من نیست که در آن زمان گریه کند
یا خود را بگریه دارد یا تعزیه داری کند بر فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مگر آنکه بهشت او را واجب گردد و هر کس صرف و خرج کند از مال خود در راه
محبت فرزند دختر پیغمبر خود از طعامی یا درهمی یا دیناری برکت دهم از برای او هر درهمی را در دنیا بهفتاد درهم • وکان
معی فی الجنة وغفرت له ذنوبه • یعنی میباشد آن بنده با من که خداوند عالم در بهشت و آمرزیده ام از برای او همه گناهان
او را • یا موسی وعزتی وجلالی ما من رجل او امرأة سال دمع عینیه فی یوم عاشوراء وغیره قطرة واحدة الا وکتب
له اجر مائة شهید • یعنی ای موسی بعزت و جلال خداوندی خود قسم که نیست هیچ مردی یا هیچ زنی که جاری شود اشک چشمهای
او در روز عاشورا یا غیر آن از روزهای دیگر یک قطره مگر آنکه نوشته میشود از برای او اجر صد شهید و در حدیث
معتبر وارد شده است که یکی از بنی اسرائیل دید موسی بن عمران را که بتعجیل میرود و رنگ شریفش زرد شده و بدن مقدسش
ضعیف گردیده و اضطراب در استخوانهای او افتاده و اندامش بلرزه در آمده و چشمهای مبارکش در کاسه سر فرو رفته
و کاهیده شده بجهة آنکه عادت آنحضرت بر آن جاری شده بود که هرگاه مهیای رفتن بجهة مناجات با قاضی الحاجات میشد
از شدت خوف و خشیت از حضرت باری جل شانه العالی احوالش متغیر و دگرگون میگردید پس آن شخص اسرائیلی که از مؤمنین
آنجناب بود فهمید که آن بزرگوار بمناجات با پروردگار میرود عرض کرد که • یا نبی الله اذنبت ذنبا عظیما فاسئل
ربک ان یعفو عنی • یعنی ای پیغمبر خدا گناه بزرگی کرده ام از حضرت پروردگار مسئلت نما که مرا عفو فرماید آنجناب
قبول فرموده و روانه شد پس چون از مناجات فارغ شد عرض کرد که یا رب العالمین از تو مسئلت میکنم و حال آنکه تو
عالمی و دانائی بر آنچه من پیش از آنکه سؤال کنم پس وحی الهی در رسید که یا موسی • ما تسئلنی اعطیک وما ترید اعطیک •
یعنی ای موسی هرچه سؤال کنی عطا فرمایم و هرچه خواهش کنی ترا بآن میرسانم حضرت موسی عرض کرد که یا رب
العالمین فلان بنده تو از بنی اسرائیل گناهی کرده و التماس آن دارد که او را عفو نمائی پس وحی الهی در رسید که
یا موسی • اعفو عمن استغفرنی الا قاتل الحسین • یعنی ای موسی عفو میکنم از هر کس که طلب آمرزش کند از من مگر
کشنده حسین علیه السلام که او را عفو نخواهم فرمود آنحضرت عرض کرد که این کدام حسین است ندا رسید که همان بزرگوار است
که قبل از این احوال او را در طور سینا بتو وحی کرده ام پس حضرت موسی علیه السلام سؤال کرد که کیست کشنده او ندا رسید که امت
یاغیه طاغیه جد او در زمین کربلا یا موسی بعد از شهادت او اسب او در میانه میدان بجولان در میآید و فریاد میکند و
ناله میکشد و میگوید ای وای بر امتی که بظلم صاحب مرا از پشت من ربودند و وای بر امتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را

• مؤلف • گوید که چون ذو الجناح صاحب خود را کشته دید در میان قتلگاه آمد و در میان کشتگان میگردید و از
صاحب خود تفحص مینمود تا آنکه صاحب کشته خود را پیدا کرد پس اول جسد مجروح او را بسیار بوئید و بوسید و بعد از آن سر و کاکل
خود را بخاک و خون آن بزرگوار آلوده کرد و فریاد کنان و ناله زنان بنحویکه همه صحرای کربلا پر از فریاد شده بود در دامن
خیمها شد پس زنان غریب و بیکس چون زین او را سرنگون و رکابش خالی دیدند همه از خیمها بیرون دویدند

و بدور آن حلقه ماتم زدند و هریک بزبانی نوحه و ناله میکردند که ساکنان ملاء اعلی را بتزلزل درآوردند ایدوستان
و ای شیعیان و ای گریه کنندگان واله تامل نمایید که جناب اقدس الهی بزبان بی زبانی چگونه احوال مصائب آن غریب شهید را
مانند شخص محزون مغموم مصیبت زده بیان میفرماید و میگوید که • یا موسی فیبقی ملقی علی الرمال من غیر غسل و لا کفن
یعنی ای موسی بعد از آنکه او را کشتند انداخته میشود بدن او بر روی ریگها بدون آنکه غسل داده و کفن کرده باشند
مؤلف گوید صدق الله العلی العظیم زیرا که آنچه از اخبار معتبره بسیار معلوم شده است که عمر بن سعد لعنه الله در روز
عاشوراء سر مظلوم کربلا را با سایر سرهای شهیدان بهمراهی خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی روانه کوفه کرد و در روز
عاشوراء تا شام و فردای آن روز را تا وقت زوال خود با جمعی از ملاعین در کربلا توقف کرد و جیفه‌های خبیثه کشتگان
خود را جمع کرده بر آنها نماز کرده دفن نموده جسد شریف مجروح بی سر جناب سید الشهداء با سایر اجساد شریفه اقرباء و اصحاب
و یاران آن بزرگوار در بیابان کربلا بر روی ریگها انداخته و اعتنائی بآنها نکرده روانه کوفه گردید • یا موسی
و ینهب رحله و تسبی نساؤه فی البلدان و یقتل ناصره و تشهر رؤسهم مع رأسه علی اطراف الرماح • یعنی ای موسی غارت کرده
میشود اسباب و اساس او و دزدیده و اسیر کرده میشوند زنان او در شهرها و کشته میشوند همه یاوران او و سرهای یاوران
با سر مقدس خودش بلند میشود در شهرها بر اطراف نیزه‌ها • یا موسی صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلده منکمش یستغیث
و لا ناصر و یستجیرون و لا غافر • یعنی ای موسی طفل کوچک ایشان از تشنگی میمیرد و بزرگهای ایشان از شدت
تشنگی پوستهای بدن ایشان خشک و در هم کشیده میشود مانند پوستی که بر روی آتش انداخته شده باشد هرچند استغاثه
کنند کسی ایشان را یاری نکند و هرچند پناهی طلب کنند نیابند • مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که کافیست از برای
صدق این حدیث ملاحظه نمودن احوال طفل شیرخواره جناب سید الشهداء علی اصغر و احوال مادر او که بخدمت آنحضرت عرض
میکرد که ای مولای من از تشنگی شیر در پستان من خشک شده و این طفل از بی آبی و بی شیری هلاک میشود پس آن بزرگوار آن طفل را
گرفته و روی او را میبوسید و میفرمود که وای بر این قوم در آن وقتیکه جد تو محمد مصطفی خصم ایشان بوده باشد که ناگاه
حرمله کافر تیری بر حلق آن طفل زد آه آه که از گلوی نازک او در گذشت و بر بازوی آقای مظلومان نشست
که روح شریف آن طفل بجنت قدس پرواز کرد • فبکی موسی • پس چون موسی این مصیبت جگرسوز را شنید گریست و عرض کرد
که ای پروردگار من چه عذاب مهیا فرموده از برای قاتلان او ندا رسید که ای موسی عذابی مهیا نموده‌ام که پناه
برند اهل آتش از شدت آن با آتشهای دیگر و هرگز نمیرسد بایشان رحمت من و نه شفاعت محمد مصطفی که جد او است اگر
بجهة کرامت حسین نمی بود البته امر میکردم زمین را که ایشان را فرو برد و چون حضرت موسی این را شنید عرض کرد خداوندا
بسوی تو بیزاری میجویم از ایشان و هرکس که راضی بکردهای ایشان • فقال سبحانه یا موسی کتبت رحمة لتابعیه من عبادی
و اعلم انه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار • یعنی پس از جانب حق سبحانه و تعالی ندا رسید که ای موسی بدانکه
واجب فرمودم رحمت عظیم را از برای آن بندگان از خود که تابع و پیرو حسین‌اند و بدان ای موسی که هرکس گریه کند
بر او یا کسی را بگریاند یا خود را شبیه بگریه کنندگان کند حرام گردانیدم جسد او را از آتش جهنم • مؤلف گوید که پروردگارا
ما را از تابعین و گریه کنندگان بر آن جناب بگردان بحق محمد و عترته صلی الله علیه و آله

## مجلس سیم



در مخبر فرمودن خداوند جل جلاله حضرت خاتم انبیاء را بر شهادت جناب سید الشهداء و عبور آنحضرت بزمین
کربلای معلی **خطبه** سبحان الله الذی لا یعزب عن علمه شیء و هو عالم بالغیب و الشهادة و لا یحیط احد
بشیء من علمه الا بما شاء فلا یعلم الغیب الا الله و من اطلعه الله • اللهم صل و سلم علی عیبة علمک و موضع سرک و رسولک
الذی ارتضیته بغیبک محمد صفوة خلقک و اشرف بریتک علیه و آله افضل صلواتک و ارفع کراماتک و دوام صلواتک و برکاتک
فو آخر قلباه فی اظهار بعض غیبک ایاه لانه ذاب حسرة و نفاه و سیب لیته و لیه من والاه و هو الاعلام بمصیبة
من قتل فی ارض البلاء بسیف الاشقیاء و بالمهند من الفجار فعلیه و علی الباکین علیه الاف التحیة و الثناء و علی مبغضیه اللعن و العذاب
• و بعد • اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
یعنی خداوند جل جلاله عالم است بغیب و مطلع نمیفرماید بغیب خود احدی را مگر رسول برگزیده را و بدانکه
تحقیق علم غیب و مراتب آن را در علم معرفت و حصول الیقین کرده‌ایم و خلاصه آن است که علم غیب مخصوص خداوند است
و مطلع نمی‌گرداند بر آن احدی را مگر آن قدر که حکمت بالغه او اقتضا کند که بوحی و الهام رسولان خود را با خبر گرداند
و باید دانست که از جمله غیبهائی که حضرت علام الغیوب جل شانه حضرت خاتم النبیین جناب محمد بن عبدالله را بر آن مطلع
گردانیده است حکایت شهادت فرزند قرة العین او جناب سید الشهداء است که مکرر این واقعه جانکاه را بآنحضرت وحی نموده
و از جمله آنها اینست که در روایت معتبره از اهل عصمت روایت شده است که ملکی از ملائکه فردوس اعلی مشتاق شد بزیارت
خاتم انبیاء و از پروردگار اذن مشرف شدن خدمت آنجناب را مسئلت نمود و آن ملک از روزی که خلق شده بود
هرگز بزمین نازل نشده بود پس بعد از اذن از خداوند چون خواست که بخدمت آنحضرت مشرف شود وحی الهی باو رسید که
یا ایها الملک اخبر محمدا ان رجلا من امته اسمه یزید یقتل فرخه الطاهر ابن الطاهرة • یعنی ای ملک مطلع گردان
محمد را باینکه مردی از امت او که اسم او یزید است بقتل میرساند فرزند طاهر او را که پسر فاطمه طاهره است که او
شبیه مریم بن عمران است در اینکه هرگز حایض نمیشود پس آن ملک گفت که نازل میشوم بزمین با نهایت سرور و خوشحالی که مشرف
شدن بزیارت آنحضرت پس چگونه او را مطلع گردانم باین خبر عظیم و من خجالت میکشم از اینکه بدرود در ملاقات
آنجناب را بخبر قتل فرزند او • فلیتنی لم انزل الی الارض • یعنی کاشکی نازل نمی‌شدم بسوی زمین پس
بار دیگر وحی الهی در رسید که ای ملک آنچه وحی کرده‌ام پیغمبر ما را مطلع گردان و تخلف از امر من ممکن نیست پس آن ملک داخل
شد بر رسول الله و بالهای خود را از روی مذلت در پیش روی آنجناب پهن کرد و عرض کرد که یا رسول الله خداوند
گواه است که اذن مشرف شدن بخدمت جناب ترا از پروردگار در خواستم از کثرت شوق بزیارت جناب تو ای کاش که نیامده
من شکسته بودم و این خبر مصیبت را از برای تو نیاورده بودم لکن تخلف از امر الهی ممکن نیست پس بدان یا محمد که مردی از امت تو
که اسم او یزید است زاده الله لعنا و عذابا فی الآخرة فرزند طاهر ترا که پسر دختر طاهره است بقتل خواهد رسانید
و فرزندی نخواهد کرد قاتل او در دنیا مگر کمی خداوند او را بجزای عملش در آتش غضب خود مخلد خواهد فرمود • فبکی
النبی بکاء شدیدا پس آنجناب بگریست گریستنی شدید و فرمود که ای ملک آیا رستگار میشود امتی که بکشد فرزند مرا و فرزند
دختر مرا پس آن ملک عرض کرد که هرگز رستگاری نخواهند یافت و در دنیا مبتلا میشوند بنفاق با یکدیگر و در آخرت معذب
میشوند بعذاب الیم • مؤلف گوید آه آه که از جمله مطلع شدنهای آنجناب بر شهادت فرزند خود آنست که در زیر

اصحاب دیدند که آب آنحضرت در پیش راه رفتن برنیسی رسید و بیاده آنجناب خود فرمود که انا لله و انا الیه راجعون
پس مانند قطرات باران اشک از چشم شریفش میریخت و بصدای بلند میگریست پس یکی از اصحاب از علت گریستن آنحضرت
سؤال نمود آنجناب در جواب فرمود که اینک جبرئیل آمده و میگوید که یا محمد این زمین کرب بلات و بدرجه رفیعه شهادت
میرسد در این زمین فرزند تو حسین ای اصحاب من گویا مشاهده میکنم فرزند خود را که بزمین افتاده و برخاک و خون
میغلطد و گویا می بینم محل دفن او را مؤلف گوید که آه آه نمیدانم حضرت پیغمبر که عین الله الناظره بود
و همه احوال عاشورا را مشاهده میفرمود بر چه حال شده بود آنوقتیکه ملاحظه میفرمود که فرزند عزیزش برخاک کربلا افتاده
بود و از شدت تشنگی و جراحت ضعف بسیاری داشت و شمر لعین فریاد زد که ای قوم چه انتظار میکشید و چرا کار او را تمام نمی کنید
اگر نمی بینید که زخمهای کاری چگونه او را عاجز گردانیده و نیزها او را از پا در آورده و در حدیث است که آن ملعون
گفت که ای قوم مادرهای شما بعزای شما بنشیند از چهار طرف بر او حمله کنید و او را هلاک کنید پس آن ملاعین از چهار طرف بر
آن مظلوم غریب که یادگار رسول پروردگار بود حمله کردند و تیرها بر جسد شریفش میزدند پس آنحضرت فرمود که ای اصحاب من
گویا مشاهده میکنم که فرزندم حسین کشته بزمین افتاده و اولاد و اقربا و دوستان او کشته شده و در اطراف او بزمین افتاده اند
مؤلف گوید که رسول صادق مصدق از این خبر داده بود باصحاب خود زیرا که در طرفی حضرت عباس با
دستهای قطع شده و مشک آب سوراخ شده افتاده بود و در جائی جناب علی اکبر نوجوان شهید با اعضای پاره پاره
افتاده بود و در طرفی دیگر نوجوان تازه داماد جناب قاسم افتاده بود آه آه که در گوشه دیگر طفل یتیم حضرت امام
حسن که عبدالله نام داشت و بیاری عم خود بمیدان آمده بود برخاک افتاده بود و در طرف دیگر پسران جناب زینب
و باقی اقربا و اصحاب او در خاک و خون غلطیده بودند آه آه در حدیث است که رسول خدا فرمود که
وَكَأَنِّي نَظَرْتُ إِلَى بَنَاتِي عَلَى قِتَابِ الْمَطَايَا ای اصحاب من گویا می بینم که دختران من اسیر شده اند و برجهازهای شتران
سوار کرده اند وَقَدْ أُهْدِيَ رَأْسُ وَلَدِي الْحُسَيْنِ إِلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ و بتحقیق که می بینم که هدیه برده شده است سر فرزند
من حسین بسوی یزید لعین و بحق خدا قسم که نظر میکند احدی بسوی سر فرزند من بخوشحالی مگر آنکه خدا او را در زمره منافقین
محسوب میگرداند و بعذاب الیم معذب خواهد فرمود مؤلف گوید که اهل کوفه و شام بعد از شهادت شهدا آنحضرت عید
کردند و زنان و مردان ایشان لباسهای فاخر پوشیدند و قهقهه میزدند و خنده های صدادار میکردند و این عمل دل اهل بیت را
شکسته گردانید که یکی از خواتون در وقت عبور از قتلگاه بجسد مجروح پدر بزرگوار خود میگفت که یا ابتاه
لَكَ شَمِتَتْ عُيُونُ الشَّامِتِينَ وَفَرِحَتْ قُلُوبُ الْمُعَانِدِينَ یعنی ای پدر بختی تو روشن شد چشمهای شماتت کنندگان و خوشحال
شد قلبهای دشمنان پس رسول خدا با قلبی مغموم و مهموم و محزون از آن سفر مراجعت فرمود و در مسجد در بالای منبر تشریف
برد و دو نور دیده خود حسن و حسین را همراه خود بالای منبر برد و بعد از خطبه و موعظه خلایق دست راست خود را بر فرق
مبارک امام حسن نهاد و دست چپ خود را بر فرق منور حضرت امام حسین گذاشت و شروع بمناجات با قاضی الحاجات
نموده عرض کرد که ای پروردگار من بدرستی که محمد بنده و رسول تست و این دو کودک برگزیده های از عترت
من هستند و بهترین جمیع ذریه منند و ایشان را بیادگاری خود در میان امت میگذارم مؤلف گوید آه آه
در کجا بود رسول خدا که دست رحمت بر فرق یادگاری خود گذارد در روز عاشورا در آنوقت که عمودهای گران و شمشیر





آن فرق مبارک شق شده بود و بر پیشانی انورش تیر خورده و سوراخ شده بود و دهان منورش از صدمه تیر مجروح
و پر از خون گردیده بود و ریش مقدسش بخون فرق او خضاب گردیده بود آه آه و دیگر در کجا بود در آنوقت
که بر بالای نیزها در کوچها و بازارها و مجالس کوفه و شام در میانه خاص و عام میگردانیدند و کسی نبود که
او را یاری کند پس رسول خدا فرمود که ای اصحاب من بدانید که جبرئیل خبر داد مرا که فرزند من حسن را
بزهر جفا شهید میکنند و حسین مرا شهید کرده او را در خون خود میغلطانند ای پروردگار من بر او مبارک گردان
شهادت او را و او را سید و آقای جمیع شهیدان گردان و بر قاتل او مبارک مگردان بلکه او را ذلیل و خوار فرما
و بآتش عذاب خود معذب فرما و محشور گردان او را در اسفل درک جهیم و چون اصحاب این نوع سخنان شنیدند همه
صداها را بگریه و ناله بلند کردند و افغان و نالهای ایشان غلغله در ارکان مسجد انداخت و چون آنجناب گریها و
نالهای اصحاب را استماع نمود فرمود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَبْكُونَهُ وَلَا تَنْصُرُونَهُ اللَّهُمَّ فَكُنْ أَنْتَ لَهُ وَلِيًّا وَنَصِيرًا
یعنی ای گروه خلایق آیا بر او گریه میکنید و او را یاری نمیکنید خداوندا پس تو ولی باش او را و او را یاری فرما
مؤلف گوید که از این حدیث شریف و احادیث بسیار دیگر که در حق گریهای اهل کوفه و شام فرموده اند معلوم
میشود که از گریستن بر جناب خامس آل عبا سید الشهداء آنوقت نفع تام حاصل میشود که گریه کننده دوست و ناصر و معین
آل محمد بوده باشد و در بند کیهای دینی ایشان فرمان برداری کند و الا به نفع قلیل الفایده خواهد بود و یکی
نیست که بهترین طاعتهای عظیمه جناب اقدس الهی محبت و نصرت و اطاعت آل محمد است و از این جهت است که رسول خدا سر زنش
فرمود اینجا عت را که بر مظلوم کربلا گریستند ولکن بنای یاری کردن نگذاشتند پس فرمود که ای جماعت بیادگاری میگذارم
در میان شما کتاب خدا و عترت طاهره خود را و این دو از یکدیگر متفرق نمیشوند تا وارد شوند بر من بر سر حوض کوثر
و نشود که اذیت بعترت طاهره من کنید و ایشان را بقتل رسانید و بر ایشان ظلم نمائید که از شما انتقام خواهم کشید
مؤلف گوید که عجب وصیت پیغمبر خود را عکس کردند و قرآن را تغییر دادند و عترت طاهره او را اذیت کردند
و از خانه و دیار خود آواره نمودند و بدترین طریقها ایشان را بقتل رسانیدند پس آنحضرت فرمود که آگاه باشید
که وارد میشود در روز قیامت بر من سه علم از این امت اول آنها علم سیاه ظلمانی است که ملائکه مقربین از آن در
فزع و جزعند پس با ایشان میگویم که شما کیستید ایشان اسم مرا فراموش کنند و در جواب گویند ما ایم اهل توحید
از عرب پس من میفرمایم که منم احمد نبی عرب و عجم پس ایشان میگویند که ما از امت تو ایم من از ایشان میپرسم که
بعد از من چگونه سلوک کردید با اهل بیت من و کتاب خداوند در جواب گویند که اما کتاب خدا را ضایع گذاردیم
و با آن عمل نکردیم و اما اهل بیت تو پس حریص بودیم که ایشان را متفرق گردانیم در روی زمین پس چون این کلام را
بشنوم روی خود را از ایشان بگردانم پس برمی گردند با رویهای سیاه و تشنه از حوض من دور شوند دویم علمی است
که از او سیاه تر است پس من از اهل آن سوال کنم ایشان در جواب گویند که اما کتاب خدا پس مخالفت آن کردیم
و اما اهل بیت تو پس ایشان را خوار و ذلیل و مضمحل گردانیدیم پس من گویم که از من دور شوید پس با روی سیاه و تشنه
دور شوند پس علم سیم وارد شود که روی اهلش چون نور لامع درخشنده باشد از ایشان پرسم که شما کیستید گویند
ما ئیم اهل کلمه توحید و اهل تقوی و پرهیزکاری از امت محمد مصطفی و مائیم بقیه اهل حق و متحمل شدیم کتاب پروردگار

خودرا و بر خود حلال کردیم حلال آنرا و حرام کردانیدیم حرام آنرا و دوست داشتیم ذریهٔ پیغمبر خود محمد را و ایشانرا یاری و نصرت کردیم بها نظر تفکه با جانهای خود میکردیم پس من در جواب ایشان گویم که بشارت باد شمارا که منم پیغمبر شما محمد بلی در دنیا چنین بوده اید که گفتید پس ایشانرا از حوض کوثر سیراب کردانم و بشارت جنت دهم ایشانرا پس داخل شوند در بهشت در رحمت الهی مخلد شوند ابد الآبدین مؤلف گوید که ای پروردگار ما از تو سؤال می‌کنیم که مارا از طایفه قسیم کردانی بحق محمد و آله الطاهرین و صلی الله علیهم اجمعین ابد الآبدین و دهر الداهرین

## مجلس چهارم

در عبور کردن حضرت عیسی و جناب امیرالمؤمنین است بر کربلای معلی و اطلاع ایشانست بر شهادت جناب سید الشهدا

الحمد لله الذی اخذ عهد ربوبیته فی ذری التشریع و التکوین من الاولین و الآخرین فسبق علیهم فی الاجابة سید الانبیاء و المرسلین فقدم قبض عهد نبوته علیهم اجمعین فاستبق علیهم فی الاقرار سید الاوصیاء المرضیین فاردف قبض عهد ولایته و آله من ابیض و الاحمرین فاقر به بحجة کل ما فی السموات و الارضین فجعل الموفی بالعهد من المرحومین و المعرض من المحرومین فاخبرهم بشهادة سادات المظلومین فبکی علیهم ما یری و ما لا یری من خلق رب العالمین درجات الحسین الباکین علیهم الصلوة و السلام فی کل آن و حین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله عز و جل فی محکم کتابه الست بربکم قالوا بلی بدانکه از این آیه شریفه معلوم میشود که خداوند عهد ربوبیت خود را از اهل عالم گرفته است نه عهدی دیگر لکن از فقرات زیارات متعدده و احادیث منکثرهٔ متواترهٔ معنویه ظاهر میگردد که جناب اقدس الهی چنانکه عهد ربوبیت خود را از جمیع مخلوقات گرفته است عهد نبوت جناب محمد ابن عبدالله و ولایت آل طاهرش را از اولین و آخرین گرفته است و در حدیث میفرماید که این آیه شریفه چنین نازل شده است که الست بربکم و محمد نبیکم و علی ولیکم قالوا بلی یعنی مخلوقات آیا نیستم من پروردگار شما و محمد نبی شما و علی ولی شما همه گفتند بلی اقرار داریم و نیز تأیید میکند این را فقرهٔ زیارت جامعهٔ کبیره که میفرماید و ذلک فیما بین ذلک شهید الاعر فهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم یعنی نیست خلقی در این بین حاضر و ملحق شده مگر آنکه شناسانیده است خداوند جل شأنه ایشانرا جلالت و بزرگواری امر شما اهل‌بیت را و عظیم بودن قدر شما را و بزرگی شأن و کار شمارا پس هر کس از جن و انس و هر چیز از سایر مخلوقات که وفا باین عهد الهی کرده داخل آیه شریفه الذین یوفون بعهد الله کردیده یعنی آن جماعتی که وفا میکنند بعهد الهی و مصداق آیه شریفه اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا شده یعنی وفا کنید بعهد خداوند بدرستی که آن عهد سؤال کرده خواهد شد البته از حیوان و جمادات یافته شد و هر کس که ایشان عهد الهی کرده و هر کس از جن و انس و هر چیز از سایر مخلوقات که از اهل آیه یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها کردیده یعنی میشناسند نعمت خداوند را پس انکار میکنند آنرا البته ملعون و مردود و رانده شدهٔ درگاه پروردگار جلیل گردیده و در این مطلب فرقی نیست در میانه جن و انس و حیوانات و درختها و معدنها و آبها و زمینها و هواها و غیر آنها از جمیع مخلوقات الهی و هر کس از اهل فهم و علم و انصاف باشد و از آیات شریفه قرآنیه و احادیث و دعاها و زیارات و خطبها و معجزات اهل‌بیت عصمت اطلاع داشته باشد و بدیده انصاف نه عناد در آنها نظر نموده باشد این مطلب در نزد او از آفتاب در رابعهٔ النهار

در قبض عهد ربوبیت و نبوت و ولایت از اولین و آخرین

در بیان وفاکنندگان بعهد الهی مرحوم و غافل‌کنندگان محرومند





روشن ترات و انکار میکند آنرا مگر معاندین دین مبین و مخالف شریعت سید المرسلین شنیده آنکه تیر که در کتاب کشف الیقین از عمار یاسر روایت میکند که در بعضی از کوچهای مدینه در طلب امیرالمؤمنین میرفتیم که ناگاه گرگی دیدم که سر سیاه و باقی بدنش سفید بود و موهای بلند بر اندام داشت و بتعجیل آمد و رفت تا داخل منزلی شد که جناب امیرالمؤمنین و حسنین در آنجا بودند و چون بخدمت ایشان مشرف شد خود را بر خاک مالید و بدست خود بوی امیرالمؤمنین اشاره کرد پس آنحضرت فرمود که ابجید ادو من زبان این گرگ را گویا فرما پس ناگاه آن گرگ بزبان فصیح عرض کرد که السلام علیک یا امیرالمؤمنین آنحضرت پس از جواب فرمود که از کجا آمده گفت از شهر کفار فجار فرمود که اراده کجا داری عرض کرد که شهر عمران را فرمود که برای چکار آمده عرض کرد که آمده‌ام که بار دیگر با جناب تو بیعت کنم فرمود که هیچ دفعهٔ دیگر با ما بیعت کرده عرض کرد که در روزی صد آمده از جانب آسمان صدا زد که همه جمع شوید بر تلی از تلهای ولایت بنی اسرائیل جمع شدیم پس علمای بغداد ظاهر گردید و آنها را بالا کردند و منبری از طلا گذاشتند و جبرئیل بر آن منبر بالا رفت و خطبهٔ در نهایت بلاغت خواند که دلها از آن ترسان و چشمها از آن گریان شد پس گفت که ای گروه درندگان خداوند جلت عظمته محمد را خواند و اجابت کرد و علی را بعد از برندگان خود خلیفه کردانید پس شمارا امر نموده است که با او بیعت نمائید تمام گفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم مگر طایفه از گرگ که حق ترا انکار کردند و منکر معرفت تو شدند پس آنحضرت فرمود که ای گرگ وای بر تو که یا تو از جنیانی او عرض کرد که من جن و انس نیستم من گرگ شریفم آنحضرت فرمود که شرافت تو از چیست در حالتی که از گرگانی عرض کرد که شرافت من از آنست که از شیعیان توام و پدرم مرا خبر داده است که ما از اولاد آن گرگیم که پسران یعقوب او را بخطا نسبت دادند و گفتند که برادر ما را خورده است و در حق او تهمت زدند مؤلف گوید این مطلب منحصر بگرگان نیست بلکه جمیع مخلوقات الهی چنین‌اند و اگر در این باب ذکر احادیث نمائیم از مطلوب بخود که تعزیه داریست باز مانیم و بباید دانست که نه همین نبوت امامت و ولایت ایشانرا بر عالم عرض کرده‌اند بلکه مظلومیت و شهادت ایشانرا نیز بر عالم عرض کرده‌اند و تا دانستند همهٔ عوالم در همهٔ زمانهای گذشته بر ایشان گریه و زاری و نوحه کرده‌اند و تا آخر عالم خواهند کرد بلکه دوستان این بزرگواران در همهٔ عوالم بر شیعیان و محبان ایشان صلوات فرستاده‌اند و خواهند فرستاد و طلب رحمت کرده‌اند و خواهند کرد و بر دشمنان و اعدای ایشان لعنت کرده‌اند و خواهند کرد و شاهد بر همه اینها احادیث معتبره بسیار است که او را تمامی کنیم در این کتاب بچند حدیث که تا این مسئله ثابت شود و علاوه آنکه قلبهای شیعیان بریان و دیدهای ایشان گریان کردد از آنجمله از کتب معتبره در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده‌ام که از عادات حضرت عیسی این بود که در اطراف زمین سیاحت میفرمود با حواریین راه میرفت پس عبور ایشان بر زمین کربلا افتاد پس دیدند شیر درنده راه که عبور کردن مانعست پس آنحضرت پیش تشریف آورد فرمود که ای شیر بچه سبب مجاور این زمین گردیده و نمیگذاری که بگذریم آن شیر بزبان فصیح عرض کرد که نمیگذارم شمارا بگذرید تا آنکه لعن کنید بر یزید قاتل امام حسین را حضرت عیسی فرمود که کدام حسین او عرض کرد که حسین سبط پیغمبر امی و فرزند علی ولی آنحضرت پرسید که کیست قاتل او آن شیر عرض کرد که آن ملعونیست که بر او لعنت میکنند همه وحشیان و گرگان و درندگان خصوصا در ایام عاشورا پس آنحضرت هر دو دست خود را بلند کرد و بر یزید لعنت فرمود و دعا و نفرین نمود و حواریین بر لعنت و نفرین آنجناب آمین گفتند پس آن شیر از سر راه ایشان دور شد و آن بزرگواران بجانب مقصد روان شدند و ایضا در انتخاب از کتاب علل و امالی ثعلبی از جبله مکیه روایت کرده‌ام که میگوید که شنیدم از میثم تمار که یکی از خواص اصحاب جناب امیرالمؤمنین بود که میفرمود والله بقتل میرسانند این امت ملعونه پسر پیغمبر خود را در دهم ماه محرم

معجزه حضرت امیر در سخن گفتن و بیعت کردن گرگ

در وصف نصرت آنحضرت بر عالم

عبور کردن حضرت عیسی و حواریین بر زمین کربلا

داتره ورا د آسمان خداوند از برای خود روز برکت شمار ند و این امر در این امت البته واقع خواهد گردید و از جمله امورات که وقوع آن در علم خداوند جل شانه گذشته است و باین مطلب مرا خبر داده آنحضرت امیرالمؤمنین ع و بمن فرموده است که چون آنکه بزرگوار بقتل رسانند گریه میکند در عزاء او همه چیز حتی حیوانات بیابانها و ماهیان دریاها و پرندگان هواها و میگرید بر او آفتاب و ماه و ستارگان و آسمانها و زمین و مؤمنین از انس و جن و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و رضوان خازن جنان و مالک خازن نیران و ملائکه حمله عرش و آسمان و در این عزا خاک و خون خواهد بارید و هرگاه آسمانها را برنگ خون مشاهده کنید یقین کنید که آنجناب را بقتل رسانیده اند چنانکه گوید که روزی از حجره بیرون آمدم رنگ آفتاب را بر دیوارها مثل جامه رنگین دیدم پس گریستیم و نالهای بلند کشیدم و گفتیم که بخلاق والله سید و آقای ما حسین ابن علی را بدرجه رفیعه شهادت رسانیده اند

مؤلف گوید که از جمله گریهای آسمانها که خون آنبود که چون آن مظلوم بر زمین کربلا افتاده بود بادهای سیاه وزیده و خاکهای سرخ و سیاه بر فرق عالم و عالمیان ریخت و قطرات خون از آسمان بر زمین میریخت و جامها که شسته بودند و بر بام خانها در آفتاب گسترده بودند چون جمع میکردند قطرات خون بر آنها بود میکردند و از جمله گریهای حیوانات آنبود که ذوالجناح در میانه آنگرد و غبار نالها میکرد و نعرها میکشید که صدای او دریای کربلا را پر کرده بود و از آنجمله گریهای اهل و شتران کوفیان و شامیان بود در وقت عبور دختران از قتلگاه شهیدان که از آنها زینب خاتون و دیگر خواتون

در حدیث است که آن حیوانات آنقدر گریه کرده بودند که صورتها و سمهای ایشان تر شده بود و از جمله آنها گریهای آهوهای صحراها بود قبل از تولد جناب مظلوم کربلا ع در زمان حضرت عیسی ع در زمین کربلا کرده بود چنانچه در حدیث معتبر از ابن عباس روایت شده است که میگوید که در خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع بودم آنوقت که بجنگ صفین میبردیس چون بزمین نینوا که یکی از اسمهای کربلای معلی است وارد شد در پهلوی آب فرات منزل فرمود پس بصدای بلند فرمود که ای ابن عباس آیا این زمین را میشناسی عرض کردم که نمیشناسم پس آن جامع علوم اولین و آخرین فرمود که اگر شناسی انطوریکه من میشناسم از این زمین نخواهی گذشت مگر آنکه گریه کنی مثل گریهائیکه من میکنم ابن عباس میگوید که آنسرور بزرگوار شروع بگریه و ناله نمود و گریست گریه طولانی و آنقدر گریست که ریش نازکش تر شد و روی سینه مقدسش پر از آب دیده شده و اصحاب در خدمت آنجناب بودیم از گریهای ایشان ما هم بی اختیار شده گریستیم

مؤلف گوید که شیعیان دیده و ستان حضرت که گریه کردن بر جناب مظلوم کربلا را از حضرت امیرالمؤمنین ع تعلیم گیرید ابن عباس میگوید که پس آنحضرت شروع فرموده باه کشیدن و مکرر فرمود که آه آه مالی و لآل ابی سفیان مالی و لآل حرب حزب الشیطان و اولیاء الکفر یعنی آه آه مرا چکار است بال ابی سفیان و مرا چکار است با آل حرب که لشکر شیطان و اولیاء کفرند پس فرمود که صبرا یا ابا عبدالله لقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم یعنی ای فرزند حسین بر تو باد صبر کردن بتحقیق که از این گروه اذیتها بپدر تو رسید مثل آنچه بتو خواهد رسید پس آنحضرت آب طلبید و وضو کرد و نماز بسیاری کرد و بعد از نماز مثل همان کلمات که اول فرموده بود فرمود

مؤلف گوید که میدانم که آنصندوق علوم الهی که پرورده کار جلیل او را از گذشته و آینده مطلع کردانیده بود و عالم بود بر اینکه اطفال کوچک او در این زمین از تشنگی هلاک میشوند و بزرگان از اولاد او پوست بدنهای ایشان از شدت تشنگی خشک میشود و بهم جمع میشود مانند پوستی که بر روی آتش گذارده شود چنانکه خداوند بحضرت موسی ع وحی فرمود که یا موسی صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلده منکمش و هم از خیام طاهرات ایشان ندای العطش العطش و در روز عاشورا بلند خواهد شد و فرزند بزرگوارش جناب علی اکبر در میانه میدان مکرر بصدای بلند خواهد فرمود که فهل الی شربة من الماء سبیل یعنی آیا بجرعه از آب در این بیابان راه توان

در روز عاشورا بادهای سیاه و سرخ وزید و قطرات خون در کوفه و شام در وقت شهادت آنحضرت

در گریه ذوالجناح و حیوانات دیگر در روز عاشورا [illegible]

در عبور حضرت امیرالمؤمنین ع با ابن عباس بزمین کربلا

گریهای جناب امیر ع و کلمات آنحضرت





برود آمد و او را بجز تیر و نیزه جواب نخواهد داد بر چه حال بود آنوقتیکه بلامانع در کنار فرات منزل فرموده بود و بر جلال وضو میساخت و بکف مبارک آب جهة وضو میگرفت و استعمال میفرمود و بر زمین میریخت لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ابن عباس میگوید که پس آنحضرت را از کثرت گریه و ناله خواب ربود بعد از ساعتی بیدار شد و فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بآنچه در خواب دیده ام من عرض کردم که انشاء الله بخیر است خواب خود را بیان فرما آنحضرت فرمود که در خواب دیدم که مردان بسیار از آسمان باین زمین نازل شدند و با ایشان بود علمهای سفید و شمشیرهای خود را بگردن حمایل کرده اند و شمشیرهای ایشان سفید میدرخشید و بر اطراف این زمین احاطه کرده بودند و فرمود که ای ابن عباس گویا میبینم که شاخهای این درختهای خرما بزمین در میان خون سیاهی با اضطراب در آمده است و فرزند دلبندم حسین که پاره تن من و مغز استخوان من است در میانه آن خونها غرق شده است و هرچند استغاثه میکند احدی بفریاد او نمیرسد و مردان سفیدی از آسمان نازل شده اند و بصدای بلند از اطراف او میگویند که صبرا یا آل الرسول یعنی که صبر کنید ای آل رسول که اینک که بدست بدترین مخلوقات بدرجه رفیعه شهادت فائز میگردید و یا حسین اینست جنت که مشتاق بوارد شدن جناب تست ای ابن عباس پس آنمردان نزد من آمده و مرا تعزیه میدهند و میگویند که یا ابا الحسن بشارت باد ترا بعطائیکه موجب روشنائی چشم تو شود در روز قیامت پس بر اینحال از خواب بیدار شدم و قسم بذات اقدس خداوندیکه جان من در قبضه قدرت اوست که خبر داده است مرا صادق مصدق ابوالقاسم محمد ص باینکه زود باشد که خروج کنند بر ما اهل بغی و سرکشی و اینست زمین کربلا که دفن میشود در آن حسین با هفده نفر مرد از نسل من و فاطمه

و در کتاب بحار الانوار است که چشم آنجناب پر از اشک شد و باطراف زمین اشاره کرد و فرمود که اینست جای خوابانیدن شتران ایشان و اینست جای خیمها و خرگاه و اموال ایشان

مؤلف محزون گوید که خداوند لعنت فرماید آنجماعتی را که شتران دیگر در همان موضع خوابانیدند و اموال ایشان را بغارت بردند و خداوند بآتش غضب خود بسوزاند آن شقیهائی را که آنخیمه و خرگاه را سوزانیدند و زنانش را سر به بیابان داده و بعد از آن باسیری بردند پس اشاره بمحل قتلگاه شهیدان کرده فرمود که اینموضع ریخته شدن خونهای ایشان است پس فرمود که ای تربت طاهره خوش بحال تو باد که ریخته میشود در تو خونهای دوستان و به دستیکه این زمین معروف در آسمانها بزمین کربلا چنین که معروفست بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس پس فرمود که ای ابن عباس برخیز طلب کن در اطراف این زمین پشکلهای آهوانرا که والله هرگز دروغ نگفته ام و آنکه مرا خبر داده دروغگو نبوده و بدانکه رنگ آنها زرد شده است مثل رنگ زعفران

ابن عباس میگوید که آنها را یافتم که در جائی جمع کرده شده بود پس صدا زدم که یا امیرالمؤمنین ع یافتم آنها را بهمان رنگ که فرمودی و چون این خبر دادم آنجناب فرمود که صدق الله و رسوله و از جای خود برخواست و چون کسی که هروله کند بجانب آنها شتافت و آنها را برداشت و بوئید و فرمود که اینها همانست که گفتم ای ابن عباس میدانی که اینها چیست اینها همان پشکلهاست که حضرت عیسی بن مریم آنها را بوئید و اصل حکایت اینها اینست که روزی عیسی بن مریم با حوارین بر این زمین گذشت پس آهوئی چند دید که در این زمین بدور یکدیگر جمع شده اند و همه گریه میکنند پس حضرت عیسی با حوارین نشستند و آنحضرت گریه کرد و حوارین از شدت گریه آنحضرت بگریه در آمدند و علت گریستن آنحضرت را نمیدانستند پس عرض کردند که یا روح الله و یا کلمة الله چه چیز شما را بگریه در آورده است آنحضرت فرمود آیا میدانید که این چه زمین است عرض کردند نه فرمود که این زمینی است که کشته میشود بر آن فرزند رسول احمد

مختار است که فرزند عترهٔ طاهره فاطمه زهرا است که او مانند مادر من حضرت مریم ع همیشه پاک است و بخون حیض آلوده نمیشود و در این زمین
قبر فرزند او بسته میشود و خاک آن از مشک خوشبوتر است زیرا که بخون آنشهید مخلوط است و همچنین است تربت انبیا و اولاد انبیا ای حور این
این آهوها با من میگویند که ما در این زمین چرا میکنیم از شوق بوی آن تربت مبارک و گمان میکنند که این تربت محل امن و
امانست مؤلف گوید که از کجا این صحرا نشینان فهمیدند که این تربت مبارکه که از برکت خامس آل عبا محل امن و امان از برای
وحشیان صحرا بوده باشد پیش از آنکه آنجناب متولد شود و آن زمین را بتشریف قدوم خود مشرف فرماید و از برای هر کس و هر چیز که بآن
پناه برده باشد امن و امان او باشد از فتنهای دنیا و آخرت و شقیا و این امت دغا و فجرهٔ اهل کوفه و شام از برای صاحب
آن تربت و اهل و عیال او امان نکردند و رعایت حرمت ایشان را نکردند پس مردان و نوجوانان و اطفال ایشان را کشتند
و اموال ایشان را بغارت و زنان و دختران ایشان را باسیری بردند پس امیر المؤمنین ع فرمود که ای ابن عباس بدانکه حضرت
عیسی ع دست بر آن پشکلها زده آنرا بوئیده و فرموده که از خوش بوئی علفهای این تربت طاهره این پشکلها خوشبوی گردیده
ای پروردگار من اینها را نگاه دار تا آنکه پدر آن فرزند بر این تربت وارد شود و اینها را ببوید و از برای او باعث تسلی قلب
او گردد و اینها از برکت دعای حضرت عیسی ع تا حال باقی مانده و رنگ اینها از طول زمان که زعفرانی شده ای ابن عباس
زمین کربلا همین زمین است پس آنجناب روی خود را بجانب آسمان کرد و اند و گفت که ای پروردگار عیسی بن مریم مبارک
مگردان برانها که فرزند مرا در این تربت میکشند و او را خوار و ذلیل میخواهند ابن عباس میگوید که آنبزرگوار بعد از آن کلام
گریهای طولانی بلند کرد و ما از گریهای آنجناب گریها کردیم پس آنحضرت آنقدر آه و ناله کشید و گریهای بلند کرد که بر آن تربت
طاهره افتاد و تا دیر غش کرد مؤلف جان فداء گوید که ای تعزیه داران ولی ممتحن ادآب تعزیه داری و گریه نشستن
بر مظلوم کربلا را از جناب امیر مؤمنان ع که معصوم و حجت الهی است تعلیم باید گرفت که آنجناب بمحض علم امامت که بر آینده مطلع بود
بر آنحال شد که شنیده و نمیدانم اگر حاضر میبود و ملاحظه میفرمود که فرزند مظلومش با فرزندزاده اش حضرت قاسم در روز
وداع در میانه میدان دست بگردن یکدیگر کرده چنان که بهاد نالها کردند که هردو بر روی تربت طاهره افتاده غش کردند
و اگر میدید که عروس قاسم از ضرب نیزهٔ ظالمین با گوشها پاره شده و سر برهنه بر خاک و خون افتاده و غش کرده و جناب زینب
ما در میان سرا او را بر دامن گرفته و گریه میکند نمیدانم که بر چه حال میشد و چگونه گریه و ناله و تعزیه داری میفرمود ابن عباس میگوید
که چون آنحضرت از غش بحال آمد قدری از آن پشکلها را بگوشه ردای خود بست و امر فرمود که بقیهٔ آنها را من بر گوشه ردای خود بندم
و فرمود که ای ابن عباس هر وقت ببینی که اینها خون سیاه شده و از آن خون سیاه جاری است بدانکه فرزندم ابو عبد الله الحسین را
در این تربت کشته اند و در آن دفن کرده اند ابن عباس میگوید والله من آنها را حفظ میکردم و متوجه میشدم زیاده از آنچه متوجه
بعضی از واجبات خود میشدم و از گوشه آستین خود آنها را نمیگشودم که ناگاه روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار شدم
دیدم که آستین من پر از خون شده و از آن خون سیاه جاریست پس گریان از خواب برخاستم و نشستم و گفتم والله کشته شده است
مولای من حسین والله که علی ع هر چه مرا خبر داده است هرگز دروغ نفرموده است و هرگز نفرموده است که فلان امر بعد از این چنین
خواهد شد و آنکار بهمانطور که فرموده بود نشود زیرا که همه خبرهای او از آن علومی بود که رسول خدا ص که امین وحی الهی بود
او را خبر داده بود پس از خوابگاه خود با جزع و فزع و گریه در وقت طلوع فجر بیرون آمدم و دیدم که چنان دود و غبار تیره
همه را فرا گرفته که دیوارها و عمارتهای آن کو پیدا نیست و چون آفتاب طالع شد گویا طلی از خون بود و منکسف شده بود

محزون بودن گردید برای غیر و نالهٔ بیدرنگ با راهب

غش کردن حضرت امیر ع و غش کردن سید الشهدا با قاسم در روز وداع و غش کردن فاطمه در بیابان زینب

دود و غبار سیاه در روز عاشورا با قطرات خون از هوا





و گویا بر دیوارهای مدینه خون سیاه از آسمان باریده بود پس همانجا نشستم و مشغول گریه و زاری شدم و گفتم ای اهل مدینه والله
کشته شده است آقای شما حسین ع پس از گوشه خانه ندائی شنیدم که گوینده میگفت که بر شما باد بر صبر کردن ای آل رسول ص و جزع نکنید
شما را که کشته شده فرزند فاطمه بتول ع و از آسمان بزمین نازل شد جبرئیل با آه و ناله و عویل پس جبرئیل با ناله بلند گریست و من نیز گریه
میکردم پس تاریخ آن روز را که نوشتم آن روز عاشورا دهم ماه محرم بود و چون خبر از کربلا رسید دیدیم که با تاریخ که ما نگاه داشته
بودیم مطابق بود و آنخبر آورنده گفت که آن ندای آسمانی را که شما در مدینه شنیده اید ما هم در زمین کربلا شنیدیم و ندانستیم که این
ندا کننده کیست و ما گمان میکردیم که آنحضرت خضر ع بود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله

## مجلس پنجم

در اطلاع دادن سید انبیاء و سیدهٔ نساء است بر شهادت جناب سید الشهداء ع پیش از تولد او اللهم صل علی محمد الذی
اوحیت الیه شهادة سبطه قبل تعلقها و نطفته یعنی خداوندا صلوات بفرست بر جناب محمد مصطفی ص که وحی فرمودی بسوی او شهادت ذریه
او را با و پیش از آنکه بسته شود نطفهٔ او وصل اللهم علی علی الذی حزنت قلبه بقتل ولده حین کونه فی صلبه یعنی صلوات
خود را عطا فرما بجناب علی ابن ابیطالب ع که محزون گردانیدی قلب او را بقتل فرزند او در وقتیکه هنوز در صلب او بود و از او
جدا نشده بود ثم صل اللهم علی الصدیقة المعصومة التی حرقت کبدها لولدها قبل وروده رحمها فحملته کرها و وضعته
یعنی بار خدایا صلوات خود را نازل فرما بر فاطمهٔ طاهره صدیقهٔ معصومه که سوزانیدی جگر او را از برای فرزند دلبند او پیش از آنکه
وارد شود بر رحم او پس حامله شد با دلزردی اکراه و وضع حمل او نمود از زردی اکراه وصل اللهم علی اخیه الذی سرع
له فی اقامة العزاء و لم یمض من عمره الا ستة اشهر تماما و صلوات ذات احدیه من بر امام مسموم حضرت امام حسن مجتبی
که شروع فرموده اقامهٔ عزای از برای برادرش جناب سید الشهداء و حال آنکه از عمر شریفش نگذشته بود زیاده از شش ماه تمام
اللهم صل و سلم علی الامام المقتول الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته خداوند من صلوات و سلام نازل فرما بر
امام کشته شده که از جانب تو وعده داده شده بود بشهادت او پیش از گریه او و ولادت او الذی قد طهره الجلیل و افتخر
بخدمته جبرئیل و ناغاه فی المهد میکائیل و تردد الیه بالتهنئة دردائیل و آنجناب بزرگوار است که پاکیزه گردانیده است
او را خداوند جلیل و فخر کرد بخدمت او جبرئیل و گاهواره او را جنبانید میکائیل و به برکت او رد شد بال دردائیل
نور العینین و سید الکونین و شفیع المذنبین فی العالمین مولانا و سیدنا ابی عبد الله الحسین ع علیه و علی ذریته و محبیه و الباکین
علیه رحمة رب العالمین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم ابد الآبدین و آنجناب مقدس
بزرگوار است که نور هر دو چشم است و آقای هر دو سرا است و شفیع گناهکاران در دنیا و عقبی است و او سید و مولای
ما ابی عبد الله الحسین است که بر او و بر ذریهٔ او و دوستان او و گریه کنندگان بر او باد رحمت پروردگار عالمیان و لعنت خداوند
بر دشمنان ایشان و غصب کنندگان حقوق ایشان و انکار کنندگان فضائل ایشان باد ابد الآبدین و لعنة
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا
تفسیر ظاهر آیهٔ شریفه اینست که جناب اقدس الهی میفرماید که وصیت فرمودیم ما که خداوندیم انسان را به نیکوئی کردن در حق
پدر و مادر خود زیرا که مادر او را بر داشته است او را در رحم خود با زحمت و مشقت و کراهت بار حمل داد و زائیده است

باکراهت و دشواری زائیدن و از ابتدای حامله شدن با و تا از شیر باز کردن اقلاس ماه طول کشیده است و از احادیث
متعدده ظاهر میشود که این آیه شریفه در باطن از برای جناب سید الشهدا وارد شده است بجهة آنکه حضرت پیغمبر خبر داده
بود حضرت فاطمه را باینکه این فرزند باذیت بسیار کشته میشود پس حامله شد بآن جناب باکراه و وضع حمل نمود باکراه
مثل آنکه در کتاب کافی از حضرت صادق روایت شده است که نازل شد جبرئیل و عرض کرد که یا محمد خداوند
عالم ترا بشارت میدهد بفرزندی که متولد خواهد شد از فاطمه طاهره پس از شنیدن این خبر نهایت مسرور شد پس دفعه
دیگر جبرئیل عرض کرد که یا محمد آه آه بدانکه اشقیاء امت تو او را میکشند بعد از تو پس آنحضرت فرمود که علی ربی
السلام مرا حاجتی نیست بفرزندی که متولد شود از فاطمه من که بکشند او را امت من بعد از من پس جبرئیل عرض کرد
یا محمد پروردگارت سلام میرساند و بشارت میدهد که قرار خواهد داد در ذریه آن امامت و ولایت و وصایت را پس حضرت
فرمود که الحال راضی شدم پس کسی را بجانب فاطمه طاهره فرستاد که بدو برسان که خداوند بشارت میدهد مرا بفرزندی از تو که بکشند
او را امت من بعد از من پس آن معصومه جواب فرستاد که مرا حاجتی نیست بفرزندی که بکشند او را امت تو پس حضرت رسول
در جواب زهرای بتول فرمود که خداوند قرار داده است در ذریه او امامت و ولایت و وصایت را پس آن معصومه چون این بشارت را
شنید جواب داد که الآن راضی شدم لیکن چون کشته شدن او را اکراه داشت حامله شد بجناب سید الشهدا از روی کراه
و وضع حمل نمود از روی اکراه و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت شده است که جبرئیل سه دفعه این
وحی را برسول خدا عرض کرد و در دفعه سیم آنحضرت راضی شد پس آنجناب سه دفعه آنرا با میرالمؤمنین خبر داد و آنجناب
در دفعه سیم راضی شد پس آنجناب سه دفعه از آنحضرت فاطمه خبر داد و آن معصومه در دفعه سیم راضی شد و در روایت
دیگر است که حضرت فاطمه میفرماید که پدر بزرگوارم فرمود که ای دختر نزدیک است که خداوند بتو پسری عطا فرماید که حجت
باشد برای این خلق پس چون یکماه گذشت یافتم در خود حرارت زیادی و چون به پدر بزرگوارم احوال خود را عرض کردم
کوزه آبی طلبید و دعائی بر آن خواند و آب دهن مبارک در آن انداخت و بمن فرمود که بیاشام چون آشامیدم
الحرارت از من رفع شد و چون چهل روز بر من گذشت مثل فتیله مورچه در میانه بدن من و جامه در شب خود حرکتی یافتم
و بر این حال بودم تا ماه دویم تمام شد پس در خود بجهة تحرک و اضطراب یافتم که خواهش بطعامی و آبی از برای من نمانده
بود و خداوند جان مرا محافظت فرموده بود و آنرا تسمیه داده بود که گویا دایما شیر آشامیده بودم تا سه ماه تمام شد و علی الدوام
در منزل خود خیر و برکت مییافتم پس چون ماه چهارم شد خداوند ببرکت آن فرزند وحشت مرا بانس مبدل فرمود و چندان انس
عبودیت و پرستش الهی بر من غلبه کرد که علی الدوام در محل نماز و سجده خود بودم و بیرون نیامدم مگر برای حاجتی که لازم
میشد و این احوال دایم در من زیاد تر میشد و غلبه میکرد و سبکبار بودم در ظاهر و باطن تا آنکه پنجماه تمام شد پس چون
ماه ششم داخل شد دیگر هرگز در شبهای تاریک محتاج بچراغ نبودم مولف گوید که هرگز خداوند از ظلمات
تاریکیهای جهنم خلاص نگرداند سیاه قلبان کوفه و شام را که احترام ذریه نور الهی را منظور نداشته در شب بعد از عاشورا
بی شمع و چراغ بی خیمه و پاس و لباس بسر کرده و پس از آن تا کوفه و شام ایشان را در منازل خرابها و مسجدها و بیابانها
در سرما و تاریکی و بیخوابی مثل اسیران روم و زنگبار میبردند پس حضرت فاطمه فرمود که در ماه ششم چون در مصلی و محل
عبادت خلوت میکردم از رحم خود صدای تسبیح و تقدیس می شنیدم مولف گوید که جانم فدای آن زبان و دهانی بود

در بیان شنیدن حضرت فاطمه بنت النبی از روی اکراه وضع حمل نمودن او از روی اکراه

احوال هر ماه حضرت فاطمه در ایام حامله بودن بسید الشهدا

ذکر تسبیح سید الشهدا در رحم مادر و عاشورا و بر دهان





که در جمیع عوالم عادت بذکر الهی و خداپرستی داشته بحدی که در حجاب رحم صدای تسبیح و تقدیس از زبان معجز نظامش ظاهر
و هویدا میگردید و خداوند مسعود که بجز او کسی مستحق پرستش نیست دانا و عالم است که در عوالم انوار و اصلاب و در ایام
دنیای عمر شریفش چگونه ذکرها و عبادات و مناجاتها بجای آورده که رکن و اصل ذکر و عبادت جمیع ساکنین ملک و ملکوت
در شک ملاء اعلی بوده آه و اجزناه از آنحال که عادت بذکر الهی داشت در عصر تاسوعا برادر با جان برابر خود حضرت
عباس فرمود که ای برادر اگر میتوانی از این قوم بخواه که باقی شب را بفردا اندازند شاید که در شب از برای پروردگار
خود نماز کنیم و دعا و استغفار کنیم زیرا که خداوند داناست که من دوست میدارم نماز او و قرائت قرآن او و بسیاری دعا و
و چون حضرت عباس مهلت خواست شب عاشورا بنماز و رکوع و سجود و دعا و استغفار و ذکر الهی بسر بردند و بلاه و دوا مصا
که در روز عاشورا آن دهان مقدس که محل ذکر الهی بود از شدت تشنگی چنان خشک شده بود که چون زبان مبارکش
برکام شریفش میخورد صدا میکرد آه و اجزناه و وا ویلاه که انکام و دهان نه همین تشنه و خشک شده بود بلکه در حدیث است
که ابو الحتوق شدید الفوق که خداوند او را باشد عذاب خود معذب فرماید تیری بر آن دهان مقدس زد که از آن مجروح گردید
و خون از آن جاری نمود پس حضرت فاطمه فرمود که چون نه روز از ماه ششم گذشت قوت من زیاده شد و خداوند مرا
بآن قوت محکم فرمود و احوال خود را با ام سلمه نقل کردم و چون ده روز گذشت مرا خواب ربود و در خواب دیدم که
شخصی آمد و بال خود را بر پشت من کشید پس من بیدار شدم و تجدید وضو کردم و دو رکعت نماز کردم پس دفعه دیگر بخواب
رفتم دیدم که شخصی دیگر آمد که جامه سفید پوشیده بود و بر بالای سر من نشست و بادی بر روی و پشت من دمید پس
من با خوف و دهشت از خواب بیدار شدم و وضوی کامل ساختم و چهار رکعت نماز کردم پس دفعه سیم بخواب رفتم
در خواب دیدم که شخصی دیگر آمد و مرا نشانید و با من مهربانی کرد و تعویذی بر بازوی من بست پس چون من صبح کردم جامه
فاخره فاخری پوشیدم و در آن شب سید انبیا در منزل ام سلمه تشریف داشت پس داخل حجره او شدم پس دیدم که پدر بزرگوارم
بر روی من نظر فرمود و از روی مبارکش علامت خوشحالی و سرور ظاهر بود پس از ملاحظه آنحال خوف و دهشت از من رفت
و خوابهای خود را به پدر بزرگوارم عرض کردم پس در جواب من فرمود که بشارت باد ترا ای فاطمه که آن شخص که اول
او را در خواب دیدی آن خلیل من عزرائیل بود که موکل بر رحمهای زنان و آن شخص دویم خلیل من میکائیل بود که
موکل بر رحمهای اهل بیت من و بر تو نفس خود دمید من گفتم که بلی پس پدر بزرگوارم گریست و مرا در آغوش مرحمت
خود گرفت و فرمود که اما آن شخص سیم پس حبیب من جبرئیل بود که خداوند او را خادم فرزند تو قرار داده است مولف
گوید که شاید علت گریستن آنجناب آن بوده که خدمتهائی را که جبرئیل در کربلای معلی کرده آنحضرت بخاطر مبارک
گذرانیده و بی اختیار گریان شده و خداوند جل شانه العالی و رسول او و اهل بیت او همین مطلعند که جبرئیل در روز عاشورا
و بعد از آن چه خدمتها کرده که موجب گریه پیغمبر شده بلی آنچه ما بر آن مطلع شده ایم و علی الدوام بر آن گریان و نا
لانیم اینست که در آنوقت که همه یاران و هواداران و برادران و فرزندان جناب سید الشهدا شهید شده بودند و آنجناب
خود عازم میدان شهادت شد و همه خواهران بیکس و دختران نورس و زوجات و کنیزان و زنان بیصاحب
در دور آنجناب جمع شده بودند و صدای الوداع الوداع و الفراق الفراق از زمین که بلا با آسمان بالا میرفت که ملائکه
آسمانها بگریه و ناله و زلزله در آمده بودند چون آن غریب بیکس خواست که بر ذو الجناح سوار شود کسی نبود که در رکاب

در روز عاشورا

سعادت آفتاب آنجناب را بگیر و آه و واحزناه که در روز ولادت وارد شده است که مرغی از آسمان نازل شد و با منقار خود رکاب گرفت
و آن جبرئیل امین بود الله الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدانکه از جملهٔ خدمتهائی که جبرئیل مأذون بود که بعد از
شهادت مظلوم محزون جناب زینب خاتون نزد جناب سید الساجدین علیل بیمار آمد و گفت که ای یادگار برادرم حسین
شخص خوش روئی و سفید پوشی را می بینم که در میانهٔ قتلگاه شهیدان ایستاده و خاک بر سر میکند و گریه و زاری و ناله و
بیقراری دارد و گفت که بر کشتگان ما غریبانه نوحه و گریه میکند آن علیل بیمار فرمود که ای عمه جان آن جبرئیل امین گاهوارهٔ
جنبانندهٔ پدر بزرگوارم آمده است که بر کشتهٔ مخدوم خویش نوحه و ناله میکند و در حدیث است که حضرت فاطمه فرمود که بعد از آنکه
پدر بزرگوارم خواب مرا تعبیر فرمود من بخانهٔ خود برگشتم و آرام گرفتم تا آنکه ماه ششم بآخر رسید و چون شب جمعه سیم ماه
مبارک شعبان المعظم داخل شد آن نور الهی و آن در تشعشعانی از صدف عصمت فاطمهٔ طاهره ظاهر و هویدا گردید پس خداوند جلیل
رضوان خازن جنت را امر فرمود که جنت را زینت فرماید و خوشبوی گرداند بجهة کرامت این مولود مسعود و وحی فرمود بسوی
حور العین که همه زینت کنند بجهة کرامت او و وحی فرمود بملائکهٔ مقربین که همه برپا شوند و صفها آراسته کنند تسبیح و تحمید و تکبیر
الهی بجهة کرامت او و پس وحی فرمود بجبرئیل که هزار قبیله از ملائکه که هر قبیله هزار هزار ملک بوده باشند با خود بردار
که همه بر اسبهای ابلق برنگهای نیکو که همه زین و لجام کرده باشند و بر آنها قبها از در و یاقوت بوده باشد سوار شوند و در
اطراف آنها ملائکه روحانیین که در دستهای ایشان حربها از نور باشند راه روند و باین هیئت و با این جمعیت بزمین
نازل شوند بجهة تهنیت این فرزند که از برای جناب محمد مصطفی متولد شده است پس جبرئیل بطریقیکه پروردگار جلیل
فرموده بود بر جناب ختمی مآب نازل شد مؤلف گوید که لعنت الهی بر یزید و ابن زیاد زیاد باد که در مقابل
دستگاه الهی در عوض جبرئیل و صفوف ملائکهٔ مقربین با ابن سعد حرامزاده امر نمودند که صفها از فاسقین بآئین کردانید که فرزند جناب
خاتم النبیین درکشیدند و در مقابل تسبیح و تقدیس ملائکه آن جماعت فقط نعرها کشیدند و سخنان نالایق ناسزا میگفتند و
و بازای اسبهای نجیب زین و لگام کرده در زمان حیات آقای مظلومان اسبها که پیکر نعلبندی کرده زین و لجام نموده بودند
بجنگ او آمدند الله الله و مصیبتاه که بعد از شهادت او همان اسبها را بر بدن نازنین خودش و سایر شهدا تاختند و کار
که قاطرهای لنگ بی زین و لجام و شتران لاغر بی جهاز و پالان از برای اسیری اولاد اطهر پروردگار
آوردند آه آه که در مقابل قبهای از در و یاقوت قبها و خیمهای ایشان را بغارت بردند و سوزانیدند آه واویلاه از ظلم
بنی امیه که بجای همراهی کردن ملائکهٔ روحانیین در اطراف اهل و عیال سید مظلومان شامیان بدین و کوفیان بی آئین ازدحام
کرده بودند آه و مصیبتاه که در دستهای ملائکه از برای کرامت آنحضرت حربها از نور بود و در دستهای موکلان آن
اسیران عمودها و تازیانها بود اگر یکی از زنان بر کشتگان خود گریه میکردند یا در سواری پیاده رو کوتاهی میکردند آن
بیکسان بی پناه را میزدند و اذیت میکردند آه آه که ملائکه با آن قسم از هیئات و جمعیت وارد بزمین شده داخل منزل
خاتم المرسلین شدند و در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که خداوند علام الغیوب بجبرئیل امین وحی
فرمود که چون بر پیغمبر ما نازل شدی سلام ما را باو برسان و باو تهنیت و مبارکباد تولد این مولود مسعود را بگو و باو پیغام
رسان که من اسم این فرزند را حسین گذاشته ام لیکن ای جبرئیل با خبر تهنیت او را تعزیت هم بگو وقل له یا محمد
یقتله شرار امتک علی شرار الدواب فویل للقاتل وویل للسائق وویل للقائد یعنی ای جبرئیل بگو بمحمد که میکشند این فرزند را



بدترین امت تو که سوار میشود بر بدترین چهارپایان پس وای بر کشندهٔ او و وای بر رانندهٔ او یعنی از دیاری بدیاری
و وای بر حرکت دهندهٔ او یعنی از طرفی بطرفی دیگر من که خداوندم از قاتل او بیزارم و او هم از من بیزار است و هیچ گناهکاری
در روز قیامت نخواهد آمد که گناهکارتر از کشندهٔ این مظلوم باشد از دو چیز است و قاتل حسین در روز قیامت داخل آتش میشود با
آن جماعت که با خداوند خدای دیگر را شریک قرار داده اند و پرستیده اند و اشتیاق آتش بکشندهٔ او زیاده تر است از شوق
دوستان خداوند ببوی بهشت و در حدیث است که بعد جبرئیل در حین نزول بدردائیل گذشت پس او گفت که ای جبرئیل این چه
شب است در آسمانها مگر قیامت از برای اهل عالم برپا شود که این چنین هنگامه در عالم واقع شده جبرئیل گفت نه بلکه از
برای جناب محمد مصطفی فرزند متولد شده است در دنیا و خداوند مرا از برای تهنیت بر او نازل میفرماید پس دردائیل گفت
که ای جبرئیل بحق خداوندیکه مرا و ترا خلق فرموده است که سلام مرا بجناب محمد برسان و باو عرض کن که بحق این مولود که از
خداوند سؤال نماید که از من راضی شود و بالهای مرا بمن رد فرماید و در صفوف ملائکه مرا بجای خود برگرداند پس چون جبرئیل
به پیغمبر تهنیت و تعزیت داد آنجناب آن خبر را بفاطمه زهرا داد پس مظلومه گریست و گفت یا لیتنی لم الده
یعنی ای کاش که او را نزائیده بودم و کشندهٔ فرزندم در آتش است پس پیغمبر فرمود بلی در آتش است و لیکن امام
از او کشته میشود مگر آنوقت که خداوند از نسل او امامی هدایت کنندهٔ خلق فرماید پس رسول خدا جمیع ائمه را برای فاطمهٔ
طاهره بیان فرمود پس آن معصومه راضی شد پس جبرئیل خبر دردائیل را بخدمت آن پیغمبر جلیل عرض کرد پس آنحضرت فرزند
خود را بر روی دست گرفت در حالتیکه او را در قنداقه از پشم پیچیده بود و دستهای خود را بآسمان بلند کرد وقال
اللهم بحق هذا المولود علیک لا بل بحقک علیه وعلی جده محمد و ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب ان کان للحسین ابن علی و فاطمة
عندک حق فارض عن دردائیل ورد علیه اجنحته ومقامه من صفوف الملائکة یعنی رسول خدا عرض کرد که خداوندا
من بحق این فرزند من حسین بر تو نه بلکه بحق تو بر او و بر جد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که اگر از برای این
حسین فرزند علی و فاطمه در نزد تو قرب و حقی هست پس رحم نما از دردائیل و رد فرما بر او بالهای او را و او را عطا فرما مکان
او را در میانهٔ صفهای ملائکه پس خداوند ببرکت جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء دعای پیغمبر را مستجاب گردانید
گناه دردائیل را آمرزید و او را بمقام خود برگردانید و در بهشت مشهور است با نام آزاد کردهٔ حسین مؤلف
گوید که شیعیان از کمال بی انصافی است که کسی که او را در قنداقه در درگاه الهی قرب و منزلت باشد که ببرکت او ملائکه معذور
آمرزیده شوند اینکه در روز عاشورا از عطش آن قنداقه فرزند شیرخوارهٔ خود را از مادرش گرفت و بر روی دست بگیرد
از برای تحصیل آب برای او دشمنان او را آب ندهند بلکه تیر بر گلوی تشنهٔ او زنند و او را هلاک گردانند خداوند لعنت
فرماید اهل کوفه و شام را که بر کوچک و بزرگ اهل بیت رحم نکردند اللهم العنهم بجمیع لعناتک بدوام قهاریتک

## مجلس ششم

در اطلاع یافتن جد و مادر آنحضرت بر شهادت آن نور جگر در حین تولد او از مادر و شیر خوردن او علیه السلام
سبحان الله الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد وسبحان الله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک
فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا اللهم صل علی اول من خلق فصار مستنبک بلا اب دائم موجودا

فهو نوره ابتدعه فی عالم الانوار فصار بارادتک مولودا فصل اللهم علی اول من نوره فجعلت احمد ولایته للعالمین
عهدا مشهودا فجعلتهما ابوین للامة واعطیتهما مقاما محمودا ثم صل اللهم علی آلهما الذین جعلت کل واحد منهم للاولین والآخرین
نورا مشهودا وحبلا ممدودا ولاسیما علی خامس اصحاب الکساء الذی ارتضع من ابهام ولبان سید الانام وقد عبدالله فی صلب
وصلب سید الاوصیاء وکان سعیدا فی بطن امه سیدة نساء الذی حملته امه کرها ووضعته کرها وکانت مدة حمله وفصاله ثلثین شهرا
سیدنا ومولانا ابی عبدالله سید الشهداء ارواحنا له الفداء وعلی اعدائه اللعن دائما ما دام الدنیا ودار الجزاء
وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ووصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله
وفصاله ثلثون شهرا تفسیر آیه شریفه ظاهرا اینست که جناب اقدس الهی جل شانه العالی میفرماید که وصیت کردیم ما که امر کردیم
انسان را به نیکوئی کردن با پدر و مادر خود زیرا که مادر او او را برداشته است در رحم خود بازحمت ومشقت وکراهت بار حمل او را
زائیده است باکراهت ودشواری زائیدن واز ابتدای حامله شدن باو تا از شیر باز کردن او اقلا سی ماه طول کشیده است
وظاهر این آیه شریفه از برای والدین جسمانی وارد شده است وکافیست از برای بیان حق ایشان بر ما نیکوئی کردن ومخالفت
ایشان نکردن اینکه شخصی برسول خدا عرض کرد که مرا وصیتی بفرما فرمود که هیچ چیز را شریک خداوند قرار مده اگرچه باتش
سوزانیده شوی و عذاب کرده شوی وعلی الدوام باید قلب تو مطمئن باشد بایمان ودیگر آنکه اطاعت ونیکوئی کنی با والدین
خود خواه زنده باشند وخواه مرده واگر ایشان امر کنند ترا اینکه بیرون روی از میانه اهل وعیال واموال خود بیرون رو
پس بدرستیکه این از علامات ایمانست واز برای هر کس که گوش شنوائی بوده باشد از برای نیکوئی کردن بوالدین ومخالفت نکردن
با ایشان بس است اینکه در حدیث میفرماید که قل للبار افعل ما شئت فانک فی الجنة وقل للعاق افعل ما شئت فانک فی النار
بگو از برای نیکو کننده با والدین که بکن آنچه دلت میخواهد یعنی از طاعت وغیر آن پس بدرستی که تو در بهشتی واخر الامر
وبگو بعاق والدین که بکن هرچه میخواهی از طاعت ومعصیت پس بدرستی که تو در آتشی وجایگاه تو جهنم خواهد بود وبباید
دانست که والدین بر سه قسم است اول والدین جسمانی که جسد تو از ایشان متولد شده است وتربیت بدن تو کرده
وظاهر این آیه شریفه وسایر آیات قرآنیه وظاهر این احادیث وغیر آنها در حق ایشان است دویم
والدین روحانی ومراد از آن سلسله جلیله علما است که ترا تعلیم معرفت وعلم ودین نموده اند وآداب تقوی آموخته اند که از
باطن اول این آیات واحادیث ایشان مرادند وحق ایشان از والدین جسمانی زیاد تر است بقدری که روح بر جسد
زیاده است وبقدری که حق علم بر حق بدن مقدم است پس حکم نیکوئی کردن با ایشان یا عاق ایشان شدن اقوی وشدید است
از حکم والدین ظاهری جسمانی سیم والدین حقیقی ومراد از ایشان جناب پیغمبر ع وآل طاهرین او
چنانکه رسول خدا ص میفرماید که انا وعلی ابوا هذه الامة یعنی من وعلی دو پدر مهربانیم از برای این امت
پس از باطن باطن آیات واحادیث ایشان مرادند وحق ایشان بر والدین ظاهری وبر علما بقدر زیاده وبیشتر است که مقام
ایشان بر مقام آنها بالاتر است وآن از حد تحریر وتقریر بیرونست وآنچه از احادیث متعدده معتبره ظاهر میشود آنست که
فرقی در میانه امیر مومنان وسایر اهل بیت ع نیست واز اینجهت است که علی ابن ابرهیم در تفسیر خود میفرماید که مراد از والدین
حسنین است ع پس کسی که ایشان از او راضی باشند بمانند که رسول خدا وامیر مومنان ع از او راضی اند وهر کس که عاق
این دو بزرگوار بوده باشد عاق نزد جناب مقدس خواهد بود وبه آنکه از تفاسیر واحادیث متعدده ظاهر میشود



که باطن دیگر این آیه شریفه اینست که مراد از انسان جناب سید الشهدا ع است ومراد از والدین حضرت امیرالمومنین ع
وفاطمه زهرا اند ومراد از حملته امه کرها ووضعته کرها اینست که جناب فاطمه طاهره ع حامله شد بجناب سید الشهدا
از روی اکراه ووضع حمل آنجناب نمود از روی اکراه وعلت آن این بود که جناب اقدس الهی پیغمبر خود را خبر
داده بود از تولد مظلوم کربلا وشهادت او وآنحضرت ص جناب فاطمه زهرا را بآن خبر داده بود ولهذا با آن مظلوم
حامله شد از روی اکراه ووضع حمل او نمود از روی اکراه وحضرت صادق علیه السلام میفرماید که آیا هرگز دیده
کسی را که او را بشارت باولاد ذکور دهند واو اکراه داشته باشد وبدرستی که چون جناب فاطمه شنیده بود که
فرزند او جناب سید الشهدا را میکشند اکراه داشت در حامله شدن او ووضع حمل او وچون شش ماه زیاده در رحم
مادر نماند ودو سال ایام شیر دادن بود پس همه ایام شیر دادن وحمل او سی ماه طول کشید واینست معنی وحمله
وفصاله ثلثون شهرا واز جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه رسول خدا وحضرت فاطمه صلوات الله علیهما وعلی ابنائهما
بلکه همه عالم را خبر داده اند بشهادت آن مظلوم در وقت تولد او این حدیث است که از ابن ابی عون روایت شده
که چون آن مظلوم متولد شد ملکی از ملائکه فردوس اعلی از جانب خداوند علی اعلی نازل شد بر دریای اعظم واز جانب خداوند
عالم ندا کرد در اقطار آسمانها وزمین که یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان واظهروا التفجع والاحزان فان فرخ
محمد مذبوح مظلوم مقهور یعنی ای بندگان خداوند بپوشید جامهای حزن را یعنی قلبهای خود را محزون گردانید
یا آنکه بر قامتهای خود جامه سیاه که ثیاب ماتم زدگانست بپوشانید واظهار کنید آن ناله واندوه را که در معارف
عزیزان اظهار میکنید زیرا که این فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله عنقریب کشته شده ومظلوم ومغلوب خواهد
گردید پس آن ملک بخدمت جناب پیغمبر مشرف شد وعرض کرد که یا حبیب الله تقتل علی هذه الارض قوم من امتک
بنیک یعنی ای حبیب خداوند کشته میشود بر این زمین جمعی از اهل بیت تو پس میکشند ایشان را طایفه طاغیه از امت تو از
برای خوشنودی جماعتی از فسقه امت تو که از دین خداوند در گذشته اند میکشند فرزند تو حسین را که پسر دختر تو فاطمه
طاهره است در زمینی که اسم آن کربلاست پس قدری از خاک کربلا را برداشت وبخدمت سید انبیا آورد وعرض کرد که
یا محمد محافظت فرما این تربت را تا زمانی که مثل خون سرخ شود بدان که فرزند تو حسین کشته شده است پس آن ملک
قدری از تربت طاهره جناب سید الشهدا را بر بال خود گرفت وبآسمان بالا رفت پس باقی نماند ملکی در آسمان
مگر آنکه آمده آنرا بوئیدند وبآن تبرک جستند وگریستند تنها بآتش نه همین زن وطفل گریست ایام
ناله کرد وزمین وزمان گریست تنها همین نه اهل دنیا نوحه کردند از این عزا ملائک هفت آسمان گریست
پس سید انبیا آن تربت را از ملک گرفت وبوئید وگریست ومکرر میفرمود که قاتل الله قاتل الحسین واصلاه فی
نار جهنم وبئس المصیر یعنی بکشد خداوند کشنده حسین را وبسوزاند او را در آتش جهنم وقرار دهد جای او را در بدترین
مکانها پس آنحضرت آن تربت را بام سلمه داد وفرمود که هر وقت ببینی که رنگ آن متغیر شده ومانند خون سیاه
شده بدان که فرزندم حسین در زمین کربلا کشته شده است مولف ولکن گوید که ام سلمه آنرا در شیشه نموده بود چون روز
عاشورا شد آه داد ویلاه ووا مصیبتاه که دید از اطراف آن خون میجوشد پس نالهای بلند دختران عبدالمطلب و
دختران قریش را صدا زده ودور آن شیشه جمع شده واز آن خون بر سر وصورت خود مالیدند ونالهای واحسیناه وواشهیداه

رنگین کردن زنان روی و موی خود را بخون ذوالجناح و خون شهیدان در وقت وداع

وا غریباه از حجر برگشتند و بلوازم تعزیه داری آن مظلوم قیام نمودند مؤلف نالان گوید آه آه چون
بنظر باطن ملاحظه مجلس ام سلمه و سایر زنان بنی هاشم و دختران عبدالمطلب و صورتهای بخون رنگین شده
ایشانرا نمایم ملتفت مجلس عصر دهم عاشورا میشوم که در زمین کربلا واقع شد پس از تفکر در آن جگرم خون گردد
چون وصورتم از سرشکم گلگون میشود از نوقی است که ذوالجناح زین واژگون و کاکل پر از خون آلوده
شهیدان بدر خیمه بیکسان آمد پس همه زنان و دختران گریه کنان دست در گردن آن حیوان نموده و زدند صورتهای
خود را چون یال و کاکل او رنگین نموده هر یک بگریه و ناله از احوال آقای مظلومان و سرور شهیدان سئوال میکردند
یکی میگفت ای ذوالجناح چرا او را بردی و تنها آوردی دیگری گفت که ای ذوالجناح آیا او را آب دادند یا تشنه
کشتند و دلسوخته میگفت که ای ذوالجناح خوب نکردی که او را از میان دوستانش بردی و در میان دشمنانش انداختی
آه وا غرباه و وا مصیبتاه که چون ملاحظه مجلس ام سلمه را میکنم که چون شیشه پر خون در میان گذاشته بودند و زنان
موها و رویهای خود را بآن رنگین کرده بودند و از شدت خون و گریه و ناله و گفتن وا حسیناه و وا اماماه
همه بیخود شده بودند و نالهای بی اختیار میکرده بودند متحیر میشوم و قلبم کباب و چشمم پر آب میگردد که آن وقت
که زنان و دختران خصوصاً سکینه مظلومه در میان قتلگاه جسد پاره پاره خامس آل عبا را دخاک افتاده در میان
گذاشته بودند و از حلقوم بریده و بدن چاک چاک آن غریب شهید رویها و مویهای خود را رنگین کرده بودند
و وا حسیناه و وا غریباه و وا ابتاه و امثال این کلمات را بی اختیار میگفته بودند آیا بچه حال بوده اند و چگونه
اینگونه غم و بار الم را کشیده و متحمل گردیده اند و چگونه صبری داشته اند که هلاک نشده اند لاحول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم واز جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه در وقت تولد جناب سید الشهدا سید جوانان اهل بهشت علیه السلام
مطلع بر شهادت آن مظلوم کرده اند اینست که در وقت تولد او جبرئیل با فوجی از ملائکه از برای تهنیت آنحضرت
بزمین میآمدند پس عبور ایشان بجزیره از دریا افتاد پس فطرس را دیدند که در آنجزیره افتاده و او یکی از حمله عرش
بوده خداوند او را شغلی امر فرموده بود و او کوتاهی کرده بود پس خداوند بالهای او را شکسته و او را در آنجزیره
انداخته بود و هفتصد سال بود که در آنجا مشغول عبادت بود و در حدیث دیگر است که خداوند او را مخیر فرموده بود
در میانه عذاب دنیا و عذاب آخرت او عذاب دنیا را اختیار کرده بود و خداوند امر فرموده بود که او را
بمژه چشمش در آویخته بودند و هیچ حیوانی نزدیک او نمیرفت و علی الدوام در زیر او آتش بد بوئی مشتعل بود
تا آنکه جناب سید الشهدا متولد شد پس آن ملک بجبرئیل گفت که اراده کجا داری گفت که خداوند فرزندی بجناب
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عطا فرموده است از جانب خداوند و خود بتهنیت آنجناب میروم آن ملک گفت
که ای جبرئیل مرا همراه ببر شاید که آنحضرت درگاه الهی دعائی در حق من فرماید پس جبرئیل او را همراه خود برد
و چون بر آنحضرت وارد شد از جانب جناب اقدس الهی و خود تهنیت آنحضرت را گفت احوال فطرس را بعرض آن
جناب رسانید آنحضرت فرمود که بفطرس بگو که خود را باین فرزند بمال و برگرد بمقام خود در رفیع اعلی پس فطرس
چنان کرد و جمیع بالهای او بحالت اول برگشت و چون خواست که بمقام خود مراجعت نماید عرض کرد که
یا رسول الله با خبر باش که امت تو این فرزند را شهید میکنند و چونکه برکت او بالهای من بمن عطا شد من بر خود

ادراک جبرئیل فطرس را در وقت تولد امام حسین علیه السلام

مراجعت فطرس بجای خود و مشغول شدن بسلام رسانیدن بآن حضرت



این خدمت لازم گردانیدم که زیارت نکند او را هیچ زیارت کننده مگر آنکه زیارت او را بآن بزرگوار برسانم و
هیچ سلام کننده بر او سلام نکند مگر آنکه سلام او را بآنسرور عرض نمایم و هیچ صلوات فرستنده بر او صلوات
نفرستد مگر آنکه صلوات او را بآنجناب عرضه داشته باشم پس از خدمت حضرت مرخص شده بمکان اعلای خود بازگشت نمود
و در بعضی از روایات است که در میانه ملائکه مباهات و فخر میکرد و میگفت مَن مِثلِی وَ اَنَا عَتَاقَةُ الحُسَینِ
بنِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ جَدُّهُ اَحمَدُ المُختَارُ یعنی کیست مثل من و حال آنکه من آزاد کرده جناب حسینم که فرزند علی و
فاطمه است علیهما السلام که جد آن احمد است که یکی از نامهای او مختار است و در کتاب فتوحات القدس روایت
کرده است که بعد از شهادت آنحضرت چون فطرس بر آن قضیه مطلع شد عرض کرد الهی چه بود که مرا خبر میشدی که تا با رفقای
بسوی زمین رفتمی و با دشمنان وی حرب کردمی خطاب الهی در رسید که اگر آن صورت وقوع یافته حال با هفتاد
هزار فرشته که تابع تواند برو و بر سر قبر وی ملازم شوید و هر صبح و شام بر وی گریه کنید و ثواب دیده خود را
بدانها که در مصیبتش گریه کنند ببخشید پس فطرس با تابعین بزمین کربلا فرود آمدند و بآنچه مامور شده اند مشغولند
و در حدیث است که صلصائیل مثل فطرس شده بود چون ملائکه احوال او را برسول خدا عرض کردند
آنجناب بحجره طاهره فاطمه زهرا تشریف آورد و فرمود که فرزندم حسین را بمن ده پس آنجناب او را در قنداق پیچیده
بدست آنحضرت دادند آنحضرت او را در میانه جمعیت ملائکه آورده بر روی دست مبارک گرفت پس چون نظر ملائکه
بر آن فرزند سعادتمند افتاد همه شروع کردند بگفتن لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و ثنای حضرت الهی را
بجای میآوردند که ناگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه آن فرزند را بر روی دست داشتند روی بجانب قبله و
دست خود را بجانب آسمان بلند کرده وَ قَالَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسئَلُکَ بِحَقِّ ابنِی الحُسَینِ اَن تَغفِرَ لِصَلصَائِیلَ وَ تَجبُرَ کَسرَ جَنَاحِهِ
وَ تَرُدَّهُ اِلٰی مَقَامِهِ مَعَ المَلٰئِکَةِ المُقَرَّبِینَ یعنی عرض کرد آنجناب که خداوندا من بدرستی که من از تو سؤال میکنم بحق فرزندم حسین
اینکه صلصائیل را بیامرزی و بالهای شکسته او را اصلاح فرمائی و او را برگردانی بمقام اعلای خود و با ملائکه
مقربین محشور گردانی پس خداوند دعای آنحضرت را مستجاب گردانید و قسم در آنکه بحق مظلوم کربلا داده بود قبول کرد و
ایمان آنحضرت خواسته بود مؤلف گوید که چون از احوال تولد آن مظلوم مطلع شدی گوش ده برای آنچه در
شیر خوردن آنسرور وارد شده است و از آنجمله حدیثی است که در کتاب عوالم روایت کرده است که چون حضرت
فاطمه علیها السلام بحضرت امام حسن علیه السلام حامله شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسفر تشریف برد و بجناب فاطمه فرمود که
این خبر جبرئیل مرا خبر داده است که از تو فرزندی متولد میشود پس چون متولد شد او را شیر مده تا من بر تو وارد شوم پس از
از بهر فرموده جناب پدر فرزند خود را تا سه روز شیر نداد و آخر الامر محبت مادری بهیجان آمده و غلبه کرد و او را شیر داد
پس چون رسول خدا از سفر وارد شد فرمود که او را شیر داده یا نه در جواب عرض کرد که محبت مادری بر من غلبه کرد و
او را شیر دادم آنحضرت فرمود که هر چه خداوند خواست جاری فرمود پس چون نطفه جناب سید الشهدا علیه السلام در
صدف آن معصومه قرار گرفت جناب پیغمبر باو فرمود که ای فاطمه جبرئیل مرا خبر داده که از تو فرزندی دیگر متولد میشود پس
که او را شیر مدهی تا من بر تو وارد شوم اگر چه یکماه طول کشد آن معصومه عرض کرد که چنان خواهم کرد پس آنحضرت تشریف
برد و چون آن فرزند سعادتمند متولد شد او را آنمعصومه شیر نداد تا جد امجد او از سفر مراجعت فرمود از آن معصومه سؤال

شیر دادن زهرا مجتبی را بعد از سه روز

نمود که آیا او را شیر داده یا نه جواب داد که پس آنحضرت فدا او حضرت امام حسین علیه السلام را در آغوش مرحمت گرفت و زبان معجز نظام خود را در دهان او گذاشت و او میمکید پس آنحضرت فرمود که ایها حسین ایها حسین أبی الله إلا أن یک ذنبک و ولدک یعنی هیهات ای حسین هیهات ای حسین خداوند عالم منظور باید امور را مگر با آن نوع که اراده او تعلق میگیرد امامت در نسل تو و اولاد تو و از جمله دیگر احادیث معتبره ظاهر میشود که آنحضرت فرزند خود را آب میداد با زبان خود چنانکه کبوتر آب و دانه میدهد بچه خود را با دهان خود مؤلف محزون گوید که بدیده بصیرت ملاحظه نمائید که چگونه احوال جناب سید الشهداء علیه السلام در اول حیات در زندگانی مطابق بود با احوال روز شهادت و ارتحال او برای جاودانی زیرا که همچنانکه در اول تولد آن مظلوم را تا مدتی بعلت حکمت و اسرار خفیه الهیه مادر مهربان با مرحمت پیغمبران از شیر که در عوض آب و غذا است باز داشت و ایام دنیا را با تشنگی و گرسنگی گذرانید همچنین در شبانه روز عاشوراء که آخر عمر شریف آنجناب بود به تشنگی و گرسنگی گذرانید و از این جهت بود که هر وقت غذائی یا آبی از برای فرزند مظلومش جناب سید الساجدین میآوردند آنجناب بجانب آسمان نظر میکرد و میگریست و میفرمود که قتل ابن رسول الله جائعاً عطشاناً یعنی کشته شد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که گرسنه بود و تشنه بود و همچنانکه در اول تولد کام آن امام تشنه کم بشیر خوردن از زبان جد بزرگوارش آسمچنین روزه روز عاشورا را افطار نمود که بدست جد بزرگوارش چنانکه در حدیث است که در سحر شب عاشورا آنجناب بخود جناب زینب خاتون فرمود که اینجا هر جد بزرگوارم را در خواب دیدم و بمن فرمود که ای حسین باید که روزه فردای تو از آب کوثر در قصر من گشوده شود و شاید که از جمله علتهائی که آن مظلوم در روز عاشورا بعد از آنکه ذو الجناح را در میانه آب فرات آورد کفی از آب برداشت که بیاشامد و نیاشامید در حقیقت این بود که بخاطر شریفش خطور کرد که در خواب با جد بزرگوار وعده فرموده بود که روزه آن روز را بدست جد خود از آب کوثر افطار فرماید و از جمله احادیثی که در کتاب عیون الانوار در کیفیت شیر آشامیدن آن بزرگوار وارد شده این است که چون آنجناب متولد شد فاطمه طاهره را ناخوشی عارض شد و شیر در پستان او خشک شد و هر چند رسول خدا تفحص فرمودند شیر دهنده را نیافتند پس آنحضرت انگشت ابهام خود را در دهان فرزند خود میگذاشت و خداوند جل جلاله روزی او را از آن انگشت جاری میفرمود و در کتاب ب روایت کرده که

قال ابو عبد الله علیه السلام لم یرضع الحسین من فاطمة و لا من انثی کان یؤتی به النبی فیضع ابهامه فی فیه فیمص منها ما یکفیه الیومین و الثلث فنبت لحم الحسین علیه السلام من لحم رسول الله صلی الله علیه و آله و دمه من دمه یعنی حضرت صادق علیه السلام فرموده که شیر نخورد حضرت امام حسین نه از حضرت فاطمه و نه از زنی دیگر و عادت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این جاری شده بود که نزد او میآمد پس انگشت ابهام خود را در دهان او میگذاشت پس از آن میمکید آنقدر که کفایت میکرد او را در دو روز و سه روز مؤلف گوید جمع میانه احادیث اینست که گاهی انگشت خود را در دهان او میگذاشته بوده و گاهی زبان خود را پس روئید گوشت حضرت امام حسین از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خون او از خون او مؤلف گوید که از رحمت خدا محروم باشند آن جماعتی که احترام آن گوشت که از گوشت رسول خدا ص و آن خون که از خون او پرورده بود نداشتند و وطن او را بغربت و عزت او را بذلت مبدل گردانیدند بحدی که خیان ابا بر دوی او و عیالش بستند که صغیران از بی آبی هلاک شدند و کبیران از شدت تشنگی پوست او بر روی گوشت او خشکید چون





پوستی که بر روی آتش تشنگی گذارده شود و خود را بر هم کشد آه و اویلاه بهمین قدر اذیت اکتفا نکرده بضرب تیرها و نیزها و خنجرها و شمشیرها آن گوشتها را مانند گوشت گوسفند قربانی قطعه قطعه و پاره پاره کردند و خونهای ایشان که پرورده از شیره جان اشرف موجودات بود بر خاک هلاک ریختند آه و مصیبتاه و واحزناه که اکتفا باین همه اذیت نکرده آن ابدان مطهره و آن گوشت و خونهای مقدسه را پایمال اسبان نموده و دفن نکرده در آفتاب انداخته شهرها و دیارها و وطنهای خود آواره شدند و ما الله بغافل عما یعمل الظالمون

## مجلس هفتم

در اطلاع دادن خداوند جل شانه ذات ستوده صفات سید انبیاء صلی الله علیه و آله را بشهادت سید الشهداء در کودکی آن مظلوم و رضا جوئی کردن آنحضرت از حضرت امیر المؤمنین ع و جناب فاطمه بامر خداوند متعال

الحمد لله الذی امتحن قلوب احبته بتوجه شهادة الاولیاء ثم الحمد لله الذی جعل مصیبتهم مصیبته الکم جعل محبتهم محبته و بغضهم بغضاءه اللهم صل علی اشرف الاحبة و الاولیاء الراضی بشهادة سبطه سید الشهداء تسلیماً لمشیته و قضائه اعنی سیدنا و نبینا محمد بن عبد الله علیه و آله التحیة و الثناء خصوصاً علی سید الاوصیاء و سیدة الزهراء الذین رضیا بشهادة ولدیهما لتعلقه اهل العزاء و البکاء و علی سیدی شباب اهل الجنة و اهل الوفاء الشهیدین السعیدین الراضیین بالقضاء شفیعی المحبین الباکین الحسن المجتبی و الحسین الوحید فی ارض کربلاء و علی الارکان النقباء و النجباء و الشهداء فی علیهم و علی محبیهم و زائریهم و الباکین علیهم صنوف الرحمة و الثناء و علی مبغضیهم و منکری فضائلهم و جاحدی حقوقهم الا لعنة الله و اللعناء

و بعد بدانکه از احادیث بسیار معلوم میشود که خداوند جل جلاله مکرر رسول خدا ص را از شهادت فرزند مظلوم او جناب سید الشهداء در زمان کودکی آن مظلوم مطلع گردانید و آنجناب حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت فاطمه را از آن واقعه هایله جانگداز با خبر گردانید و از آن خبر همه اهل بیت و بسیاری از خواص دوستان با خبر گردیدند از آنجمله در کتاب بحار از زید غلام زینب دختر جحش روایت میکند که روزی سید انبیاء در خانه من بودند که استراحت فرموده خوابیده بودند که ناگاه خامس آل عبا کودک بود و داخل خانه شد پس من او را مشغول بازی میکردانیدم که رسول خدا را از خواب بیدار نکند پس چون لمحه از او غافل شدم رفت بحجره که آنحضرت در آنجا خوابیده بود چون از عقب او رفتم دیدم که بر بالای شکم جد بزرگوار خود نشسته است پس دیدم که نشانه پسری خود را در توی ناف آنحضرت گذارده شروع نمود ببول کردن پس من دویدم که او را بردارم آنحضرت فرمود که دعی ابنی یا زینب حتی یفرغ من بوله یعنی واگذار فرزند مرا ای زینب تا فارغ شود از بولش و بعد از آنکه فارغ شد رسول خدا برخاستند و تجدید وضو نموده مشغول نماز شدند و چون آنحضرت بسجده میرفت آن کودک بر دوش آنحضرت بالا میرفت پس آنحضرت آنقدر سجده را طول میداد تا او بزیر میآمد پس سر از سجده برمیداشت و چون آنحضرت برمیخواست آن طفل خود را بگردن آنجناب میآویخت پس آن مظهر رحمت للعالمین او را در آغوش مرحمت جای میداد و بر این احوال با آن کودک سلوک فرمود تا از نماز فارغ گردید پس دستهای خود را پهن کرده و میفرمود که ارنی ارنی یا جبرئیل یعنی بنما بمن بنما بمن ای جبرئیل زینب میگوید که من عرض کردم که یا رسول الله امروز دیدم کاری چند با حسین کردی که هرگز چنین نفرموده بودی آنجناب در جواب فرمود که بلی الحال جبرئیل بر من وارد شد و خبر داد که امت من فرزندم حسین را میکشند و مرا در این مصیبت تعزیه و تسلیه داد و قدری تربت زیر او را برای من آورد مؤلف گوید که شاید

از جملهٔ علتهای بول کردن آن بزرگوار در ناف جد خود این باشد که آنحضرت راضی نشد که خواهش فرزند کرامتش در شسل بول کردن برشکم خود رسیده کاینات و فخر موجودات در هم شکسته شود بلکه فرمود که آن را در از روی بنیاد بر دارند پس چگونه راضی خواهد بود که در میانه آن بزرگوار و مظلومهای بزرگ او مثل عزیزانش و فرزندانش و اهل و عیالش و دوستانش جدائی اندازند آه و مصیبتاه رسول خدا صلی الله علیه و آله راضی نشد که از مطلوبش که سواری بر دوش جدش باشد محروم شود و سجده را طول میداد تا بخواهش خود بزیر آید این شقیان اشقیا نمیدهند که راضی شود که تشنه و گرسنه از ضرب تیر و نیزه و از ذو الجناح بخاک هلاک افتد و در میانه سر و بدن او جدائی اندازند بلکه در میانه اعضا و جوارح و گوشت و پوست و رگها و انگشتان دوست و بدن آن جدائی اندازند و همه را قطعه قطعه و پاره پاره کنند وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه خداوند جل جلاله جناب پیغمبر را از شهادت آن مظلوم در کودکی خبر داده است که در حدیث معتبر روایت شده است که چون از عمر شریف جناب سید الشهدا یکسال گذشت نازل شد بر رسول خدا دوازده هزار ملک بر صورتهای طرفه و شکلهای مختلف و چشمهای اشکبار و بچهای خون و دل شکسته همه بالهای خود را در خدمت آنجناب پهن کردند و همه عرض میکردند که یا رسول الله زود باشد که بر فرزند تو حسین نازل شود مثل آنچه نازل شد بهابیل از جانب قابیل و باقی نماند ملکی در آسمان مگر آنکه نازل شد و آنحضرت را تعزیه و تسلیه داد و بر اینکه شنیدن کشته شدن فرزندان او همه خبر میدادند آنحضرت را باجرهای عظیم و مزدهای جسیم که خداوند مهیا فرموده است از برای آن زیارت کنندگان و گریه کنندگان بر آن مظلوم و حضرت پیغمبر نشسته بود و گوش میداد و میگریست و مکرر میفرمود که اللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ اقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ وَ لَا تُمَتِّعْهُ فِي الدُّنْيَا وَ أَصْلِهِ حَرَّ نَارِكَ فِي الْآخِرَةِ یعنی خداوندا ذلیل گردان هر کس را که ذلیل گرداند حسین را و هلاک کن هر کس را که بقتل رساند او را و برادر خود مرسان کشنده او را در دنیا و باتش غضب خود بسوزان او را در آخرت و ایضا از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه خداوند پیغمبر خود را در کودکی مظلوم کربلا مطلع گردانید بر شهادت او اینست که ام سلمه میگوید روزی رسول خدا بر من داخل شد پس ناگاه در عقب سر او حسین وارد شدند و بر دو طرف آنحضرت نشستند پس آنجناب حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بر ران راست خود نشانید و حضرت امام حسین را بر ران چپ خود نشانید و گاهی این را میبوسید و گاهی آن را که ناگاه پیک حضرت رب العالمین جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد که تُحِبُّهُمَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ یعنی آیا دوست میداری تو حسن و حسین را آنحضرت در جواب فرمود که كَيْفَ لَا أُحِبُّهُمَا وَ هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا وَ قُرَّتَا عَيْنِي یعنی چگونه دوست ندارم ایشان را و حال آنکه ایشان دو ریحانهٔ من اند در دنیا و نور دو چشم منند پس جبرئیل عرض کرد که یا نبی الله بدانکه خداوند بی حکمی در بارهٔ ایشان فرموده است باید که در این باب صبر فرمائی آنحضرت فرمود که ای برادر من جبرئیل بیان کن که آن حکم کدام است جبرئیل عرض کرد که حکم فرموده است که این فرزند تو حسن کشته شود بزهر جفا و این حسین کشته شود از قفا پس اگر میخواهی دعا کن که اگر دعا کنی خداوند وعده فرموده است که دعای ترا مستجاب فرماید و این کشته شدن بر هر دو قتل را از ایشان دفع فرماید و اگر میخواهی دعا مفرما و شهادت ایشان را ذخیره فرما از برای شفاعت گناهکاران از امت خود در روز قیامت آن پیغمبر رحمة للعالمین و شفاعت خواه مذنبین در جواب فرمود که ای جبرئیل



من راضیم بحکم پروردگارم مرا خواهشی نیست مگر آنچه ارادهٔ خداوند بآن تعلق گرفته است و تحقیق که دوست میدارم اینکه دعای من ذخیره باشد از برای شفاعت کردن من گناهکاران امت را در روز جزا و حکم فرماید خداوند من بآنچه مشیت او تعلق گرفته است در حق دو فرزند من مولف گوید که اشقیا وای تعزیه داران از کجا روا و انصاف است که آن بزرگواران بجهة نجات ما عاصیان قبول شهادت کنند و ما در نزد شنیدن مصائب ایشان خصوصا مصائب مظلوم کربلا علیه السلام نوحه و ناله نکنیم و بدانکه از احادیث متعدده ظاهر میشود که جبرئیل عرض کرد که یا محمد باید که برادرت علی ابن ابیطالب و دختر فاطمه زهرا را از شهادت فرزندت حسین مطلع گردانی و رضای ایشان را در این باب نیز تحصیل فرمائی پس آنحضرت حضرت امیر را از این قضیهٔ هایله با خبر گردانید و آنجناب چون وعدهٔ شفاعت عاصیان امت را شنید بامر پروردگار راضی شد و لیکن در تحیر بود که چگونه فاطمه طاهره را راضی نماید در کتاب بحار و عوالم از جناب صادق روایت کرده است که روزی جناب فاطمه فرزند مظلوم خود را در بغل گرفته بود که سید انبیا صلی الله علیه و آله وارد شد پس طفل را گرفته در آغوش مرحمت خود جای داده و فرمود که لَعَنَ اللهُ قَاتِلَكَ وَ لَعَنَ اللهُ سَالِبَكَ وَ أَهْلَكَ اللهُ الْمُتَوَازِرِينَ عَلَيْكَ وَ حَكَمَ اللهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ یعنی لعنت کند خداوند بر کشندهٔ تو و لعنت فرماید بر هر کس که ترا برهنه کند و هلاک فرماید جماعتی را که و بال اند بر تو و حکم فرماید خداوند در میانهٔ من و میانهٔ هر کس که سعی کند بر ضرر و اذیت بر تو پس چون فاطمه مظلومه این کلمات را از پدر بزرگوار خود شنید متحیر شد و عرض کرد که یا أَبَتِ أَيَّ شَيْءٍ تَقُولُ یعنی ای پدر جان این چه سخنان و این چه کلمات بود که فرمودی مولف گوید که خاتون روز جزا بمحض شنیدن کشته شدن و برهنه شدن فرزند مظلومش متحیر شد نمیدانم که اگر می شنید که او را بچه زجر و بچه احوال شهید نمودند چگونه متحیر میشد آه و احزناه نمیدانم که آن مظلومه بچه احوال میشد اگر مطلع میگردید که در میانهٔ لشکر عمر سعد فریاد کردند که ای لشکریان فرزند فاطمه زهرا را برهنه میکنید بیائید و عمامه از فرق شکافته اش برداشت و حبیشی دیگر خنجر از دوش او برداشت شقی دیگر قبای او را در دید و بیحیائی پیراهن او را از بدن چاک چاکش درآورد آه آه که از خدا بیخبری انگشت او را بجهة انگشتر برید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس سید انبیا صلی الله علیه و آله در جواب آن معصومه فرمود که ای دختر بخاطر آوردم آنچه را که باین فرزند میرسد بعد از من و بعد از تو از اذیت و ظلم و مکر و حیله و طغیان از اهل عدوان در آن وقت که در طرف او هجوم آورده باشند گروهی که عدد ایشان گویا بعدد ستارهای آسمان باشند که هر یک تیر کین میزنند و بر دیگری پیشی میگیرند در کشتن او ای دختر گویا می بینم جای لشکرگاه ایشان را و جای خیمها و بار انداز ایشان را مولف جگرسوخته گوید که شکرا لله که جای لشکر ایشان را بیک آن مادر ایشان خبر داد لیکن کیفیت رفتن بیوفاهای آن لشکر را در شب عاشورا و کشته شدن از باب وفا را در روز عاشورا خبر نداد و جای خیمها و بار انداز ایشان را خبر داد لیکن کیفیت غارت کردن بارها و آتش زدن خیمها را خبر نداد که اگر بآنها خبر داده بود بدوام زندگانی آتش بجان فاطمه طاهره انداخته بود پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای دختر گویا می بینم آن تربتی را که بر آن ریخته میشود خونهای ایشان و چون آن مظلومه این کلمات را استماع نمود عرض کرد که ای پدر جان کجاست آن مکانی که فرزندم در آن مبتلا و گرفتار میشود آنحضرت فرمود که اسم آن موضع کربلاست و آنجا غم و اندوه و غربت بر ما و بر ائمه از اولاد فاطمه بیرون میآید اشرار از امت من از مکانهای خود و همه در آن زمین جمع میشوند و ایشان ملاعین چندانند که اگر جمیع اهل آسمانها و زمین برای ایشان در نزد خداوند شفاعت کنند که

ایشان عفو نمود و شفاعت هیچیک درباره آنها قبول نخواهد کردید و ایشان در آتش مخلد خواهند بود و چون فاطمه طاهره گوش باین
سخنان داد از روی تحیر و پریشانی گفت که یا ابت فیقتل یعنی ای جان پدر پس فرزندم حسین لامحاله کشته خواهد کردید و این امر بیت
که چاره ندارد قال نعم یا بنتاه قتلة ما قتل احد کان قبله یعنی آنحضرت در جواب فرمود که بلی ای دختر لامحاله این فرزند
خواهد کردید کشته شدنی که هرگز احدی از گذشتگان باین زجر و مشقت کشته نشده است مؤلف دلخون گوید که بلی والله آل
رسول صادق و مصدق راست فرموده است زیرا که هرگز نشنیده ایم که هیچ پیغمبری یا وصی پیغمبری یا مومن خداپرستی را
از بندگان ایشان خودش با همه یاران و دوستان و برادران و فرزندان و اقوامش تشنه و گرسنه در نصف روز کشته
باشند و بعد از کشته شدن دستها از سر و بدن و اهل و عیال و اموال او برندارند آه آه و خیمه و خرگاه و اموالش را
بعضی را آتش زنند و جمله را غارت کنند آه آه و بدنهای ایشان را بی لباس پایمال کنند و در بیابان اندازند آه و اغرباه و سرهای
ایشان را با اهلبیت ایشان از برای اذیت و اهانت و استهزاء شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند الله الله جمیع بلاها و مصائب
که بر همه انبیا و اولیا وارد شده است اشد آن بر سر مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء وارد کردیده است آه دوستان دلها
ذوب کنندگان بدانید که در حدیث است که پس رسول خدا فرمود که ای فاطمه گریه خواهد کرد بر آنفرزند جمیع اهل آسمانها
و زمینها و ملائکه و حیوانات و گیاهها و کوهها و دریاها ای فاطمه اگر اذن داده شوند دریاها هر آینه عالم را غرق کنند و کفر زنده
بر روی زمین باقی نگذارند ای فاطمه چون او را بقتل رسانند بزیارت او و بر سر قبر او آیند که هی از دوستان ما که بوده
باشد بر روی زمین و اما ترا از ایشان بحد او نکسی و هیچکس برپا ندارد حق ما اهلبیت را بهتر از ایشان و احدی بر روی
زمین متوجه نشود بجانب این فرزند مگر ایشان و ایشانند چراغهای راه هدایت در میانه تاریکیهای ظلم و جور و ایشان
شفاعت کنندگان اند دوستان خود را در روز جزا و ایشانند که فردای قیامت وارد میشوند بر من بر سر حوض کوثر و من
وارد شوند من همه ایشان را از روی ایشان خواهم شناخت و هر اهل دینی طلب میکنند پیشوایان خود را و ایشان نیز از
ما طلب میکنند احدی را و ایشانند لشکرهای زمین و آسمان و ببرکت ایشان باران نازل میشود پس چون معصومه این
مطالب را گوش داد و شنید از روی تحیر عرض کرد که ای پدر انا لله و انا الیه راجعون و شروع کرد بگریستن و گریهای
سوزناک بلند نمود پس چون سید انبیا صلی الله علیه و آله آنانه و گریستن فاطمه را شنید و گریهای او را دید دانست که قلب
مرحمت منزلش را توانائی کشیدن این مصیبت عظمی و این داهیه کبری نیست پس در مقام تسلی قلب او و جبیره کردن
شکستگی آن بر آمد و فرمود که ای دختر بدانکه افضل اهل جنت شهیدانند که در دنیا جانها و مالهای خود را در راه خدا
نثار کرده اند و در عوض جنت را گرفته اند پس در راه خداوند جهاد میکنند و میکشند و کشته میشوند و اینست وعده خداوند
و وعده او حق است و آنچه در نزد خداوند جلیل است بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست قتلة اهون من میتة
ای دختر کشته شدن آسانتر از مردن است هر کس از برای او نعمت شهادت مقدر شده است از منزل خود روانه محل شهادت
خواهد شد و هر کس را این نعمت شهادت نصیب نیست عنقریب خواهد مرد پس فرمود که یا فاطمة بنت محمد اما تحبین
ان تأمرین غدا بامر فتطاعین فی هذا الخلق عند الحساب یعنی ای فاطمه دختر محمد آیا دوست نمیداری اینکه در فردای
قیامت امر کنی بامری پس هرچه امر کنی اطاعت کرده شوی در حق این خلق در نزد حساب اما ترضین ان یکون
ابنک من حملة العرش آیا خوشنود نمی شوی اینکه بوده باشد فرزند تو از حمله عرش اما ترضین ان یکون



ابوک یاتونه یسئلونه الشفاعة ای دختر آیا راضی نمی شوی اینکه در عوض شهادت فرزند تو چنین خلایق بنزد پدر تو آیند و از او
بخواهند که ایشان را شفاعت نماید ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو در روز تشنگی بزرگ که روز قیامت است دشمنان خود را دور
گرداند از سر حوض کوثر و دوستان خود را سیراب گرداند از آن ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو بوده باشد
قسمت کننده آتش که او را به هرچه امر فرماید اطاعت کند پس هر کس را که خواهد از آن نجات دهد و هر کس را که خواهد در آن
واگذارد ای دختر آیا دوست نمیداری که نظر کنی بسوی ملائکه که همه در اطراف آسمانها صف کشیده باشند و بجانب تو نظر
کنند و منتظر باشند که هرچه تو امر فرمائی اطاعت کنند و نظر کنی بسوی شوهر تو در آنوقت که او در نزد پروردگار
جلیل با خلایق مخاصمه کند پس بانچه او امر فرماید فرمان برداری کند ای فاطمه چه شنیدی که پروردگار جلیل چه
سلوک خواهد فرمود با کشندگان فرزند تو و کشندگان شوهر تو آنوقت که حجت خود را تمام فرماید بر این خلق و امر فرماید
آتش را که اطاعت کند شوهر ترا ای فاطمه آیا خوش نمی آید ترا اینکه بوده باشند ملائکه گریه کنندگان و عزاداران بر فرزند
تو و تأسف خورند بر فرزند تو جمیع اشیاء ای فاطمه آیا دوست نمیداری اینکه زایرین قبر فرزند تو در امان و
ضمان خداوند بوده باشند و هر کس او را زیارت میکند مثل کسی باشد که حج خانه خداوند رفته باشد و عمره بجای آورده
باشد و بقدر چشم برهم گذاردن و گشودن از رحمت خداوند دور نباشد و اگر در راه زیارت او بمیرد شهید مرده
باشد و تا او زنده است ملائکه حافظین اعمال در حق او دعا کنند و علی الدوام در حفظ الهی و امان خداوند
بوده باشد تا روح او مفارقت کند پس چون خاتون روز جزا فاطمه زهرا علیها السلام از پدر بزرگوار خود شنید
که این همه جزاها در عوض شهادت فرزند او جناب سید الشهدا علیه السلام است عرض کرد که یا ابت سلمت
و رضیت و توکلت علی الله یعنی ای جان پدر حال که مرا اینگونه وعده دادی و مطلع شدم که در شهادت او چنین جزاها
و مزدهاست تسلیم کردم امر و حکم پروردگار را و راضی شدم برضای او و توکل نمودم بر جناب اقدس او فمسح علی
قلبها و مسح عینیها فقال انی و بعلک و انت و ابنیک فی مکان تقر عیناک و تفرح قلبک پس بعد از آنکه حضرت فاطمه
اظهار رضا نمود رسول خدا و تسلی بر قلب معصومه محزونه کشید و دست مبارک بر چشمهای اشک آلوده او مالید فرمود
که ای فاطمه بدان بدرستیکه من و شوهر تو و دو فرزند تو در مقام قرب در مکان عالی خواهیم بود که روشن شود
چشمهای تو و خوشحال و فرحناک گردد قلب تو و در حدیث دیگر است که آنمعصومه عرض کرد که ای پدر جان چون
که آنفرزند کشته میشود در زمانی که نه من باشم و نه شما و نه پدرش علی علیه السلام پس ای پدر که او را غسل میدهد و که
او را حنوط میکند و که او را کفن میکند و که بر او نماز میگذارد و بخاک میسپارد رسول خدا صلی الله علیه و آله آه کشید
گریست و فرمود که لن یری من هذه الا انتباها یعنی ای فاطمه فرزند تو هیچیک از اینها را نخواهد دید مؤلف
گریان نالان گوید که راست خبر داده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که کسی جسد مجروح آن شهید را غسل نداد بلکه غسل او
بخون کردن رگهای پاره پاره او بود و کسی او را حنوط نکرد و حنوط و کافور او ریگهای کربلا بود و کسی او را کفن ننمود
بلکه کفن او گرد و غبار معرکه قتال بود که از وزیدن بادها برداشته بود و کسی از لشکر کوفه و شام بر او نماز نگذارد
و بخاک نسپرد زیرا که در حدیث است که عمر سعد نحس اجساد خبیثه کشتگان خود را بخاک سپرد و جسد مقدس مطهر عزیز کرده خدا
و رسول را با سایر کشتگان از نسل امیر المومنین و فاطمه و اصحاب خیار رد برادر را سه روز در میانه آفتاب گرم در



ایشان عفو فرمود شفاعت هیچیک در باره آنها قبول نخواهد کردید و ایشان در آتش مخلد خواهند بود و چون فاطمه طاهره گوش این
سخنان داد از روی تحیر و پریشانی گفت که یا اَبَتِ فَیُقتَلُ یعنی ای جان پدر پس فرزندم حسین لامحاله کشته خواهد گردید و این امر
که چاره ندارد قالَ نَعَم یا بُنَیَّةُ قَتلَةً ما قُتِلَ اَحَدٌ کانَ قَبلَهُ یعنی آنحضرت در جواب فرمود که بلی ای دختر لامحاله این فرزند
خواهد کشته شدنی که هرگز احدی از کشتگان باین زجر و مشقت کشته نشده باشد مؤلف دلخون گوید که بلی والله
رسول صادق و مصدق راست فرموده است زیرا که هرگز نشنیده ایم که هیچ پیغمبری یا وصی پیغمبری یا مؤمن خداپرستی
از بندگان الهی خودش با همه یاران و دوستان و برادران و فرزندان و اقوامش تشنه و گرسنه در نصف روز کشته
باشند و بعد از کشته شدن دست از سر و بدن و اهل و عیال و اموال او برندارند آه آه و خیمه و خرگاه و اموالش را
بعضی را آتش زنند و جمله را غارت کنند آه آه و بدنهای ایشان را بی لباس پایمال کنند و در بیابان اندازند آه و اعزه و سرهای
ایشان را با اهل بیت ایشان از برای اذیت و اهانت و استهزاء شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند الله الله جمیع بلاها و مصائب
که بر همه انبیا و اولیا وارد شده است اشد آن بر سر مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء وارد گردیده است ای دوستان ولی آله
دنوحه کنندگان بدانید که در حدیث است که پس رسول خدا فرمود که ای فاطمه گریه خواهد کرد بر آن فرزند جمیع اهل آسمان
و زمینها و ملائکه و حیوانات و کوهها و دریاها ای فاطمه اگر اذن داده شوند دریاها هر آینه عالم را غرق کنند و کفر زنده
بر روی زمین باقی نگذارند ای فاطمه چون او را بقتل رسانند بزیارت او در سر قبر او آیند گروهی از دوستان ما که نبوده
باشد بر روی زمین دانا تر از ایشان نجات دهندگی و هیچکس برپا ندارد حق ما اهل بیت را بهتر از ایشان و احدی بر روی
زمین متوجه نشود بجانب این فرزند مگر ایشان و ایشانند چراغهای راه هدایت من در میانه تاریکیهای ظلم و جور و ایشان
شفاعت کنندگان اند در نزد خدا در روز جزا و ایشانند که فردای قیامت وارد میشوند بر من بر سر حوض کوثر و چون
وارد شوند من همه ایشان را از روی ایشان خواهم شناخت و هر اهل دینی طلب میکند پیشوایان خود را و ایشان غیر از
ما طلب نمیکنند احدی را و ایشانند لنگرهای زمین و آسمان و ببرکت ایشان باران نازل میشود پس چون معصومه این
مطالب را گوش داد و شنید از روی تحیر عرض کرد که ای پدر اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ و شروع کرد بگریستن و گریهای
سوزناک بلند نمود پس چون سید انبیا صلی الله علیه و آله تا آنکه فاطمه را شنید که گریهای او را دید دانست که طبع
مرحمت منزلش را توانائی کشیدن این مصیبت عظمی و این داهیه کبری نیست پس در مقام تسلی قلب او و جبیره کردن
شکستگی آن برآمد و فرمود که ای دختر بدانکه افضل اهل جنت شهیدانند که در دنیا جانها و مالهای خود را در راه خدا
نثار کرده اند و در عوض جنت را گرفته اند پس در راه خدا دنیا جهاد میکنند و میکشند و کشته میشوند و اینست وعده خدا
و وعده او حق است و آنچه در نزد خداوند جلیل است بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست قُتِلَ اَهوَنُ مِن مِیتَةٍ
ای دختر کشته شدن آسانتر از مردن است هر کس از برای او نعمت شهادت مقدر شده است از منزل خود روانه بمحل شهادت
خواهد شد و هر کس را این نعمت سعادت نصیب نیست عنقریب خواهد مرد پس فرمود که یا فاطِمَةُ بِنتَ مُحَمَّدٍ اَما تُحِبّینَ
اَن تَأمُرینَ غَداً بِاَمرٍ فَتُطاعینَ فی هذَا الخَلقِ عِندَ الحِسابِ یعنی ای فاطمه دختر محمد آیا دوست نمیداری اینکه در فردای
قیامت امر کنی بامری پس هر چه امر کنی اطاعت کرده شوی در حق این خلق در نزد حساب اَما تَرضَینَ اَن یَکونَ
اِبنُکِ مِن حَمَلَةِ العَرشِ آیا خوشنود نمیشوی اینکه بوده باشد فرزند تو از حمله عرش اَما تَرضَینَ اَن یَکونَ







ابوک یاتُونَهُ یَسئَلُونَهُ الشَّفاعَةَ ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه در عوض شهادت فرزند تو چنین خلایق بزرگ بر تو آیند از اولاد
بخواهند که ایشان را شفاعت نمائی ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو در روز تشنگی بزرگ که روز قیامت است دشمنان خود را دور
گرداند از سر حوض کوثر و دوستان خود را سیراب گرداند از آن ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو بوده باشد
قسمت کننده آتش که او را بهر چه امر فرماید اطاعت کند پس هر کس را که خواهد از آن نجات دهد و هر کس را که خواهد در آن
واگذارد ای دختر آیا دوست میداری که نظر کنی بسوی ملائکه که همه در اطراف آسمانها صف کشیده باشند و بجانب تو نظر
کنند و منتظر باشند که هر چه تو امر فرمائی اطاعت کنند و نظر کنی بسوی شوهر تو در آن وقت که او در نزد پروردگار
جلیل با خلایق مخاصمه کند پس با آنچه او امر فرماید فرمان برداری کنند ای فاطمه چه میدانی که پروردگار جلیل چه
سلوک خواهد فرمود با کشندگان فرزند تو و کشندگان شوهر تو آن وقت که حجت خود را تمام فرماید بر این خلق و امر فرماید
آتش را که اطاعت کند شوهر ترا ای فاطمه آیا خوش نمیآید ترا اینکه بوده باشند ملائکه گریه کنندگان و عزاداران بر ذریه
تو و تاسف خورند بر فرزند تو جمیع اشیاء ای فاطمه آیا دوست نمیداری اینکه زائرین قبر فرزند تو در امان و
ضمان خداوند بوده باشند و هر کس او را زیارت میکند مثل کسی باشد که بحج خانه خداوند رفته باشد و عمره بجای آورده
باشد و بقدر چشم برهم گذاردن و گشودن از رحمت خداوند دور نباشد و اگر در راه زیارت او بمیرد شهید مرده
باشد و تا او زنده است ملائکه حافظین اعمال در حق او دعا کنند و علی الدوام در حفظ الهی و امان خداوند
بوده باشد تا روح او مفارقت کند پس چون خاتون روز جزا فاطمه زهرا علیها السلام از پدر بزرگوار خود شنید
که این همه جزاها در عوض شهادت فرزند او جناب سید الشهداء علیه السلام است عرض کرد که یا اَبَتِ سَلَّمتُ
وَ رَضیتُ وَ تَوَکَّلتُ عَلَی اللهِ یعنی ایجان پدر حال که مرا اینگونه وعده دادی و مطلع شدم که در شهادت او چنین اجرها
و مزدهاست تسلیم کردم امر و حکم پروردگار را و راضی شدم برضای او و توکل نمودم بر جناب اقدس او فَمَسَحَ عَلی
قَلبِها وَ مَسَحَ عَینَیها فَقالَ اِنّی وَ بَعلَکِ وَ اَنتِ وَ ابنَیکِ فی مَکانٍ تَقَرُّ عَیناکِ وَ یَفرَحُ قَلبُکِ پس بعد از آنکه حضرت فاطمه
اظهار رضامندی نمود رسول خدا دست تسلی بر قلب معصومه محزونه کشید و دست مبارک بر چشمهای اشک آلوده او مالید و فرمود
که ای فاطمه بدان بدرستیکه من و شوهر تو و دو فرزند تو در مقام قرب در مکان عالی خواهیم بود که روشن شود
چشمهای تو و خوشحال و فرحناک گردد قلب تو و در حدیث دیگر است که آن معصومه عرض کرد که ای پدر جان درود
که آن فرزند کشته میشود در زمانی که نه من باشم و نه شما و نه پدرش علی علیه السلام پس ای پدر که او را غسل میدهد و که
او را حنوط میکند و که او را کفن میکند و که بر او نماز میگذارد و بخاک میسپارد رسول خدا صلی الله علیه و آله آهی کشید و
گریست و فرمود که لَن یَری مِن هذِهِ الثَّلاثَةِ شَیئاً یعنی ای فاطمه فرزند تو هیچیک از اینها را نخواهد دید مؤلف
گریان نالان گوید که راست خبر داده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که کسی جسد مجروح آن شهید را غسل نداد بلکه غسل او
بخون گردن و رگهای پاره پاره او بود و کسی او را حنوط نکرد و حنوط و کافور او رگهای کربلا بود و کسی او را کفن ننمود
بلکه کفن او گرد و غبار معرکه قتال بود که از وزیدن بادها بر او نشسته بود و کسی از لشکر کوفه و شام بر او نماز نکرد
و بخاک نسپرد زیرا که در حدیث است که عمر سعد نحس اجساد خبیثه کشتگان خود را بخاک سپرد و جسد مقدس مطهر عزیز کرده خدا
و رسول را با سایر کشتگان از نسل امیرالمؤمنین و فاطمه و اصحاب خیار او برابر را سه روز در میانه آفتاب گرم در

بیا بانها انداخته از برای دنیا داری هر یک روانه شهر و دیار خود شدند جزاهم الله شر الجزاء کما هم اهله و مستحقه

## مجلس هشتم

در وداع کردن خامس آل عبا علیه السلام است قبر جد و مادر و برادر خود را در وقت بیرون تشریف بردن
از مدینه و وداع او با محمد بن حنفیه الحمد لله الذی جعل الهجرة عن اعداء الله سنة سنیة لجمیع اولیاء الله لیطردوا
بها سبل الهجرة ما بوی الله و لیثابوا بها فی ظلال محبة الله اللهم صل و سلم علی سید المهاجرین عن غیرک و مکون
ضیاء المجاورین بقرب بیتک محمد الذی خلقته من صفاء نورک علیه و علی آله صلواتک و دوام جودک خصوصا علی سبطه الذی
هجر مع احبته عن مشهد بیتک و لاذ الی قرب بیتک و دارک ثم عجل الی مشهده شوقا الی جوارک و خوفا من بدائک اعنی
سید المظلومین و مولی المذنبین ابا عبد الله الحسین علیه الاف الثناء فی کل طرفة عین و اللعنة علی محبه و فرض و عین و
علی ظالمیه غین ثم عین و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق
الا ان یقولوا ربنا الله بدانکه این آیه شریفه نازل شده است در حق انجماعتی که ایشان را بیرون کردند از دیار
خود و حال آنکه سببی نداشت بیرون کردن ایشان مگر آنکه میگفتند که پروردگار ما خداوند عالم است و دعوت میکردند خلق را
به پرستیدن جناب اقدس الهی و بباید دانست که این آیه شریفه جاریست در حق هر خدا پرستی که او را از روی
ظلم از دیار خود بیرون کنند لیکن در حدیث وارد شده است که نازل شد در حق رسول الله صلی الله علیه و آله که کفار
قریش آن جناب را از مکه معظمه بیرون کردند و آنحضرت هجرت بمدینه طیبه نمودند پس بعد از آنجناب جاری شد در حق
امیر المؤمنین علیه السلام که بجهة اذیت منافقین از مدینه هجرت فرمود بسوی کوفه آه آه و آخر ناه که بعد از آنجناب
جاری شد در حق خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و مجمل کیفیت آن اینست که از احادیث بسیار که در
کتب معتبره است ظاهر میشود که چون معاویه علیه الهاویه از دار دنیا بدار البوار قرار گرفت فرزند نقاوت اثر او
یزید پلید خلافت باطلا اقتدا بپدر خود نموده غصب کرد پس بحاکم مدینه که عتبه نام داشت نوشت که بیعت خلافت او را
از جناب خامس آل عبا علیه السلام و جمع دیگر بگیرد و چون آنحضرت قبول نفرمود او نامه بیزید نوشت باین
مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم الی عبد الله یزید من عتبة ابن ابی سفیان فان الحسین بن امیر المؤمنین علی لیس
یری لک خلافة و لا بیعة فرایک فی امره و السلام یعنی این نامه ایست بسوی بنده خداوند یزید از جانب عتبه بن
ابی سفیان اما بعد پس بدرستیکه حسین بن علی ترا خلیفه نمیداند و با تو بیعت نمیکند پس هر چه رای تست در خصوص او
بگو و السلام پس چون یزید آن نامه را مطالعه کرد در جواب نوشت که اما بعد فاذا اتاک کتابی
هذا فعجل علی بجوابه و بین لی فی کتابک کل من فی طاعتی او خرج عنها و لکن مع الجواب راس الحسین یعنی اما بعد
ای عتبه هر گاه این نامه من بر تو وارد شود و برسد بزودی جواب آنرا روانه نما و لکن بیان کن از برای من در نامه
خود اسمهای انجماعتی را که در طاعت منند و آنها را که از طاعت من بیرون اند و لکن باید با جواب بوده باشد
سر حسین بن علی و چون این خبر بحضرت امام حسین رسید قصد فرمود که از زمین حجاز روانه زمین عراق گردد پس چون
شب شد از برای وداع روانه روضه جد بزرگوار خود گردید پس نور عظیمی از قبر برای او ظاهر گردید پس بر گشت آنحضرت بمنزل

امر کردن یزید ملعون عتبه را به بیعت گرفتن از سید الشهداء و قبول نفرمودن آنحضرت و نامه عتبه بیزید

نامه یزید در جواب عتبه و خواهش کردن سر مبارک او را از او

ظاهر شدن نور از قبر جد او در وداع شب اول





خود و در حدیث دیگر است که همان شب اول در نزد قبر جد خود بروز آورد و جد خود را باین کلام زیارت فرمود که
السلام علیک یا رسول الله انا الحسین بن فاطمة فرخک و ابن فرختک و سبطک الذی خلفتنی فی امتک فاشهد علیهم یا نبی
الله انهم قد خذلونی و ضیعونی و لم یحفظونی و هذه شکوای الیک حتی القاک یعنی سلام خدا بر تو باد ای رسول
خداوند منم حسین پسر فاطمه که فرزند تو ام و فرزند دختر تو ام و فرزند زاده تو ام که مرا بیادگار در میانه امت خود
گذاشته پس شاهد باش بر ایشان ای پیغمبر خدا که ایشان مرا خوار شمردند و ضایع گردانیدند و محافظت نکردند و اینست
شکوه و شکایت من بجناب تو تا آنوقت که بخدمت تو برسم و در حدیثی است که آنجناب بعد از مناجات و راز و نیاز
مشغول نماز شد و تا صبح در رکوع و سجود بود و در همان شب ولید کسی را فرستاد که ببیند که آنحضرت از مدینه بیرون
تشریف برده اند یا نه و چون خبر آورد که آنجناب در خانه تشریف ندارند گفت الحمد لله که آنجناب خود از مدینه بیرون
تشریف برده و مرا بخون خود مبتلا نکرد و چون صبح طالع شد مظلوم از سر مرقد جد بزرگوار بخانه تشریف آورد و مشغول
تهیه اسباب سفر بود و چون شام شد باز روانه جانب قبر رسول الله شد و چند رکعت نماز بجا آورد پس روی نیاز بدرگاه
حضرت بی نیاز کرده عرض نمود که الهی این قبر پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله و منم پسر دختر پیغمبر تو و بر من روی
آورده است از امور آنچه تو بآن دانائی الهی بدرستیکه من همیشه دوست میداشتم نیکوئی را و دشمن میداشتم بدی را
و من از تو سوال میکنم ای صاحب جلال و اکرام بحق این قبر و بحق هر کس که در آنست که اختیار نفرمائی از برای من مگر آنچه را
که موجب خوشنودی تو و رسول تست پس شروع فرمود بگریستن و گریه بسیار نمود و چون صبح نزدیک شد سر مقدس خود را
بر قبر جد بزرگوار خود گذاشت چنانکه در زمان حیات سر خود را بر دوش و سینه او میگذاشت پس او را خواب ربود پس
جد عالی مقدار خود را در خواب دید که با گروهی از ملائکه از طرف راست او و بسیاری از طرف چپ او و فوجی از
پیش روی او تشریف آوردند و در نزد مظلوم نشستند پس سید انبیا صلی الله علیه و آله آن فرزند گرامی خود را در بغل گرفت و میانه
دو چشم او را بوسید و فرمود حبیبی یا حسین کانی اراک عن قریب مرملا بدمائک مذبوحا بارض کرب و بلاء
یعنی ای حبیب من ای حسین گویا که می بینم من ترا که در این نزدیکی بخاک و خون مالیده شده و کشته شده و در زمینی که نام او
کربلاست در میانه گروهی از امت من فتاده و از شدت تشنگی هر چند جرعه آب خواهش نمائی بتو نه دهند و آن ملاعین با این
نوع سلوک و رفتارشان امیدوارند شفاعت مرا در روز جزا و هر گز خداوند شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد فرمود
ای حبیب من ای حسین بدانکه پدر و مادر و برادر تو همگی در نزد من جمع شده اند و مشتاق آمدن تو میباشند و در
بعضی از کتب تعزیه است که فرمود که همه ملائکه و جمیع انبیا نیز منتظر قدوم تو اند و در حدیث است که سید انبیا
فرمود که یا حسین و ان لک فی الجنان لدرجات لا تنالها الا بالشهادة یعنی بدرستیکه از برای تو ای فرزند در بهشتها
درجات عالیه چند هست که بآنها نمیرسی مگر بشهادت پس آن مظلوم در خواب بجانب جد خود نظر نموده عرض میکرد که
یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک یعنی ای جد بزرگوار مرا حاجتی نیست برگشتن
بسوی دنیا مرا در نزد خود نگاه دار و با خود داخل قبر فرما و در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب
فرمود که ای فرزند از برای تو چاره نیست از اینکه بازگشت نمائی بسوی دنیا تا آنکه شهادت نصیب تو شود تا بمقامات
عالیه و درجات رفیعه و ثواب عظیم که خداوند برای تو مقرر فرموده است فایز گردی ای حسین ای فرزند بدرستیکه تو

کلمات آنحضرت در نزد قبر جد

خواهش آنحضرت در خواب از جد خود ماندن در قبر

جواب جد او از عدم رجوع بدنیا

دیدم

حکایت کردن آنحضرت خواب خود را برای اهلبیت و گریه ایشان

حکایت آنحضرت خواب شب عاشورا را و گریه کردن و غش کردن جناب زینب

در کیفیت گرفتن قبا بیمه ابن جعفر از زرده

و پدر تو و برادر تو و عموی تو و عموی پدر تو محزون میگردید در روز قیامت در یکدسته تا داخل جنت شوید پس آنمظلوم با اضطراب و گریه و زاری از خواب بیدار شده در واقعه بیت الشرف گردید و اهلبیت خود را جمع کرده خواب خود را بایشان و اولاد عبدالمطلب نقل فرمود فَلَمْ يَكُنْ فِي ذَٰلِكَ الْيَوْمِ فِي مَشْرِقٍ وَلَا مَغْرِبٍ قَوْمٌ أَشَدُّ غَمًّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا أَكْثَرُ بَاكٍ وَبَاكِيَةٍ مِنْهُمْ آه آه و مصیباه که بعد از استماع خواب آنمظلوم نبود در آن روز در مشرق و مغرب عالم قومی که غم و مصیبت ایشان زیاده باشد از اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و در عالم هیچ مردی و زنی نبود که بیشتر از ایشان گریه و زاری و نوحه و بیقراری نماید مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که اهلبیت رسول خدا و اولاد عبدالمطلب از شنیدن خواب آنمظلوم بر آنحال شدند که شنیدید میدانم چه گویم از احوال جناب زینب خاتون دلخون در شب عاشورا که چون برادر با جان برابرش خواب شب عاشورا و کشته شدن فردای خود را برای او نقل فرمود آنمظلومه محزونه بر چه حال شد اید دوستان و اگر یه کنندگان اینقدر بدانید که چون آنمظلومه یقین کرد که برادر بزرگوارش در فردا که روز عاشوراست کشته خواهد شد ناله های بی اختیار از دل افکار برکشید و هرچند جناب سید الشهداء او را تسلی میداد بر شدت گریه او میافزود و در حدیث وارد شده است که ثُمَّ لَطَمَتْ عَلَىٰ وَجْهِهَا وَهَوَتْ إِلَىٰ جَيْبِهَا وَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَغْشِيَّةً عَلَيْهَا یعنی پس از شدت جزع و فزع بی اختیار شده سیلی ماتم بر روی پر الم زد و دست بیطاقتی بر دامن پیراهن صبوری زده از آن چاک نمود و بیهوش افتاده غش کرد پس مظلوم کربلا قدری آب بر روی او ریخته او را بحال آورد و نصایح وافیه و مواعظ شافیه او را آرام داد پس معلوم شد که مصیبت اهلبیت در شب عاشورا زیاده از مصیبت آنروز ایشان در مدینه بوده است مؤلف اخلاص شعار گوید که فدای قلب شکسته شید جناب صلی الله علیه وآله شوم که در ایام حیات خود از دست منافقین امت چه اذیتها و چه مصیبتها که کشید و بعد از ارتحال آنجناب در حضور قبر مقدس او و غیر آن چه اذیتها که از فتنه و فجره امت جفاکار باولاد و امجاد او رسید که همه باعث جراحت قلب مبارک او گردید و چگونه باعث جراحت دلشکستگی آن بزرگوار نشود و حال آنکه ایشان در وداع پاره تنش خامس آل عباء مذکور شد و دلها بریان و چشمها گریان کرد و نیکو دانی بوده است با قبر رسول الله آه و مصیباه و وا حزناه کدام دوستانست که وداع جناب موسی بن جعفر علیه السلام را بشنود و بی اختیار دلشکسته نشود و آتش غم نگردد اشیعیان بدانید که هرون ملعون جمعی را فرستاد که آن بزرگوار را بگیرند و ببرند او را ببرند آن ملاعین بعد از تفحص از احوال معلوم کردند که آنمظلوم پناه بقبر جد خود سید انبیاء برده پس آن بیحیاها در روضه آنجناب هجوم آوردند و دیدند که آنمظلوم در نزد قبر مشغول نماز است پس آن بی ایمانان اعتنا بحقیقی را در بین نماز گرفتند و نماز او را قطع نموده از نزد قبر بزجر بیرون نمایند که آنمظلوم با گریه عرض کرد که اِلَيْكَ أَشْكُو يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا أَلْقَىٰ یعنی بجناب تو یا رسول الله شکایت میکنم از آنچه بمن وارد میشود پس خلق مدینه در اطراف جمع شدند و همه صداها بناله و گریه بلند کردند و از ترس هرون ملعون نمی توانستند که چاره کنند آه و احزناه و و مصیباه که آنچه دلرا بیشتر میگدازد آنست که روایت شده است که فَلَمَّا حُمِلَ بَيْنَ يَدَيِ الرَّشِيدِ شَتَمَهُ وَجَفَاهُ آه و احزناه و وا حر قلباه که چون آنجناب را آوردند و در پیش روی هرون الرشید علیه العذاب الشدید برپا داشتند هرون ملعون اولاد زنا ملعون از قوم جهنم کند که با آن برگزیده خدا و رسول دشنام داد و بی ادبیها و جفاها کرد وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و در حدیث است که خامس آل عبا و مظلوم دردمند کرب بلا و غریب در وطن مبتلا بعد از وداع قبر رسول خدا در آنروز مشغول تهیه و تقویه اسباب از برای بیرون تشریف بردن



از مدینه طیبه شد آه و احزناه آه و واکرباه که چون شب سیم شد در دل شب که تاریکی همه عالم را گرفته بود اتفاق کنندگان در محشر و آنمغموم مهموم خونجگر از برای وداع روانه جانب قبر مادر و برادر گردید در بعضی از کتب معتبر میفرماید که چون بنزدیک قبر منور مادر رسید بصدای حزین گفت که اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّاهُ وَلَدُكِ يُوَدِّعُكِ بِوَدَاعٍ لَا رُجُوعَ فِيهِ يَا أُمَّاهُ هٰذَا آخِرُ الْوَدَاعِ یعنی سلام الهی بر تو باد ای مادر بزرگوار ای مادر اینک فرزند تو حسین وداع میکند ترا بوداعی که دیگر در آن بازگشت نباشد ای مادر این وداع آخرست بعد از این فرزند تو حسین بر سر تربت تو نخواهد آمد و صدای او را نخواهی شنید مؤلف نالان گوید که فدای قلب شکسته آقای مظلومان و سرور شهیدان شوم که در روز عاشورا در وداع آخر با اهلبیت در بدرود خواهران خونجگر مثل وداع با مادر وداعی نمود که اهل آسمان و زمین را بناله درآورد زیرا که بدر خیمه بیکسان آمده بصدای بلند فرمود که يَا أَهْلَ بَيْتِي عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ هٰذَا آخِرُ السَّلَامِ وَهٰذَا آخِرُ الْكَلَامِ فَاسْتَعْدِدْنَ لِلْأَسْرِ وَالذُّلِّ وَالْغُرْبَةِ یعنی ای اهلبیت من از جانب من بر شما باد سلام الهی این آخر سلام کردن منست بر شما آه آه و این آخر کلام و سخن گفتن منست با شما دیگر بعد از این صدای مرا نخواهید شنید شیعیان و ای گریه و ناله کنندگان چون آن بزرگوار بقبر مادر سلام کرد آه و احزناه از تربت طاهره مادر مظلومه اش آوازی برآمد که عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا مَظْلُومَ الْأُمِّ وَيَا شَهِيدَ الْأُمِّ وَيَا غَرِيبَ الْأُمِّ آه و مصیبتاه که از شنیدن این جواب چنان گریه بر آنمظلوم غلبه کرد که از شدت گریه و حزن و ناله اصلا نتوانست که سخن بگوید پس از سر قبر مادر بر سر تربت برادر پاره جگر آمده تا صبح در آنجا مشغول بعبادت و وداع بود و چون صبح طالع گردید روانه دولتسرای شده اهلبیت و اولاد و اقرباء و ملازمین را اخبار فرموده مشغول تدارک سفر شدند و در حدیث است که ناگاه محمد بن حنفیه بخدمت آنجناب مشرف شد و عرض کرد که ایجان برادر تو محبوبترین جمیع مخلوقاتی بسوی من و عزیزترین همه شان بر من و بحق خداوند که هرگز از خیر احدی بکس نکرده ام و جناب تو سزاوارتری از همه کس برای آنکه آنچه مصلحت جناب ترا میدانم عرض نمایم زیرا که از یک نطفه یک پدر متولد شده ایم و تو بمنزله جان من و روح من و چشم منی و بزرگ اهلبیت منی و اطاعت تو واجبست بر گردن من زیرا که خداوند جل شأنه ترا برتری و شرافت عطا فرموده است بر من و ترا آقای همه جوانان اهل بهشت گردانیده است ای برادر حال که میخواهی از مدینه توقف فرمائی روانه مکه معظمه شو اگر دیدی که در آنجا با اطمینان بسر میبری خدا بجا آوری آنجا توقف فرما و اگر ملاحظه فرمودی که از مدینه طیبه دشوارتر میگذرد از آنجا روانه بلاد یمن شو که در آنجا دوستان جدت و پدر بزرگوارم بسیار و خلق آن مهربان و رقیق القلب اند و بلاد بیت پرآب و علف و فراوان پس اگر در آنجا موافق خواهش تو است که زندگانی کنی که خوب و الا آنجا را در برو در صحراها و بر تلهای ریگها و سرهای کوهها منزل کن و اگر در کوهها و بیابانها نیز ترا اذیت کنند از دیاری بدیاری و از شهری بشهری دیگر برو و در یکمکان آسایش مکن تا آنکه ببینیم که آخر کار این مردم بکجا میرسد و خداوند در میانه ما و این قوم فاسقین چه حکم فرماید مؤلف پریشان حال مضطرب الاحوال گوید که ای شیعیان و ای دوستان و ای گریه کنندگان ملاحظه کنید که یزید لعین بر فرزند بهترین پیغمبران صلی الله علیه وآله چه قدر امر را صعب و کار را دشوار گرفته بود که آن بزرگوار بدون فتنه و اذیت نمیتوانست که در خانه و وطن خود آرام گیرد و زندگانی کند آه و مظلوماه بلکه در شهرهای دیگر و آبادیها میسر نبود که با اهل و عیال آسایش نموده بلوازم زندگی پرورد کار قیام و اقدام نماید آه و اویلاه که در روز عاشورا که فرمود ایقوم اگر اینکه امر را بر من تنگ گرفته اید مرا بگذارید تا ملک دیگر

در روایت

در پاس دنیا آسایش مرا حاجت بهیچیک از آنها نیست بگذارید دست اهل و عیالم را گرفته پناه بر نجار و فرنگ برم و آن
اشقیاء بچیاره راضی نشده قبول نکردند آه و فضیحتاه و واحزناه که از سخنهای محمد حنفیه معلوم میشود که آن دو برادر خاطر جمع بودند
که در کوهها و بیابانها که کسی را از سر ما و کرما و بی اوضاعی ممکن زندگانی نیست آن بزرگوار و آن یادگار حیدر کرار توانند آرام گیرند
و از شر اشرار محفوظ باشند پس جناب سید الشهداء علیه السلام در جواب فرمود که ای برادر والله که اگر در تمام دنیا
از برای من پناهی و آرامگاهی که من با یزید پسر معاویه بیعت نخواهم کرد و در کتاب مصائب المعصومین در حدیث دیگر
روایت کرده ام که آنحضرت فرمود که وَاللهِ يَا أَخِي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَاسْتَخْرَجُونِي حَتَّى يَقْتُلُونِي آه
و امظلوماه و واغریباه که آن بیکس یاور فرمود که والله ای برادر اگر من بروم در خانه حیوانی از حیوانهای زمین ساکن
شوم و آرام گیرم هر آینه در مقام جستجوی من در آیند و طلب بیرون آمدن من میکنند تا آنکه مرا هلاک کنند و در حدیث
است که چون محمد حنفیه شنید که آنحضرت بخداوند قسم یاد فرمود که او را بقتل خواهند رسانید ساکت شد و دیگر اصلاح عرض
نکرد و شروع کرد بگریستن پس آن دو برادر رو بیکدیگر کرده بقدر یک ساعت هر دو گریستند ابو مخنف روایت کرده است
که محمد بن حنفیه عرض کرد که ای برادر مفارقت تو بسیار مرا اذیت میکند ای برادر بحق خداوند که مرا آنقدر قوت نیست که
توانم دست بقبضه شمشیر کنم یا نیزه بردارم فَوَاللهِ يَا أَخِي مَا فَرِحْتُ بَعْدَكَ أَبَداً ثُمَّ بَكَى حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي إِنِّي
أَسْتَوْدِعُكَ اللهَ مِنْ شَهِيدٍ مَظْلُومٍ یعنی ای برادر بحق خداوند که دیگر هرگز بعد از تو خوشحال نخواهم گردید پس آنقدر گریست
که غش کرد و چون بحال آمد گفت ای برادر بدرستیکه من ترا وداع میکنم و بخداوند میسپارم ای شهید مظلوم پس آن دو برادر یکدیگر را
وداع کردند مولف دلشکسته گوید که اگر محمد بن حنفیه بشنیدن شهید شدن آن بزرگوار بقدر یک ساعت گریست که غش
کرد نمیدانم در روز عاشورا اگر در وقت وداع آنحضرت با برادر با جان برابرش حضرت عباس میبود و بعد از آنکه
زمانی او را کشته و در خاک و خون غلطیده میدید آه آه بلکه در هر ساعتی او را با نوجوانان در وداع شهادت میبود و با نگاه جگر
همه آنها را کشته و پاره پاره معاینه میکرد آه واویلاه و وامصیبتاه و در آخر الامر برادر بزرگوارش را سر از بدن جدا
در بیابان افتاده بچشم خود میدید آیا چگونه نالهای غریبانه میکرد و خاکهای کربلا را بر فرق خود میریخت پس خامس آل عبا
برادر خود محمد حنفیه فرمود که ای برادر خداوند ترا جزای خیر دهد زیرا که نصیحت خود را بجای آوردی و بهر چه خیر و صلاح میدانستی
اشاره نمودی لیکن برادر که من عازم مکه معظمه ام و تدارک سفر خود را دیده ام و برادران و خواهران و برادرزادگان
و شیعیان خود را بهمراه خود خواهم برد آه واغریباه و وامصیبتاه که آنحضرت امر فرمود که محملها را حاضر کردند
پس خواهران و دختران را در آنها نشانید و جناب سید الساجدین علیه السلام و حضرت عباس و جناب علی اکبر و جناب
قاسم و اولاد مسلم ابن عقیل و سایر اقوام و دوستان و شیعیان و ملازمین و غلامان را امر فرمود که در اطراف محملها
برسم بندگان و پاسبانان و خدمتکاران سواره و پیاده روانه شوند مولف شکسته حال شکسته بال پریشان حال
گوید که ای تعزیه داران و ای گریه کنندگان شرح احوال و اوضاع خواهران آنحضرت و دختران او و عزت و جلال ایشان
در وقت بیرون آمدن از مدینه طیبه شنیدید آه واحزناه نمیدانم که کدام یک از پریشانیها و اوضاع ایشان را برای دوستان
حکایت کنم تا قلبها کباب و دیدها پرآب گردد آیا احوال شب بعد از عاشورای ایشان را از برای شما نقل کنم یا سوخته
شدن خیمهای ایشان را بگویم یا تنهائی و بیکسی و پرستاری ایشان را عرض کنم که همه مردان و جوانان و دوستان و غلامان



و غلامان ایشان را کشته بودند یا اوضاع شتران لاغر بد راه بی جهاز و بی پالان را یا ایشان را برای شما حکایت کنم یا
از کج خلقیها و بد رفتاریها و اذیتها که از دست ساربانان کوفیان و شامیان بی ایمان که موکل بر آن اسیران بودند
شکایت کنم یا از بی آذوقه بودن و گرسنگیها و تشنگیها و بی لباسی و پریشانی احوال اطفال و کودکان کوچک و بزرگ آنها
در بیابانها و شهرها و دیارها شما را یاد آوری کنم تا در عوض اشک خون از چشمها جاری گردد لاحول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم باری بآن طریق که شنیدید و بآن نوع که بعرض مولیان رسید سید جوانان اهل الجنة خواست که
با اهل و عیال و ذریه فاطمه طاهره از مدینه طیبه بیرون تشریف آورد و آن روز مرد و زن و کوچک و بزرگ بیرون
آمدند و همه با رویهای خراشان و مویهای پریشان بجانب خانه پیغمبر آخر الزمان روانه شدند و بر هر کوچه و خانه که
میگذشتی بجز ناله و احسیناه و وا عباساه و وا علی اکبراه و وا قاسماه و وا زینباه و وا ام کلثوماه و وا ذریة رسول الله
و وا ذریة فاطمة الزهراه و امثال آن از سخنان و ناله و نوحه و زلزله و ولوله خبری و حکایتی دیگر نبود و گویا همه مدینه طیبه دفعة
واحدة بگریه و ناله در آمده بودند آه واویلاه و واحزناه و واکرباه که چون خواهران و دختران را در محملها نشانیدند
و خواستند که روانه شوند در حدیث معتبر است که أَقْبَلَتْ نِسَاءُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَاجْتَمَعْنَ لِلنِّيَاحَةِ یعنی دختران
عبد المطلب که در مدینه بودند با گریه و نوحه در حرکت آمده روانه بجانب کربلا و مصیبت کشان دیار بلا جمع شدند و صدای
نوحه و ناله را بجائی رسانیدند که راه رفتن را بر ایشان سد کردند و در حدیث است که جناب سید الشهداء ارواحنا
له الفداء ناچار و لاعلاج شده خود بنفس نفیس بجانب دختران عبد المطلب روانه شد و فرمود که ای دختران عبد المطلب
شما را بحق خداوند قسم میدهم که اینقدر ناله و نوحه و گریه مکنید و ممانعت از روانه شدن اهل بیت منمائید فَقَالَتْ
لَهُ نِسَاءُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلِمَنْ نَسْتَبْقِي النِّيَاحَةَ وَالْبُكَاءَ فَهُوَ عِنْدَنَا كَيَوْمِ مَاتَ رَسُولُ اللهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ
و احزناه که دختران عبد المطلب عرض کردند که ای سید و آقای ما از برای کدام روز ناله و نوحه خود را ذخیره کنیم
امروز از برای ما مثل مصیبت و عزاء روزیست که رسول خدا و امیر المومنین و فاطمه زهراء از دنیا رحلت
فرموده بودند مولف محزون دلخون گوید که ای دختران عبد المطلب امروز که اهل بیت در کمال عزت و حرمت
و رفاهیت و جمعیت و اسباب آماده بودند چنین گریها و نوحها و نالها کردید که دل عیان را کباب و دیدهای ایشان را
پر آب گردانیدید نمیدانم آن روز که اهل بیت بیکس از اسیری کوفه و شام خلاص شده وارد مدینه شدند و دیدید که
همه مردان ایشان کشته و شنیدید که همه نوجوانان و همسفرها در خاک و خون آغشته شده اند و بدنهای طاهره آل محمد را
در صحراها انداخته اند و سرهای ایشان را که همچو ماه تابان بودند بر سر نیزها کرده اند و دختران را اسیر و زنان را
دستگیر و کنیزی خواسته اند و جناب سید الساجدین را در غل و زنجیر کشیده اند چگونه نوحها و نالها و زاریها کردید بلی اینقدر
میدانم که هر چه کرده اید بجا آورده اید و حق داشته اید بلکه کم کرده اید فَيَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَنَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً

## مجلس هشتم

در وداع کردن آنحضرت با ام سلمه در وقت بیرون تشریف بردن آنجناب علیه السلام از مدینه طیبه
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْلُقْ وَلَنْ يَخْلُقَ خَلْقاً أَشْرَفَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ یعنی حمد خداوند

آنچنانیرا انسزات که حق تقدیر مود ه است و هرگز خلق نخواهد فرمود خلقی را که اشرف و بهتر بوده باشد از محمد و آل طاهرین او صلی الله علیه و علیهم اجمعین لِأَنَّهُ اِطَّلَعَ وَ اَحَاطَ عَلَى الْبَاطِنِ وَ الظَّاهِرِ فَلَمْ يَجِدْ اَعْرَفَ بِهِ وَ اَعْبَدَ لَهُ مِنْهُمْ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ بعلت آنکه پروردگار جلیل مطلع و محیط شد بر گذشتگان و آیندگان پس نیافت عارفتری و عبادت کننده تری از برای خود از ایشان در میانه اولین و آخرین ثُمَّ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ لَهُ بِاَنِ اخْتَارَ لَهُمْ شِيعَةً طَاهِرِينَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِهِمْ وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِهِمْ پس حمد و شکر مراورا است که خلق فرمود از برای جناب محمد و آل محمد علیهم الصلوة و السلام شیعیان طاهر پاکیزه چند که از برای خوشحالی ایشان خوشحال و از جهة حزن ایشان محزون شوند فَصَلِّ اللّٰهُمَّ عَلَيْهِمْ دَوَامَ خُلُودِ رُبُوبِيَّتِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ پس الحد اوندا من صلوات بفرست بر ایشان بدوام بقای پروردگاری تو ای تربیت کننده عالمین ثُمَّ صَلِّ عَلَى شِيعَتِهِمُ الْحَاضِرِينَ الْعَارِفِينَ الْمُحِبِّينَ الْمَحْزُونِينَ الْبَاكِينَ پس صلوات بفرست بر شیعیان ایشان که درین مجلس حاضرند و عارف باحوال ایشانند و از دوستان ایشانند و در نزد شنیدن مصائب ایشان محزون و گریانند فَاحْشُرْهُمْ مَعَهُمْ بِدَوَامِ خُلُودِ الْاَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْاَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ فِي اَعْلَى عِلِّيِّينَ پس محشور فرما شیعیان شان را با ایشان بدوام مخلد بودن انبیا و مرسلین و اوصیاء مرضیین در اعلی علیین وَ عَلَى مُؤْذِيهِمْ وَ غَاصِبِي حُقُوقِهِمْ وَ مُنْكِرِي فَضَائِلِهِمْ وَ الْمُخْرِجِينَ لَهُمْ عَنْ اَوْطَانِهِمْ لَعَائِنَكَ دَوَامَ خُلُودِ الْمُعَانِدِينَ فِي اَسْفَلِ السَّافِلِينَ و بر اذیت کنندگان بر ایشان و غصب کنندگان حقوق ایشان و انکار فضائل ایشان و بیرون کنندگان ایشان را از وطنهای شان لعنتهای تو باد بدوام مخلد بودن معاندین در اسفل السافلین وَ لَعْنَكَ بدانکه در کتاب عوالم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی احاطه کرد بر زمین پس اختیار نمود ما اهل بیت را و اختیار کرد از برای ما شیعیان چند که یاری میکنند ما را وَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا یعنی و خوشحال میشوند از جهة خوشحالی ما و محزون میشوند از جهة حزن ما وَ يَبْذُلُونَ اَمْوَالَهُمْ فِينَا اُولٰئِكَ مِنَّا وَ اِلَيْنَا یعنی و صرف میکنند مالهای خود شان را در راه ما جماعت از ما اهل بیت اند و بازگشت ایشان بسوی ما است و فرمود که هر چشمی در روز قیامت گریانست و هر چشمی در آن روز بیدار و بیتاب است الا آن چشمی که خداوند مخصوص کرده باشد او را بکرامت خود و گریه باشد بر آن اشک حرمتهائی که واقع شده باشد بحضرت امام حسین و آل علی ابن ابی طالب علیهما السلام و ایضاً در آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که پدر بزرگوارم جناب سید الساجدین علیه السلام همیشه میفرمود که هر مؤمنی که یکقطره اشک از چشم او در شهادت پدر بزرگوارم جناب سید الشهدا علیه السلام بر صورت او جاری شود ساکن گرداند خداوند او را بسبب آن یک قطره اشک در غرفهای عالیه جنان در زمانیکه هرگز او را آخری نبوده باشد و هر مؤمنی که اشک او بر صورت او جاری شود بجهة مطلع شدن بر آن اذیتهائی که از دشمنان ما در دنیا بما رسیده است خدای عز و جل او را جای دهد در مکانهای صادقین در جنت و هر که از جهة خاطر ما باو اذیتی برسد پس از اشک او بر صورت او جاری شود بجهة آن اذیت خداوند از روی او اذیت و بلا را بردارد و ایمن گرداند او را از سخط و غضب خود در روز قیامت و از آتش جهنم و ایضاً در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اِنَّهُ قَالَ لِفُضَيْلٍ تَجْلِسُونَ وَ تَتَحَدَّثُونَ قَالَ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ تِلْكَ الْمَجَالِسُ اُحِبُّهَا یعنی آنحضرت بفضیل فرمود که شما شیعیان با یکدیگر می نشینید و نقل حدیث میکنید فضیل عرض کرد بلی فدای تو شوم

حدیث آنکه خوشحال شوند بخوشحالی ما و محزون شوند بحزن ما اذیت ما اذیت است

در فضیلت گریستن بر آنحضرت





آنحضرت فرمود که من این مجالس را دوست میدارم ای فضیل زنده کردانید امر ما را و خداوند رحمت فرماید کسیکه امر ما را زنده بدارد یَا فُضَيْلُ مَنْ ذَكَرَنَا اَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللّٰهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ اَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ یعنی ای فضیل کسی که بخاطر آورد ما اهل بیت را یا مذکور شویم در نزد او پس بیرون آید از چشم او بقدر بال مگسی آمرزد خداوند گناهان او را اگر چه بوده باشد زیاده از کف دریا مؤلف گوید که اگر چه علمای اعلام شکر الله مساعیهم احادیث بسیار در فضیلت گریه بر خامس آل عبا غریب در ارض کربلا جناب سید الشهدا روحی له الفدا نوشته اند و ما هم نوشته ایم و گفته اند و گفته ایم و شما شیعیان شنیده اید لکن اگر این حدیث شریف را بگوش دل و جان بشنوید و بتحقیق و نور ایمان بفهمید هرگز در دنیا و آخرت لذتها را فراموش میکنید و تمنی میکنید که ایکاش که توفیق میداشتیم و بجز گریه بر آن بزرگوار شغلی و کاری دیگر نمیداشتیم و آن حدیث اینست که رُوِيَ عَنْ مُنْذِرٍ الثَّوْرِيِّ اَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ اَبَاهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ مَنْ عَبَرَ قَطْرَةً وَاحِدَةً فِي مُصِيبَتِي خَلَّدَهُ اللّٰهُ مَعِي فِي الْجَنَّةِ اَبَدَ الْآبِدِينَ یعنی روایت شده از منذر ثوری که او میگوید که باد و گوش خود شنیدم از حضرت امام حسین علیه السلام که فرمود که هر کس در مصیبت من بقدر یکقطره اشک گریه کند مخلد میکرداند او را خداوند جل جلاله با من در بهشت ابد الآبدین یعنی بدوام فیض خداوند و هرگز از من جدا نخواهد شد مؤلف جان نثار میگوید که ما عاصیان چه قدر قابلیت داریم که گریهای ما را منزلتی و قابلیت جزئی بوده باشد خصوصاً مثل جزائی که در این حدیث شریف است بلکه هر چه عطا فرماید از جانب پروردگار مهربان بتفضل و از جانب اهل عصمت علیهم السلام خواهد بود و بافرض استحقاق و تفضل شکی نیست که خالصین از محبین و شیعیان را در وقت قیام بلوازم تعزیه داری و گریستن و گریانیدن نظر بجزا و مزد نیست بلکه تقرب الی الله گریه و ناله و نوحه میکنند و پس از شنیدن این حدیث شریف چگونه نشود که جان خود را فدای صاحب این حدیث نمایند و گریه و شوق نمایند بعلاوه آنکه مصائب اهل بیت عصمت علیهم السلام خصوصاً بلاها و وقایع خامس آل عبا جناب سید الشهدا علیه السلام دو تا آتش را بیتاب و دلهای محبین را کباب و دیدهای موالیان را پر آب میکنند و بجهت آنها بر صورتها جاری میگردد و هستند در میانه شیعیان کامل عیار بزرگوارانی چند که تاب شنیدن و گفتن مصائب آنجناب را ندارند و بی اختیار ناله و نوحه فَهَنِيئاً لَهُمْ ثُمَّ هَنِيئاً لَهُمْ و بدانکه از جمله مصائب جگر شکاف سید مظلوم اینست که از کثرت عداوت اعدا و اذیتهای اهل جور و جفا تکلیف خود را اندید که در وطن اصلی خود در مدینه طیبه در نزد قبر جد و مادر و برادر توقف فرماید پس آنسرور تهیه اسباب هجرت از مدینه را فراهم آورده چون محملها بجهة زنان و دختران و چهارپایان از برای سواری نوجوانان حاضر گردانیدند جمیع بنی هاشم و اولاد عبد المطلب بلکه همه مردان و زنان اهل مدینه با گریه و ناله در اطراف خانه جناب رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند و از شدت گریه و نوحه گویا مدینه صیحه واحده شده بود مانند روز ارتحال رسول خدا و یوم فاطمه و شهادت حضرت امام حسن علیه السلام شده بود و صغیر و کبیر مدینه از مرد و زن گریه و زاری و ناله و بیقراری میکردند و در حدیث معتبر است که ناگاه با قامت خمیده ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان زنان گریه کنان بخدمت سید شهیدان رسید و عرض کرد که یَا بُنَيَّ لَا تُحْزِنِّي بِخُرُوجِكَ اِلَى الْعِرَاقِ یعنی ای نور دیده مرا محزون و غمگین مکن برفتن بعراق که من از جدت رسول خدا شنیدم که میفرمود که يُقْتَلُ وَلَدِيَ الْحُسَيْنُ بِاَرْضِ الْعِرَاقِ فِي اَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَا یعنی کشته میشود فرزند من حسین در ولایت عراق در زمینی که نام او کربلا است

جزای یک قطره اشک تخلید بودن در بهشت با سید الشهدا ۲۳

فدر ۹

انحضرت درجواب فرمود که یا اُمّاه اَنَا وَاللهِ اَعْلَمُ ذٰلِکَ وَاِنّی مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ وَلَیْسَ لِی مِنْ هٰذَا بُدٌّ یعنی ای مادر مهربان
بحق خداوند قسم که من نیز خود این را میدانم که لا محاله کشته خواهم شد و از برای من چاره نیست از کشته شدن و بدرستیکه
من میدانم آن روزیکه در آن روز کشته خواهم کردید وَ اَعْرِفُ مَنْ یَقْتُلُنِی وَاَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتِی اُدْفَنُ فِیهَا
ای مادر من میشناسم آن ملعونی را که مرا خواهد کشت و میشناسم آن بقعه را که در آن دفن کرده خواهم شد وَ اَعْرِفُ مَنْ یُقْتَلُ
مِنْ اَهْلِ بَیْتِی وَقَرَابَتِی وَشِیعَتِی و میشناسم آن اشخاصیرا که کشته میشوند از اهل بیت من و اقربای من و شیعیان من پس آن
بیکس مظلوم فرمود که یا اُمّاه قَدْ شَاءَ اللهُ اَنْ یَرَانِی مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَعُدْوَانًا یعنی ای مادر ای ام سلمه بتحقیق
که مشیت جناب اقدس الهی باینقرار گرفته است که به بیند مرا کشته شده و ذبح کرده شده از روی ظلم و عدوان
مؤلف خونجگر گوید که همین بس در بنای ظلم و عدوان که بر انمظلوم واقع شد اینکه وَرَدَ فِی الْحَدِیثِ اَنَّهُ
علیه السلام قُتِلَ مَظْلُومًا قَتْلَةً لَمْ یُقْتَلْ قَبْلَهُ اَحَدٌ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ آه وامظلوماه آه واغریباه یعنی کشته شد
بزرگوار کشته شدنی که کشته نشده بود و نخواهد شد مثل او احدی از اولین و آخرین پس انحضرت بام سلمه رضی الله تعالی عنها فرمود
یا اُمّاه وَقَدْ شَاءَ اللهُ اَنْ یَرَی حَرَمِی وَرَهْطِی وَنِسَائِی مُشَرَّدِینَ یعنی ای مادر ای ام المؤمنین بدانکه خداوند جل جلاله
مشیتش باین تعلق گرفته که به بیند حرم مرا و لشکر مرا و زنان مرا که از وطنهای خود رانده شده اند و بغربتها گرفتار شده اند
فقال علیه السلام وَاَطْفَالِی مَذْبُوحِینَ مَظْلُومِینَ یعنی ای مادر ای ام سلمه خداوند خواسته است که به بیند اطفال
مرا که از روی ظلم و عدوان ذبح کرده شده اند مولف دلفگار با آه و ناله شرربار گوید که آن برگزیده ملک
علام در اینکلام غم فرجام برای ام سلمه منحو است خبر دهد از شهادت علی اصغر که آن صغیر را در حال تشنگی از لب آب
دبی تیری حرملة بن کاهل اسدی ملعون برروی دست پدر تیری بر حلقوم او زد و او را شهید کرد آه واحزناه و همچنین
منحو است خبر دهد از شهادت آنکودکی که بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام از خیمه بیرون آمده بود و در گوشش آویزه بود
و از شدت خوف چنان میلرزید که استخوانهای او صدا میکرد و از شدت اضطراب نگاه باطراف راست و چپ
میکرد آه و امظلوماه که ملعونی چنان تیغی بر آنطفل زد که روح پاکش باشیانه قدس پرواز کرد آه وا ویلاه و
همچنین منحو است که خبر دهد از شهادت عبدالله پسر کوچک حضرت امام حسن علیه السلام که در آنوقتی که جناب سید الشهدا
بزمین قتلگاه افتاده بود آنطفل از خیمگاه از دست زنان فرار کرده خود را بدامن عم بزرگوار خود انداخت پس ملعونی
خواست که تیغی بر انجناب زند آنطفل دست خود را سپر عم مظلوم خود کرده پس آن بیچاره تیغرا فرود آورد و دست او را
قطع کرد پس تیری بر آن زدند و در دامن عم بزرگوارش شهید کردند اِنّا لِلهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
فَقَالَ مَاسُورِینَ مُقَیَّدِینَ وَهُمْ یَسْتَغِیثُونَ فَلَا یَجِدُونَ نَاصِرًا وَمُعِینًا یعنی انحضرت فرمود که ای مادر
ای ام سلمه خداوند خواسته است که به بیند اولاد مرا که اسیر کرده شده اند و بقید و زنجیر در کشیده شده اند و هر چند
استغاثه کنند هیچکس بفریاد ایشان نرسد و کسی ایشانرا اعانت نکند مؤلف مصیبت زده گوید که منظور
انحضرت آیا منحو است که بام سلمه وقت غارت شدن خیمهها خبر دهد که در آنوقت جناب سید الساجدین را در غل
و زنجیر کشیدند و هر چند آنمظلوم بیمار و سایر اولاد و عیال استغاثه کردند کسی بفریاد ایشان نرسید یا آنکه بخواهد
که از اسیرهای ایشان در راه کوفه و شام و کیفیت بستهای ایشان از ریسمانهای ستم و داخل کردنهای ایشان را در

خبر دادن انجناب شهادت خود را با ام سلمه با تفصیل

شهادت علی اصغر و کودکی دیگر و عبدالله





مجلسهای کوفه و شام خبر دهد که هر چند ناله و استغاثه کردند کسی گوش به آه و ناله ایشان نداد و در حدیثات که انبزرگوار
فرمود که ای مادر میخواهی آیا بتو بنمایم محل شهادت و قبر و خوابگاه خود را و آنجائی که نوجوانان و اصحاب من بر خاک هلاک خواهند
افتاد پس او را نزدیک خود طلبید و دستهای مقدس خود را بر چشم او کشید و اشاره بجانب کربلای معلی فرمود پس پرده ها
همه حجابها از چشم او برداشته شد و زمینها پست شد تا آنکه ام سلمه نمود محل شهادت و خوابگاه و لشکرگاه و خیمگاه خود را
و چون ام سلمه محل شهادت آنمظلوم و هنگامه کربلای معلی را دید گریست گریستن شدیدی و گفت چکنم بغیر آنکه تسلیم کنم امر الهی را
مؤلف گوید که کسی از امثال این احادیث گمان نکند که چون مشیت الهی بر وارد شدن اینگونه مصائب بر
هر یک تعلق گرفته بوده ایشان مجبور بوده اند و باختیار قبول شهادت نکرده بودند پس اجری ندارند و ثواب هم
بر ظلمهائی که کرده اند گناهی ندارند زیرا که در محل خود بدلیل عقل و نقل ثابت کرده ایم که در طاعت و معصیت هر چه مخلوقات
در عالم ذر و این عالم اختیار کرده اند و میکنند مشیت الهی بآن تعلق میگیرد تا هر کس هر چه اختیار کرده و میکند
ظاهر گردد تا استحقاق او از برای ثواب یا عقاب از برای خودش و عالمیان ظاهر و معلوم گردد و جای تحقیق این مطلب
در اصول دین است نه اینجا پس بدانکه ام سلمه عرض کرد که پیغمبر زنده گرامی جد بزرگوارت بمن تربتی عطا کرده است
که در شیشه است و فرموده است که چون او خون شود علامت آنست که ترا در عراق شهید کرده باشند انمظلوم در جواب
فرمود که ای مادر آن چنین است که جدم فرموده و بدانکه اگر من بعراق هم نروم که مرا خواهند کشت پس انبزرگوار
قبضه از تربت خود را برداشت و بام سلمه داد و فرمود که ای مادر این تربت را هم بر بالای تربتی که جدم داده است
بر آن شیشه بریز و چون به بینی این تربتها خون شده و در شیشه بجوش آمده و از سر شیشه خون بیرون شد بدانکه در آنروز من
کشته شده ام پس او را وداع کرده روانه شد مؤلف محزون دلخون گوید که ام سلمه در هجران انجناب
و دختران و پسران و احباب روز و شب نالهای جانکاه میکرد و آرام از او قطع شده بود و مکرر بر سر آن شیشه
میآمد و نظر بر آن میکرد و میگریست تا آنکه چون روز عاشورا بر سر آن شیشه آمد دید که همه آن تربتها خون شده و از
سر شیشه بجوش آمده پس نالهای بی اختیار از دل افگار برکشید و گفت ای دختران عبدالمطلب جمع شوید و مرا در عزاداری
یاری کنید و بدانید که سید و مولای شما جناب خامس آل عبا را کشتند پس همه ایشان با رودهای پریشان و سینههای
خراشان بخانه ام سلمه حلقه ماتم زدند و گفتند که ای ام المؤمنین این خبر را از کجا میدانی او در جواب گفت که هر گز
پیغمبر آخر الزمان و سید جوانان اهل جنان خبر دروغ نداده اند به بینید که تربتها در این شیشه همه خون شده است
پس آن شیشه را در میان گذاشتند و همه رودها و مویهای خود را بخون او رنگین کردند و صدا بوا حسیناه و وا غریباه
و وا ذبیحاه و وا مقتولاه و امثال این کلمات از خانه ام سلمه بلند کردند پس اهل مدینه خبر دار شدند همه چادرهای
عزا بر سر کرده با گریه و ناله بخانه ام سلمه آمدند و چندان بیاد شهیدان و نوجوانان و دختران گریه و نالها کردند که
نه زبانرا قوت تقریر و نه قلم را یارای تحریر است مؤلف محزون گوید که چه بسیار شبیه است گریههای اهل مدینه
برای وداع حضرت امام رضا علیه السلام با گریههائی که کردند در وقت وداع با جد بزرگوارش جناب سید الشهدا
زیرا که در احادیث معتبره روایت شده است که در آنوقت که مامون ملعون آدم فرستاد که این بزرگوار را از
مدینه بخراسان آوردند انجناب از برای وداع روانه مرقد جد بزرگوار خود جناب سید انبیا صلی الله علیه و آله

دادن پیغمبر جناب سید الشهدا تربت را با ام سلمه

کیفیت بیرون تشریف آوردن امام رضا ع از مدینه

شد

شد در زیارت وداع نموده بعد از نماز سر مقدس خود را بر انقبر منور گذاشت و گریه و ناله بسیار نمود و چون از جوار جد خود
دور می شد باز بی اختیار میشد و باگریه و ناله بلند عود مینمود و سر خود را بر قبر گذاشته بی اختیار اشک میریخت و بعد از آنکه
چندین دفعه چنین کرد آخر الامر ناله های بلند بی اختیار از قلب محزونش بیرون آمد راوی میگوید که من در آنجا حاضر بودم نزدیک
آن بزرگوار رفتم و سلام کردم و تهنیت بجای آوردم دیدم آنحضرت نظر التفات را بجانب من گردانید و فرمود ابرد مرا از زیارت
کن که دیگر مرا نخواهی دید فَاِنّی اُخْرَجُ مِنْ جِوارِ جَدّی وَاَمُوتُ فی غُرْبَةٍ وَاُدْفَنُ اِلی جَنْبِ هارُونَ یعنی بدرستیکه
من بیرون میبردم از جوار جدم در حلت میکنم در دیار غربت و دفن کرده میشوم در پهلوی هارون و در حدیث دیگر
آنحضرت خود فرمود که آنوقتیکه میخواستند مرا از مدینه بیرون کنند داخل شدم بخانه و اهل و عیالم را جمع کردم فَاَمَرْتُهُمْ
اَنْ یَبْکُوا عَلَیَّ حَتّی اَسْمَعَ یعنی و امر کردم ایشانرا که بر من غریب گریه و نوحه کنند تا من بگوش خود صدای ناله و نوحه بر خودم را
بشنوم پس دوازده هزار درهم پول در آوردم و بایشان تقسیم کردم ثُمَّ قُلْتُ اَمّا اِنّی لا اَرْجِعُ اِلی عِیالی اَبَداً
تمّ پس گفتم بایشان که آگاه باشید که من دیگر از این سفر بسوی عیال خود بر نخواهم گردید مؤلف حیران میگوید
که فرق در میانه بیرون تشریف آوردن این دو بزرگوار علیهما السلام از مدینه طیبه این بود که جناب سید الشهداء
با اهل و عیال و جوانان و برادران و شیعیان بیرون تشریف آوردند و در وقت شهادت اهل و عیالی داشتند که بایشان
وداع کنند و بر آن شهید ناله و نوحه کنند بخلاف امام غریب در خراسان که از مدینه تنها و بیکس بیرون تشریف آورد
آه و اغرباه که چون در خراسان زهر داده شد در خانه تنهائی رفته امر کرد که در خانه را ببستند و فرمود که کسی بنزد
من غریب نخواهد آمد پس در غربت و تنهائی روح مقدسش بآشیانه قدس پرواز کرد اما اهل و عیال و جوانانش
در مدینه طیبه محفوظ بودند آه و اغرباه که فرق جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء اکتفا باذیت و شهادت
خودش ننمودند بلکه همه مردان و جوانان او را بعد از اذیت بسیار شهید کردند و زنان و اهل و عیالش را هر چه توانستند
اذیت کردند و هر چه نکردند نتوانستند که کنند وَلا تَحْسَبَنَّ اللّهَ غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ

## مجلس هشتم

در وداع کردن خامس آل عبا علیه آلاف التحیة والثناء با فوجی از ملائکه در وقت بیرون تشریف آوردن از مدینه

الخطبة سُبْحانَ الَّذی بِرَحْمانِیَّتِهِ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی . فَبِقُدْرَتِهِ عَلی مُلْکِهِ غَلَبَ وَاحْتَوی . فَصَلِّ اَللّهُمَّ عَلی اَوَّلِ
مَنْ بِنُورِکَ اسْتَضی فَسَحابُ عَطائِکَ اَرْتَوی فَجَعَلَهُ کَهْفَ الْوَری وَبِاَشِعَّتِهِ خَلَقْتَ عَرْشَ الْعُلی وَما فیهِ اِلی تَحْتَ الثَّری مُحَمَّدٍ
سَیِّدِ مَنْ فِی الْآخِرَةِ وَالْاُولی . ثُمَّ صَلِّ اَللّهُمَّ عَلی اَوَّلِ نُورٍ اشْتُقَّتْ مِنْ نُورِ نَبِیِّ اللّهِ فَجُعِلَتْ قَلْبَهُ وَعاءَ نُورِ اللّهِ فَخُلِقَتْ
مِنْ اَشِعَّتِهِ الْکُرْسِیُّ وَمَلائِکَةُ اللّهِ . ثُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلی اَوْلادِهِ الَّذینَ هُمْ آلُ اللّهِ خُصُوصاً عَلی مَنْ بَکی عَلَیْهِ اَرْکانُ عَرْشِ اللّهِ
وَناحَ عَلَیْهِ حامِلُو عَرْشِ عَظَمَةِ اللّهِ وَنَدَبَ عَلَیْهِ مَنْ حَوی الْعَرْشَ لِذِکْرِ اللّهِ بَلْ احْتَرَقَ لَهُ قُلُوبُ مَلائِکَةِ مَلَکُوتِ اللّهِ لِاَشِعَّةِ
حُرْقَةِ اُمَّهِ اَمَةِ اللّهِ اَعْنی سَیِّدَنا وَمَوْلانا اَبا عَبْدِ اللّهِ عَلَیْهِ وَعَلی شِیعَتِهِ وَمُحِبّیهِ رَحْمَةُ اللّهِ وَعَلَی الْباکینَ عَلَیْهِ نِعْمَةُ اللّهِ وَعَلی
ظالِمیهِ وَمُعانِدیهِ نِقْمَةُ اللّهِ وَبَعْدُ اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ اَلَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ



بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ
الْجَحیمِ یعنی آن ملائکه که بر میدارند عرش را و آنها که در اطراف عرش اند تسبیح میکنند بحمد پروردگار شان و ایمان میآورند باو
و طلب مغفرت میکنند از برای آنجماعتی که ایمان آورده اند و میگویند که ای پروردگار ما فرا گرفته تو هر چیز را از جهت رحمت
و علم پس بیامرز آنجماعتی را که توبه کرده اند و متابعت کرده اند راه ترا و نگاهدار ایشانرا از عذاب جهنم
بدانکه از احادیث بسیار معلوم میشود که مراد از آنمؤمنینی که ملائکه برای ایشان استغفار میکنند محبین آل محمد اند صلی الله علیهم اجمعین
و در کتاب تاویل الآیات از ابی بصیر روایت کرده است که جناب صادق علیه السلام باو فرمود که از برای
خداوند ملائکه چند هستند که میریزند گناهان را از پشت شیعیان ما چنانکه باد در وقت خزان برگ را از درخت میریزد
و اینست که خداوند فرموده اند که وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا پس آنحضرت علیه السلام بابی بصیر فرمود که والله
استغفار ایشان از برای شما است نه از برای این خلق پس فرمود که ای ابا بصیر آیا خوشحال شدی من عرض کردم که بلی
و در کتاب زبدة التصانیف آورده که در آسمان هفتم دریائی است که حقتعالی او را در هوا آفریده و گودی آن پنجاه
ساله راه است و فرشته آفریده که چون بر پا خیزد دریای آب تا کعب او باشد و همه تسبیح میکند و آمرزش است مر خورنده گان جاه را
مؤلف گوید که اگر خواهی که از احوال عرش و ملائکه حاملین او و ملائکه حول آن مطلع شوی بدانکه
خلاصه آنچه از اخبار بسیار در کتب علماء ابرار ظاهر میشود اینست که از برای عرش چهار رکن است اول رکن ابیض
که همه سفیدیهای عالم از اثر اوست و در اپس ملائکه حاملین او میکائیلست دوم رکن اصفر است که همه زردیهای
و حیوات عالم از اثر اوست و در اپس ملائکه حاملین آن اسرافیلست سیم رکن خضر است که جمیع سبزیهای دمات
عالم از اثر اوست و در اپس ملائکه حاملین آن عزرائیلست چهارم رکن احمر است که تمام قرمزیها و خلقت عالم
از اثر اوست و در اپس ملائکه حاملین او جبرئیلست و از برای هر یک از این ارکان یکصد و پنجاه هزار رکن است و موافق
حدیث نبوی سیصد و شصت هزار رکن است و جناب اقدس الهی در نزد هر رکنی سیصد و شصت هزار ملک خلق فرموده که اگر
اذن میداد بکوچکتر از همه ایشان که فرو برد آسمان هفتگانه و زمینهای هفتگانه را هر آینه می نمود همه اینها در میانه دو ابهام او
مگر مثل یکدانه ریگ که در بیابان وسیع افتاده باشد پس جناب اقدس الهی جل جلاله بهمه ایشان وحی فرمود که ای بندگان
من بر دارید عرش مرا پس همگی بیکبار قوت کردند نتوانستند که آنرا حرکت دهند چه جای اینکه بردارند پس خداوند جلیل
با هر یک از ایشان ملکی دیگر جهة اعانت ایشان خلق فرمود پس همه قوت کردند نتوانستند که آنرا حرکت دهند پس خداوند
جلیل با هر یک ده ملک خلق فرمود پس هر چه قوت کردند عاجز شدند که آنرا حرکتی دهند پس خداوند با عظمت با هر یک
از ایشان مثل عدد جمیع ایشان ملک خلق فرمود پس کلاً عاجز شدند که عرش را حرکت دهند پس از جانب پروردگار جلیل
بایشان وحی رسید که عرش را واگذارید تا من از ابید قدرت خود نگاهدارم پس چون واگذاشتند آنرا بقدرت کامله
خود نگاهداری فرمود پس هشت نفر از ایشان وحی فرمود که شما عرش را بر دارید ایشان عرض کردند که ای خداوندا ما این
جمع کثیر از ملائکه عاجز شدند که آنرا حرکت دهند چگونه ما هشت نفر میتوانیم که از عهده او بر آئیم پس ندای با ایشان رسید
که منم خداوندی که هر دوری را نزدیک کردانم و هر سرکشی را ذلیل مینمایم و هر شدیدی را تخفیف میدهم و هر مشکلی را آسان
میسازم و هر چه را که میخواهم عمل میآورم و آنچه اراده من بآن تعلق گیرد حکم میفرمایم ای ملائکه شما را ذکری تعلیم مینمایم که بآن

در استغفار کردن ملائکه از برای شیعیان

در بیان ارکان عرش و ملائکه حاملین آن و احوال فرشتگی

جبک

چنگ زنید تا سنگینی عرش بر شما سبک شود ایشان عرض کردند که این چه ذکر است ندا در رسید که بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و چون آن هشت ملک باین ذکر تمسک نمودند عرش را برداشتند پس ببرکت این کلمات شریفه چنان عرش بر دوشهای ایشان سبک نمود که مثل یکموی بر دوش مرد قوی بود پس ندا رسید که عرش را باین هشت ملک واگذارید و باقی در اطراف آن طواف کنید و مشغول شوید بتسبیح و تحمید و تهلیل من و بدانید که منم خداوند قادر بر آنچه دیدید بلکه قادرم بر هر چه خواهم و در کتاب زبدة التصانیف آورده که چون حقتعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان رسید که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد خداوند عالم ماری بیافرید که بر دور عرش بپیچید و چهار رنگ آن از عرش زیاد آمد و آن اژدها را هزار سر بود و در هر سری هفتاد هزار زبان و در هر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح خدا میکند و ثواب آن از برای شیعیان آل محمد است مؤلف گوید که از آنچه مذکور شد معلوم شد که ملائکه حامل عرش خدا هشت نفرند و باقی بر حول عرش اند و بباید دانست که اصل عرش با آن عظمت و جمیع ملائکه عرش که از بعضی از آنها مطلع شدید و غیر از آنها از ملائکه کلا از شعشعه انوار اهل عصمت خلق شده اند مثل آنکه در کتاب عوالم روایت کرده است که عباس عم جناب رسول الله بآنحضرت عرض کرد که چگونه است ابتدای خلقت شما آنحضرت فرمود که یا عم چونکه جناب اقدس الهی جل شأنه اراده فرمود که ما را خلق فرماید تکلم فرمود بکلمه پس خلق فرمود از آن نوری را پس تکلم فرمود بکلمهٔ دیگر و خلق فرمود از آن روحی را پس آن نور و روح را مخلوط فرمود پس از آن مراد علی و فاطمه و حسن و حسین ع را خلق فرمود و تقدیس میکردیم او را در هنگامی که نبود تقدیس کننده پس چونکه خداوند اراده فرمود که مخلوقات را خلق فرماید نور شق نمود و از آن عرش را خلق فرمود پس عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و نور من افضل از نور عرش است و شق فرمود نور برادرم علی را و خلق فرمود از آن ملائکه را پس ملائکه از نور برادرم علی خلق شده است و نور او از نور خدا است و او افضل از ملائکه است مؤلف گوید فضل بودن اهل عصمت ع از عرش و جمیع ملائکه چنانکه ظاهر این حدیث دلالت کرد و احادیث متعدده دیگر هم دلالت میکند بسیار امر سهلی است در نظر عارفین باحوال اهل عصمت ع زیرا که از احادیث بسیار معلوم میشود که ملائکه خدام ایشانند و جناب صادق ع فرمودند که عادت جبرئیل این بود که هر وقت بخدمت رسول خدا ص مشرف میشد در پیش روی آنجناب مینشست بطوریکه غلامان و بندگان در نزد آقای خود می نشستند و از عادت او این بود که تا آن بزرگوار اذن نمیداد داخل خانه و حجرهٔ آنحضرت نمی شد مؤلف حلقه بگوش گوید که باین مضمون احادیث زیاده از حد تحریر است بلکه در نظر کاملین از شیعیان اهل عصمت علیهم السلام بودن ملائکه از خدام این بزرگوار کوچکتر فضیلتی است از برای ایشان زیرا که در احادیث متعدده متکثره فرموده اند که ملائکه خدام ما و خدام شیعیان ما میباشند و ما در این کتاب تیمنا و تبرکا اکتفا بیک حدیث میکنیم تا حق اهل بیت عصمت ع و حق شیعیان ایشان بر محبین و دوستین ایشان نمانده و آن حدیث اینست که صدوق علیه الرحمه از عبد السلام بن صالح هروی از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که خلق نفرموده است خداوند جل جلاله خلقی را افضل از من و در نزد او گرامی تر از من و حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید که من عرض کردم که یا رسول الله شما افضل اید یا جبرئیل آنحضرت در جواب فرمود که یا علی بدرستی که خداوند تبارک و تعالی فضیلت عطا فرموده است انبیا و مرسلین را بر ملائکه مقربین و فضیلت عطا فرموده است مرا بر جمیع انبیا و مرسلین و فضیلت بعد از من مخصوص تست یا علی و از برای ائمه که بعد از تواند و بدرستی که



ملائکه که حاملین عرش پروردگارند و آنها که در اطراف عرش اند تسبیح میکنند و تحمید پروردگار را و استغفار میکنند از برای آنجماعتی که ایمان آورده اند بولایت ما یا علی اگر نمی بودیم ما خلق نمیفرمود خداوند آدم را و نه حوا را و نه بهشت را و نه جهنم را و نه آسمان را و نه زمین را یا علی چگونه ما افضل از ملائکه نبوده باشیم و حال آنکه پیشی گرفته ایم بر ایشان بمعرفت پروردگار خود و بتسبیح او و تهلیل او و تقدیس او و تمجید او زیرا که اول چیزی را که خلق فرمود خداوند عز و جل ارواح ما بود پس ما را گویا فرمود بتوحید و تمجید خود پس آن چون ایشان مشاهده کردند ارواح ما را نوری واحد پس بسیار بزرگ شمردند امر ما را مؤلف گوید که در بعضی از احادیث دیگر است که آنقدر نور عظمت ما بر ایشان بزرگ و بزرگوار نمود که ملائکه گمان کردند که ما خداوندیم پس ما شروع کردیم بتسبیح خداوند تا ملائکه بدانند که ما مخلوق خداوندیم و خداوند منزه و مبرا است از صفات ما مخلوقات پس ملائکه از ما تعلیم گرفتند و تسبیح خداوند بجای آوردند و او را منزه شمردند از صفات ما مخلوقات و چون مشاهده نمودند بزرگی شأن ما را ما گفتیم لا اله الا الله تا بدانند ملائکه اینکه الوهیت مخصوص خداوند جلیل است و ما بنده اوئیم و خدا نیستیم و سزاوار پرستیدن نداریم پس ایشان از ما تعلیم گرفتند و گفتند لا اِلهَ اِلّا اللّهُ پس چونکه ملائکه مشاهده کردند کبریائی و بزرگی محل ما را گفتیم اَللّهُ اَکبَرُ تا بدانند ملائکه اینکه خداوند بزرگتر از آنست که محل بزرگ تمام باشد بلکه هر کس که محل او بزرگ است از عطاهای اوست پس ایشان یاد گرفتند و گفتند اَللّهُ اَکبَرُ و چون ملائکه مشاهده کردند آن عزت و قوتی را که خداوند بما عطا فرموده بود ما گفتیم لاحَولَ وَلاقُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ العَلِیِّ العَظیمِ تا آنکه دانا شوند ملائکه اینکه نیست حول و قوتی مگر بخداوند جل جلاله و چون ملائکه مشاهده کردند آنچه را که خداوند بما انعام فرموده است از نعمتهای خود و اطاعت ما را واجب فرموده بر مخلوقات خود ما گفتیم اَلحَمدُ لِلّهِ تا بدانند ملائکه که بر ما واجب است که در عوض عطاهای او حمد او را بجای آوریم پس ایشان از ما یاد گرفتند و گفتند اَلحَمدُ لِلّهِ پس بدان یا علی که ملائکه بتعلیم ما راه بردند بتوحید خداوند و تسبیح او و تهلیل او و تحمید او و تمجید او پس خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود حضرت آدم علیه السلام را و قرار داد ما را در صلب او و امر فرمود ملائکه را بسجود برای او از برای تعظیم و اکرام ما که در صلب او بودیم پس بود سجود ایشان از برای خداوند برای اظهار بندگی و عبودیت و از برای آنحضرت آدم اکرام و طاعت بجهة بودن ما در صلب او پس چگونه نبود که ما افضل نبوده باشیم از ملائکه و حال آنکه همه سجده کرده اند از برای آدم

و در حدیث دیگر از حبیب بن مظاهر علیه الرحمه روایت شده است که از جناب امام حسین علیه السلام سؤال کرد که چه بودید شما اهل بیت پیش از خلقت حضرت آدم ع آنجناب در جواب فرمود که بودیم ما بر صورت انواری چند در دور عرش خداوند رحمن و تعلیم میفرمودیم ملائکه را تسبیح خداوند را و تهلیل او را و تحمید او را مؤلف گوید که یکی از علتهای خدمت کاری ملائکه از برای اهل عصمت ع و از برای شیعیان ایشان اینست که از اشعهٔ انوار ایشان و طفیل وجود ایشان خلق شده اند بعلاوه آنکه طریقهٔ معرفت و پرستیدن خداوند را از ایشان تعلیم گرفته اند پس بر ایشان واجب است که حق تعلیم و تعلم را بجای آورند زیرا که رسول خدا فرمود که مَنْ عَلَّمَنِی حَرْفاً فَقَدْ صَیَّرَنِی عَبْداً یعنی هر کس که مرا یک حرف تعلیم کند پس بتحقیق که گردانیده است مرا بندهٔ خود و این بود یکی از باعثهای آنکه ملائکه علی الدوام خدمت میکردند اهل بیت عصمت و طهارت را در وقتیکه در اصلاب آباء طاهرین و ارحام امهات مطهرین بوده اند و در وقت تولد ایشان و در ایام کودکی ایشان و در خدمات ایام امامت ایشان و در اوقات سرور و خوشحالی ایشان مسرور و خوشحال بوده اند و در ایام حزن و غم ایشان مغموم و گریان بوده اند و در جنگها نصرت و یاری میکردند چنانکه در احادیث معتبره

بیار

بیار وارد شده است از آنجمله بعد از آنکه مظلوم کربلا و خامس آل عبا ع خواستند که از دست اذیت منافقین و اعداء دین
از مدینهٔ طیبه هجرت نموده روانه مکهٔ معظمه شوند بعد از وداع قبر جد و مادر و برادر همهٔ اهل مدینه از بنی هاشم و اقوام و
انصار و شیعیان اجتماع نموده با گریه و ناله و نوحه التماس عزیمت سفر عراق را نمودند و آنحضرت قبول نفرموده
عازم بود تا آنکه جناب محمد بن حنفیه و ام سلمه آمده الحاح بسیار نمودند آنحضرت در جواب فرمود که من از رفتن این سفر
لابد و لاعلاجم پس ایشان را وداع فرموده زنان و دختران را در محملها نشانیده و با اولاد و امجاد و اقرباء و احباء
و دوستان و شیعیان خواستند که روانه شوند و از هر طرف صدای نوحه و ناله بلند بود که ناگاه فوج عظیمی از ملائکه بر اسبهای
جنت سوار شده و در دستهای ایشان حربها بود بخدمت آن بزرگوار مشرف شده و سلام کردند پس عرض کردند که
یا حُجَّةَ اللّٰهِ عَلیٰ خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَ اَبِیهِ وَ اَخِیهِ یعنی ای حجت خداوند بر خلق او بعد از جد و پدر و برادر بدرستیکه خداوند
در موارد بسیار ما را بمدد جد بزرگوارت صلی الله علیه و آله فرستاده است و بلوازم خدمت او قیام و اقدام نموده ایم و اینک
ما را بخدمت جناب تو روانه فرموده است که هر چه امر فرمائی اطاعت نمائیم فَقَالَ لَهُمُ الْمَوْعِدُ حُفْرَتِی وَ بُقْعَتِی الَّتِی اُسْتَشْهَدُ
فِیهَا وَ هُوَ کَرْبَلَاءُ فَاِذَا وَرَدْتُهَا فَأْتُونِی یعنی آن مظلوم که مستعد وصول بمدارج رفیعهٔ شهادت گردیده بود در جواب ملائکه
فرمود که الحال بمکانهای خود برگردید که وعده گاه ما بسر قبر من است و آن بقعه ایست که من طلب میکنم در آن شهادت را که آن زمین
کربلاست پس چون من وارد آنجا شوم نزد من آئید پس ملائکه دفعهٔ دیگر الحاح و التماس نمودند و عرض کردند که ای حجت خداوند
آنچه خواهش داری ما را بآن امر فرما که ما همه مطیع و فرمان برداریم و اگر از دشمنان خود خوف داری امر فرما که در این
سفر در خدمت تو باشیم آنحضرت ایشان را مرخص کرده فرمود که دشمنان مرا بر من تسلطی و کراهتی نخواهد بود تا آنوقت که وارد
شوم بمحل شهادت خود در بقعهٔ خود پس ایشان بامر آن مولای اهل زمین و آسمان بمکانهای خود برگردیدند مؤلف
گوید که از جملهٔ خدمتهای ملائکه از برای اهل عصمت و شیعیان ایشان اینست که حضرت صادق ع میفرماید که چون روز عاشورا
میشود ملائکه از آسمان نازل میشوند با هر یک از ایشان شیشهها از بلور است و روانه خانها و محلها و مجلسها میشوند که در آنها
تعزیه داری بر مظلوم کربلا جناب سید الشهدا علیه السلم میکنند و بر آن شهید میگریند پس اشکهای چشمهای ایشان را در آن
شیشها جمع میکنند و چون در روز قیامت زبانهٔ جهنم خواهد که بر شیعیان و گریه کنندگان حمله کند قطرهٔ از آن اشکها را بر او
میزنند آتش جهنم بقدر شصت هزار سال راه از گریه کنندگان فرار میکند پس ای شیعیان و ای عاشقان و ای گریه کنندگان
چون بر این خدمت ملائکه مطلع شده و ثمره و خاصیت گریه خود را دانستید در ندبه و نوحه و ناله مبالغه نمائید و بدانید
که در حدیث معتبر روایت شده است که چون جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا در روز عاشورا در میانهٔ میدان
کربلای معلی بیکس و تنها ایستاده بود و از هر طرف ملاعین کوفه و شام هجوم میآوردند و بر آن حجت خدا از تنها اذیتها و آزار
میرسانیدند فَجَاءَهُ مَالِکُ بْنُ یُسْرٍ عَلَیْهِ اللَّعْنَةُ فَشَتَمَ الْحُسَیْنَ وَ ضَرَبَهُ بِالسَّیْفِ عَلیٰ رَأْسِهِ وَ عَلَیْهِ بُرْنُسٌ فَامْتَلَأَ دَماً فَقَالَ
الْحُسَیْنُ لَا اَکَلْتَ بِهَا وَ لَا شَرِبْتَ بِهَا وَ حَشَرَکَ اللّٰهُ مَعَ الظَّالِمِینَ آه و مصیباه که ناگاه مالک بن یسر علیه اللعنه خود را
بنزدیک آن غریب بیکس رسانید بمیه که خداوند دهان آن ملعون را مملو از زقوم جهنم فرماید که اول کاری که کرد این بود
که آن عزیز کردهٔ خدا و رسول را ناسزا گفت و بعد از آن ضربتی بر فرق همایونش زد که عمامه و کلاه آنحضرت پر از
خون شد پس آن بزرگوار او را نفرین کرد و فرمود که هرگز با آن دست نخوری و نیاشامی و محشور گرداند خداوند ترا با ظالمین

کیفیت ملائکه ع با جناب سید الشهدا ع در وقت خروج از مدینه

از تا بیزیدنک گریه کنندگان آتش بقدر شصت هزار سال

ناسزا گفتن مالک بآنحضرت و ضربت زدن بفرق او و نفرین کردن جناب بر آن ملعون





و بعد از آنکه جراحات بسیار بآن بزرگوار رسید و از هر طرف هر کس میرسید اذیت تازه میرسانید ضَجَّتِ الْمَلَائِکَةُ اِلَی اللّٰهِ تَعَالیٰ
بِالْبُکَاءِ وَ قَالَتْ یُفْعَلُ هٰذَا بِالْحُسَیْنِ صَفِیِّکَ وَ ابْنِ نَبِیِّکَ در آنوقت ملائکه با ناله و گریه و فغان بدرگاه الهی عرض کردند
که خداوندا باینگونه اذیت میرسد بحسین برگزیده تو و پسر پیغمبر تو و تو او را یاری نمیفرمائی پس خداوند عالم جناب قائم آل محمد
ع را بملائکه نمود و بایشان وحی فرمود که بِهٰذَا اَنْتَقِمُ لِهٰذَا یعنی باین بزرگوار انتقام میکشم از برای این مظلوم
و در کتاب بحار روایت کرده است که در آنوقت ملائکه عرض کردند که ما را اذن ده که او را یاری و نصرت نمائیم و چون
اذن یافتند چندان هجوم کردند که از بالای سر آنحضرت تا آسمانها پر از ملائکه شد ثُمَّ خُیِّرَ بَیْنَ النَّصْرِ عَلیٰ اَعْدَاءِ
اللّٰهِ وَ بَیْنَ لِقَائِهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللّٰهِ تَعَالیٰ پس از جانب پروردگار جلیل آن مظلوم مخیر شد در میانهٔ نصرت یافتن بر
دشمنان خداوند و فتح و ظفر یافتن بر ایشان و در میانهٔ شهادت و کشته شدن و فایز گردیدن بلقاء پروردگار پس آنحضرت
اختیار لقاء خداوند کرده ملائکه را مرخص فرمود آه و مصیبتاه و واویلاه که در حدیث معتبر است که بعد از اختیار
نمودن لقاء الهی شمشیر خود را در غلاف کرد و فرمود اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ پس سگان کوفه و شام یقین کردند
که آن مظلوم دیگر قتال نمینماید از اطراف هجوم آوردند و هر یک آن غریب را بضربتی مجروح میکردند که ناگاه صالح ابن وهب
حرامزاده وارد شد و نیزهٔ بر پهلوی آن حبیب الله المکین زد که از دوش اسب بر زمین افتاد و طرف راست روی منور رخ
بر زمین خورد آه و ابتاه و وامقتولاه که از جملهٔ خدمتهای جبرئیل امین بود که بعد از آنکه آن بزرگوار بر زمین افتاد و شمر شریر
علیه النیران و السعیر آنچه کرد و شیعیان را بی امام نمود در حدیث وارد شده است که دیدند کسی را که در میان فلک ها
صیحه و نعره میزند مردم او را منع کردند در جواب گفت که چگونه فریاد و ناله نکنم و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ایستاده است و نظر میکند باحوال شما و بآسمان و زمین و میترسم که نفرین بر اهل زمین کند که جمیع اهل زمین هلاک شوند
و من نیز در میانهٔ ایشان هلاک شوم پس آن بدبختان گفتند که این مرد دیوانه است و جمعی از ایشان از این سخن متنبه
شدند و گفتند بخدا سوگند که آنچه ما با خود کردیم هیچکس با ما نکرد و سید جوانان اهل جنت را برای ابن زیاد ولد
الزنا کشتیم پس همانجا با یکدیگر بیعت کردند که بر ابن زیاد خروج کنند و کردند و فایده نبخشید راوی از جناب سید الساجدین
سؤال کرد که نعره زننده کیست فرمود که جبرئیل امین است اگر خداوند او را اذن دهد چنان صیحه بر ایشان زند که روحهای
ایشان از بدنهای ایشان فرار کند و داخل جهنم گردد و لیکن خداوند آن ملاعین را مهلت داده است تا زیاد شود گناه
ایشان تا مضاعف گردد عذاب ایشان و از جملهٔ خدمات دیگر ملائکه این بود که چون روح مقدس آن شهید
تشنه راه رضای الهی قبض شد از هیچ آسمانی روح مطهرش نگذشت مگر آنکه هفتاد هزار ملک از عظمت و جلال او رو
از جای خود جستند و تا قیامت استخوانها و مفصلهای بدن ایشان میلرزد آه و اغربتاه و وامصیبتاه که جناب صادق
علیه السلم فرمود که حضرت فاطمه ع در مصیبت فرزند مظلوم خود گریه و ناله میکند و از صدای نالهای او علی الدوام ملائکهٔ خاص
دیگر نیز تضرع میکنند و جمیع اهل عرش و آنها که در اطراف عرش اند صداهای خود را در درگاه الهی بگریه و تقدیس
بلند میکنند بجهت خوف بر اهل زمین و اگر یکی از صداها و نالهای آنها بزمین رسد هر آینه هر کس که در مشرق و مغرب عالمست
بیهوش میگردد و کوهها بلرزه در میآیند و زمین زلزله میکند و اهلش را هلاک میگرداند مؤلف محزون میگوید
که هر وقت این حدیث شریف را میگوییم از گریها و نالهای خود که با این کمی و ضعف است در مقابل گریها و نالهای که سایر

اشیاء و ساکنین ملائکه علی میکنند خجل و شرمنده میشوم ودر حدیث است که ابی بصیر میگوید که من بجناب صادق علیه السلام عرض کردم که عجب امر در مصیبت جناب مظلوم کربلا صعب و دشوار و عظیم است آنحضرت فرمود که امر در آنچه شنیده و خبر دار عظیم تر است و از احادیث بسیار معلوم میشود که گریه ملائکه زیاده از همه چیز است بلکه اشک چشمهای ایشان هرگز خشک نمیشود مولف محزون گوید که ختم میکنیم این مجلس را بحدیث جانگدازی و آن اینست که در آن وقتیکه مظلوم کربلا و خامس آل عبا اعنی جناب سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا بعد از شهادت فرزندان و برادران و دوستان و هواداران در آن میدان بیکس و حیران ایستاده بود دید که منصور که یکی از سرکردهای ملائکه است با چهار هزار نفر بخدمت آنسرور مشرف شدند و عرض کردند که ما را مرخص فرمائید با دشمنان شما مقاتله کنیم و ایشان را بر خاک هلاک اندازیم آنحضرت ایشان را اذن ندادند پس بعد از مایوسی از اذن قتال بمکانهای خود بازگشت نمودند و در مکانهای خود از شدت حزن و غم و گریه و زاری آرام نگیرند مجدد چون از برای یاری بزمین کربلا بازگشت نمودند آنبزرگوار غریب را کشته و در خاک و خون آغشته دیدند پس با موهای پریشان و روهای خراشان با ناله و فغان مجاور قبر سرور شهیدان گردیدند و تا روز قیامت گریه میکنند و هر کس که بزیارت میرود او را استقبال میکنند و هر کس مراجعت نماید او را مشایعت میکنند و هر زائری که بیمار شود او را عیادت میکنند و هرگاه فوت شود بر او نماز میکنند و بعد از فوت او برای او استغفار میکنند علی الدوام منصور و اتباع او بر این احوالند و بر سر قبر آنبزرگوار انتظار ظهور حضرت قائم علیه السلام را دارند و از جمله از احادیث معلوم میشود که بغیر از منصور و اتباعش ملائکه بسیار دیگر در اطراف قبر مقدس آنشهید با موهای پریشان و دیده گریان و ناله و فغان است که اگر بیایی ایشان اهل هواها و آسمانها گریه میکنند و اگر آدمیان صداهای نالهها و زاریهای ایشان را بشنوند از طعام خوردن و آب آشامیدن و از همه لذتها باز میمانند پس خوش بحال آنمومنی که بملائکه اقتدا کند و خود را از گریه و زاری معاف ندارد فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما و احادیث در خصوص خدمات و گریه و زاری و تعزیه داری ملائکه وارد شده است زیاده از آنست که در یک مجلس همه آنها ذکر شود و لهذا بهمین چند حدیث اکتفا شد ان شاء الله بمناسبت در بعضی از مجالس آینده اشاره خواهد شد

| | | |
|---|---|---|
| والله الموفق | مجلس یازدهم | للصواب |

در بیرون تشریف بردن آنجناب از مدینه طیبه و اذن ندادن جنیان را بقتال و روانه فرمودن مسلم بن عقیل را بکوفه و گرفتار شدن او در آن السلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء و رحمة الله و برکاته و بعد بدانکه در احادیث معتبره وارد شده است که چون مجاورت قبر سید انبیا برفرزند بزرگوارش جناب سید الشهدا مشکل شد و یزید بن معاویه علیه الهاویه بحاکم مدینه نوشت که آنجناب را بقتل رسانیده سرش را در اسرع اوقات نزد او روانه نماید آنغریب در وطن و آن مبتلای بدرد و محن لا علاج شده خواست که از حرم جد بزرگوارش روانه شود خانه خداوند شود اهل مدینه اجتماع نموده هرچند التماس نمودند که ترک هجرت نماید آنجناب فرمود که من از این سفر لابدم و چاره بجز رفتن ندارم پس ملائکه هجوم آوردند و هرچند الحاح نمودند که ایشان را اذن دهد که دشمنان او را هلاک نماید آنحضرت اذن نداده ایشان را مرخص کرده و فرمود که وعده گاه ما در روز عاشورا در زمین کربلاست پس فوجی عظیم از جنیان مسلمان آمده فقالوا یا سیدنا و مولینا نحن شیعتک و انصارک فمرنا بامرک و ما تشاء یعنی عرض کردند که ای سید و آقای



ما شیعیان و یاوران شمائیم پس ما را امر فرما بامر خود و بهر چه رای جناب تو بآن تعلق گیرد پس اگر امر فرمائی بکشتن جمیع دشمنانت چنان ایشان را هلاک نمائیم که حاجت نباشد بحرکت کردن شما از جای خود آنحضرت در جواب فرمود که جزاکم الله خیرا پس فرمود که آیا نخوانده اید قرآن را که خداوند باری بر جد بزرگوارم حضرت رسول الله نازل فرموده است در آنجا که میفرماید آیه کریمه اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة یعنی هر جا که بوده باشید مرگ شما را در میابد اگر چه بوده باشید در قصرهای محکم و در آنجا که میفرماید آیه لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم یعنی بر انگیخته میشوند جماعتی که از برای ایشان شهادت نوشته شده است در وادی میشوند بسوی قتلگاه خود پس فرمود ای جنیان هرگاه من در خانه خود قرار گیرم بچه چیز مبتلا میشوند این خلق گمراه و بچه امتحان کرده میشوند ومن ذا یکون ساکن حفرتی بکربلا آه آه یعنی اگر من باین سفر نروم که در قبر من در کربلا جای خواهد گرفت و حال آنکه خداوند بقعه کربلا را در آن روزی که زمین را گسترده و پهن کرده از برای من اختیار فرموده است و جای رفت و آمد و بارانداختن شیعیان من قرار داده است و از برکت آن زمین دوستان من ایمن میشوند در دنیا و آخرت ولکن ای جنیان وعده گاه ما در روز جمعه است که آن روز عاشورا است که من در آخر آن روز شهید خواهم شد و باقی نخواهد ماند در آن روز کسی از اهل من بر اولاد من و اهلبیت من جز علی بن الحسین و بیمار برده الی یزید لعنه الله آه و مظلوماه یعنی در آن روز سر مرا از بدن جدا خواهند کرد و از برای یزید خواهند برد پس جنیان در جواب عرض کردند که والله ای حبیب خدا و ای پسر حبیب خدا اگر نه این بود که فرمان بردار امر تو بر ما لازم و واجب بود و مخالفت حکم تو از برای ما جایز نیست هرآینه میکشتیم جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه آنها اذیت بجناب تو رسانند پس آنجناب خداوند در جواب ایشان فرمود که نحن والله اقدر علیهم منکم یعنی ای جنیان والله که قدرت ما بر هلاکت ایشان زیاده از قدرت شماست ولکن خداوند هلاک میکرد انند هر کس را که هلاک میگرداند از روی دلیل و زنده میدارد هر کس را که زنده میدارد از روی دلیل و در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که در آنوقت یکی از عمه های جناب سید الشهدا با گریه و زاری بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد یا بن رسول الله شنیدم که یکی از جنیان از برای تو ناله میکرد و این نوحه را میخواند شعر

فان قتیل الطف من آل هاشم • اذل رقابا من قریش فذلت • یعنی بدرستیکه مقتول شده در زمین کربلا که از آل هاشم است از آنجا که بزرگ قریش است کشته شدن او باعث ذلت گردنهای قریش شد پس همه قریش خار و ذلیل شدند وله حبیب رسول الله لم یک فاحشا • ابانت مصیبتک الانوف وجلت • یعنی آنبزرگوار حبیب رسول خدا است نه شخص هرزه ضایع روزگار است و خطا هر گرداند مصیبت آنجناب شدائد و بلاهای عظیمه بسیار را و چه بزرگ و ناگوار آمد این مصیبت بر دوستان و شیعیان بلکه بر عالمیان پس آنحضرت ملائکه و جنیان را مرخص فرمود و اهل مدینه را وداع کرده روانه مکه معظمه گردید و این آیه شریفه را میخواند که

فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین یعنی بیرون رفت آن بزرگوار از مدینه در حالیکه خائف بود از اینکه دشمن تعاقب آورد و میگفت که ای پروردگار من نجات ده مرا از جماعت ظالمین و چون اهل کوفه مطلع شدند که آنحضرت با یزید بیعت نفرموده و از مدینه هجرت کرده و در مکه معظمه شده

همه نامها و عرایض بخدمت آنسرور روانه کردند بحدیکه در یکروز ششصد نامه از ایشان رسید تا آنکه دوازده هزار نامه نزد آنحضرت جمع شد و خلاصه مضمون بیشتر آنها این بود که ای پسر پیغمبر ما و ای فرزند علی ابن ابیطالب و فاطمه زهرا بدانکه ما را بغیر از جناب تو امام و هدایت کننده نیست و اینکه نهرهای ما جاری و درختهای ما میوه دار و صحراهای ما سبز و چشمهای ما در انتظار و شمشیرهای ما برای شما برروی دشمنان شما کشیده است پس تعجیل فرما بسوی ما والسلام پس آنجناب نامه در جواب ایشان باین مضمون نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بسوی جماعت بزرگان و اشراف از مؤمنین و مسلمین اما بعد بدرستیکه هانی و سعید نامهای شما را بمن رسانیدند و نامهای ایشان آخرترین همه نامها بود و ما مطلع شدیم بر هرچه در آنها نوشته بودید و خلاصه سخن بیشتر از شما این بود که از برای ما امام و هدایت کننده نیست پس تعجیل فرما بجانب ما و امیدواریم که خدا ببرکت جناب تو همه ما را از اهل حق و هدایت گرداند و اینک من روانه میگردانم بجانب شما برادرم و پسر عمم و محل اعتمادم از اهل بیتم مسلم بن عقیل را که چه او بمن نوشته بود که هم رأی شده‌اند همه بزرگان و اشراف و صاحبان عقل و فضل از شما بر آنچه نامهای شما بر آن دلالت کرده من نیز بزودی بر شما وارد خواهم گردید انشاءالله و بجان خودم قسم نیست امام مگر کسی که حکم کند بکتاب خداوند و رفتار کند بعدالت و جزا دهد هر کسی را بجزای حق و مخصوص رضای خود را عادت دهد بدین حق والسلام پس آنحضرت مسلم ابن عقیل را طلبید و او را با جمعی از اصحاب بجانب ایشان روانه نمود پس مسلم نماز در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله کرده و دوستان خود را وداع نموده دو نفر راه نما برداشت و از مدینه طیبه روانه بجانب کوفه شدند و در بعضی از کتب است که از مکه معظمه روانه شدند پس آن دو نفر راه نما یکی از شدت تشنگی هلاک شد پس مسلم آنرا بفال نیک نشمرد و عریضه بجناب سید الشهداء نوشت که اگر صلاح میدانید مراجعت نمایم آنحضرت در جواب او نوشتند که از جدم شنیدم که از ما نیست هر کس فال بد زند و البته روانه کوفه شو و چون روانه شد دید که صیادی آهوئی را کشته و در راه او انداخته مسلم گفت انشاءالله ما دشمنان خود را اینطور خواهیم کشت

و روانه شد و چون داخل کوفه شد در خانه مختار منزل نمود پس فوج فوج شیعیان بر او وارد میشدند و مسلم نامه جناب سید الشهداء علیه السلام را بر هر فوجی میخواندند و مردم گریه میکردند و با او بیعت میکردند تا آنکه هیجده هزار نفر با او بیعت کردند و بروایت ابی مخنف هشتاد هزار با او بیعت کردند پس مسلم کیفیت احوال را و بیعت کردن خلق را بجناب سید الشهداء نوشت و در نامه خود عرض کرد که بزودی بکوفه تشریف آورند پس یکی از منافقین بدآئین نامه بیزید نوشت باین مضمون که اما بعد بدرستی که مسلم بن عقیل وارد کوفه گردیده و شیعه با او بیعت کردند از برای حسین بن علی علیه السلام پس اگر بعد از این ترا بکوفه حاجتی هست روانه کن مرد با قوت با شوکتی را که جاری سازد امر ترا و تواند که رفتار کند با دشمنان تو مثل رفتار تو و نعمان که الآن والی کوفه است مرد ضعیفی است و او را قدرت بر دفع دشمن تو نیست و ابی مخنف روایت کرده است که چون یزید پلید بر مضمون نامه مطلع گردید وزیر خود را که سرحون نام داشت طلبید و از او مشورت کرد که که را روانه کوفه نماید او گفت ابن زیاد که الآن والی بصره است و او را والی بصره و کوفه گردان پس یزید علیه اللعنه بآن ملعون نامه نوشت باین مضمون که شنیده‌ام که مسلم ابن عقیل بکوفه آمده و از برای حسین بن علی از خلق بیعت میگیرد و از تو بتر روان ترندیدم که بجانب دشمن خود اندازم پس باید برسیدن نامه من دفعة



نامه های اهل کوفه و جواب آنحضرت

وارد شدن مسلم بکوفه و بیعت کردن هیجده هزار نفر با او



روانه کوفه شوی و از نسل علی ابن ابیطالب علیه السلام احدی را نگذاری که بر روی زمین راه رود یعنی همه را بقتل رسانی و مسلم بن عقیل را اگر دست یابی بقتل رسانی و سر او را از برای من روانه کنی والسلام و در آن اوقات نامه آنجناب سید الشهداء علیه السلام ببصره رسیده بود باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بن ابیطالب بدانید که خداوند برگزید محمد را و او را گرامی داشت به پیغمبری و بعد او را بجوار رحمت خود طلبید و بعد از او اهل او و ذریه او سزاوارترند از همه کس بمقام او پس چند بود که قومی بر ما ادعا میکردند امیر بودن را و ما در مقام تسلیم و رضا بودیم و الآن روانه نمودم بجانب شما نامه خود را و میخوانم شما را بسوی کتاب الله و سنت رسول الله پس بشنوید کلام مرا و اطاعت کنید امر مرا والسلام علیکم پس این نامه را همه اشراف خواندند و احدی اظهار آنرا ننمود مگر مردی که اسمش منذر بود که دختر خود را بعقد ابن زیاد در آورده بود و عروسی او نزدیک بود که او حکایت این نامه را با بن زیاد و یزید بیان و خبر داد و رسول آنحضرت را که اسم او ذریع بود و برادر رضاعی آنحضرت بود گرفته نزد آن ملعون برد پس آن شقی آن رسول را بقتل رسانید و او اول رسولی بود که در اسلام کشته شد پس ابن زیاد منع انصار و بالای منبر رفته و برادر خود عثمان را والی بصره کرده و خلق را از مخالفت او ترسانیده و اقوام خود و اشراف بصره را برداشته روانه کوفه شد و چون بنزدیک کوفه رسید قبای سفیدی پوشیده و عمامه سیاهی بر سر بست و نقابی مثل نقاب جناب سید الشهداء علیه السلام بست و چوب خیزرانی مثل چوب آنحضرت بدست گرفت و بر قاطری مثل قاطر آنحضرت سوار شد و در اطراف شهر کوفه توقف نمود تا آنکه شب شد پس از راه نجف بطوری وارد کوفه شد که خلق چون منتظر ورود جناب خامس آل عبا علیه السلام بودند گمان کردند که او جناب سید الشهداء است پس صدای خود را بلند کرد و گفت الله اکبر ابن رسول الله و رب الکعبه پس در آن تاریک شب مردم صداها در هم انداختند و زیاده از چهل هزار نفر در عقب سر او افتاده همین میگفتند که یا ابن رسول الله ما جناب تو ایم حتی آنکه جمعی دم اسب او را گرفته بودند و بگمان آنکه فرزند رسول خدا است در عقب او میدویدند و آنملعون محیل بر هیچ دسته و جمعیتی نمیگذشت مگر آنکه در آن تاریکی بر او سلام میکردند و میگفتند مرحبا بک یا ابن رسول الله خوش آمدی ای فرزند رسول خدا و نیکو آمدی و آنملعون چون میدید که خلق او را باسم جناب سید الشهداء علیه السلام بشارت میدهند دایم بر غیظ او میافزود تا ناگاه آنملعون نقاب از روی خود گشود و گفت من عبیدالله زیادم پس خلق چون بر واقعه مطلع شدند جمیعا از او فرار اختیار کردند بحدیکه پاها را بر روی یکدیگر گذاشته میگریختند و آنملعون خود را بدار الاماره رسانیده و در آنجا آرام گرفت و چون صبح طالع شد منادی بکوچه و بازار فرستاد که همه خلق نماز ظهر را بجماعت در مسجد جامع بعمل آورند بعد از آن ازدحام خلایق بر منبر برآمده و پس از خطبه گفت ای گروه خلایق آگاه باشید که منم امیر المؤمنین یزید و مرا حاکم شهر شما و صاحب اختیار لشکر و جهاد شما گردانیده و بمن امر فرموده که با مظلوم شما انصاف کنم و با فقیر شما اکرام کنم و با هرکس که سخن مرا بشنود و اطاعت کند احسان و نیکوئی کنم مثل پدر مهربان و هرکس ترک کند امر مرا و خلاف کند عهد مرا معامله کنم با او بتازیانه و شمشیر پس هرکسی که در انجام کار خود تفکر نماید که در رفتاری خبر از حقیقت نیات شما خواهد داد نترسد پس برانگیزانید جمیع را که خلق را تفتیش کنند و تاکید بلیغ نمود با ایشان که هرکس یزید بیعت دارد و دوست او است نام او را ثبت نمایند و هرکس دشمن او است و از اهل خلاف است نام او را هم علیحده

بنویسند و حکم کرد که هر کس بخانهٔ اهل خلاف برود مورد سیاست و انتقام خواهد گردید و هر نویسنده که اسم اهل خلاف را
درست ننویسد و از احوال خلق درست خبر نیاورد مال او و خون او حلال است و از عطاها و وظایف بیزار است و نخواهد بود و اگر
در خانهٔ او یکنفر از اهل خلاف باشند و خبر ندهد بر دار کشیده خواهد شد بر در خانهٔ خودش     و شیخ مفید میفرماید که چون
مسلم ابن عقیل خبر آمدن عبید الله را بکوفه استماع نمود و سخنهای بالای منبر او را شنید و عهدها که از نویسندگان او از خلق
گرفته است مطلع گردید از خانهٔ مختار بیرون آمده و بخانهٔ هانی بن عروه رفت پس شیعیان خفیه و پنهان بدیدن او میرفتند
و با یکدیگر معاهدهٔ کتمان امر مینمودند     و ابو مخنف روایت کرده است که در آنوقت هانی چندان بیمار بود که نتوانست
برخیزد و با مسلم معانقه کند پس شخص ابن زیاد را بیان آوردند هانی گفت که او بمن تهنیت است و او را از ناخوشی خود خبر
میکنم و از او خواهش عیادت میکنم و ترا شمشیری میدهم و در عقب این حجره مخفی میکنم پس چون آنملعون آمد و نشست بیرون
آی و او را بکش و اگر تو او را نکشتی او ترا خواهد کشت پس هر وقت که من عمامه از فرق خود بر زمین گذارم و بر دارم و
بر سر گذارم آنوقت بیرون آی و او را بقتل رسان مسلم گفت انشاء الله چنین خواهم کرد     پس هانی ابن زیاد را
از ناخوشی خود با خبر گردانید و از عیادت نکردن او گله کرد پس او عذر آورد که خبر از ناخوشی تو نداشتم پس بعد از
نماز عصر بدیدن او آمد و در پهلوی او نشست و مشغول صحبت شدند پس هانی چندین دفعه عمامه خود را بر زمین گذاشت
و بر سر گذاشت و اشعاری چند میخواند که همه اشاره بود از برای مسلم که بیرون آی و او را بکش و مسلم از عقب حجره بیرون
نیامد پس ابن زیاد چون عمامه برداشتن و شعر خواندن هانی را دید گفت این مرد هذیان میگوید پس برخواست و رفت
پس مسلم از عقب حجره بیرون آمد هانی گفت سبحان الله چرا او را نکشتی هرگز بهتر ازین بر قتل او مسلط نخواهی شد مسلم در جواب
گفت که مرا مانع شد از قتل او آن حدیثی که از حضرت امیر المؤمنین ع شنیدم که فرمود ایمان نیست از برای کسی که بکشد مسلمان را
یا مؤمنی را هانی گفت که والله اگر او را کشته بودی کشته بودی فاسق کافر را پس ابن زیاد غلام ملعون خود معقل نام را
طلبید و باو سه هزار درهم داد و باو گفت که تفحص از احوال مسلم ابن عقیل و اصحاب او نماید و چون یکی از اصحاب او را
یا جمعی را از ایشان بینی این سه هزار درهم را باو بده و باو بگو که این پولها را بگیر بدو تهیهٔ اسباب از برای دفع دشمن خود
کنید و با ایشان حال کن که تو از دوستان ایشانی و چون این سه هزار درهم را بایشان دهی خاطر جمع میشوند که تو از
ایشانی و محل اعتمادی پس آنوقت رازهای خود را از تو مخفی نمیدارند پس رفت و آمد کن با ایشان تا معلوم کنی مسلم ابن عقیل را
که در کجاست و برو تا او را ببینی و از برای من خبر آوری پس آن غلام که بر خودش و آقایش لعنت باد آن پولها را
گرفت و روانه شد و داخل مسجد اعظم شد و در پهلوی مسلم ابن عوسجه اسدی که مشغول نماز بود نشست پس گوش فرا داد شنید
که جمعی میگویند که این مرد یعنی مسلم ابن عوسجه از آن جماعتیست که با جناب حسین علیه السلام بیعت کرده است پس در
پهلوی او نشست تا آنکه از نماز فارغ شد پس باو گفت که ای بندهٔ خدا من مردی هستم از اهل شام و خداوند نعمت با
فرموده است بمحبت اهل بیت ع را و حب محبین ایشان را و شروع کرد بگریه کردن بدروغ و بعد از گریه گفت که مرا
با منست سه هزار درهم و شنیده ام که یکی از اشخاص که بیعت با پسر دختر رسول خدا ع کرده است بکوفه آمده است و
میخواهم این درهمها را بخدمت او هدیه کنم و کسی را نمییابم که مرا راه نمائی کند بجانب او و خودم مکان او را نمیدانم
و من الحال در مسجد نشسته بودم شنیدم که یکی میگفت این مرد را که تو باشی اطلاع بر احوال این اهل بیت ع است آیا

(حاشیه: آوردن هانی بن عروه ابن زیاد را بخانهٔ خود بجهت کشتن او)

(حاشیه: حیلهٔ ابن زیاد در پیدا کردن مسلم)

این



این سخن راست میشود که مرا باو برسانی پس مسلم بن عوسجه اول از او عهد و قسمهای مغلظه گرفت که اگر او را راه
نمائی بخانهٔ مسلم بن عقیل نماید امر او را فاش نکند و بعد از آن باذن جناب مسلم بن عقیل رضی الله تعالی عنه آنغلام را بخدمت
مسلم برد پس آن پولها را بخدمت مسلم هدیه کرد و خود را در زمرهٔ فدویان او در آورد و زودتر از همه کس براو وارد میشد
و آخرتر از همه بیرون میآمد تا آنچه ابن زیاد میخواست که بر آن اطلاع یابد مطلع شد و ابن زیاد را بهمه آنها خبر کرد پس
ابن زیاد بدنهاد هانی بن عروه را طلبید     ابو مخنف روایت کرده است که چون هانی بر آنملعون وارد شد گفت
السلام علیک ایها الامیر     آنشقی روی خود را گردانیده جواب نداد هانی را ازین رفتار بد آمد و از علت آن سؤال
کرد و آنملعون گفت چرا مسلم را در خانهٔ خود مخفی کرده و از برای او اعوان و انصار و اسلحهٔ حرب مهیا میکنی هانی گفت
معاذ الله هر کس خبر او برده دروغ گفته است ابن زیاد گفت که آنکس راستگوتر از تست پس معقل غلام ملعون خود را حاضر کرد
پس معقل بهانی گفت مرا میشناسی گفت بلی تو همان مکار حیله گری پس هانی فهمید که آنخبیث دوست نبوده بلکه دیده بان ابن زیاد
بوده پس ابن زیاد علیه اللعنة باو گفت که مسلم بن عقیل را تسلیم من کن و گر نه والله گردن ترا خواهم زد هانی در جواب
گفت که والله آنوقت لشکر در خانه ترا خواهد گرفت ابن زیاد گفت وای بر تو مرا بلشکر دوستان خود میترسانی
و او گمان کرد که اقوام او او را مانع خواهند شد پس زیاد زد که هانی را نزد من آورید چون نزدیک بردند چوبی
که در دست داشت بسیار بر پیشانی و صورت و دماغ او زد تا آنکه دماغ او شکست و خون بر صورت و ریش او جاری
شد و گوشت از پیشانی و صورت او کنده شد و بر روی ریش او افتاد و آنقدر آنچوب را بر او زد که بشکست پس هانی
دست برده قبضهٔ شمشیر یکی از ملازمین او را گرفت و خواست که بشمشیر او حمله کند بر عبید الله آنملازم نگذاشت     و ابو مخنف
روایت میکند که هانی شمشیری همراه خود داشت و بر ابن زیاد زد و او را زخم بزرگی عارض شد پس ابن زیاد فریاد زد
که او را بگیرید پس هانی دست بالا برد و دوازده نفر از ملازمین او را کشت پس بر سر او هجوم آوردند و او را گرفتند
و دستهای او را بستند و در پیش روی ابن زیاد نگاه داشتند پس آنملعون عمودی از آهن در دست داشت و بر پیشانی
او زد و او را بکشت     و در روایت دیگر هست که ابن زیاد بخشم آمده گفت که خون تو حلالست پس امر کرده او را
کشیدند و در خانه کرده و در را بر روی او بستند و در اطراف پاسبانان نشانیدند و چون قبیلهٔ هانی بخونخواهی او آمدند ابن
زیاد شریح قاضی را نزد ایشان فرستاد که ما او را نکشته ایم و برای مصلحتی او را نگاه داشته ایم پس قبیلهٔ او متفرق شدند
پس شخصی مسلم ابن عقیل را از آنچه ابن زیاد با هانی کرده بود مطلع گردانید پس مسلم اصحاب خود را ندا کرد و جماعت بسیار
بگرد او در آمدند بحدیکه مسجد و بازار پر از خلق شد تا تمام مردم جمع میشدند پس امر بر ابن زیاد بدنهاد دشوار شد
و همت او بر این شد که دروازهٔ قصر دار الاماره را ببست و خود را در آن حفظ کرد و نبودند نزد آنملعون در آنوقت زیاده
از سی نفر ملازم و بیست نفر از بزرگان و عیال او پس ابن زیاد کج نهاد جمعی را فرستاد تا مردم را بترسانند از سیاست یزید
و آمدن لشکر از شام و چون مردم این کلام را شنیدند ترسیدند و شروع کردند متفرق شدن تا آنکه چون وقت نماز
مغرب شد در نزد مسلم زیاده از سی نفر نمانده بود و چون مسلم بیوفائی کوفیان را دید روی بجانب درگاه کنده کرد که از مسجد
بیرون رود و در آنوقت دید که زیاده از بیست نفر در نزد او نیست و چون از مسجد بیرون آمد یکنفر را با خود ندید که او را
راه نمائی کند بجائی و اگر دشمنی وارد شود دفع او کند پس لابد و لاعلاج مضطرب شده پناه بدر خانهٔ پیرزنی برد که اسم

(حاشیه: زدن ابن زیاد هانی را)

(حاشیه: اجماع کردن خلق با مسلم و مخفی شدن ابن زیاد در دار الاماره)

(حاشیه: وا گذاردن خلق از مسلم)

او

او طوعه بود بر او سلام کرد و آن زن جواب داد پس از او آب طلبید چون او را آب داد گفت چرا اینجا نشستی گفت تا آمده
گفت برخیز و بخانه خود نزد اهل و عیال خود برو مسلم جواب نداد آن زن دفعه دویم این کلام را مکرر کرد مسلم گفت برو مسلم
جواب نداد آن زن دفعه سیم گفت سبحان الله ای بنده خدا برخیز و بخیر و عافیت بخانه خود برو که صلاح نیست که بر در
خانه من نشینی و من حلال ندارم مسلم از جای برخواست و گفت ای زن من غریبم و در این شهر مرا اهلی و عیالی و قبیله

رفتن مسلم بخانه پیرزنی

نیست و من مسلم بن عقیلم که این قوم مرا تکذیب کردند و فریب دادند و از خانه خود بیرون کردند آن زن گفت که
تو مسلمی آنغریب فرمود که بلی آن زن نیک عاقبت عرض کرد که داخل خانه من شو پس او را داخل خانه فرش کرده
پاکیزه کرد و بر او عرض غذا نمود و او میل نفرمود و از برای آن زن پسری بود که اسم او بلال بود چون از بیرون
بخانه آمد دید که مادرش بحجره دیگر آمد و رفت بسیار میکند آن پسر گفت ای مادر چه میشود که تو اینقدر رفت و آمد میکنی مگر
در اینخانه امشب خبر تازه ایست آن زن گفت که ای فرزند از این سؤال درگذر آن پسر گفت از آنچه هست خبر ده آن زن
گفت ترا با این امر چه کار است پی کار خود برو پسر اصرار از حد گذرانید مادر گفت که اگر دیگری را خبر نکنی ترا مخبر کنم آن

گردانم

مطلع شدن پسر پیرزن از احوال مسلم و خبر کردن او ابن زیاد را

پسر گفت که بدیگران خبر ندهم آن زن آن پسر را قسم داد و او قسم خورد که دیگری را خبر نکند پس آن زن خبر مسلم را
بفرزند خود گفت آن پسر خوابید و آرام گرفت و چون آخر شب شد و مردم از اطراف مسلم از مسجد و کوچه و بازار
متفرق شدند و بخانهای خود رفتند ابو مخنف گوید که چون صبح شد آن زن ظرف آبی را از برای او آورد
و گفت امشب ندیدم که بخوابی مسلم گفت که بخواب رفتم و در خواب دیدم که حضرت امیرالمؤمنین ع بمن فرمود که تعجیل
کن تعجیل کن و زود نزد ما بیا و من گمان میکنم که این آخر روز من است از دنیا و اول روز من است از آخرت
و در حدیث است که ابن زیاد علیه اللعنة جاسوسی فرستاد تا از احوال مردم برای او خبر آورد و چون خبر آورد که
مردم از اطراف مسلم متفرق شدند آن ملعون مردود از دارالاماره با خواص اصحاب خود و بزرگان بیرون آمد
و در مسجد بر منبر بر آمد و گفت که منادیان ندا کنند که بیرون رفت از ذمه ما هر مردی از سرهنگان و میرشبان و کدخدایان

خطبه ابن زیاد در مسجد

و سواران و جهاد کنندگان که نماز خفتن را در مسجد نگذارد و راوی میگوید که تقریباً ساعتی نگذشت که مسجد پر از خلق شد پس امر
کرد منادی را که اقامه نماز بگوید و در اطراف پاسبانان ایستاده بودند و او را محافظت میکردند و چون از امامت نماز
جماعت فارغ شد بر منبر برآمد بعد از خطبه گفت که اما بعد پس بدرستیکه پسر عقیل کم فهم و جاهل بعمل آورد آنچه را که دیدید
از خلاف کردن و متفرق نمودن امت پس هر کس که او را در خانه او بیابیم ذمه او از دین خدا بریست و هر کس او را
گرفته نزد ما آورد قدر دیه او از مال صله و جایزه خواهد دید ای بندگان از خدا بترسید و اطاعت یزید را بر خود
لازم دانید و بیعتی که با او کرده اید مشکنید و کاری نکنید که او را بر شما بحث واردی باشد پس حصین بن نمیر ملعون را طلبید
و با او گفت که مادر تو بعزای تو نشیند اگر یکی از دروازهای کوفه گشوده شود و این مرد از کوفه فرار کند و او را بنزد

فرستادن ابن زیاد حصین بن نمیر را برای گرفتن مسلم

من نیاوری و حال آنکه ترا مسلط گردانیدم بر همه خانهای کوفه پس باید که دیده بانان برانگیزانی بر همه کوچها و خانهای
آن و چون فردا صبح شود باید جمیع خانهای کوفه را تفحص نمائی و همه اطراف آنرا بگیری تا آنکه آن مرد را بنزد من آوری
پس از منبر بزیر آمده داخل دارالاماره شد و چون صبح شد در مجلس نشست و اذن عام داد که هر کس خواهد داخل شود
که ناگاه پسر بدگهر آن پیره زن داخل مجلس آن غدار گردید و او را از مکان مسلم با خبر گردانید ابو مخنف گوید که





مقاتله کردن مسلم با اهل کوفه و ضربت زدن بکر با او و او بکر

ابن زیاد از خوشحالی برجست و طوقی از طلا بگردن آن پسر انداخت و یک اسب بسیار خوبی باو داد پس محمد بن اشعث
ملعون را طلبید و با هزار سوار و پانصد پیاده داد و گفت که همراه این پسر میروی و مسلم را کشته یا اسیر کرده نزد
من میآوری پس مسلم علیه الرحمه چون صدای سم اسبان و نعره منافقان را شنید زره خود را پوشید و کمر خود را محکم بست
و شمشیر خود را کشیده روی بایشان آورد آن جماعت بخانه او ریختند پس آن شجاع نامدار بضرب شمشیر آبدار آن ملاعین
همچنانکه از خانه باطنی ایمان بیرون بودند از خانه ظاهری نیز بیرون کرد باز آن شریران دفعه دیگر بخانه
او هجوم آوردند پس آن شیر بیشه ایمان آن بی ایمانان را دیگر از خانه بیرون کرد پس در میانه او و ملعونی که
اسم نحس او بکر بن حمران احمری بود دو ضربت رد و بدل شد پس بکر نابکار ضربتی بر آن بزرگوار زد که لب بالای
او قطع شده و ضربت او سرایت کرده لب زیرین آنغریب حزین را قطع کرد پس هر دو لب او جدا شده بر زمین افتاد
پس مسلم علیه الرحمه بخشم آمد و ضربت شدیدی بر فرق آن ملعون زد و ضربت دیگر بر گردن او زد که نزدیک بود که
باطن اشکم او فرود آید پس میزد و میکشت تا آنکه موافق روایت ابو مخنف یکصد و پنجاه نفر را بدرک نار فرستاد
پس چون آن شریران بی ایمان دیدند که حریف آن شجاع نامدار نیستند از اطراف بام خانه بر آمده آن غریب

سنگ زدن بر مسلم و آتش ریختن بر او

بیکس را سنگ باران کردند و دستهای نی را آتش میزدند و بر فرق او میریختند   مؤلف دلسوخته گوید
که خداوند هرگز اهل کوفه را نیامرزد که از آنچه با مسلم کردند دلیر شدند پس در روز عاشورا آنوقت که فرزند رسول
خدا جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء در زمین کربلا افتاده بود و هر کس میرسید و بر آن مظلوم ضربتی میزد
آه و امصیبتاه و اغریباه که جناب باقر علیه السلام میفرماید که جمعی از بی ایمانان بودند که حربه نداشتند دامنهای

سنگ زدن بر جناب سید الشهدا در روز عاشورا و آتش زدن خیمها

خود را پر از سنگ کرده بودند و بر جسد شریف و عضو لطیف آنجناب میزدند یافی مؤلف   مسلما گرچه ز اطراف
بتو سنگ رسید   سنگ بنگر تو کجا و بدن شاه شهید   آنچه بر جان تو آمد دل ما بشکست   لیکن آن
پرده اسرار خداوند درید   آه و احسرتاه و آه و اویلاه که چنانکه از اطراف دستهای نی را آتش زده بر مسلم
رحمه الله میریختند بعد از شهادت جناب خامس آل عبا ارواحنا له الفداء در اطراف خیمهای اهلبیت هجوم آوردند
و عمر بن سعد حرامزاده فریاد زد که با هر کس در او است آتش زنید ای شیعیان واگریه کنید کان مسلم ابن عقیل اگر چه
تنها و بیکس بود ولیکن بخیر و مرد شجاع بود و قدرت داشت که خود را از آتش فی الجمله نگاهداری و محافظت
کند لیکن در خیمها بجز زنان بیکس و کودکان نورس و جناب سید الساجدین بیمار کسی نبود پس چون آتشها از
اطراف شعله ور گردید آن بیکسان بی پناه در زمین خیمه‌گاه بجز ناله و آه کاری از ایشان بر نیامد لاحول
و لاقوة الا بالله العلی العظیم   آتش نی شعله زد بر جان فرزند عقیل   شعله اندر خیمها زد بر زنان و بر علیل
ز احتراق جان مسلم هر که مسلم بود سوخت   ز اشتعال خیمها عرش خداوند جلیل   و در حدیث است که چون مسلم را

بیان قوت مسلم و ضعف بهم رساندن مسلم از مجاهده و امان آوردن قوم برای او

که در خانه عرصه بر او تنگ شد شمشیر خود را کشید و از خانه بیرون آمده چون شیر غضبناک بر آن ملاعین بی باک حمله کرد
محمد بن اشعث لعین فریاد زد که ای مسلم خود را بقتل مرسان که ما ترا امان دادیم و آن بزرگوار بسخن آن غدار خاطر
جمع نکرد و بر ایشان حمله میکرد و رجز میخواند و مکرر آدمهای قوی هیکل را میگرفت و بر بام خانها میانداخت
تا آنکه چهارده سوار دیگر را هم بقتل رسانید پس محمد بن اشعث ملعون فریاد زد که ای مسلم ما با تو دروغ نمیگوئیم و ترا

فریب

ذیب نمیدهیم و با تو حیله نمیکنیم اینقوم همه بنی اعمام تواند و قاتل تو نیستند و با تو خلاف نخواهند کرد عبث با ایشان
قتال مکن و آرام گیر و در آنوقت آنبزرگوار از کثرت مقاتله و کردار جراحت بسیار بر بدن شریفش رسیده بود و ابو مخنف
روایت کرده است که از بس تیر بر او زده بودند مانند خار پشت گردیده بود و از جهاد کردن مانده شده بود و پشت خود را
بدیوار خانه داده بود که اندک آسایش کند که دفعهٔ دیگر محمد بن اشعث لعین باو گفت که ما ترا امان دادیم و آنبزرگوار
از سخنان ایشان خاطر جمع نشد و مضطرب بود مؤلف گوید که فدای غریبی و مظلومی جناب سید الشهدا شوم که
جد بزرگوارش صلی الله علیه و آله در حقش فرمود که اینفرزند کشته شدنی که آمده از اولین و آخرین بمثل او کشته
نشده باشد و شاهد بر صدق اینکلام است که با وجود آنکه مسلم در کوفه غریب و تنها بود لیکن همینکه دیدند که از قتال
ضعف بهم رسانیده برای او امان آوردند اگر چه دروغ میگفتند لکن غریب در ارض کربلا بعد از آنکه مقاتله و مجاهده
بسیار نمود و بر بدن مقدسش جراحتهای بسیار واقع شده بود و چندان تیر بر آن برگزیدهٔ پروردگار زده بودند که
مانند خار پشت در اطراف او تیر نشسته بود فروی فی الحدیث انه وقف لیستریح ساعة و قد ضعف عن القتال فبینما هو
واقف اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته فاخذ الثوب لیمسح الدم عن وجهه فرماه ابو الحتوف الجعفی لعنه الله بسهم فوقع السهم فی جبهته
آه آه که در حدیث وارد شده است که در آنوقت آنمظلوم قدری ایستاد و دست از جهاد برداشت که ساعتی استراحت
کند زیرا که ضعف شدیدی عارض آن تشنهٔ مجروح شده بود پس در حین آرام گرفتن کسی او را امان و آرام نداد آه آه
با آنکه امان ندادند در حدیث است که ملعونی سنگی بر پیشانی نورانیش که محل سجود و پرستش خداوند بود زد که خون از او
جاری شد خواست که بجامه آنحضرت خون را از صورتش پاک کند که ناگاه ابو الحتوف شدید العقوبی لعنه الله تیری بر پیشانی نورانیش
زد که نشست و چون آنمظلوم مجروح آن تیر را کشید خون بر صورت منورش و در ریش معنبرش جاری شد پس روی
باسمان نموده عرض کرد که اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک هؤلاء العصاة یعنی الهی خداوندا من بدرستی که تو می بینی
آنچه را که من در آن واقعم ازین بندگان عاصیت و در حدیث دیگر است که چون مسلم جمع کثیری از منافقین کوفه را
بقتل رسانید این خبر بمعدن فساد ابن زیاد بد نهاد رسید پیغام داد از برای محمد اشعث ملعون که ما ترا فرستادیم
بجانب یکمرد که تو او را گرفته نزد ما آوری و حال تو بسیاری از اصحاب ما و ملازمین ما را مجروح کرده و بایشان صدمه
عظیم رسانده نمیدانم حال تو چگونه میشد هرگاه ترا بسوی غیر او میفرستیم مؤلف گوید که شاید مراد او ازین غیر
جناب سید الشهدا علیه السلام بوده باشد محمد بن اشعث ملعون چون این پیغام را استماع نمود جواب فرستاد که
ایها الامیر آیا گمان میکنی که مرا بدنبال بقالی از بقالهای کوفه فرستاده یا در عقب مرد ضعیفی از ضعفاء حیره آیا نمیدانی
ای امیر که مرا فرستاده از برای آوردن شیر درنده و شمشیر برنده از غلاف برکشیده شده که در دست پهلوان
زبردستی بوده باشد از آل خیر الانام علیه آلاف التحیة و السلام پس ابن زیاد لعین اول پانصد سوار و بعد هشتصد سوار
فرستاد و پیغام داد که بدون حیله امان نتوانید او را زنده نزد من آورید پس بعد از آنکه محمد اشعث لعین و جمعی دیگر
از منافقین او را بدروغ امان دادند او را گرفتند و ابو مخنف روایت کرده که ملعونی ایشان را تعلیم داد تا بر سر
راه او چاهی کندند و روی او را مخفی نمودند تا آنکه در بین مقاتله در چاه افتاد پس محمد اشعث لعین ضربتی بر فرق
او زد و او را گرفتند و اسلحه اش را از کمر او گشودند و در اطراف او جمع شدند و او را بر قاطری سوار کردند

ضعف بهم رسانیدن جناب سید الشهدا از مجاهده و امان ندادن پس از آن او بلکه تیر زدن قوم بر او

سرزنش ابن زیاد محمد بن اشعث را بر گرفتن مسلم

و امان دادن مسلم را بدروغ و گرفتن او





و بجانب ابن زیاد بد نهاد میبردند و مسلم در آنوقت مأیوس از زندگانی شده اشک از چشم او جاری میشد و
میگفت که این اول دروغ و مکر شماست و محمد اشعث لعین باو میگفت که امید دارم که بر تو باکی نبوده باشد مسلم در
جواب میگفت که این محض آرزوست اگر راست میگوئی کو امان تو پس مسلم گریست و گفت انا لله و انا الیه راجعون
پس عبد الله بن عباس نزد او آمد و گفت کسی که خواهش میکند مثل اینمقام را که تو خواهش کردی هرگاه بر او حادثه
وارد شود مثل آنچه بر تو وارد شده گریه نمیکند مسلم در جواب گفت که والله که من از برای خود گریه نمیکنم زیرا که نهادت
کشته شدن ارث منست و لکنی ابکی لاهلی المقبلین الی ابکی للحسین و آل الحسین یعنی ولکن گریه من از برای اهل و عیال
من است که رو بکوفه دارند و بجانب من میآیند و گریه میکنم از برای آنجناب امام حسین و آل او پس رو بجانب محمد اشعث
کرده فرمود که ای بنده خدا بحق خداوند قسم که من میدانم که تو عاجزی در نزد ابن زیاد که مرا امان و نجات دهی و من
از تو درین باب مأیوسم لکن آیا اینقدر امر خیر از دست تو بر میآید که آن کاری که من میدانم که میتوان بعمل آوری و آنرا قبول
بکنی گفت آن کدام امر است فرمود که آن امر اینست که از جانب خود در وانه کنی مردی را از زبان من که خبر کند حضرت
امام حسین علیه السلام را که میدانم که یا از مکه بیرون آمده است یا فردا با اهل و عیال بیرون خواهد آمد که از جانب من بآنجناب
عرض کند که مسلم ابن عقیل مرا بخدمت تو روانه کرده است که من در دست کوفیان اسیر شدم و میدانم که تا فردا کشته خواهم شد
و بگوید که مسلم عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو شود با اهلبیت خود مراجعت فرما و بکوفه تشریف میاور و اهل کوفه ترا
فریب ندهند که آنها همان اصحاب پدر بزرگوار تواند که راضی بودند که بمیرد یا کشته شود تا جانش از دست آنها خلاص
شود و عرض کن که اهل کوفه با جناب تو مکر کردند و دروغ گفتند و اعتمادی بقول دروغ نیست محمد بن اشعث لعین
در جواب گفت که والله این کار را خواهم کرد و با بن زیاد خواهم گفت که من ترا امان داده ام پس مسلم را برداشته بحضور ابن
ابن زیاد بد نهاد بردند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مسلم

## مجلس دوازدهم

در شهادت جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه علیهما الرحمه اللهم صل و سلم علی سادات الموحدین و
هداة العالمین و اولیاء المجاهدین و افاضل اهل السموات و الارضین محمد بن عبد الله خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و لا سیما علی سید المظلومین و سید المهمومین و سید المغمومین و سید المجروحین و سید المذبوحین و سید المعفرین
سیدنا و مولینا ابی عبد الله الحسین علیه السلام فی کل طرفة عین و علی شیعته و محبیه و دام الله ازین خصوصا علی المطیعین
لاوامره و نواهیه یعنی خداوندا من صلوات و سلام نازل فرما بر جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء و بر شیعیان
و محبین آنجناب خصوصا بر آنها که اطاعت میکنند کسان مراد امر و نواهی او بند المقتفین باثاره و احکامه
و پیروی کنند کسان مر علامات و احکام او بند النازلین بفنائه و داره که وارد شوند کسان بر پیشگاه
و خانه او بند المحزونین له و الباکین علیه که محزونین از برای او و گریه کنندگان در مصیبت او بند القائلین
له بابی انت و امی و نفسی و اهلی و مالی و اسرتی که از روی اخلاص از برای او میگویند که فدای تو باد پدرم و مادرم و جانم
و اهلم و عیالم و مالم و متعلقانم و لا سیما علی العالم العادل الشجاع الباذل الشهید السعید النبیل مولینا مسلم ابن عقیل
علیه رحمة الله الملک الجلیل خصوصا خداوندا من صلوات و رحمت خود را نازل فرما بر عالم عادل شجاع فدای شهید

و بیاشامم از آبهای خوشبوی و گوارا و در حدیث دیگر وارد شده است که مسلم علیه الرحمه رد کرد با ملعون که اورا آب داد
فرمود که وای بر تو تو کیستی گفت منم آنکسی که حق را شناختم انوقتی که تو انکار کردی و شنیدم سخن امام را انوقتیکه تو شنیدی
و حیله کردی و اطاعت کردم اورا آنزمانیکه تو مخالفت کردی منم مسلم بن عمرو باهلی پس مسلم بن عقیل علیه الرحمه در جواب
او فرمود که مادر تو بعزای تو بنشیند که عجب جفاکار و بدخو و تندی ای پسر باهلیه تو سزاوارتری از من بآب حمیم
و مخلد بودن در آتش پس جناب مسلم روی را از آنخبیث گردانید و از شدت ضعف و تشنگی بزمین نشست و بدیوار تکیه کرد
پس مردی که اورا عمرو بن حریث میگفتند غلام خود را فرستاد تا سبوی بزرگی از آب آورد و بر روی آن دستمالی پوشیده
بود پس قدحی را پر آب کرده بمسلم داد و گفت بیاشام چون خواست بیاشامد آنظرف پر شد از خون دهان او و نتوانست
که بیاشامد پس ظرف دیگر باو دادند آنهم مثل ظرف اول شد ظرف سیم باو دادند و خواست که بیاشامد دندانهای او
در آنقدح ریخت پس گفت الحمد لله اگر این آب از روزی من قسمت شده بود نصیب من میشد و آشامیده بودم پس رسول ابن زیاد
بنزد او آمده گفت مسلم را داخل قصر دارالاماره نموده وارد کنید پس یکی از پاسبانان باو گفت که چون وارد شوی سلام
کن بر امیرالمؤمنین و او چون وارد شد گفت اَلسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَ خَشِيَ عَوَاقِبَ الرَّدَىٰ وَ اَطَاعَ الْمَلِكَ الْاَعْلَىٰ
یعنی سلام بر کسی باد که متابعت کند هدایت را و بترسد از عاقبت بد و اطاعت کند پادشاه اعلی را که خداوند است
ابن زیاد بدبنیاد چون این قسم سلام کردن را شنید بخندید و یکی از پاسبانان قصر خطاب کرد که چرا نگفتی السلام علیک
یا امیرالمؤمنین مگر نمی بینی که امیر بر روی تو میخندد مسلم در جواب فرمود که مرا امیری بغیر از حضرت امام حسین علیه السلام
و کسی بر ابن زیاد اینطور سلام کند که از کشته شدن بترسد و در حدیث دیگر است که در جواب فرمود که اگر اراده کشتن
من دارد چه فایده دارد که براو سلام کنم و اگر اراده ندارد بعد از این سلام بسیار خواهم کرد و در حدیث دیگر است
که فرمود بس کن وای بر تو آنکه او امیر نیست و ابن زیاد خود این کلام را از او شنید پس گفت که نفعی بحال تو ندارد
خواه سلام کنی و خواه نکنی زیرا که لامحاله کشته خواهی شد مسلم فرمود که اگر تو مرا بکشی خبر تازه نیست زیرا که بدتر از تو کسی را
که بهتر از من است کشته است ابن زیاد گفت اعاق کرده شده و اختلاف انداخته من است خروج کرده بر امام
خود و مخالفت انداختی در میان فرقه ناجیه مسلمین یعنی معاویه و پسر او یزید مسلم در جواب گفت که آنا فتنه در میانه
مسلمانان را پس تو انداختی و پدرت زیاد بن عبید که غلام طایفه بنی علاج بود از قوم ثقیف و من امیدوارم که خداوند
مرا شهادت نصیب فرماید در دست بدترین مخلوقات ابن زیاد گفت که بجان عزیز خودم که کشته خواهی شد مسلم فرمود
که البته حکم چنین است ابن زیاد بدبنیاد گفت که بلی چنین است مسلم گفت که پس مرا انقدر فرصت ده که به بعضی از اقوام
خود وصیت کنم گفت بکن پس آن مظلوم نظر فرمود بسوی آنها که در مجلس لعین نشسته بودند دید که عمر بن سعد بن ابی وقاص
علیه اللعنة نشسته است فرمود که ای عمر در میانه من و تو خویشی است و مرا بسوی تو حاجتی است و از برای من بر تو واجب
شده است که بعمل آوری و مخفی است که از آن آهسته بتو بگویم عمر امتناع کرد که برود از او آهسته بشنود ابن زیاد گفت چرا
امتناع میکنی که از پسر عموی خود بشنوی پس عمر چون اذن ابن زیاد را فهمید برخواست و با مسلم در کناری نشست بطوریکه
ابن زیاد هر دو را میدید پس مسلم باو گفت که اول وصیت من اینست که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ
دویم اینست که مرا در کوفه قرضی هست که از آن روز که بکوفه آمده ام قرض کرده ام و آن هفتصد درهم است و تو شمشیر و زره



ساد نسند بزرگ مرتبه بلند مقام جلیل مولینا مسلم بن عقیل که بر او باد رحمت خداوند ملک جلیل حَیْثُ بَلَغَ رِسَالَتَهُ
وَ نَشَرَ مَفَاخِرَهُ وَ مَنَاقِبَهُ وَ مَدَائِحَهُ یعنی اینکه رسانید رسالت آنحضرت را باهل کوفه و پهن کرد در آنشهر فضائل و مناقب
و مدایح آنجناب را فَكَانَ اَوَّلَ مَنْ فَدَىٰ نَفْسَهُ لِنَفْسِهِ وَ مَالَهُ لِمَالِهِ وَ عِيَالَهُ لِعِيَالِهِ ای بعد آن فدائیان جناب تو شوم ای
آقای مظلومان و ای سید شهیدان که از جمله ایشان و سر خیل سلسله ایشان است مسلم بن عقیل علیه الرحمه زیرا که آنبزرگوار اول
کسی بود که جان خود را فدای جان آنحضرت و مال خود را فدای مال او و عیال خود را فدای عیال او گردانید فَرَضِيَ
بِاَنْ يُؤْذَوْهُ وَ يُجَرِّحُوهُ وَ يُوَبِّخُوهُ وَ يَقْتُلُوهُ وَ يُشَهِّرُوهُ فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً ای جان من و پدر و
مادر و روح من فدای آن نعلین صافیه مقدسه شود که رضا شدند که از فدویان سید و آقای شهیدان باشند خصوصا
پیش جنگ ایشان و اول دلاور معرکه و میدان شان مسلم بن عقیل علیه الرحمه که راضی شد بانیکه در راه رضای
آنجناب که مظهر رضا و خوشنودی خداوند جلیل است تنها باو برسد و بدن نازنینش را مجروح و خون آلوده کنند و ابتدا
بر فرق مبارکش ریخته شود و سر از تنها بشنود و آخر الامر او را از بر تمام بقتل رسانند و او را در کوچه و بازار بگردانند
تا اهل زمین و آسمان گواه باشند که او اول کسی بود که جان عزیز خود را فدای آنجان جهان نمود ایکاش که در خدمت
او میبودم و با او اقتدا و پیروی میکردم پس رستگار میشدم رستگاری بزرگ و مجمل این واقعه موافق اخبار معتبره
آنست که خامس آل عبا مظلوم کربلا جناب سید الشهدا علیه السلام بهمراه جناب مسلم نامه باهل کوفه نوشت و چون
او داخل کوفه شد و نامه آنحضرت را برایشان خواند بقدر هیجده هزار نفر و موافق روایت دیگر هشتاد هزار نفر با او
بیعت کردند و چون با مرزید پلید ابن زیاد عنید داخل کوفه گردید همه کوفیان بیوفا و آن بیشرمان بیحیا نقض
بیعت با او نمودند و او را تنها و غریب و بی یاور گذاشتند تا آنکه ملازمان ابن زیاد او را در خانه پیرزنی که اسم او
طوعه بود یافتند و در وقت گرفتن او جراحت بسیار بر بدن او زدند و دستهای آن ستمکار آتش زده بر فرق مبارکش ریختند
و شمشیر بر دهانش زدند و هر دو لب او را قطع نمودند و بلوحه حربا او زدند و او را بر قاطری سوار کرده از برای ابن
زیاد حرامزاده میبردند و در حدیث است که چون آن غریب مجروح را بدر قصر دارالاماره رسانیدند تشنگی شدید
براو غلبه کرد دید که آب سردی نزدیک اندر است فریاد زد که اَسْقُونِي مِنْ هٰذَا الْمَاءِ وَ اَجْرُكُمْ عَلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ
یعنی قدری از این آب بمن بیاشامانید و جزای شما از جانب خداوند و رسول اوست که ناگاه ملعونی که اسم او مسلم بن
عمرو بود جواب داد که اَتَرَاهَا مَا اَبْرَدَهَا لَا وَ اللّٰهِ لَا تَذُوقُ مِنْهَا حَتّٰى تَذُوقَ الْحَمِيمَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ یعنی آیا می بینی که چقدر
این آب سرد و خوشگوار است بحق خداوند قسم که از آن قطره نخواهی چشید تا آنکه از آبهای جوشیده در آتش جهنم بیاشامی
مؤلف گریان نالان گوید که عجب مطابق است اینحکایت مسلم با آنچه از برای سید و مولای من جناب سید الشهدا
علیه السلام رو داد در آنوقت که از پشت ذوالجناح بزمین افتاد پس از شدت عطش فرمود که یَا قَوْمُ
اَسْقُونِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ فَاِنِّي عَلِيلٌ یعنی ای گروه کوفه و شام یکجرعه آب بمن بیاشامانید که بسیار تشنه ام پس ملعونی
که خداوند نشاء اله دهان او را مملو از حمیم جهنم فرماید در جواب آنمظلوم مجروح تشنه گفت که وَ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ
حَتّٰى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا یعنی هرگز آب نخواهی آشامید تا آنکه وارد جهنم شوی و از آبهای جوشیده در آن بیاشامی
راوی میگوید که آنحضرت در جواب فرمود که من وارد بر جهنم و حمیم نخواهم شد بلکه وارد میشوم بر جد بزرگوارم در جنت

مرا بفروش و آن قرض مرا ادا کن و سیم آنکه بعد از کشتن من جسد مرا از ابن زیاد خواهش کن و دفن کن و چهارم آنکه قاصدی بجانب جناب امام حسین علیه السلام روانه کن که برگردد که من بآنحضرت نوشته ام که خلق کوفه با آنجناب میباشند و میدانم که حال او در راه است و بکوفه میآید و بر او وارد میشود آنچه بر من وارد شد پس چون وصیت مسلم علیه الرحمة تمام شد عمر با ابن زیاد گفت که چنین چنان وصیت کرد ابن زیاد بعمر گفت خدا آرزوی ترا سیاه کند با امانت داری تو والله اگر او بمن وصیت کرده بود هرگز وصیت او را فاش نمیکردم حال که تو چنین آدمی میباشی سزاوار است که تو خود بجنگ حسین بروی و بعد از آن گفت که اما اقرار بشهادتین پس ما هم اقرار بآن داریم و اما مال او پس از برای خودش باشد ما طمعی در مال او نیست و ما مانع نمیشویم که بهر صرف که خواسته برسد و اما جسد او پس بعد از آنکه ما او را کشتیم با جسد هرچه بعمل آید ما را باکی نیست و اما حسین پس اگر او قصد ما نکند ما قصد او نخواهیم کرد و در حدیث دیگر است که گفت اما مال او پس اگر خواهیم ادای دین او خواهیم کرد و الا فلا و اما حسین پس لابد است که بر ما وارد شود و او را بکشیم در حالتیکه او را غصها دهیم بالای یکدیگر پس در میانه مسلم و ابن زیاد سخنان بسیار سؤال و جواب رد و بدل شد پس ابن زیاد گفت قَتَلَنِي اللّٰهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ قِتْلَةً لَمْ يُقْتَلْ أَحَدٌ فِي الْإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ یعنی خداوند مرا بکشد اگر ترا نکشم کشتنی که احدی از مردم بآن نوع کشته نشده باشد در اسلام جناب مسلم در جواب او فرمود که تو از همه کس سزاوارتری که در اسلام بدعتی بگذاری که هرگز آن بدعت نبوده است ای ابن زیاد هیچکس مثل تو نیست در این مرحله این کار از شأن تست که بقتل رسانی بدترین قتلها و گوشها و چشمها و لبها را قطع کنی بدترین قطع کردنها و رفتاری کنی خبیث ترین همه رفتارها تا غلبه کرده باشی بدترین اقسام قتلها پس چون آنکافر عنید امثال این سخنان از جناب مسلم شنید خشم و غضب آنملعون اشتداد یافت واه و مصیبتا امید از خداوند که منتقم حقیقی است آنست که هرگز دهان آن بیحیای بیایمان را از زقوم جهنم خالی نگرداند پس آنملعون شروع کرد بناسزا گفتن بجناب مسلم و پدر او و حضرت امام حسین و حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام پس چون جناب مسلم دید که کار بناسزا گفتن بمقربین درگاه خداوند ذی الجلال رسید ساکت گردید و دیگر هیچ تقریر نمود آه واویلاه وامصیبتاه که آنملعون در دنیا و آخرت جلاد طلبید و گفت که او را ببام قصر برده گردن او را بزنید و جسد او را از قصر بزیر اندازید مسلم باو فرمود که والله اگر در میانه من و تو خویشی میبود مرا نمیکشتی پس ابن زیاد گفت کجاست آن مردی که این پسر عقیل شمشیر بر فرق او زده پس فرستادند بکر بن حمران الاحمری ملعون را که از دست جناب مسلم ضربت خورده بود حاضر کردند پس باو حکم کرد که تو مسلم را بر بالای قصر برده گردن بزن پس آن از خدا بیخبر آنعزیز کرده خدا و نیز کرده را برداشته ببالای قصر برد پس آن مقرب درگاه حضرت الله در میان راه رجزی میخواند و بعد از آن بگفتن الله اکبر و استغفار و صلوات بر محمد و آل محمد مشغول بود و مکرر میگفت که اَللّٰهُمَّ احْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ غَرُّونَا وَكَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا یعنی ای پروردگار من حکم فرما در میانه ما و میانه قومی که فریب دادند ما را و تکذیب کردند ما را و خوار و ذلیل گردانیدند ما را پس سر آن سرسلسله خیل شهیدان و قافله سالار کاروان اعلا باران را از بدن جدا کرده و از بام قصر بدن نازنین او را بزمین انداختند مؤلف گوید تا سر نکذری و جان ندهی ای مجرم حاشش لله که ترا دست بجوانمردی مسلم و در حدیث است که چون ابن زیاد ملعون مردود از شهادت جناب مسلم اعلی الله مقامه آگاهی یافت فی الحال امر کرد که هانی بن عروه را از مجلس بیرون کنند و در وسط بازار گردن او را بزنند پس ملازمین بآئین آن بیدین دست



آن حامی دین مبین را از عقب بسته با خواری و زاری ببازار گوسفند فروشان داخل کردند پس او فریاد میکرد و اعوان و انصار و سلسله و قبیله خود را میخواند و استمداد میطلبید و احدی را جرأت امداد نبود و هیچکس او را جواب نداد خود را از دست آنملعونی که دستهای او را بسته بود خلاصی داد و هرچند سعی کرد که دستش بحربه رسد که با آنگروه شقاوت پژوه محاربه بکند میسر نگردید پس ملازمین بیدین او را محاصره کرده او را گرفتند و دستهای او را محکم بستند و اول ضربتی که بر آنمظلوم در وطن غریب زدند کارگر نیفتاد پس او گفت که إِلَى اللّٰهِ الْمَعَادُ اللّٰهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ یعنی بسوی خدا و بسوی اوست بازگشت همه ما خداوندا من بسوی رحمت تو و رضوان تو متوجه ام پس ضربتی دیگر بر او زدند آن بزرگوار را هم شهید کردند و برفیق جلیل مسلم ابن عقیل روانه دار السلام و چشمه سلسبیل گردانیدند پس ابن زیاد بر بنیاد سرهای آندو شهید سعید را از برای یزید پلید روانه شام محنت انجام نمود و بدنهای آندو بزرگوار را بازیچه کوچک و بزرگ کوفیان بی ایمان کرده در کوچها و بازارها میگردانیدند و انواع اذیتها میرسانیدند مؤلف دلشکسته گوید که ایدوستان و ای گریه کنندگان با وجود اینکه شنیدید که با سر و بدن این دو شهید سعید چه اذیتها رسانیدند که دلهای شیعیان را کباب و دیدهای ایشانرا پرآب گردانیدند هرچند بدیده عبرت و انصاف ملاحظه میکنیم هیچ شهیدی و مظلومی را مثل مولا و سید خود مظلوم کربلا در اذیت و آزار ندیدیم و نشنیدیم زیرا که ابن زیاد علیه اللعنة با سر مسلم و هانی اذیتی بجز روانه کردن بشام نرسانید بخلاف سر سعادتمند جناب آل عبا که در حدیث است که چون سر آنمظلوم را داخل مجلس آنملعون بیحیا کردند با چوب خود با آن سر منور بی ادبیها میکرد و از روی حقارت میگفت که لَقَدْ أَسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا حُسَيْنُ یعنی هرگز باین نیکوئی سری ندیده ام و چندان اذیت بآن سر مکرم محترم کردند که زید بن ارقم بخشم آمده گفت ای پسر زیاد چوب خود را ازین لب و دندان بردار که بحق آنخدائیکه بجز او خدائی دیگر نیست که بچشمهای خود دیدم که رسول خدا این لب و دندان را میبوسید آه واویلاه و وامظلوماه که در راه کوفه تا شام سر مسلم و هانی را بجز بردن اذیتی دیگر نبود بخلاف سر سرور شهیدان که در همه شهرها و دیارها با اهل و عیال گریان و نالان نقش بر سر نیزها و در انگشت نمای خاص و عام بود در شام غم فرجام مبتلا باذیتهای بیشمار بوده و بدن مسلم و هانی را بعد از آن اذیتها کشیدند بردند و در جنب مسجد کوفه دفن کردند و لکن اذیت نکردند مثل آن اذیتها که بر بدن نازنین و بیکس آنغریب کردند از اسب تاختن در شبانه روز در آفتاب انداختن و برای انگشتری انگشتش را قطع کردن و از برای بند زیر جامه دست مبارکش را بریدن و غیر اینها که هیچ قلمی را یارای تحریر و هیچ زبانی را قدرت تقریر و هیچ گوشی را تاب شنیدن نیست وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا حَقَّ آلِ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

## مجلس سیزدهم

در هجرت آنحضرت است از مدینه طیبه و مکه معظمه بجانب کوفه و مطلع شدن بر شهادت مسلم علیه الرحمه

اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَبَعْدُ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ

تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسكم وتخرجون فريقا منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالاثم والعدوان وان يأتوكم اسارى تفادوهم وهو محرم عليكم اخراجهم افتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزي في الحيوة الدنيا ويوم القيمة يردون الى اشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون بدانکه این آیه مبارکه در مذمت یهود وارد شده است و معنای ظاهر این آیت که یاد آورید ای بنی اسرائیل انوقتی را که ما عهد گرفتیم از شما ان شما اینکه نریزید بعضی خونهای بعضی را و بیرون نکنید بعضی را از دیار خویش پس اقرار باین عهد کردید چنانکه گذشتگان شما اقرار کرده بودند و خود گواهی دادید که سابقین از شما این عهد را با ما کرده بودند پس شما بعد از این همه عهد میکشید بعضی از شما بعضی دیگر را و بیرون میکنید بعضی را که از شما میباشند از خانهای ایشان و اعانت میکنید یکدیگر را بر این کشتن و بیرون کردن از روی گناه و ستمکاری و پس از این رفقا را که آنها را اسیر میشدند در دست کفار از ایشان خود میدهید و آنها را از اسیری نجات میدهید و حال آنکه حرام بود بر شما بیرون کردن ایشان آیا ایمان میاورید ببعض از کتاب خدا و ایشان را خلاص میگردانید و کافر میشوید ببعض از دیگر که ما گفته ایم که مکشید و بیرون مکنید پس نیست جزای آنکس که چنین کند از شما مگر ذلت در زندگی دنیا و در روز قیامت رد کرده میشوید بسوی سخت ترین عذاب و هرگز خداوند غافل نبوده است از آنچه ایشان عمل میکنند ایجماعت آنانی چند اند که خریده اند زندگانی دنیا را عوض از آخرت پس تخفیف داده نمیشود از ایشان عذاب و یاری کرده نمیشوند و در حدیث معتبر است که چون این آیه در مذمت یهود وارد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آیا میخواهید که خبر دهم شما را بانجماعتی که شباهت دارند بایشان از یهود امت من اصحاب عرض کردند که بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که قومی هستند از امت من که خود را از امت من میشمارند و حال آنکه بقتل میرسانند نیکو ترین ذریه مرا و پاکیزه ترین شاخهای درخت مرا و تغییر میدهند شریعت مرا و سنت مرا و میکشند دو فرزند من حسن و حسین ع را همچنانکه گذشتگان ایشان یهود ذکریا و یحیی را آگاه باشید که خداوند برایشان لعنت فرموده است چنانکه بر آنها لعنت کرده است و بر میانگیزاند بر اولاد های ایشان پیش از روز قیامت مهدی هادی را از اولاد حسین مظلوم را که بشمشیر دوستان خود آنها را در آتش جهنم خواهد فرمود مؤلف گوید که بصریح اینحدیث شریف از جمله یهود این امت یزید و اتباع پلید او علیهم اللعنة اند زیرا که جناب سید الشهدا ع را اول از دیار خود بیرون کردند و بعد بقتل رسانیدند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که چون معاویه در هاویه جای گرفت و یزید علیه اللعنة والعذاب الشدید بقاعده الولد سر ابیه غاصب حق اهلبیت ع گردیده و منصب امامت و امارت بناحق را تصرف شد پس از اعتقاد وقتی که ذات جهان امرا بر خامس آل عبا جناب سید الشهدا ارواح العالمین له الفدا تنگ گرفت که آنجناب تکلیف خود را در هجرت از وطن اصلی و مفارقت از قبر جد بزرگوار خود و از تربت مادر در دانسته همچنانکه موسی بن عمران از مصر خائفا بیرون رفت آنحضرت نیز با خوف از مدینه طیبه با اهل و عیال و اصحاب بیرون تشریف برد و این آیه را میخواند فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين ابو مخنف از یکی خواتون روایت میکند که فرمود لما خرجنا من المدينة ما كان احد اشد منا خوفا ولا اعظم





یعنی چونکه ما از مدینه بیرون رفتیم نبود احدی که خوف او و غم او زیاد تر بوده باشد از ما اهلبیت پس آنحضرت از راه راست روانه مکه معظمه شد پس عبدالله قرشی بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد که فدای تو شوم یا بن رسول الله اراده کجا داری فرمود که اراده مکه دارم پس او عرض کرد که خداوند ناصر و حافظ شما باشد یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله چون داخل مکه شوی در آنجا مجاور شو و با اهلش مهربانی کن و بیعت خود را از ایشان بگیر و بعد از آن با ایشان رفتار فرما و از ایشان دفع ظلم نما و بر منابر آنجا بالا رو و فضائل خود را بایشان بفهمان تا بشناسند که جد تو محمد مصطفی ص و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا است ع و اینکه تو اولائی از دیگران از برای خلافت و ریاست و التماس من آنست که بجانب کوفه نروی که بلد مشئوم است و در آنجا پدر بزرگوارت را بقتل رسانیده اند بلکه در حرم خداوند مجاور شو که اهل حجاز و یمن در خدمت شما میباشند و از اطراف عالم خلایق بخدمت شما مشرف میشوند و بیعت میکنند و به بلاد خود مراجعت مینمایند فدای تو شوم یا بن رسول الله التماس من آنست که این وصیت مرا قبول فرموده عمل فرمائی که باعث خیر و سعادت شماست آنحضرت در جواب فرمود که خداوند ترا جزای خیر دهد پس داخل مکه شده در آنجا نزول فرمود و مردم از اطراف بخدمتش مشرف میشدند پس چون اهل کوفه بر کیفیت احوال مطلع شدند عریضه بخدمت آنحضرت نوشتند باین مضمون که ایفرزند محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری البته بشتاب بجانب ما که در جمیع نفع و ضرر با جناب تو همراهی میکنیم و امید داریم که خداوند ببرکت جناب تو همه را از اهل دین و حق گرداند یا بن رسول الله بدانکه لشکرهای ما از برای یاری کردن جناب تو آماده و مهیا است و نهرهای ما پر آب و چشمها جاری است و اگر خود نتوانی تشریف آوری شخصی را از جانب خود روانه فرما از برای ما که در میانه ما حکم کند بحکم الله و سنت رسول الله ص و اینک نعمان ابن بشیر در قصر دار الاماره است و او از برای ما جمعه و جماعت بجای نمی آورد و اگر جناب تو تشریف آوری او را گرفته روانه شام میکنیم و این نامه را با پنجاه نامه دیگر در آنروز روانه خدمت آنحضرت نمودند و بعد از سه روز دیگر نامهای بسیار نوشته روانه کردند باین مضمون که ایفرزند محمد مصطفی و علی مرتضی سرعت فرما بجانب ما که ما را بغیر از جناب تو دیگر امامی نیست و بعد از چند روز عرایض بسیار دیگر روانه خدمت آنحضرت نمودند که ای پسر دختر پیغمبر ما و ایفرزند علی مرتضی ما را بغیر از جناب تو امامی نیست و صحراها سبز و چمنهای ما خرم و درختهای ما پر میوه و آماده است و همه دیدهای ما در انتظار تشریف آوردن شماست و چون تشریف آوردی در همه نفع و ضرر با ما شریک و السلام مؤلف گوید که خداوند هرگز صاحبان این عرایض را نیامرزد که یک مسئله دینیه از آنحضرت نیاموختند بلکه آن منبع علوم الهی را بسبب جهل و ضلالت و گمراهی و عناد آزار دادند بلکه سب کرده ناسزا گفتند و در پهلوی نهر فرات آن بزرگوار و یاوران او را گرسنه و تشنه شهید کردند و میوه رسیده را که بانجناب وعده داده بودند خود در بازارهای کوفه میخوردند و خندهای قهقهه میکردند و اطفال کوچک آنمظلوم را بر شتران سوار کرده در کوچه و بازار میگردانیدند و هرچند از گرسنگی و تشنگی فریاد میکردند اصلا بایشان آب نمیدادند فلعنة الله على القوم الكاذبين پس آنحضرت جواب عرایض ایشان را نوشته روانه کوفه فرمود و خود با اهل و عیال و اصحاب در مکه معظمه مشغول بندگی خداوند جلیل گردیدند پس قدری از ماه شعبان و ماه مبارک رمضان و ذی القعده را تا هشتم ذی الحجه توقف فرمود و جمعی از اهل حجاز و بصره ملحق باصحاب و همراهیان آنجناب شدند

واز اطراف خلق رجوع بآنحضرت داشتند و چون اینخبر بیزید پلید رسید جمعی از اشرار بنی امیه را فرستاده که آنحضرت را در حرم خداوند بقتل برسانند و سید بن طاوس علیه الرحمه از دو نفر روایت کرده است که میگویند که ما در روز پنجم ذی الحجه در مکه معظمه بخدمت جناب سید الشهداء علیه السلام مشرف شدیم پیش از تشریف بردن آنجناب بعراق و عرض کردیم که قلبهای اهل کوفه با شماست و شمشیرهای ایشان با دیگرانست آنحضرت اشاره فرمود بجانب آسمان پس دیدیم که همه درهای آسمان گشوده شد و آنقدر ملائکه فرود آمد که عدد ایشان را بغیر از خداوند کسی نمیداند پس فرمود اگر بقضا و قدر الهی اسبابی چند فراهم نیامده بود و اجر و مزد درجات عالیه شهادت ضایع میگردید هرآینه باین لشکر با اهل کوفه مقاتله میکردم ولکن اَعْلَمُ یَقیناً اَنَّ هُناکَ مَصْرَعی وَ مَصْرَعَ اَصْحابی وَلا یَنْجُو مِنْهُمْ اِلّا وَلَدی عَلیٌّ یعنی ولیکن یقین دارم آنکه آنجا و اشاره بجانب کربلای معلی کرد محل برخاک هلاک افتادن من است و اصحاب من و نجات نمییابد از همسفرهای من احدی مگر فرزند من علی و چون روز هشتم ذی الحجه شد آنجناب را مهلت ندادند که حج را تمام کند پس آنحضرت با اصحاب و احباب طواف خانه کرده و سعی صفا و مروه بعمل آورده و نیت حج را بعمره بدل کرده و محل شد و بتعجیل با اهل و عیال و اصحاب روانه عراق گردیدند زیرا که خوف آن داشتند که منافقین آنجناب را گرفته از برای یزید بفرستند و در وقت بیرون تشریف بردن از مکه معظمه خلق را جمع فرموده خطبه خواند باین مضمون

> آمدن ملائکه جهة نصرت بیک اشاره آنحضرت

> خطبه آنحضرت در مکه در روز هشتم ذوالحجة الحرام

اَلْحَمْدُ لِلّهِ وَ ما شاءَ اللّهُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ وَ صَلَّی اللّهُ عَلی رَسُولِهِ وَ سَلَّمَ خُطَّ الْمَوْتُ عَلی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلی جیدِ الْفَتاةِ یعنی واجب و لازم شده است موت بر فرزندان آدم مثل لزوم کردن بند از برای گردن جوانان و چه قدر متحیر گردانیده است مرا شدت شوقی که پیشینیان خود بهم رسانیده ام مانند اشتیاقی که حضرت یعقوب داشت بفرزند خود حضرت یوسف وَ خُیِّرَ لی مَصْرَعٌ اَنَا لاقیهِ یعنی ای مردم بدانید که از برای من اختیار کرده شده است محل برخاک افتادنی که البته من بآن زمین خواهم رسید کَاَنّی بِاَوْصالی تَتَقَطَّعُها عُسْلانُ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَّواویسِ وَ کَرْبَلاءَ آه آه که یعنی گویا من نظر میکنم باعضا و جوارح خود که قطعه قطعه و پاره پاره میکنند آنها را گرگهای بیابانها در میانه زمینهای نواویس که اسم موضعیست و زمین کربلا که معروف و معلوم است فَیَمْلَاَنَّ مِنّی اَکْراشاً جُوَّفاً وَ اَجْرِبَةً سُغْباً آه و مصیبتاه یعنی آن گرگان پر میکنند از من شکمهای بزرگ خالی و معدهای گرسنه خود را لا مَحیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ گریزی نیست از روزی که قلم تقدیر بر آن جاری شده است رِضَا اللّهِ رِضانا اَهْلَ الْبَیْتِ نَصْبِرُ عَلی بَلائِهِ لِیُوَفّینا اَجْرَ الصّابِرینَ رضای خداوند رضای ما اهلبیت است زیرا که اهلبیت خوشنود نیستند بآنچه رضای خداوند در آنست صبر میکنیم بر بلای او تا آنکه عطا فرماید بما اجر صبر کنندگان لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللّهِ لُحْمَتُهُ وَ هِیَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فی حَظیرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَیْنُهُ وَ تَنْجَزُ لَهُمْ وَعْدُهُ یعنی هرگز دور نخواهد افتاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پاره تن او یعنی در میانه من و ائمه از ذریه من که پاره های تن رسول خدائیم با آنجناب جدائی نخواهد افتاد بلکه در خدمت او خواهیم بود در حظیرهٔ قدس که بهشت است و روشن خواهد شد بما چشمان او است که در زمان رجعت در کوفه ظاهر خواهد گردید و وفا میکند پروردگار جلیل بایشان آنچه را بصابرین وعده داده است فَمَنْ کانَ باذِلاً فینا مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلی لِقاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا فَاِنّی راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْ شاءَ اللّهُ تَعالی یعنی ایگروه خلایق من حقیقت آنچه واقع خواهد شد شما را خبر دادم پس هر کس که میخواهد که جان خود را در راه ما نثار کند و بر خود سپرده دارد لقای پروردگار را پس البته کوچ کند و همسفر ما شود که بتحقیق





که من فردا صبح روانه ام ان شاء الله تعالی و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که در آن شبی که فردای آن جناب سید الشهداء علیه السلام از مکه معظمه بیرون تشریف میبرد محمد بن حنفیه بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد که ای برادر با جان برابر تو خود مکر و حیله اهل کوفه را با پدر بزرگوارت و برادر عالیمقدارت دانسته و من میترسم که با جناب تو رفتار کنند مثل آنچه با آنها رفتار کرده اند یعنی جناب ترا هم بقتل رسانند پس اگر صلاح میدانی در همین حرم خداوند توقف نما که از همه کس عزیزتر و بزرگوارتری آنحضرت در جواب فرمود که ای برادر خوف آن دارم که یزید بن معاویه علیهما الهاویه مرا در حرم الهی بقتل رساند و من باعث شده باشم که احترام خانه خداوند بجهة من در هم شکسته شود محمد بن حنفیه عرض کرد که اگر خوف این داری پس روانه شو بجانب یمن یا در اطراف بیابانها که در آنجاها با عزت و احترام خواهی بود آنحضرت در جواب آن فرمود که باشد تا در این باب اندیشه بعمل آورم پس چون وقت سحر داخل شد آنحضرت سوار شتر گشته روانه کوفه شد و محمد بن حنفیه را از رفتن آنحضرت آگاهی بهم رسید پس آمده و مهار ناقه را که آن بزرگوار سوار شده بود گرفت و عرض کرد که ای برادر جناب تو وعده نفرمودی که در این باب اندیشه فرمائی در جواب فرمود که بلی او عرض کرد که چه باعث تعجیل در رفتن شما شد آنحضرت در جواب فرمود که اَتانی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ ما فارَقْتُکَ فَقالَ یا حُسَیْنُ اُخْرُجْ فَاِنَّ اللّهَ شاءَ اَنْ یَراکَ قَتیلاً یعنی ای برادر بعد از آنکه از تو مفارقت کردم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود که ای حسین از مکه بیرون رو بدرستی که خداوند خواسته است ببیند ترا که در راه رضای او کشته شده و چون محمد حنفیه اینکلام را از آن امام علیه السلام شنید گفت که اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ ای برادر حال که باین عزم تشریف میبری این زنان را از برای چه همراه میبری آنحضرت در جواب فرمود که خداوند خواسته است که ایشان را به بند اسیر کرده شده اند پس چون این جواب را شنید گریه بسیار کرده و آنحضرت را وداع کرده و رفت پس عبدالله بن عباس و عبدالله زبیر آمدند و عرض کردند که توقف فرمائید در جواب ایشان فرمود که اِنَّ رَسُولَ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَمَرَنی بِاَمْرٍ وَ اَنَا ماضٍ فیهِ یعنی بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن امری فرموده است و من میروم که آن حکم را جاری سازم پس ابن عباس از خدمت آنحضرت مأیوس برگشت و مکرر میگفت که وا حسیناه پس آنجناب با اهل و اصحاب از مکه معظمه بیرون تشریف آوردند و در حدیث است که چون آن بزرگوار از مکه بیرون تشریف آورده روانه عراق شد لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه بسرکردگی یحیی بن سعید بر سر راه آنحضرت آمدند که آنجناب را بمکه برگردانند میگفتند که ای حسین آیا از خدا نمیترسی که از میانه جماعت بیرون میروی و امت را متفرق میگردانی آنحضرت در جواب میفرمود که از برای من است عمل من و از برای شماست عمل شما و شما بیزارید از آنچه من میکنم و من بیزارم از آنچه شما میکنید پس در میانه دو لشکر منازعه شد و آنحضرت متعرض ایشان نشده بمنزل تنعیم تشریف بردند و از آنجا با اصحاب خود قطع منازل مینمودند تا در منزل ثعلبیه وقت ظهر آنحضرت را اتفاق حال از خواب بیدار شده فرمود که در خواب دیدم که منادی میگفت اَنْتُمْ تُسْرِعُونَ وَ الْمَنایا تُسْرِعُ بِکُمْ اِلَی الْجَنَّةِ یعنی شما ها میروید و موت شما را بسرعت میبرد بسوی بهشت چون جناب علی اکبر علیه السلام اینکلام را شنید عرض کرد که یا اَبَهْ اَفَلَسْنا عَلَی الْحَقِّ یعنی ای پدر جان آیا ما بر حق نیستیم آنجناب در جواب فرمود که ای فرزند بحق آن خداوندی که بازگشت جمیع بندگان باو است که ما بر حقیم فَقالَ اِذاً لا نُبالی بِالْمَوْتِ پس جناب علی اکبر عرض کرد که بعد از آنکه ما بر حقیم باکی نداریم از مرگ آنحضرت فرمود که ای فرزند خداوند جزا دهد ترا

بهتر خرائی که باولاد ما میدهد از جانب پدران وشب در همان منزل استراحت فرمودند پس چون صبح شد دیدند که ابا هره
کوفی وارد شد و بعد از سلام عرض کرد که یابن رسول الله صلی الله علیه وآله چه چیز بیرون کرد شما را از حرم خداوند و حرم جد
خود محمد صلی الله علیه وآله آنحضرت در جواب فرمود که وَيْحَكَ يَا أَبَا هِرَّةَ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ

بیان علت هجرت خود

وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَايْمُ اللَّهِ لَيَقْتُلُنِّي الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ یعنی وای بر تو ای ابا هره بدرستی که بنی امیه گرفتند مال مرا پس صبر کردم
و ناسزا گفتند و عرض مرا بردند پس صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند هجرت کردم و بیرون آمدم و بحق خداوند
قسم که بقتل میرسانند مرا این طائفه سرکش باغی و عنقریب خداوند ایشان را ذلیل خواهد فرمود و در میان ایشان
شمشیر برنده خواهد گذاشت و بر ایشان مسلط خواهد فرمود کسی را که ایشان را ذلیل گرداند تا آنکه ذلیل تر شوند از قوم
سبا که مسلط شد بر ایشان زنی که حکم میکرد بر مال و جان و خون ایشان و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که چون
ابن زیاد ملعون شنید که آنحضرت بجانب کوفه تشریف آورده حصین ابن نمیر ملعون را با جمعی بمنزل قادسیه و از آنجا به
قطقطانیه فرستاد که مردم را خبر کند که آنحضرت اراده عراق فرموده است و در حدیث است که چون آنحضرت
بمنزل حاجر رسیدند هنوز خبر قتل مسلم نرسیده بود بلکه نامه او و اهل کوفه باین مضمون رسیده بود که یابن رسول الله

نامه مسلم وجواب آنحضرت

بقدر صد هزار شمشیر از برای نصرت و یاری شما آماده و مهیاست پس تعجیل فرما بجانب ما و تاخیر مکن پس آنحضرت
در جواب ایشان بهمراه قیس نامه نوشتند باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از جانب حسین بن
علی بسوی بزرگان از برادران مؤمنین و مسلمین سلام علیکم پس بدرستیکه حمد میکنم خداوندی را که بغیر از او خدائی
نیست و بعد بدرستی که نامه مسلم بن عقیل بمن رسید و در آن نوشته بود نیکوئی رای شما را بر یاری کردن ما و طلب کردن
حق ما پس سؤال کردم از خداوند که نیکو گرداند از برای ما تجارت و زراعت را و ثواب عطا فرماید شما را در این
خصوص بزرگ ترین اجرها و بدرستی که من روانه ام از مکه بجانب شما ها در یوم ترویه که هشتم ذی الحجه است پس چون
این رسول من بر شما وارد شود تعجیل کنید در انتظام امور خود و سعی کنید که بتحقیق که من در این روزها بر شما وارد خواهم گردید
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس چون قیس بقادسیه رسید حصین بن نمیر علیه السعیر او را گرفت تا بر حقیقت امور

گرفتن قاصد آنحضرت و فرستادن او را بکوفه و کشتن او

مطلع شود قیس نامه آنحضرت را پاره کرد پس حصین لعین نامه های او را بسته روانه نزد ابن زیاد بدنهاد نمود ابن زیاد
از او پرسید که تو کیستی قیس گفت مردی هستم از شیعیان جناب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پرسید چرا نامه را
پاره کردی گفت بجهة آنکه بر مضمون آن مطلع نشوی پرسید که نامه از جانب که بود و از برای که گفت از جانب
حسین بن علی از برای جمعی از اهل کوفه که اسمهای ایشان را نمیدانم پس ابن زیاد در غضب شد و گفت که والله که
از من جدا نخواهی شد تا آنکه مرا خبر دهی از اسمهای ایشان یا آنکه بالای منبر روی و حسین و پدرش را و برادرش را
لعنت کنی و اگر نه بند بند ترا از هم جدا خواهم کرد قیس در جواب گفت اما از اسمهای اهل کوفه پس ترا خبر نخواهم داد
و اما لعن بر حسین و پدر و برادرش را بجای خواهم آورد پس بر منبر بر آمد و حمد خداوند و صلوات بر پیغمبر را بجای آورد
پس طلب رحمت نمود از برای جناب علی ابن ابیطالب و اولاد امجاد او علیهم السلام بعمل آورد و بر یزید و عبیدالله زیاد
و پدرش و بزرگان بنی امیه از اول تا آخر لعنت کرد پس گفت که ای اهل کوفه منم رسول از جانب حضرت امام حسین
بسوی شما ما برده و در فلانه منزل آنحضرت میآید بیعت کنید پس ابن زیاد بدنهاد امر کرد که قیس را از بام قصر زیر انداختند



و پاره پاره کردند و در حدیث است که از بام قصر او را انداختند در حالتیکه دست او از عقب بسته بود پس استخوانهای
او شکست و هنوز رمقی از حیات او باقی بود که مردی که اسم او عبدالملک بود او را ذبح نمود پس شخصی او را در اینباب

خبر شدن آنحضرت بقتل قاصد و دعای آنجناب

سرزنش کرد او گفت که خواستم او را براحت اندازم تا اینقدر زجر نکشد و در حدیث است که خبر قتل قیس رحمة الله
بجناب سید الشهدا علیه السلم رسید آنجناب گریست پس دست بدعا برداشته عرض کرد که الهی قرار ده
از برای ما و شیعیان ما در نزد خود منزل نیکوئی و جمع فرما در میانه ما و ایشان در بحبوحه آرامگاه رحمت خود بدرستی
که تو بر هر چیز قادری و از آن منزل روانه کوفه گردید و ابن زیاد کج نهاد لشکر شقاوت اثر خود را امر کرده

بستن ابن زیاد راهها را

بود که جمیع طرق و شوارع را تا شام و بصره و اطراف بسته و گرفته بودند که نه احدی میتوانست که داخل شود و نه بیرون
رود و جناب سید الشهدا علیه السلام را از این حکایت خبری نبود تا آنکه بجماعتی از اعراب رسید پس از ایشان از کیفیت واقعه
سؤال فرمود ایشان عرض کردند که ما از جائی خبر نداریم همین قدر میدانیم که همه راهها را بسته اند که نه احدی میتواند
داخل شود و نه بیرون رود پس آنحضرت از راه تشریف آورده و در منزل خزیمه یک شبانه روز توقف فرمود و چون آن روز
صبح شد جناب زینب خاتون عرض کرد که ای برادر آیا میخواهی که ترا خبر دهم که دیشب چه شنیدم آنحضرت

هاتفی که جناب زینب شنید

فرمود که بگو گفت که در دل شب بجهة حاجتی بیرون آمدم شنیدم که هاتفی میگفت أَلَا يَا عَيْنُ فَاحْتَفِلِي بِجَهْدٍ
وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي عَلَى قَوْمٍ تَسُوقُهُمُ الْمَنَايَا بِمِقْدَارٍ إِلَى إِنْجَازِ وَعْدٍ یعنی ای چشم سعی
کن و اشک خود را بریز و کیست که گریه کند بر شهدا بعد از من و کیست که زاری کند بر قومی که مرگ ایشان را میراند
و میکشاند باین مقدار که باینجائی برساند که محل وفا کردن بوعده من است پس آنحضرت فرمود که ای خواهر هر چیز که
قضا و قدر الهی بر آن جاری شده خواهد شد پس از آنجا روانه بطن عقبه شدند که ناگاه مرد پیری برخورد و عرض کرد
که کجا تشریف میبری آنحضرت فرمود که بکوفه آن مرد عرض کرد که بحق خداوند قسم که برگرد والله نمیروی مگر بسوی نیزه ها
و تیزی شمشیرها آنحضرت در جواب فرمود که يَا عَبْدَ اللَّهِ لَيْسَ يَخْفَى عَلَيَّ الرَّأْيُ وَلَكِنَّ اللَّهَ لَا يُغْلَبُ عَلَى أَمْرِهِ یعنی ای

خبر دادن آنحضرت از شهادت خود

بنده خدا بر من حقیقت احوال پنهان و پوشیده نیست لکن بر امر و حکم خداوندی کسی را غلبه نیست یعنی آنچه امر الهی
بآن تعلق گرفته چنان خواهد شد ایزد والله این قوم مرا بجانب خود دعوت نمیکنند مگر آنکه این جگر خون شده مرا
از حلقوم بیرون آورند و مرا شهید کنند پس هر گاه چنین کردند مسلط فرماید خداوند بر ایشان کسی را که ذلیل گرداند
ایشان را تا آنکه بوده باشند ذلیلترین همه امتها و در احادیث وارد شده است که آنحضرت در یکی از منزلهای
میانه مکه و کوفه بود که مردی از اهل کوفه بر آنجناب وارد شد و عرض کرد که از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه دیدم

رسیدن خبر شهادت مسلم وهانی

که مسلم و هانی را بقتل رسانیدند و بر پاهای ایشان ریسمانی بسته بودند و در کوچه و بازار میکشیدند پس چون آنحضرت
این سخن بشنید مکرر میفرمود که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رحمة الله علیهما که در این حال فرزدق بر آنحضرت وارد شد
و عرض کرد که یابن رسول الله چه اعتماد باهل کوفه میکنی و بجانب ایشان روانه و حال آنکه پسر عموی تو مسلم را
و شیعه او را بقتل رسانیدند آن بزرگوار گریست گریستن شدیدی پس فرمود که رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ
اللَّهِ وَرَيْحَانِهِ وَتَحِيَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا یعنی خداوند رحمت فرماید مسلم را پس بتحقیق که روانه شد
بجانب روح و ریحان خداوندی و تحیت و رضوان او آگاه باشید که آنچه نصیب او بود بر او وارد شد و آنچه نصیب ماست

بشارت آنحضرت

باقی مانده است پس آنبزرگوار علیه السلم شروع کرد بخواندن این اشعار فَاِنْ تَکُنِ الدُّنْیَا تُعَدُّ نَفِیسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللّٰهِ اَعْلیٰ وَاَنْبَلُ یعنی پس اگرچه دنیا شمرده شود پاکیزه ولیکن ثواب خانهٔ خداوند که جنات است آن بالاتر و بزرگتر است وَاِنْ تَکُنِ الْاَبْدَانُ لِلْمَوْتِ اُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِءٍ بِالسَّیْفِ فِی اللّٰهِ اَفْضَلُ یعنی و اگر میباشد بدنها که از برای مردن خلق شده است پس کشته شدن مرد بشمشیر درراه خداوند افضلست وَاِنْ تَکُنِ الْاَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِی الرِّزْقِ اَجْمَلُ و اگر میباشد روزیها تقسیم کرده شده پس کمتر حرص ورزیدن مرد در طلب روزی نیکوتر است وَاِنْ تَکُنِ الْاَمْوَالُ لِلتَّرْکِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوکٍ بِهِ الْحُرُّ یَبْخَلُ و اگر میباشد جمع کردن مالها برای وارث گذاشتن و ترک کردن پس چه میشود شخص آزاد یرا که صاحب اختیار خود است که در حق چنین مالی بخل بورزد و در راه خداوند انفاق نماید پس آنجناب اولاد مسلم را در اطراف جمع فرموده و ایشان را از شهادت پدرشان مطلع گردانیده و تسلیه و تعزیه داده و بعد از آن فرمود که آیا رای شما چیست همراهی ما میائید یا برمیگردید ایشان عرض کردند که واله ما برنمیگردیم تا خونخواهی پدر خود را بخیم یا آنکه ما هم بچشیم آنچه را که او چشیده مؤلف گوید که بعد از مسلم عیال و نسل جناب سید الشهداء پناهی و صاحبی داشتند که ایشان را جمع آوری کند و تعزیه و تسلیه بگوید و مخیر گردانند در میانهٔ همسفری کردن و مراجعت نمودن بوطن لکن آه آه که بعد از مظلوم کربلا کسی عیال و اطفال آنجناب را تعزیه و تسلیه نداد بلکه بانواع اذیتها اذیت کردند و خیمه های ایشان را سوختند و اسباب و اساس ایشان را بغارت بردند و ایشان را اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و هرچند التماس کردند که ایشان را بر سر جای شهیدان بگذارند بگذارند و نخواستند که بوطن خود برگردند مانع شدند بلکه مثل سایر اسیران اهل کفر از برای اولاد زنا هدیه بردند و در مجالس بر پا داشتند و بی ادبیها کردند و در روایت شده است که بعد از آنکه آنحضرت اولاد مسلم را نوازش کرده و تسلیه داد فرمود که خیری نیست در زندگانی دنیا بعد از شهادت این دوستان و عزیزان پس حاضران یافتند که آنحضرت اراده مراجعت بوطن ندارد و دل از زندگانی برکنده و میل بشهادت دارد پس فرزدق عرض کرد که خداوند سفر شما را بخیر بگذراند آنجناب روی بهمه حاضران کرده فرمود که خداوند برهمه شما رحمت فرماید و از آن منزل کوچ کرده بجانب کوفه میرفتند تا آنکه بمنزل زباله رسیدند در آنجا خبر قتل عبداله بن یقطر را که یکی از رسولان و دوستان آنجناب بود بآنحضرت دادند پس آنبزرگوار گریست و عرض کرد که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِیعَتِنَا مَنْزِلًا کَرِیمًا وَاجْمَعْ بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ فِی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِکَ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ یعنی الهی خداوندا من قرار ده از برای ما اهلبیت و از برای شیعیان ما منزل کریم نیکوئی و جمع فرما در میانهٔ من و ایشان در قرارگاه از رحمت خود بدرستیکه جناب تو بر هر چیز قادری پس همه اصحاب و همسفرهای خود را جمع فرمود و از برای ایشان نامه را در آورده و خواند که مضمون آن نامه این بود بسم اللّٰه الرحمن الرحیم اما بعد بدرستی که بما خبر قتل مسلم و هانی و عبداله بن یقطر رسید و ما در این خصوص بسیار متألم شدیم و بجزع درآمدیم زیرا که ذلیل و خوار شمردند بخواطر ما شیعیان ما را پس هر یک از شما ها که خواهد بوطن خود برگردد برگردد که ما را بر کسی سخت گیری و ذمه نیست پس چون مردم این سخن را از آن صادق مصدق شنیدند متفرق شدند و شروع کردند از طرف راست و چپ برفتن تا آنکه باقی نماند در خدمت آنبزرگوار مگر آن مخلصین که از مدینهٔ طیبه همراهی کرده بودند و قلیلی دیگر که در بین راه همراه شده بودند و آنحضرت این عمل را بجهه آن کرد که میدانست

تسلیه دادن جناب سید الشهداء اولاد مسلم را و تسلیه ندادن کسی اولاد آنحضرت را

خبر شهادت عبداله یقطر را بسید الشهداء دادن

دعا کردن آنحضرت از برای خود و شیعیان

خطبه خواندن سید الشهداء و در رفتن بسیاری از همراهان آنجناب





که میدانست که آن اعرابی که متابعت و همراهی آنسرور کرده بودند بگمان این کرده بودند که آنحضرت اهل عالمیان از برای ریاست و سلطنت و بزرگی و بزرگواری در شهری از شهرها خواهد توقف نمود و ریاست خواهد فرمود و اهل آن دیار مطیع و فرمان بردار خواهند بود و از تحفها و هدیه ها و جایزه ها که از برای آن بزرگوار میآوردند ایشان هم متمتع میشوند و دنیای ایشان معمور میشود و آنجناب نخواستند که خلق اطلاع بر حقیقت اراده ایشان نداشته باشند و در حدیث دیگر است که فرمود ایها الناس ما اهلبیت اهل مکر و حیله نیستیم هر کس از جهة طمع دنیا همراه ما آمده است برگردد و هر کس از برای ادراک منصب شهادت همراهی کرده است بسم الله پس آنها که اهل دنیا بودند برگشتند و متفرق شدند مگر آنها که اهل آخرت بودند در خدمت آن پیشوای عالمیان روانه کربلای معلی شدند مؤلف گوید که آن بزرگوار بهمین امتحان اکتفا نفرمود بلکه در شب عاشورا نیز دفعه دیگر اصحاب خود را مطلع بر حقیقت واقعه کرده امتحان فرمود پس آنها که تا کربلا بامید دنیا آمده بودند در شب عاشورا برگشتند و آنها که خالص خالص بودند باقی مانده و با آنجناب و اولاد امجاد بدرجهٔ رفیعه شهادت فایز و سرافراز گردیدند فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما الهی خداوندا من صلوات و رحمت خود را علی الدوام نازل فرما بر روح مقدس مطهر جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء و اولاد امجاد او و شهدا که در خدمت او خصوصا بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و صلوات و سلام خود را دائمی فرما از برای دوستان و گریانندگان و گریه کنندگان بر ایشان و زائرین و مجاورین ایشان برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

نقض بیعت در شب عاشورا

این مجلس مناسب روز اول ماه است

## مجلس چهاردهم

در آمدن حر است بر سر راه جناب سید الشهداء علیه السلم اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الْمُصِیبَةِ وَالْعَزَاءِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ
خطبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیْنَا بِالْبَقَاءِ اِلیٰ اَنْ اَدْخَلَنَا مَرَّةً اُخْریٰ فِی هٰذَا الشَّهْرِ الْحَرَامِ یعنی حمد مخصوص آنچنان خداوندیست که منت گذاشت بر ما بزندگانی تا آنکه داخل فرمود ما را دفعه دیگر در ماه محرم الحرام وَالشُّکْرُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَنَا مِنْ اَهْلِ الْوَفَاءِ وَلِتَجْدِیدِ الْعَزَاءِ لِسِبْطِ سَیِّدِ الْاَنَامِ و شکر مخصوص آنچنان خداوندیست که قرار داد ما را از اهل وفا و بر تازه گردانیدن عزا از برای سبط سید انبیاء اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ سَادَاتِ اَهْلِ الْبَلَاءِ وَمَوَالِی مَنْ لَهُ الْعَنَاءُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْکِرَامِ الهی خداوندا من صلوات فرست بر آقایان جمیع اهل بلاء و صاحبان همه اصحاب رنج و عنا محمد و آل طاهرین او صلی الله علیهم اجمعین خُصُوصًا عَلیٰ مَنْ یَتَجَدَّدُ لَهُ الْعَزَاءُ وَیَزِیدُ وَلَا یَبِیدُ اِلیٰ یَوْمِ الْقِیَامِ یعنی خصوصا بر شهید مظلوم ساکن ارض کرب و بلا که در هر سال تازه میشود از برای او عزا و تعزیه او بر طرف نمیشود تا روز جزاء اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ آبَائِنَا الْاَوَّلِینَ الَّذِینَ اَوْرَثُونَا نَمَطَ الْعَزَاءِ وَالْبُکَاءِ لِلْاِمَامِ الْهُمَامِ ای پروردگار من صلوات و رحمت فرست بر پدران ما که بارث داده اند بما آداب تعزیه داری و گریستن را بر امام مظلومی که او است پادشاه عظیم القدر صاحب همت و عطاء وَصَلِّ اللّٰهُمَّ عَلیٰ اَوْلَادِنَا الْمُقْتَدِینَ بِنَا فِی الْبُکَاءِ وَالْاَنْکَاءِ مَعَ الْجُهْدِ وَالْاِهْتِمَامِ و صلوات فرست بر آن اولادی از ما که پیروی کنند ما را در گریستن و گریانیدن با اهتمام تمام در اقامهٔ این عزا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ الْحَاضِرِینَ الْمُجْتَمِعِینَ الْمَحْزُونِینَ الْبَاکِینَ فِی مِثْلِ هٰذِهِ الْاَیَّامِ یعنی خداوندا صلوات و رحمت خود را نازل فرما بر این دوستان که در امثال این مجالس حاضر شده اند و با قلبهای محزون و

ودیدهای کریان درین ایام غم فرجام مشغول عزاداری کردیده اند آه آه کر مرد مؤمن وزن مؤمنه که از فاضل طینت آل محمد علیهم السلام خلق شده باشند میشود که ماه محرم داخل شود و بدانند که در آن همه مقربان درکاه آسمان حضرت سید انبیا و آل طاهرین او علیهم اجمعین از جهة مصیبت مظلوم کربلا روحنا له الفداء محزون و غمکین و درکریه و زاری باشند و او محزون و کریان نباشد نه واله این نخواهد شد بلکه چون ماه محرم داخل شود لامحاله محزون و کریان خواهد شد و از برای صدق این مطلب و ثواب کریستن کافیست حدیث شریف مشهور که در کتاب بحار الانوار و مجالس روایت شده است از ریان بن شبیب که میکوید داخل شدم در مجلس حضرت امام رضا علیه السلام در روز اول محرم پس آنجناب علیه السلام بمن فرمود که ای پسر شبیب آیا درین روز روزه شده عرض کردم که نه پس فرمود که بدرستیکه درین روز حضرت زکریا دعا کرد و از خداوند خود ذریه طیبه خواست و حضرت مجیب الدعوات دعای او را مستجاب فرمود و امر کرد ملائکه را که در وقتیکه در محراب دعا ایستاده است او را بشارت دهند بحضرت یحیی پس هرکس درین روز روزه بکیرد و دعا کند مثل حضرت زکریا دعای او مستجاب خواهد کردید پس فرمود که ای پسر شبیب این ماه محرم ماهی بود که در زمانهای کذشته اهل جاهلیت حرام میدانستند در آن ظلم و قتال را بجهة احترام این ماه و این امت نشناختند نه احترام آن را نه احترام پیغمبر خود را وَلَقَدْ قَتَلُوا فِی هٰذَا الشَّهْرِ ذُرِّیَّتَهُ وَسَبَوْا نِسَائَهُ وَنَهَبُوا ثَقَلَهُ فَلَا غَفَرَ اللّٰهُ ذٰلِکَ لَهُمْ اَبَدًا بتحقیق که کشتند درین ماه ذریه پیغمبر خود را و اسیر کردند زنان او را و بغارت بردند اسباب او را پس هرکز نیامرزد خداوند این کناه ایشان را ای پسر شبیب اکر خواهی که بر چیزی کریه کنی از برای حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام کریه کن فَاِنَّهُ ذُبِحَ کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ پس بدرستی که آنجناب کشته شد مانند کشته شدن کوسفند مؤلف محزون کوید که شقاوت قتل مظلوم کربلا زیاده از شقاوت ذبح کوسفند بود زیرا که اکر علت و سبب تشبیه ذبح آن مظلوم بکوسفند این باشد که همچنانکه هردو را از راه حلقوم ذبح کردند واله بلکه زجر آن مظلوم زیاده بود زیرا که شمر غدار سر مبارک آن بزرکوار را از پشت سر جدا کرد آیا مستمعان مظلوم کربلا مکر فراموش کرده اید آن حدیث را که چون جناب سید الشهداء علیه السلام در وقت شهادت بشمر فرمود که سینه خود را بکشای پس چون کشود سینه او را پیس دید و آن نشانه را که پیغمبر صلی الله علیه وآله خبر داده بود بآن جناب دید و آن نشانه سک و خوک کردید پس برکینه و بغض آن ملعون افزوده شد و کفت وَاللّٰهِ لَاَقْتُلَنَّکَ غَیْرِی وَلَاَذْبَحَنَّکَ مِنْ قَفَاکَ لِیَکُوْنَ ذٰلِکَ اَشَدُّ مِنْ عَذَابِکَ یعنی قسم بذات خداوند که میکشم ترا ای حسین کسی غیر از من و هر آینه بقتل خواهم رسانید ترا از جانب پشت کردن تو تا اذیت و زجر و عذاب تو در شهادت زیاده کردد آه وامظلوماه که اسباب شهادت در بدن مقدس آنجناب منحصر نبود باذیت تیغی که بکلوی خشک او رسید زیرا که در بدن مطهرش چندان زخمهای کاری بود که هریک برای شهادت او کافی بود و اکر علت و سبب تشبیه قتل آن شهید بذبح کوسفند این بوده باشد که همچنانکه کوسفند را در نزد قصاب احترامی و عزتی نیست آن عزیز کرده خدا و رسول را در نزد قاتل او احترامی نبود نه واله بلکه کوسفند را با وجود آنکه حیوانست فی الجمله احترامی در نزد قصاب هست و آن محترم در جمیع سموات و ارضین را در نزد قاتل او اصلا احترامی نبود آه آه مکر بخاطر ندارید ای کریه کنندکان آن حدیث را که چون شمر شریر علیه التعبیر بر سینه مبارک آنحضرت که خزینه علوم ربانی بود نشست آنجناب فرمود که وای بر تو ای ملعون کیستی که بعجب جای بلندی بالا رفته پس آن خبیث جواب

نشستن شمر لعین بسینه آنجناب

سؤال آنحضرت از شمر



داد که منم شمر بن ذی الجوشن پس آن بیکس غریب فرمود که من کیستم آن شقی جواب داد که توئی حسین بن علی بن ابیطالب که مادرت فاطمه زهراست و جدت محمد مصطفی است صلی الله علیه وآله پس آنحضرت فرمود که وای بر تو اکر میدانی که این حسب و نسب من است چرا مرا بقتل میرسانی آن بیحیا جواب داد که اکر ترا بکشم پس که جایزه از یزید خواهد کرفت پس آنسرور فرمود که مَا اَحَبُّ لَکَ الْجَائِزَةُ مِنْ یَزِیْدَ اَوْ شَفَاعَةُ جَدِّی رَسُوْلِ اللّٰهِ یعنی ای شمر آیا جایزه یزید محبوبتر است در نزد تو یا شفاعت جدم رسول خدا آن ملعون بی شرم و حیا در جواب کفت که دَانِقٌ مِنْ جَائِزَةِ یَزِیْدَ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْکَ وَمِنْ جَدِّکَ آه و فضیحتاه که کفت یک دانق که شش یک از درهم است از جایزه یزید محبوبتر است در نزد من از تو ای حسین و از جد تو و اکر علت و سبب تشبیه ذبح آن مظلوم بذبح کوسفند این باشد که همچنانکه قصاب بر کوسفند رحم نمیکند و او را ذبح میکند بر آن مظلوم کسی رحم نکرد و او را بقتل رسانیدند باله بلکه بیرحمی بر آن مظلوم زیاده بود هم قبل از قتل و هم بعد از آن اما قبل از قتل تعلق بآنکه قصاب ترحم میکند و اقلا کوسفند را آب میدهد و ذبح میکند و پسر پیغمبر آخر الزمان را کسی آب نداد و آن بزرکوار را تشنه و کرسنه کشتند واه مصیبتاه که هر وقت از برای جناب سید الساجدین علیه السلام طعام یا آبی میآوردند آنجناب نکاه باو میکرد و میکریست و میفرمود که قُتِلَ ابْنُ رَسُوْلِ اللّٰهِ جَائِعًا عَطْشَانًا یعنی کشته شد فرزند رسول خدا علیه السلام در حالتی که کرسنه بود و تشنه مؤلف دلسوخته کوید که ای شیعیان و ای کریه کنندکان کاش همان کرسنکی و تشنکی بود و شماتت اعدا نمیبود و در حدیث است که شهید کربلا بشمر اشقی الاشقیاء فرمود که اِذَا کَانَ لَابُدَّ مِنْ قَتْلِیْ فَاسْقِنِیْ بِشُرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ یعنی ای شمر اکر لابد مرا بقتل میرسانی پس مرا جرعه از آب بیاشامان آن ملعون در جواب کفت هیهات واله که یکقطره از آب نخواهی آشامید حَتّٰی تَذُوْقَ الْمَوْتَ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ یعنی تا آنکه بچشی شربت ناکوار مرک را بعد از چشیدن غم و غصه بیشمار و در حدیث است که از روی شماتت کفت که ای پسر ابوتراب آیا نیستی تو که کمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر که کوثر است آب میدهد دوستان خود را پس درین تشنکی صبر کن تا پدرت ترا آب دهد اما زیادتر بودن اذیت آن مظلوم از کوسفند بعد از شهادت او پس بعلت آنست که همینکه کوسفند را کشتند دست از سر او بر میدارند و چون آن بزرکوار را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند با آنجناب انواع بی ادبیها بعمل آوردند و همین بس که سر آن مظلوم مقتول را بر نیزه کرده شهر بشهر و دیار بدیار کردانیدند و بدن مقدس مبارکش را پایمال سم ستوران کردند پس معلوم شد که مراد از حدیث که آنجناب کشته شد همچنانکه کشته میشود کوسفند محض بقتل رسانیدن و کشتن و بی ادبی نمودن است نه در کیفیت آن بزرکوار زیرا که اذیت بر آنحضرت روحنا له الفدا بسیار از اذیت بکوسفند زیادتر بوده است بلی ممکن است که معنای دیکر کنیم و آن اینست که قاعده در کشتن انسان آنست که غالبا او را نشسته یا ایستاده کردن میزنند و قاعده در کشتن کوسفند آنست که او را میخوابانند و کلوی او را از قفا ذبح میکنند آه وامصیبتاه و وامظلوماه و واغریباه که آن مظلوم از کثرت جراحت و زخم نیزهها و تیرها و شمشیرها بزمین کربلا افتاده بود وَیُکَبُّوْ مَرَّةً وَیَکْبُوْ اُخْرٰی یعنی کاهی از ضعف بر زمین میافتاد و کاهی بر میخواست و کاهی می نشست آه آه واشهیداه که شمر ملعون آن غریب بیکس را چون کوسفند بر زمین خوابانید و بدرجه رفیعه شهادت رسانید پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که یَابْنَ شَبِیْبٍ وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهٖ ثَمَانِیَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِی الْاَرْضِ شَبِیْهٌ یعنی ای پسر شبیب کشته شد با او از اهلبیت او هیجده مرد که نبود از برای ایشان در روی زمین شبیهی و مانندی مؤلف کوید کجا بود مانندی از برای حضرت عباس علیه السلام که او را ماه بنی هاشم میکفتند و که

جواب شمر لعین

کشته شدن آنحضرت تشنه و کرسنه

آب خواستن آنجناب و ندادن شمر

شماتت شمر آنحضرت را

دیده بود در روی زمین مانند علی اکبر کسی که شبیه‌ترین خلق بود بجناب رسول خدا از جهة صورت و رفتار و گفتار ای
پسر شبیب بتحقیق که گریست از برای شهادت او هفت طبقه آسمانها و زمینها و چهار هزار ملک جهة نصرت او از آسمان نازل شدند
و آنوقت که بزمین کربلا رسیدند آنحضرت را کشته دیدند پس آنملائکه با موهای پریشان و روهای گرد و غبار آلوده با گریه و ناله مجاور
مرقد منور او گردیدند و در آنجا خواهند بود تا زمان ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و از یاوران آنحضرت خواهند بود و ذکر
ایشان اینست که یا لثارات الحسین یعنی کجا است طلب کننده خون حسین ای پسر شبیب خبر داد مرا پدرم از جد خود که چون حضرت امام حسین ع
کشته گردید از آسمان خون بارید و خاک سرخ بارید ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین ع آنقدر که اشک چشم تو جاری
شود بر رخساره تو غفر الله لک کل ذنب اذنبته صغیرا کان او کبیرا قلیلا کان او کثیرا یعنی می آمرزد خداوند از برای
تو هر گناه که از تو صادر شده است صغیره بوده باشد یا کبیره کم بوده باشد یا بسیار ای پسر شبیب اگر دوست میداری
اینکه خداوند را ملاقات کنی و بر تو هیچ گناهی نبوده باشد زیارت کن امام حسین ع را ای پسر شبیب اگر خوشحالی
تو در این است که در غرفهای عالیه جنان همنشین پیغمبر بوده باشی لعن کن بر قاتلان آنحضرت ای پسر شبیب اگر دوست
میداری که هم درجه باشی با شهدای کربلای معلی پس هر وقت که آنحضرت را بخاطر آوردی بگو یا لیتنی کنت
معهم فافوز فوزا عظیما ای پسر شبیب اگر خواهش آنداری که با ما اهلبیت بوده باشی در درجات عالیه جنان محزون
و غمگین شو بجهة حزن و اندوه ما و خوشحال و در خاک شو از جهة فرح و خوشحالی ما و بر تو باد بدوست داشتن ما اهلبیت
زیرا که اگر کسی سنگی را دوست دارد در قیامت با او محشور خواهد گردید مؤلف گوید مناسب محزون بودن بجهة حزن
اهلبیت ع آنست که چون ماه محرم داخل شود خود را از گریه و زاری معاف نداری زیرا که آنچه از احادیث معتبره ظاهر
میشود آنست که در مثل همین ایام بود که جناب سید الشهدا ع با همه اهل و عیال و اموال و احباب و اصحاب در بیابانها
حیران و سرگردان بودند و در کتاب بحار روایت کرده است که چون آنبزرگوار وارد منزل رهیمه شد ابا هرم
بخدمت آنحضرت ع مشرف شد و عرض کرد که ای فرزند پیغمبر چه چیز شما را از مدینه بیرون کرده آنحضرت فرمود
ویحک یا ابا هرم شتموا عرضی فصبرت و طلبوا مالی فصبرت و طلبوا دمی فهربت یعنی وای بر تو ای ابا هرم من ناسزا
گفتند و عرض مرا بردند پس صبر کردم و مالم را غصب کردند پس صبر کردم و خواستند که خونم را بریزند هجرت کردم و
از وطن اصلی بیرون آمدم و بحق خداوند قسم که آخر الامر مرا خواهند کشت پس خداوند ایشان را ذلیل خواهد کرد و
شمشیر برنده در میان ایشان خواهد گذاشت و کسی را بر ایشان مسلط کند که ایشان را ذلیل گرداند مؤلف گوید که ای
شیعیان و ای گریه کنندگان در مثل همین ایام بود که حر بن یزید ریاحی رحمه الله بر سر راه جناب سید الشهدا آمد و آنبزرگوار
و اهل و عیال و اصحابش را مهموم و مغموم گردانید و کیفیت آن واقعه موافق اخبار معتبره آنست که چون آنحضرت خواست
که در وقت سحر از منزل شراف روانه شود ملازمین را امر فرمود که آب بسیار بردارند تا نزدیک ظهر طی منزل فرمودند که ناگاه
یکی از اصحاب گفت که الله اکبر پس آنجناب از علت تکبیر گفتن سؤال نمود جواب داد که سر درختان خرما ظاهر گردید جمعی گفتند
که هرگز در این مکان درخت خرما ندیده ایم آنجناب فرمود پس شما چه می بینید عرض کردند که ما سر نیزها و گوش اسبان را
مشاهده میکنیم پس آنحضرت فرمود که من نیز والله سر نیزها و گوش اسبان مشاهده میکنم که ناگاه حر با هزار سوار وارد
گردید و چون آثار تشنگی از صورتهای ایشان ظاهر بود آنحضرت فرمود که ایشان را و اسبهای ایشان را آب دهند و آب بر سر

گریستن آنحضرت طبقات آسمانها و زمینها
گریستن چهار هزار ملک نزد قبر او
گریستن آسمان بر آنحضرت بخاک و خون
بجهة گریه بر آنجناب خداوند میامرزد جمیع گناهان صغیره و کبیره را
بر زائر آنحضرت هیچ گناهی باقی نیماند
گفتن یا لیتنی کنت معهم سبب همدرجه بودن با شهدا است
آمدن حر بسر راه آنحضرت





اسبهای ایشان بریزند تا آسوده و خنک شوند مؤلف گوید که از کجا انصاف که آن بزرگوار آب بر بدنهای حیوانات
ایشان بریزد تا خنک شوند و در روز عاشورا صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلده منکمش یعنی اطفال کوچک اهلبیت
از تشنگی بمیرند و بزرگان ایشان پوست در بدن ایشان بخشکد و مانند پوستی که بر روی آتش گذاری خود را جمع نماید
و برکشیده شود و هرچند العطش گوید کسی با ایشان قطره آب فرات نه دهد و دستان لطف و مهربانی را مشاهده کنید
که علی بن طعان محاربی گوید که در آنروز من در میانه لشکر حر بودم و آخرتر از همه لشکر وارد شدم پس چون حضرت
امام حسین ع شدت تشنگی مرا مشاهده نمود امر فرمود که شتر را که آب بار داشت خوابانیدند و از مشک آب میریختند جهة
من و اسب من پس آنحضرت فرمود که سر مشک را برگردان تا در دست آب بیاشامی من ندانستم که چه باید کرد آنبزرگوار
خود تشریف آورد و سر مشک را گشوده و مرا و اسب مرا سیراب فرمود و لشکریان ظرفها میاوردند و پر آب کرده جهة خود
و حیوانات خود میبردند و در بعضی از احادیث وارد شده است که آنفرزند ساقی کوثر جمیع آن لشکر و حیوانات ایشان را
بدست شریف خود آب داد حر میگوید که چون از منزل خود بیرون آمدم سه دفعه این ندا شنیدم که یا حر ابشر بالجنة
یعنی ای حر بشارت باد ترا بجنت حر میگوید که هرچند تفحص کردم کسی ندیدم پس با خود گفتم که مادر حر بعزای او نشیند بجنگ فرزند
رسول خدا ص میرود و بشارت جنت می شنود پس چون ظهر شد آنحضرت بحجاج بن مسروق فرمود که اذان بگو و در روایت
دیگر است که بفرزند ارجمند و نور دیده دلبند خود جناب علی اکبر روحی فداه فرمود که اذان و اقامه بگو پس چون اذان
تمام شد آنجناب مقدس از خیمه جلال با نعلین و ردا بیرون تشریف آورد و روی مبارک بجانب آن لشکر کرد و بعد از حمد
و ثنای الهی فرمود که یا ایها الناس من بجانب شما نیامدم مگر بعد از آنکه رسولان شما آمدند و نامهای شما را بمن
رسانیدند و در آنها نوشته بود که البته ما را امام هدایت کنید و بسوی ما بیا تا خداوند جمع فرماید میانه ما و شما
بهدایت و حق و راستی و اینک آمده ام بسوی شما پس اگر بر عهد خود ثابت قدم میباشید ما را از خود مطمئن گردانید و
عهد و میثاق خود را محکم کنید و اگر از آمدن من راضی نمیباشید بر میگردم و بوطن خود میروم پس جمیع لشکر ساکت شدند و
احدی جواب نداد پس آنجناب بمؤذن فرمود که اقامه بگوی و بحر فرمود که اگر میخواهی برو و با اصحاب خود نماز کن
او عرض کرد که همه لشکر بجناب شما اقتدا میکنیم پس جمیعا بآنمقتدای عالمیان اقتدا کردند و چون سلام نماز ظهر داده شد
حر از جای خود برجست و عرض کرد که السلام علیک یا ابن رسول الله و رحمة الله و برکاته آنجناب فرمود که
علیک السلام پس فرمود که ای بنده خدا نام تو چیست عرض کرد که حر بن یزید آنحضرت فرمود که ای حر بیاری ما آمده
یا بجنگ حر عرض کرد که والله مرا بجنگ شما فرستاده اند لکن پناه میبرم بخداوند عالم اینکه در قیامت از قبر بیرون
آیم در حالتی که پیشانی و پای من برهم بسته باشد و دستهای من بگردن من غل باشد و بر روی در آتش جهنم افتم
ای فرزند رسول خدا بکجا تشریف میبری برگرد بسوی حرم جد بزرگوار خود و الا شما را بقتل خواهند رسانید پس آنحضرت
در جواب اشعاری چند فرمود که خبر از کشته شدن خود میداد پس وقت نماز عصر شد و مؤذن اذان گفت و نماز عصر را
با قوم بجای آوردند پس روی مبارک خود را بجانب لشکر کرده بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که ایها الناس اگر متقی
شوید و حق را با اهلش واگذارید خداوند را از خود خوشنود خواهید کرد و ما اهلبیت پیغمبر اولائیم از برای اولو الامر
بودن از این جماعت که مدعی میباشند و اهل آن نیستند و بر شما ظلم و جور میکنند و شما نیز انکار را بعمل بگیرید مگر از روی

عناد با ما اهلبیت و انکار کردن حق ما و ژای شما برگشته است از آنچه در نامهای خود بمن نوشته اید حر عرض کرد که ما خبر از نامها
نداریم حضرت فرمود که آن خورجین مملو از نوشتهای اهل کوفه را نزد حر حاضر کرده پیش او ریختند حر عرض کرد که ما صاحب این
نامها نیستیم و ما را امر کرده اند که هر جا خدمت شما برسیم ملازم شما باشیم تا شما را بکوفه نزد عبید زیاد بریم آنحضرت فرمود
که خواهی مرد و باین مطلب نخواهی رسید پس از آنجا اهل و عیال خود را بار کرده خواستند که بطرفی که مقصود خودشان بود تشریف
برند پس حر و لشکر او آنحضرت را مانع شدند حضرت فرمود که ای حر مادر تو بعزای تو نشیند از جان ما چه میخواهی عرض کرد
هر کس غیر از شما اسم مادر مرا برده بود من نیز اسم مادر او را میبردم لکن در حق مادر تو غیر از بهترین مدایح و ستایش
ما را قدرتی بر سخن دیگری نیست آنحضرت فرمود که پس از ما غریبان چه میخواهی عرض کرد که میخواهم شما را نزد عبید ابن زیاد
برم حضرت فرمود و الله این نخواهد شد حر عرض کرد که و الله نخواهم گذاشت که بطرف دیگر روید و این سخن در میانه
ایشان سه مرتبه رد و بدل شد آخر الامر حر عرض کرد که من مامور بمقاتله با شما نیستم و نه از شما مفارقت میکنم و نه میگذارم
که بجانب مدینه روانه شوید در همین جا توقف میکنیم و نامه بامیر یعنی عبید زیاد بن زیاد مینویسیم تا هر چه امر نماید آنجا
کنیم و شاید خداوند چاره فرماید که من مبتلا و مامور بجنگ با شما نشوم و نامه را روانه کرد و در خدمت حضرت آمده تا منزل
در قصر بنی مقاتل کردند راوی گوید که آنحضرت را در سر سواری اندک خوابی عارض شد پس چون بیدار شد سه دفعه فرمود
اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ پس جناب علی اکبر پیش آمده و از علت آنکلمات سؤال نمود فرمود که ای پسر
در خواب دیدم که شخصی سوار اسب بود و میگفت که این جماعت میروند و مرگ در عقب ایشان میرود پس دانستم که نفسهای ما خبر
مرگ میدهد پس جناب علی اکبر عرض کرد که ای پدر بزرگوار هرگز خداوند نماید بشما مکروهی را ای پدر آیا ما بر حق نیستیم حضرت
فرمود بلی بحق آن خدائی که بازگشت همه عباد بسوی اوست که ما بر حقیم جناب علی اکبر عرض کرد که پس باکی نیست از مرگ در
حالتیکه حق با ما است پس آنجناب فرمود که ای فرزند خداوند ترا جزای خیر دهد بهترین جزائی که عزیزترین اولاد ما را جزا
میدهد از جانب پدرهای ایشان پس چون نماز صبح کردند آنحضرت اصحاب خود را جمع فرمود و سرعت تمام مینمود که از راه
مدینه طیبه روانه شوند حر و اصحابش جمع شده ممانعت شدید بلیغ نمودند و آنحضرت را داخل کوفه کردند و در نینوا ساکن گردانیدند
پس دیدند که شتر سواری از جانب کوفه میآید هر دو لشکر باو نظاره میکردند تا آنکه آمد و بر حر سلام کرد و بر جناب سید الشهداء
و اصحاب آنحضرت سلام نکرد پس نامه ابن زیاد بدنهاد را بدست حر داد که مضمون آن این بود که ای حر هر جا که نامه من بتو رسید
کار را بر حسین و اصحابش تنگ کن و او را در بیابان خالی از آب و گیاه فرود آور و برسولیکه فرستاده ام سفارش نموده ام
که متوجه باشد که تا آنچه امر کرده ام بعمل آوری والسلام پس حر آنحضرت را از مضمون نامه مطلع گردانید پس هر چند آنغریب
مبالغه فرمود که بگذار در زمین با آب و گیاه وارد شوند نگذاشت و هر چند اصرار فرمود که بگذار در نینوا یا غاضریه
یا شفیه منزل نمایند مانع شد و گفت که این رسول امیر را خبر میکند و من از او خائفم پس آنجناب با اهلبیت و یاران
و اصحاب در زمین بی گیاه و آب فرود آورد وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ وَ اِنَّا لِلّٰه

حاضر کردن خورجین نامه نزد حر و اظهار بی خبری حر از آنها

ممانعت کردن حر آنحضرت را از سوار شدن تا نامه ابن زیاد برسد

خواب دیدن آنحضرت در سواری

کلام آنحضرت و جواب جناب علی اکبر روحی فداه

رسیدن نامه ابن زیاد برای حر برای آنکه کار را بر آنبزرگوار تنگ بگیرد

بسم الله الرحمن الرحیم

## مجلس پانزدهم

این مجلس مناسب روز دوم محرم است

در ورود جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء است در زمین کربلا خطبه اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الْمُصِیبَةِ وَ الْعَزَاءِ
وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ قصیده مَهَابِطُ وَحْیِ اللّٰهِ بَعْدَ نَبِیِّنَا ○ وَ خُزَّانُ عِلْمِ اللّٰهِ مِنَ الْبَرِیَّةِ ○ هُمْ آلُ یٰسٓ وَ طٰهٰ وَ





بنوا خیر مبعوث الی خیر امة ○ یعنی مکانهای وحی خداوند بعد از پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خزانهای علم خدا
در میانه مخلوقات آن بزرگوارانی چندند که ایشانند آل یس و طه و هل اتی و ایشانند ذریه بهترین پیغمبران که مبعوث گردیده است
برای هدایت بهترین امتها شعر مِنْهُمْ کَفٌّ اَنَّ ابیات تغدر بها ○ سِهَامٌ مِنَ التَّشْتِیتِ فِی کُلِّ بَلْدَةٍ ○ که زده است
بر آن بزرگواران دست تنها بکرها تیرهای تفرقه در همه بلاد شعر فَمِنْ بَیْنِ مَسْمُومٍ وَ نَاءٍ وَ مُخْتَفٍ ○ وَ مِنْ بَیْنِ مَقْتُولٍ
بِسَیْفٍ صَقِیلَةٍ ○ پس بعضی از آن بزرگواران را از زهر جفا هلاک کرده و بعضی را از وطن دور و غائب و مخفی کرد انیده
و بعضی را بشمشیرهای بران صیقل شده تیز کرده مقتول ساخته و شهید گردانیده وَ اَعْظَمُ مِنْ ذَا خَطْبُ سِبْطِ مُحَمَّدٍ
رَزِیَّةٌ مِنَ الْبَرِیَّةِ جَلَّتِ ○ و بزرگتر از همه آنها امر بزرگ حسین است که سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که مصیبت او
در میان مصیبتهای عالمیان بزرگتر از جمیع مصائب گردید شعر وَ لَمْ اَنْسَ لَمَّا دَعَتْهُ اُمَیَّةُ ○ بِکُتْبِ اَضَالِیلَ وَ کُرٍّ وَ حِیلَةٍ
آه آه هرگز او را فراموش نمیکنم که بنی امیه لعنهم الله او را بجانب خود خواندند و نامها و کاغذهای ضلالت و زرق و مکر
و حیله باو نوشتند شعر فَعَجِّلْ اِلَیْنَا یَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ○ لَعَلَّکَ تَهْدِینَا لِنَهْجِ الشَّرِیعَةِ ○ و مضمون آن نامها این
بود که تعجیل فرما بجانب ما ای فرزند دختر پیغمبر بجهة آنکه شاید ما را بطریقه و آداب و احکام شریعت پیغمبر هدایت در آن
نامه فرمائی شعر فَسَارَ بِاَهْلِیهِ وَ خَیْرِ صِحَابِهِ ○ فَلِلّٰهِ مِنْ اَهْلٍ وَ صَحْبٍ وَ فِتْیَةٍ ○ پس آنجناب با اهل و عیال خود و بهترین
اصحاب بجانب ایشان روانه گردید الحمد لله خداوند من جزای خیر دهد اهل و عیال آنجناب را و اصحاب و نوجوانانی را که در
خدمت کاری او رستگار و فائز گردیدند ایضا فَلَمَّا دَنٰی مِنْ کَرْبَلَاءَ حَطَّ مُهْرُهُ ○ فَلَمْ یَنْبَعِثْ لَمَّا دَنَاهُ بِخَطْوَةٍ ○ پس
چون بزمین کربلا رسید هر چند مبالغه میفرمود که میخواست که اسب او برود آنحیوان قدم از قدم بر نمیداشت و از جای
خود حرکت نمیکرد ایضا فَقَالَ الْحُسَیْنُ اَطْهَرُ مَا الْاَرْضُ هٰذِهِ ○ وَ مَا اسْمُهَا لِمَ لَا یُجِیبُونَ دَعْوَةً ○ پس فرمود حسین طیب
طاهر علیه السلام باصحاب خود که این چه زمینی است که رسیده ایم و چه نام دارد و کسی را جرات نبود که نام
آن را عرض کند یا آنکه حیا میکردند که اسم آنرا عرض کنند تا آنکه آنجناب فرمود که ای اصحاب چرا همه ساکت شده اید
و جوابی نمیدهید شعر فَقَالُوا تُسَمّٰی کَرْبَلَا قَالَ اَنْزِلُوا ○ وَ حُطُّوا رِحَالًا اِنَّ فِیهَا مَنِیَّتِی ○ پس چون اصحاب آنحضرت لابد
دیدند لا علاج عرض کردند که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله نام این زمین کربلا است پس آن مظلوم محض اینکه نام کربلا را
شنید فرمود که در همین زمین منزل کنید و بارها و اسبابرا بر زمین بریزید بدرستیکه همین زمین اجل من خواهد رسید و گویا
میفرمود بیت مژده ای قربانیان کاین کعبه کوی وفاست ○ این چمن یعنی لیالی وادی کرب بلاست ○ چند روز دیگر
ای یاران گلستان این ○ پر ز گل از لاله جسم شهیدان این ○ گر چه پای عاشقان از اشک خونین در گل است ○ غم نباشد
تا جان از این گلها یک سر زنست ○ فَفِی هٰذِهِ یَا قَوْمُ قَتْلِی وَ مَصْرَعِی ○ وَ فِی هٰذِهِ یَا قَوْمُ تُهْتَکُ حُرْمَتِی ○ آه و مصیبتاه
فدای قامت موزون و بدن نازپرورده او شوم پس فرمود که ای اصحاب من این است زمین بر خاک هلاک افتادن من
و اینست زمین وعده گاه شهادت من ای اصحاب من این همان زمین است که در آن در سم بریده میشود حرمت من
وَ فِی هٰذِهِ یَا قَوْمُ تُدْمٰی نُحُورُنَا ○ وَ فِی هٰذِهِ یَا لَدَمٍ تُخْضَبُ شَیْبَتِی ○ آه آه فدای حلقوم نازک و ریش معنبر مجعد او شوم
که بجانب گردن و ریش خود اشاره کرده فرمود ای اصحاب من و ای همسفرهای من این همان زمین است که در آن گلوهای
ما بریده میشود و بخون سرخ شده و خونهای آن بر زمین ریخته میشود و این همان زمین است که ریش من بخون رنگ خواهد

گردید

کردید لقد و فی هذه یا قوم تشتت شملنا ○ و فی هذه حف العداة بخیمنا ○ و اویلاه آنبزرگوار فرمود که ای اصحاب من در همین زمین متفرق و پراکنده میشود اسباب جمع ما و در این زمین دشمنان احاطه میکنند بر خیمه و خرگاه من و له و فی هذه العباس نقبل جثنا ○ و لم یحظ من ماء الزلال بقطرة ○ آه و امصیباه ای قوم بدانید که در این زمین عباس که سقای اهل بیت من است کشته خواهد شد در حالتیکه گلوی خشک او لذت آشامیدن قطره از آب زلال فرات نبرده باشد لقد و فی هذه راس ابن آل علی ابی ○ و فی هذه تسبی بنات ذوی ○ آه و اغریباه جانم بفدای آن سر منور شود که پرورش جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آغوش فاطمه زهرا پرورده شده بود و بسجده پروردگار جلیل عادت کرده بود پس فرمود ای اصحاب من در این زمین بالا سر من بر نیزه اعداء خواهد رفت آه و امصیباه که در این زمین دختران و زنان من که در پس پرده عصمت و عفت و طهارت پرورده شده اند بدام منافقین اسیر و بدست نامحرمان دچار خواهند گردید و فی هذه السجاد یمسی معللا ○ تقادا ذلیلا فی بلاء و کربة ○ آه و امظلوماه ای اصحاب من در این زمین فرزند من سید ال عبد روزگار بتب خواهد آورد در حالتیکه گردن او غل کرده شده باشد و او را با غل خواهند کشید در حالتیکه هم ذلیل بوده باشد و هم بیمار و علیل و هم صاحب غصه و غم بسیار لقد و فی هذه تضحی النجوم علی الثری ○ و فی هذه تقضی ربی و ابحی ○ آه و اشهیداه ای کاش که جانهای ما فدا شود از برای آن بدنهای هاشمیه و نوجوانان قرشیه که شکوفهای چمن رسالت و غنچهای باغ تقوی و امامت بودند پس آنجناب فرمود که ای اصحاب من در این زمین پر غصه و ملال در وقت زوال این جسمها بر روی ریگهای گرم خواهند افتاد و در این زمین فانی کشته خواهند گردید همه مردان و نوجوانان و برادران و اصحاب من و له و فی هذه الاطفال تذبحها العدا ○ و فی هذه یا قوم قبری و تربتی آه و اشوراه قلبهای ما در این مصیبت کباب و چشمهای ما پر آب زیرا که میدانم آنجناب در چه خیال و چه تصور بود که بفکر خوار شدن بنات حسین و یاد کربلای معلی و هلاکت کودکان نورس بی نوای خود افتاده فرمود که ای اصحاب من در این زمین دشمنان ما اطفال کوچک ما را ذبح میکنند در این زمین است ای قوم قبر من و تربت من و له و حلوا بساحة کربلا ثم خیموا ○ و قاموا بذکر الله فی کل آیة ○ یعنی آنحضرت با اصحاب در آن زمین نزول اجلال نموده ساکن و مجاور گردیدند پس خیمهای ایشان را برپا کردند و در آن خیمها مشغول ذکر الهی و تلاوت قرآن شدند و له اذ الجیوش الناکثین مغیرة ○ بامر یزید مطلقین الاعنة پس در آنوقت احاطه کردند بر اطراف ایشان و عسکری و سپاهی چند که همه از دین خداوند برگشته بودند و کلا صاحب غیرت و حمیت و عصبیت بودند و با مر یزید مرخص شده بودند که مطلق العنان باشند و هر چه خواهند کنند و کسی ایشان را بر گرداند و ایشان را ملامت و ممانعت نکند و له و حاطوا بمولانا الحسین و صحبه ○ متقلدة بیض الصفایا و الاسنة ○ پس آن عسکر اعدا بر اطراف خیمهای آقای ما حسین و اصحاب او و انعکر به سیر گردنهای خود او آویخته بودند تیغها و نیزهای صیقلی شده سفید کرده تیز کرده را در حد ثبات است که چون آنجناب کیفیت را بدینگونه مشاهده فرمود اصحاب خود را جمع کرده حمد و ثنای الهی را بجای آورده و بعد فرمود که ای اصحاب من کار بجائی رسیده است که مشاهده میکنید و بدرستیکه دنیای دنی متغیر گردیده و سر باز زده و نیکوئیهای او برطرف شده و از دنیا مگر باقی نمانده مگر آنقدر که ظرف آبی را سر نگون کنی و نعمتهای آن نیست مگر مثل گیاه تا پوسیده متعفن شده در چراگاه حیوانات آیا ملاحظه نمیکنید که امر حق بجای آورده نمیشود و امر باطل نهی کرده نمیشود ای اصحاب همه آنچه گفتم بجهة آنستکه میل مؤمنین بدنیا برطرف شود و بملاقات پروردگار





خود مایل گردند بدرستیکه من نمی بینم در این زمان موت را مگر سعادت و زندگانی همشکل این ظالمین را مگر نکال و ازدیاد و بال و چون سخن آنهادی راه نجات باینجا رسید زهیر بن قین رحمه الله از جای خود برخواست و عرض کرد که شنیدیم فرمایش شما را اگر دنیا همیشه از برای ما باقی بوده و ما در دنیا مخلد میبودیم هر آینه اختیار میکردیم کشته شدن در رکاب سعادت انتساب ترا از زندگانی دائمی پس هلال بن نافع رحمه الله از جای خود برجست و عرض کرد که والله ما اکراه نداریم از ملاقات پروردگار خود در بدستی که با نیتهای خود و بدیدهای بینای با معرفت خود دوست میداریم هر کس که شما را دوست دارد و دشمن میداریم هر کس که شما را دشمن میدارد پس بریر بن خضیر رحمه الله برخواست و عرض کرد که والله یابن رسول الله که خداوند منت گذارده است بر ما برستگار شدن بخدمت مشکل تو بزرگواری که در پیش روی تو مقاتله کنیم تا آنکه در حضور جناب تو همه اعضای ما پاره پاره شود و پس بوده باشد فردای قیامت جد بزرگوار تو شفیع ما خداوند رستگاری ندهد قومیرا که ضایع کنند پسر دختر پیغمبر خود را از برای اینکه در فردای قیامت چگونه عذابهای الهی معذب خواهند گردید و چه نالها و فریادها که از شدت عذاب خداوند قهار در جهنم خواهند کرد آه آه که بعد از اینکلمات جناب مظلوم کربلا جمع فرمود همه اولاد و برادران و اهل بیت خود را ○ ثم نظر الیهم فبکی ساعة ○ پس از تحیر و تفکر نگاهی بهمه ایشان فرمود و کسی ندانست که آیا در قلب مرحمت منزلش چه خیال کرد پس شروع نمود بگریستن و تا یکساعت میگریست و ساکت نمیشد پس روی مبارک بجانب آسمان کرده مشغول مناجات با حضرت قاضی الحاجات شد و کلمات چند بیان فرمود که قلبهای دوستان را کباب و دیدهای ایشان را پر آب نمود از آنجمله گفت که پروردگارا ما هستیم عترت پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که ما را از خانهای خود بیرون کرده اند و ما را از بیقرار سانیده اند که حرم جد خود را ترک نموده و در بیابانها حیران و سرگردان شده ایم و بنی امیه تعدی و ظلم بما کرده پروردگارا توئی منتقم حقیقی پس انتقام حق ما را از ایشان بکش و نصرت ده ما را بر قوم ظالمین و این حکایت ظاهرا در روز دوم ماه محرم واقع شد پس حر نامه بابن زیاد نوشت و او را از کیفیت نزول آنمظلوم بزمین کربلای معلی مطلع ساخت پس آنملعون نامه بآنحضرت نوشت باین عبارت که اما بعد یا حسین فقد بلغنی نزولک فی کربلاء و قد کتب الی امیر المؤمنین یزید لعنه الله ان لا اتوسد الوثیر و لا اشبع من الخمیر او الحقک باللطیف الخبیر او ترجع الی حکمی و حکم یزید بن معاویة علیهما الهاویة و السلام یعنی ای حسین خبر نازل شدن تو بکربلا بمن رسید و تحقیق که امیر المؤمنین یزید پلید نامه بمن نوشته است باین مضمون که سر خود را بر بالش نرم نگذارم و از نان گندم سیر نخورم تا اینکه ترا بقتل رسانم و بخداوند لطیف خبیر ملحق سازم یا اینکه برگردی و تابع شوی حکم مرا و حکم یزید بن معاویه را پس چون آنجناب سعادت انتساب نامه شقاوت ختامه آن فرومایه حرامزاده را مطالعه فرمود بدور انداخت و فرمود که خداوند رستگاری ندهد قومیرا که متعرض سخط و غضب پروردگار عالم میشوند بجهة رضای مخلوق چون قاصد آن نامه ساعتی آمد و جواب نامه را طلب نمود آنحضرت فرمود که ماله عندی جواب لقد حقت علیه کلمة العذاب یعنی نیست از برای او نزد من جواب البته از برای او مهیا شده کلمه عذاب چون آن قاصد نزد ابن زیاد بدبنیاد رسید و کیفیت حال را باز گفت غضب آنملعون شدید شد و امید از خداوند است که غضب خود را براو شدید و مضاعف فرماید پس شروع بجمع کردن لشکر نمود و فوج فوج آنگروه شقاوت اثر را اندارک میداد و بجرب آن امام غریب وحید میفرستاد اللهم العن امة اسرجت و الجمت و تنقبت و تهیأت لقتال مولانا ابی عبد الله و عذبهم عذابا یستغیث منه اهل النار بالنار



## مجلس شانزدهم

در آمدن عمر بن سعد علیه العذاب بحرب آن شفیع الامه و عدد لشکر او در روز ششم محرم در کربلای معلی السلام علیکم یا اهل البکاء و العزاء و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی خامس اصحاب الکساء بعدد ما فی العلل و الامکان من الذرة الی الذرة و العن علی اعدائه بعدد ما فی علمک من الفاتحة الی الخاتمة ۰ اللهم سلم علی وحید ارض بلا مع اولاده و اهله و اصحابه و الاحبة ۰ و العن علی من احاط علیه فیها مع من اسرج و الجم و شری لحربه السیف و الاسنة ۰ اللهم صل علی من بکی علیه و ابکی او تباکی او اظهر الصیاحة و النیاحة فان صلوتک هی النعمة الهنیئة الامن فی کل شدة و لا سیما فی الجنة ۰ و العن اللهم علی من اذاه او احاط علیه او ضیق علیه او فرح لقتله او ضحک علیه لجمیع اللعن خصوصا علی شمر و ابن سعد و یزید ابن معاویة و من معهم فی الهاویة فان اللعنة منک توجب الخسران المبین فی الدنیا و الآخرة و بعد ایه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول یعنی خداوند جل شانه میفرماید که من عالم الغیبم و مطلع نمیگردانم بر غیب خود احدی را مگر رسول برگزیده را و در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که مقدم صلی الله علیه و آله از رسولیست که خداوند او را برگزیده از برای تعلیم کردن غیب خود را باو و در کتاب خرایج از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله نزد خداوند برگزیده شده است و ما اهلبیت اوییم که خداوند مطلع کردانیده است او را بر آنچه میخواهد از غیب خود پس تعلیم فرمود ما را از آنچه علم گذشته است و آنچه آینده است تا روز قیامت و علی ابن ابراهیم در تفسیر این آیه میفرماید که علی ابن ابی طالب علیه السلام از رسول است و در حدیثی جناب امیر المومنین علیه السلام خود فرمود که منم مرتضی و منم از رسول مولف گوید که موافق این آیه شریفه و این احادیث و احادیث بسیار دیگر انست که خداوند آنچه خواسته است از علم غیب خود بحضرت رسول و آل طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین تعلیم فرموده است و از اینجا است که در زیارت جامعه میفرماید و ارتضاکم لغیبه یعنی خداوند برگزیده است شما اهلبیت را از برای غیب خود و دلالت بر این مطلب میکند آنچه در کتاب مجالس صدوق از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام در ضمن خطبه فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی فو الله لا تسئلونی عن شیء مضی و لا عن شیء یکون الا نباتکم به یعنی سوال کنید از من پیش از آنکه من از میان شما بدر روم پس بخداوند قسم که سوال نخواهید کرد از هر چه گذشته است و نه از هر چه آینده است مگر آنکه خبر میدهم شما را باآن چیز پس سعد بن وقاص از جای خود برخواست و عرض کرد که یا امیر المومنین خبر ده مرا که چند عدد مو در سر و ریش من است پس آنحضرت فرمود که و الله سوال کردی از من از مسئله که خبر داده بود مرا خلیل من رسول خدا علیه السلام اینکه تو این سوال را از من



خواهی کرد و نیست در سر و ریش تو موئی مگر آنکه بر اصل آن شیطانی نشسته است و بدرستیکه در خانه تو کودک بچه کوچکی هست که قاتل فرزندم حسین است و در آنزمان عمر بن سعد لعنهما الله آنقدر کوچک بود که در میان دو دست پدرش حرکت میکرد و بعد از آن آن بکبچه بزرگتر شد و یکی از سگهای روزگار شد و در حدیثی است که روزی بخدمت جناب امیر المومنین علیه السلام آمد پس آنحضرت علوم ربانی بآن معدن شقاوت و نادانی فرمود که چگونه بود خواهد حال تو ای عمر آنوقتیکه واقع شوی در مقامی که متحیر شوی در میانه بهشت و دوزخ پس اختیار کنی از برای خود آتش را ای ملعون خسر الدنیا و الآخره عرض کرد که معاذ الله اینکه این عمل واقع شود پس آن صادق مصدق فرمود که بلاشک این کار واقع خواهد گردید و از ابن مسعود روایت شده است که روزی با جمعی در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که ناگاه جمعی از قریش بر ما وارد شدند و از جمله ایشان بود عمر بن سعد لعنهما الله پس بمجرد اینکه نظر آنحضرت بآن بدعاقبت افتاد رنگ مقدسش تغیر کرد و احوال شریفش دگرگون شد ابن مسعود میگوید که من عرض کردم که چه شد شما را که چنین متغیر شدید آنحضرت فرمود که ما اهل بیتی هستیم که اختیار فرموده است خداوند از برای ما آخرت را بر دنیا و ذکرت ما یلقی اهلبیتی من بعدی من قتل و ضرب و شتم و سب و تطرید و تشرید و ان اهلبیتی یطردون و یشردون و یقتلون و ان اول راس یحمل علی رمح فی الاسلام راس ولدی الحسین اخبرنی بذلک اخی جبرئیل عن الرب الجلیل یعنی ای اصحاب من سبب متغیر شدن احوال این بود که بخاطر آوردم مصایبی را که وارد میشود بر اهلبیت من بعد از من از کشته شدن و ضربت بر ایشان واقع شدن و ناسزا بایشان گفتن و لعن بر ایشان کردن و ایشان را از حق خود منع کردن و از خانه و ماوای خود در بدر کردن و بدرستیکه اهلبیت من منع کرده خواهند شد و رانده خواهند گردید و کشته خواهند گشت آه آه بدرستیکه اول سری که در اسلام بر نیزه شود سر فرزندم حسین خواهد بود خبر داد باین مطلب مرا برادرم جبرئیل از پروردگار جلیل و در حدیثی است که در آنوقت که سید انبیا صلی الله علیه و آله این کلمات جانگداز را میفرمود مظلوم کربلا حاضر بود و بگوش شریف شنید بر سر نیزه شدن سر مقدس خود را از جد بزرگوار خود شنید فقال یا جداه من یقتلنی من امتک یعنی ای جد عالیمقدار کیست که مرا میکشد از امت تو آنحضرت فرمود که ای فرزند میکشد ترا بدترین خلق خدا و بدست خود اشاره فرمود بجانب عمر بن سعد لعین و باین سبب عادت اصحاب باین جاری شده بود که هر وقت عمر بن سعد ملعون داخل مسجد میشد و چشم ایشان بر صورت نحس آن شقی میافتاد بیکدیگر میگفتند که هذا قاتل الحسین یعنی اینست کشنده حضرت امام حسین علیه السلام و آن شقی لعین هر وقت بخدمت جناب سید الشهداء علیه السلام مشرف میشد عرض میکرد که یا ابا عبد الله ان فی قومنا اناسا سفهاء یزعمون انی اقتلک یعنی یا حسین بدرستیکه در میانه قوم ما جماعت نادانی چند بهم میرسند که گمان میکنند که من جناب ترا شهید خواهم کرد و آنحضرت در جواب میفرمود که و الله انهم لیسوا سفهاء و لکنهم اناس علماء یعنی بخداوند عالم قسم که ایشان نیستند نادانان بلکه جماعتی که میباشند علما و دانایان یعنی راست میگویند و عنقریب تو مرا بقتل خواهی رسانید لکن بدان و آگاه باش ای عمر که زود باشد که چشم من روشن شود باینکه از گندم ری نخوری مگر کمی و زود دی بعد از من کشته شوی و در حدیث است که چون نامه ابن زیاد در کربلای معلی بجناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء رسید و آنحضرت نامه آن ملعون را بدور انداخته جواب نداد و این خبر در کوفه بآن شقی رسید مصمم قتل آنجناب گردید و در کتاب بحار الانوار روایت

کرده است که چون ابن زیاد قوم خود را از برای جنگ و جدال با فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع کرد و ایشان هفتاد
هزار سوار بودند قال ایها الناس من منکم یتولی قتل الحسین و له ولایة ای بلد شاء یعنی خطاب بآن قوم نابکار کرده
گفت که ایگروه کیست از شما که سرکردهٔ این لشکر شود از برای کشتن حسین تا او را در عوض عطا کنم حکومت هر شهری را
که بخواهد پس هیچکس آن ناکس را جواب نداد پس عمر بن سعد علیهما اللعنة را طلبید و با وی گفت که ایعمر دوست میدارم که تو سرکردهٔ
این لشکر شوی از برای کشتن حسین عمر در جواب گفت که ای امیر التماس من آنست که مرا ازین خدمت معاف داری او گفت
معاف داشتم لکن ردکن بما آن نامه را که از جهة ایالت ملک ری برای تو نوشته ایم پس عمر بن سعد حرامزاده گفت
امشب مرا مهلت ده تا درین باب اندیشه کنم پس او را مهلت داد پس عمر روانهٔ منزل خود شد و از اقوام و برادران
معتمدین و اصحاب خود مشورت نمود هیچیک صلاح او را ندانستند و در نزد عمر سعد مردی از اهل خیر و صلاح بود که
کامل نام داشت و از دوستان پدر عمر بود و چنانکه اسمش کامل بود خودش نیز مرد عاقل کامل بود پس آمد گفت که ایعمر
چه میشود ترا که امشب آرام نمیگیری و در حرکت و اضطرابی مگر عزم شغل و عمل تازه داری عمر در جواب او گفت که سرکردگی
این لشکر را اختیار کرده ام از برای جنگ حضرت امام حسین علیه السلام وانما قتله عندی کاکلة اکل
او شربة ماء و تحقیق کشتن او در نزد من مثل آنست خوردن یک لقمه است یا آشامیدن یکجرعه آب و هرگاه
او را بقتل رسانیدم بزرگی و ریاست خواهم کرد در ملک ری پس کامل در جواب او فرمود که وای بر تو ای
عمر بن سعد اراده داری اینکه بقتل رسانی جناب حسین را که پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است اف
لک ولدینک یا عمر یعنی اف بر تو و بر دین تو باد ایعمر مگر سفیه شده حق را و باطل دانسته هدایت را
اما تعلم الی حرب من تخرج و لمن تقاتل ایعمر بن سعد آیا نمیدانی که بسوی حرب و جنگ که بیرون میروی و با که
بنای مقاتله و جدال داری انا لله و انا الیه راجعون پس کامل فرمود که ایعمر والله که همه دنیا را و آنچه در آنست بمن
دهند برای کشتن یکنفر از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله قبول نخواهم کرد پس چگونه تو اراده داری که بقتل رسانی
جناب حسین فرزند دختر رسول الله را وما الذی تقول عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذا وردت علیه وقد قتلت
ولده و قرة عینه و ثمرة فؤاده وای بر تو ایعمر بن سعد چه جواب میگوئی در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
هرگاه در فردای قیامت بر او وارد شوی در حالتی که کشته باشی تو فرزند او را و نور چشم او را و میوهٔ دل او را
و فرزند بهترین زنان عالمیان را و فرزند سید اوصیا را و حال آنکه او است سید و آقای همهٔ جوانان اهل بهشت
و او در زمان ما بمنزلهٔ جدش میباشد که در زمان خود بود و اطاعت و فرمانبرداری او بر ما واجب است مثل اطاعت
پدرش امیر المؤمنین علیه السلام ایعمر واقع شده در میان بهشت و دوزخ پس اختیار کن از برای خود آنچه را که صلاح
و نجات خود را در آن میدانی ایعمر والله که من شهادت میدهم که اگر با او محاربه نمائی و او را بقتل رسانی یا دشمن او را
یاری نمائی برای کشتن او یا اذیت او زنده نخواهی بود در دنیا مگر کمی پس عمر در جواب او گفت که افبالموت
تخوفنی یعنی ایکامل آیا بمرگ و کشته شدن مرا میترسانی و بدرستیکه چون من از کشته شدن او فارغ شوم امیر
در ایشان خواهم بود بر هفتاد هزار سوار و صاحب اختیار خواهم بود در ملک ری پس کامل علیه الرحمة فرمود
که ایعمر گوش ده تا از برای تو حدیث صحیحی نقل کنم که اگر بآن گوش دهی امیدوارم که نجات تو در آن بوده باشد





عمر بن سعد گفت که آنچه حدیث است کامل فرمود که بدانکه من با پدرت بسفر شام میرفتم پس شتر من از قافله جدا شد و من راه را
گم کردم و در بیابانها سرگردان و تشنه میگردیدم که ناگاه بدیری رسیدم پس بجانب آن روانه شدم و از حیوان
خود پیاده شده و بدر آن دیر آمدم بامید آنکه شاید آبی بیاشامم که دیدم راهبی سر از دیر بیرون کرده بر من مشرف شد
و گفت چه میخواهی من گفتم که تشنه ام آن راهب گفت که تو یکی از امت آن پیغمبری که بقتل میرسانند بعضی از آن
امت بعضی دیگر را مثل سگها بجهة دوستی دنیا من در جواب او گفتم که من از امت مرحومهٔ پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله میباشم راهب گفت که وای بر شما در روز قیامت زیرا که شما شریرترین همهٔ امتها شدید بجهة آنکه تعدی
و ظلم کردید بر عترت پیغمبر خود و ایشان را کشتید و از منزلهای خود آواره کردید و بدرستیکه من در کتابهای
خود یافته ایم اینکه شما میکشید پسر دختر پیغمبر خود را و زنان او را اسیر میکنید و اموال او را غارت میبرید پس من
گفتم که ای راهب آیا ما چنین عملهای قبیح بجا میآوریم گفت بلی و گفت بدانید که چون این عمل شنیع از شما صادر
شود همهٔ آسمانها و زمین و دریاها و کوهها و صحراها و بیابانها و حیوانات صحراها و پرنده در هواها صداهای خود را
بلند کنند بلعنت کردن بر قاتل او پس در دنیا کسی باقی نمیماند از قاتل او مگر زمان قلیلی پس ظاهر میشود مردی که
طلب کند خون او را پس باقی نخواهد گذاشت احدی را که شریک شده باشد در خون او مگر آنکه بقتل میرساند او را
و هر یک که کشته شوند روح او تعجیل کند بسوی آتش جهنم پس راهب بمن گفت که ترا خویش میدانم با قاتل آن
فرزند طیب طاهر و آله اگر من زمان او را دریابم جان خود را فدای او خواهم کرد و سینهٔ خود را سپر بلا میکنم تا
تیرهای بلا بر جان من وارد شود و بر بدن لطیف او واقع نگردد پس من گفتم که ای راهب من پناه میبرم بخدا از اینکه
که من از جملهٔ کشندگان پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشم راهب گفت که اگر تو قاتل او نیستی مردی
از اقوام کشندهٔ او هستی و از برای آن ملعون مهیا است نصف عذاب اهل جهنم و بدرستیکه عذاب او سخت تر و شدید
تراست از عذاب فرعون و هامان پس آن راهب در را بر روی من بست و داخل دیر خود رفته مشغول عبادت
پروردگار شد و راضی نشد که مرا آب دهد پس من از آب دادن آن راهب مایوس شدم و حیوان خود را سوار شده
ملحق باصحاب خود شدم پس سعد پدرت بمن گفت که ایکامل کجا بودی و چرا دیر کردی و از ما تخلف ورزیدی و جدا
شدی من حکایت دیر راهب و آنچه در میانهٔ من و او گذشته بود برای پدرت نقل کردم پس پدرت بمن گفت که مرا
هم پیش از تو باین دیر راهب عبور افتاده است و همین راهب بپدرت خبر داده بوده است که او است آنمرد
که قاتل فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است و پدرت همیشه خائف بود که او قاتل این بزرگوار بوده باشد
پس کامل فرمود که ایعمر ترا نصیحت میکنم و دور میگردانم ازین خیال که در نظر داری ایعمر بپرهیز که بیرون روی
از برای جنگ کردن با این بزرگوار که اگر بروی نصف عذاب اهل جهنم از برای تو خواهد بود راوی
میفرماید که خبر نصیحت کردن کامل عمر سعد لعنه الله را بگوش کفر نیوش ابن زیاد بدنیاد رسید پس کامل علیه الرحمة را
طلبید و زبان او را برید پس آن مرحوم یکروز یا نصف روز زنده بود پس روح شریفش بآشیانهٔ قدس پرواز
کرد و عمر سعد لعنه الله آنشب را بتحیر گذرانید گاهی بخیال حکومت ملک ری میافتاد و اختیار مقاتله با فرزند حضرت
خیر البشر مینمود و گاهی که ملاحظهٔ زیانکاری در دنیا و آخرت و تفاوت دارین و محرومی از سعادت نشأتین را

میکرد بنای ترک مجاهده را با خود میکذاشت آخر الامر حب دنیای دنی و ریاست ملک فانی را بر سعادت ابدیه ترجیح داده
چون صبح شد ابن زیاد بدبنیاد کس بعقب او فرستاد که یا فرمان حکومت ری را رد کن یا آماده جهاد شو آنملعون ازل و ابد در
جواب کفت که ترک ریاست نکنم و مستعد مجاهده باشیم بیت زهی شقی که کشد شاه کشور دین را ٭ که کو نشنه بوی از کشور آب
دهند پس ابن زیاد علیه اللعنة منادی فرستاد که اهل کوفه در مسجد جامع جمع شوند پس خود بر منبر بر آمده و کفت که ایها
الناس بدرستیکه شما امتحان کرده اید آل ابی سفیان را و یافته اید ایشانرا بهمانطور که دوست میدارید و اینک یزید
تحقیق که شناخته اید او را خوش رفتار و نیکو کردار و احسان کننده بر صغار و کبار و عطا کننده بجز اکسار و در عهد دولت
او امن است راه بهر دیار بجان نوع که بوده است پدر او معاویه نیکو رفتار و اینک فرزند او یزید بعد از او اکرام میکند
بر بندکان و غنی میکرداند شمان را با موال و تحقیق که زیاد کرده است بر وظیفها صد صد و امر کرده است که و اذکردانم
وظایف را بر شما و روانه کنم شما را بجنک دشمن او حسین پس بشنوید امر او را و اطاعت کنید پس از منبر فرود آمد و در
خزانه را کشود و طلا و نقره میداد بکوفیان بدکهر و لشکر به سیر از برای رفتن بحرب فرزند خیر البشر و همه ایشان را از جمله
اعوان و انصار عمر بن سعد حرامزاده قرار میداد پس اول جیشی که بجنک سرور شهیدان از کوفه بیرون رفت شمر بن
ذی الجوشن ملعون بود با چهار هزار سوار و بعد از آن عمر بن سعد علیهما اللعنة بیرون رفت با چهار هزار سوار و در روایت
دیکر است که با نه هزار سوار پس یزید بن رکاب ملعون روانه شد با دو هزار سوار پس حصین بن نمیر علیه اللعنة روانه شد
با چهار سوار و ملعون دیکر با سه هزار سوار از ثقفی دیکر با دو هزار سوار پس شبث بن ربیع خبیث با جمع کثیر روانه کردیدند
و در روایتی است که هزار سوار بودند و قبل از و عبد الله بن حصین تمیمی ثقفی روانه شده بود با هزار سوار پس محمد بن اشعث
بن قیس کندی لعین بیرون رفت با هزار سوار پس ابن زیاد معدن فساد علیه الدوام یکی از سکهای جهنم را با کروه
از منافقین و اشرار بحرب فرزند سید ابرار روانه مینمود تا آنکه در حدیث است که روز ششم محرم در نزد عمر سعد لعنه الله
سی هزار نفر سواره و پیاده از اشقیاء کوفه جمع شدند پس ابن زیاد دکر نهاد نامه بعمر بن سعد نوشت با این مضمون
کرای عمر من از برای تو راه سخنی و حرفی نکذاشته ام در بیاری سواره و پیاده پس مردانه مشغول جنک باش
و باید خبر تو هر صبح و شام بمن برسد آه و اخزناه و وا قلة ناصراه که روایت شده است که در انوقت حبیب بن
مظاهر اسدی رحمه الله چون کثرت لشکر دشمن و قلة اصحاب امام مؤتمن را ملاحظه نمود دلش بر غربت و بیکسی آن مظلوم
بسوخت پس بخدمت شاه کمپاه آمده و باذن آنجناب بجانب قبیلهٔ بنی اسد رفت و کفت ای قبیله من آمده ام
که شما را دعوت کنم برای نصرت و یاری پسر دختر پیغمبر خود که همراه او نوجوانان و مردان چند میباشند
که هر یک از ایشان بهتر اند از هزار مرد مؤلف محزون کوید که بفدای وجود شریف و عنصر لطیف آنجناب
و نوجوانان و مردان که در خدمت او بودند شوم خصوصا مثل جناب عباس و حضرت علی اکبر و حضرت قاسم
و باقی نوجوانان هاشمیه که نه همین بهتر از هزار مرد بودند بلکه از برای هیچیک از آنبزرکواران از مشرق و مغرب
شبیهی و نظیری نبود پس حبیب بن مظاهر فرمود که ایقوم اینک عمر بن سعد لعنة الله در اطراف ایشان احاطه کرده است
و شما بر کاه او را یاری کنید و آلا هیچیک از شما نیست که در راه پسر دختر پیغمبر خود قربة الی الله و طلبا لمرضاته کشته شود
مکر آنکه و آله در اعلی علیین رفیق جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهد بود پس نود نفر از شجاعان با ایمان همراه

قبول کردن عمر مقاتله با آنحضرت

خطبه ابن زیاد در کوفه

طلا و نقره دادن او بلشکر از برای حرب فرزند پیغمبر

سی هزار شدن لشکر عمر بن سعد در ششم محرم

نامه ابن زیاد بعمر

رفتن حبیب همراه نزد قبیله بنی اسد





حبیب روانه خدمت حبیب حبیب رب العالمین شدند پس یکی از منافقین تفصیل کیفیت را بعرض عمر سعد رسانید آنملعون ازرق
شامی را با چهار هزار نفر بسر راه ایشان فرستاد و در میانه ایشان نایره حرب شتداد بهم رسانید و چون آنطایفه تاب
مقاومت آن اشقیا را نیاوردند مراجعت نمودند پس حبیب تنها بخدمت سرور شهیدان مراجعت نموده و کیفیت را بعرض
همایون رسانید پس آنمظلوم فرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مؤلف دلکباب دیده پر آب
کوید که بسوز زناسی و جدایی اتفاق نه افتاده بود و شب عاشورا نشده بود و یاران بی وفا رفته بودند
و آن بزرکوار و اولاد و خواص اصحابش تنها نشده بودند قلب حبیب بن مظاهر بر مظلومی و بیکسی سید و مولای
خود بسوخت و از قبیله و عشیرهٔ خود استمداد جست آه و اغربتاه و وا وحیداه نمیدانم چکونه دلم نسوزد و جکرم از حسرت
هیجان قلب کباب نشود و چکونه شما دوستان و شیعیان را خبر دهم از غربت و بی یاری مولای خود در انوقتیکه حبیب بن مظاهر
و سایر اصحاب و همه نوجوانان هاشمیه بدرجه رفیعهٔ شهادت رسیده بودند و آقای مظلومان غریب و بیکس و تنها و داغ
دیده و تشنه و کرسنه در میانه لشکر کاه و خیمکاه ایستاده بود کاهی نکاه بکثرت لشکر اعدا میکرد و زمانی نکاه
به بیکسی زنان و دختران در خیمکاه مینمود و به آواز بلند از برای اتمام حجت میفرمود که آه از وحدت من و غربت
من آیا کسی هست که من غریب را همراهی کند و آیا خدا پرستی هست که بامید رحمت خداوند مرا یاری کند و کسی
بر آنجناب جواب نمیداد مکر به تیرها و نیزهایکیکه جواب داد جناب سید الساجدین بیمار بود که در رختخواب فریاد
کرد که لبیک لبیک ای پدر جان من بیاری و نصرت شما میایم آه و اخزناه و وا ویلاه که این آخر تنهائی
جناب سید الشهدا بود و نمیدانم که شما را چکونه خبر دهم از تنهائی و بیکسی دختران و زنان و کودکان
بعد از شهادت خامس آل عبا و شهید بدشت کرب و بلا که چنان بعد از سوزانیدن خیمهای ایشان بیکس و غریب شدند
که از شدت و اذیت لشکریان بناه بعمر بن سعد علیه اللعنة که رئیس دشمنان بود بردند و یقین میدانم که اکر حبیب
بن مظاهر در انوقت زنده بود از غیرت و حمیت و عدم قدرت بر یاری و اعانت از غصه هلاک میشد
مؤلف کوید که این بود مجملی از احوال عمر بن سعد علیهما اللعنة قبل از متوجه شدن اشقی از برای شهید کردن
پاره تن فرزند نبی و ولی و مناسب آنست که بعضی از احوال او را بعد از مراجعت از کربلا برای شیعیان
بیان نمایم تا اندک تشفی قلبی برای ایشان حاصل شود و آن اینست که چون آنملعون از کربلای پر بلا جوب
بخت برکشته خود بر کشت وارد مجلس ابن زیاد بدبنیاد شد و کفت که مرا از برای حکومت ملک ری روانه نما
و بوعده خود عمل کن چنانکه من بوعدهٔ خود وفا کردم و فرزند بهترین پیغمبران را بجزای اعمالش بقتل رسانیدم
پس ابن زیاد مکار غدار با او کفت که بیاور آن نامه را که ما برای حکومت تو در ملک ری نوشته ایم عمر در جواب
کفت که کم شده است و هرچند تفحص نمودم پیدا نشد ابن زیاد این سخن را غنیمت شمرده کفت که اکر آن نامه را نیاوری
ابدا ترا حقی نیست حتی آنکه جایزهٔ مراجعت از سفر هم نیست زیرا که تو در روز جنک در کربلای معلی میکفتی بودی
که من حیا میکنم که با حسین نزاع کنم و میخواستی بودی که عذرخواهی کنی از عجوزهای قریش ایعمر آیا تو نبودی
که در روز عاشورا این اشعار را میخوانده بودی اشعار عمر لعنه الله فو الله ما ادری و انی لحایر ٭ أفکر فی امری علی خطرین
ءاترک ملک الری و الری منیتی ٭ ام ارجع ماثوما بقتل حسین ٭ یعنی والله نمیدانم چه بایدم کرد و بدرستیکه من بسیار

در مقاتله اندک با بنی اسد و مراجعت ایشان و آمدن حبیب تنها نزد آنحضرت

پناه بردن اهل بیت بعمر در روز عاشورا

کیفیت مراجعت عمر از حکومت ملک ری

متحیرم و فکر میکنم در امر خود که در میانه دو امر بزرگ مبتلا و گرفتار شده ام آیا ترک کنم ملک ری را و حال آنکه حکومت
در آن آرزوی من و مقصود من است یا آنکه با حسین مقاتله کنم و از کربلا بر گردم در حالتیکه گناه کار و رانده درگاه پروردگار
باشم بجهة کشتن حسین پس ابن زیاد گفت که ایعمر اینکلام کیست که در مقام عذرخواهی باشد و از کشتن او حیا کند و در رای
خود مترددد و متحیر باشد پس عمر با ابن زیاد گفت که ای امیر با آنکه چنان خدمتی از روی راستی و درستی از برای تو کرده ام
که اگر پدرم سعد از من خواسته بود که حسین را چو او بقتل رسانم ادای حق پدری او را این طور که برای تو کردم
برای او نمیکردم پس ابن زیاد آن معدن مکر و دغا در جواب او گفت که کَذِبْتَ یا لَکَع یعنی دروغ گفتی ای لئیم
خوار و ذلیل پس برادر ابن زیاد که عثمان نام داشت رو با ابن زیاد کرده و گفت ای برادر والله عمر بن سعد راست گفت
زیرا که من راضی بودم و دوست میداشتم از برای دماغهای هر یک از نسل زیاد تنگافی و سوراخی باشند تا روز قیامت
یعنی علی الدوام باین بلا گرفتار باشند و حسین کشته نشود پس عمر با هزار گونه حسرت و ندامت گفت که والله ای
پسر زیاد احدی از قتل حسین رنجیده است بآن بدی و پشیمانی که من برگشته ام ابن زیاد گفت که چرا قال
عمر لِاَنّی عَصَیْتُ اللهَ وَ اَطَعْتُ عُبَیْدَ اللهِ وَ خَذَلْتُ الْحُسَیْنَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ وَ نَصَرْتُ اَعْداءَ رَسُولِ اللهِ یعنی ابن
سعد لعین در جواب گفت که بجهة آنکه عصیان کردم خداوند را و اطاعت کردم عبیدالله بن زیاد را و خوار و ذلیل
گردانیدم پسر دختر رسول الله را و یاری کردم دشمنان رسول الله را بعلاوه آنکه از برای ابن زیاد قطع کرده ام رحم خود را و صله
کرده ام با دشمن خود و مخالفت کرده ام پروردگار خود را پس ای وای از بزرگی گناه من و وا مصیبتاه از طول غم و اندوه
من در دنیا و آخرت و بعد از گفتن اینکلمات چون فهمید که ابن زیاد او را فریب داده و حکومت ری را بر او نخواهد داد با هزار
هزار خشم و غم و هم و الم و حسرت و ندامت از آنجا برخواسته روانه منزل و دوزخ محل خود بر گردیده و در عرض راه
لب خود را میگزید و دست تأسف بر یکدیگر میمالید و مکرر این آیه را در حق خود میخواند که خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذلِکَ
هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ پس آن خسر الدنیا و الآخره بقیه عمر نحس و نجس خود را بنکبت و کدورت گذرانید تا آنکه مختار امر کرد
آن ملعون را زدند و سر نحس او را ب نیران روانه کردند و بعد فرمود گردن نحس پسرش را زدند و روانه جهنم کنند تا پدرش تنها
نباشد و بعد از کشتن هر دو گفت که خودش بعوض امام حسین عليه السلام و پسرش بعوض جناب علی اکبر و حاشا که اینها با خون
آنها برابری توانند کرد و در کتاب بحار الانوار فرموده است والله که عمر بن سعد را بعد از کشتن و بدرک واصل
گردانیدن او آوردند بخانه خود و بسوی اهل و عیالش در حالتیکه بصورت میمون مسخ شده بود و در گردن او زنجیری
از زنجیرهای جهنم بود و اهل و عیال خود را شناخت و ایشان او را نشناختند و در حدیث است که والله میگذرد این
روزگار تا آنکه مسخ میشود دشمن ما اهلبیت مسخ ظاهر و صحیح حتی آنکه مردی از دشمنان ما در حیات خود مسخ میشود بصورت میمون
و خرس و از عقب این مسخ شدن برای او مهیا است جهنم و عذاب دردناک و نیست که خداوند فرموده است که وَ مِنْ وَرائِهِمْ
جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِیراً و ایضا فرموده است که وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ

## مجلس هفدهم

در بستن آب بر روی آنحضرت در روز هفتم محرم و آب آوردن حضرت عباس روحی فداه علیه السلام
اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَیُّهَا الْباکُونَ عَلَی الْمَمْنُوعِینَ عَنْ شُرْبِ ماءِ الْفُراتِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ فَبَعْدُ اَلْحَمْدُ لِلّهِ





اَحَبَّ مَعْرِفَتَهُ وَ مَحَبَّتَهُ فَابْدَعَ ما بَیْنَهُ بِها لَها وَ شُکْرَ نَبِیِّهِ الَّذی اِخْتَرَعَ بِها عَوْنَ وَ اَفْیَدْنا لَها بِها لا بِغَیْرِها اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی اَوَّلِ
الْعارِفِینَ وَ الْمُحِبِّینَ وَ الْمَحْبُوبِینَ لَکَ ثُمَّ عَلَی الثّانی الَّذی هُوَ نَفْسُ الْاَوَّلِ فِی الطّالِبِیَّةِ وَ الْمَطْلُوبِیَّةِ لَکَ ثُمَّ عَلَی آلِهِمَا الَّذِینَ جَعَلْتَهُمْ
حُبَّکَ وَ بُغْضَهُمْ بُغْضَکَ وَ هُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ الْمَظاهِرُ جُودِکَ وَ اَکْبَرُ آیاتِ وُجُودِکَ خُصُوصاً عَلَی مَنْ سَمَحَ نَفْسَهُ بِمُهْجَتِهِ وَ اَطاعَکَ فی
سِرِّهِ وَ عَلانِیَتِهِ فَجَعَلْتَ الشِّفاءَ فی تُرْبَتِهِ وَ الْاَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ وَ الْاِجابَةَ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَ هُوَ الْمُحْتَسِبُ الصّابِرُ وَ الْمَظْلُومُ بِلا
ناصِرٍ ساکِنُ التُّرْبَةِ الزّاکِیَةِ وَ صاحِبُ الْقُبَّةِ السّامِیَةِ الَّذی طَهَّرَ بِتَطْهِیرِکَ مِیکائیلُ وَ افْتَخَرَ بِخِدْمَتِهِ جَبْرَئیلُ وَ ناغاهُ
فِی الْمَهْدِ میکائیلُ مَوْلَی الْجَوْعانِ الْعَطْشانِ الْعَلیلِ الْقَتیلِ اَبُو الْقَتیلِ وَ ابْنُ الْقَتیلِ وَ الشَّهیدُ اَبُو الشَّهیدِ وَ ابْنُ الشَّهیدِ
سَیِّدُ الشُّهَداءِ فِی الْعالَمِینَ وَ اَصْلُ الضِّیاءِ فِی الدّارَیْنِ وَ سَبَبُ نَجاتِنا فِی الْکَوْنَیْنِ مَوْلانا اَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنُ فِداهُ
اَرْواحُ اَجْسادِ اَرْواحِ الْخافِقِینَ عَلَی مُحِبِّیهِ سَلامُ اللهِ فی کُلِّ طَرْفَةِ عَیْنٍ وَ عَلَی مُبْغِضِیهِ لَعائِنُ اللهِ وَ لَعائِنُ اللّاعِنِینَ وَ بَعْدُ
فَقَدْ قالَ اللهُ تَعالی قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللهُ یعنی بگو یا محمد صلی الله علیه و آله که اگر میباشید که دوست میدارید
خدا را پس متابعت کنید مرا که رسول خدایم تا آنکه دوست دارد شما را خداوند در تفسیر عیاشی از بُرَید بن معاویه
عجلی روایت شده است که میفرماید که من در خدمت جناب صادق عليه السلام بودم که مردی از خراسان پیاده داخل
بر آنحضرت شد پس پاهای خود را دراز کرد و حال آنکه پاها جمع کرده بودیم و عرض کرد که والله مرا نیاورده است
از آنجائیکه آمده ام مگر حب و دوستی شما اهلبیت پس آنحضرت در جواب او فرمود که وَ اللهِ لَوْ اَحَبَّنا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللهُ
مَعَنا وَ هَلِ الدِّینُ اِلَّا الْحُبُّ یعنی والله هرگاه دوست دارد ما اهلبیت را سنگی خداوند محشور خواهد فرمود او را با ما پس
آیه شریفه گذشته را خواند و فرمود مگر دین بغیر محبت چیز دیگر است و در کتاب اعلام الدین از جناب صادق
علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا عليه السلام روایت کرده است که آنحضرت بجناب امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود
که بشارت ده شیعیان و محبین خود را بده خصلت اول آنکه نطفه ایشان پاکیزه است دویم آنکه ایمان ایشان
نیکوست سیم آنکه خداوند دوست ایشان است چهارم آنکه قبر ایشان گشاده است پنجم آنکه
نور ایشان روشن میگرداند اطراف ایشان را در روز قیامت ششم آنکه نوشته شده است فقر در میان دو چشم
ایشان یعنی سرنوشت ایشان فقر است ولکن قلب ایشان غنی است و چشم دل ایشان سیر است از آنچه در دست مخلوقات
هفتم آنکه از خداوند لعنت مهیا است از برای دشمنان ایشان هشتم آنکه ایمنند از پیسی و خوره نهم
آنکه گناهان ریخته میشود از ایشان دهم آنکه ایشان در بهشت با ما اهلبیت عصمت اند و ما با ایشانیم پس
خوش بحال ایشان یا شجره طوبی از برای ایشان است و منازل نیکو عالیه است برای ایشان و در کتاب خصال
از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر کس را خداوند روزی کرداند حب و دوستی
ائمه از اهلبیت مرا پس بتحقیق که رسیده است بخیر دنیا و آخرت و شک نیست از برای احدی که شک کند در اینکه
او از اهل بهشت است پس بدرستی که در دوستی اهلبیت من بیست فایده و ثمر است ده در دنیا و ده در آخرت اما
آن ده که در دنیاست پس آنها اول زهد در دنیا است دویم حرص بر عمل صالح است سیم پارسائی در امر دین است چهارم
رغبت در عبادت است پنجم توبه پیش از مردن است ششم شوق و شعف و سرور قلب ایشان در بیداری سحر و نماز شب است
هفتم قلب ایشان مأیوس است از آنچه در دست خلایق است هشتم نگاه داشتن ایشان بر محافظت امر و نهی خداوند است

جهنم دشمن داشتن دنیاست دهم سخاوتست و اما آنچه که در آخرتست اینست که اول نامه ایشانرا در آخرت میگشایند دویم از برای ایشان میزان اعمال بر پا میکنند سیم نامه اعمال ایشانرا بدست راست ایشان عطا میکنند چهارم مینویسند از برای ایشان برات بیزاری از آتش جهنم را پنجم نورانی میگردانند روی ایشانرا در قیامت ششم میپوشانند بر ایشان حلهای بهشت را هفتم قبول میکنند شفاعت او را در صد نفر از اهلبیت او هشتم نظر رحمت میفرماید خداوند بسوی او نهم بر فرق او میگذارند تاجی از تاجهای جنت دهم آنست که داخل در بهشت میشود بدون حساب پس خوشا بحال دوستان اهلبیت من بانجره طوبی آماده است از برای دوستان اهلبیت من و فضل بن شاذان در کتاب مناقب خود روایت کرده است که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که هرکس دوست دارد که بمقام متوکلین علی الله برسد پس باید که دوست دارد اهلبیت مرا و هرکس دوست دارد که نجات بیابد از عذاب قبر پس باید که دوست دارد اهلبیت مرا و هرکس که خواهش دارد حکمت را پس باید که دوست دارد اهلبیت مرا و هرکس که خواهش دارد که دخول در جنت را بغیر حساب پس باید که دوست دارد اهلبیت مرا پس بحق خداوندی قسم که دوست نمیدارد ایشانرا احدی مگر آنکه نفع کرده است در دنیا و آخرت مؤلف گوید که چنانکه در دوستی ایشان نفع در دنیا و آخرتست در دشمنی و بغض ایشان ضرر دنیا و آخرتست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خداوند دوستی ایشانرا دوستی خود شمرده و بغض ایشانرا بغض خود خوانده و اطاعت این بزرگوارانرا اطاعت خود قرار داده و معصیت و نافرمانی ایشانرا معصیت خود گردانیده و از اینجاست که در احادیث و زیارات متعدده وارد شده است که من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من اطاعکم فقد اطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله یعنی هرکس دوست دارد شما اهلبیت را پس بتحقیق که دوست داشته است خدا را و هرکس دشمن دارد شما را پس بتحقیق که دشمن داشته است خدا را و هرکس که اطاعت کند شما را پس بتحقیق که اطاعت کرده است خدا را و هرکس که معصیت کند شما را پس بتحقیق که معصیت کرده است خدا را و این حکم در حق جمیع اهلبیت عصمت علیهم السلام جاریست زیرا که در زیارت جامعه کبیره میفرماید که و اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض یعنی شهادت میدهم اینکه ارواح شما اهلبیت عصمت و نور شما و طینت شما یکیست و همه طیب و طاهر است و بعض از آنها از بعض دیگر است پس بازگشت همه شما بزرگواران بیک نور است پس هرگاه حدیثی در فضیلت محبین یا مبغضین یکی از اهلبیت وارد شده باشد در باطن محبین و مبغضین سایر اهلبیت در آن شریک خواهند بود و ما در این مقام اکتفا میکنیم بحدیثی در فضیلت دوستان و دشمنان جناب سید الشهدا علیه السلم و الحدیث شریف اینست که یکی از اصحاب میفرماید که رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله کان یمص لعاب الحسین کما یمص الرجل السکرة یعنی دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میمکید لعاب دهان فرزند خود حسین را بهمان شیرینی و لذت که میمکد مرد شکر را و میفرمود که من از حسینم و حسین از منست احب الله من احب حسینا و ابغض الله من ابغض حسینا دوست دارد خداوند هرکسی را که دوست دارد حسین را و دشمن دارد خداوند هرکس را که دشمن دارد حسین را پس بدرستیکه حسین فرزندزاده ایست از فرزندزاده پیغمبر و خداوند لعنت کند قاتل حسین را پس در اینجا جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا محمد بدان بدرستیکه خداوند بقتل رسانید بجهت خاطر یحیی بن ذکریا هفتاد



۵

هزار نفر از منافقین را و زود باشد که بقتل رساند بسبب خاطر حسین فرزند دختر تو هفتاد هزار نفر از کشتگان و از خون دیگر کشتگان و بدرستیکه کشنده حسین در تابوتیست از آتش و میباشد بر او نصف عذاب اهل آتش در حالیکه دستها و پاهای او بسته شده بزنجیرها از آتش و او سرنگون در آویخته شده است در قعر جهنم و از برای او بوی تعفنی هست که پناه میبرند بخدا اهل جهنم از تعفن آن و او در آن مقام مخلداست در عذاب الیم و نمیتوانند که فرار کند از آنجا و آب داده میشود از چرکهای جوشیده شده در جهنم و در کتاب عقاب الاعمال از جناب صادق علیه السلم از حضرت رسول روایت کرده است که ان فی النار منزلة لم یکن یستحقها احد من الناس الا بقتل الحسین بن علی و یحیی بن زکریا یعنی بدرستیکه در آتش منزلی و درکه هست که مستحق نمیشود آنرا احدی از مردان مگر بقتل حسین بن علی و یحیی بن زکریا مؤلف گوید که از خداوند که منتقم حقیقی است امیدواریم که همین عذابرا بلکه اضعاف آنرا دو مقابل فرماید از برای قاتلین آنجناب خصوصا از برای ابن زیاد ملعون و عمر بن سعد علیهما اللعنة که با این بزرگوار که دوستی و دشمنی با خداوند جل جلاله است چه دشمنیها کردند و چه اذیتها رسانیدند و الله که قلبم کباب و دیده ام پر آب میشود هر وقت که بخاطرم میاید که آن دهانی را که سید انبیاء لعاب از آن مثل شکر میمکید تشنه و خشک گردانیدند آه آه چه بسیار کلامی که بیشتر قلبها کالین بجراحت آن تا قیامت برطرف نمیشود نیست که چون عمار از تشنه کشته بودند میخواستند که فرزند خاتم انبیاء را در عوض خونخواهی او تشنه و گرسنه بدرجه شهادت رسانند و آنچه بیشتر دلهای شیعیانرا میسوزاند از اهتمام تشنه بودن آنجناب و شاهد بر صدق این مطلب اینست که چون روز هفتم محرم شد نامه از ابن زیاد شد لعین بعمر بن سعد علیهما اللعنة رسید که حل بین الحسین و اصحابه و بین الماء فلا یذوقوا منه قطرة کما صنع بالتقی الزکی المظلوم عثمان بن عفان علیه الرحمة یعنی ای عمر برسیدن نامه من حایل و مانع شو در میانه حسین و اصحابش با آب فرات بنوعی که نتوانند یک قطره از و بچشند همچنانکه همین رفتار شده است با عثمان بن عفان آه آه و امصیبتاه که در حدیث معتبر وارد شده است که برسیدن این نامه شقاوت ختامه عمر بن سعد علیه اللعنة عمر بن حجاج را طلبیده با پانصد سوار موکل آب فرات گردانید تا آنحضرت و اصحابش آب برندارند و چون راه آب بر داشتن بر آنجناب و اصحابش بسته شد عبدالله بن حصین ازدی که خداوند جمیع ابواب رحمت را بر روی او ببندد و همه راههای عذاب را بر روی او بگشاید بآواز بلند فریاد کرد که یا حسین الا تنظر الی الماء کانه کبد السماء و الله لا تذوقون منه قطرة واحدة حتی تموتوا عطشا یعنی ای حسین آیا نظر نمیکنی بجانب آب فرات که گویا مثل شکم ماهی سفید و درخشنده است و الله نخواهید از آن یکقطره چشید تا آنکه همه از تشنگی بمیرید و هلاک شوید آه و احزناه که چون مظلوم کربلا و غریب دشت نینوا این کلام غم فزا را از آن بیحیا شنید روی نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز کرده عرض کرد که اللهم اقتله عطشا و لا تغفر له ابدا یعنی ای خداوند من این ملعون را تشنه هلاک گردان و هرگز او را داخل مگردان در زمره آمرزیده شدگان حمید بن مسلم میگوید که و الله بعد از نفرین آنحضرت آن ملعون بیمار شد و من بعیادت او رفتم و بحق آن خداوندی که بغیر از او خدائی نیست که دیدم از کثرت تشنگی آب میآشامید و قی میکرد پس فریاد میزد که العطش العطش و دیگر آب زهرمار میکرد و قی میکرد و مدام آب میخورد و قی میکرد تا آنکه روح پلیدش قبض شده و از راه آب بدرک نار و اصل گردید الحمد لله رب العالمین در روایتی کسی گمان کند که حجت خدا عاجز بود از تحصیل آب زیرا که اگر دعا میکرد که از آسمان باران ببارد

یا از زمین آب بجوشد یا بطریق دیگر میسر گردد البته خداوند دراستجاب دعا میفرمود بعلاوه آنکه در احادیث متکثره
و زیارت جامعه وارد شده است که خداوند جمیع مخلوقات را در نزد حضرت پیغمبر و آل طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین
که عزیز کرده‌های او بودند ذلیل کردانیده بود و در تحت حکم و فرمان ایشان داده بود پس اگر میخواستند هرچه امر
میفرمودند که آب شود فی الفور آب میشد ولکن آن بزرگوار ارواحنا له الفدا با دشمنان خود بطریق ظاهر بشریت سلوک
ورفتار فرمود از برای اظهار رضا بقضاء الهی و ادراک فیوضات درجه رفیعه شهادت و اتمام حجت و ازدیاد منصب
شفاعت در حق گناه کاران امت و غیرها از آنچه از اسرار شهادتست مگر نشنیده که در حدیث معتبر وارد شده است
که چون تشنگی بر آنغریب و اصحابش شدت کرد و صدای العطش العطش از خیام طاهرات و احباب و اصحاب بلند
شد آنسرور غریبان کلنگی را برداشته و از طرف پشت خیمه زنان نه قدم برداشته گودی کند پس ناگاه چشمه آبی
شیرین خوشگواری جاری شد و آنجناب خداوند با اهل عیال و اصحاب و احباب کلا سیراب شدند و ظرفهای خود را
پر از آب کردند پس آنچشمه مخفی شد و دیگر کسی اثر اندید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید پس آنخبر بگوش ابن زیاد در رسید
فساد رسید آنخبیث نامه بعمر بن سعد علیهما اللعنه نوشت که شنیده‌ام که حسین چاه میکند و آب برمیدارد باید که برسیدن
نامه من آنچه توانی کار را برا و تنگ گیری و نگذاری که چاه بکند آه آه وا مظلوماه که آن ملعون نوشته بود که
باید چنان کار را تنگ گیری که یکقطره آب نتوانند آشامید و تشنه ایشان را بقتل رسانی چنانکه عثمان را کشتند آه
آه وا مصیبتاه که در آنحال عمر بن سعد لعنهما الله کار را بر آنبزرگوار و اصحابش چنان تنگ گرفت که مضطرب شدند آه
واحزناه که چون تشنگی بر سرور شهیدان و زنان و طفلان و دوستان و هواداران هجوم آورد و بنهایت رسید
برادر با جان برابر خود حضرت عباس روحی فداه را طلبیده و فرمود که ای جان برادر کار بجائی رسیده است که مشاهده میکنی
پس اگر میتوانی قدری آب برای این بیچارگان بیکناه پیدا کن پس آنسرور سی سوار و بیست پیاده و بیست مشک خالی باینان
داد و در تاریکی شب بجانب فرات روانه فرمود و چون عمرو بن حجاج ملعون که با ملازمین موکل آب فرات بود مطلع
شد که کسی میخواهد آب بردارد فریاد زد که تو کیستید هلال بن نافع که یکی از اصحاب سرور شهیدان بود جواب داد
که منم پسر عم تو هلال بن نافع پس عمرو بن حجاج ملعون بندای بلند گفت اشرب هنیئا لک یعنی بیا ناشام که نوشش جان
و گوارا باد و چون هلال اینحرف را از آن شقی شنید فرمود که ویحک کیف تأمرنی ان اشرب والحسین بن علی علیهما السلام
و من معه یموتون عطشا یعنی وای بر تو ای بدبخت چگونه امر میکنی مرا باشامیدن آب و حال آنکه آقای مظلومان
جناب حسین بن علی علیهما السلام با یاران و هواداران و زنان و کودکان از شدت تشنگی نزدیک بموت و هلاکت
رسیده‌اند مؤلف دلکباب گوید که بفدای آن لبهای خشک و جگرهای تشنه شوم که نمیدانم بر چه حال شده بودند
که مشرف بموت شده بودند و فی الحدیث الآخر لقد اسودت الدنیا باعینهم من شدة العطش آه واحزناه
و واحرقلباه که در حدیث دیگر است که از شدت تشنگی دنیا در چشم ایشان سیاه مینمود پس عمرو بن حجاج که خداوند عذاب
او را مضاعف فرماید جواب داد که ای هلال سخن تو راست است ولکن ما را بامری مامور فرموده‌اند و لابدیم که اطاعت
کنیم و نگذاریم که آب بردارید پس هلال باصحاب خود صیحه زد که آب بردارید پس ایشان داخل نهر فرات شدند و عمرو
بن حجاج بر تابعین خود نعره میزد که مگذارید پس مقاتله شدید در میانه ایشان در پیوست و جمعی از اصحاب حضرت عباس مشغول



در عاجز نبودن آنحضرت از تحصیل آب

کلنگ زدن آنحضرت و ظاهر شدن آب و سیراب شدن

نامه ابن زیاد

آب آوردن حضرت عباس علیه السلام در شب

مشرف شدن اهلبیت بر موت از شدت تشنگی



مقاتله بودند و جمعی آب بر میداشتند تا همه مشکها را پر کردند و احدی از اصحاب کشته نشدند و اصحاب آب آشامیدند و مشکها
را بجانب خیمگاه سرور لب تشنگان مراجعت نمودند و آنحضرت که جانم فدای دهان خشک او شود با همه اهل و عیال و اصحاب
آب آشامیدند و از اینجهة حضرت عباس روحی فداه را سقای شهیدان نام نهادند مؤلف دلشکسته محزون گوید
که از کثرت هم و غم و الم نمیدانم که بر چه حال میشوم هر وقت که بیاد میآورم اهلبیت بی پناه را که در نیوقت که تشنه
شدند جناب سید الشهداء و حضرت عباس و اصحاب داشتند که برای ایشان آب بیاورند ولیکن بعد از شهادت
خامس آل عبا و جناب عباس علیهما السلام و اصحاب آه آه که نه از برای دختران برادری و نه از برای زنان
شوهری و نه از برای مادران پسران و فرزندانی باقی مانده بود که پناه بایشان آورند و از ایشان در وقت
تشنگی و گرسنگی اعانت خواهند بلکه همگی حیران و سرگردان هرچند الحاح و استغاثه میکردند کسی گوش سخنان
ایشان نمیداد و هرچند آب میطلبیدند کسی بر ایشان رحم نمیکرد و هر ملعونیکه التجا میبردند از خوف ابن زیاد و عمر بن
سعد و کینهائی که در قلبهای خود شان بود اصلا ایشان را اعانت نمیکردند آه وا مصیبتاه و واقلة ناصراه که
نبود که بسکینه خاتون دلخون چون پدر بیکس در این حوالی تشنگی و گرسنگی مبتلا شده بود روی بجسد پاره پاره
پدر کرده بود و بسوز دل میگفت که یا ابتاه فاذا عطشت فمن یروی ظمائی و اذا اظلم اللیل فمن یحمی حمای یعنی ای پدر جان
بعد از اینکه جناب ترا بقتل رسانیدند من اگر تشنه شوم کی مرا آب خواهد داد و هرگاه شب ظلمانی در آید کیست که حمایت
ما کند و متوجه ما گردد و امثال اینسخنان عرض میکرد که دوست و دشمن بلکه حیوانات بگریه در آمده بودند و لا تحسبن
الله غافلا عما یعمل الظالمون

## مجلس هیجدهم

در بیان بعضی از وقایع روز هشتم محرم است تا عصر روز نهم . السلام علیکم یا اهل المحبة و الولاء و اهل المحن و
البکاء و رحمة الله و برکاته . ای دوستان و ای جان نثاران وای نوحه و ناله کنندگان اول زیارت کنید آقای
مظلومان و سرور شهیدان ارواحنا له الفدا را ببعضی از فقرات زیارت منجیه که جناب صاحب الامر عجل الله
فرجه و سهل الله مخرجه فرموده و اقتدا نمائید در زیارت و نوحه و ندبه بامام عصر سلام الله علیه در فقرات زیارت لقا
پس بعد از آن مشغول اقامه لوازم تعزیه داری شوید . السلام علی ابن خاتم الانبیاء . السلام علی ابن سید
الاوصیاء . السلام علی ابن فاطمة الزهراء . السلام علی ابن خدیجة الکبری . السلام علی ابن سدرة
المنتهی . السلام علی ابن جنة المأوی . السلام علی ابن زمزم و الصفا . السلام علی المرمل بالدماء . آه آه
یعنی سلام الهی بر آنبزرگواری باد که بخاک و خون مالیده شده بود . السلام علی المهتوک الخباء . آه واحزناه
سلام الهی بر آنجنابی باد که هتک حرمت او نمودند و خیام طاهرات او را غارت کردند . السلام علی خامس
اصحاب الکساء . یعنی سلام الهی باد بر پنجمی از آل عبا . السلام علی غریب الغرباء . آه وا مصیبتاه یعنی
سلام خداوند بر آنغریبی باد که غریب تر بود از همه غرباء . السلام علی شهید الشهداء . آه آه واویلاه یعنی
سلام الهی باد بر آنشهیدی که صعبتر و دشوارتر بود شهادت او از همه شهداء زیرا که هیچ شهیدی شهید نشده است
بمثل شهادت او . السلام علی قتیل الادعیاء . آه واحزناه یعنی سلام الهی باد بر شهید بدست اولاد زنا

السلام علی ساکن کربلا • یعنی سلام بر آنجنابی باد که ساکن و مجاور گردیده در زمین کرب بلا • السلام علی الجیوب
المضرجات • یعنی سلام بر آن دامنهای چاک چاک شده بخون آلوده شده • السلام علی الشفاه الذابلات •
یعنی سلام بر آن لبهائی از بی آبی پژمرده شده • السلام علی النفوس المصطلمات • یعنی سلام بر آن جانهای از بدن
جدا شده • السلام علی الارواح المختلسات • یعنی سلام بر ارواح از اجساد بیرون رفته شده • السلام
علی الاجساد العاریات • یعنی سلام بر جسدهای برهنه شده • السلام علی الابدان الشاحبات • آه آه یعنی سلام
بر آن جسمهای هلاک شده • السلام علی الدماء السائلات • آه وا مصیبتاه یعنی سلام بر خونهای جاری شده • السلام
علی الاعضاء المقطعات • آه وا غربتاه یعنی سلام بر اعضاء قطعه قطعه شده پاره پاره گردیده • السلام علی الرؤس
المشالات یعنی سلام بر آن سرهای باطراف شهرها و دیارها کشیده شده • السلام علی حجة رب العالمین
السلام علیک و علی آبائک الطاهرین و ابنائک المعصومین و شیعتک المنتجبین و لعنة الله علی اعدائک و
ظالمیک اجمعین ابد الآبدین • و بدانکه • از بعضی از روایات چنان ظاهر میشود که در روز هشتم محرم جناب
سید الشهداء بعمر سعد لعین پیغام داد که میخواهم با تو سخنی چند بگویم امشب بیا در میانه دو لشکر پس آن ملعون
با بیست نفر و آنحضرت نیز با بیست نفر بمیان دو لشکر آمدند چون نزدیک بیکدیگر رسیدند جناب سید الشهداء اصحاب را
دور کردند و جناب عباس و جناب علی اکبر علیهما السلام را نگاه داشتند و آن شقی نیز اصحاب خود را دور کرده حفص پسر خود را
با غلام نگاه داشت • فقال له الحسین علیه السلام • ویلک یا ابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک اتقاتلنی و انا
ابن من علمت ذر هولاء القوم و کن معی فانه اقرب الیک الی الله • یعنی آن بزرگوار با آن ملعون خطاب فرمود که وای
بر تو ای پسر سعد آیا نمیترسی از خدا آنچنانی که بازگشت تو بسوی جناب اوست آیا با من مقاتله میکنی و حال آنکه
دانسته که من پسر کیستم پس فرمود که ای پسر سعد واگذار این قوم را و همراه من بیا که در درگاه خداوند مقرب تر خواهی بود
آن ملعون در جواب عرض کرد که میترسم که ابن زیاد خانه مرا خراب کند آنحضرت فرمود که من خانه از مال خود بتو
عطا کنم پس عرض کرد که میترسم مال و املاک مرا ضبط کند آن شقی تر از همه اشقیا در جواب فرمود که من از مال
خود در حجاز بهتر از آنها بتو نفقه فرمایم آن بخیل غدار عرض کرد که • لی عیال و اخاف علیهم • یعنی مرا عیال
چند هست بر آنها میترسم پس ساکت شد • مؤلف گوید که سزاوار است که جمیع عالم مدام برای اهل بیت علیهم السلام بگویند
بابی انتم و امی و اهلی و نفسی و مالی • یعنی فدای شما باد پدرم و مادرم و خودم و اهل و عیالم و مالم و خداوند
هرگز لعنت خود را از عمر بن سعد دور نگرداند که آن ملعون حفظ عیال خود را بهانه حکومت ملک ری کرده جانها و عیالها
و مالهای اهل بیت عصمت و طهارت را بتاراج حادثات داد و در حدیث است که چون آن بزرگوار دانست که او در مقام
مکر و حیله و غدر پیدا گردیده است مراجعت فرموده اصلاً جوابی با او نداد پس فرمود که چه قدر شقی و بد عاقبت بوده
امید که خداوند در این نزدیکی در رختخواب ترا ذبح کند و هرگز تو را در روز قیامت نیامرزد • فو الله انی
لارجو ان لا تأکل من بر العراق الا یسیرا • پس قسم بخداوند که امید دارم که از گندم عراق نخوری مگر کمی
آن اخسر الدنیا و الآخرة از روی سخریه و رشخند جواب داد که اگر از گندم نباشد جو هم خوبست و روانه لشکرگاه
نقاوت همراه خود شد و آنجناب نیز بخیام طاهرات مراجعت فرمود • مؤلف گوید که حمد میکنم خداوند را که در حدیث



که از برای آن بدبخت همانطور مقدر شد که آن صندوق علوم ربانی فرموده بود و مختار نیکو شعار او را بزودی کشت
و روانه دار البوار گردانید • و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که پسر سعد ملعون بعد از مراجعت از خدمت
آنحضرت نامه بابن زیاد ولد الزنا لعین نوشت بآنمضمون که اما بعد پس بدرستیکه خداوند خاموش گردانید آتش فتنه را
و متفق گردانید رایهای مختلفه را و باصلاح آورد امر امت را اینک حسین بن علی دست بیعت داد و عهد کرد که مراجعت
کند بجانب خود یا آنکه برود در گوشه از لشکرگاه اسلام و آرام گیرد و بوده باشد از مسلمانان در نفع و ضرر شریک
بوده باشد با ایشان یا آنکه بیاید نزد امیر المؤمنین یزید پس دست خود را بگذارد در دست او و بهر دو رای خود را بگوید
بگوید پس متابعت کند حسین رای امیر المؤمنین یزید را و در آخر نامه نوشت که ای ابن زیاد این قرار داد باعث خوشنودی
تست و هم صلاح امت و اسلام و چون ابن زیاد بر مضمون نامه مطلع گردید گفت که این نامه ایست که از برای قوم خود
پند و نصیحت بنویسد پس شمر شریر در آنجا حاضر بود از جای خود برخواست و گفت آیا این سخنان را از او قبول داری و
حال آنکه او در زمین تو و در پهلوی تو و در قبضه قدرت تو در آمده است و اگر حسین از دیار تو برود و با تو بیعت نکند
و دستش را در دست تو نگذارد او اولی خواهد بود در قوت و تو اولی خواهی بود در ضعف پس راضی باین کار مشو که باعث
ضعف و سستی جلال و بزرگی تست بلکه صلاح آنست که او و اصحابش بحکم تو راضی شوند و مثل مطیعان و کوچکان بر تو وارد شوند
پس اگر خواهی ایشان را عقاب و سیاست کنی صاحب اختیار در قوت و شوکت باشی و اگر خواهی عفو کنی صاحب رحم
و مروت باشی • فقال ابن زیاد نعم ما رأیت الرای رایک • یعنی پس آن متکبر شیطان صفت در جواب
شمر شریر بد عاقبت گفت که نیکو صلاح دیده و رای تو صحیح است پس نامه همراهی شمر مطرود به عمر بن سعد مردود نوشت و بشمر
گفت که این نامه را به پسر سعد میرسانی و باید که برسیدن نامه من بر حسین و اصحاب او عرض کند که در تحت حکم ما در آیند
و مطیع و فرمانبردار گردند پس اگر تسلیم کردند ایشان را در کمال ذلت و اطاعت روانه جانب ما گرداند و اگر سرکشی کردند
با ایشان مقاتله و محاربه کند پس اگر پسر سعد بحکم ما عمل نمود پس تو ای شمر تابع حکم او باش و اگر بفرموده ما عمل ننمود گردن
او را بزن و سر او را از برای ما روانه کن و تو امیر و سرکرده لشکر باش و از برای پسر سعد نوشته بود که یا ابن سعد
من ترا بجنگ حسین نفرستاده ام که دفع اذیت از او کنی یا با او مدارا کنی تا او را سرکش گردانی و نه آنکه تدبیری
برای حیات و زنده گانی او نمائی و نه آنکه از جانب او عذر خواه باشی و نه آنکه در نزد من برای او شفاعت کنی یا ابن سعد
ملاحظه کن اگر حسین و اصحابش در فرمان ما بیرون آیند ایشان را از روی تسلیم و طاعت و فرمانبرداری روانه جانب
ما کن • و ان ابوا فازحف الیهم حتی تقتلهم و تمثل بهم • آه آه وا مصیبتاه امید که خداوند عذاب ابن زیاد را
زیاد و مضاعف فرماید زیرا که آن ملعون نوشته بود که ای پسر سعد اگر حسین و اصحابش از فرمان ما سرکشی کردند
با ایشان مقاتله کن تا آنکه ایشان را بقتل رسانی و تا هنوز زنده اند و جان در بدن ایشان است باید که گوش و دماغ
و دست و اطراف ایشان را قطع کنی و از بدن ایشان جدا گردانی که ایشان مستحق اینگونه عذابند • مؤلف گوید که ای
شیعیان واویلا و واویلتاه بگریه کنید و لعنت کنید بر ابن زیاد و ملاحظه کنید که آن ملعون چگونه از دین خداوند بیرون
رفته بوده است که در احادیث معتبره است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی و منع فرموده بود که حیوانی را در
حال حیات گوش و دماغ و دست و اطراف او را قطع کنند و آن ظالم بیگانه از دین خداوند راضی شد و حکم کرد که

این عمل را با پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله و فرزند سید اوصیا و جگر گوشه فاطمه زهرا علیهما السلم و نوجوانهای قریش
سیمای هاشمیه و اصحاب برگزیده او بعمل آورند و آنچه بیشتر دلها را کباب و دیده ها را پرآب میکند اینست که آن بدبخت نوشته بود
که • فانهم لذلک مستحقون • یعنی ایشان اینگونه عذاب را مستحق اند مؤلف گوید حال آنکه بجز اکرام و احترام
و نوازش خداوند ملک علام چیز دیگر را مستحق و سزاوار نبودند • فان قتلت حسینا فاوطئ الخیل صدره وظهره فانه
عات ظلوم • ای دوستان و ای گریه کنندگان و ای تعزیه داران متحیرم که چگونه نوشته ابن زیاد شقی را بعیان در این
اشد عذاب الهی برای او مهیا باد و از برای شما بیان کنم آه و اغریباه و واخرناه بشنوید و بر آن ملعون لعنت
کنید و از برای مظلومی آن غریب ناله کنید پس بدانید که آن خبیث نوشته بود که ای پسر سعد اگر حسین را بقتل رسانیدی
باید که اسب بر بدن و سینه و پهلوی او بتازی زیرا که او مرد سرکش ظالمی است آه واخرناه وا مظلوماه که عمر بن سعد
لعین بعد از شهادت آن غریب مظلوم که فدای گوشت و پوست و استخوان او شوم که از لعاب دهان رسول خدا
پرورده شده بود امر کرد که ده نفر اسبهای خود را نعل تازه بستند و بر بدن نازنین نازک او تاختند و جسم و جان اهل
عصمت و طهارت را و قلبهای شیعیانش را از این اذیت تا قیامت درهم شکستند بشکستنی که از برای آن علاجی نیست بجز
اینکه تا قیامت دور یکدیگر جمع شوند و ناله کنند و از جهة عدم قدرت برکشیدن این بار مصیبت و عدم تحمل
شنیدن این محنت موهای مردان و زنان امت تا قیامت سفید و پشتهای ایشان خم کردیده آه و امصیباه
و کتب اللعین و لست اری ان هذا یضر بعد الموت شیئا • ای شیعیان ابن زیاد جهل بی ایمان از برای رفع تشویش از
قلب آن مظهر کفر و طغیان نوشته بود که اگر آنچه نوشته ام با حسین بعمل آوردی و اسب بر بدن او تاختی بعد از موت او اصلا
بر تو ضرری و انتقامی از خداوند نخواهد بود پس ای پسر سعد البته باید که بنوشته ما عمل نمائی و چون او را کشتی باید
آنچه را که ما امر فرموده ایم بعمل آوری پس اگر تو بحکم و فرموده ما عمل کردی ما ترا جزا میدهیم مثل جزاهای آن جماعتی که
سخن ما را گوش داده اند و اطاعت و فرمانبرداری کرده اند و اگر سر باز زدی از امر و حکم ما ما ترا از زمره ملازمین
خود معزول کردیم و باید که سرکردگی لشکر را واگذاری بشمر بن ذی الجوشن که ما امر و حکم و رای خود را با او فرموده ایم
و او میداند که چه باید کرد و السلام پس شمر حرامزاده نامه شقاوت ختامه خود را برداشته روانه کربلای پربلا شد
و بر عمر بن سعد بخواند پس عمر ردی نحس خود را بجانب شمر شریر کرده گفت ای بدبخت وای بر تو امیدوارم که نجات بیابی خود
نرسی و مبارک نگرداند از برای تو کار زیرا که برای من فراهم آورده ای الشمر والله گمان من این بود که آنچه را که من با ابن زیاد
نوشته بودم تو نیز سعی کنی و باصلاح آوری ای ملعون تو رفته و امر را بیشتر فاسد کرده و راه امید اصلاح را قطع
کرده شمر شریر گفت که من آنچنان را نمیدانم ای ابن سعد مرا خبر ده که چه در نظر داری اگر حکم امیر خود را میشنوی با دشمن
او مقاتله کنی که خوب و الا امر لشکر را بمن بگذار من خود دانم با ابن زیاد و لشکر او عمر سعد گفت ای شمر مادر تو بعزای
تو بنشیند هرگز باین منصب نخواهی رسید تو سرکرده پیادگان باش که من خود امیر لشکر خواهم بود پس دفعه پسر سعد
علیهما اللعنه مهیای جهاد با جناب امام حسین علیه السلم شد و اینحکایت در عصر روز پنجشنبه نهم محرم اتفاق افتاد
ثم نادی عمر یا خیل الله ارکبی و ابشری • پس پسر سعد علیه اللعنه بلشکر شقاوت اثر خود بانگ زد که ای لشکر خدا سوار شوید
و اظهار فرح و شادی کنید پس اشقیای کوفه و شام و ملاعین ناهنجار بر اسبهای کوه پیکر سوار و اسلحه حرب برای جهاد



نیت خود استوار با شمشیرهای براق صیقلی و تیغهای هندی و تیرونیزه های سندی و نادی کنان و نعره زنان بعزم جدال
با امام انس و جان روانه جانب خیمهای پاکان گردیدند و در آنوقت امام نجیب و وحید غریب در نزد خیمه سر بزانوی غم
گذاشته و شمشیر خود را حمایل اطراف قدمهای خود کرده و او را خواب ربوده بود پس چون جناب زینب خاتون دل
خون صدای نعرهای اسبان و هاهوی شجاعان و خنده ها و قهقهای لشکریان را استماع نمود از آنجا که هرگز صدای
کوس حرب نشنیده و بجز سرادق عصمت و طهارت تا آنزمان معرکه جدال و جهاد ندیده بود با خوف تمام و اضطراب
جمیع اندام گریه کنان بر سر امام غریبان و پناه بیکسان آمده اشک خونین از باطن حزین بر جبین مهرآیین جاری
نموده میگفت که • یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقترب • یعنی ای برادر با جان برابر و ای فرزند سید بشر
و ای غریب خونجگر آیا نمیشنوی که اینک صداهای کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا چه قدر نزدیک خیمها آمده است پس از
نالهای جناب زینب آن امام تشنه لب از خواب بیدار شده با هزاران هم و غم سر از زانوی الم برداشته فرموده
یا اختاه انی رایت الساعة جدی محمدا و ابی علیا و امی فاطمة و اخی الحسن و هم یقولون یا حسین انک رایح الینا
عن قریب و فی بعض الروایات غدا • یعنی ای خواهر محزون و ای محنت کش دلخون در این ساعت بخواب دیدم جدم جناب
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را و پدرم علی مرتضی را و مادرم فاطمه زهرا را و برادرم امام حسن مجتبی را علیهم السلم که میگفتند
ای حسین تو عنقریب نزد ما خواهی آمد و در بعضی روایات است که فردا پیش ما خواهی آمد • قال فلطمت زینب علی
وجهها و صاحت • آه آه واخرناه که راوی میفرماید که چون جناب زینب آن غریق رنج و تعب این کلام غم و جانکاه را
از آن امام مظلوم و بیکس مغموم شنید بی اختیار سیلی غم بر روی پر الم خود زده پس نعره آتشبار از دل افکار او در زمین
کربلای پربلا بعرش اعلی رسانید • وقال لها الحسین علیه السلم مهلا لا تشمتی القوم بنا • پس چون امام عالمیان
و آقای مظلومان آن حالت را از خواهر مهربان مشاهده نمود با او فرمود که ای خواهر جان زبان دشمنان را بر ما دراز مکن
مؤلف حزین با آه آتشین گوید که در اینوقت که صداهای نعرهای اشقیا در نزدیک خیمها بلند شد جناب زینب
برادری داشت که بر سر بالین او درد و از برای خود ناصر و معین گرداند آه واخرناه و وامصیباه که بعد از شهادت
برادر بزرگوار و سایر اولاد حیدر کرار و اصحاب نیکو شعار در آنوقت که لشکر اشرار و ملاعین غدار بر خیمهای زنان
اشکبار ریختند جناب زینب و آن پرده نشینان عجم و عرب بر چه حال شدند و اعانت و یاری از که طلبیدند و آیا کسی او را دادرسی
زنان و دختران و کودکان را اعانت نمود یا آنکه آه آه هر ناکس دون و هر منافق ملعون که بایشان رسید اهانتی
تازه و اذیتی بی اندازه رسانید ای شیعیان و ای ناله کنندگان اگر گویم که پناه بکه بردند یقینا احوال دوستان دگرگون
و قلبهای ایشان پر از خون شود زیرا که در حدیث میفرماید • المؤمن غیور • یعنی مؤمن صاحب حمیت و غیرت است
و هر چند قوت ایمان زیاده باشد غیرت زیاده خواهد شد پس نمیدانم چگونه خواهد بود غیرت امیرمومنان و باقی اهل
عصمت آه واخرناه و واقلباه و واحسیناه و واعباساه که اهلبیت بیکس و بی پناه از شدت اضطرار و داد و بیداد
در حدیث است که پناه به دشمن خود عمر بن سعد علیه اللعنه بردند و در اطراف آن مرکز دایره شقاوت حلقه ماتم زدند
و چندان ناله و زاری و بیقراری و شورش و غوغا شد که آن ملعون با آن شقاوت و سنگدلی که داشت قلبش بر احوال
زنان و بیکسان بسوخت و گریهای بلند کرد و آله متحیرم که اگر حیدر کرار با ذو الفقار آبدار در خیمگاه بیکسان حاضر میبود

ومیدید که دختران اش از شدت اذیت نیاه بدشمن او و دشمن نسل و ذرّیهٔ او خصوصا مثل عمر بن سعد لعین برده اند و غیرت
اسد اللهیش بجوش میآمد آیا چگونه جزای آن ملاعین را میداد و اگر جناب سید الشهداء و حضرت عباس علیهما السلم شهید نشده
بودند بچه نحو با این جماعت رفتار مینمودند   ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

## مجلس نوزدهم

دراحوال عصر تاسوعاست و رفتن منافقین از خدمت آنحضرت ع در شب عاشورا   السلام علیکم یا اهل
تاسوعاء و عاشوراء اهل الحزن والبکاء و رحمة الله و برکاته • خداوند رحمت کند صاحب این اشعار را که میفرماید
احباء خلونی و عینای نجّا • رایت هلال الهم والغم طالعا • یعنی ای دوستان من مرا واگذارید با دو چشم من پس گریه کنید
ای دو چشم من که دیدم ماه هم و غم را که ماه محرم است که طلوع نموده • فما لک من شهر طلعت فانما • رایت جیوش
الهم عندک حاملا • یعنی چه شود ترا ای ماه محرم که طلوع کرده و بدرستیکه می بینم که لشکر حزن بر تو غالب گردیده است وله
وانی اری الاشجار فی الهم والاذی • الحّن لباس الورد بالدم قانیا • یعنی و بدرستی که می بینم درختها را در غم و الم
و گمان میکنم که کلها لباس قرمز از خون پوشیده اند وله   اری الطیر مغموما و فی کل بلدة • من الدمع ماء فی البوادی جاریا
آه آه می بینم مرغان را که همه سر زیر بال غم فرو برده اند و در زیر هر سنگ ریزه چشمهٔ از خون در بیابانها جاری گردیده است
اری الهم فی الآفاق شرقا و مغربا • فلا ینجلی انا و ما صار زایلا • و مشاهده میکنم که هم و غم مشرق و مغرب را
فرا گرفته نه یکدقیقه آسایش بهم رسد و نه برطرف میگردد وله ایضا فیا بدر لا تطلع حیاة و لا تنر • و قد صار نور الله یحکی
الدم افلا • پس ای ماه تابان حیا کن و دیگر طلوع مکن و نور مده زیرا که آن بزرگواری که نور خداوند بود در میان
خون غروب نموده شعر   ابکی علی البدر المنیر المتقی • والصدر مرضوضا و الجسم عاریا • آه آه ایا گریه کنم بر آن
روئی که ماه تابان بود و آنرا آتش زدند یا گریه کنم بر سینه که پامال اسبان نمودند یا بر بدنی که آنرا برهنه کردند شعر
و ابکی لراس کان کالبدر فی البها • والنحر منحورا و الشیب قانیا • آه آه ایا گریه کنم بر آن سری که در بالای نیزه
چون ماه شب چهارده میدرخشید یا بر گلوئیکه به تیر سوراخ شده بود یا بر ریشیکه بخون سرخ رنگین گردیده بود شعر
و ابکی لشبل المصطفی و شبیهه • قتیل بطف لیت عینی مدا • آه آه گریه کنم بر حضرت علی اکبر که او فرزندزادهٔ پیغمبر و شبیه
بآنجناب بود و در بیابان بلاکشته شده بود ایکاش که چشم من در مصیبت این نوجوان خون میبارید وله ایضا
و قد احرقوا قلب الحسین بقتله • و هم اذ جوا فی ذلک الفعل کافرا • و بتحقیق که سوزانیدند قلب حضرت امام حسین را
بکشتن او و خوشحال کردانیدند آن اشقیا بقتل او کافر را وله ایضا و ابکی رضیعا ضرّه سهمهم • فصار لدی ذو
المهیمن نائما   و آیا گریه کنم بر علی اصغر شیرخواره که به تیر او را شیر داده شد و او در جوار وصل خداوند بزرگوار بخواب
استراحت رفت ایضا • ابکی علی الفضل المرمل فی الدماء • و ابکی الذی قد کان عماه ناصرا • آیا گریه کنم
ابی الفضل العباس ع که بخاک و خون مالیده شده بود و آیا گریه کنم بر حضرت قاسم نوداماد که در راه یاری دو عموی
خود جناب سید الشهدا و حضرت عباس علیهم السلام جان خود را فدا نمود ایضا • ابکی شفاها ذابلات من الظما • عیون ا...
لها فارسا • آه آه ایا گریه کنم بر آن لبهائیکه از شدت تشنگی خشکیده بود و چشمهای جراحات آب دهندهٔ آنان بود



و ابکی شموسا طالعات من الغنا • الی الشام تهدی لابن من کان زانیا • آه و احزناه آیا گریه کنم بر آن صورتهائی
که مانند آفتاب تابان بر سر نیزها میدرخشید و بجانب شام از برای یزید ولدالزنا هدیه بردند • و ابکی علیلا قید
بنو الزنا • و قد کان من اهل النبوة باقیا • آه و امصیباه آیا گریه کنم بر جناب سید سجاد بن علیل بیمار ع که اولاد زنا
او را مقید بزنجیر در آورده بودند و حال انکه آنجناب یادگار و باقی مانده از اهلبیت نبوت بود • و ابکی اساری آل بیت
محمد صلعم اسیرن عراة لیتنی کنت واقیا • آه و اویلاه و افضیحتاه آیا گریه کنم بر اهلبیت جناب محمد مصطفی صلی الله
که ایشان را بی اساس لباس اسیر کرده بودند که ایکاش من در عوض ایشان اسیر شده بودم ایضا رزئتم رزایا
آل طه رزیة • یجدد هما کل من کان ریاعیا • یعنی گرفتار و مبتلا شدید ای آل طه ببلیهٔ چند که لامحاله تازه میگرداند
همه و غم هر کس را که بشنود آنها را • فواله رزء لا نطیق سماعه • فدیکم بنفسی کیف انتم تاسفا • تجدد غم
عالم قسم که ببلیهٔ چند گرفتار شدید که ما را تاب شنیدن آنها نیست ایجان من فدای شما شود نمیدانم که چگونه شما
آرام گرفتید و بصبر گذرانیدید ایضا   فیا نفس هلک المصائب فاجزعی • و کونی من الباکین فیهم تاسفا •
یعنی پس ای نفس من اینچه مصائبست که میشنوی پس بعد از شنیدن آنها نوحه و ناله کن بر آنها و خود را از گریه کنندگان
و تاسف خورندگان بر این بزرگواران گردان   مؤلف دلخون محزون گوید که از جملهٔ مصائبی که گوشت و پوست
بلکه استخوانهای شیعیان را گداخته و آب کرده و پشتهای محبین را در هم شکسته و خم گردانیده و موهای بدنهای ایشانرا
از بسیاری حزن و اندوه سفید گردانیده و قلبهای ایشانرا بریان و دیدهای ایشانرا بی اختیار گریان و اشکهای ایشانرا
بر صورتها روان گردانیده مصائب روز تاسوعا و شب عاشوراست و از برای صدق این مطلب همین بس که در حدیث
معتبر روایت شده است که چون عصر روز پنجشنبه نهم محرم شد عمر بن سعد علیه اللعنه بانگ بر لشکر شقاوت اثر خود زد و گفت
یا خیل الله ارکبی و ابشری یعنی ای لشکر خداوند سوار شوید و اظهار بشارت کنید پس همهٔ آن ملاعین بر اسبهای کوه
پیکر سوار شده و نعره زنان و خنده کنان آمادهٔ مقاتله با آقای غریبان و سرور مظلومان گردیدند پس بجانب خیام
طاهرات روانه شدند و در آنوقت مظلوم کربلا علیه السلم بر در خیمهٔ خود نشسته بود و زانوهای خود را از زمین بلند کرده
و دست شمشیر آنها را حمایل کرده و بسینهٔ پیغمبرینهٔ خود چسبانیده و سر پر درد خود را بر زانوی غم نهاده و بخواب رفته بود
پس جناب زینب خاتون دلخون چون صدای نعرهٔ لشکریان و غوغای کفار را شنید بر خود بلرزید و بنجانب
برادر مهربان و پناه بیکسان بدوید • و قالت یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت • یعنی عرض کرد که ایجان
برادر آیا نمیشنوی که صداهای دشمنان و فریادهای این بی ایمانان چقدر نزدیک شده است پس آن امام عالی
و شجاع قوی دل سر مقدس را از زانوی هم و غم برداشت و فرمود که ایخواهر غمخوار الان جد بزرگوار ع
عالیمقدار را در عالم خواب دیده و برادر زهر جفا چشیدهٔ خود را در خواب دیدم • و هم یقولون یا حسین انک رایح عن
قریب و همه ایشان بمن میفرمودند که ایحسین تو عنقریب بجانب ما خواهی شتافت و در بعضی از روایات است
که فردا نزد ما خواهی آمد آه و احزناه و وا هجراناه که آنمخدره که از برای علاج درد آمده بود چون این سخن را شنود
درد بیدرمانش از جای ربود • فلطمت علی وجهها و صاحت • پس سیلی غم بر صورت الم زد و آه شرربار از دل افکار
چنان برکشید که هر کس شنید بر خود بلرزید پس آنحضرت خواهر با جان برابر خود را امر بصبر و شکیبائی نموده فرمود که ایخواهر

رو انه شدن لشکر در عصر عاشورا بجهت جنگ

خواب دیدن آنحضرت در خیمه

بیدار کردن زینب برادر را

نقل کردن آنحضرت خواب خود را بخواهر

سیلی زدن زینب بر صورت خود

جان آرام گیرد با ظهار اضطرار دشمن خونخوار را خوشحال و بر ما صاحب جلال مگردان پس در آنحال علمدار لشکر شجاع
دلاور قمر بنی هاشم حضرت عباس ع نزدیک آمده و نزدیک آمدن لشکر شقاوت اثر را بنوعیکه خواهرش عرض کرده بود
بعرض انسرور رسانید آنبزرگوار آن ثانی حیدر کرار را فرمود که ای جان برادر ای عباس تو خود بجانب ایشان رو و ببین که این
قوم را چه روی داده و چه خبر رسیده پس آنصاحب مفاخر با حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین بجلی و بیست نفر دیگر از اصحاب
جانکردار بجانب انقوم بدسیر گردیدند . فقال لهم العباس ما بدا لکم و ما تریدون . پس بایشان فرمود که چه شده است
شما را و چه در نظر دارید که چنین نزدیک آمده اید و نعره میکشید . روی انهم قالوا قد جاء امر الامیر ان نعرض
علیکم ان تنزلوا علی حکمه او نناجزکم آه از ظلم بنی امیه که آن بی ایمانان در جواب سقای تشنگان عرض کردند که
از جانب امیر یعنی عبید زیاد علیه اللعنه امر شده است که بشما عرض کنیم که یا راضی شوید بحکم او و اطاعت امیر پس شما را
زنده نزد او بریم یا آنکه با شما مقاتله و مجاهده کنیم و در حدیث است که چون حضرت عباس ع اینکلام غم فرجام را
از آن اشقیا استماع فرمود در جواب ایشان فرمود که شما تعجیل در قتال مکنید و آنقدر صبر کنید که برادر بزرگوارم را
از سخنان شما خبردار کردانم ایشان آرام گرفته گفتند اورا خبر کن و جواب از برای ما بیاور . فانصرف
العباس راجعا یرکض الی الحسین ع یخبره بالخبر بفدای جان فشانی و برادری حضرت عباس شوم که راوی میفرماید که بشتاب
بجانب برادر با جان برابر برای رسانیدن خبر برگشت در حالتی که از شتاب و تعجیل که داشت میدوید و ملازمین خود را
در مقابل آن لشکر بدسیر گذاشت تا نگذارند که آن قوم رویاه خود را بخیمگاه رسانند پس آنها شروع کردند بموعظه و نصیحت کردن
با آن اشقیا و ممانعت میکردند ایشان را از مقاتله با جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا این جناب عباس ع خود را بخدمت برادر
غریب خود رسانیده سخنان آن بی ایمانان را بعرض آنجناب رسانید . قال ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم
الی غدوة و تدفعهم عنا العشیة آه و مصیباه و وا غریباه که آقای مظلومان برادر خود سقای تشنگان فرمود که ای برادر
بسوی این قوم دین تباه برو و اگر میتوانی کاری کن که مقاتله را بفردا اندازند امشب دیگر ما را مهلت دهند تا از برای
پروردگار خود نماز کنیم و دعا بخوانیم و در درگاه او تضرع و زاری و استغفار کنیم فهو یعلم انی قد احب الصلوة
له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار ای برادر ای عباس باین قوم بگو که خداوند داناست که من دوست میدارم
نماز را و قرائت قرآن را و بسیار دعا کردن و استغفار را و در حدیث است که چون حضرت عباس ع فرمایشات
برادر بزرگوار خود را بانقوم نابکار فرمود ملعونی فریاد زد که شما را امانی نیست و هرچند آنجناب اصرار میفرمود امان
نمیدادند تا آنکه یکی از لشکریان گفت که وای بر شما اگر کافری از شما امان بخواهد او را امان میدهید و اینک فرزند
رسول خدا و پرورده کنار فاطمه زهرا ع یکشب از شما مهلت میطلبد برای وداع عبادت پروردگار و شما او را مهلت نمیدهید
وای بر شما و بر دین و آئین شما پس در میانه آن لشکر شقاوت اثر شورش و غوغا شد و چون رؤسای لشکر خوف
آنکردند که فتنه شود منادی ندا کرد که شما را و یاران شما را امشب مهلت دادیم و در حدیث دیگر در کتاب مصائب
المعصومین ضبط کرده ام چنین روایت شده است که چون حضرت عباس ع از ایشان مهلت طلبید عمر بن سعد علیه اللعنه
رسولی را بهمراه آنجناب کرده چون بخدمت مظلوم کربلا ع آمدند آن رسول نامقبول فریاد کرد و از جانب مولای ملعون
خود گفت که انا قد اجلناکم الی غد فان استسلمتم سرحنا بکم الی عبید الله بن زیاد و ان ابیتم فلسنا تارکیکم یعنی بدرستیکه

خبر آوردن حضرت عباس هجوم لشکر و رفتن او نزد ایشان جهة خبر گرفتن

جواب قوم بانسرور

مراجعت برادر بسوی برادر

مهلت خواستن شب عاشورا برای وداع و عبادت

مهلت ندادن قوم او را و دادن ثانیا



ما مهلت دادیم شما را تا فردا پس اگر تسلیم شدید و سر بکمند اطاعت گذاشتید شما را زنده با اهل و عیال نزد عبید زیاد خواهیم
برد و اگر سر باز زدید و گردن کشی کردید شما را بحال خود نخواهیم گذاشت و با شما مجاهده و مقاتله خواهیم نمود پس از رسول
نامقبول بعد از گفتن این کلمات روانه لشکر شقاوت اثر شد و خامس آل عبا و غریب بارض نینوا با اصحاب و یاران
مشغول آداب و اعمال شب عاشورا شدند و اول کاریکه مظلوم کربلا در شب عاشورا بعمل آورد این بود که اصحاب خود را
در نزدیک مکان آب جمع فرمود و همه ایشان بدور فرزند بهترین پیغمبران چون پروانه بدور شمع وجودش حلقه ماتم
زدند و جناب سید الساجدین ع میفرماید که من در آنشب علیل بودم پس خود را از جهت نزدیکی ایشان رسانیدم تا بشنوم
که پدر غریبم با اصحاب خود چه میفرماید پس چون همه اصحاب حاضر گردیدند پدر بزرگوارم بعد از حمد و ثنای الهی آن دست مناجات
با قاضی الحاجات بلند کرده و عرض نمود که انجداوندا من حمد میکنم ترا که گرامی داشتی ما را بنبوت و تعلیم فرمودی ما را
علم قرآن را و ما را دانا گردانیدی در دین و ما را عطا فرمودی چشم و گوش و عقل پس بگردان ما را از شاکران
اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی یعنی بدرستیکه من گمان ندارم اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب
خود ولا اهل بیت ابر و اوصل من اهل بیتی و نه اهلبیتی نیکوتر و صله رحم بجای آورنده تر از اهلبیت خود فجزاکم
الله عنی خیرا پس جزا دهد خدا و ند همه شما ها را از جانب من بهترین جزاها آه و اغریباه که آنبزرگوار ع
فرمود که ای اصحاب و ای همسفران من بدانید که ما اهلبیت عصمتیم و اهل مکر و حیله نیستیم بعضی از شما بطمع دنیا همراه
من آمده اید ولیکن من خبر دهم شما را که زیاده از فردا از دست اجماعت اشرار برای ما امکان زندگانی نیست
و امشب شب آخر عمر ماست فقال ع الا و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل بفدای قلب مهموم
مغمومش گردم که فرمود ای اصحاب من آگاه باشید که شما را اذن دادم همه شماها پی کار خود روید که از جانب
من آزاد و مرخص اید و ذمه خود را از شما برداشتم آه و اغریباه و وا مصیبتاه آنبزرگوار که دل از ما سوی الله
برکنده بود فرمود که ایقوم اینک سیاهی ظلمت شب همه عالم را فرا گرفته و هر کس که بهر طرف رود کسی مطلع
نمیشود که بکجا رفته پس هر کسیکه خواهد برود . اعلموا یا اخوانی الباکین انه روی عن سکینة بنت الحسین ع قالت
کنت جالسة فی لیلة مقمرة وسط الخیمة اذ سمعت من خلفها بکاء و عویلا ... و قد رایت لونه یتغیر من ذهاب کل خمسة خمسة و عشرة عشرة و هو یقول لا حول و لا قوة الا
بالله اف لک یا دنیا ایدوستان و ای ناله کنندگان بدانید که در حدیث معتبر روایت شده است
که سکینه خاتون دختر آن غریب مظلوم میفرماید که در آنساعت من در دامن پدر غریب بیکس خود نشسته بودم
و میدیدم که از رفتن هر پنج نفر پنج نفر و هر ده نفر ده نفر بعضی وداع کرده و بعضی وداع نکرده رنگ
مقدس پدرم تغیر میکرد و میفرمود که لا حول و لا قوة الا بالله اف بر تو باد ای دنیای بی اعتبار بیوفا
مؤلف حزین غمین از روی اخلاص و یقین عرض میکند که ایکاش در شب عاشورا در خدمت آنبزرگوار حاضر میبودم و جان
بیقابلیت خود را فدای خاک قدمهای آن آقای مظلومان و اهلبیت و اصحاب باوفا میکردم فیالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما

## مجلس ششم

در برداشتن آنبزرگوار است بیعت خود را از اهلبیت خود و اصحاب خود در شب عاشورا و رفتن اهل دنیا و باقی

خبردادن آنجناب بیعت را از اصحاب در شب عاشورا

خبردادن آنجناب بآنکه امشب آخر عمر ماست

بیعت برداشتن آنحضرت از اصحاب

رفتن بعضی اصحاب و تغیر کردن رنگ سید الشهداء

ماندن اهل دین و کلمات اقربا و مخلصین مجلس سیم السلام علی اهل العاشوراء و اهل الحزن و البکاء من الصباح الی المساء و من المساء الی طلوع الضیاء و رحمة الله و برکاته و بعد یا اصحاب المحبة و المصیبة و العزاء ماذا یقول لکم الغریق فی بحر البکاء یعنی ای اصحاب محبت و مصیبت و عزاء چه حکایت کند از برای شما مصیبت زده محزونی که خود غرق شده است در دریاء بکاء و یا اهل الهم و الغم و الدمع و العناء ماذا یحکی لکم الحریق فی نار الولاء آه آه یعنی ایحاضران ای اهل هم و غم و گریه و بلا در شب عاشوراء چه حکایت کند از برای شما مصیبت زده که خود سوخته است در آتش محبت و ولاء هل نخبرکم بان نهف ال الله فی لیلة العاشوراء و غیرها اسف الله فلذا ابدع و رسم الحزن و البکاء لاقامة العزاء لاولیاء الله یعنی آیا تعزیه دار دلسوخته در مجلس شما خبر دهد بانکه تاسف دوستی ال الله در شب عاشوراء و غیره تاسف خداوند جل جلاله است و از اینجهة خلق فرموده طریقه حزن و بکارا تا بتوانند مخلوقات او که برپا کنند مجالس عزا از برای اولیاء الله او نخبرکم بان مصائبهم فیها و فی غیرها اقرح اقئدة ما سوی الله و اجرح جفون ما فی ملک الله بدوام اختراع الله آه واحزناه یا آنکه خبر دهد شمارا بانکه مصائب دوستان الهی سلام الله علیهم در شب عاشوراء و غیر آن زخم و ناسور کرده است قلبهای ما سوی الله را و مجروح کردانیده است چشمهای ما فی الملک الله را بدوام ایجاد الله یا اخوان الصفاء و یا اهل المحبة و الوفاء والله لو کانت عین عین الله الناظرة و اذن اذنه الواعیة لتری الدموع الجاریة من عین کل ذرة و تسمع من افواهها الرنة فی هذه اللیلة یعنی ای برادران باصفا و ای اهل محبت و وفا سوگند بخداوند عالم قسم که اگر دیده بینا باشد که عین الله الناظره اش دانند و گوشی شنوا باشد که اذنه الواعیه خوانند او را در اینشب عاشوراء می بیند که از چشم باطن هر ذره اشک جاریست و می شنود که در زبانش آه و ناله و بیقراریست آه وامصیبتاه هرگاه جمیع ذرات عالم در باطن براینحال بوده باشند الله الله متحیرم که سید کائنات و اشرف مخلوقات و شفیع روز عرصات حضرت خاتم النبیین و آقای اولین و آخرین جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله در این شب بر چه حال خواهد بود و قد قال مرارا حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا و ابغض الله من ابغض حسینا و حال آنکه مکرر در ایام حیات خود میفرموده است که حسین از من است و من از حسینم دوست دارد خداوند هر کسی را که دوست دارد حسین را و دشمن دارد خداوند هر کس را که دشمن دارد حسین را آه واحزناه والله متفکرم که حضرت سید الوصیین و خاتم اولیاء المرضیین و والد الشهداء المظلومین جناب امیر المؤمنین فداه ارواح العالمین در اینشب بر کدام احوال خواهد بود و قد قال مکررا بابی و امی الحسین المظلوم المقتول بظهر الکوفة و حال آنکه مکرر فرموده بوده است که پدر و مادرم بفدای حسین مظلومی شود که کشته میشود در پشت کوفه الله اکبر الله اکبر ایکاش که میدانستم که حضرت سیدة النساء و شفیعه روز جزاء و والده ائمه امناء و مادر سید الشهداء جناب فاطمه زهراء با سایر ائمه نقباء و نجباء ارواحنا و ارواح العالمین لهم الفداء در اینشب عزاء و لیله عاشوراء چه اشکها که از دیدها روان دارند و چه آهها شرر بار از دلهای فکار بر میکشند آه واحزناه آیا قلبهای مرحمت منزلشان چه دریاهای خون و دیدهای حق بینشان چه دجلهای گلگون است الله الله و لا حول و لا قوة الا بالله ایدوستان سنت وای ناله کنندگان نمیدانم که در بارگاه قدس و عوالم عرش و کرسی و حجب و سرادقات آه آه و درد کرب و بلا که بر مجالس دوستان الهی و محافل تعزیه داری اینانست و ارواح زاکیه همه انبیا و اوصیاء و صالحین





و شهداء و ملائکه و اولیاء الله در آنها جمعند آه آه آیا بر لسان وحی صاحب خزای حقیقی یعنی جناب اقدس الهی آیا در بانهای اولیا او چه مصائب ذکر میشود و چگونه نالهها و نوحها از قلوب مقدسات ایشان برکشیده میشود که اگر ذره از آنها بر اهل اینعالم جاری شود تاب نیاورده همه هلاک شوند ایشیعیان وای ناله کنندگان چگونه میشود که احوال عالم در مثل اینشب عاشوراء پریشان نشود و چگونه میشود که دوستان خالص توانند که خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف دارند مگر فراموش کرده اند که بیمار دردمند دشت کین و قبلة العارفین جناب سید الساجدین علیه السلم فرموده است که در شب عاشوراء که پدر بزرگوارم در فردای آن بدرجه رفیعه شهادت فایز کردید من علیل و بیمار بودم و در خدمت انسید بزرگوار بودم که اصحاب و اقرباء و اهل و عیال خود را در یک مکان جمع کردانید و پس از حمد و ثنای الهی اول روی مقدس منور خود را بجانب اصحاب کرده فرمود یا اصحابی هذا اللیل فاتخذوه جنة یعنی ای اصحاب من اینک سیاهی شب عالم را فرا گرفته و کسی بکسی نیست فان القوم یریدونی و لو قتلونی لم یلتفتوا الیکم آه وامظلوماه و واغریباه که آنمظلوم فرمود که این لشکر شقاوت اثر بغیر از من بکسی دیگر کار ندارند و چون مرا بقتل رسانند دیگر متعرض شما نشوند فقال روحی و روح العالمین له الفداء و انتم فی حل من بیعتی فالحقوا بعشائرکم و موالیکم ایجانم بفدای انصاف و عفو و مروت او شود که فرمود ای اصحاب من بیعت خود را از شما برداشتم پس ملحق شوید بقبائل و دوستان خود و مرا تنها با این جماعت واگذارید که از برای قتل من آمده اند پس جمعی که بطمع دنیا آمده بودند دین را بدنیا فروخته پنج پنج و ده ده بعضی وداع کرده و کرده بی وداع روانه اطراف شدند و از رفتن هر دسته رنگ مقدس آنجناب متغیر میشد و میفرمود که لا حول و لا قوة الا بالله اف لک یا دنیا و پس از آنکه آنقوم بیحیا ارض کرب بلا را از لوث وجود بی بود خود فارغ ساخته روی رستگاری بدیار ... کردانیده و متوجه درک سفلی نار شدند و روانه شهر و دیار و اهل و عیال خود کردیدند و اهلبیت سید انبیا را در میان کوفیان بیوفا و شامیان پر جفا گذاشتند جمعی از موحدین سعادت قرین که از فاضل طینت اهلبیت عصمت خلق شده بودند و به آب محبت و ولایت سرشته گردیده بودند و سعادت و نجات دارین و زندگانی نشأتین خود را در جانثار کردن و فدا شدن در راه رضای دوست حقیقی و محبوب واقعی یافته بودند در شاهراه اخلاص و در طریق بندگی ثابت قدم ماندند کالجبل لا تحرکه العواصف و لا تزلزله القواصف یعنی مانند کوه محکم که از وزیدن باد خلاف بحرکت و اضطراب در نیاید و از شدت زلزله و رعد و برق و صاعقه در هم نشکند در خدمت حجت الهی باقی و برقرار ماندند و هر یک بزبانی اظهار اخلاص و جانثاری میکردند و هر چند آن امام عالمیان و مقتدای انس و جان با ایشان اظهار برداشتن بیعت مینمود آن پاک طینتان صافی ضمیران زیاده ثبات قدم خود را بعرض آنجناب میرسانیدند از آنجمله مسلم بن عوسجه علیه الرحمه عرض کرد که اگر ما دست از جناب تو برداریم روی بکه آوریم و در فردای قیامت جواب جد بزرگوارت بچه روی و زبان بگوییم یابن رسول الله اگر حال دست از خدمت و نصرت جناب تو برداریم دیگر بچه عذر رو ببرگاه حضرت الله آوریم در اداء حق تو فقال یابن رسول الله لا و الله حتی اطعن فی صدورهم برمحی و اضربهم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی و لا افارقک و لو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ثم لم افارقک حتی اموت معک و کان اول من شری نفسه و اول شهید من شهداء الله ایجانم بفدای او و اخلاص او گردد که عرض کرد که ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بحق خداوند که نشود که دست از یاری شما بردارم تا آنکه نیزه خود را در سینهای دشمنان

فرود برم و با شمشیر خود با ایشان مقاتله کنم مادامی که قبضهٔ شمشیر در دست من باشد یابن رسول الله اگر از برای من باقی
نماند اسلحهٔ از برای حرب که با ایشان مقاتله کنم هر آینه سنگ با ایشان دعوا کنم و معذلک از خدمت جناب تو مفارقت
نکنم تا آنکه جان خود را فدای تو کرده ام تا آنکه بوده باشم من اول کسیکه جان خود را در راه تو فدا کرده باشم و بوده
باشم اول شهید از شهداء راه رضای الهی ٠ فقال و الله لا نخلیک حتی یعلم الله انا قد حفظنا غیبة رسول الله صلی الله علیه و آله
فیک ٠ خداوند رحمت خود را براو مضاعف فرماید که عرض کرد که یابن رسول الله که از جناب تو مفارقت نکنم
و دست از دامن جلالت برندارم تا اینکه خداوند بداند که مارعایت کردیم حفظ الغیب پیغمبر او را در حق تو یابن رسول الله
و الله اگر بدانم اینکه کشته میشوم پس زنده کردانیده میشوم پس سوخته میشوم پس زنده کرده میشوم پس کشته میشوم و سوخته و
خاکسترم بباد داده میشود و تا هفتاد دفعه چنین میشوم دست از جناب تو برندارم و از تو مفارقت نکنم تا آنکه خونم را
در رکاب سعادت انتساب تو بریزم پس چگونه میشود که دست از خدمت تو بردارم و حال آنکه میدانم که زیاده از یک کشته
شدن پیش نیست و بعد از آن کرامت ابدیه خداوند جلیلست که هرگز از برای آن فنائی و زوالی نیست پس زهیر بن قین بجلی
رحمه الله از جای خود برخواست و عرض کرد که ٠ لوددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت فیک و فی الذین معک مائة
قتلة جانم بفدای اخلاص و ارادت او شود ٠ یا لیتنی کنت معه فافوز فوزا عظیما که عرض کرد که یابن رسول الله
چه بسیار دوست میدارم آنچه کشته شوم باز زنده شوم و دیگر کشته شوم و زنده شوم و تا صد بار کشته شوم و زنده شوم در
راه جناب تو و در راه این بزرگواران و این نوجوانان هاشمیه که در خدمت تواند ٠ مؤلف گوید و الله این سخن را
از روی حقیقت ایمان عرض کرده زیرا که اگر در سینه یکی از اهل ایمان و اسلام بوده باشد نتواند که ببیند آقای جوانان
اهل جنان را با نوجوانان و زنان و یاران در میانهٔ دشمنان مضطر و حیران مشاهده کند و ایشان را واگذارد و در فکر
سلامتی بدن ضایع خود بوده باشد و در عقب دنیای ناپایدار خود رود ٠ و در حدیث دیگر است که آن سعادتمند
عرض کرد که یابن رسول الله والله که راضی و خوشنودم که هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و خداوند دفع فرماید از نفس
مقدس تو و از این جوانان و بزرگواران که در خدمت تواند قتل و کشته شدن را ٠ و فی الزیارة الناحیة قال
لا و الله لا یکون ذلک ابدا اترک ابن رسول الله اسیرا فی ید الاعداء و انجو انا لا ارانی الله ذلک الیوم ٠ و در زیارت
که از ناحیه سرداب مقدس جناب صاحب الامر عجل الله فرجه رسیده است میفرماید که آن نیکو خصال عرض کرد که یابن رسول الله
این هرگز نخواهد شد که دست از دامن جلالت بردارم آیا میشود که واگذارم فرزند رسول الله را اسیر در میانهٔ دشمنان
و من خود نجات بیابم هرگز نماید خداوند بمن از آن روز و از سید بن طاوس علیه الرحمه روایت کرده است که در آن وقت
نظر مبارک آنحضرت بمحمد بن بشر حضرمی افتاد بفدای قلب مرحمت منزل آنحضرت شوم که باو فرمود که پسر تو در ملک ری
اسیر شده است تو برو تا او را مستخلص کردانی او در جواب عرض کرد که فرزندم را از خداوند میخواهم و ناگوار است
بر من که او اسیر شده باشد و من بعد از او زنده باشم ٠ مؤلف گوید که محمد بن بشر از زندگانی خود سیر شده بود
از جهة مصیبت اسیری فرزند خود بفدای قلب بریان و دیده گریان سرور شهیدان شوم نمیدانم که احوالش چگونه بوده
در وقتیکه فرزند دلبند خود جناب علی اکبر را دید که در خاک و خون افتاده و اعضاء بدنش پاره پاره و قطعه قطعه گردیده
است آه آه و مصیبتاه که از شدت درد هجران با دیده گریان فرمود که یا ولدی یا علی علی الدنیا بعدک العفی یعنی ای

فرزند



فرزند گرامی ای علی اکبر بعد از تو خاک بر سر دنیا باد پس خامس آل عبا روی بمحمد بن بشر کرده فرمود که خدا ترا رحمت کند بیعت
خود را از تو برداشتم و ترا حلال کردم برو و سعی کن که فرزند خود را از اسیری خلاص کردانی ٠ فقال اکلتنی السباع
حیا ان فارقتک ٠ خوش بحال چنین بزرگواران و رحمت الهی بر اخلاص ایشان زیرا که آن سعادتمند در جواب آنحضرت
عرض کرد که بفدای تو شوم یابن رسول الله مرا درندگان بیابان زنده پاره پاره کنند اگر ترا تنها گذارم و از جناب تو
مفارقت کنم پس چون آنحضرت ثبات قدم و زیادی اخلاص او را ملاحظه نمود پنج جامه که قیمت آنها هزار اشرفی بود
باو مرحمت فرمود و باو فرمود که این جامها را تسلیم این فرزند خود کن و او را روانه کن که آن فرزند اسیر شده ترا آنجا
مؤلف ٠ دلشکسته حزین گوید که ای دوستان و موالیان بدیدهٔ انصاف ملاحظه کنید که آن بزرگواری که در مثل چنان
احوال که هنگامهٔ شب عاشورا بود هرگاه از فکر اسیری یکی از فرزندان یکی از ملازمینش بیرون نرود و هزار اشرفی
برای استخلاص او مرحمت فرماید از کجای انصاف و مروت که کوفیان بی وفا و شامیان پر جفا در روز عاشورا
همه دختران و پسران و کودکان او را اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار در کوچه و بازار در میانهٔ جمعیت نقد و اشرار بگردانند
آه و مصیبتاه و داویلاه که فرزندان او را مسجد خرابها حبس نمایند و هیچ خدا پرستی پیدا نشود که فداء داده ایشان را از
خریده در راه رضای خداوند آزاد کرداند آه و اغریباه و و اغربتاه گمان آن دارم که اگر فداء دهنده هم میرسید
ابن زیاد بد بنیاد و امیر او یزید بن معاویه علیهما اللعنة از شدت عداوت و لعینتی که داشتند اسیران را نمیفروختند
و از برای اذیت و آزار کردن و بی ادبی و بی احترامی نمودن نگاه میداشتند ٠ ثم قال سعد بن عبد الله لا و الله لا
نخلیک حتی یعلم الله انا قد حفظنا غیبة رسول الله صلی الله علیه و آله فیک و الله لو اعلم انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم اذری و
ذلک بی سبعین مرة ما فارقتک حتی القی حمامی دونک و کیف لا افعل ذلک و انما هی موتة او قتلة واحدة ثم هی
الکرامة التی لا انقضاء لها ابدا ٠ ایشیعیان در زیارت حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه هست که سعد بن عبد الله رحمه الله
عرض کرد که یابن رسول الله هرگز نخواهد شد که از خدمت جناب تو دست برداریم تا آنکه خداوند بداند که ما حفظ کردیم
غیبة رسول الله صلی الله علیه و آله را در حق جناب تو و الله هر گاه بدانم که کشته میشوم پس زنده کرده میشوم پس سوخته میشوم
پس خاکسترم بباد داده میشود و تا هفتاد مرتبه چنین میشود که از خدمت جناب تو دست برنخواهم داشت تا آنکه خون خود را
در پیش روی تو بریزم و چگونه میشود که خود را فدای تو نکنم و حال آنکه میدانم که زیاده از یک مردن یا یک کشته شدن
چیزی نیست و بعد از آن کرامت ابدیست ٠ و در حدیث است که آن فرزند پیغمبر رحمة للعالمین روی مبارک بجانب هر یک
از اصحاب با وفا و آن اخلاص کیشان با صدق و صفا کرده و برداشتن بیعت خود را از گردنهای ایشان با فصیح بیان
اعلام فرمود و آن نیکو فطرتان قوی ایمان هر یک ببیان کافی و جواب شافی مراتب اخلاص کیشی و ارادت اندیشی
و جان نثاری خود را بعرض آن آقای همه جوانان جنان میرسانیدند و شبیه بآن کلمات و بیانات که مسلم بن عوسجه و زهیر
بن قین بجلی و دیگران علیهم الرحمه عرض کرده بودند ایشان هم عرض کردند پس چون سید مظلومان ثبات قدم و قوت
ایمان ایشان را ملاحظه نمود طلب خیر و مغفرت در حق ایشان فرمود ٠ مؤلف ٠ گوید که ایکاملان از شیعیان و ای عارفان
از امت مرحومهٔ پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله طریقهٔ انقطاع الی الله و اعراض عما سوی الله را از آقای مظلومان
و سر سلسلهٔ شهیدان جناب سید الشهداء ارواحنا الفداه تعلیم گیرید که آنحضرت در شب عاشورا اکتفا برداشتن

بیعت برداشتن آنحضرت از بیعت خود

بیعت از اصحاب کرام نمود بلکه چون اعتماد را از خویشان و برادران و خواهران و فرزندان و جمیع یاران برداشته
بود و بجز پروردگار عالمیان بجنس دیگر تکیه و اعتماد نفرموده بود از برای اتمام حجت و اظهار مقام وحدت و عدم التفات
بکثرت روی بجانب اقرباء خود کرده فرمود که یا اَهْلَ بَیْتی قَدْ جَعَلْتُکُمْ فی حِلٍّ مِنْ مُفارَقَتی یعنی ای قلبهای مجروح مظلوم
کربلا و اهل بیت غریب بیکس او شوم نمیدانم که آن بزرگوار در چه حال بود که اینکلام را فرمود و متحیرم که اهل بیتش خصوصاً جناب
زینب خاتون دلخون و ام کلثوم خاتون مظلوم که عمری را در خدمت گذاری برادر بزرگوار خود با نهایت دوستی و مهربانی
گذرانیده بودند بر چه حال شدند از شنیدن اینکلام که فرمود ای اهل بیت من من بیعت خود را از شما هم برداشتم و اگر از من
مفارقت کنید و مرا در این بیابان تنها گذارید شما را حلال کردم و بر شما مواخذه ندارم فَاِنَّکُمْ لا تُطیقُونَهُمْ لِتَضاعُفِ
اَعْدادِهِمْ وَ قُواهُمْ زیرا که شما تاب مقاومت این لشکر ندارید از جهة بسیاری ایشان و قوت ایشان این قوم بغیر از من
بکسی دیگر کار ندارند حال که ظلمت شب عالم را فرا گرفته برخیزید و روانه وطنهای خود شوید و مرا تنها با این قوم بگذارید که
خداوند از نهایت لطفش مرا اعانت خواهد فرمود و انچه خواهد گذشت چنانکه با طیبتین از زمینیان ما عادت بجمیل و نیکوئی
داشت مؤلف حزین جان نثار میگوید که بفدای برادری و اخلاص کیشی حضرت عباس علیه السلام شوم که شیخ مفید ره
روایت کرده است که در میانه همه اهل بیت آنجناب برخواست و عرض کرد که لِمَ نَفْعَلُ ذلِکَ لِنَبْقی بَعْدَکَ لا اَرانَا اللهُ
ذلِکَ اَبَداً یعنی ای جان برادر آیا ما ترک خدمت تو کنیم و جناب ترا تنها میگذاریم و بجانها و وطنهای خود میرویم از برای اینکه

جواب حضرت عباس برادر خود در شب عاشوراء

بعد از قتل و شهادت تو معیش و زندگانی کنیم ای برادر جان ابداً امید دارم که خداوند هرگز نمایاند بما این امر را و ببینیم روزی
که مثل تو بزرگواری شهید شده باشی و ما زنده باشیم پس خواهران آنحضرت و فرزندان او و اولاد و برادران او و پسران
عبدالله جعفر که ظاهر آنست که مادر آنها جناب زینب خاتون بود متابعت حضرت عباس کرده گفتند مثل آنچه آنجناب با
عرض کرده بود مؤلف سنگسار گوید که هر وقت که بفکر این مجلس شب عاشوراء و کیفیت وداع کردن مظلوم با
خواهران دلخون و اولاد امجادش میافتم از گریه و زاری و ناله و بیقراری بیحال میشوم که نمیتوانم ضبط خود نمایم و در روایت
دیگر وارد شده است که آن بزرگواران جان نثاران در جواب عرض کردند که وَاللهِ لا نُفارِقُکَ وَ یُخْزینا ما یُخْزیکَ وَ یُصیبُنا ما
یُصیبُکَ وَ اِنّا اَقْرَبُ ما نَکُونُ اِلَی اللهِ اِذا کُنّا مَعَکَ ای شیعیان دعا کنید که کان ما جانهای ما فدای اهل بیت سرور مظلومان شود
که از روی یقین کامل عرض کردند که ای سید و آقای ما و الله که هرگز از جناب تو مفارقت نکنیم و در خدمت تو میمانیم تا محزون
گرداند ما را هر چه ترا محزون گرداند و بجانها و بدنهای ما رسد هر بلا و مصیبتی که بجناب مقدس تو رسد و بدرستیکه بلند
ترین مقام قرب ما بسوی جناب اقدس الهی آنست که در خدمت تمام سعادت تو باشیم و در حدیث دیگر است که
آقوباء آن غریب مظلوم عرض کردند که وَاللهِ لا یَکُونُ هذا اَبَداً یعنی ای آقای مظلومان و امیر و اهل بیت پیغمبر آخر الزمان
و الله هرگز نشود که دست از خدمت تو برداریم و بجانهای خود برویم و مثل جناب تو بزرگی را تنها در میان اعدا بگذاریم پس

نشان دادن آنحضرت منازل بهشت را به هر کس

آنجناب از برای اتمام حجت و طلب مقام وحدت و عدم التفات بکثرت و خبر دادن از اعمال شنیعه فرقه امت روی مبارک بجانب
نوجوانان کرده فرمود که اِنَّکُمْ تُقْتَلُونَ غَداً کُلُّکُمْ وَ لا یُفْلِتُ مِنْکُمْ رَجُلٌ ای فرزندان سید انبیاء و ای اولاد سید اوصیاء و ای
یادگارهای فاطمه زهرا حال که دست از یاری من بر نمیدارید خبر دهم که همه شما ها فردا کشته خواهید گردید و این بدنهای
نازنین بر خاک و خون خواهد غلطید و یکی از شما ها روی وطن نخواهد دید قالُوا اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی شَرَّفَنا بِالْقَتْلِ مَعَکَ پس آن





نجیبان و برگزیدگان خداوند عالمیان عرض کردند که حمد خداوندی را که مشرف فرمود ما را بکشته شدن و بدرجه
رفیعه شهادت رسیدن در خدمت جناب تو پس آن بزرگوار روی مبارک را بجانب اولاد مسلم بن عقیل کرده فرمود
یا بَنی عَقیلٍ حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ مُسْلِمُ ابْنُ عَقیلٍ یعنی ای اولاد مسلم شما را کافیست شهادت مسلم من بیعت را از شما برداشتم دست
از یاری من غریب بردارید و بجانهای خود روید ایشان در جواب عرض کردند که سُبْحانَ اللهِ اگر ما دست از جناب
تو برداریم چه خواهند گفت مسلمانان میدانیم خواهند گفت که ما واگذاشته ایم بزرگ و آقای خود را و پسر عموهای خود را
که بهترین عموهای عالمند و با ایشان بجانب دشمن تیری نه انداختیم و نیزه بکار نبردیم و شمشیری نزدیم و ایشان را در
کربلا تنها گذاشتیم و ندانستیم که چه بر سر ایشان آمد لا وَاللهِ لا نَفْعَلُ وَ لکِنْ نَفْدیکَ اَنْفُسَنا وَ اَمْوالَنا وَ اَهْلَنا جانم
بفدای اخلاص ایشان شود که عرض کردند که یابن رسول الله علیه السلام بحق خداوند قسم که نشود که در شب عاشورا دست از جناب تو برداریم
بلکه در خدمت توقف مینمائیم و جانها و مالها و اهل و عیال خود را فدای بدن مقدس تو میگردانیم که تا هر جا تشریف بری ما هم
در خدمت تو باشیم و بدنهای ما از جمله بدنهای شما حساب شود و خونهای ما در میانه خونهای شما ریخته شود پس هرگاه ما این
نوع سلوک در رفتار نمودیم آنچه بر ما واجب بود بعمل آورده و از عهده تکلیف بر آمده ایم فَقَبَّحَ اللهُ الْعَیْشَ بَعْدَکَ خاک بر سر
زندگانی بعد از کشته شدن جناب تو پس چون آن طلاق دهنده عجوزه دنیا و زاهد از دار فنا و مسافر دار بقا یعنی جناب
سید الشهداء ارواحنا له الفداء از یاران و اقوام مقام صدق و صفا و ارادت و وفا و جان بازی در راه رضای

دیدن شهداء منازل خود را در جنت در شب شهادت

خدا را ملاحظه نمود در حق ایشان دعا کرد پس فرمود که اِرْفَعُوا رُؤُسَکُمْ وَ انْظُرُوا فَجَعَلُوا یَنْظُرُونَ اِلی مَواضِعِهِمْ وَ مَنازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ
یعنی فرمود که حال که تن بشهادت داده اید و طالب سعادت ابدیه شده اید سرهای خود را بالا کنید تا عوالم قرب و قبول را
معاینه نمائید پس همه سرهای خود را بالا کرده بچشمهای حق بین نظر کردند و منازل عالیه جنان را مشاهده نمودند و آنجناب که
عالم بعوالم ملک و ملکوت بود دست ید اللهی بلند کرده منازل هر یک از اصحابش نشان میداد و از اینجهة بود که در روز عاشوراء همه
آن بزرگواران در اذن جدال خواستن بر یکدیگر پیشی میگرفتند و سینهای خود را نشانه تیرهای بلا میکردند و اذیت تیرها و نیزها
و شمشیرها بر سر و صورت و جان خود میخریدند برای آنکه از محنت دار الغرور خلاص گردیده براحت دار السرور در کاسها کردند
و شاهد بر صدق این مطلب اینست که در کتاب بحار از جناب صادق علیه السلام روایت شده است که شخصی بآنحضرت عرض کرد که
خبر ده مرا از اصحاب جناب سید الشهداء علیه السلام که چگونه خود اقدام میکردند بکشته شدن آنجناب در جواب فرمود که کُشِفَ لَهُمُ
الْغِطاءُ حَتّی رَأَوْا مَنازِلَهُمْ فِی الْجَنَّةِ یعنی برداشته شد از برای ایشان پرده پس دیدند مکانها و منزلهای خود را در بهشت
پس هر یک از ایشان پیشی میگرفتند بر دیگری تا آنکه زودتر بدرجه رفیعه شهادت رسند تا در منازل عالیه جنان با حور
العین معانقه کرده آسایش نمایند پس آنحضرت علیه السلام با اولاد امجاد و اقربا و اصدقا از آن مجلس برخواسته هر یک رو
بخیمه خود شده مشغول ذکر و عبادت الهی گردیدند فَیا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً

## مجلس بیست یکم

در عبادت آنحضرت و اصحاب او در شب عاشوراء اَلسَّلامُ عَلی اَهْلِ الْعاشُوراءِ وَ اَهْلِ الْمِحْنَةِ وَ الْحُزْنِ
وَ الْبُکاءِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ و بعد اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ ذِکْرَ الْمَوْلَی الْمَظْلُومِ کَفّارَةً لِهَفَواتِ اَلْسِنَتِنا

یعنی حمد مخصوص خداوندی است که قرار داد ذکر جناب آقای مظلومان را کفارهٔ لغزشهای زبانهای ما وَالشُّکر لِلّه الَّذی قَرَّرَ اِستِماعَ رَزایا الشَّهیدِ المَعصُومِ سَتارَةً لِغَفَلاتِ اَسماعِنا و شکر مخصوص خداوندی است که قرار داده است شنیدن مصیبتهای مولای شهید معصوم را در پوشانیدن غفلتهای گوشهای ما وَالحَمدُ وَالشُّکرُ لِلّه الَّذی وَدَّعَ مَحَبَّتَهُ فی قُلُوبِنا کَنزَ الفَقرِنا فی عَرَصاتِنا وحمد و شکر مخصوص خداوندی است که بامانت سپرده است محبت آن بزرگوار را در قلبهای ما که ذخیره باشد از برای روز فقر ما و قیامت ما لَکِنَّهُ سُبحانَهُ مِن فَرطِ لُطفِهِ عَجَنَ اَفئِدَةَ مُحِبّیهِ بِماءِ البُکاءِ عَلَیهِ لیکن خداوند سبحانه از کثرت لطفش خمیر فرموده است قلبهای دوستان آن غریب شهید را آب گریه براو لِیُطَهِّرَهُم عَمّا هُم عَلَیهِ لِیَتَحَقَّقوا لِوُفُودِ عَلَیهِ تا آنکه با آب گریه شسته شود همه جمیع عیوب ظاهریه و باطنیهٔ ایشان تا آنکه ببرکت گریه مستحق شوند ورود بر رحمت نامتناهیهٔ او وَلِذا یَبکُونَ وَیَنُوحُونَ عَلَیهِ صَباحاً وَمَساءً سِرّاً وَعَلانِیَةً و از اینجهة است که گریه و نوحه میکنند بر آن مظلوم غریب ع در هر صبح و شام در آشکار و پنهان بِحَیثُ اَحرَقَت قُلُوبُهُم وَاجرَحَت جُفُونُهُم وَاَسبَلَت دُمُوعُهُم وَاَحدَودَبَت ظُهُورُهُم وَابیَضَّت شُعُورُهُم آه آه دوستان آن بزرگوار شهید آنقدر نوحه و ناله کرده‌اند میکنند که سوخته و کباب شده است قلبهای ایشان و مجروح شده است چشمهای ایشان و بی‌اختیار جاری شده است اشکهای ایشان و سفید کردیده موهای بدن شیخ و شاب ایشان آه واغرتاه و واکرباه چگونه دوستان و جان نثاران چنین نشوند و حال آنکه مصائب عاشورا با جمیع موحدین عالم از ابتداء تا انتها همین نوع تأثیر نموده و در بیان شمه از احوال شب عاشورا همین بس که در حدیث معتبر از جناب سید الساجدین و قبلة العارفین حضرت امام زین العابدین روایت شده است که در شب عاشورا من علیل و رنجور بودم و عمه‌ام جناب زینب خاتون مشغول پرستاری و بیمارداری من بود که یکوقتی از شب پدر بزرگوارم خیمهٔ خود را خلوت فرموده و در خدمتش باقی مانده بود چون غلام آبی ذر غفاری مشغول بود باصلاح کردن شمشیر خود که ناگاه شنیدم که پدر بزرگوارم در گوشه‌ئی این اشعار را مکرر میخواند اشعار آنحضرت

| | |
|---|---|
| یا دَهرُ اُفٍّ لَکَ مِن خَلیلِ | کَم لَکَ بِالاِشراقِ وَالاَصیلِ |
| مِن طالِبٍ وَصاحِبٍ قَتیلِ | وَالدَّهرُ لا یَقنَعُ بِالبَدیلِ |
| وَاِنَّمَا الاَمرُ اِلَی الجَلیلِ | وَکُلُّ حَیٍّ سالِکٌ سَبیلِ |

و چنان بلند خواند که من شنیدم و مدعای پدرم را فهمیدم پس از شنیدن آن اشعار گریه در گلوی من گره شد و مکرر آن اشعار را آهسته با خود خواندم و دانستم که بلا نازل شده است و عمه‌ام جناب زینب خاتون نیز شنید آنچه را که من شنیدم وَهِیَ اِمرَأَةٌ وَمِن شَأنِ النِّساءِ الرِّقَّةُ وَالجَزَعُ و چون زن بود و از زنان آه و ناله و گریه و جزع و فزع نتوانست که خود را نگاهدارد پس از جای خود برجست و بجانب پدرم روانه شد و گریه جامه خود را بر خاک میکشید و از دل پر درد آه و ناله برمیکشید و چون بخدمت پدرم مشرف گردید مانند زن بچه مرده از قلب ناله بی‌اختیار بر کشید و عرض کرد که لَیتَ المَوتَ اَعدَمَنِی الحَیاةَ یعنی ایکاش که مرده بودم و زنده نبودم و اینکلام را از برادر مظلوم غریب بیکسم نمیشنیدم فَقالَت اَلیَومَ ماتَت اُمّی فاطِمَةُ وَاَبی عَلِیٌّ وَاَخِی الحَسَنُ یا خَلیفَةَ الماضینَ وَثِمالَ الباقینَ یعنی آن مظلوم با آه و ناله روی بجانب برادر بیکس خود کرده عرض کرد که ایجان برادر این زمان که تو تن بشهادت داده گویا الان مادر مظلومه‌ام فاطمهٔ طاهره از دنیا رحلت کرده و پدرم حضرت امیرالمؤمنین ع دار فانی را وداع کرده و برادر زهر خورده‌ام حضرت امام حسن مجتبی ع وفات یافته آه آه وامصیبتاه و واویلاه که گفت ای برادر جان الحسین ای یادگار گذشتگان و ای پناه بیکسان و ای امیدوار خواهران و دختران این چه شعارات که خواندی و آتش حرمان و هجران بر جان خواهرت فشاندی فنظر الیها





الحسین ع وَقالَ لَها یا اُختِیَه لا یُذهِبَنَّ حِلمَکِ الشَّیطانُ آه آه وامصیبتاه که چون خامس آل عبا روح العالمین فداه اینکلمات را از خواهر خود شنید و اضطراب و بیقراری او را دید نظر مبارک خود را بجانب او گردانید و زینب را نصیحت فرمود که ایخواهر جان صبر کن و آرام گیر و کاری مکن که شیطان بی‌ایمان عنان صبر و بردباری را از دست تو بگیرد گویا آن مظلومه عرض کرد که ای برادر جان و در این بیابان با اینهمه دشمنان چگونه صبر کنم و آرام گیرم ایکاش که در مدینهٔ طیبه و در وطن بودم بس چون آن بزرگوار این کلمات را از خواهر خود شنید تَرَقرَقَت عَیناهُ بِالدُّمُوعِ آه آه که بی‌اختیار چشمهای حق بینش پر از اشک شد و فرمود که هَیهاتَ هَیهاتَ لَو تُرِکَ القَطا لَنامَ یعنی ایجان خواهر هیهات هیهات دیگر من بمدینه مراجعت نخواهم نمود اینجو اگر مرغی بحال خود واگذاشته شود و کسی او را اذیت نکند البته در آشیانهٔ خود قرار گیرد و ترک وطن خود ننماید اشعیان و ای نالکنندگان روایت شده است که چون آن مظلومه این کلام را از برادر بهتر از جان خود شنید از تنهائی و بی‌یاری او نالهٔ بی‌اختیار کشید و عرض کرد که ایجان برادر سخت دل برکنده شده و تن ببلا و مصیبت داده فَذلِکَ اَقرَحُ لِقَلبی وَاَشَدُّ عَلی نَفسی یعنی ای برادر جان الحسین تن بشهادت دادن تو از همه چیز بیشتر قلب مرا مجروح گردانیده و زیاده شده اید زیادتر گوار گردیده ثُمَّ لَطَمَت وَجهَها وَهَوَت اِلی جَیبِها وَشَقَّتهُ وَخَرَّت مَغشِیَّةً عَلَیها اشعیان امیرمومنان و ای دوستان خواهران جان و ای گریه‌کنندگان بر سرور همه مظلومان و آله تعجب دارم که در شب عاشورا بر جناب زینب خاتون دلخون چه حالت روی داد و خیال بخاطر مبارکش خطور کرد که در حدیث معتبر وارد شده است که ناگاه از کثرت هم و غم و زیادتی مصیبت و الم بی‌اختیار شده و سیلی غم بر روی ماتم زده و دست ناصبوری بگریبان بیطاقتی انداخته دامن جامه خود را بدرید و صیحه زد و افتاد و غش کرد فَقامَ اِلَیها الحُسَینُ ع فَصَبَّ عَلی وَجهِها الماءَ پس همینکه مظلوم کربلا دید که خواهرش غش کرد مصیبت تازه برای آنجناب روی داد پس بتعجیل بر سر بالین او رسید و او را چون جان عزیز در بر کشید و قدری آب طلبید و بر روی او پاشید مؤلف نالان گریان گوید که هرگاه از کثرت معرفت و شدت محبت جناب زینب خاتون دلخون نتواند ضبط خود نماید و از شنیدن سخنان که اشاره بشهادت آنحضرت باشد غش کند و آله متحیرم که در عصر روز عاشورا در وقت عبور از قتلگاه و دیدن بدن نازنین چهر پاره پاره برادر که در اطراف آن همه نوجوانهای هاشمیه و اقربا و یاران باوفا بخاک و خون غلطیده بودند آن مظلومه بر چه حال شد و اگر غش کرد و بر خاک قتلگاه افتاد آیا کسی سرش را بردامن گرفت و آبی بر رویش پاشید و در عوض برادر جناب سید الشهداء ع او را غمخواری نمودیا نه وَقالَ لَها یا اُختاه اِتَّقِی اللّهَ وَتَعَزّی بِعَزاءِ اللّهِ وَاعلَمی اَنَّ اَهلَ الاَرضِ یَمُوتُونَ وَاَهلَ السَّماءِ لایَبقَونَ وَاَنَّ کُلَّ شَیءٍ هالِکٌ اِلّا وَجهَ اللّهِ تَعالی ایجانم بفدای صبر و بردباری آن مظلوم شود که چون خواهرش از غش کردن بحال آمد شروع در نصیحت کرده باو فرمود که ایخواهر جان ای زینب از خداوند بپرهیز و تسلی خداوند تسلی ده و بدانکه همه اهل زمین خواهند مرد و هیچیک از اهل آسمانها باقی نخواهند بود و بدرستیکه هر چیزی هلاک شونده است مگر وجه الله تعالی که او خلق فرموده است خلق را بقدرت کاملهٔ خود و ایشانرا دفعهٔ دیگر بر خواهد انگیزانید و زنده خواهد ساخت و او یگانه و فرد است که از برای او ندی و شبیهی نخواهد بود پس فرمود که ایجان خواهر و ای ثمرهٔ شجرهٔ زهرا از هر قدم بهتر از من بود در عزای او صبر نمودی و پدرم از من بهتر بود و در شهادت او خود را تسلی دادی و مادرم از من نیکوتر بود و در ارتحال او آرام گرفتی و برادرم حضرت امام حسن از من بهتر بود و چون بزهر جفا شهید شد در مصیبتش شکیبائی ورزیدی و بر هر مسلمانی بر دی برسول خدا صلی الله علیه و آله واقتداء بآنحضرت لازم است پس در شهادت من هم صبر و شکیبائی را شعار خود گردان و اینقدر ناله و نو

لکن پس با تکلمات والشال لها خواهر با جان برابر خود را نصیحت و موعظه میفرمود وَقَالَ لَهَا يَا اُخْتَاهُ اِنِّي اَقْسَمْتُ عَلَيْكِ فَابَرِّي قَسَمِي لَا تَشُقِّي عَلَيَّ جَيْبًا وَلَا تَخْمُشِي عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ اِذَا اَنَا هَلَكْتُ ایجان وای ناله و نوحه کنید کان نوع بشنوید آخر وصیتهای آقای مظلوما نرا که در شب عاشوراء خواهر خود جناب زینب خاتون را بآن وصیت فرمود بهر که میخواهید ناله و نوحه کنید پس بدانید که سرور شهیدان فرمود که ایخواهر ترا قسم میدهم و توقع آن دارم که خلاف آن بکنی که چون مرا کشته و در خون آغشته دیدی در مصیبت من جامه برتن ندری و بناخن غم گلگونه خود را نخراشی و صدا بکشیدن واویلاه و واثبوراه بلند نکنی

مؤلف دلکباب دیده پرآب میگوید که مظلوم کربلا خواهر خود را قسم داد که جامه بر تن ندری نمیدانم بر چه حال میشد اگر حاضر میبود و مشاهده مینمود که بعد از غارت خیمها که دختران روی به بیابانها نهادند فاطمه دختر سید الشهدا میفرماید که چون گوشواره مرا کشید در بیابان دویدم و بعد از غش کردم و در صحرا افتادم و چون بحال آمدم دیدم که عمه ام زینب خواتون سر مرا در دامن گرفته و جامه او پاره پاره شده است آه و مصیبتاه و وامظلوماه که نمیدانم از صدمه کدام یک از منافقین پاره شده بوده است ای دوستان خامس آل عبا وای ناله کنندگان بر جناب سید الشهداء شنیدید که آنحضرت خواهر خود را قسم داد که صورت خود را نخراشد و آله نمیدانم چگویم از فتنه اهل کوفه که در وقت داخل کردن اسیران در آن شهر سر آن مظلوم را در سر نیزه کرده در مقابل محمل آن مخدره که دانسته در پس آن مظلومه از مشاهده آن سر مقدس چنان بی اختیار سر خود را بر چوب محمل زد که جبین مبارکش شکست و در حدیث معتبر از جناب سید الساجدین روایت شده است که فرمود که در شب عاشوراء چون پدر بزرگوارم وصیتهای خود را بتمام تمام نمود دست او را گرفته بخیمه من آورد و او را بر سر بالین من نشاند و باو امر فرمود که متوجه بیماری و پرستاری من شود و خود روانه آنمکان شد که اصحاب در آنجمع بودند پس بایشان فرمود که ای اصحاب من برخیزید و خیمها را بر گرد یکدیگر جمع کنید و طنابهای خیمه ها را از میانه یکدیگر بیرون برید و خود در میانه آنها رسید که خیمها در طرف راست و چپ و عقب سر شما ها بوده باشد که راه رفت و آمد منحصر باشد بطرفی که راه عبور دشمنت

مؤلف دلسوخته گوید که هر وقت بخاطر میآید که اهل بیت در شب عاشوراء مثل جناب سید الشهداء سیدی و آقائی داشتند که برای ایشان خیمها برپا کند و اصحابی داشتند که در اطراف خیمهای ایشان متحفظ باشند و در شب بعد از عاشوراء نه صاحبی داشتند و نه اصحابی داشتند و نه خیمه که توانند خود را و اطفال را از نظر نامحرمان حفظ نمایند بر ملالی قیوم که خود را از گریه نمیتوانم منع نمایم و دلم کباب و دیده ام پرآب میشود و در حدیث صحیح وارد شده است که چون آن بزرگوار امور جهت اهل بیت خود و خیمها و اصحاب خود را مضبوط فرمود رَجَعَ اِلَى مَكَانِهِ فَقَامَ اللَّيْلَةَ كُلَّهَا يُصَلِّي وَيَسْتَغْفِرُ وَيَدْعُو وَيَتَضَرَّعُ بخیمه خود را نمود و همه آنشب را بعبادت پروردگار و قیام و اقدام کرده بلوازم بندگی و خضوع و خشوع گذرانید مؤلف انگبار گوید که آه آه و امصیبتاه که آن بدنی که در شب عاشوراء بر کوع خداوند جلیل گذرانیده و در روز عاشوراء در هم شکسته شد و آن پیشانی که جهت اظهار عبودیت ملک معبود در شب عاشوراء بر خاک مذلت بسجود بود در روز عاشوراء ابو الحتوف لعین بتیر زهر آلوده سوراخ نمود و چون آن مظلوم آن تیر را بدست خود کشید آه وامظلوماه و واویلاه که خون بر صورت نورانی جاری کردید و در حدیث صحیحست که آنها بدحقیقی که اهی دستها بدرگاه ملک بی نیاز دراز کرده برای عفو گناهان دوستان و شیعیان و گریه کنندگان استغفار مینمود مؤلف جان نثار اشکبار گوید که بفدای آن دست شوم که در اوقات قنوتهای نمازهای همه عمر شریف خصوصاً در شب عاشوراء بدرگاه معبود حقیقی جل شانه العالی بلند بود آه

وصیت کردن آنحضرت خواهرانش بنخراشیدن رو و بکفتن واویلاه و واثبوراه

ایکوش آنحضرت را و گریبان او را و بر جای زدن مرگه او بر پا نا بهشت

شکستن جبین او زدن بر چوب محمل وقت دخول کوفه

جمع آمدن خیمها و اصحاب متصل بیکدیگر در شب عاشوراء

عبادت آنجناب در شب عاشورا





و اغریباه و وامظلوماه که بجمال بچابک تنهٔ زیر جامه از بدن مقدسش بشمشیر تکه جدا کرد و آه و امظلوماه و وا اماماه و وامصیبتاه آن دهان منور نظامی که در جمیع عمر بجز کلام حق و ذکر الهی و استغفار و دعا و ثنا خصوصاً در شب عاشوراء چیزی دیگر بر او جاری نشده بود و هرگز سخن خلاف رضای خداوند نگفته بود در روز عاشوراء از شدت تشنگی خشکیده بود آه آه و اویلاه و واحزناه که بتیر حصین بن نمیر که خداوند هرگز دستهای او را از غل سلاسل جهنم فارغ نگرداند سوراخ گردید و سیلاب خون بر ریش مبارکش جاری گردید ای دوستان وای ناله کنندگان بدانید که در حدیث معتبر روایت شده است که اقرباء و احباب و اصحاب با وفاء آنحضرت نیز اقتداء بآنجناب نموده هر یک روانه خیمهای خود شده مشغول نماز و دعا و استغفار و تضرع و زاری گردیده و وداع عبادت پروردگار مینمودند و در حدیث است که جناب سید الشهداء باصحاب با وفای خود فرمود که از برای طهارت و تهیهٔ سفر آخرت جامها و بدنهای خود را بشوئید و نوره بکشید مؤلف گوید که از این حدیث شریف معلوم میشود که تا شب عاشوراء آب داشتند و در حدیث است که در آنشب بریر بن حضیر همدانی و عبد الرحمن انصاری در عقب خیمه آنحضرت ایستاده بودند که چون آنجناب از نوره و غسل فارغ شود ایشان نوره بکشند بریر با عبد الرحمن شوخی و ملاطفه و مضاحکه میکرد عبد الرحمن گفت ای بریر این زمان خنده و شوخی نیست بریر گفت که خدا میداند که من در جوانی هرگز مایل بلهو و لعب نبوده ام اما در اینوقت شوق فایز شدن برحمت الهی و لقاء حوریان جنان بر من غلبه کرده که از شوق بی اختیار شده شوخی و مضاحکه میکنم پس بعد از نوره کشیدن و غسل نمودن مشغول عبادت شدند و در حدیث صحیح است که در شب عاشوراء از خیمهای شهداء صدای عبادت ها و ناله ها میآمد مثل ناله زنبور عسل که در کندوی خود ناله میکند و چون لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه آن احوال را مشاهده کردند سی و دو نفر از ایشان هدایت یافته ملحق باصحاب آنحضرت گردیدند

مؤلف دلکباب گوید که در شب بعد از عاشوراء نه از خیمهای ایشان نشانی و نه از برای آن عبادت کنندگان زبانی و بیانی و نه از جهت بدن پاره پاره ایشان پناهی و نه مانده بود از برای اطفال و زنان ایشان بجز ناله و فغانی ای شیعیان وایجان نثاران وای ناله کنندگان بدانید که چون سحر شب عاشوراء شد در روایت معتبره است که غریب ارض کربلا و شهید زمین قادسیه حضرت خامس آل عبا سید الشهداء ارواحنا له الفداء اندک کسالتی قلیل خوابی عارض شد پس از خواب بیدار شده فرمود که آیا میدانید الان چه خواب میدیدم یاران بیکس عرض کردند که چه خواب دیده یابن رسول الله آنحضرت فرمود که خواب دیدم که سگی چند بر من حمله کردند و با ناخنها و چنگالهای خود گوشت بدن من میکندند و در میان آنها سگ ابلقی بود که زیاده از همه آنها بر من حمله میکرد و گمان میکنم که قاتل من ملعونی باشد که پیس خواهد بود

مؤلف سوخته جان گوید که از آنکه شمر شریر بر سینه آنجناب که مخزن اسرار الهی بود نشسته بود باو فرمود که وَيْلَكَ اَكْشِفْ لِي عَنْ بَطْنِكَ یعنی ای ملعون وای بر تو سینه خود را از برای من بکشای چون گشود دید که مانند سگ و خوک پیس است پس فرمود که صدق جدی رسول الله یعنی راست فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله آن ملعون عرض کرد که جد تو چه فرموده آنحضرت فرمود که روزی جدم بپدرم فرمود که یا علی بقتل میرساند این فرزند ترا ملعونی که پیس است و شبیه ترین الخلقت بسگ و خوک پس چون آن ملعون اینکلام را از آن مظلوم شنید در غضب شد و چندان بی ادبی با آنجناب کرد که نه زبان را یارای گفتن و نه گوش را یارای شنیدنست لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آن بزرگوار بیاران خود فرمود که خواب دیدم جد بزرگوارم را که با او بودند جماعتی از اصحاب او پس بمن فرمود که یا بنی اَنْتَ شَهِیدُ آلِ

محمد یعنی ایفرزند تو ئی شهید آل محمد ایفرزند اظهار بشارت میکنند بجهة آمدن تو بجانب ما اهل آسمانها و ساکنین ملأ اعلی
مؤلف حزین غمین گوید که هرچه اهل آسمانها طلب بشارت کردند زینب خاتون و دلخون و دختران و خواهران و شیعیان و دوستان
ناله و افغان کرده اند تا روز قیامت خواهند کرد پس جدم فرمود که یا ولدی ولکن افطارک عندی اللیلة یعنی ایفرزند
گرامی بایدکه افطار فردای روز عاشورای تو نزد من باشد مؤلف اشکبار گوید که احتمال دارد که همین وعده
خاتم انبیاء جناب سید الشهداء را باعث آن شده باشد که مظلوم کربلا در روز عاشورا بعد از آنکه ذو الجناح را در
آب فرات جهانید و کفی از آب برداشت که گلوی تشنهٔ خود را بجرعهٔ آبی تسلّی دهد آب را ریخت و اصلا نیاشامید زیرا که
موعود افطار نیکند مگر در جائی که وعده کرده خصوصا مثل آنبزرگوار مهمانی در نزد مثل جناب جد بزرگوار مهمانداری پس جدم
فرمود که ایفرزند گرامی ای حسین از برای فایز شدن بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت تعجیل کن و کوتاهی مکن که اینک ملکی است که از آسمان
نازل شده است و در دست او شیشهٔ سبزیست برای گرفتن خون تو پس مظلوم کربلا روی مبارک بجانب حاضران کرده فرمود که این
بود خوابیکه در اینوقت سحر دیده ام و بدانید که تعبیر آن اینست که قضا و قدر الهی بآخر رسیده است و روانه شدن از دار فنا
بدار باقی نزدیک گردیده است و شکی در آن نیست پس چون اهلبیت این خواب و تعبیر آنرا شنیدند همگی صداها را بناله و نوحه
بلند کردند پس خیام اهل حرم از آه و ناله و احیناه و افغان و واذبیحاه و وامظلوماه از زمین بآسمان بالا میرفت و بعد از
این خواب و تعبیر آن برخواسته مشغول عبادت پروردگار جلیل گردید و عبادت الهی را چنان وداع نمود که دوستی
بهترین دوستان خود وداع آخرین نماید هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم فیا طوبی لهم ولمتابعیهم والباکین علیهم اللهم
احشرنا معهم فی الدنیا والآخرة بمحمد وعترته الطاهرة صلی الله علیهم دوام الرحمة الخافقة والواسعة

## مجلس بیست و دوم

در بریشان گوئی مناسب بریشان احوالی شب عاشوراست السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء والبکاء ورحمة الله
وبرکاته الهی کیف اشکرک ان جعلت حب الحسین ذخیرة معادی یعنی ایخداوند من چگونه شکر جناب اقدس ترا بجای
آورم که قرار داده دوستی حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا و گلگون قبای عرصهٔ کرب و بلا جناب حسین بن علی مرتضی را
ذخیرهٔ دار بقاء و روز جزاء من وکیف احمدک ان جعلت معرفة الحسین عزیزة فؤادی و چگونه حمد جناب ترا
بعمل آورم بجهة اینکه قرار داده معرفة امام حسین را لطیفهٔ فؤاد من لک الشکر یا رب ان اقررت بالبکاء علیه بصری
شکر مخصوص حضرت تست ای پروردگار من که روشنی دنیا و آخرت چشم من مقرر فرموده در گریه و زاری و تعزیه داری برای
معصوم مظلوم مغموم وابصرت فی سلوک سبیل محبته نظری منت ترا ای پرورش دهندهٔ من که بینا کردانیدهٔ
در طی کردن راه دوستی و محبت آنجناب چشم مرا ولک الحمد یا مولای ان ملئت قلبی حزنا علیه و حمد مخصوص جناب تست
ایسید و مولای و خداوند من که پر و مملو فرموده قلب مرا از حزن و هم و غم بر مصائب او واجریت دمعی رحمة علیه
و سپاس مر ترا سزاوار است ایخداوند من که جاری فرمودهٔ از روی اخلاص اشک چشم مرا در وقت گفتن و شنیدن بلاها و ادبتهای
که بآنجناب رسیده است ولک المنة یا سیدی ان ادخلتنی فی حزب الذین بکوا علیه وفی جملة الصارخین علیه ومنت
مر ترا ایسید و آقای من بر من بعلت آنکه داخل گردانیدهٔ مرا در میانهٔ جمعی که همه از شدت معرفت و اخلاص بمحض شنیدن آنجناب



نوحه و ناله میکنند و منت ترا که مخمور گردانیدی مرا با تو میکه نالهای بی اختیار بیرون میآید از قلبهای ایشان در هنگام
ذکر بلاهای دوستان و دوستان ولی نعمتان چگونه حمد نکنم برانچه نالهٔ بی اختیار میکنیم در عزای او و حال آنکه صادق آل محمد علیه السلام
میفرماید که اللهم ارحم تلک الصرخة التی من قلوبنا تقبلها یعنی ایخداوند من صلوات و رحمت نازل فرما بر
آن نالهای بی اختیاریکه بیرون میآید از قلبهای نعمتان ماچه خاطرها بار پروردگار نور انجم جناب محمد و آل محمد علیهم السلام
قسم میدهم که اینکه دعای حضرت صادق را در حق ماگریه کنندگان و نالهٔ بی اختیار کنندگان مستجاب فرما اللهم صل
وسلم علی اشرف الانبیاء والمرسلین وفی السابقین والاخرین محمد المبعوث علی الانس والجن اجمعین ایسید انبیا
و ای بهترین همه اهل ارض و سماء از خداوند سؤال میکنیم که جزا نیکو عطا فرماید بجناب تو در عوض صبر بر مصیبت فرزند
مظلوم غریب جناب سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء و آله نمیدانم که بکدام زبان و بچه بیان جناب ترا تعزیه و تسلیه
بگویم در مصیبت فرزند تو حضرت امام حسین که همه پوست و گوشت و استخوان و اعضاء و جوارح او پرورده شده بود
از لعاب دهان معجز نظام تو و مدام او را سوار میفرمودی بر کتف خود و در میانهٔ مهاجر و انصار در نهان و آشکار از
برای زیادی محبت اخیار و اتمام حجت بر اشرار میفرمودی که حسین منی وانا من حسین وهو فلذة کبدی وقرة عینی
یعنی ای امت بدانید که حسین از منست و من از حسینم و او پارهٔ جگر و روشنی چشم من است ثم صل اللهم علی اشرف الاوصیاء
المرضیین واکمل الاولیاء المهدیین وقائد الغر المحجلین وقبلة العارفین علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
فی کل آن وحین ایسید و مولا و امام من خداوند جل جلاله اجر جمیل و ثواب جزیل عطا فرماید بجناب تو در عوض صبر فرمودن
در مصیبت فرزند غریب بیکس مظلومت حضرت امام حسین که او نور چشم و قوت قلب و میوهٔ دل و پارهٔ تن تو بود و از جان
شیرین عزیزتر بوده در نزد جناب تو ثم صل اللهم علی سیدة النساء شفیعة یوم الجزاء مولاتنا فاطمة الزهراء المعصومة المظلومة
مطهرهٔ مکرمه امید از فضل خداوند سبحانه آنست که نیکو و مضاعف فرماید اجر ترا در صبر بر مصیبتها و محنتها و بلاها که بر فرزند قرة العین ارجمند تو
جناب امام حسین وارد گردید و حال آنکه او بود شکوفهٔ چمن تو و پرورده شده بود در دامن مرحمت تو و بزرگ گردیده بود در آغوش
مکرمت تو و چون روح روان بود در بدن مقدس تو ثم صل اللهم علی سبط فخر الانبیاء وولد سید الاوصیاء ومهجة قلب الزهراء
سیدنا وامامنا الحسن المسموم بسم الجفاء علیه الاف التحیة والثناء و یا بن رسول الله امید از الطاف بلا اکناف حضرت سبحانی جل شانه العالی آنست
که بجناب تو اکرام تمام و رحمتی مالا کلام عطا فرماید بجهة صبر بر مصیبت برادر با جان برابرت که سید انبیاء در حق شما فرمود که الحسن والحسین سیدا
شباب اهل الجنة آه و مصیبتاه و وا حزناه از جانب شیعیان و دوستان و نالهکنندگان صلوات و سلام الهی ابادا بر خامس اصحاب کساء زینت
اهل ارض و سما یعنی آنبزرگوار که مشهور است در ملاء اعلی بابی عبد الله سید الشهداء و در زمین معروف بحسین مقتول در دشت کربلا
یا بن رسول الله پدرها و مادرها و جانها و عیالها و مالهای ما فدای تو گردد و آله که از برای جناب تو مصیبتی چند روی داده که قلبها
همه دوستان را کباب و دیدهای ایشانرا مجروح و پرآب گردانیده القلب بسبط مصطفی مقروح والعین لشدة البکاء مجروح
قد صار شهیدا بدیار الغربة یا قوم علی الغریب نوحوا نوحوا یعنی قلب بجهة اطلاع بر مصیبت سبط محمد مصطفی صلی الله علیه زخم شده
و دیده از بسیاری گریه مجروح گردیده بتحقیق که آنبزرگوار شهید شده است در دیار غربت ایقوم و ایدوستان و ایجان نثاران بر
آن غریب بزرگوار ناله و نوحه کنید و کوشش نمائید در نوحه کردن و ناله نمودن فدای تو شویم یابن امیر المؤمنین که از برای
جناب تو آنقدر مصیبت و بلا رو داده که توان احصا نمود پس متحیریم که کدام یک را ذکر نمائیم و بر کدام گریه کنیم آیا یاد آوریم

انوقتی راکه ازحرم جد و مادر و برادر خود با اهل و عیال و زنان و مردمان و کودکان بیرون تشریف میاوردید و همهٔ
نوجوانان هاشمیه در اطراف مشغول محافظت اهل و عیال و اموال بودند و همه اهل مدینه بر هجران شما گریه میکردند تا ملاهم مثل اهل
مدینه نوحه و ناله کنیم یا آنچه یاد آوریم از حالت مراجعت نمودن اهل و عیال بیکس تو بجانب مدینه در حالتی که زنان و عروسان
بی شوهر و خواهران بی برادر و اطفال بی پدر و همگی یاران در بدر مردان و زنان نالان و گریان و اهل مدینه در آه و افغان
پس بزرکان ایشان سرخیل سلسلهٔ شهیدان ناله میکردند و نوجوانان ایشان بجهة شهادت نوجوانان هاشمیه که در خدمت جناب
تو بوده اند بر میکشیدند پس هر یک از اهل مدینه با اسیری همعنان و در تفحص احوال کشتگان پس از ناله اسیران و آه استقبالیان
شور محشری عیان بنوعی که عاجز است از وصف آن زبان و بیان یا بن رسول الله میدانیم که یاد آوریم از ان زمانی که در مدینه
طیبه با جد و پدر و مادر و برادر و دوستان و شیعیان بودید و در کمال صحت و عزت و جلالت و خوشحالی بودید یا آنکه یاد آوریم
و ناله کنیم از ان زمانی که از ذوالجناح بزمین گرم کربلا افتادی آه و امصیتاه که نه اقوامی و نه انصاری و نه یاری کشته در خدمت
بود که جان خود را نثار خاک راهت کرداند آه آه و احزناه بلکه در اطراف همه کوفیان و شامیان و دشمنان با تیغها
بر آن نعره زنان برای قتل جناب تو و اسیر کردن زنانت آماده و مهیا بودند یا بن امیر المؤمنین هر وقتی که بخاطرم میاید که
در جنگ صفین در خدمت پدر بزرگوارت بودی چون لشکر اسلام تشنه شدند فتح آب فرات بدست مبارک جناب تو شد و همه
لشکر با حیوان خود سیراب شدند و بخاطرم میاید که در روز عاشورا خود با جمیع اهل و عیال تشنه بودید و از خیام طاهرات ندای
العطش العطش بلند بود و از برای طفل شیرخوارهٔ خود علی اصغر آب میخواستی و میسر نشد تا آنکه با آب پیکان گلوی نازکش پاره
شد جگرم سوراخ سوراخ میشود و نمیتوانم که خود را از گریه معاف دارم آه و اویلاه چگونه میتوان شنید و ناله نکرد که در زمان
کودکی اهل آسمانها مشتاق زیارت جناب تو شدند پس حضرت جبرئیل با مرملک جلیل قنداقت را بآسمانها برد پس جمیع ملائکه
بزیارتت مشرف کردیدند و بالهای خود را بر تو مالیدند و تبرک جستند آه و احزناه که در روز عاشورا در ازبرای آب دشیری علی اصغر
نزدیک بهلاکت رسید چون قنداق او را بر دست گرفتی که شاید برای او تحصیل آبی نمائی حرملهٔ کاهل ملعون تیری بر گلوی او زد
و او را هلاک نمود و در آغوشت بجواب رفت ای آقای مظلومان چگونه میشود که عارفین از دوستانت خود را از گریه هلاک نکنند
حال آنکه میدانند که چون با پروردگار خود مناجات کردی و یا الله یا الله یا رباه یا رباه یا رباه میگفتی و طلب جواب میکردی
ندای لبیک عبدی می شنیدی آه آه و احزناه که هر چند از جهة اتمام حجت در حالت شدت تشنگی از برای حفظ عیال و اطفال
کوچک و بزرگ در روز عاشورا و بندای بلند فرمودی که فَهَلْ اِلَی شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِیلٌ یعنی ای اهل کوفه و شام آیا در
این بیابان بجز غرّهٔ از آب راه توان برد بجز تیر و نیزه جوابی دیگر نداد ند بلکه ملعونیکه خداوند دهان اشقی را مملو از زقوم
جهنم گرداند فریاد زد که یا حسین هَذَا مَطْلَبٌ مُحَالٌ اَوْ تَشْرَبَ بِالنَّارِ الْحَمْرَاءِ یعنی یا حسین این مطلبیست محال هرگز از آب
نخواهیم داد لکن بشارت میدهیم ترا بر آتش برافروختهٔ جهنم وَاللهِ یَا حُجَّةَ اللهِ لَا اَنْسَی اِنَّکَ کُنْتَ عَیْبَةَ عِلْمِ اللهِ وَمَوْضِعَ سِرِّ اللهِ
وَحَمَلَةَ کِتَابِ اللهِ وَنَسَبَکَ اَهْلُ اللَّجَاجِ وَالْعِنَادِ اِلَی الْجَهَالَةِ وَالضَّلَالَةِ وَالْخُرُوجِ عَنْ دِینِ اللهِ آه آه که قلبهای همه انبیاء از این سخن
کباب و دیده های همه مقربین پر آب و بحق خداوند که هرگز نشود که فراموش کنم اینکه بودی ایحجة خداوند صندوق علوم ربانی
و موضع اسرار حضرت سبحانی بودی از حمله بردارندگان آیات قرآنی آه و اسوتاه و وامصیتاه که نادانی چند که معدن عناد
و لجاج بودند جناب ترا نسبت بجهل و نادانی و ضلالت و گمراهی دادند آه آه که نمیتوان گفت و نمیتوان شنید که کفتند که

فتح آب فرات فرزدن [?] آل عبا در جنگ صفین و آب بستن [?]

[?] نبردن [?]

بودن آنحضرت [?] نسبت دادن [?]





از دین خداوند بیرون رفته و باین جهة فتوی دادند بر قتل تو و حال آنکه دین خداوند بر پا بود بجناب تو و آباء طاهرین تو و آه
نمیتوان آه واویلاه و وامصیتاه که متحیرم که کدام مصیبت را بخاطر بگذرانم بر کدام یک مثل ابر بهار گریه کنم و چون زن بچه مرده
نوحه و ناله کنم آیا بر هتک حرمتت که موجب هتک حرمت خداوند ذات است ناله کنم یا بر اسیر کردن حرم محترمت که حرم خداوند ذات است
گریه کنم آیا گریه کنم بر کیفیت وداع کردن با برادر با جان برابرت حضرت عباس یا ناله کنم بر حالیکه دختر مظلومت سکینه خواهان
مشک خشکیده نزد عمّ خود آورده آب طلبید آه آه یا آنکه نوحه کنم از وصیتی که انتقامی شهیدان کرد در آنوقت که بر خاک
هلاک افتاده بود پس عرض کرد که ای برادر با جان برابر وصیت من آنست که تا جان در بدن من است مرا بخیمه نبری که از
سکینه خجالت میکشم که از جهة او آب نیاوردم پس هر دو برادر غریب روی بر روی یکدیگر کردند مشغول وداع شده گریهای
غریبانه کردند یا بن رسول الله بفدای قلب محزون غمگینت شویم و آنکه هر وقت که بخاطر شیعیان و دوستانت خطور میکند
که در وقت وداع با فرزند برادرت یعنی داماد عزیزت حضرت قاسم دست بگردن یکدیگر کردید و چندان گریهای غریبانه
کردید که هر دو غش کردید و دختران در اطراف ایستاده بر کیفیت وداع شما ناله و نوحه میکردند ما شیعیان و محبان بر حالی
میشویم که نمیتوانیم خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف داریم و آنکه متحیر میشویم که آیا بر حالت وداع فرمودن
شما دو بزرگوار با یکدیگر گریه کنیم یا بر کیفیت وداع کردن آن نوجوان با مادر غم نصیب خود زاری نمائیم آه و احزناه
و واحزاناه که یا بر حالت وداع کردن آن نوجوان ناکام با عروس از عیش مأیوس دریغ و افسوس گوئیم و گریه و نوحه
کنیم ای فرزند امیر المؤمنین آیا بر چه حال شدی در آنوقتیکه جسد این نوجوان مظلوم را کشته و در خاک آغشته و در زیر سم حیوانها
مشاهده نمودی و آنکه متحیرم که چگونه آن جسد ابتر را در خونجگر و عروس از کام مأیوس آوردی و بچه زبان و بیان اظهار
عذرخواهی کردی و چگونه عذر برادر بزرگوارت حضرت امام حسن را در یوم اللقاء خواهی خواست بِاَبِی اَنْتَ وَاُمِّی
وَنَفْسِی یَا بْنَ رَسُولِ اللهِ وَاللهِ لَا اَنْسَی اِلَی الْفَزَعِ الْاَکْبَرِ مَا رُوِیَ لَنَا فِی الْاَثَرِ الْمُعْتَبَرِ فِی شَهَادَةِ اِبْنِکَ الْمَظْلُومِ الْمُطَهَّرِ مَوْلَانَا عَلِیِّ الْاَکْبَرِ
یعنی پدرم و مادرم و جانم بفدای جناب تو شود ای فرزند رسول خدا که هرگز فراموش نخواهم کرد تا روز محشر آنچه روایت
شده است در حدیث معتبر در شهادت فرزند مظلوم مطهر تو آقای ما جناب علی اکبر که در شب عاشورا خیمهٔ او را در جنب خیمهٔ خود
مقرر فرمودی و چون جان شیرین او را از خود جدا نمیفرمودی و در آنشب مکرر بخیمهٔ آن تشریف میبردی و مشاهدهٔ جمال باکمال و
قامت مرتضوی رفتارش می نمودی و چون بعلم امامت شهادت فردای او را میدانستی مکرر آه سرد از دل پر درد برمیکشیدی
آه و احزناه و وامصیتاه که چون روز عاشورا شد در وقت وداع با آن نوجوان و آن سرخیل سلسلهٔ خوبان آه دنباله
جانکاه از دل سوخته و قلب بغم اندوخته برکشیدی آه واویلاه و وامصیتاه چگونه میشود که شیعیان فراموش کنند و نوحه و ناله
نکنند و حال آنکه در حدیث معتبر دیده اند و بگوش هوش شنیده اند که چون آن نوجوان روانهٔ میدان کردید جناب
تو از شدت اندوه خون گریستی و روی مبارک نورانی خود را بجانب آسمان کردی و ریش غبار آلودهٔ خود را بر روی هر
دو دست گذاشتی و از نوجوان خود گذشتی و باینکلام مناجات نمودی که اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلٰی هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ
اِلَیْهِمْ غُلَامٌ اَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَخُلْقاً وَمَنْطِقاً بِرَسُولِ اللهِ وَکُنَّا اِذَا اشْتَقْنَا اِلَی نَبِیِّکَ نَظَرْنَا اِلَی وَجْهِهِ یعنی ای خداوند من گواه
باش بر این جماعت اشرار و بر این قوم نابکار که بمقاتله و مبارزهٔ با ایشان روانه شده است جوانی که شبیه ترین خلایق
بسید ابرار از جهة طلعت با انوار و رفتار با وقار و شیرینی گفتار و عادت ما این بود که هر وقت مشتاق میشدیم به پیغمبر تو دیده

تو را با شاهزاده جوان با کمال او تسلی میدادیم آه واحزناه وا مصیبتاه بفدای صبر تو گردم یا بن رسول الله که آن بدن نازنین را که از جهة
سال تا شب عاشورا پروردی آیا بر چه حال شب عاشورا را با او بسر بردی و آن شب را بصبح رسانیدی وآه وا غربتاه میدانم بر چه حال
شدی آن وقتیکه آن بدن پاره پاره را در روز عاشورا میخواستی که از خاک و خون برداشته بخود بخیمه آوردی و رضا بقضاء الله و تسلیماً
لامره میخواندی و از اینجهة است که جناب صاحب الأمر عجل الله فرجه میفرماید که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات و أحدقوا بک من کل
الجهات یعنی ای جد بزرگوار تحقیق که از شدت صبر تو تعجب کردند ملائکه های آسمانها و از جمیع جهات بودند بجانب تو نگران
با دیده های گریان و قلبهای حیران بریان ای پناه بیکسان چون جناب زینب خاتون دلخون در شب عاشورا اطلاع بهم رسانید
که فردا علی اکبر شهید خواهد شد ناگهان بی اختیار از دل پر درد بر کشید آه وا مصیبتاه وا حزناه که چون در روز عاشورا از شهادت آن
با خبر گردید بی اختیار خود را بر سر نعش کشته نوجوان او رسانید پس جناب تو از برای آنکه احترام او در جسم شکسته نشود آن نعش را
میانه خاک و خون گذاشتی و آن مخدره دلتنگ حسرت زده را بخیمه رسانیدی آه وا غربتاه وا حسرتاه میدانم در عصر عاشورا
اگر او را در دست اعداء اسیر و خوار ذلیل میدیدی بر چه حال میشدی و چگونه در مقام حفظ و حمایت او بر میآمدی آه آه واگر در زمان
اسیری او را در بیابانها و در بازارهای کوفه و شام و در مجالس اهل زنا و مسجد خرابها مشاهده میفرمودی چگونه او را نصرت
و یاری میکردی یا بن رسول الله هجوم مصائب و احزان دوستان را متحیر دارد که کدام را یاد آوری کنند و بر آن ناله و شور
کنند پس همان بهتر که خاموش شوند و چون شخص متحیر در دریای تفکر فرو رفته در سیلاب گریه غرق شوند و الی الله المشتکی و الیه تفویض الامور

## مجلس بیست و سیوم

در تشبیه کردن شب و روز عاشورا با یکدیگر و در بعضی از احوال مردان خونجگر و زنان دربدر السلام علی اقوام غرقوا فی
بحار البکاء و علی المصاب النازلة فی ایام عاشوراء و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد یا بن رسول الله کلما اختلج ببالی احوالک
فی لیلة عاشوراء و یومه لا اقدر علی منع نفسی عن البکاء و النحیب ای خامس اصحاب کساء و ای فرزند سید انبیاء و ای مظلوم کربلا
و ای غریب در زمین نینوا و الله شاهد و کفی به شهیدا خداوند شاهد و گواه است و کافی است از برای شهادت که هر زمان که بخاطرم
میاید احوال جناب تو در شب و روز عاشورا و آن دو حالت را با یکدیگر خیال میکنم چنان بی اختیار میشوم که نمیتوانم خود را
از گریه و ناله حفظ و ضبط نمایم فانه بلغنی فی النص الصحیح و الخبر الصریح انک کنت فی عشیة تلک اللیلة مستدعیا من کفار
الشام و الکوفة امهال لیلة واحدة لوداع اهلک و لعبادة و دعاء فمهلوک هؤلاء الکفرة الفجرة الا لغدا البعثة التامة یعنی بتحقیق که
بمن رسیده است در حدیث صحیح و روایت صریح اینکه جناب تو در عصر تاسوعا پیش از آنکه داخل شود شب عاشورا روانه فرمودی
برادر با جان برابر خود حضرت عباس علیه السلام را بسوی لشکر شقاوت اثر مخالفین و یکشب مهلت خواستی از برای وداع عباد پروردگار ودود
خواهران افکار و دختران یتیم اهل بیت اطهار پس آن بی ایمانان بدکردار مهلت ندادند مگر بعد از اصرار بسیار و مبالغه بیشمار پس از مهلت گرفتن
بعضی از آن شب را بعبادت پروردگار گذرانیدی پس گاهی در رکوع بودی و گاهی در سجود و زمانی با خضوع بودی و گاهی در خشوع
و در بعض از آن شب دست نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز دراز کرده قنوت میخواندی و اشک خونین بر چهره نورانی جاری میفرمودی آه
وا مصیبتاه وا عبرتاه که چون روز عاشورا شد آن بدنی که همه خصوصا در شب عاشورا در نماز و در رکوع و سجود بود از کثرت تیرها و نیزه ها
و از صدمه عمودها شکسته و مجروح گردیده بود و آن سری که بسجود مالک معبود عادت کرده بود و در همه شبها علی الخصوص شب عاشورا سجده های





طولانی بجا می آورد در روز عاشورا از اذیت تیر و سنگ که بر پیشانی نورانیش خورده بود مجروح بلکه سوراخ گردیده بود آه آه وا مظلوماه
که چون از ذو الجناح در غلطید اول پیشانی با نشانیش بزمین کربلا رسید و از آنجا که بسجود مالک معبود عادت کرده بود اول سجده نمود آه
وا فضیحتاه وا سوأتاه آن زبان و دهان معجز نظامیکه علی الدوام بذکر الهی و اجراء احکام او مشغول بود و از برای عفو گناهان
شیعیان و محبان در ایام و لیالی عمر شریف خصوصا در شب عاشورا استغفار میفرمود آه آه وا حزناه که در روز عاشورا
در آن زمانیکه از شدت تشنگی خشکیده بود و آن مظلوم در دریای حرب غوطه ور گردیده بود و تیراندازان از اطراف آن غریب بیکس تیرها
میزدند که ناگاه حصین بن نمیر لعین تیری بر آن دهان مقدس زد که پر خون گردید آه آه وا ویلاه که آن خون بر ریش مبارکش
جاری گردید ای شیعیان وای دوستان وای گریه کنندگان آن سینه که صندوق علوم ربانی بود و در شب اشرح لی صدری را مکان
و در شب رب زدنی علما را مقام و در شب رب یسر لی فیک تحیر از امرام و در جمیع عوالم و ایام اشتغال توجه ملک علام داشت و در شب عاشورا
تخم مفارقت و هجران برادران و خواهران و دوستان در مزرعه سینه بی کینه میکاشت و بجز ازدیاد قرب حضرت سبحان و شفاعت بجانب
شیعیان زائران و گریه کنندگان اهلبیت خیال دیگر نداشت آه وا مصیبتاه که چون نظر بجانب برادر با جان برابر خود حضرت عباس و بفرزند ارجمند
نور بصر جناب علی اکبر و بیادگار برادر قاسم خونجگر و سایر نوجوانان هاشمیه مینمود بجز فدا کردن ایشان خیال دیگر نمینمود آه آه وا ویلاه
وا مظلوماه که چون روز عاشورا شد اول نار شوق لقاء دوست حقیقی در سینه مهر طلبه اش شعله ور گردید و آتش هجران جد و پدر و
مادر و برادر در کانون دلش زبانه کشید آه آه وا حزناه که سوز سینه خواهران و آه شرربار دختران و ناله کودکان جان پاکش را بسوخت
ای محبان ولی ناله کنندگان با اینهمه مصائب که بر سر آن مظلوم بود خداوند لعنت فرماید کوفیان بیوفا و شامیان بیحیا را که آب فرات را
بر روی آن فرزند ساقی کوثر منع نمودند و از آنجا که هر شهیدی که بوداع میآمد با آن آقای مظلومان وداع میکرد و هر کس یاری و
ناصر میخواست آن پناه عالمیان اراده میکرد و هر جانبازی که برباد فنا که بدرجه رفیعه شهادت فایز میگردید آنسرور شهیدان را
صدا میزد و نعش هر قربان شده با قرابتی را آن بزرگوار بخیمه اقرباء میرسانید و از آنجا که روز عاشورا اکثرترین همه ایام بود با اینهمه ضرب
ضرب و حرکت و اضطراب بحدیکه آنحضرت تشنه شده بود که نتوان شرح نمود آه آه وا غریباه که مرغ دلش در آشیانه سینه خشکیده اش
برای پرواز کردن با وج سعادت بال و پر میزد و زبان مقدسش که علی الدوام بذکر الهی مشغول بود از خشکی بکامش منجمد
صدا میکرد آه آه وا مظلوماه آن سینه را هدف ناوک بلا نموده تیرها و نیزها و خنجرها پاره پاره گردانیدند آه آه چگونه میشود که شیعیان
و دوستان تا قیامت ناله و نوحه نکنند که آخر الامر آن سینه را که پرورده سینه سید انبیاء و آغوش سیدة اوصیاء و پستان فاطمه
زهراء بود اسبها بر آن تاختند و استخوانهای سینه و پهلوی آنجناب را در جسم شکستند یا اخوانی المؤمنین ابکوا و بالغوا
فی البکاء لمصیبة هذه الید الباسطة و طال مهما ادناها الی السماء للعبادة یعنی ای برادران مؤمنین و شیعیان مخلصین گریه
و زاری کنید و مبالغه در ناله نمائید در مصیبت دستی که او دست باسطه خدا است یعنی دست گسترده خدا یعنی از او عطا ظاهر شده است
و مینمود احکام الهی او آن دستی بود که مدام از روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز دراز بود و در قنوت نمازها از برای تضرع و زاری
بلند مینمود خصوصا در شب عاشورا که وداع عبادت الهی میفرمود و طال تقبیل الملائکة لها تشریفا و تعظیما و تکریما و آن دستی
بود که بکرر ملائکه مقربین از اطراف آسمان و زمین من باب التعظیم و التکریم بزیارت آن میآمدند و بوسیدن آن تبرک میجستند
آه وا حزناه که چون روز عاشورا شد از بس جراحت تیر و نیزه با آن دست رسید مجروح و خون آلوده گردیده بود که ناگاه ملعونی
در وقت سواری چنان شمشیری زد که کف دست او را ببرید ای وای از مصیبت بزرگ که بجدل بن سلیم ملعون در وقتیکه در خاک

وخون افتاده بود بجهة انگشتری انحضرت که چک دست راست آنجناب را قطع نمود و آه واه از مصیبت دلم که جراحت آن تا قیامت
از قلبهای شیعیان برطرف نمیشود زیرا که شنیده‌اند که ساربان بجهة بند زیر جامه آن دو دست را با شمشیر شکسته از بند دست جدا
کرد و تا قیامت آنبدن مقدس در قبر چنانکه پیشتر آید نیز خواهد بود وای که کار رسید بیاید دو حدیث قلبهای محبین و گریه کنندگان را
سوراخ سوراخ کرده پس از آن و را خدا اشکها بر رخساره ایشان جاری کردیده حدیث اول آنکه در شب عاشورا بخواهر
مظلومات جناب زینب خاتون دلخون فرمودی که ای خواهر ترا وصیت میکنم در حق فرزند صغیره و طفل یتیم غریبم سکینه خاتون
که او را گرامی داری و نیکو محافظت فرمائی و نگذاری که کسی او را اذیت و آزار نماید که او کودک و عزیز کرده است و حدیث دوم آنکه
در روز عاشورا بعد از شهادت جناب تو اسیر عرب ناصبی کج خلق شدید العداوة شد که او را اذیت بسیار کرد و بعضی از لباس و مقنعهای
او را گرفت و نا سزای بسیار گفت آه و مصیبتاه واله هرگز فراموش نخواهم کرد که در شب عاشورا آن دختر عزیز کرده خود را مکرر
میبوسیدی و میبوئیدی و گویا به بوسه او تو تشنه تا روز قیامت بر میداشتی و در کمال عزت و احترام بود و گاهی او را در دامن جلال خود مینشانیدی
و گاهی در آغوش مرحمت خود چون جان شیرین جای میدادی آه آه که در روز عاشورا در وقت عبور از قتلگاه شهیدان آن طفل در پهلوی
بدن مذبوح مجروح پدر تو در میانه خاک و خون نشسته بود آه و اخزناه که گاهی رگهای بریده گردن مقدست را میبوسید و گاهی
روی خود را بر جراحتهای بدن نازنینت میمالید و گاهی خون از آنجراحتها میگرفت و رو و موی خود را با آن خضاب میکرد و نالهای
جانگداز از جگر سوخته بر میکشید که از سوز ناله و نوحه او همه حاضران حتی لشکریان شقاوت بنیان بلکه اسبها و شتران آنجماعت
از چشمها روان میکردند آه و امظلوماه و اغریباه که آن ملعونیکه بر او موکل بود و او را اذیت نمود امید از خداوند که منتقم حقیقی است
که هرگز دست آن ملعون را از قلبهای جهنم خلاص نکند که تازیانه (?) زد و بر سر او نعره میکشید و جمعی از منافقین بدآئین را باعانت خود طلبید تا
آنکه او را از جنازه پدر جدا کرده راضی بجدا شدن از آن بدن پاره پاره نشده او را با سیری بردند یا مولای و سیدی کلما اختلج
ببالی انک اوصیت الی اختک زینب المظلومة و سایر النسوة المحزونة بشد خمارهن و ستر هن خوفا لان تبدو اوجههن و شعورهن
للاجانب و یختلج اخذ المنافقین عنهن المقانع لا اقدر على منع نفسی عن النحیب و الصراخ یعنی ای آقا و سید من هر وقت
بخاطرم خطور میکند اینکه جناب تو وصیت فرمودی بخواهرت جناب زینب خاتون محزون و باقی اهل حرم دلخون اینکه مقنعها را
محکم ببندید و چادرها بر سر کشید تا روی و موی ایشان از نامحرمان محفوظ باشد و بخاطرم میآید که در وقت غارت خیمها چادرها و
مقنعهای آن بیچارها را بغارت بردند نمیتوانم که خود را باز دارم از گریه و زاری و نوحه و بیقراری وا ویلاه وا مصیبتاه آنکه
که همین چادرها و مقنعها را گرفته بودند و ایشان را اذیت نمیکردند امید آنکه خداوند هرگز دستهای آن اشقیا را از زنجیرهای آتشین
خلاص نکند آه که چندان آن نازپروردهای پیغمبر آخرالزمان را اذیت و آزار کردند که هریک پناه به دیگری میبردند و در عقب سر
یکدیگر میگریختند و فریاد یا محمداه و ندای وا علیاه و وا فاطمتاه و وا حسناه و وا حسیناه از سوز دل بر میکشیدند و هیچیک از آن سنگ
دلان سیاه قلبان بر ایشان ترحم نمیکردند کأن الله لم یخلق فی قلبهم شیئا من الرحمة و در حدیث است که آن منافقان بی ایمان
بر حالی بودند که گویا خداوند در قلب آن ملاعین اصلا رحمی خلق نفرموده بود آه فرزند فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها چگونه ما دوستان
محزون و نالان نشویم که از برای ما روایت شده است که در شب عاشورا بخواهر خود جناب زینب خاتون وصیت فرمودی
که ای خواهر در مصیبت من صبر کن و بقضای الهی راضی شو و لیکن لا امنعک عن البکاء و لکن ترا منع از گریه و زاری نمیکنم آه
وا مصیبتاه و وا حزناه که در روز عاشورا بعد از شهادت جناب تو عمر بن سعد ملعون بر هریک از اهل و عیال تو ملعونی را موکل نمود که

نگذارد



۵

که نگذارد که گریه کنند پس چون چشمهای ایشان بر سرهای بریده شهیدان و گیسوان خون آلوده نوجوانان میافتاد که بجای
خون آلوده شده و بر نیزهای دشمنان بلند شده و بی اختیار آه شرربار از سینه افگار بر میکشیدند آن بی ایمانان
بر شانهای ایشان کعب نیزه میزدند بحدیکه کتفهای ایشان مجروح شده بود چگونه مردان و زنان شیعیان نالان و گریان
نگردند که شنیده‌اند که از مدینه تا کربلا هر وقت جناب زینب خاتون میخواست که سوار شود که همه برادران و نوجوانان
در اطراف او جمع میشدند و با عزت و احترام آن مخدره را در محمل مینشانیدند آه وا مظلوماه و وا غریباه که بعد از اسیری
از کربلا تا شام هر وقتیکه میخواست سوار شود از ضعف پیری و صدمه گرسنگی و تشنگی و از بسیاری اذیت و از کشیدن بار محنت
مصیبت نمیتوانست که سوار شود و با طراف خود نظر میفرمود و چون از نوجوانان بجز سرهای بریده نشانه نبود ناله و زاری
و گریه و بیقراری مینمود پس آن ملعونیکه موکل بآن مظلومه بود او را با ذلت و زجر سوار مینمود و احوال سایر زنان بیکس و دختران
نورس بر همین منوال بود خصوصا جناب سکینه مظلومه که کودک بود و هرگز تنهائی سواری ننموده بود و بر او ملعونیکه
ناصبی و کج خلق بود موکل کردیده بود و علی الدوام او را اذیت مینمود ای شیعیان جوانان اهل ایمان و ای آقای
مظلومان دلیر در شهیدان وا آله که اگر همه دوستان و محبان تا قیامت گریان و نالان و قرین آه و افغان شوند
حزن قلب ایشان بر طرف نگردد و سوز سینه ایشان فرو نشیند زیرا که در روایات معتبره دیده‌اند و از علما خود شنیده‌اند
که در زمان خاتم الانبیاء در بعضی از عیدها لباس خیمت (?) برای قامت مبارکت آوردند و آنرا پوشیدی و بر اهل عالم مفاخرت
میفرمودی و در بعضی از عیدها لباسی از برای جسد شریف و عنصر لطیفت از آسمان فرود آمد که در میانه روی آن و آستر
آن از پرهای نرم زیر بال جبرئیل بود که از برای راحت بدن مطهر منورت پوشیدی آه آه وا حزناه و وا مصیبتاه که
در روز عاشورا بخواهر مظلومه‌ات جناب زینب خاتون فرمودی که یا اختاه ائتنی بثوب خلق یعنی ای خواهر مظلومه
آیا در نزد تو جامه کهنه بهم میرسد و چون حاضر کردانید بدست مقدس خود اطراف آنرا پاره پاره کردی و بر بدن نازپرورده
خود پوشیدی از برای آنکه کسی بآن میل نکند و بعد از شهادت آن بدن مجروح از خاک و خاشاک و آفتاب محفوظ باشد خداوند
لعنت فرماید اهل کوفه را و شام را که بعد از شهادت آن مظلوم آنجامه را از دزدیدند و آن بدنیکه از لعاب دهان بهترین پیغمبران
پرورده شده بود در میانه آفتاب بخاری و زاری بر روی خاک انداختند و از برای تحصیل دنیای خود رفته‌اید دوستان
وای ناله کنندگان هیچ میدانید که آنجامه چه شد نشنوید و بی اختیار ناله و زاری کنید که در حدیث است که اهل بیت مظلوم
اسیر از یزید علیه العذاب الشدید خواهش فرمودند که امر کند لشکر بی سر خود را که آنچه را که از ایشان در کربلا بغارت برده‌اند
رد کنند پس بامر آن ملعون هر شقی بدبختی که میآمد و لباس و اساس شهیدی را میآورد آه و امحزوناه که ملعونی آمد و لباسهای
نو داماد شهید جناب قاسم را آورده و او یلاه که شقی آمد و علم صاحب و مشک خشکیده سوراخ شده حضرت عباس علیه السلام
آورد و آه و امصیبتاه و وا حسرتاه که منافق و ملعونی آمد و لباسهای جناب علی اکبر نوجوان را آورد القصه پی در پی لشکریان
شقاوت بنیان میآمدند و اساسی و لباسی از شهیدان و اسیران میآوردند و اهل بیت در کنار مجلس یزید نشسته بودند و از
دیدن هر لباسی آهسته آهسته از برای شهادت و مظلومی صاحب آن مانند زنبور عسل که در کندوی خود ناله کند میگریستند و آهسته
ناله میکردند آه واویلاه و وا مصیبتاه که ناگاه شقی ملعونی وارد شد و سارقی از دزد یزید پلید که آن جون از آن اکنون آه وا مصیبتاه
وا مظلوماه که پیراهن سوراخ سوراخ بخون خشک شده را در آورد آه اکبر چون نظر اهل بیت بیکس بآن پیراهن افتاد

بی اختیار صداها بناله بلند کردند و شور واحسیناه وناله واغریباه ووامظلوماه وواذبحاه وواشهیداه بلند کردند بحدیکه زلزله در
ارکان قصر کفر بنیان یزید شدید لعنها وانداخت پس آن ملعون از آن بد متعجب شد و سؤال کرد که اسیران را چه شد که صداها بهم انداخته
چنین نالهای جانگداز میکنند یکی از اسیران فریاد زد که ای یزید خدا خانه ات را خراب کند ای ملعون بدعاقبت این پیراهن فرزند خاتم
انبیاست صلی الله علیه وآله تأمل نما که چگونه بوده است حال بدن آن مظلوم   مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که از حدیث خواب دیدن
سکینه خاتون در شام و نقل نمودن او آن خواب را برای یزید پلید معلوم میشود که آن پیراهن فرزند مادر مظلومه اش جناب فاطمه
طاهره صلوات الله وسلامه علیها بوده است و در جمله از کتب تعزیه روایت شده است که چون روز قیامت شود خاتون دو سرای
و شفیعهٔ روز جزاء جناب فاطمهٔ طاهره دندان شهید شده پدر بزرگوار خود را بر روی دست و عمامهٔ شق شده شوهر خود جناب
امیرالمؤمنین را بر فرق و لباس زهرآلودهٔ فرزند خود حضرت امام حسن را بر دست راست گیرد و همین پیراهن سوراخ سوراخ
مظلوم کربلا ارواحنا له الفدا را بر دست چپ گرفته و جبرئیل امین محسن سقط شده را بر داشته و با این حالات وارد محشر شود و نوحه گری کند
که همه انبیاء از گریه او منابر فرود آیند و فرشتگان بناله درآیند پس عرض کند که   اللهم احکم بینی وبین من ظلمنی وظلم ذریتی
یعنی بارخدایا حکم فرما در میانه من و هر کس که بر من و بر ذریهٔ من ظلم کرده است پس اذن میدهد خداوند آن مظلومه را بشفاعت
کردن از برای دوستان خود و دوستان ذریهٔ خود و کسانی که گریه کنند در مصیبتهای ایشان و زیارت کنند کسان قبور مقدسات
ایشان خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید   کانی بنت المصطفی قد تعلقت   یداها بساق العرش والدمع اذرت
یعنی گویا می‌بینم فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را که بدستهای خود بقائمهٔ عرش الهی درآویخته و از چشمش اشک جاریست
وفی حجرها ثوب الحسین مضرجا   وعنها جمیع العالمین بحسرة   و در دامن آن معصومه جامهٔ خون آلوده فرزندش حضرت امام
حسین است که همه عالم از جهت آن پیراهن در حسرت و ملال شده   تقول ویا عدل اقض بینی وبین من   تعدی علی
ابنی بعد قهر وقسرة   وآن معصومهٔ مظلومه عرض میکند که ای خداوند عادل حقیقی حکم فرما در میانهٔ من و میان آنها که ظلم
کردند بر فرزند من بعد از غلبه و سخت گرفتن بر او   اجالوا علیه بالصوارم والقنا   وکم جال فیهم من سنان وشفرة
زیرا که آن ملاعین بجولان درآوردند بر فرزند من تنها و نیزه‌های خود را آنچه بسیار زدند بر بدن نازنین او نیزه‌ها و شفره‌های خود را
مؤلف گوید که ای خداوند من علی الدوام عذاب خود را مضاعف فرما بر آن اشقیائی که ظلم کردند بر جناب فاطمهٔ
طاهره و ذریهٔ طیبین او و رحمت خود را نیز مضاعف گردان بر دوستان و گریه کنندگان بر ایشان و قرار ده ما را و زندگان
و مردگان و دوستان و محبین ما را از جملهٔ آنجماعتیکه بشفاعت حضرت فاطمه داخل جنت میشوند بمحمد وآله الطاهرین الفاتحه

## مجلس بیست و چهارم

در احوال صبح عاشورا   السلام علیکم یا اهل العزاء والبکاء والعاشوراء ورحمة الله وبرکاته   شیعیان
هرکس دیدهٔ باطن او روشن و چشم حق بین او بنور معرفت منور باشد چون صبح عاشورا طالع شود هرگاه نظر در اطراف عالم کند
در همهٔ اجزاء سماوات و ارضین خصوصاً در ظاهر و باطن کاملین آثار حزن و هم و غم از برای مصیبت فرزند فخر عالم و آدم
مشاهده خواهد نمود و این مطلب از برای روشن ضمیران و خالصین از شیعیان قطعی بلکه از جملهٔ محسوسات است و از اینجهة است
که بی اختیار قلبهای دوستان بریان و دیده‌های ایشان گریان است خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید



اذا جاء عاشورا تضاعف حسرتی   لآل رسول الله وانهل عبرتی   یعنی هر وقتیکه ایام عاشورا میشود مضاعف
میگردد حسرت من از برای آل رسول الله و روان میشود اشک چشم من   هو الیوم فیه اغبرت الارض کلها   وجوما
علیهم والسماء اقشعرت   زیرا که آن روزی بود که در آن از شدت غم و اندوه همهٔ زمین غبار آلوده و تیره و تار گردید و آسمان
بر خود بلرزید   مصائب ساءت کل من کان مسلما   ولکن عیون الفاجرین اقرت   آه آه مصیبتی چند در آن روز روی
داد که ناخوش گردانید هر کس را که مسلم بود ولکن دیدهٔ معصیتکاران روشن گردید   اذا ذکرت نفسی مصیبة کربلا
واشلاء سادات بها قد تعرت   آه آه هر وقت که بخاطر میآورد نفس من مصیبت کربلا را و برهنه شدن اجساد طاهرهٔ بزرگان
دین را در آن   اضاقت فؤادی واستباحت تجارتی   وعظم کربی ثم غیض امرتی   تنگ میشود دل من و معوق میماند
امر کسب و کار تجارت من و بزرگ میشود غصه من و تلخ میشود عیش و زندگانی من   اریقت دماء الفاطمیین بالملا
فلو عقلت شمس السماء لخرت   آه آه ریخته شد خونهای اولاد فاطمهٔ طاهره آشکارا و علانیه پس هر گاه عقل میداشت آفتاب
سرنگون میشد بر روی زمین   الا بابی تلک الدماء التی جرت   بایدی کلاب فی الجحیم استقرت   آگاه باشید که پدرم را
فدای آن خونهائی کردم که جاری گردید بر دست سگهائی که جایگاه ایشان در جهنم است   بنفسی خدود فی التراب تعفرت
بنفسی جسوم بالعراء تعرت   ای جانم فدای آن رویهای نورانی باد که بخاک مالیده شد و جانم فدای جسمهائی باد که در
بیابان کربلا برهنه گردید   بنفسی رؤس معلیات علی القنا   الی الشام تهدی بارقات اغرت   ای جانم فدای
سرهائی باد که بر نیزه‌ها بالا کرده شد و بهدیه بشام روانه شد در حالتی که از دندانهای آنها نور علانیه بود   بنفسی شفاه
ذابلات من الظماء   ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة   ای جانم فدای آن لبهائی که از شدت تشنگی پژمرده شده بود
و یک قطره از آب فرات نچشیده بود   بنفسی عیون غایرات سواهر   الی الماء منها نظرة بعد نظرة   ای جانم فدای
آن چشمهائی باد که از بیخوابی بکاسه سر فرو رفته بود و هر لحظه بجانب آب فرات از تشنگی نظری مینمود   بنفسی من آل النبی
خرائد   حواسر لم تقذف علیهن سترة   آه آه ای جانم فدای آن دختران حیائی نوجوانی باد که از آل پیغمبر بودند و همه حسرت
زده و سر برهنه شده بودند و نداشتند چیزی که سرهای خود را با آن بپوشند   تفیض دموعا بالدماء مشوبة   کقطر الغوادی من
مدامع عبرة   آه آه که اشکهای چشمهای آن دختران همه بخون آلوده بود که شبیه پاره‌های جگر بود که از میان سینه و ناف ریخته شود
علی خیر قتلی من کهول وفتیة   مصالیة انجاد اذا الخیل کرت   و گریه ایشان بر شهیدی بود که بهتر از همه پیرها و جوانها بود
و آل نبی بودند از بزرگان قوی دلان در میدان تاختن اسبان   ربیع الیتامی والارامل فابکها   مدارس للقرآن
فی کل سحرة   پس گریه کن از برای ایشان که بودند منزلگاه یتیمان و بیوه‌زنان و بودند محل درس و تلاوت از برای
قرآن در همه سحرها   واعلام دین المصطفی وولاته   واصحاب قربان وحج وعمرة   و بودند علمای دین محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله و صاحبان ولایة و اصحاب قربانی و حج و عمره   ینادون یا جداه ایة محنة   تراه
علینا من امیة مرة   آه آه که همه فریاد میکردند که یا جداه یا محمداه آیا مشاهده میفرمائی که چه محنت و مصیبتی است که بر ما
گذشت از ظلم بنی امیه   فما بین بدر بعد ستین اظهرت   وکانت اجنت فی الحشا واسرت   یا جداه ظاهر گردید کینهای
جنگ بدر بعد از شصت سال که مخفی بوده در دلهای ایشان   شهدت بان لم ترض نفس بنیه   وفیها من الاسلام مثقال
ذرة   گواهی میدهم که هیچ نفسی راضی نشود با این مصائب و حال آنکه بوده باشد در آن ذره از اسلام   مؤلف گوید که چگونه میشود

که شخصی خود را از جملهٔ مسلمانان شمرده و با تظلم و تتبهائی که در روز عاشورا بر پاره تن رسول خدا یعنی جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا
وارد کردیده و راضی و خوشنود باشد و آله راضی نخواهد شد بوارد شدن ذره از آنها ای اصحاب عاشورا بدانید که همهٔ چشمها و گوشها
در راه انتظار بود که چون روز عاشورا طالع شود چه خواهد شد خلاصه آنچه از احادیث معتبره ظاهر میشود اینست که جناب سید الشهدا
در اول فجر روز عاشورا نماز صبح را بجماعت با اصحاب کرام بجای آوردند پس روی مبارک بجانب ایشان کرده فرمود که یا اصحابی
إِنَّ اللهَ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ یعنی ای اصحاب من بدرستیکه خداوند جل جلاله اذن داده است بشهادت شما ها
پس بر شما باد بصبر کردن و در حدیث معتبر است که چون در صبح عاشورا آفتاب طالع شد آن آفتاب عالمتاب فلک عصمت و طهارت
اصحاب خود را جمع فرمود و موافق حدیث جناب باقر" چهل و پنج سواره بودند و صد پیاده و در روایت دیگر جمیعا هفتاد و دو نفر بودند
و سی و دو نفر سواره و چهل پیاده و در روایت دیگر هشتاد و دو نفر بودند پیاده پس آنجناب زهیر بن قین را در میمنهٔ اصحاب خود
و حبیب بن مظاهر را در میسرهٔ ایشان قرار داد و برادر با جان برابر خود حضرت عباس" را طلبید و علم را بدست مبارکش داد و امر
فرمود که صف آرائی لشکر را در مکانی فرمایند که خیام طاهرات ذریهٔ سید کائنات در عقب سر ایشان واقع شود و حکم فرمود که خندقی را
که در شب عاشورا در پشت خیمها کنده بودند پر از هیمه و نی کرده آتش زنند تا آنکه دشمن نتواند که از آنطرف بر خیمه ها داخل و بر آن
و آنچه در آنهاست ظفر یابد مؤلف دلسوخته گوید که زنان و کودکان و دختران که در پس پرده های عصمت و طهارت
پرورده شده بودند و هرگز صف آرائی لشکر و جهاد ندیده بودند در اول صبح عاشورا تسلی قلبهای پریشان ایشان بوجود ذی
جود خامس آل عبا و اصحاب باوفا شد آه آه و مصیبتاه متحیرم که در عصر عاشورا بر ایشان چگذشت در آنوقتیکه عمر سعد حرامزاده
لشکر شقاوت اثر را امر کرد که خیمها را غارت کنند و فریاد زد که آتش بر خیمهای بیصاحب آن مظلوم زنند و خیمها را با هرکس که در آن است
بسوزانند پس آن بیکسان از اطراف آتشها فرار کرده رو به بیابانها نهادند و در احادیث بسیار وارد شده است که از طرف کفر
و ضلالت عمر بن سعد لعنة الله علیه صف آرائی لشکر شقاوت اثر نمود و عدد ایشان بروایتی زیاده از بیست و دو هزار نفر بود و
در حدیث دیگر از جناب صادق" روایت شده است که سی هزار نفر بودند و در روایت دیگر است که زیاده از سی هزار نفر بودند
مؤلف گوید که آنچه بر این خادم اخبار معلوم شده آنست که عدد ایشان زیاده از آنست که بتوانند حفظ و ضبط نمود زیرا
که در حدیثی فرموده است که گویا سیل آمده بود و آدم آورده بود و در حدیث دیگر است که روزی مظلوم کربلا در آغوش مادر خود
فاطمهٔ زهرا" بود که سید انبیا" بر آنمخدره وارد شد و آن بزرگوار را گرفته در آغوش مرحمت خود جای داد و فرمود که ای فرزند
خداوند لعنت کند کشندگان ترا و عریان کنندگان ترا و هلاک گرداند اذیت کنندگان ترا و حکم فرماید در میانهٔ من و آنهائی که
اهانت و خواری میرسانند بتو و اذیت میکنند ترا پس چون آن معصومه این کلمات را از پدر بزرگوار خود شنید عرض کرد که یا ابه
اَیَّ شَیْءٍ تَقُولُ یعنی ایجان پدر این چه کلمات بود که فرمودی آنحضرت فرمود که ای دختر که من بخاطرم آوردم آن ستمها
و ظلمها و مکر و حیلها که باو میرسد بعد از من و تو و این مصیبت در روزی بر او وارد میشود که او در میانهٔ گروهی واقع شده باشد
که کثرت و جمعیت ایشان گویا مثل عدد ستاره های آسمانست خلاصه کلام آنکه عمر بن سعد علیه اللعنه از اطراف صف آرائیها کرد
و در میان هر سلسله و قبیله علمی برپا کرد و از برای هر طایفه مکانی و جائی معین کرد و میمنهٔ لشکر کفر اثر خود را بعمرو بن حجاج بی ایمان
سپرد و میسره را بشقی ترین همهٔ آنها شمر بن ذی الجوشن ملعون واگذاشت و عمر بن قیس خبیث را سرکردهٔ سواران کردانید و شبث
بن ربعی شقی را بزرگ پیادگان قرار داد و علم ظلم شیم خود را بدست زوید غلام نافرجام خود داد پس در میان عسکر خود

در بیان ... کردن در انتظار ... صبح قیامت آشکار

در بیان عاشورا و خبر شهادت دادن باصحاب و امر کردن ایشانرا بصبر

در بیان لشکر آنحضرت

کیفیت صف آرائی لشکر آنحضرت

صف آرائی کردن عمر سعد

در عدد لشکر ملعون





نعره زد که دور اطراف حسین احاطه کنید و مانند حلقه گرد او گرد آئید که از هیچ طرف کسی از جماعت او در آید و نه او بتواند
فرار نماید پس از جمیع اطراف بدور ماه وجودش حلقه زدند آه واغربتاه و وامظلوماه که جناب سید الساجدین" میفرماید که
چون پدر بزرگوارم واقعهٔ دشت کربلا را باینگونه مشاهده فرمود و ملاحظه نمود که اشرار آن بی ایمان بقصد جان آنجناب
جانیان نابکار فتنه و طغیان دارند در میانهٔ هر دو لشکر ایستاده و دستهای مبارک را بجانب آسمان بلند کرده و با پروردگار
خود مناجاتی فرمود که معنای فارسی آن اینست که ای خداوند من توئی که محل اعتماد منی در هر همی و غمی و توئی که محل امید
و اری منی در هر شدتی و توئی که در هر امری که بر من وارد میشود مایهٔ اعتماد و امیدواری منی ایچه غمهای بسیار بزرگ که بر من
وارد شده که عقلها در آن ضعیف گردیده و راه چاره در آن سد شده و دوستانم در آن عاجز گردیده اند و دشمنانم
در آن زبان شماتت گشوده اند و من آنرا بجناب تو عرض کرده ام و شکوه آنرا بتو نموده ام و از غیر تو روی گردانیده ام
و بجانب حضرت تو روی آورده ام پس تو از لطف خود فرج عطا فرموده و آن غصه را برطرف گردانیده و توئی ولی هر نعمت
و صاحب هر حسنه و منتهای هر رغبتی مؤلف گوید که خداوند لعنت کند بر دنیا و اهل دنیا خصوصا بر اهل کوفه و شام
که اصلا اعتنائی بآن بزرگوار که حجت خداوند بود بر اهل آسمانها و زمینها نکردند بلکه فرصت ندادند که مناجات بحضرت
قاضی الحاجات را باخر رساند و در همان ساعت خیره گی کرده از اطراف رو به خیام طاهرات آوردند پس دیدند که در
عقب آنها در خندق همه آتش بر افروخته است پس شمر شریر که خداوند دهان او را مملو از زقوم جهنم کرداند فریاد زد که
یَا حُسَیْنُ اَتَعَجَّلْتَ بِالنَّارِ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنی ای حسین پیشی گرفته بآتش قبل از آتش روز قیامت پس آنحضرت سلام الله
علیه فرمود که کیست فریاد زننده گویا شمر بن ذی الجوشن باشد اصحاب عرض کردند بلی شمر ملعون است فقال له الحسین"
یَا بْنَ رَاعِیَةِ الْمِعْزَی اَنْتَ اَوْلٰی بِهَا صِلِیًّا یعنی ای ولد الزنا و ای فرزند گوسفند چران تو سزاوارتری که بآتش جهنم سوخته بوی
پس مسلم بن عوسجه روح العالمین له الفدا پیش آمد و عرض کرد که یابن رسول الله مرخص فرما که این ملعون را به تیری هلاک کردانم
فَاِنَّ الْفَاسِقَ مِنْ اَعْدَاءِ اللّٰهِ وَعُظَمَاءِ الْجَبَّارِیْنَ وَقَدْ اَمْکَنَ اللّٰهُ مِنْهُ یعنی بدرستی که این فاسق از دشمنان خداوند و از
سرکردگان و بزرگان جبارین است و خداوند هلاکت او را از برای ما میسر کرده پس آن بزرگوار او را اذن تیر زدن نداد
و فرمود که اِنِّیْ اَکْرَهُ اَنْ اَبْدَأَهُمْ بِقِتَالٍ یعنی دوست نمیدارم که من ابتدا کنم بایشان مقاتله کردن و در حدیث
است که در آنوقت لشکر شقاوت اثر خیرگی و بیحیائی میکردند و نعرها میکشیدند و سخنان نالایق و ناسزا میگفتند آن غریب
مظلوم که جانهای همه دوستانش فدای او و غربت او شود از برای اتمام حجت از خیمهٔ جلال بیرون تشریف آورده
با چند نفر از نجیبان از اصحاب روانهٔ جانب آن قوم نابکار شدند و در پیش روی آن بزرگوار بریر بن خضیر راه میرفت
پس آنحضرت روی بجانب او کرده فرمود که تو اول پیش برو و با ایشان سخن بگوی پس بریر نزدیک آن شقاوت نشان
آمده فرمود که ای قوم از پروردگار خود شرم کنید اینک اهلبیت پیغمبر شما جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در این صبح
عاشورا در میانهٔ لشکر شما گرفتار گردیده اند و در این خیمهات ذریهٔ پیغمبر شما و عترت طاهرهٔ او و دختران او و حرم
او پس بگوئید که از جانب خدا و رسول چه دلیل و برهان دارید که با ایشان این نوع سلوک در رفتار نمائید و بگوئید که غرض
شما از این عمل چیست فقالوا نُرِیْدُ اَنْ نُمَکِّنَ مِنْهُمُ الْاَمِیْرَ ابْنَ زِیَادٍ فَیَرَیٰ رَاْیَهُ فِیْهِمْ پس آن قوم بیحیا که خداوند
علی الدوام عذاب ایشان را مضاعف گرداند گفتند که غرض ما از ایشان اینست که ایشان را نزد امیر خود ابن زیاد ببریم

آمدن لشکر بدور خیمها

نعره شمر زد و جواب آنحضرت با او

در تشریف بردن آنحضرت بسوی قوم و سخن گفتن بریر

جواب قوم به بریر

واو را بر ایشان مسلط و امیر و صاحب اختیار کردانیم تا آنچه رای او بر آن قرار کیرد در حق ایشان بعمل آورد پس بریر با ایشان فرمود که آیا راضی نمیشوید که مراجعت نمایند بجانهای خود و در مدینهٔ طیبه در جوار جد عالیمقدار خود ساکن و مجاور باشند وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کرده اید نامههائی را که بخدمت این بزرکوار نوشته اید و آن عهدهائی را که کرده اید که با آنها وفا کنید و خداوند جل شأنه را در آنها شاهد و کواه کرفته اید وای بر شما اهلبیت پیغمبر خود را بجانب خود دعوت نمودید و کمان نمودید که جانهای خود را در راه رضای ایشان نثار خواهید کرد و حال که بر شما وارد شده اند و مهمان شما کردیده اند بنا دارید که ایشان را کرفته بدست دشمن ایشان ابن زیاد بی ایمان دهید بعلاوه آنکه آب فرات را بر روی ایشان بسته اید بد رعایت کردید حق پیغمبر خود را در بارهٔ ذریهٔ او خداوند شما را در قیامت از آب کوثر محروم کرداند که بد امتی بوده اید شما ناکاه ملعونی فریاد کرد و کفت ایحر چه میکویی کوش نمیشود سخنان ترا و ما دل بای بحر فها نخواهیم داد بریر در جواب کفت که حمد میکنم خداوند را که شقاوت و لعنت و کفر شما را بمن شناسانید و دانستم که شما چکونه ابوده ید پس روی خود را بجانب آسمان کرد و عرض کرد که بار پروردکارا بسوی تو بیزاری میجوییم از ایشان خداوندا انتقام خود را در میانهٔ ایشان انداز و غضب خود را بر ایشان مسلط کردان تا آنکه بر تو وارد شوند و حال آنکه تو بر ایشان خشمناک بوده باشی پس چون آن جماعت بد عاقبت دیدند که از برای او جوابی ندارند او را تیرباران کردند پس بریر علیه الرحمه از هدایت آن قوم مایوس شده بخدمت جناب سید الشهدا علیه السلم مراجعت فرمود   مولف کوید که چون در صبح عاشورا بریر علیه الرحمه را تیرباران نمودند مثل جناب سید الشهدا ع سید و مولایی داشت که رجوع بآنحضرت نماید و چون بخدمت آنجناب رسید همهٔ اصحاب بدور او جمع شده و او را بجهة جراحت تیرها تسلی دادند آه آه و امظلوماه که در وقت زوال روز عاشورا چون مظلوم نینوا و خامس آل کساء را از چهار طرف تیرباران کردند کسی نبود که آنجناب را تسلی دهد و خود را در عوض آنجناب نشانهٔ تیر بلا کند مکر زنان و دختران که در خیام طاهرات بجز ناله و زاری و کریه و بیقراری کاری دیکر از ایشان بر نمیآمد   و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

## مجلس بیست و پنجم

### در اتمام حجت کردن آنحضرت بر قوم در صبح عاشوراء و بعضی از افعال و اقوال آن ملاعین در جواب آنحضرت

السلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء و البکاء و العاشوراء و رحمة الله و برکاته   و بعد   بدانکه بهترین خطبه که مناسب صبح عاشورا است خطبهٔ شریفه ایست که خامس آل عبا جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء در میانه هر دو لشکر انشا فرموده است و کیفیت انشاء آن خطبه موافق احادیث معتبره اینست که چون صبح عاشوراء شد آن مظهر جلال الهی با قلیل اصحابی که باقی مانده بودند از خیمهٔ جلال بیرون تشریف آورده و در مقابل لشکر شقاوت اثر صف کشیدند پس دیدند که ابن سعد لعین همهٔ بزرکان و لشکرهای کوفه و شام را در اطراف خود جمع کرده و خود چون سک بزرک در میان ایشان ایستاده و مشغول تدبیر و کفتکوی مقاتله و مجادله است پس آن بزرکوار بندای بلند فرمود که ای جماعت ساکت شوید تا با شما سخنان حقی چند بکویم ایشان ساکت نشدند پس بندای بلند فرمود که وای بر شما چرا ساکت نمیشوید تا شما را هدایت کنم براه نجات ای جماعت هر کس مرا اطاعت کند خواهد بود از راه یافتکان و هر کس خلاف فرمودهٔ من کند خواهد بود از هلاک شدکان نمیشنوید سخن مرا بدرستیکه پر کرده شکمهای خود را از حرام و دلهای شما سرکون شده و بر آنها مهر کذاشته شده است وای بر شما آیا آرام نمیکیرید و آیا کوش





نمیدهید پس از مبالغهٔ آنجناب همهمه در میان لشکر ابن سعد افتاد و با یکدیکر کفتند که چرا کوش بسخنان این بزرکوار نمیدهید تا مطلع شویم که چه خواهد بکوید و چون ساکت شدند آن لسان الله الناطق شروع به بیان کرده فرمود که   الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال   حمد مخصوص آن خداوندیست که خلق فرمود دنیا را پس کردانید آنرا خانهٔ فانیهٔ بی اعتبار   متصرفة باهلها حالا بعد حال   و آن خانه ایست که روی میکرداند با اهلش از حالی بحالی دیکر   فالمغرور من غرته والشقی من فتنته   پس فریب خورده آنکسیست که دنیا او را فریب داده و شقی و بد عاقبت کسیست که بدنیا فریفته شده   فلا تغرنکم هذه الدنیا   پس مغرور نکرداند شما را این دنیا   فانها تقطع رجاء من رکن الیها   پس بدرستیکه آن قطع میکند امید هر کس را که اعتماد کند بر آن   وتخیب طمع من طمع فیها   و نا امید میکرداند طمع هر کس را که طمع کند در آن   واراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم   و بتحقیق می بینم شما را که اجتماع کرده اید بر امری که بخشم آورده اید خدا را در آن امر بر خود   واعرض بوجهه الکریم عنکم   و روی کرمش را کردانیده است از شما   واحل بکم نقمته   و وارد کردانیده است بر شما انتقام خود و عذاب خود را   وجنبکم رحمته   و دور کردانیده است شما را از رحمت خود   فنعم الرب ربنا وبئس العبید انتم   خوب پروردکاریست پروردکار ما و بد بندکانی میباشید شما   اقررتم بالطاعة وآمنتم بالرسول محمد ص   اقرار کردید باطاعت و ایمان آوردید برسول که محمد مصطفی ص است   ثم انکم زحفتم الی ذریته وعترته تریدون قتلهم   و پس از ایمان آوردن بآنحضرت مهیا شده اید از برای جنک کردن با ذریهٔ آنجناب و عترهٔ طاهرهٔ او و اراده دارید که بقتل رسانید ایشان را   لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم   و بتحقیق که مسلط شده است بر شما شیطان و از یاد شما برده است ذکر خداوند با عظمت را   فتبا لکم ولما تریدون   پس جدائی و انقطاع باد در میانهٔ شما و آنچه اراده کرده اید که بعمل آورید و چون کلام آن بزرکوار باینجا رسید فرمود که   انا لله وانا الیه راجعون   پس روی مبارک را بجانب اصحاب و دوستان خود کرده فرمود که   هؤلاء قوم کفروا بعد ایمانهم فبعدا للقوم الظالمین   یعنی این ملاعین قومی هستند که کافر شده اند بعد از ایمان آوردن پس دوری باد از رحمت الهی از برای جماعت ستمکاران پس دفعه دیکر از برای زیادی اتمام حجت آن حجة الله علی العالمین ارواحنا و ارواح العالمین فداه روی مقدس منور خود را بجانب آن اشقیا کردانید و بصدای بلند که همهٔ صحرای کربلا را پر کرده بود و هر دو لشکر میشنیدند فرمود که ای جماعت نسب مرا بیان کنید و نظر نمائید که من کیستم و رجوع کنید بنفوس شریرهٔ ملعونهٔ خود و سرزنش کنید خود را بر عمل خود   فانظروا هل یصلح لکم قتلی وانتهاک حرمتی   آه و امصیبتاه که فرمود ای جماعت ملاحظه کنید که آیا صلاح شما هست در کشتن من و در هم شکستن حرمت من آیا نیستم من فرزند پیغمبر شما و پسر وصی او و پسر عم او جناب علی بن ابیطالب ع که او اول ایمان آورندکان برسول الله ص است و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است از جانب پروردکار خود   آیا نیست جناب حمزه سید الشهدا عم من آیا نیست جعفر طیار که با ملائکه در اطراف جنت پرواز کند عموی من آیا این حدیث شریف بکوش شما نرسیده است که رسول الله صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم حضرت امام حسن ع فرمود که   هذان سیدا شباب اهل الجنة   یعنی حسن و حسین دو آقای همه جوانان اهل بهشت اند ای قوم اکر تصدیق میکنید مرا در آنچه میکویم و حال آنکه هر چه میکویم راست است و بحق خداوند که هرکز قصد دروغ نکرده ام از آنکه دانسته ام که خداوند جلیل نا امید از رحمت خود کردانیده است دروغکو را پس چرا

بامن اینگونه سلوک در رفتار میکنید و اراده شهید کردن من دارید و اگر دروغ میپندارید کلام مرا بدرستیکه در میانه شما هستند
جمعیکه اگر از ایشان سؤال کنید خبر دهند شما را بصدق گفته من سؤال کنید از جابر بن عبدالله انصاری و ابا سعید خدری
و سهیل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شما را که خود شنیده اند همین حدیث شریف را از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله که در حق من و برادرم فرموده ای مؤلف گوید نقدای کلامش شوم فَقَالَ یَا قَوْمِ اَمَا فِی هٰذَا حَاجِزٌ
لَکُمْ عَنْ سَفْکِ دَمِی آه و امظلوماه و واغریباه که فرمود آنجناب بحیا اینهمه سخنانکه بشما گفتم باعث آن نشد که شما را باز دارد
از کشتن من و ریختن خون من پس در این سخن فرمودن آن آقای بیچاره آن جانان شمر شریر بی ایمان و آن سرکرده اهل
نیران روی به لشکریان کرده فریاد کرد و کلامی گفت که ظاهر آنست که مرادش این باشد که حسین از دین خدا بیرون رفته
و بطرفی افتاده و میخواهد که سخن دیگفته خود را آراسته کند و ما نفهمیم که چه میگوید پس حبیب بن مظاهر علیه الرحمه در جواب او فرمود که ای ملعون تو
که از دین خداوند بیرون رفته و هر کس هر چه بگوید متابعت او میکنی و اگر بفتاد مذهب بهم رسد از برای دنیا با همه همراهی میکنی و راست
میگوید که سخنان و کلمات این بزرگوار را نمیفهمی زیرا که بجهه کفر تو خداوند قلب ترا سرنگون کرده است و بر آن مهر گذاشته است
و چون آن ملعون این جواب را شنید ساکت شد پس جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا دفعه دیگر بصدای بلند که همه کس شنیدند فرمود که ایا قوم
اگر شما شک دارید در سخنان من پس معلوم شد که شک دارید در اینکه من فرزند پیغمبر شمایم فَوَاللّٰهِ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
ابْنُ بِنْتِ نَبِیٍّ غَیْرِی فِیکُمْ وَلَا فِی غَیْرِکُمْ ای جماعت بخداوند عالم قسم که نیست در میانه مشرق و مغرب فرزند دختر پیغمبری غیر از من
نه در میانه شما و نه در میانه غیر شما ای قوم وای بر شما آیا میخواهید که مرا بقتل رسانید در عوض آنکه از شما کسی را کشته ام
یا آنکه مالی را از شما تلف کرده ام یا کسی را مجروح کرده ام که قصاص کنید و حال آنکه هیچیک از اینها از من صادر نشده است
پس چون اینکلام را از آنحجه ملک علام شنیدند جمیعا ساکت شدند و احدی جواب نگفت که چنین کلمات دلربا شنیدند را چه جواب
بگویند و چونکه آنجناب دید که همه ساکت شده اند و اصلا جواب نمیگویند خود جمعی از رؤسا و بزرگان ایشان را صدا زده فرمود
که یَا شَبَثَ بْنَ رِبْعِیٍّ وَ یَا حَجَّارَ بْنَ اَبْجَرَ وَ یَا قَیْسَ بْنَ الْاَشْعَثِ وَ یَا یَزِیدَ بْنَ الْحَارِثِ آیا شما نامها ننوشتید بمن که همه میوه ها بر
درختهای ما رسیده و همه زراعتهای ما سبز و خرم گردیده و از برای نصرت و یاری تو لشکرهای مسلح و مکمل آماده نموده ام
کو وعده های شما و صدق قول شما را ای میگوید که والله هرگز سخن گوئی بآن فصاحت و بلاغت پیش از او و بعد از او شنیده نشده
و در کتاب بحار روایت کرده است که چون کلام آن بزرگوار باینجا رسید عمر بن سعد لعین فریاد زد باصحاب خود که مگذارید که حسین
اینقدر سخن بگوید و او را جواب بگوئید که او پسر پدرش علی ابن ابیطالب و اله اگر در میانه شما همین طور بحرف زدن بایستد کلام او قطع
نخواهد شد و از حرف زدن مانده نخواهد گردید پس شمر حرامزاده قدم جرأت در میان نهاده عرض کرد یا حسین اینقدر حرف
که میزنی چه میگوئی خوب حالی کن تا بفهمیم کلام ترا آن بزرگوار فرمود که میگویم از خداوند بترسید و متقی و پرهیزکار دیده تعلوا ولکن
فَاِنَّهُ لَا یَحِلُّ لَکُمْ قَتْلِی وَلَا انْتِهَاکُ حُرْمَتِی ای شمر غدار مکار میگویم که دست از کشتن من بردارید و حرمت مرا در هم شکنید زیرا
که من پسر دختر پیغمبر شمایم و جده من خدیجه زوجه پیغمبر شماست و البته بشما رسیده است قول پیغمبر شما که فرموده است که اَلْحَسَنُ
وَالْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ پس اشعث بن قیس علیه اللعنة پیش آمد و عرض کرد که ما اینسخنان را نمیدانیم و گوش باین حرفها
نخواهیم داد و لکن بدانکه سخن ما آنست که دست از بزرگی بردار و در فرمان پسر عم خود در آی و گوش به حکم او دار و هیچ تو که او و اصحاب
او و دوستان او نخواهند رفتاری با تو کرد و مگر بهمان طور که موافق خواهش تست پس آن برگزیده خلاق زمین و آسمان در جواب آن ملعون

کلام شمر شریر در جواب آنجناب

کلام دیگر آنحضرت با جماعت

کلام عمر سعد لعین

کلام شمر

کلام آنجناب

کلام اشعث بن قیس علیه اللعنة

فرمود



جواب آنحضرت

فرمود که وَاللّٰهِ لَا اُعْطِیکُمْ بِیَدِی اِعْطَاءَ الذَّلِیلِ وَلَا اُقِرُّ لَکُمْ اِقْرَارَ الْعَبِیدِ یعنی والله دست بیعت بشما نخواهم داد از روی ذلت
و خواری و اقرار نخواهم کرد از برای شما مثل اقرار بندگان و غلامان پس بندای بلند فرمود که یا عباد الله بدرستیکه من پناه
میبرم بپروردگار خود و پروردگار شما که شما مرا سنگباران کنید و پناه میبرم به پروردگار خود از هر متکبری که ایمان نیاورد بروز
حساب آگاه باشید که اتمام حجت خدایی بر شما کردم و راه خیر و شر را بشما نمودم و لکن بدانید که جهاد خواهم کرد با این گروه بسیار
با این گروه بنیاد برباد که کم است عدد و اصحاب من پس شعری چند خواند که دلالت بر اعراض از دنیای دنی میکرد پس روی مبارک
بجانب آسمان کرده عرض کرد که ایخداوند من منع فرما از ایشان باران رحمت خود را و قحط کن در زمان ایشان مثل آنکه
در زمان حضرت یوسف کردی و مسلط گردان بر ایشان غلامی از ثقیف که زندگانی را بر ایشان تلخ گرداند و احدی از ایشان را
باقی و زنده نگذارد و بقتل رساند و برساند ایشان را از جزای آنچه بما زده اند و بخشد از ایشان انتقام مرا و یاوران مرا
و اهلبیت مرا و شیعیان مرا ایخداوند من این جماعت فریب دادند ما را و دروغ گفتند با ما و خوار و ذلیل گردانیدند ما را و توئی
پروردگار ما و بر تو است اعتماد ما و بسوی تو است رجوع ما و بجانب تو است بازگشت ما و پس از فراغ از مناجات با حضرت
قاضی الحاجات روی مقدس را بجانب آن ملاعین کرده فرمود که کجاست عمر بن سعد علیه اللعنه که مرا با او سخنی است چون آن شقی را از خواهش
آنجناب آگاهی بهم رسید اگر چه راضی نبود که بخدمت آنجناب شرفیاب شود بعد از نزدیک شدن آن ملعون با او فرمود که ای عمر تو مرا بقتل
میرسانی بگمان آنکه ترا والی خواهد گردانید حرامزاده ولد حرامزاده در ملک ری و بلاد جرجان ای عمر و الله که تو بآرزوی
خود نخواهی رسید و اینکلام عهدی باشد در میانه من و تو و آنچه میخواهی و میتوانی بجا آور آنچنان کن که هرگز بعد از شهید کردن من خوشحالی
نخواهی دید در دنیا و نه در آخرت و گویا می بینم سر ترا که در کوفه به نیزه کرده اند و اطفال آنرا بازیچه خود گردانیده اند
پس آن بی عاقبت از شنیدن اینکلام خشمناک گردیده و روی نحس خود را گردانید و بمکان خود برگردیده و روی به لشکر نقاوت اثر
خود کرده بصدای بلند گفت که مَا تَنْتَظِرُونَ بِهِ اِحْمِلُوا بِاَجْمَعِکُمْ اِنَّمَا هِیَ اَکْلَةٌ وَاحِدَةٌ یعنی چه انتظار میکشید در حق حسین با
جمیع لشکر یکدفعه بر او حمله کنید که او یک لقمه بیش نیست آه و امظلوماه و واغریباه که بگفته آن شقی بی ایمان همه لشکر شقاوت بنیان
بر آن مقتدای عالمیان و مرکز دایره ایمان حمله ور گردیدند و تیرها و نیزه ها و آلات حرب بآن بزرگوار و اصحابش از هر جانب انداختند
آه آه واحزناه که در بعضی از کتب مراثی آورده اند که در روز عاشورا تیری از لشکر اعدا بر سر طوق خیمه جلال سرسلسله مظلومان
و شهیدان واقع شد و جناب زینب خاتون محزون را بر وقوع آن تیر در خیمه آن فرزند نذیر بشیر آگاهی و اطلاع بهم رسید پس بی اختیار
ناله غریبانه از قلب هجران کشیده و از سینه مصیبت رسیده برکشید بنوعیکه سوز ناله آن مظلومه محزونه گویا آتش به بنیان باقی
اهلبیت انداخته و همه بنوحه پس مظلوم کربلا و خامس آل عبا ارواحنا له الفدا فرمود که ایجان خواهر این ناله از چه
بود که همه شادمانی از قلبم ربود آن مکرمه عرض کرد که چگونه ناله نکنم که احترام خاندان عزت و رسالت درهم شکسته شده
و کار بجایی رسیده است بر خیمه خامس آل عبا تیر میزنند پس آن مظلوم غریب چون اینکلام از خواهر محترمه خود شنید بی اختیار
نالید و فرمود که ایخواهر ای زینب اگر بجهه زدن تیری بر خیمه برادر حسین چنین ناله و گریه کنی آه آه ندانم
که اگر در آخر این روز همه اعضا و جوارح مرا و اولاد مرا و اقربا و دوستان مرا تیر و نیزه خورده و پاره پاره شده
مشاهده کنی چگونه ناله دراز و گریه بیقراری خواهی کرد ایخواهر صبر کن که خداوند
صابران را دوست میدارد و در کلام خود فرموده است که اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِینَ.

مجد

## مجلس بیست و ششم

### در اتمام حجت فرمودن آنجناب و زید بن حسین همدانی بر لشکر شقاوت اثر و بهدایت یافتن حر و مدن او بخدمت حضرت و قبول شدن

السلام علیکم یا اهل الحق والولاء واهل المصیبة والبکاء ورحمة الله وبرکاته وبعد السلام علی محبوب الله ومحبوب رسوله السلام علی محبوب بنی الله وحبیبه السلام علی ابن ولیه وقرة عینه السلام علی نور حدقة الزهراء ونور حدقتیها السلام علی اخ الحسن وقرة عینه السلام علی غریب ارض الطف مع عیاله عزیز علی ان اسمع انک مقتول جوعا وعطشانا بغصته آه آه چه بسیار ناگوارست بر من اینکه بشنوم که جناب تو کشته شده در حالتی که گرسنه و تشنه و در غم و غصه بوده ولکن عزیز علی ان تقع فی الفرات خنازیر السود وکلابها وکنت ممنوعا من شربه وبیدک شارب میاه الدنیا والآخرة ای سید و مولای من والله که ناگوارست بر من اینکه داخل شود در آب فرات خوکهای سیاه و سگهای سیاه ظاهریه و باطنیه مثل اهل شام و کوفه و جناب تو ممنوع باشی از شرب آن و حال آنکه در قبضهٔ قدرت تواست همه آبهای ظاهریه و باطنیه دنیویه و اخرویه آه واحزناه بابی عزیز علی ان قتلوک عطشانا بعوض قتل عثمان والحال انه لا یعادل شعرک النعلان آه وامصیباه بالله که زیاده از حد بیان ناگوارست بر من اینکه بشنوم که جناب ترا تشنه شهید کرده اند در عوض تشنه کشته شدن عثمان و حال آنکه معادل یکموی جناب تو نمیشود ثقلان از انس و جان آه آه عزیز علی ان کنت معروفا بالولایة والعظمة والجلالة عند کل ذرة ونسبوک الی الضلالة والجهالة وسموک بقرن الفتنة آه واویلاه واحزناه آه چه بسیار ناگوارست بر من اینکه جناب اقدس ترا که آشنا شناسانیده بود ولایت و عظمت و جلالت جناب ترا بجمیع ذرات موجودات و اشقیا این امت نسبت دادند ترا بضلالت و جهالت و نام نهادند ترا بشاخ فتنه و حال آنکه خود بودند اصل و معدن هر فتنه الا وصلی الله علیک وعلی اصحابک ومحبیک والباکین علیک ولعنة الله علی اعدائک وظالمیک وقاتلیک خصوصا مانعیک عن شرب ماء الفرات بعد شدة العطش علیک و همین مصیبت کافیست از برای حزن و گریه و ناله دوستان بیکسیکه در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که چون در روز عاشورا تشنگی بر اهل و عیال و رجال و نساء و اصحاب مظلوم کربلا شدت کرد آنجناب روانه جانب لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه شده و از برای اتمام حجت میفرمود که یا قوم اسقونی شربة من الماء یعنی ای قوم جرعه از آب فرات بمن و دوستانم بیاشامانید که از شدت تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده ایم و ان طایفه بیشرم و حیا اصلا متعرض آن بزرگوار نشده جواب نمیدادند پس یکی از شیعیان که اسم او زید بن حسین همدانی بود پیش آمده عرض کرد که یابن رسول الله اذن میدهی مرا که نزد این قوم رفته ایشان را نصیحت کنم آنجناب او را اذن داد پس آمده در مقابل ایشان ایستاد فرمود که ای گروه خلایق بدرستیکه خداوند عزیز جلیل برانگیخت پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را بحق از برای آنکه امر و نهی او را بخلق رساند و بندگان او را بسوی او دعوت نماید و او را چراغ راه هدایت گردانید وهذا ماء الفرات تقع فیه خنازیر السود وکلابها وقد حیل بینه وبین ابنه یعنی و اینک آب فرات خوکهای سیاه و جانوران برانو در میشوند در آب خوشگوار و میآشامند و در میانه آن و فرزند او مانع و حایل شده اند پس آن اشقیاء بیحیا در جواب آن فدوی خاص آل عبا گفتند که تا چند اینچنین عبث و بیفایده میگوئی بس کن و مثال اینکلمات مگو فوالله لیعطش الحسین کما عطش من کان قبله





یعنی بحق خداوند قسم که تشنه کشته خواهد شد حسین چنانکه تشنه کشته شد آنکسیکه پیش از او بود یعنی عثمان پس چون مظلوم کربلا و کرار قیامت اشقیا شنید که دوست آنجناب را چنانکه شنیدید جواب دادند او را امر فرمود که باز گرد و بجای خود بنشین پس آن بزرگوار و یادگار حیدر کرار خود بنفس نفیس از جای برخواست و در میانه میدان بر شمشیر خود تکیه کرده و روی مبارک خود را بجانب آن گروه شقاوت شکوه کرده بصدای بلند فرمود که انشدکم الله هل تعرفونی یعنی ای جماعت به عاقبت شما را بحق خداوند قسم میدهم که راست بگوئید که مرا می شناسید قالوا نعم انت ابن رسول الله وسبطه آه واحزناه و وامصیبتاه از شدت شقاوت کوفیان و شامیان بیحیا که در جواب گفتند که بلی ترا نیکو میشناسیم تو نبیرهٔ فرزند رسول خدا و فرزند دختر او یار آنجناب بجهت تاکید و مبالغه فرمود که شما را بحق خدا قسم میدهم آیا میدانید که جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله است ایشان عرض کردند که خدا را گواه میگیریم که خوب مطلع و دانائیم بر اینکه تو فرزند آنحضرتی پس فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که پدرم جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام است عرض کردند که بلی بحق خدا که میدانیم که فرزند آنجنابی پس فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که مادرم فاطمهٔ زهرا است دختر پیغمبر شما گفتند که بخدا قسم که این را هم میدانیم پس فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که جدهٔ من خدیجه بنت خویلد اول زنان مؤمنات این امت است گفتند بخدا قسم این را هم میدانیم پس فرمود که بخدا قسم میدهم شما را که میدانید که جناب حمزه سید الشهدا عموی پدر منست گفتند قسم بخدا که میدانیم پس فرمود که بحق خداوند قسم میدهم شما را که میدانید که جعفر طیار که در جنت با ملائکه پرواز میکند عموی منست گفتند بحق خدا که میدانیم پس فرمود شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که این شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله است که من آن را بگردن خود حمایل کرده ام گفتند بلی بخدا که میدانیم پس دست مبارک را بلند کرده و بجانب فرق مقدس خود اشاره کرده فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که این عمامهٔ رسول خدا است که بر فرق خود گذاشته ام پس آن اشقیا قسم یاد نمودند که میدانیم مؤلف دلشکستهٔ محزون گوید که خداوند لعنت فرماید بر آن لاعین و علم و دانائیهای ایشان و عمل نکردنهای ایشان بعلمهای خود که آن مظلوم غریب بر زمین کربلا افتاده برخواست و نشست که ناگاه ملعونیکه خداوند هر گز دست او را از قلبهای جهنم خلاص نکرداند از عقب سر آن سرکردهٔ شهیدان برآمده و عمودی بر فرق همایونش زد که فرق مکرمش چون فرق بناحق شکافتهٔ پدر بزرگوارش جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام شکافت و همان عمامهٔ رسول خدا هم براسم دریده و پر از خون شد آه وامصیباه که بهمین قدر اذیت اکتفا نکرده آن عمامه را بغارت بردند و آنسر مقدس را بر نیزه کرده بشهرها و دیارها و مجلسها بردند پس آن بزرگوار از برای اتمام حجت فرمود که ای قوم شما را بحق خداوند قسم میدهم که آیا نمیدانید که اسلام پدرم جناب علی ابن ابیطالب مقدم است بر اسلام همه مسلمانان و علم او زیاده است از جمیع ایشان و حلم آنجناب اعظم است از مجموع ایشان و او ولی و صاحب اختیار هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه است پس آن منافقان و بیشرمان فریاد کردند که بلی بحق خداوند که ما همه اینها را میدانیم و فضل تو ای حسین بر ما مخفی و پوشیده نیست قال علیه السلام فبم تستحلون دمی مؤلف خونجگر گوید که اینجا نیز بعد از اتمام حجت کردن آنمولی نمود که چون همه اقرار بمراتب فضل او نمودند آه واحزناه و وامصیباه که فرمود که ای قوم بیحیا اگر شما همه اینها را میدانید و بر آنها قسم بذات اقدس الهی یاد کردید پس بچه سبب خون مرا حلال میدانید آه آه که آن بیدینان بیشرم و حیا سرهای خود را بزیر افکندند اصلا جواب نمیدادند زیرا که جوابی نداشتند که بدهند پس آنجناب دفعهٔ دیگر باسم اتمام حجت کرده فرمود که ای قوم آیا میدانید که پدر بزرگوارم صاحب اختیار حوض کوثر است هر کسرا بخواهد آب میدهد و هر کس را نخواهد مثل شتر جرب دار میراند و از حوض کوثر دور میگرداند در جواب گفتند که بلی میدانیم مؤلف محزون گوید که مهلا خداوند که ستم حقیقت آنست که هر گز دهان شمر شریر ملعون را از آن شهها

و از قوم جهنم حالی و فارغ نکرده اند که در وقت شهادت که مظلوم کربلا در شدت تشنگی بود از برای اتمام حجت با ملعون فرمود که ای
شمر اگر از قتل من نمیگذری بهر آنکه من بسیار تشنه ام مرا قدری آب بیاشامان تا آنکه تشنه شهید نگردم آن ملعون از روی آتش
عرض کرد که ای پسر ابی تراب آیا نیستی تو که گمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر ساقی کوثر هست و دوستان خود را آب میدهد پس
در این تشنگی صبر کن تا از دست پدرت آب بگیری پس آن بزرگوار غریب را تشنه و گرسنه به رتبه رفیعه شهادت رسانیدند
فَعَذَّبَهُ اللهُ اَشَدَّ الْعَذابِ ای شیعیان پس آنحضرت علیه السلام از برای ختم تمام حجت فرمود که ای قوم آیا نمیدانید که روز قیامت
لوای حمد در دست جد بزرگوار منست پس آن جماعت غدار مکار جواب دادند که ای حسین ما همه این سخنان را شنیدیم و میدانیم ولیکن
نَحْنُ غَيْرُ تارِكيكَ حَتّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشاً یعنی ولیکن دست از جان تو بر نمیداریم تا آنکه شربت ناگوار قتل و شهادت را بچشی
در حالتی که در شدت تشنگی بوده باشی پس چون آنحضرت خداوند دید که هر چند ایشان را موعظه و نصیحت میفرماید بر قلبهای سنگ
ایشان اصلا و مطلقا اثر نمیکند بدست مقدس ریش مبارک خود را گرفت و در آنوقت از عمر شریفش پنجاه و هفت سال گذشته بود
و روی مبارک را بجانب آسمان کرده فرمود که شدید شد غضب خداوند بر یهود در آن زمانی که گفتند عزیر پسر خداست و شدید شد
غضب خدا بر نصاری آنوقتیکه گفتند که عیسی پسر خداست و شدید شد غضب جناب اقدس الهی بر مجوس آنوقتیکه خداوند حقیقی را
گذاشتند و آتش را پرستیدند و شدید شد غضب الهی بر قومیکه کشتند پیغمبر خود را فَقالَ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلى هؤُلاءِ الَّذينَ
يُريدُونَ قَتْلَ ابْنِ نَبِيِّهِمْ یعنی پس آن بزرگوار فرمود که شدید شد غضب الهی بر جماعتی که اراده دارند فرزند پیغمبر خود را بقتل
رسانند و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که حر بن یزید ریاحی علیه الرحمه چون سخنان آنسرور را استماع نمود جواب آنجناب را
نمود یقین نمود که آن اشقیا مصمم قتل فرزند سید انبیا شده اند پس روی خود را بجانب عمر بن سعد علیه اللعنه کرد فَقالَ يا عُمَرُ اَتُقاتِلُ
اَنْتَ هذَا الرَّجُلَ یعنی فرمود ای عمر آیا تو مقاتله و مجاهده میکنی با این مرد قالَ اِي وَاللهِ قِتالاً اَيْسَرُهُ اَنْ تَسْقُطَ الرُّؤُسُ وَ تَطيحَ الْاَيْدي
عمر بد گهر در جواب حر گفت که بلی والله با او چنان قتالی کنم که آسانتر کاری که بشود این باشد که سرها از بدنها جدا شود
و دستها از شانها قطع و جدا گردد حر باو گفت که آیا در آنچه حسین بشما فرمود که برگردد بخانه و آشیانه خود رضای شما در آن نیست
عمر سعد در جواب او گفت که اگر امر با من بود در آن راضی میشدم ولکن امیر شما ابن زیاد در آن راضی نمیشود پس چون حر از حقیقت نیت عمر
مطلع شد بتدریج اسب خود را از لشکرگاه عمر بطرف ملازمین امام مظلوم حرکت داد پس قرة بن قیس که از اقوام حر بود نزدیک او آمد
حر باو گفت که امروز اسب خود را آب داده گفت نه پس حر روانه شد و گمان کرد که حر میرود اسب خود را آب دهد و گفت والله
اگر میدانستم که بخدمت آنحضرت میرود همراه او میرفتم پس در بین راه مهاجر بن اوس بر خورد پس مهاجر باو گفت که ای حر میخواهی
که بر لشکر امام حسین حمله کنی حر جواب او نداد و لرزه او را چنان میلرزید که گویا صدا میکرد مهاجر گفت که ای حر این چه حالت
که در تو مشاهده میکنم هرگز ترا باینحالت ندیده ام حر گفت که والله خود را در میانه بهشت و جهنم می بینم و بحق خدا که بهشت را بر غیر بهشت
اختیار نکنم اگر بند بند مرا از هم جدا کنند و مرا بسوزانند پس تازیانه بر اسب خود زد و از لشکر عمر بن سعد لعنه الله خود را
برد و بلشکر حضرت امام حسین رسانید پس هر دو دست خود را بر سر گذاشته و بصدای بلند عرض کرد که اَللّهُمَّ اِلَيْكَ اَنَبْتُ
فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ اَرْعَبْتُ قُلُوبَ اَوْلِيائِكَ وَ اَوْلادِ نَبِيِّكَ یعنی بار خدایا بسوی تو بازگشت نمودم پس توبه مرا قبول فرما در بدرستی
بتحقیق که ترسانیده ام دلهای دوستان ترا و قلبهای اولاد پیغمبر ترا پس خود را بخدمت جناب سید الشهدا رسانید
و عرض کرد که فدای تو شوم یابن رسول الله منم آنکسی که مانع شدم جناب ترا که بوطن اصلی خود مراجعت فرمائی و راه را بر آنجناب



بستم و کار را بر شما تنگ کردم و در این زمین بی آب و علف شما را فرود آوردم ولیکن گمان نداشتم که این جماعت بیشرم و حیا
با شما این نوع سلوک و رفتار خواهند کرد و باین شدت بر شما تنگ خواهند گرفت یابن رسول الله والله اگر میدانستم که
این بی ایمانها کار را با شما باینجا خواهند رسانید هرگز با شما بی ادبی نمیکردم و سر راه بر شما نمیگرفتم یابن رسول الله حال از
کرده خود پشیمانم آیا توبه من قبول خواهد شد پس آن فرزند رحمة للعالمین فرمود که ای حر خداوند توبه ترا قبول میفرماید پس حر از قبول
شدن توبه خود مسرور و خوشحال گردید و با کمال شوق و شعف داخل عسکر ملازمین فرزند حضرت خاتم النبیین گردید
و مشغول خدمت شد اللهم اجعل عاقبة امورنا خیرا و احشرنا مع محمد و آله الطاهرین المعصومین صلی الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعادیهم

## مجلس بیست و هفتم در شهادت حر بن یزید ریاحی و مصعب برادر او و علی پسر او و غره غلام او علیهم السلام

اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا مَعاشِرَ الْمُحِبّينَ الْباكينَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ و بعد اَلسَّلامُ عَلى اَهْلِ الْخُضُوعِ وَ مَعْدِنِ الْخُشُوعِ فَهُوَ الْاَصْلُ وَ مَنْ
سِواهُ فُرُوعٌ وَ عَلَى الَّذينَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَهُ وَ فَدَوْا نُفُوسَهُمْ لَهُ فى ساحَةِ عِزِّ قُدْسِهِ فَطُوبى لَهُمْ حَيْثُ خَلَطُوا دَمَهُمْ بِدَمِهِ وَ اشْتاقُوا لِلِقائِهِمْ
حَيْثُ اتَّصَلُوا حَياتَهُمْ بِحَياتِهِ وَ شَهادَتَهُمْ بِشَهادَتِهِ وَ اسْتَراحُوا فى ظِلالِ الْجَنَّةِ فَهُمْ فى مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَليكٍ مُقْتَدِرٍ فَقُولُوا يا اَحِبّائى
بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَ صَفاءِ الطَّوِيَّةِ يا لَيْتَنا كُنّا مَعَهُمْ فَنَفُوزَ فَوْزاً عَظيماً عَظيماً حَتّى تُحْشَرُوا مَعَهُمْ اِنْ شاءَ اللهُ بدانکه در احادیث متعدده وارد
شده است که چون حر بن یزید ریاحی علیه الرحمه یقین کرد که ابن سعد لعین با فرزند حضرت سید المرسلین مقاتله و منازعه خواهد کرد
آلت حرب را بر قامت خود استوار نمود و بر مرکب خود سوار شد و بخدمت مولای خود جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء مشرف شد
و زمین ادب بوسیده عرض کرد که ای سید و مولای من خداوند جان حر را فدای تو گرداند یابن رسول الله من اول کسی بودم که
راه بر جناب تو و اهل و عیال تو گرفتم و نگذاردم که بوطن اصلی خود مراجعت فرمائی و نمیدانستم که این ملاعین با شما این
نوع سلوک و رفتار خواهند نمود و حال که مطلع شدم و توبه کردم و توبه من قبول شد التماس من اینست که اول کسی که جان
خود را فدای آقای مقدس تو گرداند و جان ناقابل خود را در راه آستان مستطاب سعادت انتساب جناب تو در بازد تا در روز قیامت با جد بزرگوارت
اول مصافحه کند من باشم یابن رسول الله آیا میشود که مرا مرخص میدان جهاد فرمائی خواهم دل ببرم گوی وفا از میدان
مژده وصل شما را برسانم بجان جرم من از همه یاران شما بیشترست دیده مزرعه خشک بود به باران نظرت
از روی رافت و رحمت فرمود که ای حر تو نورسیده و میهمان مائی چگونه ترا اذن جدال دهم حر آنقدر الحاح و التماس نمود که آن
بزرگوار را راضی کرد که اذن جدال گرفت فَقالَ لا اَمْنَعُ رَحْمَكَ اِلّا ما بَدا لَكَ یعنی آنحضرت فرمود که ای حر خداوند ترا رحمت فرماید
بهر نوع که دل تو میخواهد چنان کن پس حر وداع کرده با هزار شوق و شعف روانه میدان قتال شد و مکرر این شعر را میخواند
اَميرى حُسَيْنٌ وَ نِعْمَ الْاَميرُ لَهُ لَمْعَةٌ كَالسِّراجِ الْمُنيرِ پس روی باهل کوفه کرده فرمود که ای اهل کوفه مادرهای شما بعزای
شما نشینند و گریه بر صورتهای خود جاری کنند ای ملاعین آیا این بنده صالح شایسته بزرگوار را بجانب خود دعوت نمودید
و چون بدیار شما وارد شد او را تنها گذاشتید و سخن شما این بود که جانهای خود را فدای او خواهید کرد حال از کجا روا
و انصاف است که بدور او جمع شده اید و میخواهید او را بقتل رسانید و چون مرغ شکاری بچنگالهای خود دستهای او را گرفته اید و اطراف
او را بلشکرهای خود بسته اید و نمیگذارید که بهیچ طرف از اطراف ملک الهی که باین وسعت است برود نه در وطن خودش نه در جای

دیگر از شهرها و صحراها و کوهها و مانند اسیری گردیده که بدست شماها مبتلا شده باشد که بر تحصیل نفع و ضرر وجود مطلقا قدرت نداشته

و حلاّؤه عن ماء الفرات الجاری تشربه الیهود والنصاری والمجوس وتمرغ فیها خنازیر السواد وکلابهم وها هم قد صرعهم

العطش آه و اغربتاه و وا مظلوماه خداوند لعنت نماید بر اهل کوفه و تمام ورحمت فرماید بر حر بن یزید ریاحی که کلامی با ایشان فرمود که

که قلبهای شیعیان را تا قیامت کباب و دیدهای ایشان را پر آب دارد و آن کلام اینست که فرمود ای جماعت بی شرم و حیا هیچ میدانید که با اولاد

سلوک نموده اید همین بس که منع کرده اید اولاد و زنان او را و دختر کوچک او را و اهل و عیال او را از آب فرات که واداران از

آب جاریست آه وا حسرتاه و وا خجلتاه که از آن میآشامند یهود و نصاری و مجوس آه و اویلاه که در آن چرا میکنند و میغلطند خوکهای سیاه

و جانوران و حیوانات که از یهود و نصاری و مجوس اند و اینک بنده های ایشان از شدت تشنگی غش کرده اند و چون نخلها از پا در آمده

اند و بر خاک هلاک افتاده اند فقال بئسما خلفتم محمدا فی ذریته لا سقاکم الله یوم الظمأ پس فرمود که ای جماعت بد عاقبت بد رعایت کردید

احوال پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را و احوال ذریه و یادگارهای باقی مانده او را آنکه خداوند سیراب نکرد شما را در روز تشنگی

بزرگ که آن روز قیامت ودر جمله از کتب اصحابست که چون عمر سعد علیه اللعنه دید که حر دست از یاری او برداشته و بجنگ او آمده مضطر شده

پس صفوان ملعون را که یکی از شجاعان نامدار بود طلبید و گفت برو و حر را نصیحت کن و اگر قبول نکرد سر او را بیاور صفوان نزد حر آمده

گفت که ای حر از عقل تو بعید است که دست از یزید برداری و بجانب امام حسین ؏ آیی که از مال دنیا چیزی ندارد حر گفت که وای بر تو ای لعین

از خدا بیخبر یزید مردیست فاسق و فاجر و حضرت امام حسین ؏ فرزند سید انبیاست و عقد مادر او در بهشت بسته شده و جبرئیل گاهواره جنبان او

او بوده و رسول خدا ؐ او را ریحانه خود خوانده از کجا روا است که دست از او بردارم و با ولد زنا پیوندم بخشش تو نیز امید است

لیکن حب دنیا ترا مانع شده صفوان چون اینها از حر شنید در غضب شده نیزه خود را حواله حر کرد حر نیزه او را رد کرده خدا را یاد نموده نیزه

خود را از زین در ربوده بر سر دست گرفت چنانچه هر دو لشکر دیدند بر چنان بر زمین زد که استخوانهای او در هم شکست پس فغان از

دو لشکر بلند شد و صفوان سه برادر داشت هر سه یکدفعه بر حر حمله کردند حر یکی را از زین در ربود و چنان بر زمین زد که گردنش شکست و در رفت

دیگری چنان تیغ زد که به دو نیم شد آن سیم فرار کرد و حر خدا را یاد کرده از عقب رفته چنان نیزه بر پشتش زد که از سینه اش بدر آمد و از اسب

در غلطید و جان بمالک دوزخ سپرد پس حر روی خود را بجانب مظلوم کربلا کرده عرض کرد که یا مولای هل رضیت عنی یعنی ای مولای

من آیا از حر راضی شدی قال نعم وانت حر کما سمتک امک یعنی بلی از تو راضی شدم تو نیز آزاد در دنیا و آخرت چنانکه

مادرت ترا نام نهاده پس عرض کرد که ای مولای من اذن میدهی که دفعه دیگر بمیدان رفته جان را فدای جناب تو کنم حضرت او را اذن

داده پس مثل شیر غران منیر و شیده و بهر طرف که روی میکرد از شجاعان و دلاوران بر خاک هلاک میانداخت و از کشتها پشتها میساخت

و بهر طرف که او روی میکرد لشکر فرار بر قرار اختیار میکردند پس چون لشکریان دیدند که تاب مقاومت محاربه حریف حر نمیشوند او را از اطراف

تیر باران نمودند و شجاع نامدار سینه خود را سپر بلا کرده بود و سعی میکرد که از پیش مولای خود بجانب دیگر نرود که ناگاه عمر بن سعد علیه اللعنه

غلام خود را با لوا آواز طلبید و در زیر آن لوا ایستاده پس تیر در کمان گذاشت و بجانب امام مظلوم غریب انداخت و بعسکر خود گفت

که شهادت دهید که اول کسی که تیر بجانب آن بزرگوار انداخت من بودم پس جمیع لشکر او با او موافقت کرده و جمیعا تیرها بر کمانها گذاشته

بجانب لشکر آن بزرگوار انداختند پس کسی نماند از لشکر آنحضرت مگر آنکه بجهة آن تیرها مجروح شد و در حدیث وارد شده

که در همان حمله پنجاه نفر از اصحاب آن بزرگوار کشته شدند و حر از قوت و شوکت و شجاعتیکه داشت متعرض تیراندازان شده

مشغول مجاهده شد و این رجز را میخواند انی انا الحر ومأوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بلاد الخیف





اضربکم ولا اری من حیف پس هیجده نفر از آن ملاعین را کشت و در حدیث دیگر هست که چهل نفر سواره و پیاده را بدرک اسفل نار فرستاد و

الدوام مقاتله میکرد تا آنکه اسب او را پی کردند پس حر پیاده حرب میکرد و این اشعار میخواند انی انا الحر ونجل الحر

اشجع من ذی لبد هزبر ولست بالجبان عند الکر لکننی الوقاف عند الفر ودر حدیث دیگر هست که مقاتله میکرد و این اشعار میخواند

الیت لا اقتل حتی اقتلا اضربهم بالسیف ضربا مفضلا لا ناکل عنهم ولا معللا لا عاجز عنهم ولا مبدلا احمی الحسین الماجد

المؤملا پس در مقام جان نثاری مجاهده و مقاتله بسیار نمود که در آن بین اراده کرد که دست از مقاتله برداشته

بخدمت امام ؏ برگردد ناگاه شنید که هاتفی میگفت که این تذهب یا حر یعنی بکجا میروی ای حر بدرستیکه حوریان جنان منتظر تواند

تواند و چون حر این آواز را شنید در همان بین میدان آرزوی بجانب امام عالمیان کرده عرض کرد که یابن رسول الله بخدمت

جدت میروم اگر پیغامی داری بفرما پس امام مظلوم کربلا گریان شد و فرمود که ای حر دل خوش دار که ما هم از عقب سر میرسیم بجهة آنکلام

خروش ناله از اصحاب امام و اهلبیت کرام بلند شد پس حر حمله بر لشکر کرد و چندان محاربه کرد که نیزه اش شکست پس شمشیر از نیام

برکشید و در دریای حرب غوطه ور گردید و بر فرق هر کس که زدی او را دو نیمه کردی پس گاهی بر میمنه و گاهی بر میسره و گاهی

بر قلب و گاهی بر جناح تاختی و از کشته پشته ساختی تا آنکه ملعونی نیزه بر سینه مهر طلبیه او زد که بشکافت پس دیگر از برای او

قوت جدال نماند پس دو نفر از لشکر شقاوت اثر چندان زخم بر او زدند که بر خاک هلاک افتاد پس جمعی از اصحاب سعادت مآب

دویدند و آن سعادتمند را از عرصه قتال برداشته بخدمت جناب سید الشهداء ؏ آوردند و در بعضی از کتب اصحابست که همینکه بر زمین

افتاد فریاد کرد که یابن رسول الله ادرکنی پس چون آواز حر بر آمد آن پناه بیکسان خود مرکب برانگیخت و بر قلب لشکر ابن سعد زد

و آن ملاعین را متفرق ساخته حر را در ربوده بنزد اصحاب آورد مؤلف گوید که فدای مهربانی و التفات و دلجوئی آن بزرگوار شوم

زیرا که در حدیث معتبر روایت شده است که آنوقتیکه بخدمت آنجناب آمد هنوز از برای او قلیل رمقی از حیات باقی بود پس

آنسرور بر بالای سر او تشریف آورده و در بعضی از کتب است که سر او را بر دامن جلال گذاشت و با آستین مرحمت غبار از روی او

پاک میکرد و دست مبارک مقدس خود را بر اطراف سر و صورت او میمالید و مکرر میفرمود که انت حر کما سمتک امک وانت حر

فی الدنیا وانت الحر فی الآخرة مؤلف دلسوخته گوید که والله هیچ شهیدی مثل پاره تن رسول الله صلی الله علیه وآله

سید الشهداء ارواحنا له الفداء بیکس و غریب کشته نشد زیرا که چون آنجناب بر خاک هلاک افتاد دیگر کسی از دوستان باقی

نمانده بود که آن بدن چاک چاک را بخیمه گاه رساند بعلاوه آنکه دشمنان هجوم آورده هر ملعونیکه بر بالین آن مظلوم ؏ میآمد باحجار

جراحتی میرسانید آه وا غریباه و وا مظلوماه که از کثرت آلات حرب که بر سر و روی آنجناب که جانم فدای او شود رسیده بود

خون چشمهای آنعین الله انا ظره را بجبطا هر گرفته بود و هر گاه میخواست که بجانب خیمه گاه نظر نماید تا به بیند که چه بر سر اهلبیت و

عیال او میآید دست بر چشم خود میکشید و آنخونها را پاک میکرد ای دوستان وای ناله کنندگان ای شیعیان بعد از مهربانیهای

اهل عصمت ؏ شوید زیرا که در حدیث است که چون احوال شهادت حر بسمع شریف جناب سید الساجدین ؏ رسید و آنجناب

مطلع گردید که میهمان تازه ایشان را شهید کردند با غایت ضعف و بیماری و ناتوانی از بستر بیماری برخواسته بر سر او

آمده و باین اشعار برای او ناله و نوحه و دعا میکرد لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح ونعم

الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح فیا رب اضفه فی جنان وزوجه مع الحور الملاح ودر بعضی از کتب

اصحابست که آنوقت حر را بخدمت جناب سید الشهداء ؏ مشرف کردند هنوز از او رمقی باقی بود پس چون دیده خود را گشود دید سر

خودرا در دامن جلال مولای خود یافت تبسم کرد و عرض کرد که ای فرزند رسول خدا از من راضی شدی پس آن صاحب لطف و رحمت فرمود که ای حر چنانکه من از تو راضیم خداوند از تو راضی باشد پس حر از این بشارت روح پاکش تا بآشیانهٔ قدس پرواز کرد فانا لله وانا الیه راجعون و بدانکه مصعب برادر حر چون برادر خود را کشته دید در بعضی از کتب اصحاب است که بخدمت امام مشرف شده و باذن آنحضرت بمیدان رفته شهید گشته و ببرادر خود ملحق گردید و ایضاً بدانکه حر را پسری بود علی نام که در میان لشکر مخالف بود و چون پسر دید که پدر و عمش شهید شدند بی طاقت شده مرکب برانگیخت و بخدمت حضرت شرفیاب شده اول رکاب سعادت انتساب آنجناب را بوسید و بعد بر سر نعش پدر آمده روی خود را بر روی او میمالید و زار زار میگریست و میگفت ای جان پدر خوشحال تو که جان خود را در راه فرزند رسول خدا در باختی حضرت فرمود که این طفل کیست او عرض کرد که من فرزند حرم که جان را در راه جناب تو در باختن نیز آمده ام که فدای قدمهای جناب تو شوم مولای من اجازت ده تا از آن جامی که پدرم و عمم نوشیدند من نیز از برکت جناب تو بنوشم آن پدر مهربان امت فرمود که یا علی تو از پدرت یادگاری علاوه آنکه حال میهمانی او عرض کرد که ای آقا و مولای من شهادت در راه جناب تو بهترین سعادات است علاوه آنکه از زندگانی دنیا سیر شده ام و میخواهم مجاور کربلای تو شوم ای مولای من از برای جان فدا کردن در راه تو بی اختیارم التماس آن دارم که در رخصتم تعجیل فرمایی پس بعد از التماس بسیار حضرت او را اذن داد و دعا در حق او فرمود پس چون بمیدان رسید جمعی از آنجا که هلاک انداخت و چون آن آقای شهیدان شجاعت او را ملاحظه فرمود در حق او دعای بلند فرمود پس لشکر هجوم آورده آن نوجوان را شهید و به پدر و عم ملحق کردند فعلیه رحمة الله وعلی قاتلیه لعنة الله و ایضاً بدانکه حر را غلامی بود عروه نام که آقازاده خود بخدمت آنحضرت مشرف شده بود پس چون آقا و آقازادهٔ خود را شهید دید سرشک از دیدگان ریخت و بی اختیار شده بدون اذن امام رو بجانب لشکر نا فرجام کرد جمعی را بدرک فرستاده پس بخدمت امام آمده زمین ادب بوسید و عرض کرد که ای آقا بآقایان معذورم دار که در مفارقت خواجه و خواجه زادهٔ خود بی اختیار شده بودم و بدون اذن بمیدان رفتم ای آقا التماس دارم که مرخص فرمایی تا این جان نالایق خود را فدای قدمهایت نمایم تا در فردای قیامت بر مفارقت خواجگان عالم افتخار نمایم آن مظهر رحمة للعالمین او را اذن داد پس او با هزار شوق و شعف جمعی دیگر را بأسفل السافلین فرستاد پس لشکر هجوم کرده او را شهید نمودند و در اعلی علیین باقا و آقازاده اش ملحق نمودند فیالیتنا کنا معهم فنفوز فوزاً عظیما

## مجلس بیست و هشتم در احوال ظهر عاشورا و نماز جماعت کردن آن مقتدای عالمیان با اصحاب خونین کفن و مجروح و مقتول شدن جمله از یاران

السلام علی المخلصین فی محبة المولی ورحمة الله وبرکاته وبعد بدانکه جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت منجّمه از برای جد بزرگوار خود جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء میفرماید که السَّلامُ عَلَی الحُسَینِ الَّذی سَمَحَت نَفسُهُ بِمُهجَتِهِ السَّلامُ عَلی مَن اَطاعَ اللهَ فی سِرِّهِ وَعَلانِیَتِهِ السَّلامُ عَلی مَن جَعَلَ اللهُ الشِّفاءَ فی تُربَتِهِ السَّلامُ عَلی مَنِ الاِجابَةُ تَحتَ قُبَّتِهِ السَّلامُ عَلی مَنِ الاَئِمَّةُ مِن ذُرِّیَّتِهِ السَّلامُ عَلَی ابنِ خاتَمِ الاَنبِیاءِ السَّلامُ عَلَی ابنِ سَیِّدِ الاَوصِیاءِ السَّلامُ عَلَی ابنِ فاطِمَةَ الزَّهراءِ السَّلامُ عَلَی ابنِ خَدیجَةَ الکُبری السَّلامُ عَلَی ابنِ سِدرَةِ المُنتَهی السَّلامُ عَلَی ابنِ جَنَّةِ المَأوی السَّلامُ عَلَی ابنِ زَمزَمَ وَالصَّفا الی ان قال کُنتَ لِلرَّسولِ وَلَداً وَلِلقُرآنِ سَنَداً وَلِلاُمَّةِ عَضُداً وَفِی الطّاعَةِ مُجتَهِداً حافِظاً لِلعَهدِ وَالمیثاقِ ناکِباً عَن سُبُلِ الفُسّاقِ وَباذِلاً لِلمَجهودِ طَویلَ الرُّکوعِ وَالسُّجودِ زاهِداً فِی الدُّنیا زُهدَ الرّاحِلِ عَنها ناظِراً اِلَیها بِعَینِ المُستَوحِشینَ مِنها آمالُکَ عَنها مَکفوفَةٌ وَهِمَّتُکَ عَن زینَتِها مَصروفَةٌ وَاَلحاظُکَ عَن بَهجَتِها مَطروفَةٌ وَرَغبَتُکَ فِی الآخِرَةِ مَعروفَةٌ حَتّی اِذِ الجَورُ مَدَّ باعَهُ وَاَسفَرَ الظُّلمُ قِناعَهُ وَدَعَا الغَیُّ اَتباعَهُ وَاَنتَ فی حَرَمِ جَدِّکَ قاطِنٌ وَلِلظّالِمینَ مُبایِنٌ جَلیسُ البَیتِ وَالمِحرابِ مُعتَزِلٌ عَنِ اللَّذّاتِ وَالشَّهَواتِ تُنکِرُ المُنکَرَ بِقَلبِکَ وَلِسانِکَ عَلی حَسَبِ طاقَتِکَ وَاِمکانِکَ ثُمَّ اقتَضاکَ العِلمُ لِلاِنکارِ وَلَزِمَکَ اَن

شهادت مصعب برادر حر

شهادت علی پسر حر

شهادت غلام حر





تُجاهِدَ الفُجّارَ فَسِرتَ فی اَولادِکَ وَاَهالیکَ وَشیعَتِکَ وَمَوالیکَ وَصَدَعتَ بِالحَقِّ وَالبَیِّنَةِ وَدَعَوتَ اِلَی اللهِ بِالحِکمَةِ وَالمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ وَاَمَرتَ بِاِقامَةِ الحُدودِ وَالطّاعَةِ لِلمَعبودِ تا آنکه آنجناب علیه السلام فرمود که فَالوَیلُ لِلعُصاةِ الفُسّاقِ یعنی پس وای بر عاصیان فاسقان لَقَد قَتَلوا بِقَتلِکَ الاِسلامَ بتحقیق که بشهید گردانیدن جناب تو کشتند اسلام را وَعَطَّلُوا الصَّلاةَ وَالصِّیامَ و معطل گردانیدند نماز و روزه را مؤلف گوید که اگر خواهید از احوال آنجنابی که جمیع اسلام بوجود او برپا بود بلکه عمود خیمهٔ شیبا بود و بشهادت او نماز و روزه بلکه اسلام کشته شد در وقت ظهر عاشورا و نماز جماعت کردن او و در حین مقاتله و مجاهده مطلع شوید بدانید که از احادیث متعدده معتبره معلوم میشود که در وقت زوال ظهر روز عاشورا جنگ در نهایت شدت و غلبه بود و از هر طرف لشکر کوفه و شام ازدحام کرده بودند و امر را بر لشکر امام تشنه کام تنگ گرفته بودند و مدام ابن سعد لعین فریاد میکرد و میگفت که عجلوا عجلوا یعنی تعجیل کنید تعجیل کنید و کار حسین و اصحابش را بسازید و از اطراف دلاوران آن بی ایمان تیرها بر کمانها گذاشته بجانب آن مقتدای انس و جان و پیشوای لب تشنگان و سر خیل سلسلهٔ غریبان میانداختند و در حدیثست که در آنوقت عمرو بن قرظه انصاری خود را بلاگردان آن آقای شهیدان کرده بود و از هر طرف که تیر و نیزه میآمد بجان خود میخرید خداوند او را غرق رحمت خود فرماید که نمیگذاشت که بر بدن مقدس آن مظلوم آلت حربی وارد شود و میگفت که من حمایت میکنم اهل دین را و میزنم زدن شخصی که سر از بیعت باز زند آه فدای مولای حسین باد مال و جان من و در حدیثست که معلوم میشد که مشتاقانه جهاد میکرد و آنقدر جهاد نمود که جمع کثیری از اشقیا را بدرک فرستاد آخر الامر آنقدر آلت حرب بر بدنش آمد که از پا درآمد چون بزمین افتاد رو بجانب پیشوای شهیدان کرد و عرض کرد که یا مولای ادرکنی و چون صدای آن قدیمی بگوش شریف سرور شهیدان رسید عنان مرکب را بجانب او گردانید پس دید که از کثرت جراحات از پا درآمده و مطلوب خود رسیده پس باواز بلند فرمود که ای فدایی من چه حال داری و چون او صدای مولای خود را شنید چشمش بر جمال عدیم المثال آقا افتاد و عرض کرد که یا ابن رسول الله آیا بعهد خود وفا کردم یا نه پس آقای دلشکستگان و سرور مظلومان فرمود که بلی ای عمرو نیکو بعهد خود وفا کردی و حق فرزند پیغمبر خود را ضایع نکردی ای عمرو دلخوش دار که چون من داخل جنت شوم تو پیش پیش من خواهی بود پس عمرو با این بشارت زخمهای قلب جراحت دیده اش شفا یافت و آه حسرت از دل پر درد برکشید و در قدم مولای خود جان سپرد انا لله وانا الیه راجعون پس چون که غلام سیاه و آزاد کردهٔ ابی ذر غفاری علیه الرحمة بود بخدمت آقای مظلومان ارواحنا له الفداء شرفیاب شده اذن جدال خواست پس آن فرزند رحمة للعالمین فرمود که ای غلام ترا مرخص کردم که بهر طرف که میخواهی بروی تو در این سفر همراهی ما نمودی برای طلب عافیت پس مبتلا مشو بگرفتاری ما آن غلام نیک انجام عرض کرد که یا ابن رسول الله اَنا فِی الرَّخاءِ اَلحَسُ قِصاعَکُم وَفِی الشِّدَّةِ اَخذُلُکُم یعنی یا ابن رسول الله از کجا رواست که من در حال رفاهیت کاسه های شما را بلیسم و حال که وقت شدت شماست روی بگردانم و شما را واگذارم وَاللهِ اِنَّ ریحی لَمُنتِنٌ وَاِنَّ حَسَبی لَلَئیمٌ وَلَونی لَاَسوَدُ فَتَنَفَّس عَلَیَّ بِالجَنَّةِ فَیَطیبَ ریحی وَیَشرُفَ حَسَبی وَیَبیَضَّ وَجهی یعنی بخدا سوگند که بوی من بد است و نسبم پست و رنگ من سیاه است ای مولای من این اندوه را از دل من بردار و مرا اذن جهاد عطا فرما تا داخل جنت گردم پس نیکو گردد بوی من و شریف شود حسب و نسب من و نورانی گردد روی من وَاللهِ لا اُفارِقُکُم حَتّی یَختَلِطَ هذَا الدَّمُ الاَسوَدُ مَعَ دِمائِکُم یعنی قسم بخداوند که سر از کمند خدمت بر ندارم تا اینکه این خون سیاه مخلوط گردد بخونهای طیب و طاهر شما اهلبیت عصمت و طهارت تا برکت اطیب و اطهر گردد پس بالحاح بسیار اذن جدال گرفته روی بمیدان شهادت کرده این رجز را خواند کَیفَ تَرَی الکُفّارُ ضَربَ الاَسوَدِ بِالسَّیفِ ضَرباً عَن بَنی مُحَمَّدٍ اَذُبُّ عَنهُم بِاللِّسانِ وَالیَدِ اَرجو بِهِ الجَنَّةَ یَومَ المَورِدِ یعنی چگونه مشاهده میکنند کفار شمشیر زدن غلام سیاه را در راه اولاد امجاد محمد مصطفی صلی الله علیه وآله دفع میکنم اذیت اشرار را از این بزرگواران بدست و زبان

وباین عمل امید دارم در روز قیامت درجات عالیه جنان را پس آن بظاهر سیاه و بباطن سفید روی کرد بجانب آن قوم عنید باطن سیاه و ظاهر سفید و در دریای حرب غوطه ور گردید و جمعی از آن اشقیا و ثشان را باسفل السافلین رسانید پس خود شربت شهادت نوشید و از دست ساقی کوثر سیراب گردید و چون آن غلام غریب وحید که بفدای او باد ظاهر سیاه و سپید از شهادت آن غلام فدوی با خبر گردید بفدای آن لطف و مرحمتت گردم که خود بنفس نفیس بر سر جسد او تشریف آورد و روی نیاز بدرگاه حضرت بی‌نیاز کرده و در حق او این دعا کرد که اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهَهُ وَطَیِّبْ رِیحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْاَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَیْنَهُ وَبَیْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یعنی ای خداوند من سفید گردان روی او را و بخوش گردان بوی او را و محشور گردان او را با نیکان و ابرار و آشنایی قرار ده در میانه او و میانه محمد و آل محمد ع از حضرت امام زین العابدین ع روایت شده است که آنجماعتیکه شهدای کربلای معلی را دفن کرده اند آن غلام را یافتند که بوی مشک از او بو دیده و ستان دوی ناله کنند کالبد انید که در بعضی از کتب صحابه روایت کرده است که آن زمان اول وقت ظهر روز عاشورا بود پس ابوثمامه انصاری پیش آمد و بخدمت امام زمان و مقتدای عالمیان عرض کرد که یابن رسول الله جانم فدای تو باد وقت ظهر داخل شده و در این وقت که فدای جناب تو میگردم آرزوی آن دارم که نماز را وداع کنم نماز جماعتیکه در خدمت جناب تو گذارده شود چون آن قبله عالمیان این کلام را شنید از قلب مبارکش آهی کشید و فرمود که نماز را بخاطرم آوردی خداوند ترا از نماز گذارندگان محسوب دارد از این جماعت کفار آنقدر مهلت بخواه که نماز را وداع کنیم پس او هرچند مهلت طلبید و گفت که ای قوم فرزند پیغمبر خود را آنقدر مهلت دهید که با اصحاب خود عبادت پروردگار را وداع نماید آن گروه بیدین بیحیا مهلت ندادند آخرالامر لاعلاج شده زهیر بن قین بجلی و سعد بن عبدالله حنفی رحمة الله علیهما جان خود را در پیش روی آن قبله عالمیان سپر ناوک بلا کردانیده در پیش صف ایستادند و آنچه از اصحاب کشته نشده بودند در عقب سر آنجناب صف کشیده در کمال خضوع و نهایت خشوع با آنجناب نماز گذاردند که ارواح انبیا و اوصیا و جمیع ملائکه مقربین ع متعجب در آمدند و حال آنکه همه اعضای ایشان مجروح و خون چکان بود و در روایت شده است که از بس تیر و نیزه بر بدن آن دو سعادتمند از حد رسیده بود از خود بیخود شده بودند تا بحدیکه قبل از آنکه نماز تمام شود سعید سعادتمند از پا در آمد و بزمین افتاد و دست نیاز بدرگاه حضرت بی‌نیاز بلند کرده عرض کرد که خداوندا گواه باش که در نصرت فرزند پیغمبر تو کوتاهی نکردم سلام مرا به پیغمبر خود برسان و مرا بجوار رحمت خود واصل گردان این کلام را گفت و جان پاک را بجان آفرین تسلیم نمود و چون اصحاب از نماز فارغ شدند دیدند که سیزده چوب تیر بر بدن مبارکش نشسته بغیر از زخمهای بسیار دیگر که بر او بود مؤلف گوید که آه آه از مصیبتهای روز عاشورا که چه بزرگان دین و چه خیار از صالحین که در نصرت فرزند حضرت خاتم النبیین فدای ارواح العالمین بر خاک هلاک و بر زمین افتادند و از برای هدایت و نجات شیعیان گناهکاران گوی سعادت در میدان شهادت در ربودند و بفیوضات ابدیه و سعادات دائمیه کامیاب گردیدند از آنجمله بعد از ادای فریضه جناب مسلم بن عوسجه اسدی عازم میدان شد و از اکابر علماء دین و اعاظم زهاد و عباد امت حضرت سید المرسلین ص بود و از جمله بزرگان صحابه خامس آل عبا علیه الاف التحیة والثنا بود و در فضیلت آن بزرگوار همین بس که امیر مؤمنان و مولای متقیان و فخر اهل زمین و آسمان علیه صلوات الملک المنان او را برادر خود خوانده بود و برادر خواندگی آنحضرت معروف بود و چند دفعه قرآن را در نزد آنحضرت خوانده بود و تعلیم گرفته بود و در شجاعت وحید عصر و فرید دهر بود و بسی شجاعان و گردنکشان از کفار و بی‌ایمانان را در زمان جناب امیر مؤمنان ع به تیغ بیدریغ بر خاک مذلت و هلاک انداخته و باسفل السافلین رسانیده بود و در میانه همه قبایل معروف بشجاعت بود آه آه و داغ بر سیاه که در روز عاشورا چون خامس آل عبا را غریب و بی یار دید بخدمت آن مظلوم آمده زمین ادب بوسید

تشریف آوردن امام ع بر سر جسد غلام

احوال آنحضرت و نماز جماعت بستان در ظهر عاشورا

مهلت خواستن برای نماز و مهلت ندادن آن بی‌شرمان

فضائل مسلم بن عوسجه





واذن جدال و فدا شدن طلبید و از بس آن بزرگوار ع او را دوست میداشت و او را عموی خود میخواند راضی نمیشد که او را اذن جدال دهد آخرالامر از بس مبالغه و التماس نمود اذن جدال تحصیل نموده بر اسب خود سوار شده عرصه قتال را بنور جمال خود منور فرمود و با طرف جولان میکرد و مدایح امام و مقتدای خود را با آواز بلند بیان میفرمود و مبارز میطلبید و احدی جرأت مقاتله با او نمیکرد و هر شجاع بجنگ او میآمد هنوز بمیدان نرسیده بجهنم واصل میشد تا آنکه پنجاه نفر از شجاعان نامدار را بخاک هلاک انداخت آه آه و واسفاه که آخرالامر هجوم عام کرده از چهار طرف بر او احاطه کردند آه آه که بر آن عالم عامل کامل زخم بسیار زدند و آن بزرگوار از اسب بر خاک افتاد دیگر هم بدرک فرستاد پس از کثرت جراحات آه آه که از اسب در غلطید و نعره کشید و عرض کرد که ادرکنی یابن رسول الله پس جناب امام علیه السلام با حبیب بن مظاهر علیه الرحمه بر سر بالین او شتافتند و هنوز از او رمقی باقی بود که بر سر او رسیدند پس جناب حضرت باو فرمود که رَحِمَکَ اللّٰهُ یَا مُسْلِمُ فُزْتَ بِالشَّهَادَةِ وَاَدَّیْتَ مَا کَانَ عَلَیْکَ یعنی خداوند ترا رحمت فرماید ای مسلم که بسعادت شهادت رستگار گردیدی و آنچه تکلیف تو بود بعمل آوردی و اینک ما هم عنقریب در عقب تو میآئیم و بخدمت جد م رسول الله ص مشرف خواهیم شد فَمَنْهُمْ مَنْ قَضٰی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ ثم قال حبیب لاقوام انت سیدهم وقائدهم یعنی مسلم چشمهای خود را گشود و عرض کرد که یابن رسول الله خوشحال جماعتیکه مثل جناب تو آقای ایشان و قافله سالار ایشان بوده باشی پس حبیب گفت که ای مسلم بر من دشوار است که ترا باین حال مشاهده کنیم لکن اُبشِر بالجنة اَبشِر بالجنة لیکن ای مسلم بشارت باد ترا بهشت بشارت باد ترا بهشت مسلم با آواز ضعیف نحیف جواب داد که جزاک الله خیرا یعنی ای حبیب خداوند ترا جزای خیر دهد پس حبیب گفت که ای مسلم اگر میدانستم که بعد از تو زنده خواهم بود میگفتم که هر وصیتی که داری بکن لیکن یقین دارم که یک لحظه دیگر بتو ملحق خواهم شد مسلم گفت که وصیت من اینست که دست از یاری فرزند فاطمه طاهره ع برنداری تا جان خود را فدای او کنی حبیب گفت که برب کعبه که چنین خواهم کرد پس مسلم او را دعا کرده بعد رو خود را بجانب جناب سید الشهداء ع کرده عرض کرد که یابن رسول الله ص رفتم تا مژده ورود شما را بجد و پدرت ع برسانم و مرغ روح بآشیانه دار السلام پرواز کرد و پسر مسلم چون پدر را کشته و در خون غلطیده دید آه آه که بیتاب شد و از برای خونخواهی خون پدر روی بمیدان نهاد جناب امام ع او را صدا زده فرمود که ای نوجوان پدرت در راه ما کشته شد اگر تو نیز کشته شوی مادرت در این سفر بیکس میشود مؤلف گوید که بفدای آن قلب مرحمت منزل جناب سید الشهداء ع شوم که بجهت بیکس شدن مادر آن نوجوان تکلیف مراجعت از جهاد فرمود آه آه نمیدانم آن بزرگوار بر چه حال بود که در وقت میدان رفتن فرزندان نوجوان خواهر خود جناب زینب ع ایشان را تکلیف بمراجعت نفرمود و حال آنکه میدانست که بعد از ایشان و شهادت جناب خودش خواهر با جان برابرش تنها و بیکس میشود آه آه واحزناه آیا بر چه حال بود که در وقت رفتن نوجوان نو داماد خود حضرت قاسم ع بعد از آنکه او را اذن جهاد داد دیگر تکلیف بمراجعت نفرمود با آنکه میدانست که مادرش و عروسش هر دو بیکس و بی یاور میشوند آه آه واویلاه آیا آن بزرگوار بر چه حال بود که فرزند دلبند نوجوان خود جناب علی اکبر را میدید که در دریای حرب غوطه ور گشته و از ضرب تیرها و نیزه‌ها و عمودها بدرجه رفیعه شهادت خواهد رسید و مادر او غریب و بیکس و بی یاور با اسیری بکوفه و شام خواهد رفت و مع هذا آن نوجوان را بعد از اذن جدال تکلیف بمراجعت نفرمود بلکه ترغیب و تحریص بجهاد میفرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم در حدیثست که پسر مسلم چون ممانعت امام خود را شنید خواست که بفرموده حضرت برگردد مادرش در عقب سر او دوید و فریاد میکرد که ای جان مادر اگر از میدان برگردی و جان خود را مثل پدرت فدای فرزند رسول الله ص نکنی شیر خود را بتو حلال نخواهم کرد و از تو راضی نخواهم شد پس پسر روی بمیدان کارزار نمود و مشغول جهاد شد و مادر نیکو اختر صالحه مؤمنه در کنار میدان ایستاده بود و او را

تحریص کردن مادر مسلم پسر خود را بجهاد

تکلیف بمراجعت کردن حضرت پسر مسلم را و تکلیف نکردن فرزندان زینب و قاسم و علی اکبر را

تحریص و ترغیب بجهاد نمود و میگفت که ایجان فرزند سعی کن که جان خود را فدای فرزند پیغمبر آخر الزمان کنی تا بسعادت ابدی فایز و رستگار
شوی آه آه ای فرزند اگرچه میدانم که مثل آقای مظلومت بسیار تشنه لیکن اندک زمان دیگر سعی و کوشش نمای که امید دارم که الآن از دست
پدر بزرگوارش ساقی کوثر سیراب شوی پس آن جوان خود را بر لشکر مخالف زده بیست نفر را بدرک نار فرستاد آه آه که لشکر کوفه
و شام در اطراف او جمع شده او را از پا درآوردند و سرش را بریده بجانب مادر دلسوخته اش انداختند آه آه آخر ناله که مادر غمدیده اش
آن سر تازه بریده نوجوان خود را برداشته و بر سینه بیکینه خود چسبانید و بعد از آن بسیار بوسید و بوئید و بر آن نگریست و زار زار گریست
و میگفت که ایفرزند سعادتمند آفرین بر تو باد که خود را بسعادت ابدیه رسانیدی و مادر خود را راضی نمودی و در نزد خاتون جنان روسفید
و سرفراز کردیدی پس جناب سید الشهدا و هر کس در اطراف ایستاده بودند بر احوال و رفتار آن زن و شوهر و پسرش گریستند و جناب
حضرت آن زن را نزد خود طلبیده او را نوازش بسیار نمود و تسلیه و تعزیه فرمود و بوعده بهشت او را مسرور کردانید و او را با اهل حرم محترم روانه
مؤلف دلسوخته گوید که آه آه که هیچ اهل بیتی غریبتر و بیکس تر از اهلبیت خامس آل عبا مظلوم کربلا نبود اید وستان
که سر در شهیدان چگونه زن مسلم را در عزای شوهر و نوجوانش تسلی دادند آه آه که زنان اهلبیت را احدی تسلی نداد و جناب زینب خاتون
در شهادت پسران و نوجوانانش مجلس تعزیه نگرفت آه و مصیباه که کسی مادر حضرت قاسم را دلجوئی در شهادت فرزند نوداماد
نکرد آه آه و مصیباه که مادر جناب علی اکبر را احدی در مفارقت و مصیبت آن نوجوان تسلیه و تعزیه نداد ای کاش که در عوض تعزیه آنها را
اذیت نکرده بودند و خیام طاهرات ایشان را نسوزانیده بودند آه آه و اخرناه کاش مقنعها از سر ایشان نکشیده بودند و بیاری
نبرده بودند واویلاه و وامصیباه ای کاش که سرهای نوجوانهای ایشان را بر سر نیزه ها نکرده بودند و همسفر مادرها و عمهها و خالهها نکردانیده
بودند فلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلوات الله و سلامه علی محمد و آله الطاهرین و علی شیعتهم المرضیین و لا سیما علی
الشهداء المکرمین المقربین و لعنة الله علی اعدائهم من الاولین و الآخرین من الجنة و الناس اجمعین

## مجلس بیست و نهم در شهادت حبیب بن مظاهر علیه الرحمة است

اَلسَّلامُ عَلَی الْمُقیمینَ لِعَزاءِ الشُّهَداءِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ و بعد اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ وَ عَلَی الْاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنائِکَ
وَ اَناخَتْ بِرَحْلِکَ عَلَیْکُمْ مِنّی جَمیعاً سَلامُ اللهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ لا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلی
عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ خُصُوصاً عَلی حَبیبِ بْنِ مُظاهِرٍ الْاَسَدِیِّ الْفِدائِیِّ الْمُتَکَفِّفِ لَدی بابِ اللهِ تَعالی
وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ تَحِیّاتُهُ وَ عَلی اَعْدائِهِمْ عَذابُهُ وَ نَکالُهُ وَ نِقْماتُهُ بدانکه در جمله از کتب اصحاب نقل شده است که حبیب بن مظاهر
اسدی رحمه الله از جمله اجلاء اصحاب حضرت خاتم النبیین بود و در خدمت آنحضرت و حضرت سید اوصیا و در ملازمت حسنین عمری
گذرانیده بود و در علوم دینیه و معارف یقینیه بدرجات عالیه و مراتب کامله رسیده بود و در کمال علم و عمل و زهد و تقوی بود و احادیث
بسیار و تمام قرآن مجید را حفظ کرده بود و قائم اللیل و صائم النهار بود و شبها را در مساجد بسر میبرد و تا صبح تلاوت کلام الله مجید مینمود
و برخی از شب را در نماز و جمله از آنرا با معبود بیاز براز و نیاز بود گاهی در رکوع و زمانی در سجود و برخی را گریه و زاری و مناجات و بیقراری
مینمود و دل از دنیای دنیه برتافته و خود را ببرگ آشنا ساخته چشم از دار فانی پوشیده و مشغول دار باقی بوده و دست توکل بعروة الوثقی
محبت حضرت رسول الله و حضرات آل الله علیهم السلام محکم کرده بود و تبری جستن از دشمنان ایشان فخر مینمود و در آخر عمر سعادت آنرا
یار و یاور گردیده و من جمله ملازمین سعادت آئین خامس آل عبا جناب سید الشهدا روحنا له الفدا بود و در سفر حسرت اثر کربلای معلی
بلوازم خدمتکاری قیام و اقدام مینمود و باین سبب سر باوج مفاخرت میسود آه آه که چون روز عاشورا شد و صفوف کفر و اسلام در مقابل



یکدیگر آراسته گردید و نایره حرب اشتداد بهمرسانید و جمعی از اصحاب امام غریب بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیده و با علیین
رسیده بودند و بسیاری از منافقین مقتول و در اسفل السافلین بعذاب ابدی گرفتار شده بودند که آن پیر روشن ضمیر شوق جانسپاری در
کانون سینه اش جوان گردیده بشوق تمام بخدمت امام تشنه کام علیه آلاف التحیة و السلام کامیاب گردیده زمین ادب بوسیده عرض کرد که ای امام

گرچه از بار الم قامتم خم در جهان | لیک من دارم اثر تیرآبی در کمان
گرچه اشکم داده بر سیل سیه موی سفید | لیک در شیرم شتاب چون قوم یزید
پیرم اما پیر کارم موسم کار است نی | بیشتر باشد بها جو هر تیغ کهن
از جوانان بیشتر دارم شتر شوق مصاف | بیشتر زین جوهر تیغم نخنجد در غلاف
آمدم با پیرم از حسبت تیشه دیگر | بلکه از فیض شهادت زنده گیرم
ای مولای من حبیب اگرچه پیر است لیکن در خاک روبه خانه دختر پیر

زمین گیر است ای سید من اگرچه موی سفید در مرغزار بدنم دمیده لیکن پشتم از بار وفاداری حق گذاری خمیده بلکه گردیده این آستان حرم گشته ام
محرم این کعبه بودم تا که محرم گشته ام چشم آن دارم که گردی پیرم را دستگیر ای چون رحمی باحوال گرفتاران پیر پس چون آنحضرت
رحمة للعالمین اذن جدال و میل بقتال حبیب را استماع فرمود گریست و فرمود که ای حبیب تو یادگار از جدم حضرت حبیب رب العالمین
و بوی پدرم حضرت سید المرسلین و سید الوصیین را از تو استشمام مینمایم بعلاوه آنکه ترا ضعف پیری دریافت نموده و قوت مجادله با مبارزان
معرکه قتال نداری چگونه قلبم راضی شود که ترا اذن جدال دهم آن پیر روشن ضمیر عرض کرد که ای سید و مولای من در پیری طمع آن دارم
که سر خط آزادی از جناب تو گرفته تاج فرق خود کرده از برای رسالت بخدمت جد و پدر و مادر و برادر بزرگوار آنجناب و گوی سعادت
در میدان شهادت بربایم بنده چون پیر شد در بند کی نیستش چندان خطی از زندگی حق خدمت را در آن افتادگی میدهند
سر خط آزادگی یابن رسول الله نمیتوانم دید که این پیر غلام زنده باشد و نوجوانان هاشمیه بشمشیر آبدار هلاک شوند شوق شهادت در این
پیر بیش از جوانان است پیران تلاش را ز جوانان فزون کنند حرص گدا بود طرف شام بیشتر یابن رسول الله چه میشود
که چنانکه مویم سفید است از برکت قدم های جناب تو خندان در روز قیامت نیز رویم سفید باشد اگرچه چشم از بار معاصی خمیده
و لیکن میدانم که چون شهید راه تو گردم در یوم الحساب سر خجالت پیش نخواهم انداخت ای سید و مولای من چه میشود که در میانه این
نوجوانان سعادت نشان شهید پیری هم داشته باشی پس آن پیر روشن ضمیر چندان ناله و زاری و الحاح و بیقراری نمود که آقای
همه جوانان اهل جنان او را اذن جدال مرحمت فرمود پس چون باذن جدال کامیاب گردید شادمان و متبسم گران تیغ خود را بجولان
درآورده روی بمیدان منافقان نهاد آمد میان معرکه تیغ بکف دلیر افتاد در میان رمه مسیحو زه شیر هر کس که دید
چرخ زمانش دلیر گفت بسته کمر بقتل عدو بار چرخ پیر پس آن پیر ناتوان از شجاعت و قوت ایمان شصت و دو نفر از آن
بیدینان را بدرک نیران فرستاد پس ملعونی ضربتی بر او زد و از پا درآمد از غیرتیکه داشت خواست که برخیزد که ناگاه حصین بن نمیر
علیه اللعنه تیغی بر فرق مبارکش زد که بر خاک هلاک در غلطید پس روی خود را بجانب حضرت امام کرده و عرض نمود که یا مولای
یابن رسول الله ادرکنی پس چون صدای آن پیر ناتوان بسمع شریف امام تشنه لبان رسید مرکب برانگیخت و چون بر سر آن پیر
زمین گیر رسید بر بالین او نشست و باکمال لطف و ملاطفت و مهربانی سر او را از خاک برداشته بر دامن مرحمت خود گذاشت پس چون حبیب چشم باز کرد
و سر خود را بدامن مرحمت حبیب رب العالمین دید زبان عذرخواهی گشود و عرض کرد که ای آقای شهیدان بخدمت جدت رو دارم
اگر خدمتی داری بفرما مؤلف دلکباب گوید که آه آه و آه جگرم از برای غریبی جناب سید الشهدا روحنا له الفدا خون است زیرا
که هر شهیدی که برخاک می افتاد پناه و آن بزرگوار میبرد و آن فریادرس شده عالمیان بر سر بالین او رفته سر او را بر دامان مرحمت
گذاشته نوازش میفرمود و وقتیکه خود برخاک کربلا افتاده بود کسی نبود که سر آن مظلوم غریب را بر دامان گذارد آه آه که خود قدری از خاک

کرم کربلا را جمع کرده سر مجروح خون آلوده خود را بر روی او گذاشته و گریه سر داد و میفرمود که آه من غربتی و وحدتی و جوعی و عطشی یعنی
آه آه از غربت من و تنهائی من آه آه از تشنگی و گرسنگی من یا قوم اسقونی شربة من الماء فهل اسقیتم شربة من الماء یعنی
ای قوم یکجام از آب بدهید یا در بیابان بجز خواری بی طاقت بود و کسی آنجناب را جواب نمیداد مگر به تیرها و نیزها پس
حبیب عرض کرد که ای مولای من منت خدا را که موی سفید خود را در راه وفای شما بخون خود خضاب کردم پس جناب سید الشهدا از
وداع کردن حبیب گریست و فرمود که ای حبیب خداوند ترا رحمت فرماید بشارت باد ترا بهشت برو که ما هم از عقب تو میآئیم پس چون حبیب این
بشارت را شنید از شوق جان در قدم آن بزرگوار بجهان آفرین تسلیم کرد و روح پاکش بآشیانه جنت پرواز نمود انا لله و انا
الیه راجعون پس از شهادت آن پیر روشن ضمیر جناب امام علیه السلام و اهلبیت کرام و جمیع اصحاب گریه و نالهای شدید نمودند منقولست
که بدیل بن حریم حرامزاده که قاتل جناب حبیب علیه الرحمه بود چون او را شهید کرد سر او را از بدن جدا نمود و بر گردن اسب خود آویخته روانه
مکه معظمه شد و در آن وقت آن ملعون داخل شهر مکه شد پسر حبیب با میدانکه کسی از عراق بیاید و از احوال پدر خود خبری گیرد بدر دروازه بر سر راه
ایستاده بود از آن ملعون پرسید که از کجا میآئی و این سر کیست آن بدبخت گفت که از کوفه میآیم و این سر حبیب بن مظاهر است که او را در کربلا کشتم
پس چون آن پسر خبر شهادت پدر را از قاتل او شنید سنگی بر سر آن ملعون زد و او را بدرک فرستاد و سر نازنین پدر را برداشت برسینه گرفت
و شروع بناله و نوحه نمود پس پسر حبیب بعد از گریه و زاری و ناله و عزاداری سر پدر بزرگوار را برده در قبرستان مکه معظمه دفن کرد و اهال
آن مقبره مشهور است بزار رأس الحبیب و جسد شریفش در رواق کربلای معلی بر در روضه مقدسه جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء دفن و در
باب امانت مؤلف گوید تن حبیب که در کربلا شده در بان هزار سر آمده در دوش سپهسالار ذوحرم آل علی
دوام خلود المقربین فی اعلی علیین ولعنة الله علی قاتله دوام دوام المنافقین فی اسفل السافلین یالیتنی کنت معه فافوز فوزا عظیما
ابدا ابدا دائما ــــــــــــــــــــ لا انقطاع له

## مجلس سی ام در شهادت وهب علیه الرحمه است

السلام علی الباکین علی اهل المحبة والولاء و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی الموفی بعهدک فی ذری التشریع و
التکوین و سلم علی من ابتلیته بالم لم یبتل بمثله احد من السابقین والاحقین الذی کان التوجه الیه مرآة لافئدة العارفین و الاشتغال باقامة عزائه
مشکاة لقلوب الاولین والآخرین سیدنا و سید المظلومین المجروحین ابی عبدالله الحسین اکرم المستشهدین و علی ذریته الطیبین الطاهرین
المعصومین و علی اولاده المظلومین المقتولین المذبوحین و علی اصحابه المهمومین المغمومین المقهورین علیهم رحمة الله ابد الآبدین و علی ظالمیهم
و قاتلیهم لعنة الله دهر الداهرین بدانکه در احادیث معتبره روایت شده است که چون در روز عاشورا صفوف قتال و جدال
آراسته گردید و مدام از طرف حق و باطل بر یکدیگر متیاخت و اهل محبت و ولاء بدرجه رفیعه شهادت فایز و بدار السرور با غلمان و حور محشور
میشدند و اهل عداوت و عناد فنا بمالک نیران میسپردند و در اسفل سافلین با متمرده و شیاطین بزنجیرهای آهنین قرین میگردیدند و بازار
حرب در نهایت اشتداد بود و بعد از شهادت حر بن یزید ریاحی و برادرش و پسرش و غلامش و مسلم بن عوسجه و پسرش و حبیب بن مظاهر
متحیر بودند که از جانب امام تشنه جگر علیه السلام که گوی سعادت در میدان شهادت در پی مثال او دوان خواهد بود که ناگاه دید
ضعیفه صالحه کامله که قمر نام داشت نزد فرزند خود وهب آمد و گفت ای فرزند ارجمند و ای آرام دل مستمند عمری ترا پروردم و در آن
جوانی تو میوه مراد نچیدم و آنقدر ترا دوست میدارم که یکدم از تو مفارقت نتوانم ولیکن ای فرزند عزیز نگاه کن که چگونه فرزند محمد مصطفی
و سرور سینه علی مرتضی و میوه قلب فاطمه زهرا یعنی جناب خامس آل عبا مظلوم در دشت کرب و بلا چگونه در میانه میدان بیکس ایستاده و این ظالمان





کردست خود را در عروة الوثقی محبت او زده اند یکسر دند و بدرجه رفیعه شهادت فایز میشوند ای فرزند گرامی چه بسیار دوست دارم
که جان خود را فدای این بزرگوار کردی تا در فردای قیامت بشفاعت جدش داخل عوالم جنت گردی و من هم در نزد مادر او حضرت
سیده نساء عالمیان رو سفید و کامیاب باشم از زن سعادت مند گفت که ای فرزند اگر میخواهی که حق شیرم را بر تو حلال کنم
باید در این ساعت رفته جان شیرین خود را فدای این جان جهانیان کنی و در حدیث است که وهب نوجوانی بود در نهایت حسن و جمال و در
غایت صباحت و کمال و بزیور علم و عمل آراسته و بصفت زهد و تقوی پیراسته و در آن زمان سعادت توامان هفده روز از دامادی او زیاده
نگذشته بود و هنوز در باغستان شادمانی چمن گلشن نشگفته بود چون این کلام از مادر با احترام استماع نمود جواب عرض کرد که ای مادر
مهربان و ای خیرخواه دو جهان حاشا و کلا که این جان ناقابل را فدای این بزرگوار ننمایم امیدوارم خداوند ترا رحمت فرماید که نیکو معالی
مرا دلالت و راه نمائی کردی لیکن ای جان مادر این عروس از کام مأیوس بامید مزاوجت مرا قبول نموده و در این سفر همراه ما گشته
و هنوز از من تمتعی نبرده و از چمن وصال گلی نچیده که باتش هجران و نار حرمانم خواهد سوخت و از اینجهت بسیار دلم برای میسوزد اگر مرا حقی
میفرمائی بوداع او روم و قلب مجروح او را مرهمی گذارم و او را امر بصبر و شکیبائی نمایم پس آنگاه بخدمت مولای خود رفته جان
فدا سازم مادرش گفت که برو ولیکن بر حذر باش که زنان ناقص عقلند ترا فریب ندهند و از سعادت شهادت محروم نگردانند
وهب عرض کرد که هیهات هیهات که همت را از برای طی میدان شهادت بنحوی تنگ بسته ام که دست خیال کسی تواند او را بگشاید پس وهب
نزد عروس رفته گفت ای یار دیرین و ای انیس بهترین بدانکه فرزند جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و نور چشم حضرت علی مرتضی و
سرور سینه سیدة النساء در این صحرای غریب و بیکس مانده و اراده دارم که جان خود را فدای آقای عزیزش کردانم تا چون روز قیامت شود
بر سایر اهل جنت مفاخرت نمایم پس چون عروس از کام مأیوس این سخن را استماع نمود آه کشید و گفت ای یار وفادار و ای انیس غمخوار
هزار جان من بفدای خامس آل عبا و غریب ارض نینوا باد که اجساد شهدا بر زنان روا بود تا من هم این جان نالایق را نثار قدمهای مبارک
او میکردم ای وهب میدانم که هر کس جان خود را فدای سرور مظلومان کند در فردای قیامت در عوالم جنت با او همسایه خواهد بود
و در غرفات عالیه بهشت با حوریان نیکو سرشت دست در آغوش خواهد کرد ای یار وفادار و ای دل برکنده از دنیای بی اعتبار
از کجا انصاف است که در همه شدائد دنیای دنی با شما همراهی کنم و در این بیابان بیکسی و غریبی و اسیری را شوم و اکنون که دست
از حیات جان و مواصلت حوریان ترک مرا گفتی من بی من بشهادت متمثل تو شوهر نوجوان از بیابان دیگر خوی را راضی میشوم بشرط آنکه مرا
همراه خود ببر و حضرت امام سپری و در حضور آنجناب عهد کنی که بی من داخل جنت نشوی و در آنجا از زن و شوهر یار از سر گیریم پس
داماد ناشاد و عروس از کام مأیوس دست یکدیگر را گرفته بخدمت آقای مظلومان مشرف گردیدند پس عروس دلفگار با دیده
اشکبار عرض کرد که یا بن رسول الله جانهای همه ما فدای جان جناب مقدس تو شود یقین دارم که هر کس در راه وفای تو جان خود را
فدا سازد و در میدان شهادت گوی سعادت در رباید چون از اسب در غلطد در عوالم جنت منزل گزیند و حوریان جنان چون
روح روان او را در آشیانه جان جای دهند و زنده و خیاد کردند و بزوجیت او برگمان مفاخره نمایند ای آقای بیکسان این
نوجوان که شوهر منست چند روز بیست که بمواصلت او سرافراز و کامیاب گردیده ام و هنوز دیدار عزیزش را درست ندیده ام
و از چمن وجود مسعودش گل مراد نچیده ام و بعلاوه حال باید که بخاک سیاه مصیبتش در نشینم و در دام فراقش بسوزم و بسازم
و در هجرش در شب و روز باه و ناله بگذارنم و در این صحرا نه یار و نه خویش و نه تبار و نه تسلی دهنده و غمگساری دارم یابن
رسول الله صلی الله علیه و آله از ذات تو توقع دارم که چون بشفاعت جد بزرگوارت خواهد که داخل جنت شود مرا فراموش نکند

و در رضای جان با من از دواج را از سر گیرد و از جناب شما التماس آن دارم که مرا با اهل حرم محترم خود بسپارید تا از شر نامحرمان
محفوظ مانم و در زمرهٔ کنیزان دختران خاتون جنان محسوب گردم و از این مفاخرت بر حوریان جنان برتری جویم پس سرور شهیدان
و زنان و یاوران از سخنان آن زن دلسوخته بگریه و ناله در آمدند پس وهب عرض کرد که یا بن رسول الله گواه باش که بی او قدم
در جنت نگذارم و او را بجناب شما سپردم که با اهل حرم محترم بسپارید پس آن بزرگوار آن زن را با خیام طاهرات کرد و داماد را اذن
پس اذن یافته همگی را وداع کرده روانه میدان جدال شده و در کنار میدان نیزهٔ خود را بر زمین استوار کرده بر آن تکیه نموده گویا میگفت
امیری حسین و نعم الامیر   له لمعة كالسراج المنير   یعنی امیر صاحب اختیار من حضرت امام حسین ع است و نیکو امیری است از برای
او لمعه نوریست که مثل چراغ درخشیده است پس اسب خود را بجولان در آورده با آواز بلند مدح امیر مؤمنان و مولای متقیان و فضایل
سرور شهیدان علیهما السلم بیان نمود و مبارز میطلبید و هر کس بحرب او می آمد از شجاع دلاور او را بدرک نیران میفرستاد و بعد از آنکه
جمعی از ابطال را بدار البوار فرستاد اسب خود را جهانیده بخدمت مادر آمد و گفت که   یا اماه هل رضيت عني و اعلمت بعني   یعنی ای مادر با جان برابر آیا
از فرزندت راضی شدی و شیر پستانت را بر من حلال کردی آن شیره زن صالحه در جواب گفت که ای فرزند گرامی خداوند از تو راضی
باشد و بر تو رحمت فرماید ای جان عزیز مادر وقتی از تو راضی میشوم که به بینم جان خود را فدای سید جوانان جنان کرده باشی و در پیش روی
سرور شهیدان و آقای مظلومان بر خاک و خون خود غلطیده باشی پس آن نوجوان سعادت بنیان دفعهٔ دیگر با مادر مهربان وداع کرده خواست
که روانه میدان شود که ناگاه دید که باز عروس لجام مرکب محبت او را گرفته بر در خیمهٔ عروس آورد و گوش او صدای ناله و زاری و گریه
و بیقراری او را شنید که گویا میگفت که   الهي هل ترى يلقاه حبيبي و لنجي و موئلي بعد هذا الام لا   یعنی ای خداوند من آیا این قلب هجران
کشیده الم دیده مرا دفعهٔ دیگر بجمال باکمال این نوجوان مهربان که پناه من و محل آرزوی من است مسرور و خوشحال خواهی فرمود یا نه
پس چون وهب استماع این کلمات محبت آیات جانکاه را استماع نمود بی اختیار شده از مرکب بزیر آمد و داخل خیمهٔ عروس شده چون دیده
بر دیده آن مخدره برخسار پر گرد و غبار شوهر با وفای خود افتاد از جا جسته دست در آغوش او کرده گویا میگفت   مرحبا بالعزيز الحمد لله الذي اراني
وجهك قبل الموت   یعنی ای عزیز خوش آمدی و قدم بر دیدهٔ من گذاشتی حمد خداوندی را که یکدفعهٔ دیگر روی نورانی ترا بمن نمود پیش از موت
پس وهب سر عروس را بر کنار گرفته اشک از چشم او پاک میکرد و میگفت چرا اینگونه گریه و ناله میکنی آن زن در جواب گفت که ای صاحب دولت
اگر من حال غم و غصه نخورم دیگر کی باید غصه خورد پس وهب از روی محبت و غمخواری سر او را در کنار گرفته تسلی میداد پس هر دو
گریه و زاری و ناله و بیقراری بودند و با یکدیگر تجدید وداع مینمودند که ندای   هل من مبارز   از لشکر شقاوت اثر بلند شد پس وهب
با هزار تعب دست عروس را از دامن وصال خود جدا کرده گفت که این وداع آخرین و دیدار واپسین بود و دیگر روی مرا نخواهی
دید پس نگاه حسرت بیکدیگر کرده زار زار گریستند پس وهب روانهٔ میدان شد و حمله بر کوفیان بیوفا و شامیان پرجفا نمود و مرد و مرکب بر روی
هم میغلطانید از کشته پشته میساخت و رجز میخواند و مولای خود جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء را مدح میکرد و بنقد جهاد کرد که نیزهٔ او در هم
شکست و با شمشیر آن قوم شریر را به بئس المصیر روانه میکرد و در حدیث است که در آنوقت مادر او در کنار معرکهٔ قتال و میدان جدال ایستاده
بود و مدام با آواز بلند میگفت که ای جان مادر دلیر و شجاع دلاور پدر و مادرم فدای تو باد مردانه بکوش و سعی کن که جان شیرین را
فدای آقای مظلومان کنی و مدام فرزند دلبند خود را تحریص و ترغیب بجهاد مینمود و در روایت شده است که در آنوقت آقای شهیدان
در کنار میدان ایستاده بود و از مشاهده آنحال و شجاعت و فصاحت آن پیره زن گریست گریستن شدیدی و فرمود که ای شیره زن صالحه خدا
شما را جزای خیر دهد که در نصرت و یاری فرزند پیغمبر خود کوتاهی نکردید بلکه جانفشانی کردید و حقوق پیغمبر خود را بجای آوردید ای زن صالحه

گریستن حضرت و دیگران از سخنان عروس

رفتن وهب بمیدان

برگشتن او نزد مادر

وداع کردن او دفعهٔ دیگر

رفتن وهب دفعهٔ دیگر

بشارت



بشارت باد ترا و فرزند ترا بمشرف شدن در غرفات عالیهٔ جنان با جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جدهٔ ام حضرت سیدة النساء
و در آنوقت وهب در دریای حرب غوطه ور گردیده بود که ناگاه ملعونی چنان تیغی بر او زد که دست راست او را قطع کرد و ملعونی دیگر
دست چپ او را از بدن جدا نمود و بسینهٔ دیگر اسب او را پی کرد و چنانکه بر زمین در غلطید پس جمعی خود را بر سر او انداخته و سر او را از بدن
جدا کردند و بطرف لشکرگاه حضرت امام انداختند پس مادر غم پرور او دوید و سر فرزند خود را از میان خاک و خون برداشت و لب خود را
بر لبهای خشکیدهٔ خون آلوده فرزند خود گذاشت و گفت که   حسنت یا ولدی الحلال الآن رضیت عنک   یعنی ای فرزند بر تو
باد ای جان مادر حال از تو راضی شدم که خود را فدای امام خود و حجت خداوند نمودی ای فرزند شیر من حلالت باد که آه آه و احزناه که آن
صالحه آن سر را بسیار بوسید و بوئید و در هجران نالید پس آن سر را بجانب لشکر عمر بن سعد انداخت و گفت که سری را که در راه خدا دادیم پس نمیگیریم
و در روایت وارد شده است که مادر شکبار آن سر خونبار را نزد عروس دلفکار آورد چون چشم عروس ارکان مانوس بسر بریدهٔ پرخون
شوهر نوجوانش افتاد صورت خود را بر صورت او گذاشته ناله های بی اختیار از قلب فکار بر کشید پس چندان گریه و زاری و ناله
و بیقراری نمود که جان را بجهان آفرین تسلیم نمود و همسفر شهادت شوهر خود گردید   انا لله و انا اليه راجعون   و در روایت دیگر
وارد شده است که بعد از بوسیدن سر شوهر بی اختیار از جا جست پس دیوانه وار دوید و خود را بر پیکر پرخون شوهرش
افتاد که در میانهٔ میدان افتاده آه آه که بیتاب شده و دوید و انچه نمود اما دیدار پاره پاره او را در بر کشید مروی است
که چون شمر لعین نظرش بآن زن دیندار او با شوهرش افتاد غلامی را امر کرد که عمودی بر فرق او زد و او را
بشوهرش ملحق نمود و چون مادر وهب پسر و عروس را کشته دید بی اختیار عمود خیمه را بر داشته
بجانب میدان دوید و چند نفر از اشقیا را باسفل السافلین فرستاد پس آقای مظلومان
و سرور شهیدان با آواز بلند فرمود که ای زن صالحه برگرد که جهاد بر زنان حرام است پس
آن سعادتمند مراجعت کرده و بجناب حضرت عرض کرد که یا بن رسول الله معذورم دار
که در هجران پسر و عروس بی اختیار این عمل از من صادر شد پس با ناله و زاری داخل
خیام طاهرات شد رحمت خداوند بر او و بر پسر و عروس او و گریه
کنندگان بر ایشان و لعنت خداوند بر ظالمان
و اذیت کنندگان بر ایشان باد
الی یوم المعاد
و صلی الله علی محمد

قطع شدن دست وهب
و کشتن او

کشته شدن عروس

## مجلس سی و یکم در عروسی جناب فاطمه زهرا است در ملأ اعلی و عروسی جناب قاسم در کربلا

السلام علی اهل المحبة والعزاء والمعرفة والبکاء ورحمة الله وبرکاته وبعد الحمد لله الذی جعل من الماء کل شیء حیا ولذا کان ماسواه
له عبدا والصلوة والسلام علی ماء الوجود ومعدن کل فیض وجود ثم علی من کان معه بدء الشهود فصار صهره بامر الملک الودود ثم علی
الآیة الکبری التی هی النعمة البهیة الاهنی ثم علی اعلام التقی والادلاء علی الله فی الدنیا والعقبی ثم علی من احبهم وعلیهم بکی ولعنة الله علی من اغتصبهم
وادی بهم الی الجحیم ولظی ثم بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربک
قدیرا تفسیر ظاهر آیه شریفه آنست که پروردگار شما آنچنان خداوندیست که خلق فرموده است از آب یعنی از آب منی آدمیرا پس قرار
داده است درمیانه ایشان علاقه نسبی یعنی علاقه پدر و فرزندی و خواهر و برادری و مثال اینها را و سببی یعنی علاقه تزویج را و در تفسیر باطن
و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از آب جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است و مراد از بشر علی بن ابی طالب علیه السلام است و
قرار داده است پروردگار جلیل درمیانه این دو بزرگوار علاقه نسبی زیرا که ابن عم یکدیگرند و هر دو از اولاد عبد المطلب اند و سببی زیرا
که علی بن ابی طالب داماد رسول خداست پس درمیانه ایشان علاقه نسبی و سببی و در کتاب امالی روایت کرده است که انس بن مالک عرض
کرد که یا رسول الله علی برادر شما است آنحضرت فرمود بلی علی برادر منست پس عرض کرد که بیان فرمائید که چگونه برادر شما است آنحضرت فرمود
که خداوند خلق فرمود آبی را در زیر عرش عظمت خود پیش از آنکه حضرت آدم را خلق فرماید بسه هزار سال و آنرا جای داد در لؤلؤ سبزی
در علم پنهانی خود تا آن زمانیکه خلق فرمود حضرت آدم را پس آن آب را از آن لؤلؤ جاری فرمود در صلب آدم پس دائما از صلبی
بصلبی دیگر نقل فرمود تا صلب عبد المطلب پس در آنجا دو قسم فرمود نصف آمد بصلب عبد الله و من از آن خلق شدم و نصف دیگر را
در صلب ابیطالب قرار داد و علیرا از آن خلق فرمود پس نصف آن آب منم و علی نصف دیگر آن پس علی برادر منست در دنیا و آخرت پس
آنحضرت همین آیه شریفه را که گذشت تلاوت فرمود و در کتاب عوالم در تفسیر همین آیه شریفه روایت میکند از ابن عباس که گفت که خداوند
جل جلاله خلق فرمود نطفه سفید مخزونه را پس جای داد آنرا در صلب حضرت آدم و دائم آنرا از اصلاب طاهره بارحام مطهره نقل فرمود





تا صلب عبد المطلب پس آنرا دو قسمت فرمود قسمی در صلب عبد الله و قسمی دیگر را در صلب ابیطالب قرار داد پس نصفی که از صلب عبد الله بود
رسول خدا صلی الله علیه و آله را خلق فرمود و از نصف دیگر آن که از صلب ابیطالب بود امیر مؤمنان علیه السلام آفریده است معنی نسب که
درمیانه این دو بزرگوار بود که خداوند در این آیه شریفه بآن اشاره فرموده است و اما کیفیت پیوند و وصلت که درمیان ایشان بهم رسیده
و جناب اقدس الهی در این آیه مبارکه بآن اشاره فرموده است پس آنست که بامر پروردگار عقد مزاوجت شده درمیانه امیر مؤمنان و سیدة النساء
و حضرت صادق فرمود که اگر خداوند حضرت امیر المؤمنان را خلق نفرموده بود از برای حضرت فاطمه کفوی و همسری نبود از زمان
حضرت آدم تا آخر عالم یعنی هیچیک از مردان عالم را قابلیت زوجیت معصومه نبود حتی انبیا و اوصیا مؤلف گوید که چه خوش
میآید مرا که عروسی حضرت فاطمه زهرا را با عروسی فاطمه عروس حضرت قاسم در یکجا بیان نمایم تا دوستان و شیعیان بیابند
که عروسی لایق شان اهل بیت عصمت و طهارت چگونه است و از ظلم بنی امیه علیهم اللعنه چگونه کار بر مظلوم کربلا جناب سید الشهدا اینگونه
شد که در روز عاشورا دختر خود فاطمه را چه نوع عروسی فرموده بفرزند برادر خود حضرت قاسم داد تا قلبهای ایشان از شنیدن کیفیت
عروسی حضرت فاطمه زهرا صاحب ضیاء و عرفان گردد و از شنیدن عروسی حضرت قاسم چشمهای ایشان گریان گردیده

اگر جناب امیر نبود از برای زهرا کفوی نبود

پس بدانکه چون جناب اقدس الهی جل شانه العالی خواست که درمیانه نورین النیرین ابو الحسن و ام الحسین علیهم السلام اجرای صیغه
عقد مزاوجت فرماید چنانکه در کتاب بحار از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است آنست که امر فرمود که جنتی از مروارید
بنا کردند که درمیانه هر دیواری از آن تا دیوار دیگر نهبا بود از مروارید و یاقوت که درمیانه آنها طلاها مشبک بود و سقفهای
غرفات آن از زبرجد سبز و طاقچهای آنها از لؤلؤها بود مکلل بیاقوت گردیده بود و در آنجنتها غرفها بنا فرموده بود که یک خشت آن
از طلا و یک خشت آن از نقره و یک خشت آن از مروارید و یکی از یاقوت و یکی از زبرجد بود که در اطراف آنها چشمها و از آنچشمها نهرها جاری بود که بر
آن نهرها قبها از در بود که آنهارا بزنجیرهای از طلا بهم بسته بودند و در اطراف آنها درختهای نیکو سبز گردیده بود که بر هر شاخه از
آن درختها قبها بید قدرت پرورده شده بود و در وسط هر قبه تختی از در سفید نصب کرده بودند که پوششهای آنها از سندس و استبرق
جنت بود و فرش زمین آنها از زعفران بود که اطراف آنرا بمشک و عنبر معطر و خوشبوی گردانیده بودند و بر هر تختی حوریه بپای
گردیده بود و از برای هر قبه صد در باطراف جنت گشوده بود و بر هر دری دو کنیز که از کنیزان جنت ایستاده بودند و در مقابل هر
دو درخت نیکو سبز گردیده بود و آنقبها را بفرشهای نیکو فرش کرده بودند و در آنقبها بقلم قدرت آیة الکرسی نوشته بود پس رسول
خدا فرمود که من از جبرئیل پرسیدم که این بهشت را خداوند از برای که بنا فرموده جبرئیل عرض کرد که از برای علی بن ابیطالب
و فاطمه دختر تو بنا فرموده بغیر از بهشتهای دیگر که بجهة ایشان ایجاد فرموده و این جنت تحفه ایست برای ایشان تا آنکه
دیده تو روشن شود و چون ایشان در غرفها قرار گیرند تمام بهشت منور شود پس اهل بهشت گویند که خداوندا در بهشت تو آفتاب
نیست و این نور از کجاست ندای الهی در رسد که این نور علی و فاطمه است که در غرفهای خود میخندند پس الله تبارک و تعالی امر فرمود
بساکنین جنت که جنت را و هر کس که دوست دارد زینت کنند و باغها و درختهای و میوه ها و قصرهای آنرا با نواع زینتها مزین گردانند
پس روح و ریحان و نسیمهای آنرا امر فرمود که طیبها و عطرها را باطراف جنتها بپاشند و امر فرمود که حور العینها با کمال زینتها با
نغمها بقرائت سوره مبارکه طه و طس و یس و حمعسق مشغول خواندن شوند پس میکائیل بندای بلند جمیع ملائکه را از جانب خداوند
جل جلاله و عظم سلطانه ندا فرمود و اسرافیل بر بلندیها خود دعوت نمود و عزرائیل مکانهای ایشان را وسعت میداد پس پروردگار
بطوف رفوف ابر سفیدی را برانگیزانید که در بالای سر جمیع ملائکهای آسمان و زمین خیمه شد و باد وحی فرمود که برقهای آنرا

کیفیت قبهای جنت که برای عروسی خلق شد

باران لؤلؤها و زبرجدها و یاقوتهای خود را و بدرخت طوبی وحی فرمود که آنچه حلی و حلل میوه از در سفید و یاقوت قرمز و زبرجد سبز
و مروارید تر آورده بر سر ایشان نثار کن و چون درخت طوبی جواهرات خود را نثار کرد و در حدیث دیگر است که ابری پیدا شد در روی
و انواع جواهر نثار کرد پس حوریان جنان از مکانهای خود برجستند و با کمال وجد و سرور آن نثارها را از دست یکدیگر میربودند و از آن وقت تا روز
قیامت در عوالم جنت برای یکدیگر بتحفه میفرستند و میگویند که این تحفه حضرت خیر النسا فاطمه زهرا است و هر یک از حوریان که زیاده

*خطبه خواندن راحیل در مجلس عقد در آسمان*

از دیگری برداشته بود یا بهتر از آنرا جمع نموده بود بر دیگری فخر نمود و تا قیامت فخر خواهد نمود پس خداوند جل شانه العالی بملکی از
ملائکه جنت که فصیحترین جمیع ملائکه بود که راحیل نام داشت امر فرمود که در بیت المعمور بر منبر نور که حضرت آدم بر آن از برای ملائکه
خطبه خوانده بود بالا رود و خطبه بخواند پس او چنان خطبه خواند که هر که از اهل آسمانها و زمینها بآن فصاحت خطبه نشنیده بودند جبرئیل بر منبر ما
که در آن وقت از خوشحالی آسمانها بموج در آمده بودند پس خلاق دو جهان و مالک الرقاب عالمیان بزبان بی زبانی از جانب معصومه
دو جهان و مخدومه حوریان و سیده نساء عالمیان دختر پیغمبر آخر الزمان کنیز کوچک جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها صیغه
عقد جاری فرمود و بجبرئیل امین امر فرمود که از جانب وکیل کارخانه و ولی دو جهان و عالم سر و نهان و وصی بهترین عالمیان

*و مبارکباد گفتن راحیل*

بنده برگزیده خود جناب علی ابن ابی طالب ارواحنا له الفدا قبول عقد فرماید پس جبرئیل بامر الهی قبول فرمود پس از صدور عقد
امر شد که منادی در زیر عرش ندا کند   الا ان الیوم یوم ولیمة علی ابن ابی طالب   یعنی آگاه و مطلع شوید ای اهل آسمان
و زمین که امروز روز ولیمه علی بن ابی طالب است پس آگاه باشید که من گواه میگیرم شما را بر اینکه من تزویج کردم فاطمه دختر محمد مصطفی
را از برای علی بن ابی طالب برضا و خوشنودی من زیرا که ایشان بعضی از بعض دیگرند   و در حدیث دیگر است که این طور
ندا رسید که ای ملائکه من گواه باشید که من تزویج کردم محبوبترین زنان را از برای محبوبترین مردان بعد از نبیین و مرسلین و
برکت عطا فرمودم بر ایشان   و در حدیث دیگر است که جبرئیل گفت که منادی از عرش ندا کرد که ای فرشتگان من و سکان
بهشت من بر شما باد مبارکباد گفتن از برای تزویج فاطمه و علی که من بر ایشان برکت عطا فرمودم پس راحیل ملک عرض کرد که یا رب
برکت تو بر ایشان زیاده است از آنچه ما مشاهده کردیم در جنت تو و خانه تو پس جواب رسید که یا راحیل بدرستیکه از جمله برکات من بر
ایشان اینست که جمع میکنم ایشان را بر محبت خود و قرار میدهم ایشان را حجت خود بر جمیع مخلوقات خود و بعزت و جلال خود سوگند که
یاد میکنم که خلق خواهم فرمود از ایشان ذریه طیبه را که قرار میدهم ایشان را خزانه علم خود در زمین و معدنها از برای علم خود که میخوانند
خلق را بسوی دین من و با ایشان حجت را تمام میکنم بر خلق خود بعد از انبیا و مرسلین   در حدیث است که رسول خدا فرمود که
جبرئیل بر من نازل شد و حریر سفیدی از حریرهای بهشت بدست من داد و بر آن چیزی نوشته دیدم گفتم یا روح الامین این نوشته چیست
گفت در آن نوشته است که حقتعالی نظر فرمود بسوی زمین و ترا برگزید برای رسالت و دفعه دیگر نظر فرمود پس اختیار کرد برای تو
برادری و مصاحبی و وزیری که او علی بن ابی طالب است و دختر را باو عقد فرمود و برادر دینی و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفه
تست و در این نوشته گواهی ملائکه است بر این عقد و حقتعالی مرا امر فرمود که آنرا بتو عرض کنم و مهری از مشک بر آن نهم و برضوان
خازن جنت بسپارم و روایت شده است که جبرئیل عرض کرد که خداوند در آن وقت نامها خلق فرمود که در آنها نوشته بود که
برائة من الله العلی الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار   یعنی این نامه است از جانب خداوند علی جبار برای شیعه علی و فاطمه
از برای امان از آتش جهنم و آن نامها را بفرشتگان سپرد پس جبرئیل عرض کرد که چون روز قیامت شود من بر سر صراط بایستم و
فرشتگان با من باشند چون یکی از شیعیان ایشان و دوستان اولاد ایشان خواهد که از صراط بگذرد این نامه را بر دست راست



او و هم با اصحاب داخل جنت شوند زیرا که این حکمی است که خداوند فرموده است پیش از آنکه مخلوقات را خلق فرماید   مؤلف گوید
که ای دوستان و شیعیان آل اطهار که در آن نامها طمع دارید بدانید که از لوازم دوستی است که در وقت شنیدن فضایل ایشان شاد و در وقت مصایب
ایشان غمناک و گریان و نالان شوید پس چنانکه تا حال مسرور و خوشحال بودید بعد از این مهیای آه و ناله شوید و بدانید که این بود

*عروسی حضرت قاسم*

مجملی از ذکر کیفیت عروسی حضرت فاطمه در آسمان بامر خداوند عالمیان و اما کیفیت عروسی فاطمه دختر مظلوم کربلا در دشت پر بلا بنابر آنچه در
کتاب بحار و عوالم روایت کرده اند اینست که حضرت قاسم چون عم بزرگوار خود جناب سید الشهدا را دید در عاشورا غریب و بیکس
و بی یار دید با آنکه هنوز بحد بلوغ نرسیده بود غیرت هاشمیه اش بجوش آمده برای اذن گرفتن بجهة جهاد روانه خدمت عموی خود گردید
فلما نظر الحسین الیه انه قد برز اعتنقه وجعلا یبکیان حتی غشی علیهما   یعنی چون نظر عم بزرگوار او باو افتاد که بجهة اذن خواستن برای

*معانقه کردن آنحضرت با قاسم و غش کردن هر دو*

جهاد میآید آغوش مرحمت گشوده آن فرزند دلبند خود را چون جان شیرین در آغوش مرحمت جای داد و دست بگردن او حمایل
فرموده و هر یک چندان گریه و زاری و ناله و بیقراری کردند که آن دو بزرگوار هر دو غش کردند پس از غش افاقه حاصل شد عرض کرد
که ای عم عالیمقدار اجازه فرما که بمیدان کارزار این کفار رفته جان خود را نثار مقدم شریف گردانم   فقال له الحسین

*اذن جدال ندادن*

یا ابن الاخ انت من اخی علامة و ارید ان تبقی لی لاتسلی بک ولم یعطه الاجازة للبراز   آه و مصیبتاه که آن بزرگوار بی غمخوار
در جواب او فرمود که ای فرزند برادر تو از برادرم حضرت امام حسن یادگاری و نمونه هستی که تو از برای من زنده بمانی تا آنکه تسلی
قلب حزین خود را بتو نمایم پس او را اذن جدال نداد پس از آنکه حضرت قاسم مایوس شد رفت بگوشه تنهایی با هزاران هم و
غم با قلبی محزون و چشمی گریان سر بزانوی بیکسی گذاشته میگریست که ناگاه بخاطر شریفش خطور کرد که پدر بزرگوارش تعویذی بر
بازوی راست او بسته و باو وصیت فرموده که ای فرزند گرامی هر وقت بتو الم و مصیبتی رو دهد که متحیر بمانی بر تو باد که آن تعویذ را

*عبارات تعویذ قاسم*

بگشایی و آنچه در آن نوشته ام بفهمی و عمل کنی پس با خود اندیشه نمود که تا امروز عمرم گذشته بچنین مصیبت و المی مبتلا نشده ام پس آن تعویذ را
گشوده دید که در آن نوشته است که   یا ولدی یا قاسم اوصیک انک اذا رایت عمک الحسین فی کربلاء وقد احاطت به الاعداء فلا
تترک البراز والجهاد لاعداء الله واعداء رسوله ولا تبخل علیه بروحک وکلما نهاک عن البراز عاوده لیاذن لک بالبراز
لتحظی بالسعادة الابدیة   یعنی ای فرزند من ای قاسم وصیت میکنم ترا باینکه هر زمانیکه دیدی عم بزرگوار خود حسین را در کربلا که احاطه کرده
اند او را اعدا پس نشود که ترک کنی مبارزه شدن و جهاد کردن با دشمنان رسول خدا و خدا را و نباید که بخل کنی در فدا کردن
روح خود را برای او و هر چند عم بزرگوار تو اذن جدال نده تو تجدید عود نما و التماس کن تا او را راضی گردانی و اذن از او حاصل
نمایی تا آنکه بسعادت ابدیه بهره مند و با نصیب گردی پس چون آن نوجوان با سعادت آن فرمان شهادت را مطالعه فرمود مانند

*گریستن آقای مظلومان از دیدن نامه برادر*

بید از کمر بر جست و بتعجیل بخدمت عم معظم خود مشرف گردید و آن فرمان لازم الاذعان را بعرض همایون رسانید چون دیده
هجران کشیده سرور شهیدان و آقای مظلومان بخط مبارک برادر مهربان افتاد   بکی بکاء شدیدا ونادی بالویل والثبور وتنفس
الصعداء   آه و احزناه و واکرباه که ایام وصال برادر عالیمقدار و مهربانیهای آن جناب را بخاطر آورد پس شروع بگریه
غریبانه فرموده ندای آه بلند و اویلاه و واثبوراه میگفت و آه جانکاه از سینه غم دیده هجران رسیده برکشیده و فرمود که ای فرزند

*حاضر کردن مادر قاسم و ذکر ساختن عروسی*

برادر این وصیتی است که پدرت از برای تو فرموده و در نزد من وصیتی دیگر در حق تو فرموده که لابد باید آن بعمل آید آه آه و وا حزناه
که دست مبارک دراز کرده و دست جناب قاسم را گرفته روانه خیمها گردیدند پس حضرت عباس و عون را طلبیده آه و واویلاه فرمود که مادر
قاسم را حاضر کنید چون حاضر شد فرمود که   یا ام القاسم الیس للقاسم ثیاب جدد   یعنی ای مادر قاسم آیا نیست از برای قاسم

جامهٔ نوی او عرض کرد که نه آه آه که سرخیل سلسلهٔ اسیران و مادر یتیمان خواهر با جان برابر خود جناب زینب خاتون را طلبیده و فرمود که آن صندوق را که بتو سپرده‌ام حاضر کن پس از حاضر کردانیدن بدست معجز نظام خود سر آن صندوق را گشوده لباسهای برادر بزرگ خود حضرت امام حسن را که در آن بود بیرون آورد مؤلف محزون گوید که بعد آن قلبهای محزون دلهای شکستهٔ اهلبیت شوم که مصیبت و گرفتاری روز عاشورا برای ایشان کم نبود که لباسهای امام مظلوم و شهید مسموم حضرت امام حسن نیز در مجلس عروسی فرزند ارجمندش پیدا کردید آه و مصیبتاه که چون نظر جناب سید الشهدا و خواهران و برادران و فرزندان جامها افتاد و شهادت صاحب آن لباسها و تشریف نداشتنش را در آن مجلس بخاطر آوردند نمیدانم که چگونه گریهای برادرانه و نالهای خواهرانه و زاریهای غریبانه از سینهای هجران کشیده بر کشیدند مؤلف نالان گریان گوید که چنانچه خداوند جل جلاله جنتی مخصوص عروسی حضرت امیر و جناب فاطمه خلق فرمود بآن نوع که شنیدی مظلوم کربلا هم از میانهٔ خیمهای یکخیمهٔ بخصوص جدا فرمود و در گوشه از زمین حجله برپا کرد آه و احزناه که در مقابل آن نهرها که در اطراف آن جنت جاری بود در اطراف خیمهٔ عروسی این غریبان خونهای شهیدان و نجیبان از رگهای پاره پارهٔ ایشان جاری بود و مصیبتاه از ظلم بنی امیه که بعوض آن زنجیرها که در جنت قبه‌های از در را بهم بسته بودند در زمین کربلا در خیمهای اعدا زنجیرها برای بهم بستن زنان و دختران و اسیران که دریاهای صدف عصمت و طهارت فاطمهٔ زهرا بودند مهیا کرده بودند آه واویلاه و واحزناه از ظلم یزید که در عوض درختهای که در جنت و اطراف آن زبرجد و برشاخهای آنها قبهای نور آویخته بود وآه آه که در اطراف خیمهٔ این عروس و داماد نیزهای برافراخته و تیرهای بزهرآب داده که جملهٔ از آنها بجهت تنهای دوستان خداوند رحمن کرده بودند و جملهٔ دیگر را برای جانهای پاک آل محمد مهیا کرده بودند برپا بود و خیمهای عروس و داماد بوی تنهای آن نجران بود و آه مصیبتاه از طغیان ابن مرجانه و اتباع او علیهم اللعنه که در عوض پردهٔ سندس و استبرق که در اطراف آن جنت برای حجاب عزت کشیده بودند آه آه که در روز عاشورا پردهای طهارت و خدارت اهل بیت عصمت را برهم دریدند و احترام ایشان را رعایت نکردند بلکه خیمهای ایشان را سوختند آه و افضیحتاه که مقنعها از سرهای ایشان کشیدند و از بدن نازنین داماد و لباس دامادی را کندند و مقنعه از سر عروس ارکام مأیوس برکندند امید که خداوند آن ملاعین را هرگز از عذاب الیم فارغ نگرداند و مدام مضاعف فرماید ای دوستان وای ناله کنید گان بدیدهٔ انصاف نگرید و بنگرید که از کجا روایت که در جنت برای احترام جناب فاطمهٔ زهرا در هر قبهٔ حوریهٔ زینت کرده شادمان و خندان بخرامند و آسایش نماید و در روز عاشورا در وقت عروسی دخترش فاطمه در خیمهای کربلا دختران خونجگر و زنان دربدر با موهای پریشان و رویهای خراشان سر بزانوی غم گذاشته زار زار گریه و ناله کنند آه واعجباه و وافضیحتاه از بیحیائی اهل کوفه و شام زیرا که شنیدید که در جنت عروسی قبه را صد در از اطراف آن جنت گشوده بودند و بر هر دری دو حوریه ایستاده بودند که منتظر خدمت بودند آه آه چه میگویم و چه میشنوید که در روز عاشورا در اطراف خیمهٔ عروس و داماد بلکه سایر خیام طاهرات مردان بیحیا و شامیان پرجفا و کوفیان بیوفا نعرها میکشیدند و منتظر قتل رسانیدن داماد و اسیر کردن عروس بودند ای شیعیان وای ناله کنندگان در عوض آنکه در جنت عروسی در روح و ریحان و عطر و طیب بر فرقهای حوریان و جنتیان میافشاندند در زمین کربلا بادهای مخالف غبار مصیبت بر قلب عروس و داماد و باقی اسیران میافشاندند و خاکهای ستم بان معاندین دین را بر سر و روی آل طه و یس میریخت و جابجای زخمهای جراحتهای بدنهای دوستان و شهیدان که در اطراف خیمهٔ عروسی افتاده بودند از گرد و غبار معرکهٔ قتال پر میکرد آه از بی اعتباری دنیای دون و از کجرفتاری چرخ بوقلمون که از برای زیادی فرح و سرور در جنت عروسی همه حوریان جنان بنغمهای طرب



در آن روز جناب زینب صندوق رختهای حضرت امام حسن را دگر باره بیرون آورد

خلق فرمودن خداوند جنتی مخصوص برای عروسی جناب امیر و مهیا کردن سید الشهدا خیمهٔ برای قاسم

جاری بودن جویهای در آن جنت و جاری بودن خون در کربلا

در جنت قبهای در را بزنجیرها بسته بودند و در زمین کربلا زنجیرها برای بستن اسیران مهیا کرده بودند

پردهای سندس و استبرق در آن جنت بود و پردها را از زنان و لباس از عروس و داماد در کربلا بردند

حوریان در آن جنت خندان بودند و دختران در خیمها گریان بودند

در جنت حوریان برای خدمت بر درها ایستاده بودند و در کربلا نامحرمان برای غارت بر در خیمها نعرها میکشیدند



نشان سورهای قرآن با فصیح بیان میخواندند و نقش مینمودند آه واحزناه و واحسرتاه که در روز عاشورا در خیمهٔ عروس و داماد زنان ناشاد سیلیهای غم بر رویهای پر الم میزدند و از برای دعوت عروسی بعضی رو بجانب قبر جد بزرگوار خود کرده واحمداه میگفتند و بعضی روی خود را بنجف کرده بناله و اعلیاه افغان بر میکشیدند و بعضی روی خود را ببقیع کرده جده ماجده عروس و داماد و جناب فاطمهٔ طاهره را و بعضی دیگر پدر داماد حضرت امام حسن را برای مجلس عروسی دعوت مینمودند و بالجمله در روز عاشورا بنوعیکه بعرض شیعیان و محبان و گریکنندگان رسید پس از تهیهٔ اسباب عروسی آقای مظلومان و سرور شهیدان و پناه بیکسان جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا بدست مبارک خود قبایی را که از امام مسموم بیادگار داشت برقامت موزون و سرو روان داماد نوجوان خود پوشانید و عمامهٔ آنجناب را بر فرق همایونش گذاشت و دست ید اللهی را بلند کرده بیکدست دست داماد را گرفته و بدستی دیگر دست فاطمهٔ نوعروس دختر خود را گرفته و در میانهٔ ایشان که رشک حور و غلمان بودند اجراء صیغهٔ عقد فرموده بنوعیکه خداوند جل جلاله در عرش عظمت بزبان بی‌زبانی در میانهٔ امیر مؤمنان و خاتون جنان اجراء صیغهٔ عقد فرموده بود بسیج راه ایشان تشریف برده و در خیمهٔ علیحده دست ایشان را بدست یکدیگر داده گریه کنان بیرون تشریف آورد فصلی الله علی محمد و آله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

## مجلس سی و دویم در عروسی جناب امیر و فاطمه در مدینهٔ طیبه و عروسی جناب قاسم و فاطمه در دشت ماریه

السلام علی اهل الولاء والبکاء ولعنة الله علی اهل البغضاء والشحناء و بعد برحمت مرحومهٔ پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و شیعیان امیر مؤمنان و محبان خاتون جنان مخفی نماند که دو فاطمه نام در این عالم عروس شده که از شنیدن کیفیت عروسی یکی قلبهای دوستان شادمان و از تبسم دندانهای ایشان نمایان میگردد و از کیفیت عروسی دیگری سینهای ایشان بریان و چشمهای ایشان گریان میگردد و چه دوست میدارم که هر دو را با هم ذکر نمایم تا از ادخال سرور در قلبهای مؤمنین اجری عظیم و از گریانیدن ایشان ثواب جسیم از خداوند کریم و اصل و عاید دنیا و آخرت شیعیان و موالیان گردد اما آنچه موجب سرور و خوشحالیست پس از شنیدن کیفیت عروسی سیدهٔ نساء عالمیان جناب فاطمهٔ زهراست و اما آنچه موجب حزن و اندوه و ناله و نوحه است پس از شنیدن کیفیت عروسی فاطمه دختر مظلوم کربلاست در روز عاشورا و بیان مجملی از عروسی سیدة النساء آنست که در کتب معتبره روایت شده است که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه تشریف داشتند که ناگاه ملکی بر آنحضرت نازل شد که بیست سر داشت و در حدیث دیگر است که بیست و چهار رو داشت و در هر سری هزار زبان داشت که بهر زبانی تسبیح و تقدیس الهی بجا میآورد که لغت تسبیح زبانی بلغت زبانی دیگر شباهت نداشت و کف دستش گشاده‌تر بود از هفت آسمان و هفت زمین و چون بصورت جبرئیل آمده بود آنحضرت فرمود که ای جبرئیل تو هرگز باینصورت بر من وارد نشده بودی آن ملک عرض کرد که من جبرئیل نیستم بلکه صلصائیلم و جناب اقدس الهی مرا بخدمت تو روانه کرده و امر فرموده است که تزویج کنی نور را بنور آنحضرت فرمود کرا بکه او عرض کرد که جناب فاطمه را بحضرت علی پس آنحضرت دید که در میانهٔ دو کتفش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب مقیم الحجة پس آنحضرت فرمود که ای صلصائیل چند وقت که این کلمات بر بال تو نوشته شده است او عرض کرد که پیش از آنکه خداوند دنیا خلق فرماید بدوازده هزار سال و در حدیث دیگر است که جبرئیل نازل شد و با او بود از سنبل و قرنفل جنت و بدست آنحضرت داد پس آنجناب بوئید و از سبب آوردن آنها پرسید پس جبرئیل کیفیت عروسی حضرت فاطمه را در آسمان و کیفیت زینت کردن جنت و شجرهٔ طوبی و حور العین را و از دحام ملائکه را در بیت المعمور و کیفیت جاری فرمودن خداوند صیغهٔ عقد را و شادی کردن

خطبه عقد و عقد زهرا

ملائکه و اهل جنت را و آنچه در ملاء اعلی واقع شده بود بعرض انحضرت رسانید و گفت که خداوند امر فرموده است که تو هم در زمین در میانه ایشان اجرای صیغه عقد فرمائی پس انحضرت امر فرمود که اصحاب را و مهاجر و انصار را و بنی هاشم را در یک مجلس حاضر نمودند و زنان و دختران بنی هاشم در خدمت خاتون جنان شرفیاب شدند و آن زینت بخش محفل حور و قصور را زینت و آرایش نمودند پس انحضرت جناب امیر را امر فرمود که خطبه در کمال فصاحت و بلاغت انشاء نمود و در حدیث دیگر است که خود خطبه ادا فرمود پس در حضور جبرئیل و سلمان و اصحاب جلیل بوکالت سیده نساء عالمیان اجراء صیغه عقد فرمود و جناب سید اوصیاء ارواحنا له الفداء آنرا خود قبول نمود پس از برای ادای شکر معبود حقیقی و مبارکی این نعمت عظمی و عطیه کبری بر خاک افتاده سجده شکر بجای آورد و همه حاضران زبان به تهنیت و مبارکباد گشودند پس انحضرت امر فرمود که طبقی از خرما بمجلس عقد آوردند و حاضران کامهای خود را شیرین کردانیدند و از برای تبرک بجاهها بردند

سجده شکر کردن جناب امیر

و در بعضی از احادیث است که رسول خدا صلی الله علیه بحجره طاهره تشریف برده امر فرمود زنان را که بجهة مبارکی این امر خیر دف بی جلاجل برای شادیانه بزنند پس رسول امین و مظهر رحمت للعالمین از کثرت خوشحالی تبسم میکرد و خنده دندان نما میفرمود

دف بی جلاجل زدن در عروسی زهرا

مؤلف پریشان حال گوید که از آنجا که هر نوش این دنیا دون با نیشی همنشین و هر فرحش با غمی قرین است لابد چنانکه از شنیدن کیفیت عروسی جناب فاطمه زهرا شادمان کردیدیم البته از شنیدن کیفیت عروس شدن فاطمه در روز عاشورا نالان و گریان خواهیم کردید و اگر انصاف باشد چگونه میتوان صبر کرد و اشک خونین بر گلگونه جاری نکرد که سید مظلومان چون در روز عاشورا خواست که وصیت برادر مسمومش عمل نماید و فاطمه دختر خود را بانحضرت قاسم دهد در آن بیابان بی پایان نه اقوامی و نه انصاری داشت که مطلع کرداند و نه اصحاب و یاوری که در شب عاشورا از رفته بودند و زنده بودند که جانفشانی کنند بلکه همه شهید و کشته شده بودند و در اطراف آنجا هلاک افتاده بودند پس دو برادر خود حضرت عباس و عون را و فرزند نوجوان خود جناب علی اکبر را در مجلس حاضر نمود و از زنان قریش و بنی هاشم کسیرا نداشت که اطلاع دهند پس خواهران و اخیران و مادر جناب قاسم با سایر اسیران گریه کنان در اطراف آن نوعروس بی سامان حلقه ماتم زدند لاحول ولا قوة الا بالله نمیدانم که چگونه شرح این ماتم دهم که در مجلس عقد فاطمه زهرا رسول و اصحاب از خوشحالی خنده های دندان نما میکردند و در مجلس عقد این فاطمه بجز ناله و گریه از مردان و زنان خبری دیگر نبود و در آن مجلس مدینه زبانها به تهنیت و مبارکباد گویا بود و در روز عاشورا غیر از صدای الوداع و الفراق ندائی بلند نبود و آرایش جنازه فاطمه طاهره در مدینه چنان بود که رشک حور جنان بود و آرایش صورت باکدورت این فاطمه در دشت ماریه بزلف پریشان و روی خراشان و اشک خونین بود آه و احزناه که بعد از لباس پوشیدن بر قامت نازنین حضرت قاسم و آرایش نمودن فاطمه مجزونه آقای شهیدان و مظلومان و پدر یتیمان و پناه بیکسان و گرفتار بقبه کوفیان و شامیان بی ایمان که بفدای او باد جانهای عالمیان دست حضرت قاسم یتیم برادر خود را بیکدست گرفت و دست فاطمه دختر خود را بدست دیگر گرفته در میانه آن دو سرو تازه نورسته از تشنگی پژمرده اجراء صیغه مزاوجت فرمود آه و احزناه و وا غربتاه و وا ویلاه که در عوض اظهار شوق و شعف و صدای دف صدای ناله ها و گریه ها از مردان و زنان و صدای سینه زدن دختران در آن بیابان از زمین تا آسمان بالا رفت اید و ستان بدانید که در کتب معتبره در اخبار متعدده روایت شده است که در شب زفاف حضرت فاطمه رسول خدا فرمود که قاطر شهبا را حاضر کردند و آنجناب بدست مبارک خود قطیفه بر روی آن انداخت و افسار آن را بدست سلمان فارسی رحمه الله داد و در حدیث دیگر است که افسار آنرا جبرئیل گرفت و مهار آنرا میکائیل و رکاب آنرا اسرافیل گرفت و بهر افسار آن گرد و میکائیل زمام آنرا اصلاح مینمود پس خاتون جنان و سیده حوریان را بر آن سوار کردند و تشریف بردند در عقب

حاضر بودن در مجلس عقد حضرت قاسم

زفاف حضرت فاطمه





سر راه میرفتند و در حدیث دیگر است که پیشوای عالمیان در پیش روی او بار وی نورانی چون ماه تابان شادی کنان تشریف میبرد و جناب حمزه سید الشهداء و عقیل و جعفر و بزرگان بنی هاشم و اهل بیت همه شمشیرهای خود را از غلاف در آورده بر سر دوش خود گذاشته از عقب سر با جمعیت و نفر با شادی از جلو بدر روانه بودند و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و هفتاد هزار ملک و هفتاد حوریه در اطراف آو زنان خاتم انبیاء با زنان و دختران بنی هاشم با کمال عیش و عشرت و جلالت و عزت رجز و قصاید میخواندند و پیشتر از همه کس در پیش روی انحضرت میخرامیدند که از جد و سرور شان حوریان جنان بجانبشان نگران بودند و بهر دیگه سر حیل سلسله موجودات و اشرف کاینات اذن روانه شدن داد و قاطر انحضرت فاطمه عالمیان براه افتاد امین وحی آنحضرت جبرئیل ندای بلند فرمود که الله اکبر پس اسرافیل اقتدا کرده صدا را به تکبیر بلند نمود پس سید انبیاء بزبان معجز بیان و ما ینطق عن الهوی گشود و باواز بلند فرمود که الله اکبر پس جمیع ملائکه و حوریان و همراهان صداها را با قرار تکبیر با آن تکبیر ثانی بلند کردند و در حدیث دیگر است که در آن شب جبرئیل با هفتاد هزار ملک و اسرافیل با هفتاد هزار ملک تکبیر گویان از آسمان نازل شدند و عرض کردند که از جانب پروردگار عالمیان مامور شده ایم که با همین جمعیت سیده زنان جنان را بخانه سید اوصیاء عالمیان بریم و با نجمه از آن شب سنت شد که در شبهای عروسی تکبیر بگویند و آن ملائکه علی الدوام تا طلوع فجر مشغول تسبیح و تقدیس الهی بودند

مرقعه بودن حضرت ... و فاطمه ...

مؤلف دلکباب دیده پر آب گوید که ای دوستان وا فجعاه و ای ناله و زاری کنید کجا رفت که جناب فاطمه زهرا که شان او این باشد که در وقت عقد و زفافش در آسمان و زمین این همه عزت و جلالت باشد که شنیده در روز عاشورا فرزند غریب جناب سید الشهداء چون دخترش فاطمه را بعقد جناب قاسم در آورد بیکدست دست داماد را و بدست دیگر دست عروس را گرفته با سایر دختران و زنان همه نالان و گریان آه و احزناه که جمیعا حیران و سرگردان با موهای پریشان و روهای خراشان آه و مصیبتاه که همه زنان بر سر و سینه زنان بعضی وا محمداه گویان و جمعی وا علیاه و وا فاطماه گویان در سر سید جوانان اهل جنان با آه و افغان روان و در اطراف ایشان صداهای قهقهه و نعره کوفیان و شامیان بی ایمان که با تیرها و نیزها و شمشیرها مبارز میطلبیدند و انحضرت باین طریق که بعرض موالیان و ناله کنندگان رسید عروس و داماد را در آنجانب خیمه که از برای ایشان در گوشه خیمگاه جدا کرده بودند میبردند ای دوستان وای ناله کنندگان نمیدانم چگویم و چه نویسم که نه زبان را یارای تقریر و نه قلم را قوت تحریر است زیرا که در حدیث معتبر وارد شده است که در آنوقت از کثرت حزن و غم و هم و الم و از شدت تشنگی دنیا در چشم پدر یتیمان و پناه بیکسان و سید مظلومان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و در چشم عروس و داماد و سایر زنان و کودکان سایه مینمود و بر چشمهای ایشان تار و تاریک گردیده بود پس انحضرت با این همه ناله و زاری و گریه و بیقراری دست عروس و داماد را بیکدیگر داده و ایشان را در خیمه گذاشته بیرون تشریف آورد فاعتبروا یا اولی الابصار اللهم عذب الاشرار الکفار الفجار و عذبهم عذابا شدیدا بک یا منتقم یا قهار و احشرنا مع محمد و آله الاطهار علیهم الصلوة و السلام فی آناء اللیل و اطراف النهار

## مجلس سی و سیم در ولیمه دادن عروسی جناب امیر و زهرا علیهما السلام و ولیمه نمودن در عروسی حضرت قاسم و فاطمه و وداع او و روانه شدن بمیدان است

اَلسَّلامُ عَلی شیعَةِ آلِ اللهِ وَ انا کَ فی عَزاءِ اَولیاءِ اللهِ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ تَحیّاتُهُ وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ معنی ظاهر آیه شریفه اینست که ایگروه جن و انس پروردگار شما آنچنان صاحب قدرت کامله است که هم با یکدیگر آمیخته است دو دریای شور و شیرین را که دریای فارس و روم است که در دریای محیط بیکدیگر جمع میشوند و در میانه آنها از قدرت پروردگار قهار برزخی و حجابی هست که هیچیک نتوانند مزه دیگری را تغییر دهند پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید بیرون میآید از آن دو دریا مروارید بزرگ و کوچک پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید و بعضی از مفسرین دو دریا را دو دریای آسمان و زمین دانسته اند که از دریای شیرین آسمان باران میبارد بر دریای شور زمین پس صدفها دهانهای خود را میگشایند و باران بر آنها میبارد و از دانهای بزرگ مروارید بزرگ خلق میشود و از کوچک کوچک و از برای این آیه شریفه در باطن معانی بسیار شده یکی آنکه مراد از دو دریا دریای خوفست و دریای رجا که از این دو احوال و اخلاق نیکوی بسیار حاصل میشود که بعضی بلند مرتبه است و بعضی پست است و معنی دیگر اینست که مراد دریای قبض و بسط الهی است که بدریای عطاء و منع تفسیر شده است که از این دو دریا مخلوقات بزرگ و کوچک خلق میشوند و معانی دیگر نیز شده است که در خور فهم عوام نیست و از آنچه نوشته شد بلی از جمله معنی باطنیه نورانیه آن که مناسب فهم عوام و خواص است و شنیدن آن باعث صفای قلب و نورانی شدن باطنهای شیعیانست اینست که در کتاب مجمع از سلمان فارسی رحمه الله روایت شده است که مراد از دو دریا یکی سید اوصیا و رکن اولیا و عماد اتقیا و ولی خداوند بر اهل ارض و سما جناب علی بن ابیطالب علیه السلام است و دیگری خاتون روز جزا حضرت سیدة النساء جناب فاطمه زهرا است و برزخ و واسطه در میان ایشان فخر انبیا و مقتدای اصفیا و شفیع روز جزا جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است و مراد از لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا حاصل شدند امامین همامین نورین النیرین دو میوه قلب رسول الثقلین حضرت امام حسن و جناب امام حسین علیهما السلام اند پس در این آیات شریفه اشاره است بواسطه بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان تزویج و ملاقات این دو دریای نور از برای خلق شدن لؤلؤ و مرجان یعنی دو گوشواره عرش عظمت جل شانه العالی که بر ایشان و دوستان ایشان با در رحمتهای آشکار و نهانی و بر منکرین و دشمنان ایشان باد لعنت غیر متناهی مؤلف گوید که چه خوش میآید مرا که ذکر نمایم بعضی از آن احادیث را که خداوند واسطه قرار داد سید انبیا صلی الله علیه و آله را از برای تزویج فیما بین سید اوصیا و سیدة النساء و در آن چون ذکر شود احادیث واسطه شدن خامس آل عبا جناب سید الشهدا علیه السلام از برای تزویج کردن فاطمه مکرمه دختر خود را از برای جناب قاسم تا از اطلاع بر کیفیت عروسی حضرت فاطمه زهرا قلبهای دوستان بنور معرفت کامیاب و شاداب گردد و از آگاهی بر عروسی فاطمه محزونه در روز عاشورا قلبهای ایشان کباب و دیدهای ایشان پر آب شود و مجمل از کیفیت هر دو اینست که بعد از آنکه جناب اقدس متعال امر فرمود که بهشت و حور العین و درخت طوبی و عرش و آسمانها را



بهترین زینتها زینت کردند و امر فرمود که جمیع ملائکه مقربین در بیت المعمور جمع شدند و راحیل که فصیحترین ملائکه بود بر کرسی از نور برآمد و خطبه که اهل آسمان بآن فصاحت خطبه نشنیده بودند خواند و جناب اقدس الهی از زبان پیغمبر آخر الزمان از جانب کنیز و بنده خود جناب فاطمه زهرا علیها السلام صیغه عقد فرمود و جبرئیل را امر فرمود که از جانب بنده خالص او جناب علی بن ابیطالب علیه السلام قبول نمود و در یک حدیث است که جبرئیل را امر کرد که بزمین آمده پیغمبر را امر فرماید که در زمین در میانه ایشان عقد فرماید و دو دریای نور را بیکدیگر وصل نماید و در حدیث دیگر هست که صرصائیل را باین پیغام مامور فرموده است و در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که پیش از آن نیامده بود و بمن تحیتی عرض کرد که هرگز نکرده بود که گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَوَّلُ وَ یا آخِرُ وَ یا حاشِرُ گفتم ای ملک این چه خطابست عرض کرد که اول یعنی اول کسی خواهی بود که در قیامت سر از خاک بر داری و آخر یعنی آخر پیغمبران و خاتم انبیائی و حاشر یعنی حشر خلایق در قیامت بعد از امت تو باشد پس من با او گفتم چه نام داری گفت محمود گفتم از برای چه نازل شده قال بَعَثَنِیَ اللهُ لِتُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ گفت از برای این نازل شده ام که تزویج فرمائی نور را بنور گفتم کرا بکه گفت که خداوند سبحانه میفرماید که چنانچه من در آسمان میانه علی و فاطمه تزویج کردم باید تو هم در زمین واسطه شوی و در میانه ایشان عقد فرمائی من گفتم که سمعاً و طاعةً و چون برخواست در میانه هر دو کتف او نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایّدته بعلیّ و نصرته به یعنی نیست خدائی مگر خداوند یگانه و محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست و قوت دادیم او را بعلی بن ابیطالب و یاری کردیم پیغمبر خود را باو گفتم ای محمود چند گاه است که این در میانه دو کتف تو نوشته است گفت پیش از آنکه خداوند حضرت آدم را خلق فرماید به بیست و چهار هزار سال پس رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله در مقام اطاعت امر الهی جل شانه العالی بر آمده و فاطمه طاهره را در خلوت دیده اذن عقد حاصل نمود و بام سلمه فرمود که مشغول جهاز و تدارک او شود پس آنحضرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را احضار فرموده و او را بخبر بهجت اثر شاد و مسرور گردانید پس فرمود که یا علی چه داری که آن را صداق فاطمه گردانی تا آن را صرف زفاف کند ایشان عرض کردند که بر جناب تو مخفی نیست که بغیر از اسبی و شتری و تیغی و زرهی چیزی نیست آنحضرت فرمود که یا علی اسب و شمشیر از برای جهاد تو بکار است و شتر از برای آب و آذوقه کشیدن لازم است و ترا بزره چندان ضرورت نیست در بردن آن بر دشمن غالب میشوی پس آن را بفروش چون آن را ببازار بردند اعرابی برخورد و عرض کرد که یا علی بچند میفروشی فرمود بپانصد درهم پس آن اعرابی دست در آستین کرده پانصد درهم بداد و زره را گرفت پس چون آنحضرت بخدمت پیغمبر علیه السلام آمده کیفیت را بیان نمود آنجناب فرمود که آن اعرابی جبرئیل بود و زره را بنزد من آورد پیش از آنکه تو مراجعت کنی پس قدری از آن پول را داده بستری که در میان آن پشم بود و دو بالشی که میان آن لیف خرما بود و مقنعه که چهار درهم قیمت آن بود و چند جامه از پشم باریک و حصیری و سبوئی و سنگی و کوزه و چند ظرف سفالی بخریدند و آنها را با باقی مانده از آن پول تسلیم ام سلمه نمود چون ام سلمه در آنها نظر کرد بگریست و گفت بارخدایا برکت عطا فرما بقومیکه بیشترین ظرفهای ایشان سفال است و برکت فرما بر آل محمد علیهم السلام و جهاز شان و چون زمان زفاف شد بقیه آن پول را بجناب امیر مؤمنان علیه السلام داده فرمود که یا علی قدری روغن و خرما بخر و قدری دیگر نقد ببعض اصحاب داده که جامه و قدری عطر بخرد پس بعد از جمع اسباب جناب سید انبیا علیه السلام بنفس نفیس خود تشریف برده حجره ایشان را پاکیزه کرد و حصیر را گسترده و پوست گوسفندی جهة زمین پهن کرده عبائی را پرده آن حجره کرده و مهیای عروسی شدند و چون اصحاب آگاهی از بنای عروسی بهم رسانیدند گوسفندها و گاوها و شترها که نحر کرده بودند هر کس بقدر توانائی خود بهدیه آوردند پس گوسفندها را داد نحر کردند و در شب امیر مؤمنان آن حیوانات را گشت و پوست کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله بدست خود گوشتهای آن را ریزه میکرد چون صبح شد بعضی اصحاب برهنه شده دیگها بار کرده و مشغول طبخ شدند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سعی ایشان را ملاحظه فرمود در حق ایشان دعا کرد و چون طعامها مهیا شد جمیع اهل مدینه را دعوت نموده

جمیعا سیر خوردند و از برای خانهای خود بردند و از برکت آنحضرت طعام بسیار زیاد آمد که روز دیگر آمده خوردند و ابوایوب
گوسفندی آورده بود آن را انداخته بودند او عرض کرد که یا رسول الله مگر هدیهٔ من حقیر بود که قبول نفرمودی بجدا که من بغیر از این نداشتم دا[...]
بفدای تو و اهلبیت تو میکردم آنحضرت فرمود که یا ابا ایوب علی خواست که او را ابخشد جبرئیل گفت که در آخر آن را بخش که امر عجب از آن
ظاهر شود پس آن را کشته و طبخ کردند و استخوانهای آن را نشکستند و جمیع اصحاب از آن خورده سیر شدند پس استخوانهای او را در پوست کرده
آنحضرت دعا کرد زنده شد و بصاحبش داد و نسل و کثرت بسیار از آن دید و چون همه اصحاب از مهمانی فارغ شدند رسول خدا
زنان خود و زنان بنی هاشم و مهاجر و انصار را فرمود که مشغول آرایش جناب سیدة نساء العالمیان و مخدرهٔ دو جهان و مخدومهٔ
حوریان شدند مؤلف گوید که این بود مجمل از عروسی حضرت فاطمهٔ زهراء در مدینهٔ طیبه آه آه وا غربتاه میدانم چگونه نم
از کیفیت عروسی فاطمهٔ مظلومه دختر نازپروردهٔ مظلوم کربلا در روز عاشورا که چون خامس آل عبا خواست که دختر خود فاطمه را
بحضرت قاسم دهد نه دوستی و نه مهاجری و نه انصاری و نه اقوام و نه بنی هاشمی ذات که ایشان را باخبر کرداند و نه کسی بود که برای
ایشان تحفه و هدیه آورد بلکه آنحضرت با یاوران و زنان و دختران و پسران اخی عروس و داماد همگی گرسنه و تشنه و در اطراف
ایشان دوستان و یاوران کشته و بخاک و خون آغشته بودند و چنانکه سید انبیا خود با زنان و مردان بنی هاشم و مهاجر
و انصار تکبیرگویان و رجزخوانان و با ملائکهٔ مقربین و حورالعین جناب فاطمهٔ طاهره را بخانهٔ جناب امیرمؤمنان بردند و بر
یکدیگر داده فرمودند مرحبا بحرین یلتقیان و مرحبا بدو دریای علم و از حجرهٔ ایشان با حاضران تبسم کنان بیرون تشریف آوردند
و آنخانه را خلوت کردند همچنین در روز عاشورا مظلوم کربلا در آن حالت الفدا دست جناب قاسم را بیکدست گرفته و بدست دیگر
دیگر دست فاطمه دختر خود را گرفته هر سه بزرگوار با دیدهای اشکبار با سایر غریبان و اسیران دلفگار با خیمهای خونبار روانه آن خیمه
شدند که برای ایشان بنجاری آماده کرده بودند پس دست فاطمه را بدست قاسم داده و خود با سایر زنان و دختران با آه و ناله و فغان
بیرون تشریف آوردند و روانه خیمهای خود شدند پس عروس مأیوس نظر حسرت بر روی داماد ناشاد میکرد و داماد بصورت دختر
عم خود می نگریست و میگریست که ناگاه ندای هل من مبارز از جانب دشمن بلند شد پس قاسم دست عروس را رها کرده خواست که
از خیمه بیرون آید فاطمه عرض کرد که ای پسر عم وای ای دل پرغم چه در نظر داری حضرت قاسم فرمود که ای دختر عم وای مبتلا بدرد
والم مگر نمیشنوی که اعداء دین و منافقین بد آیین مبارز میطلبند اراده آن دارم که قدم جرأت در میدان کارزار گذارم و جان خود را
در میدان محبت در بازم پس چون آن ناامید این سخن شنید جامهٔ صبوری بر تن بدرید و بهر دو دست بدامن جامه اش درآویخت
و اشک حسرت بر خاک راهش ریخت و عرض کرد که ای پسر عم هرگز نتوانم که بهجرانت سازم پس چگونه دست از دامنت بردارم
پس آن داماد ناشاد فرمود که یَا بِنْتَ الْعَمِّ خَلِّی ذَیْلِی فَإِنَّ عُرْسَنَا أُخِّرَ إِلَی الْآخِرَةِ یعنی ای دختر عم دست از دامن جامه ام
بردار و دامن محبت بر شاه راه شهادتم مگذار که ما عروسی خود را بآخرت انداختیم و دل از عیش این جهان پرداختیم پس آن بانوی
حجلهٔ حرمان با ناله و فغان از سوز دل بنالید و اشک حسرت بر رخساره بباریه و عرض کرد که وعدهٔ عروسیم بقیامت میفرمائی و از
عیش و شادمانی این دار فانیم مأیوس میگردانی یَا ابْنَ عَمِّی أَیْنَ أَعْرِفُکَ وَفِی أَیِّ مَکَانٍ أَرَاکَ پس بچه نشان در میدان قیامت
ترا بشناسم و در کدام مکان بمشاهدهٔ جمالت کامیاب گردم پس حضرت قاسم دست بیطاقتی دراز کرده آستین پیراهن صبوری
خود را بدریده و از سوز دل بنالید و گفت یَا بِنْتَ الْعَمِّ اعْرِفِی بِهَذِهِ الْأَرْدَانِ الْمُقَطَّعَةِ یعنی ای دختر عم و ای عروس پر غم و الم در
روز قیامت در میانهٔ شهیدان مرا باین آستین پاره بشناس و در حدیث وارد شده است که چون زنان و دختران از گفت و شنید



عروس و داماد و آستین پاره کردن آن نوداماد مطلع گردیدند بِحَوَاشِیهَا تَبْدِیَاتٌ لَدَی الْوَیْلِ وَالثُّبُورِ گریستند گریستن
شدیدی پس همه آن بیکسان در آن وادی حرمان و هجران بی اختیار شده عنان نالها را از دست داده صداها را بحنین و اویلا
و واثبورا بلند کردند و چندان ناله کردند که آقای مظلومان و سید شهیدان و ملائکهٔ زمین و آسمان را بگریه و ناله درآوردند پس آن
داماد مسافر سفر جنان دست نوعروس رشک حوریان را از دامان خود رها کرده عروس را در خیمهٔ بیکسی و تنهائی گذاشته و تخم
محبتش در مزرع دل کاشته و از خیمه بیرون تشریف آورده و روانه خدمت عم بیقرینهٔ خود گردید پس چون نظر جناب سید الشهدا
بحضرت قاسم افتاد که ارادهٔ میدان قتال دارد فرمود که یَا وَلَدِی أَتَمْشِی بِرِجْلِکَ إِلَی الْمَوْتِ یعنی ای نور چشم من با پای خود نزد
کرامی آیا میخواهی که بپای خود بجانب مرگ و کشته شدن روی فَقَالَ وَکَیْفَ یَا عَمِّ وَأَنْتَ بَیْنَ الْأَعْدَاءِ فَرِیداً وَحِیداً لَمْ تَجِدْ
مُحَامِیاً وَلَا صَدِیقاً آه آه وا مظلوماه وا غریباه که حضرت قاسم عرض کرد که ای عم بزرگوار چگونه راضی بکشته شدن نشوم
و حال آنکه جناب ترا می بینم که در میانهٔ اعداء دین و منافقین بد آیین تنها و بیکس شده و کسی نیست که خود را فدای تو گرداند
و دوستی نمانده که در خاک راحت جانت نثار نماید پس عرض کرد که ای عمو جان روحم فدای روح تو باد و جانم فدای جانت تو مرا
مرخص فرما که این جان ناتوان را نثار مقدم شریفت گردانم که زیاده بر این نمی توانم که جناب ترا باین حال مشاهده نمایم
و در حدیث است که هر چند التماس میفرمود آن بزرگوار او را اذن نمیداد و قلب مبارکش راضی بشهادت آن نوجوان هاشمی نمیشد
مؤلف گوید که بفدای اخلاص و ارادت و جانثاری جناب قاسم شوم که بعد از آنکه دید که عم بزرگوارش او را اذن نمیدهد در حدیث
معتبر روایت شده است که آخر الامر لابد و لاعلاج شده خم شد و دو دست و دو پای عموی غریب بیکس خود را ببوسید تا آنکه اذن
جدال حاصل نمود پس مظلوم کربلا که جانم بفدای صبرهای او شود بدست مبارک خود جامه را شق کرده بگردن جناب قاسم انداخت
و عمامهٔ او را دو نصف پاره کرده از پیش روی او آویخت پس جامهای او را بصورت کفن بر قامت موزونش بیاراست و شمشیر خود را
برکمر آن شیر میدان کارزار بست آه و امصیبتاه و آه واویلاه که یکدیگر را چنان وداعی کردند که از نالها و گریهای ایشان ملائکه آسمان
و زمین بگریه و فغان درآمدند و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ تَسِیلُ عَلَی خَدَّیْهِ یعنی آن نوجوان
نوداماد چون ماه تابان و صورت درخشان از خیمها طالع شده و بیرون خرامید لیکن آه آه و اخرناه و وا غربتاه که از ابر
چشمش چون دو ناودان اشک بر صورت منور مقدسش جاری بود پس عرصه میدان شهادت را بشعشعهٔ انوار جمال باکمالش نورانی
گردانید وَکَانَ وَجْهُهُ کَفِلْقَةِ الْقَمَرِ یعنی در حالتی بود که روی نورانیش چون ماه پاره بود و چون قدم جرأت در میدان شجاعت
گذارد این رجز را انشاء کرده فرمود که إِنْ تُنْکِرُونِی فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سِبْطُ النَّبِیِّ الْمُصْطَفَی الْمُؤْتَمَنِ هَذَا حُسَیْنٌ
کَالْأَسِیرِ الْمُرْتَهَنِ بَیْنَ أُنَاسٍ لَا سُقُوا صَوْبَ الْمُزُنِ پس آن فرزند حیدر کرار شمشیر آبدار را از نیام کشیده چون شیر خشمناک در
میانهٔ آن روبهصفتان افتاده با آنگروهی که دشت را سیه و بخنجر از آن اشقیا را بدرک نیران روانه نمود و خود را نزد عمر سعد رسانید و باو
فرمود که ای پسر سعد آیا از خداوند نمیترسی و آیا جانب پروردگار را ملاحظه نمیکنی ای کوردل آیا جانبداری رسول خدا را بعمل نمی آوری
پس آن ملعون در جواب گفت که ای جوان هاشمی هنوز شما دست از بزرگی خود برنمیدارید و سر بحکم طاعت یزید نمیگذارید حضرت
قاسم فرمود که ای ملعون هرگز خداوند ترا جزای خیر ندهد تَدَّعِی الْإِسْلَامَ وَآلُ رَسُولِ اللَّهِ عِطَاشاً ظِمَاءً قَدِ اسْوَدَّتِ
الدُّنْیَا بِأَعْیُنِهِمْ یعنی ای شقی تو ادعای اسلام میکنی و حال آنکه آه آه و وا مصیبتاه که آل رسول الله همگی تشنه اند آه و وا اثرناه که از شدت
تشنگی حیران و پریشان احوال شده اند بحدیکه دنیا در پیش چشم ایشان تار و تاریک گردیده آه وا غریباه و وا مظلوماه که در

در حدیث معتبر روایت شده است که جناب قاسم در میانه میدان دست از مقاتله کشید که اندک آرام گیرد و آسایش نماید و کسی را هم جرأت بر مقاتله او باقی نمانده بود که ناگاه میل کرد که بجانب خیمگاه برگردد و چون اهل بیت دیدند که مراجعت میفرماید خوشحال شدند فسمع صوت ابنة عمه وهی تبکی آه از این مصیبت که قلبهای شیعیان را بریان و دیدهای دوستان را گریان گردانیده زیرا که در بین راه که بجانب خیمگاه تشریف میآورد صدای ناله و نوحهٔ دختر عموی خود را شنید که در خیمهٔ عروسی بفکر مأیوسی از پسر عموی خود افتاده در آن تنهایی و بیکسی چنان آه میکشید که جان عالمی را میسوزاند پس رشتهٔ آه شرربار او عنان اختیار را از قلب داماد ناکام ربوده بی‌اختیار رو به خیمهٔ تنهایی دختر عم خود شد و چون بنزدیک حجلهٔ خانهٔ ویرانهٔ خود رسید از محبت خانهٔ قلبش نالهٔ شوقی برآمد و بی‌اختیار از جان بیقرار ناله کرد و گفت که یا ابنة العم لا تبکی ها انا جئت یعنی ای دختر عم ای نیمه دل پر غم دیگر ناله و نوحه مکن که اینک من آمدم پس از اسب پیاده شده چون پروانه بال و پر سوخته خود را بجوار شعلهٔ افروخته دختر عم خود رسانید و چون دیدهٔ هجران کشیدهٔ آن دختر بجمال پر گرد و ملال آن سرور افتاد چون سینه از مجمر محبت و دل بر بوسیدن قدمهای او بست و روی خود را بر قدمهای او میمالید و میگفت که مرحبا بالعزیز الحمد لله الذی ارانی وجهک قبل الموت یعنی خوش آمدی ای عزیز من حمد میکنم خداوندی را که دفعهٔ دیگر نصیب گردانید مرا بمشاهده جمال با کمال عدیم المثال تو و نور روی مبارک تو را پیش از آنکه از هجران تو هلاک شوم و از غصه بمیرم محبان ای نوحه و ناله کنندگان ملاحظه کنید که چگونه کار بر اهل بیت صعب و دشوار گردیده بود که در حدیث وارد شده است که آن مظلومه هر چند سعی و التماس کرد که حضرت قاسم اندک زمانی از برای تسلی قلب او بنشیند و آرام گیرد قبول نفرموده و مکرر میگفت که یا ابنة العم ما لی اصطبار ان اجلس معک والکفار یطلبون البراز یعنی ای دختر عم ای مبتلای هجران غم و هم والم نیست از برای من فرصت صبر کردن و با تو نشستن مگر نمی‌شنوی که کفار مبارز میطلبند و من خوف آن دارم که پدر بزرگوارت بمیدان رود و من جان خود را بعد از او نخواهم پس او را وداع کرده با صد هزار آه و ناله از یکدیگر جدا شدند و آن نوجوان روانه میدان کارزار گردید و عروس از کام مأیوس با قلب شرربار و دیدهٔ بکبار رو بخیمهٔ تنهایی و بیکسی گردید و در آن خیمهٔ ماتم سر بزانوی غم گذاشته و مشغول

بگفتن رضا بقضاء الله و تسلیماً لأمره

## مجلس سی و چهارم در شهادت حضرت قاسم علیه السلام و آوردن جسد او را بخیمه

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله الذی نوّر قلوبنا بمعرفة الحسین علیه السلام و بصّر عیوننا بضوء محبته والشکر لله الذی استنقذنا به من الهلکات بنص فخر الکائنات و سید الموجودات حیث قال ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة والحمد والشکر لله الذی حبا و اراه لنا الخیرات من بین البریات بصریح کلام اشرف من مضی و من هو آت حیث قال اذا اراد الله بعبد خیراً قذف فی قلبه حب الحسین علیه السلام فبعد الحب الخالص لجنابک یا ابن رسول الله الخیر ان الا ابکی مصابک آه آه هل لی الا علیک بکاء انوال الحنین و بکاء المهموم المغموم المسکین المستکین آه آه او ابکی علی ذریتک المظلومین المرملین المذبوحین آه وا حزناه او ابکی بکاء الثکلی علی النساء العطاش الحایرات الحاسرات المظلومات المحرومات المضروبات آه و مصیباه او ابکی علی بنتک و صهرک الذین بما وقع عینی شید الاماة یا ابن رسول الله یا سید الشهداء ارواحنا لک الفداء ما متحیرم که بر مصائب وارده بر جسد مقدس مجروحت ناله کنیم آه آه و اویلاه یا برادران مظلومین تیر خورده شهید شده‌ات نوحه کنیم آه و اویلاه یا بر اهل بیت تشنه گرسنه سرگردان اذیت کشیده‌ات مثل زن بچه مرده زاری و بیقراری کنیم آه آه و مصیباه یا بر دختر نو عروس و داماد محروم مأیوس گریه و ناله کنیم که آن دو بزرگوار



دو نور دو دیده سید انبیاء صلی الله علیه و آله و دو میوهٔ دل خاتون روز جزا بوده‌اند آه آه که پدران ایشان آقایان همه جوانان جنان بوده‌اند آه و اویلاه که عروس و داماد دو نور رسته شجرهٔ طوبای محبت بوده‌اند و خداوند غذاب خود را بر اهل کوفه و شام مضاعف فرماید که در روز عاشورا عروسی ایشان را بعزا مبدل کردند و آنقدر امر را بر ایشان تنگ گرفتند که مهلت ندادند که یکساعت در خیمه حجله با هم بنشینند آه وا حزناه مگر نشنیده‌اید که در حدیث معتبر روایت شده است که هر چند فاطمه دختر مظلوم کربلا التماس کرد که حضرت قاسم اندک زمانی در خیمه با او بنشیند حضرت قاسم جواب میداد که ای دختر عم مگر ملاحظه نمیکنی خبر گی لشکریان را که چگونه امر را بر عم بزرگوار تنگ گرفته‌اند ای دختر عم خوف آن دارم که پدر بزرگوارت را شهید کنند و نعمت سعادت شهادت از دست برود پس جناب قاسم از شوق شهادت و جانبازی در راه محبوب حقیقی بر سر دست افشان می‌خواست که بفدای عم عالیمقام خود شود دست عروس را رها کرده رو بمیدان کارزار کرد و مبارز طلبید پس ملعونی که او را با هزار سوار مقابل دیده بودند چهار پسر داشت شجاع که هر یک را مقابل شجاعان دیده بودند یکی از پسران آن ملعون خود را بمبارزت آن فرزند امیر مؤمنان علیه السلام روانه نمود و هنوز بمیدان نرسیده بدرک نیران رسید پس عالم در چشم آن ملعون تیره و تار گردید پس شقی دیگر خود بمیدان آن بزرگوار آمد پس آن فرزند اسد الله او را روانه دار البوار گردانید مؤلف گوید که آنچه مشهور است که آن ملعون ازرق شامی بود که خود و چهار پسرش بدست حضرت قاسم بجهنم واصل شدند پس آن غلطی است که مشهور شده است زیرا که در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که بعد از آنکه قاسم آن ملعون و چهار پسرش را بدرک فرستاد شروع بمقاتله و مجاهده نموده و آن شجاع نامدار و فرزند حیدر کرار در دریای حرب غوطه ور گردیده و بهر طرف که رو میکرد از کشته پشته می‌نمود و بهر سمت که حمله میکرد شجاعان و دلاوران را بر خاک هلاک می‌انداخت تا آنکه از شدت تشنگی کار بر او تنگ شد و زور بازوی حیدریش بضعف و ناتوانی مبدل گردید پس اراده کرد که یکدفعهٔ دیگر بخدمت عم بزرگوار خود جناب سید الشهداء و الغرباء ارواحنا له الفداء مشرف گردد پس در آن بین ازرق شامی سر راه بر آن غریب مظلوم بیکس و بیپناه گرفت و مانع شد که بخدمت عم خود مشرف گردد و محاربه در میان ایشان شدید شد پس غضب بر او مستولی شد و غیرت الله اللهیه بجوش آمد و چون شیر خشمناک بر آن شقی حمله کرد و چنان شمشیر بر فرق آن شریر زد که فرقش شکافته و بجهنم سرنگون گردید پس بخدمت عم غریب بیکس و بیپناه خود مشرف شد آه وا حزناه و وا ویلاه که عرض کرد یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء یعنی ای عم عالیمقدار آه از شدت تشنگی و وا ویلاه از بی‌آبی ای عمو جان کاش بجرعهٔ آبی میتوانست راه برد پس آنحضرت او را بصبر و شکیبایی امر کرد و فرمود که صبر کن که خداوند صابران را دوست میدارد و در حدیث است که انگشتر خود را در دهان خشکیده او گذاشت و امر بمکیدن آن فرمود و در حدیث معتبر وارد شده است که فقال القاسم فلما وضعه فی فمی و جدته کانه عین ماء فارتویت به وانقلبت الی المیدان یعنی جناب قاسم فرمود که چون انگشتر عم بزرگوار خود را در دهان گذاردم چنان یافتم که گویا چشمهٔ آبی در دهان من جاری گردید پس سیراب گردیدم و بجانب میدان قتال و جدال برگردیدم و روایت شده است که چون جناب قاسم در این دفعه بمیدان معاودت فرمود همت کرده خود را تعلیدار عمر بن سعد رسانید و او را بدرک اسفل رسانید که تیراندازان لشکر شقاوت اثر باراده آن فرزند ساقی کوثر مطلع شدند آه وا ویلاه و وا غریباه که در اطراف آن نوجوان غریب هاشمی احاطه کردند و تیرها بر بدن شریف و عنصر لطیف او زدند و در میانه آن جناب و خیمگاه حائل شدند و در کتاب بحار و عوالم از حمید بن مسلم روایت کرده‌اند که میگوید که من در میانه لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه بودم و میدیدم که این نوجوان در دریای حرب غوطه ور گردیده بود و پیراهن و زیر جامهٔ عربی در بر و نعلینی در پا کشیده بود و هرگز فراموش نمیکنم آنکه بند نعلین پای چپ او گسیخته بود که ناگاه عمر بن سعد ازدی

لعین کف که واله حال میردم دکار را او سخت میکیرم دبادضربتی میزنم قال قلت سبحان الله وما ترید بذلک والله لو ضربنی ما بسطت الیه یدی حمید بن مسلم میکوید که با آنملعون کفتم که سبحان الله ازین نوجوان غریب چه میخواهی واله اکر او بمن ضربت زند من دست بجانب او دراز نخواهم کرد آه آه واغریباه امیرا یا کافی انیهمه لشکر و تیراندازان بسیار که اطراف او را کرفته اند آخر آن شقی بدبخت کوش بنصایح او نداده آه واصیبتاه وواحزناه که شمشیر خود را کشیده از عقب سر آن بزرکوار بر آمده چنان ضربتی بر فرق مبارکش زد که چون فرق بنا حق شکافته جدش جناب امیر مؤمنان شکافت پس از ضربت آن بی ایمان که خداوند هر کز دست او را از غل و سلاسل جهنم خلاص نکرداند از اسب در غلطید و برروی زمین افتاد وآه آه وامظلوماه که در بعضی از روایات وارد شده است که چون آن عزیز کرده خدا و رسول بر خاک کربلا افتاد شیبة بن سعد شامی جهنمی بی ایمان چنان نیزه بر پشت مبارکش فرو برد که از سینه بی کینه اش سر بر آورد و پس از ضربت نیزه او آن نوجوان نوداماد بر خاک و خون میغلطید و بندای ضعیف میکفت که یا عماه ادرکنی یا عماه ادرکنی یعنی ای عمو جان من ای قطب دایره ایمان و ای پناه بیکسان فرزند برادر خود را دریاب مؤلف کوید که در کتاب مصائب المعصومین از کتب معتبره وارد کرده ام فجاء الحسین علیه السلام کالصقر المنقض فتخلل الصفوف فشد شدة اللیث الحرب یعنی چون آواز غریق دریای خون بکوش سرخیل سلسله شهیدان و پناه بیکسان رسید بشتاب خود را رسانیده شمشیری بر عمر لعین که قاتل او بود زد که دست او از مرفق جدا شد پس آن شقی فریاد زد و از سر جسد جناب قاسم دور شد پس لشکر شقاوت اثر از چهار جانب احاطه کردند که عمر را از قبضه قدرت آنحضرت بیرون برند که در میانه نایره حرب اشتعال بهم رسانیده و مکرر هجوم جنود نامسعود در اطراف آنحضرت شده و آنجناب ایشان را بضرب ذوالفقار آبدار بدار البوار میفرستاد تا آنکه آن ملاعین که کشته نشده بودند فرار بر قرار اختیار نمودند و از ازدحام و هجوم لشکریان و شدت مقاتله و مجاهده چنان کرد و غبار شده بود که عرصه قتال در دیدها تار و تاریک کردیده بود قال الراوی فاذا بالحسین قائم علی رأس الغلام وهو یفحص برجلیه آه واحزناه وامصیبتاه چکونه اهل اسلام تاب بیاورند که مصائب سادات و بزرکان دین و دنیا و آخرت خود را تا باین نوع و باین شدت بشنوند و بی اختیار ناله و نوحه نکنند مصائب سادات کل من کان مسلما ولکن عیون الفاجرین اقرت یعنی این مصیبتها چنان مصیبتهائیست که بدرد میآورد هر کس را که در او غیرت اسلام است ولکن چشمهای فاسقین و فاجرین و دیدهای کوفیان و شامیان بدآئین از دیدن و شنیدن آن روشن کردید راوی میکوید که چون کرد و غبار فرو نشست دیدیم که مظلوم کربلا و خامس آل عبا جناب سید الشهداء روحی له الفداء بر سر نعش قاسم ایستاده و نکریست و آن نوجوان غرقه در خون پاهای خود را بر زمین میمالد و سایر اعضا و جوارح او پامال و لکدکوب اسبهای کوفیان و شامیان کردیده بود ودر روایتی آن الحسین علیه السلام کان یقول بعدا لقوم قتلوک ومن خصمهم یوم القیمة جدک وابوک ثم قال عز والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک وانت قتیل جدیل فلا ینفعک والله یوم کثر واتره وقل ناصره ودر زیارتی که از سرداب مقدس جناب صاحب الامر عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه برای زیارت شهداء ظاهر کردیده میفرماید که در آنوقت جناب سید الشهداء علیه السلام بر سر نعش آن جوان میفرمود که دور باشند از رحمت الهی آنقومیکه ترا شهید کردند و خصم ایشان در قیامت جدت و پدر تو ایفرزند واله ناکوار است بر عم تو اینکه تو او را بخوانی و او اجابت تو نکند یا اجابت کند در حالتیکه تو کشته شده باشی پس ترا نفع نبخشد ایفرزند واله این روزیست که بسیار است در آن خون ریزنده و بناحق و کمست در آن ناصر و معین قال الراوی وکان یقول الحسین عز والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا ینفعک

شکافتن فرق او

بخاک افتادن او

نیزه زدن شیبه بر او

آمدن آنحضرت بسر او و کشتن قاتل او

تاریک شدن از غبار مقاتله

پامال شدن جسد او

کلمات آنحضرت بر نعش او





یعنیک فلا ینفعک آه واویلاه وواحزناه که راوی میکوید که میدیدیم که آنغریب بیکس روی مبارک بجانب جسد داماد خود جناب قاسم کرده بود و با ناله و کریه میفرمود که بحق خداوند قسم که ناکوار است بر عموی تو اینکه تو او را بجوانی و او ترا جواب ندهد یا ترا جواب دهد و اعانت تو نکند یا اینکه ترا اعانت کند و لیکن ترا از دشمن خلاص نکرداند تا آنکه بدن تو اینکونه مجروح و پاره پاره و در هم شکسته شود پس فرمود که ایفرزند دور باد از رحمت الهی آنقومیکه ترا کشتند مؤلف کریان و نالان کوید که بعد آ صبر و بردباری مظلوم کربلا کردم که راوی میکوید که آنغریب تنها آن نعش پاره پاره در هم شکسته را از معرکه قتال با نیزه خاک و خون برداشت و چون جان شیرین بر سینه بیقرینه خود چسبانید و اشک از دیدهای مبارکش چون مروارید میبارید و روانه جانب خیمهای بیکسان کردید فکانی انظر الی رجلی الغلام یخطان فی الارض راوی میکوید که ملاحظه میکردم که آنحضرت بنوعی آن نوجوان را بر سینه خود کرفته بود و بخیمه میبرد که پاهای آن شهید بر خاک کشیده میشد پس من در تحیر بودم که آیا جسد المجروح چه خواهد کرد که دیدم آنرا آورده و در میانه کشتکان از اهلبیت خود کذاشت پس دستهای مقدس خود را بجانب آسمان بلند کرده و بر انقوم نابکار نفرین نمود و عرض کرد که ایخداوند من این ظالمین را جمع فرما و جمیع ایشانرا هلاک فرما و احدی از ایشانرا وامکذار و هرکز ایشانرا میامرز آه واویلاه وامصیبتاه که آنبزرکوار بعد از آنکه آنجسد کشته بخون آغشته را در میان کشتکان کذاشت تنها بی دوست خالی روانه خیمهای زنان کردید و چون نزدیک خیام طاهرات رسید آه سرد از دل پر درد بر کشید و فرمود که صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی یعنی ای دختر عموهای من وای اهلبیت من بر شما باد بصبر و شکیبائی در شهادت نوجوانهای شما امید که دیکر بعد از این روز خواری نبینید ای شیعیان وای ناله کنندکان بدانید که در حدیث دیکر چنین روایت شده است که جناب مظلوم کربلا جسد داماد را بر سینه کرفت و آورد تا اندرون خیمها و قلب مرحمت منزلش راضی نمی شد که آن بدن مجروح را بر زمین کذارد پس آنرا در آغوش مرحمت خود جای داده و در وسط نشست و زنان و دختران همه کریان و نالان و عروس از کام مأیوس در اطراف ایشان حلقه ماتم زدند و هنوز روح مقدسش از بدن پاره پاره شده اش مفارقت نکرده بود و کو یا انتظار دیدار آخرین مادر در بدر و عمهای خونجکر و عروس سیاه بخت و باقی اهلبیت اطهر در نظر داشت و در حدیث است که آنخسته مجروح چون چشم غرق در خون خود را کشود دید که عم بزرکوارش او را در آغوش جا داده و با ناله میکوید یا ولدی لعن الله قاتلیک یعز والله علی عمک ان تدعوه وانت مقتول یعنی ایفرزند دلبند خدا لعنت کند کشندکان ترا ایفرزند چه قدر ناکوار است بر عم تو اینکه تو او را یاری خود بخوانی و آخر الامر یاری کرده نشوی و باینکونه مجروح و پاره پاره شده بر زمین افتاده باشی فقال یا بنی قتلوک کانهم ما عرفوک وما عرفوا من جدک وابوک ای دوستان وای ناله کنندکان نمیدانم که آن بهترین همه مخلوقات در آن یادکار برادر کامیاب بر چه حال بود که نظر بآن بدن مقدس در هم شکسته کرده و از سوز دل نالید و فرمود که ایفرزند بقتل رسانیدند ترا کفار کو یا نشناختند ترا و نه دانستند که کیست جد بزرکوار تو و پدر عالیمقدار تو ثم ان الحسین بکی بکاء شدیدا ایمحبان اقتدا کنید به آقا و مولای خود جناب سید الشهدا زیرا که روایت شده است که آنبزرکوار شروع فرمود بکریستن و کریه شدیدی کرد آه واویلاه واغریباه که همینکه آن تاجدار هجران قاسم و هتک حرمت او کریه بلند کرد عروس قاسم و باقی پردکیان سرادق عصمت و طهارت و حضرت عباس و جناب سید الساجدین و حضرت علی اکبر و باقی حاضران بی اختیار شده و با یکدیکر هم آواز شده صداها بکریه و ناله بلند کردند فلطمن الخدود وشققن الجیوب ونادوا بالویل والثبور آه واحزناه وامصیباه که زنان سیلیهای غم بر صورتهای خود زدند و از شدت حزن و بزرکی مصیبت بیتاب شده کریبانهای خود را چاک نموده و صداها بکشتن واویلاه وواثبوراه بلند کردند فانا لکی اینهمه

## مجلس سی و پنجم

در مقاتلهٔ قدوهٔ ناس سند آنا جناب مستطاب حضرت عباس علیه السلام و قطع شدن دستهای آنجناب و بر زمین افتادن او

السلام علیک یا ابا الفضل العباس بن امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن سید الوصیین السلام علیک یا ابن من سبق فی الاسلام و هو من السابقین السلام علیک یا ابن من خضب لحیته و هو من العابدین السلام علیک یا حامل اللواء یوم الرضا و ابن حامل اللواء یوم الجزاء السلام علیک یا ساقی الرجال و النساء فی کربلاء و ابن ساقی المؤمنین من حوض خاتم الانبیاء و السلام علیک ایها العطشان فی البیداء السلام علیک ایها الشهید و ابن الشهید و اخ الشهید و رحمة الله و برکاته و تحیاته صلی الله علیک و علی اخیک و علی الشهداء معک و الزائرین و المجاورین لک و ابکین علیک و لعنة الله علی اعدائک و المجادلین معک و الظالمین فی حقک بدوام بقاء الشهداء فی اعلی علیین و خلود اعداء الله فی اسفل سافلین و بعد فقال الله عز و جل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که سؤال نمیکنم از شما ای امت بر زحمتها و مشقتهایی که جهة هدایت و اصلاح نظام دین و دنیای شما در مقام تبلیغ میکشم مزدی و اجری مگر دوستی ذوی القربی را مؤلف گوید که پر ظاهر است که رسالتیکه شخص را از کفر و شرک و اصلیکه باعث خلود در نار است نجات دهنده است و سبب علو درجات رحمت نامتناهیه است اجر و مزد آن نتوان بیان و احصا کرد و جناب اقدس الهی جل شانه دوستی ذوی القربی را مزد اینعمل مقرر فرموده است و اگر کسی بدیدهٔ انصاف نظر خواهد یافت که مزد اینهم بر انتفاع ما از ذوی القربی خود است نه انتفاع ایشان از ما زیرا که هرکس دوست و محب کسی شد لابد با محبوب خود خواهد بود و همراهی کردن با ذوی القربی پیغمبر باعث نجات دنیا و آخرت ما است از اینجا پس در حقیقت هدایت و نجات ما را نفع و اجر و مزد خود شمرده اند و در حدیث از طریق اهل سنت و شیعه روایت شده است که از رسول خدا سؤال کردند که کیستند آن ذوی القربی یا که واجب فرموده بر امت مودت و محبت و دوستی ایشان را آنحضرت فرمود که مراد علی و فاطمه و دو فرزند ایشان حسن و حسین اند و در حدیث دیگر از طریق شیعه روایت شده است که سید انبیاء فرمود که کسی که رعایت کند حق اقربا و والدین خودش را عطا کرده میشود در جنت هزار هزار درجه پس تفسیر فرمود درجات را

آیه قل لا اسئلکم

در اینکه ذوی القربی حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین میباشند



بطلا و نقره و زمرد و لؤلؤ و عنبر و مشک و کافور که فاصله هر درجه تا درجه دیگر پانصد سال راه باشد پس فرمود که کسیکه رعایت کند حق اقربای محمد و علی را عطا کرده شود از فضایل و درجات و زیادی ثوابات همانقدر که زیادتر است فضیلت محمد و علی علیهما السلام بر پدر و مادر جسمانی او مؤلف گوید که شان مؤمن کامل آنستکه رعایت اقربای ایشان کند بر آنچه قدرت بر آن داشته باشد ظاهرا و باطنا بجدیکه نگذارد هیچ جهتی از جهات ظاهریه و باطنیه را مگر آنکه بقدر قوه رعایت احوال ایشان کند از جملهٔ آنها اینست که دوستان ایشان را دوست باشد و دشمن ایشان را دشمن و از جملهٔ دیگر آنست که در وقت خوشحالی ایشان خوشحال و در وقت هم و غم و الم و مصیبت ایشان محزون و مهموم و مغموم و مصیبت زده باشد بشنو حدیثی را که از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند تا در حق فرزندان و اولاد آنجناب نفرموده خود بدانی سلوک و رفتار نمائی بدانکه از آنحضرت روایت شده است که فرمود که خداوند جل شانه محیط و مشرف و مسلط شد بر زمین پس اختیار نمود ما اهلبیت را پس اختیار فرمود برای ما اهلبیت شیعیانی چند که یاری میکنند ما را و خوشحال میشوند در نزد خوشحالی ما و محزون و غمگین میشوند در نزد حزن و غم ما و مالها و جانهای خود را صرف و خرج در راه ما و اتباعت از ما میباشند و بازگشت ایشان بسوی ما است پس فرمود که هر چشمی در روز قیامت گریان است و هر چشمی در آنروز بیدار و در حرکت است مگر چشم کسیکه خداوند او را مخصوص فرموده باشد بکرامت خود و گریه باشد بجهة مصیبتها و بی احترامیها و بی ادبیها که نسبت بچنین فرزندان شیعیان بعمل میآید مؤلف محزون گوید که واله متحیرم که کدام یک از مصیبتها و بی احترامیها و بی ادبیهای بآن بزرگواران غریب را بعرض رسانم که همهٔ آنها بدرآورندهٔ قلبها و جاری کنندهٔ اشکهای محبان و جان نثاران است و از آنجمله که دلها را کباب و دیده ها را پر آب میکرداند استماع مصیبت برادر با جان برابر جناب عباس است و مجمل آن موافق روایات معتبرهٔ مشهوره آنست که چون مظلوم برادر خود جناب سید الشهدا علیه السلام را بیکس و غریب و تنها دید بخدمت او شتافت و عرض کرد که ایجان برادر آیا عباس را اذن میدهی که جان خود را فدای جناب تو کرداند تا آنکه ترا اینگونه غریب و تنها نبیند آه و حسرتا که در حدیث است که چون آنغریب وحید علیه السلام این را از برادر با جان برابر خود شنید بکی بکاء شدیدا یعنی گریست گریستن شدیدی پس فرمود که ای برادر تو صاحب لوای منی و هرگاه تو شهید شوی لشکر من متفرق میشوند حضرت عباس عرض کرد که ای برادر بسیار دلتنگ شده ام و از زندگانی خود مایوس گردیده ام و اراده دارم که خون خواهی خود را از این ملاعین کنم پس آنحضرت فرمود فاطلب لهؤلاء الاطفال قلیلا من الماء یعنی سید تشنگان و غریبان حضرت امام حسین فرمود که ای برادر با جان برابر هرگاه اراده میدان کارزار کرده از برای این اطفال تشنه قدری آب پیدا کن که این اطفال بکناره نزدیکی هلاکت رسیده اند پس از این سخن غیرت الله پسر اسد الله بجوش آمد و ابواب هموم و غموم بر قلب مبارکش مفتوح گردید و متغیر الحال روانه میدان آن اشقیا گشته و آن دلها را هر چند موعظه و نصیحت فرمود بر قلبهای سیاه ایشان اصلا اثری نکرد پس بخدمت برادر تشنه لب خود مراجعت نمود و نصایح خود و قبول نکردن قوم را بعرض آنجناب رسانید و در حین سخن گفتن با جناب سید الشهدا ارواح العالمین له الفدا بود که از خیمهای طاهرات صدای العطش العطش العطش بگوش مبارکش رسید پس از کثرت غصه و خشم نتوانست که حفظ خود نماید متغیر الاحوال بر اسب خود سوار شده و مشک خشکیده بر دوش مبارک انداخته و نیزهٔ خود را از جای کنده روانه جانب آب فرات شد و بر آن پشرمان بیحیا حمله کرد و در بعضی از کتب اصحاب است که آن مشک خشک شده را سکینه خاتون آورده و گفت که یا عم العطش العطش یعنی ای عم عالیمقدار از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده ام پس آن پناه بیکسان آن مشک را گرفته و روی بجانب برادر لب تشنه کرده عرض نمود که ای آقای لب تشنگان تشنگان سکینه مرا کباب نمود میروم بلکه توانم آبی برای او تحصیل کنم و روانهٔ شریعهٔ فرات شد پس چهار هزار ملعون تیرانداز که موکل آب فرات بودند همه تیرهای خود را بکمان عدوان گذاشته بر آن سقای تشنگان حمله ور گردیدند پس آن قمر بنی هاشم چون شیر خشمناک در میانهٔ آنجماعت بیباک ناپاک افتاده میزد و میکشت و میخواند این رجز را

لا ارهب الموت اذ الموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقی یعنی مرا از کشته شدن و مرگ باکی نیست و نمیترسم از مرگ هرگاه

در ملاقات شیعه از گریه بر سید الشهدا

امر کردن سید الشهدا حضرت عباس را بطلب آب

رجز حضرت عباس

در میدان جهاد بالا ردو جانها بهلاکت تا آنکه کشته شوم و خود را در زیر شمشیرهای صیقلی بزرگ پنهان کنم نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا
انی انا العباس اغدو بالسقا ولا اخاف الشر یوم الملتقی یعنی جان عباس بفدای جان حسین شود که جان او جان محمد مصطفی طاهر مطهر است
صلی الله علیه و آله ای قوم منم عباس که این روز را صبح کرده‌ام برای آب دادن و نمیترسم از فتنه و بلا و باک ندارم در روز هیجا از ملاقات
اعداء و مقاتله اشقیا پس بر آن ملاعین حمله فرموده از کشته پشته میساخت تا آنکه در حدیث است که هشتاد نفر از آن اشقیا را بدار البوار
فرستاده و ما بقی فرار کرده و آن سرور اسب خود را در آب فرات جهانید و کفی از آب برداشت که روزه از روز را بجرعه از آب افطار نماید و شعله آتش
تشنگی را بنشاند که ناگاه عطش برادر از جان بهتر خود جناب سید الشهدا روحی له الفداه و تشنگی اهلبیت آنجناب و التماس سکینه خاتون
بخاطر شریفش خطور کرد آن آب را بریخت پس مشک را پر آب کرده و بر دوش راست خود انداخته روانه خیمهای تشنگان شد و چون آن سرور
بی ایمان این شجاعت از آن سرور مشاهده نمودند بانگ بر لشکر زدند و از چهار طرف بر او حمله کردند و راه او را از خیمها قطع نمودند پس در
میانه ایشان جهاد و جدال در پیوست که ناگاه نوفل بن ازرق لعین از کمین گاه برآمده و در روایت دیگر است که زید بن ورقاء ملعون از
عقب درخت خرمائی بیرون آمده و حکیم بن طفیل او را اعانت کرد پس آه آه دست راست آن بزرگوار را قطع نمودند آن مظلوم مشک را بدوش چپ انداخت
و با دست چپ جهاد میکرد و این رجز را میخواند واللّه ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی یعنی والله اگر جدا کردید دست راست
مرا هر آینه من همیشه حمایت میکنم دین خود را وعن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین و حمایت میکنم از برای امامی
که صادق الیقین است و از نسل پیغمبریست که طاهر و امین است پس آن بزرگوار مقاتله کرد تا آنکه ضعف بر او غالب شد پس حکیم بن طفیل حرامزاده
در کمین بود و از عقب درخت خرما بیرون آمد و چنان ضربتی بر آن مظلوم زد که دست چپ او نیز قطع شد پس آن بزرگوار غریب بعد از افتادن
دست چپ این رجز را خواند یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار یعنی ای نفس مترس از کفار و بشارت باد
ترا برحمت پروردگار جبار مع النبی سید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار یعنی از جمیع
که با پیغمبر است که او آقای همه عالمیان و برگزیده خداوند جبار است بتحقیق که قطع کردند این بی ایمانان از سرکشی و طغیان دست چپ مرا پس ای پروردگار
من بحرارت آتش غضب خود بسوزان ایشان را پس آن سرور مشک را بدندان گرفت آه آه که دیگر چون دستی نداشت با دشمن محاربه
نماید خود را سپر امانت میکرد و با دشمن منازعه میکرد و کوشش مینمود که جرعه آبی بحرم محترم و پردگیان سرادق عصمت برساند آه آه که ناگاه تیری آمد
و مشک را سوراخ کرد و آب آن بریخت آه و مصیبتاه که بعد از سوراخ شدن مشک و ریختن آب تیری دیگر آمد و بر سینه بی کینه تشنه آن فرزند ساقی
کوثر نشست که راه رفت و آمد نفس را بر آن نوجوان مظلوم ببست و چون منزل امنی بجز کوی شهادت نجست دست از جان ناتوان
روح روان بشست و مائیه انا لله و انا الیه راجعون قرین و در محمل رضا بقضاء الله و تسلیما لامره منزل گزین
گردیده آه آه که پای سعادت از رکاب شهادت خالی و از خانه زین نزول بزمین کربلای معلی نمود فیا لیتنا کنا معه فنفدیه بنفوسنا و ارواحنا
وابداننا فنفوز فوزا عظیما و جنة و حریرا اللهم احشرنا معه فی الدنیا و الآخرة برحمتک یا ذا النعمة الظاهرة و الکرامة الباهرة و بمحمد و عترته الطاهرة

## مجلس ششم در شهادت سه برادر حضرت عباس و افتادن او بر زمین و آمدن مظلوم کربلا

بر سر برادر و احوال او

السلام علیکم یا احباء الحسین المظلوم و احبة المغموم و رحمة الله و برکاته و بعد چه نیکوست که در اول مجلس زیارت کنیم حضرت
عباس علیه السلام را و از فهمیدن فقرات زیارت آنجناب مهموم و مغموم شویم و پس از آن مشغول تعزیه و نوحه و ناله گردیم با آنکه با آنجناب





مخمور شویم السلام علیک یا من کنت فی صلب من کان مع سید الانبیاء فی رتبة نفسا و کفی لک بذلک فخرا السلام
علیک یا من ربط الله نطفتک فی صلب فخر الاوصیاء و الاولیاء و کفی لک بذلک فخرا السلام علیک یا من واخی الله بینک و بین سیدی
شباب اهل الجنة و کفی لک بذلک شرفا و مجدا السلام علیک یا من فدی بجسمه و جسده و مهجته لاخیه سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء و کفی لک
بذلک اسما و رسما السلام علیک یا من اعطاه الله جناحین عوض الیدین فیطیر مع الملائکة اخیانا السلام علیک یا من اکرمه الله
ببذل مهجته لاخیه یوم العاشوراء و درجة یغبطه الشهداء شوقا و ذوقا الا و صلی الله علیک و علی روحک و جسدک یا ابا الفضل العباس و علی
زائریک و مجاوریک و الباکین علیک و رحمة الله و برکاته و لعنة الله علی اعدائک و ظالمیک و قاتلیک بجمیع لعناته و انتقامه خداوند رحمت
فرماید شاعر را که فرموده احق الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء یعنی سزاوارترین همه خلق از برای آنکه بر او گریه کرده

بکاء بر شان حضرت عباس

شود آن نوجوانی که شهادت او بگریه در آورد حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلای معلی اخوه و ابن والده علی ابو الفضل
المضرج بالدماء و آن نوجوان آن سروریست که برادر آنجناب است و پدر هر دو جناب علی ابن ابیطالب است و او ابو الفضل العباس است که

اوصاف حضرت عباس

بدن مقدسش بخاک و خون مالیده شده است و من واساه لا یثنیه شیء و جاد له علی عطش بماء و جان خود را فدای برادر کرد
و هیچ چیز نتوانست که او را از برادرش جدا کند و با آنکه بسیار تشنه بود و در پیش روی برادر جرعه آب با اعداء او مجاهده و مقاتله کرد و در فضیلت
آنجناب همین بس که فرزند برگزیده جناب سید اوصیاء و برادر با جان برابر امام حسن مجتبی و جناب خامس آل عبا است بعلاوه آنکه در نهایت
حسن و جمال و کمال بود و او را ماه بنی هاشم میگفتند و خط ریش او دمیده بود و چون بر اسبهای بزرگ سوار میشد پاهای مبارکش بزمین کشیده
میشد و علوم را از پدر بزرگوار و برادران عالیمقدار آموخته بود و در نهایت تقوی و پرهیزکاری بود و از کثرت عبادت و خداپرستی و سجده
خداوندی پیشانی مقدسش پینه بزرگ بسته بود و علی الدوام در لیالی و ایام بلوازم عبادت ملک علام قیام و اقدام مینمود و در فضیلت

در فضیلت حضرت عباس و دو بال او و منزلت او در بهشت

آنحضرت اکتفا میکنم بحدیثی که در کتاب خصال و امالی روایت شده است که روزی نظر مبارک جناب سید الساجدین علیه السلام افتاد بسوی عبید الله
فرزند آنحضرت پس گریست و فرمود که هیچ روز سختتر نبود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از روز جنگ احد که در آن کشته و شهید شد عموی
ایشان حضرت حمزه پسر عبد المطلب که او را از کثرت شجاعت اسد الله و اسد رسول الله میگفتند و بعد از آن روز روزی بود که در آن شهید شد
پسر عموی آنحضرت جعفر بن ابیطالب پس جناب سید الساجدین فرمود که روزی مثل روز عاشورا نیامده که سی هزار نفر دور اطراف پدر مظلوم جناب
سید الشهدا احاطه کرده بودند که هر یک گمان میکردند که از این امت اند و حال آنکه هر یک بخیال فاسد خود تبرک میجستند بکشتن پدرم و ریختن
خون او و هر چند پدر بزرگوارم ایشانرا موعظه فرموده بدین خداوند دعوت نمود گوش نمیدادند و دین خداوند را قبول نکردند تا آنکه
آنجناب را از روی سرکشی و ظلم و عدوان بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس فرمود که رحم الله العباس فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه
حتی قطع یداه یعنی خداوند رحمت فرماید عمم حضرت عباس را که بتحقیق که اختیار نمود زندگانی پدرم را بر زندگانی خود و جان خود را
نثار او کرد و خود را در راه او پاره پاره و کهنه نمود تا آنکه هر دو دست او از بدن جدا شد پس خداوند مهربان در عوض آن دو بال باو عطا فرمود
که با آنها با ملائکه در روضات عالیه جنان طیران و پرواز میکند مثل آنکه بجعفر طیار دو بال عطا فرموده است و ان للعباس عند الله تبارک
و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیمة یعنی و بدرستیکه از برای حضرت عباس در نزد خداوند تبارک و تعالی درجه و منزله عالیه است
که رشک میبرند بدرجه رفیعه او همه شهیدان در روز قیامت مؤلف امیدوار گوید که ای دوستان حضرت عباس اگر طمع آن دارید
که در قیامت با آن بزرگوار و آن فرزند حیدر کرار محشور شوید در هنگام شنیدن مصائب و شهادت آنجناب نالها از قلب کباب برآورید
و دعا کنید که خداوند جلیل ما را در دنیا از زیارت و مجاورت او و در قیامت از شفاعت و خدمت او محروم نفرماید و مجمل آنچه در خبر در کیفیت

در شهادت برادران حضرت عباس

شهادت آنمظلوم معلوم کردیده است که چون همه اصحاب و یاران و هواداران جناب سید الشهدا بسعادت شهادت فایز و رستگار گردیدند موافق روایت غیر مشهور که شیخ مفید در ارشاد و سید بن طاوس در ملهوف و ابن نما در کتاب خود روایت کرده اند اینست که چون حضرت عباس کشته بسیار از اهل خود دید برادران مادری خود که عبدالله و جعفر و عثمان بودند فرمود که ای برادران مشغول جهاد شوید تا ببینم که شما برای خدا و رسول جهاد میکنید و شما را اولادی نیست که باعث گرفتاری شما باشد و کشته شدن در راه خدا برای شما آسانتر است پس اول عبدالله جهاد شدیدی کرد و بدست هانی بن ثبیت الخ به درجه رفیعه شهادت رسید پس جعفر در جهاد کوشید و بدست همان ملعون کشته شد پس عثمان بنحو اخوان برادران بمیدان آمد خولی بن یزید اصبحی براو تیری زد و مردی از قبیله دارم سر او را از بدن جدا کرد پس جنگ مغلوبه شد و جمعی از منافقین بر جناب سید الشهدا و اصحاب آنحضرت حمله کردند و تشنگی بر ایشان غالب شد پس آنحضرت بنفس نفیس خود بر شتر آب کش سوار شده بجانب فرات روانه شد و حضرت عباس مانند ملازمین در پیش روی شتر آنحضرت میدویدند و فرزند ساقی کوثر برای تحصیل آب بجانب فرات میرفتند پس لشکر عمر بن سعد بر ایشان سر راه گرفتند پس ملعونی از قبیله بنی دارم فریاد کرد که مگذارید آب بردارند پس حضرت او را نفرین کرده عرض کرد که خداوندا او را تشنه هلاک کن پس آن ملعون بغضب در آمده تیری بر حلقوم تشنه آنحضرت زد که بر آن نشست پس آنجناب تیر را از حلقوم خود کشید و هر دو کف خود را زیر آن گرفت چون پر خون شد بر خیت و روی خود را بجانب آسمان کرده عرض کرد که خداوندا من بجناب تو شکایت میکنم آنچه بر من که پسر دختر پیغمبر توام واقع میشود پس با حلق و دست پر خون با نهایت تشنگی روانه خیمها شد و آن ملاعین در میانه او و برادر حایل شدند و در اطراف آنحضرت عباس احاطه کردند پس جنگ در پیوست و آنجناب را جراحات زیاده از حد رسانیدند و آخر الامر زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل لعنهما الله آن بزرگوار را شهید کردند و موافق روایات مشهوره اینست که چون آنحضرت برادر بزرگوار خود را بیکس و غریب و تنها دید نزد آنجناب آمد و عرض کرد که ایجان برادر آیا عباس را اجازه حرب میدهی که جان خود را فدای تو کند و اینگونه ترا غریب و بی یاور نبیند آه در حدیث است که چون آن بزرگوار تشنه کام این کلام غم فرجام را از برادر با وفای خود شنید گریست گریستن شدیدی پس فرمود که ایجان برادر هرگاه مصمم میدان شقاشده جرعه آبی از برای این اطفال بیچاره تحصیل نما و در حدیث دیگر است که یکی خاتون دلخون مشک خشکی آورده التماس آب نمود پس آن سقای تشنگان خود را بشریعه فرات رسانید و مشک را پر نموده روانه جانب خیمگاه کردید پس منافقین بر آن مظلوم غریب احاطه کرده آه آه که هر دو دست او را از بدن جدا کردند و بعد از آن تیری بر مشک آب زده همه آبهای آن بریخت و اهدا تیری دیگر بر سینه تشنه بیکینه اش زدند که از اسب در غلطید آه و اخزناه که چون بر زمین افتاد روی خود را بجانب خیمگاه کرده فریاد زد که یا اَخاهُ اَدرِک اَخاکَ العَبّاس یعنی ایبرادر با جان برابر برادرت عباس را دریاب و چون مظلوم کربلا صیحه و ناله برادر خود را شنید بنزد او شتافت

یا اَخاهُ اَدرِک اَخاکَ العَبّاس

فرمود که اَلآنَ انکَسَرَ ظَهری وَقَلَّت حِیلَتی یعنی اینزمان پشت من شکست و کم شد چاره من و چون شیر خشمناک با نظر کیه سقای شهیدان تشنه و کرسنه بر خاک افتاده بود شتافت و بعد از آنکه نعش در خون غلطیده برادر رسید دید که سرو قامت سقای مخدرات در کنار آب فرات تشنه و بخون آغشته افتاده گریست گریستن شدیدی و این اشعار را تلاوت میفرمود

## اشعار جناب سید الشهدا

تَعَدَّیتُم یا شَرَّ قَومٍ بِبَغیِکُم وَخالَفتُمُ دینَ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ یعنی زیاده روی کردید ای بدترین امتها بسبب طغیان و سرکشی از دین خدا و مخالفت کردید دین پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را

اَما کانَ خَیرُ الرُّسلِ اَوصاکُم بِنا اَما نَحنُ مِن نَسلِ النَّبِیِّ المُسَدَّدِ

پس روی مبارک خود را بجانب آن ملاعین کرده فرمود که آیا نبود بهترین پیغمبران که وصیت کرده باشد بشما در حق ما بنیکی آیا نیستیم از نسل پیغمبر یاری کرده شده

اَما کانَتِ الزَّهراءُ اُمّی دونَکُم اَما کانَ مِن خَیرِ البَرِیَّةِ اَحمَدِ آیا نبوده است فاطمه زهرا مادر من نه مادر شما و آیا نبوده است احمد مرسل جد من بهتر از همه عالمیان

لُعِنتُم وَاُخزیتُم بِما قَد جَنَیتُم فَسَوفَ تُلاقوا حَرَّ نارٍ تَوَقَّدِ ایقوم بسبب این ظلم و ستمها





که از شما صادر میشود لعنت کرده شده اید و از درگاه الهی رانده شده اید پس زود باشد که بحرارت آتشهای غضب خداوند بسوزید و موافق روایت معتبره مشهوره اینست که از بسیاری زخمها و جراحتها که بر بدن شریف آنمظلوم بود جناب سید الشهدا آنجسد مجروح را از آنجا که افتاده بود برنداشت و نبرد و جسد شریفش پاره پاره سایر شهدا حمل و نقل نفرمود پس او را شهادرگاه فرات در همانجا که افتاده بود بحالت دلایه و لاعلاج تنها و بی برادر و بی یاور گریه کنان روانه خیمها شد و در بعضی از کتب تعزیه مسطور است که چون برادر خود را با دستهای قطع شده و بدن چاک چاک مشاهده فرمود گریهای بلند فرمود و فرمود که یا اَخی هَل لَکَ وَصِیَّةٌ یعنی ایجان برادر آیا وصیتی داری قالَ یا اَخی وَصِیَّتی اَن لا تَحمِلنی اِلَی الخِیامِ مادُمتُ حَیّاً یعنی عرض کرد که ایجان برادر وصیت من اینکه مادامیکه جان در بدن منست مرا بخیمه نبری پس آنحضرت از سبب آن سوال فرمود قالَ لِاَنّی اَستَحیی مِن سُکَینَةَ لِاَنّی ما قَدَرتُ عَلیٰ اِتیانِ لَها شَربَةً مِنَ الماءِ پس در جواب عرض کرد که باعث بخیمه نبردن من اینست که من حیا میکنم و از سکینه تشنه خجالت میکشم که نتوانستم از برای او جرعه از آب بیاورم بلی آری برادر تا وفای آقای مظلومان در اینوقت شهادت خوشحالیم از اینست که

سر من در قدم چو تو برادر افتاد سرفرازی کنم این لحظه که از راه وفا

مولف گوید

سر من گرچه درین لحظه فدا گشت ترا لیک جانبخش بنال و دو شهپر افتاد دست من گرچه در این دشت بلا گشت فدا

لیک سر خیل دو صد حمزه و جعفر افتاد آه آه که بعد از این وصیت هر دو برادر نالهای جانگداز از جگر برکشیدند و گریهای شدید نمودند و یکدیگر را وداع کردند پس روح مقدس مطهر آن شهید غریب تشنه کرسنه از آشیانه بدن پرواز و روانه عباس آباد جنان گردید انا لله و انا الیه راجعون پس حضرت خامس آل عبا ارواحنا له الفداء بیکس و تنها با هزاران ناله و آه روانه خیمگاه گردید آه و اخزناه و وامصیبتاه که چون زنان و دختران خبر قطع شدن دستها و پاره پاره شدن اعضای آنسرور را شنیدند از گریه و زاری و ناله و بیقراری کاری کردند که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده آه و مصیبتاه که هیچیک از زنان را میسر نشد که در عصر عاشورا در وقت وداع امام با اجساد شهدا آنجسد مجروح دست و سر از بدن جدا را زیارت کنند بلی در کتاب مصائب المعصومین از فاطمه صغرا روایت کرده است که میفرمایند که عمه ام ام کلثوم خاتون از برای وداع حضرت عباس روانه جانب فرات شد پس دید او را که در کنار آب فرات تشنه کشته شده و دو دست او از بدن جدا شده و سر او بریده شده و بخاک و خون غلطیده پس نالهای خواهرانه غریبانه بیاد از دل پر حسرت برکشید و گریست گریستن شدیدی و با آنجسد وداع کرده مراجعت نموده با باقی زنان اسیر ملحق شده روانه کوفه و شام شدند و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که ام البنین مادر حضرت عباس و سه برادر دیگر که هر چهار نفر در کربلای معلی جانهای خود را بفدای جناب سید الشهدا کرده بودند در مدینه طیبه بودند و چون از شهادت خامس آل عبا و اولاد خود مطلع شد روزها از شهر بیرون میرفت و در میانه قبرستان بقیع میگردید و چنان از سوز دل و آتش جگر نالهای شرربار میکشید و اشک خونین بر چهره جاری میکرد که خلق مدینه در اطراف او جمع میشدند و از گریهای او چون ابر بهار گریه میکردند و از جمله آنها بود مروان حکم که همیشه با مردم میآمد و در ماتم گریه و زاری میکرد مولف گوید که ختم کلام میکنم در احوال قاتل آنحضرت که لعنت الهی بر آن قاتل ملعون باد بدانکه در کتاب بحار از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت میکند که مردی را دیدم که از قبیله بنی دارم بود و روی او سیاه شده بود و پیش از آن او را دیده بودم که روی نیکو سفید داشت با او گفتم که چرا روی تو سیاه شده است و بر پیشانیت چه اثری است که ترا نمیشناسم آن ملعون خبر الدنیا و الآخره در جواب گفت که من کشتم یکنفر نوجوان بازنده که در پیش زانوی او در خدمت حضرت امام حسین بود و در پیشانی او اثر سجده بود و او عباس بن علی بود پس از آنوقت تا حال هیچ شب نمیخوابم مگر آنکه آن جوان میآید و اطراف بدن مرا میگیرد و مرا میکشاند تا بر سر جهنم میرساند پس مرا در آتش میاندازد و من فریادها میکشم که هرکس همراه منست صدای صیحه مرا میشنود و راوی حدیث میگوید که از زنی از همسایگان

آنملعون شنیدم که میگفت که این شقی ملعون از بس شبها در خواب صیحه میزد میگفتم که ما مادر مهابیچه او با شرق خواب کنیم راوی میگوید
که این حکایت را از زن آن ملعون سؤال کردیم جواب داد که آن بدبخت خود خود را رسوا کرده و آنچه گفته راست گفته و در کتاب سرور الشیعه
از ابن بابویه روایت کرده است که آن ملعون در وقتی که سر مطهر آنجوان را آورده بود بر اسپش بسته بود و اظهار فرح و خوشحالی مینمود و آنسر را بزیر
اسب آویخته بود و آنرا چنان بلند بسته بود که بزانوی اسب میخورد راوی میگوید که من بپدرم گفتم که ایکاش که این سر کرم را قلیل بلندتر
میبست که اینقدر اسب با دست نرساند پدرم گفت که ای فرزند آنچه صاحب این سر با او میکند عذابش زیاده بر اینست زیرا که خود با من گفت
که هر شب صاحب این سر مرا در عالم خواب در آتش جهنم میاندازد و تا صبح عذاب میکشم وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و در حدیث دیگر است که هرکس با آنجناب محاربه کرده بود و یاری کشتن او یاری کرده بود مبتلا شدند بجنون و جذام و پیسی و اولاد ایشان

| | | |
|---|---|---|
| | نیز بهمین بلاها مبتلا میباشند اللهم عذبهم فی الدنیا والآخرة | |

## مجلس سی و هفتم در وداع جناب علی اکبر با پدر و اهلبیت خود و شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل الرحمة

السلام من العلی الاعلی علی من تباکی او ابکی ورحمة الله وبرکاته وبعد الحمد لله العلی الاعلی فوق کل عال الذی من علینا بالنبی والولی والآل اللهم صل علی المصطفی الذی فاق علی العالمین فی جمیع الخصال العابد الراکع الساجد الخاضع الخاشع فی کل حال ثم علی آله الذین هم الاولیاء علی جمیع من برء الکبیر المتعال خصوصا علی امام الخافقین ونور العینین الذی قال فی حقه سید الکونین باتفاق الفریقین حسین منی وانا من حسین احب الله من احب الحسین فیا لیت یا ابن رسول الله الخیر ان اعطی جنابک او علی ابیک او علی آبائک واما علیک فکفی فی سببک قلت قلة لم یقتل ملک احد من الاولین والآخرین صرت بمعروفا بسید الشهداء من اهل السموات والارضین واما علی والدک امیر المؤمنین فلانه قتل بسیف اشقی الاشقین والاخسرین آه آه ودوا اما اولادک المظلومین فلانهم صاروا مقتولین مقهورین بایدی المشرکین والملحدین آه واحزناه کان والدک مجروحا بیدی اشقی البریة واولادک مقتولین بایدی الکفرة آه واحسرتاه کان والدک مقتولا فی الصلوة واولادک ممنوعین عن الفرات آه وآه کان والدک مجروحا مطروحا فی محراب الدعاء واولادک مذبوحین مظلومین فی شدة الرمضاء آه واغربتاه فقد هاجر ابوک من حرم الله وحرم رسوله وقتل فی مسجد کوفان واولادک هاجروا عن الحرمین وهجر الوالدین وقتلوا بسیوف العدوان ولا سیما اشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا بسید الانس والجان علی الاکبر الذی بکی ویبکی علیه الثقلان دوام استعداد الدموع للجریان فعلیه وعلی محبیه وزائره بیوالیکن علیه صلوات الملک المنان دوام خلود اهل الجنة فی الجنان وعلی اعدائه وظالمیه وقاتلیه لعائن حضرة السبحان ومن ابدع الله فی الدهر والزمان دوام خلود اهل العدوان فی اسفل درک النیران وبعد فقال الله عز وجل فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا یعنی پس بعضی از مؤمنین کسی است که بدرجه رفیعه شهادت رسیده است و بعضی از ایشان کسی است که بشهادت فایز نگردیده است ولکن در محل انتظارات و همه ایشان بزرگوار آنچنان میباشند که تغییر نداده اند آنعهدی را که با خداوند کرده اند که در راه رضای او شهید شدند بدانکه شأن نزول این آیه شریفه اصحاب رسول الله اند ولکن جاریست بر مؤمنین تا روز قیامت و بحاطن آن در روز عاشورا در کربلای معلی ظاهر گردید در آنوقتیکه لشکر اسلام و کفر در مقابل یکدیگر صف کشیدند و نایره حرب از طرفین برافروخته گردید و بیان مجمل آن اینست که در احادیث معتبره وارد شده است که بعد از شهادت حر بن یزید ریاحی علیه الرحمه تا اصحاب و یاران زنده بودند نگذاشتند که از اولاد امجاد و اقربای خامس آل عبا کسی بمیدان قتال رود و در کتاب





مناقبست که هر یک از اصحاب کرام که عازم میدان جانبازی میشدند از برای تحصیل اذن بخدمت آقای مظلومان مشرف میشدند و عرض میکردند که السلام علیک یا ابن رسول الله و پس از سلام عرض میکردند که آیا اذن میدهی که بجهاد این قوم بیدار روم آنجناب در جواب میفرمود که وعلیک السلام نحن خلفک برو که ما هم در عقب سر تو خواهیم آمد و بعد از اذن دادن آنحضرت آن بزرگوار را میخواندند و بعد از آنکه اصحاب و جان نثاران بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیدند و دیگر کسی از ایشان باقی نماند نوبت قتال باهلبیت آنحضرت رسید که جمعی از ایشان برادرهای آن بزرگوار بودند که همه از اولاد جناب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بودند و بعضی از اولاد جعفر طیار بودند و جمله از اولاد عقیل بودند و چند نفر از اولاد حضرت امام حسن بودند و سه نفر از اولاد ذکور از خود آن بزرگوار بود که ایشان جناب سید الساجدین و حضرت علی اکبر و جناب علی اصغر بودند و پس از آنکه نوبت جهاد باقربای آن غریب رسید هر یک بر دیگری پیشی میگرفتند و در حدیث است که اول کسیکه از ایشان بمیدان رفت عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب بود و اشجاع نامدار رجز میخواند و بر آن کافران بی ایمان حمله میکرد تا آنکه در سه حمله نود و هشت نفر از آن ملاعین را بدرک نار دار البوار فرستاد و آه و مظلوما که موافق روایت ارشاد المفید آخر الامر عمرو بن صبیح صیداوی ملعون تیری بجانب آن غریب انداخت که مجازی پیشانی او رسید پس او خواست که بدست خود او از خود دفع کند که ناگاه آن تیر بر کف دست او خورد که سر از پشت دست او در رود و بر پیشانی نورانیش نشست بنوعیکه دست و پیشانیش هم دوخته شد و پیشانیش شکافته گردید پس چنان ضعف و ناتوانی بر او غالب گردید که هرچند خواست که آن تیر را از کف دست و پیشانی خود بکشد نتوانست پس در آنحال اسید بن مالک خبیث ملعون خود را با آن مظلوم غریب رسانید و چنان نیزه بر قلب مبارک تشنه اش زد که از اسب در غلطید و روح مقدسش بآشیانه قدس جای گرفت و پس از شهادت آن مظلوم یکیک از اقربا و خویشان آن بزرگوار بر یکدیگر سبقت میگرفتند و اذن جدال حاصل نموده و جان خود را فدای آن امام غریب میگردانیدند آه آه واغریباه که از برای آنحضرت خویشی و جان نثاری باقی نماند مگر جناب علی اکبر و حضرت عباس و حضرت قاسم پس او حضرت قاسم جان شیرین خود را بموجب وصیت پدر بزرگوارش فدای عم عالیمقدار خود گردانید و بعد حضرت عباس با چهار نفر موده پدر بزرگوار جناب امیر مؤمنان که در جنگ صفین با او امر فرموده بود و عمل نموده جان نازنین خود را فدای برادر با جان برابر خود گردانید ای وای دوستان وای ناله کنند کان یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما آه آه وامصیبتاه و واغریباه که در آنوقت بغیر از خامس آل عبا مظلوم کربلا و اولاد امجاد آنجناب از اخوان و القرباء دیگر کسی باقی نمانده بود و در آنوقت جناب سید الساجدین بیمار و علیل بود و مردی که قابل جانفشانی باشد بجز جناب علی اکبر کسی نبود پس چون جناب سید الشهداء اهل حرم محترم دیدند که نوبت شهادت به یادگار شبیه پیغمبر و سرور روان تشنه جگر جناب علی اکبر رسیده بدور آن نوجوان حلقه ماتم زده چنان ناله کردند که ملائکه آسمان و زمین بگریه در آمدند و کیفیت شهادت آن مظلوم موافق احادیث معتبره که در کتاب بحار الانوار و عوالم و غیر آنها از کتب معتبره روایت کرده اند اینگونه است که در آن هنگام آن نوجوان ناکام که موافق بعضی از احادیث هیجده ساله بود و موافق حدیثی دیگر بیست و چهار سال از عمر شریفش گذشته بود از برای اذن قتال بخدمت پدر تشنه جگر آمده عرض کرد که یا ابتاه لم یبق لک ناصر ولا معین هل تأذن لی للبراز الی هؤلاء القوم فانی لا اقدر ان اراک وحیدا غریبا فریدا کئیبا یعنی ای جان پدر بفدای جناب تو باد هزار جان علی اکبر دیگر از برای جناب شما ناصری و یاوری و معینی که جان خود را فدا کند باقی نمانده آیا اذن میدهی فرزند خود علی اکبر را که جان خود را فدای جان مقدست نماید ای پدر جان دیگر طاقت آن ندارم که جناب شما را تنها و غریب و بیکس و محزون مشاهده نمایم فروی انه کلما استأذن للحرب لم یأذن له فلما الح فیه اذن له آه واحسرتاه و واحزناه که هرچند اذن طلب می

قلب مبارکش راضی نمیشد که اورا اذن دهد تا اخر الامر از بس اصرار و التماس نمود لاعلاج قلب رحمت منزل خود را راضی کردانیده
او را اذن داد و فرمود که ای فرزند گرامی حال که عزم اندازی که کوی سعادت را از میدان شهادت بربائی برو اما خیمه تو با مادر
و مادر و عمه ها و خواهران را وداع بنما پس آنسرور بفرموده پدر روانه خیام طاهرات کردید و در بعضی از کتب اصحاب است که چون
نزدیک سرادقات عصمت و طهارت رسید کویا بندای بلند فرمود که اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَخاهُ وَعَلَیکُنَّ یا اَهلَ بَیتاهُ هذا آخِرُ السَّلامِ از
و آخِرُ الکَلامِ وَ اللِقاءُ فِی الجَنَّةِ یعنی سلام بر جناب تو باد ای برادر علیل بیمار و ای اهلبیت ذریه رسول مختار اینست سلام آخر من دیگر بعد
این صدای سلام علی اکبر را نخواهید شنید و وعده ملاقات در جنت است آه آه که چون صدای وداع جناب علی اکبر بلند شد بیمار
کربلا و خیمه نشینان بیابان محنت و ابتلا همگی از جای جستند و بدور ماه وجودش حلقه ماتم زدند و دستها را در آغوشش در آوردند
و هر یک چندان ناله و نوحه نمودند که جمله از ایشان مدهوش کردیده برخاک افتادند و با آنکه قلبهای همه ایشان از داغ شهادت حضرت
عباس و قاسم و سایر شهدا سوخته و مجروح بود آه آه همینکه نوبت شهادت بآن بزرگوار رسید همگی بر حالی شدند که کویا همه آنها را
فراموش کردند آه و امصیباه که چندان صدای الوداع و نالة الفراق از خیام طاهرات از زمین بآسمان بالا رفت که ساکنین
سموات و ارضین بگریه و ناله در آمدند و جناب خامس آل عبا در عقب خیام طاهرات ایستاده بود و گوشش بوداع آن نوجوان
با پدر یکان سیدا و قطرات عبرات از چشمهای حق بینش بر صورت مقدس و در محاسن مبارکش جاری بود و متحیر بود که چگونه مادر و عمهها و خواهران
بوداع آن نوجوان راضی خواهند شد که بعد از زمانی دید که آن عازم میدان شهادت از پیش و اهلبیت در عقب سر او گریه کنان میآیند تا آنکه
بخدمت آقای مظلومان رسیدند آه آه و اخزناه که آن بزرگوار بدست مقدس خود کفن بر جسد نازنینش پوشانید و اسلحه حرب بر آن
مرتضوی رفتارش بیاراست پس آن بدست مقدس در آغوشش در آورد و او را وداع نمود مولف دلسوخته کوید که در حدیث است که آنحضرت
در وقت وداع با داماد خود حضرت قاسم دست در کردن یکدیگر کردند و چندان ناله و نوحه کردند که هر دو غش کردند آه آه و امصیباه
واله متحیرم که در آخر وداع با نوجوان خود که هزار مرتبه عزیزتر بود از گریه و ناله آن دو بزرگوار بر چه حال شدند فلا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و بعد از وداع فرزند دلبند خود را خود سوار کرده روانه میدان نمود وَرُوِیَ اَنَّهُ دَمَعَت عَینُ الحُسَینِ
وَرَفَعَ شَیبَتَهُ نَحوَ السَّماءِ وَقالَ اللّهُمَّ اشهَد عَلی هؤُلاءِ القَومِ فَقَد بَرَزَ اِلَیهِم غُلامٌ اَشبَهُ النّاسِ خَلقاً وَخُلقاً وَمَنطِقاً بِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ
ای دوستان ولای ناله و نوحه کنید کان واله متحیرم که مظلوم کربلا علیه السلام در آنوقت بر چه حال شد در حدیثات که بجرد روان
شدن جناب علی اکبر بمیدان آن آقای شهیدان آهی از جگر تشنه سوخته خود برکشید که از شرر آتش خرمن زندگانی اهلبیت بلکه همه دوستان
اش را تا قیامت بسوخت پس بی اختیار از چشمهای حق بینش اشکها بحسرت روان و بر کلگونه غبار آلوده اش جاری کردید پس روی
مقدس خود را که مظهر وجه الله الاعلی بود بلند کرده و محاسن مجید خود را بجانب آسمان کردانیده و مشغول مناجات با حضرت قاضی الحاجات
شد و در از و نیاز خود را بدرگاه الهی باو برده عرض کرد که ای خداوند من کواه باش بر این قوم که تحقیق که از برای جهاد بر نخست بجانب
ایشان جوانیکه شبیه ترین همه مخلوقات است از جهه صورت و سیرت و گفتار به پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ثم قال
کُنّا اِذَا اشتَقنا اِلی نَبِیِّکَ نَظَرنا اِلی وَجهِهِ جانم بفدای قلب مجروح هجران کشیده جناب سید الشهدا شود که عرض کرد که
ای خداوند من عادت ما اهلبیت بر این جاری شده بود که هر گاه مشتاق بلقای پیغمبر تو میشدیم بجمال با کمال عدیم المثال این نوجوان
میکردیم پس بعد از شهادت او قلب خود را بدیدار که خورسند نمایم پس بر این قوم بیچا نفرین کرد و عرض کرد که ای خداوند من برکات
زمین را از ایشان منقطع کردان جمعیت را از ایشان ودرهم شکن قوت و شوکت را از ایشان و واقع ساز ایشان را در آتش





۵

پریشان نمود و ایمان و هرگز راضی مگردان اولیاء خود را از ایشان زیرا که ایشان ما را بجانب خود خواندند که یاری ما کنند پس چون
بر ایشان وارد شدیم با ما دشمنی کردند و ما را بقتل آوردند پس آنجناب بندای بلند این آیه شریفه را خواند که اِنَّ اللهَ اصطَفی
آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبراهِیمَ وَآلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعضُها مِن بَعضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و اما جناب علی اکبر که شبیه بجناب پیغمبر بود بعد از
از خدمت پدر خونجگر روانه جانب میدان قتال کردید و این رجز را میخواند اَنَا عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ بنِ عَلِی نَحنُ وَبَیتِ
اللهِ اَولی بِالنَّبِی وَاللهِ لا یَحکُمُ فِینا ابنُ الدَّعِی اَطعَنُکُم بِالرُّمحِ حَتّی یَنثَنِی اَضرِبُکُم بِالسَّیفِ اَحمِی عَن اَبِی ضَربَ غُلامٍ هاشِمِیٍّ
عَلَوِیٍّ یعنی منم علی بن حسین بن ابیطالب و از قومی و جماعتی میباشم که جد بزرگوار ایشان است پیغمبر خدا و آله نمیشود که حاکم شود
بر ما ولد الزنا و اینک با شما محاربه میکنم تا آنکه بشکند نیزه من و بعد از آن با شمشیر با شما مقاتله خواهم کرد و در حمایت پدر بزرگوارم تا آنکه
بیابید ضرب دست جوان هاشمی علوی را وَرُوِیَ اَنَّهُ لَمّا رَآهُ القَومُ ضَجُّوا وَکَبَّرُوا فَقالَ لَهُ فَتَبارَکَ اللهُ اَحسَنُ الخالِقِینَ ای دوستان
و اینان کنید کان چگونه از استماع اینگونه مصیبتهای مظلوم کربلا قلبهای محبانش خون و اشکهای ایشان گلگون نباشد که در حدیث است
که چون آن شمس فلک امامت و قمر برج هدایت از نور جمال با کمال خود عرصه میدان را منور و از شعشعه طلعت با رفعتش عرصه جهاد را مزین فرمود
جمیع لشکر صداهای خود را بگفتن سبحان الله و الله اکبر بلند کردند و چون محو جمال عدیم المثال شدند زبانها را بگفتن فتبارک الله احسن
الخالقین کشودند و جمعی از ایشان متحیر شده گفتند که یَا ابنَ سَعدٍ مَن هذَا الشّابُّ الهاشِمِیُّ الَّذِی تَأمُرُنا بِقَتلِهِ یعنی ای ابن سعد این
جوان هاشمی کیست که ما را امر بجهاد و قتل او میکنی و جمله از ایشان کمان کردند که رسول خدا ظاهر کردیده است آن ملعون از جای برخواست
و بکنار میدان آمده نظر نمود و گفت هذا عَلِیٌّ الاَکبَرُ ابنُ الحُسَینِ یعنی این نوجوان پیغمبر خدا نیست بلکه علی اکبر نوجوان حسین است
و در کتاب عوالم روایت کرده است که چون مظلوم کربلا شنید که ابن سعد لعین بلشکر یان میکوید که این پیغمبر نیست بلکه نوجوان حسین
است قلب مبارک بهجران کشیده آن بزرگوار بدرد آمد فَصاحَ فَقالَ یَا ابنَ سَعدٍ ما لَکَ قَطَعَ اللهُ رَحِمَکَ وَلا بارَکَ اللهُ لَکَ فِی
اَمرِکَ وَسَلَّطَ عَلَیکَ مَن یَذبَحُکَ بَعدِی عَلی فِراشِکَ کَما قَطَعتَ رَحِمِی وَلَم تَحفَظ قَرابَتِی مِن رَسُولِ اللهِ آه آه پس مظلوم کربلا بصدای
بلند که همه شنیدند فرمود که ای ابن سعد چکار داری ترا با من خداوند قطع کند رحم ترا و بر تو مبارک نکرداند امر ترا و مسلط کرداند بر تو کسی را که ترا بعد از
من در رختخواب ذبح کند چنانکه قطع کردی رحم مرا و رعایت نکردی قرابت مرا با رسول خدا پس آن ملعون کوش بفرمایش آنحضرت نداده
فریاد زد که بر این نوجوان احاطه کنید و او را بقتل رسانید پس با مر آن ملعون جیا لشکر و کفار دوی بمقاتله با پاره تن مظلوم کربلا نهادند
پس آن یادگار حیدر کرار شمشیر آبدار را از غلاف کشیده چون شیر خشمناک در میان آن دو صفشان افتاده و بهر طرف که حمله میفرمود از کشته
میساخت تا آنکه صدای الامان الامان و الحذر الحذر از آن لشکر شقاوت اثر بلند شد و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که
آن بزرگوار با آنکه در شدت تشنگی بود یکصد و بیست نفر از آن اشقیاء را بدرک نیران فرستاد پس از کثرت جراحت که بر بدن انور
او رسیده بود و شدت تشنگی که بر او هجوم آورده بود ضعف بر او غالب شد و لهذا روانه خدمت پدر بزرگوار خود کردید
فَقالَ یا اَبَه العَطَشُ قَد قَتَلَنِی وَثِقلُ الحَدِیدِ اَجهَدَنِی فَهَل اِلی شَربَةٍ مِنَ الماءِ سَبِیلٌ اَتَقَوّی بِها عَلَی الاَعداءِ ای شیعیان و ای تعزیه داران واله
عجب دارم از صبر جناب سید الشهدا که چگونه این سخن را از فرزند دلبند خود شنید که عرض کرد که ای پدر جان شدت تشنگی مرا از کشت
و سنگینی زره و آلات حرب مرا خسته کردانید آیا در اینجا بجز آب راه توان برد که تا قوت هم رسانم از برای مقاتله
با اعدا مولف دلسوخته کوید که همین بس است از برای بیان شدت تشنگی آن نوجوان مظلوم آنکه در کتاب بعضی از اصحاب
است که آه آه هر گاه جمع شوند همه خلایق نتوانند که احصا کنند مقدار تشنگی آن غریب را در روز عاشورا آه و امصیباه زیرا که از شدت تشنگی
جگر نازکش مثل قطعه آهنی شده بود که در آتش گداخته شود آه و اخزناه اگر از برای این مصیبت تا قیامت ناله و نوحه کنیم کم است
آه آه جانم بفدای او شود متحیرم که با این شدت تشنگی چگونه با اعدای دین مجاهده میفرمود آه و امصیباه بفدای قلب مجروح جناب
سید الشهدا شود چگونه صبری میفرمود که مثل جناب علی اکبر فرزندی را بر این شدت تشنگی مشاهده میفرمود و آبی نبوده که باو

واله کافیست از برای گریستن اینکه در حدیث وارد شده است که آن مظلوم در دفعهٔ اول که روانهٔ میدان شد اگر چه صد و بیست نفر از اشقیا را بدرک نیران فرستاد ولیکن جراحت بسیار بر بدن نازنینش رسید و چون تشنگی بر او غالب شد روانه جانب پدر بزرگوارش گردید و جرعهٔ از آب طلبید آه آه که چون آب نبود دفعهٔ دیگر او را روانهٔ میدان گردانید تا از دست جدش از آب کوثر سیراب گردد پس چون عرصهٔ میدان را بنور جمال عدیم المثال خود منور گردانید این رجز را ادا فرمود الحرب قد بانت لها الحقایق فظهرت من بعدها مصادق والله رب العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق پس بر آن اشقیا حمله کرده و اکثر [illegible] شکوه را چون برگ خزان بدرک نیران فرستاد تا آنکه دویست نفر از ایشان را باسفل السافلین روانه نمود آنگه خود در نهایت ضعف و جراحت بود آه و مصیبتاه و آه و اخزناه که ناگاه منقذ بن مره عبدی لعنه الله و عذبه اشد العذاب از کمینگاه در آمد و چنان ضربتی بر فرق مبارک زد که تا پیشانی نورانیش شکافت و از آن ضربت که بر فرق مبارکش رسید ضعف زیاده از حد بر او غالب گردید آه و مظلوماه و اغریباه که نتوانست خودداری نماید پس خم گردیده و دست بگردن اسب خود کرده آه آه و اخزناه و وا فضیحتاه که لشکریان بی ایمان از اطراف با حربهای گران میزدند و از طرف خیمگاه راه بر جوان ببستند پس آن نوجوان را در احاطهٔ لشکر عمر سعد علیه اللعنه بردند پس هر یک از آن کوفیان و شامیان پر جفا که بآن نور چشم محمد مصطفی صلی الله علیه واله و پارهٔ تن علی مرتضی و جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهرا و نوجوان برازندهٔ خامس آل عبا علیهم السلام میرسید ضربتی میزدند آه و امظلوماه و واشهیداه که از بسیاری شمشیرها و ضربتها او را قطعه قطعه کردند آه آه راوی میگوید که در آنوقت ملعونی چنان تیری بر گلوی نازکش زد که سوراخ کرد آه و مصیبتاه که از صدمهٔ آن از اسب درغلطید و بر زمین افتاد و در میان خاک و خون میغلطید در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که چون بر خاک هلاک افتاد و جان شیرینش بسینه اش رسید قال رافعا صوته یا ابتاه یعنی بی اختیار بصدای بلند فریاد کرد که ای پدر بزرگوار بفریاد فرزند خود برس پس چون آن پدر مهربان صدای ناله و استغاثهٔ نوجوان خود را شنید آهی از دل پر درد برکشید و چون شیر خشمناک خود را بر سر نعش پاره پارهٔ او رسانید و از اسب پیاده شد و سر او را بر دامن مرحمت گرفت مؤلف دلسوخته گوید که هیچ شهیدی مثل جناب سید الشهدا بیکس کشته نشد زیرا که هر یک از شهدا در وقت ارتحال خود با بزرگوار استغاثه میکردند پس آن پناه بیکسان بر سر ایشان حاضر میشد و اما چون نوبت شهادت خود آنجناب رسید هر چند باطراف خود نظر کرد بغیر از اعادی که قصد کشتن آن مظلوم را داشتند کسی بر سر بالینش حاضر نبود پس چون آنحضرت سر فرزند خود جناب علی اکبر را بر زانوی مرحمت خود گذاشت فرمود که ای فرزند گرامی چه میخواهی جناب علی اکبر عرض کرد که یا ابتاه هذا جدی رسول الله صلی الله علیه واله قد سقانی بکأسه الاوفی شربة لا اظمأ بعدها ابدا یعنی ای جان پدر اینک جدم رسول الله صلی الله علیه واله تحقیق که آمد و مرا از جام مملو خود سیراب از آب کوثر کرد که هرگز بعد از این تشنه نخواهم گردید ای پدر جان جدم میفرماید که تعجیل کن تعجیل کن بجانب ما که از برای تو جامی ذخیره کرده ایم که در همین ساعت بیاشامی و بعد از آنکه مظلوم کربلا آنسخنان را از فرزند خود شنید و او را بآنحال پاره پاره دید بی اختیار صیحه برکشید فقال قتل الله قوما قتلوک ما اجرأهم علی الرحمن و علی رسوله و علی انتهاک حرمة الرسول یعنی ای فرزند بکشد خداوند جماعتی را که ترا شهید کردند چه قدر این قوم جری شده اند و بر خداوند و بر رسول او جرأت کرده اند و بر هتک حرمت پیغمبر خود کوشش نموده اند و انهملت عیناه بالدموع ثم قال و علی الدنیا بعدک العفا آه آه که نمیدانم سید مظلومان چه حال نمود که بی اختیار چشمهای حق بینش پر از اشک شد و بر گلوی مقدسش جاری شد و بسوز دل فرمود که ای فرزند یا علی اکبر خاک بر سر دنیا باد بعد از کشته شدن تو قال فی الملهوف فشهق شهقة فارق الدنیا ای شیعیان و ای ناله کنندگان واله متحیرم که بر کیفیت ارتحال این نوجوان شهید ناله و نوحه کنیم یا بر احوال پدر بزرگوارش که در آنوقت بر بالین او حاضر بود و بچشم خود میدید که نوجوانش چگونه بر خاک و خون میغلطد و جان تسلیم مینماید آه و امصیبتاه که در کتاب ملهوف روایت کرده است که ناگاه از قلب مبارک تیر و نیزه خوردهٔ آنجوان صدای فریاد بلندی بر آمد و جان نازنین را بجهان آفرین تسلیم نمود فقال الحسین آه من شهادة ولدی علی الاکبر و انا لله و انا الیه راجعون و چون روح پرفتوح آن نوجوان باشیانهٔ قدس جای گرفت جناب سید الشهدا بصدای بلند فرمود که آه از شهادت فرزندم علی اکبر و جان مظلوم فرزند کشته آهی کشید که زمین کربلا بر خود بلرزید ایدوستان و ای نوحه کنندگان

بیاشاماند و از اینجهت است که در حدیث وارد شده است که فبکی الحسین و قال یا بنی یعز علی محمد و علی علی بن ابیطالب و علی ان تدعوهم فلا یجیبوک و تستغیث بهم فلا یغیثوک ایدوستان خامس آل عبا آه از الم و مصیبتهای گوناگون مظلوم کربلا که بجگر اطهارش رسید تشنگی را از فرزند ناکام خود استماع نمود بی اختیار اشک از چشمهای مقدسش جاری شد و فرمود که ایعزیزتر از جانم و ایفرزند وفادارم ای علی واکه بسیار ناگوار است بر جدت محمد مصطفی صلی الله علیه واله و بر جد دیگرت علی مرتضی و بر من که تو ایشانرا بخوانی و نشود که ایشان ترا جواب بگویند و تو بایشان استغاثه کنی و جرعهٔ آبی طلبی و نشود که بفریاد تو برسند و قال فی الملهوف قال الحسین و اغوثاه یا بنی من این اتی بالماء و قاتل قلیلا فما اسرع ما تلقی جدک محمدا صلی الله علیه واله فیسقیک بکأسه الاوفی آه و اخزناه و وا اکرباه که در کتاب ملهوف روایت کرده است که جناب سید الشهدا فرمود که واغوثاه ایفرزند از کجا برای تو تحصیل آب کنم اینجا پدرانک زمانی دیگر مشغول مجاهده و مقاتله شو که چه بسیار زود بحیث که بخدمت جدت محمد مصطفی صلی الله علیه واله مشرف شوی پس آنجناب ترا بیاشاماند ترا از جام خود که چنان سیراب شوی که دیگر هرگز بعد از آن تشنه نشوی و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که قال یا بنی هات لسانک فاخذ لسانه فمصه آه و اعطشاناه و وا اکرباه که آقای تشنه لب تشنگان فرمود که ایفرزند گرامی زبان خود را بمن ده پس زبان خشکیدهٔ او را در دهان خود نهاده و مکید و در بعضی از کتب است که علی اکبر عرض کرد که یا ابتاه انت اشد عطشا یعنی ای پدر بزرگوار دهان شما از زبان من خشکتر است و در همان دو کتاب روایت شده است که آنحضرت انگشتر خود را در دهان او گذاشت و فرمود که آنرا در دهان خود نگاهدار و بمیدان قتال مراجعت کن که امید دارم که پیش از آنکه این روز را بشب رسانی جدت از جام خود ترا چنان آبی عطا فرماید که بعد از آن هرگز تشنه نشوی پس آن نوجوان دفعهٔ دیگر با پدر بزرگوار خود وداع آخر کرده روانهٔ میدان قتال شد و آنحضرت در عقب سر آن فرزند دلبند خود نگاه حسرت میکرد و مکرر میفرمود که رضا بقضاء الله و تسلیما لامره

## مجلس سی و هشتم در میدان رفتن جناب علی اکبر دفعهٔ آخر و شهادت آن سرور

و شهادت یکی دیگر

السلام علیکم یا اهل النیاحة و الحنین و البکاء و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی من سبق فی الاجابة علی الاولین و الآخرین فجعله بابا لما فی التدوین و التکوین و قائدا للذرات العالمین من اول الوجود الی لقاء یوم الدین فهو سید السابقین و الاخرین محمد خاتم النبیین علیه صلوات الله ابد الابدین ثم علی آله الطیبین الطاهرین و الهادین بعد الهادین و القادین بعد القادین و المظلومین بعد المظلومین و المقهورین بعد المقهورین و المقتولین بعد المقتولین آه و اخزناه فعلی الاطائب من اهل بیت محمد و علی صلی الله علیهما و علی آلهما فلیبک الباکون و ایاهم فلیندب النادبون و لمثلهم فلتذرف الدموع و لیصرخ الصارخون و یضج الضاجون و یعج العاجون آه و مصیبتاه این الحسن و این الحسین این ابناء الحسین صالح بعد صالح و صادق بعد صادق این السبیل بعد السبیل این الخیرة بعد الخیرة و این الشموس الطالعة و این الاقمار المنیرة و این الانجم الزاهرة این اعلام الدین و قواعد العلم این المعد لقطع دابر الظلمة خداوندا ما در این ایام غیبت تا کی انتظار کشیم ظهور صاحب و مولای خود را یا باشد که این دیده های هجران کشیدهٔ ما بجمال عدیم المثال او منور گردد تا تمام اسباب سعادت ببرکت آنجناب برای ما حاصل گردد و انتقام از جمیع دشمنان ما کشیده شود و جزای مجموع ظالمین داده شود خصوصا از ظالمین که در کربلای معلی بر آل رسول ظلم کرده اند آه آه این الطالب بدم المقتول بکربلا یعنی خداوندا کجاست آن بزرگواری که طلب کنندهٔ خون کشته شده در زمین کربلا را و این المنتقم لدماء اصحابه و اقربائه و اولاده آه آه کجاست آنجانبیکه انتقام کشنده است از برای اصحاب آن مظلوم و اقربا و اولاد او خصوصا من دم ولده العزیز اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسول الله آه و اخزناه خصوصا از خون فرزند او علی اکبر که شبیه ترین همه خلق بود از جهت صورت و سیرت و رفتار و گفتار برسول الله زیرا که مصائب آن بزرگوار قلبهای محبان را کباب و دیده های شان از آب دارد آه و مصیبتاه چگونه محب خالص میتواند که ظلمهای بر آن نوجوان مظلوم شده بشنود و ناله

شنوید و بی‌اختیار گریه و ناله کنید از حمید بن مسلم روایت شده است که چون صدای آقای شهیدان بر شهادت در تحال آن نوجوان بلند شد دیدیم که زنی با قامت خمیده از خیمه‌ها بی‌اختیار بیرون دوید و روی نورانیش چون آفتاب تابان میدرخشید آه شرربار از سینهٔ فکار برمیکشید و وا ویلاه و وا ثبوراه و یا حبیباه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه میگفت و بجانب قتلگاه میدوید من سؤال کردم که این زن که از شعلهٔ آه و نالهاش عالم کباب میشود کیست قیل هی زینب بنت علی علیه السلم فجائت فانکبّت علیه آه آه و مصیبتاه که در جواب گفتند که این زن جناب زینب خاتون عمهٔ این نوجوانست پس دیدم که آمد و خود را بر بالای نعش آن شهید انداخت رُوِیَ اَنَّهُ جاءَ الحسین فَاَخَذَ بِیَدِها فَرَدَّها اِلَی الفُسطاط ای دوستان ولای ناله و نوحه کنید که از این حدیث شریف بیابید که چه قدر جناب زینب خاتون در زیر آفتاب کربلا محترم بوده است که در حالتی که فرزندی مثل علی اکبر پاره پاره در میانهٔ خاک و خون افتاده بود همینکه آنبزرگوار دید که خواهر با جان برابرش جناب زینب از خیمگاه بقتلگاه آمده و خود را بر روی نعش مجروح علی اکبر انداخته آنحضرت از نعش فرزند دلبند خود برداشته و دست خواهر دلسوختهٔ خود را گرفته و از روی نعش غرق در خون برخیزانید و همراهی کرده او را بخیمگاه رسانید مؤلف محزون دلخون گوید که خدا لعنت کند اهل کوفه و شام را که حرمت آن محترمه را در هم شکستند و در وقت غارت خیمگاه و سوزانیدن آنها آن مظلومه را اذیتها نمودند و در وقت گذرانیدن از قتلگاه و شهیدان بی ادبیها کردند و بعد از آن بر شتر سوار کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و در مجالس کوفه و شام در میانهٔ قوم نافرجام برپا داشته انواع بی احترامیها و بی‌ادبیها بجا آوردند پس خامس آل عبا از برای تسلی و تسکین خواهر خود در خیمه توقف فرمود و بدیگران امر فرمود که نعش پاره پاره علی اکبر را از قتلگاه برداشته بدر خیمها آورند راوی میگوید که دیدم که آنوقت طفلی از خیمها در آمد و در گوشهای آن دو گوشواره از در بود و از شدت خوف چنان میلرزید که گویا استخوانهای او صدا میکرد و از شدت اضطراب نگاه بطرف راست و چپ میکرد که ناکاره هانی بن بعیث لعنة الله بر آن طفل حمله کرد و چنان تیغی بر او زد که روح پاکش بشاخسار جنان پرواز کرد پس از خیام طاهرات فریاد و اغوثاه و اغریباه و وا مظلوماه بلند شد و این ناله‌ها بر نالها که بر شهادت علی اکبر دا افزوده شد رُوِیَ فِی العَوالِمِ اَنَّهُ صارَت شَهربانو تَنظُرُ اِلَیهِ وَلا تَتَکَلَّم کَالمَدهُوشِ ای شیعیان ولای ناله کنید کان اخبار معلوم میشود که مصیبت جناب علی اکبر از همه شهدا که پیش از او شهید شده بودند بر اهلبیت صعبتر و دشوارتر بود زیرا که جناب زینب از شنیدن شهادت هر شهیدی در خیمه ناله و زاری میکرد و لکن بیرون نیامد و از شنیدن قتل علی اکبر بی‌اختیار بجانب قتلگاه دوید و آن تن پاره پاره را در بر کشید و آه و ناله از جگر برمیکشید و اما شهربانو پس از شنیدن شهادت آن نوجوان نمیدانم که بر چه حال شد بلی همین نبحه در حدیث وارد شده که چون آنجسد قطعه قطعه را بدر خیمه آوردند آه آه و مصیبتاه که شهربانو آمده بر آن نظر انداخت بر حالی شد که زبانش بند شد بنوعیکه نتوانست اصلا سخن بگوید و آه و ناله بر کشد بلکه از شدت هم و غم و الم مثل مدهوش و بیهوش گردید الله اکبر الله اکبر واله متحیرم و نمیدانم که از احوال مادر خونجگر و خواهران دربدر این نوجوان چگویم بلی اگر از احوال خواهر کوچک او سکینه خاتون دلخون اطلاع خواهید بدانید که در حاشیهٔ کتاب مصائب المعصومین از شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده ام لَمّا قُتِلَ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ عَلَیهِمَا السَّلم دَخَلَ الحُسَینُ فِی الخِیامِ خَرِیباً باکِیاً اَیِساً عَلی نَفسِهِ یعنی چونکه کشته شد حضرت علی اکبر پدر بزرگوار داخل خیمه شد با شدت حزن و گریه و ناله و مانند کسی بود که از زندگانی خود مأیوس شده باشد پس چون سکینه پدر بزرگوار خود را بر آنحالت مشاهده نمود عرض کرد که ای پدر جان چه شده است مرا که جناب شما را بر حالی می‌بینم که از زندگانی خود بیزار شده و خبر از تحال خود میدهی و چشمهای خود را باطراف میکردانی که گویا کم شده داری و او را میجویی یا اَبَتِ اَینَ اَخی عَلِیٌّ ای پدر جان کجاست برادرم علی اکبر و چه شده است که مخفی شده است از نظر پس مظلوم کربلا متحیر شد که سکینه را چه جواب بگوید پس چون مبالغه او از حد گذشت لابد شده فرمود که ای پدر جان و ای سکینهٔ حیران بدانکه اینقوم بی ایمان برادرت را بقتل رسانیده اند فلما سمعت قتل اخیها صاحت بحرقة قلبها و قالت وا اخاه و امهجة قلباه یعنی چون سکینه شهادت برادر خود را شنید چنان ناله از قلب سوخته برکشید که از شرر آتش جانهای اهلبیت کباب کردید پس ندای بلند مکرر میگفت که ای برادر جان ای علی اکبر و ایجان شیرین خواهر کجا رفتی و خواهر را

جانب زینب بقتلگاه علی اکبر

تفحص از بی ادبیهای لشکر با جناب زینب

آوردن دیگران نعش شهید را بخیمه

شهادت طفلی بعد از شهادت علی اکبر

مثل مدهوش شدن شهربانو از دیدن جسد علی اکبر

احوال سکینه خاتون بعد از شنیدن شهادت برادر

خبردادن آنسرور از شهادت برادر





بدرد فراق خود مبتلا کرد و آیدی پس از شدت حزن و گریه و ناله خواهست که از خیمه بیرون رود و بجانب قتلگاه رود و برادر خود را در بر کشد فقام الحسین فقبضها و ردها الی الخیمة و قال یا سکینة اتقی الله و اصبری ای دوستان ولای ناله کنید کانبعد آقلب مجروح مظلوم کربلا شویم که خود صبر میکرد و عیال را هم امر بصبر میفرمود و از اینجهت که جناب صاحب الامر در زیارت ناحیه میفرماید که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات و عدو ایک من کل الجهات یعنی ایجد بزرگوار ایحسین چنان صبرها در روز عاشورا کردی که ملائکهای آسمانها تعجب آمدند و از همه طرف دیدهای خود را بجانب تو دوختند آه و حسرتاه و وا غریباه که چون مظلوم کربلا دید که سکینه خاتون میخواهد که از خیمه بیرون رود و تحمل شهادت برادر خود را ندارد از جای خود برخاست و دختر دلسوخته خود را در آغوش مرحمت گرفت و او را بخیمه برگردانید و او را تسلی میداد و میفرمود که ایدختر ای سکینه از خدا بترس و صبر کن مولف دلکباب دیده پر آب گوید که آه آه و مصیبتاه کاش که در وقت سوختن خیمها و وقت روانه شدن دختران بقتلگاه و شهیدان آنحضرت شهید نشده بود و اهل و عیال خود را از نظرهای نامحرمان حفظ میفرمود و نخیمها برمیگردانید فقالت یا اَبَتاه کَیفَ تَصبِرُ مَن قُتِلَ اَخُوها و تَشَرَّدَ اَبُوها و تَفَرَّقَ اَعوانُها وَ اَنصارُها ای شیعیان حیران گریان گوش بکلام سکینه کنید و از روی انصاف گریهها جاری نمایید که آنمخدره عرض کرد که ای پدر جان انصاف ده که چگونه صبر کند دختر که برادر با جان برابرش کشته شده باشد و پدر بزرگوارش از شهر و دیار و خانهای خود دربدر گردیده باشد و همه دوستان و یاوران او متفرق شده باشند و هر یک کشته شده و در اطراف بیابان افتاده باشند فلما سمع الحسین علیه السلم منها هذا الکلام بکاء عالیا فقال انا لله و انا الیه راجعون پس چون مظلوم کربلا این کلام غم فرجام را از سکینه ناکام شنید گریهای غریبانه بلند و بی‌اختیار کرد و نالهای بلند از قلب مستمند برکشید و سکینه را جواب داده و فرمود که انا لله و انا الیه راجعون رضا بقضاء الله و تسلیما لامره

## مجلس سی و نهم در شهادت جناب علی اصغر

السلام علی رجال الحسین و نسائهم صغارهم و کبارهم و رحمة الله و برکاته اللهم صل علی من کل کبیر عنده صغیر و کل جلیل عنده حقیر الذی جعله باب التقدیر و سبیل الله الیه و هو سیدنا و نبینا محمد البشیر النذیر و علی آله الذین هم اولیاء ملکک یا قدیر و قد جعلتهم ابواب الخلق و الیهم المصیر خصوصا علی من استبق الی بلیته داعی ربه ببذل مهجته فی سبیل محبته فقال لبیک اللهم لبیک فی بحبوحة المنیة و سعدیک اللهم سعدیک فی ضحضاح الارادة فانطق بتراشیر لسان حاله و قال لا الا رضا بقضاء الله و تسلیما لامره فقال روحی لک الفداء بجمیع ذرات وجوده فها انا یا رب و فی بجمیع وجدی و ظاهری و باطنی ببابک و لائذ بجنابک ای شیعیان جانم بفدای خامس آل عبا جناب سید الشهداء علیه السلم شود که بجمیع ذرات وجودش عرض کرد که ای پروردگار من اینک من حاضرم بجسم و جسدم و ظاهرم و باطنم بدرگاه تو و پناه آورده ام بجناب لائذ بها فی سبیل محبتک و راض بما یحل علیها بمشیتک از برای آنکه همه آنها را فدا کنم در راه محبت تو و راضیم بهر اذیتی که بر آنها وارد شود بمشیت تو و هذه نسوتی و اطفالی و ما لی و جمیع ما اعطیتنی فی ساحة حضرتک لانفاذ ارادتک و اینک زنان من و اهل و مال من و جمیع آنچه عطا فرموده بمن در ساحت عزت حضرت تست از برای جاری شدن اراده تو و هذا اولادی صغارهم و کبارهم ابنائهم و بناتهم لاجراء القتل و السبی علیهم بقدرک و قضائک آه و اغربتاه اینک اولاد من کوچک ایشان و بزرگ ایشان پسران و دختران ایشان حاضرند برای جاری شدن قتل و اسیری بطور قضاء تو و قدر تو یا الهی و سیدی امرت ان ذبحک بارتقائی من المهد الی سمائک لئن تتشرف بزیارة ملائکتک و قد رمی القوم رضیعی لعداوتک آه آه ای خداوند من و سید و آقای من امر فرمودی جبرئیل امین را که مرا از گاهواره بالا برد بآسمان تو تا اینکه مشرف شوند بزیارت من ملائکه تو آه آه که تیر زدند بحلقوم علی اصغر من که شیرخواره است بجهة عداوت تو ای دوستان ولای ناله کنید کان بدانید که این فقره جانگداز این خطبه اشاره است بآنچه از کتاب مرآت الجنان روایت شده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیهما و علی آلهما نشسته بودند

تعجب ملائکه از صبر آنحضرت

بودن آنحضرت ابه برگردانیدن اهل خود از قتلگاه خیمه

جواب دختر به پدر

کہ حضرت فاطمه علیها السلم تشریف آورده کنیا چون حضرت رسالت فاطمه طاهره را بر انحالت دید متألم گردید و فرمود که ای فاطمه سبب گریه ‌ات
انعصومه عرض کرد که ای پدر بزرگوار چگونه نگریم که مرا امشب عجب روی داده نور دیده و سرور سینه ام حسین را در گاهواره خوابانیده بودم
و مشغول بکاری بودم چون فارغ شدم و نزد گاهواره آمدم حسین را ندیدم و ندانم کاو را برده است و چه بر سرش آمده است حضرت رسالت
از شنیدن اینواقعه بسیار ملول گردید که در انحال جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله فاطمه را از من سلام برسان و او را بشارت ده
بسلامتی حسین و خبر ده وی را که حسین از مقربان درگاه احدیت است حضرت رسول فرمود که ای برادر ای جبرئیل حکایت حسین را بگو تا خاطر
من آرام گیرد جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله بدانکه از روزیکه مبارکباد ولادت با سعادت حسین با گروه ملائکه بخدمت تو آمده بودم
و مراجعت نمودم آنجماعتیکه با من بودند بر ملائکه ملاء اعلی مفاخرة و مباهات مینمودند بشرف دریافتن زیارت جمال باکمال حسین پس مقربان
ملاء اعلی مناجات کردند و عرض کردند که ای پروردگار ما هرگز هیچکس را بر ما فخر نبوده و حال این جماعت بواسطه مشرف شدن ایشان
بزیارت فرزند خاتم انبیا صلی الله علیه و آله بر ما فخر میکنند ما را نیز اذن ده که بشرف زیارت آنحضرت مشرف کردیم پس حقتعالی
بمن فرمود که حسین را که بآسمان هفتم برم تا ساکنان ملاء اعلی بزیارتش مشرف شوند یا رسول الله بامر پروردگار او را بآسمان برده بودم
و حال برگردانیده و در گاهواره خوابانیده ام فاطمه را بفرما که برگردد تا او را در گاهواره بیابد مؤلف گوید که خداوند لعنت فرماید قومیرا که
احترام آن بزرگوار را که در کودکی محترم بوده در بزرگی رعایت نکردند بلکه خودش را و اطفالش را اذیتها کردند آه آه و مصیبتاه که در
روز عاشورا خودش را و دو فرزند کوچک و بزرگ اش را بقتل رسانیدند چنانچه در کتاب عوالم و غیر آن از کتب معتبره روایت
شده است که چون در روز عاشورا امر بر خامس آل عبا روحی له الفدا بنهایت دشواری رسید و ابواب هموم از هر طرف گشوده و اقسام
غموم هجوم آورده و جمیع اصحاب و اعوان و دوستان کشته و مجموع برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان که قابل جهاد بودند
بدرجه رفیعه شهادت رسیدند و نوبت سربازی و جان نثاری بنوجوان هیجده ساله جناب علی اکبر رسید و آنجناب نیز جان شیرین
خود را بفدای پدر بزرگوار خود نمود و پس از برای آن مظلوم غریب کسی باقی نماند مگر جمعی از زنان بیکس و دختران و کودکان نورس و جمله
از زنان اصحاب و معدودی از کنیزان پس آنغریب وحید بهر طرف که نظر کرد کسی از اصحاب را ندید پس بمیان لشکرگاه آمده ندای بلند
از برای اتمام حجت نه بجهت حجر فرمود که یا قوم هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و هل من موحد یخاف الله فینا
و هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا یعنی ای قوم آیا کسی هست که دفع کند اذیت این قوم را از حرم رسول خدا و آیا موحد خداپرستی هست که از
خداوند بترسد در حق ما اهلبیت و آیا ناله کنندگان بفریاد آیا تمام حجت کردن آنجناب خداوند شوم که با آنکه خود در دنیا و آخرت پناه عالمیان
بود و مظهر خداوند جهان و بر جمیع ماسوی الله غالب و قاهر بود فرمود که ای قوم آیا در میان شما فریادرسنده هست که محض رضای جناب
اقدس الهی بفریاد ما برسد آه واغربتاه که آنقوم بی ایمان نداها و استغاثه های آن برگزیده پروردگار عالمیان را شنیدند و اصلا
جوابی ندادند فارتفعت اصوات النساء بالعویل پس صداهای زنان از برای آن بیکسی آقای مظلومان و تشنه کامی زنان و کودکان
بنوحه و ناله بلند شد و چون آنجناب صدای ناله زنان خود شنید عنان ذوالجناح را بجانب خیمه گاه گردانید و چون بدر خیمها رسید
از سبب آن ناله و غوغا پرسید ما در جناب علی اصغر پیش آمده عرض کرد که ای مولا این طفل از بی شیری لبهای او کبود شده و مشرف بر
هلاکت است مؤلف گوید ز سوز ناله اصغر بفکر تشنگی اصغر فکارم درین دیار کسی یار غمگسارم نیست
دلم کباب شده نمانده شیر و لیکن استخوانم آب شده فقال ناولونی علیا ابنی الطفل حتی اودعه یعنی آنجناب فرمود
که ای اهلبیت من علی اصغر طفل شیرخواره مرا بیاورید تا آنکه یکدفعه دیگر از او وداع کنم فناولوه الصبی فجعل یقبله و یقول ویل



لهؤلاء القوم اذا کان جدک محمد المصطفی صلی الله علیه و آله خصمهم آه واغربتاه و وامصیبتاه که ما در علی اصغر آنطفل را برروی هر دو دست گرفته
و نزد پدر بزرگوارش آورده و چون آنحضرت آنطفل بی شیر گلو خشک را برروی دست مقدس خود گرفت نگاهی باو کرده و مکرر او را
بوسیده و گریست و فرمود که وای بر اینقوم بیچاره از آنوقت که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصم ایشان شود در مقام گرفتن
تشنگی و اذیتهای تو از ایشان بخشد روی ان الصبی کان فی حجره اذ رماه حرملة بن کاهل الاسدی لعنه الله بسهم فذبحه فی حجر الحسین
ایشیعیان داد از ظلم کوفیان بی ایمان که بر کوچک و بزرگ اهلبیت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله رحم نکردند آه و مصیبتاه و دردا
که علی اصغر در دامن پدر بود و نگاه بر لبهای خشکیده و بی شیر او نظر تحیر مینمود که ناگاه حرمله ملعون که خداوند هرگز دستهای آنخبیث را
از غلها و زنجیرهای جهنم خلاص نکرداند تیری برکمان عدوان گذاشته بر حلقوم تشنه آنکودک زد و در بعضی از کتب اصحاب است
که آقای مظلومان و سر حلقه سلسله شهیدان آنکودک را برروی دست گرفته و بجانب لشکر عمر سعد آورده و از برای اتمام حجت با این فرمود
که ای قوم اگر من بزعم شما گناه کارم اینکودک شیرخواره بنا بر هیچ مذهب گناهی نکرده و از بی شیری در پستان مادرش خشک شده
و اینطفل شیرخواره من از بی شیری نزدیک بهلاکت رسیده چه میشود که از این آب فرات که سگ و خوک و یهود و نصاری از آن
میآشامند جرعه باو بچشانید که برروی دست من هلاک نشود که ناگاه ملعونی فریاد کرد که یا حسین اگر همه روی زمین را آب فرا گیرد بتو
و فرزند تو قطره نخواهیم داد مؤلف نالان و گریان گوید که ایشیعیان ذی ندبه و نوحه کنندگان ملاحظه نمائید که چگونه
شهادت علی اصغر شیرخوار و تشنگی مردان و زنان در روز عاشوراء خداوند جل شانه را بخشم آورده که در زمان حضرت موسی
که هنوز کربلائی و عاشورائی در این دنیای دنی بعرصه ظهور نیامده بود خداوند جلت عظمته در طور سینا بزبان پر بیانی مثل سبحان
شخص محزون مصیبت زده بحضرت موسی وحی فرمود که یا موسی صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلده منکمش یستغیثون و لا ناصر
و یستجیرون و لا خافر یعنی ای موسی از جمله مصیبتهای روز عاشوراء اینست که طفل کوچک ایشان از تشنگی هلاک کند و بزرگان ایشان
از مردان و زنان آه آه و واغربتاه که از شدت تشنگی پوستها بر بدن ایشان خشکیده و برهم کشیده میشود مانند پوستی که بر روی
آتش گذاشته شود که از شدت حرارت برهم کشیده شود ای موسی هرچند استغاثه کنند کسی ایشانرا یاری نکند و هرچند پناه خواهند
کسی ایشانرا پناه ندهد پس حضرت موسی از شنیدن این وحی ناله و گریها بلند نمود و چون حضرت موسی از شنیدن این وحی گریست پس
ندائی رسید که یا موسی و اعلم انه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار یعنی ای موسی بدانکه هر کس از شنیدن این
مصیبت بر مظلوم کربلا گریه کند یا کسی را بگریاند یا آنکه خود را شبیه بگریه کنندگان کند حرام گردانیدم جسد او را از آتش جهنم
مؤلف محزون دلخون گوید که با وجود کربلائی و عاشورائی هنوز نشده بود بمجرد شنیدن این مصیبت جناب موسی بن عمران که کلیم الله
بود گریست گریستن شدیدی پس شیعیان و محبان که از بقیه طینت اهلبیت علیهم السلام خلق شده اند بعد از وقوع و ظهور این مصیبتها
و شنیدن آنکه آقای همه جوانان اهل بهشت طفل شیرخواره خود را از شدت تشنگی و بی شیری بر دست گیرد و از برای اتمام حجت
از برای او بجز غرفه آب طلبد و با در رحم نکنند و آب ندهند اگر بعوض اشک خون از چشمهای خود جاری کنند سزاوار است ای دوستان
مگر نشنیده اید که در بعضی از کتب اصحاب روایت شده است که تیر حرمله ملعون از گلوی نازک علی اصغر گذشت و بر بازوی
جناب سید الشهدا علیه السلام نشست آه وامظلوماه و واغریباه که آن بزرگوار تیر را از حلقوم طفل و بازوی خود کشید پس آنطفل
مظلوم چشمهای خود را برروی پدر بزرگوار خود گشود و جان را بجهان آفرین تسلیم نمود و بر شاخسار شجره طوبی جای گرفت
روی ان الحسین تلقی دمه حتی امتلأت کفه ثم رمی به الی السماء آه و امصیبتاه و واغربتاه که جناب سید الشهدا روحی له الفدا

بعد از کشیدن تیر از گلوی تشنه آن شیر دست مقدس مجروح خود را بزیر گلوی فرزند کشته خود گرفت تا آنکه کف آنجناب پر از خون شد بجانب آسمان پاشید آه واحزناه وا مظلوماه که روی مبارک خود را بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای خداوند من بر همه این مصیبتها که آورا بعلت آنکه آنچه از این جماعت وارد میشود تو بر آنها دانا و بینایی و تو داناتری بر احوال من که از دست این گروه چه ستم و چه مصیبتها بر من وارد میشود قال ابا جعفر فلم یسقط من ذلک الدم قطرة الی الارض حضرت باقر فرمود که مظلوم کربلا هر چند از خون گلوی آن طفل بطرف آسمان پاشید قطره از آن بزمین نریخت ثم قال الحسین لا یکون اهون علیک من فصیل ناقة صالح پس مظلوم کربلا روی خود را بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای خداوند من احترام فرزند من علی اصغر در نزد تو کمتر از بچه ناقه حضرت صالح نیست دررویة قال اللهم ان کنت حبست عنا النصر فاجعل ذلک لما هو خیر لنا پس آن مظلوم دفعه دیگر عرض کرد که ای خداوند من اگر مشیت تو قرار گرفته است که در این روز ما را نصرت ندهی و بر این قوم مسلط نگردانی قرار داده این مصیبتها را ذخیره ما نمای برای آخرت که آن بهتر است از برای ما موافق بعضی از روایات آن بزرگوار با غلاف شمشیر خود در گوشه از میدان قبری کنده طفل شیرخوار خود را در آن دفن فرمود و بخیمه برگردانید و در جمله از کتب تعزیه نقل کرده اند که آنحضرت طفل خود را بدر خیمه آورده بندای بلند فرمود که ای مادر علی اصغر بیا طفل شیرخواره خود را از من بستان پس مادر مهجوران کشیده علی اصغر با جمعی از زنان خونجگر از خیام طاهرات بیرون دویدند و چون بخدمت آقای لب تشنگان رسیدند آه واحسیناه و واویلاه که نظر ایشان بقنداق غرق در خون آن طفل معصوم شهید افتاده دیدند که دست مظلوم کربلا که خون حلقوم آن طفل را گرفته و بجانب آسمان ریخته بود نیز پر از خون است همگی از ملاحظه این اوضاع و دیدن لبهای خشک شده کبود گردیده و گلوی پاره پاره شده علی اصغر ناله وا محمداه و وا علیاه و وا ثبوراه و وا مصیبتاه از جگر برکشیدند لعنت الهی بر آنگروهی که بر کوچک و بزرگ اهلبیت رسالت رحم نکردند وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون

## مجلس چهلم

### در وداع اول جناب سید الشهدا با اسیران دشت بلا

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء والبکاء ورحمة الله وبرکاته وبعد السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یابن رسول الله • السلام علیک یابن امیر المؤمنین السلام علیک یابن فاطمة الزهراء • السلام علیک یا اخا الحسن المجتبی • السلام علیک یا والد الائمة الامناء • السلام علیک یا صاحب العطش الشدید • یعنی سلام الهی بر تو باد ای صاحب تشنگی شدید • السلام علیک ایها الغریب الوحید • یعنی سلام بر تو باد ای غریب بیکس فرید • السلام علی من قتل جمیع اصحابه یوم الورود • یعنی سلام بر آن بزرگواری باد که کشته شده همه اصحاب او در روز بسیار گرمی که از همه روزها گرمتر بود • السلام علی من کان یومه اعظم من یوم النشور • یعنی سلام بر آنجنابی باد که مصیبت روز شهادت او از مصیبتهای روز قیامت بزرگتر بود زیرا که مصائب روز عاشورا که یکی از آنها قتل مثل جناب سید الشهدا و اولاد و اصحاب آنحضرت ظلماً و عدواناً هرگز نشده بود و هرگز نشده حتی در روز قیامت نخواهد بود • السلام علی من نظر الی القتلی بالحیرة • یعنی سلام بر آن بزرگواری باد که نظر حیرت





میکرد بجانب قتلگاه و بر کشته های هاشمیین و اصحاب مقتولین • السلام علی من رای قتل الاحبة • یعنی سلام بر آن بزرگواری باد که بچشم شریف خود دید کشته شدن همه دوستان و احبا را • السلام علی من شاهد ابادة البنین والاخوة • یعنی سلام بر آن بزرگواری باد که بچشم خود مشاهده فرمود جسدهای کشته برادران و فرزندان خود را • السلام علی من کان ماؤه یوم عاشوراء عبرة • یعنی سلام بر آن مظلومی باد که آبی در نزد او بهم نمیرسید در روز عاشورا مگر اشک چشمها • السلام علیک حین خرجت بحیرة الهلاء • یعنی سلام خدا بر تو باد در آن وقتی که آمدی بخیمه زنان جهة وداع ایشان • السلام علیک حین ودعک بنات فاطمة الزهراء • یعنی سلام بر تو باد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله در آن وقتیکه وداع میکردی با دختران فاطمه زهرا • السلام علیک وعلی الباکین علیک ورحمة الله وبرکاته • یعنی سلام بر جناب تو باد و بر گریه کنندگان بر تو و رحمت خداوند باد بر همه شماها ولعنة الله علی اعدائک من الاولین والاخرین الی یوم الدین • یعنی و لعنت خداوند بر دشمنان تو باد از اولین ایشان و آخرین ایشان تا روز جزا و بعد حضرت باقر علیه السلام میفرماید که رحم الله شیعتنا لقد شارکونا بطول الحزن علی مصاب جدی الحسین • یعنی خداوند رحمت فرماید شیعیان ما را که بتحقیق که شراکت و همراهی کردند با ما اهلبیت بطول دادن حزن و غم خود در مصیبت جد من حسین علیه السلام پس هر مؤمنی که از چشم او اندک اشک بیرون آید که بر صورت او جاری شود بجهة محزون شدن از آن چیزهائی که با اهلبیت رسیده است از دشمنان ما در دار دنیا جای دهد او را خداوند عالمیان در منزل خوبان با صدیقان ایضاً در حدیث معتبر از مظلوم کربلا جناب سید الشهدا روایت شده است که انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن الا بکی واغتم لمصابی یعنی منم کشته گریه و زاری مذکور نمیشوم در نزد هیچ مؤمنی مگر آنکه گریان و غمگین میشود بجهة مصیبت من و ایضاً از آنجناب روایت شده که من دمعت عیناه فینا قطرة بوأه الله فی الجنة حقباً • یعنی کسیکه از چشم او یکقطره اشک در مصیبت ما اهلبیت بیرون آید جای میدهد خداوند او را در بهشت در مدت طولانی که از برای آن آخری و انقطاعی نباشد مؤلف جامع اشک میگوید که تنگی که کاملین از شیعیان را در پهلوی نظر با جر و مزد نیست و جمیع اعمال ایشان قربة الی الله است خصوصاً در گریه و ناله از برای اهل عصمت خصوصاً در تعزیه جناب خامس آل عبا سید الشهداء روحی له الفداء بعلت آنکه هر کس که از فاضل طینت آن بزرگواران علیهم السلام خلق شده باشد در وقت استماع مصائب ایشان از شدت اخلاص بی اختیار ناله و نوحه میکند علی الخصوص از شنیدن وقایعی که در روز عاشورا روی داده که از شنیدن آنها هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه نمیتواند خود را از گریه معاف دارد و از جمله آنهاست که چون همه اعوان و انصار و اقربای مظلوم کربلا شهید شدند آن بزرگوار دید که هفتاد و دو نفر از دوستان و یاوران او همه بر خاک هلاک افتاده بود و منافقین و معاندین مدام مبارز میطلبند و دیگر کسی نماند که بجهاد برود لابد و لا علاج خود تن بشهادت داده از برای وداع با حرم محترم و زنان بیکس نزدیک خیمها تشریف برده و بصدای بلند فرمود که یا سکینة یا فاطمة یا رقیة یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام • یعنی ای سکینه وای فاطمه وای رقیه وای زینب وای ام کلثوم بر همه شماها باد سلام من آه آه که همه آن بیکسان بدور آقای مظلومان جمع شدند پس اول سکینه پیش آمد و کلامی عرض کرد که بی اختیار اشک از چشمها جاری میکردانند • فقالت یا ابتاه استسلمت للموت • یعنی گفت ای پدر جان تن بمرگ و کشته شدن داده پس آن مظلوم جوابی فرمود که دلهای دوستان را کباب و چشمهای ایشان را پر آب کرد • فقال کیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین • یعنی جواب فرمود که ای جان فرزند چگونه تن بشهادت ندهد و راضی بکشته شدن نشود آن کسیکه از برای او یاری و یاوری و معینی نیست پس سکینه مظلومه گفت • یا ابتاه ردنا الی حرم جدنا • یعنی ای پدر بزرگوار ما زنان بیکس را برگردان بحرم محترم جد خود

پس آنحضرت فرمود که هیهات لو ترک القطا لنام و معنی یعنی هیهات اگر مرغ اجال خود گذارند هرگز ترک آشیانه خود نکند یعنی اگر مرا حال خود گذارند هرگز ترک وطن و حرم جد خود نمیکردم پس چون آنجناب اینکلام را فرمود زنان مظلومه مضطرب شدند و یقین کردند که آنحضرت بیکس غریب تن بکشته شدن داده پس همه ایشان یکدفعه صداها را بناله و فغان بلند کردند پس آنحضرت ایشان را امر بصبر فرموده ساکت گردانیده وداع را با تمام گذاشته روانه میدان شد و فرمود که کجاست عمر بن سعد آنملعون نزدیک آمد آنحضرت فرمود که ترا اختیر کردام در میانه سه کار تا یکی را اختیار کنی آن پیچیا عرض کرد که آنها کدام است آنحضرت فرمود که • تترکنی حتی ارجع الی المدینة الی حرم جدی رسول الله یعنی اول آنست که مرا مانع نشوی و واگذاری تا اینکه این زمان بیکس ابر گشته برگردم بسوی مدینه طیبه قدم رسول الله • قال ما الی ذلک من سبیل • یعنی نیست از برای من بسوی برآوردن این حاجت راهی و از جانب امیر خود ماذون نیستم که ترا مرخص کنم قال الثانیة تسقینی شربة من الماء یعنی حاجت دویم من آنست که بیاشامانی مرا شربتی از آب که بسیار تشنه ام • قال اللعین لعنه الله من اهل السموات والارضین ولا الی الثانیة من سبیل یعنی جواب داد آنملعون پسر ملعون که هر دو لعنت کرده شده از زبان اهل آسمانها و زمینها که مرا راهی بسوی برآوردن این حاجت دویم نیز نیست قال الثالثة ان کان لا بد من قتلی فلیبرز الی رجلا بعد رجل • یعنی آنجناب فرمود که هرگاه چاره بجز کشتن من نیست پس بفرست بجنگ من غریب نفر نفر پس آنملعون این را قبول کرده فریاد زد که بسم الله ای شجاعان لشکر مشغول جهاد و قتال شوید و آنجناب نیز مشغول مقاتله شد و این رجز را میخواند • انا ابن علی الحبر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر • یعنی منم پسر علی که نقب او حبر است و از آل هاشم است و کافیست مرا همین فخر هر وقت که خواهم فخر کنم ودر نسخه • وفاطمة امی وجدی محمد • وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر • یعنی فاطمه مادر منست و جد من محمد مصطفی صلی الله علیه وآله است و عم من جعفر طیار است که خوانده میشود بصاحب دو بال ودر نسخه • علینا وفینا انزل الوحی والهدی • ونحن سراج الله فی الارض نزهر • یعنی بر ما اهلبیت و در خانه ما و در شان ما نازل شده است وحی الهی و هدایت خداوندی و مائیم چراغهای نوردهنده خداوند بر روی زمین • ونحن ولاة الحوض نسقی محبنا • بکاس رسول الله ما لیس ینکر • یعنی و مائیم صاحبان حوض کوثر که آب میدهیم دوستان خود را بجام رسول الله و این چیزیست که احدی را قدرت و جرأت بر انکار آن نیست ودر نسخه • اذا ما اتی یوم القیمة ظامیا • الی الحوض یسقیه بکفیه حیدر • یعنی هر کاه بیاید روز قیامت تشنه بسوی حوض کوثر آب میدهد او را پدرم بدست خود حیدر که علی بن ابیطالب است ودر نسخه • امام مطاع اوجب الله حقه • علی الناس والله لا یتقصر • یعنی قسم بخداوندی که دیده نمیشود که پدر بزرگوارم امام واجب الاطاعه است که خداوند واجب گردانیده است حق او را بر همه بندگان ودر نسخه • وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة • ومبغضنا یوم القیمة یخسر • یعنی و شیعیان ما در میانه مردم گرامی ترین شیعیانند و دشمن ما در روز قیامت ناامید و زیانکار است ودر نسخه • وطوبی لعبد زارنا بعد موتنا • بجنات عدن صفوها لا یکدر • یعنی و شجره طوبی یا خوشی و خوشحالی مهیا و آماده است از برای بنده که زیارت کند قبرهای ما را بعد از مردن و شهید شدن ما و این طوبی درختی است در بهشت که صفای او هیچ چیز مکدر و تار نمیشود پس آنجناب این رجز را میخواند و بر منافقین کوفه و شام حمله میکرد و نیز در بازوی حیدری از طرف راست و چپ میزد و میکشت و میانداخت و از کشته پشته میساخت • حتی قتل منهم مقتلة عظیمة • یعنی تا آنکه کشت آن بزرگوار و آن شجاع نامدار از ایشان کشته بسیاری تا آنکه همه ایشان از پیش روی آن یکانه دوران فرار بر قرار اختیار نموده و احدی را تاب مقابله آن فرزند حیدر کرار نماند پس عمر بن سعد لعنه الله خوف آن بهم رساند که لشکر از هم متفرق شوند فریاد زد که ای قوم وای بر شما آیا میدانید که با که مقاتله میکنید • هذا ابن الانزع البطین هذا ابن قتال العرب • یعنی این پسر آن مرد چیزی سفید سینه کشاده است و این پسر کشنده عرب است یعنی فرزند علی بن ابیطالب است و شما با یک حریف او نمیتوانید از چهار جانب برا و حمله کنید





۵

پس چهار هزار تیرانداز از آن کافران بی ایمان اطراف آن سید انس و جان را گرفتند و بجانب آن امام معصوم مظلوم مثل باران تیر باران کردند و شور و آه و وا ویلاه و وا مصیبتاه که آخر الامر در میانه آنحضرت و میانه خیمه گاه زنان حایل شدند پس جمعی از ملاعین خواستند که خیمها را غارت کنند و زنان را در زنجیر کشند که جناب سید الشهدا ناله کشیدند که جناب حضرت در من جدال و قتال بر اوضاع و احوال مطلع شده صدا زد که وای بر شما ای آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از روز جزا اندیشه نمیکنید چرا حمیت و عصبیت عرب را فراموش کرده اید شمر شریر فریاد زد که چه میگویی ای پسر فاطمه حضرت فرمود که من و شما با یکدیگر مقاتله میکنیم بر زنان چه تقصیر است که میخواهید که ایشان را اسیر کنید توقع من آنست که تا من زنده ام کسی متعرض حرم من نشود پس منع کنید این ملاعین سرکش خود را از حرم من شمر ملعون قبول کرده فریاد زد که دست از حرم او بردارید و متوجه خود او شوید فلعمری هو کفو کریم یعنی بجان خودم قسم که او خوش حریفیست بزرگوار پس مجموع آن ملاعین از اطراف آن بیکس غریب را گرفته بودند و هر چند فریاد میزد که مرا قدری آب بدهید کسی جواب نمیداد و بر آن جناب تیر میزدند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

## مجلس چهل و یکم در وداع آخر امام مظلوم با اهلبیت

السلام علی رسل الله سیما علی سید المرسلین • السلام علی اوصیاء الله سیما علی سید الوصیین • السلام علی الشهداء سیما علی سید الشهداء وسید المقتولین وسید المظلومین • السلام علیه حین وداعه مع ابنه السجاد • السلام علیه حین مفارقة الاولاد • السلام علیه حین وداعه زینب العلیه • السلام علیه حین وداعه سکینة الصبیه • السلام علیه حین وداعه النسوة الحائرة • السلام علی اولهم وآخرهم ومحبیهم والباکین علیهم ولا سیما الحاضرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد بدانکه در حدیث است که چون تشنگی بر خامس آل عبا مظلوم کربلا علیه الاف التحیة والثنا در دشت کرب و بلا و بر اهل بیت غریب آن بزرگوار که همه اولاد ساقی کوثر بودند شدت کرد و کسی از اولاد و اقوام و یاران آنجناب باقی نمانده بود که تواند آبی از برای لب تشنگان تحصیل نماید لا بد ولا علاج آنحضرت خود بنفس نفیس روانه میدان شده که شاید از برای جگر سوختگان آبی تحصیل فرماید پس چون داخل میدان شد در مقابل لشکر اعدا ایستاده این رجز را انشاد فرمود من کلام ابی عبدالله • کفر القوم وقدما رغبوا • عن ثواب الله رب الثقلین • یعنی کافر شدند این جماعت و حال آنکه پیش از این روز عاشورا رو گردانیده بود از ثواب خداوند جن و انس ودر نسخه قتلوا قدما

منزل تجد خود اظهار فرماید و شاید که از جمله علتها این باشد که مثل آن بزرگوار مهربان صاحب غیرت چون خواست با بیتابی تشنگی اطفال کوچک و خواهران و زوجات بخاطر شریفش خطور کرد که همه از شدت تشنگی پوستهای ایشان بر بدنهاشان خشک شده است چنانچه در حدیث قدسی خداوند بحضرت موسی وحی فرموده دنیا در نظر ایشان تاریک شده بود چنانچه در حدیث حضرت قاسم که بعمر سعد فرمود پس نوشیدن آب برآنجناب ناگوار آمد و از شدت غیرت و حمیت و ترحم بر اهل بیت عصمت که در خیام طاهرات بودند آب ریخته شده خیمها شد چنانچه در حدیث است که حضرت عباس چون داخل آب فرات شد خواست که آب بیاشامد تشنگی برادر بزرگوار خود را بخاطر گذرانید و غیرت او آب را در کام او بد مزه گردانید مشک را پر آب کرده با لب تشنه روانه خیام طاهرات شد شاید که همه این احتمالات یا احتمال دیگر علت باشد • واللّه سبحانه و رسوله و اولیاءه علیهم السلام اعلم • بدانکه آنچه براین خادم شریعت از احادیث ظاهر شده اینست که این آخر تشریف آوردن آن بزرگوار بود بخیمها پس اول بجهة وداع فرزند غریب بیمار خود جناب سید الساجدین روانه خیمه آن مظلوم شد در سر بالین او نشست و آنجناب را وصی خود فرمود و همه علوم خود را با مستجمع علوم الٓهی تعلیم فرمود مجموع امامت را بآن امین وحی الٓهی سپرد حضرت باقر فرمود آنوقت که جدم حسین بن علی بن ابیطالب را روی داد آن مصیبت که روی داد یعنی شهید شدن را نزد خود گذاشت که اهلبیت بیکس خود را وداع کند دختر خود فاطمه کبری را طلبید و با مکتوب نوشته و وصیت داد و فرمود که چون فرزندم سید الساجدین از ناخوشی و بیماری خوب شود این نوشته را تسلیم او کن و آن مظلومه چنین فرمود راوی حدیث میگوید که عرض کردم که خدا مرا فدای تو گرداند چه چیز در آن مکتوب نوشته بود فرمود که واللّه نوشته بود در آن هر چه فرزند آدم با آن محتاج میشود از روزی که حضرت آدم را خلق فرموده تا آخر فنای دنیا مؤلف گوید که بعد از وداع فرزند بیمار خود خواست که اهلبیت بیکس حیران سرگردان خود را وداع فرماید قال یا اهل بیتی علیکن منی السلام هذا آخر الوداع فاستعدوا للاسر والذل والغربة یعنی فرمود که ای اهلبیت من بر شما باد از جانب من سلام اینک وداع آخرین منست دیگر مراجعت نخواهم کرد دیگر من غریب را نخواهید دید پس آماده اسیر شدن و ذلیل گردیدن و شهرهای غربت رفتن شوید آه آه که بعد از این کلام غم در جام تقریب بی یاد رنگاه بسیاری از روی حسرت و تأسف با اهلبیت بیکس خود فرمود آن اولادهای بیدرگار با چشمهای اشکبار و نگاه یاس نگاه بسیار مینمود فوقف هنیئة یبکی ویحن بکاء شدیدا بحیث ضجت من بکائهم علیهم السلام ملائکة السموات العلی والارضین السفلی و دو نتها که آن مظلوم بیکس اندک زمانی در میانه ایشان ایستاده میگریست و چون اهلبیت حیران سرگردان آنحالت را مشاهده کرد بهیات اجتماع صداها را ببناله و افغان بلند کردند پس آنسرکرده تشنه لبان و فرزند پیغمبر آخر الزمان علیه وعلی آله صلوات الملک المنان با آن بیکس چیامان از کثرت گریه و ناله و افغان کاری کردند که از شدت گریه آنغریبان جمیع ملائکهای زمین و آسمان بناله و گریه و زاری درآمدند آه و مصیبتاه که آن برگزیدگان حضرت پروردگار صداها را بگریه والوداع الوداع بلند کردند پس فرزندان آنحضرت میگفتند که یا ابتاه الی این تروح ولا ناصر لنا یعنی ای پدر بزرگوار بکجا میروی و حال آنکه ما را ناصری و معینی نیست آه و اویلاه که خواهران آنسرور شهیدان عرض میکردند که الی این یا اخاه ونحن اخواتک الحایرات ولا راحم علینا • یعنی ای جان برادر مهربان ما یتیم خواهران بیکس و حیران تو دیگر رحم کننده بر ما در این بیابان پس بکجا میروی ای پناه بیکسان ای عماد و اوباکزو جات آنغریب بی یاور و ناموسهای آن بزرگوار تشنه جگر عرض میکردند که • وا زوجاه الی این ونحن زوجاتک والاطفال الاعداء یعنی ای شوهر نامدار ای پناه زنان اینکبار بکجا میروی و حال آنکه ما یتیم زنان و بیخوابهای بیغم خوار تو پس ما را در اینجا در میان دشمنان وا میگذاری • وهو علیه السلام کان دائما یبکی لا یدری ما یقول فی جوابهن • یعنی آن بیکس غریب



در میان آن زنان حیران ایستاده بود و میگریست و متحیر بود که چه فرماید در جواب ایشان پس روی مبارک خود را بجانب زینب خاتون دلخون کرد و فرمود که ایخواهر جان از خدا بترس و اینقدر جزع و فزع مکن و در مصیبت من بسیار بیتابی مکن در مصیبت جدم و مادرم و پدر و برادرم صبر کردی پس آن مظلومه جوابی داد که دل عالمیرا کباب کرد گفت ای برادر جان چون جد بزرگوارم از دنیا رحلت فرمود دل خود را بدرد پدر و دو برادر خوش داشتم و چون مادرم رحلت فرمود تسلی خود را بپدر و دو برادر میدادم و چون پدر بزرگوارم کشته شد و فرق مبارکش بناحق شکافته شد تسلی قلب شکسته خود را بدو برادر میکردم و بعد از آنکه برادرم حضرت امام حسن را بجفا بدزهر رفیعه شهادت رسانیدند تسلی قلب داغ دیده خود را بآنجناب مقدس تو میکردم ای یادگار گذشتگان فاذا قتلت فمن انسلی یا بقیة الماضین • یعنی پس الان برادر هرگاه تو کشته شوی دیگر تسلی قلب داغدیده خود را بچه نمایم ای یادگار گذشتگان آه آه و مصیبتاه که بعد از این مکالمه جانسوز و پس از این گفت و شنید غم اندوز آنغریب بیکس خواست که سوار شود فنظر الی اطرافه کما هو عادته فلم یر من الصحاب ولا الاقرباء والاکبر ولا القاسم ولا غیرهم من الاعوان والانصار یعنی در وقت سوار شدن ملاحظه اطراف خود فرمود بجهة عادتیکه داشت پس ندید نه برادر با جان برابر خود حضرت عباس را و نه نور دیده و فرزند نور رسیده خود حضرت علی اکبر و نه داماد ناشاد خود حضرت قاسم را و نه دیگران از یاوران از اصحاب و دوستان خود را که امر فرماید اسب را بحاضر گردانیدن ذو الجناح فوا ویلاه و امصیبتاه • فان زینب وام کلثوم ذهبا وجاءا به • یعنی وا ویلاه وا مصیبتاه که دو خواهر آنحضرت یعنی زینب خاتون و ام کلثوم خاتون محزون روانه گردیدند و ذو الجناح را حاضر گردانیدند پس چون خواست که قدم مبارک خود را در رکاب سعادت انتساب گذارد در حدیث است که مرغ سفیدی از جانب آسمان نازل شد و منقار خود در رکاب گرفت در روایت شده است که آن جبرئیل امین بود که گاهواره آنجناب را در کودکی در وقت خواب رفتن حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها میجنبانید وروی انه لما اراد ان یرکب اجتمعت حوله النساء ناشرات الشعور لاطمات علی الخدود طالبات النیاح والعویل ناصیات الصیاح یعنی روایت شده است که چون آنجناب اراده فرمود که سوار شود همه زنان با موهای پریشان بر صورت زنان در اطراف آن فرزند پیغمبر آخر الزمان صلی اللّه علیه وآله حلقه ماتم زدند شیعیان بدانید که از شدت گریه و ناله اهلبیت ملائکه آسمان و زمین بگریه درآمدند آه آه که آقای مظلوم ما با اهلبیت بیکس حیران با هزار ناله و افغان وداع روح و جان نمودند پس آنجناب بر ذو الجناح سوار شده روانه میدان شد و اهلبیت با ناله و گریه روانه خیمها شدند و بدور جناب سید الساجدین بیمار حلقه ماتم زدند الا لعنة اللّه علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

## مجلس چهل و دویم در تمام شدن وداع آنحضرت و نداهای آن مظلوم در میدان و اراده میدان کردن جناب سید الساجدین و شجاعت جناب سید الشهدا و عدد جراحتهای او

السلام علی المحبین العارفین المحزونین الباکین المتضارعین ورحمة اللّه وبرکاته • و بعد علامت شیعه خالص اینست که در جمیع امور دنیا و دین اقتدا و پیروی کند بسادات معصومین صلی اللّه علیهم اجمعین و از جمله ارکان امور دین و سبب نجات امت مرحومه حضرت خاتم النبیین صلی اللّه علیه وآله الطاهرین تعزیه داری کردن و گریستن و گریانیدن شیعیان است در مصائب آل طه و یس علی الخصوص در مصائب آقا و سید جمیع شهداء مرضیین مولینا و مولی الثقلین ابی عبد اللّه الحسین علیه السلام و چون در این زمان غیبت لازم است

که قصد ابجناب صاحب الامر عجل الله فرجه شود لهذا بعضی از فقرات زیارت منجیه بعرض موالیان میرسد تا در تعزیه داری و نوحه وزاری پیروی
بانجناب نمایند از جمله کلمات آنحضرت در آن زیارت اینست که میفرماید اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِکَ یعنی سلام
میکنم بجناب تو مثل سلام شخصی که عارف باشد بحرمت تو اَلْمُخْلِصِ فِی وِلَایَتِکَ و خالص باشد در دوستی تو اَلْمُتَقَرِّبِ اِلَی
اللهِ بِمَحَبَّتِکَ و تقرب جوینده باشد بجناب اقدس الهی بمحبت تو اَلْبَرِیءِ مِنْ اَعْدَائِکَ و بیزاری جوینده باشد
از دشمنان تو سَلَامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِکَ مَقْرُوحٌ آه آه یعنی سلام میکنم بجناب تو ای سید و مولای من مثل سلام شخصی که قلب
او در مصیبت تو زخم و مجروح شده باشد وَدَمْعُهُ عِنْدَ ذِکْرِکَ مَسْفُوحٌ آه واحزناه و اشک او در نزد ذکر تو و شنیدن اسم مقدس تو
بی اختیار ریخته شده باشد سَلَامَ الْمَفْجُوعِ الْحَزِینِ الْوَالِهِ الْمُسْتَکِینِ سلام میکنم مثل سلام شخصی مصیبت دارنده محزون که
که از شدت غم و غصه دست از شغل خود برداشته باشد و فقیر و ضعیف شده باشد سَلَامَ مَنْ لَوْ کَانَ مَعَکَ بِالطُّفُوفِ لَوَقَاکَ
بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّیُوفِ سلام میکنم سلام کسی که اگر میبود در خدمت تو در صحرای کربلای معلی جان خود را سپر بلا میکرد و نمیگذاشت
که تیزی شمشیرها ببدن نازنین تو برسد وَبَذَلَ حُشَاشَتَهُ دُونَکَ لِلْحُتُوفِ و نثار میکرد بقیه عمر خود را در خدمت تو و دفع
کند شهادت را از جناب تو وَجَاهَدَ بَیْنَ یَدَیْکَ وَنَصَرَکَ عَلَی مَنْ بَغَی عَلَیْکَ و مجاهده و مقاتله میکرد در میانه دو
دست تو و یاری میکرد جناب ترا بر دفع هر کس که سرکشی میکرد بر جناب تو وَفَدَاکَ بِرُوحِهِ وَجَسَدِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ و فدای
جناب تو میکرد روح و جسد خود را و مال و فرزند خود را وَرُوحُهُ لِرُوحِکَ فِدَاءٌ وَاَهْلُهُ لِاَهْلِکَ وِقَاءٌ و روح خود را فدا
میکرد از برای جناب تو و اهل و عیال خود را بلاگردان میکرد از برای اهل و عیال تو فَلَئِنْ اَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ وَعَاقَنِی عَنْ نَصْرِکَ
الْمَقْدُورُ پس اگر بعد انداخت مرا روزگار و مرا باز داشت از خدمتی که قدرت بر آن داشتم وَلَمْ اَکُنْ لِمَنْ حَارَبَکَ
مُحَارِبًا وَلِمَنْ نَصَبَ لَکَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِبًا و نبودم که جنگ کنم با جنگ کنندگان تو و اظهار عداوت کنم با عداوت کنندگان با تو
فَلَاَنْدُبَنَّکَ صَبَاحًا وَمَسَاءً وَلَاَبْکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا پس در عوض همه آنها گریه میکنم در مصیبت تو در هر صبح و شام
و هر آینه بجای اشک خون خواهم جاری کرد از چشمهای خود حَسْرَةً عَلَیْکَ وَتَاَسُّفًا عَلَی مَا دَهَاکَ بجهت حسرت بر جناب تو و تاسف
خوردن بر آن امور عظیمه که وارد شده است بر جناب تو وَتَلَهُّفًا حَتَّی اَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَغُصَّةِ الْاِکْتِیَابِ انقدر والهفاه
و واحزناه بگویم که جان از بدنم مفارقت کند بعلت شدت سوختن در مصیبت تو و غصه خوردن در غم و حزن تو مؤلف گوید
که خوش بحال آن دوستیکه پیروی بجناب صاحب الامر عجل الله فرجه کرده خود را مطابق این زیارت نماید اید وستان مگر فاش نشنیده اید این خبر را
گریه بر آنجناب و مگر نشنیده اید که قَالَ الصَّادِقُ نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِیحٌ وَهَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَکِتْمَانُ سِرِّنَا
جِهَادٌ فِی سَبِیلِ اللهِ وَنَوْحُهُ عَلَی مُصَابِنَا اَفْضَلُ عِبَادَةٍ وَبُکَاءٌ عَلَی مَا اَصَابَنَا مِنْ اَعْدَائِنَا تَمْحِیصٌ لِلذُّنُوبِ یعنی صادق آل محمد صلی الله علیهم اجمعین
میفرماید که نفس کشیدن مؤمن مهموم غمگین از برای ما اهلبیت مثل ثواب تسبیح است و نوحه کردن او در مصیبتهای ما عبادت است و پنهان
کردن اسرار ما در نزد خود و فاش نگردانیدن آن جهاد است در راه رضای خداوند و نوحه و ناله او بر مصیبتهای ما بهترین عبادتها است
و گریستن او در آنچه بما اذیت رسیده است از دشمنان ما محو کننده گناهان است مؤلف گوید که چه نیکوست که مؤمن سعی نماید
که خود را مطابق آن زیارت و اینحدیث شریف گرداند و با معرفت کامله و حزن تمام و اخلاص نیکو گریه و ناله و نوحه کند تا ثمرات
اینحدیث شریف عاید گردد و هرگاه فی الجمله توجهی باین شکلی و ریبی نیست که قلب مؤمن از شنیدن مصائب آل محمد محزون و دیده
او گریان میشود خصوصا مصائب روز عاشورا زیرا که در کتاب علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردم که یابن



۵

رسول الله چگونه شد که روز عاشورا روز مصیبت و جزع و گریه گردید و روزیکه رسول خدا رحلت فرمودند و روزیکه فاطمه زهرا دنیا را
وداع فرمودند و روزیکه حضرت امیرالمؤمنین شهید شدند و روزیکه حضرت امام حسن بزهر جفا کشته گردید آنحضرت در جواب فرمود
اِنَّ یَوْمَ الْحُسَیْنِ اَعْظَمُ مُصِیبَةً مِنْ سَائِرِ الْاَیَّامِ یعنی بدرستیکه روز حضرت امام حسین یعنی روز عاشورا بزرگترین از
جهة مصیبت از مجموع روزها بجهة آنکه اصحاب کسا بزرگوارترین خلق بودند در نزد خداوند عز و جل پنج نفر بودند پس چون رسول خدا
رحلت فرمود حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین باقی مانده بودند و تسلی قلب خلایق و باعث خوشنودی ایشان آن بزرگواران
بودند و چون فاطمه زهرا رحلت فرمود تسلی قلبها بحضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهما السلام میآمد و چون امیرمؤمنان را شهید کردند
تسلی قلوب بآن دو بزرگوار حاصل میشد و چون حضرت امام حسن را بزهر جفا کشتند تسلی قلب خلایق بخامس آل عبا جناب سید الشهدا
حاصل میشد پس همچنانکه بقای آنحضرت بمنزله بقای همه آن بزرگواران بود کشته شدن آنجناب بمنزله کشته شدن جمیع ایشان است
پس این سبب مصیبت عاشورا بزرگتر از مصیبت همه روزها است مؤلف گوید که باین مطلب اشاره میفرماید جناب زینب خاتون
در آنوقت که در آخر وداع گریه میکرد پس حضرت امام حسین باو فرمود که ایخواهر از خدا بترس و صبر کن همچنانکه در مصیبت جد و مادر
و پدر و برادرم صبر کردی پس آن مظلومه جواب داد که ای برادر جان چون جد بزرگوارم از دنیا رحلت فرمود دل خود را بپدر
و دو برادر خوش داشتم و چون مادرم دار فانی را وداع کرد تسلی قلب خود را بپدر و دو برادر میدادم و چون فرق پدر بزرگوارم
بناحق شکافته شد تسلی قلب شکسته خود را بدو برادر میکردم و بعد از آنکه برادرم حضرت امام حسن را بزهر جفا بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند
تسلی قلب داغدیده خود را بجناب مقدس تو میکردم ای یادگار گذشتگان هرگاه تو کشته شوی دیگر بچه تسلی قلب مجروح شکسته
خود نمایم در کتاب عوالم از ام سلمه روایت کرده است که میفرماید که دیدم رسول خدا را که میپوشانید بر فرزند خود حسین جامه
که در نهایت نیکویی شباهت بلباس اهل دنیا نداشت پس من عرض کردم که یا رسول الله این چه جامه است فرمود که این هدیه ایست
که خداوند هدیه فرموده است بسوی من از برای فرزند من حسین و بدرستیکه پود آن از پرهای نرم بال جبرئیل است و من امروز بر قامت
حسینم جهة زینت میپوشانم زیرا که این روز عید و روز زینت است و من او را دوست میدارم مؤلف آنجا را گوید که همین
بزرگوار که محبوب رسول خدا بود و خداوند لباس از پرهای نرم بال جبرئیل برای او هدیه فرمود آه وامصیبتاه که در حدیث است
که در روز عاشورا در وقت وداع بخواهرش جناب زینب خاتون فرمود که یَا اُخْتَاهُ ائْتِینِی بِثَوْبٍ خَلِقٍ یعنی ای
خواهر جان آیا در نزد تو جامه کهنه هست و در کتاب بحار روایت کرده است که فرمود اِبْغُوا لِی ثَوْبًا لَا یُرْغَبُ فِیهِ
اَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِیَابِی لِئَلَّا اُجَرَّدَ یعنی بیاورید از برای من جامه کهنه که کسی در آن رغبت نکند زیرا که تا من در زیر جامه خود بپوشم
که بدنم برهنه نماند پس لباسی آوردند آنجناب ابرار کرده فرمود که این جامه کسی است که از اهل ذلت باشد یعنی ما اهلبیت شرف و کرم
و این لباس مناسب ما نیست پس جامه کهنه دیگر در زیر جامه کهنه دیگر گرفت و با آنکه هر دو کهنه بود بدست مقدس خود هر دو را پاره
پاره کرد که دیگر اصلا هیچکس در آن طمع نکند و آن هر دو را در زیر جامهای خود بر بدن نازنینش پوشانید آه واحزناه
و واویلاه که در کتاب بحار روایت کرده است که ابحر بن کعب ملعون بعد از شهادت از بدن شریف مقتول بیرون کرد و از معجزه
آنحضرت دستهای او در زمستان خشک میشد و در تابستان از آن چرک و خون جاری بود تا آنکه بدرک واصل شد آه وامصیبتاه
که بعد از پوشیدن آن دو لباس و پس از آن تکلمات جانگداز که با خواهر با جان برابر خود جناب زینب خاتون فرمود همه دانستند که این
وداع آخرین است و بعد از این از دیدار آنسرور محروم خواهند گردید لهذا همه زنان در اطراف آن فرزند پیغمبر آخرالزمان علیه السلام

زدند و چون ناله بکردماه وجودش درآمد پس صدا با نوحه و فریاد تصبیه بلند شد آه و مصیباه پس هر زنی بنوائی و هر کسی بنحوی

بصدای ناله و نوحه میکرد که سنگ با انصلابت را آب و قلب عالمیانرا کباب میکرد که ناگاه یکی از آن زنان حیران روی بجانب

قبر پیغمبر آخر الزمان کرده میگفت وا محمداه هذا حسینک الغریب فی البیداء المحصور من الاعداء یعنی ای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

اینک حسین است که غریب و بیکس در میدان کربلا در میانه لشکر اعداء مبتلا با اهل جور و جفا گردیده آه آه که زنی دیگر با دیدهای تر و ناله

از پرده جگر روی بمرقد پدر کرده میگفت یا ابتاه یا علی المرتضی انظر الی ولدک العطشان الوحید فی المیدان یعنی ای

پدر جان ای علی مرتضی ای تکسوار معرکه لا فتی نظر بجانب کربلای معلی فرما و فرزند دلبند خود در آتشنه و تنها در میانه میدان

اهل جور و جفا ملاحظه فرما آه آه که جماعتی از زنان بی پناهان روی بقبر دختر بهتر پیغمبران کرده میگفت که یا اماه

یا فاطمة الزهراء هذا ولدک المعصوم المظلوم الفرید المغموم و نحن بناتک الضایعات الحایرات العطاش الجایعات یعنی ای مادر معصومه

و شهیده مظلومه ای فاطمه زهراء و ای شفیعه روز جزاء سر از قبر برون نما و فرزند ارجمند معصوم مظلوم بیکس مغموم خود را ملاحظه

فرما ای مادر مهربان ما هاشمیه دختران ضایع گذارده شده حیران و تشنه و گرسنه تو پس آن بیکسان حیران بدور نهر وردورا

وتشنه لب گریان از نوحه و ناله و فغان کاری کردند که نه زبان را یارای تقریر و نه قلم را قوت تحریرات مولف گوید

ایا فاطم الطهر انظری ارض کربلا عزیزک فرد قد حوت حوله البلا نشرن شعور ام بعیر خمار الیکا حسینک حی قد اقیم لا العزا

ایضا مولف گوید کن نظر ای فاطمه اندر زمین کربلا بین عزیز خویش را تنها در اطراف اشقیا جمله با موی پریشان ز دختران تن

درفغان این حسینت شده اینگونه برپا عزا الله الله گر شود کشته بزنی شود کون و مکان از فغان تا عرصه روز جزا

و در حدیث است که چون آنجناب از وداع با حجاب فارغ گردید روی بمیدان کارزار کرد از خیمهای بیکسان جدا گردید و چون چند

گامی دور شد نگاهی از روی حسرت و غصه و کدورت بعقب سر خود بجانب خیمهای بیصاحب خود فرمود آه و مصیباه پس دید

که خواهر با جان برابرش زینب خاتون با پای برهنه گریه کنان متابعت آن مسافر سفر شهادت می آید و بندای ضعیف میگوید

که یا اخاه اصبر هنیئه فان لی الیک حاجه یعنی ایجان برادر اندک صبر کن و تأمل فرما از برای رفتن بقتلگاه خود تا بگویم

که مرا بجناب مقدس تو حاجتی است پس آن بزرگوار صبر کرد چون آن مظلومه رسید عرض کرد که یا اخاه ارید ان اقبل مرة اخری

حلقومک فی الموضع الذی کان یقبله جدی رسول الله یعنی ای برادر بزرگوار حاجت خواهرت آنست که یکدفعه دیگر حلقوم ترا بقیراگر بگاه

جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است ببوسم پس آنجناب با زینب ذو الجناح خم شد فتعانقا فبکیا بکاء شدیدا

یعنی آنخواهر و برادر دست در گردن یکدیگر آوردند و هر دو گریهای غریبانه شدید کردند و آن مظلومه حلقوم تشنه اورا بوسید

یکدفعه دیگر وداع کردند پس آن مظلوم غریب روانه میدان قتال شد و زینب خاتون با دل پرخون روانه خیمگاه بی صاحب

گردید و در بعضی از کتب معتبره است که چون آنجناب از خیمها دور و بمیدان نزدیک شد سمع نداء ضعیفا خفیا من ورائه

یعنی شنید صدای نحیف و ضعیفی را از جانب پشت سر خود چون نظر کرد دید که دختر کوچک صغیره او سکینه محزونه با پای برهنه میدود و فریاد

میکند و میگوید یا ابت اصبر هنیئه یعنی ای پدر جان اندک صبر کن و در بعضی از کتب دیگر است که گفت یا ابت

مهلا مهلا یعنی ایجان پدر آهسته برو که مرا هم حاجتیست همچنانکه عوام را حاجت برآوردی حاجت مرا نیز روا فرما مولف گوید

که دوست خواب سید الشهداء نمیتواند این حاجترا نشنود و خود را اگر یه و ناله معاف دارد عرض کرد که حاجت من آنست که یکدفعه

دیگر از ذو الجناح پیاده شوی و مرا در دامن خود بنشانی و دست لطف و مهربانی بر سر من بکشی همچنانکه همیشه عادت با آن داشته



پس آنسرور پیاده شده و بر خاک گرم کربلا نشست و حاجت آنطفل را برآورد پس در حین نوازش کردن فرزند غریب بیکس خود

از لشکر مخالف شنید که یکی میگفت که ای حسین اگر از یاوران باقی نمانده خود بمیدان جدال بیا پس چون خیر گیل ملاعین از حد گذشت آنجناب

صغیره خود را از دامن خود برداشته بر خاک کربلا نشانید و خود روانه میدان شد مولف گوید که متحیرم که در آنوقت آن بزرگوار چه

حال شد که دختر صغیره گرسنه تشنه خود را در میان بیابان بی دست و پا دشمنها سپرده و توکل بر خداوند کرده روانه میدان شهادت گردید

و در حدیث است که چون درمیانه میدان رسید بطرف راست خود نظر فرمود هیچیک از یاوران خود را ندید و نظر بطرف چپ کرد

هیچیک از اصحاب را نیافت فنادی هل من راحم یرحم آل الرسول المختار و هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار و هل من مجیر لابناء

البتول یعنی پس بصدای بلند فرمود که آیا رحم کننده هست که رحم کند بر آل پیغمبر برگزیده شده و آیا یاری کننده هست که یاری کند

ذریه طاهره را و آیا هیچ پناه دهنده هست از برای اولاد بتول عذراء فاطمه زهراء صلوات الله و سلامه علیها و هل من ذاب

یذب عن حرم آل الرسول و آیا منع کننده هست که دفع کند مکاره و بلاها را از حرم آل رسول و هل من مؤمن یخاف

الله فینا و آیا خداپرستی هست که از خداوند خائف شود در حق ما و هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا و آیا فریادرسی

هست که بامید ثواب و جزای خداوند جلیل بفریاد ما رسد وا ویلاه ایکاش که شیعیان حاضر میبودیم و جانهای خود را فدا

میکردیم و طریقه جانفشانی را تعلیم حاضران مینمودیم بجه بلای تو حاضر نبودیم ای مظلوم که دوستی همه دوستان

کنم معلوم خداوند رحمت فرماید شاعری را که میفرماید یا لهف نفسی لمولای الحسین و قد اضحی فریدا وحیدا من عاد نیا

یعنی ای وای از سوزش قلب من از برای آقای من حسین که درمیانه روز گرم بیکه و تنها گرفتار شده بود بلشگر اعدا

یدعوا اما من نصیر جاء ینصرنا الا رحیم محام جاء یواسینا آه آه که بندای بلند میفرمود که آیا یاری کننده هست که ما را

یاری کند آیا رحم کننده حمایت کننده هست که جان خود را فدای ما کند الا عطوف لوجه الله یرحمنا الا رؤف بنار الحرب یحمینا

ایقوم آیا درمیانه شما هیچ مهربانی نیست که برای خدا بر ما رحم کند آیا رأفت کننده هست در حق ما که بامید عطای الهی رعایت کند

جانب ما را الا فتی مع الله مهجته فی نصرنا بجنات الخلد یاتینا آه آه آیا هیچ سخی هست که جان خود را بفروشد

بخداوند بسبب نصرت ما و عوض آنرا در جنات خلد بگیرد از ما نحن ودائع جدی عندکم فاذا خنتم امانته ماذا تقولونا

مائیم امانتهای جد خود رسول الله درمیانه شما پس هرگاه خیانت کردید امانت او چه جواب خواهید داد او را در روز جزا

ثم قال اسقونی شربة من الماء پس بعد از این ندا و نشنیدن جواب از آنقوم بیحیا دفعه دیگر از برای اتمام حجت فرمود که ای قوم

یکجرعه از آب فرات بمن تشنه لب بیاشامانید که بسیار تشنه ام قد قتلنی العطش و الماء بین ایدیکم و ماء جدی و امی

لیس تسقونا آه آه یعنی ما از تشنگی هلاک خواهیم شد و حال آنکه این آب فرات از مال پدر من و جد من است و در مهر مادر منست

و شما آنرا از ما منع میکنید و در حدیث است که در آنحال عبدالله بن حصین ازدی ملعون فریاد کرد که یا حسین انک لا تذوق

من الفرات قطرة حتی تموت او تنزل علی حکم الامیر یعنی ای حسین بدرستیکه تو هرگز نخواهی چشید از آب فرات قطره تا آنکه

از شدت تشنگی بمیری یا آنکه بحکم یزید و اطاعت امیر راضی شوی و در حدیث است که آن تشنکام غریب چون آن کلام را از

آن بیحیا شنید دست نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز برآورده عرض کرد که اللهم اقتله عطشا یعنی ای خداوند من بکش

این ملعون را در حالت تشنگی و روانه فرما او را بدرک اسفل نار پس دعای آنجناب سید اجابت مقرون گردیده و عطش بر آن ملعون کافر

مسلط گردید و مدام از تشنگی فریاد میزد و آب میخورد و قی میکرد تا آنکه از بسیاری آب خوردن و قی کردن از شدت عطش و تشنگی

جان بالک نیران سپردایددستان و شیعیان بدانید که چون غریب کربلا از برای اتمام حجت نداهای بسیار کرد واحدی بجناب جواب
نداد در حدیث وارد شده است که چون امام کربلا جناب سید الساجدین علیه السلم و زنان بیکس دیدند که کسی نداهای آنبزرگوار را جواب نمیدهد
واحدی بیاری آنغریب نمیآید همه زنان بیکدفعه صداها را بنالهٔ و گریه و گفتن واغریباه و وامظلوماه بلند کردند پس آنغریب بیمار از بستر
بیماری برجست و شمشیر خود را برداشت از کثرت ناخوشی و بسیاری ضعف نمیتوانست که آنشمشیر را از زمین جدا کند پس آن را بخاک میکشید و رو بسوی
میدان کرد دید ام کلثوم خاتون از عقب سر او میرفت و فریاد میکرد که یا بنی ارجع یعنی ایفرزند بجای خود برگرد فقال یا عمتاه
ذرینی اقتل بین یدی ابن رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی آنمظلوم بیمار میفرمود که ایعمه جان بگذار مرا تا بروم در پیش روی فرزند
رسول خدا کشته شوم و در بعضی از کتب معتبره است که میفرمود ایعمه جان آیا نمیشنوی که پدر بزرگوارم بچه زبان ناله و استغاثه میکند
واحدی او را جواب نمیدهد آه آه که جناب سید الشهدا از میان خیمه میدان عزم میدان کردن فرزند بیمار خود مطلع گردید پس بصدای بلند
فرمود که یا ام کلثوم خذیه لئلا تبقی الارض خالیة من نسل آل محمد یعنی ایجان خواهر ای ام کلثوم فرزند بیمار مرا بگیر و مگذار که
بمیدان آید تا آنکه زمین خالی نماند از نسل آل محمد پس آنمظلومه دلکباب با دیدهٔ گریان پر آب آنمظلوم بیمار را گرفته و بخیمه آورد و همه زنان
بدور او جمع شدند و همگی در تحیر و ناله بودند و نمیدانستند که با سید و مولای ایشان چه خواهند کرد و ایشان را چه خواهند گشت یا اسیر خواهند کرد
و جناب سید الشهدا روحنا له الفدا در میان میدان ایستاده منافقین را بجهاد میخواند و هر کس که بجنگ آنفرزند اسد الله الغالب میآمد
هنوز بمیدان نرسیده او را بدار البوار میرسانید تا آنکه بسیاری را بدرک اسفل نار رسانید و میدان قتال را از لوث خباثت آن اشرار پاک
کرد واحدی را قدرت بر قیام در آن مقام نبود پس آنبزرگوار برگشت و در مکان خود آرام میگرفت و میفرمود که ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم باز چون هجوم میکردند و بر آنحضرت حمله میکردند آنفرزند اسد الله در حمله گاهی بر طرف راست آن لشکر حمله
میفرمود و گاهی بر طرف چپ تا آنکه موافق روایتی هزار و نهصد و پنجاه نفر از آن ملاعین را بقتل رسانید بغیر از آنچه او را زخمدار و مجروح
کرده بود و موافق روایتی دیگر زیاده از ده هزار نفر از سواران را بدرک اسفل نار روانه کرده بود و از جهت کثرت شان اصلا معلوم نمیشد که
چیزی کم شده است یا نه خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید فیها کذلک ثم عنه بغزو دنا تحل فیهم کتائبا و تحل ذو لبد
یعنی آنفرزند شیر خدا در میانهٔ لشکر کوفه و شام افتاده بود مانند شیر بچه در میان گلهٔ گوسفندی افتاده باشد و آن ملاعین از اطراف او فرار
اختیار کرده بودند مثل فرار کردن گوسفندان از شیر او انه ملک تنقض من فلک فی کفه کوکب یرمی به الشیاطین
یا آنکه آن بزرگوار با اقتدار ملکی بود که از آسمان نازل شده باشد و در دست او تیر شهابی باشد از برای راندن و هلاک کردن شیاطین
پس احدی را تاب مقاومت با آنحضرت نبود آه آه در حدیث وارد شده است که یکی از حاضرین در کربلا میگفت که والله هرگز
ندیدم کسی را که کشته شده باشد و اولاد او و اهلبیت او و اصحاب او کشته شده باشد و قلب او محکم تر بوده باشد از قلب حسین بن علی بن ابیطالب که هرچه
لشکریان بر او حمله و هجوم و شدت میکردند آنوارث حیدر کرار با شمشیر آبدار بر ایشان حمله میفرمود پس آن ملاعین مثل گلهٔ گوسفند که
شیر در میانهٔ آنها افتد متفرق میشدند و از پیش روی آنفرزند شیر خدا فرار بر قرار اختیار میکردند و گاه میشد که بقدر سی هزار نفر از ایشان
سگان و منافقان بر آن یگانهٔ دوران بیکدفعه حمله میکردند و آنشجاع نامدار بتنهائی بر ایشان حمله میفرمود پس از پیش روی او
مثل مور و ملخ میگریختند و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت منجه میفرماید که فثبت للطعن والضرب یعنی
ایجد بزرگوار ای مبتلا بدست اشرار هر چند اهل کوفه و شام بجناب تو اذیت رسانیدند تو ثابت قدم ماندی از برای طعن نیزها و ضرب
شمشیرها وطحنت جنود الفجار و چنان لشکر ایشان را در هم کوبیدی که گویا مثل آرد نرم کردی واقتحمت قسطل الغبار



و فرو رفتی در دریای گرد و غبار در میدان جهاد مجالدا بذی الفقار کانک علی المختار و چنان شیر مردی و مکشتی و
میانداختی بذوالفقار که گویا پدر بزرگوارت جناب علی بن ابیطالب است که جهاد میفرماید فلما رأوک ثابت الجأش
پس چونکه آن دو به صفتان اینها یافتند جناب ترا شجاع و قوی دل غیر خائف و لا خاش و یافتند که اصلا خوف و بیم
از احدی نداری نصبوا لک غوائل مکرهم برپا کردند از برای دفع تو سخت ترین مکرهای خود و قاتلوک بکیدهم
و شرهم و بقتل رسانیدند جناب ترا بمکرهای خود و شرهای خود مؤلف محزون گوید که آه واحزناه که از جمله مکرها
و حیلهای ایشان این بود که در حدیث وارد شده است که چون شمر شریر این شجاعت را از آنبزرگوار دید با بن سعد لعنه الله گفت که
ایها الامیر والله لو برز الحسین اهل الارض لافناهم عن آخرهم یعنی ای امیر بخداوند عالم قسم که اگر همه اهل زمین با حسین مقاتله
کنند همه ایشان را از اول تا آخر خواهد گشت و فانی خواهد گردانید والرأی ان تحیط علیه من کل جانب و مکان ترمیه بالرماح
والنبال یعنی ای امیر مصلحت آنست که از همه جانب اطراف او را احاطه کنیم و از هر جانب و هر مکان بر او تیرها بیندازیم و نیزها
بزنیم پس آنملعون رای آن سگ بیحیا را صواب دانسته در میان لشکرگاه صدا بلند کرد وقال للقوم الویل لکم اتدرون لمن
تقتلون هذا ابن الانزع البطین هذا ابن قتال العرب فاحملوا علیه من کل جانب یعنی بلشکر خود گفت که وای بر شما آیا میدانید
که با که مقاتله و مجادله میکنید این بزرگوار فرزند آنمرد سینه گشاده شکم بزرگ است و این فرزند کشندهٔ عرب است یعنی پسر علی
بن ابیطالب است پس بر او حمله کنید از همه طرف و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت منجه میفرماید وامر اللعین
جنوده فمنعوک الماء و وروده آه آه یعنی امر کرد ابن سعد ملعون لشکر خود را که اول حایل شوید در میانهٔ جناب تو و آب فرات
و ناجزوک القتال و عاجلوک النزال آه آه که محکم کردند امر قتال و جدال با تو را و تعجیل کردن در بر زمین زدن تو
و رشقوک بالسهام والنبال آه آه که نشانه کردند بدن مقدس ترا از برای تیرها و نیزها وبسطوا الیک اکف الاصطلام
آه واحزناه که بعزم قتل تو دستهای خود را گشودند که از قتال دست برندارند مگر بعد از آنکه تو تنها را از بدن تو برکنده باشند ولم
یرعوا لک ذماما خداوند لعنت کند بر ایشان که اصلا رعایت نکردند در حق جناب تو ذمهٔ اسلام را ولا راقبوا فیک اثاما
و خداوند عذاب را بر آن ملاعین علی الدوام مضاعف فرماید که بخاطر خود دنیا در دند عذاب روز قیامت را در وقت مقاتله با جناب تو
و دوستان تو مؤلف دلکباب گوید که آه واحسرتاه که با امر ابن سعد لعین بچهار هزار تیرانداز بیکدفعه بر آنغریب تشنه بی یاور
حمله کردند و تیرها در کمانها گذاشتند و بآن بدن شریف لطیف زدند و حال آنکه از لعاب زبان بهترین پیغمبران پرورده شده
بود و همیشه در آغوش فاطمهٔ زهرا جای داشت آه واویلاه که از بس آنکفره فجره در اطراف آن ولی حضرت پروردگار احاطه و ازدحام
کردند و در میانهٔ آنجناب و خیام طاهرات حایل و مانع شدند بحدیکه هیچیک دیگری را نمیدیدند فاصابته جراحات عظیمة
یعنی پس بر بدن شریف آن امام معصوم مظلوم جراحتها و زخمهای عظیمهٔ بسیار رسید آه واحزناه کاش بهمانچه کرده بودند اکتفا
میکردند و در مقام اذیت و جراحت نبود ندای دوستان وای ناله و نوحه کنندگان اول این حدیث شریف را
استماع نمائید تا بعد از آن بی اختیار ناله کنید و صیحه کشید و در عوض اشک خونین از دیده ببارید پس بدانید که از طاوس
یمانی روایت شده که حسین بن علی بن ابیطالب هر وقتیکه در مکان تاریکی می نشست از نور پیشانی آنجناب خلایق میفهمیدند
که آنجناب در کجا تشریف دارد و شاید که سبب آن نور بوده باشد که مکرر رسول خدا پیشانی و حلقوم آنبزرگوار را میبوسید
مؤلف گوید که این امت ملعونه در روز عاشورا آن پیشانی و حلقوم را در هم شکسته و محل بوسهٔ رسول الله را مجروح

وبخاک وخون آلوده کردند وَرُوِیَ اَنَّهُ وَقَفَ لِیَسْتَرِیحَ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَیْنَا هُوَ وَاقِفٌ اِذْ اَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ فِی جَبْهَتِهِ یعنی روایت شده است که آنبزرگوار از جهاد کرده بود وجراحتها بر بدنش رسیده بود وضعف غالب شده بود اندکی صبر کرد که استراحتی فرماید پس در بین توقف آه سنگی آمد و بر پیشانی نورانیش که محل سجود و پرستیدن خداوند بود وبوسه گاه جدش بود خورد و در پیشانی آنجناب فرو رفت پس آنحضرت جامه گرفت که خون از صورت مبارک پاک کند الله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله که ابو الحتوف کافر ملعون تیری انداو او نیز آمده و بر پیشانی شریفش جای گرفت آه واویلاه پس چون آن تیر را از پیشانی خود کشید فَسَالَتِ الدَّمُ عَلَی وَجْهِهِ وَلِحْیَتِهِ پس خون جاری شد بر صورت وریش آنبزرگوار بی مددکار پس روی نیاز بدرگاه بی نیاز کرده عرض نمود که اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ تَرَی مَا اَنَا فِیهِ مِنْ عِبَادِکَ هٰؤُلَاءِ الْعُصَاةِ اَللّٰهُمَّ اَحْصِهِمْ عَدَدًا وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَلَا تَذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مِنْهُمْ اَحَدًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ اَبَدًا یعنی الهی خداوندا من بدرستیکه تو می بینی آنحالتی را که من در آن هستم و آنچه بمن میرسد از این بندگان عاصی تو خداوندا جمع آوری کن همه ایشان را چونکه مجال فرار نباشد و از برای هیچیک از ایشان و بعد از آن بقتل رسان هر یک را علیحده علیحده و باقی مگذار بر روی زمین یکی از ایشان را و میامرز مر ایشان را هرگز وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ

## مجلس چهل وسیم

### در ورود بعضی از جراحتهات آن مظلوم بر بدن آن مظلوم بر روی ذو الجناح

اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الْمُصِیبَةِ وَالْعَزَاءِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ وَتَحِیَّاتُهُ ابو عماره شاعر گوید که روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و آنحضرت فرمود که یا ابا عماره شعری چند در مصیبت جدم حضرت امام حسین علیه السلام بخوان بآن طریقه که در پیش خود بخوانی و نوحه میکنید پس من فرموده آنجناب شروع کردم بشعر خواندن و آنبزرگوار شروع فرمود بگریستن و صداهای گریه وناله از اهل حرم محترم آنجناب بلند شد پس چون فارغ شدم آنحضرت فرمود که ای ابا عماره هر کس شعری در مرثیه جدم حضرت امام حسین بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و اگر سی کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و اگر یکنفر را بگریاند بهشت او را واجب میشود و اگر بخواند و خود بگرید بهشت بر او واجب میشود مؤلف گوید که این بود یکی از ثوابهای گریانند و کافیست از برای ثواب گریه کنندها اینکه در حدیث معتبر وارد شده است که جناب خامس آل عبا مظلوم کربلا ارواحنا له الفدا میفرماید که هر کس در مصیبت من گریه کند خواهد بود در بهشت با من آنقدر مدتی که از برای آن آخری و انقطاعی نبوده باشد پس رحمت الهی گوارا باد از برای گریانندگان و گریه کنندگان و خداوند رحمت فرماید شاعر را که میفرماید وَلَمْ اَنْسَ زَیْنَبَ حَیْثُ صَاحَتْ یَا اَخِی اَخِی کُنْتَ لِی حِصْنًا حَصِینًا وَمَوْئِلًا یعنی فراموش نمیکنم زینب خواهر آنرا آنوقتیکه صیحه میزد و فریاد میکرد و با گریه میگفت که ای برادر الحسین تو بودی پناه محکم من و محل رجوع و بازگشت من اَخِی یَا قَتِیلَ الْاَدْعِیَاءِ کَسَرْتَنِی وَاَوْرَثْتَنِی حُزْنًا مُقِیمًا مُطَوَّلًا یعنی ای برادر من ای کشته شده در دست اولاد زنا دلم شکستی مرا بسبب اینکه کشته شدی و بارث گذاشتی از برای من حزن و غصه طولانی را که هرگز زایل و برطرف نخواهد گردید اَخِی کُنْتُ اَرْجُوا اَنْ اَکُونَ لَکَ الْفِدَا وَقَدْ خَیَّبَتْ فِیمَا کُنْتُ فِیهِ اُؤَمِّلَا



یعنی ای برادر الحسین بودم من همیشه آرزو میکردم که فدای تو شوم پس بتحقیق که بعد از شهادت تو نا امید شدم که این آرزو عمل آید اَخِی لَیْتَنِی اَصْبَحْتُ عَمْیَاءَ وَلَا اَرَی جَبِینَکَ فِی الْبَوْغَاءِ اَمْسَی مُرَمَّلًا یعنی ایجان برادر الحسین کاش زینب صبح میکرد بکوری وچشم خود نمیدید پیشانی نورانی وصورت نیکوی ترا که بخاک وخون آلوده شده باشد وَنَادَتْ عَلَی الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ اَیَا اُمَّ زُرِّیَ قَدْ دَهَی وَتَزَلْزَلَا یعنی زینب مظلومه رو بجانب قبر مادر خود فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله کرده گفت ای مادر مهربان آنکسیکه همه امور زندگانی زینب باو برپا بود بتحقیق که درهم شکسته شد وزلزله در ارکان او افتاده واسباب زندگانی دختر ترا خراب کرده اَیَا اُمِّ قَدْ اَضْحَی حَبِیبُکَ بِالْعَرَی طَرِیحًا ذَبِیحًا بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلًا یعنی ای مادر مهربان بدانکه در وقت ظهر عاشورا حبیب تو نور چشم تو میوه دل تو حسین در بیابان افتاده است و کسی او را جمع آوری نکرده است و او مانند گوسفند از بدن جدا شده است وجسد مجروح وپاره پاره اش بخون خودش غسل داده شده است اَیَا اُمِّ نُوحِی فَالْکَرِیمُ عَلَی الْقَنَا یَلُوحُ کَبَدْرِ الْمُنِیرِ اِذَا انْجَلَا یعنی ای مادر مظلومه از قبر خود بیرون بیا ومشغول گریه وزاری شو زیرا که سر فرزند ترا بر سر نیزه کردند پس سر آنسرور در بالای نیزه میدرخشید و نور میداد مثل ماه شب چهارده در وقتیکه در نهایت صفا ونورانیت بوده باشد وَنُوحِی عَلَی النَّحْرِ الْخَضِیبِ وَاَعْلِنِی دُمُوعًا عَلَی الْخَدِّ التَّرِیبِ مُؤَمَّلَا یعنی ای مادر نوحه کن بر آنحلقومیکه بخون رنگکرده شده است واز چشم خود اشک ببار برای آنصورتیکه بخاک وخون آلوده شده است وَنُوحِی عَلَی الْجِسْمِ التَّرِیبِ تَجُولُ بَنِی سُفْیَانَ فِی اَرْضِ کَرْبَلَا یعنی ای مادر مظلومه از قبر بیرون بیا ومشغول نوحه وعزاداری شو وگریه کن برای آنجسدیکه در خاک وخون افتاده است آه واسپاه میدانی کدام جسد آنجسدیکه اسبهای آل ابو سفیان آنرا پایمال کردند در زمین کربلا وَنُوحِی عَلَی الْمُضْنَی عَلِیٍّ اِذَا نَشَا اِلَی الرِّجْسِ اللَّعِینِ مُغَلَّلَا یعنی ای مادر جانت که در قبر آرام گرفته بیرون آی وگریه کن بر امام زین العابدین وسید ساجدین که اسیر ودستگیر شده است وبعد از اسیری او را غل کرده اند واز برای یزید پلید ملعون میبرند فَیَا حَسْرَتَا مَا تَنْقَضِی وَمُصِیبَةً اِلَی اَنْ تَرَی الْمَهْدِیَّ بِالنَّصْرِ اَقْبَلَا یعنی ای وای بر انحسرت وندامتیکه از برای آن آخری وانتهائی نیست وآه بر آنمصیبتی که برطرف شونده نیست مگر آنکه ببینم که جناب مهدی آل محمد صلی الله علیه وآله که از برای نصرت مظلومین روی بیاورده وظاهر گردد مؤلف گوید که در حدیث معتبر وارد شده است که در آنوقتیکه مظلوم کربلا ارواحنا له الفدا بجراحات بسیار از تیر ونیزه وتیغ آبدار مجروح شده بود وَکَانَ کُلُّ مَنْ یَأْتِیهِ یَضْرِبُهُ بِضَرْبَةٍ یعنی وبود در حالی که هر کس که با آنمظلوم غریب بیکس میرسید ضربتی براو میزد تا آنکه همه ملائکه بفغان وناله در آمدند وسیلاب اشک بر صورتهای خود جاری کردند وباگریه وزاری رو بدرگاه حضرت باری کرده عرض کردند که رَبَّنَا اَیُفْعَلُ هٰذَا بِالْحُسَیْنِ صَفِیِّکَ وَابْنِ نَبِیِّکَ یعنی ای پروردگار ما این نوع اذیتها وضربتها وارد میشود بر حسین که بنده خاص وبرگزیده تست وفرزند پیغمبر تست وتا چند حلم میفرمایی واز ایشان انتقام نمیکشی فَاَقَامَ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقَالَ بِهٰذَا اَنْتَقِمُ لِهٰذَا یعنی پس خداوند قهار که منتقم حقیقی است نمود بلا که قامت حضرت قائم عجل الله فرجه را وفرمود که باین بزرگوار یعنی مهدی انتقام میکشم برای این مظلوم یعنی در زمان ظهور آنحضرت قاتلین وملاعین کربلا را بسیار آورده واز ایشان انتقام میکشد وبقصاص میرساند ودر حدیث معتبر وارد شده است که در بین ضربتها بر آنمظلوم ناگاه دریای غیرت آنبزرگوار بجوش آمد ثُمَّ حَمَلَ عَلَیْهِمْ کَاللَّیْثِ الْمُغْضَبِ یعنی پس آنفرزند اسد الله مانند شیر غضبناک بر آن روبه صفتان ناپاک حمله فرمود وکسی از آن ملاعین بمیدان نمیرسید مگر آنکه از ضربت تیغ آبدار بدر البوار میرسید در حینیکه

تیر از اطراف آمیر سیدن بیکانه دهراز خود دفع میکرد و میفرمود که یا اُمّة السّوء بئسما خلفتم محمدا صلی الله علیه و آله فی عترته یعنی ای امت عاصی تبه روزگار بعد از پیغمبر خود بد رعایت کردید حق عترت طاهره او را بدانید که بعد از کشتن من خوف از کشتن هیچ بنده از بندگان خدا نخواهید داشت بلکه بر شما کشتن همه مسلمانان آسان و گوارا خواهد بود و آله که بسبب خوار شمردن شما مرا خداوند عالم مرا کرامی خواهد داشت بسبب شهادت پس انتقام مرا از شما خواهد کشید بطریقه که ندانید پس حصین بن مالک فریاد کرد و گفت ای پسر فاطمه چگونه مار از برای خاطر تو انتقام میکشد آن بزرگوار جواب داد که در میانه شما نفاق خواهد افتاد و با یکدیگر جنگ خواهید کرد تا آنکه خود را بقتل رسانید پس بعد از آن بر شما ریخته خواهد شد عذاب الیم آه آه که بعد از این مکالمات شروع در مقاتله و جهاد کردند و بر بدن شریف آن مظلوم جراحتهای عظیمه واقع میشد فاذا اتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع فی صدره یعنی پس ناگاه بجانب آن مظلوم تیری که بزهر آب داده شده بود و سه شعبه داشت و در سینه بی کینه اش جای گرفت و صندوق علم الهی را شکست آه و مصیبتاه که در بعضی از روایات وارد شده است که آن تیر بر قلب مبارکش واقع شد و آن خزانه اسرار خداوند را شکافت و چون آن تیر بر قلب آن امام اسیر کارگر گردید فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و بعد از آن سر مبارک در دو بر خون خود را بجانب آسمان کرده با کمال شکستگی با خدا از مناجات کرده که الهی انک تعلم انهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن نبی غیره یعنی ای خداوند من بدرستیکه تو عالم و دانایی که اینجماعت میکشند مردی را که نیست در روی زمین پسر پیغمبری غیر از او ثم اخذ السهم فاخرجه من قفاه فانبعث الدم کالمیزاب آه از مصیبتی که دوستان آن مظلوم را نه توانائی گفتن و نه تاب شنیدن است پس آن آقای بیکسان و آن یادگار پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بدست شریف خود آن تیر را از جانب پشت از بدن مجروح خود بیرون کشید پس از جای آن چون ناودان خون میجوشید و کف شریف خود را در زیر جراحت نگاهداری میکرد تا اینکه چون پر از خون میگردید بجانب آسمان میپاشید پس قطره از آن خون بر زمین برنمیگردید و در حدیث است که تا حسین بن علی بن ابیطالب خون خود را بآسمان نریخته بود کسی سرخی در آسمان ندیده بود و این سرخی که در صبح و شام در اطراف آسمان دیده میشود از اثر خون آن بزرگوار است و در حدیث دیگر است که از اثر خون علی اکبر آن مظلوم کربلا بجهت شریف خود بآسمان پاشیده است و در حدیث دیگر است که این سرخی که تا روزگار است در هر صبح و شام بر اطراف عالم پیدا میشود و بر طرف میشود تا قیام قیامت ثم وضع یده ثانیا فلما امتلأت لطخ بها رأسه و لحیته و قال هکذا اکون حتی القی جدی رسول الله و انا مخضوب بدمی و اقول یا رسول الله قتلنی فلان و فلان آه آه وا غربتاه و وا مصیبتاه که آن غریب شهید دفعه دیگر دست انور را بزیر جراحت آن تیر برده و از خون طلب کرده چون دو کف آنسرور فرزند ساقی کوثر پر از خونابه جگر گردید همه را بر صورت عدیم المثال و ریش مبارک خود مالید و فرمود که بر همین حالت خواهم بود تا آنکه بخدمت جدم رسول الله فائز گردم در حالتی که مرا بخون خود رنگین کرده باشند و من خواهم گفت که یا رسول الله کشت مرا فلان و فلان و بعد از آن جراحت آن مظلوم را ضعف شدید عارض شد بحدیکه از مقاتله و دفع دشمنان توقف فرمود و آرام گرفت مؤلف دلخون گوید که کجا بود جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش امام حسن مجتبی که آن غریب را یاری کنند و کجا بودند شیعیان و دوستان و زوارانش و گریه کنندگان بر آن مظلوم که جانهای خود را فدای آنسرور کنند و در حدیث وارد شده است که چون آن کافران بیحیا و سنگدلان پر جفا دانستند که آن غریب بی یاور را از کثرت جراحت و تشنگی و مشقت ضعف عارض شده از مقاتله دست کشیده هر یک حربه خود را برداشته بر سر آن ناتوان آمده و هر نوع اذیتی که میخواستند میرسانیدند و بجای خود برمیگشتند پس طایفه دیگر میآمدند و هر چه میخواستند میکردند و میرفتند پس فوج فوج آمده اذیتهای بسیار رسانیده و مراجعت میکردند حتی جاءه رجل من کندة فقال که



مالک بن نسر لعنه الله فشتم الحسین و ورد حال العذاب و ضربه بالسیف علی رأسه و علیه برنس فامتلأ دما فقال له الحسین لا اکلت بها و لا شربت و حشرک الله مع الظالمین آه آه وا مظلوماه که مردی از کنده که اسم نحسش مالک بن نسیر بود با تقرب درگاه حضرت الله که به عالم ندای او شود ناسزا گفت و دشنام داد و با شمشیر خود ضربتی زد بر فرق همایون آنسرور در حالتی که عمامه آنحضرت پر از خون شد پس آن نجابت انتما نفرین کرد و فرمود که هرگز با دست خود نخوری و نیاشامی و خداوند ترا محشور فرماید با ظالمان پس آن ملعون عمامه آن بزرگوار را برداشته چون بخانه خود رسید بزوجه اش گفت این عمامه حسین است خونهای او را بشوی پس زوجه صالحه او گریست و گفت وای بر تو ای ملعون کشتی حسین را و غارت کردی عمامه او را و الله که دیگر هرگز با تو مصاحبت نخواهم کرد پس آن ملعون بخشم آمده و از جای خود برخاست که او را بسیلی زند دست نحسش بمیخ در خانه خورد و میخ در آن نشست و دست او را پاره کرد و هر دو دست آن شقی از تاثیر نفرین آنحضرت خشک شده در تابستان از آن خون جاری بود و در زمستان مثل چوب خشک بود و همیشه در فقر و ذلت بود تا آنکه بدرک اسفل رسید اللهم عذبه عذابا یستغیث منه اهل النار بالنار

## مجلس چهل و چهارم در جراحتهایی است که بآن مظلوم رسید که بجهت آنها از دو بجناح در غلطید و عبد الله بن الحسن در دامنش شهید کردید

السلام علیکم یا اهل العزاء و البکاء و العاشوراء و رحمة الله و برکاته و بعد یا اخوان الصفا علی الاسلام و اهل ان یعولوا و یبکوا یوم العاشوراء مصائب رکن الاسلام و آله عزیز علیهم ان یتکلموا بما حل یوم العاشوراء علی اهل الاسلام بالله عزیز علیهم ان یتفکروا فیما نزل یوم العاشوراء بیا اخت صاحب الاسلام تالله عزیز علیهم ان یحکوا ورود النبال یوم العاشوراء علی عین عین الاسلام آه آه عزیز علیهم ثم عزیز استماع احاطة اللئام یوم العاشوراء عند شدة العطش علی ینبوع الاسلام آه وا حزناه کیف لا یکون عزیزا علیهم خضاب دم الجراح یوم العاشوراء وجه الهادی بیوم جمیع الاسلام آه وا مصیبتاه کیف یمکن ترک النیاح و الصراخ یوم العاشوراء و قد قتل فیه بالسیف و السنان و الحجارة و الخشب و العصا سلطان الاسلام آه وا ویلاه من شهادة فضلاء و الکبار یوم العاشوراء لصغار اهل الاسلام و کبار آل الاسلام آه آه فلذا نهار احترقت فی العالم الکبراء کبدی حل اهل الاسلام بل الاسلام کفی ذلک لاستشهاد اخبار الله عز و جل بکاء ذکریا علیه السلام و عجیبة یقول لی فی محکم کتابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا ترجمه آیه شریفه ظاهر میشود از حدیثی که در کتاب ارشاد القلوب از سعد بن عبد الله روایت کرده است که میگوید که من زیاده از چهل مسائل مشکله که احدی نمیتوانست جواب بگوید جمع کرده بودم پس رفتم نیز من رای که بخدمت مولای خود امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شوم و مشکلات خود را سؤال کنم پس چون وارد شدم اذن دخول بر آنجناب خواستم اذن دادند پس چون شرفیاب حضور شدم روی مبارکش را دیدم چون ماه شب چهارده یافتم که شعشعه انوار روی منورش چشم را خیره میکرد و دیدم که بر دامان راست او کودکی نشسته بود که روی نورانیش مثل ستاره مشتری میدرخشید پس آن بزرگوار مرا اذن نشستن داد چون نشستم دیدم که جمعی شیعیان در خدمت آنجناب بودند پس ایشان شروع کردند بسؤال کردن از مسائل دینیه خود پس آن بزرگوار روی خود را بجانب آن کودک کرده فرمود که ای فرزند جواب مسائل شیعیان و دوستان خود را بگو پس آن کودک بزرگوار جواب هر یک را قبل از آنکه سؤال کنند میفرمود بهترین جوابها و فصیحترین بیانها بنوعیکه از فصاحت و بلاغت آنجناب و جوابهای عقلها و

ماواله وحیران شده بود پس حضرت امام حسن علیه السلام روی بجانب من کرد و فرمود که یا سعد بچه تهم آمده و من عرض کردم که شوق خدمت
جناب تو و پرسیدن مسائل مشکل باعث آن شد که شرفیاب حضور شدم پس آنجناب اشاره بجانب آنکودک که بردامن جلال او نشسته بود کرده
فرمود که از این فرزند قرة العین سؤال کن و آنکودک جناب صاحب الامر عجل الله فرجه بود پس از جمله آنچه از آنجناب خداوند سلام الله علیه و عجل
الله فرجه سؤال کردم این بود که عرض کردم یابن رسول الله صلی الله علیه و آله خبر ده مرا از تاویل قول خداوند که فرموده است کهیعص آنجناب
در جواب فرمود که این حروف از خبرهای غیبست که خداوند بنده خود زکریا را در آن خبر داده پس قصه او را به پیغمبر خود جناب محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله خبر داده و اصل آن قصه اینست که زکریا سؤال کرد از پروردگار خود اینکه تعلیم فرماید باو اسماء خمسه آل عبا علیهم السلام را
پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و اسامی مقدسات ایشان را باو تعلیم نمود پس حضرت زکریا مکرر آنها را تلاوت مینمود و در شداید و حوائج
آنها را شفیع خود میگردانید و توسل میجست و هرگاه بزبان خود اسامی شریفه محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین را جاری
میکرد برطرف میشد غم او و زائل میگردید کدورت او و هرگاه یاد میکرد اسم مقدس حضرت امام حسین را گریه در گلوی او گره میشد
و نفسهای او بی اختیار پی در پی از دل محزون او بیرون میآمد پس روزی عرض کرد که خداوندا من چه میشود مرا که هرگاه اسامی
شریفه چهار نفر از آن بزرگواران را بزبان خود جاری میکنم از برکت و تاثیر آنها هموم و غموم من برطرف میشود و تسلی من
هم میرساند و هرگاه اسم حسین را بزبان جاری میکنم بی اختیار اشک از چشم من جاری میشود و نفسهای من پی در پی و بی اختیار
از قلب من بیرون میآید پس خداوند جل جلاله او را از قصه جناب سید الشهدا علیه السلام خبر داده و فرمود که کهیعص پس کاف اسم کربلا است
و ها هلاکت عترت طاهره او و یا اشاره به یزید علیه اللعنة است که او ظلم کننده بر حضرت امام حسین علیه السلام است و عین عطش و تشنگی او است
و صاد صبر آن بزرگوار است پس چون حضرت زکریا براین واقعه هایله آگاهی بهم رسانید تا سه روز از محل عبادت خود بیرون تشریف نیاورد
و خلق را اذن نداد که براو وارد شوند و شروع کرد بگریستن و آه و ناله بلند کشیدن و ندبه و نوحه میکرد و باین کلمات مناجات میکرد
میگریست که    الهی اتفجع خیر خلقک بولده    یعنی ای خداوند من آیا بدرد خواهی آورد قلب بهترین خلقت جناب محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و آله را بمصیبت فرزند او    الهی اتنزل بلوی هذه الرزیة بفنائه    یعنی ای خداوند من آیا نازل خواهی فرمود این بلیه را
بر خاندان او    الهی اتلبس علیا و فاطمة ثیاب هذه المصیبة    یعنی ای خداوند من آیا این لباس عزا و مصیبت را خواهی پوشانید
بر قامت جناب علی و فاطمه علیهما السلام    الهی اتحل کربة هذه الفجیعة بساحتها    یعنی ای خداوند من آیا وارد خواهی فرمود اندوه و درد
این مصیبت را بر این دو بزرگوار و مدام باین کلمات مناجات میکرد و میگریست پس عرض کرد که ای خداوند من روزی فرما مرا در این آخر عمر فرزندی
که قرة العین و روشنی چشم من باشد تا وارث من گردد و آنچنان نیکو بوده باشد که بجای حسین باشد در نزد من و چون آنفرزند را عطا
فرمودی مرا در محبت او بی اختیار کن و او را در آخر الامر شهادت روزی گردان که قلب مرا در شهادت او بدرد آوری چنانچه
قلب رسول خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بدرد خواهی آورد در مصیبت فرزندش حسین پس خداوند دعای او را مستجاب فرموده
در شش ماه حضرت یحیی علیه السلام را باو عطا فرمود چنانکه جناب سید الشهدا در شش ماه متولد شد    مؤلف محزون گوید که قبل از آنکه جناب طاهر
روز عاشورا آمده باشد و پیش از آنکه جناب سید الشهدا علیه السلام بدرجه رفیعه شهادت رسیده باشد پیغمبران الهی مثل حضرت زکریا و غیر او
بمحض اطلاع بر شهادت آنجناب نوحه و ناله‌ها کردند چنانکه شنیدید    آه آه نمیدانم که بعد از گذشتن روز عاشورا و استماع مصائب
جانگداز واقعه در آن شیعیان و دوستان سزاوار است که چگونه ناله و نوحه گریه کنند خصوصا بعد از شنیدن خواص و ثمرات که از برای
اشکهای چشمهای تعزیه‌داران است که از جمله آنها اینست که در حدیث معتبر روایت شده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون صبح

تاویل کهیعص بفرموده جناب صاحب علیه السلام

دعا و گریه زکریا و مناجات

آمدن ملائکه در روز عاشورا جهت جمع کردن





یوم عاشورا طلوع کند از جانب آسمان ملائکه بسیار بر زمین نازل شوند و با هر یک از ایشان شیشه از بلور سفید بوده باشد پس داخل
میشوند در هر خانه و مجلسی که در آن گریه میکنند بر جناب سید الشهدا علیه السلام و جمع میکنند در آن شیشه‌ها اشکهای چشم گریه کنندگان بر مظلوم آل رسول
پس هرگاه در روز قیامت آتش جهنم زبانه کشد بجائی که گریه کنندگان قطره از اشک او را بر آن میریزند پس آتش بقدر شصت هزار فرسخ
از او دور میشود    مؤلف گوید که در جمیع امور و احکام دنیا و دین خوبست که اهل عالم خصوصا خالصین از موحدین اقتدا و پیروی
کنند بجناب محمد و آل طاهرین صلی الله علیهم اجمعین زیرا که عمل آنوقت صحیح است که موافق عمل و فرموده ایشان باشد و از جمله اعمال عزاداری
کردن در روز عاشورا و غیر آنست و از جمله اخبار صحیحه در کیفیت عزاداری ایشان وارد شده اینست که عبد الله بن سنان میگوید که داخل
شدم بر آقای خود حضرت صادق علیه السلام در روز عاشورا پس دیدم که رنگ مبارک او شکسته و آثار حزن و غم و الم از آنجناب
ظاهر است و مانند مروارید اشکها از چشم مقدس آن بزرگوار بر صورت شریفش جاری است من عرض کردم که یابن رسول الله صلی الله علیه و آله
مم بکائک لا ابکی الله عینک    یعنی سبب گریه شما چیست خداوند هرگز گریان ندیده شما را در جواب فرمود که مگر تو غافلی و نمیدانی
که در مثل این روز حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام رسید آنچه رسید و در مثل این روز بود که آخر رسید و بر داشته شد جهاد و قتال از آل رسول
و بر زمین افتاده بود بی تحمل از رفاقت موالیان ایشان که بسیار دشوار بود بر رسول خدا که ایشان را باین حال بر روی زمین مشاهده
فرماید و هرگاه آنجناب زنده میبود در مصیبت ایشان خود صاحب عزا بود و راوی حدیث گوید پس حضرت صادق آنقدر گریست که ریش
مبارکش تر شد و من عرض کردم که ای سید من چه میفرمائید در خصوص روزه آنروز جواب فرمود که روزه بدار بی آنکه در شب نیت
روزه کنی و فطار کن بی آنکه از روی شماتت چیزی خوری و روزه آنروز را تا آخر مرسان بلکه بعد از عصر افطار کن بجرعه از آب
مؤلف دلکباب چشم پر آب گوید که از انصاف دور است که شیعه خالص کامل زیاده از جرعه آبی که حضرت صادق علیه السلام اشاره فرموده
در روز عاشورا چیزی بیاشامد یا تناول نماید و حیف که از حیوانات صحرا کمتر باشد مگر نشنیده که در کتاب تهذیب از آنحضرت
روایت شده است که عادت وحشیان صحرا از زمان حضرت داود علیه السلام بر اینجاری شده که روزهای عاشورا را روزه میدارند
و تمام آنروز را تشنگی و گرسنگی و گریه و زاری بسر میبرند    اذا جاء عاشوراء تضاعف حسرتی    لآل رسول الله وا
نهل عبرتی    یعنی همینکه روز عاشورا میشود مضاعف میگردد غصه و حسرت من از برای آل رسول الله و اگر بخواهم که خود دار از گریه
معاف دارم اشک چشم بی اختیار بر صورت من جاری میشود    هو الیوم فیه اغبرت الارض کلها    وجوما علیهم والسماء
اقشعرت    یعنی روز عاشورا روزیست که در آن از شدت حزن بر مصیبتهای وارد شده بر آل رسول الله همه زمین تیره و تار
گردید و آسمان بر خود بلرزید    مصائب ساءت کل من کان مسلما    ولکن عیون الفاجرین اقرت    یعنی مصیبتهای وارده
بر آن بزرگواران آه آه چنان مصیبتهائیست که ناگوار است هر کس را که از اسلام بهره و نصیبی بوده باشد و لکن چشمهای فاسقین و فاجرین
روشن گردیده است    اذا ذکرت نفسی مصیبة کربلا    واشلاء سادات بها قد تعرت    اضاق فؤادی واستباحت
تجارتی    وعظم کربی ثم عیشی امرت    آه و مصیبتاه یعنی هر وقتی که بخاطر من میگذرد مصیبت کربلای معلی آه آه
که برهنه و عریان افتادن اجساد شریفه شهدا که آقای همه عالمیان اندیشه مرا از هجوم هموم تنگ میگردانند و مرا از تحمل آن حالت
و کسب باز میدارد و غم مرا بزرگ گردانیده و عیش و زندگانی مرا تلخ و ناگوار میگرداند    ارقت دماء الفاطمیین بالملا
فلو عقلت شمس النهار لخرت    یعنی آه آه ریخته شد بر ملا خونهای اولاد فاطمه زهرا پس اگر آفتاب را عقلی میبود ترک رفتار
کرده خود را از آسمان بر زمین افکند    الا بابی تلک الدماء کما جرت    بایدی کلاب فی الجحیم استقرت    یعنی آگاه بوده

احوال جناب صادق علیه السلام در روز عاشورا

ندبه وحشیان در روز عاشورا

باشید

باشید که فدا گردانیدم پدر خود را از برای خونهائیکه جاری گردید از دست سگهائیکه همیشه در جهنم مخلد خواهند بود    مولف گوید
آه آه که چه خونهای شریفه که از دست سگهای خبیثه که در روز عاشورا بر زمین کربلا ریخته شد آه آه وا مصیبتاه که قتال و جدال بجائی رسید
که تنها ماند از برای جناب سید الشهدا در زمین کربلا نه دوستی و نه یاری و نه فرزندی و نه برادری که تواند بجنگ کوفیان و شامیان
رود آه واویلاه که آنجناب بنفس نفیس خود مشغول قتال و جدال گردید و از کثرت جراحتهای وارده بر جسد شریفش از اطراف آنجناب خون
میریخت و کسی بر آن مظلوم مجروح بیکس رحم نمیکرد که دفع اذیتی از آن نماید چه جای آنکه مداوا و معالجه زخمها و جراحتهای دنماید
بلکه تیر بالای تیر و خنجر بالای خنجر و نیزه بالای نیزه بر بدن شریف و عنصر لطیفش وارد میشد تا آنکه همه ملائکه آسمان و زمین بناله و فغان
در آمدند و از خداوند جلیل اذن طلبیدند که بیاری آنمظلوم حاضر گردند و چون اذن یافتند آنقدر هجوم و جمعیت نمودند که در
روایتی وارد شده است که پر کردند میانه آسمان و زمین را پس از جانب جناب اقدس الهی ندائی در رسید که یا حسین ما ترا مخیر گردانیدیم
در میانه آنکه لقای ما را اختیار کنی و شهید شوی یا آنکه ملائکه ترا یاری کنند و دشمنان ترا هلاک گردانند پس آنجناب لقای پروردگار را اختیار نمود و تن بشهادت داد    و در اسرار الشهاده است که در آنحالت از آسمان صحیفه بر دست آنبزرگوار نازل شد
پس چون آن را گشود دید که در آن نوشته است آنعهد شهادتی که از آنجناب گرفته شده است پیش از خلق کردن الخلق را در این دنیا
و چون پشت آنصحیفه را ملاحظه فرمود دید که بخط واضح جلی نوشته است که    يَا حُسَيْنُ نَحْنُ مَا حَتَمْنَا عَلَيْكَ الْمَوْتَ وَمَا أَلْزَمْنَا عَلَيْكَ
الشَّهَادَةَ فَلَكَ الْخِيَارُ وَلَا يَنْقُصُ حَظُّكَ عِنْدَنَا    یعنی ای حسین ما واجب نگردانیدیم بر تو موت را و نازل نگردانیدیم بر تو شهادت را
بلکه ترا مخیر گردانیدیم و اگر اختیار کنی زندگانی دنیا را ما کم نمیگردانیم از نصیب تو از آنچه از برای تو در نزد خود ذخیره کرده ایم
فَإِنْ شِئْتَ أَنْ نَصْرِفَ عَنْكَ هٰذِهِ الْبَلِيَّةَ فَاعْلَمْ أَنَّا قَدْ جَعَلْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرَضِينَ وَالْمَلَائِكَةَ وَالْجِنَّ كُلَّهُمْ فِي حُكْمِكَ فَأْمُرْ فِيهِمْ بِمَا تُرِيدُ مِنْ إِهْلَاكِ هٰؤُلَاءِ
الْكَفَرَةِ الْفَجَرَةِ لَعَنَهُمُ اللهُ    یعنی ای حسین اگر میخواهی اینکه دور گردانیم از تو این بلیه را بدرستیکه ما قرار دادیم همه آسمانها و زمینها و جمیع
ملائکه و جن را در فرمان تو پس حکم فرما بر ایشان بهر چه اراده نمائی از هلاک گردانیدن این کفره فجره لعنهم الله    فَلَمَّا خَرَجَ مَضْمُونُ
الْكِتَابِ وَمَا فِي تِلْكَ الصَّحِيفَةِ رَفَعَهَا إِلَى السَّمَاءِ وَرَمَى بِهَا    یعنی چون آن طالب لقاء حبیب حقیقی واقف بر مضمون آن نامه و آنچه در آن
صحیفه نوشته بود آگاهی بهم رسانید آن نامه را بجانب آسمان بلند گردانید و بسوی آن انداخت فقال    رَبِّ وَدِدْتُ أَنْ
أُقْتَلَ وَأُحْيَا سَبْعِينَ مَرَّةً فِي طَاعَتِكَ وَمَحَبَّتِكَ    پس عرض کرد که ای پروردگار من دوست میدارم اینکه کشته شوم و زنده کرده شوم
هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه در راه تو و در راه محبت تو    وَإِنِّي قَدْ سَئِمْتُ الْحَيٰوةَ بَعْدَ قَتْلِ الْأَحِبَّةِ    آه آه بدرستیکه
من بیزار شدم از زندگانی بعد از کشته شدن دوستان    سِيَّمَا إِذَا كَانَ فِي قَتْلِي نُصْرَةُ دِينِكَ وَإِحْيَاءُ أَمْرِكَ وَحِفْظُ نَامُوسِ شَرْعِكَ
خصوصا هرگاه بوده باشد در شهادت من یاری و نصرت دین تو و زنده شدن امر تو و حفظ ناموس شریعت تو    آه واحزناه
که بعد از اینکلام غم فرجام مشغول مجاهده و مقاتله شد    آه وا مصیبتاه در حدیث است که چون از کثرت مقاتله و مجاهده و تشنگی
ضعف بر آنمظلوم غالب شده بود دست از قتال کشید پس شمر ملعون بیحیا فریاد کرد و بر لشکر شقاوت اثر بانگ زد و گفت
شما چیست و چرا انتظار میکشید آیا نمی بینید که کثرت جراحت و بیرا چگونه بیحال و ضعیف گردانیده و قدرت بر مجاهده از برای او
باقی نمانده و آیا مشاهده نمیکنید که چه قدر تیر بر بدن شریفش جای گرفته    احْمِلُوا عَلَيْهِ ثَكِلَتْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ    یعنی مادرهای شما
بمرگ شما نشینند حمله کنید بر او آه وا مصیبتاه که آنملاعین شقاوت آئین از چهار جانب بر آن برگزیده رب العالمین حمله کردند آه واویلاه
که در آن میان حصین بن نمیر حرامزاده تیری بر دهان معجز بیانش زد و آن دهانی را که از زبان و لب رسول خدا تربیت کشیده بود





مجروح و پر از خون گردانید    و ابو ایوب غنوی ملعون تیری زد که بر حلقوم تشنه آنمظلوم نشست آه وا فضیحتاه که سنان ابن انس حرامزاده
بیحیا نیزه بر سینه بی کینه اش زد که صندوق علوم ربانی در هم شکست واویلاه و وامصیبتاه که زرعة بن شریک که یکی از سگهای جهنم خود را بآن مظلوم بی
یاور رسانید و ضربتی بر فرق همایونش زد که مانند فرق بابا حق شکافته پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب علیه السلام شکافته شد و غلغله و شورش
در سکان سموات و ارضین افتاد آه وا مظلوماه که زرعة بن شریک سگ حرامزاده که خداوند هرگز دستهای او را از غلهای جهنم فارغ نگرداند
دفعه دیگر حمله کرد و ضربتی بر کف دست آنجناب زد که برید و ضربتی دیگر بر گردن مقدس آن بیکس زد و در روایتی دیگر است که بر کتف آن
بی یاور زد پس از شدت بیحیائی آن ملعون حضرت بغضب در آمد و ضربتی بر آن خبیث زد که بخاک هلاک افتاد پس یکی دیگر از آنکافران تیغی
بر گردن شریفش زد که بی اختیار سر آن سرور عالمیان بجانب سینه اش مایل گردید و در آنحال ضعف و بیحالی در آن تشنه لب غریب بنهایت رسید
بود که کاهی بقوت تمام راست میشد و کاهی خم میگردید که سنان بن انس ملعون دفعه دیگر خود را بر آن پرورده آغوش محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله رسانیده و نیزه بر تهیگاه او فرو برد و بعد همان نیزه را کشید و بر سینه بیقرینه اش زد که نشست    آه وا غریباه و وا شهیداه
که سنان ملعون مطرود با آنچه کرده بود اکتفا ننمود پس آن بی ایمان تیری در کمان گذاشته چنان زد که در گودی که در زیر گردن
آن تشنه کام جای گرفت فدای مظلومی او شوم که دستهای خود را در زیر زخم آن تیر نگاه میداشت و چون پر از خون میشد آن را بر سر انور
و ریش مطهر خود میمالید و میفرمود که    هٰكَذَا أَلْقَى اللهَ مُخَضَّبًا بِدَمِي مَغْصُوبًا عَلَى حَقِّي    آه آه یعنی بر همین هیئت ملاقات میکنم خداوند را در
حالتی که بخون خود رنگین شده باشم و حق مرا غصب کرده باشند    مولف گوید که واله بعد از استماع این مصیبت اگر دل در آن مظلوم خون
بجوش نگشت امید است که خداوند جزا دهد مختار را که دست و پای سنان بی ایمان را در بندهای بدن او از جسم جدا کرد و در دیگ روغن
زیت جوشانیده و بدرک اسفل و عذاب آخرت رسانید آنجنابی که کینه کشی کا داده و دستان خامس آل عبا بدانید که در کتب عوالم
روایت کرده است که روزی سید انبیا صلی الله علیه و آله در بالای منبر تشریف داشت و خطبه میخواند که ناگاه مظلوم کربلا از در مسجد داخل شد
و بجانب جد بزرگوار خود میآمد که ناگاه پای آنجناب در دامن جامه اش پیچیده شد و بر زمین افتاد و گریست پس دفعه رسول خدا صلی الله
علیه و آله از منبر بزیر آمد و آنفرزند را در آغوش مرحمت جای داد و فرمود که خدا بکشد شیطان را که او لا دمحل امتحان است پس فرمود
که بحق آنخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که همینکه دیدم که حسینم بر زمین افتاد ندانستم که بچه تعجیل و بچه حال از منبر بزیر آمدم
مولف جان سوخته گوید که واله متحیرم که اگر رسول خدا حاضر میبود در چه حال میشد که ببیند که در سواری اینهمه جراحت نفر تیر
رسید آه وا مصیبتاه    در حدیث است که آنوقت صالح بن وهب حرامزاده خبیث پیش آمد و چنان نیزه بر پهلو و شکم آن شفیع کن کاران
زد که آنمظلوم از ذو الجناح سرنگون شده طرف راست صورت نورانیش که محل بوسگاه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی
و فاطمه زهرا علیهم السلام بود و از برای پرستش خداوند جلیل بر خاک میگذاشت بر زمین خورد و بخاک و خون آلوده گردید آه وا مصیبتاه
که پس از آنحال برخواست و نشست و دست مبارک بلند کرده تیر از حلقوم خشک خود میکشید و کاهی از ضعف میافتاد و کاهی
راست می نشست    رُوِيَ فِي بِحَارِ الْأَنْوَارِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ وَلَقَدْ قَتَلُوهُ قِتْلَةً نَهَى رَسُولُ اللهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا الْكِلَابُ
لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَالسِّنَانِ وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَالْعَصَا    آه وا غریباه وا مظلوماه آه وا شهیداه و آله کافیست از برای
بیان مظلومیت و کیفیت شهادت آنجناب اینکه حضرت باقر علیه السلام فرمود که بتحقیق که کشتند آنبزرگوار را بر طریقی که نهی فرموده رسول خدا
که کشته شود با آنطریق جانوران و بدرستیکه کشته شد بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا    و بدانکه جمعی از کافران بیحیا
را که آلت حرب نبود دامن خود را پر از سنگ کرده بر آن بیکس غریب میزدند و جماعتی دیگر از بیشرمان بیحیا چوبها و عصاها خود را

برداشته با آن مظلوم میزدند شیعیان وای نوحه و ناله کنند کان در حدیثی است که در آن وقت که اطراف آن بزرگوار غریب را گرفته بودند و هریک با خنجر مجروح تشنه و کرسنه جراحتی میرسانیدند آه آه دیدند که ناگاه عبدالله پسر حضرت امام حسن علیه السلم که کودک بود از خیمه زنان واز سراپرده بیکسان مکریان و نالان بیرون آمد و بسرعت دوید و میخواست که خود را از دم غریب بیکس خود رساند پس جناب زینب خواتون دلخون خود را باو رسانید و میخواست که او را نگاه دارد و آن کودک صبر میکرد و پس آنحضرت در میان میدان بصدای بلند فرمود که انخواهر او را نگاه دار پس هرچند آن مظلومه مبالغه مینمود که او را نگاه دارد آن طفل میگفت که لا واللّٰه لا اُفارِقُ عَمّی یعنی بخداوند عالم قسم که از عموی خود مفارقت نخواهم کرد پس آن کودک بی پدر خود را بعموی مجروحش رسانید و میگفت که ای عم بزرگوار ما کودکان وزنان آن بیچوا ایم و بیخبر تا بخیمگاه رودیم پس ملعونی که ابجر بن کعب یا حرمله بن کاهل لعین بود تیغی حواله جناب حضرت کرد پس آن طفل گفت که یابن الخبیثه اتقتل عمی یعنی ای حرامزاده میخواهی عموی مرا بکشی و دست راست خود را سپر عموی خود کرد و پس آن ظالم تیغ فرود آورد و دست آن طفل را قطع نمود آه آه واحزناه که در بعضی از احادیث وارد شده است که پوست زیر بغل او جدا شده بود و دست او در پهلوی او آویخته بود پس آن طفل فریاد کرد که یا عماه ادرکنی یعنی ای عموی بزرگوار مرا دریاب پس آن مظلوم آن طفل را در بغل خود گرفت و فرمود که ای عزیز برادر صبر کن در آنچه بتو وارد شده و جزای خیر آن را از خداوند بخواه و در این ساعت با آباء صالحین خود ملحق خواهی کردید پس حرمله تیری زد و آن طفل را در دامن مظلوم کربلا شهید کرد و در حدیث است که زینب خاتون علیها السلم ناله و گریه میکرد و میفرمود که ای پسر برادر کاش مرده بودم و ترا باینحال مشاهده نمیکردم آه آه واحسرتاه که آن طفل معصوم مظلوم تا تیر نیش در دامن عم بزرگوارش تپید آنقدس پرواز کرده و با آباء صالحین و اسلاف راشدین خود ملحق گردید اللهم احشر صغارنا وکبارنا مع صغار محمد وآل محمد وکبارهم صلی الله علیهم اجمعین

| | | |
|---|---|---|
| وردم مزن تو و کربکس که باز وی پیچ ماه<br>از جمیع شیر یاری ای کیماه<br>بیا چون دل از زینب و از بروز<br>آن طفل بیکس رنده در کنار شاه<br>کاش گچ و بید و دل رفتی بی کس ندا آه<br>همی بنیه و بی دردل بیمار | کای عم با جدا دیگر کی از جفا<br>چون از آفتاب بی تاب آن خیمگاه<br>میگفت و میکرد ای سر کمیدار ننه<br>نبی جو اولاد که برکن بدو ودین پناه<br>آن طفل چون نیش تیر ز دست پیچ<br>دست او فتاد و ران آن طفل بی گناه | میدوید جان بیر جو و ایمان مومنین<br>میدوید و باز و بدامن تا الیمایش<br>میگردید تا بنجر سرادیگاه<br>بر امر شو و فرار اوم مرید<br>وصال بیزار ای بیراه |

هو المعبود

# مجلس چهل و پنجم

## یاحسین مظلوم ادرکنی

در بعضی از ظلمهائیست که بجناب رسید بعد از افتادن از ذو الجناح و آمدن جمعی بجهه کشتن او و جعت از اینها

السلام علی المحزونین التالدین القاصرین الصارخین علی سید المظلومین ورحمة الله وبرکاته وبعد السلام علیک یا رسول الله ویا ابا تَخلُق اِلَیه ارواحنا لک الفداء اضاعف الله اجرک فی شهادة سبطک وقرة عینک الحسین علیه السلم السلام علیک یا امیر المؤمنین ویا سید الوصیین فداک ارواح العالمین احسن الله لک العزاء فی قتل ولدک ومهجة قلبک الحسین علیه السلم السلام علیک یا شفیعة یوم الجزاء ویا سیدة النساء یا فاطمة الزهراء ربط الله قلبک فی ورود السهام والنبال علی ولدک ومهجة روحک الحسین علیه السلم السلام علیک یا اول سیدی شباب اهل الجنة والمقتول بالسم بامر المنتهی الامة یا حسن المجتبی علیک التحیة العظمی زادالله صبرک واجرک فی وقوع اخیک علی ارض البلاء من صدمات اهل الغناء والصلوة والسلام علیک یا ابا عبدالله یا ابی سیدی شباب اهل الجنة ویا صاحب الجوع والعطش والمحنة آه والهفاه من احاطة قوم علیک لم تخلق الله فی قلوبهم شیئا من الرحمة فکلما طلبت منهم الماء اجابوک بما یزید غصة بعد غصة آه آه فاجابوک بالسیف والنبل والاسنة آه واحزناه وتشرق یا ابن الزهراء ونبی الشهادة مع انک ینبوع میاه الوجود لدوام الجنة آه واحرقلباه من مصیبة بکی علیها الاعادی واهل اللعنة فکیف لا یموت من تجرع الغصة اهل الولایة والمحبة ولنعم من قال القلب لسبط مصطفی مقروح والعین لشدة البکا مجروح قد صار شهیدا بدیار الغربة یا قوم علی الغریب نوحوا نوحوا الا وصلی الله علی سید الشهداء وعلی من حل بفنائه من اهل السعادة والوفاء وعلی من بکی او تباکی من اهل الولاء ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم ومنکری فضائلهم من اهل الجور والجفاء بدوام دار البقاء والبقاء بدانکه کافیست از برای فضیلت اشک چشم شیعیان آنچه روایت شده است از سید انس وجان و فخر پیغمبران علیه وآله صلوات الملک المنان که جناب اقدس الهی امر میفرماید ملائکه مقربین را که جمع کنند اشکهای چشمهای گریه کنندگان را بر مصیبت فرزندم حسین پس جمع میکنند و تسلیم ملائکه خزنه جنت میکنند و ایشان آنرا ممزوج با ماء الحیوة جنت میکنند پس زیاده میشود شیرینی آن و عطر آن و طعم آن هزار مرتبه و جمع میکنند اشکهای چشمهای خوشحال کنندگان و خنده کنندگان بر کشته شدن نور دیده ام حسین را و ممزوج میکنند آنها را با آبهای جوشیده در جهنم و چرکهای جوشیده در آن و آبهای متعفن آن و عرقها و چرکهائی که از بدنهای اهل معصیت جاری میشود در آن پس زیاد میشود در حرارت آنها و شدت عذاب آنها هزار مرتبه مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که مکر میتواند محب خالص عارف مصائب سید و مولای خود آقای همه جوانان اهل جنان و سرور شهیدان دلتشنکان را بشنود و محزون و گریان نگردد و الله بلکه بمحض استماع آن مقدس مظلوم کربلا و آن گرفتار درد و داد محنت و بلا محزون و نالان میگردد زیرا که همه مصائب آن غریب وحید فرید جگر کباب

خصوصاً بعضی از آنها که محب خالص را قدرت بر گفتن و صبر بر شنیدن آن نیست و ایکاش که قبل از شنیدن آنها از مادر متولد نشده بودیم
یا مرده بودیم و حال که مطلع شدیم ایکاش که بتوانیم در عوض اشک خون از چشمهای خود جاری کنیم و کاش که بتوانیم از گریه هلاک
شویم مثل آنکه در احادیث معتبره وارد شده است که آن وقتیکه آن غریب شهید بر زمین افتاده بود و در نهایت تشنگی بود و زبان مبارکش
که لسان الله المعبر عنه فی السموات والارضین بود در نهایت خشکی بود و در دهانش خشکیده بود و از هر کس جرعهٔ آب میطلبید از
احدی جواب نمی شنید تا آنکه شمر ملعون نزدیک قتلگاه آمده فریاد زد که أین أنت یا حسین یعنی در کدام گوشه افتاده
ای حسین پس آنجناب جواب داد که در قتلگاه در خون طپانم آه آه و احسرتاه که چون آن حیا که خداوند هرگز دهان أشقی را از زور
جهنم خالی نخواهد کرد پیش آمد گفت که آیا تشنه ای از آب میطلبی هذا مطلب محال ولکن أبشر بان ترد الحامیة وتشرب الحمیم یعنی
این مطلبیست محال ولکن بشارت میدهم ترا ای حسین که حالا هلاک میشوی و وارد جهنم میگردی و در عوض آب خوشگوار فرات آب
که در جهنم جوشیده خواهی آشامید پس آن کافر عنید بجانب خیمهای آن مظلوم غریب دویده و نیزهٔ خود را بر خیمها میزد و نعره میکشید و میگفت
که علی بالنار احرقه علی من فیه یعنی آتش بیاورید که خیمه او را با هر کس در آنست بسوزانم پس چون آن بیکس غریب
آن ندا را شنید فرمود که ای پسر ذی الجوشن تو میخواهی اهل و عیال مرا بسوزانی امیدوارم که خداوند ترا با آتش غضب
خود بسوزاند پس شبث بن ربعی پیش آمده آن ملعون را بر آن فعل زشت سرزنش کرد و او خجالت کشیده بمکان خود برگردید و در کتاب
مصائب المعصومین در حدیث معتبر روایت کرده ام که هلال بن نافع گفت که با اصحاب عمر بن سعد بودم پس از میان لشکر بیرون
آمدم و خود را نزدیک آن مظلوم رسیدم دیدم که آنجناب متوجه احوال بدن خود شده و جراحات بدن خود را ملاحظه میفرماید
بخداوند عالم قسم که هرگز ندیده بودم کشته مجروح بخون آغشته را که خوش روی تر از او بوده باشد و بر جا بود که نور صورت منور او
و حسن جمال او مرا از فکر قتل او بیرون برده بود و شنیدم که از شدت تشنگی آب میطلبید و شخصی از لشکریان جواب میداد که لا تذوق
الماء حتی ترد الحامیة وتشرب من حمیمها یعنی نخواهی آب آشامید تا اینکه وارد جهنم شوی و از آبهای جوشیده جهنم بیاشامی پس آنجناب
او را جواب داد که نه چنانست که من وارد جهنم شوم و از آبهای آن بیاشامم بلکه وارد میشوم بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله
و همنشین او خواهم بود در خانه و منزل او خواهم بود در قصر پدر بزرگوارم علی بن ابیطالب علیه السلام و از شراب طهور جنت خواهم آشامید
و در نزد ایشان شکوهٔ آنچه بر من ظلم و ستم کرده اید خواهم نمود پس چون آن بزرگوار این سخنان را شنیدند مجموع آن بیرحمان
بی ایمان بحدی بغیظ در آمدند و آماده قتل آن مظلوم شدند حتی کان الله لم یجعل فی قلب احد منهم من الرحمة شیئاً یعنی
بحدی بر حالی بودند که گویا خداوند در قلب های ایشان اصلا رحمی خلق نفرموده بود آه آه که در آنحال عمر بن سعد ملعون نزد آن شهید
آمده میخواست که بدست خود آن غریب بیکس را بقتل رساند فقال علیه السلام یا عمر أنت بنفسک ترید قتلی یعنی فرمود که ای عمر
تو خود میخواهی که بدست خود مرا بکشی و شهید نمائی پس آن شقی بدعاقبت خجالت کشید و بمکان خود مراجعت نمود و در روایتی دیگر
وارد شده است که در آن وقتیکه آن ملعون در بالای سر آن مجروح محزون ایستاده بود و اراده قتل آنجناب داشت زینب خاتون
دلخون از خیمه بیرون تشریف آورده بود و از شدت خوف و دهشت گوشوارهای او میلرزید و بصدای بلند میگفت که وا اخاه وا
سیداه وا اهل بیتاه یعنی ای برادر جان و ای سید و آقای بیکسان و ای باقی ماندهٔ اهل بیت پیغمبر آخر الزمان آیا میخواهند ترا بقتل رسانند
ایکاش که آسمانها خراب میشد و کوهها پاره پاره میگردید پس زینب خاتون فرمود که ای عمر آیا جماعت بیحیا میخواهند که این بزرگوار را
بکشند و تو ایستاده و میبینی و دفع ایشان نمیکنی پس چون آن حرامزاده آن غریب بخون آغشته را بر آنحال دید و خواهر زینب را پریشان حال دید



کان دموعه تسیل علی خدیه ولحیته وهو یصرف وجهه عنها مؤلف گوید که آه آه نمیدانم که آن ملعون با آن قساوت قلب و شقاوت
باطنی که داشت چه دید که دلش بسوخت و اشکهایش جاری گردید و در صورت و ریش او جاری گردید و روی خود را از زینب خاتون گردانید و حیا کرد و
بنزد آن خواهر مظلوم روی خود را پوشید و سپاه و شجاعان و سگهای بی ایمان را طلبیده و امر بقتل او میکرد و میگفت که عجلوا الیه یعنی بزودی کار او را بسازید
و بزودی او را بکشید پس چهل نفر از سواران بجانب آن بیکس حیران تاخته و هر یک در قتل او بر دیگری پیشی میگرفتند که سر آن سرور عالمیان را
از بدن جدا کنند که شبث بن ربعی حرامزاده بر همه سبقت گرفت و شمشیر خود را برهنه در دست گرفت برای آنکه سر آن مظلوم را جدا کند پس
آنحضرت با گوشهٔ چشمهای حق بینش که از خون سر و پیشانیش پر از خون شده بود نگاهی بجانب آنکافر افکند که آن شقی تیغ را از دست خود
بیفکند و فرار را بر قرار اختیار نمود و همین نعره میزد و میگفت معاذ الله یا حسین ان القی اباک بدمک یعنی پناه میبرم بخدا ای
حسین از اینکه ملاقات کنم در قیامت پدر بزرگوار تو علی ابن ابیطالب علیه السلام را و حال آنکه خون تو در گردن من بوده باشد پس سنان
بن انس ملعون که روی بسیار زشتی داشت و ریش کوسجی و صورت پیسی داشت که بر سر بالین آن غریب بیکس آمد که او را شهید کند
پس آن عزیز کردهٔ پروردگار با چشمیکه شبیه بود بچشم رسول مختار نگاهی بآن سنگ غدار کرد پس او جرات بر این امر نکرد بلکه مرتعش
نموده میگریخت و نعره میزد و میگفت که چه شده است ترا ای پسر سعد غضب خدا بر تو باد ای ملعون أردت ان یکون محمد خصمی
میخواهی که در روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصم من بوده باشد پس مردی دیگر نزدیک آمده اراده قتل آنجناب کرد آنحضرت
نگاهی باو فرموده و فرمود ارجع لست انت قاتلی یعنی برگرد تو کشندهٔ من نیستی و بدانکه من راضی نمیشوم که تو داخل آتش
بشوی و بسوزی چون آن مرد این نوع مهربانی را از آنجناب مشاهده نمود گریست و عرض کرد فدای تو شوم یا ابن رسول الله
تو در این حال غم ما را میخوری و در فکر آن میشوی که ما داخل آتش شویم پس شمشیر خود را کشیده رو بعمر سعد کرد و آن ملعون
سؤال کرد که کار حسین را ساختی گفت نه ظالم آمده ام که کار ترا بسازم و شمشیر خود را بلند کرد که بر او زند آن شقی
غلامان خود را امر کرد که دور آن تازه مسلمان را گرفتند و جراحت بسیار بر بدنش رسانیدند پس چون
از زندگانی خود ناامید شد روی بجانب آنحضرت کرده عرض کرد که یا ابن رسول الله
گواه باش که در راه محبت تو کشته شدم پس مرا در قیامت دریاب و داخل
بهشت فرما پس آن فرزند رحمة للعالمین بصدای ضعیف او را
جواب داد که فردای قیامت همین نحو که خواهش نمودی خواهم
نمود پس آن نومسلمان را که از دوستان تازهٔ سید الشهدا
علیه السلام بود بدرجهٔ شهادت رسانیدند
انا لله و انا الیه راجعون

## مجلس چهل و ششم
## در فضایل مصائب اهل کساء و بعضی از کلمات خامس آل عبا بعد از افتادن بر زمین کربلا
### با بشر ...

السّلام علی اهل الحبّ والمعرفة والبکاء علی اصحاب الکساء ورحمة الله وبرکاته وبعد اللّهمّ صلّ علی من اذقتهم محبّتک حتّی میّتک فجعلت قلوبهم اوعیة ومحالّ لمشیّتک فلذا ذلّ لهم کلّ ما اوجدته بمشیّتک ثمّ صلّ اللّهمّ علی من اردتهم مع ارادتک فعلّمتهم انّ من ارادتک عرفت جلالتهم کلّ مافی قبضة ارادتک لانّهم مایریدون الّا ما اردت بارادتک وهم غوّاص بحار توحیدک وسبّاح یمّ وحدانیّتک بل هم البحار المسجورة من ماء عطائک بل هم السّماء لماء جودک الّذی به حیوة جمیع خلقک فهم المطرودون عن رحب الاعراض عنک والاقبال الی غیرک من بدو وجودهم الی دوام ملکک فکیف لایکونون مطرودین من الارض من الاجانب والاباعد فی ارضک وبسم محمّد وآله علیهم افضل صلواتک وسلامک ولاسیّما علی سیّدة انفجار ماء الخضوع وینبوع بحار الخشوع وکفی انّهم آهٍ آه لسیلان الدّموع الممنوع من الماء المعین المطروح فی ارض البلاء بلامعین المغشیّ علیه فی حومة الماقعین المبتغی لشدّة العطش من الملحدین من عدم اجابة احد من الحاضرین وکفی فی بیان حالة انّه بکی علیه جمع من المشرکین آه آه واجرّاه من زادوا انین الغائرین لصلوات من العساکر اجمعین آه آه من شقّ اجابة شمر اللّعین وتبادره بهندة الی سیّد المظلومین لعدم خوفه من جدّه خاتم النّبیّین اعنی سبب حزن الاوّلین والآخرین ووسیلة نجات المؤمنین الباکین وشفیع ذنوبنا یوم الدّین سیّدنا ومولانا اباعبدالله الحسین سیّد المقتولین فداه ارواحنا وارواح العالمین ثمّ الرّحمة علی محبّیه ولاسیّما علی السّامعین ولعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین ودهر الدّاهرین وبعد فقد قال سبحانه فی محکم کتابه انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیرا یعنی اینست و جز این نیست که اراده کرده است خداوند اینکه ببرد از شما اهلبیت حقیقت رجس و خباثترا و طاهر کرداند شما اهلبیت را طاهر کردنی و بباید دانست که آنچه از اخبار بسیار ظاهر میشود اینست که این آیه شریفه مکرّر در شأن خمسه النّجبا یعنی اصحاب عبا علیهم السّلام نازل شده است و جاری کردیده است در حقّ جمیع اهلبیت عصمت علیهم السّلام و آنچه دلالت بر شأن نزول این آیه شریفه میکند در حقّ ایشان حدیث کساء است و چون این حدیث شریف از جمله اخبار مشهوره معتبره متداوله ما بین فرقه محقّه شیعه است خوش میآید مرا که در این کتاب ترجمه آنرا بیان کنم و در ضمن آن اشاره ببعضی از مصائب اصحاب کساء صلوات الله علیهم اجمعین نمایم تا از شنیدن اصل حدیث قلبهای شیعیان مملوّ از نور معرفت و ایمان کردد و از استماع مصائب ایشان چشمها کریان و جکرها بریان شود تا ثواب معرفت و محبّت را باهم دریابند تا بهمه فیوضات کامیاب کردند و چونکه از بعضی از علمای اعلام استماع نمودم که در هر مجلسی که این حدیث شریف خوانده شود جناب صاحب الامر عجّل الله فرجه در آن مجلس حاضر میشوند لهذا نیکو آنست که اهل مجلس مؤدّب و با وضو بنشینند بنوعیکه کویا در مجلس ظاهری در خدمت آن بزرکوار نشسته‌اند و با ایشان تعزیه داری میکنند بامید آنکه از برکت اشک چشم آنجناب اشکهای چشمهای حاضرین نیز قبول کردد پس بدانکه از جمله آورده‌های جبرئیل امین این آیه شریفه را از برای حضرت سیّد المرسلین اینست که در کتب معتبره بسیار از حضرت فاطمه طاهره علیها السّلام روایت شده است که میفرماید که روزی داخل شد بر من پدر بزرکوارم



رسول خدا صلّی الله علیه و آله و فرمود که ای فاطمه بدانکه ضعفی در بدن خود مییابم پس من عرض کردم که ای پدر جان پناه میبرم بخدا از ضعف بر بدن مقدّس تو پس پدرم فرمود که ای فاطمه بیاور از برای من آن عبای یمانی را و بر روی من بپوشان حضرت فاطمه علیها میفرماید که من آن عبا را آوردم و بر روی جسد مقدّس پدر بزرکوارم پوشانیدم و صرت انظر الیه واذا وجهه یتلألأ کانّه البدر فی لیلة تمامه یعنی و نظر بروی مقدّس او میکردم میدیدم که مانند ماه شب چهارده میدرخشید مؤلّف کوید که خداوند رحمت خود را هر دم فرماید آن جماعتی را که بصاحب این روی منوّر مکرّم اذیّت رسانیدند و بی ادبیها کردند و کاهی مجنون خواندند و کاهی جامع علوم اوّلین و آخرین و خاتم انبیا و مرسلین بود آه و مصیبتاه که بهمین اذیّت اکتفا ننمودند بلکه بعضی از کفّار قریش او را زدند آه و اخزناه که ملعونی چنان کمانی بر سر آنجناب زد که فرق مبارکش بشکافت و خون بر روی نورانیش جاری کردید پس بکریه و ناله داخل مسجد الحرام کردید و مکرّر میفرمود که من ینصر الیتیم الّذی لااب له ولیس لنا ناصر وصدیق ولا انیس وجلیس یعنی کیست یاری خواهد کرد یتیمی را که از برای او پدری و مادری نیست و از برای او یاری کننده و دوستی و مونسی و همنشینی نیست آه آه و امحمّداه که اکتفا باین اذیّتها نکردند و مکرّر خاکروبه و خاکستر از بام خانها بر فرق مبارکش فشاندند و بر راه عبورش خار و خاشاک ریختند و چنان امر را بر آن برکزیده پروردکار عالمیان و بر سایر بنی هاشم و دوستان آنجناب تنک کرفتند که آخر الامر مضطرّ و لاعلاج شده از مکّه معظّمه که وطن اصلی و محلّ تولّد او بود هجرت فرموده روانه مدینه طیّبه کردید خداوند دشمنان سیّد انبیا را بأشدّ عذاب معذّب فرماید که باینهمه اذیّت اکتفا نکردند و در هیچ از جنکها بدندانش سنکها زدند آه آه و مصیبتاه که جمعی از اشقیا همّت خود را بر شهید کردن آنحضرت صرف نمودند تا آنکه مکرّر آنحضرت را زهر دادند و آخر الامر بزهر جفا شهید کردانیدند بلکه جمیع اهلبیت طیّبین طاهرین او را صلّی الله علیهم اجمعین یا بقتل رسانیدند یا بزهر جفا شهید کردند و از اینجهة است که خود فرموده است که ما اوذی نبیّ مثل ما اوذیت یعنی اذیّت کرده نشده است هیچ پیغمبری مثل آنچه اذیّت کرده شده است بمن زیرا که جناب اقدس الهی بلا را تحفه انبیا فرموده است و در حدیث وارد شده است که بلا موکّلست بر انبیا و بعد از ایشان بر اولیا و بعد از ایشان هر کس اقتدا و پیروی او باشد و با ایشان بیشتر است بلا و محنت او در این دار فانی زیاده است حضرت فاطمه طاهره فرمود که بعد از آنکه پدر بزرکوارم در زیر عبا آرام کرفت یکساعت بیشتر نکذشت که ناکاه دیدم فرزندم حضرت امام حسن داخل خانه شد و کفت السّلام علیک یا امّاه پس من در جواب او کفتم وعلیک السّلام یا قرّة عینی وثمرة فؤادی یعنی سلام بر تو باد ای نور چشم من و ای میوه دل من فقال یا امّاه انّی اشمّ رائحة طیّبة کانّها رائحة جدّی رسول الله صلّی الله علیه و آله یعنی ای مادر بدرستیکه من عجب بوی خوشی میشنوم که مثل بوی جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میماند مؤلّف کوید که نباید شیعیان و دوستان تعجّب کنند که چکونه حضرت امام حسن علیه السّلام بمحض داخل شدن در خانه بوی نیکوی جدّ خود را شنید زیرا که در بعضی از احادیث وارد شده است که آن بزرکوار از هر کوچه که عبور میفرمود تا سه روز هر کس از آن کوچه میکذشت بوی عطر جسد شریف و عنصر لطیف آنحضرت را می‌شنید و شنیده‌ام که در بعضی از اخبار تا هفت روز در روایت نیز وارد شده است ای دوستان و شیعیان از برای شناختن مقدار عطر عرق آنحضرت همین کافی است که در حدیث است که در شب عروسی حضرت فاطمه علیها السّلام را بخانه جناب امیر مؤمنان علیه السّلام بردند زنان و دختران بنی هاشم و قریش و دیکران بحجره طاهره در آمدند آن معصومه شیشه عطری از جیب مبارک در آورده و کیسوان مجعّد مسلسل معنبر خود را بآن معطّر فرمود که دفعةً جمله از آن زنان غش کردند و مدهوش کردیدند و جمعی از شدّت و قوّت آن تاب نیاورده متحیّرانه از حجره طاهره بیرون آمدند پس بمحفل انجمن مخدّره دوجهان عرض کردند که ای خاتون جنان و ای دختر بهترین پیغمبران این چه عطر بود که استعمال فرمودی که همه ما را واله و حیران کردانید

که هرگز بویی باین نیکویی نشنیده بودیم معصومه درجواب ایشان فرمود که چون در هوای گرم پدر بزرگوارم رسول خدا
بحجره من تشریف شریف میاورد و سر مقدسش خود را بر دامن من میگذاشت و استراحت میفرمود من عرق پیشانی نورانی آنجناب را
گاهی بر داشتم و در این شیشه کردم و این بوی عطر که نیکوئی آن شما را مدهوش و متحیر کرده از اثر عرق پدر بزرگوارم میباشد
اللهم صل علی محمد و آل محمد پس حضرت فاطمه فرمود که در جواب فرزند خود حضرت امام حسن گفتم که ای فرزند گرامی اینک جد بزرگوارت
در زیر عبا خوابیده است پس حضرت امام حسن بجانب عبا آمده عرض کرد که السلام علیک یا جداه السلام علیک یا رسول الله
آیا اذن میدهی مرا که در زیر عبا درآیم آنحضرت از زیر عبا صدا زد که اذن دادم ترا ای فرزند گرامی داخل شو پس حضرت امام
حسن داخل شد و در آغوش جد بزرگوار خود آرام گرفت مؤلف محزون گوید که از برای همین نور دیده فاطمه زهرا
و پرورده آغوش سید انبیا صلی الله علیه و آله چندان مصائب روی داد که ملائکه هفت آسمان و زمین در مصیبت او گریه و ناله کردند
گریه بر آن مظلوم سبب نجات امت مرحومه گردید چنانچه از رسول خدا روایت شده است که فرمود ای پسر عباس بدانکه حسن ابن
فرزند من و قرة العین من و ضیاء قلب من و میوه دل من است و سید جوانان اهل جنت است تا آنکه فرمود که در وقت شهادت
او جمیع ملائکه آسمانها و زمینها در مصیبت او گریه خواهند نمود بلکه همه اشیاء بر او خواهند گریست حتی مرغان در هوا و ماهیان در دریا
فمن بکاه لم تعم عینه یوم تعمی العیون یعنی ای پسر عباس هرکس بر او گریه کند کور نشود دیده او در روزیکه همه دیدها
کور خواهد گردید ومن حزن علیه لم تحزن قلبه یوم تحزن القلوب و هرکسیکه در مصیبت او محزون شود محزون نشود
قلب او در روزیکه همه قلبها محزون خواهد گردید ومن زاره فی بقیعه ثبتت قدمه علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام
و هرکس زیارت کند قبر مقدس او را در بقیع ثابت میماند قدم او بر صراط روزیکه قدمها در او خواهد لغزید ایشیعیان و ای دوستان
میدانم بجرام مصیبت آن بزرگوار مظلوم اشاره کنم تا قلبهای محبان محزون و دیدهای ایشان گریان گردد بلی همین بس که از منافقین
امت چندان اذیت کشید که لاعلاج از وطن اصلی خود که مدینه طیبه بوده باشد هجرت نموده و مکرر باطراف شهرها تشریف برد
آه آه و مصیبتاه که ظالمین و منافقین آن مظلوم را در غربتها چندان اذیت رسانیدند که آن آقای بیچاره را از اهل جنت
مضطر گردیده و در وطن آرامی نداشت و در غربت مکانی حتی آنکه خنجر بر ران مبارکش زدند و عصای زهرآلوده پشت پای
مقدسش را سوراخ کردند آه واحزناه و وامظلوماه که آنجناب را چند دفعه زهر دادند تا آنکه آخر الامر بزهر جفا شهید کردند
و پاره‌های جگر او در میان طشت از شدت زهر موج میزد آه وامظلوماه و واغوثاه که تیرها بر تابوت او زدند بنوعیکه بعضی از
آن تیرها تابوت را سوراخ کرده بر بدن ضعیف نحیف زهرخورده شهید شده او رسیده بود و مجروح کرده بود وسیعلم الذین
ظلموا حق آل محمد ای منقلب ینقلبون ایشیعیان و ای محبان تامل نمایید در کلام حضرت فاطمه فانها قالت واذا
بالحسین الشهید قد اقبل ای دوستان بفدای قلب محزون مغموم جناب فاطمه طاهره شوم که چون دانا شده بود که فرزند
مظلومش جناب سید الشهدا شهید خواهد شد و بچه ظلم و ستم کشته خواهد گردید در این حدیث شریف میفرماید که ناگاه فرزند شهید من
حسین داخل خانه شد و گفت السلام علیک یا اماه پس من در جواب او گفتم که وعلیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فوادی
پس حسینم گفت که ای مادر بزرگوار بدرستیکه من بوی خوشی میشنوم که گویا بوی جدم رسول خدا است من در جواب او گفتم که بلی ای فرزند
گرامی اینک جد بزرگوارت و برادرت در زیر عبا خوابیده اند پس فرزندم حسین چون این کلام را از من شنید نزدیک بعبا
رفته عرض کرد که السلام علیک یا جداه السلام علیک یا من اختاره الله یعنی سلام بر تو باد ای جد بزرگوار و سلام بر تو باد

داخل شدن حضرت امام حسن در زیر عبا

بعضی از فضائل و عزاداری بر حضرت امام حسن

بعضی از مصائب حضرت امام حسن

داخل شدن شهید کربلا در خانه

ای برگزیده



ای برگزیده خداوند متعال آیا اذن میدهی حسین را که داخل شود با جناب تو در زیر عبا فقال نعم قد اذنت لک رسول خدا فرمود
که بلی ای حسین بحق که اذن دادم ترا داخل شو و علی بعض الروایات قال رسول الله بابی انت وامی ادخل ایشیعیان و ای
دوستان وای گریه کنندگان بر سید مظلومان بشنوید که در بعضی از روایات وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرزند
مظلوم خود فرمود که ای حسین پدر و مادرم فدای تو شود داخل عبا شو پس آن مظلوم بعد از اذن داخل عبا شد مؤلف گوید که از کجا بدانست
که بهترین اولین و آخرین در حق سید مظلومین بابی انت وامی گوید و در روز عاشورا از کثرت جراحت بر زمین گرم کربلا افتاده
و ابن سعد لعنة الله علیه در میانه لشکر شقاوت اثر خود فریاد کند که من یأت برأسه فله ما یتمنی یعنی هرکس که سر او را از برای من بیاورد
هرچه جایزه طلب کند باو میدهم ای دوستان جناب سید الشهدا روحی له الفدا بدانید که چون لشکریان از آن بزرگوار شجاعت بسیار دیده بودند
با آنکه بر زمین افتاده بود کسی را جرأت آن نبود که نزدیک آنجناب رود مگر شمر بی شرم ملعون چنانکه ندای امیر لشکر خود را جواب داد
و گفت انا ایها الامیر یعنی ای امیر این کار از من ساخته است فقال اسرع فلک الجایزة العظمی پس ابن سعد ملعون بشمر شریر
گفت که تعجیل کن و از برای تست جایزه عظمی آه آه و وادیلاه و وامظلوماه که آن ملعون روانه جانب آن مظلوم غریب شد
و قد کان اردا حاله اللهف امغشیا علیه وامظلوماه و وامصیبتاه که در وقتی بر سر بالین آن مجروح غرقه بخون رسید که از شدت تشنگی
و گرسنگی و کثرت جراحت غش کرده بود و چون نزدیک آنجناب رسید همراه او بود سنان بن انس ملعون پس رو بخولی کرد
بجانب آن شقی کرد و گفت که سر او را از طرف پشت سر ببرد ولکن پس سنان بی ایمان با آن شقاوتی که داشت در جواب شمر گفت
که والله لا افعل فیکون جده محمد خصمی یعنی ای شمر شریر من هرگز او را بقتل نرسانم تا اینکه جد او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصم
من شود پس از انکار سنان شمر بی ایمان در غضب شد و خود قدم جرأت پیش نهاد و در میانه آن و آن مظلوم سؤال و جواب
بسیار شد از جمله آنها که قلوب اصحاب کسا و شیعیان را تا قیامت سوزانیده و اشکهای ایشان را جاری کردانیده است که خامس
اصحاب کسا با آن ملعون فرمود که ای شمر مرا میشناسی که کیستم و اراده قتل من کرده یا نه آن ملعون در دنیا و آخرت جواب داد که بلی ترا
میشناسم حق شناختن تویی حسین بن علی بن ابیطالب و مادرت فاطمه زهرا و جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فقال
الحسین علیه السلم یا ویلک اذا عرفت ان هذا حسبی و نسبی فلم تقتلنی یعنی مظلوم کربلا که همه جانها فدای او شود فرمود که وای بر تو ای شمر اگر
میدانی حسب و نسب مرا پس بچه سبب اراده کرده قتل مرا آن ملعون در جواب عرض کرد که ای حسین من اگر ترا بقتل نرسانم که از یزید جایزه
خواهد گرفت پس آنحضرت فرمود که ای شمر جایزه یزید بهتر است از برای تو یا شفاعت جدم رسول خدا قال اللعین ابن اللعین
دانق من الجایزة احب الی منک ومن جدک ایشیعیان واله که اشقی ترین اولین و آخرین جوابی داد که هرکس که در بدن او
یکجو از اسلام بوده باشد نتواند بشنود آه آه و وادیلاه که آن بیحیای ناپاک گفت که ای حسین دانقی از جایزه یزید محبوب تر است در نزد
من از تو و از جد تو اللهم العن علی شمر و سادته و اتباعه ومن رضی بفعله یعنی ای خداوند من لعنت فرما بر شمر شریر و آقایان
او که منافقین و یزید و ابن زیاد و ابن سعد علیهم اللعنة اند و تابعین او و بر هرکس که رضایت بافعال و اقوال و رفتار و گفتار او داد حضرت
فاطمه علیها سلام فرمود که ناگاه والد حسنین و مولای ثقلین جناب علی بن ابیطالب علیه السلم داخل خانه شد و فرمود که السلام علیک
یا بنت رسول الله پس من در جواب گفتم که وعلیک السلام پس آنحضرت فرمود که کانی اشم رائحة طیبة کانها رائحة
اخی و ابن عمی رسول الله یعنی ای فاطمه طاهره عجب بوی عطر نیکوئی میشنوم که گویا بوی عطر بدن مقدس برادرم و پسر عمم رسول خدا
صلی الله علیه و آله است من در جواب گفتم که بلی اینک آنجناب با دو فرزند تو حسنین در زیر عبا خوابیده اند پس آنحضرت چون این کلام را

از من استماع نمود بر سر ایشان آمده گفت السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که بیایم در زیر عبا و بوده باشم با شما
جواب آمد که یا علی داخل شو پس داخل شد مؤلف گوید که شبهه نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از داخل شدن جناب امیر علیه السلام
در زیر عبا چه بسیار مسرور و شاد گردید آه آه نمیدانم چگونه مهموم و مغموم و گریان و نالان میشد اگر مشاهده میفرمود که حسنین علیهما السلام
پدر مجروح خود را از محراب مسجد کوفه بر دوش خود گرفته بخانه میبرند و اصحاب در اطراف آن راه میروند و گریه و ناله میکنند و کلاصیحه میکشند
دختران در عقب در خانه با گریه و ناله ایستاده اند و در حدیث است که چون آنحضرت را با فرق شکافته و ریش خون آلوده داخل خانه
کردند و در محراب جای دستمالها انداختند چنان صیحه و ناله از دختران و اطفال برآمد که ملائکه آسمان و زمین بناله درآمدند پس جناب زینب خاتون
و ام کلثوم خاتون با سایر دختران و پسران در اطراف آن مظلوم مجروح جمع شدند و نوحه میکردند و اصحاب و دوستان بجهت احترام
اهل و عیال داخل خانه نشدند و در عقب در خانه از مفارقت امام خود آنقدر گریه بودند که در حدیث است که نزدیک بود که
روح از بدنهای ایشان مفارقت کند پس جناب امیر مومنان از مشاهده این احوال از اصحاب و عیال گریست گریستن شدیدی
و گریه کنان فرمود که بر امام خود رحم کنید که مرا حال شنیدن صیحه و ناله شما ها نیست آه آه وا مصیبتاه و وا حزناه که در آنحال حسنین علیهما السلام را
طلبیده ایشان را در آغوش مرحمت خود جای داد و چندان ایشان را بوئید و بوسید و گریست که غش کرد ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم پس حضرت فاطمه علیها السلام میفرماید که من نزد آن عبا آمدم و عرض کردم که السلام علیک یا ابتاه
السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که با شما در آیم پدرم فرمود که بلی ای فاطمه طاهره اذن دادم داخل عبا شو پس
آن معصومه نیز داخل عبا شد ایشیعیان ای دوستان بدانید که در حدیث است که چون همه آن بزرگواران علیهم السلام در زیر عبا جمع شدند
از جانب خداوند عز و جل ندا رسید که ای ملائکه من و ساکنین آسمانهای من بدانید که بدرستیکه من خلق نفرموده ام آسمانهای را که بنا کرده ام
و نه زمینی را که گسترده ام و نه ماه و آفتابی که نور دهنده اند و نه افلاکیکه دور زننده اند و نه دریایی که جاری شونده است و نه ملائکه
در اطراف سیر کننده اند مگر بجهت این پنج بزرگوار که در زیر عبا قرار گرفته اند پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار من کیانند
در زیر عبا ندا رسید که ایشانند اهلبیت نبوت و معدن رسالت فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزند فاطمه مؤلف گوید
که جناب اقدس الهی جل شانه العالی بحکمت بالغه خود فاطمه زهرا را در این حدیث شریف محل قرار داده است و بلی اهل عصمت را
فرع آه آه نمیدانم چه عذر خواهند آورد آنکسیکه در بر پهلوی او زده و استخوانهای پهلوی او را شکسته و محسن او را سقط کرده و بازوی او را
با غلاف شمشیر شکسته و در مسجد در حضور همه اصحاب او را نسبت بدروغ داده و علی الدوام با انواع اذیتها رسانیده تا او را
شهید کردید پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار من آیا مرا اذن میدهی که بزمین نازل شوم و در زیر عبا داخل شوم
ششم ایشان محسوب شوم از جانب خداوند عز و جل ندا رسید که اذن دادم پس جبرئیل امین نازل شد و در بالای سر ایشان
ایستاده و عرض کرد که السلام علیک یا رسول الله بدرستیکه خداوند علی اعلی بجناب تو سلام میرساند و میفرماید که بعزت
و جلالت خود قسم یاد میکنم که خلق نفرمودم این آسمانها را که بنا کرده ام و نه این زمین را که گسترده ام و نه ماه و نه آفتاب
نور دهنده را و نه دریای جاری شونده را و نه افلاک دور زننده را و نه ملائکه اطراف روند را مگر محض بجهت خاطر شما پنج بزرگوار
و خداوند عز و جل اذن داده است مرا که با شما بوده باشم در زیر این عبا یا رسول الله آیا شما هم اذن میدهید مرا که در زیر عبا در آیم
آنحضرت فرمود که اذن دادم داخل شو پس بعد از اذن داخل شد و عرض کرد که خداوند علی اعلا میفرماید که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا مؤلف دلفکار گوید که جبرئیل امین وحی الهی با آنکه ملک بود و از نسخ بشر نبود و با خود آن





زنان نامحرم نبود پس از ناذون بودن از جانب خداوند جل جلاله احترام عبا و دخول بر ایشان را منظور داشت و اذن جبرئیل بود
آه واویلاه و واغوثاه که بعد از ارتحال سید انبیا صلی الله علیه و آله احترام خانه او و اولاد و دختر او را ندانستند و اشرار امت در آنخانه را آتش زدند
و شکسته و بر پهلوی دختر معصومه اش زدند و بدون اذن او داخل خانه اش شدند و انواع بی ادبیها کردند فلعنة الله علی ظالمی آل
محمد صلی الله علیه و آله و من رضی بفعالهم من الاولین والآخرین ای دوستان خامس آل عبا و آله متحیرم که مظلوم کربلا و غریب در زمین
نینوا بر چه حال بود آنوقتیکه در روز عاشورا در هوای گرم در میان میدان قتال بیاد آورد احوال تبرک جستن جبرئیل را
بداخل شدن در زیر عبا با ایشان که در حین رجز خواندن فرمود نَحْنُ أَصْحَابُ الْعَبَا الْخَمْسَا قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَالْمَغْرِبَيْنِ
نَحْنُ جِبْرِيلُ لَنَا سَادِسُنَا وَلَنَا الْبَيْتُ وَمَشْعَرُ الْحَرَمَيْنِ یعنی ماییم اصحاب عبا که هر پنج از ما مالک شده ایم مشرق و مغرب زمین را
و ماییم آن بزرگواران که جبرئیل از خداوند اذن خواست که بوده باشد ششمی ما و تبرک جست بداخل شدن در زیر عبای ما و از
برای ماست مکه معظمه و کعبه و حرمین و شنیده ام از بعض علماء اعلام که میفرمود که در حدیثی وارد شده است که چون جبرئیل داخل عبا شد حضرت
فاطمه طاهره از آنمکان که تشریف داشت بجانب دیگر عبا حرکت فرمود و از جلالت و عصمتی که داشت عرض کرد که ای پدر بزرگوار
که بوده که داخل عبا شد که از نسخ ما نبا شد رسول خدا فرمود که ای فاطمه طاهره آرام گیر که اینکه جبرئیل امین است مؤلف دلفکار
گوید که چگونه مومن عارف بحق اهلبیت عصمت میتواند که بعد از شنیدن این حدیث شریف نشنود که اشقیا و ملاعین کوفه و شام بعد از کشتن
جناب سید الشهدا علیه السلام با شمشیرهای برهنه روی بخیمهای ولاد و دختران آل عبا علیهم السلام نهادند و دل کار بجه کردند خیمهای
ایشان را آتش زدند و بعد از آن اسباب و لباس ایشان را بغارت بردند و ایشان را اسیر کرده مثل اسرای ترک و دیلم و بر
شتران سوار کرده شهر بشهر و دیار بدیار بردند و داخل کوچه و بازار و مجالس نامحرمان کردند و نامحرمان و دشمنان بی اذن ایشان داخل
منزل و مکان ایشان گردانیدند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حضرت فاطمه علیها السلام میفرماید که بعد از آمدن جبرئیل
در زیر عبا و آوردن آیه شریفه جناب امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که یا رسول الله چه فضیلت است از برای نشستن ما در زیر این
عبا در نزد خداوند جلیل پدرم رسول خدا فرمود که یا علی قسم بآنخداوندیکه مرا براستی برانگیزانید از برای نبوت و اختیار
کرد مرا برای رسالت که ذکر نمیشود این حدیث ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن بوده باشند بسیاری از شیعیان و دوستان ما
مگر آنکه نازل میشود بر ایشان رحمت و احاطه میکنند در اطراف ایشان ملائکه و استغفار میکنند برای اهل مجلس تا آنکه متفرق شوند
پس امیر المؤمنین چون این فضیلت را استماع نمود فرمود که والله رستگار و سعادتمند شدیم ما و به پروردگار کعبه قسم که همچنین رستگار
و سعادتمند شدند شیعیان ما پس دفعه دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق آنخداوندیکه مرا براستی و درستی از
برای نبوت برانگیزانید و از برای رسالت برگزید که ذکر نمیشود این حدیث ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن بوده باشند
شیعیان ما مگر آنکه در آن مجلس مهمومی بوده باشد خداوند او را فرج عطا فرماید و نبوده باشد در آن مجلس مغمومی مگر آنکه خداوند
غم او را برطرف فرماید و نبوده باشد طالب حاجتی مگر آنکه خداوند حاجت او را روا فرماید پس جناب امیر المؤمنین فرمود که در این
هنگام والله رستگار و سعادتمند شدیم ما و همچنین شیعیان ما رستگار و سعادتمند شدند در دنیا و آخرت مؤلف گوید
که از برکت این حدیث شریف طمع آن داریم که جناب صاحب الأمر ارواحنا له الفداء در این مجلس حاضر شده باشند و از برکت آن بزرگوار علیه السلام
آنچه در این مجلس گفتیم و شنیدیم و گریستیم مقبول جناب اقدس الهی و مرضی آنجناب گردیده باشد اللهم عجل فرجه للانتقام بحقه و حرمة
و حرمة آبائه الطاهرین و صلی الله علیهم اجمعین لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین

## مجلس چهل و هفتم در بعضی از مصائب حضرت امیر و جناب زهرا و حسین و نشستن شمر بر سینهٔ مظلوم کربلا

السّلام علی اهل المصیبة والعزاء والبکاء علی آل نبیّه الأنجباء رحمکم الله الخطباء ورحمة الله وبرکاته وتحیاته وبعد اللّهم صلّ علی من اظهر
کمال قدرتک فی ابداع اظهار الجمال ولولاه لما کان لظهور قدرتک کمال الکمال ولا لاظهار جمالک جمال فارحم اللّهم علی یا اشرف ما
قدرتک بدوام قدرتک یا متعال فالعن اللّهم علی من آذاه واهان علیه وقتله باسم تمام قدرتک یا ذا الجلال ثمّ صلّ اللّهم علی من
نصّ فیما عدی النبوّة فی مراتب الولایة فی المبدء والمآل الذی جعلته مبیّناً لعلمک وموضعاً لسرّک فی الماضی والمستقبل والحال وکرّم اللّهم
علیه جمیع کراماتک بدوام نعمائک یا من لا یزول ولا یزال فالعن اللّهم علی من آذاه وضربه وشقّ قرنه وجرح کبدی شیعته بدوام اللعن والنکال
ثمّ صلّ اللّهم علی شمس الطلعة لاشراق ما فی دائرة الحسن والکمال جلیلة النبوّة وحلیلة الولایة وبنت ذرّة الولایة المتمّم یا اشرف خصال
آه آه من کسر ضلعها وسقط ولدها وضرب عضدها وهتک حرمتها وغصب حقّها وقتل فی محبّتها وسایر ما اوذیها ردی الفعال لو اراد الله لازال
الا هو ان من ضربها یا الهی کان کمن اخذ الرمح بیده یقاتل ثمّ صلّ اللّهم علی اول ثمرة شجرة النبوّة والولایة واول سیّدی شباب اهل الجنّة
آه آه الذی تقطع کبده الی مائة وسبعین قطعة وتضطرب القطعات فی الطشت کالسمک علی ارض الحارة ثمّ صلّ اللّهم علی سیّدی شباب اهل
الجنّة غواص بحار المحبّة المفدی نفسه الی الرمح الاحبّة والسبب الاعظم النجاة الامّة وثمرة شجرة النبوّة فی النوم والیقظة یا شهید هذه الامّة یا قتیل
والقتیل والاثر ویذبح کما یذبح الکبش بالقفا فی شدّة الجوع والعطش ویجرع الغصص آه من مصیبة لا تسلیة لها آه من حرقة قلب لا
مطفی لها وهی ان الصدر الذی کان مثبّتاً لعلم الله وموضعاً لسرّ الله ومرتضی لحبّ الله ومرکزاً لدوائر ما فی علم الله ارتقاه شمر لعنه الله
ای وانه لقد ارتقی مرتقاً عظیماً عند الله ولم یخف من سطوة الله ومن قهر الله ومن غضب الله آه آه این الاهوتیون این الجبروتیون
این الملکوتیون این الملکیّون این الانبیاء این المرسلون این المهاجرون این الانصار این الاوّلون این الآخرون لیلطموا وجوههم
ونشروا شعورهم ویحثوا التراب علی رؤسهم فی هذه الرزیّة الکبری والداهیة المهلکة العظمی الیت الموت اعدمنی الحیوة وما رأیت
انّه علیه السّلام قال یا شمر هذه ساعة زوال الجمعة والخطباء علی المنابر یمدحون جدّی الّذی کان یضع خدّه علی صدری ویقبّل نحری وانت
یا لعین تجلس علی صدری وتضرب الحسام علی نحری آه آه فما بزید الظالم اللعین الا حقداً وعناداً فافعل ما فعل یا ربع حرقته یا لهمّ الاکبر
معدوده واحرق اکباد المقرّبین الموحّدین الی یوم القیمة الا وصلّی الله علی الحسین الذبیح والجنّة والباکین علیه والعن اللّهم
علی اعدائه وظالمیه ولا سیّما علی شمر اللعین بجمیع لعنات الاوّلین والآخرین دوام خلود المنافقین فی اسفل السافلین بقهارتک
یا اشدّ المنتقمین ای دوستان و شیعیان بعد از فهم خطبه و نوحه و ناله قلبهای خود را منور گنید بشنیدن این حدیث شریف
که ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در شب معراج در آسمان چهارم خروسی را دیدم که بدن او
از قند سفید بود و چشمهای او از یاقوت قرمز و بالهای او از زبرجد سبز او و ندا میکرد و میگفت که لا اله الّا الله محمّد رسول الله
علی بن ابیطالب ولیّ الله فاطمة وولداها الحسن والحسین صفوة الله یا غافلین اذکروا الله وعلی مبغضیهم لعنة الله یعنی ذکر نمی
ایست که نیست خدایی مگر خداوند یکتای بیهتا و محمّد صلی الله علیه و آله رسول و فرستادهٔ اوست و جناب علی بن ابیطالب ولیّ خدا و
و جناب فاطمه طاهره و دو فرزندان او حسن و حسین برگزیدگان خداوندند ای غافلین یاد کنید خداوند را و بر دشمنان این بزرگواران
مهیاست لعنت خداوند و در کتاب امالی از ابن عباس روایت شده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود

ذکر خروس در آسمان چهارم

ابن عباس روایت...

کردانی



که در آنوقت حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلم بر آنجناب وارد شد فلمّا رآه بکی وقال الیّ الیّ یا بنیّ یعنی چون نظر آنجناب بر او افتاد
گریست و فرمود که بجانب من بیا بجانب من بیا ای عزیز من پس مدام او را نزد خود طلبید تا آنکه آنجناب را بر ران راست خود نشانید
ثمّ اقبل الحسین علیه السّلم فلمّا رآه بکی ثمّ قال الیّ الیّ یا بنیّ پس بعد از او جناب سیّد الشهدا مظلوم کربلا علیه السّلم داخل گردید پس چون نظر سیّد
انبیا صلی الله علیه و آله بر آنجناب افتاد گریست و مکرر فرمود که بجانب من بیا بجانب من بیا ای عزیز تا آنکه او را بر ران چپ خود نشانید
ثمّ اقبلت فاطمة فلمّا رآها بکی ثمّ قال الیّ الیّ یا بنتی پس ناگاه سیدهٔ نساء عالمیان حضرت خاتون جنان جناب فاطمه زهرا صلوات الله
علیها بر پدر بزرگوار خود وارد گردید پس چون نظر پدر بر شمایل آن دختر افتاد گریست و مکرر فرمود که بسوی من بیا بسوی من بیا
ای دختر که من و او را نزدیک خود آورد و در پیش روی خود نشانید ثمّ اقبل امیر المؤمنین علیه السّلم فلمّا رآه بکی ثمّ قال الیّ یا اخی
پس در آنوقت جناب سیّد الوصیین حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم بر جناب خاتم النبیین وارد گردید پس چون دیدهٔ حق بینش بر آن صدر کائنات
افتاد گریست و مکرر فرمود که بطرف من بیا بطرف من بیا ای برادر من و او را نزدیک خود طلبید تا آنکه بطرف راست خود
نشانید فقال اصحابه یا رسول الله ما تری واحداً الّا بکیت امّا فیهم من تسرّ برؤیته پس چون اصحاب احوال این منوال دیدند
عرض کردند که یا رسول الله ندیدیم هیچیک از این بزرگواران را مگر آنکه گریستی آیا نبود در میانهٔ ایشان کسیکه بدیدن او شاد و مسرور
گردی آنحضرت در جواب فرمود که بحق آنخدائیکه مرا براستی و حق به پیغمبری روانه گردانیده و از میانهٔ جمیع خلایق مرا برگزیده
که بدرستیکه من و ایشان گرامی ترین جمیع مخلوقاتیم در نزد پروردگار عزیز جلیل و نیست بر روی زمین کسیکه محبوبتر از ایشان
بوده باشد در نزد من امّا علی بن ابیطالب علیه السّلم پس او برادر من و همکفو من و صاحب اختیار امر من است بعد از ارتحال من و صاحب لوای
من است در دنیا و آخرت و صاحب حوض من و شفاعت من است و او امام است بر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه و او کشانندهٔ هر پرهیزکار را
بجانب رحمت خداوند و بجهة دوست داشتن او امّتم مرحومه شده اند و بعداوت او ملعونه شده اند ای اصحاب من آنکه دیدید که من گریستم
از مشاهدهٔ جمال او بجهة آن بود که بخاطر آوردم عداوت امّت را با او بعد از من و بدانید آنقدر با او عداوت کنند که تا آنکه او را از جای
من که خداوند بعد از من برای او قرار داده است بیرون کنند و علی الدوام او را اذیت کنند تا آنکه شمشیر بر فرق مقدسش زنند و ریش
مبارکش را بخون سرش رنگین کردانند در بهترین ماهها که آن ماه مبارک رمضان است که در آن قرآن نازل شده است از برای
هدایت خلق و نمودن راه بایشان و تفرقه در میان حق و باطل مؤلف نالان گریان گوید که واله راست خبر داده بود
سیّد انبیا صلی الله علیه و آله زیرا که در حدیث وارد شده است که ابن ملجم مرادی ملعون شمشیر را که بهزار درهم خریده بود و هزار درهم دیگر زهر
آب داده بود در ماه مبارک رمضان در وقتی که آن بزرگوار در میان نماز بود چنان بر فرق مبارکش فرود آورد که تا پیشانی او که محل سجود
خداوند معبود بود شکافته شد و پس در زمین زلزله شد و دریاها بموج آمد و ارکان آسمانها بر هم لرزید و ملائکهای آسمانها بناله و
تضرع در آمدند و درهای مسجد جامع کوفه بریکدیگر میخوردند و باد ظلمانی سیاه بوزید و دوستان که در اطراف مسجد مشغول عبادت بودند
صداهای خود را بالحق والاماه و واسیداه بلند کردند از اطلاع بر مصیبت حجّت الهی و چشمهای خود نالهای اخیار از قلب فکار برکشیدند
و جبرئیل امین در میانهٔ آسمان و زمین نصب است که هر کس شنید فریاد کرد که واله که ارکان هدایت خراب شد و بخداوند قسم که
انوار ستارهای نور دهنده خاموش گردید و راه تقوی و پرهیزکاری کم شد و بخداوند عالم قسم که حبل الله المتین منقطع گردید ای خلایق
بدانید که کشته شد پسر عم مصطفی و بدانید که کشته گردید وصی مجتبی و بدانید که کشته شد علی مرتضی را پس امّ کلثوم خاتون آن ندا را
بشنید پس سیلی غم بر صورت خود زد و نزد برادر خود حسین علیهما السلم دوید پس آمد و بزرگوار با گریه و ناله روانهٔ مسجد شدند پس پدر

خودرا

خود را در خاک و خون دیدند پس آن مظلوم مقتول را برداشته روانه خانه شدند ابن عباس میگوید که رسول خدا فرمود و اما دختر من فاطمه
پس بدرستیکه او سیده همه زنان عالمیان است از اولین و آخرین و او پاره جگر من و نور چشم و میوه دل من است و هر وقتیکه در محراب عبادت
الهی جل شأنه العالی میایستد روشنی می بخشد نور او از برای ملائکه پس خداوند عزت میفرماید که ای ملائکه من نظر کنید بجانب کنیز من
فاطمه که او سیده جمیع زنان است که بعبادت و پرستیدن من قیام نموده و همه بندهای استخوانهای او از خوف من میلرزد و بتحقیق قلب خود
روی بعبادت من آورده اشهدکم انی قد امنت شیعتها من النار یعنی گواه میگیرم شما را ای ملائکه که بدرستیکه من ایمن کردانیدم
شیعیان او را از آتش جهنم پس سید انبیا صلی الله فرمود که ای امت من بدانید که چون فاطمه داخل شد و نظر من باو افتاد بخاطر آوردم آن اذیتهائی را
که بعد از من این امت باو میرسانند گویا می بینم که ذلت و خواری بخانه او راه یافته و داخل خانه او شده و حرمت او درهم شکسته
مؤلف دلسوخته گوید که بی احترامی از این بیشتر نمیشود که در خانه اش را سوزانیدند و در بر پهلوی ضعیفش زدند و طفلش را سقط کردند
و شوهر بزرگوارش را با نهایت بی احترامی بجانب مسجد کشیدند آه آه که چون خواست شوهر خود را حمایت کند قنفذ بر سر او کشیدند
با غلاف شمشیر بازوی نازکش را شکستند آه آه که با اینهمه اذیت و بی ادبی چنان تازیانه بر شانه مبارکش زدند که مثل ملیح تیز از آن
دنیا بیا تا قیامت بر جسد ضعیف نحیفش باقی خواهد بود وغصب حقها ومنعت ارثها یعنی رسول خدا فرمود که بخاطر آوردم
که غصب کرده میشود حق او و منع کرده میشود از ارث خود مؤلف گوید که ظلماً و عدواناً باغ فدک را از آن مظلومه غصب کردند که خدا
که پدر بزرگوارش باو داده بود بجبر گرفتند و اظلاه و وامصیبتاه که از زرد بی اعتنائی آب دهان در آن کاغذ انداختند و آن را
پاره پاره کردند و گوش شهود آن معصومه ندادند پس از مسجد گریه کنان روانه خانه خود شد وهی تنادی یا محمداه فلا تجاب و تستغیث
فلا تغاث یعنی رسول خدا فرمود که ای امت من می بینم که این دختر من فاطمه از کثرت و شدت ظلم و اذیتهائی که باو رسیده
هرچند فریاد یا محمداه کند هیچکس او را جواب ندهد و هرچند استغاثه کند کسی بفریاد او نرسد می بینم دختر خود را که بعد از من علی الدوام در
حزن و گریه و ندبه و نوحه است گاهی بخاطر میآورد که وحی الهی از خانه او منقطع گردیده و گاهی بخاطر میآورد که از مثل پدری محروم گشته
و چون شب درآید هرچند گوش دهد دیگر صدای مرا از برای عبادت و مناجات و تلاوت قرآن در نماز شب نشنود و چون در احوال خود نظر
کند بخاطر آورد احترامها و عزتهائی را که در زمان حیوة من داشته و می بیند که همه آنها بذلت و اذیت مبدل گردیده نالهای بی اختیار
کند پس آنحضرت فرمود که بدانید که در آنوقت خداوند جل جلاله از برای انس او ملائکه را نازل فرماید و با او ندا میکنند مثل آنچه مریم دختر عمران
ندا میکردند بایکه میگویند که یا فاطمة ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین یا فاطمة اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع
الراکعین یعنی ای فاطمه بدرستیکه خداوند برگزید ترا و طاهره و پاکیزه از هر عیب فرمود ترا و اختیار کرد ترا بر همه زنان عالمیان
ای فاطمه قنوت بخوان از برای پروردگار خود و سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان پس حضرت پیغمبر فرمود که بدانید که
فاطمه من از شدت آزار بیمار میشود پس خداوند مریم دختر عمران را از برای خدمتکاری ایام بیماری بر او وارد میفرماید که
پرستاری او نماید و با او انس گیرد پس فاطمه من عرض کند که خداوندا من بستوه آمده از زندگانی دنیا زیرا که بیزار شده ام از دنیا
و اهل دنیا پس مرا ملحق فرما به پدر بزرگوارم پس خداوند دعای او را مستجاب فرماید و او را بمن ملحق فرماید و او اول کسی باشد از اهل بیت من
که بمن ملحق خواهد گردید پس وارد میشود بر من در حالتیکه در نهایت حزن و اندوه و غم و کشته شده باشد ای امت بدانید که در
آنوقت من عرض کنم که خداوندا لعن فرما بر هر کس که بر فاطمه من ظلم کرده است و عقاب فرما بر هر کس که او را غصب کرده
و ذلیل فرما هر کس که او را ذلیل گردانیده و مخلد در آتش غضب خود فرما هر کس را که در بر پهلوی او زده و طفل او را سقط کرده پس ملائکه





بر دعاهای من آمین بگویند ابن عباس میگوید که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که اما حسن پس او از من و فرزند من و نور چشم من و ضیاء
قلب من است و او آقای جوانان اهل جنات و حجت خداوند است بر امت من بدانید که امر او امر منست و قول او قول منست هر کس او را اطاعت
کند از منست و هر کس مخالفت کند از من نیست ای امت من بدانید که چون حسن بر من وارد شد و من نظر بسوی او کردم بخاطر آوردم آن اذیتهائی را
که بعد از من بر او وارد میشود و علی الدوام او را بانواع اذیتها اذیت خواهند کرد تا آنکه او را از روی ظلم و عدوان بزهر شهید کنند
مؤلف محزون غمگین گوید که خداوند لعنت فرماید اشقیاء امت را که در احادیث وارد شده است که آن بزرگوار را چندین
دفعه زهر دادند و هر دفعه دعا میفرمود و شفا مییافت تا آنکه آخر الامر خیانت زهری بآن جناب دادند که جگر مقدسش پاره پاره شد
و از راه حلقومش بر طشت ریخته شد جناب زینب خاتون میفرماید که کور شود چشمهای من که بچشم خود دیدم که پارهای جگر
برادرم در توی طشت حرکت و اضطراب مینمود مثل ماهی که از آب بزمین کرم افتاده باشد پس فرمود که ای امت من در وقت شهادت
او گریه خواهند کرد بر او جمیع ملائکهای آسمانها و گریه میکنند بر او کلشیء حتی مرغان و ماهیان در میان دریا پس کسیکه بر او گریه
کند کور نخواهد شد دیدهای او در روزیکه همه دیدها کور است و هر کس قلب او محزون شود در مصیبت او محزون نشود قلب او در روزیکه همه قلبها محزون است
و هر کس در بقیع او را زیارت کند ثابت میماند قدم او بر صراط روزیکه قدمها بر آن خواهد لغزید مؤلف محزون گوید که
اگرچه مصایب همه اهل عصمت قلبها را بریان و دیدها را گریان میکرداند لکن مصیبت آقای همه شهیدان و سید همه مظلومان جناب
سید الشهدا ارواحنا له الفدا آقای بمصیبتها و شنیعه کاملا قدرت بر شنیدن و محزون بلکه گریان نخردیدن نیست آه و احزناه
ابن عباس میگوید که سید انبیا فرمود که اما حسین پس او از منست و او فرزند منست و بعد از پدر بزرگوارش و برادر عالیمقدارش
از همه خلق بهتر او است و او است امام مسلمین و مولای مؤمنین و خلیفه حضرت رب العالمین و او است سید و آقای همه جوانان بهشت
و سبب نجات امت است امر او امر منست و طاعت او طاعت منست و چون نظر من باو افتاد بخاطر آوردم مصیبتهائی را که بعد از من
بر او واقع خواهد کردید کانی به قد استجار بحرمی وقبری فلا یجار فاضمه فی منامه الی صدری وآمره بالرحلة الی دار هجرتی وابشره بالشهادة یعنی گویا می بینم او را که پناه آورده است بحرم من و قبر من پس منافقین از امت تکرار نداد او را که در
پناه حرم من مجاورت کند و او را مضطر کردانند که از حرم من هجرت کند پس من او را در خواب در سینه و آغوش خود جای
دهم و امر کنم او را برحلت کردن بسوی خانه هجرت من یعنی مکه معظمه و بشارت خواهم داد او را بشهادت مؤلف
گوید که در حدیث دیگر وارد شده است که چون امر بر مظلوم کربلا در مدینه طیبه تنگ شد روانه حرم جد بزرگوار خود شد و بعد از نماز
بسیار دست خود را بدعا برداشت عرض میکرد که خداوندا من اینک قبر پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و من پسر دختر
پیغمبر توام و برمن وارد شده است از بلیه آنچه تو بآن دانائی پس بعد از نماز بسیار و گریه بیشمار در وقت سحر سر بر قبر جد خود گذاشت
او را خواب ربود پس جد خود را دید که تشریف میآورد و در دو طرفش ملائکه راه میروند و آمد تا او را بسینه خود گرفت و میانه
پیشانی او را که در روز عاشورا ابو الحتوف ملعون تیر زد و سوراخ کرد بوسید آه آه که فرمود که ای حبیب من حسین گویا
می بینم که عن قریب بخاک و خون مالیده شده و گرسنه و تشنه ذبح کرده شده و هرچند آب میطلبی کسی بتو آب نمیدهد فانا لله
وانا الیه راجعون پس حضرت رسول فرمود که ای پسر عباس بعد از آنکه حسینم را بر سینه گیرم او را امر کنم از حرم من روانه مکه معظمه
شود و بشارت میدهم او را بشهادت پس حسین من از آنجا روانه قتلگاه و محل بر خاک افتادن خود که آن زمین کرب و بلا است
خواهد شد و چند نفر قلیلی از مسلمین یاری او خواهند کرد و ایشان آقایان همه شهیدان امت منند در روز قیامت فقال

کأنی انظر الیه وقد رمی بسهم فخر عن فرسه صریعا ثم یذبح کما یذبح الکبش مظلوما پس آنحضرت فرمود که گویا نظر میکنم بسوی حسین که بر او تیر خورده است واز اسب خود بر خاک هلاک در غلطیده است پس ذبح کرده میشود چنانکه ذبح کرده میشود گوسفند در حالتیکه در نهایت مظلومیت است ابن عباس میگوید که چون کلام سید انبیا صلی الله علیه وآله باینجا رسید گریست گریستن شدیدی و از گریه آنحضرت همه اصحاب نیز گریه آغاز کردند بحدیکه صدا ها بناله و فریاد ها بلند شد پس رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد که الهی خداوندا من بنجات تو شکوه میکنم از آنچه خواهد رسید باهل بیت من بعد از من و تشریف برده دولتسرا شد مؤلف دلکباب دیده پر آب گوید که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله از شنیدن بعضی از مظلومیتهای آنحضرت که هنوز وقوع نیافته بود ناله کردند و صیحه کشیدند پس ما شیعیان بعد از استماع و وقوع آن اگر بعوض اشک خون از چشمها جاری کنیم کم است مگر نشنیده اید که در حدیث وارد شده است که چون شمر شریر بر سر بالین آن بزرگوار آمد آه واحزناه و وامصیتاه که آنحضرت از بسیاری جراحت و تشنگی و گرسنگی غش کرده بود پس آن حیای بی ایمان آمد و بر بالای سینه او که صندوق علوم الهی بود قرار گرفت پس آن مظلوم چشم خود را گشود و فرمود که من انت لقد ارتقیت مرتقا عظیما ای ملعون کیستی که بجای بلندی بالا رفته قال انا الشمر از رو سیاه در دنیا و آخرت جواب داد که منم شمر آنحضرت فرمود که این چه روز و چه ساعت است آن ملعون عرض کرد که روز جمعه وقت نماز است آنحضرت فرمود که در این وقت خطیبان امت جدم در شهرهای اسلام در منابر مدح در امیگویند و تو با من این نوع سلوک در فنا زینمایی فقال یا شمر ان رسول الله کان یضع خده علی صدری وانت تجلس علیه آه وامظلوماه وا غریباه که در حدیث وارد شده است که آنجناب فرمود که ای شمر جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله همیشه روی خود را بر سینه من میگذاشت و حال تو بر آن می نشینی وکاکثیرا ما یقبل نحری وانت تصرم علیه الحسام زکریا ای ملعون بسا اکثر جدم گلوی مرا میبوسید و تو اراده داری که تیغ خود را بر آن زنی پس آن مظلوم غریب فرمود که ای شمر روح مظلوم در طرف راست من است و روح یحیی مظلوم بر طرف چپ من است مؤلف اشکبار گوید که نمیدانم کجا بود روح جدش سید انبیا صلی الله علیه وآله و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام که آن مظلوم غریب را بر آن حالت مشاهده کنند و از برای مظلومیت او نوحه و ناله کنند باید و شما ای شیعیان نیز ناله کنند کان از برای بشارت در حق شما همین کافیست که آن شفیع گناهکاران در چنان حالی در فکر ما عاصیان بوده چنانچه در حدیث وارد شده است که قال الهی انی وفیت بعهدک فاوف بعهدک یعنی آن باعث نجات عاصیان روی بدرگاه خداوند عالم کرده عرض کرد که الهی خداوندا من وفا کردم بعهد خود جناب تو هم وفا کن بعهد خود فنودی یا حسین طب نفسا انا اهب لک من العاصین من محبیک عدد ما ترضی یعنی از جانب ملا اعلی ندا رسید که ای حسین دل خوش دار که من خواهم بخشید تو را بقدر رضای تو از گناهکاران از دوستداران را بعدد که تو راضی شوی فقال الان طاب قلبی الموت پس آن کشتی نجات چون این ندا را استماع کرد فرمود که بعد از این گوارا است بر من مردن و کشته شدن و تن بشهادت داد فانا لله وانا الیه راجعون رضا بقضاء الله وتسلیما لامره

## مجلس چهل و هشتم در شهادت آنجناب و ذکر مقدمات آن و بعضی از مکالمات آنجناب با شمر شریر

السلام علی اهل الجزع والبکاء فی مصیبة مولینا سید الشهداء ورحمة الله وبرکاته وبعد بهترین سلامی و کلامی که قلبهای محبین را مجروح میکرداند بجانب خامس آل عبا جناب سید الشهداء روحی له الفداء و دلهای ایشان را بریان و دیده های ایشان را گریان میسازد از زیارت منیعه جناب صاحب الامر عجل الله فرجه است و چه نیکوست که در ابتدای مجالس آن بزرگوار غریب شهید را ببعضی از فقرات زیارت تکلیم نمایم تا محزون و غمگین شویم بلکه گریان شویم و بعد از آن مشغول عزاداری و ناله و نوحه کردیم پس بدانکه از جمله آن زیارت آنست که میفرماید السلام علی من





الذی تحت لقبه تحیی السلام علی من اطاع الله فی سره وعلانیته السلام علی من جعل الله الشفاء فی تربته السلام علی من الاجابة تحت قبته السلام علی من الائمة من ذریته السلام علی المحتسب الصابر السلام علی المظلوم بلا ناصر السلام علی ساکن التربة الزاکیة السلام علی صاحب القبة السامیة السلام علی من طهره الجلیل السلام علی من افتخر به جبرئیل السلام علی من ناغاه فی المهد میکائیل السلام علی من نکثت ذمته السلام علی من هتکت حرمته السلام علی من اریق بالظلم دمه السلام علی المغسل بدم الجراح السلام علی المجرع بکاسات الرماح السلام علی المضام المستباح السلام علی المنحور فی الوری السلام علی من دفنه اهل القری السلام علی المقطوع الوتین السلام علی المحامی بلا معین السلام علی الشیب الخضیب السلام علی الخد الترب السلام علی البدن السلیب السلام علی الثغر المقروع بالقضیب السلام علی الراس المرفوع ای دوستان ولای ناله کنید که این کلماتی که قلبها را بریان و دیده ها را گریان میگرداند اینست که میفرماید السلام علی الاجسام العاریات فی الفلوات یعنی سلام الهی بر آن لبهائی باد که از شدت تشنگی خشکیده بود و هر چند آب میطلبید از احدی جوابی نشنید ای شیعیان آن شاهد کربلا شهید که از شنیدن جوابهائی که شمر شریر بآن مظلوم میداده چشم قلوب جانهای اهل ایمان کباب میشود تا از شنیدن تشنه بودن آنجناب واز برای صدق این مطلب کافیست حدیثی که در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که آن آقای مظلوما جناب سید الشهداء روحی له الفداء بشمر بیحیا فرمود که یا شمر اذا کان لابد من قتلی فاسقنی شربة من الماء یعنی ای شمر هر گاه از کشتن من نمیگذری ولابد مرا بقتل میرسانی پس بمن جرعه از آب بیاشام که بسیار تشنه ام ورؤی انه کان آخر ما یلوک لسانه من العطش ویطلب الماء آه واحزناه و وامصیبتاه که در حدیث دیگر وارد شده است که آن مظلوم در ساعت آخر زندگانی وحیات در نهایت تشنگی بود بحدیکه از شدت تشنگی زبان مقدس خود را میخایید و بدور دهان خود میگردانید و آب میطلبید فقال له الشمر الملعون هیهات واللّه لاتذوق قطرة واحدة من الماء حتی تذوق الموت غصة بعد غصة آه وا ویلاه که شمر ملعون بیحیا عرض کرد که ای حسین هیهات هیهات والله که قطره از آب نخواهی چشید تا آنکه بچشی شربت ناگوار مرگ را که در حالیکه مبتلا باشی بغصه بعد از غصه روی فی البحار ان ذلک اللعین قال یا ابن ابی تراب الست تزعم ان اباک علی حوض النبی یسقی من احبه فاصبر حتی تاخذ الماء من یده ای شیعیان واویلا کنید که جراحات ان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان ای محبان واگریه کنید که آن بیحیای بی ایمان از روی استهزاء و سخریه و سرزنش عرض کرد که ای پسر ابو تراب آیا نیستی تو که گمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر ساقی کوثر است و دوستان خود را آب میدهد پس در این تشنگی صبر کن تا از دست پدرت آب بخوری پس آنجناب بآن شقی فرمود که ویلک اکشف لی عن بطنک یعنی وای بر تو ای ملعون سینه و شکم خود را بگشا فکشف له فاذا هو ابقع وابرص یشبه الکلاب والخنازیر پس چون سینه خود را گشود دیدند که سینه آن ملعون سیاه و سفید و پیس است و شل سینه و شکم سگ و خوک است فقال الحسین علیه السلام صدق جدی رسول الله صلی الله علیه وآله فیما قال یعنی آن بزرگوار فرمود که راست فرمود جدم رسول خدا در آنچه فرموده قال وما قال قال علیه السلام کان یقول لابی یا علی یقتل ولدک هذا رجل ابرص ابقع اشبه الخلق بالکلاب والخنازیر ای دوستان سید مظلومان شمر شریر عرض کرد که جدت چگفته است فرمود که مکرر جد بزرگوارم بپدرم میفرمود که یا علی بدانکه این فرزند تو حسین را بقتل میرساند مرد ملعونیکه پیس و سیاه و سفید است و شبیه ترین خلق است بسگها و خوکها آه وامصیبتاه و واحزناه که در حدیث وارد شده است که چون آن رانده شده درگاه الهی این سخن را از آن برگزیده حضرت باری شنید بر غیظ و غضب او افزوده شد و در حال شدت غیظ عرض کرد که والله لا اقتلک غیری ولاذبحنک من قفاک لکون

ذلک اشد من عذابک آه واویلاه و واحزناه که آن بیحیای بی ایمان با شدت غیظ و طغیان عرض کرد که یا حسین والله که ترا امروز
شهید کردم مگر من پس آن ملعون در دنیا و آخرت کاری کرد که نه قلم را یارای تحریر آن و نه زبان را قوت تقریر و نه هر کس که بوئی از اسلام در بدن
اوست قلبش راضی میشود که بشنود که لنگه با آن قوت قلب پیغمبر آخر الزمان و قرة العین امیر مؤمنان و پرورده آغوش سیده
نساء عالمیان چه کرد آه و حزناه و واکرباه و واغوثاه نمیدانم که شیعیان را بی آقا و بی مقتدا و بی امام کرد و یا اینکه
قلبهای ایشان را بریان و دیدهای ایشان را گریان کرده و آه و ناله ایشان را سوزان گردانیده که اگر در عوض اشک خون
گریه کنند قلبهای ایشان از اندوه و حزن خالی نخواهد گردید الله الله لاحول ولاقوة الا بالله در این مصیبت هرچه بگوییم کمست و هرچند
ناله و نوحه و گریه کنیم اندکست آه آه و مظلوماه که ناگاه از میان قتلگاه نعره الله اکبر بلند شد پس چون لشکر کوفه و شام ندا را
شنیدند همه یکدفعه گفتند الله اکبر که ناگاه ملعونی رو بطرف خیمه عمر سعد لعین کرده فریاد زد که البشر البشر ایها الامیر بدرستیکه
شمر شریر کار فرزند فاطمه طاهره را ساخت والله متحیرم که چه میگوییم و چه می شنویم و نمیدانم که چرا از ناله و صیحه هلاک نمیشویم
در حدیث است که دختران و زنان که در خیمهای بی حیا نشسته بودند شنیدند که ناگاه از میانه قتلگاه و لشکرگاه ندای الله اکبر بلند شد
متحیر شدند که چه روی داده چون نظر بجانب قتلگاه نمودند آه آه آه آنچه هرگز هیچ دیده نبیند و هیچ گوشی نشنود دیدند که شمر شریر
بی ایمان سر سرکرده شهیدان را بر نیزه سی و هشت ذرعی بلند کرده و این تکبیر گفتن بجهة آن بوده پس از آن یکمرتبه صیحه وا محمداه و وا علیاه
و وا فاطمتاه و وا حسناه و وا حسیناه و وا مظلوماه و وا شهیداه و امثال این کلمات صادر شد و چندان در خیمه ها گریان و ضیوه و ناله
شد که ملائکه آسمانها و زمینها بناله و نوحه در آمدند اینها که کنند کان ملتفت شوید بآنچه جناب صاحب الامر عجل الله فرجه للانتقام در
زیارت معجزه فرموده و چه قیامت آنجناب کرده بی اختیار نوحه و ناله کنید در آنجا که میفرماید وَ فُقِدَ بِفَقْدِکَ التَّکْبِیرُ وَ التَّهْلِیلُ
وَ التَّحْرِیمُ وَ التَّحْلِیلُ وَ التَّأْوِیلُ وَ التَّنْزِیلُ یعنی ای جد بزرگوار و ای شهید بدست اشرار بشهادت جناب تو برطرف شد تکبیر و تهلیل
و تحریم و تحلیل و تأویل و تنزیل وَ ظَهَرَ بَعْدَکَ التَّغْیِیرُ وَ التَّبْدِیلُ وَ الْإِلْحَادُ وَ التَّعْطِیلُ وَ الْأَهْوَاءُ وَ الْأَضَالِیلُ وَ الْفِتَنُ وَ الْأَبَاطِیلُ
و ظاهر شد بعد از کشتن جناب تو تغییر در دین خداوند و تبدیل آن و کفر و تعطیل احکام الهی و عمل کردن خلق بهوا و هوس خود و بآنچه باعث
گمراهی و فتنه است و باب رونق و جلت ایدوستان و انیا لکنندگان بدانید که در احادیث بسیار وارد شده است که در وقت شهادت
آن مظلوم ارکان زمین بزلزله در آمد و بادهای سیاه وزید که در میان آن بادهای قرمز میوزید که هیچ دیده چنین چیزی را مشاهده نمیمود
حَتَّی ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ تا آنکه آن گروه شقاوت پژوه گمان کردند که عذاب بر ایشان نازل شد و در کتاب
بحار الانوار روایت کرده است که بعد از شهادت آن بزرگوار شخصی را دیدند که در میانه لشکر عمر بن سعد نعره میکشید با و گفتند چرا نعره میکشی
فَقَالَ لَهُمْ وَ کَیْفَ لَا أَصْرُخُ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَائِمٌ یَنْظُرُ إِلَی الْأَرْضِ مَرَّةً وَ یَنْظُرُ إِلَی حَرْبِکُمْ مَرَّةً وَ أَنَا أَخَافُ أَنْ یَدْعُوَ اللَّهَ عَلَی أَهْلِ الْأَرْضِ
فَأَهْلِکَ فِیهِمْ آنمرد در جواب ایشان گفت که چگونه نعره نکشم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بینم که در میان میدان ایستاده
است و گاهی نگاه بزمین میکند و گاهی نظر بمیدان قتال و جهاد میکند و من میترسم که بر اهل زمین نفرین کند و من در میانه ایشان هلاک
شوم پس بعضی گفتند که این مرد دیوانه شده است کشش بنحو او مده و جمعی از دانشمندان ایشان گفتند که بحق خداوند قسم که ما کاری
برای هلاکت نفس خود کردیم زیرا که برای خوشنودی حرامزاده بقتل رسانیدیم آقای همه جوانان اهل جنت را پس از لشکر عبید زیاد
بیرون شده پی کار خود رفتند و در حدیث است که از معصوم علیه السلام سؤال کردند که آن نعره زننده که بود فرمود که آن جبرئیل
امین بود و الله اگر از جانب خداوند ماذون میشد هر آینه بر ایشان چنان صیحه میزد که روحهای ایشان از بدنهای ایشان مفارقت نمیکرد





و بسوی جهنم میشتافت ولکن خداوند مهلت داده است ایشان را تا زیاد کنند در گناهان خود تا آنکه زیاد شود در عذاب ایشان
در کتاب بحار از ام سلمه روایت شده است که میفرماید که در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بر فرق مبارکش گرد و غبار
بسیار بود من عرض کردم که چه شده شما را که چنین غبار آلوده اید فَقَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَیْنِ آنِفاً در جواب فرمود که ای ام سلمه
اینک از قتلگاه فرزندم حسین آمده ام مؤلف گنهکار گوید که والله متحیرم که سید انبیا صلی الله علیه و آله بر چه حال بود آن وقتی که فرزند
دلبند عزیز کرده خود را دید که با بدن چاک چاک سوراخ سوراخ بر خاک و خون کربلا مسلطه و چگونه صبر و بردباری نمود
در آن وقتی که مشاهده فرمود که شمر ملعون با آنجناب کرد آنچه کرد لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم صبرا یا رسول الله علیک و علی آلک
ولاسیما علی الحسین صلوات الله ابد الآبدین و علی اعدائهم لعاین الله و سراة الداهرین

## مجلس چهل و نهم در مراجعت ذو الجناح اسب بخیمه

السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ الْحُزْنِ وَ الْبُکَاءِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ و بعد الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَوَّرَ مَجَالِسَنَا بِنَشْرِ مَنَاقِبِ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ زَیَّنَ
أَلْسِنَتَنَا بِذِکْرِ مَصَائِبِ خَامِسِ أَصْحَابِ الْکِسَاءِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ الشُّکْرُ لِلَّهِ الَّذِی طَهَّرَ صَحَائِفَنَا مِنَ الْمَعَاصِی بِالْبُکَاءِ عَلَی قَتِیلِ الْأَعْدَاءِ وَ شَرَحَ صُدُورَنَا بِبَسْطِ
مَفَاخِرِ مَعْدِنِ الْوَفَاءِ وَ مَنْبَعِ الْوَلَاءِ وَ الْبَلَاءِ وَ إِخَالَةِ الْفِدَاءِ وَ انْتِقَالِهِ الْوَفَاةَ فَوَ اللَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَنَّهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ الَّتِی
قَامَ بِهَا السَّمَاءُ بَلْ جَلَّ مَا خَلَقَهُ بَارِئُ الْأَشْیَاءِ آه آه فَلِذَا نَبْکِی عَلَی شَهَادَتِهِ بِمَا یُرَی وَ مَا لَا یُرَی بِجَمِیعِ الْأَجْزَاءِ آه آه فَیَصِلُ الْبُکَاءُ
إِلَی أُمِّهِ فَیُسْعِدُهُ الزَّهْرَاءُ وَ إِلَی جَدِّهِ سَیِّدِ الْأَنْبِیَاءِ وَ بِهِ یُؤَدَّی حَقُّ الْأَوْلِیَاءِ وَ یُورِثُ الْحَشْرَ مَعَ مَنْ عَلَیْهِ الْبُکَاءُ یَوْمَ الْجَزَاءِ آه و اخجلتاه من قلة
حُزْنِنَا وَ بُکَائِنَا وَ عِظَمِ الْجَزَاءِ آه مِنَ الْخَطَایَاتِ ذَوَاتِنَا فَکَیْفَ بِأَعْمَالِنَا وَ جَلَالَةِ النِّحْلَةِ وَ الْعَطَاءِ یَا سَادَاتِی وَ یَا آلَ اللَّهِ أَبْدِعْنَا اللَّهُ مَرْدُودٌ
مِنْ فَاضِلِ طِینَتِکُمْ لَا نَقْدِرُ عَلَی مَنْعِ أَنْفُسِنَا عَنِ الصُّرَاخِ وَ الْبُکَاءِ عِنْدَ ذِکْرِ رَزَایَاکُمْ وَ آفَاتِهِ الْعُزَاءِ فآه وادیلاه و واحزناه کلما أنَّ
أَنَّ سَیِّدَ الْمَظْلُومِینَ کَانَ مُلْقًی فِی الْبَیْدَاءِ وَ فَرَسُهُ یُحَمْحِمُ عَلَیْهِ وَ یَشَمُّ رَائِحَتَهُ وَ یُقَبِّلُهُ وَ یُمَرِّغُ فِی الدِّمَاءِ تَمَنَّی أَنْ یَجْرِیَ مِنْ أَعْیُنِنَا بَدَلَ الدُّمُوعِ
الدِّمَاءُ آه و احرقتاه کلما اختلج ببالنا أن زینب المظلومة قالت یا سکینة لعل أن یکون مع فرس أخی الماء فلما نظرت نادت یا عمتاه
قُتِلَ وَالِدِی وَ أَبِی فِی الْبَیْدَاءِ فَخَرَجْنَ مِنْ فُسْطَاطٍ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ وَ رَجَوْا أَنْ یَکُونَ لَهُ الْفِدَاءُ آه و اصیحتاه و وا
صراخاه کلما اختلجت ببالنا کلمات البنات و سؤالات المخدرات عن الفرس الملطخ بالتراب و الدماء و تسمع بأذن نیا الملهفة صراخها
و ضجیجهن تقول لیت الموت أعدم لقاها فلاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لاسیما علی سید المقتولین
و سید المظلومین و سید المرجومین و علی محببه الباکین الآن و من الصارخین خصوصا الحاضرین و لعنة الله علی أعدائهم و ظالمیهم دوام خلود
المنافقین فی أسفل السافلین ثم بعد أعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله عز و جل فی سورة الرعد اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ
بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا یعنی خداوند آنچنان خدائیست که بلند فرموده است آسمانها را بغیر ستونی که به بینید شما آنرا و در حدیث در تفسیر این آیه
میفرماید که از برای آنها ستون هست و لکن نمی بینید شما آنرا و در حدیث قدسی میفرماید قَامَتِ السَّمَاوَاتُ بِاسْمٍ مِنْ أَسْمَائِی
وَ مَا تَقِیمُ نُفُوسُکُمْ بِجَمِیعِ الْآلَاءِ یعنی ای فرزند آدم برپاست آسمانها باسمی از اسمهای من و برپا و معتدل نمیشود نفسهای شما بتمام اسماء و از جمله
معانی عالیه این حدیث اینست که در زیارت جامعه کبیره اشاره بآن شده است که بِکُمْ یُمْسِکُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ یعنی
بشما ال محمد نگاه میدارد خداوند آسمانها را از اینکه واقع شود بر زمین پس هرگاه ایشان عمود آسمانها شدند و بسبب و برکت ایشان همه آنها

برپاست مطالب عالیه بسیار از این مطلب فهمیده میشود که از جملهٔ آنها اینست که در وقت استراحت و سکون و آرامی ایشان همهٔ آنها نیز در راحت و آرامند و در وقت اضطراب و بیقراری ایشان همهٔ آنها در اضطراب از آنجمله در وقت فرح و شادی ایشان همهٔ آنها شاد و مسرور و فرحناک اند و در وقت حزن و ناله و گریهٔ ایشان همهٔ آنها محزون و نالان و گریانند بلکه از احادیث و اخبار متعدده معلوم میشود که ایشان عمود اند از برای همهٔ اشیاء و همهٔ مخلوقات بالتبع با آن بزرگواران بدانگونه اند و در احادیث خصوصاً در آنچه در احوال مظلوم کربلا وارد شده است گریستن همهٔ آنها در مصیبت شهید مظلوم شده است مثل آنچه حضرت صادق علیه السلم میفرماید که چون خامس آل عبا را شهید کردند گریست بر آنحضرت آسمانهای هفتگانه و آنچه در آنهاست و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنهاست و آنچه در میان آنهاست و آنچه در گردش و حرکت در بهشت و جهنم از مخلوقات پروردگار ما پس حضرت فرمود که مایری و مالایری بکی علی ابی عبدالله علیه السلم یعنی آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود گریست بر جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلم پس آنحضرت فرمود مگر سه چیز که بر آن بزرگوار نگریست راوی میگوید که من عرض کردم که فدای تو شوم آن سه چیز چه چیز است که بر آنجناب نگریست آنحضرت فرمود که بصره و دمشق و آل عثمان علیهم لعنة الله و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که حضرت صادق علیه السلم براوی حدیث که زراره است فرمود که یا زراره بدرستیکه آسمان گریست بر حضرت امام حسین علیه السلم چهل صباح بخون و بدرستی که زمین گریست بر آنجناب چهل صباح بسیاهی و بدرستیکه آفتاب گریست چهل صباح بکسوف و سرخی و بدرستیکه کوهها پاره پاره شدند و اجزاء آنها متفرق گردید و بدرستیکه دریاها بموج و خروش آمدند و بدرستیکه جمیع ملائکه گریستند تا چهل صباح بر حضرت امام حسین علیه السلم و بعد از شهادت آن مظلوم زنی از ما خضاب و روغن بر موی و بدن خود نمالید و سرمه نکشید و خلخال بر پا نکرد تا آنکه سر عبیدالله بن زیاد ملعون را از برای ما آوردند وَمَا زِلْنَا فِي عَبْرَةٍ بَعْدَهُ و ما همیشه در گریه ایم بعد از قتل او و عادت جدم بر این جاری شده بود که هر وقت که یاد میکرد او را میگریست تا آنکه ریش مبارکش پر از اشک میشد و آنقدر میگریست که هر کس او را میدید از گریهٔ او بگریه درمیآمد و دلش براو میسوخت و بدرستیکه ملائکه که در اطراف قبر آن شهید مجاورند آنقدر در مصیبت او گریه میکنند که از گریهٔ ایشان بگریه درمیآید هر چه ملائکه در هوا و در آسمانست و بتحقیق که چون روح مقدس آنحضرت از بدن پاره پاره اش بیرون رفت جهنم چنان آه سوزناکی در مصیبت او کشید که نزدیک بود که از شدت آن زمین شق شود و بتحقیق که بیرون رفت روح پلید ابن زیاد علیه اللعنة از جسد نجسش و روح کثیف یزید بن معاویة علیهما اللعنة از بدن خبیثش پس از شدت غیظ و خشم بر ایشان چنان جهنم نعره کشید که اگر خداوند او را منع نمیفرمود ملائکه خزنهٔ جهنم را که او را حبس کنند هر آینه میسوخت هر کسیکه بر روی زمین بود و اگر خداوند اذن میداد او را هر آینه باقی نمیماند چیزی الا آنکه همهٔ آنرا فرو میبرد و لکن او از جانب خداوند مامور است بصبر و آرامی و بتحقیق که او چندین دفعه طغیان و سرکشی کرد از برای سابان خود الا آنکه از شدت خشم خواست که اهل آنجناب را بسوزاند تا آنکه جبرئیل آمد و بال خود را براو زد و او را حبس کرد و ساکت شد و بدرستیکه جهنم مدام بر آن مظلوم گریه و نوحه میکند و سوزش خود را آماده میکرداند برای کشندگان آن مظلوم و اگر از برکت وجود حجتهای الهی جل شانه العالی که بر روی زمین بوده اند و خواهند بود نمیبود هر آینه زمین پاره پاره میشد و سرنگون میکردید بر اهلش پس بسیار نمیآید بر زلزلهٔ او مگر در نزدیکی و از بعضی اخبار ظاهر میشود که اگر حجت الهی معدوم شود جمیع اشیاء معدوم میشوند وَمَا عَيْنٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ وَلَا عَبْرَةٌ مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ وَدَمَعَتْ عَلَيْهِ یعنی هیچ چشمی محبوبتر نیست در نزد خداوند از چشم که بر این بزرگوار گریه کند و هیچ گریه مرغوبتر نیست در نزد او از آن اشکی که بر آن مظلوم جاری گردد وَمَا مِنْ بَاكٍ يَبْكِيهِ إِلَّا وَقَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ وَأَسْعَدَهَا عَلَيْهِ و نیست هیچ گریه کننده که بر آن مظلوم گریه کند مگر آنکه بتحقیق که وصل کرده است با فاطمه طاهره و یاری کرده است او را بگریهٔ خود و وصل



در ثواب گریه کردن



جمیع ۲

رسول الله صلی الله علیه و آله و ادای حق ما نموده یعنی و آنکه گریه کننده وصل کرده است با حضرت رسول و ادا کرده است حق ما اهل بیت را مؤلف گوید که نفدای الطاف و مهربانی اهل بیت علیهم السلم شویم که با آنکه حقهای ایشان در دین و دنیا و عقبا بر همهٔ مخلوقات از همه جهت نه بقدر یست که کسی تواند احصاء نماید و ایشان گریستن ما را در این مصیبت باعث ادای جمیع حقوق خود فرموده اند اینجا نیز ما نفدای تربت و مزار مظلوم کربلا باد که گریستن بر او از برکت جناب او بقدری بلند مقام میشود که در عوض حقوق ایشان محسوب میگردد پس حضرت فرمود که هیچ بنده نیست که محشور گردد در قیامت مگر آنکه گریانست بغیر از گریه کنندگان بر جدم خامس آل عبا علیه السلم که او محشور میشود با دیدهٔ شاد و روشن و مدام بشارت میرسد باو و روزی او آثار خوشحالی پیدا است و خلق در جزع و فزعند و ایشان در نهایت طمانیت اند و خلق در محل حساب گرفتارند و ایشان در سایهٔ عرش الهی جل شانه العالی با جناب سید الشهداء علیه السلم مشغول صحبتند و خائف نیستند از بدی حساب هر چند بایشان میگویند که داخل بهشت شوید راضی نمیشوند و اختیار میکنند مجلس و صحبت آنحضرت را و بدرستیکه حور العین رسولان میفرستند بجانب ایشان و پیغام میدهند که ما و غلمان مخلدین در جنت بسیار مشتاقیم ببوی شما پس ایشان سر از مجلس خود بالا نمیکنند و بجانب آنها نظر نمیکنند از بسیاری آنچه ملاحظه میکنند در مجلس خود از خوشحالی و کرامتهای الهی و بدرستیکه دشمنان ایشان بعضی به پیشانیهای خود آویخته شده در آتش و بعضی دیگر در آتش فریاد میکنند و میگویند ای وای که نیست از برای ما شفاعت کنندگان و نیست از برای ما دوستی با خویشی که شفاعت کند ما را و ایشان می بینند مکانهای خود را در بهشت و حسرت میخورند که نمیتوانند بانجا روند و بدرستیکه ملائکه از جانب حوریان و خزینه داران کرامتهای باغ جنان پیغام میآورند برای شیعیان و محبان و اظهار میکنند زیادی شوق آنها را بایشان پس ایشان در جواب میگویند که انشاء الله تعالی بعد از این خواهیم آمد و چون که ملائکه این جواب را به بهشتیان میرسانند و خبر میدهند بایشان از کرامتهائی که در مجلس دیده اند و قرب محبان را در خدمت آقای مظلوم ما و آقای جوانان اهل جنان اروا لها الفداء زیاد میشود شوق ایشان بشیعیان و مضاعف میگردد سرور ایشان پس چون شیعیان و محبان این مراتب عالیه و مقامات متعالیه را ملاحظه نمایند بگویند که حمد و سپاس مر خداوندی راست که رفع فرمود از ما هول فزع روز بزرگ را و جزع روز قیامت را و نجات داد ما را از آنچه بودیم که میترسیدیم پس میآورند از برای ایشان حیوانهای سواری و طبقهای نیکو میگسترانند بر ایشان پس ایشان سوار میشوند و زبانهای خود را بآواز جلی بحمد و ثنای الهی میگشایند و مدام با حمد و ثناء و صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میروند تا آنکه داخل منازل خود در جنت میگردند اللهم اجعلنا منهم بحق محمد و آله الطاهرین و لا سیما سید المظلومین صلی الله علیهم اجمعین مؤلف گوید که ای شیعیان و ای محبان چون قدر و منزلت خود را دانستید و مرتبهٔ اشک چشم خود را دانستید سزاوار است که در وقت شنیدن مصائب آقای همهٔ شهیدان چندان ناله و نوحه و گریه کنیم که در زمرهٔ همهٔ آن بزرگواران محشور گردیم و کافیست از برای محزون شدن و نالان و گریان گردیدن این حدیث شریف که حضرت امام رضا ارواحنا له الفداء فرموده است که ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند در آنجا جهاد و قتال را فَاسْتُحِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَهُتِكَتْ فِيهِ حُرْمَتُنَا وَسُبِيَتْ فِيهِ ذَرَارِيُّنَا وَنِسَاؤُنَا یعنی پس اشقیای این امت کاری کردند که حلال شد در آن ماه خونهای ما و هتک شد در آن حرمت ما و اسیر کرده شد در آن اولادهای ما و زنان ما و آتش برافروخته شد بر خیمهای ما و بغارت برده شد آنچه در آن بود از اسباب و اموال ما و اصلا رعایت کرده نشد حرمت رسول خدا در حق ما إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ وَأَوْرَثَنَا الْكَرْبَ وَالْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی بدرستیکه روز مصیبت جناب امام حسین علیه السلم یعنی مصیبت روز عاشورا مجروح گردانیده است پردهای چشمهای ما را و جاری و ریزان گردانیده است اشکهای ما را و ذلیل گردانیده است عزیز ما را در زمینی که اسم آن کربلا است که از آن زمین بارث داده است با اندوه و بلای چند را که فراموش

نمیشود

نیشود تا روز قیامت پس بر مثل حضرت امام حسین علیه السلم باید گریه کنند گریه کنندگان پس بدرستی که گریه بر آن مظلوم میریزد گناهان بزرگرا
پس فرمود که از عادت پدر بزرگوارم جناب موسی بن جعفر این بود که هرگاه ماه محرم داخل میشد دیگر کسی آنجناب را خندان نمیدید و علی
الدوام آثار حزن و اندوه از سیمای مبارکش ظاهر بود تا آنکه ده روز از آن ماه میگذشت پس چونکه روز عاشورا داخل میشد آنروز روز مصیبت
و روز حزن و روز گریه آنجناب بود وکان یقول هذا الیوم الذی قتل فیه الحسین علیه السلم فلو علم الباکون ای اجر یجوزون لتمنوا ادوام
دوام هذا الحال حتی المآل پس دوستان بشنوید کلام امام خود موسی ابن جعفر را و بآنحضرت اقتدا کنید در گریه و زاری تا بآجرها و ثوابهای آن
کامیاب گردید پس بدانید که آنحضرت در روز عاشورا اگر رمیفرمود که امیت آن روز بیکشته شده است در آن حضرت امام حسین پس اگر
میدانستند گریه کنندگان بر آن مظلوم که چه اجرها مزد داده میشوند هر آینه آرزو میکردند که ایکاش علی الدوام در مجلس تعزیه بودیم و
تا روز قیامت گریه و ناله و نوحه میکردیم مؤلف گوید که اگر چه الحمد لله رب العالمین که از جانب پروردگار جلیل اجرهای جمیل
و مزد جزیل است لکن نظر کاملین و موحدین بر اجر و مزد نیست بلکه چون از فاضل طینت آن بزرگواران علیهم السلم خلق شده اند در اخلاص
و ارادت و جان نثاری نتوانند خودداری کنند و در نزد استماع مصائب ایشان نمیشود که محزون و گریان نشوند و آنکه کار
از برای نوحه و ناله کلام جناب صاحب الامر عجل الله فرجه که در زیارت ناحیه میفرماید که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات
یعنی ای جد بزرگوار ای بحر فاردت اسرار تحقیق که بتعجب در آمدند از بسیاری صبر جناب تو جمیع ملائکه همه آسمانها و احدقوا بک
من کل الجهات زیرا که از جمله کارهائیکه آن ملاعین کردند این بود که از همه طرف بدور ماه وجودت احاطه کردند و اثخنوک بالجراح
آه آه و آنقدر آلات حرب بر جسد شریف زدند که گوشت و پوست آماس و ورم کرده بود و حالوا بینک وبین الرواح
وآه آه حایل شدند در میان جناب تو و مراجعت کردن بوطن خود ولم یبق لک ناصر وانت محتسب صابر آه آه
که کار را بجائی رسانیدند که باقی نماند از برای تو یاوری و جناب تو محض رضا و خوشنودی آلهی صبر میکردی تذب عن نسوتک واولادک
و دفع اشرار از زنان و اولاد خود مینمودی حتی نکسوک عن جوادک آه و اخرناه که آخر الامر از ذو الجناح سرنگونت نمودند
آه واویلاه که در حدیث است که از نیزه که صالح بن وهب حرامزاده بر پهلوی آن مظلوم زد از ذو الجناح در غلطید فهویت
الی الارض جریحا آه آه که از ذو الجناح بر زمین افتادی با بدن مجروح تطؤک الخیول بحوافرها آه و مصیتباه که لگدکوب
کردند جسد مقدس ترا اسبها وتعلوک الطغاة ببوارها و بلندی جستند بر تو طاغیان بعلت شدت فساد شان قد رشح للموت
جبینک آه آه که در آنوقت قطرات عرق موت بر پیشانی نورانیت ظاهر گردیده بود مؤلف محزون گوید که چگویم آه
که آن عرقها عرق خونهائی بود که از صدمه تیر و سنگ پیشانی آنجناب سوراخ و مجروح گردیده بود واختلفت بالانقباض و
الانبساط شمالک ویمینک آه آه که از شدت اذیت جراحتها طرف راست و چپت گاهی بر هم کشیده میشد و جمع میگردید و
گاهی از یکدیگر دور و جدا میگردید تدیر طرفا خفیا الی رحلک وبیتک آه و مصیتباه که در آنحال گاهی بزیر چشم نگاه
حسرت میفرمودی بجانب خیمها و اسباب و دختران خود وقد شغلت بنفسک عن ولدک واهالیک آه واویلاه و وا اسفاه
که در آنحال آنقدر بخود مشغول شده بودی که توجه بحفظ فرزند و عیال نمودی مؤلف نالان گوید که در حدیث است که در وقت
شهادت آن مظلوم از جناب الهی که بخاک و خون میغلطید شخصی در میان لشکر ابن سعد ظاهر شد و بصدای بلند نعره میکشید پس لشکریان
از سبب آن سؤال کردند گفت وای بر شما من رسول الله صلی الله علیه وآله را که در میانه میدان کارزار ایستاده گاهی نظر بجانب
آسمان میفرماید و گاهی نظر بجانب زمین و گاهی نظر میفرماید بسوی شما و میترسم که نفرین فرماید بر شما پس هلاک کند هرکس را که





بر روی زمین است و در کتاب بحار روایت کرده است که در وقت شهادت آن مظلوم غریب علیه السلم بلند شد در آسمان غباری شدید
سیاه تاریک کننده که در میان آن میوزید باد سرخی و هوا بنحوی تیره و تار گردید که هیچ چشمی چیزی را نمیدید حتی آنکه قوم گمان کردند که عذاب
آلهی بر ایشان نازل شد پس آنقوم بقدر ساعتی بر همان حال باقی ماندند و همه متحیر و سرگردان بودند که آیا قیامت امر بکجا خواهد آمد
پس چون هوا اندک روشن شد دیدند که ذو الجناح زین واژگون از میان گرد و غبار شیهه کشان و ناله کنان پیدا شد و روانه جانب قتلگاه
شهیدان گردید پس ناگاه نظر ابن سعد ملعون بآنحیوان افتاد پس بلازمین خود امر کرد که آنرا بگیرید و نزد من آورید و آن از اسبهای نیکوی
خیل رسول خدا صلی الله علیه وآله بود پس همه سواران با مر آن بی ایمان بگرد آنحیوان در آمدند و خواستند که آنرا بگیرند پس آنحیوان گاهی لگد میزد
و گاهی دندان میگرفت تا آنکه جماعت بسیاری از آن اشقیا را بقتل رسانید و ابن شهر آشوب رحمه الله میگوید که چهل نفر از پیادگان ایشان را
بدرک نار فرستاد و سواران بسیاری را آنحیوان از اسبهای ایشان بر خاک هلاک انداخت پس دیدند که نمیتوانند او را بگیرند ابن سعد پلید فریاد کرد
که وای بر شما دور شوید از او و او را بحال خود گذارید تا معلوم شود که چه اراده دارد و چون آنحیوان بسته زبان از شر آن منافقان بی ایمان ایمن شد
شیهه کشان و گریه کنان در میانه کشتگان میگردید و نعش کشته صاحب خود را میطلبید آه و اخرناه و دو مصیبتاه که چون صاحب خود را که در
خاک و خون آغشته دید فجعل یشم رائحته ویقبله بفمه ویمرغ ناصیته وهو مع ذلک یصهل ویبکی بکاء الثکلی حتی اعجب کل من حضر
آه آه و اخرناه که کاریکه ذو الجناح کرد این بود که اول صاحب خود را بسیار بو بوئید و بعد عضا او را بوسید آه آه که بعد از آن
پیشانی خود را بخون آنسرور رنگین ساخت و همین ناله میکرد مانند زن فرزند مرده خلاصه آنکه ذو الجناح از گریه و ناله و فغان کاری
کرد که همه حاضران بتعجب آمدند صاحب مناقب روایت کرده است که آنحیوان پیشانی خود را بخون صاحب خود رنگین کرد وابن شهر آشوب
نقل کرده است که تمام بدن در خون آن شهید بغلطید آه و اخرناه و دو مصیبتاه که آنحیوان آنقدر خود را بزمین و اژگون شده بخاک و خون
غلطید و خونریزان و ناله و نوحه و نعره کنان از قتلگاه شهیدان از برای خبر کردن زنان روانه خیمه بیکسان شد و از آنست که جناب صاحب
الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه میفرماید که واسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا یعنی و بسرعت دوید
اسب تو ای جد بزرگوار در حالیکه از اضطراب و دهشت رم کرده بود پس روانه جانب خیمگاه گردید در حالیکه ناله و شیهه میکرد و میگریست
و در حدیث است که چنان شیهه و ناله از جگر بر کشید که جمیع صحرای کربلا از ناله او پر شده بود ای دوستان و اینها که کنند کان اگر ما از
زبان آنحیوان بسته زبان غافلیم و نمیدانیم که چه میگفت بدانید که در کتاب بحار روایت کرده است که جناب اقدس آلهی در احادیث قدسیه در طور
سینا بحضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلم احوال شهادت این مظلوم را که بزبان بی زبانی وحی فرموده از آنجمله احوال ذو الجناح را
وحی فرموده فقال یا موسی تقتله امة جده الباغیة الطاغیة فی ارض کربلا وتنفر فرسه ویحمحم ویصهل ویقول فی صهیله الظلیمة الظلیمة من امة قتلت
ابن بنت نبیها یعنی ای موسی بقتل میرسانند مظلوم کربلا حسین را امت سرکش طغیان کننده جدش در زمینی که اسم او کربلا است پس جولان
در میآید اسب او و ناله و فریاد میکند و در شیهه خود میگوید که کیست دادخواه من و پس گیرنده صاحب من از این ظالمان بی ایمان که کشتند
پسر دختر پیغمبر خود را بدانکه در کیفیت اطلاع یافتن زنان و کودکان بر شهادت آقای مظلومان اختلافست از بعضی از احادیث
معلوم میشود که پیش از مراجعت ذو الجناح مطلع شدند و از بعضی از احادیث و کتب علما معلوم میشود که بعد از مراجعت ذو الجناح مطلع شدند چنانچه
در بعضی از کتب تعزیت است که همه زنان و کودکان مهموم و مغموم در انتظار جناب سید الساجدین علیه السلم حلقه ماتم زده بودند که آیا ایشان را
خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد آه آه که ناگاه جناب زینب خاتون دلخون صدای شیهه مرکب برادر با جان برابر را شنید پس رو
مبارک را بجانب سکینه خاتون دلخون کرده فرمود که یا بنیة هذا فرس اخی الحسین قد اقبل ولعل معه شیئا من الماء فقومی واستقبلیه

اُنتِ اَوّلا یعنی ای دختر که سکینه صغیره بنگ صدای شیههٔ اسب برادرم حسین میاید شاید که با او قدری آب بوده باشد پس تو اول استقبال کن او را
که اول تو آب بیاشامی آه آه پس آنخود که تشنه و گرسنه دل پیش از همه زنان چون سپند از جای برجست و مقنعهٔ خود را بر سر کرده و از خیمه بیرون
آمد آه آه که ناگاه نظر آن طفل بذو الجناح بی صاحب خون آلوده زین واژگون افتاد آه و مصیبتاه که مقنعه از سر کشیده و بی اختیار ناله بر کشید
و گفت اَلا یا عَمّاهُ قُتِلَ وَالِدی الْحُسَیْن یعنی ای عمه جان وای پناه بیچارگان والله که پدر بزرگوارم حسین کشته شده است پس چون جناب زینب
و آنخواهر غم دار رنج و تعب صدای آن طفل را شنید از جا جست و با سایر زنان روانه جانب ذو الجناح شدند نظر بهمین حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه
للانتقام در زیارت ناحیه میفرماید که فَلَمّا رَأَیْنَ النِّساءُ جَوادَکَ مَخْزِیّاً وَ نَظَرْنَ سَرْجَکَ عَلَیْهِ مَلْوِیّاً بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَی الْخُدُودِ لاطِماتِ
الْوُجُوهِ سافِراتٍ وَ بِالْعَوِیلِ داعِیاتٍ وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ یعنی ای جد بزرگوار ای شهید بی‌سر شهراده چون دیدند زنان اسب ترا مانده شده و زین
واژگون همه از خیمه‌ها بیرون دویدند با موی پریشان و سیلی غم بر صورت زنان در حالتی که آماده شده بودند از برای اسیری
کوفیان و شامیان و قرین که دیده بودند با آه و ناله و فغان و پس از آنکه بودند عزیزان خداوند عالمیان و برگزیده‌های پیغمبر آخر الزمان خوار
و ذلیل گردیده بودند در نزد دشمنان بی ایمان و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که چون نظر جناب ام کلثوم خاتون مغموم
بر هیئات ذو الجناح افتاد دو دست غم بر فرق خود زد و ناله جانکاه بزرگان و کشتگان خود را ندا کرد و گفت وا محمداه وا جداه وا نبیاه
وا ابا القاسماه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه هذا حسین شما که در بیابانها چون نخل بلند در زمین کربلا افتاده مَجْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفاءِ
مَسْلُوبُ الْعِمامَةِ وَ الرِّداءِ آه وا ویلاه و وا مصیبتاه که سر مقدس او را از پشت سر بریده‌اند و سر نور ریش را بی عمامه و ردا گردانیده‌اند
ای شیعیان و اینها گفتند تا چون آن زنان حیران از پیر و جوان بدور آن حیوان حلقه ماتم زدند صداها بناله و فغان از قلبهای شکسته آن بی پناهان از زمین
باسمان بالا میرفت و هر غم دیده بنوای هر مصیبت کشیده بزبانی ندبه و نوحه میکرد و هیچ از ایشان گفت که یا ذو الجناح لَیْسَ لَکَ الْوَفاءُ
لِمَ ذَهَبْتَ وَ ما رَجَعْتَ بِهِ یعنی ای ذو الجناح بی وفائی کردی چرا او را بمیدان بردی و تنها در دست آه آه کو یا سکینه خاتون از او سؤال کرد
هَلْ سُقِیَ أَبی أَمْ قُتِلَ عَطْشاناً یعنی ای ذو الجناح آیا پدر بزرگوار تشنه گرسنه‌ام را آب دادند آه آه یا آنکه او را تشنه شهید کردند و دلسوخته‌ای
فرمود که لِمَ خَرَجْتَ مِنْ بَیْنِ الْأَحِبّاءِ وَ تَرَکْتَهُ بَیْنَ الْأَعْداءِ وَ جِئْتَ خالِیاً یعنی ای ذو الجناح چرا جناب آن زینب از میان دوستانش بیرون بردی
و در میان دشمنانش انداختی و بازین خالی مراجعت کردی آه آه که خیل ماتم زدگان و مادر یتیمان جناب زینب خاتون محزون شوی
از ذو الجناح فرمود که تا قیامت چشمهای دوستان را از گریه مجروح کردی فَقالَتْ یا ذَا الْجَناحِ الَّذی وَقَعَ عَلَیْکَ مِنْ دَمِ مَنْ
خُضِبْتَ وَ جِئْتَ وَ تَرَکْتَهُ یعنی فرمود که ای ذو الجناح این چه غبار است بر سر و یال و کاکل تو و از خون که رنگین کرده صورت و زین خود را پس هر
دلسوخته از ذو الجناح سؤالی میکرد و هر نوحه‌ای با او سخنی میگفت آه آه که آن حیوان بسته زبان سر خجالت بزیر انداخته در میان شان گریان
بود و هیچ نمیگفت و در بعضی از احادیث است که ملجم روی خود را بر پاهای مبارک بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام میمالید
و در عوالم از صاحب مناقب روایت کرده است که آخر الامر در خیمه آن حیوان آنقدر سر خود را بر زمین زد که هلاک شد و بعضی گفته‌اند که سر
به بیابان نهاد و گریه کنان رفت و دیگر کسی او را ندید و بعضی گفته که خود را در فرات انداخت و غرق شد و بعضی دیگر گفته‌اند که شهر با نو برادر سوار
شد و هر دو در رفتند و کسی از ایشان نشانی نیافت و فی الزیارة المنجیه والی مَصْرَعِکَ مُبادِراتٌ وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِکَ مُولِغٌ
سَیْفَهُ عَلی نَحْرِکَ قابِضٌ عَلی شَیْبَتِکَ بِیَدِهِ ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ قَدْ سَکَنَتْ حَواسُّکَ وَ خَفِیَتْ أَنْفاسُکَ وَ رُفِعَ عَلَی الْقَناةِ رَأْسُکَ ای دوستان
وای نوحه کنندگان چگونه میتوان این حادثه را شنید و از گریه هلاک نشد که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه میفرماید که
ای جد بزرگوار بعد از آمدن ذو الجناح بخیمه‌ها همه زنان بر سر زنان دویدند بجانب قتلگاه تو و دیدند که شمر جا نشسته است بر سینهٔ تو و حربه است

برکنده ن



برکشیده تیغ بر حلقوم تو آه و مصیبتاه از شمر بزرگ که گرفته بود ریش منور ترا بدست خود آه آه و مشغول بود با تیغ هندی بذبح تو و تحقیق که
آرام گرفت همه حواس تو و مخفی شد نفس کشیدن تو آه وا ویلاه و وا حزناه و بلند کرده شد بر نیزه سر مقدس تو مؤلف محزون مجرم
گوید که از این فقرهٔ زیارت ناحیه معلوم میشود که آقای مظلوم ما را در حضور زنان او شهید کرده‌اند لعن الله ظالمی آل محمد علیهم السلام من الاولین
والآخرین ورحم الله المجلسین والباکین ابد الابدین

## مجلس پنجاهم در غارت خیمها و زنان است و اینکه اول جناب زینب غارت شده

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ الْعَزاءِ وَ الْوَلاءِ وَ الْبُکاءِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ و بعد فَقَدْ قالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فی مُحْکَمِ کِتابِهِ اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم فَلْیَضْحَکُوا قَلِیلاً وَ لْیَبْکُوا کَثِیراً جَزاءً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ یعنی پس البته کم خواهند خندید و البته بسیار خواهند گریست بجهة
جزاء آنچه بودند که بعمل میآوردند و یا معنی است که باید کم بخندند و بسیار گریه کنند در جزاء آنچه عمل آورده‌اند بلی والله اگر بقبایح
اعمال و زشتی کردار خود بنگریم البته باید کم بخندیم و چه بسیار از خجالت و شرمساری باید گریه کنیم و اما بخت آنچه میخندند و مینگرید که از
عتباری عمر و مرگ و عقبات بعد از آن غافل باشد

غافل مشو ز عمر که چون کشتی روان استاده می‌نماید و چون باد میرود

اِبْکِ کَرِیمی لَکَ فِی اللَّیْلِ وَ النَّهارِ بر حال خویش گریه کن ای دیده زار زار
اِبْکِ لِضِیقِ قَبْرِکَ وَ الْهَوْلِ فِی الْقُبُورِ افتاد خانه که بسی تیره است و تار
اِبْکِ عَلی رَیْبِ قَبْرٍ وَ ظُلْمَتِهِ بر قبر گریه کن که پر از عقرب است و مار
اِبْکِ لِیَوْمِ حَشْرِکَ وَ الْوُقُوفِ فِی الْحِسابِ آه از دمی که جرم ترا آرند در شمار
بر حال خویش گریه کن بسیار روز و شب یا أَیُّهَا الصِّغارُ وَ یا أَیُّهَا الْکِبارُ
اِبْکِ لِدارِ غُرْبَتِکُمْ أَیُّهَا الْکِرامُ کانجا غریب وار کند گریه شهریار
ای در وطن عزیز تو چون یوسف مصیر در منزلی روی که در آنی عزیز خوار
فرصت غنیمت است دو روز دگر زنده امروز گریه کن که همین آمدست کار
چون پیش دو گریه بود و خنده بد کم کن بهر خنده تو و گریه بی شمار
دارد چو دو گریه همین دو منتخب خواهی که بیت در دست از دیده ببار

ای خوش بر احوال آن زنده دلی که عمر گرانمایه را بغفلت نگذراند در احوال و افعال و اعمال و عقبات و شداید دنیا و آخرت خود را دیده
قرب الهی گاهی از خوف و گاهی از شوق ناله کند تا بفیوضات ابدیه کامیاب و از مهالک دنیا و آخرت نجات یابد و از شهیدان و یکانه عیار ابدیه
که از جمله گریه‌هائیکه بسعادت ابدیه میرساند و از مهالک دنیا و آخرت نجات میدهد گریستن در مصائب آقای شهیدان و در خیل شهیدان عریان
جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء است و از جمله احادیثی که شاهد بر این مدعاست که هر دو دست کامل و عارف که بشنود از شوق میگرید و از حزن
ناله میکند و بسعادت ابدی کامیاب میگردد این حدیث شریف نورانی است که در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق
فرمود که هر که در روز دهم محرم زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را یا براو گریه و مصیبت او را بر پا دارد و چون بعضی از برادران
ایمانی خود را ملاقات کند گریان باشد و تعزیه گوید او را بمصیبت آنحضرت باین نحو که عَظَّمَ اللهُ أُجُورَنا وَ أُجُورَکُمْ بِمُصابِنا بِالْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ
وَ جَعَلَنا وَ إِیّاکُمْ مِنَ الطّالِبینَ بِثارِهِ مَعَ وَلِیِّهِ الْإِمامِ الْمَهْدِیِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ پس من که جعفر بن محمدم ضامن و کفیلم که در روز
قیامت ملاقات خدا را با ثواب دو هزار هزار حج و دو هزار هزار عمره و دو هزار هزار جهاد که هر یک را با رسول خدا و ائمه طاهرین
کرده باشد مؤلف محزون میگوید که چگونه میتواند دوست آل محمد مصائب جانگداز مولای خود مظلوم کربلا علیه السلام را بشنود
و ناله نکند و حال آنکه خلق شده از فاضل طینت ایشان است بلکه کاملین از شیعیان ایشان نظر با جر و فرزندان از راه اخلاص و شیعه
بودن میتوانند که گریه و ناله نکنند چنانچه از بعضی از احادیث معلوم میشود که با تمام اهل عصمت در این مصیبت گاهی بی اختیار ناله
و گریه میکرده بودند چنانچه ابو بصیر میگوید که روزی در خدمت مولای خود حضرت صادق علیه السلام بودم که یکی از فرزندان آنجناب
برادر وارد شد آنجناب با و مرحبا گفت و او را بپیش خود کشید و در آغوش مرحمت جای داد و او را بوسید و فرمود که حقیر گرداند خداوند کسیرا

کفار

که خوار کردانید شما را لعنت کند خداوند کسی را که بقتل رسانید شما را و بود دولت خداوند همیشه ولی و ناصر و حافظ شما و بتحقیق که طول کشید
گریه زنان و گریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان از برای شما پس آنحضرت خود گریست و فرمود که یا ابا بصیر اذا نظرت الی
ولد الحسین علیه السلام اتانی ما لا املکه بما اتی الی ابیهم و الیهم یعنی ای ابا بصیر هر گاه که نظر میکنم باولاد حضرت امام حسین علیه السلام مرا
حالتی عارض میشود که از خود بیخود میشوم بسبب مصیبتها که رسیده است به پدر بزرگوار ایشان و بخود ایشان ای ابا بصیر بدرستیکه هنوز فاطمه
طاهره در مصیبت فرزند خود گریه و ناله میکند و از خروش ناله فاطمه مظلومه جهنم زبانه میکشد و اگر نبودند ملائکه متقطین جهنم هر آینه خوف
آن بود که از اثر ناله آن مظلومه زبانه از جهنم بدر آید یا آنکه دود جهنم چنان طغیان کند که جمیع اهل زمین بسوزند پس هرگاه صدای ناله
فاطمه محزونه بر آید ملائکه درهای جهنم می بندند و بمهارها او را نگاه میدارند که اهل زمین را هلاک نکرداند پس تا فاطمه مظلومه ساکت
نشود جهنم آرام نمیگیرد و بدرستیکه دریاها نزدیک است که پاره پاره شوند و بر یکدیگر بریزند و هیچ قطره از آبهای آنها نیست مگر آنکه ملکی بر
آن موکلست که تا آنکه ساکن شود صدای ناله آن معصومه را با بالهای خود فرو نشاند جوشش و طغیان آنرا تا آنکه دریاها بر هم نریزند تا آنکه دنیا را
و اهل دنیا را غرق نکند پس علی الدوام ملائکه خائفند و از گریه مظلومه گریه میکنند و خدا را میخوانند و تضرع و زاری میکنند و اهل
عرش و اطراف آن تضرع میکنند و صداهای ملائکه بلند میشود بتقدیس الهی بجهة خوف بر اهل زمین و اگر صدایی بیخاله از نالهای ملائکه
باهل زمین رسد هر آینه جمیعا هلاک شوند و کوهها پاره پاره شوند و زمین و اهل آن تمام بزلزله در آیند قلت جعلت فداک ان
هذا الامر عظیم ابا بصیر میگوید که من عرض کردم که فدای تو شوم آنچه فرمودی در خصوص امریست بزرگ و عجب هنگامه ایست در عزاداری تو
بر مظلوم کربلا علیه السلام قال غیره اعظم منه ما لم تسمعه آنحضرت در جواب فرمود که ای ابا بصیر آنچه را که نشنیده و هنوز از برای
بیان آن ذکر نکرده ام بزرگتر است از آنچه شنیدی و بیان نکرده شد پس فرمود که ای ابا بصیر آیا دوست نمیداری که بوده باشی در زمره آنهائیکه
یاری کرده اند فاطمه طاهره را ابو بصیر میگوید که چون من آنکلام را از آنحضرت شنیدم بی اختیار شدم و آنقدر گریستم که دیگر نتوانستم
سخن بگویم پس آنحضرت برخواستند و روانه جانب مصلی نماز خود شد و مشغول دعا و گریه و زاری شد و من از خدمت آن بزرگوار گریه
کنان بیرون رفتم و بر ماحضر شدم که نه رغبت بغذا داشتم و نه مرا خواب میآمد و تا صبح خائف و ترسان بودم و چون صبح بخدمت آن بزرگوار
مشرف شدم دیدم که آنجناب باز گریه آرام گرفته اند پس من هم اندک آرام گرفتم و حمد کردم خداوند را بجهة آنچه نازل نشده بر من عقوبتی
مولف گوید یعنی آنقدر آنجناب گریه کرده بودم و گریه و غلط نکرده بودم تا آنکه بعقوبتی گرفتار شوم ای دوست حقیقی نه خیال
کنی که گریه و ناله اهل عصمت علیهم السلام و غیر ایشان بر مظلوم کربلا همین بعد از وقوع این قضیه هایله غم اندوز بوده بلکه قبل از شهادت آن مظلوم
نیز چنین بوده پس حدیث مختصر جانکه از دیگر هم شنو و بعد از آن اقتدا باهل عصمت ارواحنا لهم الفداء کرده بهر نوع که میخواهی گریه و ناله
و فغان کن و آن حدیث چنانست که شیخ طوسی رحمه الله در کتاب امالی از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع که آن بزرگوار از پدر
بزرگوار و جد عالیقدر خود روایت کرده اند که روزی مظلوم کربلا و خامس اصحاب کسا جناب حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام داخل
شد بر برادر بزرگوار خود حضرت امام حسن و چون نظر آن مظلوم بسوی برادر خود حضرت امام افتاد گریست پس آنسرور از برادر با جان
برابر از سبب گریه سوال فرمود قال ابکی لما یصنع بک یعنی ای برادر الحسین سبب گریه من آنست که بخاطر آوردم
آن مصیبتی را که بر جناب تو بعد از این وارد خواهد گردید باینکه ترا زهر خواهند داد پس حضرت امام حسن فرمود که ای برادر آنچه
که مرا میکشند در حقیقت زهریست که بر من جفا میکنند ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله یعنی ولیکن روزی مثل روز تو
نیست ای برادر ای حسین که جمع میشوند در دور تو هفتاد هزار نامرد که ادعا میکنند که از امت جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله





و خود را از اهل اسلام میشمارند پس اجتماع میکنند بر کشتن تو و ریختن خون تو و تمام نمودن حرمت تو و اسیر کردن ذریه و اولاد تو
و غارت بردن اسباب و اثاث تو پس در آنوقت وارد میشود بر بنی امیه لعنة الهی و از آسمان خاکستر و خون خواهد بارید و تبکی علیک
کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار یعنی و گریه خواهد کرد بر تو جمیع اشیاء حتی وحشیان صحراها و ماهیان دریاها
مولف محزون دلخون گوید که راست خبر داده حضرت امام حسن ع زیرا که در روز عاشورا بی ایمانان بنی امیه و اهل شام
و کوفه بدور آن امام مظلوم جمع شدند و آنحضرت را به رتبه رفیعه شهادت رسانیدند و خون مبارکش را حلال دانستند آه آه
که بعد از شهادت بر اسبها کوه پیکر سوار شده نعره زنان در اطراف خیمهای زنان بنوعی احاطه کردند که راه فرار بر ذریه احمد مختار بسته شد
فصاح ابن سعد اللعین و قال اضرموا علیهم النار فی الخیمة آه از مصیبتی که سوزش آن تا قیامت از قلبهای شیعیان
بیرون نمیرود زیرا که ناگاه صدای نعره عمر بن سعد لعین بلند شد و گفت که آتش زنید چنانکه در خبرها است که در آنوقت مردی گفت
که وای بر تو ای امیر آیا کفایت نکرد ترا انکارها و ظلمها و ستمها که با حسین کردی و تریدان تحرق حرم رسول الله ای بیحیا اراده
داری که اینکه حرم رسول خدا را بسوزانی ای دوستان وا عجبا که کاین در حدیث است که آن ملعون چون دید که او را
بر سوزانیدن ایشان سرزنش میکنند امر کرد بغارت اهلبیت علیهم السلام در کتاب بحار الانوار روایت شده است که چون
دشمنان خدا وارد خیمه بیکسان ریختند با ایشان بود شمر شریر علیه اللعنة فقال ادخلوا فاسلبوا بزتهن آه وا غربتاه
وا مظلوماه که شمر بیحیا نعره کشید و گفت ای لشکر بریزید بر خیمها و بگیرید اسباب زینت زنان را پس اهل عدوان بامر شمر بی ایمان
بر خیام طاهرات آل مصطفی شهیدان فداه ارواح الانس و الجان ریختند آه وا ویلاه و وا حسرتاه در غارت زنان و دختران
کار بجائی رسید که در کتاب ارشاد مفید و بحار روایت شده است که حتی کانت المرئة لتنازع ثوبها عن ظهرها حتی تغلب علیه
فیذهب به منها آه آه که آن بیکسان از دست آن ناکسان چندان اذیت دیدند که نمیتوان گفت و نمیتوان شنید از آنجمله آنکه
آن بی ایمانان میخواستند که چادر و مقنعه از سر و دوش زنان و دختران حیران بکشند و ایشان ممانعت کرده نمیگذاشتند تا آنکه آخر الامر
آن پسر زنان غالب میشدند و آنها را از سرهای ایشان میکشیدند و میبردند ای دوستان و اینا لکنی از شیخ صدوق در کتاب
امالی از فاطمه دختر شاه شهیدان روایت کرده است که بعد از آنکه مقنعها از سر دختران که پرورده های در حجاب عصمت و خاندان
طهارت بودند کشیدند آه آه وا ویلاه و وا مصیبتاه که آن بیکسان از حیائی که داشتند مضطر شده و دویدند و هر یک چادرها
خود را در عوض مقنعه بر سر گرفتند قالت و انتهبت ما فی الابنیة حتی کانوا ینزعون الملاحف عن ظهورنا یعنی فاطمه میفرماید
که هر چه در خیمه ما بود بغارت بردند حتی آنکه چادرها از دوشهای ما کشیدند و بردند ای دوستان بدانید که آنچه از بعضی از اخبار
ظاهر میشود آنستکه اول زینتیکه غارت کرده شد مادر اسیران دینا و بیکسان جناب زینب خاتون علیها السلام بود زیرا که از آن مظلومه روایت
شده است که در وقتیکه ابن سعد بی ایمان امر کرد باسیری و غارت ما من بر در خیمه ایستاده بودم که ناگاه ملعون ازرق چشمی داخل خیمه شد
فجاء الی و اخذ جمیع ما علی پس اول بجانب من آمد و جمیع آنچه با من بود غارت کرد و فی روایة اخری قالت
اخذ قناعی و قرطین کانا فی اذنی آه آه در حدیث دیگر میفرماید که گرفت مقنعه مرا و دو گوشواره گوشهای مرا و در اینحال آن
ملعون گریه میکرد پس من باو گفتم که ای ملعون هتک حرمت ما میکنی و در اینحال گریه میکنی آن بیحیا جواب داد که گریه من از جهة دیدن
اینگونه مصائب است که بر شما اهلبیت وارد میشود پس آنمخدره مظلومه میفرماید که من از سخن آن خبیث بغیظ آمدم و او را نفرین کردم و گفتم
که خداوند هر دو دست ترا و هر دو پای ترا قطع کند و ترا باتش دنیا بسوزاند قبل از آتش آخرت و در حدیث است که از برکت

دعای انمظلومه واین نگذشت مگر زمان قلیلی که مختار ثقفی آشکار شد و هر دو دست و هر دو پای ابجر را قطع فرمود و انداخت
آتش دنیا و دارو بآتش آخرت نمود جزاء الله خیر الجزاء وسیعلم الذین ظلموا حق آل محمد صلی الله علیه وآله ای منقلب ینقلبون ان آمیه

## مجلس پنجاه و یکم در بیان غارت خیمها و گریختن اهل بیت بصحرا و پاره شدن گوشواره فاطمه و بر زمین انداختن جناب سید الساجدین ارواح العالمین له الفدا بر روی زمین و زنجیر انداختن و در زیر بار شتر کردن ایشان

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء والعاشوراء جمیعاً ورحمة الله وبرکاته وبعد الحمد لله الذی جعلنا من اهل الوفاء لاقامة العزاء
لجامس صاحب الکساء المحزون الجاء المبتلی الاولاد والنساء بایدی اولاد الزناء اعنی سیدنا ومولانا ابا عبد الله الحسین ارواح العالمین له الفداء
آه واحزناه کیف لا اقیم العزاء وکیف لا احترق من حرقتی اهل الارض والسماء وقد سمعت ان زینب المحزونة اول من سبیت من النساء
واحترق دونها کما احترق اذن ام کلثوم وفاطمة بایدی الاعداء آه آه کیف لا انوح ولا اضج من تصمیم شمر اللعین قتل سید العابدین العلیل
بعد قتل ابیه سید الشهداء روحی له الفداء آه واحزناه من جذب نطعه والقائه علی وجهه علی الرمضاء آه من حرقة فؤادی علی انه روحی له
الفداء ما کان قادراً علی القیام والقعود الا بعصا والنساء الله الله کیف اقدر علی منع نفسی عن النحیب والبکاء وعند استماع ان الاساری
یلذن بعضهن ببعض من دهشة رمح الاعداء وینادین وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه ودهن وداع کهفی مانعی عالمی العناء
والبقاء اعنی فخر الانبیاء وسید الاوصیاء ارواحنا له الفداء آه آه کیف لا ارضی نفسی للموت من هجوم الحزن وکثرت البکاء بعد الاطلاع
علی ان بنت مولای عشیت فی البیداء من کظم رمح اولاد الزناء وسلت عن حرقة تستر بها راسها عن اعین الاعداء فاجابها
عمتها بقولک مثلک یا بنتاه ویا زهرة شجرة الاولاد آه واغوثاه وفضیحتاه من داء الاولاد وله ومن رزیة لا تسلیة لها من انتهائها
ان زینب بنت علی المرتضی وفاطمة الزهراء علیها الاف التحیة والثناء قد سودت متنها من ضرب اهل الجور والجفاء وکذا عضداها سیدة النساء
من ادنی اصل شجرة الشقاء ومظهر العداوة والشرور والبغضاء واللعنة علیه وعلی تابعیه وعلی من رضی بفعالهم کل لعن جری ویجری
من القدر والقضاء ودوام خلودهم ونارهم ودوام تواتر الصلوة والسلام علی خامس اصحاب الکساء ومن قتل بفنائه من الشهداء
ومن صاح وصرخ ودمع فی الحزن والبکاء ایشیعیان سعادتمندان اگر خواهید که قدر و منزلت محبان و زایران و گریه
کنندگان بر آقای مظلوم ما فداه ارواح الملائکة والانس والجان را مطلع شوید بدانید که معاویة بن وهب که از عظماء اصحاب
حضرت امام جعفر صادق است میگوید که در روز عاشورا بخانه آنحضرت رفتم در وقتی رسیدم که آنجناب در سجده بود من در کنار
نشستم دیدم که آنحضرت سجده را طول داد شنیدم که در سجده میفرمود که ایخداوندی که مخصوص کردانیده ما اهلبیت را بکرامت و
وعده داده ما را بشفاعت روز قیامت و در ما قرار داده رسالت و امامت را و کردانیده ما را وارثه انبیا پس ایخداوند من
بیامرز مرا و برادران ایمانی مرا و بیامرز گریه کنندگان بر جدم حسین را که در دوستی ما رانج و مالهای خود را صرف میکنند در راه
ما و بدنهای خود را در راه زیارت وی برنج و تعب میاندازند برای نیکی با و خوشحال کردن پیغمبر تو و از جهة امیدیکه دارند در تو ای
کرا از جهة نیکی کنندگان با وعده وفا فرموده ایخداوند من مکافات ده ایشان و ببخش رضوان خود را عوض خود را با ایشان
و محافظت فرما ایشان را در شب و روز و کفایت کن ایشان را از شر هر ظالمی و جباری و حمایت کن ایشان را از شر هر قوی و ضعیفی و از
شر شیاطین انس و جن و عطا کن ایشان را زیاده از آنچه طمع دارند از زیارت جناب سید الشهداء و مفارقت از اهل و عیال و وطن





و غربت ایشان از عیال و فرزندان و آمدن ایشان بسوی ما و گذاشتن اولاد و خویشان و یاران خود را در شهرها و دیارهای خود
ایخداوند من تو خلیفه ایشان باش در محافظت اهل و عیال و اولاد ایشان پس آنجناب بخداوند خود عرض کرد که اللهم ارحم تلک الوجوه
التی غیرتها الشمس فی زیارة ابی عبد الله علیه السلم یعنی ایخداوند من رحم کن بر صورتهای آنجماعتیکه تغییر داده است آفتاب رنگ آنها را و
سیاه کردانیده است در راه زیارت ابی عبد الله الحسین علیه السلم وارحم تلک الخدود التی تقلبت علی قبر ابی عبد الله علیه السلم
یعنی خداوندا رحمت فرما بر آن روهائیکه از روی اخلاص گاهی از طرف راست و گاهی از طرف چپ مالیده میشود بر قبر ابی عبد الله علیه السلم
وارحم تلک الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا یعنی و رحمت فرما بر چشمهای آنجماعتیکه جاری شده است اشکهای آنها
بجهة ترحم با اهلبیت وارحم تلک القلوب التی احترقت لاجلنا یعنی و رحم فرما بر آن قلبهائیکه محزون و غمناک شده است
بجهة خاطر ما وارحم تلک الصرخة التی من قلوب شیعتنا لاجلنا یعنی خداوندا رحمت فرما بر آن نالهای بی اختیاری که از
قلبهای شیعیان ما برمیآید در وقت شنیدن مصائب ما بجهة خاطرخواهی ما مؤلف گوید که از این فقره مبارکه معلوم میشود که
اهل عصمت علیهم السلم دوست میدارند آن نالهای بی اختیار را زیرا که از قلبهای دوستان ایشان بیرون میآید در مصیبت ایشان و از آن
جهة است که از خداوند سؤال میفرمایند که رحمت خود را نازل فرماید بر آنها راوی میگوید که شنیدم که حضرت صادق علیه السلم عرض کرد که
اللهم انی استودعک تلک الانفس وتلک الابدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش الاکبر وتدخلهم الجنة وتسهل علیهم الحساب
یعنی ایخداوند من بجناب اقدس تو میسپارم آن نفوس مقدسه و آن ابدان مطهره را تا آنکه سیراب کردانی ایشان را از حوض کوثر در
روز عطش اکبر که آن روز قیامت و داخل کردانی ایشان را در بهشت و آسان فرمائی بر ایشان حساب را راوی میگوید که من
مدتها در آنجا نشستم و آنحضرت در سجده بود و دعا بزیارت کنندگان حضرت امام حسین میکرد و چون برخواست من نزد آنحضرت
رفتم دیدم که افروخته روی و متغیر الاحوال و شکسته بال بود و قطرات اشک مانند مروارید غلطان بر رخساره مبارک وی جاری بود
پس من عرض کردم که فدایت شوم سبب گریه شما چیست فرمود ای پسر وهب مگر غافلی که امروز چه روزیست آیا نمیدانی که امروز
جدم حسین در زمین کربلا بدرجه رفیعه شهادت رسیده است پس من گریان شدم و عرض کردم که در این روز بهترین کارها چه چیز است
فرمود که بهترین کارها در این روز محزون بودن و بسیار گریستن بر آنحضرت و زیارت کردن او است از دور و نزدیک پس من
عرض کردم که یا ابن رسول الله من نمیدانستم که گریه و زیارت آنحضرت این قدر ثواب دارد و همین دعاهای تو از برای زیارت
کنندگان آنجناب کافیست اگر چیزی دیگر نباشد حضرت فرمود که ای پسر وهب ترک مکن زیارت آنحضرت را مگر بسبب خوفیکه از کسی
داشته باشی که هر که ترک زیارت او کند بعد از مرگ آنقدر حسرت و ندامت خواهد کشید که قبر او را پر درد اندازد ای پسر وهب اگر بخواهی
که چون فردای قیامت ملاقات کنی پروردگار خود را بر تو هیچ گناه نبوده باشد و با تو مصافحه کنند ارواح همه پیغمبران پس زیارت
کن آنحضرت را پسر وهب میگوید که بعد از آنکه آنحضرت این کلام را فرمود دیدم که آنقدر گریست که ریش مبارکش در اشک چشمهای آنجناب
غرق شد مؤلف گوید که مصائب روز عاشورا به حدی بوده است که گریهای انبیا و اولیا و اوصیا و ساکنین ملا اعلی بلکه گریه دلها
تمامی اشیا از جهة عزاداری آن برآیند زیرا که اذیتهائی که در آن روز بر آل محمد علیهم السلم وارد شده است نه یک و نه اندک بوده
بلکه زیاده از آن بوده که کسی در حیطه ضبط در آورده باشند زیرا که کسی را قدرت بر حفظ آنها نبوده و در آنروز غمهای بزرگ و صغیر اعظم
کسی در فکر ضبط همه آنها نبوده و قطعاً آنچه بضبط در آمده در جنب آنچه ضبط و حفظ نشده است مثل قطره است در جنب دریا آه آه مکرم
آنچه ضبط شده است اگر کسی تأمل کند میتواند که بگوید یا نشود و گریه و ناله نکند بلکه نالهای بی اختیار از دل افکار برخواهد کشید زیرا که

اندوزبلکه جانسوزاست بجهت آنکه ظلم بر دو قسم است اول آنکه عالی و بلند مقامی بر زیر دست و پست مقامی ظلم کند مثل سلطان و حاکمی بر زیردست و رعیت خود و آقا بالنسبه بغلام خود و کنیز خود و مانند آنها و این قسم ظلم اگرچه قبیح و معصیت است لکن چون بسیار و علی الدوام در عالم شیوع دارد در نظرها قبح آن کمتر است لان البلیة اذا عمت طابت یعنی چون بلیه بسیار و همه جائی و همه کسی شود طیب خاطر شود و اذیت زیادی نخواهد کرد دویم آنست که دو نفر مثل هم و هم مقام بر یکدیگر ظلم کنند این قسم هم قبیح و معصیت است لکن چون بسیار و متداولست بر خلایق چندان دشوار و ناگوار نیست سیم آنست که پست رتبه ناقابلی بر بالادست بلند مرتبه ظلم کند مثل آنکه غلام بر آقای خود یا فرزندی بر والدین خود یا شاگردی بر استاد خود یا رعیتی بر سلطان ظلم کند این قسم ظلم کمتر و بسیار ناگوار و معصیت و درد آورنده تر و اقبح است ای دوستان و شیعیان آه آه از ظلمهای روز عاشورا که همه از این قسم است زیرا که مصائبی وارده در آن روز همه دلسوز و تمامی غم افزاست و نمیتوان شنید و ناله بی اختیار از قلب فگار بر نخیزد زیرا که نجیبان در قبضه قدرت نانجیبان در آمده بودند آه آه که چه خداپرستان که بدست بت پرستان مبتلا گردیده بودند آه آه که چه عزیزان خدا و رسول که در نظر مردودان نامقبول ذلیل شده بودند آه آه واویلاه که چه شاهبازان بلند پرواز در مقام قرب الهی که بدام عنکبوت تنیدن صفتان پست فطرتان صید شده بودند آه آه وا حزناه که چه عمودان قوام نظام سموات و ارضین که بتیغ پر کینه مخربین دنیا و دین از پا در آمده بودند آه آه وا مصیبتاه که چه سینهای صافیه مخزن اسرار علوم حضرت رب العالمین که بسنان تیر و نیزه ظالمین و خنجر جاهلین پاره پاره گردیده بوده آه آه که چه زنان آل الله که پرورده در حجره رسول الله بودند بعد از بردن چادر و مقنعه جیب پیراهنشان بدست شمر ملعون دریده بودند آه آه که چه اطفال بیگناه و بی پناه که بظلم پدر نشناسان مادر بخطایان در دامن صحرای بیکسی آرمیده بودند آه آه که چه شب زنده داران روزه گیران گرسنه شکمان تشنه لبان که از غلط کاری تارک الصلوات ان حرام خواران شراب آشامان جرعه نوش جام مرگ شده بودند آه آه که همه میدانید که در آن روز چه بزرگواران از دست چه نابکاران چه مصیبتها و چه اذیتها کشیدند که هر یک از برای گریه و زاری و ناله و بیقراری دوستان فدوی نشان کافیست و از جمله آنها آنست که بعد از شهادت خامس آل عبا و جدا شدن سر از بدن نازنین مظلوم کربلا ارواحنا له الفدا اشرار کوفه و شام رو بغارت خیام طاهرات نهادند پس اول زینتی که غارت کردند جناب زینب خاتون دلخون بود که چادر و مقنعه از سر او کشیدند و گوشواره از گوش او در آوردند آه آه وا مصیبتاه که از جهت گوشواره گوش جناب کلثوم مظلومه مخدره را هم پاره کردند و دوشش را بخون گوشش رنگین کردانیدند آه آه بلکه گوش فاطمه نوعروس را هم بجهت گوشواره پاره کردند آه آه در کتاب مصائب المعصومین از کتاب ارشاد المفید روایت کرده ام که شمر شریر با جمعی از منافقین علیهم اللعنه داخل خیمه جناب سید الساجدین علیه السلم شدند فقالوا الا نقتل هذا الصبی پس آن بی ایمانان بشمر گفتند که آیا نخشیم این جوان را و گویا که از آن ملعون اذن کشتن آن بزرگوار را میطلبیدند فروی ان الشمر اللعین قال لا تقتلوه فعلی فراشه آه آه اف لک یا دنیا که آن ملعون ایشانرا اذن داد و گفت که بحال خودش واگذارید او را بهمین طور که بر فراش خود خوابیده است راوی میگوید که من پیش آمدم و گفتم سبحان الله آیا شما ها کوچکان را هم میکشید ای قوم این بزرگوار با آنچه در دل عمر است گرفتار ناخوشی و بیماریست پس لجاج و التماس بسیار کردم تا آنکه آن اشقیا از کشتن آنجناب در گذشتند لکن آه وا حزناه که جناب زینب خاتون میفرماید که آن ملعون ازرق چشمی که سابقا بر غارت برد نظر الی زین العابدین فرآه منطروحا علی نطع من الادیم وهو علیل فجذب النطع من تحته والقاه علی وجهه یعنی چون آن پلید نظر انداخت آنجناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین فداه ارواح العالمین دید که آن مظلوم بر روی پوستی خوابیده بود و در شدت ناخوشی و بیماریست پس آن ملعون





آن پوست را از زیر آن بیمار کشید که آنجناب را بلند کرد و از طرف رو بر خاک انداخت ای دوستان دوری کنید کالان از احوال کرم نقل کنیم و بحال کنیم ناله کنیم بشنوید و ملاحظه کنید که چه بزرگواران در دست چه بی دینان چگونه گرفتار شده بودند پس بدانید که در کتاب امالی صدوق علیه الرحمه از فاطمه دختر مظلوم کربلا علیه السلم روایت شده است که میفرماید که چون لشکریان در خیمه ما ریختند من دختر کوچکی بودم و در پای من دو خلخال بود از طلا دیدم که ملعونی آمد و آن خلخالها را از پای من بیرون میکرد و میگریست من با او گفتم که از برای چه گریه میکنی ای دشمن خدا فقال کیف لا ابکی وانا اسلب ابنة رسول الله آن ملعون در جواب گفت که چگونه گریه نکنم و حال آنکه برهنه میکنم دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را گفتم اگر تو میدانی که من دختر رسول الله ام پس چرا مرا برهنه میکنی قال اخاف ان یجئ غیری فیاخذه آن ملعون گفت که میترسم که اگر من بر ندارم دیگری بیاید بر دارد فاطمه میفرماید که پس هر چه در خیمه ما بود بردند حتی آنکه چادرها را از دوشهای ما کشیدند آه آه واویلاه وا مصیبتاه که در بعضی از کتب اصحاب است که آن فاطمه الصغری قالت کنت واقفة بباب الخیمة وانا انظر الی ابی واصحابه مجزرین کالاضاحی علی الرمال والخیول علی اجسادهم تجول ای شیعیان والله که نمیتوان گفت و نمیتوان شنید و بی اختیار ناله نکشید فاطمه مظلومه غارت شده میفرماید که بعد از غارت خیمها بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بجسد پاره پاره پدر بزرگوارم و اصحاب کرام او که همه با بدنهای چاک چاک مثل گوسفندهای قربانی بر روی ریگها افتاده بودند آه آه و اسبها بر روی بدنهای ایشان میدوانیدند و من متحیر بودم که بما بعد از پدر بزرگوارم از دست بنی امیه چه واقع خواهد شد آیا ما را میکشند یا ما را اسیر میکنند فاذا برجل علی ظهر جواده یسوق النساء بکعب رمحه وهن یلذن بعضهن ببعض ای کاش که قلمها این احادیث را که باعث اظهار ذلت آل محمد علیهم السلم و پاره پاره شدن قلبهای شیعیان است ننوشته بود و چشمها مطالعه نکرده بود و زبانها نمیگفت و گوشهانمی شنید فاطمه مظلومه میفرماید که ناگاه دیدم ملعونی هیچیائی را که بر اسب خود سوار بود و جمعی از زنان را بجلو انداخته بود و ایشان را آه آه که بکعب نیزه خود میدوانید و آن بیچارگان چون دیگر پناهی نداشتند هر یک از ترس کعب نیزه و اذیت او در پناه یکدیگر میگریختند و حال آنکه همه اساس لباس و اسباب ایشان را گرفته بودند و ایشان فریاد میکردند و میگفتند که وا محمداه وا ابتاه وا علیاه وا قلة ناصراه وا حسناه وا حسیناه و میگفتند که اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا یعنی آیا پناه دهنده هست که ما را پناه دهد آیا کسی هست که شر این ظالمانرا از ما دفع کند مولف گوید آه آه که احدی نبود که بفریاد ایشان رسد پس جمعی از آن بیچارگان حیران با حال پریشان رو در بیابانها نهاده و بعضی از شدت تشنگی بیهوش و گروهی از خوف و اضطراب مدهوش بودند وا مظلوماه که فاطمه نوعروس میفرماید که من از دیدن این اوضاع بر حال ایشان که هوش از سرم رفت و استخوانهای من بلرزه در آمد و از ترس انسوار گاهی از طرف راست عمه ام ام کلثوم خاتون و گاهی از طرف چپ او میگریختیم که ناگاه نگاه اندیدیاه بمن افتاد واذا به قد قصدنی ففررت منهزمة وانا اظن انی اسلم منه پس آن ملعون قصد من کرد پس من از ترس او گریختیم بگمان آنکه میتوانم از شر او سالم بمانم که ناگاه دیدم آن ملعون از عقب من تاخت واذا بکعب الرمح بین کتفی فسقطت علی وجهی آه آه که فاطمه بیاد در میفرماید که ناگاه دیدم که کعب نیزه او بر میانه دو کتف من خورد پس من بر روی در افتادم پس آن بی شرم بی ایمان بی مروت از اسب فرود آمد و چنان گوشواره از گوشم کشید که گوشم را درید پس گوشوارهای مرا و مقنعه مرا برداشت و رو بجانب خیمها شد و من در بیابان افتاده بودم و خون بر صورتم جاری بود و آفتاب بسرم تابیده بود وانا مغشیة علی آه آه نمیدانم که بر آن مظلومه چه گذشته بود که میفرماید که از این صدمه و اذیت غش کردم مولف گوید من ندانم فلک آخر چه رفتار آمد این کوشوار عرش را انداخته بر خاک گین گوش او لاد ش دریده از برای گوشوار این چه کینست ترا با عترت سلطان دین فاطمه مظلومه

که بعد از خوابم بحال آمدم دیدم که عمه‌ام جناب زینب خواتون نزد من نشسته و گریه میکند و هی تقول قومی مضی ما اعلم یا منیری علی البنات واخیک العلیل آه آه فاطمه مظلومه میفرماید که گوش دادم شنیدم که عمه‌ام زینب خواتون با گریه میفرمود که ای جگر عمه فاطمه برخیز که تا بخیمه رویم نمیدانم بر سر سایر دختران و برادر بیمارت امام زین العابدین علیه السلام چه آمد فاطمه دلخسته میگوید لهذا برخواستم وقلت یا عمتاه هل من خرقة استر بها رأسی عن اعین النظار یعنی گفتم ای عمه آیا در نزد شما خرقه هست که من سر خود را از چشم نامحرمان و این نظر کنندگان بآن بپوشم فقالت یا بنتاه عمتک مثلک ای دوستان وای اکنند کنان جناب زینب جواب فاطمه داد که تا قیامت دوستانش را کباب کرد فرمود که ای دختر ای فاطمه عمه تو مثل تست یعنی سر من نیز برهنه است و چیزی ندارم که سر خود را بآن بپوشانم قالت فرأیت رأسها مکشوفا ومتنها قد اسود من الضرب آه وا حزناه میفرماید که چون من نظر کردم دیدم که سر عمه‌ام برهنه و بدنش سیاه شده است از صدمه ضرب تازیانه که باو رسیده است ای دوستان و اینا لکنند کان در حدیث است که آن وقتیکه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام جناب فاطمه زهراء را غسل داد و از محل غسل او دور بیرون آمد گریان و نالان بود پس یکی از صحابه عرض کرد که یا علی آیا این گریه و ناله از مفارقت فاطمه طاهره است آنجناب فرمود که نه بلکه از اثر تازیانه‌ها است که بدن او را سیاه کرده است اینقدر بنیل و تا قیامت اینکار بر لنگر او بماند تا همین بنات ملاقات کند پروردگار خود را ای شیعیان اینجا که ظالمین در کربلای معلی در ظلم وارث بودند از برای ظالمین دول اسلام جناب زینب هم آه آه وارث بود از برای مادر خود در مظلومه بودن و صدمه کشیدن و سیاه شدن بدن آه وا حزناه که فاطمه میفرماید که چون با عمه‌ام بخیمه آمدیم دیدیم که هر چه در آنها بود غارت برده بودند وأخی علی بن الحسین مکبوب علی وجهه لا یطیق الجلوس من کثرة الجوع والعطش والاسقام آه وا حسرتاه که دیدم برادرم علی بن الحسین علیه السلام بیمار نوعی که از ضعف پوست از زیر او کشیده بودند و او را از طرف روی بر خاک انداخته بودند و در بیماری بحال برد و بر خاک افتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی و بیماری نتوانسته که برخیزد و بنشیند فجعلنا نبکی علیه ویبکی علینا ای شیعیان و آل این احوال را هیچ دوستی نتواند بشنود و خود را از گریه و زاری معاف دارد زیرا که فاطمه میفرماید که چون من و عمه‌ام آن بیمار را بر آنحال دیدیم و چشم آنجناب با افتادیم شروع بگریه نمودیم ما بر احوال آن بیمار تشنه گرسنه که بر خاک افتاده بود میگریستیم و او بر احوال سر برهنگی و دربدری و غارت شدن ما گریه میکرد پس من و عمه‌ام بازوهای او را گرفته از روی خاک برخیزانیده و نشاندیم و همه گریه میکردیم مؤلف محزون گوید که آه آه تشنگی و گرسنگی دشمن خستگی که در آنوقت هر یک از اهل حرم مثل آن بزرگوار در اذیت و آزار بودند آه وا غوثاه و وا ویلاه که در حدیث است که فاطمه نوعروس از کام امام یوسف میفرماید که ما در اطراف برادر مظلوم بیمارم نشسته بودیم و در نهایت خوف و اضطراب و نوحه و ناله بودیم که ناگاه خیمهای صاحبان را آتش زدند و ما را اسیر و برادرم علی بن الحسین را در غل و زنجیر کشیده روانه کوفه گردانیدند اللهم العن الذین اشعلوا النار فی

| | صدور هم بدوام غلو ا من النار اسفی لهن ردود امام قهرک یا قهار | |
|---|---|---|

## مجلس چهار و دوم در سوزانیدن خیمه‌ها و فرار زنان بصحرا و پناه بردن ایشان بعمر بن سعد لعین و کردن بیمار کربلا را و بردن اسیران از قتلگاه و احوال آنحضرت

السلام علی من احرق قلبه واشعل قواده زیارة یا مولاه وخصه وصلی علیه اجمعین الباکین ورحمة الله وبرکاته وبعد اعلموا یا اخوانی الصادقین المؤمنین انی اشهد ان لا اله الا هو کما یشهد ذاته بذاته لذاته لدی ذاته وهو ذاته بانه لا اله الا هو واشهد انه لا یقدر احد ان یصفه کما هو الا هو وکما یقول وفوق ما نقول وتعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا ثم اعلموا واشهدوا انی اشهد العظیم بولایة





بلی السر الذی احالکم الغیوب وربی اشهد ان محمدا وآله اسراره المعلنة وانهم الورقا وهم الآیات الکبری والمثل الاعلی فهم الموجودون والمتمون خزائن المقام وان کان انهم الاوصیاء الاطهار ولما بانهم هناک لا یحدون ولا یعدون ولا یوصفون کما قال امیرالمؤمنین علیه السلام انا الذی لا یقع علی اسم ولا صفة لانهم هو وهو هم الا انه هو وهم هم وکینونته واضمحلوا لدی تجلیه کتجلی الشمس فانهم فانیة مضمحلة فی تجلیه بلا اله ولا آلة وانهم دون بلا احد الی تجلیه وهم غیب هویتهم بانه لا اله الا هو وحده لا شریک له وقال الرسول انا انهم حبیب وحبیب الیه ومن هو ما دونه الله ومن دونهم فقد جهل الله ومن وصفهم فقد وصف الله ومن سماهم فقد سمی الله ومن احبهم فقد احب الله ومن ابغضهم فقد ابغض الله ومن جحدهم فقد کفر بالله ومن حاربهم فقد اشرک بالله وهو لا یغفر ان یشرک به کما فی الزیارة الجامعة الکبیرة ومن جحدکم کافر ومن حاربکم مشرک آه آه اشهد ان سید العرب وسید الشرک مع سید الشهداء فقد تم الاتحید والثنا ولما قال سید الاوصیاء علیه السلام لا یوم کیومک یا ابا عبد الله آه واحزناه وکیف لا یکون کذلک وقد قتل روحی له الفداء جایعا عطشانا مظلوما آه آه کیف وقد کان اخوته وولده الاکبر والاصغر واقربائه وخیاره صالح بعد صالح وعالم بعد عالم وعابد بعد عابد وتقی بعد تقی حوله مقتولین اربا اربا مطروحین سمتا سمتا آه آه کیف وقد غیرت الشمس محاسنهم وأکل الارض جسومهم والرمال علیهم وترحم علیهم الطیور باجنحتهم والسباع بمخالبهم آه آه کیف وقد حرقت خیامه وخرجت منها نساء حاسرات مسلبات عاریات لاطمات ثاکلات جایعات ضایعات داهیات ذلیلات ویاللائذ ملتجیات وفیهم ماضرات باکیات ولدا سائلات وعن الاجابة یائسات آه آه کیف وابنه سید العابدین واسباطه قرة اعین العالمین علیل معلول یا لامعة بایدی الملاعین ومع ذلک مبتلا بالانقیاد وعلی الحمار وانهم المرضیین صارخون صائحون مودعون والی الکوفة والشام مسافرون صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وعلی محبیهم والباکین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین ای دوستان و ای شیعیان از جمله امادی که دلالت میکند بر علامات طریق مؤمنین و براهیر و فرد اشکهای چشمهای محبین از مومنین اینست که جناب صادق علیه السلام میفرماید که کاملترین مؤمنین از جهة ایمان آنکسی است که خلق او نیکوتر بوده باشد و رقت قلب او در گریه او بر ما اهلبیت بیشتر باشد و شدیدتر باشد دوستی او با ما و زیاده باشد حزن قلب او در مصیبت ما و بیشتر باشد مودت او از برای ما و ایضا در کتاب علل الشرایع از آنحضرت روایت شده است که جناب سید الساجدین همیشه میفرمود که هر مؤمنی که قطره اشک چشم او جاری شود و بصورت او از برای قتل حسین بن علی بن ابیطالب جای میدهد او را خداوند اعلا درغرفه از غرفات جنت در نزد ما که از برای او انقطاعی و آخری نباشد و هر مؤمنی که از دیده او قطره اشکی بر رخساره او جاری شود بجهة اذیتهائی که بما رسیده است از دشمنان ما که داد او را خداوند در بهشت در مکان صدق و هر مؤمنی که با وجه خاطر ما اذیتی برسد از دشمنان ما که باعث آن شود که آب دیده او بر روی او جاری شود دفع فرماید خداوند عالم از روی او اذیت را و ایمن گرداند در روز قیامت او را از سخط خود و از آتش جهنم ای شیعیان و ای محبان طریقه گریه و زاری و ناله و بیقراری را از برای آقای شهیدان تعلیم گیرید از جناب سید الساجدین علیه السلام چنانچه روایت شده است که آنحضرت با کمال علم و حلم و صبری که داشت بسیار بر پدر بزرگوار خود گریه و نوحه میفرمود در حدیث است که تا چهل سال در این مصیبت گریست و در تمام این مدت روزها را روزه بود و شبها را بعبادت الهی قیام و اقدام مینمود و عادت آنحضرت بر این جاری شده بود که هر وقتیکه طعام برای آنجناب میآوردند تبکی بکاء شدیدا میگریست گریستن شدیدی پس آن افطار آورنده عرض میکرد که ای مولای من افطار فرما فیقول کیف آکل وقد قتل ابن رسول الله جایعا عطشانا مظلوما آه آه که در جواب میفرمود که چگونه من طعام بخورم و حال آنکه بتحقیق که کشته شد فرزند رسول الله در حالتیکه گرسنه و تشنه و مظلوم بود و مکرر این کلام را بیان میفرمود و میگریست بحدیکه طعام آن بزرگوار از آب دیده اش تر میشد و آبش با آب چشم ممزوج میکردید و علی الدوام

الیوم ان یسرج ما اخذ منهن لیسترن به — یعنی همینکه زنان دیدند که عمر شقی بدبخت اراده خواهش نمودند که لشکریان را امر نماید که هر چه
از ایشان بغارت برده اند رد نمایند تا بتوانند که خود را بآنها بپوشانند پس آن ملعون خود فریاد کرد که هر کس از اموال ایشان چیزی برده است رد نماید
فوالله ما رد احد منهم شیئا — راوی میگوید که واله رد نکردند احدی از ایشان چیزی را پس زنان از رد نکردن لباسشان خصوصا چادر و مقنعه ایشان
ملول و محزون و حیران و سرگردان شدند پس ابن سعد لعین جمعی را موکل نمود بر خیمها سوخته بود و بر جناب سید الساجدین بیمار و سایر زنان و دختران
و قال لهم احفظوهن لئلا یخرج منهم احد و لا تسیئن الیهم — و آن ملعون مستحفظین گفت که متوجه باشید که احدی از ایشان فرار نکند و کسی هم ایشان را
اذیت نکند — فامر ابن سعد اللعین بتقیید سید الساجدین علیه السلام بالسلاسل و الاغلال — آه واویلاه از مصیبت بزرگ که جگرهای قلبهای
دوستان اهل بیت را محزون و چشمهای ایشان را گریان مینماید ای دوستان و شیعیان بدانید که سید الساجدین که از ضعف بیماری و شدت
گرسنگی و تشنگی نمیتوانست که از جای خود بجای دیگر حرکت کند حتی آنکه آنوقتیکه خیمها را غارت کردند و ملعونی آنجناب را بر روی خاک انداخت قدرت
نداشت که خود از روی خاک برخیزد تا آنکه اسیران از صحرا آمدند و آن مظلوم را از روی خاک برخیزانیدند آه آه که عمر بن سعد بیحیا و
بی ایمان امر کرد که غلها و زنجیرها آوردند و آن مظلوم را در غل و زنجیر کشیدند — و روی انهم توا بالغل الجامعة و غلوه به — آه و واویلاه که در حدیث وارد
شده است که آن بزرگوار را غل جامعه غل کردند و آن غلی بوده است که نصف بالای بدن همه از آهن گرفته شده میشده و آن ملعون بیحیا امر کرد که اسیران از زنان
غارت شده را که زنان و اطفال بودند بر جهاز شتران سوار کردند و سرهای شهیدان را بر قبایل لشکر تقسیم کرد و امر کرد که زنان و اسیران را از راه قتلگاه
ببرند تا کشتگان و بزرگان و نوجوانان خود را پاره پاره و در خاک و خون آغشته ببینند تا دلهای ایشان بیشتر بسوزد و در حدیث در بحار وارد
شده است که — و مروا بالنساء اذا مررتم بها علی مصرع الحسین علیه السلام — آه و احزناه که موافق این حدیث جانسوز است که زنان خود خواهش نمودند و
گفتند که شما را بخداوند قسم میدهیم که ما را از راه قتلگاه مظلوم کربلا ببرید تا یکدفعه دیگر شهیدان را ببینیم و وداع کنیم — و روی فی البحار فلما نظر
النسوة الی القتلی صحن و ضربن فی وجوههن و روی انه نعین انفسهن علی الاجساد فصرخن بالعویل و البکاء — ای عزیزان کدام دل و کدام بچه زبان
توان شرح احوال وارد شدن اسیران بر قتلگاه شهیدان نمود آه و احزناه که در حدیث است که چون چشم زنان و دختران بر اجساد
شریفه پاره پاره کشتگان آل محمد علیهم السلام افتاد جمیعا بی اختیار ناله های زار از دل زار برکشیدند و سیلی غم بر صورتهای پر الم زدند و خود را
از شتران بر روی کشتگان انداختند و شروع بناله و گریه کردند شیعیان نمیدانم از احوال کدام یک از اسیران بیان کنم که بیان احوال هر یک
جانسوز و غم اندوز است و همین بس که در وقت عبور از قتلگاه آل محمد دین جناب قبلة العارفین حضرت سید الساجدین علیه السلام با وجود آنکه صاحب
علم و حلم و صبر بود و حجة الله علی اهل السموات و الارض بود از آنچه در آنوقت مشاهده نمود که هر یک جسد پاره پاره شهید را در بر کشیده
و هر کدام بنوائی نوحه و ناله میکنند و اجساد شریفه پدر بزرگوار و سایر شهداء را ملاحظه نمود که در بیابان افتاده و بخاک و بخون آغشته
است و بیکس و بی ستر و بی دفن و کفن مانده است — عرضه حالة کادت نفسه تموت — آه آه که آنجناب را حالتی عارض شد که نزدیک بود که از شدت
بیم و غم و الم جان مقدسش از بدن مبارک بیمارش — فرأته زینب المظلومة علی هذه الحالة فقالت یا ابن اخی ما هذه الحالة — ای شیعیان
آنجناب زینب جسد برادر خود را در آغوش گرفته بود و با او مشغول راز و نیاز و ناله و نوحه بود چون احوال عجیب غریب از آن بیمار
بزرگوار مشاهده نمود دست از برادر شهید خود برداشت و نزد برادرزاده علیل خود آمده عرض کرد که ای فرزند برادر این چه حالتست که در تو
میبینم قال کیف لا اکون کذلک و کیف اکون خیا و اری سیدی هذه الحالة — آن مظلوم بیمار در جواب فرمود که ای عمه چگونه بر این احوال شوم
چگونه زنده بمانم و حال آنکه شما زنان را باین حال اسیری و جوش و خروش و نوحه و ناله و وداع با این اجساد شریفه پاره پاره می بینم
و اری سیدی و اعمامی و اخوتی و قومی صرعی مرملین بالتراب و الدماء کانهم نبو من الملین و لم یعرض احد لهم — یعنی ای عمه چگونه بر

ابن



بر این حال بود تا آنکه رحلت فرموده بپروردگار خود ملحق شد — مؤلف محزون گوید که الحمد لله که شیعیان و دوستان عادت کرده اند
در وقت آب آشامیدن تشنگی شهیدان را بخاطر میآورند و بر آنجناب صلوات میفرستند و بر اعدای آن مظلوم لعنت میکنند و لکن بسیار خوبست که عمل بحدیث شریف
کرده چنانکه بعضی از علماء و بزرگان دین میکنند وقت غذا خوردن گرسنگی آن بزرگوار را یاد آورده آنجناب را صلوات یاد آورند و بر اعدای آن مظلوم لعنت کنند بلکه محزون
بلکه گریان گردند و این عمل را فاش و شایع کنند تا بآن ثواب عظیم برسند آه آه احتمال دارد که گرسنگی مظلوم کربلا در روز عاشورا زیاده از تشنگی آنجناب بوده چه جناب سید الساجدین
اول گرسنگی آن حضرت را یاد فرموده بوده و بعد تشنگی آنجناب را — آنچه عالم هم بود در بیچو حبا — ناکه بر فرق تو شد حق کشتن آب — در جواب خواهش ای
نبودی غیرتر در ازادی من نالش کس بداد جز بسنان بود جوع آنجناب بیشتر تشنگی زینب فرزندم او جوش نمود دل ایشان رحمت حق شیعیان را که چو گفت شدن آب یاد آرند از دما
سر در زبان جامه اشیعه کو عادت وقت غذا باشند ولی خدا امامش در میان پس نمایند لعن بر عدو آنجناب — دار الوجود اسلام ابرز بانی ۹ آه آه
که یکی از غلامان جناب سید الساجدین میفرماید که روزی آن بزرگوار رو بصحرا آوردند من در عقب سر آنجناب رفتم پس دیدم که بر روی سنگ ناهموار درشتی بسجده رفته پس من در عقب
آنجناب ایستادم تا مدت طولانی صدای گریه و نالهای قلبی آنجناب را شنیدم پس شمردم هزار دفعه — لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا — پس سر مبارک را از سجده برداشت
من دیدم که ریش مبارکش و صورت مقدسش غرق اشک چشم و خاک گل شده است پس من پیش رفتم و عرض کردم که یا سیدی — اما آن لحزنک ان ینقضی و لبکائک ان یقل
یعنی ای سید و مولای من هنوز وقت آن نشده است که حزن شما بآخر رسد و گریه آنجناب تخفیف یابد پس آنجناب در جواب فرمود که ای مرد بدانکه حضرت یعقوب پیغمبر و پیغمبرزاده بود
و دوازده پسر بود پس خدا یکی از آنها را که یوسف بود از نظر او غایب کرد پس موهای سر او از غصه سفید شد و کمرش از غم خمیده شد و چشمش نابینا شد و حال آنکه فرزندش زنده بود
و انا قد رأیت ابی و اخوتی و سبعة عشر من اهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی — یعنی ای مرد چگونه حزن من برطرف شود و گریه من کم گردد و حال آنکه من بچشم خود دیدم برادرانم را و
پدر بزرگوارم را و هفده نفر از مظلومین و دستگان از اهل بیت خود را که همه در نظر من کشته شده بود و بر خاک بلا غلطیده بودند و کسی متعرض دفن ایشان نمیشد
قد غیرت الشمس محاسنهم و الارض جسومهم و الرمال تسفی علیهم — ای مرد من بچشم خود دیدم که آفتاب بر جسدهای شریفه ایشان تابیده بود و رنگهای
ایشان را تغییر داده بود و زمین جسمهای ایشان را فانی کرده بود و بادهای بیابان ریگ را بر روی ایشان ریخته بود پس چگونه میشود که برطرف شود حزن من و کم گردد گریه من
مؤلف دلسوخته کربلا نالان گوید که محبان اگر میخواهید که شما را خبر دهم از احوال زنان که جناب سید الساجدین در این حدیث شریف اشاره بآن فرموده
اشک در دیده نگاه دارید بسیار از روایات ظاهر شده است که چون مظلوم کربلا جناب سید الشهدا صلوات الله علیه را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و آن مصیبت بر سر عالم و عالمیان
کردند آه و دریغا که ابن سعد لعین و شمر شریر و لشکریان همه بر اسبها که سوار شده نعره زنان و تیغه کشان با شمشیرهای کشیده رو بغارت خیام طاهرات آل محمد
نهادند آه آه زنها در پس پرده عصمت و طهارت که شده بودند و اطفال کوچک که در مهد امن و امان پرورده که دیده بودند هرگز لشکری را ندیده بودند در آنوقت در
پیش امام و بیمار کربلا ماتم زده بودند که ناگاه دیدند که لشکریان بغارت خیمها و تاراج زنها مشغول گردیدند و از بسیاری آنها بیان و جناب سید الساجدین رسانیدند
روی فی البحار و العوالم انه خرجوا بنیة و بتعلوا فیها النار فخرجن حواسر مسلبات حافیات باکیات — شیعیان آه آه از مصیبتی که صبر از آن و فغان خروش از او در شهادت
آنجناب بیند که در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که اهل بیت چون بازار خیمها بیرون کردند و خیمهای ایشان را با ظلم و ستم آتش زدند پس همه زنان برسر زنان
با ناله و فغان با سر و پای برهنه فرار بر قرار اختیار نموده رو به بیابان نهادند — روی المفید فی الارشاد انه جاء عمر بن سعد لعنه الله فصاح النساء فی وجهه و بکین
آه آه شیخ مفید ره روایت کرده که در میان آن حیرت عمر ابن سعد علیه اللعنة پیدا شد پس همه اسیران از شدت اذیت اهل عدوان مضطر شدند و همگی بر یک
صداها را بهم انداختند و صیحه زنان پناه بآن لعین آوردند — مؤلف نالان حیران گوید که آه و اغماه و واویلاه نمیدانم اگر امیر المؤمنین با غیرت الله و جناب
سید الشهداء و حضرت عباس شهید نشده بودند و حاضر و ناظر میبودند و مشاهده میفرمودند و میدیدند که خواهران و دختران و زنها و محرمان ایشان با چه حالت بیچاره ها
مثل آهو با مأمون فاسق فاجر بر ده آمد به حال شدند و بچه رحم داند کجا چون ابن سعد بد بخت دید که زنان پناه باو بردند با آن قساوت و شقاوت که
داشت دلش بر احوال آنها بسوخت پس اصحاب خود امر کرد که متعرض آن خیمها که نسوخته است نشوند ولی دیگر ایشان را و بیمار کربلا را آزاد نکند فسلته

الرزیه

این حال نشوم و حال آنکه مشاهده میکنم پدر بزرگوارم را و عموهایم را و اقربا و اصحابم را که همه بخاک و خون مالیده شده اند و برهنه افتاده اند
که گویا ایشان از مسلمانان نیستند و هیچکس متوجه دفن ایشان نمیشود   مؤلف گوید که شهیدان بعد از قوت قلب و بلندی مقام جناب زینب نتوانم که
با آنکه زن بود و در چنان مصائب گرفتار بود مشغول تسلی دادن حضرت امام زین العابدین علیه السلام شد   فقالت یا ابن اخی اخبرنا جدک و
ابوک ان الله بعث جماعة یدفنون هذه الجثث الملقطات و یبنون علی قبورهم علما لا تعدم ابدا   پس جناب زینب عرض کرد که ای فرزند برادر خبر داد ما را جد
و پدرت بآنکه خداوند تعالی برمیانگیزد جماعتی را که دفن میکنند این جسدهای شریفه پاره پاره را و بر سر قبرهای ایشان نشانه و علامتی قرار میدهند
که هرگز آن علامت برطرف نشود و خلایق از اطراف عالم بزیارت ایشان میآیند و بر پا میکنند قواعد تعزیه داری را فیجزیهم الله بالثواب العظیم و
الاجر الجزیل   پس چه امیدها از برای زوار ایشان از ثواب عظیم و اجر مهیا ایشان را با جرهای بسیار پس بعد از تسلی گرفتن آنجناب و وداع کردن با بدنهای
شهیدان بامر عمر بن سعد لعین ایشان را از قتلگاه بیرون کرده با سرهای شهیدان ارادهٔ کوفه کردند و منافقین و کفار کوفه و شام را تحفه آنها
کرده و در عرض راه بانواع لهو و لعب و خنده و قهقهه و اذیت اسیران مشغول بودند   ان الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعا

## مجلس پنجاه و سیم در مشرف بر موت شدن بیمار کربلا است در وقت عبور از قتلگاه و تسلی دادن جناب زینب او را بحدیث ام ایمن

السلام علی ابا الکین علی خامس اصحاب الکساء و الزائرین تربة سید الشهداء روحی له الفداء و رحمة الله و برکاته   و بعد سبحان من تعزز
بالقهر و الغلبة و تسلط بالنعماء و سبحان من ابدع ما سواه لا من شیء و بجوده ابقاه   اللهم صل علی اول نور ابدعته لاظهار تمام الاسماء فاودعت
فی سره و علانیته و ملکه منه جمیع الاشیاء و محمد اله اخترعت من فاضل نشاءه عقول الاولیاء لا بل من فاضل اشعة آله الطاهرین افئدة الاحباء
فهم معدن الکرم لهم و لغیرهم و دام ملاطم الالطاف فانزل اللهم لهم ولیا بواهم منهم الرحمة طول البقاء خصوصا علی خامس اصحاب الکساء من قال
رحمه ان الله شاء ان یراک قتیلا فیا حبذا جوهر وجود ظهر مع مشیة الله وحده و مع ارادة الله جرحا و مع قدر الله ذبحا و مع قضاء الله شهیدا
فلاظهار العبودیة فنی فی الله فصدا فکان فی ارض الامکان من یدی الله طریحا فاظهره الله سبحانه فی جمیع العوالم سعیدا فبنی المقدیة فی کل عالم قبة
السناء و یستفیض من مشکاتها اهل الصفاء فاه اه کیف حال من یری جوهرة تلک القباب ملقی فی بیدائها مع جواهر الالباب طغیا ذبحا شهیدا
طریحا فهی مراتب تعقل بحورها و فی الامکان بحجته فی اللاهوت کاللاهوتیین و فی الجبروت کالجبروتیین و فی الملکوت کالملکوتیین و فی الملک کالارض
الکرب و البلاء حیث کان جسده الشریف مع اجساد الشهداء من ایدی الاعداء مرملات بالدماء مجرحات الاعضاء مسحوقات بخیول اهل الجور ردا
و تهیه یک بالی ما اشرنا قول الرضا روحی له الفداء قد علم اولو الالباب ان الاستدلال علی ما هناک لا یعلم الا بما هنا فیالها من تربة زاکیة
طیبة طاهرة و قبة سامیة نامیة عالیة فی ساحات القدس و هذه نشاء و تحن الیها افئدة الاحبة و یستفیض من مشکواتها الاجلة و لایزدریها الا
الحقیر الا من خلص سر الوحدانیة الا ایها الزائرون مرقد سید الشهداء ابشرکم بخیراته من معدن العظمة و لمآلکم و للآباء و اهل البلد
الولاء و یسطع النور من جباهکم من موضع میسم من نور عرش الله مکتوب فیه هذا زایر قبر خیر الشهداء و ابن خیر الانبیاء الا الا فتبجحوا بهذه
النعمة الهنیئة الابدی و دوم ما دام مضی و ما بقی من الدنیا و انقضی کما یتألم اعداء المودة دام لهم الجحیم و تلظی   ای شیعیان وای تعزیه داران اگر خواهید که از معانی
بعضی از فقرات این خطبه شریفه مطلع شوید و قدر و مرتبهٔ دوستان و خالصان و زایران قبور مقدسات آل طه و یس را خصوصا مظلوم کربلا
ارواحنا له الفدا را بدانید گوش باین احادیث شریفه دهید که در کتب بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که روزی رسول خدا بزیارت ما آمدند و ام ایمن قدری شیر و مسکه و خرما از برای ما بهدیه آورده بود ما آنها را بخدمت آنحضرت آوردیم
پس قدری از آنها میل فرمود پس برخواست و بزاویه خانه تشریف برده و چند رکعت نماز گذارد چون بسجدهٔ آخر رفت گریستن شدید





و از جهه جلالت و عظمت آنبزرگوار هیچیک از ما جرأت نکردیم که از سبب گریه آنحضرت سؤال کنیم پس فرزندم حسین رفت و در دامن جدش نشست
و عرض کرد که ای پدر جان امجد بزرگوار چون داخل خانهٔ ما شدی چنان ما از تشریف آوردن شما خوشحال شدیم که هیچ چیز ما را آنقدر خوشحال نکرده بود
پس چون بگریه در آمدی بسیار غمگین شدیم پس ای جد بزرگوار آیا میفرمایی که سبب گریه شما چیست   فقال یا بنی اتانی جبرئیل انفا فاخبرنی انکم قتلی و ان
مصارعکم شتی   یعنی ای فرزند گرامی همین الآن جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد مرا که همهٔ شماها کشته خواهید شد و قبرهای شما هر یک در شهری
و دیاری خواهد بود پس مظلوم کربلا عرض کرد که ای جد پس که زیارت میکند ما را و حال آنکه قبرهای ما در شهرهای متفرق و پراکنده است
آنحضرت فرمود که جماعتی از امت من بزیارت قبور شریفه شما میآیند و تبرک میجویند بزیارت شما ای فرزند حسین پس بر من لازم است که
زیارت کنم ایشان را در روز قیامت تا آنکه خلاص کردانم ایشان را از خوفها و اهوال آنروز و گناهان ایشان را نیز ببخشند بجهت آنکه ایشان را در حب
مؤلف گوید که چون ثواب زیارت آنبزرگوار این اندازه است بدانکه اول زیارت کنندگان آن مظلوم اهل و عیال اسیر خودش بودند که عبور
بر قتلگاه شهیدان نمودند و اگر اطلاع بر بعضی از احوال ایشان را در آن وقت و کیفیت تسلی دادن جناب زینب خاتون حضرت امام زین
العابدین علیه السلام را در میانهٔ قتلگاه و با اطلاع بر مطالب عالیه بسیار دیگر میخواهی گوش هوش بحدیث شریف ابشنو که در کتب
حدیث دیگر ام ایمن
عوالم از حضرت صادق علیه السلام از قدامة بن زایده روایت کرده است که او از پدرش روایت میکند که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام
با و فرمود که ای زایده بما چنین خبر رسیده است که تو بعضی از اوقات بزیارت قبر پدر بزرگوارم ابی عبدالله الحسین علیه السلام میروی ای زایده آیا
که من عرض کردم که بلی فدایت شوم گاه گاهی بزیارت آنحضرت مشرف میشوم پس آنحضرت فرمود که چگونه چنین میکنی و حال آنکه تو معروفی
در نزد سلطان خود که او احدی را اختیار نمیکند اراده دوستی ما و تفضیل ما و ذکر فضائل ما و آنچه بر امت واجب است از حق ما زایده میگوید که من عرض کردم
که این زیارت را محض رضای خدای تعالی و خوشنودی پیغمبر او میکنم و مرا باکی از غضب و سخط کسی نیست و سینهٔ من تنگ نمیشود که از آنچه از کسی
آسیبی برسد پس آنحضرت چون مرا خالص یافت فرمود بلی و الله چنین است پس من عرض کردم که بلی و الله چنین است آنحضرت سه مرتبه این کلام را
فرمود و من هم سه مرتبه همین کلام را عرض کردم پس سه دفعه فرمود که بشارت باد ترا بشارت باد ترا بشارت باد ترا پس فرمود که
ای زایده هر آینه خبر خواهم داد ترا بحدیثی که از احادیث مخزونه علوم ماست پس ای زایده بدانکه چونکه بما اهل بیت رسید در کربلا آنچه رسید
و قتل ابی و قتل من کان معه من ولده و اخوانه و سائر اهله   یعنی و بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید پدر بزرگوارم و کشته شد هر کس که در خدمت
او بود از اولاد او و برادران او و سایر اهل او و بر جهاز شتر سوار کرده شد زنان او و منسوبان او که ما را بکوفه برند آه آه که من نظر کردم
که همه شهیدان بر روی خاک افتاده اند و کسی متعرض دفن ایشان نمیشود این احوال و اوضاع بر سینه من بسیار ناگوار آمد   و کادت نفسی
تخرج   یعنی و نزدیک بود که از مشاهدهٔ این مصائب قبض شود روح من از بدن من   مؤلف گریان نالان گوید که چگونه نمیشود
که آن مظلوم بیمار غمخوار بر حال قریب بموت نشود و حال آنکه مثل خامس آل عبا و سبب بقای ارض و سما جناب سید الشهداء ارواحنا
له الفدا پدر را کشته و در خاک و خون آغشته و سر از تن جدا مشاهده نماید آه آه و در یکطرف دیگر شبیه ترین همه خلق برسول الله از جهة
صورت و سیرت و گفتار و رفتار نوجوان ناکام برادری مثل جناب علی اکبر را پسر با بدن چاک چاک ملاحظه فرماید آه آه و از یک طرف برادر
دیگر شیرخواره لبها کبود شده چشمها بجودی افتاده شیر از دنیا سیر شده خود علی اصغر را با حلقوم سوراخ شده و قنداق پر از خون در
دامان هامون افتاده ببیند آه و اویلاه که پسر عم نوجوان نو داماد ناکام ناشاد پایمال سم اسبان عریان را یعنی حضرت قاسم را در طرفی
دیگر پیسر و خونجگر معاینه کند آه آه و در اطراف ایشان مجتبی غالب لعل سیما ماهیان خداپرستان عاملان عابدان حق شناسان باوفایان جان نثاران
خود را ببیند که هر یک جان شیرین بعد از پدر بزرگوارش کرده جابجا پاره پاره خود را با سایر جسد مقدس قطعه قطعه اسیر کردانیده اند آه

و افضیحتاه که به دختران خاتم پیغمبران و کودکان امیر مؤمنان را دست پروردهای سیده نساء عالمیان را گرسنه و تشنه و بیچاره در مقنعه
هر یک شهیدی در بغل در نوحه و ناله مشاهده نماید و گوش هوشش بغیر ناله الوداع الوداع والفراق الفراق از زبانها بزمین باسمان و ندای
انجیب انجیب از آسمان بزمین شنود چگونه میشود که بر جا نشود که قریب بموت گردد مؤلف دلخون گوید که تو انم غمی از کربلا گفت و شنید
الله الله چه کشید آنکه تماشا دید آه آه که آن بیمار اسیر با هر کشته خطابی میکرد و جواب نمی‌شنید و هر اسیر را که میخواست تسلی دهد از کثرت جوش
و خروش هیچیک گوش بندای ضعیف آنجناب نمیداد پس خطاب از پس یا اباه و یا اخاه و یا عماه و امثال آنها گفت و جواب نشنید بیهوش گردید
این داد فتاد و شد از گفتگو خموش سر داد سیل گریه و بیچاره شد ز هوش ای دوستان و اکنید ملاحظه که جناب سید الساجدین
میفرماید که عمه ام جناب زینب خاتون چون این احوال را در من مشاهده نمود برخواسته نزد من آمد فقالت ما لی اراک تجود بنفسک یا بقیة
جدی و ابی و اخوتی یعنی مرا در آغوش خود گرفته گفت که مرا چه میشود که ترا باین حال عجیب مشاهده میکنم ای یتیمه جان بیرون آمدن از جان خود بر داشته‌ای
یادگار جد و پدر و برادرانم پس من در جواب گفتم که ای عمه کیف لا اجزع و لا اهلع و قد اری سیدی و اخوتی و عمومتی و ولد عمی و اهلی مصرعین بدمائهم
مرملین بالعراء مسلبین لا یکفنون و لا یوارون یعنی چگونه بیتاب نشوم و چگونه گریه و ناله نکنم و حال آنکه می‌بینم سید و مولا و پدر خود و برادران
و عموها و اولادهای عمو و اهل خود را که همه در میان خون افتاده‌اند و بخاک مالیده شده‌اند و همه را برهنه کرده‌اند و کسی ایشان را کفن نمیکند و بخاک نمی‌سپارد
و کسی بجانب ایشان نمیرود بلکه هیچکس نزدیک ایشان نمیشود گویا ایشان از اهل دیلم و خزر اند که نام دو قبیله است از مشرکین عجم فقالت
لا یجزعنک ما تری فوالله ان ذلک لعهد من رسول الله صلی الله علیه و آله الی جدک و ابیک و عمک یعنی پس از این حدیث تسلی
مقام و بلندی رتبه جناب زینب خاتون را باید که در مقام صبر چه قدر صاحب رتبه بوده‌اند که بجناب سید الساجدین که حجت خداوند بود عرض
میکنند که این همه بجزع و فزع در نیاورد ترا این مصائب و غمها که مشاهده میکنی پس قسم بذات اقدس الهی که این امر هر آینه عهدیست معهود از جانب
رسول خدا صلی الله علیه و آله که خبر داده بود بجدت علی بن ابیطالب و پدر بزرگوارت و عمویت و بدرستیکه خداوند گرفته است میثاق مردم را از این امت
که بر آن مطلع نیستند فراعنه که در این زمین جمع شده‌اند و آنها که میثاق را قبول کرده‌اند و این فراعنه ایشانرا نمیشناسند همه معروفند نزد اهل آسمانها
پس جماعت باین زمین خواهند آمد و این اعضاء متفرقه را و این جسدهای بخون آغشته را جمع خواهند کرد و بخاک خواهند سپرد و از برای این بیابان علامت
و گنبد و بارگاهها خواهند کرد و بر سر قبر مقدس پدر بزرگوارت جناب سید الشهداء علیه السلام که هرگز مندرس نشود و آثار آن بر طرف نشود علامت
آن بگذشتن همه شبها و روزها و سالها کوشش و سعی خواهند کرد پیشوایان اهل کفر و تابعان اهل ضلالت بر خراب کردن و بر طرف کردن آثار
آن پس علی الدوام ظاهرتر میگردد آثار آن و بلندتر میشود علامات آن پس جناب سید الساجدین میفرماید که بعمه ام گفتم که این عهد چیست و این خبر کدام است
پس عمه ام جواب داد بانکه خبر داد مرا ام ایمن که روزی از روزها رسول خدا بزیارت حضرت فاطمه تشریف آورد و من از برای ایشان حریره
ترتیب دادم و جناب علی بن ابیطالب طبقی از خرماهای تازه بنزد آورد پس من رفتم قدحی بزرگ پر از شیر و مسکه برای ایشان آوردم پس اول
رسول خدا صلی الله علیه و آله قدری از حریره میل فرمودند پس جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین اقتدا کرده حریره میل فرمودند پس پیغمبر شیر آشامید
ایشانهم آشامیدند پس آنحضرت خرما نوش جان کرد ایشان هم پیروی کردند پس جناب امیر آب ریخت و آنحضرت دست مبارک خود را شست
دست تر را بر روی مبارک خود مالید پس نظری بجانب حضرت امیر و فاطمه و حسنین انداخت بنوعیکه ما آثار سرور و خوشحالی از روی منور آنحضرت
معاینه کردیم پس ناگاه دیدیم که آنحضرت روی مبارک را بجانب آسمان گردانید و دیده طول داد پس روی مبارک خود را بجانب قبله نمود و
دستهای معجز نظام خود را گشود و بسیار دعا فرمود پس بسجده افتاد و بسیار گریست و سجده را طول داد که گریه در گلوی مبارکش گره شده بود پس ناگاه
صدای آنحضرت بگریه بلند شد و اشکش جاری بود پس سر از سجده برداشت و نگاه بزمین میکرد و مثل باران از چشمهای مبارکش اشک

سؤال زینب خاتون از سبب پریشانی حضرت سجاد

نقل کردن جناب زینب حدیث ام ایمن را از برای بیمار کربلا





بسیار ریزان ام ایمن میگوید که از مشاهده این احوال حضرت فاطمه و حضرت امیر و حسنین محزون شدند و من نیز با ایشان محزون شدم
و نا امیدیکه هیچیک را زهره جرأت نکردیم که از آنحضرت از سبب این گریه و ناله سؤال کنیم تا آنکه حضرت فاطمه نزدیک رفته عرض کرد که یا رسول الله
چه چیز باعث گریه شما شده است خداوند هرگز چشمهای شما را نگریاند از این نوع گریه شما قلبهای ما را مجروح گردانید و چون سؤال حضرت
فاطمه بانجا رسید آنحضرت روی مبارک بجانب حضرت امیرالمؤمنین کرده فرمود که ای برادر من و موافق روایت دیگر فرمود که ای حبیب من در
این مجلس بسبب اجتماع شما البته چنان خوشحال شدم که هرگز باین قدر مسرور نشده بودم و من نظر بجانب شما میکردم و حمد خدا
بجا میآوردم بشکرانه نعمتی که بشما عطا فرموده است که ناگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا محمد بدرستیکه الله تبارک و تعالی مطلع شد در آنچه
در نفس تست و دانست خوشحالی ترا به برادرت و دخترت و دو سبطین تو یعنی حسن و حسین پس کامل گردانید از برای تو نعمت را و گوارا ساخت
از برای تو عطا را بانچه قرار داد ایشان و ذریه ایشان را و محبین ایشان را و شیعیان ایشان را با جناب تو در بهشت بنوعیکه فرق گذاشته
نشود میانه تو و ایشان و ایشان زنده خواهند بود در آنجا چنانکه تو زنده و عطا داده خواهند شد چنانکه تو عطا کرده میشوی و ایشان
و ایشان خداوند متعال عطا فرماید که راضی و خوشنود شوی بلکه زیاد از رضای تو عطا خواهد فرمود در عوض بلاها و امتحانهای بسیار که در دنیا
بایشان خواهد رسید و در عوض ناخوشیها و اذیتها که بایشان میرسد از دست قومیکه ادعا میکنند اینکه در دین تواند و گمان میکنند که از امت
تواند و حال آنکه بیزارند از خداوند و تو یا محمد آن جماعت در اذیت خواهند افتاد دسته دسته و جماعت جماعت و کشته خواهند شد هر یک در
شهری و قبرهای ایشان از یکدیگر دور خواهد بود و همین شهادت ایشان ها بهتر است از جانب خداوند از برای ایشان و تو پس حمد کن خدا را
بر این خیر عظیم و راضی شو بقضای او پس فرمود که یا علی من حمد کردم خداوند را و راضی شدم بقضای او و بانچه او اختیار فرموده است از برای شما
پس جبرئیل گفت که یا محمد اینک برادر تو علی ابن ابیطالب علیه السلام مقهور میشود بعد از تو و مغلوب میگردد نزد امت تو و تعب و رنج میکشد از
دشمنان تو تا آنکه آخر الامر کشته میشود بعد از تو در دست شریرترین همه مخلوقات و شقی‌تر از همه بندگان که شبیه کشنده ناقه صالح در شهری
که محل هجرت او است و جای رفت و آمد شیعیان او و شیعیان اولاد او است و در همه احوال در آن شهر بسیار میشود اذیت ایشان و بزرگ میشود مصیبت ایشان و
اینک جبرئیل میگوید که یا محمد این فرزند زاده تو و اشاره میکند بدست خود بجانب فرزندم حسین کشته میشود با گروهی از ذریه تو و اهل بیت تو و نیکان
از امت تو در پهلوی نهر فرات در زمینی که اسم او کربلا است بجهة آنکه بسبب آن بسیار خواهد شد کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریه
تو در روزیکه تا آخر نمیرسد کرب آن و تمام نمیشود حسرت آن و آن زمین پاکیزه ترین همه بقعهای زمین است و احترام آن اعظم از همه است و بدرستیکه آن
قطعه از قطعهای بهشت است پس هرگاه بیاید آن روزیکه قتل میرسد در آن روز سبط تو و اهل بیت او و جمع شوند در اطراف ایشان لشکرهای بسیار از اهل کفر و لعنت
و در وقت شهادت او بزلزله در میآید جمیع اطراف زمین و دریاها بموج میآیند و شدید میشود اضطراب آنها بحدیکه بر هم ریخته میشوند از کثرت اضطراب
و آسمانها و اهل آن با اضطراب و تزلزل در میآیند از شدت غضب کردن بر دشمنان تو یا محمد و دشمنان ذریه تو و از بس عظیم شمرند هتک حرمت
ترا و از بس بد سلوک میکنند با ذریه و عترت تو باقی نمیماند چیزی مگر آنکه از خداوند عز و جل اذن میگیرند در نصرت و یاری کردن بر اهل تو
که این خلق ضعیف شمرده شده‌اند و ظلم کرده شد بر ایشان و حال آنکه ایشان حجت خداوند بر جمیع خلق او بعد از تو پس وحی میفرماید خداوند بسوی
آسمانها و زمین و کوهها و دریاها و هر کس که در اینهاست که منم خداوند پادشاه قادر آنچنانیکه احدی را قدرت نیست که فرار کند از قبضه قدرت
من و هیچ سرکشی نیست که نباشم من قادر بر آن و قدرت من زیاده است بر همه کس در یاری کردن مظلومین و انتقام کشیدن از ظالمین قسم یاد
میکنم بعزت و جلال خود که عذاب خواهم کرد هر کس را که بریزد خون رسول مرا و برگزیده مرا و هتک کند حرمت او را و بقتل رساند عترت
او را و بدور اندازد عهد او را و ظلم کند اهل او را بعذابی که هرگز مثل آن عذاب نکرده باشم احدی از اهل عالم را و در آن وقت بفریاد در آ..

در فضل زمین کربلا از جنت

هر چیز که در آسمانها و زمینهاست بلعن کردن بر هر کس که ظلم کرده است بر عترت تو و حلال کردانیده است هتک حرمت ترا یا محمد پس هر گاه بشود آن زمانیکه
برسند ایشان بخوابگاه خود و قبرهای خود خداوند بید قدرت خود قبض میفرماید ارواح ایشان را و فرود میآید بسوی زمین ملائکه چند از آسمان
هفتم و با ایشانست ظرفها از یاقوت و زمرد که مملو از آب حیات است و با ایشانست حلهای چند از حلهای بهشت و عطری چند از عطر بهشت و نماز میکنند بر آن بزرگواران
صفوف بسیار از ملائکه پس بعد از این بر میانگیزاند الله تعالی قومی از امت تو که نمی شناسند ایشان را کفار که شریک نشده اند آن جماعت در ریختن
آن خونها بگفتن و نه بعمل و نه بنیت پس در قبر میسپارند جسدهای ایشان را و علامتی بر پا میکنند بر سر قبر جناب سید الشهدا علیه السلام در آن بیابان که آن نشان
باشد برای اهل حق و سبب نجات باشد از برای مؤمنین و از هر آسمانی صد هزار ملک در دور آن احاطه خواهند کرد در هر شبانه روز و همه صلوات
میفرستند بر آنجناب و تسبیح میکنند خداوند را و استغفار میکنند از برای زیارت کنندگان او و مینویسند اسمهای هر کس را که بزیارت او آید از امت تو که
قصدی ندارد در آن زیارت بغیر از تقرب بسوی خداوند و بسوی تو و می نویسند اسمهای پدران ایشان را و قبیله و اهل شهر ایشان را و مهر میکنند رویهای آن زیارت
کنندگان را بمهریکه از نور عرش خداوند است که بر آن مهر این کلمات نقش است که هذا زائر قبر خیر الشهداء و ابن خیر الانبیاء یعنی این شخص زیارت کننده است
قبر بهترین شهیدان را که فرزند بهترین انبیاست پس هر گاه روز قیامت شود میدرخشد از روی ایشان از اثر آن مهر نوریکه خیره میشود از لمعان آن چشمها
و آنست علامت آنکه زیارت کرده است قبر آن بزرگوار را و بآن علامت اهل محشر شناسند و پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد گویا می بینم که قیامت شده است
و من از یکطرف تو را میبرم و میکائیل از طرف دیگر تو و علی بن ابیطالب علیه السلام پیش روی ما و با ما است از ملائکه خداوند آنقدر که عدد آنها معلوم نباشد
و ما جمع میکنیم در میانه اهل محشر هر کس را که در روی او نور علامت این مهر باشد تا آنکه نجات دهیم او را از هولهای آن روز و شدائد آن و اینست حکم
خداوند و عطای او از برای کسیکه زیارت کند قبر ترا و قبر برادر ترا و قبر دو فرزند ترا بشرط آنکه اراده نکرده باشد در آن زیارت غیر خداوند عز و جل را
و زود باشد که پیدا شوند جمعی از آن اشخاص که ثابت شده باشد بر ایشان لعنت و غضب خداوند و سعی میکنند که بر طرف کنند علامات آن قبر و آثار
آن را خداوند ایشان را راه ندهد بر آن کار پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اینست آنچه مرا گریه در آورده است و جناب زینب خاتون میفرماید
که چون ابن ملجم لعنة الله علیه پدر بزرگوارم را ضربت زده بود و دیدم که اثر موت بر آنجناب ظاهر شد من عرض کردم که ای پدر ام ایمن
برای من چنین و چنان خبر داده و دوست میدارم که آن حدیث را از جناب شما بشنوم پدرم فرمود که ای دختر که من ای زینب حدیث همانطور است
که ام ایمن ترا خبر داده است وَ کَأَنِّی بِکِ وَ بِبَنَاتِ أَهْلِکِ سَبَایَا بِهَذَا الْبَلَدِ أَذِلَّاءَ خَاشِعِینَ تَخَافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ فَصَبْراً صَبْراً ای شیعیان و محبان
نمیتوان این کلام جناب امیر را که بجناب زینب خاتون فرمود شنید و ناله و گریه نکرد آه آه بدانید که جناب زینب خاتون میفرماید که چون
کلام پدر بزرگوارم باینجا رسید فرمود که ای دختر که من ای زینب گویا می بینم ترا و دختران همراه ترا که در آن کربلا همه اسیر شده اند
و ذلیل گردیده اید و اظهار خشوع میکنید از خوف آنکه پایمال خلایق شوید ای دختر چون آن روز شود بر تو باد که صبر کنی بر تو باد که صبر کنی
پس قسم یاد میکنم بآن خداوندیکه شکافنده دانه است و پرورش دهنده نطفه که نیست از برای خداوند بر روی زمین در آن هنگام دوستی
غیر از شما و غیر از محبین شما و شیعیان شما و بتحقیق که فرمود بما رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتیکه خبر داد ما را باین حدیث اینکه ابلیس
لعنه الله در آن روز پرواز میکند از روی خوشحالی پس جمیع اطراف زمین را سیر میکند در میانه شیاطین خود و عفاریت خود پس میگوید که ای گروه
شیاطین آنچه از فرزند آدم طمع داشتیم که بر دست ایشان جاری شود و مطلوب ما بعمل آمد و در اسباب هلاکت ایشان کار را باخر رسانیدیم و داخل
از اهل آتش گردانیدیم مگر کسیکه چنگ بزند بدامن این طایفه یعنی جناب محمد و آل محمد علیهم السلام پس ای شیاطین و ای عفریتها وصیت میکنم
شما را باینکه قرار دهید شغل خود را بشک انداختن مردم را در حق ایشان و مگذارید که دوستی ایشان کنند بلکه باید کاری کنید که خلق دشمنی
ایشان کنند و برگردانید راه حق را از طرف ایشان و دوستان ایشان تا اینکه محکم گردانید گمراهی خلق را و کفر ایشان را تا اینکه نجات

ثواب عجیب از زیارت آنحضرت

نقش مهری که بر روی زائرین آنحضرت زده میشود

عمل ابلیس در روز عاشورا و دوستی با شیعیان





نیابد یکنفر از ایشان و بتحقیق که راست گردانید بر ایشان گمان خود را و حال آنکه او دروغ گو است و دروغ سخنیکه نفع نمی بخشد با عداوت شما عمل صالحی
و ضرر نمیرساند با محبت و دوستی شما گناهی غیر از گناه کبیره زاده که راوی حدیث شریف میگوید که جناب سید الساجدین علیه السلام چون این حدیث را
بیان کرد فرمود که این حدیث را در نزد خود نگاه دار و محافظت کن که اگر یکسال در طلب این حدیث بشتاب و سرعت سفر کنی و در بیابانها شتر
بدوانی کمست اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین و لاسیما علی سید الشهداء و المظلومین و علی اصحابه المنتجبین و علی محبیهم و الباکین و لعنة الله علی اعدائهم
اجمعین من الاولین و الآخرین

## مجلس پنجاه و چهارم در عبور جناب زینب حیران نالان است از قتلگاه شهیدان

السلام علیکم یا اهل المصیبة و الحزن و البکاء و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم ارحم علی القلوب المحزونة فی مصیبة سید الشهداء
یعنی ای خداوند من رحمت خود را نازل فرما بر قلبهائیکه محزون است در مصیبت جناب سید الشهدا روحنا له الفداء اللهم ارحم علی العیون الباکیة
فی رزایا سید الشهداء یعنی خداوند رحمت فرما بر چشمهائیکه اشک او جاریست در مرثیه جناب سید الشهدا علیه الوف التحیة و الثناء و آنکه جمیع مصائب
آن مظلوم بزرگوار قلبهای دوستانش را کباب و دیده های جان نثارانش را پر آب میگرداند و علی الخصوص بعضی از آنها که دوستانش را نالان
و گریان میسازد و محبانش را تاب شنیدن آنها نیست خداوند رحمت فرماید شاعر را که میفرماید ابکیه ملقی ثلاثا لایجهزه
الا الاعاصیر تحثوا و تنحیا یعنی گریه میکنم بر آن بزرگواریکه سه شبانه روز در بیابان افتاده بود و کسی را جرأت این نبود که او را تجهیز نماید مگر بادها
که خاک کربلا را حنوط و کفن نمود ولیس زواره الا الفراعل او ضبع و سبع و الاطیار تنتحبا آه آه که نبود از برای او زیارت کننده
مگر وحشیان و درندگان و حیوانات بیابانها و نبود از برای او گریه کننده مگر مرغان دخول المصرع غیر ملائکة لاینفرون فهم
ینوحونا آه و احزناه که در اطراف قتلگاه او ملائکه چند که علی الدوام غبار آلوده و مو پریشانند و بر آن مظلوم غریب نوحه میکنند ابکیه
ام لیتامی ام لنسوته صرن حیارا سرایا مثل سبایا آه و مصیبتاه نمیدانم که بر خود آن مظلوم شهید گریه کنم یا بر یتیمان پرستار او یا بر زنان
بیصاحب او که همه بودند نالان و حسرت نصیبان و اسیران الا ابک کلهم اذ فاتک نعتهم فنزه ذلک فی الاخران یحکیا
و آه تحیرم که بر همه ایشان گریه کنم یا بر بعضی از ایشان ناله کنم آه آه و تحیرا از مصیبت آن بزرگوار که تمام اوقات از برای گریه و ناله بهم ما و نما
نیست الا ایکنا لیها ندب ثیب الجوی شتدا و تهونیا آه و احزناه که در گذشته عمر خود فراموش نکرده ام و بعد از این نیز فراموش
نخواهم کرد زنانی چند را که چنان ندبه و نوحه میکردند که بجوش و خروش میآوردند سوزش سینه را و دگرگون میگردانند احوال ما را
کمثل زینب اذ تدعو الحسین الا یا کافلا من یرانیا و یحمینا آه واویلاه مثل جناب زینب خاتون دلخون که ناله کنان عرض میکرد
که ای برادر جان حسین ای آنکه همیشه متوجه زینب بیکس بودی و غمخواری او مینمودی اینک کرا گذاشته که رعایت احوال ما کند و حمایت ما نماید
و ضیعتی یا اخی من ذا لنا یحفظنا من کان یکفلنا من ذا یداربنا آه آه که میگفت که ای قوت بازوی من و ای برادر جان برابر من کرا گذاشته
که محافظت کند ما را و کیست که پرستاری کند امر گذران بی نوائی ما را و کیست که مدارا و مهربانی سلوک نماید با ما خلفتنا الید ایا ابن منار بنا
و ابن سار جنا حینا و بنائبنا ای برادر جان حسین ما را گذارده در میانه دشمنی چند که گاهی ما را میزنند و گاهی ما را بر خاکها میکشند و بیرون
میبرند کنا نرجیک للشدات فانقلبت بنا اللیالی فخاب الظن راجینا آه آه ای جان برادر همیشه امید داشتیم که در گرفتاریها تو فریادرس ما باشی
اینک روزگار آرزوهای ما را عکس کرد و بعد از شهادت تو ما را از تو نا امید گردانید یا لیتنی مت لم انظر مصارعکم او لم ازل الطف
ما عشنا ناعینا یعنی ای برادر جان حسین کاش خواهرت زینب کور شده بود و قتلگاه شما را ندیده بود و هرگز گذارش باین زمین نیفتاده بود
یا من تکفل ایتاما الدهر فارقه من الرزایا و اخشی الخطب یعنینا یعنی ای برادر جان اینک کرا گذارده از برای غمخواری زن و فرزند مرده ناله کننده

که در حالت غفلت این روزگار بباد تیر مصیبت نداده است بنوعیکه از زیرک آن مصیبت او را عاجز گردانیده ناعمن لمن اصبحت ابیاتهم
وهم بعد انصارهم الطف تاوینا آه آه اینک کرا گذارده زبرا محافظت کردن زنان چندکه خانهای ایشان در مدینه خالی و بیصاحب افتاده و خود
شان باحال پریشان در صحرا و بیابانها مانده اند اضحی بذا اینک نسجا دبعترتی تیودهم و هو بعیکم و یکبینا آه واحزناه یعنی
ای برادر ای حسین اینک فرزند تو سید ساجدین علیه السلم در گرفتاری قید و بند و زنجیرست و گریه و ناله میکند برا احوال شما شهیدان و برا احوال مادر زنان
اسیر ان پریشان تجرهم ناهم یزید و المبر بنا الی ابن مرجانة تحکم لنهدونا آه وهمصیباه ای برادر جان اینک لشکریان اراده دارند که ما را
در عوض شما برسم تحفه و هدیه بنزد ابن زیاد برند استودع له من لم نرج اویته من ناریخ الدار قفار افیسا آه واحزناه که در
وقت وداع با آن جسد پاره پاره عرض کرد که بخداوند میسپارم ای بهترین شهیدان را که دیگر امید بازگشتن از برای ایشان نیست و بعیدست که ما
ایشان ان زمان ببینیم بمفرست سرهای ایشان بابا مؤلف گوید که اید کسانی که دنیا را لکنند تا چون در اول مجلس قدری محزون و نالان
بلکه گریان گردید اگر خواهید که بر کیفیت عبور جناب زینب خیران از قتلگاه شهیدان مطلع شوید اول احادیث صحیحه چند در فضیلت آقای شهیدان
و سرور مظلومان فداه ارواح الانس والجان بشنوید و بدانید وار روی معرفت و محبت ناله کنید و پس از آن گوش با حادیث گذشتن آن مخدره
بر آن جسدهای پاره پاره دهید و بی اختیار ناله و نوحه کنید اول آنکه بدانید که در کتاب مصباح المتهجدین از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت کرده ام که عادت
رسول خدا صلی الله علیه و آله براین جاری شده بود که هر وقت که جناب سیدالشهدا بر آنحضرت وارد میشد او را بجانب خود میکشید و بجناب امیرالمؤمنین
علیه السلم میفرمود که یا علی این حسین مرا نگاه دار ثم یقع علیه و یقبله و یبکی پس بعد از آن جناب امیر آن بزرگوار را نگاه میداشت رسول خدا خود را
بر روی فرزند خود میانداخت و او را میبوسید و میگریست فیقول یا ابت لم تبکی پس مظلوم کربلا عرض میکرد که ای پدر جان ای جد بزرگوار چرا گریه میکنی
فیقول یا ابنی اقبل موضع السیوف منک و ابکی رسول خدا میفرمود که ای فرزند گرامی ای حسین موضع شمشیرها را میبوسم و میگریم پس چون مظلوم کربلا این سخن را
از جد خود شنید عرض کرد که ای پدر جان مگر من کشته میشوم پیغمبر خدا فرمود که بلی والله ای فرزند کشته میشوی و پدرت و برادرت و تو نیز کشته خواهی گردید پس
حضرت امام حسین عرض کرد که هر یک از ما در شهری و دیاری کشته خواهیم گردید آنحضرت فرمود که بلی پس آن مظلوم عرض کرد که پس از امت تو که
بزیارت این قبرهای متفرقه خواهد آمد قال لا یزورنی و لا یزور اباک و اخاک و انت الا الصدیقون من امتی یعنی ای حسین زیارت نمیکند
مرا و نه پدرترا و برادرترا و نه ترا مگر صدیقون از امت من در کتاب عوالم از حضرت صادق روایت کرده است که روزی جناب امام حسین بن علی بن
ابیطالب علیهم السلم در دامن رسول خدا نشسته بود و آنحضرت با او خنده و بازی میکرد پس عایشه عرض کرد یا رسول الله چه قدر زیاد تعجب آورده
این طفل و چه بسیار دوست میداری او را فقال لها ویلک و کیف لا احبه و لا اعجب به و هو ثمرة فؤادی و قرة عینی پس آنحضرت فرمود که وای
بر تو ای عایشه چگونه میشود که او را دوست ندارم و تعجب در نیاورد مرا و حال آنکه او میوه دل من و نور چشم من است ای عایشه آگاه میکردانم ترا که زود
باشد که امت من بقتل رسانند او را فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من حججی ای عایشه هر کس که زیارت کند او را بعد از وفات او مینویسد
خداوند از برای او ثواب حجی از حجهای من پس عایشه از روی تعجب عرض کرد که حجی از حجهای تو یا رسول الله آنحضرت فرمود که بلی دو حج از حجهای من
پس تعجب او افزوده شد عرض کرد که دو حج از حجهای شما فرمود که بلی چهار حج از حجهای من پس علی الدوام بر تعجب عایشه افزوده میشد و آنحضرت
بر عدد حجها خود میافزود تا آنکه فرمود که نود حج و نود عمره از حجها و عمرهای من پس عایشه بتعجب کار خود رفت و دیگر سؤال نکرد
مؤلف گوید که از سیاق حدیث معلوم میشود که اگر عایشه نرفته بود و بر تعجب و سؤال خود میافزود آنحضرت نیز بر عدد حجها خود میافزود ای دوستان
و اینالکنندگان چون ثواب زیارت آن مظلوم را دانستید بدانید که اول زیارت کنندگان آن جسد پاره پاره و سایر اجساد مجروحه بخاک افتاده
اهل و عیال آن غریب شهید بودند زیرا که موافق بعضی از احادیث اینست که ابن سعد لعین حکم کرد که اسیران آل محمد را از راه قتلگاه ببرند که

کشتگان



کشتگان خود را ببینند تا دلهای ایشان بشکند و بر زاری ایشان بیفزاید و مصیبت ایشان بزرگتر گردد و موافق حدیثی دیگر آنست که زنان گفتند که شمارا بحق آنچه
میدهیم که ما را از راه قتلگاه ببرید آه آه فلما نظرن النسوة الی القتلی صحن و ضربن وجوههن و رفعت اصواتهن بالبکاء وقعن علی الاجساد و علون بالبکاء
و العویل آه واصیبتاه که چون اسیران از راه قتلگاه شهیدان بردند و نظر ایشان بر بدنهای پاره پاره شهیدا افتاد همگی صداها را بناله بلند کردند
و سیلیها محکم بر صورتهای پر الم زدند و خود را از شتر ها مثل برگ خزان بر روی جسدهای کشتگان انداختند و شروع بنوحه و گریه و ناله نمودند و بر
بالای هر جسدی نوحه آغاز کردند و در آن حالت که مشغول گریه و زاری شدند از آنجمله مادر یتیمان و سر حلقه سلسله اسیران جناب زینب خیران آن قدر ناله و نوحه نمود که حتی
ابکت کل صدیق و عدو حتی رأینا دموع الخیول تنحدر علی حوافرها یعنی جناب زینب خاتون دلخون آن قدر ناله سوزناک از جگر سوخته
بر کشید که بگریه در آورد هر دوست و دشمن را حتی آنکه راوی میگوید که ما نظر کردیم بصورت اسبهای دشمنان پس دیدیم که اشکهای ایشان جاری
بر صورت ایشان بجدیکه سمهای آن حیوانات از اشک تر شده بود خداوند رحمت کند آنکه بعضی از احوال و اقوال آن مظلومه را بیان فرموده خداوند
رحمت کند دوستی را که از حیوانات کمتر نبوده باشد و خود را از ناله و نوحه معاف ندارد و شک نیست در اینکه در مصیبتیکه دشمنان خونخوار
حیوانات گریه کنند دوستان ماشاء الله نتوانند که خود را از گریه و ناله و زاری و بیقراری معاف دارند لم ینس وآله زینب اذ مشت
و بی الوقود الیه الشرع یعنی و آله فراموش نکرده ام زینب خاتون را که بجانب جسد پاره پاره برادر خود دوید و حال آنکه
بمثابه با وقار و تمکین بود تدعوه و الاحزان ملأ فؤادها و الطرف یسرع بالدموع الهمع آه آه که بندای بلند برادر خود را میخواند
و در آن حال آنکه قلب او مملو از حزن بود و از چشمهای او چون ابر بهار اشک روان و ریزان بود و تقول اعظم ما الاقیه من
البلاء فراقک یا ابن ام فاسمع ای برادر جان من الحسین بزرگترین بلاهای من الم مفارقت تست پس گوش ده سخن من ای برادر بسم ما در
و تقول مالک عن بناتک معرضا و الکل منک بمنظر و بمسمع ای برادر جان من چه شده است ترا که روی گردانیده از دختران خود و التفات نمیفرمایی
بدختران خود و حال آنکه همه در حضور تو صف کشیده اند و ایشان را نگاه نمیفرمایی و دشمنان شاد نمیشوی و اما عودتنی منک کلما
هلال تجوبنی و تجوبنی همی ای برادر با جان برابر من هرگز نرسانیده تو بمن از جانب خود جفا و کمی التفاتی پس حال چه باعث شده است
که بخاطر زینب بلکه بهمه اسیران کم التفات و جفاکار شده و تقول ما لک رحمة یحیی بها ارحم بها من یبتهج ای برادر جان
آیا میشود که بار دیگر زنده شوی که باعث حیات روحهای همه ما شوی هیهات هیهات که دیگر بار زنده نخواهد بود و تقول قد اود
بصبیبتیک العنا و الجوع مثل عطایا الجوع ای برادر من بتحقیق که تشنگی و گرسنگی آتش زده است بجان دختر کوچک تو سکینه و میسوزد دل من از
تشنگی و گرسنگی او و تقول لو قبل العدا منا الفدا لفدتک منا انفس لم تجزع ای برادر جانم اگر از ما دشمنان قبول فدا میکردند هر آینه فدا
تو شده بودند جانهای چند از خود ما که از روی شوق فدا میشدند و اظهار عجز میکردند و تقول تشتیت الشباب اضرنی هیهات بعد الیوم
لم تجمع ای برادر عزیزم پریشان و متفرق شدن دختران بدرد آورده است مرا هیهات که دیگر بعد از این هم جمع نخواهیم گردید
و تقول هذا انسک السجاد قد اودی القیام بجسمه المتضعضع ای برادر کمر من اینک فرزند تو جناب سید ساجدین از شدت مرض آتش فتاده است
در جسم ضعیف نحیف او و تقول مالک لا تجیب سکینة الولهی کانک بعد لم تسمع ای برادر جان من چه شده است ترا که جواب نمیدهی
سکینه حیران پریشان حال خود را گویا نمیشنوی صدای من ندا های او را و تقول قد صدعت قلب رقیة نجاک و الاعراض ای تصدع
ای برادر من بتحقیق که شکستی قلب رقیه را بسبب بی التفاتی و جفای خود شکستنی چگونه شکستنی و تقول این علی المرتضی یری انجاریه للعدا
و تخضع ای برادر جان کجاست پدر بزرگوارم علی مرتضی که با غیرت اسدالله یش ببیند مرا که چگونه در نزد دشمنان اظهار زاری و خضوع و خشوع مینمایم
و تقول قلبی ما وقد بذا بامه ان لم یذب من لوعتی و تفجعی ای برادر کمر من الحسین لازم است بر قلب من که از سوزش و زاری آب شود و گداخته گردد

نکرده است آنچه باد لازم است وَاَنْحِی دَمْعِی مادَنْکَ دَمعُ اِنْ لَمْ یَسِلْ مِثْلَ الْعَقِیقِ وَیَنْبَعُ ای برادر که من اشک چشم من بهوفا کرده است از
برای گریه در مصیبت تو اگر از آن خون جاری نشود و نجوشد مثل عقیق وَاَبْکِیکَ اِلّا اِذا ذَکَرْتُ بَنِیکَ بِحَسْرَةٍ وَتَلَوُّعٍ ای برادر من در
هر وقت که این کربلای پر بلای تو بخاطر من آید شب را بروز خواهم آورد با حسرت و اندوه و سوزش قلب مؤلف محزون گوید که اید وستان د
ای ناله کنندگان چو چشم جناب زینب بجسد پاره پاره برادر بزرگوارش افتاد ناله کنان و نوحه خوانان مثال آنچه اشاره شد میگفت و میگریست و بر دور نعش
میرفت و چون بر سر نعش مجروح برهنه شده برادر رسید چنان ناله کرد که دوستان و شیعیان را گریان تا قیامت نالان و گریان گردانیده چنانچه
در کتاب بحار الانوار است که راوی میگوید که والله هرگز فراموش نمیکنم زینب خاتون دختر علی بن ابی طالب علیه السلام را که نوحه و ندبه میکرد از
برای برادر خود جناب سید الشهدا علیه السلام و چون بر سر جسد برادر رسید تا دو نگاهی بآن جسد کرده پس اول از روی خود را بجانب مدینه طیبه بسوی قبر جد خود رسول الله
صلی الله علیه و آله کرده با قلب غمین و صدای حزین عرض کرد که وا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء و بناتک سبایا
یعنی ای محمد مصطفی وای انکه بر تو صلوات فرستاد خداوند آسمان این است حسین تو که بخاک و خون آغشته گردیده است و تمام اعضای بدن او قطعه قطعه شده است
و دختران تو همه اسیر و دستگیر گردیده است پس بناله بی اختیار عرض کرد که یا جداه الی الله المشتکی اول شکوه خود را بخداوند میکنیم پس بمحمد مصطفی
پس بعلی مرتضی پس بحمزه سید الشهدا فقالت وا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه الصبا قتیل اولاد البغایا یعنی بناله جانکاه عرض کرد که ای جد بزرگوار
ای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله این حسین است که در بیابان افتاده آه آه و باد صبا بر او وزیده و کشته اولاد زناکار است ای وای از بسیاری حزن من و اوا
از زیادی هم و غم من امروز جد من رسول الله از دنیا رحلت فرموده و امروز پدرم علی ابن ابی طالب علیه السلام بدرجه رفیعه شهادت نایل گردیده
یا محمداه بناتک سبایا و ذریتک تسفی علیهم ریح الصبا و هذا حسین مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والرداء یعنی ای جد عالیمقدار ای محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله اینک همه دختران تو اند که اسیر شده اند و این بزرگواران ذریه تو اند که باد صبا بر ابدان ایشان میوزد و خاک و خاشاک بر بدنهای
ایشان میافشاند آه واحزناه و وا مظلوماه که آن مظلومه با دل سوخته عرض کرد که یا جداه اینست حسین تو که سر مبارک او را از قفا بریده اند و عمامه
از فرق او و رداء از دوش او برداشته اند آه آه که در ندای دوم روی ناله خود را بجانب قبر مادر مظلومه خود کرده عرض کرد که یا اماه
یا بنت خیر البشر انظری الی ارض الکرب والبلاء و تری ولدک العزیز ان جسده المجروح ملقی فی البیداء و یکون مرملا بالدماء و ان راسه الشریف رفع
علی قناة الاعداء یعنی ای مادر ای فاطمه ای دختر بهترین آدمیان نظری کن بسوی زمین کربلا تا مشاهده کنی فرزند عزیز کرده بعزت پرورده خود را که جسد شریف
مجروح پاره پاره او افتاده شده است در بیابان و در حالتی که بخاک و خون مالیده شده است آه آه و بدرستیکه سر شریف او در بالای نیزه اعداء است
ثم قالت یا اماه و تری بناتک السبایا المخدرات الحائرات فی البیداء الراکبات علی اقتاب المطایا ایشنیا و کلهان ناله را با دل بریان و دیده
گریان متوجه کلام جانگداز آن مظلومه شوید که عرض کرد که ای مادر ای فاطمه طاهره ببین دختران را که همه اسیر شده اند و با آنکه از شدت تشنگی
سوخته بودند در وقت آتش زدن بخیامشان همه سوخته اند و جملگی با پای برهنه باطراف بیابانها گریخته اند و بعد از گرفتار شدن بدست اشقیا ایشان
بر جهاز شتران سوار کرده اند فقالت یا اماه نحن بناتک المسبیات بالذل والغربة پس با ناله جانکاه جگر شکاف عرض کرد که ای مادر یا جان
برابر ماییم دختران تو که بعد از آنکه مارا بعزت و بزرگواری پرورده مبتلا و گرفتار شده ایم بذلت و غربت و خواری و زاری
و فی البحار ثم تنادی اهل الشام و قالت یا اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هذه ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا و انتم قائمون تنظرون ای
عزاداران نظر بفصاحت و بلاغت و درستگفتاری آن مظلومه شویم که در خطاب بسیم روی مبارک را بجانب لشکریان کرده بیان شرایط
بجا آمده ایشان زده فرمود که ای اصحاب محمد این دختران و زنان حیران گریان که مشاهده میکنید ذریه پیغمبر شما جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
که ایشان را دستگیر کرده اند مانند اسیران نیزه اند و میبرند و شما همه ایستاده اید و می بینید و هیچ حمایت نمی کنید و صلا نفریاد این بیمز



ثم التفتت الی جسد اخیها علیه السلام آنجا آن مشاهده و ناله کنندگان که آن گوشها دیده چهار صد و نیمی زینب نیز تعب کرد که جسم برادر کرده
که بر هر قطره آن باعث نعره و دستش آه هوش یاب پنجه موالیان و آن بدینگونه است که پس چشم خونریزش را بقامت سراپا جراحت برادر بانجا برابید آدم خون
او را سیر در اعضایش را چاک چاک مشاهده نمود و در ابرروی آن انداخت و در بر کشیده و همانجای شمشیرها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان کودکی
میبوئید و میبوسید و الآن غرق خاک و خون شده بود مکرر بوئید و بیاد رسید و بی اختیار صیحه از قلب بر کشید و گفت که اخیک فداک یا ابن
محمد المصطفی یعنی خواهرت بفدایت شود ای فرزند محمد مصطفی و یا فلذة کبد علی المرتضی جانم بفدای تو شود ای پاره جگر علی مرتضی و یا
قرة عین فاطمة الزهراء آه آه ای روشنائی چشم فاطمه زهرا ای شهید اصحاب کسا این رأسک الشریف کو سر مقدس تو
و قال المجلسی فی البحار فی بعض الروایات انها ناحت و قالت بابی من عسکره یوم الاثنین نهبا یعنی در بعض از روایات وارد شده است که آن مظلومه
ناله پر شرر از جگر بر کشید و گفت که پدرم بفدای آن مظلومی شود که لشکر او در روز دوشنبه غارت کرده شد مؤلف گوید که مراد از روز دوشنبه آن است
که خلفاء معدن جفا در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و از پیش خود تعیین خلیفه کردند که در همان روز تدبیر غارت روز عاشورا کردند و گرنه آنچه از اخبار
معتبره ظاهر شود اینست که خیام طاهرات را در همان روز جمعه عاشورا نهب و غارت بردند فقالت من فسطاطه مقطع العری آه آه
که آن مظلومه گفت که پدرم فدای آن مظلومی شود که خیمه او پاره پاره و طنابها گردیده بابی من لا هو غائب فیرجی آه وا مصیبتاه که گفت پدرم
بفدای آن غایبی شود که دیگر امید بازگشت او از این سفر نیست و لا جریح فیداوی آه واحزناه که فرمود پدرم بفدای آن مجروحی شود که نه چنان
زخم و مجروح شده که توان او را معالجه و دوا نمود بابی من نفسی له الفداء یعنی پدرم فدای کسی باد که جانم بفدای او است بابی المهموم
حتی قضی یعنی پدرم فدای مظلومی باد که در هم و غم و بلا بود تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت رسید بابی العطشان حتی مضی یعنی پدرم فدای
شهیدی شود که در شدت تشنگی بود تا آنکه این خانه فنا را وداع نمود بابی من شیبته تقطر بالدماء آه آه وا مصیبتاه و الله متحیرم که در حقیقت
این برادر از جان بهتر آن خواهر بچه حال بود که اینکلام را ادا مینمود که پدرم فدای آن ریش مبارک شود که از او خون میچکید بابی من جده
رسول اله السماء یعنی پدرم فدای آن غریبی باد که جد او رسول خداوند آسمانها است و او فرزند زاده پیغمبر خدا است و جده او خدیجه کبری است
و پدر او علی مرتضی است که از برای نماز او آفتاب مراجعت نمود و مادر او فاطمه زهرا است که بهترین زنان عالمیان است مؤلف گوید که آن مظلومه مصیبت کشیده
بمثال این کلمات و بیانات نوحه و ناله میکرد و سایر اسیران با او در سایر شهدا سرگرم ناله و فغان بودند و از استماع آه شرربار جناب زینب خاتون
دلخون آه و ناله ایشان زیاده هیجان مینمود که ناگاه ملازمین ابن سعد لعین داخل قتلگاه شده اسیران را از نعشهای شهیدان دور کرده در گوشه
جمع نمودند تا با سرهای شهیدان روانه کوفه نمایند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون الا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لا سیما علی سید المظلومین
فداه ارواح الاولین و الآخرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین ابد الآبدین و دهر الداهرین و الحمد لله رب العالمین

## مجلس پنجاه و پنجم در وداع جناب ام کلثوم خاتون با جسد برادر معصوم حضرت عباس علیه السلام و انداختن شقیایه نهار را در ارض ماریه و بردن اسرا و سرها را بکوفه

السلام علیکم یا ایها الباکون علی الابدان السلیبة والنفوس الغریبة و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل و سلم علی من جعلت الصلوة
والسلام تسلیما و به اکرمت علی الاکرام و نعمت علی الانام محمد الذی لولاه لما خلقت الافلاک ابدا و لک خط و مرام فی الکون و لا الایجاد
آدم و آخر مختصر الکلام و علی آله الذین بذرهم لنظام و بهم یقوم مرگ یا قهار یا علام و لا سیما علی الامام الهمام سبط خیر الانام الامام
ابن الامام اخ الامام ابو الائمة الکرام من بکی فی مصیبته الخواص والعوام آه آه بل بکی علیه جمیع ما فی الخافقین و دام اشراق الحمرة من
المشرقین و غروبها فی المغربین و هما بکاء الله علی ثانی السبطین اعنی مولانا ابا عبد الله الحسین علیه السلام آه واحزناه فکیف یقدر ان لا یبکی علیه

الاجنحة وتندوه وتبدوه بلا ثياب على ارض المارية مسلوب بالثوب والعمامة آه آه تبكو باسيفوا على الرياح الاربعة كهف الباكيات فيه وعلى الدماء الجارية ودموع
عيون نسائه وبناته الي آه واويلاه في شان ما صدر من اهل الشام والكوفة عليهما اللعنة دوام ثوران الزفرة في الهاوية انهم عاملوا معه معاملة من لا يكون
فيه من الاسلام شعرة مع انه روح لاحمد الاسلام كل ذرة في عوالم الغيب والشهادة لانه من شجرة ابداع الخليقة وما ينزل عنها من الذرية الى انتهاء
زلا يا نفقيه الحق الذي من الرحمة الكبرى والمكتوبة الاولى صلى الله عليه وعلى باقي اهل العصمة وعلى اخواته وبناته وسائر الهاشمية والباكية عند دوام الآلام
الجرحة وعلى الباكين عليهم دوام جريان الفيوضات الالهية في دار الفانية والباقية وكفى في عظمة هذه المصيبة انها اسف الهية كما قال الهي بالحق في قوله
سبحانه اعوذ بالله من الشيطان الرجيم فلما آسفونا انتقمنا منهم يعني چونكه تاسف اندوهگين كردند اهل معصيت ما را كه
خداوند عالميم ماهم انتقام كشيديم از ايشان ودر كتاب كافي از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه نيست تاسف خداوند مثل تاسف مخلوقات
بلكه خداوند خلق فرموده است از براى نفس خود اوليايى چند كه ايشان اندوهگين ميشوند و مسرور ميشوند و با اينكه ايشان مخلوق الهى اند قرار داده است خداوند
رضاى ايشان را رضاى خودش وغضب ايشان را غضب خود بعلت آنكه ايشان ميخوانند خلق را بسوى خداوند و دلالت ميكنند خلق را بجانب او
وفي رواية اخرى ان الله تعالى قد خلقنا بنفسه فجعل اسفنا اسفه وجعلنا في الرجعة انتقامه يعني در حديث ديگر روايت شده است كه ائمه
عصمت عليهم السلام فرمودند كه خداوند جل جلاله ما را از خود شمرده است پس قرار داده است تاسف واندوه ما را تاسف خود وانتقام كشيدن ما را
از اعداء خود در زمان رجعت و دولت حقه انتقام خود مؤلف گويد كه آنچه از آيات شريفه قرآنيه واحاديث و زيارات بسيار معلوم
ميشود اينست كه خداوند بسيارى از امور متعلقه بجناب محمد وآل محمد عليهم السلام را نسبت بخود داده است مثل اينكه حب وبغض وطاعت ومعصيت ايشان را
حب وبغض وطاعت ومعصيت خود شمرده است وهمچنين است امور بسيار ديگر كه در نزد اهل حديث ظاهر است پس شيعيان ودوستان هر گاه معلوم
شد كه اندوهگين كردن اعداء دين عليهم اللعنة آل طاهرين عليهم السلام را خداوند از غايت لطف ونهايت مرحمت اندوه خود شمرده بدانيد كه
بزرگترين اندوه وحزن شان عليهم السلام اندوه وحزن روز عاشورا است پس بزرگترين تاسف واندوه كه خداوند بخود نسبت داده است اندوه آن روز است
آه آه چگونه چنين نباشد وحال آنكه مصيبت در آن اعظم از همه مصايب ايشان عليهم السلام است زيرا كه هريك از وقايع در آن روز جگرشكاف
ودلهاى محبين وخالصين را آتش بار وجارى ميكرداند كه از جمله آنها كيفيت عبور اسيران از قتلگاه شهيدان وآنچه از احاديث بسيار ظاهر ميشود
اينست كه همه اسيران مانند برگ خزان خود را از روى شتران بر روى جسد شريفه پاره پاره شهيدان انداختند وهر يك شهيدى را در آغوش جان
كشيده نوحه وناله ووداع ميكردند مثل آنكه جناب زينب با صد هزار رنج وتعب جسد مقدس شاه شهيدان را چو روح روان در بر كشيده
وبا او در راز و نياز وسوز وگداز بود ومادر جناب علي اكبر آن نوجوان تشنه جگر را در سينه كه پرورده بود جاى داده بود وبا او وداع مينمود
ومادر حضرت قاسم با عروس از زندگانى مايوس جسد پاره پاره ودر هم شكسته آن نوداماد ناشاد را در ميان گرفته نوحه وناله ميكردند وسكينه جوان
محزون فراق تير خورده تشنه جگر علي اصغر را بر دامن خود گرفته وحلقوم سوراخ شده او را بوسه ميداد وبا هزاران ناله وفرياد از براى جد خود
رسول الله وجده خود فاطمه طاهره پيغام ميداد وزنان اصحاب وملازمين سعادت آئين نعشهاى كشته هاى باوفا را در ميان حسرت رسيده
گرفته شيون ميكشيدند وجناب سيد الساجدين عليه السلام با شدت بيمارى با غل وزنجير در كنارى نشسته گاهى بلاحظه احوال پدر بزرگوار وبرادران
ونيز ساير شهيدان سعادت شعار ناله ميكرد وزمانى بديدن عمهاى خونجگر وخواهران نيمجان وساير اسيران دربدر اشك خونين از چشمهاى حق بين
جارى مينمود آه آه كه در آن وقت جناب ام كلثوم محزونه مظلومه ديد كه بهر جانب كشته وبهر سو در خاك وخون غلطيده از آل محمد عليهم السلام افتاده
اند وبر سر هر نعشى دلسوخته آتش نفسى آتش شرربار وچشم بجاى اشك خونبار يكى ناله ميكند وديگرى مويه مينمايد آن يك جامه بر تن ميدرد
وآن ديگر ناخن غم بسر پر الم ميزند ودگرى خاك بر فرق خود ميافشاند يتيمان بابا بابا ميگويند وخواهران واخاه ميگويند زنان انقدر





وازوجاه وابنوه وازوداه كه هر يك نوحه كرده واه ما دران چندان مصيبة ولداه برآمده وآه كه شيون كرده دريغ چندان ناله وفغان دا
اماماه ووا سيداه واغريباه از هر طرف بلند است پس چون جناب ام كلثوم مظلومه اين حالت را مشاهده فرمود متحير شد كه با كدام شهيد هم نوحه
وبا كدام نوحه گر همدوش گردد كه ناگاه ديد رشته محبت خواهر وبرادرى پاى بندش گشته وناله باشتر خواهرش جناب زينب را دلگير نموده
بى اختيار مهار ناقه او را بر سر جسد صد پاره پاره آقاى شهيدان وسرور كشتگان وسيد تشنه لبان كه جانهاى همه دوستان وشيعيان فداى او
كشيد پس چون با شتر ناله خواهرش بر سر كشته برادرش جناب سيد الشهداء عليه السلام رسيد روى في بعض كتب المراثي ان ام كلثوم لما رأت اخاها
الحسين عليه السلام وهو مطروح على الارض يسفو عليه الرياح وهو كبوب مسلوب وقفت من البعير الى الارض وقعت اخاها الحسين يعني
در بعض از كتب تعزيه روايت شده است كه جناب ام كلثوم چونكه ديد برادرش جناب سيد الشهداء عليه السلام را كه بر روى خاك كربلا افتاده است وباد براو
وزيده وگرد وخاك ميدان جهاد را بر روى او افشانده وچون او را شهيد كرده اند برهنه كرده اند وبر روى در انداخته ودر وقت آه واهلا جنايت
با آن بدن حجت خداوند كه پاره تن محمد مصطفى صلى الله عليه وآله بود نكرده اند بى اختيار خود را از بالاى شتر بر زمين انداخت ونعش برادر را در آغوش
نمود وچسبانيد وهي تقول ببكاء وعويل يا رسول الله انظر الى جسد ولدك ملقى على الارض بغير غسل كفنه الرمل السافي عليه وغسله الدم الجاري
من وريديه آه آه كه ام كلثوم روى پر گرد وغبار خود را بسوى مدينه طيبه كرده با ناله جانكاه وصيحه وآه عرض كرد كه يا رسول الله نظر فرما بسوى
جسد مجروح فرزند خود كه در بيابان كربلا بر روى خاك افتاده وكسى او را غسل نداده وكفن ننموده بلكه كفن او ريگ كربلا است كه باد صبا بر او
پوشانيده وغسل او از خون رگ گردن او است كه او را بجرم گناه ذبح نموده اند وهؤلاء اهل بيتك يساقون اسارى في الذل
ليس لهم محام يمنع عنهم آه واعصيباه ووا حزناه كه ناله آتشبار را بار ديگر بركشيد وعرض كرد كه اى جد بزرگوار اينك اهلبيت فرزند
حسين اند كه اسير وار در اين بيابانها ميدوانند مثل اسيران كه در نهايت ذلت وخوارى بوده باشند آه واويلاه كه دختران وجنابت باو
ومعين گرديده اند كه هيچكس براى ايشان باقى نمانده كه دفع اذيت اين ستمكاران را از ايشان نمايد بلكه اهلبيت بيكس وبى يار ومعين گرديده اند وبعد
اولاده مع رأسه الشريف على الرماح كالاقمار آه واحزناه كه ناله ديگر از جگر بركشيد وعرض كرد كه اى جد بزرگوار آيا نظر ميفرمائى وتماشا
ميكنى كه اينك سرهاى اولادهاى فرزند عزيز كرده تو با سر شريف خودش همه در بالاى نيزهاى اعدا از كثرت نور وضياء مثل ماه شب چهارده
ميدرخشد وانوار آنها از زمين بآسمان بالا رفته خداوند غرق درياى مرحمت خود فرمايد صاحب اين اشعار را كه بيان كلمات آن مظلومه را نموده وبعضى
از علما فرموده اند كه اين اشعار از خود آن مظلومه است كه فرموده ايا جدنا نشكو اليك امية فقد بالغوا ظلما وبدعوا يعني
اى جد بزرگوار ما بجناب تو شكوه ميكنيم از ظلم بنى اميه پس بتحقيق كه مبالغه كردند در ظلم بر ما وبدعتها گذاردند از براى ما ايا جدنا لو انك رأيت
مصابنا لكنت ترى امرا له الصخر يصدع اى جد عاليمقدار ما اگر ميديدى مصائب ما را هر آينه ميديدى مصيبتى چند كه از براى
آن شق ميشود سنگ ايا جدنا هذا الحسين معفر على الترب مجزوز الوريد مقطع اى جد ما آه آه اينك حسين تست كه بخاك ماليده
شده است ورگهاى گردن او بريده وقطع شده است فجثمانه تحت الخيول وراسه على ذابل فوق الاسنة يرفع آه واعصيباه كه جسد لطيف او
پايمال اسبها شده است وسر شريف او از روى عناد بر اطراف نيزها بلند گرديده ايا جدنا لم يتركوا ابن رضائنا كبيرا ولا طفلا على الثدى
يرضع اى جد بزرگوار ما آه آه كه باقى نگذاردند جماعت با شقاوت از مردان ما نه بزرگى را ونه طفل كوچك شير خواره را ايا جدنا
لم يتركوا النساء خمارا ولا ثوبا ولم تبق برقع آه واعصيباه اى جد ما وا گذاردند اسير كرده وقت نگاه از براى زنان ما نه چادرى ونه مقنعه
ونه برقعى كه روى خود در مستور كرده ايم ايا جدنا صرنا عرايا حواسرا كانا سبايا الروم بل هي اوضع آه واحزناه ووا ويلاه
گرديديم ما عريان وسر برهنه وحسرت زده كه گويا ما اسيران روميم بلكه ما پست تريم ايا جدنا لو انك ترانا اذلة سبايا على اقتابها

ابن سعد ملعون امر کرد که در همان روز که روز عاشورا بود سر سرکردهٔ شهیدان و نور چشم پیغمبر آخر الزمان جناب سید الشهدا روحی له الفداء را با خولی
بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی مودند که از برای ابن زیاد ببرند آه وا حزناه که امر کرد که سرهای باقی شهیدا را از بدنهای مقدسات
جدا کردند و شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج لعنهم الله را طلبیده سرکرده کردانیده و بزرگان و بی ایمانان از لشکریان
کفر نشان میامدند و هر یک برای افتخار و حسن خدمت و تقرب در نزد یزید و ابن زیاد علیهما اللعنه سرها میگرفتند و در قبایل خود نهایت اهتمام
میکردند تا همراه زنان و اسیران روانهٔ کوفه شوند و در کتاب بحار روایت شده است که سرهای اهلبیت و اصحاب مظلوم هفتاد و دو
عدد بود که بر قبایل تقسیم کردند از آنجمله سیزده سر بقیس بن اشعث کندی شیخ قبیلهٔ او دادند و دوازده سر بقبیلهٔ هوازن دادند و بروایت ابن
شهرآشوب ایشان را بیست سر دادند و شمر شریر لعین را سرکردهٔ ایشان کردانیدند و هفده سر بقبیلهٔ تمیم علیهم اللعنه دادند و موافق روایت ابن
شهرآشوب نوزده سر بایشان دادند و قبیلهٔ بنی اسد را شانزده سر دادند و موافق روایت ابن شهرآشوب نه سر دادند و قبیلهٔ مذحج را نه سر دادند و
باقی قبایل را سیزده سر دادند و ابن شهرآشوب روایت کرده که سایر قبایل را نه سر دادند الحاصل جمیع سرهای شهیدان را بقبایل تقسیم کردند
پس آن پدنیان سر آقای شهیدان را بر نیزه بلندی کرده و سرهای باقی شهدا را بر نیزها کرده با اسیران کریان و نالان روانهٔ کوفه کردیدند
و در احادیث است که عمر بن سعد لعین با جمعی از منافقین بقیه روز عاشورا و روز بعد از آن را تا وقت زوال در کربلای پر بلا ماندند و اجساد
نجسهٔ کشتگان بی ایمان خود را جمع کرده و بر ایشان نماز کرده و بخاک سپردند آه و مصیبتاه و حزناه روی فی الحدیث انه لعنه الله ترک الحسین
و اصحابه منبوذین بالعراء بلا وساد و غطاء کانهم لم یکونوا مسلمین بل کانه لم یکن فی ابدانهم والمقدسات آثار کاشف ثمرة من الاسلام
یعنی آن بی ایمانان جسد مقدس آقای مظلومان و سر خیل سلسلهٔ شهیدان و مولای جوانان اهل جنان را با ابدان مقدسات اولاد و اقوام
و اصحاب کرامش را غسل نداده و کفن نکرده بی لباس و پلاس در بیابانها انداخته به دنیای خود در رفته آه وا حزناه آنقدر بی احترامی کردند که گویا
ایشان از مسلمانان نبودند آه و مظلوماه نوعی سلوک و رفتار کردند که گویا یکی از اسلام در بدنهای شریف ایشان نبوده و حال آنکه آنحضرت
اصل دین و عمود سموات و ارضین بود پس عمر ملعون با هر کس که با او مانده بود بتعجیل روانه شدند تا ملحق بقافلهٔ اسیران و جز شدند و در کتاب
ملهوف روایت کرده است که چون آن ملعون با اسیران رسید زنان آنحضرت را بر جهاز بی پلاس سوار کرد مکشوفات الوجوه من الاعداء و
و دائع خیر الانبیاء آه آه در ماتم که روهای ایشان کشوده بود در میانهٔ دشمنان و حال آنکه امانتهای بهترین پیغمبران بودند و تساق
کما یساق سبایا الترک و الدیلم و الروم فی اشد المصائب و الهموم آه وا حزناه که اسیران را چنان میبردند که اسیران ترک و دیلم و روم را میبرند
با نهایت مصیبت و هم و غم باد اهل کوفه کردند و ما اله نعامل عما یعمل الظالمون

## مجلس پنجاه و ششم در عبور کردن سکینه بنت از قتلگاه و وداع او با جسد مجروح پدر و علی اصغر

السلام علی المرضی من آل یس عن الابرار الجرمات و نبات النبیات الکابات المودعات و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله الذی من علی با
الاطمینان بوحدانیته و بالیقین بصمدانیته فاشهد شهادة ایقان بانه لا اله الا هو وحده لا شریک له و یشهد علی هذا جمیع اعضا و جوارح من ظاهر
و باطنی و سری و علانیتی و شهادتی شهادة عزم و حزم و جزم و ختم کشهادة اهل محبته و معرفته و اولو العلم من عباده بل کشهادة نفسه
لنفسه عند نفسه و هو نفسه بانه لا اله الا هو اللهم صل و سلم علی اول الذین و الطیبین بومدانیک و اول المقرین بسره و علانیته بانک
لا اله الا انت کما انت و علی آله الذین هم المخازن لاطمینان المطمئنین و المعادن لیقین الموقنین بل هم نفس الاطمینان و حق الیقین فالاطمینان
بولایتهم سمی له النفس المطمئن بالراضیة و المرضیة و و حدیهم خیر الموحدین فهم زوج ازواج العالمین خصوصا لنامس اصحاب العباء الذی امتحن
بالشهادة لاظهار سر التوحید مطلع القضاء و قتیله لاهل العوالم مشهد الاله لیعلمن فی هیمنة سلطنة العظمة و الکبریاء بانه للکل فی الکل سید الشهداء

---



تضرع آه وا غماه ای جد بزرگوار ما ببین که ما بر چه حال شدیم هر کاه ما را ببینی که ذلیل و اسیر که در نزد دشمنان خود تضرع و زاری میکردیم
ایا جدنا نسترحم القوم لم یجد تعقیبا و لا من ذالک نیه یدفع ای جد عالیمقام ما هر چند نزد اجماعت بی حقیقت التماس میکردیم که اذیت
بس است رحم کنید بر ما نیافتیم شفاعت کننده که شفاعت کند در حق ما و نکسیکه دفع اذیت از ما کند ایا جدنا زین العابد مکبل
قتیل سقیم مدنف متوجع آه آه ای جد بزرگوار ما فرزند تو حضرت امام زین العابدین در قید حبس و علیل و بیمار و مصائب لازم و ازار است مؤلف
خستهٔ دل کوید که جناب ام کلثوم خاتون با امثال این کلمات بر سر نعش برادر خود نوحه و ناله میمود که ملازمان ابن سعد لعین آمده مخدرات و سایر اسرا
از قتلگاه شهیدان بیرون کرده در کناری جمع آوری کرده نشانیدند آه آه در بعضی از کتب احادیث است که در شب آخر جناب زینب و ام کلثوم خاتون
دفعه دیگر بوداع جسد جناب سید الشهدا علیه السلام رفتند رحمت خدا بر شاعری که میفرماید انجه زینب اذ تقول اخت تمایز اذ دو
لاجیل و اغرموا یعنی که میکشم از برای خاطر زینب خاتون بجهة مصیبت او در آن شب که بخواهر خود ام کلثوم خاتون فرمود که ای خواهر
اجماعت اعدا توشه کرده اند و عزم رفتن دارند یا اخت قد عزموا علی ترحالهم قومی الی الجسد الذی تودع ای خواهر
دشمنان عزم کوچ کردن دارند برخیز تا یکدفعه دیگر بر سر جسد برادرم رفته او را وداع کنیم قومی الیه فما لنا من بعده بندرو
هذه التحیة تقطع ای خواهر برخیز تا یکدفعه دیگر بزیارت آنجسد پاره پاره برویم که بعد از امشب معلوم نیست که ما را انقدر مهلت دهند که بر یک
نظار دامت هدیه نسیم یا اخت هذا الیوم آخر عهدنا لا یوم فیه بعد ان تجمع آه و اهجراناه و وا حزناه ای خواهر امروز
آخر توقف ما است در کربلا و معلوم نیست که روزی دیگر نصیب ما شود که با برادرم در یکجا باهم جمع شویم آه آه و مصیبتاه که اندو خواهر بیکر
با نهایت خوف و خطر در آن دل شب یکدفعه دیگر بوداع آنجسد پاره پاره بمیر رفتند و انواع نالها و زاریها کردند و وداع کرده بجای خود برکشتند
مؤلف کوید که اشیعیان و هنیا له کنند که آنچه از احادیث معلوم میشود این است که چون جسد مبارک دست حضرت عباس در کنار فرات
افتاده بود و در میانهٔ اجساد شهیدان نبود از اسیران کسی بوداع او نرفت مگر آنکه در بعضی از کتب مراثی روایت شده است که فاطمه صغری
میفرماید که عمه ام ام کلثوم خاتون با پای از خون روانه جانب فرات شد از برای وداع عم حضرت عباس علیه السلام فرآه ملقی
فی لجة مرملا بالدماء فرآه مقطوع الیدین دام الوریدین فبکت علیه بکاء شدیدا فودعته و لحقت بباقی النساء یعنی آن خواهر مهربان
برادر عریان خود را دید که در میان بیابان در کنار نهر فرات در خاک و خون افتاده است آه آه و مصیبتاه که دید که دستهای او را از بدن جدا
کرده و رکهای کردن او را پاره پاره و سرش را از بدن جدا کرده پس بر شهادت و غربت و بیکسی او کریست کریه شدیدی و بعد از کریه و ناله
و نوحه از پهلوی آن نعش بیدست پاره پاره برخواسته او را وداع کرده بباقی اسیران ملحق شد آه آه که بعد از وداع اسیران با بدنهای شهیدان
ابن سعد لعین امر کرد که همه را در یکجا جمع کردند پس محملها آوردند که بعضی درست و بعضی شکسته و شتران آوردند بعضی با جهاز و بعضی بیجهاز پس زنان
آل محمد را چون اسیران ترک و دیلم و روم بر آنها سوار کردند و روانهٔ کوفه و شام کردند و نیست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت
ناحیه میفرماید که و سبی اهلک کالعبید یعنی اسیر کرده شد اهل و عیال تو ای شهید بدبخت کربلا مثل غلامان و کنیزان و صفدوا
فی الحدید و کشیده شدند در غلها و زنجیرها فوق اقتاب المطیات و نشانیده شد ایشان را بر قتبهای جهازهای شتران تلفح
وجوههم حر الهاجرات آه آه و سوزانید رویهای ایشان را حرارت آفتابها یساقون فی البراری و الفلوات و کشانیده
شدند در صحراها و بیابانها بی آب و علف ایدیهم مغلولة الی الاعناق آه و مصیبتاه که دستهای ایشان غل کرده شده بود بر کردنها
یطاف بهم فی الاسواق آه وا حزناه که کردانیده شدند ایشان در بازارها فالویل للعصاة الفساق پس ویل که جایست در جهنم
مهیا باد از برای عاصیان و فاسقان مؤلف کوید که بعد از آنکه عیال مظلوم شهیدان اسیر کردند سید بن طاوس در ملهوف روایت کرده که

اگر چه مثل کف دریاها بوده باشد فلو ان قطرة من دموعه سقطت فی جهنم لاطفأت حرها حتی لا یوجد لها حر یعنی پس اگر قطره
از اشک چشم او بچکد در جهنم هر آینه خاموش میگرداند حرارت از آنجهنم که دیگر باقی نماند در آن حرارت مطلقا و بدرستیکه کسیکه قلب او بدرد
آید بجهة شنیدن اذیتها و المهائیکه بما رسیده هر آینه در وقت مردنش ما را ببیند و از آن فرحی و خوشحالی از برای او حاصل شود که مدام قلب او
در فرح باشد تا آنوقتیکه وارد شود بر ما بر سر حوض کوثر و بدرستیکه حوض کوثر اظهار فرح و شادی میکند بورود دوستان ما در آنوقتیکه وارد میشوند بر او
حتی اینکه میچشاند دوستان ما را اقسام طعامهائی که ندیده بجهة آنکه دوست میدارد که از آنجا هرگز دور نشوند یا مسمع من شرب منه شربة لم یظمأ
بعدها ابدا ای مسمع هر کس بیاشامد یکجرعه از حوض کوثر دیگر هرگز تشنه نخواهد گردید و آب کوثر در خنکی کافور است و در بوی مشک است
و در طعم زنجبیل است و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از اشک چشم صاف تر است و از عنبر پاکیزه تر است بیرون میآید از چشمه
تسنیم و جاری میشود در نهرهای جنت بر روی درها و جواهرها و یاقوتها و در اطراف آن چیده شده است کاسها از طلا و نقره و انواع
جواهرات بیشتر از ستارهای آسمان و بوی عطر آن از هزار سال راه شنیده میشود و چنان آن عطر بر اطراف آن صورت دارد میشوند که …
موج میزند که آنکس میگوید که یا لیتنی ترکت ههنا لا ابغی بدلا و لا عنه تحویلا یعنی ای کاش که مرا در همین مکان شریف میگذاشتند
که من در عوض چنین مکانی مکان دیگر نمیخواهم و از اینجا بجای دیگر نمیروم ای مسمع تو از آنجماعت خواهی بود که از آنحوض سیراب خواهی
گردید و ما من عین بکت لنا الا نعمت بالنظر الی الکوثر و سقیت منه یعنی هیچ چشمی نیست که گریه کند از برای ما اهلبیت مگر آنکه متنعم
میشود بنظر کردن بحوض کوثر و آب داده میشود از آن و بدانکه لذتهای آشامندگان مختلف میشود باختلاف مراتب محبتهای ایشان بما اهلبیت
و بر سر حوض کوثر ایستاده است حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و در دست آنجناب عصائی است از چوب عوسج که دور میفرماید از سر حوض
دشمنان ما اهلبیت را پس بعضی از ایشان هر چند فریاد و التماس کند و عرض نماید که من اقرار بشهادتین دارم و از اهل توحیدم مرا از این
سیراب فرمائید در جواب فرمایند که بنزد آنکس که در دنیا او را امام خود میدانستی برو تا ترا شفاعت کند او در جواب عرض کند که امام من از
من بیزاری جست آنجناب فرماید که آنکس که او را دوست میداشتی و بر همه خلق او را مقدم میداشتی و بهتر میدانستی بگو تا ترا شفاعت کند که هر کس
که بهتر از همه خلق بود سزاوار است که شفاعت او رد نشود پس حکم فرماید که او را از سر حوض کوثر دور کنند پس هر چند فریاد کند که از تشنگی
هلاک شدم آنجناب فرماید که خداوند تشنگی ترا زیاد کند مؤلف گوید که اگر خواهی که روح تو در وقت مردن با ارواح مقدسات
اهلبیت محشور گردد و خواهی که رحمت الهی ترا احاطه کند قبل از بیرون آمدن اشک از چشم تو و جمیع گناهان تو آمرزیده شود بعد از
جاری شدن آن بر رخسارهٔ تو و قبل از آنکه در محشر از تشنگی فریاد کنی اهلبیت علیهم السلم بفریاد تو رسند و از حوض کوثر سیراب کنند
در نزد شنیدن مصائب ایشان خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف مدار آه آه که بعضی از مصائب آن بزرگواران بنحوی
جگر شکافست و بجزع و فزع در آورنده است که دوست خالص ایشان در نزد شنیدن آن نتواند خود را از ناله و زاری و گریه و بیقراری معاف
دارد و از جمله آنها کیفیت عبور کردن سکینه خاتون دختر کوچک جناب مظلوم کربلا از قتلگاه شهیدان و وداع کردن او است با جسد پاره
پاره پدر بزرگوار خود بدانکه در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که از برای حضرت امام حسین دختر کوچکی بود که همراه اسیران
زنان داخل قتلگاه شد پس آمد بدو زانوی ادب در پهلوی نعش پدر پاره پاره پدر نشست فاعتنقته و کفته بجریا آه آه
اول کاریکه کرد این بود که بازوی تیر خورده و دست جراحت رسیدهٔ آن شهید را برداشت و در دامن خود گذاشت پس گاهی دست پدر را
بوسی میکرد و گاهی بازوی او را میبوسید و تارة تضع صابعه علی فؤادها آه وامصیبتاه که دیگر کاریکه کرد این بود که دست پدر
و انگشتان او را گرفته بر سر دل خود گذاشت مؤلف میگوید که نمیدانم از برای آن گذاشت که پدر را از شدت اضطراب قلب خود خبردار کند



من بدو عوالم الهدی حتی کرارض الکرب و البلاء فنظر ان کل ابنه یوم عاشوراء کما کان فی بواطن عوالم الغیاء ظهرت هذه النشأة فی حومة الهیجاء
فآه آه فوالله لقد رأیته ذبحت علیه عین اهل العوالم اذ بو قاعقفان علی الرمضاء آه آه وا غریباه وا وحیداه من الاعداء واه واخزناه وآه منه عفر الاعضاء
وآه مرمل بالتراب و الدماء وآه … وآه غل … آه وامصیبتاه … التی جبهة الشریف بلا کفن و صلواة فی کربلا وآه
واویلاه وان اول زائر من بنی آدم لها … من صرخات بنته الصغیرة یا ابتاه … کالثکلی علی الاب و لایتاما عنده … و دمع …
و … و مشاهد بها … و شام و مجالس اهل الزنا … و شفیع ذنوبنا مولینا ابو عبد الله الحسین
سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء … اعدائه لعنة اهل الارض و السماء کما علی محبیه … الکرامة … فی دار البقاء
ثم بعد فقد قال الله سبحانه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی شان
نزول آیه شریفه و تفسیر ظاهر آن اینست که در وقت قبض روح اشخاصی که صاحب نفس مطمئنه است یعنی غیر نفس اماره و شیطانیه … از مصدر عزت و جلالت
جناب اقدس الهی باو ندا میرسد که برگرد از دار دنیا بسوی پروردگار خود در حالتی که تو از خداوند خود راضی و او از تو خوشنود باشد پس داخل شو در زمره
بندگان مقرب من و داخل شو در جنت من بدانکه از جمله تفاسیر باطنیه این آیه شریفه موافق احادیث معتبره اینست که ای آنکسی که نفس تو مطمئن
شده است بولایت و دوستی علی ابن ابیطالب برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضیه و مرضیه باشی و داخل شو در زمره محمد و آل محمد صلی الله
علیهم اجمعین و داخل شو در جنت من مؤلف گوید که جمله احادیث دلالت براین میکنند که در وقت فوت خلایق جناب امیر مؤمنان بر سر
محتضر حاضر میشود مثل آنکه خود فرموده که یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر کسیکه بمیرد
از مؤمن و منافق مرا خواهد دید و از احادیث متعدده دیگر ظاهر میشود که جمیع اهل عصمت علیهم السلم بر سر هر کس حاضر میشوند و از جمله احادیث شریفه
نورانیه که مناسب بمطلب است و مطالب عالیه دیگر نیز از آن مستفاد میشود اینست که در کتاب عوالم از مسمع بن عبد الملک کردین بصری روایت میکند
که گفت بخدمت حضرت صادق مشرف شدم آنحضرت فرمود که یا مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر حضرت امام حسین مشرف میشوی مسمع
میگوید که من عرض کردم که نه بجهة آنکه من از مشاهیر بصره ام و مرا دشمن بسیار از منافقین … میترسم که بنزد خلیفه را
از کربلای معلی رفتن من خبردار کنند و اذیت … بمن برسد پس حضرت فرمود که حال که بزیارت نمیروی آیا بخاطر خود میآوری
از زجرها و مصیبتها و اذیتهائیکه بآنجناب رسیده عرض کردم که بلی یا ابن رسول الله قال افتجزع فرمود که آیا در آنحال جزع
و فزع میکنی میگوید که عرض کردم که بلی والله اشکهای چشم من بجهة آنچه بخاطر میگذرانم برصورت من جاری میشود و برحالی میشوم که اهل و عیال
من اثر آنگریه و زاری را بر من مشاهده میکنند و خود را از آب و طعام منع میکنم تا آنکه اهل من آثار گرسنگی و تشنگی را از سیمای من میفهمند قال
رحم الله دمعتک یا مسمع یعنی فرمود که خدا رحمت فرماید اشک چشم ترا ای مسمع بدرستیکه تو خواهی دید در وقت مردن حاضر شدن پدران
مرا بر سر تو و وصیت کردن ایشان ملک الموت را در حق تو و خواهید … اظهار بشارت و سرور کنند بر دی تو که دیدهای تو روشن شود
و مدارای و مهربانی ملک الموت بتو بیشتر باشد از مهربانی مادر بفرزند خود مسمع میگوید که چون سخن جناب حضرت باینجا رسید شروع فرمود بگریستن و من
نیز بگریه آنجناب گریستم پس فرمود حمد خداوندی که برتری و فضیلت عطا فرمود ما را بر خلق خود برحمت و مخصوص فرمود ما اهلبیت را برحمت
بدرستیکه آسمان و زمین گریه میکنند از روزیکه کشته شده است امیر المؤمنین علیه السلم بجهة ترحم بر ما اهلبیت و گریه ملائکه بر ما زیاده تر از همه کسها است
و ملائکه هنوز خود را از گریه معاف نداشته اند و فارغ نگردانیده اند از روزیکه ما اهلبیت کشته شده ایم و ما بکی احد رحمة لنا و لما لقینا الا
رحمه الله قبل ان تخرج الدمعة من عینه یعنی گریه نکرده است احدی بجهة ترحم بر ما و بجهة مصیبتها و اذیتها که بما اهلبیت رسیده است مگر آنکه خداوند
برآنگریه کننده رحمت فرموده است پیش از آنکه بیرون آید اشک از چشمهای او و دفعه از آنکه جاری شود اشک برصورت او خداوند بیامرزد گناهان او را

اگر

یا دلسوختگی و تشنگی خود را یاد نماید یا آنکه قلب خود را بآن تسلی بدهد وَتَارَةً عَلَى فَقْدِهَا آه وا ویلاه نمیدانم که کدام شیعه این کلام را بخواند و
بشنود و خود را از گریه معاف دارد پس آن طفل دست خود را بلند کرده از خون پدر رنگین نموده کفی از خون برگرفت و بر سر و صورت و گیسوان خود میمالید
و میگفت ای پدر بزرگوار از کشتن تو روشن گردید چشمهای شماتت کنندگان و خوشحال و خنک گردید قلبهای عداوت کنندگان تا آه بنی امیه در این
کوچکی مرا لباس یتیمی پوشانیدند و بر کام من شربت ناگوار اسیری رسانیدند و حال آنکه من طفلم و تاب این بار گران را ندارم یا ابتاه اِذَا
أَظْلَمَ اللَّيْلُ فَمَنْ يَحْمِي حِمَانَا و میگفت ای پدر جان بعد از آنکه جناب تو را کشتند چون شب در آید کیست که باید مرا متوجه شود و محافظت نماید و از شر اینها
امداد و پناه دهد وَاِنْ عَطِشْتُ يَا اَبَهْ فَمَنْ يَرْوِي ظَمَايَ آه آه ای جان پدر بعد از تو هر گاه تشنه شوم که مرا آب خواهد داد پس خود را
بپدر نشان داد و عرض کرد که ای پدر رهبر ما گوشواره از گوشم بیرون کرده اند آه آه ای پدر جان مقنعه از سرم کشیده اند یا ابتاه اُنْظُرْ
اِلَى رُؤُسِنَا الْمَكْشُوفَةِ وَاَكْبَادِنَا الْمَلْهُوفَةِ ای پدر نگاه کن بسرهای برهنه ما و ملاحظه فرما جگرهای سوخته ما را وَاِلَى عَمِّي الْمَضْرُوبَةِ وَاِلَى اُمِّيَ الْمَسْحُوبَةِ
ای پدر جان ای پناه بیکسان نگاه کن که دشمنان چگونه عمه مرا زده اند و مادر مرا بر خاک کشانیده اند و از بس اذیت رسانیده اند او را از جان و زندگانی بیزار
بیزار کرده اند خدا و ندرحمت کند کوینده این شعر را وَلَمْ اَنْسَ مِنْ بَيْنِ النِّسَاءِ سُكَيْنَةً تَقُولُ وَدَمْعُ الْعَيْنِ مِنْهَا تَهَلَّلُ و هرگز فراموش نمیکنم
در میانه اسیران سکینه را که اشک از چشمهای مبارکش میریخت و میگفت اَبِي يَا اَبِي مَا كَانَ اَسْرَعَ فَقْدِنَا وَمَنْ لِي بِعَيْنِكَ الْيَوْمَ يَكْحَلُ ای پدر چه
بسیار زود بود مفارقت از مثل تو پدری و بعد از جناب تو و بعد از روز عاشورا کیست که سکینه را متوجه شود و پرستاری نماید و یتیم ترا بزرگ
کند اَبِي يَا اَبِي مَنْ لِلْيَتَامَى بَعْدَكَ وَمَنْ لِي اِذَا مَا غِبْتَ عَنَّا مُؤَمِّلًا ای پدر جان هر گاه بعد از این در شداید و بلاها واقع شوم از که
امید داشته باشم که مرا خلاص نماید و هر گاه بدرجه رفیعه شهادت رسیدی و از نظر من غایب گردیدی دیگر که پناه من خواهد بود و در جوع و باز
گشت من بکه خواهد بود وَمَنْ لِلْيَتَامَى بَعْدَكَ يَا سَيِّدِي وَمَنْ لِلْيَتَامَى كَافِلٌ مُتَكَفِّلُ یعنی ای سید من کیست از برای محافظت یتامی بعد از
دوری تو و کیست که کفیل امر یتامی شود و متکفل شود احوال ایشان را فَقَدْ جِئْنَا بَعْدَ فَقْدِكَ وَالِهًا وَمَا ذُقْتُ حَتَّى لِلْقِيَامَةِ حَنْظَلُ ای پدر
جان بعد از شهید شدن تو شیرینی زندگانی من تا قیامت تلخ شده و لذتی در زندگانی جهت من باقی نماند وَتَشْكُو اِلَى الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ
بِقَلْبٍ حَزِينٍ بِالْكَآبَةِ مُقْفَلُ آه آه که سکینه خاتون دستهای مجروح بخاک و خون آلوده شده پدر را دور گردن خود گذاشته و روی خود را در جانب
قبر جده اش فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نموده و شروع بشکایت کرده با قلب محزون که قفل غم بر آن زده شده بود و میگفت
اَيَا جَدَّتَا قُومِي مِنَ الْقَبْرِ فَانْظُرِي حَبِيبَكِ مَقْتُولُ الْجَبِينِ مُرَمَّلُ و شکایت سکینه مظلومه این بود که ای جده بزرگوار سر از قبر خود بیرون آر
و بزمین کربلای معلی نگاه کن و ببین که چشمان حبیب تو و سرور قلب ترا چگونه بخاک مالیده اند غَرِيبًا عَلَى وَجْهِ الثَّرَى مُتَعَفِّرًا قَتِيلًا خَضِيبًا
بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلُ ای جده حبیب تو بر حالتی که مانند غریبان بیکس بر روی خاک کربلا افتاده و بخاک آلوده شده است و کشته است که او را بخون خود
رنگین کرده اند و غسل او بهمان خونهای جراحتها و زخمهای اوست وَقَدْ حَرَّمُوا مَاءَ الْفُرَاتِ عَنَادَةً عَلَيْنَا وَكَلْبُ الْغَاضِرِيَّاتِ يَنْهَلُ آه
و مصیبتاه ای جده معصومه اهل عناد آب فرات را که حلال است بر ما حرام کرده اند و اسیری اولاد فاطمه را که حرام است حلال نموده اند وَتِلْكَ بَنَاتُ
الْمُصْطَفَى حَاسِرَاتُهَا تَسِيحُ وَتُرْمَى بِالثَّرَى وَتُرَمَّلُ ای جده گرامی اینک نوجوانان که همه بزرگ زادگان اند سرهای ایشان شکسته
و بر سر نیزه ها شده و بدنهای ایشان بر روی زمین افتاده و بخاک و خون مالیده شده است وَسَارُوا بِنَا يَا جَدَّتَاهُ حَوَاسِرًا فَاَوْجُهُنَا
بَعْدَ التَّخَدُّرِ تُبْذَلُ آه و مصیبتاه ای جده معصومه ما را اسیر کرده اند و روبندهای ما را از ما گرفته اند و ما را با روهای گشاده بهمیری میبرند پس
صورتهای ما که در پس پرده حجاب پرورده شده بود گشوده و بیحجاب گردید سَبَايَا عَلَى الْاَقْتَابِ تَبْدُو لُحُومُنَا فَوَا اَسَفَا بِالْحَبْلِ نُنْقَلُ
آه وا فضیحتاه که ما را اسیر کرده اند و بر جهازهای شتران سوار کرده اند بر حالتیکه گوشتهای بدن ما نمایان است و نگذاشته اند از برای ما جامه که خود را بآن بپوشیم





و در حدیث وارد شده است که سکینه خاتون مثال این کلمات میفرمود پس هر کس که در اطراف او بود سیلاب اشک از دیده روان مینمود پس
ملعونی داخل قتلگاه شد و گفت ای دختر که منادی از جانب ابن سعد فریاد میزند که اسیران از قتلگاه شهیدان بیرون کنید و کوچ نموده روانه
شوید پس ای دختر برخیز تا سوار شویم و برویم آه آه که آن طفل یقین نکرد که این سخن راست است پس نزد موکل خود آمد و گفت بِاللّٰهِ يَا هٰذَا اَاَنْتُمْ
مُتَيَمِّمُونَ الْيَوْمَ اَمْ رَاحِلُونَ یعنی ترا قسم میدهم بسم الله امر و رات بگو که امروز میمانید یا میروید جواب داد که روانه ایم آن طفل
فرمود که ای مرد حال که روانه اید شما را با اینهمه زنان اسیر کافیست مرا واگذارید که در نزد پدرم بمانم که من بسیار کم قوت و کوچکم و قدرت برداری
ندارم و اگر چنین کنی عجب عمل خیری و ثوابی کرده فَاِنَّ كُنْتَ تَبْغِي اَجْرَهُ وَالَيْهِ وَاشْتَاتُهُ بِهِ فَاِنَّ قَدْ سَقَطَ عَظْمٌ وَدَمٌ آه وا مظلوماه و وا
غربتاه که سکینه صغیره فرمود که ای مرد مرا بگذارید که مجاور این جسد مجروح شوم و به پدر بزرگوارم گریه و ناله کنم و با او انس گیرم پس اگر از
خون من در گذرید شما را ثوابی باشد پس آن ملعون راضی بماندن او نشد و مبالغه مینمود و در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که اِنَّ سُكَيْنَةَ
اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْاَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوهَا عَنْهُ یعنی بدرستیکه سکینه جسد کشته شده پدر را در آغوش خود گرفته بود و
سر نمیداد تا آنکه آن ملعونیکه موکل بر او بود با بعضی دیگر از ملاعین اتفاق نموده او را بزجر تمام از جسد مجروح پاره پاره پدر بزرگوارش جدا
نمودند و در جمله از کتب معتبره روایت شده است که سکینه خاتون میفرماید که در وداع آخر از حلقوم پدر بزرگوارم شنیدم که
فرمود ای فرزند چون بمدینه طیبه برسی شیعیان و دوستان مرا اسلام برسان و بگو که پدرم فرموده شِيعَتِي مَا اِنْ شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَاذْكُرُونِي
اَوْ سَمِعْتُمْ بِشَهِيدٍ اَوْ غَرِيبٍ فَانْدُبُونِي آه و مصیبتاه یعنی ای شیعیان من هر زمان که آب سرد خوشگواری بنوشید تشنگی مرا بخاطر آورید و هر گاه
شهادت و غربت کسی را بشنوید بر من غریب شهید نوحه و ناله کنید وَاَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي وَبِجَرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ
عَمْدًا سَحَقُونِي آه وا مظلوماه و آه وا ویلاه یعنی منم پسر دختر پیغمبر شما که مرا بیجرم و گناه شهید نموده اند و بعد از شهید کردن کوفت
و یوت دادن مرا عمداً باسم اسبان نرم کرده اند و بهم کوبیده اند لَيْتَكُمْ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ جَمِيعًا تَنْظُرُونِي كَيْفَ اَسْتَسْقِي لِطِفْلِي
فَاَبَوْا اَنْ يَرْحَمُونِي آه وا غریباه و وا فضیحتاه و وا ویلاه یعنی ای دوستان کاش که همه شما ها در روز عاشورا در زمین کربلا میبودید
و ملاحظه مینمودید که چگونه از برای فرزند شیرخوار ام علی اصغر آب میطلبیدم و کوفیان بیوفا و شامیان پرجفا بر من و فرزند من رحم
نکردند و جرعه آبی او را سیراب ننمودند وَسَقَوْهُ سَهْمَ بَغْيٍ عِوَضَ الْمَاءِ الْمَعِينِ يَا لَرُزْءٍ وَمُصَابٍ هَدَّ اَرْكَانَ الْحَجُونِ یعنی در عوض آب
تیر عدوان بر حلقوم آن طفل زدند وای داد از این بلیه و فریاد از این مصیبت که خراب کرد ارکان مکه معظمه را وَلَعَمْرِي قَدْ جَرَحُوا قَلْبَ رَسُولِ
الثَّقَلَيْنِ فَالْعَنُوهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ شِيعَتِي فِي كُلِّ حِينِ وای بر ایشان که مجروح کردند قلب رسول ثقلین را پس لعن کنید بر ایشان ای شیعیان
در هر زمان بهر قدر که بتوانید آه آه بعد از این از عوض اشک دل آید بیرون آب از چشمه چو کم گشت گل آید بیرون
ای شیعیان و امثال کنندگان مگر نشنیده اید که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه میفرماید وَلَاَنْدُبَنَّكَ صَبَاحًا وَمَسَاءً وَلَاَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ
بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا یعنی ای جد بزرگوار و ای شهید بدست اشرار بجهت شنیدن مصیبتهائیکه از برای جناب تو روی داده هر صبح و شام گریه و
ناله خواهم کرد و در عوض اشک خون از چشمهای خود جاری خواهم نمود و از جمله مصیبتهائیکه سزاوار است که در آن دوستان گریه کنند
اینست که چون سکینه خاتون دلخون دید که او را از جسد پاره پاره پدر بزرگوار جدا کردند رو به آن ملعونی که موکل بود نمود و فرمود که ای مرد از برای
من یکبار دیگر کوچک بود که آن قوم را درگذشته ام اگر این قدر مرا مهلت دهی که او را وداع کنم امید دارم که خدا ترا اجر دهد پس آن ملعون چون دید
که آن طفل التماس مینماید و دعا میکند او را مرخص کرد پس چون چند گامی برداشت فَنَادَتْ علی صغرا دید که در نزدیکی پدر خود افتاده پس چون
نظرش بر او افتاد آه آه اول خود را بر روی او انداخت و بعد او را برداشت و بر سینه خود چسبانید و روی او را بوسه بسیار داد و پس او را بر خاک گذاشت

وخود ماند عادت ایام حیات در پهلوی او بخوابید آه آه که بعد برخواست ونشست وشهید را بر دامن خود گذاشت ولبهای خود را بر گلوی بریده

او گذاشت گفت ای برادر پدر و مادری من اگر مرا مخیر میکردند در میان زندگانی در دنیا و در ماندن در نزد تو البته اختیار میکردم ماندن

در نزد ترا اگر چه جانوران مرا پاره پاره کنند این جفا کاران برادر اینک مرا از قتلگاه بیرون میبرند ومن دل از مجاورت تو برنمیکنم ومرا بجبر از تو جدا

میکنند واز برای سواری ما شتران لاغر بی جهاز آورده اند و این شتر که از برای من آورده است بسیار بدراه و درشت رفتار

و سرکش است ومیدانم که اهل عنا دمار با آنجا میبرند اینک برادر از خاک چون بخدمت جده وجدهٔ بزرگوار برسی بجده ام بگو که خواهرم یکی از احوال خود بجانب تو

شکایت میکند ومیگوید که آنچه بزرگوار گوشت مرا پاره پاره کردند و خلخالها از پای من بدر آوردند پس یکی لبهای خود را بر لبهای خشک برادر خود گذاشت

و بعد صورت او را و دو چشم او را بوسید پس آن ملعونی موکل او بود چون این رفتار از آن طفل دید گریست گریستن شدیدی او را از برادرش جدا

کرده و به اسیران ملحق نمود و انجمن را تمام غافلا عما یعمل الظالمون

## مجلس پنجاه و هفتم در بعض وقایعیت که در روز عاشورا در عالم واقع شد و برهنه کردن اشقیا جناب سید الشهدا را و قطع نمودن انگشت آنجناب

السلام علی اهل التوحید و التجرید الباکین اناء الدهر علی مصائب ارکان التوحید وحروف التفرید و رحمة الله و برکاته وبعد اللهم

صل وسلم علی اشرف آیات التوحید واکمل علامات التجرید سیدنا ونبینا محمد المبعوث علی کل عتیق وجدید ثم علی آله الذین هم الآیات الکبری

والامثال العلیا والرقوم المسطرة علی العوالم الاعلی من برة الرهیم الاعلی والادنی من الدرة الی الذرة فی الاولی والاخری ولاسیما علی سبط

المصطفی وابن المرتضی وقرة قلب الصدیقة الکبری واخ المسموم المجتبی اخی الشهید وابن الشهید اخ الشهید ابا الشهدا وصاحب العطش الشدید

فی ارض الفضا مولانا وحجة الله علینا اباعبد الله الحسین سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء الذی بکی علیه من فی الارض والسما ومن فی الجنة

والنار وغیرهما الی الاسیر دون الملاء آه آه عزیز علینا کثرت تقبیل جبینک وتحرک سید الانبیاء وکثرة جرحها بالنبال والاسیاف والرماح بایدی الاشقیاء

فواه عزیز علینا ان محبک انعم الله لباس التقوی لابلة حبی الانبیاء والاوصیاء آه آه وقد سلبوا عمامتک وسیفک ودرعک وثوبک

والجفاء آه آه وترکوک عریانا فی حر الشمس الرمضاء لاشتیاق توافق الظاهر والباطن فی التجرید لاهل الصفاء وکیف لایکون عزیزا علی آله

وعلی اولیائه ان یدک التی هی ید الله ویتبرک بتقبیلها الاولیاء آه آه قطع اصبعها لعین الملائکة لخاتم فی یوم عاشوراء ونفسی فی فضلک

اواخا لک الفداء انه قال فیک جدک خاتم الانبیاء علیه وعلیک الاف التحیة والثناء حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا یعنی

کافیست در فضیلت جناب تو یا ابن رسول الله صلی الله علیه وآله اینکه جد بزرگوارت در شان تو فرموده است که حسین از منست ومن از حسینم

دوست دارد خدا هر کسی را که او دوست دارد حسین را وایضا قال العوالم عن الرضا انه قال رسول الله من احب ان ینظر الی

اهل الارض الی اهل السماء فلینظر الی الحسین یعنی ونیز از ایات فضیلت تو اینکه در کتاب عوالم از حضرت امام رضا روایت کرده است که رسول

خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هر کس دوست میدارد اینکه نظر کند محبوب ترین اهل زمین از برای اهل آسمان پس باید که نظر کند بسوی فرزند من

حسین وایضا در همان کتاب از حذیفه یمانی روایت کرده است که دیدم رسول خدا را که دست حسین بن علی بن ابی طالب را گرفته بود و

میفرمود که ایها الناس هذا الحسین بن علی فاعرفوه فو الذی نفسی بیده انه لفی الجنة ومحبیه فی الجنة ومحبی محبیه فی الجنة یعنی ای گروه

خلایق اینست حسین بن علی بن ابی طالب پس بشناسید او را تا امر بر شما مشتبه نشود پس قسم یاد میکنم برای شما بآن خداوندیکه جان محمد در قبضه

قدرت اوست که بدرستیکه حسین در جنت است ودوستان او در بهشتند و دوستان دوستان او در جنت اند وایضا در کتاب

از طاووس یمانی روایت شده است که ان الحسین بن علی علیهما السلم کان اذا جلس فی المکان المظلم یهتدی الیه الناس ببیاض جبینه ونحره فان

رسول الله



رسول الله صلی الله علیه وآله کثیرا ما یقبل جبهته ونحره یعنی بدرستیکه از خصایص جناب حسین بن علی علیهما السلام این بود که هر گاه

در جای تاریکی تشریف میداشت خلق بجانب آنجناب راه مییافتند بجهة نوریکه از پیشانی نورانیش واز حلقوم مقدسش ظاهر و آشکار میگردید

پس بدرستیکه رسول خدا بسیار بود که میبوسید پیشانی و حلقوم او را و بدرستیکه جبرئیل امین روزی نازل شد بر زمین و دید که جناب فاطمه

طاهره علیها السلم بخواب تشریف برده وجناب سید الشهدا علیه السلم در گاهواره مثل عادت اطفال گریه میکند پس جبرئیل ذکر خواب میخوانید

و گاهواره او را جنبانید و او را از گریه ساکت میگردانید تا آنکه جناب فاطمه از خواب بیدار گردید و صدای جبرئیل را شنید و کسی را ندید

پس چون حضرت سیدة النساء بخدمت سید انبیا شرفیاب گردید آنحضرت او را خبر داد که او جبرئیل امین بوده است بدانکه از جمله احادیث

فضیلت خامس آل عبا علیه السلم که باعث گریه است اینست که ابن عباس میگوید از رسول خدا شنیدم که فرمود که در شب معراج دیدم در

بهشت قصریرا از یک دانه در سفید بود واز برای آن اصلا شکافی نبود فقلت حبیبی جبرئیل لمن هذا القصر پس بجبرئیل امین گفتم این

این قصر از آن کیست قال للحسین ابنک جواب داد که از برای حسین فرزند تست پس در نزدیک آن قصر درختی را مشاهده نمودم پس

نزدیک آن درخت رفتم دیدم که درخت سیب است پس یکی از آن سیبها را چیدم و شق نمودم دیدم که از میان آن حوریه بیرون آمد که گویا

مثل مژه نرگس سیاه بود حلقهای چشم او فقلت لمن انت فبکت وقالت لابنک الحسین پس من با او گفتم که ای حوریه از آن کیستی

پس اول گریست و بعد از آن عرض کرد که از برای فرزند تو حسینم مؤلف دلفکار گنه کار گوید که بعد از آنکه نام نامی واسم گرامی حضرت

امام حسین شنوم که بمحض شنیدن اسمش قلبها محزون و دیده ها گریان میگردد چنانچه آنحضرت خود میفرماید که انا قتیل العبرة ما

ذکرت عند مؤمن او مؤمنة الا بکی واغتم لمصابی یعنی منم کشته ناله و زاری و مذکور نمیشود اسم من در نزد هیچ مرد مؤمن و هیچ زن مؤمنه

مگر آنکه البته گریه میکند و قلب او در مصیبت من غمگین میگردد واگر دوستی صافی الضمیر خالص المحبة باشد لا شک اگر خواهد اسم مظلوم را

بر زبان جاری کند مثل آنحوریه اول خواهد گریست و بعد اسم شهید را بر زبان جاری خواهد کرد آه واحزناه که بر اهل فهم حدیث

پوشیده نیست که از سیاق انحدیث معراج میتوان فهمید که در همه آن سیبها حوریه بوده و همه از برای آن مظلوم در آن قصر جنت محزون و

گریان بوده اند واز احادیث بسیار معلوم میشود که حزن وگریه بر جناب سید الشهدا ارواحنا الفداه منحصر بجن و انسان نبوده مثل آنکه

جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت منسوبه میفرماید که واقیمت لک المآتم فی اعلی علیین ولطمت علیک الحور العین و

بکت السماء وسکانها والجنان وخزانها والهضاب واقطارها والبحار وحیتانها ومکة وبنیانها والجنان وولدانها والبیت والمقام

والمشعر الحرام یعنی برپا کرده شد از برای جناب تو عزاخانها ومجلسها برای گریه وزاری وناله و بیقراری در اعلی علیین وسیلیهای

غم بر صورت زدند حور العین و گریست در مصیبت تو آسمانها وساکنین در آنها وبهشتها وخزانه داران در آنها وکوهها وکلفتهای دور

دریاها و ماهیان در آنها ومکه معظمه وعمارتهای آن وبهشتها وغلامان در آنها وبیت الحرام ورکن ومقام ومشعر الحرام وایضا در کتاب

عوالم از مردی از اهل بیت المقدس روایت کرده است که او گفت که والله که ما اهل بیت المقدس در شام عاشورا مطلع شدیم بر شهادت

آن بزرگوار شخصی از او سؤال کرد که از کجا مطلع شدید گفت که ما در آن روز از جای خود بر نمیداشتیم هیچ کلوخی و سنگ بزرگی و کوچکی را مگر آنکه

در زیر آن خون تازه میجوشید و دیوارها رنگین شده بود که گویا آن پارچه قرمزی انداخته بودی وتا سه روز از آسمان خون سیاه میبارید

وشنیدیم که منادی در میان آسمان و زمین این اشعار را میخواند اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب

یعنی آیا امید دارند امتی که کشتند حضرت امام حسین را اینکه شفاعت کند ایشان را جد او در یوم حساب معاذ الله لانلتم یقینا

شفاعة احمد وابی تراب یعنی معاذ الله قطعا شما امید یافت شفاعت جد بزرگوار و پدر عالیمقدار او را فلیتم خیر من رکب المطایا

وخیر الشیب طرأ دشاب آه آه که بقتل رسانیدند بهتر از آنها که بر سوار شده اند و بهتر از جمیع پیران و مجموع جوانان را و تا سه روز
آفتاب بگرفته بود و بحدیکه ستارهای آسمان پیدا بود و در روز بعد شهادت آن مظلوم معروف شده و نفید آنیم که خبر آوردند که بود و بعد از اندک زمانی
خبر رسید که در همان روز آنحضرت را شهید کرده بودند وایضا ابن شهر آشوب از طریق مخالفان از کتب معتبره ایشان از زنی از
قبیله ازد روایت کرده است که چون حسین بن علی علیهما السلام را شهید کردند آسمان خون بارید و در قبیله ما چاهها و سبوها و ظرفها پر از خون شد
ایضا از عرفه بن عبد الله روایت کرده است که روزی در میان روز از آسمان باران بارید و چون بجامهای سفید خود نظر کردیم همه از
خون رنگین شده بود و چون خبر رسید در همان روز بود که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کرده بودند و از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده است که آسمان بر آنحضرت چهل روز خون گریست و از ام سلمه روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید کردند از آسمان
خون بارید که خانها و دیوارها سرخ شد و از تفسیر ثعلبی و غیره روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید کردند سرخی از جانب مشرق بلند شد
و سرخی از جانب مغرب بلند شد و میان آسمان نزدیک شد که بیکدیگر برسند و تا شش ماه چنین ماند و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که چون حضرت سید الشهدا را بضرب تیغهای شمشیر از پا انداختند و آمدند که سر مبارک آنسرور را جدا کنند منادی از جانب
رب العزه از میان عرش ندا کرد که ای امت متحیر شده ستم کننده بعد از پیغمبر خود خدا توفیق ندهد شما را برای اضحی و فطر پس حضرت صادق علیه السلام
فرمود که بخدا سوگند که ایشان توفیق نیافتند و نخواهند یافت که نماز فطر و اضحی را با امام حق بجا آورند تا طلب کنند خون حسین را قائم
آل محمد ظاهر شود عجل الله فرجه و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که ابی ذر غفاری علیه الرحمه فرمود که اگر بدانید که چه قدر حزن
و اندوه و الم وارد میشود بر اهل دریاها در وقت موج آنها و بر ساکنین کوهها و تلها و بیابانها و اهل آسمانها از شهادت این بزرگوار
لبکیتم والله حتی تزهق انفسکم هر آینه والله آنقدر گریه کنید که روحهای شما از بدنها مفارقت کند یعنی از گریه هلاک شوید وما من سماء
یمر به روح الحسین علیه السلام الا فزع له سبعون الف ملک یقومون قیاما ترعد مفاصلهم الی یوم القیمه یعنی و نبود هیچ آسمانی که بر او بگذرد روح
حضرت امام حسین علیه السلام مگر آنکه بفزع و جزع در آمدند از برای آن مظلوم هفتاد هزار ملک که همه از جاهای خود برخواستند و جمیع بندهای
بدن ایشان میلرزد تا روز قیامت وما من سحابة تمر و ترعد و تبرق الا لعنت قاتله و هیچ ابری نمیگذرد و از او رعد و برق ظاهر
نمیشود مگر آنکه لعنت میکند بر قاتل آنحضرت وما من یوم الا و تعرض روحه علی رسول الله صلی الله علیه و آله فیلتقیان یعنی و هیچ روزی نیست
مگر آنکه عرض میشود روح حضرت امام حسین علیه السلام بر رسول خدا و با یکدیگر ملاقات میکنند مؤلف حزین غمین گوید که چگونه نشود که از
شهادت خامس آل عبا جناب سید الشهدا روحنا له الفدا عالم متغیر نشود و از دیدهای حقیقی اهل جنت و آسمان و زمین بلکه جمیع اجزای عالم
اشک بلکه خون جاری نشود و حال آنکه آن بزرگوار حجت الهی و قلب همه عالم بود و هرگاه بر قلب صدمه وارد شود البته سرایت بهمه اجزا نماید
خصوصا هرگاه صدمه باشد که در همه عالم بر هیچکس چنان صدمه واقع نشده باشد زیرا که عادتا چنین است که هرکس را که میکشند دست از جان او
برمیدارند بخلاف مظلوم کربلا علیه السلام که قبل از شهادت و بعد از شهادت دست از جان آن جان جهانیان بر نداشتند مگر نشنیدید که در حدیث وارد
شده است که چون آنجناب را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند زنان در اطراف بیمار کربلا جناب سید الساجدین حلقه ماتم زده بودند
گاهگاه شنیدند که منادی ندا میکند که ای لشکریان بشتابید که در میان قتلگاه فرزند پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه را برهنه و عریان
میکنند پس زنان از شنیدن اینکلام غم فرجام چنان نالهای غریبانه از قلبهای شکسته برکشیدند که قلبهای دوستانش را تا قیامت
نکشند و از راه حزن سیلاب اشک و خون بجانب چشمها بستند و مجمل احادیث که در کتب معتبره در کیفیت برهنه کردن آن مظلوم
غریب که ملبس بلباسهای گوناگون رحمت الهی بود وارد شده اینست که بعد از آنکه شمر ملعون کرد آنچه کرد آه و مصیبتاه اول اخنس ابن مرثد لعنه

وارد شده و دست بجانب دستار کرده عمامه از فرق مبارک نبا حق بکافه اش برداشت و اخزناه که آنملعون آنعمامه را بر سر پرشرر خود بپیچید پس
در وقت آن دیوانه باطنی بحسب ظاهر نیز دیوانه شد پس موافق حدیثی ملعونی از قبیله بنی دارم وارد شد و موافق حدیث دیگر جمیع بن خلق
ازدی وارد شد و شمشیر آنجناب را برداشت و آن غیر ذو الفقار بود زیرا که در حدیث است که ذو الفقار با سایر امانات محفوظ از غارت
مانده و در نزد اهل عصمت علیهم السلام است و در زمان رجعت همراه خودشان خواهند آورد پس قیس بن اشعث خبیث وارد شد و قطیفه که
آنجناب همراه داشت و ظاهر آنست که بر کمر آنحضرت بسته بود برداشت پس ابن سعد لعنه الله وارد شد و زره آن بزرگوار را برداشت و چون آن
ملعون کشته شد و بدرک اسفل نار رسید مختار سعادت شعار آنرا بابی عمره قاتل او داد و در حدیث دیگر است که زره آنحضرت را
مالک بن بشیر کندی برداشت و بر خود پوشید پس آن ملعون دیوانه شد آه و مصیبتاه و واحزناه که از برای آن مظلوم پیراهنی کهنه بود
بن حمید حضرمی شقی برداشت و پوشید و از معجزه آنحضرت پس شد و جمیع موهای بدن او ریخت پس ابحر بن کعب تیمی جهنمی وارد شد و زیر جامه
آنجناب را برداشت و پوشید و در حدیث است که آن لعین شریر در وقت زمین گیر و از هر دو پای شل شد آه و اشهیداه که آن پیراهن
کهنه که در آخر وداع از خواهر خود جناب زینب خاتون دلخون خواسته بود و بعد از آوردن آنحضرت بدست خود اطراف آنرا پاره پاره
فرموده بود و در زیر همه لباسها بر آن بدن نازنین پوشیده بود ملعونیکه خداوند هرگز در عذاب او تخفیف نفرماید بلکه علی الدوام مضاعف
فرماید از بدن مجروح پاره پاره اش در آورد قال فی البحار و ترکوه عریانا بالعراء مجردا علی الرمضاء یعنی در کتاب بحار
الانوار روایت کرده است که آن پیچارهای ایمان آن بدن مقدس معدن ایمان و آن پرورده آغوش سید انس و جان حضرت پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله را عریان در بیابان و در آفتاب تابان انداخته پی کار خود رفتند پس دفعه هر دو دست او شل شد و امید است که علی الدوام
بزنجیرهای آتش غل بوده باشد پس عذاب بر او نازل شد و هلاک گردید مؤلف گوید که اگرچه این حدیث در کار روایت شده است
دلالت میکند که بدن مقدس آن مظلوم ارواحنا له الفدا را برهنه کردند لکن آنچه از حدیث قطع کردن ساربان دست آن مظلوم را جهة بند زیر جامه
و غیر آن از احادیث دیگر برای خادم اهل تعزیت ظاهر شده اینست که از برای آن مظلوم شهید که جان همه عالم فدای او شود زیر جامه بوده
و شلوار سفری بر روی آن و آن شلوار را بردند و زیر جامه از برای ستر عورت باقی ماند والله العالم و باید دانست که در حدیث معتبر
روایت شده است که چون آن بزرگوار را برهنه کردند بر پشت آنجناب اثر پینها دیدند از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از سبب آنها سؤال
کرده امام در جواب فرمود که از بس در شبها بار ها بر دوش مبارک خود بخانهای بیوه زنان و یتیمان میبرد پشت مبارکش پینها کرده بود باید دوستان
داد ناله کنند کاین غم و مصیبت همه این برهنه کردن ها کجا میرسد بحزن و غمیکه از برهنه کردن بجدل بن سلیم کلبی از سنگ کبیر بر قلبهای
شیعیان و دوستان آن مظلوم وارد کردیده که تا قیامت فراموش نخواهد شد و آن اینست که آن بی ایمان میگوید که من در میان قتلگاه بودم
شنیدم که منادی ندا میکند که فرزند رسول خدا را برهنه میکنند پس من دویدم که خبری از لباسهای او را بغارت بردارم چون بر سر نعش
بی سر او رسیدم دیدم که همه لباسهای او را برده اند و چیزی که توان بغارت برد نیست الا انگشتری که در انگشت او است پس من هرچند سعی کردم
آنرا از انگشت او در آورم چون انگشتهای آنحضرت از کثرت جراحت ورم کرده بود نتوانستم که بیرون آورم پس آه آه و تا قیامت آه
که آن ملعون میگوید که من خنجر خود را از کمر کشیدم و اول انگشت آن مظلوم را قطع کردم پس آن انگشتر را بغارت بردم امید از خداوند
آنکه مختار نیکو شعار را جزای خیر دهد که آنخسر الدنیا و الآخره را گرفت و دستها و پاهای او را بریدین و آن شقی در خاک و خون خود غلطید تا باسفل

السافلین جهنم رسید وسیعلم الذین ظلموا حق آل محمد خصوصا حق الحسین علیه السلام المظلوم ای منقلب ینقلبون

مجلس چهل و هشتم در اسب تاختن در بدن مقدس آنجناب ارواحنا له الفدا است

السلام علیکم یا اهل العبادة والمصیبة والعزاء ورحمة الله وبرکاته وتحیاته وبعد

الحمد لله الذی لا یعرف حق ذاته کما علیه ذاته الا ذاته ولا یمکن لممکن مکان حق عبادته کما هو اهله ومستحقه لان اثر الممکن والامکان لیس الا
لبداهة البرهان واین هذا ثم این مع الذات الاقدس الملک المنان اللهم صل وسلم علی من به الکون والامکان کون ومکان وجعله سید الانس
والجان بل سید کل ما فی السموات والارضین محمد الذی لا یعرفک ولا یعبدک مثله احد لا فی رتبة المعانی ولا البیان ومع ذلک قال ما عرفناک حق معرفتک
وما عبدناک حق عبادتک یا سبحان ثم صل وسلم علی آله الذین هم عیبة علمک یا حنان وکانوا موضع سرک وفیک بما منت علیهم یا منان خصوصا
علی سبط الرحمة التامة وولد الکل الجامعة والقمر الطالع من شمس النبوة وفرخ الکوکب الدری وآب الانجم الظاهرة وسیدنا المظلوم ابی عبد الله الحسین الشهید
الا مضطر العطشان والرحمة والتحیة من الحجر قلبی من التلهفات علی تغیر لونه عند العبادة لکمال خضوعه وخشوعه بین یدی الله سبحانه والی تغیر اطرافه
وجوارحه یوم عاشوراء بالدماء السائلة ثم والهی تجرع عینی ارتعاش مفاصله واضطراب اعضائه عند اقامة الفریضة آه آه واضطراب قلبه یوم
العاشوراء بمشاهدة قتل الاحبة آه آه کیف لا یذوب قلبی ولحمی وعظمی اذا جاء الله قضاء الله عظم سلطانه آه آه وطلب الماء لرضیعه ولم یجبه کفرة الامة آه
واحزناه ان الذی کان یصلی فی کل لیل الف رکعة آه آه قد رضت خناجر صدره بحوافر خیول اهل الشقاوة بعد ان قتل بالسیف والسنان
والحجر والعصا والحجارة وقتلیه وعلی الشهداء بین یدیه وعلی الباکین علیه فی کل آن الی آن الفناء والتحیة کما هو اهله علی طالمیه ومبغضیه وقاتلیه فی کل
حین الی آن الفناء واللعنة ودوام الدنیا والآخرة وبباید دانست که احادیث در زهد وعبادت وکیفیت بندگی کردن خامس آل عبا مظلوم کربلا
جناب سید الشهدا روحی له الفداء زیاده از آنست که ذکر شود وما بعضی از آنها که زیادی معرفت باحوال آنجناب وشوق شیعیان بعبادت است ذکر میکنیم
مثل آنکه در کتاب جامع الاخبار روایت کرده است که از عادت جناب حسین بن علی بن ابی طالب این بود که هر وقت که وضو میگرفت رنگ مبارک او
تغیر میکرد واستخوانهای بدن او میلرزید پس یکی از اصحاب از علت آن سؤال نمود آنحضرت در جواب فرمود که سزاوار در حق مؤمن آنست که چون
در میانه دوست پروردگار رود پادشاه جبار بایستد برای بندگی رنگ مبارک او زرد شود واعضای او بلرزه در آید استخوانهای او وایضا در
آنجناب است که شخصی از جناب سید الساجدین علیه السلم سؤال کرد که چه قدر کم است اولاد پدر بزرگوار تو آنحضرت در جواب فرمود که تعجب در آنست که
من چگونه از آنجناب متولد شده ام زیرا که پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد وایضا در آنجناب روایت شده است که انس بن مالک
میگوید که من در خدمت آنحضرت بودم که در مکه معظمه بر سر قبر خدیجه کبری رضی الله عنها آمد وشروع در گریه نمود پس بمن فرمود که از اینجا برود مرا
تنها بگذار انس میگوید که من خود را در گوشه پنهان کردم دیدم که آنجناب نماز بسیاری کرد پس شروع کرد بمناجات واین اشعار را میخواند

یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه یعنی ای پروردگار من ای پروردگار من منم بنده که توئی مولای او پس رحم فرما
بنده ضعیفی را که بسوی تست پناه او یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه ای خداوند بلند مقام بجناب تست اعتماد من خوشحال
آن بنده که جناب اقدس تو بوده باشد مولای او طوبی لمن کان خادما ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه خوشحال آن بنده
که خالص باشد در عبودیت وخدمت مولای خود وشکایت کند محنت خود را بدرگاه خداوند ذو الجلال وما به علة ولا سقم اکثر من حبه لمولاه
ونبوده باشد از برای او علتی وبیماری زیاده از آن علت وبیماری که از برای اوست در راه محبت مولای خود اذا اشتکی بثه وغصته
اجابه الله ثم لباه وهرگاه شکوه کند اندوه وغصه خود را جواب دهد او را خداوند وبفرماید که لبیک ای بنده من اذا ابتلی بالظلام مبتهلا
اکرمه الله ثم ادناه وهرگاه در تاریکی شب در درگاه او تضرع وزاری کند گرامی دارد او را خداوند او پس نزدیک
گرداند او را بجوار خود ودر حدیث وارد شده است که چون مناجات آن بزرگوار باینجا رسید از محبوب واقعی ومعبود حقیقی جواب
ندای خود را طلب نمود ناگاه از مصدر عزت چنین جواب آمد لبیک عبدی انت فی کنفی وکلما قلت قد علمناه یعنی لبیک ای



در عبادت سید الشهدا

مناجات آنحضرت

جواب جناب اقدس الهی



بنده من ای حسین توئی در پناه من وبتحقیق که دانستیم ما هر چه را که گفتی ومناجات نمودی صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت
قد سمعناه مشتاق صدای تو اند ملائکه من پس کفایت است ترا آن مناجاتی که نمودی وبتحقیق که شنیدیم ما آنرا دعاک عندی یجول فی حجب
فحسبک الستر قد سترناه دعای تو ای حسین وصدای مناجات تو جولان میکند وپیچیده است در حجب وسرادقات ما پس کفایت است ترا ستر
وحجاب وبتحقیق که ما مقرر فرمودیم ستر وحجاب را لو هبت الریح من جوانبه خر صریعا لما تغشاه پس آن بزرگوار از استماع این ندا
در حجاب مناجات خود بر حالتی شد که اگر از اطراف او باد میوزید غش میکرد وبر زمین میافتاد که ناگاه از مصدر عزت وجلال این ندا آمد
سلنی بلا رغبة ولا رهب ولا حساب انی انا الله ای حسین سؤال کن از من وبخواه حاجت خود را بدون خوف وبدون ترس وبدون
حساب بدرستیکه منم خداوند با عظمت وجلال مؤلف گوید ای دوستان خامس آل عبا روحی له الفداء که جای مروت وانصاف است
که بر صاحب این مقام عالی که صدای او حجب وسرادقات را پر کند وملائکه مشتاق شنیدن آن باشند وخداوند جل جلاله در جواب او لبیک
عبدی بفرماید وبآنچه استماع نموده نوازش فرماید آه آه در روز عاشورا کار را چنان بر او تنگ گیرند که هر چند ندا کند وتصدیع فرماید
که هل من راحم یرحم آل الرسول المختار وهل من ناصر ینصر الذریة الاطهار یعنی آیا رحم کننده هست که رحم کند بر آل رسول مختار
وآیا یاری کننده هست که یاری کند ذریه اطهار را هل من مجیر لابناء البتول هل من ذاب یذب عن حرم آل الرسول آیا پناه دهنده
هست از برای اولاد فاطمه طاهره آیا دفع اذیت کننده هست از حرم آل رسول الله صلی الله علیه وآله ومثال این کلمات جا که از بحر وبیکس
آنجناب را جواب نگوید آه آه ووامصیبتاه اینکه بجواب نقص اکتفا میکردند ودر جواب سخنان زشت ناالایق میگفتند آه وامظلوماه بلکه
باذیت زبانی اکتفا میکردند وتیر بر آن دهان خشکیده او میزدند آه واحزناه کاش بهمین قدر اکتفا میکردند وسر مقدس او از تن او را
جدا نمیکردند آه ووامصیبتاه ووا غماه اینکه که بعد از شهادت او دست از جانش بر نمیداشتند وسر نورانیش را بر نیزه میکردند وبهر شهر ودیار
ومجلس ومحفل میگردانیدند وبانواع اذیتها وبی ادبیها اذیت وبی ادبی میکردند آه آه چگویم از اذیت بزرگ وظلم عظیم که تا قیامت
دلهای دوستانش را اشک وچشمهای ایشان را از کثرت گریه مجروح گردانیده ای کاش که آن بدنیکه بعبادت معبود حقیقی در همه عمر
عادت کرده بود ودر هر شبانه روز هزار رکعت نماز میکرد در روز عاشورا از کثرت تیرها ونیزها وخنجرها پاره پاره شده بود برهنه میکردند
واگر برهنه کردند دفن میکردند واگر دفن نکردند دیگر او را اذیت نمیکردند وبهابر آن نمیتاختند وباید دانست که در خصوص بهب تاختن
بر بدن آن بزرگوار در میانه علماء اخیار ومحدثین اخبار اختلافات است از بعضی احادیث چنان ظاهر میشود که بهب تاختند مثل آنکه در
حدیث وارد شده است که فضه خادمه حضرت فاطمه علیها السلم همسفر اسیران کربلا بود که ناگاه شنید که میخواهند اسب بر بدن مولای او بتازند
پس بخدمت خاتون خود جناب زینب آمد وکیفیت را بعرض آنمظلومه رسانید آه واه که همه اسیران مشوش ومضطرب شدند ومتحیر شدند
که چه علاج کنند پس فضه عرض کرد که ای سیده من سفینه جاریه آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه وآله کشتی او در دریا شکست واو بر تخته چسبید تا اینکه
موج دریا او را بجزیره انداخت پس ناگاه نظر او بشیری افتاد وبا او گفت که ای شیر من آزاد کرده رسول خدایم مرا از اینجا نجات ده پس آن شیر پیش
او آمد میکرد که از عقب سر من بیا پس او را براه رسانید ومن هم در این بیابان شیری گمان دارم آیا اذن میدهی که او را خبر کنم بلکه او ما را یاری
کند پس چون آنمظلومه حیران اسیران سر کرده آن اسیران کلام را از فضه شنید فرمود که انفضه برو بآن شیر بگو که دختر شیر خدا ترا سلام میرساند ومیگوید که در
مصیبت ما را یاری کن مؤلف دلسوخته گوید که چگونه شیعیان ودوستان میتوانند که ناله ونوحه نکنند وحال آنکه میتوانند که کار بر حرم
آل محمد علیهم السلم چنان تنگ شده بوده است که از برای محافظت کردن بدن پاره پاره آقای جوانان اهل جنان وسردار شهیدان الا علاج
شده از جانوران ودرندگان بیابان مدد ویاری میطلبیده وبودند پس فضه خادمه بنفر مرده مادر اسیران ودخترها از شهیدان نزد جناب زینب خاتون

قصه فضه با شیر

دلخون بجانب آن شیر روانه شد و چون نزدیک آن رسید ناله از دل سوخته برکشید که یا اباالحارث یعنی ای شیر پس چون آنجوان صبر خود را بلند کرد فرمود که أتدری ما یریدون بنو امیة ان یعملوا فدا ابی عبدالله علیه السلم یعنی ای شیر آیا میدانی که بنی امیه و این امت ملعونه چه اراده دارند که در فردا عمل آورند با بدن ابی عبدالله الحسین علیه السلم یریدون ان یوطئوا الخیل ظهره آه آه و مظلوماه اراده دارند که اسب بر بدن مجروح پاره پاره او بتازند در حدیث است که چون آن شیر این خبر را شنید نعره از دل پر درد برکشید و آمد تا داخل قتلگاه شهیدان گردید فوضع یدیه علی جسد الحسین علیه السلم پس در پهلوی آن بدن قطعه قطعه سوراخ سوراخ شده نشست و هر دو دست خود را از برای محافظت کردن بر بالای جسد آنمظلوم گذاشت پس چون آن بی ایمانان آمدند که اسب بر آنها بتازند آن شیر را دیدند پس عمر سعد [illegible] از آمدن آن شیر او را خبر کردند پس آن ملعون گفت این فتنه ایست آنرا فاش مکنید و برگردید پس جمله آن ملعون برگشتند مؤلف گوید اگر چه از این حدیث ظاهر میشود که اسب بر آن ابدان مقدسات نتاختند لکن ممکن است که بگوییم که در آنوقت که شیر را دیدند نتاختند و بعد از آنکه شیر مراجعت نمود ایشان را دیده برخواسته بمکان خود رفت پس آن جماعت بیشرم و حیا و برگشتگان از دین خدا چون از رفتن شیر مطلع شدند برگشتند و هر چه خواستند کردند چنانچه از احادیث متعدده که در کتب معتبره است ظاهر میگردد مثل آنکه در کتاب بحار و عوالم روایت شده از حضرت باقر علیه السلم میفرماید که پدرم جناب سید ساجدین علیه السلم در روز عاشورا بناخوشی ظهیر مبتلا بود در خیمه بیرون نمیآمد و میدید که جدم جناب سید الشهدا و اصحابش حمله میکردند همگی از برای تحصیل آب میدیدند گاهی بطرف راست لشکر اعدا و گاهی بطرف چپ و گاهی بقلب تا آنکه آخر الامر شهید کردند آنحضرت را بنوعیکه نهی فرموده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که با آن زجر حیوانی از حیوانهای بیابانها را بکشند لقد قتل بالسیف والسنان وبالحجارة وبالخشب وبالعصا ولقد اوطؤا الخیل بعد ذلک ای شیعیان ای دوستان والله که ترجمه این حدیث دلهای همه دوستان را کباب و تا قیامت چشمهای ایشان را پرآب دارد زیرا که حضرت باقر علیه السلم میفرماید که بتحقیق که بقتل رسانیدند آنحضرت را بضرب شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا آه آه وا مصیبتاه که بعد از همه این اذیتها اسب بر بدن نازنین پاره پاره تاختند و ایضا در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فاطمه صغری میفرماید که بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بجانب پدر بزرگوار و اصحاب او و میدیدم که همگی مثل گوسفند قربانی ذبح کرده شده بر روی ریگهای کربلا ریخته شده اند والخیول علی ابدانهم تجول و میدیدم که اسبها بر روی بدنهای آنها بجولان در آمده اند مؤلف محزون دلخون گوید که از این حدیث چنان ظاهر میشود که اسب بر بدن شریف آنحضرت علیه السلم و همه اصحاب او تاخته اند و این اذیت منحصر بجد آن بزرگوار علیه السلم نبوده است آه وا مصیبتاه که ایضا در آن دو کتاب روایت شده است که بعد از شهادت آن غریب محزون عمر بن سعد ملعون در میانه لشکر شقاوت اثر خود فریاد کرد که کیست که اسب بتازد بر جسد آن غریب شهید پس ده نفر از آن اشقیاء که لعنت خدا بر همه آنها باد و علی الدوام عذاب بر ایشان افزون باد جواب دادند که اینکار کار ماست و اسمهای آن سگهای بی ایمان این است اسحق بن حویه ملعون که پیراهن آنمظلوم شهید را اسحق همین ملعون جهنمی از بدن مقدس پاره پاره او در آورده بود و دیگر اخنس بن مرثد ملعون و حکیم بن طفیل ملعون و عمر بن صبیح صیداوی ملعون و رجاء بن منقذ عبدی ملعون و سالم بن خیثمه جعفی ملعون و صالح بن وهب جعفی ملعون و واحظ بن ناعم ملعون و هانی بن ثبیت حضرمی ملعون و اسید بن مالک ملعون که علی الدوام بعدد جمیع مخلوقات بر ایشان لعنت باد پس آن بی ایمانان اسبهای خود را بر آن بدن عزیز کرده خدا و رسول و پرورده آغوش مرتضی و بتول تاختند حتی رضوا ظهره وصدره آه از غم بزرگ و مصیبتی که نتوان گفت و نتوان شنید آه و مظلوماه بدانید که آن ملاعین نعل اسب بر آن بدن طیب طاهر نازنین که جان همه عالم فدای او شود تاختند که استخوانهای شانه و سینه او درهم شکسته شد و برهم کوبیدند ای شیعیان [illegible] در حدیث است که این ده نفر ملعون آمدند و در مقابل پسر زیاد بد بنیاد ایستادند پس

اسید



اسید بن مالک حرامزاده گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الاسر یعنی مائیم که در اسب نو بیدیم سینه او را خورد کردن پشت بجوانهای قوی هیکل تیز رفتار پس ابن زیاد گج نهاد گفت که شما کیستید آن ملاعین در جواب گفتند که نحن الذین وطئنا بخیولنا ظهر الحسین حتی طحنا جناجن صدره آه واویلاه یعنی مائیم آن جماعتی که کوبیدیم پشت حسین را با سمهای خود تا آنکه نرم کردیم استخوانهای سینه او را پس ابن زیاد بد بنیاد امر کرد که جایزه کمی بآن اشقیا دادند ابو عمر زاهد میگوید که از احوال این ده نفر جویا شدیم همه را حرامزاده یافتیم مؤلف گوید که احتمال دارد که پیش از آمدن شیر بر آن بدنهای مقدسات اسب تاخته باشند ای شیعیان و ای دوستان از برای تشفی قلب شما ختم مجلس باین حدیث مناسب است که در کتاب عوالم روایت شده است که مختار سعادت شعار این ده نفر ملعون را گرفت و دستها و پاهای ایشانرا بمیخ آهنی بر زمین کوبید و امر فرمود که آنقدر اسب بر بدنهای پلید نحس ایشان تاختند که هلاک و بجهنم واصل شدند وسیعلم الذین ظلموا حق آل محمد ای منقلب ینقلبون

## مجلس پنجاه و نهم در بیان بعضی از جراحتهای دست آنمظلوم است و قطع کردن جمال خسران مآل دو دست آنحضرت را

السلام علیکم یا اهل السخاء والعطاء والفقراء والبکاء ورحمة الله وبرکاته وبعد الحمد لله الذی نور افئدتنا من مشکوة معرفة آل محمد ارواحنا لهم الفداء وشرح صدورنا بحب الحسین علیه السلم وعجن موادنا بماء ولایة الحسین علیه السلم الذی هو الاسم الاعظم والقطب لجمیع العالم ووسیلة نجاة من یجیء ومن تقدم وقد جهدت الجبابرة لاطفاء نوره المقدم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون من العرب والعجم لانه ازهد العباد واسخی من کل الامم فعلیه وعلی شیعته والباکین علیه الاف الجود والاحسان والنعم مع انه روحی له الفداء ابن النعم ومعدن الکرم وعلی منکریه وغاصبی حقوقه اللعنة بدوام النعم خصوصا علی من قطع اصبعه لاجل الخاتم وعلی الجمال القاطع لیدیه المحترم وبعد فقال الله سبحانه ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون بدانکه خدای قدس آلهی میفرماید در این آیه شریفه جماعتی را که هرگاه خداوند بایشان نعمتی عطا فرماید در آن نعمت غیر را بر خود مقدم میدارند اگر چه خود در تنگی باشند و هر کس منع کند بخل خود را از نفس خود خواهد بود از جمله رستگاران و مخفی نماند که در مدح سخاوت و مذمت بخل آیات و احادیث بسیار است و در مدح سخا همین حدیث شریف بس است که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرموده که ما جعل الله اولیاءه الا علی السخاء وحسن الخلق یعنی خلق نفرموده است خدا اولیا و دوستان خود را مگر بصفت سخا و حسن خلق و ایضا قال صلی الله علیه و آله السخی قریب من الله قریب من الناس قریب من الجنة بعید من النار یعنی و ایضا آنحضرت فرمود که سخی نزدیک است بخداوند و بخلق و بجنت و دور است از آتش جهنم و ایضا قال السخاء شجرة من شجر الجنة اغصانها متدلیة من الجنة علی الارض فمن اخذ منها غصنا قاده ذلک الغصن الی الجنة یعنی و ایضا آنحضرت فرمود که سخا درختیست از درختهای بهشت و شاخهای آن آویخته شده است از بهشت بسوی زمین پس هر کسیکه شاخه از آن را گرفت یعنی خود را متصف بصفت سخا نمود میکشاند آن شاخه او را بسوی بهشت و ایضا قال السخاء من الایمان والایمان فی الجنة یعنی ایضا آن بزرگوار فرمود که سخاوت از ایمان است و ایمان در جنت است و ایضا قال السخاء شجرة تنبت فی الجنة فلا یلج الجنة الا السخی یعنی و ایضا آنجناب فرمود که سخاوت درختی است که سبز میشود در بهشت پس داخل نمیشود در بهشت مگر سخی و ایضا قال طعام الجواد دواء وطعام البخیل داء یعنی و ایضا آنحضرت فرمود که طعام شخص جواد دوا است و طعام شخص بخیل ناخوشی و بلا است و از برای مدح سخا و مذمت بخل والله همین حدیث شریف کافیست که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که شخص سخی محبوب است در آسمانها و محبوب است در زمین و او خلق شده است از طینت شیرین و خلق شده است آبش از آب کوثر و شخص بخیل مبغوض است در زمین و او خلق شده است از طینت شوره زار و خلق شده است آبش از آب شور و ایضا آنحضرت فرمود که میآورند در روز قیامت مردی را بموقف حساب پس ندا میرسد که ای مرد حجت خود را بیان کن پس او عرض میکند ای پروردگار من

تو مرا خلق فرمودی و هدایت کردی و وسعت روزی دادی پس من مدام دست دادم بر بندگان تو و من کردم بر ایشان نعمت را با امید آنکه در این
روز هم فرمایی بر من رحمت خود را و آسان کردی او را و رود رحمت خود را بر من پس از صدر عزت و جلال ندا میرسد که راست میگوید بنده من ادخلوه
الجنة او را داخل جنت کنید والیضا آنحضرت فرمود که روزی شتابنده تر است بسوی سخی از فرو رفتن کارد بکوهان شتر در هر حینیکه خداوند مباهات
میفرماید بشخص سخی بر ملائکه والیضا قال صلی الله علیه و آله شابٌ سخیٌ یرهق فی الذنوب خیرٌ من شیخٍ عابدٍ بخیل یعنی آنحضرت فرمود که جوان گناهکار سخی
نزد خدا بهتر است از شخص پیر عبادت کننده بخیل بدانکه احادیث در مدح سخاوت و مذمت بخل زیاده از آنست که جمیعا در این کتاب نوشته شود
و همین قدر در مدح سخا کافیست که از صفات عظیمه انبیا و اوصیا و اولیاء است و در بیان سخاوت سید انبیاء صلی الله علیه و آله همین حدیث شریف
کافیست که روزی جمیع مال خود را بفقرا اعطا فرمود حتی پیراهن بدن خود را نیز عطا فرمود تا آنکه ساتری از برای عورت آنحضرت باقی نمانده و از آنجهه
نتوانست که از برای نماز جماعت بمسجد تشریف آورد پس جبرئیل امین نازل شد و این آیه شریفه را آورد که ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا
تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا یعنی قرار مده یا محمد صلی الله علیه و آله دست خود را مثل کرده شده بگردن خود که کنایه از بخلست و همچنین گشوده مکردان
دست خود را که کنایه از عطا فرمودن جمیع مال است تا آنکه مضطر شوی بنشستن در خانه و تشریف نیاوردن بمسجد بجهت خلق ملامت کنند جناب ترا که با این خیر
انداختی وقت نماز را از بی ساتری در خانه ساکن گردیده و بعد از آنحضرت سخی ترین همه مخلوقات حضرت امیر مؤمنان علی ابن ابیطالب
و بعد از او صدیقه دو جهان جناب فاطمه طاهره علیها السلم بوده اند بجهت آنکه عطاهای ایشان زیاده از حد تحریر و تقریرات و در مدحهای ایشان بسیار
وارد شده است که مکرر عیال خود را گرسنه خوابانیده و خود با آب افطار فرموده و روز دیگر را نیز روزه گرفتند و طعام خود را بفقرا و مسکینان عطا
فرمودند و بعد از ایشان سخی ترین خلق حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بوده و در حدیث است که آنجناب بشخص در یکدفعه پنجاه هزار درهم نقره
و پانصد دینار طلا بخشید که پس فرمود که حمالی بیاور تا از برای تو این طلاها و نقره ها را بردارد چون آن شخص حمال آورد آنحضرت جبه از دوش
مبارک برداشت از جهه اجرت حمالی بحمال عطا فرمود و روایت شده است که روزی اعرابی وارد شد آنحضرت فرمود که آنچه در خزانه است باو
دهید چون متوجه شدند بیست هزار دینار طلا بود پس فرمود که همه را باو دهید و در حدیث است که آنحضرت دو دفعه از جمیع مال خود بیرون آمد و همه
آنرا بفقرا اعطا فرمود و سه دفعه مجموع اموال خود را با فقرا تقسیم فرمود حتی نعلین پای مبارک را و در حدیث وارد شده است که شخص شاعری بر
آنحضرت وارد شد و گفت لم یبق لی شیءٌ یباع بدرهمٍ یغنیک حال منظری عن مخبری الا بقیة ماء وجهٍ صنتها فانها المتبیع
وقد وجدتک مشتری یعنی باقی نمانده است از برای من چیزی که فروخته شود بدرهمی بی نیاز کرداند جناب ترا ملاحظه ظاهر من از خبر دادن من
بی چیزیکه از برای من باقی مانده است بقیه آبرویست که ذخیره کرده ام و نمیفروشم و تحقیق که یافته ام جناب ترا مشتری پس آن بزرگوار امر فرمود
باحضار ناظر خود و باو فرمود که چه قدر نزد تو باقی مانده است از خرجی سال ما ناظر عرض کرد که دوازده هزار اشرفی مانده است آنحضرت فرمود که همه
آنها را تسلیم او کن پس آنجناب این رباعی را در جواب او فرمود یا بایع الماء المصون بوجهه فسما بحقک انت لم تقصری
فخذ القلیل وکن کانک لم تبع ما صنته وکاننا لم نشتری یعنی ای کسیکه میفروشی آبروی خود را که ذخیره کرده بحق خودت قسم که مادر حق
تو کوتاهی نکرده ایم پس بگیر این قلیل هدیه را و در آنحال باش که گویا آبروئی را که برای خود ذخیره کرده تو نفروخته و ما هم نخریده ایم
و بعد از ایشان جناب سید الشهدا صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین سخی ترین همه خلق بود و از جمله عطاهای آنجنابست که روزی
آنحضرت در حرم از مسجد نشسته بود و عتبه بن ابی سفیان در طرف دیگر نشسته بود که ناگاه اعرابی که بر شتر سرخ مویی سوار بود شتر خود را بر حلقه در مسجد بسته
داخل شد و بر عتبه بن ابی سفیان سلام کرد و جواب شنید پس گفت که پسر عم خود را کشته ام و از من مطالبه دیه میکنند آیا میشود که چیزی بمن
عطا فرمایی عتبه روی بغلام خود کرده گفت که صد درهم باو بده آن اعرابی از روی غضب گفت که نمیخواهم مگر تمام دیه را پس ترک خود را از او کرده

دیجاب

در سخاء پیغمبر

در سخای جناب فاطمه

در سخای امام حسن

در سخای جناب سید الشهدا



و بجانب عبد الله بن زبیر رفته همان سخن را گفت او در غلام خود کرده گفت که باو دویست درهم بده پس آن اعرابی از روی غضب از نزد او
برخواست و گفت که نمیخواهم مگر تمام دیه را پس بجانب حضرت امام حسین علیه السلم آمد و سلام کرده همان سخن را عرض کرد آنحضرت در جواب
باو فرمود که ما قومی هستیم که احسان نمیکنیم مگر بقدر معرفت او اعرابی عرض کرد که یابن رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال فرما هر چه میخواهی
آنحضرت فرمود که ای اعرابی النجاة من الهلکة یعنی چیست نجات دهنده از هلاکت اعرابی عرض کرد که توکل بر خداوند آنجناب فرمود که چیست رد
همت اعرابی عرض کرد که اعتماد بر خداوند آنحضرت فرمود که بهترین همه چیزها چیست که شخص خود را آرایش دهد اعرابی عرض کرد که آن علم
شما اهلبیت است آنحضرت فرمود که چه چیز است بهترین زینتها که شخص خود را آن زینت دهد اعرابی عرض کرد که العلم و عمل آنکه زینت دهد او را بعلم
آنحضرت فرمود که اگر هیچیک از این صفات در نزد کسی نباشد چگونه اعرابی عرض کرد که معرفتی تحصیل کند که زینت دهد او را بعفت آنحضرت فرمود
که اگر هیچکدام برای او نباشد چگونه اعرابی عرض کرد که شجاعتی بهم رساند که در آن عجب نکند آنحضرت فرمود که اگر هیچیک از اینها حاصل نباشد
چگونه اعرابی عرض کرد که یابن رسول الله اگر هیچیک این صفات او را حاصل نباشد مرگ از برای او بهتر است از زندگانی پس حضرت فرمود که
او را ده هزار درهم دادند که باین وجه قرض خود را ادا فرما و امر کرد که ده هزار درهم دیگر هم باو دادند و فرمود که باین وجه تدارک امور زندگانی
خود را بکن و عیال خود را متوجه شو چون اعرابی آن عطا را مشاهده کرد اشعاری چند در مدح آن بزرگوار خواند و در کتاب عوالم
روایت کرده است که عربی داخل مدینه شد و سؤال کرد که کیست کریمترین همه خلق شخصی او را راه نمائی بحضرت امام حسین علیه السلم نمود پس
اعرابی در حال نماز بر آنجناب وارد شد و در مقابل آنحضرت ایستاد و این اشعار را خواند لم یخب الآن من رجاک ومن
حرک من دون بابک الحلقه یعنی ناامید نشده است الآن کسی که بجناب تو امید داشته است و حلقه در خانه ترا حرکت داده
و گوینده است انت جوادٌ وانت معتمدٌ ابوک قد کان قاتل الفسقه یا حسین تویی عطا کننده بمن و تویی محل اعتماد من و بوده است
پدر تو جناب امیر المؤمنین علیه السلم بقتل رساننده فاسقین لولا الذی کان من اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقه اگر نمیبود دستیاری
از شما یعنی جد بزرگوار و پدر عالیمقدار تو بود جهنم جای همه ما و درهای آن بسته شده بر روی ما راوی میگوید که چون آنحضرت علیه السلام سلام نماز
داد فرمود که ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است جواب داد که بلی چهار هزار دینار مانده است فرمود که بیاور آنرا که شخصی آمده است که بآن مستحق
تر است از ما پس رو جامه از بدن مبارک خود بیرون کرد و آن زرها را در آن بست و از راه شرم در بجهت حیا و خجلت از اعرابی دست خود را بیرون آورد
و به اعرابی عطا فرمود و این اشعار را او انمود خذها فانی الیک معتذرٌ واعلم بانی علیک ذو شفقه یعنی بگیر این زرها را پس بدرستیکه من
عذر خواهی میکنم از تو و بدان بدرستیکه من صاحب شفقتم با تو لو کان فی سیرنا الغداة عصا امست سمانا علیک مندفقه
اگر روزگار ما تغیر نکرده بود یعنی خداوند دستمی عطا فرماید ابر عطا و سخاء ما مثل باران ریزان بر تو احسان بسیار خواهد نمود لکن
ریب الزمان ذو غیرٍ والکف منی قلیلة النفقه لیکن روزگار ناپایدار غدار است و با ما در مقام مخالفت است و دست ما تهی و کم است
مال در دست من پس اعرابی آنها را گرفت و گریست پس آنحضرت فرمود که مگر عطاء ما را کم شمردی که گریستی او عرض کرد که بلکه
گریه من از آنست که خاک قبر چگونه این دست را خواهد خورد مؤلف محزون گوید که گریه اعرابی برای آن بود که خاک چگونه آن دست مقدس را
خواهد خورد آه آه نمیدانست که چه صدمهها در زمین کربلا بآن خواهد رسید از آنجمله آنکه تیر از حلقوم فرزند شیرخواره او علی اصغر گذشت
و بازوی آنجناب را سوراخ و مجروح گردانید آه و امصیبتاه که انگشت از ذو الجناح بر روی خاک افتاده بود و هر ملعونی بآن مظلوم اذیتی
میرسانید زرعة بن شریک حرامزاده چنان ضربتی بر آن عزیز کرده خدا و رسول زد که دست چپ او را برید آه و مظلوماه که بعد از آنکه جمیع
آن بزرگوار را برده بودند بجدل بن سلیم کلبی ملعون از برای انگشتری انگشت آن غریب را قطع نمود ای شیعیان دنیا گریه کنید که آن چگونه ظلمی است که بر آن دست

که معدن جود و سخاوت بود در کربلا پس از تیهار سب آه آه آخر الامر جمال خسران مآل هر دو دست آن شهید غریب را جهة بند زیر جامه از بدن جدا نمود و کیفیت آن واقعه هایله بطریقی که در کتاب بحار و عوالم و غیر آنها از کتب معتبره روایت کرده اند بگونه ایست که سعید بن مسیب میگوید که سال بعد از شهادت جناب سید الشهدا علیه السلم داخل شدم بر مولای خود جناب سید الساجدین علیه السلم و عرض کردم که زمان حج نزدیک شده است چه میفرمائی فرمودند که بنیت خالص روانه شو پس بفرموده آنحضرت روانه شدم و حج کردم پس ناگاه در بین طواف دیدم مردی را که هر دو دست او از بدن جدا بود و روی او مثل شب ظلمانی سیاه بود و بپرده کعبه چسبیده بود و میگفت خداوندا بحق پروردگار این بیت الحرام مرا بیامرز اگرچه میدانم که نخواهی آمرزید اگرچه برای من شفاعت کنند ساکنین آسمانهای تو و زمینهای تو بلکه جمیع مخلوقات تو بجهة بزرگی گناه من سعید میگوید که از شنیدن این سخن من و همه طواف کنندگان از طواف باز ایستادیم و بر دور او جمع شدیم و با او گفتیم که وای بر تو اگر تو ابلیس باشی نباید از رحمت خداوند مایوس باشی تو کیستی و گناه تو چیست گریست و گفت من داناترم بر نفس خود و بر گناه خود و من خود میدانم که چه گناه بزرگی از من صادر شده است پس با او گفتیم که بیان کن گناه خود را این ملعون گفت که ای مردم بدانید که من ساربان آقای شهیدان بودم از مدینه تا عراق و هر وقت برای تطهیر و وضو از برای نماز زیر جامه خود را می‌سپرد من میدیدم که در آن بندی هست که از شدت درخشندگی چشم را خیره میکند و من آرزو میکردم که کاش آن بند از مال من شود تا آنکه بکربلای معلی رسیدیم و آنحضرت شهید گردید در حالتی که همان بند زیر جامه او بود پس من خود را در گوشه پنهان کردم تا آنکه شب تاریک شد پس داخل قتلگاه شهیدان گردیدم پس آن معرکه را مثل روز روشن میدیدم گویا اصلا در آن ظلمتی نبود و دیدم که کشتگان هر یک بطرفی افتاده اند و نیلا ثوابیهم المطهرة کالکواکب الدریة و هر یک از آن ابدان مطهره میدرخشیدند مانند ستاره تابان پس از کثرت نعمتی که داشتم با خود گفتم که و الله که طلب میکنم بدن حضرت امام حسین علیه السلم را و امیدوارم که همان بند و زیر جامه او باشد پس در میانه کشتگان گردیدم تا بدن آن بزرگوار را دیدم که برو افتاده است و سر مبارکش از بدن جدا و نوار از اطراف او درخشنده است با آنکه در خاک و خون غلطیده است و باد خاکها بر او افشانده است با خود گفتم که و الله این بدن حسین علیه السلم است پس دیدم که همان بند در زیر جامه او است پس چون نزدیک رفتم که بردارم دیدم که گره بسیاری بر آن زده است پس سعی در گشودن نهادم و چون یک گره را گشودم آن مظلوم دست راست خود را بلند کرد و آن را گرفت پس من هر چند قوت کردم نتوانستم که دست او را دور کنم پس نفس شوم ملعونه من مرا بر آن داشت که تیغی پیدا کنم تا دست او را جدا کنم پس در اطراف قتلگاه گردیدم تا آنکه شمشیر شکسته یافتم و آنقدر بر دست آن مظلوم زدم و کشیدم که از بند دست جدا کردم و از بند زیر جامه دور کردم و چون خواستم که آن بند را بردارم آن مظلوم بدست چپ خود آن را بگرفت پس نفس شقی من مرا بر آن داشت که دست چپ آن مظلوم را با شمشیر شکسته از بند دست جدا کردم پس چون خواستم که آن بند را بردارم دیدم که زمین بزلزله در آمد و آسمان بر خود بلرزید و غلغله عظیم و صدای گریه و ناله بلند شد پس شنیدم که گوینده میگفت وا ابناه وا مقتولاه و اذبیحاه و احسیناه و اغریباه یا بنی قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء منعوک یعنی ای فرزند کشته شده ذبح شده من وای حسین غریب من ای فرزند تو را کشتند و نشناختند که کیستی و از آشامیدن آب ترا منع کردند پس آن خبیث گفت که چون من این احوال را مشاهده کردم طمع بند زیر جامه را از دل بیرون کردم و از جای خود برخواسته خود را در میان کشتگان انداخته پنهان شدم پس دیدم که سه مرد دیگر حاضر شدند و در اطراف ایشان خلق بسیاری صف کشیده اند و زمین کربلا پر شده است از مردمان و با کلها ملائکه پس شنیدم که یکی از آن سه نفر میفرماید که یا ابناه یا حسین فداک جدک و ابوک و امک و اخوک یعنی ای فرزند من یا حسین فدای تو شود جد تو و پدر تو و مادر تو و برادر تو پس ناگاه دیدم که شهید کربلا بر خواست و نشست و سر او در بدن او قرار گرفت و جواب داد که لبیک ای جد بزرگوار ای رسول خدا و ای پدر من یا امیر مومنان و ای مادر من یا فاطمه زهرا و ای برادر شهید زهر جفا از جانب من بر شما ها سلام الله باد پس دیدم که آن مظلوم گریست و گفت که ای جد بزرگوار و الله کشتند مردان ما را یا جداه و برهنه کردند و آل رسالت مار را غارت بردند و اسیر نمودند زنان ما را و چه میدانی که چه سلوک نمودند با ما جماعت کفار پس دیدم که آن جد بزرگوار ...





در اطراف آن مظلوم نشسته بودند و از شنیدن او میگریستند پس حضرت فاطمه زهرا عرض کرد که ای پدر جان ای رسول خدا ای نبی پس ببین که چه رفتار نمودند امت تو با فرزند من ای جان پدر آیا اذن میدهی مرا که از خون ریش او بگیرم و پیشانی خود را با آن رنگین نمایم و خداوند عز و جل را ملاقات نمایم در حالتی که خود را با آن رنگین نموده باشم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه خواهی بکن که ما نیز چنان خواهیم کرد پس دیدم که فاطمه سلام الله علیها بر سر آن نعش بی سر آمد و از خون ریش فرزند خود گرفت و به پیشانی خود میمالید پس رسول خدا و امیر مومنان و حضرت امام حسن علیهم السلام هر یک از خون ریش آن مظلوم میگرفتند و بر گردنها و سینها و دستهای خود تا مرفق میمالیدند پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه فرمود که جد تو فدای تو شوم ای حسین و الله که بسیار بر من ناگوار است اینکه ترا مشاهده کنم با دستهای از بدن جدا شده و سر بریده و پیشانی بر خاک و خون مالیده شده و رگهای گردن پاره پاره شده و جسد بر خاک افتاده و باد ریگها را بر آن افشانده ای فرزند نمیتوانم ترا مشاهده کنم که کشته شده و با دستهای جدا شده در این بیابان افتاده ای فرزند که دستهای ترا قطع نموده پس شنیدم که آن مظلوم عرض کرد که یا جداه از مدینه تا کربلا با من ساربانی بود و چون بدو تطهیر و وضو زیر جامه مرا بدو میسپردم در آن وقتیکه از برای تطهیر بیرون میکردم و دوست داشتم که آن بند از آن او باشد و چیزی باعث آن نشد که با او بهم نگردم مگر علم من بآنچه او را ثبات این فعل شنیع است پس چون کشته شدم در میانه کشتگان طلب مرا کرد پس یافت مرا و میسر نشد آن بند زیر جامه را طلب نمود دید که گره بسیار بر آن زده ام چون یک گره از آنها را گشود دست راست خود را بر دم و آن را گرفتم پس شمشیر شکسته پیدا کرد و دست راست مرا قطع کرد و یک گره دیگر گشود پس من بدست چپ خود آن را گرفتم تا آن را نگشاید و مرا مکشوف العوره ننماید پس او دست چپ مرا هم قطع کرد و چون خواست که آن را بگشاید بر تشریف آوردن شما ها مطلع شد و خود را در میانه کشتگان مخفی کرد آن ملعون میگوید چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کلام فرزند خود حسین را شنید گریست گریستن شدیدی و بجانب قتلگاه شهیدان روانه شد تا بجانب من تشریف آورد و بمن فرمود که ای ساربان چکار داشتی ترا با تو که جدا کرده دو دستی را که طول کشیده است بوسیدن جبرئیل و جمیع ملائکه خداوند آنها را و آنها تبرک میجستند اهل آسمانها و زمین‌ها آیا کفایت نکرده بود ترا آنچه این ملاعین با او کرده بودند از ذلت و خواری و هتک احترام زنان او و او در اسیری تنگ بودند بعد از آنکه در پس پرده‌های عصمت و طهارت پرورده شده بودند پس فرمود که ای ساربان خداوند روی ترا سیاه کرداند در دنیا و آخرت و خداوند دستهای و پاهای ترا قطع فرماید و ترا محشور کرداند در زمره آنجماعتیکه خونهای ما را ریخته اند و جرات بر خداوند کرده اند پس هنوز نفرین آنحضرت تمام نشده بود که هر دو دست من شل شد و روی من مثل شب ظلمانی سیاه کردید و بر این حال باقی مانده ام که مرا میبینید پس آمده ام بدرین خانه خداوند که طلب شفاعت کنم و حال آنکه میدانم که خداوند هرگز مرا نمی‌آمرزد راوی میگوید که کسی در مکه باقی نمانده مگر آنکه کلام آن ملعون را شنید و تقرب بجست بخداوند در لعنت کردن بآن ملعون و همه میگفتند که بس است ترا ای ساربان بآنچه کرده ای ملعون و در بعضی از کتب تعزیه روایت شده است که اهل حج با و گفتند که دور شو ای ملعون از حرم الهی پس چون دور شد صاعقه از آسمان فرود آمد و آن ملعون را بسوخت و در اسفل السافلین که جایگاه او بود رسانید ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

## مجلس شصتم در بیان بعضی از احوال شهیدان و اسیران است در شب یازدهم ماه محرم

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ الْبَیْتِ وَ الْعِتْرَةِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ عَظَّمَ اللهُ اُجُورَنا وَ اُجُورَکُمْ بِمُصابِنا عَلی سَیِّدِنا وَ مَوْلینا اَبی عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ وَ جَعَلَنا وَ اِیّاکُمْ مِنَ الطّالِبینَ بِثارِهِ مَعَ وَلِیِّهِ الْاِمامِ الْمَهْدِیِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ای شیعیان و محبان بدانید که هر کس که قلب آگاه و فکر صحیح و بادیده انصاف نظر کند میباید که در مثل شب عاشورا و شب و روز بعد از آن حاجتی بذکر فضایل و حالات عالی جناب مظلوم کربلا جناب ابا عبد الله الحسین ارواحنا له الفداء و بیان ثواب گریستن بر آن شهید غریب نیست زیرا که در همه ایام ذکر فضایل و ثواب گریستن را بسیار دیده و شنیده اید بلکه در مثل این ایام حاجت بذکر مصائب آن مظلوم نیز نیست بجهة آنکه هر مومنی که بچشم حق بین نظر در اطراف آسمان و زمین کند نخواهد دید مگر تعزیه داران و گریه کنندگان

دناله و نوحه کنندکان بر آنغریب شهید را حتی آنکه از اخبار صحیحه بسیار ظاهر میشود که ملائکه مقربین در روحانیین در همه ایام خصوصا در ایام عاشورا بر
آنبزرگوار ناله و نوحه میکنند و همچنین وحشیان صحرا و مرغان در هوا بلکه همه حیوانات مکار از اعزاخانه خود قرار میدهند و در آنجا جمع میشوند در انجناب
ناله و نوحه میکنند و ماهیان و سایر حیوانات در یا در مکانهای خود در قعر دریا جمع میشوند و بطور و لغت خود بر آنغریب تعزیه میخوانند و گریه میکنند بلکه از جمله
از اخبار معتبره ظاهر میشود که    تَبْکِیْ عَلَیْکَ الْشُّمُّ مَا یُرَیٰ وَمَا لَا یُرَیٰ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا    یعنی گریه میکند بر آنمظلوم تمام اشیاء آنچه دیده میشود و آنچه دیده
نمیشود از مخلوقات پروردگار ما    مؤلف گوید پس هرگاه در تعزیه داری بر آقای شهیدان اینمرکه واین غوغاست وگونهای بزرگان دین همه
انقطاع را نمیشوند و چشمهای پیا آمیان همه آنها هرچیزی را که بطور خود گریه میکنند مشاهده مینمایند و در روز قیامت همه اجزای ایشان گواهی میدهند چه حاجت
کاملین راشنیدن مصائب ایشان در مثل این ایام بلکه خود بتفکر در احوال غریبان کربلا و یاد آوردن شدائد ایشان و گرفتاریهای اهل و عیال ایشان
بی اختیار مهموم و محزون و مغموم خواهند بود و خود بخود ناله و زاری و گریه و زاری خواهند نمود چنانچه از اهل عصمت علیهم السلم بر این حال
بوده اند و چه بسیار تعجب است از بعض شیعیان و تعزیه داران که در شب عاشورا و روز او تعزیه داری و ناله و نوحه را بجای میآورند و چون روز
عاشورا تمام شد آرام میگیرند و حال آنکه شب یازدهم محرم شب اول غربت و روز یازدهم روز اول تعزیه ایست و سزاوار آنکه حزن و ناله
زیاده شود زیرا که هرگاه در شب حیولت و وداع آنمظلوم با اهلبیت محترمش که شب عاشورا است شیعیان و دوستان نوحها و ناله کنند در شب بعد از
عاشورا و روز آن بلکه اوقات شبانه روز که بدن مقدس او برهنه و سر و پا زیاره در بیابان افتاده بود و دختران و خواهران و زنان و سایر
اهلبیت انجناب در دست دشمنان اسیر و ذلیل بودند شکی و شبهه نیست که چون هم و غم و مصیبت و گرفتاری اهلبیت زیاده بوده باید حزن و ناله
و نوحه دوستان زیاده باشد آه آه    وَالْبَابُ یَکْفِیْ لِلْعَوِیْلِ وَالْبُکَاءِ مُقَاسَاةُ اَحْوَالِ مَوْلَانَا الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَمُ وَاَهْلِبَیْتِهِ اِذِالهم الفدا فی لیلة الحادی عشر
دلکشی تعزیت با دوستان و تعزیه داران و اله کاشف آنرا زیاد و ناله ملاحظه کردن احوال شب عاشورای آقای مظلوما و اهلبیت او را با احوال شب بعد از
عاشورای ایشان زیرا که در شب عاشورا آقای همه جوانان اهلبیت ترا هنوز شهید نکرده بودند و انجناب در کمال صحت بدن مشغول عبادت خلاق عالم بود
پس گاهی بتلاوت کلام الهی مشغول و گاهی در رکوع و سجود و گاهی با حضرت بی نیاز مشغول راز و نیاز بود اما در شب بعد از عاشورا آه آه و احزناه
که جسد شریف آنبزرگوار در بیابان افتاده بود و از برای آنجناب نه عمامه و نه ردائی و نه لباسی بود وای وای که نه همین عمامه در سر او نبود بلکه از برای
بدن مقدس او سر نبود آه و امصیباه که انجناب در شب عاشورا در اطراف خیام طاهره راه میرفت و محافظت اهل و عیال خود میکرد و گاهی بخیمه فرزند
علیل رنجور خود جناب سید الساجدین علیه السلم میرفت و او را متوجه میشد و دلداری میفرمود آه و امصیباه که در شب بعد از عاشورا دست او از تربیت
اهل و عیال و فرزند بیمارش کوتاه شده بود و اندستان از کثرت جراحت که در روز عاشورا با آن رسیده بود مجروح و پر از خون و خاک گردیده بعد از
کنندگان در شب عاشورا آن دهان معجز نظام مسواک کرده و وضو گرفته با معبود حقیقی در تکلم و مناجات بود و از برای کنانهای دوستان استغفار
و عذرخواهی میکرد آه وا حزناه که در شب بعد از عاشورا آن دهان از شدت گرسنگی و تشنگی روز عاشورا خشکیده بود و کبود گردیده بود الوای
که از تیر حصین بن نمیر بجا بر آن دهان زده بود سوراخ و پر خون و مجروح گردیده بود ای والای گریان آن پیشانی که در شب عاشورا
نورا از آن هویدا در رکوع و سجود راست و خم میشد از برای وداع عبادت الهی در سجود بر خاک عبودیت میسود آه آه و دلکر باه که در شب بعد از
عاشورا همان پیشانی از تیر ابوالحتوف شدید الخنوق سوراخ گردیده و در بالای نیزه با داد و بجانب راست و چپ خم مینمود و گویا انهم رکوع
و سجود بود که زینت ده عالم شهادت و جانبازی بود اید وستان در شب عاشورا از برای آن سینه مبارک بلا خیمه بود در پهلوی خیمه پیغمبر زکور از
و غمهای جهانیان ارش و مدام انچه از ایشان در اعجوار و بیمارداری میکردند و اما در شب بعد از عاشورا با آنکه از جهت مصائب روز عاشورا
و کشیدن بار مصیبت شهادت پدر بزرگوار و برادران و اقوام و انصار و ملاحظه اسیری اهلبیت و مشقتها و اذیتها که بر بدن مقدس ضعیف



خودش رسیده بود ناخوشی آنجناب شدید تر و سخت تر بود و حاجت پرستارش زیاده بود آه آه که نه خیمه داشت و نه قبلی دهنده و نه دوای
و نه غذائی بلکه در میان لشکر کوفه و شام در قید زنجیر دشمنان بی ایمان بود و او تنها تازه مشاهده مینمود ای تعزیه داران در شب عاشورا
برکت وجود پدر بزرگوارش کسی را جرأت آن نبود که با آواز بلند صیحه بر سر او زند آه آه که در شب بعد از عاشورا بر سر او صیحها زدند و ناله و
اذیتها رسانیدند چگویم ای گریه کنندگان که آن بیمار باید در شب عاشورا در عوض فرش بر روی خاک نشسته بود و بعوض تاج سر مقدس را
بر روی غل و دو ساعد را بزنجیر گذاشته بود آه وا حزناه که در شب عاشورا جناب زینب خاتون در کمال عزت و استر و عفاف بود و اختیار
خود را داشت پس گاهی در خیمه برادر با جان برابرش جناب سید الشهدا بود و گاهی در خیمه سقای حرم حضرت عباس بود و گاهی در خیمه شبیه جناب پیغمبر علی اکبر
و سایر شهداء بود و گاهی این بزرگواران بخیمه او میرفتند و او را پاسبانی از دشمنان میکردند آه آه و امصیباه که در شب بعد از عاشورا همه مردان
و جوانان و هواداران او بخاک و خون آغشته بودند و خودش بیچاره در مقنعه و گوشش از جهت گوشواره پاره و دوشش بخون گوشش آلوده و از
ضرب تازیانه بدنش سیاه و پیراهنش پاره و مثل اسیران کفار محبوس و اختیار خود نداشت که از جائی بجای رود و دشمنان و سایر اسیران را پرستاری
نماید ای والیان فدوی ایشان در شب عاشورا حضرت ام کلثوم مغموم مثل ما و بنی هاشم حضرت عباس برادر داشت و با او رفت و آمد مینمود
و صحبت میداشت او را وداع میکرد آه وا حزناه و وا ویلاه که در شب بعد از عاشورا برادر بزرگوارش در کنار فرات شهید و جسد مقدس و پیکر دستش
با مشک سوراخ شده در کنار نهر فرات افتاده و سر نازنینش بی عمامه بر سر نیزه اعدا بود ای دوستان اهل عصمت و طهارت بدانید
که در شب عاشورا از برای حضرت امام حسن دو فرزند در کربلای معلی بود که جناب سید الشهدا اقلب مبارک خود را در مفارقت برادر بزرگوار
با آن دو فرزند تسلی میداد و یادگار برادر مسموم خود میشمرد آه آه که در شب بعد از عاشورا آن دو فرزند گرامی ساعتی او را کوچک جانهای خود را فدای
عم بزرگوار خود نموده بودند اما بزرگتر که حضرت قاسم بود قبل از شهادت عمش جان فدا کرده سرش بر سر نیزه اعدا رفت و جثه مقدس
پایمال سم ستوران گردیده بخاک و خون آغشته و ممزوج گردیده بود و ما در آنجوان و عروس حیران در عزایش نالان و گریان و دمها در
مفارقتش سوزان و در ناله و فغان بودند و اما کوچکتر که حضرت عبدالله و طفل بود آه آه که از خیمه بیرون آمده و دید که عمویش از ذوالجناح
افتاده پس دوید و بخدمت عمش رسید آه وا ویلاه که ملعونی تیغ حواله آنبزرگوار کرد آنطفل دست خود را سپر عمش نمود آن بیچاره تیغ را فرود
آورد و دست آنطفل را از بازو قطع کرد پس خود را در دامن عمش انداخت آه وامصیباه که حرمله ملعون تیری براو زد که در دامن عمش جان را به
آفرین تسلیم نمود ای نوحه و ناله کنندگان در شب عاشورا نوجوانی در خیمگاه صحیح و سالم بود که شبیه ترین همه خلق بود برسول الله از جهة صورت و
سیرت و گفتار و رفتار و مکرر پدر بزرگوارش جناب سید الشهداء با و میفرمود که پدرت فدای تو شود ای علی اکبر و اکنون عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ اِنَّ
بُرَاکَ قَتِیْلًا    یعنی سخت دشوار است که بیاید ناگوار است بر رسول خدا که ترا کشته و در خون آغشته ببیند پس پدر بزرگوارش و مادر و عمهها
و خواهرانش به مشاهده جمال او خود را تسلی میدادند آه وا حزناه و وا مصیباه و لاحول ولاقوة الا بالله نمیدانم چگویم از احوال شب بعد از
عاشورای آن نوجوان مگر نشنیده اید که در روز عاشورا از کثرت مجاهده و از ضعف عارض شد پس بجهت آنکه استراحت دادی حیوان
او را در میان لشکر اعدا برد آه آه که آن بی ایمانها چندان برا و تیغ زدند که جمیع بدن نازک مبارک آن نوجوان مثل گوشت قربانی
قطعه قطعه و پاره پاره گردید و سر مقدسش همسفر سر پدر بزرگوارش بود آه آه که در مقابل چشم مادر نالان و عمهها گریان با اسیری کوفه و شام
میرفت آه وا فضیحتاه که در شب عاشورا هر وقت جناب سکینه صغیره آب و طعام میخواست یا گریه میکرد پدر بزرگوارش جناب سید الشهدا
او را آب و طعام میداد و گریه ساکن میکردانید و تسلی میداد و در وقت سواری در آغوش مرحمت خود برذوالجناح جا میداد یا در کجاوه
مادر و عمهها ساکن میکردانید آه وا مصیباه و وا حزناه که در شب بعد از عاشورا مایوس از پدر بزرگوار خود گردیده بود زیرا که در روز عاشورا

بچه‌ها در حال حیات او را وداع کرده بود آه آه که بچه‌های دیگر در وقت عبور از قتلگاه با جسد سر پاره پاره برهنه او وداع کرده بودند ناقصین جمعه
بودند و از برجر از جسد پدر دور کرده بودند آه و آخر آه چگونه میتوان شنید ناله و گریه بچه‌ها که طفلی در آغوش مثل جناب سید الشهدا پدر مهربانی پرورده شده
بود در عصر روز عاشورا که او را اسیر کردند بر شتر جهاز بی‌ا در ریسمانها سوار کردند و ملعونی که خلق و ناصبی و دشمن اهلبیت بود بر او موکل و مسلط
گردانیده بودند که بر او رحم نکند پس چگونه میتوان احوال شب بعد از عاشورا او را با شب عاشورا موازنه نمود و از برای مصیبت او نوحه‌سرائی نمود و
تعجب دارم از دوستی که در شب عاشورا برای مصیبت اهلبیت علیهم السلم گریان و نالان بوده و در شب بعد از عاشورا با تغافلات بر احوال مردان و
زنان و کوچک و بزرگ ایشان تواند که خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف دارد آه آه و آه از برای حزن قلبها در شب بعد از عاشورا
همین کافیست که روایت کرده‌اند که در روز عاشورا خنجر بر قلب تشنه کرسنه حجت خداوند زدند و از برای ناله کردن همین بس که مطلع شدید که تیر بر
دهان مجروح نازنینش زدند و دندانها را پر از خون کردند و از برای جاری شدن اشکها از چشمها همین کافیست که دشمنان دین تیر بر چشم حق‌بینش زدند آه و ا
مصیبتاه که از برای بر سر زدن همین بس است که شنیده‌اید که در روز عاشورا در وقتیکه بر خاک افتاده بود عمودی بر فرق مبارکش زدند که تا پیشانی
نورانیش شکافت و از برای سیلی غم بر روی و چنگ زدن همین حدیث جانکاه از بس است که تیری بر پیشانی نورانیش زدند که از پشت سر بیرون
رفت و مثل ناودان خون بر آن روی منور جاری شد مگر از برای سینه زدن همین کفایت نمیکند که بعد از جراحات بیشمار اسب بر سینه که مخزن علوم الهی
بود تاختند و آن خزانه اسرار خداوند را برهم شکستند و الله که از برای لذت نبردن از آب سرد و طعام لذیذ همین بس است که آن مظلوم را تشنه و گرسنه
رفیعه شهادت رسانیدند و آه آه که شرح داستان این مصیبت را آخری نه و از برای حزن و غم و گریه و ناله در آن مصیبت منتهائی نیست بلکه اگر جمیع ذرات موجودات
از ابتدای ادوار تا روز جزا دست غم بر فرق پر الم زنند و از چشم هر ذره دجله‌ها از خون جاری گردد حق تعزیه‌داری بجا نرسد که با آن بدن مقدس
بعمل نیاید پس چه جای جراحتهای وارده بر آن بزرگوار و سایر شهدا مرضیین و الآم وارده بر اسیران آل طه و یس الا و صلی الله علیهم
اجمعین و حشرالله المحبین والباکین معهم فی الدنیا و یوم الدین و لعن الله علی اعدائهم من الاولین و الآخرین دوام خلود هم فی اسفل السافلین فانه ولی المستعین

## مجلس شصت و یکم در تعزیه‌داری ملائکه و جن و وحشیان است از برای آقای شهیدان در روز عاشورا و بعد از آن

السلام علی الزائرین و المجاورین و المشتاقین لطوف مشاهد المقتولین و الباکین علیهم و الفاحصین الصارخین و رحمة الله و برکاته و تحیاته
و بعد الحمد لله الذی جعلنا من ذوی شیعة ابا الحسین علیه السلم و الشکر لله الذی جعلنا من اوراق ارادة ابا الحسین علیه السلم اللهم صل
علی اصول الحسین علیه السلم و فروعه من آبائه و امهاته و ابنائه ثم سلم علی شیعة الحسین علیه السلم و احبائه و لا سیما علی زائریه و مجاوریه و الباکین علیه
من الانبیاء و الاوصیاء و الاولیاء و الارکان و النقباء و النجباء و الاحباء خصوصا علی الملائکة الشعث الغبر ثم علی الباکین علیه من موحدی الجن و الوحوش
و الطیور اللهم ارحم علی اهل الوفاء له و العن علی اهل الجفاء علیه و علی ذریته و اصحابه و محبیه بدانکه در کتاب کامل الزیاره روایت کرده است
از شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کرد که فدایتو شوم چه میفرمائی در حق کسی که ترک کند زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلم را
و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد آنحضرت در جواب فرمود که آنکس عاق شده است از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جانب ما و استخفاف نموده
بامری که رعایت آن بر او لازم بوده است و کسیکه بزیارت آنحضرت مشرف شود خداوند جل شانه در مقام آن بر میآید که اصلاح حوایج او فرماید و اصلاح فرماید
امور دنیای او را و بدرستیکه زیارت آنحضرت روزی را وسیع میکرداند و عوض داده شود از جانب خداوند بآنچه در آن راه خرج کرده است و گناهان پنجاه ساله
او آمرزیده میشود و برمیگردد باهل و عیال خود بر حالتیکه بر او وزری و وبالی و گناهی باقی نیست مگر آنکه از نامه عمل او محو کرده شده است و اگر در آن سفر فوت شود
نازل میشوند ملائکه از برای غسل او و گشوده میشود در قبر او از برای روح او دری بسوی بهشت تا اثر دریچه از برای جناب از قبر بیرون آید و اگر زنده و سالم برگردد





باهل و عیال خود برگردد گشوده میشود دری که از برای روزی او است پس قرار داده میشود از برای او در عوض هر درهمی که خرج کرده است ده هزار درهم و ذخیره
الله تبارک و تعالی آنها را از دیده بانی میکند و در نزد خود از برای توذخیره میفرماید مؤلف گوید که گمان نمیکنم که الطاف الهی را ادا و اعانت کردن ملائکه
منحصر است بآنچه در این حدیث شریف بود بلکه صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی روایت کرده است که چهار هزار ملک که زمین آسمان منصور بود از برای یاری
کردن جناب امام حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلم وارد زمین کربلا گردیدند و حال آنکه اذن داده نشده بود ایشانرا از برای مقاتله پس چون بدرجه رفیعه
ملاحظه کردند مراجعت بمکانهای خود کردند از برای تحصیل اذن بمقاتله و مجاربه و چون مراجعت کردند آن بزرگوار بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیده بود
فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة یعنی پس ایشان در نزد قبر آقای مظلوم مدام موپریشان و غبارآلوده گریانند تا روز قیامت
و در کتاب عوالم در آخر این حدیث اینطور روایت کرده است که پس زیارت نمیکند آنحضرت را زیارت‌کننده مگر آنکه آن ملائکه باستقبال او میآیند و همچنین
وداع نمیکند مگر آنکه او را مشایعت میکنند و بیمار نمیشود احدی مگر او را عیادت میکنند و نمیمیرد احدی مگر آنکه بر جنازه او نماز میکنند و استغفار از برای او بعد از
موت او و همیشه همه آنها در زمین اند و انتظار ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه را دارند مؤلف گوید که چنان گمان نمیکنم که ملائکه همین مشغول صحبت
زوار اند بلکه ایشان خود بزیارت میآیند و مشغول نوحه و زاری اند چنانچه در کتاب کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده‌ام که در
روز عاشورا پنجاه هزار ملک در کربلا معلی بخدمت جناب سید الشهدا مشرف شدند در حالتیکه آنجناب مشغول مقاتله بود و از آنجا رو با
جانب آسمان شدند پس خداوند جل شانه بایشان وحی فرمود که شما عبور کردید بفرزند حبیب من و او مشغول مقاتله بود و او را یاری نکردید پس برگردید بسوی
زمین و ساکن شوید در نزد قبر او شعثا غبرا الی یوم القیمة یعنی در حالتیکه بوده باشید موپریشان و غبارآلوده تا روز قیامت و نیست که
جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت منقبه بر این ملائکه سلام میکند و میفرماید که السلام علیک یا مولای و علی الملائکة المرفوفین حول قبتک
یعنی سلام بر جناب تو ای مولای من و سلام بر ملائکه که مجاور و ساکن در اطراف قبه تو گشته‌اند الحافین بتربتک و احاطه کرده‌اند تربت تو الطائفین
بعرصتک و طواف کننده‌اند بعرصه تو الواردین لزیارتک و وارد شونده‌اند از برای زیارت تو مؤلف گوید که ما شیعیان
میدانیم که آن ملائکه چگونه نوحه و ناله میکنند مگر شنیده‌اید که صفوان جمال روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم در راه مکه سؤال کردم
فقلت یا بن رسول الله مالی اراک کئیبا حزینا منکسرا یعنی عرض کردم که یابن رسول الله چه میشود مرا که جناب ترا مشاهده میکنم که بسیار مغموم و محزون
و در هم شکسته فقال لو تسمع ما اسمع لشغلک عن مسئلتی پس آنحضرت در جواب فرمود که ای صفوان اگر تو هم بشنوی آنچه را که من میشنوم هر آینه
بر حالی شوی که قدرت بر آن نداشته باشی که از من سؤال کنی صفوان میگوید که من عرض کردم که شما که چه میشنوید یابن رسول الله آنحضرت فرمود
که میشنوم صدای تضرع و زاری ملائکه را بسوی خداوند عز و جل که لعنت میکنند بر کشندگان حضرت امیرالمؤمنین و قاتلین حضرت امام حسین علیهما السلم و میشنوم
نوحه جنیان و گریه ملائکه را که در اطراف قبر آن شهید اند و شدت جزع و فزع ایشان را ای صفوان کر اطاقت است که با شنیدن این نوحه و ناله گوارا
باشد بر او صرف کردن طعام و آب و خواب مؤلف گوید که معلوم شد که ملائکه علی الدوام بر آن مظلوم ناله و نوحه میکنند
تا شد بچرخ العطش آل بوتراب از سوز ناله شد جگر قدسیان کباب مؤلف گوید پس شیعه که اشرف از قدسیان بود
چون لذت از طعام برد و شراب و خواب بلکه جنیان نیز مشغول گریه و ناله اند چنانچه از حدیث گذشته معلوم شد و از احادیث بسیار
ظاهر میشود که طوایف جنیان از روز عاشورا جمع شده‌اند در اطراف جسد پاره پاره آن غریب شهید و بعد از دفن آن مظلوم بر سر تربت طاهره او
بر او نوحه و ناله کنند و سیلی بر روی خود میزنند و خاک کربلا را بر فرق خود میافشانند و در مجالس شیخ مفید و امالی شیخ طوسی علیهما الرحمه
روایت شده است از شیخی از قبیله بنی دارم که در زمین بلندی منزل داشت که ما مطلع نبودیم از شهادت جناب سید الشهدا تا آنکه روز عاشورا
بشب رسید و من در آن بلندی نشسته بودم و با من بود مردی از قبیله من پس شنیدیم هاتفی را که میگفت اشعار جن در تعزیه آنحضرت

وَاِنَّ اَبا جُعلُکم حتی بصرت به بالطّف منعفرا لخدّین منحورا یعنی والله من نیامدم نزد شما مگر آنکه بچشم خود دیدم یا کربلای معلی جناب سید الشهدا را دیدم که حلقوم شریفش را قطع کرده اند و صورت مقدسش را بخاک و خون مالیده ام وحوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یطفون الدجی نورا آه آه و در اطراف آنجناب جوانان کشته شده چند افتاده بودند که انوار ایشان خاموش و بر طرف میکرد همه تاریکیها را وقد حثثت قلوصی کی اصادفهم من قبل ان تلاقی خرد الحورا و بتحقیق که دوانیده ام شتر خود را که برسر آید نهای پاره پاره نورا او در شوم پیش از آنکه زنان دختران حور صفت برسر ایشان وارد شوند فعاقنی قدر والله بالغه وکان امر قضاء الله مقدورا پس مرا مانع شد قضا و قدر الهی و اول زنان و دختران برسر آن کشتگان وارد شدند و خداوند امر خود را جاری میفرماید و همیشه قضا و قدر الهی هرچه اقتضا کرده است جاری شده است کان الحسین سراجا یستضاء به الله یعلم انّی لم اقل زورا همیشه بوده است حضرت امام حسین چراغ راه هدایت که طلب نور شده است از او خداوند داناست که این کلام راست است و دروغ و باطل نیست صلی الاله علی جسم تضمنه قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا صلوات فرستاده است خداوند بر آن جسم لطیفی که در بر گرفته است او را قبر جناب حسین علیه السلام و آن قبریست که خیرات مجاورا لرسول الله فی غرف وللوصی وللطیار مسرورا و آنجناب در غرفه عالیه است که مجاور است آن از برای جدش رسول الله و پدرش سید اوصیا و عمش جعفر طیار علیهم السلام در نهایت خوشحالیست آن شیخ میگوید که ما چون این نوحه و مرثیه را شنیدیم با او گفتیم که من انت یرحمک الله یعنی تو کیستی ای نوحه کننده خداوند ترا رحمت کند گفت که ما و الی جن نصیبین میباشیم اراده داشتیم که در خدمت امام حسین علیه السلام باشیم و جانهای خود را فدای آن کنیم و ازیج برکت ایم و چون وارد زمین کربلا شدیم آنجناب را کشته یافتیم پس این نوحه و ناله ما از جهت شهادت آن مظلوم بزرگوار است و ایضا از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه حیوانات بر آنحضرت نوحه و ناله میکنند اینست که در بحار روایت کرده است که مردی از قبیله بنی اسد میگوید که من در کنار نهر علقمه مشغول زراعت بودم پس بعد از مراجعت لشکر بنی امیه از محاربه کربلای معلی امور عجیبه چند در آن زمین دیدم که قدرت ندارم که نقل کنم مگر بعضی از آنها را و آن اینست که هر وقت باد از معرکه میوزید چنان گمان میکردی که بوی مشک و عنبر است و میدیدم که ستاره بسیار از آسمان بزمین فرود میآید و از زمین باسمان بالا میرود و من با عیالم در آنجا تنها بودیم و کسی نبود که از سر این امور عجیبه سوال کنیم و چون غروب آفتاب میشد میدیدم که شیری از جانب قبله میآید و داخل آن لشکرگاه میشود و من از خوف او داخل منزل خود میشدم و چون صبح بیرون میآمدم میدیدم که آن شیر از جانب قبله بر میگردد پس با خود گفتم که این جماعت از خوارج اند که بر عبیدالله بن زیاد خروج کرده بودند و او امر بقتل آنها کرده است و این حکایات عجیبات که از ایشان چیزی چند شاهده میکنم که از سایر کشته شدگان ندیده ام والله امشب بیدار خواب میروم و قرار میدهم که مشب بیدار میمانم تا ببینم که این شیر از این جسدها میخورد یا نه پس چون غروب آفتاب شد دیدم که آن شیر آمد بنوعیکه من از هیبت او ترسیدم پس در قلب من این گذشت که اگر این شیر طالب گوشت فرزند آدم است قصد من خواهد کرد دیدم که متعرض من نشد و روانه قتلگاه شد پس دیدم که رفت تا بر سر جسدی رسید که مثل آفتاب نور از آن ساطع بود پس او را در بر کشید من با خود گفتم که از آن میخورد چون خوب ملاحظه کردم واذا به مرغ وجهه علیه دموعهم دیما فقلت الله اکبر ما هذه الا اعجوبة یعنی دیدم که آن شیر روی خود را بر آن جسد مجروح میمالد و نعره میکشد و ناله میکند پس من از روی تعجب با خود گفتم که الله اکبر نیست این مگر امر عجیبی پس من متوجه آن شیر و کارهای او بودم تا آنکه ظلمت شب عالم را فرو گرفت پس ناگاه دیدم که شمعهای بسیار از آسمان بزمین معلق شده بحدیکه روی زمین را پر کرد پس ناگاه صدای گریه و نالهای عجیب شنیدم و صدای سیلیها میآمد که همه چون مصیبت زدگان بر روی خود میزدند پس من خود را نزدیک آن صداها کشانیدم پس ملاحظه کردم که آن صداها از زیر زمین میآید ففهمت من ناع فیهم یقول وا حسیناه وا اماماه فاقشعر جلدی پس شنیدم از نوحه کننده در میان ایشان که میگفت وا حسیناه وا اماماه پس از هیبت نوحه بر خود لرزیدم پس نزدیک آن گریه کننده رفتم او را قسم دادم بحق خدا و رسول که تو کیستی او جواب داد که ما زنان چند میباشیم از طایفه جن کنیم

حدیث شیر آمدن از قتلگاه





خواهند بود خواهید کرد در میانه شما او جواب داد که در هر شبانه روز اینطور تعزیه داری ما است از برای حسین مظلوم که او را کشته اند من گفتم که این حسین که شیر در پهلوی او نشسته است گفت نمیدانی پس گفتند که آیا آن شیر را نشناختی که بود گفتم نه گفت آن پدر او علی بن ابیطالب است پس آن شخص میگوید که من بمنزل خود برگشتم بر حالتیکه اشک من بر صورت من جاری بود مؤلف گوید که از سیاق حدیث چنان معلوم میشود که آن شخص از جهت عدم قابلیت یا حکمتی دیگر حضرت امیرالمؤمنین را مثل آنکه جنیان شناخته اند نشناخته بود و بصورت شیر بنظر او آمده بود و الا شکی نیست که حجت خداوند بصورت حیوان درنده نمیشود و ایشان و ایضا تعزیه داران همین ما آنکه جن در مصیبت این مظلوم تعزیه داری میکنند بلکه از احادیث معلوم میشود که وحشیان صحراها از برای این شهید غریب گریه و زاری و ناله و بیقراری میکنند چنانچه حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه میفرمایند السلام علی الاجسام العاریة فی الفلوات یعنی سلام بر آن جسمهایی که برهنه در بیابانهای بی آب و علف افتاده بود تنهشها الذئاب العادیات که بدندانهای خود پاره پاره میکردند او را گرگهای درنده بیابانها وتختلف الیها السباع الضاریات و رفت و آمد میکردند بر سر نعش مقدس او حیوانات درندگان صحراها و چنانچه در حدیث جانوز عم اند و رکه در کامل الزیارة است از مولای متقیان حضرت امیر مؤمنان علیه السلام میفرماید که بابی وامی الحسین المقتول بظهر الکوفة یعنی پدرم و مادرم فدای حسینی باد که کشته میشود در پشت کوفه واللّه کانّی انظر الی الوحوش مادّة اعناقها علی قبره من انواع الوحوش یبکونه ویرثونه حتی الصباح یعنی والله گویا نظر میکنم بسوی وحشیان صحراها که گردنهای خود را بجانب قبر او کشیده اند از همه اقسام وحشیان و از اول شب گریه میکنند و مرثیه میخوانند تا طلوع صبح فاذا کان کذلک فایاکم والجفاء پس هرگاه ظاهر شود آنچه را که من خبر دادم شما بپرهیزید از جفا مؤلف محزون دلخون گوید آه آه وا مصیبتاه که یا مراد از این جفا اینست که نشود که هرگاه او را غریب و بیکس و بی یاور دیدید یاری او نکنید یا آنکه نشود که یاری دشمنان او کنید و بر او ظلم و جفا کنید یا آنکه آه آه نشود که او را کشته و بخون آغشته ببینید پس او را بی غسل و کفن و دفن در صحرا انداخته بکار خود روید یا آنکه نشود که بعد از شهادت او اهل و عیال او را در شهرها و دیارها در کوچه و بازارها و در مجلسهای غریب و در بدر و اسیر و خوار و بیچاره ببینید پس ایشان را یاری نکنید آه وا ویلاه بجای آنکه اذیت کنید چنانکه کوفیان بیوفا و ستمکاران بر جفا کردند یا آنکه نشود که بعد از دفن او ترک زیارت قبر مقدس و مرقد مطهر او کنید که این را هم در اخبار از جمله جفاها نوشته اند یا آنکه نشود که در ایام عزا در مجالس تعزیه حاضر نشوید یا حاضر شوید ولیکن گریان و نالان نشوید و اطلاق این حدیث شریف بلکه اخبار بسیار دیگر مقتضی آنست که از جمیع اقسام جفا بر آن مظلوم حتی از آنچه با آن اشاره شده باید حذر کرد و ختم کلام را باین کنیم که بر کسی از شیعیان پر ظاهر است که تعزیه داران خامس آل عبا شهید ارض کرب و بلا منحصر باینکه در جنیان و وحشیان نبوده بلکه اصفیا از ادمیان حتی انبیا و اوصیا ایشان علیهم السلام بلکه جمیع مخلوقات آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود جمیعا بر آن مظلوم شهید عزاداری کرده اند و خواهند کرد بلکه خداوند جل شانه صاحب عزا است و از آنچه است که در جهای که در خصوص این غریب عطشان از خداوند عالمیان بر پیغمبر از زبان زبانه وحی شده مثل کلام شخص محزون مهموم و مغموم وارد شده است چنانچه مکرر با این مطلب اشاره شده است از آنجمله آنکه بحضرت آدم وحی شد که یا آدم این فرزند تو حسین مصیبتی چند میرسد که کوه در پیش آن مصیبتها کوچک میشود در حالیکه بسیار تشنه است و غریب و تنها است و از برای او ناصر و معینی نیست ای آدم اگر ببینی او را در حالیکه میگوید واعطشاه واقلة ناصراه در حالتیکه حایل میشود در میان او و آسمان پس جواب نمیدهد او را احدی از کثرت تیرهای تیز و کثرت شمشیرها آنچه داوند ما صلوات و رحمت خود را و صلوات مخلوقات خود را اختیار فرما از برای روح طیب و طاهر آن مظلوم و دوستان و گریه کنندگان بر او و لعنت جمیع مخلوقات خود را آماده فرما از برای ظالمین و اذیت کنندگان بر او

بحرمة القرآن والفاتحة

## مجلس شصت و دوم در تعزیه داری مرغان و رفتن مرغی و کلاغی بمدینهٔ منوّرهٔ پیغمبر و دفن شهیدان بدست مردان شیعیان بعد از رحلت زنان و بیان عدد جراحتهای بدن مقدس آقای شهیدان

السلام علی الکبد علی الابدان المجروحات للقتات فی الفلوات بلا غسل و صلوات علیها و علیکم آلاف البرکات و التحیات و بعد الحمد لله الذی علی الحسین علیه السلام لیتبعه الخلائق و ذرات الکائنات من الملکات فرضی روحی له الفداء بشهادته و شهادة اولاده و احبائه لاجل نیل الدرجات الکاملات فبکت علی عظیم رزیته و شدة مصیبته ذرات الموجودات حتی الطیور و الوحوش فی الفلوات و اخرناه من نیاحة الطیور و لا سیما عند مرقد الرسول باکیة بالدمع الهطول قائلة یا رسول الله قتل سبطک و قاتلک و ذبح حبیبک و جاءک فابک علی المهول ثم و حزن من نعی الغراب بنت البتول و بکائها لما وقع علی ابنها من القوم الجهول اللهم سلم علی الرسول و آل الرسول و العن علی ظالمی ذریة البتول دوام الطلوع و الافول بدانکه در کتاب بحار الانوار و عوالم روایت شده است که چون خامس آل عبا جناب سید الشهدا روحی له الفداء بدرجه رفیعه شهادت فایز و رستگار گردید جسد مقدس او در بر روی ریگ گرم کربلا انداختند ولی کار دنیای خود رفتند و خون از اطراف آن بدن پاره پاره بر روی زمین جاری بود که ناگاه مرغ سفیدی از آن صحرا عبور کرد پس چون آن حالت را مشاهده نمود از شدت غم و الم خود را در آن خون انداخت و برخواسته پرواز نمود بنوعیکه خون از بالهای او میچکید تا بود پس عبور او بمرغزاری افتاد و دید که مرغان بسیاری در سایهها بر شاخهای درختان نشسته اند و مشغول ذکر آب و علف و دانه اند پس آن مرغ خون آلوده ناله برکشید و گفت و یلکم اتشتغلون بالملاهی و ذکر الدنیا و المناهی و الحسین علیه السلام فی ارض کربلاء فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء ظامیء مذبوح و دمه مسفوح یعنی وای بر شما آیا مشغول شده اید بلهو و لعب و ذکر دنیا و نافرمانی الهی و حال آنکه سید و امام حضرت امام حسین علیه السلام در این هوای گرم در زمین کرب و بلا بر روی ریگهائی که آفتاب بر آنها تابیده افتاده است در حالتیکه تشنه کشته شده است و خون او بر اطراف زمینها جاری است پس چون آن مرغان این کلام و بیان را شنیدند همه خود را چون برگ خزان از درختان ریختند و روانه ارض ماریه گردیدند پس چون وارد زمین کربلا شدند فرأوا سیدنا الحسین علیه السلام ملقی فی الارض جثة بلا رأس و لا غسل و لا کفن آه آه دیدند که آقای ما حضرت امام حسین روحی له الفداء بی سر و بی غسل و کفن بر روی زمین افتاده آه آه و امصیبتاه دیدند که باد خاک و خاشاک بر او آه واویلاه دیدند که بدن مقدس او پایمال سم ستوران گردیده و از برای او زواری و تعزیه داری و ناله و نوحه کننده بجز وحشیان صحرا و حیوانات بیابان نهاد و هوا نمانده و چندان نور از آن بدن پاره پاره و در هم شکسته ساطع و لامع است که زمینها و هوا مانند روشن گردیده پس چون نظر مرغان بر آن احوال افتاد همگی صداها بصیحه و ناله در هم آمیخته با ناله و زاری خود را در خون مقدس آن مظلوم آمیخته شدند و در آن غلطیدند پس پرواز کرده هر یک بسمتی روانه شدند تا اطراف را باخبر گردانند که سید و آقای اهل جهان را شهید گردانیده اند پس از باب معجزه و قضا و قدر الهی مرغی از آن مرغان بجانب مدینه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله روانه شد پس آن مرغ میپرید و قطرات خون از بالش میچکید تا آنکه خود را بر سر مرقد مطهر و گنبد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانید پس در آن گنبد پرواز میکرد و با ناله جانکاه عرض میکرد که الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا یعنی آگاه باشید که کشته شد حسین بکربلا و باخبر باشید که ذبح کرده شد حسین بکربلا آه و امصیبتاه که چون سایر مرغان صدای آن مرغ نالان را شنیدند بر دور او حلقه ماتم زدند و از اثر ناله و گریه او همه گریه و نوحه میکردند پس چون نظر اهل مدینه باجتماع مرغان و ناله کردن ایشان افتاد و آن مرغ دلسوخته بخون آلوده را دیدند که از بال او خون میچکد متحیر شدند و ندانستند که در عالم چه چیز واقع شده است تا آنکه بعد از

چند



چند وقت خبر شهادت آن مظلوم اهل مدینه دانستند که آن مرغ خبر شهادت از کربلای پر بلا آورده بود و روایت است که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید که فقامت ناعیة عند قبر جدک الرسول صلی الله علیه و آله فنعاک الیه بالدمع الهطول یعنی ای جد بزرگوار ای حسین پس برپا ایستاد خبر شهادت آورنده تو نزد قبر جدت رسول الله صلی الله علیه و آله پس خبر شهادت ترا عرض نمود با دیده اشکبار باینکلام که کشته شد فرزند دختر تو و نوجوانان تو و باسیری بردند اهل و عیال و دوستان ترا و وزیده شد بعد از تو رزیه تو بر صدمها که وارد شد بر ذریه تو و اصحاب و دوستان تو پس از این خبر وحشت اثر فانزعج الرسول و بکی قلبه المهول یعنی پس جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله نالان از جای خود جست و بگریه در آمد قلب مبارک او که همیشه مطمئن و آرام بود پس از برای تسلیه و تعزیه او آمدند ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و فجعت بک امک الزهراء آه و امصیبتاه که از استماع این قضیه هایله بگریه و ناله در آمد از برای تو مادرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و رفت و آمد کردند جماعت بسیاری از ملائکه مقربین بجهة تعزیه و تسلیه دادن پدر بزرگوارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و برپا کرده شد از برای عزا ماتمها در اعلی علیین و در عزای تو سیلیهای غم بر صورت خود زدند حور العین مؤلف گوید که گمان بکنند که همین مرغان در دور قبر رسول الله صلی الله علیه و آله ناله و نوحه مینمودند بلکه در بحار و سایر کتب اخبار روایت شده است که هر روز تا یکسال در بالای قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله جنیان تعزیه داری و ناله و بیقراری داشتند و در بحار است که نقل کرده اند که در روز ورود آن مرغ بمدینه طیبه مرد یهودی در آنجا بود که از برای او دختری کور و کر و زمین گیر و شل بود و ناخوشی آکله بجمیع بدن او احاطه کرده بود پس همان مرغ که خون از بال او میچکید بباغ یهودی رفته بر شاخه درختی نشست و از سر شب تا صبح گریه و ناله میکرد و آن یهودی همان دختر را از شهر مدینه بیرون برده بود و در همان باغ منزل داده بود پس بقضا و قدر الهی آن یهودی را شغلی در مدینه روی داد و چون داخل مدینه شد شب را نتوانست که مراجعت بباغ نماید و آن دختر چون پدرش نیامد از تنهائی او را خواب نبرد زیرا که عادت کرده بود که پدرش از برای او ذکر خواب میخواند تا او خواب میرفت پس آن دختر در وقت سحر صدای ناله آن مرغ را شنید پس از اثر آن قصد او خود را بر زمین کشید تا بپای آن درخت رسید پس هر چند آن مرغ ناله کشید آن دختر هم با او محزون در جواب او ناله کشید پس در این بین یکقطره خون از آن مرغ بر چشم او چکید پس دفعة روشن و بینا گردید پس قطره دیگر بر چشم دیگر او چکید آنهم روشن و بینا گردید پس قطره دیگر بر دستهای او رسید شفا داد پس قطره دیگر بپاهای او چکید دفعة عافیت یافت پس آن دختر در زیر آن درخت نشست و هر چه خون چکید گرفته بر اعضا و جوارح خود مالید پس از برکت خون جناب سید الشهدا علیه السلام جمیع ناخوشیهای بدن او برطرف شد پس چون صبح پدر او داخل آن بستان شد دختر رعنای زیبائی را دید که در اطراف آن باغ میخرامد و دختر خودش پیدا نیست پس از او سوال کرد که دختر علیل کور زمین گیری در این بستان داشتم او را ندیده ای آن دختر نازنین در جواب گفت که والله منم دختر تو پس چون پدر خونجگر اینکلام را از آن دختر قمر منظر نیکو سیر شنید بر زمین افتاد و غش کرد پس چون بحال آمد و از سبب شفا او سوال کرد آن دختر دست پدر را گرفت بپای آن درخت آورد و قصه خود را از برای او نقل کرد پس آنها نظر کردند مرغی را دیدند که بر شاخ درخت نشسته و سر بزیر بال غم فرو برده و از قلب حزین ناله آتشین میکشد از جهة آنچه در کربلای معلی مشاهده نموده بود پس آن یهودی گفت که ای مرغ ترا قسم میدهم بآنخداوندی که ترا خلق فرموده که بقدرت الله عز و جل با من سخن بگوئی و از احوال خود مرا خبر دهی که ناگاه باذن الله آن مرغ بسخن در آمده با گریه و ناله گفت که ای مرد بدانکه من با جمله از مرغان در مرغزاری در وقت ظهری در سایه درختان بر شاخها نشسته بودیم که ناگاه بر ما مرغی وارد شد و گفت ایها الطیور اتاکلون و تتنعمون و الحسین فی ارض کربلاء فی هذا الحر علی الرمضاء یعنی ای مرغان وای بر شما میخورید و خود را بنعمتها میپروانید و حال آنکه آقای ما حسین علیه السلام در زمین کربلا در این هوای گرم تشنه بر روی ریگهای داغ افتاده است و در حال شدت تشنگی رگهای گردن او را بریده اند و سر او را از بدن جدا کرده بر سر نیزه نموده اند و بدن

او را

او را با سر و پای برهنه اسیر کرده اند پس چون ما این کلمات را از آن مرغ شنیدیم بتعجیل بجانب کربلا روانه شدیم آه آه که دیدیم که بدن آن بزرگوار مظلوم بر روی ریگها افتاده و غسل او از خون رگهای اوست و کفن او از ریگهاست که باد بر آن افشانیده و مردی با یکی چند زنان دنبال کنان خود را در میان خون او انداختیم و در آن خون شریف غوطه خوردیم و هر یک بطرفی روانه شدیم تا اهل آنجا را خبردار کنیم و من بجانب مدینه آمده ام پس چون یهودی این را شنید با خود گفت که اگر جناب حسین صاحب قدر بزرگ و شأن رفیع نبوده باشد در نزد خدای عزوجل باید خون او باعث شفا بوده باشد از هر دردی پس آن یهودی و دختر بشرف اسلام مشرف شدند پس پانصد نفر از طائفه ایشان نیز ادراک سعادت اسلام را نمودند و از کتاب مناقب از حضرت امام زین العابدین علیه السلم روایت شده است که فرمود که چون پدر بزرگوارم جناب حسین بن علی علیهما السلم کشته شد کلاغی آمد و خود را در خون او انداخت پس بجانب مدینه طیبه پرواز نمود و بر دیوار خانه فاطمه صغری دختر مظلوم کربلا نشست و شروع بناله و نوحه کرد پس چون فاطمه صدای او را شنید نظر بجانب او افکند بی اختیار گریست شدیدی و شروع کرد بخواندن این اشعار   نعت الغراب فقلت من   تنعاه ویلک یا غراب   یعنی ناله کرد غراب و خبر مرگ کسی را آورد پس من گفتم که وای بر تو ای کلاغ خبر مرگ که را آورده   قال الامام فقلت من   قال الموفق للصواب   آه آه که آن کلاغ در جواب گفت که خبر شهادت امام را آورده ام پس من گفتم کدام امام گفت آن امام که موفق شد بصواب   ان الحسین بکربلا   بین الاسنة والضراب   آه آه پس آن کلاغ گفت که ای فاطمه بدان بدرستیکه پدر بزرگوار تو حضرت امام حسین در کربلا مبتلا شده است در میان نیزه ها و شمشیرها   فابکی الحسین بعبرة   ترجی الاله مع الثواب   پس ای دختر گریه کن از برای پدر مظلومت حسین و اشک از دیده خود بباران از برای امید ثواب از خداوند وهاب   قلت الحسین فقال لی   حقا لقد سکن التراب   آه آه که فاطمه فرمود که خبر شهادت پدر بزرگوارم حسین را آورده گفت بلی بتحقیق که او را بخاک هلاک انداختند و جای او در خاک شد   ثم استقل به الجناح   فلم یطق رد الجواب   آه آه که پس آن کلاغ چون دیگر قدرت بر جواب دادن نداشت پرواز کرد و رفت   فبکیت مما حل بی   بعد الدعاء المستجاب   آه وا حزناه که فاطمه میفرماید که چون خداوند دعای مرا مستجاب فرموده آن کلاغ را اذن سخن گفتن و جواب دادن عطا فرموده او خبر شهادت پدر بزرگوارم را بمن داد من نتوانستم خود را نگاه دارم پس شروع کردم بگریستن لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم   مؤلف گوید که ای دوستان دانا که کند کان بدانید که چون اشقیای شیعیان را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند جسد مقدس هر یک را بی غسل و کفن در بیابان انداختند و اهل بیتش را اسیر کرده از راه قتلگاه بردند ابن سعد لعین کشتگان خود را نماز کرده بخاک سپرد و سرهای شهیدان را بر دار با لشکر شقاوت اثر روانه کوفه شدند و زمین کربلا خلوت شد و وحشیان صحرا بدور آن اجساد شریفه حلقه ماتم زدند و اشک خونین از دیده جاری کردند و ملائکه زمین و آسمان با جنیان شب و روز نوحه و ناله میکردند و روزها مرغان با بالهای خود آن بدن نازنین را از آفتاب سایه میکردند و برخی از آن مرغان خود را در خون مقدس آن جناب غلطانیده از برای اعلام اهل عالم روانه اطراف شدند و مرغی از برای مرغان مدینه روانه بارگاه رسول الله شد و کلاغی از برای اخبار فاطمه صغری در مدینه نزد او رفت پس آن بدنهای پاره پاره تا سه شبانه روز در صحراها افتاده بودند و در جمله از کتب اصحاب است که زنان قبیله بنی اسد که در نزدیکی کربلا در غاضریه مسکن داشتند بمردان خود گفتند که چرا شما متعرض دفن اجساد شریفه شهدای آل محمد علیهم السلام نمیشوید ایشان در جواب گفتند که ما از ابن زیاد شدید العناد خائفیم که با اذیت رساند پس آن زنان گفتند ایشان را غرق دریای مرحمت خود فرماید و با خاتون جنان محشور فرماید در جواب گفتند که ما را خوفی از آن ملعون





نیست و ما عزیزتر از جناب زینب خاتون و کلثوم و سایر دختران سیده نساء عالمیان نیستیم چه شود که ما هم مثل ایشان اسیر و پریشان گردیم ما میرویم و آن اجساد شریفه پاره پاره را دفن میکنیم و باکی از اذیت آن خبیث نداریم پس چون مردان آن قبیله از زنان مشاهده نمودند حمیت و غیرت دامن گیر ایشان شده گفتند که هرگاه شما زنان از جان خود گذشته اید و باکی از اذیت آن ملعون ندارید ما سزاوارتریم که خائف نباشیم و این خدمت را بانجام رسانیم پس هر یک از ایشان رحمه الله علیهم بیل و کلنگی برداشته روانه قتلگاه شهیدان گردیدند آه و اشوقاه که بوستانی دیدند از دوستان و محفلی مشاهده نمودند رشک مجلس جنان خاموشیانی معاینه کردند که بدون حرکت زبان کرم بینا چشم این آن پوشیدگان دیدند که چشم هر زخمشان صد عیان ساکنانی بودند بیکسر از روح روان و غریبانی بودند جای گرفته در آشیانه جان آه آه وا حزناه که همه را از مرغ بسمل دیدند هدف تیر دشمنان آه و اصحابا که جمله را مشاهده کردند از قلادت دلهاشان عریان آه آه وا ویلاه که چون نبود از برای احدی نام و نشان متحیر شدند که کدام یک از ایشانست فرزند پیغمبر آخر الزمان و قوت قلب امیر مؤمنان و آرام جان خاتون جنان علیهم السلام که ناگاه بزرگواری را دیدند که رنگش شکسته و گرد و غبار یتیمی و اسیری بر عذارش نشسته موی پریشان و رویش خراشان قطرات عبرات از دیده هجران کشیده اش روان و در کنار قتلگاه شهیدان قرین آه و ناله و فغان است و با ایشان میگوید که چرا سرگردان و متحیرید انتظار که را میکشید ایشان عرض کردند که از برای دفن این شهیدان بخاک و خون غلطان آمده ایم و چون هیچیک سر و لباس و نشانی ندارند ایشان را نمیشناسیم آن بزرگوار فرمود که من همه ایشان را میشناسم شما نعش هر شهیدی را که بیاورید من نام و نسب و اسم و رسم او را از برای شما بیان خواهم کرد پس هر شهیدی را میآوردند آن بزرگوار اسم و رسم و نسب او را از برای ایشان بیان میفرمود و آن جماعت او را دفن میکردند آه آه وا مصیبتاه که جمعی آمده عرض کردند که نعشی در میانه میدان افتاده که نه سر دارد و نه لباس و از کثرت جراحت ما را قدرت بر حرکت دادن آن نیست پس آن بزرگوار با آن جماعت نیکو شعار روانه جانب آن نعش بیکس گردیدند آه آه وا مصیبتاه که چون دیده هجران کشیده آن بزرگوار بر آن نعش پاره پاره افتاد بی اختیار آه شرربار از قلب افگار برکشید و بر زمین افتاده بر خاک کربلا میغلطید و مانند ابر بهار مینالید و اشک از دیده حق بینش میبارید و میفرمود که یا قوم والله هذا ابن خاتم الانبیاء یعنی ای جماعت والله که این بزرگوار است فرزند خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه واله و هذا ابن علی المرتضی و اینست فرزند دلبند علی مرتضی علیه السلم و هذا مهجة قلب الزهراء ای قوم آه آه اینست میوه قلب فاطمه زهرا   و هذا اخ الحسن المجتبی آه آه اینست برادر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلم   آه آه هذا والله ابی الحسین المظلوم سید الشهداء   ای جماعت اینست والله پدر بزرگوارم حضرت امام حسین که اوست آقای همه شهیدان پس آن جماعت چون آن مظلوم شهید را شناختند همگی صداهای خود را بگفتن وا اماماه و وا مظلوماه و وا حسیناه و وا شهیداه و امثال آنها بلند کردند   مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که در حدیث است که در عصر عاشوراء در وقت عبور زنان و اسیران از قتلگاه شهیدان چون نظر بیمار کربلا علیه السلم بر شهیدان و اسیران افتاد بر ملالی شد که نزدیک بود که روح از بدن مقدسش فرار کند   الله الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم متحیرم که درد دفن آن اجساد پاره پاره و ملاحظه نمودن بدنهای نوجوانهای هاشمیه که همه بی سر و بی لباس غسل نداده و کفن و حنوط نکرده و بر آنها نماز نگذارده و در بیابان غریب و بیکس افتاده خصوصا مثل حضرت علی اکبر و علی اصغر برادری و مثل حضرت عباس عموی و مثل حضرت قاسم داماد و پسر عمی آه آه وا مصیبتاه و مثل جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء پدر بزرگواری آیا بیمار کربلا علیه السلم بر چه حال شد و چه نالهای غریبانه نمود آه آه که در وقت عبور از قتلگاه عمه مهربانه مثل جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و دختران

همراه بودند که آن مظلوم بهار را تسلی داده مشغول بخدمات بیمارداری آنجناب شوند لکن در وقت دفن اجساد شریفه چون آن بزرگوار بحسب ظاهر در اسیری و قید و بند بود و الارض بجهة نماز و دفن شهدا حاضر شده بود جملا تسلی دهنده مد آمد پس جماعت بنی اسد قبری از برای جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا ترتیب دادند و در نزد پای آنجناب قبری از برای جناب علی اکبر درست نمودند و باندک فاصله سرداب وسیع ساختند و اکثر شهدا را در آنجا دفن نمودند و حضرت عباس علیه السلم در کنار فرات در همان مکان شهادت دفن نمودند آه آه که بدن هیچیک از شهدا مثل بدن خامس آل عبا ارواحنا له الفدا پاره پاره و مجروح نبود و بدانکه احادیث و اقوال علما در عدد جراحتهای بدن آن بزرگوار مختلف است در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که فرمود کشته شد حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلم در حالتی که پوشیده بود جبه از خز پس در آنجبه یافتند شصت و سه پاره که جای تیر و نیزه و شمشیر و غیر آنها بود و در کتاب مروج الذهب روایت کرده که در روز عاشورا در بدن شریف آن بزرگوار سی و سه زخم نیزه یافتند و سی و چهار زخم شمشیر و خنجر و مانند آنها و سید مرتضی و صاحب مناقب روایت کرده اند که مجموع جراحتهای آنحضرت هفتاد و دو عدد بود و در کتاب بحار حدیثی روایت کرده که در پیراهن آن غریب شهید یافته شد جای یکصد و بیست ضربت که از تیر و نیزه و شمشیر و خنجر حاصل شده بود و معاذ بن مسلم میگوید که از حضرت صادق علیه السلم شنیدم که میفرمود که دیده شد در بدن حسین بن علی علیهما السلم زیاده از هفتاد زخم تیر و نیزه و زیاده از هفتاد زخم شمشیر و در کتاب امالی از حضرت باقر مروی است که متوجه شدند بدن حسین بن علی علیهما السلم را پس یافتند بر آن زیاده از سیصد و بیست زخم نیزه و تیر و شمشیر و در روایت دیگر هست که یافتند در بدن شریف آنحضرت سیصد و شصت جراحت و در کتاب بحار میفرماید که یکی از علما فرموده اند که هزار و نهصد جراحت در بدن آن امام بیکس و غریب دیده شده است آه واصیباه وَكَانَتِ السِّهَامُ فِي دِرْعِهِ كَالشَّوْكِ فِي جِلْدِ الْقُنْفُذِ یعنی یکی از علما میفرماید که تیرها در زره و بدن آن امام مظلوم نشسته بود بهمان کثرت و فراوانی که خارها بر خار پشت رویده مؤلف گوید که در بسیاری از کتب اصحاب دیده شده است و ایکاش که دیده نشده بود که عدد جراحتهای آن بدن شریف و عنصر لطیف که از شیره جان سید انبیا صلی الله علیه و آله پرورده شده بود هزار و نهصد و پنجاه بوده است و از روایتی ظاهر میشود که تمام در پیش روی آنحضرت بود زیرا که هرگز پشت بدشمن نکرده بود اللهم صل علی ظاهر الحسین علیه السلم و باطنه و سره و علانیته و جراحاته و اعضائه و احبائه والباکین علیه ولعنة الله علی قاتلیه و ظالمیه ابد الآبدین و دهر الداهرین

## مجلس شصت و سیم

## در شهادت پسران مسلم بدست حارث

السَّلَامُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى مَصَائِبِ آلِ الْخَلِيلِ وَعَلَى أَصْحَابِهِمْ خُصُوصًا عَلَى وَلَدَيْ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْكُمْ أَلْفُ تَحِيَّةٍ وَأَلْفُ تَبْجِيلٍ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وبعد اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ خُصُوصًا عَلَى أَشْرَفِ السَّابِقِينَ وَاللَّاحِقِينَ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَلَا سِيَّمَا عَلَى الْإِمَامِ الْهُمَامِ الْكَفِيلِ الْقَتِيلِ ابْنِ الْقَتِيلِ أَبِ الْمَقْتُولِينَ أَخِ الْمَقْتُولِ الْمَوْلَى الْعَطْشَانِ الْقَتِيلِ الْمَذْبُوحِ بِالْمُهَنَّدِ بِلَا جُرْمٍ وَدَلِيلٍ بَلْ فَضَّحَ بِالشَّهَادَةِ لِإِيضَاحِ السَّبِيلِ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ابْنِ عَلِيٍّ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللهِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ وَعَلَى أَصْحَابِهِ سِيَّمَا قَائِدِهِمْ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَخَاتِمِهِمْ وَلَدَيْهِ إِبْرَاهِيمَ الْعَلِيلِ وَمُحَمَّدٍ الْكَلِيلِ وَعَلَى قَاتِلِيهِمْ لَعَائِنُ الْمُنْتَقِمِ الْجَلِيلِ بدانکه در کتاب امالی صدوق ره روایت شده است که چون مظلوم کربلا جناب سید الشهدا بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید از لشکر آنجناب دو پسر کوچک مسلم بن عقیل را اسیر کردند و نزد ابن زیاد علیه اللعنه بردند پس آن بی انصاف زندانبان خود را طلبید و آن دو پسر را باو سپرد و باو حکم کرد که غذای پاکیزه و آب سرد بایشان ندهد و جای ایشان را



در مکان تنگی قرار ده پس آن دو پسر روزها را روزه میشدند چون شام میشد زندانبان دو گرده نان جو و کوزه آبی برای ایشان میآورد و چون یکسال بدینمنوال گذشت یکی از ایشان بدیگری گفت که ای برادر طول کشید مدت حبس ما در این زندان و شاید ما در اینجا بمیریم و بدنهای ما بپوسد مصلحت آنست که چون مرد زندانبان بیاید ما خود را باو بشناسانیم و تقرب بجوییم در نزد او بجناب محمدی صلی الله علیه و آله شاید که وسعت دهد در غذای ما و زیاده کند در آب ما و چون شب شد آمد و دو گرده نان جو و کوزه آبی برای ایشان آورد پس آن کوچکی گفت ای مرد آیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را میشناسی او در جواب گفت که چگونه او را نشناسم و حال آنکه او پیغمبر من است دیگری گفت که آیا جعفر ابن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه جعفر را نشناسم و حال آنکه خداوند او را دو بال عطا فرموده است که در بهشت با ملائکه پرواز میکند بهر طور و هر جا که میخواهد دیگری گفت که آیا علی بن ابیطالب علیه السلم را میشناسی گفت چگونه حضرت علی را نشناسم و حال آنکه او پسر عم پیغمبر من و برادر اوست پس آن طفل باو گفت که ای مرد ما عترت پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله میباشیم ما دو پسران مسلم بن عقیل بن ابیطالب ایم که در دست تو اسیر شده ایم و از تو سؤال میکنیم که ما را طعام نیکو ده و نمیدهی و از تو سؤال میکنیم که ما را آب سرد بده و نمیدهی و زندان را هم بر ما تنگ گرفته پس چون آن مرد این کلام را از ایشان شنید بر پشت پای ایشان افتاد و بوسید و گفت که جانم بفدای جان شما شود و آبرویم بفدای آبروی شما شود ای عترت پیغمبر برگزیده خداوند اینک در زندان گشوده است بهر سمت که خواهید تشریف ببرید پس چون شب در آمد دو گرده نان جو و کوزه آبی برای ایشان آورد و ایشان را بسر جاده رسانید و با ایشان عرض کرد که ای دو حبیب من شب تاریک است راه روید و چون روز روشن شود خود را در گوشه مخفی کنید تا اینکه خداوند از برای شما فرجی و راه نجاتی عطا فرماید پس آن دو پسر بخته آمد عمل کردند پس چون شب در آمد بدر خانه پیرزنی رسیدند و باو گفتند که ای زن ما دو طفل غریب کوچک اندکی ره رسیده ایم و راه را نمیدانیم و در این شب تاریک ما را مهمان خود گردان و چون صبح شود پی کار خود خواهیم رفت پس آن زن با ایشان عرض کرد که ای دو حبیب من شما ها کیستید که از شما ها بوهای خوبی استشمام میکنم هرگز بوی خوشی مثل بوی شماها نشنیده ام ایشان گفتند که ای عجوزه ما از عترت پیغمبر تو جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله میباشیم که از زندان ابن زیاد علیه اللعنه از خوف کشته شدن گریخته ایم آن زن گفت که ای دو حبیب من مرا داماد فاسقی هست که آن ملعون در واقعه کربلا همراه عبید الله لعین بوده میترسم آن خبیث شماها را در اینجا بیابد و شماها را بقتل رساند ایشان در جواب گفتند که همین امشب را در تاریکی میباشیم و چون صبح روشن شود که توانیم راه را بیابیم پی کار خود میرویم پس آن زن ایشان را جای داد و از برای ایشان صرف نموده آرام گرفتند و در روایت صاحب مناقب ایشان از اولاد جعفر طیار بودند و از لشکر ابن زیاد فرار کرده بودند و بر سر نهر آبی رسیدند دیدند که زنی آب بر میدارد چون نظر آن زن بایشان و حسن و جمال ایشان افتاد سؤال کرد که شماها کیستید ایشان گفتند که ما از اولاد جعفر طیاریم که در بهشت پرواز میکند و از لشکر ابن زیاد گریخته ایم آن زن عرض کرد که مرا شوهریست در لشکر ابن زیاد اگر خوف آن نمیداشتم که امشب بیاید هر آینه شما را بخانه میبردم و ضیافت نیکویی میکردم ایشان فرمودند که ای زن تو ما را بخانه ببر امید داریم که شوهر تو امشب نیاید پس آن زن ایشان را بخانه برد و از برای ایشان طعامی برد ایشان فرمودند که ما را خواهش طعام نیست برای ما جای نماز بیاور تا نماز کنیم پس چون از ادای نماز فارغ شدند رفتند در جای خواب که استراحت کنند در کتاب امالی روایت شده است که برادر کوچک که محمد نام داشت ببرادر بزرگتر که نام او ابراهیم بود گفت که ای برادر امید دارم که امشب در امن و امان باستراحت بخوابیم و در روایت دیگر هست که محمد گفت که ای برادر جان چنان گمان میکنم که امشب شب آخر عمر ما باشد که بفریاد رس بیاد دست در گردن یکدیگر کنیم و برادرانه با یکدیگر معانقه کنیم تا من ترا ببویم و تو مرا ببویی

پیش ازآنکه مرگ درمیانه ما جدائی اندازد پس آمدند وبرادر غریب مهربان دست درگردن هم کرده یکدیگر را بوسیدند و خوابیدند وچون
پاسی از شب گذشت داماد فاسق آن زن آمده در الباب کرد آن زن گفت کیست گو بنده در آن ملعون گفت منم آن زن گفت که در این وقت
شب چه عجب هرگز این وقت نمی آمدی آن ملعون گفت وای برتو در اینجا پیش ازآنکه عقل از سرم پرواز کند و دیوانه شوم در زهره ام
در شکم پاره شود بجهت آن بلائیکه امشب برمن نازل شده است پس آن زن گفت که وای برتو چه بلا برتو نازل شده است آن خبیث ملعون گفت
که امروز دو پسر از زندان ابن زیاد گریخته اند و منادی امیر در میان لشکرگاه ندا کرد که هرکس یکی از ایشان را بیاورد
از برای او هزار درهم و هرکس سرهر دو را بیاورد از برای او دو هزار درهم است و من امروز اسب خود را تعب بسیار داده ام
و هیچ بچنگ من نیامده است آن زن گفت که ای داماد من بترس ازآنکه جناب محمد صلی الله علیه وآله خصم تو باشد در روز قیامت آن ملعون
گفت که وای برتو آدمی حریص است بدنیا اینچه سخن است آن زن آن زن در جواب گفت که ای مرد چه مصرف دارد دنیائیکه با آن آخرت
نباشد آن بدبخت گفت که این زن ترا با حالتی میبینم که حمایت از ایشان میکنی معلوم است که تو آنچه مطلوب امیر است با خبری بیا که امیر ترا
میطلبد آن زن گفت که امیر را چکار است با زن عجوزه که از برای خود در گوشه افتاده است آن ملعون گفت که برمن لازم است که
از این کار تفحص کنم از این درد اینجای تا امشب خود را بسر آوردیم است راحت کنیم تا چون صبح شود از هر راه که بشود تفحص ایشان روم
آن زن در سایه بروی نحس آن بی ایمان بگشود و از برای او طعام و آب حاضر کرد آن ملعون زهرمار نموده استراحت کرد و پس چون پاسی
از شب بگذشت صدای ناله و افغانی شنید پس چون شتر مست از جای جست و چون کاد بر نفس میزد دست برطرف دیوار خانه میمالید
و صاحب ناله را میطلبید که ناگاه دست او به پهلوی محمد خورد پس آن پسر گفت که کیستی آن ملعون گفت که من صاحب خانه ام شما ها کیستید که
محمد برادر خود ابراهیم را حرکت داد و گفت که ای حبیب من از جا برخیز که از هرچه میگریختیم بهمان گرفتار شدیم آن ملعون گفت که بگوئید که
کیستید ایشان گفتند ای مرد اگر با تو صادق کنیم و راست بگوئیم که کیستیم از برای ما امانی هست آن خبیث ملعون گفت که بلی ایشان گفتند که امان
الله و امان رسول الله و ذمة الله و ذمة رسول الله صلی الله علیه وآله اندروغ گوی متکار گفت بلی ایشان گفتند که جناب محمد بن عبدالله صلی الله
علیه وآله از جمله شاهدین باشند بر امان ما آن ملعون گفت بلی ایشان گفتند که خداوند را برآنچه میگوئیم وکیل و شاهد میگیریم آن
بی ایمان بی وفا گفت بلی ایشان بعد از آنهمه عهد و پیمان از آن بیچاره بی ایمان گفتند ای مرد ما عترت پیغمبر تو جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله
میباشیم که از زندان ابن زیاد از خوف کشته شدن گریخته ایم آن از خدا بیخبر چون اینکلام را از ایشان شنید در جواب ایشان گفت
که شما ها از مرگ گریختید و بجانب مرگ گرفتار آمدید حمد خداوندیرا که ظفر داد مرا بر شما پس آن ظالم کتف هر دو را بست و تا صبح
بسته بودند پس چون صبح شد غلام خود فلیح را طلبید و با وگفت که دست این دو پسر را میگیری و در پهلوی فرات گردنهای
ایشان را میزنی و سرهای ایشان را از برای من میآوری تا نزد ابن زیاد ببرده دو هزار درهم بگیرم پس آن غلام شمشیر خود را برداشته
پیش افتاد و هر دو را در عقب سر خود میبرد پس قدری راه که طی کردند یکی از ایشان گفت که ای غلام چه قدر رنگ تو شبیه است برنگ
بلال مؤذن رسول الله صلی الله علیه وآله آن غلام عرض کرد که مگر شما ها کیستید که مولای من امر کرده است مرا بکشتن شما ها ایشان
گفتند ای غلام ما ذریه عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله که از زندان ابن زیاد از خوف قتل گریخته ایم و این عجوزه که در
خانه شما است ما را مهمان کرده است و مولای تو میخواهد که ما را بقتل رساند پس آن غلام نیک انجام چون این سخنان را از ایشان
شنید بر قدمهای ایشان افتاده میبوسید و عرض کرد که جانم فدای جان شما و آبرویم فدای آبروی شما باد ای عترت نبی الله
المصطفی وآله نخواهد شد که محمد صلی الله علیه وآله خصم من باشد در روز قیامت پس بجانب آقای خود برگردید و شمشیر را در دو انداخت





وخود را در آب فرات افکند و بطرفی بیرون رفت پس مولای او فریاد زد که ای غلام نافرمانی من کردی او در جواب گفت که ای
مولای من من اطاعت ترا میکردم مادامیکه نافرمانی خداوند نمیکردی و حال که نافرمانی خداوند را کردی من از تو بیزارم در دنیا
و هم در آخرت پس آن بیحیای بی ایمان پسر خود را طلبید و گفت ای فرزند من حلال و حرام دنیا را از برای تو جمع میکنم و دنیا محل طمع
است از برای هرکس پس بگیر این دو پسر را و بجانب فرات برده گردن بزن و سر ایشانرا از برای من بیار تا نزد امیر برده دو هزار
درهم بگیرم پس آن پسر شمشیر را گرفته روانه شد و آن دو بزرگوار غریب را در عقب سرخود میبرد چون قدری راه رفتند یکی از ایشان
باو گفت که ای جوان چه قدر حیف میآید ما را که ای جوانی تو در آتش جهنم بسوزد پس آن جوان گفت که مگر شما ها کیستید ایشان گفتند
که ما عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله میباشیم و پدر تو میخواهد که ما را بقتل رساند پس آن جوان آن شمشیر را بدور انداخت
و بر پاهای ایشان افتاده میبوسید و همان سخنان غلام را عرض میکرد و پس مثل غلام خود را در آب انداخت و بطرف فرات رفت
پس آن ملعون فریاد کرد که ای فرزند نافرمانی من کردی آن جوان با ایمان جواب داد که اطاعت خداوند و نافرمانی ترا دوست ترمیدارم از
نافرمانی خداوند و اطاعت تو و در بعضی از کتب صحاب است که آن ملعون غلام را کشته بود و پسر را نیز مجروح کرده با و گفت که اگر ایشانرا
نکشتی ترا بقتل خواهم آورد پس آن نیک سیر قبول قتل ایشان نمیکرد پس آن کافر ملعون خود نزد آنها آمده گفت که شما را احدی بغیر از خودم پس شمشیر را گرفت و آن دو بزرگوار را در عقب سر خود برد تا بجانب فرات پس شمشیر را از غلاف کشیده آن
که چون نظر آن دو غریب بشمشیر کشیده افتاد چشمهای ایشان پر از اشک شد گفتند که ای مرد ما را بازار ببر و بفروش و از قیمت ما منتفع
شو و در اضی متو که جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله خصم تو باشد در فردای قیامت آن بیشرم و حیا جواب داد که چاره ندارم مگر آنکه شما را
بکشم و سرهای شما را نزد امیر برده دو هزار درهم بگیرم آن دو غریب گفتند که ای مرد آیا رعایت نمیکنی قرابت ما را با رسول الله آن ملعون
گفت که شما را قرابتی با او نیست پس گفتند ای مرد ما را زنده نزد امیر ببر تا او هر حکم که خواهد در حق ما کند آن سنگین دل در جواب ادا این نخواهد
شد مگر آنکه تقرب بجویم بخون شما ها ایشان گفتند که ای مرد آیا رحم نمیکنی بر کودکی ما آن بیرحم بی ایمان گفت که خداوند در قلب من
اصلا رحمی از برای شما ها خلق نفرموده آه و امظلوماه که ایشان گفتند که ای مرد حال که عزم قتل ما داری اینقدر مهلت ده که نمازی کنیم آن خبیث
گفت اگر نماز برای شما نفعی داشته باشد هرچه میخواهید نماز کنید پس ایشان چهار رکعت نماز کردند پس روی های خود را بجانب آسمان
بالا کردند و عرض کردند یا حی یا حلیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق یعنی ای خداوند حی حلیم و ای احکم الحاکمین حکم کن میانه ما و او
ملعون بحق پس آن شقی از جای برخواست و ابراهیم را گرفت که بزرگ بود و بقتل رسانید و سر او را از بدن جدا کرده در توبره گذاشت
و در بعضی از کتب تعزیه است که چون برادر بزرگ را خواست شهید کند برادر کوچک که محمد بود پیش آمد و التماس کرد که ای مرد اول مرا بکش
که من برادر خود را کشته نمی توانم به بینم برادر بزرگتر گفت که ای برادر صبر کن تا مرا بکشد بلکه غیظ او فرو نشیند و ترا نکشد پس آن دو
برادر کشاکش بسیار با یکدیگر کردند و بیکدیگر التماس میکردند که بگذار اول مرا بکشد بلکه ترا نکشد آخر الامر آن ملعون اول بزرگتر را
بقتل رسانید آه آه و اغربتاه که هنگامیکه برادر کوچک برادر بزرگ را کشته و در خاک و خون آغشته دید دوید و سر برادر را برداشته
بسینه گرفت و لبهای او را میبوسید و خود را در خون برادر میغلطانید و میگفت که بر همین حال میمانم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله را
ملاقات کنم برهیأتی که در خون برادر خود غلطیده باشم مؤلف گوید که آه و اغربتاه که محمد در این حال اقتدا بجناب سید الشهداء
نمود در آن وقتیکه در دریای حرب غوطه ور بود که ناگاه تیر سه شعبه زهرآلوده بر سینه بی کینه او که صندوق علوم الهی بود خورد و نشست
پس آن مظلوم آن تیر را از عقب سرخود بیرون کشید پس مثل ناودان خون جاری شد و آن غریب شهید دو کف شریف خود را از آن خون

پر نمود و بر سر و صورت و ریش خود مالید و فرمود که بر همین هیأت جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهم نمود خواهم گفت که بقتل رسانید مرا فلان و فلان آه آه که حارث ملعون این اطفال را با شرم و حیا پیش آمده او را هم گرفت و گفت که عنقریب برادرت ملحق خواهم گردانید آه آه و امظلوماه که در حدیث دیگر بدین گونه روایت شده است که برادر کوچک گفت که ای امیر ترا بجدت قسم میدهم اینکه مرا مرخص کنی که بقدر یک ساعت در خون برادر خود بغلطم آن ملعون سنگدل گفت که ای طفل چه نفع از برای تو است که در خون برادر خود بغلطی آن طفل گفت که دوست میدارم که چنین کنم مؤلف گوید که آه آه و مصیبتاه و اویلاه متحیرم که چه قدر محبت در میان آن دو برادر بوده است که بعد از آن تقدیر بحیات در خون برادر خود غلطید پس آن ملعون هر چند مبالغه میکرد که آن طفل از میان خون برادر برخیزد برنمیخواست آه و اویلاه و واحزناه که آن بی‌ایمان شمشیر کشیده در میانه خون ابراهیم گردن محمد را از طرف پشت سر برید و سر او را نزد سر برادرش در توبره گذاشت و بدن او را در آب فرات انداخت و در حدیث است که بدن ابراهیم بر روی آب بود و بزیر نمیرفت تا آنکه بدن محمد را هم در آب انداخت پس آمد و بدن نزدیک یکدیگر رفته دست در گردن یکدیگر کرده بزیر آب رفتند و آن ملعون از میان دو بدن آوازی شنید که میگفتند که رَبِّ تَعْلَمُ وَتَرَی مَا فَعَلَ بِنَا هٰذَا الْمَلْعُونُ فَاسْتَوْفِ لَنَا حَقَّنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی ای پروردگار ما میدانی و می‌بینی آنچه این ملعون با ما کرد پس حق ما را از او بگیر در روز قیامت پس آن ملعون سرهای ایشان را برداشته نزد ابن زیاد بی‌بنیاد آورد و او بر کرسی نشسته بود و در دست او چوب خیزرانی بود چون آمد و سرها را نزد او گذاشت سه دفعه از جای خود برجست و نشست و پرسید که چگونه بر ایشان ظفر یافتی جواب داد که زن عجوزه از ما ایشان را مهمان کرده بود ابن زیاد گفت که رعایت حق مهمانی ایشان را نکردی آن ملعون گفت نه ابن زیاد گفت که بعد از آنکه ایشان را گرفتی چه گفتند جواب داد که ایشان گفتند که ما را به بازار ببر و بفروش از قیمت ما منتفع شو و راضی مشو که در فردای قیامت جناب محمد صلی الله علیه و آله خصم تو باشد ابن زیاد گفت که تو چه جواب دادی با ایشان گفت من جواب دادم که این نخواهد شد مگر آنکه شما ها را بقتل رسانم و سرهای شما را نزد ابن زیاد برده دو هزار درهم بگیرم ابن زیاد سؤال کرد که دیگر چه گفتند جواب داد که گفتند ما را زنده نزد ابن زیاد ببر تا آنچه رای او است در ما حکم کند پرسید که تو چه جواب دادی گفت که جواب دادم که اینهم نخواهد شد مگر آنکه تقرب بجویم نزد او بخون شما ها ابن زیاد گفت چرا ایشان را زنده نزد من نیاوردی تا جایزه ترا مضاعف و چهار هزار درهم کنم آن ملعون گفت که این بخیالم نرسید همین قدر فهمیدم که تقرب بجویم در نزد تو بخون ایشان پرسید که دیگر چه گفتند جواب داد که گفتند که ای مرد رعایت کن خویشی ما را با رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید تو چه جواب دادی گفت گفتم جواب گفتم که شما را قرابتی با رسول الله صلی الله علیه و آله نیست ابن زیاد گفت که وای بر تو دیگر چه گفتند جواب داد که ایشان گفتند ای مرد رحم کن بر کودکی ما پس بر یتیمی ایشان و طفولیت ایشان رحم نکردم و در جواب ایشان گفتم که خداوند اصلا در قلب من در حق شما ها رحمی خلق نفرموده ابن زیاد گفت که وای بر تو دیگر ایشان چه گفتند جواب داد که گفتند ما را مهلت ده تا چند رکعت نماز کنیم پس من گفتم که اگر نماز از برای شما نفعی کند هر چه میخواهید نماز کنید پس ایشان چهار رکعت نماز کردند ابن زیاد گفت که دیگر چه گفتند آن ملعون جواب داد که ایشان روهای خود را بجانب آسمان کردند و عرض کردند که ای خداوند ما وای حی حلیم و یا احکم الحاکمین حکم فرما در میانه ما و این مرد بحق و چون انتهی کلام را باینجا رسانید ابن زیاد گفت که بدرستیکه حضرت احکم الحاکمین حکم کرده است در میانه شما ها پس فریاد زد که کیست که جزای این ملعون را بدهد که فورا مردی از اهل شام جواب داد که هر چه فرمایی من بجای میآورم ابن زیاد گفت که این خبیث را ببری و در همان موضعیکه این دو جوان را کشته است بقتل میرسانی لکن مگذار که خون او با خون آن دو جوان مخلوط بیکدیگر شود و زود سر او را از برای من بیاوری پس آن شامی چنان کرد که ابن زیاد حکم کرده بود و سر او را آورد و در بالای نیزه کردند و اطفال بر آن تیر و سنگ میزدند و میگفتند که این است قاتل





ذریه رسول الله و موافق روایت مناقب آنست که ابن زیاد در اعلام سیاهی بود که اسم او نادر بود پس او را امر کرد که تنهای این ملعون را میبندی و میبری در همان موضعیکه این دو جوان را کشته است گردن او را میزنی و همه لباس و اسباب او را تو بعلاوه ده هزار درهم تو میبخشم و ترا در راه رضای الهی آزاد کردم پس نادر چنان کرد که ابن زیاد امر کرده بود و بعد از کشتن جسد پلید او را در آب فرات انداخت پس آب او را قبول نکرده بیرون انداخت پس ابن زیاد امر کرد تا آنکه آن ملعون را بسوزانیدند و از آتش دنیا به آتش جهنم وارد شد خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین

## مجلس شصت و چهارم در خطبه جناب سید الساجدین علیه السلام و خواهر مظلومه اش فاطمه در وقت دخول در کوفه

السلام علی اهل الدین و العرفان ان ابکین علی قتیل کوفان بالجور و العدوان فعلی الشهداء و علیکم صلوات الله الملک المنان و بعد بهتر خطبه که زیاد میکرد اندر افئده صافیه موحدین نور حق و یقین را و ضیاء منجلی میگرداند قلوب زاکیه اهل بصیرت و دین را و محزون بلکه مجروح میگرداند دلهای خالصین را و بلند مینماید آه و ناله و صیحه حاضرین را و جاری میفرماید اشکهای چشمهای محبین را خطبه ایست که جناب سید الساجدین و قبلة العارفین امام علیل اسیر بدست اشرار و منافقین حضرت امام زین العابدین فداه ارواح العالمین در وقت دخول بکوفه در نزد هجوم اشقیاء امت ملعونه بیان فرمودند لکن قبل از ذکر آن خطبه مبارکه بدانکه که ابن طاوس در کتاب ملهوف روایت کرده است که چون اهلبیت مظلوم کربلا وارد کوفه شدند اهل کوفه از مردان و زنان بعضی حیران و نالان و گریان و اکثری شادمان و خندان در اطراف کوچه‌ها و بازارها از برای تماشا جمع شده بودند رُوِیَ اَنَّهُ اَشْرَفَتْ اِمْرَأَةٌ مِنَ الْکُوفِیَّاتِ فَقَالَتْ مِنْ اَیِّ الْاُسَارٰی اَنْتُنَّ یعنی روایت شده است که زنی از کوفیان از بام خانه خود روی بجانب اهلبیت بیکس کرد و عرض کرد که شما اسیران کدام شهر و دیار و اهلبیت کدام شهریارید فَقُلْنَ نَحْنُ اُسَارٰی آلِ مُحَمَّدٍ آه آه که ایشان جواب دادند که ما اسیران آل محمدیم پس آن زن نیک عاقبت چون دانست که آن بزرگواران از خاندان اهلبیت نبوت و رسالت اند و دید که چادر و مقنعه در سر ندارند دفعه از بام خانه باندرون شتافت و هر چه بدستش آمد از چادر و مقنعه و سایر لباس جمع نموده در لب بام آمده بهر یک پارچه بداد و عرض کرد که فدای شما شوم این پارچه‌ها را بگیرید و خود را با آن بپوشانید مؤلف گوید بعد از آنکه بر کیفیت ورود اهلبیت بکوفه مطلع شدید ای محبین حال که از راه شنیدید منتظر خطبه و احوال جناب سید الساجدین علیه السلام شوید پس بدانید که آنجناب در آنوقت در شدت بیماری بود آنمظلوم را بر شتر درشت رفتاری که می لنگید سوار کرده بودند و ثقل جامعه غل کرده بودند آه آه و اتعلیت که از گردن تا نصف بدن در آهن کرده بودند آه و احزناه و دستهای مبارکش را بگردنش بسته بودند پس آنمظلوم گریه کوفیان را دید به صدای ضعیف فرمود که اَتَنُوحُونَ وَتَبْکُونَ لِاَجْلِنَا فَمَنْ قَتَلَنَا یعنی ای اهل کوفه آیا نوحه و ناله برای ما میکنید پس که ما را کشته است پس آن بزرگوار بیمار چون آن ازدحام خاص و عام را ملاحظه نمود بجانب خلق اشاره نمود که ساکت شوید پس چون ساکت شدند آنجناب برخواست و حمد و ثنای الهی را بجا آورده و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد پس فرمود که اَیُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِیْ فَقَدْ عَرَفَنِیْ وَمَنْ لَمْ یَعْرِفْنِیْ فَاَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم یعنی ای گروه خلایق هر کس مرا شناخته شناسد و هر کس نمیشناسد بداند که منم علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم ای اهل کوفه منم فرزند آن بزرگواری که او را بی‌جرم و گناه در کنار نهر فرات مثل گوسفند قربانی سر بریدند منم فرزند آنکسی که هتک حرمت او نمودند و هر نعمتی که همراه ذات او بود دزدیدند و مالهای او را بغارت بردند و عیال او را اسیر کردند منم فرزند آنمظلومیکه او را بقتل رسانیدند و صبر نمود و ما را همین فخر کافیست اَیُّهَا النَّاسُ شما را بخدا قسم میدهم که بخاطر دارید که شما

نوشیدید پدر بزرگوارم و در آنها خدعها کردید و عهد و پیمانها نوشتید و بیعتها کردید و آخر الامر او را بقتل رسانیدید و او را خوار و ذلیل کردید آه
وای بر شما بجهت آنچه از برای خود پیش فرستادید و خیالات فاسده کردید بِاَیَّةِ عَیْنٍ تَنْظُرُونَ اِلیٰ رَسُولِ اللهِ اِذْ یَقُولُ لَکُمْ قَتَلْتُمْ عِتْرَتِی
وَانْتَهَکْتُمْ حُرْمَتِی فَلَسْتُمْ مِنْ اُمَّتِی یعنی وای بر شما بکدام چشم در قیامت بجانب رسول الله صلی الله علیه وآله نظر خواهید کرد در آن وقتیکه از روی
غضب بشما بفرماید که شما اید که بقتل رسانیدید عترت طاهره مرا و هتک نمودید حرمت مرا پس نیستید شما از امت من راوی حدیث
میگوید که چون آن مظلوم بیان این کلمات را از اطراف صدای خلق بگریه بلند شد چون آن مظلوم گریه ایشان را دید فرمود که گریه شما تلافی قتل
پدرم نمیشود پس بعضی از کوفیان روی بهدیگر کرده میگفتند که هلاک شدید و نمیدانید که هلاک شده اید پس آن مظلوم غریب فرمود که
خداوند رحمت کند کسی را که قبول کند نصیحت مرا و حفظ کند وصیت مرا در راه خدا و رسول و اهلبیت او زیرا که عمل نیکو پیروی کردن رسول
خدا صلی الله علیه وآله است پس همه ایشان عرض کردند که یابن رسول الله بفرما وصیت خود را که همه ما گوش میدهیم و اطاعت میکنیم و رعایت
میکنیم جانب شما را و دوری نمیکنیم از حکم شما و دست میکشیم در امر شما تا هر فرمایشی که داری بما بفرما که خداوند رحمت کند شما را ما جنگ
میکنیم با هر کس که با شما جنگ کند و تسلیم میکنیم امر هر کس را که او تسلیم نماید امر شما را هر آینه خواهیم گرفت یزید را و بیزاری خواهیم جست از هر کس
که ظلم کند بر شما و ما پس آن بزرگوار چون سخنان کوفیان بی ایمان را شنید در جواب فرمود که هیهات هیهات ای اهل کوفه ای اهل غدر و مکر امید
دارم که هرگز بآرزوهای خود نرسید میخواهید که روی بمن آرید چنانکه دیروز بپدرم آوردید کَلَّا وَرَبِّ الرَّاقِصَاتِ یعنی
این هرگز نخواهد شد قسم بپروردگار هر شتر بلند فَاِنَّ الْجُرْحَ لَا یَنْدَمِلُ بدرستیکه جراحت قلب ما دیگر مرهم پذیر نیست
دیروز پدر بزرگوارم با اهلبیت او بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند هرگز فراموش نخواهم کرد ناله رسول الله صلی الله علیه وآله را و ناله پدر
مظلوم غریبم را و نالههای فرزندان او را ای اهل کوفه اضطراب زبان و تلخی دهان پر کرده است حلق و گلوی مرا و غصه شهادت پدر بزرگوارم
فرا گرفته است اطراف سینه مرا مَسْئَلَتِی اَنْ لَا تَکُونُوا لَنَا وَلَا عَلَیْنَا ای اهل کوفه التماس من اینست که شما را نفع و ضرر با کاری نیست
نه ما را اعانت کنید و نه با اهانت رسانید پس آن بزرگوار از برای جماعت غدار مکار این شعرها را انشا فرمود شعرها بیمار کربلا
لَا غَرْوَ اِنْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ وَشَیْخُهُ قَدْ کَانَ خَیْرًا مِنْ حُسَیْنٍ وَاَکْرَمَا در عجب نیست اینکه کشته شد پدرم حسین و کشته شد شیخ او و پدر او
جناب علی بن ابیطالب علیه السلام که بهتر و گرامیتر بود از پدرم حسین علیه السلام فَلَا تَفْرَحُوا اَهْلَ الْکُوفَانِ بِالَّذِی اَصَابَ حُسَیْنًا کَانَ
ذٰلِکَ اَعْظَمَا پس خوشحالی مکنید ای اهل کوفه که با ما این نوع سلوک و رفتار نموده اید و حال آنکه قتل جدم که اعظم از این بود نیز از شما در
کردید قَتِیلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِی فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِی اَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَا خبر دهم شما را ای اهل کوفه باینکه هر کس پدر بزرگوارم حسین را
روحی فداه در جنب شط فرات شهید کرد اند مخلدات در آتش جهنم قَالَ اَسْهَدُ ثُمَّ قَالَ رَضِینَا مِنْکُمْ رَأْسًا بِرَأْسٍ فَلَا یَوْمَ لَنَا
وَلَا عَلَیْنَا سید بن طاوس علیه الرحمه روایت کرده است که پس آن بزرگوار فرمود که ای اهل کوفه ما سر بسر از شما راضی شده ایم نه در
مقام نفع ما باشید نه در صدد اذیت و آزار ما پس ساکت شد مؤلف گوید ای دوستان بشنوید که راوی حدیث میگوید که در مدینه
طیبه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم که ناگاه شتری آمد و سر خود را محاذی گوش آنحضرت برد و عرض کرد که یا رسول الله
بفریادم برس آنحضرت فرمود که چه حاجت داری ای حیوان عرض کرد که صاحبی دارم که حال سالهاست که مرا بار کرده و از من منتفع شده
و حال که پیر شده ام میخواهد که مرا بکشد یا رسول الله مرا شفاعت بفرما که از کشتن من درگذرد پس آنحضرت روانه خانه صاحب آن شتر
شد و باو فرمود که این شتر را بمن بفروش او عرض کرد که من آن را در راه شما آزاد کردم پس آن شتر در کوچه و بازار مدینه راه میرفت و معروف
بود بآزاد کرده رسول خدا و هر جا میرفت کسی متعرض او نمیشد و روزها در صحرا چرا میکرد و شبها بدر خانه مهاجر و انصار میگشت و مانند مساکین





فریاد میکرد و بمقصد آنها فایز میشد و دختران و اطفال مهاجر و انصار با و نان و خرما و علف میدادند و چونکه آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه
وآله بود او را احترام میکردند مؤلف گوید که مهاجر و انصار احترام شتر آزاد کرده رسول خدا را میداشت اند و کوچک و
بزرگ ایشان بر او رحم میکردند آه آه خداوند اهل کوفه را لعنت فرماید که کوچک و بزرگ ایشان بر کوچک و بزرگ اهلبیت رسالت
و یادگارهای از ذریه بهترین پیغمبران صلی الله علیه وآله رحم نکردند بلکه انواع اذیتها و آزارها و بی ادبیها کردند و کافی است از برای بیان
بعضی از اذیتهای ایشان آنچه در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فاطمه دختر مظلوم کربلا در وقت دخول کوفه خطبه انشا فرمود
که مضمون بعضی از فقرات آن اینست که شهادت میدهم بوحدانیت الهی و باینکه جناب محمد صلی الله علیه وآله عبد و رسول اوست و اینکه
وُلْدَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَیْرِ ذَحْلٍ وَلَا تِرَاثٍ یعنی و شهادت میدهم باینکه اولاد او کشته شدند در پهلوی شط فرات
بی آنکه دشمنی بکسی کرده باشند یا خون کسی را ریخته باشند خداوندا پناه میبرم بتو از اینکه دروغ بگویم بر جناب تو و بگویم خلاف آنچه نازل فرموده
از گرفتن عهدی از برای وصی او جناب علی بن ابیطالب علیه السلام که غصب کردند حق او را و بیگناه او را شهید کردند چنانچه دیروز اولاد او را
بیگناه بقتل رسانیدند در خانه از خانهای خدا و در آن بودند جمعی از آنها که بحسب زبان ادعای اسلام میکردند سرنگون باد سرها
و رویهای ایشان که دفع نکردند از او ظلم و ستمی را در زندگانی او و بعد از شهادت او تا آنکه فرمود که ای اهل کوفه ای اهل مکر و حیله و تکبر
بدانید که ما اهلبیتی میباشیم که امتحان فرمود خداوند ما را بشما و شما را بما و بسبب امتحان نیکوی بزرگی فرمود و آنخداوندیست که قرار داده است
علم خود را در خانهای ما و فهم را در نزد ما پس مائیم صندوق علم او و محل فهم او و حکمت او و مائیم حجت او در زمین از برای عباد
او و بلاد او و گرامی داشته است ما را بکرامت خود و فضیلت داده است ما را به نبی خود محمد بر بسیاری از خلق خود فضیلتی آشکارا پس شما
اهل کوفه تکذیب کردید ما را و حکم نمودید بکفر ما و حکم کردید بحلال بودن قتل ما و بغارت بردن اموال ما کَاَنَّنَا اَوْلَادُ تُرْکٍ وَکَابُلَ
گویا که ما در میان شما اولاد ترکیم یا کابل مؤلف دلخون گوید که وا آه از بعض جهات احوال اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه وآله
بدتر و سختتر و مشکلتر بود از اولاد ترک و کابل چنانچه شاعر علیه الرحمه میفرماید وَتِلْکَ اللّٰهُ اُسَارَی بَنِی سُلَالَةِ اَحْمَدَ بَعْضٍ
اُسَارَی لَا نَصِیرَ وَلَا مَلَاذَا یعنی ذریه طاهره و از سلاله احمد صلی الله علیه وآله باقی مانده اند اسیر و یار و یاوری هم که اسارای
لِاَهْلِ الْهِنْدِ تُفْدَی وَتُطْلَقُ اُسَارَی لِاَهْلِ الْبَیْتِ یَبْقَی بِلَا فِدَاءٍ آه آه یعنی اسیران اهل هند خریده میشوند و آزاد کرده میشوند آه
و حسرتاه که اسیران اهل بیت باقی مانده اند بی فدا و کسی نیست که ایشان را خریده و آزاد نماید فَیَا لَیْتَ نَفْسِی تُفْتَدَی لِاَزْدِهِمْ
وَیَا لَیْتَ وَجْهِی کَانَ عَنْ وَجْهِهِمْ وِقَا ای کاشکه جان من فدای سرهای ایشان شده و ای کاشکه روی و ابروی من فدای روی و ابروی ایشان
میگردید فَکَمْ نُوَّحٍ الرَّاثِینَ فِیهِمْ تَاَسُّفًا وَکَمْ نُوَّحٍ مِنَ الْبَاکِینَ فِیهِمْ تَلَهُّفًا پس چه بسیاراند دلهای تاسف و حزن بر ایشان نوحه کنند آه
آه و درد و سوزش قلب بر ایشان گریه کنید پس فاطمه فرمود که ای اهل کوفه کشتید ما را و بقتل رسانیدید دیروز جد ما علی بن ابیطالب علیه السلام را
و میچکد از شمشیرهای شما خون ما اهلبیت از کینهای دیرینه که داشته اید و روشن شد باین چشمهای شما و خوشحال کردید قلبهای شما از دروغ و افترا
بر خداوند و مکری که بجا آورده اید و لیکن بدانید که خداوند خیر الماکرین است ای اهل کوفه فریب ندهد شما را نفسهای شما که فخر کنید باینکه خونهای
ما را ریخته اید و مالهای ما را بغارت برده اید زیرا که آنچه بما رسید از مصائب جلیله و بلاهای عظیمه خداوند در کتاب خود بآن ما خبر داده است
پس فرمود که ای اهل کوفه منتظر باشید لعنت الهی را که پی در پی آمدن عذاب او بر شما و بدانید که در عذاب دائم مخلد خواهید بود بسبب آن
ظلمها که بر ما کرده اید اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ وَیْلٌ لَکُمْ اَتَدْرُونَ اَیَّةَ یَدٍ طَاعَنَتْنَا مِنْکُمْ یعنی وای بر شما آیا میدانید که چگونه دستهای
از شما که نیزه زد بما وَاَیَّةُ نَفْسٍ نَزَعَتْ اِلَی قِتَالِنَا یعنی آیا میدانید که چگونه نفوس شریره بود که میل کرد بسوی قتال ما

وبظلم قدرت کمر بر کلیف تنها این آیه عذاب نقش بست که ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و در طرف دیگر این آیه عذاب نقش بست که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در حدیث و روایت است که چون اهل کوفه آن ذریه طیبه را دیدند
او ملک و بزرگسالان آل محمد علیهم السلام را که بعضی در محملها و بعضی بر جهازهای شترها بودند دیدند ینادین منقطعات الجیوب والرجال من
یبکون یعنی اهل کوفه صداها را بلند و نوحه را بلند کردند و دست بر طاقی گریبان صبوری را چاک داده گریبان جامها را پاره کردند و او
این زنان کوفه با نیسا در ده بازنان به گریه و زاری گشته اینها هم گریه میکردند پس علی بن الحسین علیه السلام با صدای ضعیف فرمود که
و هؤلاء تبکون علینا فمن قتلنا یعنی ای اهل کوفه این زنان بر ما گریه میکنند پس که ما را کشته است قال الراوی
فرأیت زینب بنت علی بن ابی طالب علیهما السلام ولم ار خفرة قط انطق منها کانها تفرغ من لسان علی امیر المؤمنین علیه السلام یعنی راوی
میگوید که پس دیدم جناب زینب خواتون دختر علی بن ابی طالب علیه السلام را و هرگز زنی را با فصاحت و بلاغت ندیده بودم زیرا
که تکلم میفرمود با فصاحت و بلاغت که گویا امیر مؤمنان جناب علی بن ابی طالب علیه السلام است که سخن میگوید پس دیدم که آن درصدف عصمت
و طهارت با نهایت شجاعت دست مبارک را بلند کرد و بجانب خلق اشاره نمود و فرمود که ای خلق ساکت شوید پس از کرامت آن بزرگوار نفسهای
آن جماعت قطع گردید و صداهای داد و فریاد و غوغا بالمره خاموش شد و همه بگوش هوش گوش میدادند که آن مخدره دو جهان
فرمود که الحمد لله والصلاة علی ابی رسول الله یعنی حمد مخصوص الهیست و صلوات بر پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله است اما بعد
ای اهل کوفه امید دارم که هرگز دیده بر شما ترحم نکند و نگرید و هرگز در حق شما ناله دوستان و اقوام ساکن نگردد و امثالِ
این شما که مثل شما مثل زنیست که پشم خود را از حمت و قوت و مشقت رشته دو دفعه زحمت آنرا تنها را پنبه کند یعنی بر ترتیب و
عهدها کردید و بیعت نمودید را شکستید و در وقت عهد از روی خیانت قسم خوردید و در خود فاسد و قسم خود نگردید آگاه باشید که
در میان شما مگر اشخاص لاف زننده و زشت کلام فضول در حالیکه عاجزید از دفع دشمن و سر باز زننده اید از هر چیزی که کرده آید و
کنند اید و نفسهای شما به کار بد را از برای خود پیش فرستاده اید بتحقیق سخط و غضب الهی را از برای خود مهیا کرده اید و خود را در عذاب
او مخلد گردانیده اید آیا گریه میکنید و حال آنکه خود این اعمال شنیعه را بعمل آورده اید ای والله فابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا یعنی
بلی والله جزای عمل شما اینست که بسیار بگریید و کم بخندید پس بتحقیق که دامن گیر شما شد زشتی و قباحت این عمل هرگز هیچ چیز نتوانید که
کثافت آنرا از خود پاک کنید آه آه که فرزند خاتم انبیا را و آقای همه جوانان اهل بهشت را و جمیع نیکان خود را و نجر یاد رسنده
هر اهل ادراک شونده را و روشن کننده هر حجت و دلیل را و ثابت کننده هر حجت و برهان را او را ذلیل و خوار گردانیدید و بعد او را
بقتل رسانیدید آگاه باشید که بد و بالی از برای خود مهیا کرده اید زیرا که خود را هلاک کرده اید و از حق سر باز زده اید و بتحقیق که از کوچ
نمودن دنیا و آخرت از برای خود فراهم آورده اید و دست خود را بریده اید و در این معامله ضرر نمایان کرده اید و بازگشت شما بغضب
از جانب خداوند و مهیا شد از برای شما ذلت و خواری ویلکم اتدرون ای کبد لمحمد فریتم یعنی وای بر شما ای اهل کوفه آیا
میدانید که کدام جگر جناب محمد صلی الله علیه و آله را بریده اید وای دم له سفکتم آه و مصیبتا آیا هیچ میدانید که کدام خون
رسول خدا را از برای بیان شرافت و اتحاد آنرا خون خود شمرده بود بزمین ریخته اید وای کریمة له ابرزتم آه و افغاناه ای اهل
کوفه آیا میدانید که چه دختر ها که همه دختران او بودند گرفته و اسیر کرده اید و آشکار رسانیده اید ولقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا یعنی و بتحقیق که بعمل آورده اید کار رسوای بدی را که نزدیکست که بجهت آن آسمانها پاره پاره
شوند و زمین زلزله و شق شود و کوهها قطعه قطعه و ریزه ریزه شوند و بتحقیق که بجای آوردید عمل زشتی را که شخص بهر طرف نگاه کند



اثم بابره رحل منتهم ابنا تبیعون عارضا یعنی آیا میدانید که بکدام قدم رد بیا آمده بخون و هش عادت بدهای چه قدر قساوت داشته است
قلبهای شما و غلیظ بوده است جگرهای شما و مهر کرده شده است بر افئده شما و گوشهای شما و چشمهای شما و بوسوسه انداخته است شما را شیطان و او
بر شما خوانده است و امیدوار نموده است شما را و بزرگیهای شما کشیده است پرده نابینایی را بر چشم تیره شما که هدایت بیابید ای اهل کوفه دستهای
شما بریده باد آیا میدانید که چه خونها از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردنهای شما باقیست که از شما تمام خواهد گشت و چه خونها
که از آنحضرت بر ذمه شماست بجهت آنکه شهیدها که با برادر او جناب علی بن ابی طالب کشته دشمن کرده اید و با اولاد های او بعمل آورده اید
و حال آنکه همه آنها عترت طاهره آنحضرتند ای اهل کوفه وای بر شما که باین عملهای زشت خود فخر میکنید و میگوئید که مائیم که بقتل
رسانیده ایم علی بن ابی طالب و اولاد های او را بشمشیر های هندی و نیزهای تیز و اسیر کرده ایم زنان ایشان را مثل اولاد ترک
و دیلم شکستیم ایشان را در هم شکستنی شدید پس فرمود که ای فخر کننده باین کلام سنگ و خاک بر دهان تو باد آیا فخر میکنی بکشتن
قومیکه خداوند جل جلاله ایشان را طیب و طاهر و پاکیزه گردانیده و آیه تطهیر در شان ایشان نازل فرموده ای فخر کننده ملعون
بجای خود قرار گیر و مثل سگ بر دو دم خود بنشین که هر کس آنچه پیش فرستاده بجزای عمل خود خواهد رسید وای بر شما که حسد برید
با آنچه یافتید آنکه خداوند فضیلت و برتری عطا فرموده است ما را بر شما ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور راوی میگوید که چون کلام مظلومه باینجا رسید صداهای حاضران بگریه بلند شد و گفتند بس است
ما را ای دختر طیبین و طاهرین دیگر از این گونه سخنها مگو که دلهای ما را کباب کردی و سینهای ما را سوختی و در باطن بدان ما آتش افروختی
پس آن مخدره مظلومه و لب بسته چون اینگونه سخنان از حاضران استماع نمود ساکت گردید فصلوات الله علیها و علی ابیها و علی
باقی المعصومین المظلومین و علی شیعتهم والمحبین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین ابد الآبدین

## مجلس شصت و پنجم در خطبه زینب مظلومه و ام کلثوم محزونه است در کوفه

السلام علی الساکن کربلاء الحسین و الائمة الفاضلات والسادة الابرار ورحمة الله وبرکاته و بعد اللهم صل علی محمد و علی فاطمة
والحسن والحسین والائمة الطاهرین من ذریة الحسین والتسعة من ولد الحسین ثم الصلاة علی بنات فاطمة الزهراء المقرونات ببلایا الاعداء
المسبیات اعلی عطایا ... ان الایات علی ... اهل البیت المنیة ... الطف وثاکلة الاولاد کانما ... المنیة
فوق ... والاهل ... سیما من عبد الوثنا ولم یعبد الرحمن ... الا ... حصوصا علی زینب
ام الوالدة للاسرا ... فی بلاد الغربة و علی ام کلثوم الواله و علی سائر الاسراء المغربة ... فی الطفوف ... و علی امة ... الف
حطه ولعنة دوام الدنیا والآخرة بدانکه در بحار و غیر آن از کتب معتبره از خدلم بن بشیر روایت شده است که میگوید که من در محرم
سنه شصت و یک از هجرت داخل شهر کوفه شدم در هنگامی که لشکر کوفه و شام حضرت امام زین العابدین علیه السلام را با زنان و اهل
از کربلا داخل شهر کوفه میکردند که دیدم لشکر بسیار اطراف ایشان را احاطه کرده اند و خلق بیشمار از مرد و زن برای تماشا از شهر بیرون آمده
پس چون من نزدیک ایشان رفتم دیدم که بر شتران بی جهاز و اسبان سوار شده اند و در میان ایشان سرهای بسیار بر سر نیزه هاست پس
دیدم که حضرت ام کلثوم خواتون حاجب و دربان ابن زیاد را نزد محمل خود طلبیده و فرمود که وای بر تو این هزار درهم را بگیر و آن نیزه
ای سر آن سر برادرم حسین است پیش بر که نظار گیان متوجه و مشغول او شوند تا ما زنان در عقب سر مردان باشیم و از دیده نامحرمان
محفوظ باشیم آن ملعون آن زر را گرفت و سرها را پیشتر برد لکن چون فردا آن زر را از کیسه در آوردند دیدند که همه سنگ سیاه شده

ودانا ست برعمل شما آنکه دانا ست بر هر چه در آسمانها و در زمینها ست    اَتَعجَبُونَ اَن قَطَرَتِ السَّماءُ دَماً    یعنی ای اهل کوفه آیا تعجب کرده اید که بجهة خاطر او خون از آسمان باریده است ای اهل کوفه خبر دهم شما را که عذاب آخرت خوار کننده تر است مرکسی را که او را خوار کرده است و هیچکس ایشان را یاری نخواهد کرد وقتیکه در عذاب الهی و انتقام خداوندی گرفتار گردند ای اهل کوفه انتقام الهی را کوچک و خوار شمارید بجهة آنکه می بینید که چند روزی از برای اتمام حجت شما را مهلت داده است زیرا که بتاخیر افتادن انتقام باعث عجز او نمیشود که او لابد شود در تعجیل کردن در انتقام و خداوند خوف آن ندارد که فوت شود خونخواهی او هر گاه دیر شود وقت انتقام کشیدن    وَ کَلّا اِنَّ رَبَّکَ لَبِالمِرصادِ    یعنی نه چنین است که شما گمان کرده اید بدرستیکه پروردگار تو در کمینگاه است و اعمال خلایق در نزد او آشکار و هویداست راوی میگوید که چون کلام دختر امیر مؤمنان علیه السلم باینجا رسید ساکت شد پس دیدم خلق کوفه را که از شنیدن بیانات آن مخدره دو جهان الکامات و محو و متحیر شده بودند که این چه کار بود که کرده ایم و دستهای خود را در دندانها کرده بدندان حسرت و ندامت میگزیدند راوی میگوید که در آن میان پیره مردی را دیدم که از شدت گریه ریش او پر از اشک شده بود    وَ هُوَ یَقُولُ بِاَبی اَنتُم وَ اُمّی کُهُولُکُم خَیرُ الکُهُولِ وَ نَسلُکُم اِذا عُدَّ نَسلٌ لا یَخیبُ وَ لا یَخزی    یعنی که پدر و مادرم فدای شما شود پیران شما بهترین پیرانند و نسل شما هر گاه شمرده شود نسلی است که در آن پشیمانی و زنده شدن نیست و در حدیثی وارد شده است که جناب سید الساجدین علیه السلم فرمود که ای عمه جان ساکت شوید و از برای آینده از گذشته عبرت گیرید    وَ اَنتِ بِحَمدِ اللهِ عالِمَةٌ غَیرُ مُعَلَّمَةٍ وَ فَهِمَةٌ غَیرُ مُفَهَّمَةٍ اِنَّ البُکاءَ وَ الحَنینَ لا یَرُدّانِ مَن قَد اَبادَهُ الدَّهرُ    فَسَکَتَت رَضِیَ اللهُ تَعالی عَنها    ای طالبین از شیعیان بدانید که جناب سید الساجدین و قبلة العارفین که عالم علوم اولین و آخرین بود در اینکلام شریف خود چگونه بلند مقامی و کامل عیاری جناب زینب خاتون را بیان فرموده زیرا که معنی این کلام از برای آن معلم اعلام اینست که ای جان عمه بحمد الله که جناب تو آنچنان عالمی میباشی که حاجت بتعلیم کردن نداری و آنچنان فهیم و دانائی که حاجت بفهمانیدن نداری ای عمه جان گریه و ناله بر نمیگرداند آنچه را که روزگار کهنه کرده است پس بشنیدن این سخن مظلومه ساکت شد و دیگر سخنی نفرمود    مؤلف گوید    که بعد از آنکه سخنان جناب زینب خاتون دلخون را شنیدید گوش بکشید آه آه گوش بکلمات جناب ام کلثوم خاتون دهید و بی اختیار مثل آن مظلومه ناله و نوحه کنید پس بدانید که سید بن طاوس علیه الرحمة میفرماید که در روز ورود اهلبیت بکوفه جناب ام کلثوم دختر امیر المؤمنین از عقب پرده هودج صدای خود را بگریه بلند کرد و خطبه غرائی فرمود که ترجمه آن اینست که ای اهل کوفه وای بر شما چه شد شما را که ذلیل کردید برادر بزرگوارم حسین را و بعد از آن بقتل رسانیدید او را و اموال او را بغارت بردید و مثل ارثهای خود آنرا تقسیم کردید و زنان او را اسیر کرده و خوار شمردید و پس دست شما از رحمت الهی قطع و سخط و غضب او دارد بر شما باد هیچ میدانید که چه امر عظیمی وارد شد بر شما و چگونه بار گرانی بار کرده اید بر پشتهای خود    وَ اَیُّ دِماءٍ سَفَکتُمُوها    آه آه ای اهل کوفه هیچ میدانید که چه خونها بود که ریخته اید    وَ اَیُّ کَریمَةٍ اَصبَیتُموها    و چگونه دختران و زنان مکرماتی میباشند که بچنگ خود در آورده اید    وَ اَیُّ صِبیَةٍ سَلَبتُمُوها    آه آه و چگونه دختران هستند که دزدیده اید    وَ اَیُّ اَموالٍ انتَهَبتُمُوها    آه آه میدانید که چه اموالی بوده است که بغارت برده اید    قَتَلتُم خَیرَ رِجالاتٍ بَعدَ النَّبیِّ    آه آه و مصیبتاه ای اهل کوفه بقتل رسانیده اید آن بزرگواری را که بعد از پیغمبر شما صلی الله علیه و آله از همه مردان بهتر بود ای اهل کوفه برکنده شد رحمت الهی از قلبهای شما آگاه باشید که لشکر خداوند رستکاران و فایزانند و لشکر شیطان زیان کارانند پس آن مظلومه شروع کرد بخواندن این اشعار

قَتَلتُم اَخی صَبراً فَوَیلٌ لِاُمِّکُم    سَتُجزَونَ ناراً حَرُّها یَتَوَقَّدُ

یعنی بقتل رسانیدید ای اهل کوفه برادر صابرم را پس وای بر مادرهای شما زود باشد که جزا داده شوید بآتش سوزاننده

سَفَکتُم دِماءً حَرَّمَ اللهُ سَفکَها    وَ حَرَّمَها القُرآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ

ای اهل کوفه ریختید خونی را که خداوند حرام گردانیده بود ریختن آنرا و همچنین کلام خداوند و جناب محمد



صلی الله علیه و آله حرام کرده بودند

اَلا فَابشِرُوا بِالنّارِ اِنَّکُم غَداً    لَفی سَقَرٍ حَقّاً یَقیناً تُخَلَّدُوا

آگاه باشید که بشارت میدهم شما را در فردای قیامت بآتش سوزاننده پس یقین کنید قطعاً در جهنم مخلد خواهید گردید

وَ اِنّی لَاَبکی فی حَیاتی عَلی اَخی    عَلی خَیرِ مَن بَعدَ النَّبیِّ یُولَدُ

و بدرستیکه من تا زنده ام گریه خواهم کرد بر برادر بزرگوارم که بعد از پیغمبر خداوند از همه کس بهتر بود

بِدَمعٍ غَزیرٍ مُستَهِلٍّ مُکَفکَفٍ    عَلَی الخَدِّ مِنّی ذائِباً لَیسَ یَجمُدُ

با اشک ریزنده و بناله درآورنده و نابینا کننده که بر صورت من همیشه جاری خواهد بود و هرگز خشک نخواهد گردید راوی میگوید که چون مردان و زنان کوفه اسیری آل محمد و سرهای بر نیزه ها و اسیری زنان و کودکان را در میانه آن غوغای عام دیدند و خطبه ها و اشعار ایشان را شنیدند اهل کوفه یکدفعه صداها را بگریه و ناله بلند کردند و نوحه میخواندند و زنان موها پریشان کرده خاک بر فرقهای خود میریختند و روهای خود را بناخن میخراشیدند و سیلی بر صورت خود میزدند    فَلَم یُرَ باکٍ وَ باکِیَةٌ اَکثَرَ مِن ذلِکَ الیَومِ    یعنی هرگز کسی ندیده بود گریه مردان و زنان را بآن نوع که در آن روز دیده شد آه آه در حدیث معتبر است که اهل کوفه باطفالی که بر بالای شتران و محملها سوار بودند خرما و نان و گردو میدادند پس جناب ام کلثوم خاتون بر ایشان صیحه زد    وَ قالَت یا اَهلَ الکُوفَةِ اِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَینا حَرامٌ    یعنی آن مظلومه فرمود که ای اهل کوفه بدرستیکه صدقه بر ما اهلبیت حرام است پس آنها را از دست و دهان اطفال میگرفت و بر زمین میانداخت راوی میگوید که اهل کوفه مدام گریه و زاری و ناله های بزرگ میکردند و آرام نمیگرفتند پس از مشاهده اینحالت جناب ام کلثوم خاتون متغیر شد و سر از محمل در آورد و فرمود که    صَه یا اَهلَ الکُوفَةِ تَقتُلُنا رِجالُکُم وَ تَبکینا نِساؤُکُم فَالحاکِمُ بَینَنا وَ بَینَکُم اللهُ یَومَ فَصلِ القَضاءِ    یعنی ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما ما را بقتل میرسانند و زنان شما بر ما گریه میکنند پس حاکم در میانه ما و شما خداوند است در روز جزا پس از خطبه جناب زینب و ام کلثوم دوست و دشمن گریستند راوی میگوید که در آن حین که آن مظلومه با اهل کوفه سخن میفرمود شنیدند که غوغای عظیمی شد و صداها بگریه و ناله بلند شد چون ملاحظه کردند آه و اغوثاه و واویلاه دیدند که سرهای شهیدان آل محمد در بالای نیزه ها پیدا شد و آن هیجده سر بود    یَقدُمُهُم رَأسُ الحُسَینِ علیه السلم وَ هُوَ رَأسٌ زُهَریٌّ قَمَریٌّ اَشبَهُ الخَلقِ بِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله    آه آه در پیش از همه آنها سر آقای شهیدان و سرور مظلومان حضرت امام حسین علیه السلم بود و آن سری بود نورانی و مانند ماه درخشنده و شبیه ترین خلق بود برسول الله و علامت خضاب از آن ظاهر بود و مانند ماه شب چهارده گرد و نورانی بود    وَ الرِّیحُ تَلعَبُ بِلِحیَتِهِ یَمیناً وَ شِمالاً    آه و مصیبتاه که باد بر ریش مجعد مسلسل او بازی میکرد و آنرا بطرف راست و چپ حرکت میداد آه و اویلاه و مصیبتاه که در آنوقت نظر جناب زینب خاتون دلخون بر آن سر بریده غرق بخون افتاد پس سر نورانی برادرش را بر آن هیئت دیده تاب نیاورده بی اختیار پیشانی خود را بر چوب پیش محمل زد که بشکست    مؤلف گوید

تیغ کین اول چو فرق ساقی کوثر شکست    پس شهید کربلا را فرق با مغفر شکست
چونکه زینب آن سر بشکسته دید اندر سنان    شد ز غیرت بیخود و پیشانی خود در شکست
من ندانم زین مصیبت چون شد اندر لامکان    لیک دانم قدسیان نه فلک را پر شکست
الله الله این مصیبت کرد رو سوی جهان    پس دل زهرا و حیدر قلب پیغمبر شکست
آری آری هر که باشد چاکر شاه شهید    زین مصیبت جام عشرت آصف مضطر شکست

قالَ الرّاوی حَتّی رَأَینا الدَّمَ یَخرُجُ مِن تَحتِ قِناعِها    آه آه که راوی میگوید که ما دیدیم که خون از زیر مقنعه آن مظلومه محزونه جاری شد پس با سوز دل اشاره بآن سر کرده میگفت    شعر جناب زینب

یا هِلالاً لَمّا استَتَمَّ کَمالاً    غالَهُ خَسفُهُ فَاَبدی غُرُوباً

یعنی ای ماه بنی هاشم که هنوز بمنتهای طلوع کمال نرسیده بود و خسف گرد و فرو رفت در زمین و غروب نمود

ما تَوَهَّمتُ یا شَقیقَ فُؤادی    کانَ هذا مُقَدَّراً مَکتُوباً

ای حسین و دو دست قلب من گمان نمیکردم کشته شدن ترا و نمیدانستم که این البته مقدر خواهد گردید

یا اَخی فاطِمَةُ الصَّغیرَةُ کَلِّمها    فَقَد کادَ قَلبُها اَن یَذُوبا

ای برادر جان ای حسین با فاطمه صغیره سخنی بگوی که نزدیک است که از شدت هم و غم آب شود قلب او

یا اَخی قَلبُکَ الشَّفیقُ عَلَینا

مانَ قَدْ فَنی وَصارَ صَلیباً ای برادر جانم همیشه قلب جناب تو مهربان بود با ما حال چه شده است که هیچ تکلم میکنی با ما یا اَخی لَوْ تَری عَلیّاً
لَدَی الْاَسْرِ مَعَ الْیَتیمِ لایُطیقُ وُجُوبا ای جان برادر کاش میدیدی فرزند خود علی بن الحسین را که از اسیری و یتیمی قدرت ندارد
بر ضبط خود و جواب کلام کُلَّما اَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ ناداکَ بِذُلٍّ یَغیضُ دَمْعاً سَکُوبا آه آه هر وقت که او را اذیت میکنند
بزدن در کمال مذلت ترا میخواند و از چشمهای او اشک میریزد و یا اباه میگوید یا اَخی ضُمَّهُ اِلَیْکَ وَقَرِّبْهُ وَسَکِّنْ فُؤادَهُ الْمَرْعُوبا
ای برادر جان قدری او را در آغوش مرحمت خود گیر و نزدیک خود بطلب و آرام ده قلب رمیده شده و ترسیده او را ماَاَذَلَّ الْیَتیمَ
حینَ یُنادی یا اَبیهِ وَلا یَراهُ مُجیباً آه وا حزناه و وا مصیبتاه چه قدر خوار و ذلیل میشود طفل هر گاه از اضطرار پدر خود را نجوانَد
و یا ابتاه بگوید و اصلا جوابی نشنود مؤلف آشفته حال گوید آه آه که اهلبیت پریشان حال بی پناه را بطریقیکه بعضی از احوال آنرا
شنیدی باطراف کوفه رسانیدند وَلا تَحْسَبَنَّ اللّهَ غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ

## مجلس شصت و ششم در کیفیت رفتار خولی بی‌باک با سر مولی و طریقه ورود اسیران آن زمان بر کوفه و کوفیان و معامله ابن زیاد بد نهاد با سر آقای عباد

اَلسَّلامُ عَلَی الرَّکْبِ عَلَی الرُّؤُسِ الْمَرْفُوعاتِ وَالنِّسْوَةِ الْمَسْبِیّاتِ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ وبعد اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْهُداةِ
بِعَدَدِ ما فی مُلْکِکَ مِنَ الْمَبادی اِلَی النِّهایاتِ وَسَلِّمْ عَلَیْهِمْ بِعَدَدِ ما مَضی وَما هُوَ آتٍ خُصُوصاً عَلی صاحِبِ الْمُصیباتِ وَالْبَلِیّاتِ الَّذی بَدَنُهُ الشَّریفُ مِنَ
الْاَبْدانِ فِی الْفَلَواتِ وَرَأْسُهُ الْمُنیفُ مِنَ الرُّؤُسِ الْمَرْفُوعاتِ وَهُوَ الْقَمَرُ الْاَزْهَرُ فِی الْاَخْبِیَةِ بِفَجْرِ الْکائِناتِ آه آه وَالرَّأْسُ تَلْعَبُ مَعَ الْجُیُوبِ
وَتُحَرِّکُها اِلَی الْجِهاتِ آه مِنْ لِقائِهِ بَیْنَ یَدَیِ ابْنِ زِیادٍ بِاَقْبَحِ الْحالاتِ وَالْمَلْعُونُ یُؤْذیهِ بِالضَّرَباتِ وَالْکَلِماتِ اَعْنِی الْمَوْلَی الْمَشْهُورَ بِاَبی الْحُسَیْنِ
الْمَظْلُومِ عِنْدَ ذَواتِ الْکائِناتِ عَلَیْهِ اَلافُ التَّحِیّاتِ وَالْکَراماتِ ثُمَّ عَلَی نِسْوَتِهِ الْحاسِراتِ الْحائِراتِ وَالْعَنِ اللّهُمَّ عَلَی الْاَعْداءِ بِجَمیعِ
اللَّعَناتِ بدانکه در کتاب بحار از صاحب کامل و صاحب مناقب و ابن نما و ابی مخنف روایت کرده است که چون عمر بن سعد
لعین سر سرکرده مظلومان و فرزند پیغمبر آخر الزمان را تسلیم خولی بن یزید اصبحی شقی نمود که از برای ابن زیاد بد بنیاد ببرد خولی
شب داخل کوفه شد و دید که در قصر دار الاماره را بسته‌اند و همه بسته است پس آن سر مطهر را بمنزل خود آورد و در ظرفی که در آن سر
و شیره میکنند و عرب آنرا اجانه میگویند گذاشت و آن ملعون را دو زن بود یکی از قبیله بنی اسد و یکی دیگر حضرمیه که اسم او نواده و
دوستان عترت طاهره بود پس آن معدن فتنه اول وارد بر حضرمیه شد آن زن از او سؤال کرد که از سفر چه همراه آورده قالَ جِئْتُکِ
بِالذَّهَبِ هذا رَأْسُ الْحُسَیْنِ مَعَکِ فِی الدّارِ یعنی از برای تو طلا آورده‌ام و اینک سر حسین مظلوم را بخانه تو آورده‌ام ضعیفه مؤمنه
در جواب او گفت که وای بر تو مردم طلا و نقره میآورند و تو سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را از برای من آورده و الله بعد از این هرگز
سر من با سر تو بر یک متکا گذاشته نخواهد شد پس آن زن میگوید از رختخواب او برخواستم و بصحن خانه آمدم و آن ملعون زوجه
اسدیه را طلبیده در پهلوی خود خوابانیده آن زن نیک اختر میگوید که والله علی الدوام نظر میکردم میدیدم که عمودی مثل نور میدرخشد
از آن ظرفی که سر آن شهید در آن بود بسوی آسمان بالا میرفت وَرَأَیْتُ طُیُوراً بَیْضاءَ تُرَفْرِفُ حَوْلَها وَحَوْلَ الرَّأْسِ یعنی و دیدم
مرغان سفید بسیاری را که در اطراف آن ظرف و در جوار آن سر مقدس طواف میکنند و بجانب آسمان و زمین پرواز میکنند مؤلف گوید
که اما آنچه از بعض کتب مشهور شده است که آن ملعون آن سر را در تنور خاکستر گذاشت و زنان و حوریان جنان بزیارت آن آمده و
هر یک نوحه‌ها میکردند پس در اینباب صحیح آنکه احدیست بنظر این خادم خبار نرسیده است والله العالم پس چون صبح شد آن ملعون آن سر را





برداشته با سایر شهدا که با تنه سرها و اسیران همراه داشتند داخل کوفه شدند قالَ الرّاوی وَاِذا بِضَجَّةٍ قَدِ ارْتَفَعَتْ راوی میگوید که
از دخول سرها و اسیران در کوفه چنان صیحه عظیمه از خلق برآمد که گویا کوفه زلزله شد مؤلف نالان گوید که چگونه میشود که زلزله نشود و حال
آنکه از استماع آن قلبها و دستان بزلزله میافتد و همین بس است که در حدیثی وارد شده است که وَاِذا قَدْ اَتَوْا بِالرُّؤُسِ یَقْدُمُهُمْ رَأْسُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ
یَقْدُمُهُمْ رَأْسُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ یعنی که ناگاه سرها را آوردند و آنها بیجده سر بود و سر نور سر کرده شهیدان پیش روی همه آنها بود وَهُوَ رَأْسٌ
زُهَرِیٌّ قَمَرِیٌّ اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یعنی آه آه و امصیبتاه که آن سر نورانی مثل ماه شب چهارده میدرخشید و شبیه‌ترین همه
خلق بود برسول الله صلی الله علیه و آله وَلِحْیَتُهُ کَسَوادِ السَّبَجِ قَدْ نَصَلَ بِهَا الْخِضابُ و ریش معنبر او در نظر آن صورت منور او مثل سیاه بود و در اطراف
و هنوز اثر خضاب از آن ظاهر بود چنانچه در کتاب بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که کشته شد حضرت امام حسین
علیه السلام در حالتیکه ریش نورانیش برنگ وسمه خضاب کرده بود وَوَجْهُهُ کَدارَةِ الْقَمَرِ وَالرّیحُ تَلْعَبُ بِلِحْیَتِهِ یَمیناً وَشِمالاً آه وا حزناه و
واا ماماه که روی مقدس منور او مثل ماه شب چهارده میدرخشید آه واویلاه و وا مصیبتاه که باد با ریش پر خونش بازی میکرد و آنرا بطرف راست
و چپ حرکت میداد مؤلف خونجگر میگوید که کافیست از برای حزن و نوحه و ناله آنچه در کتب معتبره از مسلم گچکار روایت شده است که میگوید که
پسر زیاد بد بنیاد مرا از برای اصلاح دار الاماره کوفه طلبیده بود و من در آن کفرخانه مشغول گچکاری بودم که ناگاه صدای غوغای
عظیمی بلند شد من بآن خادم که با ما مشغول بنائی بود از سبب آن سؤال کردم قالَ السّاعَةَ اَتَوْا بِرَأْسِ خارِجِیٍّ خَرَجَ عَلی یَزیدَ لَعَنَهُ اللّهُ
آه وا مصیبتاه و وا دنیاه که آن خادم جواب داد که در این ساعت داخل کوفه کردند سر خارجی را که بر یزید خروج کرده بود مسلم میگوید که
از او پرسیدم که آن خارجی که بود در جواب گفت که او حسین بن علی بود پس چون من این جواب را شنیدم صبر کردم تا آن خادم بیرون رفت
فَلَطَمْتُ عَلی وَجْهی حَتّی خَشیتُ عَلی عَیْنی اَنْ تَذْهَبا پس چنان بهمان دستیکه گچ داشتم سیلی بر صورت خود زدم که خوف کردم که هر دو
چشم کور شود پس دست خود را شستم و از پشت آن قصر بیرون رفتم و چون ببر دیگ کناسه کوفه رسیدم در گوشه ایستادم دیدم که خلایق منتظر
رسیدن اسیران و سرها ایستاده اند اِذا اَقْبَلَتْ اَرْبَعُونَ شُقَّةً تُحْمَلُ عَلی اَرْبَعینَ جَمَلٍ فیهَا الْحَرَمُ وَالنِّساءُ وَاَوْلادُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ عَلَیْها السَّلامُ
آه و آه وا حزناه که مسلم میگوید که ناگاه روی آوردند چهل محمل که بر چهل شتر بار کرده بودند که در آنها بود حرم و زنان و اولاد فاطمه زهرا علیها السلام
قالَ وَاِذا بِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلامُ عَلی بَعیرٍ بِغَیْرِ وِطاءٍ وَاَوْداجُهُ تَشْخَبُ دَماً وَهُوَ مَعَ ذلِکَ یَبْکی وَیَقُولُ اَشْعاری را ناله و نوحه کنند کان مسلم
میگوید که ناگاه نظرم بسیار کربلا جناب علی بن الحسین علیهما السلام افتاد آه آه که دیدم آن بیمار را که عبائی و بالائی که تواند خود را بآن بپوشاند نداشت
آه وا حزناه و وا مصیبتاه که از زنجیرهای گردن مقدس بیمار رگهای خون میریخت و با اینحال میگریست و این اشعار را میخواند اشعاریکه در کربلا که در ورود
دخول کوفه میفرموده است یا اَهْلَ کُوفَةٍ ما لَکُمْ تَضْحَکُونَ وَکُلُّکُمْ تُبالِغُونَ بِما فیهِ تاذینا یعنی ای اهل کوفه تا چند خنده میکنید و تا کی سعی مینمائید
در آنچه باعث اذیت و آزار ماست یا اُمَّةَ السُّوءِ لا سُقْیاً لِرَبْعِکُمْ یا اُمَّةً لَمْ تُراعِ جَدَّنا فینا ای امت بد اعتقاد بد رفتار امید
که هرگز آب خوشگوار نبینید جایگاه‌های شما ای امتی که رعایت نکردید حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله را در حق ما لَوْ اَنَّنا وَرَسُولُ اللّهِ یَجْمَعُنا
یَوْمَ الْقِیامَةِ ما کُنْتُمْ تَقُولُونا هر گاه در میانه ما و شما جمع نماید رسول الله صلی الله علیه و آله در روز قیامت چه جواب خواهید داد در باره رفتاریکه
نموده‌اید با ما تُسَیِّرُونا عَلَی الْاَقْتابِ عارِیَةً کَاَنَّنا لَمْ نُشَیِّدْ فیکُمْ دیناً آه آه ما را در اطراف شهرها میگردانید بر پشتهای شترهای برهنه
گویا هرگز ما دین شما را محکم نکرده‌ایم و بکار دین شما نیامده‌ایم بَنی اُمَیَّةَ ما هذَا الْوُقُوفُ عَلی تِلْکَ الْمَصائِبِ لا تُلَبُّونَ داعینا
ای بنی امیه چه خیرت است این توقف و ایستادگی شما از برای رسانیدن اینگونه مصیبتها و جواب ندادن شما بنجات ما
تُصَفِّقُونَ عَلَیْنا کَفَّکُمْ فَرَحاً وَاَنْتُمْ فی فِجاجِ الْاَرْضِ تَسُبُّونا آه آه که از روی خوشحالی دستهای خود را بر هم میزنید و در جادها و شوارع

عام علانیه بر او لعن میکنید أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللهِ وَيْلَكُمْ أَهْدَى الْبَرِيَّةِ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلِّينَا وای بر شما آیا نیست جد من رسول الله صلی الله علیه وآله که هدایت فرموده است همه امت را از راههای گمراهی یَا وَقْعَةَ الطَّفِّ قَدْ أَوْرَثْتِنِي حَزَنًا وَاللهُ يَهْتِكُ أَسْتَارَ الْمُسِيئِينَا ای واقعه صحرای کربلا بتحقیق که میراث داده بمن حزن وغمی را که هرگز فراموش نخواهد کردید و خداوند پاره خواهد فرمود پردههای گناهکاران را در دنیا و آخرت رسوا خواهد کرد ایشانرا مؤلف محزون گوید که پس آن بزرگوار اسیر بیچاره وهریک از زنان اسیر دلفگار خطبه غرائی خواندند و گریستند و خلق را گریانیدند تا نزدیک دار الاماره ابن زیاد بد بنیاد رسیدند ودر کتب معتبره متعدده روایت شده است که در آنوقت ابن زیاد بدنهاد در قصر الاماره کفرخانه خود نشست واذن عام داده هجوم خلایق نمود پس امر کرد که سرهای شهیدان را حاضر کنند آه آه واحزناه که اول سر سعادتمند آقای مظلومان را بر سر نیزه نمودند ودر عقب آن باقی سرهای شهیدان را در مجلس آن معدن کفر وعناد حاضر کردند ودر پیش روی او گذاشتند ودر روایتی وارد شده است که آن لعین آن سر مقدس را در اهل مجلس انشاد کرد واین شعر را خواند اِمْلَأْ رِكَابِي فِضَّةً أَمْ ذَهَبًا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبًا یعنی پر بار کن شتر سواری مرا از نقره و طلا زیرا که کشتم بزرگواری را که بهتر است از همه کس از جهت پدر و مادر و روایت شده است که ابن زیاد چون این کلام را از آن ملعون شنید غضبناک شد و گفت لَوْ عَلِمْتَ أَنَّهُ كَذَلِكَ لِمَ قَتَلْتَهُ یعنی ای پلید اگر میدانستی که حسین چنین بوده است که تو میگوئی چرا او را بقتل رسانیدی پس امر کرد که گردن او را زدند و باهل سافلین روانه کردند ودر کتاب بحار روایت کرده است که چون سر آن بزرگوار را حاضر کردند امر کرد تا آنرا در طشتی از طلا گذاشتند وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ آه واحزناه که آن ملعون مطرود مدام نظر بآن سر منور میکرد وتبسم میکرد وكَانَ فِي يَدِهِ قَضِيبٌ فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنَايَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَقَدْ أَسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ الحیا ان وانیا لکنه کان واله ظلمی که بر حسین زابن زیاد رفت ابن زیاد رود و نخواهد زیاد رفت آه وامصیبتاه که آن ملعون ابدی چوبی در دست داشت بدندانهای آقای شهیدان حرکت میداد و بی ادبی میکرد ومیگفت که چه قدر زود پیر شده الحسین آه آه که صاحب کتاب مجمع البحرین روایت کرده است که مراد از قضیب که در دست ابن زیاد ملعون بوده شمشیر نازک لطیفی بود که بدندانهای آن بزرگوار اشاره میکرد و موافق روایت ابن نما آنخبیث که روی بحاضران مجلس کفر اساس کرده میگفت که إِنَّهُ كَانَ حَسَنَ الثَّغْرِ آه آه یعنی بدرستیکه حسین چه خوش لب و دندان بوده و عجب دندانهای شیرین نیکوئی داشته است ای دوستان مظلوم کربلا چه بگویم شخص را که بشنوان گفت و بشنوان شنید آه آه موافق روایت صاحب عوالم آنخبیث که آن بیحیای بی ایمان چه دیدت خود را که خداوند هرگز اذیت را از قلمهای جهنم فارغ نخواهد کرد بدماغ آن مظلوم غریب اشاره میکرد و بحاضران شقاوت نشان میگفت که وَمَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الرَّأْسِ حُسْنًا آه آه یعنی هرگز سری باین خوبی وجمال ندیده ام پس یکی از حاضران گفت که حسین شبیه ترین همه خلق بوده است برسول الله صلی الله علیه وآله مؤلف گوید ای دوستان واله متحیرم که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله در آنمجلس حاضر میبود واین رفتار ابن زیاد را با جگر گوشه خود میدید و آن سخنان او را میشنید چه میکرد ودر بحار از سعد بن معاذ و عمر بن سهل که هردو در آنمجلس حاضر بوده اند روایت کرده است که آن پلید بی آیین گاهی چوب خود را بدماغ و گاهی بچشمهای حق بین و گاهی بدهان معجز بیان آنحضرت اشاره میکرد و آنگه عجب کلام صحیحی است که در بحار از ابوالقاسم محمد که در آنمجلس حاضر بوده روایت میکند که گفته است که هرگز چشمی نیفتاد که بدتر و رسواتر باشد از آنمجلس که دیدیم که سر مقدس فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله در میانه دو دست ابن زیاد شدید العناد بود و آن حرامزاده با چوب خود با آن بی ادبیها میکرد ودر حدیث است که زید بن ارقم علیه الرحمه حاضر بود بخشم آمد و فریاد زد که ای پسر زیاد این چوب را از روی این دو لب مبارک بردار که قسم بذات خداوندی که نیست خدائی بغیر از او که لَقَدْ رَأَيْتُ ثَنَايَاهُ يَا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَرْشِفُ ثَنَايَاهُ که بچشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله لب و دندانهای خود را بر دهان او گذاشته بود و لبها و دندانهای او را میمکید





ودر حدیث دیگر است که گفت که بدرستیکه بچشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله لبهای مقدس خود را گذارده بود بر همین موضع چوب تو پس ناله بلند بی اختیاری از جگر برکشید و شروع کرد بگریستن پس ابن زیاد علیه اللعنه بآن ملعون گفت که خدا چشمهای ترا گریان بدارد ای دشمن خدا اگر نه این بود که تو مرد پیری شده بودی و خرافت پیری درک کرده و عقل تو زایل شده است هر آینه امر میکردم که گردن ترا بزنند زید بن ارقم در جواب او گفت که ای پسر زیاد بگذار تا حدیثی از برای تو روایت کنم که آن دشوارتر باشد برای تو از آنچه شنیدی بدانکه روزی دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله را که نشانیده فرزند خود حسن را بر ران راست خود و جناب امیر حسین را بر ران چپ خود و دستهای خود را در کیسوان معنبر شان داخل نمود و بخداوند عرض میکرد که ای خداوند من تو میسپارم ایشان را و بصالح از مؤمنین پس ملاحظه کن که چگونه خیانت کرده امانت پیغمبر خود را پس زید بن ارقم از مجلس او برخواست و بجانب خود رفت و صدا را بگریه بلند کرده میگفت که یَا وَیْلَتَاه مَلَكَ عَبْدٌ حُرًّا ایوای که مالک شده است بنده آزاد را و میگفت ای اعراب بدانید که بعد از این همیشه بنده و ذلیل خواهید بود زیرا که بقتل رسانیدید فرزند فاطمه زهرا علیها السلام را و امین خود کردانیدید پسر مرجانه را تا بکشد خیار شما را و بنده خود قرار دهد اشرار شما را پس راضی شده اید بذلت دائمی خود پس دور باد از رحمت الهی هر کس که باین امر راضی شده اللهم العنهم ومن رضی بفعالهم مدام خلود ربوبیتک یا جبار یا قهار

## مجلس شصت وهفتم در مکالمه ابن زیاد ولد الزنا با اسیران و بردن ایشان را بزندان

اَلسَّلَامُ عَلَى الَّذِينَ عَلَى الشُّهَدَاءِ وَالْأُسَرَاءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وبعد اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مَنْ بِحُضُورِهِ خَضَعَ الْخَاضِعُونَ وَبِخُشُوعِهِ خَشَعَ الْخَاشِعُونَ وَلِرَزَايَاهُ بَكَى السَّابِقُونَ وَاللَّاحِقُونَ أَعْنِي سَيِّدَ الْمَظْلُومِينَ وَمَوْلَى الْمَهْمُومِينَ وَشَفِيعَ الزَّائِرِينَ وَالْمُجَاوِرِينَ وَالْبَاكِينَ يَوْمَ جَمْعِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مَوْلَانَا وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ فِدَاهُ رُوحِي مَعَ أَرْوَاحِ الثَّقَلَيْنِ فَبِاللهِ يَا حُجَّةَ اللهِ عَزِيزٌ عَلَى مُحِبِّيكَ أَنْ يَسْمَعُوا آيَةَ التَّطْهِيرِ مِنْ أَفْوَاهِ الْقَائِلِينَ فِيكَ وَفِي آبَائِكَ وَأَبْنَائِكَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللهِ أَبَدَ الْآبِدِينَ آه آه وَأَنْ يَسْمَعُوا مِنْ أُصُولِ الْكَافِرِينَ وَالْمُلْحِدِينَ أَنَّكَ مِنَ الْمُبْغِضِينَ الْكَاذِبِينَ فَوَاللهِ يَا حَبِيبَ اللهِ عَزِيزٌ عَلَى شِيعَةِ آلِ اللهِ أَنْ يَطَّلِعُوا عَلَى أَنَّهُ كَانَ شِفَاءُ قَلْبِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ عَلَى حُبِّكَ وَلِتَمَكُّنِ وَإِظْهَارِ أَنَّكَ حَبِيبُ رَبِّ الْعَالَمِينَ آه آه وَأَنْ يَطَّلِعُوا عَلَى أَنَّ شِفَاءَ حِقْدِ الْمُنَافِقِينَ لِسَلَفِكَ الْأَنْجَبِينَ فِي قَتْلِكَ يَا بَقِيَّةَ الْمَاضِينَ وَفِي قَتْلِ أَوْلَادِكَ وَأَصْحَابِكَ الْمُنْتَجَبِينَ وَفِي انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَحَرِيمِكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ لِأَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ أَسْأَلُ اللهَ الصَّلَوَاتِ عَلَيْكَ وَعَلَى جَدِّكَ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَاللَّعَنَاتِ عَلَى أَعْدَائِكَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ بدانکه در کتب معتبره در احادیث متعدده روایت شده است که چون جناب سید السجاد علیه السلام را با سرها و اسیران داخل کوفه کردانیدند و در میانه روز در حضور خاص و عام هجوم زنان نافرجام و لشکریان کوفه و شام در کوچه و بازارها کردانیدند و ابن زیاد معدن فساد در قصر الاماره نجاخانه خود نشست و بزرگان کوفه و شام را چون صنادید قریش در اطراف محفل کفر منزل خود جای داد و دیابی ایمان او از هر جانب صلای عام داده پس کوچک و بزرگ کوفه چون نسل شیاطین و متمرده در اطراف و جوانب هجوم آورده پس اول امر کرد که سر سرکرده شهیدان و پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه وآله اعنی خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء را در مجلس او حاضر کرده بر طشت طلائی گذاشتند پس امر کرد که بیمار کربلا را با اسیران داخل آنمجلس عام کنند پس ملازمین کفر آیین جناب سید الساجدین بیمار را با غل و زنجیر و زنان و دختران را نالان و گریان داخل قصر کفر بنیان او نمودند در کتاب بحار و غیره روایت شده است که جناب زینب با هزار رنج و تعب و با لباسهای بسیار کهنه مندرس داخل مجلس شده و اصلا اعتنائی بآن ملعون نکرد و در گوشه نشست و کنیزان بدور آن مرکز دائره عزا ایستاده حلقه ماتم زدند ابن زیاد فریاد برکشید که این زن متکبره که بود که اصلا بما اعتنائی نکرد از هیچکس جوابی نشنید دفعه دیگر اعاده آنکلام کرد یکی از خدمتکاران جواب داد که این زن زینب خاتون دختر جناب علی بن ابیطالب علیه السلام است آن ملعون

چون آن مخدره را مشتاق قال الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احادیثکم شیعیان و آله که سخنان ناسزای ناملایم منافقین و اعداء
دین قلوب مقدسات آل محمد علیهم السلام را و قلبهای شیعیان و محبان ایشان را بیشتر از هزار تیر و نیزه مجروح کرده و زیاده با حزن و اندوه ایشان
شده و خواهد شد آه آه که اول سخنی که آن نجیبه گفت این بود که حمد خدا را که شما را مفتضح و رسوا کرد و شما را کشت و احادیث شما را دروغ کردید چون
آن مظلومه سخنان کفر بنیان آن بی ایمان را استماع نمود گفت الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد صلی الله علیه و آله و طهرنا من الرجس تطهیرا انما یفتضح
الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا یا عدو الله و عدو رسوله ای لعین جرات و شجاعت و فصاحت آن مخدره شوم که در آن شدت بیسری و
دستگیری و بی یاوری در جواب آن شقی فرمود که حمد مخصوص خداست که گرامی داشت ما را به نبی خود محمد صلی الله علیه و آله و پاک کرد ما را از رجس
و خباثت و قرار داد ما را در کمال طهارت و پاکیزگی و غیر این نیست که مفتضح میگردد فاسق و تکذیب کرده میشود فاجر و آن تویی ای دشمن خدا و رسول
خدا صلی الله علیه و آله پس آن ملعون گفت که کیف رأیت صنع الله باخیک و اهل بیتک یعنی ای زینب چگونه دیدی سلوک خداوند را با برادرت و با اهل بیت او
پس آن فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و الیه در جواب آن منافق فرمود که ای پسر زیاد خدای اقدس اجل تعالی بر ایشان مقرر و مقدر فرموده
شهادت را پس رضای خدا را اختیار نموده و تسلیم و رضا را پیش انداخته رو به محل قتل و دفن خود کردیده و به رتبه رفیعه شهادت فائز گردیدند
و سیجمع الله بینک و بینهم یوم القیمة و زود باشد که خداوند جل جلاله و عظم جمع فرماید در میانه تو و میانه ایشان در روز قیامت تا در حضور منتقم حقیقی
با یکدیگر محاجه و مخاصمه کنید و بدرستیکه از برای تو ای پسر زیاد محل بازداشتن محبس است و موقف غریبی است در روز جزا فاستعد لها جوابا
و انی لک الجواب یا ابن شقی پس آماده کن جواب خود را از برای آن روز که جواب از برای تو ملعون شقی پس چون آن معدن غدر و دین بادغا
بدنیا مغرور این چنین جواب با صواب را با نهایت شجاعت و فصاحت بشنید در غضب کردید و آتش کفر و عناد بنیان صبر او را سوخته و بباد فنا
داد خواست که امر بقتل آن مظلومه نماید که عمرو بن حریث ممانعت نمود و گفت ای پسر زیاد زنان را بگفته ایشان مؤاخذه نکنند و بگفتن سخنان درشت
معروف و عتاب ننمایند پس در ندای پسر زیاد اگر دست تسلی بر قلب مجروحش نگذاری چرا به تیغ زبان جراحت دیگر بر قلبش روا داری این زن بار
مردانه کشیده و سزاوار این است که دست از قتلش او برداری پس آن بیشرم و حیا ساکت شد لکن جناب زینب راضی به سکوت نشده فرمود که
یا ابن زیاد حسبک ما ارتکبت منا یعنی ای پسر زیاد اراده قتل من داری بس است ترا هر آنچه با ما کرده و آنچه خونهای ما که ریخته و آن اذیتها که
رسانیده ابن زیاد گفت که انچه خداوند شفا داد مرا از دل طاغیان و گردنکشان از اقوام تو و از شر ایشان از اهلبیت تو مؤلف گوید
شیعیان چون جناب زینب از زبان آن پلید که خداوند مهر کرده دهان او را و از آتش جهنم در قوم آن خالی نخواهد شنید که اهلبیت طیبین را نسبت
طغیان و عصیان داد بیطاقت شد چنانچه اهل محبت و معرفت و غیرت از شیعیان نیز نتوانند که بشنوند و آرام گیرند و بی اختیار ناله و نوحه
پس آن مظلومه معصومه بی اختیار ناله غریبانه از دل سوخته برکشید و گریست گریستن شدیدی فقالت یا ابن زیاد لقد قتلت کهلی
و ابرزت اهلی و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی فان یشفک هذا فقد اشتفیت شیعیان ای تعزیه داران بشنوید و با جناب زینب خاتون دلخون
همدستان شده بی اختیار ناله کنید پس آنکه آن مظلومه با ناله و گریه در جواب فرمود که ای پسر زیاد بتحقیق که قتل کردی بزرگ مرا یعنی نخل
قامت برادرم حسین را قتل نمودی و بر خاک هلاک انداختی و دختران آل محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین را که همگی پرده نشینان سرادق عصمت و
طهارت بودند بیحجاب گردانیدی یعنی خیمهای ایشان را بآتش عدوان سوختی و ایشان را از پرده اسرار بیرون نموده بر شتران سوار کرده و در کوچه
و بازار در دست هجوم منافقین و اشرار کردانیدی و اینک در مجلس عام در حضور این قوم نادم حاضر نموده ای پسر زیاد و قطع فرع مرا
نموده یعنی نوجوانان هاشمیه و سرو قدان چمن احمدیه را که در عالم مثل و مانند نداشتند مثل برادرم حضرت عباس علیه السلام که ماه بنی هاشم بود
و برادرزاده نور دیده ام حضرت قاسم که مثل ماه تابان بود و مثل برادرزاده دیگرم علی اکبر که شبیه ترین خلق بود به پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولادها

خودم



خودم و میوهای قلبم همه را پاره پاره کردی آه آه بلکه به اطفال کوچک ما مثل برادرزاده ام عبدالله فرزند برادرم حضرت امام حسن علیه السلام
بلکه بر شیرخواره ما مثل علی اصغر رحم نکردی ای پسر زیاد هیچ میدانی که چه کردی و آل رسول را از اصل و فرع از بیخ کندی و بر باد دادی ای پسر زیاد
اگر این عملهای تو سینه ترا شفا داده است که شفا یافته پس ای بیحیای شقی دیگر از جان من چه میخواهی که اراده قتل من داری پس چون آن ملعون این
سخنان را شنید روی منحوس خود را بجانب حاضرین گردانید و گفت که هذه سجاعة و لقد کان ابوها شجاعا شاعرا یعنی این زن سجع
و بلیغ و کلمات او با سجع و قافیه است و پدر او علی بن ابیطالب علیه السلام نیز فصیح و بلیغ بود و سخنان با سجع و قافیه میگفت و اشعار میگفت
منفور پس جناب زینب در جواب او فرمود که ای پسر زیاد زنان را چکار با سجع و قافیه است خصوصا مرا که با این گرفتاری و احوال و بدرستی
و انی لی السجع و القافیه است مرا انقدر غم در سینه و اندوه در دل است که مجال سجع و قافیه نیست بلکه قلب پر غم و سینه پر الم مرا آنچه که
گفت از بسیار دردی که از شمار احوال خود را بیان نمایم لکن ای پسر زیاد بدانکه چه تعجب میکنم از کسیکه شفا میدهد سینه خود را بکشتن امام
و حال آنکه علم دارد که در قیامت از او انتقام میکشند پس چون ابن زیاد دید که هرچه با جناب زینب تکلم میکند جوابهای کافی و تمام شافی
میشنود بلکه باعث ظهور کفر و افتضاح او میگردد صلاح خود را در این دید که با آن مظلومه دیگر تکلم نکند تا مفتضح نگردد پس روی نحس خود را
بطرف جناب ام کلثوم خاتون کرده پرسید که این کیست گفتند که این ام کلثوم خواهر دیگر حسین است فقال یا ام کلثوم
الحمد لله الذی قتل رجالکم فکیف ترون ما فعل بکم یعنی ای ام کلثوم حمد خداوند را که کشت مردان شما را پس چگونه دیدید آنچه را
که بر سر شما آمد فقالت یا ابن زیاد لئن قرت عینک بقتل الحسین فطال ما قرت عین جده صلی الله علیه و آله به پس جناب ام کلثوم
در جواب فرمود که ای پسر زیاد اگر روشن شد چشم تو بکشتن برادرم حسین علیه السلام پس بدانکه طول کشید زمانهائی که روشن گردیده
بوده است چشم جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدیدن او و کان یقبله و یلثمه و یقبله و یضعه علی عاتقه ای پسر زیاد لعنت خدا
بر تو باد رفتار تو با او این بود که او را بقتل رسانیدی و بدن نازنین شهزاده را در بیابان انداخته و سر مقدس او را بر نیزه
کرده و بکوفه آورده آه آه و لکن بدانکه رفتار و عادت جدش این بود که هر وقت او را میدید او را در آغوش مرحمت خود جا میداد و او را
میبوسید و لبهای او را که حال بر سر نیزه پژمرده شده است میبوسید و میبوئید و میمکید و مکرر او را بر دوش خود سوار میکرد فقالت
یا ابن زیاد اعد لجده جوابا فانه خصمک غدا پس فرمود که ای پسر زیاد آماده کن از برای جد او جواب پس بدرستیکه او است خصم تو در
یوم الحساب پس آن غدار چون دید که جناب ام کلثوم خاتون نیز مثل خواهر خود جناب زینب فصاحت و بلاغت را از پدر بزرگوار
خود جناب علی بن ابیطالب علیه السلام ارث دارد و اگر با او سخن بگوید او را مفتضح و رسوا میگرداند روی خبیث خود را بجانب جناب بیمار کربلا علیه السلام
گردانید و گفت که من هذا یعنی این بیمار کیست در جواب او گفتند که این جوان علی بن الحسین است پس آن ملعون گفت که الیس
قد قتل الله علی بن الحسین یعنی آیا نیست اینکه خداوند کشت علی بن الحسین را یعنی ما شنیدیم که علی بن الحسین را که تو در پیش مبارک کربلا
در جواب او فرمود که ای شقی آه آه مرا برادری بود علی اکبر نام که او را نیز علی بن الحسین میخواندند و مردم او را کشتند پس آن شقی بیحیا عرض
کرد که بلکه خدا او را کشت آنحضرت در جواب او این آیه را خواندند که الله یتوفی الانفس حین موتها و شاید که مقصود جناب او از خواندن
این آیه شریفه اشاره باین باشد که ای پسر زیاد همه را خداوند خواهد میراند زیرا که او است محیی و ممیت پس در این سرزنش نیست یا مراد
این باشد که قبض روح ترا نیز خواهد نمود پس چون آن بیحیای بی ایمان فهمید که اگر با این بزرگوار هم سخن بگوید رسوا خواهد گردید در غضب شد
و گفت که لک جرئة علی جوابی یعنی ای پسر ترا جرات آنست که با من مکابره کنی و هرچه بگویم جواب بگوئی اذهبوا به فاضربوا
عنقه آه آه که ملازمین شقاوت آئین امر کرد که ببرید این پسر را و گردن او را بزنید لا حول و لا قوة الا بالله که جناب زینب مظلومه چون

ایکلام غم فرجام را استماع نمود قالت یابن زیاد انک لم تبق منا احدا فان عزمت علی قتله فاقتلنی معه آه آه که آن مظلومه فرمود
که ای پسر زیاد تو که احدی از ما باقی نگذاشتی و همه مردان و جوانان ما را بقتل رسانیدی آه آه از برای ما اسیران محرمی باقی نمانده هست مگر
این نوجوان بیمار ای پسر زیاد اگر اراده کشتن او داری مرا با او بقتل رسان مؤلف نالان گوید که واله متحیرم و نمیدانم که مظلومه بر چه حال
شد که با انکه زن بود و حکم شهادت بر او نبود راضی بکشته شدن شده و التماس میکرد که او را با آن بیمار بقتل رسانند آه واحزناه ابن زیاد بدنهاد
اصلاً گوش بالتماس آن مظلومه نداد و فریاد زد که ای جلاد آه آه که جلاد کج نهاد داخل مجلس شد و بازوی آن علیل بیمار را گرفت که از مجلس بیرون
برد که همه زنان و دختران از جای برخواسته بدور آن حلقه ماتم زدند مؤلف گریان حیران گوید که آه آه نمیدانم که هر یک از اسیران
بر چه حال شدند آه واحزناه آیا سکینه خاتون صغیره که او را بغیر از این برادر بیمار محرمی نبود بر چه حال شد که برادر خود را در دست جلاد
مشاهده نمود و آیا عمهای مظلومه اش چه دیدند و چه نالها کردند واله که شیعه کامل تاب آن ندارد که احوال آن بیمار علیل اسیر در غل و زنجیر را
و آن زنان بیکس بی پناه را در مثل آن مجلس در حضور خاص و عام تصور نماید و بی اختیار قلبش محزون و سینه اش سوزان و دیده اش
گریان نگردد آه آه که شیخ مفید و ابن نما روایت کرده اند که حضرت زینب خاتون دلخون دست در گردن آن بیمار اسیر کرده فرمود
که ای پسر زیاد حسبک من دمائنا یعنی بس است ترا همان خونهائی که از ما ریختۀ واله که دست از گردن او ندارم تا انکه اگر او را
بقتل رسانی مرا با او بکشی در حدیث است که انتهی بعد بحیات نظر بجانب ایشان انداخته ساعتی متحیر و متفکر بود پس رو بحاضران کرده
که تعجب دارم از رحم و محبت خویشی واله چنان گمان کردم که زینب دوست میدارد که او را با فرزند برادرش بقتل رسانم پس در مقام ترحم
بر آمده گفت که او را بگذارید او را همان بیماری او کفایت میکند پس جلاد دست از آن برداشت سید بن طاوس روایت کرده است که در آن وقت
جناب سید ساجدین علیه السلم روی بعمه خود کرده فرمود که ای عمه جان شما ساکت شوید تا من با این ملعون سخن بگویم پس روی مبارک بجانب او
کرده فرمود که ای پسر زیاد آیا بکشته شدن مرا تهدید میکنی آیا نمیدانی که قتل عادت ماست و شهادت کرامت ماست پس آن ملعون بجا آورد
که غل آورده آن بیمار علیل را غل تازه کردند و با زنان و دختران بزندان بردند راوی که یکی از ملازمین ابن زیاد بود میگوید که من
از مجلس ابن زیاد تا زندان همراه اسیران بودم از هیچ کوچه نگذشتیم مگر آنکه مملو از مرد و زن بود که همه بر صورت خود میزدند و گریه میکردند
تا انکه ایشان را داخل زندان کردند و در آنرا بستند و در حدیث دیگر است که ایشان را از آنجا بخرابه بردند که در جنب مسجد کوفه بود
قال السید قالت زینب بنت علی علیها السلم لا یدخلن علینا عربیة الا ام ولد او مملوکة فانهن سبین وقد سبینا الحدیث و اکر کنندگان
حدیثی از جناب زینب خاتون روایت شده است که قلبهای مردان و زنان از محبان را تا قیامت کباب و دیدهای ایشان را پر آب دارد
که میفرماید که چون ما را بزندان بردند هیچ زن آزادی بدیدن ما نیامد بلکه کنیزان که از کوفیان اولاد بهم رسانیده بودند یا زن اسیره
بودند بدیدن ما آمدند زیرا که ایشان اسیر شدگان بودند و ما نیز اسیران بودیم مؤلف گوید که ای شیعیان بدرد دل جناب
زینب العزیزی میرسد که در کمال عزت و بزرگواری زندگانی کرده باشد و بزرگان دنیا و دین او را عزتها کرده باشند و بعد ذلیل شده
باشد و او را دیدن نکنند مگر ذلیلان و اسیران و فقیران پس ای عزیزان در آن زندان گریان و نالان مشغول گریه و زاری و تعزیت
گردیدند الا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لا سیما مولانا الاسیر سید الساجدین و النسوة الاساری بایدی المنافقین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

## مجلس شصت و هشتم در بیان بعضی از اذیتهای ابن زیاد در کوفه با سرها و اسیران و شهادت عبد الله عفیف ازدی

السلام علی الباکین المتضارعین علی الشهداء الذین هم احیاء عند الله و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد سبحان من تفرد بالعز



والبقاء وسبحان من تعزز بالصمدانیة والبقاء فهو المخصوص بالازلیة والابدیة والسرمدیة والبقاء وهو الحی الذی لا یموت وما سواه مقهور
تحت البلاء اللهم صل علی من اقمتهم مقامک فی جمیع مواطنک للاداء وجعلتهم اکبر آیاتک للحیوة والبقاء وایدیک الکافیة للقبض والعطاء
واذنک السامعة للدعاء والسنتک المجیبة للنداء لکل ما سواک بلغته فی السراء والضراء وهم محمد وآله الامناء النقباء النجباء علیهم صلواتک
وسلامک فی کل آن بعدد ما فی دار الفناء والبقاء ولا سیما علی من صار کتاب الله قتیل اهل الجور والجفاء الذی نصب راسه فی البیداء
راسه الشریف علی قناة الاعداء بابی وامی الذی تکلم من حلقومه بعد شهادته مع انتهاء وقرء راسه علی القناة کلام الله فی السکک والاسواق
من الملاحم سمع منه سورة الکهف وغیرها الاحیاء والاعداء لیعلم الکل بانه سید من عنی الله عز وجل بقوله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من
خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون مؤلف گوید که بر صاحبان عقول کامله مخفی نیست که مقتضای ادله عقلیه و نقلیه مثل این آیه
و غیر آن نیست که آن بزرگواران که بجهاد اکبر یا اصغر کشته شده اند در باطن زنده اند و نمرده اند و از جانب خداوند روزی داده میشوند و همه
و سرور همه ایشان محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین اند و در حدیث وارد شده است که و ما منا الا مقتول او مسموم یعنی هیچیک از ما
اهل بیت نیستیم مگر آنکه یا کشته شده ایم یا زهر داده شده ایم و در حدیث دیگر میفرماید که ان میتنا لم یمت و قتیلنا لم یقتل یعنی میت از ما مرده
و کشته شده از ما کشته نشده است و شاهد بر این مطلب احادیث بسیار است و از جمله آنها احادیثی است که در وقت غسل اولیاء ایشان خود حرکت
میکرده بوده اند و خود استقبال جنازه خود تشریف میآورده بوده اند آه آه و از جمله احادیثی که این مطلب را خوب واضح میکند احادیثی است که در
احوال مظلوم کربلا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء وارد شده است مثل آنکه در وداع آخر شعارهای چند برای شیعیان بجناب سکینه خاتون تعلیم
داد و مثل آنکه سر مقدس از بدن جدا شده آن بزرگوار در راه کوفه و شام و در مجالس ایشان تلاوت قرآن میفرمود چنانچه در ضمن بیان
احوال سرها و اسیران بکوفه و غیره مطلع خواهید شد آه واحزناه ای دوستان و ناله کنندگان واله متحیرم که کدام یک از احوال کوفه
ایشان را از برای شما حکایت کنم که همه دلسوز و جمیعا غم اندوز است و از جمله آنها اینست که از اخبار متعدده مرویه در کتب معتبره معلوم میشود
که چون سرکرده شهیدان و آقای مظلومان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء با سایر سرهای شهیدان و جناب سید ساجدین علیه السلم را
با سایر اسیران داخل دار الشقاوه کوفه کردند در همان روز ابن زیاد شقاوت آموز در قصر الاماره خود مجلسی ترتیب داده بزرگان کوفه و شام را
بر کرسیها نشانیده و اذن عام داده صغیر و کبیر از مردان و زنان جمع شدند پس اول سر سرکرده سروران عالم را طلبیده بر طشتی از طلا گذاشت
پس بیمار کربلا جناب سید ساجدین را با سایر زنان طلبیده و هر یک با زبان کفر بنیان خود جراحتی از زبانها رسانیده و اذیت بسیار
نمود پس آن علیل رنجور را غل کرده با سایر اسیران روانه زندان کرده و در آنرا محکم کردند و شیخ مفید روایت کرده است که در صبح روز دوم
بعث براس الحسین علیه السلم فدیر به فی سکک الکوفة وقبائلها یعنی آن بیحیای بی ایمان امر کرد که سر حضرت امام حسین را در همه کوچهای
کوفه و قبائل اعراب بگردانند و در کتاب بحار روایت کرده است که زید بن ارقم گوید که من بر غرفه خود نشسته بودم که ناگاه دیدم که نیزه که
سر آن بزرگوار را بر آن نصب کرده بودند محاذی قصر من رسید شنیدم که این آیه شریفه را میخواند که ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس از شنیدن این آیه از سر آن بزرگوار واله که موهای بدن من راست شد و من بر خود بلرزیدم و فریاد
کردم که راسک یابن رسول الله اعجب اعجب یعنی امر سر تو ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله عجیبتر و غریبتر است و ابن شهر آشوب از شعبی
روایت کرده است که انه صلب راس الحسین علیه السلام بالصیارف فی الکوفة فتنحنح الراس وقرء سورة الکهف الی قوله انهم فتیة آمنوا
بربهم وزدناهم هدی یعنی بر ستونی برکشیده شد سر مظلوم کربلا جناب سید الشهداء در بازار صرافان در کوفه پس من خود دیدم که آن سر مبارک

تنحنح کرد و سورهٔ مبارکهٔ کهف را تا این آیهٔ شریفه تلاوت فرمود پس بر کوفیان و شامیان بی‌حیا و جفاجو صدا بلند شد آه آه
که در حدیث دیگر روایت شده است که چون آن سر مقدس را در کوفه بر درختی آویختند همه خلق از آن سر شنیدند که فرمود که وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ
مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ از یکی از کوفیان نقل شده است که میگوید که چون سر مظلوم را بر درخت آویخته بودند من نزدیک رفته بودم و نظر بآن
میکردم که دیدم لبهای مبارکش حرکت میکند چون گوش فرا داشتم شنیدم که این آیه را میخواند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و در بعضی از کتب معتبره از حارث بن وکیده روایت شده است که گفت من از کسانی بودم که سر مقدس را برداشته بودند
شنیدم که سر مطهر آنحضرت سورهٔ کهف را تلاوت میفرمود من در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از آنچه میشنیدم صدای مبارکش را بلند نمود
و از کثرت تفکر میکردم که سر چگونه تکلم میکند که شنیدم من فرمود که یَابْنَ وَکِیدَةَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّا مَعَاشِرَ الْأَئِمَّةِ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّنَا نُرْزَقُ
یعنی ای پسر وکیده آیا نمیدانی که ما گروه ائمه زندگانیم همیشه و مرگ بر ما فانی نمینماید و در نزد پروردگار خود روزی داده میشویم چون این را
شنیدم تعجب من زیادتر شد و در دل خود خیال کردم که نباید گذاشت که این سر مطهر در نزد این جماعت بد گهر بوده باشد که باد این آشکار را
رو داده‌اند پس در دل خود گمان نمودم که من این سر را از ایشان میدزدم پس ناگاه شنیدم که سر منور آنحضرت فرمود که یَابْنَ وَکِیدَةَ
لَيْسَ لَكَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ یعنی ای پسر وکیده آنچه تو خواهی یافت برای این خیال که کرده‌ای از جهت تو میسر نخواهد شد ای پسر وکیده ریختن خون ایشان
عظیمتر است در نزد خداوند از آنچه با سر من بعمل میآورند بگذار هر چه میخواهند بکنند زود باشد که بیابند جزای عمل قبیح خود را
إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ یعنی در آنوقتیکه گردنهای ایشان بغلهای آتشین غل شده باشد و آنها را بزنجیرهای جهنم در کشند
خداوند رحمت کند صاحب این شعر را رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ لِلنَّاظِرِينَ عَلَى الْقَنَاةِ يُرْفَعُ یعنی سر مقدس فرزند دختر محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و فرزند وصی او علی مرتضی علیه السلام از برای تماشای نظر کنندگان بر سر نیزه شده است وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ
لَا مُنْكِرٌ مِنْهُمْ وَلَا مُتَفَجِّعٌ آه آه که همه مسلمانان تماشا میکنند و می‌بینند که با سر آن بزرگوار چه میکنند و صدای ناله ایشان نمیشنوند و ناله و نوحه نمیکنند
كَحَلَتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَمَايَةً وَأَصَمَّ رُزْؤُكَ كُلَّ أُذُنٍ تَسْمَعُ کور باد چشمیکه از جهت تماشای سر مبارکت نظاره کند
گوش که راضی باشد که مصائب جناب ترا بشنود مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنَّهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَلِخَطِّ قَبْرِكَ مَضْجَعُ هیچ زمینی نیست که آرزو
کرد که قبر مقدس تو باشد و بفیوضات مرقد مطهر بودن تو کامیاب گردد مؤلف دلکباب و دیده پر آب گوید که در احادیث معتبره روایت
شده است که چون ابن زیاد شدید العناد علیه اللعنه جناب سید الساجدین علیه السلام را با سایر اسیران داخل مجلس خود کرده و هر یک از ایشانرا اهانه
کرده انواع اذیتها رسانید پس ایشان را در زندان کرده و در بدر گردانیدن ایشان لب دهان جناب سید الشهدا علیه السلام انواع بی‌ادبیها
و بر سر نیزه کرده و در اطراف کوچها و بازارها و محلات و قبایل کوفه گردانید آه آه و بعد بر درخت آویخت و بعد از آن اهل کوفه را بمسجد طلبید پس
از مجلس قصر دار الاماره با ملاعین شام و کوفه روانه مسجد شد و بر منبر بر آمده و گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ
بْنَ مُعَاوِيَةَ وَأَشْيَاعَهُ وَقَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ مؤلف حیران نالان کربلا گوید که آن بیحیای ابلیس سخنی چند گفت که دل آنکس
هر کس که در دین و دلکوئی از اسلام بوده باشد بقدر ذره‌ای از غیرت اهل ایمان در سینه او باشد راضی نمیشود که کلمات شقی را باختیار خود بنویسد
یا بگوید یا بشنود بلکه از برای بیان مقدار شقاوت او و از دیاد در لعن بر او کلام او را ترجمه میکنم پس آن ملعون که خداوند هرگز دهان او را
از دهانه آتش فارغ نگرداند گفت که حمد مخصوص خداوندی است که اظهار فرمود حق را و اهل او را و نصرت داد و یاری کرد امیر المؤمنین یزید
بن معاویه را و شیعیان او را و کشت کذاب پسر کذاب را و در حدیث است که در آنوقت عبدالله بن عفیف ازدی علیه الرحمه که از اخیار شیعه و از زهاد بود
و چشم چپ او در جنگ جمل و چشم راست او در محاربه صفین نابینا شده بود و لهذا اهل الدوام در مسجد جامع معتکف بود و از صبح تا شام نماز میکرد





از شدت غیرتیکه در دینداری داشت تاب نیاورده خدا را یاد کرده از جای برخواست و گفت که یَابْنَ مَرْجَانَةَ إِنَّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ
وَأَبُوكَ وَمَنِ اسْتَعْمَلَكَ وَأَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَتَقْتُلُونَ أَبْنَاءَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُسْلِمِينَ مؤلف گوید که بعد از عبدالله و دهان او بخون
بلند فرمود که ای پسر مرجانه کذاب پسر کذاب توئی و پدر تو و آنکسیکه ترا بر مسلمانان امیر و رئیس گردانیده و پدر او یعنی یزید و پدر او معاویه علیه الهاویه
که ای دشمن خدا آیا میکشید فرزندان پیغمبران را و چنین سخنان غلط میگوئید بر منابر مسلمانان پس چون آن ملعون این جوابرا شنید در غضب شد و گفت کیست
گوینده این کلام پس عبدالله در نهایت شجاعت و فصاحت گفت که ای دشمن خدا منم گوینده منم ای ملعون آیا بقتل میرسانید ذریه طاهره را
که خداوند ایشان را از هر عیبی و نقصی طاهر و مطهر و پاکیزه گردانیده است و مع ذلک گمان میکنی که تو بر دین اسلامی و خود را از مسلمانان میشماری پس
نعره واغوثاه و واویلاه بر کشید و گفت که کجایند اولاد مهاجرین و انصار که بکشند انتقام خود را از این لعین بن اللعین که لعنت کرده شده است
بزبان جناب محمد بن عبدالله رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله الطاهرین راوی میگوید که از شنیدن این کلمات زیاد و شدت غضب ابن زیاد بمرتبه‌
بحدیکه قوی دل گشت شد رگهای گردن او که هرگز از غلهای جهنم خلاصی نیابد و فریاد بر کشید که ای ملازمین اینکور را بگیرید و نزد من آورید پس ملازمین
آن لعین از اطراف برخواستند که او را بگیرند که ناگاه بزرگان و اشراف از قبیله بنی ازد که پسر عموهای عبدالله بودند از جای برخواستند
خداپرست را از دست آن بی‌ایمانان پس گرفته از در مسجد بیرون برده بمنزل خود رسانیدند پس ابن زیاد نعره بر کشید که بروید این مرد که
خداوند چشم ظاهر و باطن او را کور گردانیده بیاورید پس قبیله بنی ازد خبردار شدند و جمعی از اهل یمن با ایشان را اعانت کردند که نگذارند که عبدالله
بمسجد برند پس ابن زیاد علیه اللعنه ملازمین خود را با قبیله‌ها از اهل مصر بسر کردگی محمد بن اشعث روانه نمود و امر کرد که با ایشان محاربه و مقاتله کنند پس
این دو فرقه حق و باطل بر یکدیگر تاختند و جمع کثیری از عرب کشته شد پس ملازمین شقاوت آئین خود را بدر خانه عبدالله رسانیده در خانه را شکسته
بدون اذن داخل خانه او شدند پس دختر او را خبر کرد پس او بدخترش گفت که شمشیر مرا بمن بده پس چون شمشیر را بدست گرفت
ایشان را از خود دور میکرد و دخترش میگفت که ایکاش من مرد بودم و در میانه دو دست تو با این قوم فجره که دشمنند با عترت طاهره محاربه و مقاتله
میکردم پس آن خبر بان اطراف آن بابانی را گرفتند و از هر طرف که میآمدند دخترش میگفت که ای پدر بپا از فلان طرف آمدند و او شمشیر بهمان طرف
میزد و آمده حریفان را دفع مینمود مؤلف کربلا گوید که بعد از غریبی و بیکسی جناب علی اکبر نمیتوانم که از شدت صدمه اعدا بر روی اسب خود افتاده
بود و اسب او را در میانه لشکر اعدا برده بود و آنجناب را قدرت بر آن نبود که خود مشاهده فرماید که دشمن از کدام طرف میآید و احدی نبود که از احوالش
در خدمتش نبود که او را مطلع کنند که دشمن از چه جهت میآید تا آنکه از چهار طرف جنود الاعرب بر دور او در آمدند که بدن نازک نازنین او را
قطعه قطعه کردند و بعد از آنکه بر خاک هلاک افتاد و پدر بزرگوارش بر سر جسد پاره پاره او آمده آه آه و مظلوماه و وا غریباه و بعدای تنهائی
و بیکسی آقای همه شهیدان جناب مظلوم کربلا نتوانم که در میانه میدان کربلا بقدر غریب بود که احدی حتی یکی از دختران همراه نبود که آگاه
کنند که دشمن از کدام طرف میآید که بر سر آن مظلوم از همه طرف کوفیان و شامیان هجوم آوردند و هر یک با آلت حربی آن بزرگوار را
اذیت کردند و بر خاک کربلا انداختند آه آه که بقدری غریب و بی یاور بود که بعد از بر خاک افتادن هم احدی از دوستان از مردان و زنان
بر سر او نیامدند مگر دشمنان بی‌ایمان اذیت رسان آه واحزناه که از ملازمین شقاوت آئین ابن زیاد بسبب آنقدر هجوم آوردند
که عبدالله با ایشان نتوانست که مقاومت کند پس دخترش فریاد میکرد که ای وای از ذلت و خواری پدرم که اطراف او را گرفتند
و هیچکس یاری نمیکند مؤلف دلخون گوید که همانا که دختران و خواهران در روز عاشورا فریاد میکردند و میگفتند که ای وای از
ما و ذلت ما و تنهائی و بی‌یاری ما و بزرگ ما و در حدیث است که عبدالله رجز میخواند و بر همه طرف میتاخت تا آنکه او را گرفتند و نزد ابن زیاد
بردند پس چون نظر آن ملعون باو افتاد گفت که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْزَاكَ یعنی حمد خدائی را سزاوار است که ترا از درگاه خود راند یعنی خوار

دکرفتار نمود او در جواب کفت که ای دشمن خداوند بچه چیز خداوند مرا از درکاه رانده والله اکر چشمم بینا بود دنیا تنگ بر من غالب شد ابن زیاد
کفت که ای دشمن خدا چه میکوئی در حق عثمان عثمان عبدالله اول با و ناسزای بسیار کفت و بعد از آن در جواب او کفت که ای حرامزاده ای پسر مرجانه ترا چکار است
با عثمان او اکر بیکی کرده است یا بدی و بر صلاح بوده است یا فساد خداوند ولی بندکان خود است حکم خواهد فرمود در میانه ایشان و عثمان بعدل و حق اکر میخواهی
از من سؤال کن از احوال خودت و پدرت و از یزید و پدرش ابن زیاد کفت که والله از تو سؤالی نمیکنم و چاره نیست مکر آنکه ترا بقتل برسانم عبدالله کفت که
الحمد لله رب العالمین ای پسر زیاد بدانکه همیشه من از خداوند شهادت را سؤال مینمودم پیش از آنکه مادرت ترا بزاید و سؤال میکردم که شهادت
مرا جاری فرماید بر دست ملعون ترین مخلوقاتش که او را از همه کس دشمن تر دارد و چونکه نابینا شدم از شهادت مایوس شده بودم لکن حمد حکیم حال
خداوندرا که روزی کردانید شهادت را از برای من بعد از آنکه مایوس شده بودم و ظاهر کردانید که دعای مرا در قدیم مستجاب کردانیده
بوده است پس آن ملعون مطرود امر کرد تا کردن آن بزرکوار را زدند و جسد او را در کناسه کوفه بر دار کشیدند و موافق روایت شیخ مفید
آنست که چون ملازمین او را کرفته بودند که بنزد آن ملعون برند او فریاد زد پس هفتصد نفر از قبیلهٔ او جمع شدند و او را از دست ملازمین
پس کرفته و داخل خانهٔ خودش کردند پس چون شب در آمد ابن زیاد علیه اللعنه ملعونی را فرستاد تا او را از خانه بیرون آورد و کردن او را بزد
و جسد او را بر کناسه کوفه بر دار کشید رحمت خداوند بر او و لعنت الهی بر قاتل او و در حدیث است که یکی از حاضران مجلس آن ملعون میکوید
که دیدم آتشی از قصر او زبانه کشید که نزدیک بود که آن ملعون را بسوزاند پس آن شقی از تخت خود فرو جست و کریخت و داخل خانهٔ خود شد
و با وجود این از شقاوت و طغیان خود بر نکشت در کتاب بحار از یکی از مصاحبین ابن زیاد روایت کرده است که کفت که من از عقب آن ملعون
داخل قصر شدم دیدم که آتشی ظاهر شد و در روی آن شقی را بسوخت پس او با آستین روی خود را کرفت پس از من پرسید که دیدی چه شد کفتم بلی
پس امر کرد مرا که با احدی نکویم مؤلف کوید که حمد حکیم خداوند را که در دنیا ظاهر کردانید که آن ملعون از جملهٔ رؤسای اهل جهنم میباشد که
در کلام مجید خود در حق ایشان فرموده بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ شکر خداوند را
که در کتاب بحار الانوار حدیثی دیدم که چون ابن زیاد و اصحاب او را بقتل رسانیدند و روانه اهل کوفه نمودند و سرهای ایشان را
آوردند ماری ظاهر شد و در میانه سرها کردید تا سر ابن زیاد علیه اللعنه را پیدا کرد و داخل سوراخ دماغ آن ملعون شد پس بیرون آمد و داخل
سوراخ دیکر از دماغ او شد فَعَلَيْهِ وَعَلَىٰ مَنْ رَضِيَ بِفِعْلِهِ لَعْنَةُ اللهِ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِينَ وَصَلَّى اللهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

## مجلس شصت و نهم در روانه کردن ابن زیاد است اهلبیت را از کوفه بشام و احوال ایشان تا منزل قنسرین

السَّلَامُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الْبَاكِيَاتِ وَالنَّادِبِينَ عَلَى الْخَاضِعَاتِ الْخَاشِعَاتِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وبعد السَّلَامُ مِنَ اللهِ السَّلَامُ
عَلَىٰ مَعْدِنِ السَّلَامِ وَمَنْ بِهِ يَسْتَحِقُّ أَهْلُ السَّلَامِ لِلسَّلَامِ وَمَنْ بِهِ يُكْرِمُ اللهُ عَلَىٰ أَهْلِ الْإِكْرَامِ سِبْطِ فَخْرِ الْأَنَامِ أَعْنِي الْإِمَامَ لِمَا خَلَقَهُ اللهُ الْمَلِكُ الْعَلَّامُ
ابْنِ الْإِمَامِ وَالِدِ الْأَئِمَّةِ الْكِرَامِ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ فِدَاهُ رُوحِي مَعَ أَرْوَاحِ مَنْ فِي الْأَنَامِ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ قَدْ أَقْرَحَ قَلْبِي ابْتِلَاءُ كَ بِأَيْدِي
اللِّئَامِ وَأَهْمَلَ دَمْعِي مَا وَقَعَ عَلَيْكَ مِنْ فَجَرَةِ الْكُوفَةِ وَالشَّامِ آهٍ وَاحُزْنَاهُ عَلَىٰ إِعْلَامِ شَهَادَتِكَ لِلْخَوَاصِّ وَالْعَوَامِّ وَإِظْهَارِ سُرُورِهِمْ وَفَرَحِهِمْ بِإِتْيَانِ وَمَاهُ
وَاللَّعِبِ وَاللَّهْوِ فِي الْأَعْمَالِ وَالْكَلَامِ آهٍ وَامُصِيبَتَاهُ مِمَّا وَرَدَ عَلَىٰ أَبْنَائِكَ وَبَنَاتِكَ وَأَخَوَاتِكَ وَنِسَائِكَ فِي الطُّرُقِ وَشَوَارِعِ الْعَامِّ آهٍ وَاوَيْلَاهُ
مِنْ جُلُوسِ أَهْلِ الْكُفْرِ عَلَى السَّرِيرِ وَبِسَاطِ الْفَرَحِ وَالْمَرَامِ وَأَمْرِهِمْ أَهْلَكَ وَعِيَالَكَ بِالْجُلُوسِ عَلَى التُّرَابِ أَوْ بِالْقِيَامِ فَعَلَيْكَ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ وَمُحِبِّيكَ
وَالْبَاكِينَ عَلَيْكَ الْآنَ التَّحِيَّةُ وَالْإِكْرَامُ وَعَلَىٰ أَعْدَائِكَ وَظَالِمِيكَ لَعَائِنُ الدُّنْيَا وَعَذَابُ يَوْمِ الْقِيَامِ بدانکه در کتب معتبره متعدده
روایت شده است که بعد از آنکه سر منور آقای همه جوانان اهل جنان و سید و سرور مظلومان و شهیدان جناب سید الشهدا ارواح العالمین له الفدا را



با سایر سرهای شهیدان او و جان نثاران و زنان و کودکان داخل کوفه نمودند و ابن زیاد علیه اللعنه تمام اهل مجلس طلبید و انواع اذیت رسانید
پس ایشان را حبس نمود و نامه از برای یزید علیه اللعنه والعذاب الشدید نوشت و او را بر وقوع واقعه جانکداز مطلع کردانید پس آن پلید در جواب نوشت
که آقای مظلوم ما را با سایر سرهای شهیدان با کوچک و بزرک زنان و اسیران با جمیع اموال ایشان روانه شام کردان پس ابن زیاد
لعین شنید او چه نخوت که ایشان را روانه شام نماید امر کرد که ایشان را در مجلس او حاضر کردانیدند پس روی سخن خود را بجانب جناب زینب خاتون
کرده کفت که ای زینب ترا بحق جدت رسول الله صلی الله علیه و آله قسم میدهم که با من سخن بکوی پس آن مظلومه فرمود که ای پسر زیاد چه میخواهی از جان
من و چه کفتکو داری با من تو که از برای من حرمتی باقی نکذاشتی در میانه زنان ای بیحیاء بی ایمان هرچه میخواهی بکوی تا جواب کویم پس آن
بی ایمان کفت که چکونه دیدی معاملهٔ خداوند را با برادرت او میخواست که کردنکشی و مقابله کند با امیر المؤمنین یزید در ملک و پادشاهی او پس خداوند
ناامید کردانید آرزوی او را و جد او اندر آمیانه او و خواهش او پس جناب زینب خاتون در جواب او فرمود که ای پسر زیاد تا بکی کردنکشی
میکنی و با باب طغیان و ضلالت که داری بر ما مفاخره میکنی پس بدانکه اکر برادرم طلب خلافت کرد بر او باکی نیست زیرا که او طلب کرد میراث جدش
رسول الله صلی الله علیه و آله را و میراث پدرش علی بن ابی طالب علیه السلم را و بدرستیکه برادرم سزاوارتر بود برای خلافت امت از تو و از یزید که او
ترا بر مسلمانان امیر کردانیده زیرا که تو اختیار کردهٔ جهنم را از برای خود پس آماده کن ای پسر زیاد جواب خود را از برای خداوند در روزی که
او حاکم باشد و خصمی کند با تو جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و فرزندان خانه تو باشد جهنم پس در آنوقت جناب سید ساجدین علیه السلم بر غم خود بعزت
آمده فرمود که ای پسر زیاد تا بکی هتک حرمت عترت من میکنی در میانهٔ هر کس که او را میشناسد و هر کسیکه نمیشناسد خداوند دستهای ترا قطع نماید
پس چون آن ملعون این سخن را شنید بخشم آمده امر کرد که کردن آن بزرکوار را بزنند پس حاضرین مجلس شفاعت کردند تا عفو نمود پس امر کرد تا شمر
بن ذی الجوشن و خولی بن یزید اصبحی و عمر بن الحجاج علیهم اللعنه را حاضر کردانیدند و هزار سوار مکمل و مسلح با تدارک و آذوقهٔ سفر همراه ایشان
کرد و امر کرد تا سرهای شهیدان و اسیران را تسلیم ایشان نمایند که بشام برند وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُشَهِّرُوهُمْ فِي كُلِّ بَلَدٍ يَدْخُلُوهُمْ الشیعیان
آه و اویلاه که امر کرد ایشان را که در همه شهرها علانیه و در حضور اهل آنشهر اسیران را داخل آنشهر و دیار کنند و شیخ مفید علیه الرحمه
و جمعی دیکر روایت کرده اند که ابن زیاد شدید العناد علیه اللعنه محفر بن ثعلبه عائذی ملعون را طلبید و جمیع سرها و همه اسیران را تسلیم او نمود
وَأَمَرَهُ أَنْ لَا يَسْتُرْنَ وَلَا أَحَدٌ يَعْطِفُ عَلَيْهِنَّ بِحَوْجَةٍ آه و احزناه و وامصیبتاه که آن بیحیای بی ایمان بآن شقی امر کرد که نکذارد زنان را
و دختران را که روهای خود را بپوشند و مانعشود که نکذارد که احدی بجامهٔ کهنه بر ایشان ترحم کند قَالَ فِي الْبِحَارِ فَسَارَ بِهِمْ مُحَفِّرٌ إِلَى الشَّامِ
كَأَنَّهُمْ سَبَايَا الْكُفَّارِ يُتَصَفَّحُ وُجُوهُهُنَّ أَهْلُ الْأَقْطَارِ ایشیعیان ای تعزیه داران و آله که هیچ دست کاملی را نمیشود که مثال این کلمات را بکوید یا بشنود
آه و امصیبتاه که در کتاب بحار روایت شده است که محفر ملعون اسیران را از شام برد بنوعیکه اسیران کفار را میبرند بجهت آنکه روهای ایشان کشوده بود
از برای اهل هر دیاری که از اقطار و اطراف عالم حاضر بودند و چنین بود بر اهلبیت علیهم السلم بکذشت که از جمله همه ایشان بودند روایت
شده است که جنیان از سر شب تا صبح بر آن ایشان نوحه و ناله میکردند و ایشان میکویید که چون اسیران را در منزل قادسیه فرود آوردند جناب ام
کلثوم خاتون با نهایت حزن و اندوه این شعار را خواند مَاتَتْ رِجَالِي وَأَفْنَى الدَّهْرُ سَادَاتِي فَزَادَنِي حَسْرَةً مِنْ بَعْدِ عَبْرَاتِي
مردند همه مردان من و فانی کرد روزکار سادات و بزرکان مرا پس زیاد کردانید حسرت و اندوه مرا بعد از کریه من صَالَ اللِّئَامُ عَلَيْنَا بَعْدَمَا
عَلِمُوا أَنَّا بَنَاتُ رَسُولِ اللهِ ذُو هَيْبَاتِ بزرکی و سروری کردند بر ما لئیمان پس فطرتان بعد از آنکه میدانستند که ما دختران رسول الله صلی الله
علیه و آله ایم و صاحبان هدایت نیم يَحْمِلُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً كَأَنَّنَا بَيْنَهُمْ بَعْضُ الْغَنِيمَاتِ بار میکنند ما را عریان بر قتبهای
شتران کویا ما در میان ایشان بعضی از غنیمتهای ایشانیم يَعِزُّ عَلَيْكَ رَسُولَ اللهِ مَا فَعَلُوا بِأَهْلِ بَيْتِكَ يَا خَيْرَ الْبَرِيَّاتِ چه بسیار کوار است

برخاب تو یا رسول الله صلی الله علیه و آله ای بهترین مخلوقات این رفتاری را که بعمل آوردند با اهلبیت تو   کَاَنَّمَا بِرَسُولِ اللهِ وَیْحَکُمْ   هُدَاکُمُ اللهُ مِنْ سُبُلِ الضَّلَالِ   وای بر شما ای اهل کوفه با ما رفتار کردید که گویا هرگز رسول الله هدایت نکرده است شما را از راههای گمراهی و در حدیث مناقب روایت شده است که چون مظلوم کربلا را بقتل رسانیدند و ابن زیاد شدید الفساد سر مقدس او را برای یزید ملعون روانه کرد آن اشقیا که مستحفظ آنسر منور بودند در همان منزل اول در اطراف آن نیزه که سر آن غریب شهید را بر آن نصب کرده بودند مشغول آشامیدن شراب و فرح و شادی بودند که ناگاه دیدند که دستی ظاهر شد و با قلمی از فولاد با خون این شعر را بر دیوار آنخرابه که منزل کرده بودند نوشت

اَتَرْجُو اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً   شَفَاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسَابِ   یعنی آیا امید دارند امتی که بقتل رسانیدند حضرت امام حسین را شفاعت جدش را در فردای قیامت که یوم الحساب است   فَلَا وَاللهِ لَیْسَ لَهُمْ شَفِیعٌ   وَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِی الْعَذَابِ   پس بخداوند عالم قسم که نیست از برای ایشان شفیع و ایشان در فردای قیامت مخلد در عذاب اند پس چون بر این حکایت مطلع شدند بسیار خائف شدند بحدیکه استخوانهای ایشان صدا میکرد پس دفعة از آن منزل کوچ کرده روانه شدند پس صدای هاتفی را میشنیدند و کسی را نمیدیدند که در عقب سرشان این اشعار را بندای بلند میخواند

شعر هاتف غیبی   مَاذَا تَقُولُونَ اِذْ قَالَ النَّبِیُّ لَکُمْ   مَاذَا فَعَلْتُمْ وَاَنْتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ   یعنی چه جواب خواهید گفت آنوقتیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بفرماید بشما که چه رفتار کردید ای امت آخر الزمان   بِعِتْرَتِی وَبِاَهْلِی عِنْدَ مُفْتَقَدِی   مِنْهُمْ اُسَارٰی وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ   با عترت طاهره من و با اهلبیت من بعد از ارتحال من آه آه که بعضی از ایشانرا اسیر کرده اید و بعضی را در خاک و خون مالیده اید

مَا کَانَ هٰذَا جَزَائِی اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ   اَنْ تَخْلُفُونِی بِسُوءٍ فِی ذَوِی رَحِمِی   نبود این مزد من و جزای نصیحت من و هدایت من شما را که رفتار کردید با من بدی با ذوی الارحام من آه و اغوثاه و وا حزناه که در حدیث معتبر روایت شده است که چون قافله سرها و اسیران آل رسول بمنزل تکریت رسیدند رئوسا لشکر کفر اثر برای حاکم آن بلد پیغام دادند که با ما است سر حسین بن علی بن ابیطالب و سرهای اقربا و اصحاب او و زنان و دختران او و بر تو لازم است که ما را استقبال کنی پس چون آن حاکم ظالم از آمدن ایشان با خبر شد امر کرد تا سواران و شجاعان او سوار شدند علما از اطراف بر افراختند و طبلها و ظرفها را پر از میوه ها کردند و بر فرق غلامان گذاشتند با کمال عیش و شادی باستقبال آن قافله برنشان حال آمدند آه آه که هیچکس بر احوال آن شهیدان و اسیران نالید و گریه نکرد بلکه غمگین هم نشدند مگر آنکه در حدیث وارد شده است که چون اسیران آل پیغمبر داخل نخلستان شدند صدای نوحه و ناله جنیان را شنیدند که همه سیل غم بر صورت ماتم زده خود میزدند و این اشعار را میخواندند

مَسَحَ النَّبِیُّ جَبِینَهُ   فَلَهُ بَرِیقٌ فِی الْخُدُودِ   یعنی این بزرگواریست که مسح کرده است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشانی او را و از برای آن ظاهر است در اطراف صورت او   اَبَوَاهُ مِنْ عُلْیَا قُرَیْشٍ   وَجَدُّهُ خَیْرُ الْجُدُودِ   و پدر و مادر او از بزرگان و سروران قریش اند و جد او بهترین همه جدها است و در حدیث است که چون بآخر نخلستان رسیدند صدای طائفه دیگر از جنیان را شنیدند که عزاداری میکردند و این اشعار را میخواندند   اَلَا یَا عَیْنُ جُودِی فَوْقَ خَدِّی   فَمَنْ یَبْکِی عَلَی الشُّهَدَاءِ بَعْدِی   یعنی ای چشم من جاری کن بمن گریه خود را از برای آنکه دیگر کسی نیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من   عَلیٰ رَهْطٍ تَقُودُهُمُ الْمَنَایَا   اِلیٰ مُتَجَبِّرٍ بِالْمُلْکِ وَغْدٍ   ای چشم من گریه کن از برای آن بزرگوارانیکه میکشانند اجلهای ایشان را بسوی متکبر پست فطرتی که رئیس و بزرگ ملک است آه وا حزناه و وا ویلاه که در حدیث وارد شده است که چون آن بیچارگان نزدیک شهر موصل رسیدند همه اهل آن شهر از مرد و زن از پیر و جوان حتی محاسن سفیدان و دختران و اطفال باستقبال آن اسیران آمدند و چون آن اسیران حیران و سرهای شهیدان را مشاهده میکردند همه از خوشحالی خنده دندان نما بلکه قهقهه میکردند و از عجایب امور آنست که با این حال صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام میفرستادند و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند اید و ستان و اولیائیکه آه آه از گرفتاری و غم و غصه و دربدری اهلبیت در هر شهر و دیار بدانید که روایت شده است که چون نزدیک شهر تعلبک رسیدند بحاکم آن شهر





نوشتند که با اهل شهر ما را استقبال کن که با ما است سر حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام پس بامر آن حاکم ظالم نوجوانان شهر ایشان شتران و علمها بر افراختند شاد و خندان بمقدار ربع میل راه باستقبال رفتند آه آه وا حزناه که چون نظر جناب ام کلثوم خاتون دلخون بآن ازدحام و هجوم عام افتاد گریست و بر ایشان نفرین کرد   فَقَالَتْ اَبَادَ اللهُ کَثْرَتَکُمْ وَسَلَّطَ عَلَیْکُمْ مَنْ یَقْتُلُکُمْ   یعنی خداوند جمعیت شما را متفرق گرداند و مسلط گرداند بر شما کسی را که بقتل رساند شما را آه وا مظلوماه که در آنوقت بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام گریست گریستن شدیدی و این اشعار را خواند

هُوَ الزَّمَانُ فَلَا تَفْنٰی عَجَائِبُهُ   عَنِ الْکِرَامِ وَمَا تَهْدَا مَصَائِبُهُ   یعنی این روزگار است که با خر نمیرسد امور عجیبه او در حق کرام و بزرگان دین و آرام نمیگیرد مصائب آن بلکه مدام مصیبت تازه روی میدهد   فَلَیْتَ شِعْرِی اِلیٰ کَمْ ذَا تُجَاذِبُنَا   فُنُونُهُ وَتَرَانَا کَمْ نُجَاذِبُهُ   پس ایکاش که میدانستم که تا چند این روزگار بهمه فنها محاربه میکند با ما و تا چند میتوانیم طاقت مصیبت کشیدن ما را با او   یُسْرِیْ بِنَا فَوْقَ اَقْتَابٍ بِلَا وَطَاءٍ   وَسَائِقُ الْعِیسِ یَحْمِیْ عَنْهُ غَارِبُهُ   آه آه با طراف میگرداند ما را در بالای قتبهای شتران بیجهاز و آنکه شتر را میراند مانعست که بر دوش و کوهان سوار شوم تا راحت شوم بلکه در عقب آن میرانند تا زحمت کشم   کَاَنَّنَا مِنْ اُسَارَی الرُّومِ بَیْنَهُمُ   کَاَنَّ مَا قَالَهُ الْمُخْتَارُ کَاذِبُهُ   آه آه گویا ما از اسیران روم میباشیم در میان ایشان و گویا همه آنچه پیغمبر مختار در حق ما فرموده دروغ بوده   کَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللهِ وَیْحَکُمْ   فَکُنْتُمْ مِثْلَ مَنْ ضَلَّتْ مَذَاهِبُهُ   وای بر شما که کافر شدید برسول الله صلی الله علیه و آله پس میباشید مثل کسی که گم شده باشد همه راههای او و باقی مانده باشد بی دین و راه میگوید که با همان جمعیت آمدند تا در آن اطراف صومعه راهبی بود و اسیران را در نزدیک آن منزل دادند و سر مبارک خامس آل عبا را در خاک الغدار بر سر نیزه کردند پس ناگاه آوازی شنیدند و کسی را ندیدند که این اشعار را میخواند   وَاللهِ مَا جِئْتُکُمْ حَتّٰی بَصُرْتُ بِهِ   بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّیْنِ مَنْحُوراً   یعنی و الله نیامدم نزد شما مگر آنکه بچشم خود دیدم آن مظلوم را که در زمین کربلا هر دو طرف روی او بخاک مالیده شده و گردن او بریده بود   وَحَوْلَهُ فِتْیَةٌ تَدْمٰی نُحُورُهُمْ   مِثْلَ الْمَصَابِیحِ یَغْشُونَ الدُّجٰی نُوراً   آه آه که در اطراف او جوانان چند خون آلوده بودند کشته شده که مثل چراغ نور دهنده بر طرف میکنند با نوار خود ظلمات را   کَانَ الْحُسَیْنُ سِرَاجاً یُسْتَضَاءُ بِهِ   اَللهُ یَعْلَمُ اَنِّیْ لَمْ اَقُلْ زُوراً   امام حسین علیه السلام چراغی بود که دیگران کسب نور میکنند از او و خداوند دانا تر است که من نگفتم سخن باطلی را پس ام کلثوم خاتون فرمود که خداوند ترا رحمت فرماید تو کیستی او در جواب عرض کرد که من یکی از پادشاهان جنیانم با لشکر خود آمده بودم بیاری حضرت امام حسین علیه السلام پس یافتیم آنجناب را کشته شده و اینک از برای او نوحه و ناله میکنیم و چون لشکریان بی ایمان آن اشعار را شنیدند ترسیدند و بر خود بلرزیدند و یقین کردند که از اهل آتشند و در حدیث دیگر است که چون شب در آمد آن راهبیکه در آن دیر بود سر از قصر خود بر آورد دید که از آن سر بریده نور از زمین تا آسمان بالا میرود و دید که در آسمان دری گشوده است و مدام ملائکه نازل میشوند و عرض میکنند که یا ابا عبد الله علیک السلام پس راهب از مشاهده آن احوال بجزع در آمد و در کتب بعضی از اصحاب است که آنسر را گرفت و بوسید و بر سجاده خود گذاشت و گریست و عرض کرد که کاش من میدانستم که تو آن بزرگواری که من وصف ترا در توریه موسی و انجیل عیسی خوانده ام بحق آن خداوندیکه ترا این جلالت و شان عطا فرموده بفرما که کیستی پس باذن الله عز و جل آنسر منور بسخن در آمد و فرمود که ای راهب منم حسین بن علی بن ابیطالب و فاطمه دختر محمد مصطفی که خاتم رسولان خداوند است و آنچه در حدیث معتبر است اینست که آنسر مقدس تا صبح بر بالای نیزه بود و نور از آن بآسمان بالا میرفت و آن راهب مشاهده مینمود و چون صبح شد و خواستند که روانه شوند آن راهب با ایشان گفت که این کیست که همراه آورده اید جواب دادند که اینسر حسین بن علی بن ابیطالب است راهب گفت که کیست مادر او گفتند که فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است چون راهب این جواب شنید هر دو دست بر هم زد و گفت که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس گفت که راست گفته اند علماء یهود پس شخصی سؤال کرد که علماء یهود چه گفته اند جواب داد که علماء یهود گفته اند که چون این بزرگوار کشته شود

از آسمان خون ببارد و این نخواهد بود مگر از برای نبی یا وصی نبی پس گفت وای بر امتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود را و فرزند وصی پیغمبر خود را پس آن ملعون بچه سر مقدس آنحضرت را بر نیزه کرده بود گفت که این نیزه را از دیگر بیاور و بر تو از روی او بردار تا جمال باکمال او را مشاهده کنم آن ملعون گفت که روی او را نخواهم کشود مگر در میانه دو دست امیر المؤمنین یزید تا مخصوص کردم بجایزه که دوازده هزار درهم بوده باشد راهب گفت که من اینقدر را بتو میدهم و در دفعه حاضر کرده و آن سر نورانی را بگرفت و در دامن خود گذاشت پس چون نظرش بر دندانهای آنجناب افتاد بی اختیار خود را بر روی آنها انداخت و بسیار بوسید و گفت که یا ابا عبدالله چه بسیار ناگوار است بر من که در خدمت جناب تو نبودم تا اول من جان خود را فدای جناب تو کردم ولکن در فردای قیامت در نزد جد خود شهادت ده که من میگویم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله پس چون بشرف اسلام مشرف شد و اسلام خود را آشکار گردانید آن سر مطهر را بایشان رد کرد و چون آن لشکر بی ایمان روانه شدند و در گوشه آرام گرفتند که آن پولها را با یکدیگر تقسیم کنند دیدند که همه آنها سفال گردیده و بر روی آنها این آیه شریفه نقش است که وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ واز کتاب حصایل روایت است که چون بمنزل قنسرین رسیدند در آنجا نیز صومعه راهبی بود پس در اطراف آن منزل کردند پس آن راهب دید که از دهان آن سر مقدس آوازی که بر بالای نیزه است نور عظیمی ساطع میشود و بجانب آسمان بالا میرود پس ده هزار درهم داد و آن سر منور را گرفته داخل صومعه خود شد پس آوازی شنید و کسی را ندید که گوینده میگفت که طُوبَىٰ لَكَ وَطُوبَىٰ لِمَنْ عَرَفَ حُرْمَتَهُ یعنی ای راهب خوشحال تو و خوشحال هر کس که بشناسد حرمت او را پس چون راهب این آواز را شنید سر بجانب آسمان بلند کرده عرض کرد که ای پروردگار من ترا بحق حضرت عیسی قسم میدهم که امر فرمایی که با من سخن گوید پس با مر پروردگار آن سر مطهر بسخن درآمد و فرمود که ای راهب چه حاجت داری راهب عرض کرد که میخواهم بشناسم که تو کیستی پس آن شهید معصوم رحمة الله فرمود که أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَىٰ وَأَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَىٰ وَأَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَأَنَا الْمَقْتُولُ بِكَرْبَلَاءَ أَنَا الْمَظْلُومُ أَنَا الْعَطْشَانُ وَسَكَتَ یعنی ای راهب منم فرزند محمد مصطفی و منم فرزند علی مرتضی و منم فرزند فاطمه زهرا و منم شهید بدشت کربلا ای راهب منم مظلوم و منم شهید تشنه و ساکت شد و عرض کرد که روی خود را از صورت مبارک تو بر نمیدارم تا اینکه بفرمایی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود پس آنسر فرمود که بدین جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله درآی تا ترا شفاعت کنم پس راهب عرض کرد که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ بدین جد تو ایم کنون تو باش گواه اَقُولُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ چه سان زد من جد تو دست بر دارم بجز گمشده بودم تو ام نمودی راه پس راهب از آن سر منور مکرم شنید که فرمود حال که بدین جدم درآمدی در فردای قیامت ترا شفاعت خواهم کرد پس چون صبح شد لشکریان آن سر را با پولها بر داشته روانه شدند پس سر آن پولها را گشودند دیدند که همه آنها سنگریزه شده

خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

## مجلس هفتادم در معجزه آن سر نورانی در دیر یهودی و هلاکت نیزه دار او و داخل کردن سرها و اسیران را در دروازه شام غم فرجام

اَلسَّلَامُ عَلَى الْمَحْزُونِينَ الْبَاكِينَ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وبعد اَلسَّلَامُ عَلَى الْقَائِمِ فِي مَحَبَّةِ اللّٰهِ وَالْحَبِيبِ الْمَحْبُوبِ لَدَيْهِ وَقُطْبِ دَائِرَةِ دِينِ اللّٰهِ وَالْعَمُودِ لِفُسْطَاطِ وِلَايَةِ اللّٰهِ مَنْ تَحَيَّرَتْ أَفْئِدَتُنَا لِجَلَالَةِ مُصِيبَتِهِ وَتَعَجَّبَتْ عُقُولُنَا لِعِظَمِ رَزِيَّتِهِ بِحَيْثُ حُرِّقَتْ صُدُورُنَا وَجَرَتْ دُمُوعُنَا وَكَثُرَتْ زَفَرَاتُنَا وَقَلَّ نَوْمُنَا وَطَالَ سَهَرُنَا وَاشْتَدَّ غَمُّنَا وَذَابَ جِسْمُنَا وَظَهَرَ أَنِينُنَا وَتَوَفَّرَ حُزْنُنَا وَاجْتَمَعَتْ نِسَاؤُنَا مَعَ رِجَالِنَا لِلنِّيَاحَةِ وَالْبُكَاءِ لِلْبَدَنِ الْمَقْطُوعِ الْمَطْرُوحِ فِي الْبَيْدَاءِ وَالرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ عَلَى قَنَاةِ الْأَعْدَاءِ بِأَيْدِي مَنْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ بَيْنَ الْمَلَاءِ حِينَ تَزُورُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْلِيَاءُ فَيَبْكِيهِمْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ رُوحُ الْأَمِينِ بِأَمْرِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ سَيِّدُنَا وَشَفِيعُ ذُنُوبِنَا وَحُجَّةُ اللّٰهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ مَوْلَانَا الْمَظْلُومُ الْجُوعَانُ الْعَطْشَانُ





ابو عبدالله الحسین سید الشهدا ارواح العالمین له الفداء و علی مجیبه و الباکین علیه آلاف التحیة و الثنا و علی اعدائه و ظالمیه و قاتلیه لعائن الله دائم دار الفنا و البقاء بدانکه در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که چون سر سرکرده شهیدان از ابنام محنت انجام و پیر مرد در ازشبها بر دیر شخص یهودی وارد شدند از اشقیا یکه نیزه دار آن سر مقدس بودند آن شب شراب بسیار خورده بودند و در حال مستی با آن یهودی گفتند که سر حضرت امام حسین علیه السلام با ما است آن یهودی گفت که دوست میدارم که از آن بمن بنمایید نشان اشاره کردند که در آن صندوقست چون نزدیک آن صندوق آمد دید که انوار بسیاری از آن صندوق بآسمان بالا میرود پس تعجب کرد و آن سر مقدس را از ایشان بامانت خواست و چون بخانه خود برد با آن سر مقدس منور عرض کرد که مرا در نزد جد بزرگوار خود شفاعت فرما فانطق الله الرأس فقال إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِلْمُحَمَّدِيِّينَ وَلَسْتَ بِمُحَمَّدِيٍّ یعنی خداوند جل شانه آن سر بریده را گویا گردانید پس فرمود که ای یهودی شفاعت من مخصوص است از برای امت مرحومه جناب محمد صلی الله علیه و آله و تو از ایشان نیستی پس چون آن یهودی این سخن را شنید جمیع اقربای خود را جمع کرده و آن سر بریده بر روی او در طشتی گذاشته و بگلاب شست و شو کرده و بر آن کافور و مشک و عنبر فشانده پس رو به اولاد و اقربای خود کرده فرمود که هذا رأس بنت محمد علیه السلام یعنی اینست سر مقدس پسر دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس گفت که وای بر شما از سوزش قلب من و محرومی من که در زمان حیات جناب تو بشرف خدمت مشرف نشدم تا بشرف اسلام مشرف و سرافراز شوم و پیش روی تو با دشمنان مقاتله و مجاهده کنم پس عرض کرد که یا ابن رسول الله اگر حال در نزد سر بریده ات اسلام آورم در روز قیامت مرا شفاعت خواهی کرد یا نه که ناگاه قدرت کامله الهی آن سر نورانی بسخن درآمده بزبان فصیح بلیغ سه دفعه فرمود که اگر بشرف اسلام مشرف شوی ترا شفاعت خواهم کرد و ساکت شد پس چون آن مرد یهودی و اقربای او این معجزه ظاهره باهره را مشاهده کردند جمیعاً از برکت آن سر بریده بشرف اسلام مشرف شدند پس چون صبح شد آن لشکریان پس گرفته و با اسیران روانه شام غم فرجام شدند صاحب مناقب از ابن لهیعه روایت کرده است که میگوید که من در طواف خانه کعبه بودم شنیدم که مردی میگفت که ای پروردگار من بیامرز مرا و حال آنکه میدانم که نخواهی آمرزید مرا پس من با او گفتم که ای بنده خدا از خداوند بترس و چنین کلامی مگو که اگر گناهان تو مثل عدد بارانها و برگهای درختان بوده باشد و استغفار کنی خداوند همه آنها را بیامرزد زیرا که خداوند رب رحیم و آمرزگار است پس چون این کلام را از من شنید جواب داد که ای مرد بیا تا قصه خود را برای تو نقل کنم چون با او نشستم گفت ای مرد بدانکه ما پنجاه نفر بودیم که در راه شام محافظت سر مظلوم کربلا علیه السلام بودیم و در شبها در منازل سر آن بزرگوار را در صندوقی میگذاشتیم و در اطراف آن مشغول آشامیدن شراب بودیم و در یکی از شبها رفیقان من آنقدر خوردند که همه مست و بیهوش شدند و من در آن شب شراب نخوردم پس چون ظلمت شب عالم را فرا گرفت صدای رعد و برق شدیدی شد و در حدیث دیگر است که ابر سفید نورانی از آسمان بزمین آمد و در نزد آن خیمه که با ما بود قرار گرفت و خلق بسیاری در اطراف آن خیمه احاطه کردند و موافق حدیث اول است که ناگاه درهای آسمان گشوده شد و دیدم که حضرت آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و در روایت دیگر موسی و عیسی علیهم السلام ظاهر شدند پس ناگاه ابری دیگر پیدا شد و از آن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ظاهر گردید و در خدمت آنجناب بود جبرئیل و میکائیل و ملک الموت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد صندوق گریستن و از شدت گریه آنجناب جمیع انبیا و ملائکه بگریه درآمدند و در حدیث دیگر است که شنیدم صدای عربی چندکه هرگز مثل آن نشنیده بودم و منادی ندا میکرد که اینست محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس صدای آنها بصیحه آسمان و بر هم خوردن اسلحه بلند شد که همراه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبین و روحانیین بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زبان بشکوه بسوی ملائکه و انبیا علیهم السلام گشود وَقَالَ قَتَلُوا وَلَدِي وَقُرَّةَ عَيْنِي یعنی ای ملائکه و ای انبیا مشاهده کنید که امت من چگونه کشته اند فرزند مرا و قرة العین مرا پس جبرئیل امین نزدیک صندوق رفته آن سر بریده پر خون را از صندوق بیرون آورد و بوسید و بر سینه خود گرفت پس آن سر

از انبیاء آنسر را کرفت و بوسید و بر سینه گرفت و در تمام آن احوال رسول خدا میگریست و انبیاء آنجناب را تعزیه میگفتند و تسلیه میدادند پس جبرئیل
عرض کرد که یا محمد بدرستیکه الله تعالی امر فرموده است بمن که مطیع و فرمانبردار امر جناب تو باشم پس اگر امر میفرمائی زمین را با ینجماعت که موکل بر این
سر مبارک اند زلزله کنم و ایشان را سرنگون سازم چنانکه با قوم لوط کردم آنحضرت فرمود که نه ای جبرئیل بدرستیکه مرا با ایشان مخاصمهٔ هست در روز
قیامت در میانهٔ دو دست قدرت پروردگار پس انبیاء و ملائکه شروع کردند بصلوات فرستادن بر آنحضرت پس عزرائیل موافق روایتی دیگر
از ملائکه موافق روایت دیگر حاضر شدند و عرض کردند که یا رسول الله ما از جانب خداوند تبارک و تعالی مامور شده ایم بقتل این پنجاه نفر آنحضرت
فرمود که بهرچه مأمور شده اید چنان کنید پس ایشان حربهای بر آنجماعت میزدند و تمام را هلاک میکردانیدند پس یکی از ایشان قصد من کرد که حربه
بر من بزند من عرض کردم که الامان الامان یا رسول الله و آله یا رسول الله که من شما یعنی قتل فرزند تو نکرده ام بلکه راضی نبوده ام
نیز نبوده ام آنحضرت در جواب فرمود که وای بر تو در کربلا حاضر بوده و در قتلگاه نظاره میکردی که با فرزند من چه سلوک کردند من عرض کردم
کبلی پس فرمود که ای ملک الموت روح این را قبض مکن که خودش هلاک خواهد شد فقال اذهب فلا غفر الله لک یعنی ای ملعون برو هرگز خدا
نیامرزد پس آن ملعون گفت که چون صبح شد ملاحظه کردم دیدم که اصحاب من همه هلاک شده اند و خاکستر گردیده اند پس یک بد نیمو ضع ام
بجهت آنچه از گناهان خود توبه کنم و در حدیث وارد شده است که چون اسیران را بنزدیک شام رسانیدند ندای هاتفی را شنیدند که این اشعار
میخواند و کسی را نمیدیدند رأس ابن بنت محمد ووصیه یا للرجال علی قناة یرفع یعنی کجایند مردان کارزار که بفریاد
استغاثهٔ من رسند که سر پسر دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او علیه السلم بر بالای نیزه کرده شده است والمسلمون بمنظر وبمسمع
لا جازع منهم ولا متوجع آه آه مسلمانان همه می بینند و مشاهده میکنند و نه کسی از ایشان جزع میکند و نه کسی ناله و گریه میکند
کحلت بمنظرک العیون عمایة واصم رزئک کل اذن تسمع یعنی کور شد هر چشمی که سر مقدس جناب ترا بر سر نیزه دید و کر گردانید
مصیبت تو هر گوشیرا که شنید ما روضة الا تمنت انها لک تربة ولخط قبرک مضجع نماند هیچ زمینی مگر آنکه آرزو کرد که قبر و تربت
بوده باشد از برای جناب تو تا محفوظ شود به پهلوی او منعوا از لال الماء آل محمد وغدت ذئاب البریة تکرع منع کردند
این نقیا آب زلال را از آل محمد علیهم السلم و حال آنکه در هر صبح گرکهای درندهٔ بیابان از آن آب میخورند عین علا ما اهل فیه تعزز
وید تصافح فی البریة تقطع چشمیکه در این مصیبت از خوشحالی سرمه کند آب آورد تا کور شود و دستی که از روی سرور در این بلیه مصافحه
کند بریده و قطع شود آه واهصیبتاه وا حزناه از کیفیت ورود اهلبیت بر شهر شام بدانکه در بحار از صاحب مناقب روایت کرده
که سهل بن سعد میگوید که در سالی روانهٔ بیت المقدس بودم وارد شهر شام شدم دیدم که نهرهای آب جاریست و درختهای آن
سبز و خرم است و بر اطراف پرده ها و حجابهای دیباج آویخته اند اهل آن در کمال فرح و شادی و سرور اند و زنان ایشان
مشغول لهو و لعب اند و دف و طبل مینوازند من با خود گفتم که مگر اهل شام را عیدی است که در نزد ما معروف نیست پس دیدم که جماعتی
در گوشهٔ نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند نزد ایشان رفتم و گفتم که ای قوم مگر از برای شما در شام عیدی است که در نزد ما معروف
نیست ایشان گفتند که ای شیخ می بینیم ترا که درین شهر غریبی گفتم که من سهل بن سعدم و از صحابهٔ جناب محمدم ایشان گفتند که ای سهل
چه بسیار عجبست که از آسمان خون نمیبارد و زمین با اهلش منخسف نمیشود گفتم چرا قالوا هذا رأس الحسین عترة محمد صلی الله علیه و آله یهدی
من ارض العراق گفتند ای شیخ اینک سر مقدس حضرت امام حسین علیه السلم عترت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که از زمین
عراق از برای یزید بهدیه میآورند و اهل شام عیش و شادی میکنند چنانچه می بینی فقلت واعجباه یهدی رأس الحسین علیه السلم
والناس یفرحون پس گفتم که واعجباه سر مقدس حضرت امام حسین علیه السلم را بهدیه میآورند و مردم اظهار فرح و شادی میکنند



پس سؤال کردم که از کدام دروازه وارد میشوند گفتند که از دروازه ساعات پس من روانهٔ جانب دروازه ساعات شدم که ناگاه دیدم
که رایات کفر و ضلالت از عقب یکدیگر میآیند و مقدم بر همه ایشان آه آه سواری میآمد که بر بالای علم او سری بود که اشبه الناس
وجها برسول الله صلی الله علیه و آله آه واحزناه که آنسر شبیه ترین خلایق بود برسول الله آه واهصیبتاه که در عقب آن سر منور سرهای
بسیار دیدم که بر سر نیزه ها بود آه آه که بعد از آنها زنانی چند را دیدم که بر شترهای بیجهاز سوار شده بودند پس من نزدیک اولی آنها
رفتم و عرض کردم که یا جاریة من انت یعنی ای دختر تو کیستی جواب داد که انا سکینة بنت الحسین پس من
عرض کردم که ای دختر آیا ترا حاجتی هست بسوی من ای سکینه من سهل بن سعدم و از جملهٔ اخلاص جدت هستم که بخدمت جدت رسول خدا
رسیده ام و ادراک فیض صحبت آنجناب نموده ام پس سکینه فرمود که ای سهل حاجت من آنست که باین نیزه دار بگو سر پدر بزرگوار مرا
بر نیزه دارد بگو که این سر را از پیش روی ما ببرد حتی تشتغل الناس بالنظر الیه ولا ینظروا الی حرم رسول الله تا آنکه مردم مشغول شوند
بنظر کردن بآن و نظر نکنند بسوی حرم رسول الله سهل میگوید که نزد آن نیزه دار رفتم و گفتم که میشود که از من چهار صد درهم
بگیری و این سر را پیش ببری تا مردم مشغول بدیدن آن شوند گفت بلی و سر را پیش برد من آنچه را که وعده کرده بودم بآن دادم
ولیکن سید بن طاوس روایت کرده است که چون اسیران نزدیک دروازهٔ شام رسیدند جناب ام کلثوم خاتون
دلخون شمر شریر را طلبید و فرمود که ای شمر مرا بتو حاجتی است آن شقی عرض کرد که حاجت کدام است فقالت اذا دخلت بنا البلد
فاحملنا فی درب قلیل النظارة یعنی ای شمر هرگاه وقتیکه ما را داخل شهر میکنی از راهی داخل کن که نظر کننده کمتر باشند و نیزه داران را بگو که سرها را
از میانهٔ محملها بیرون برند و ما را از راه دیگر برند فقد خزینا من کثرة النظر الینا ونحن فی هذه الحال مؤلف گوید که شیعیان
دانسته کنند که چگونه میشود که دلهای ما کباب و دیده های ما پر آب نشود که دختران که در خانهٔ سید انبیا و سید اوصیا و سیدهٔ زنان
در حجابهای عصمت و طهارت پرورده شده باشند از دست اشرار بحالی شوند که از دشمنی مثل شمر جفا بطریقه التماس چنین خواهش
کنند و بفرمایند که ای شمر ما با این پریشانی احوال و بی ادبی در میانهٔ اینهمه نامحرمان خوار و ذلیل شده ایم بگو که سرها را از طرفیکه نظاره کننده
بسیار اند ببرند و ما را از راهی که جمعیت کمتر هست ببرند آه آه که ای کاش که شمر حاجت ایشان را بر آورده بود روی ان اللعین
امر فی جواب سؤالها ان تجعل الرؤس علی الرماح فی اوساط المحامل بغیا منه وکفرا وسلک بهم من النظارة علی تلک الصفة حتی
اتی بهم باب دمشق آه واهصیبتاه که در حدیث وارد شده است که آن ملعون از شدت سرکشی و کفر یکه داشت در جواب سؤال ام
کلثوم خاتون امر کرد تا سرها را بر سر نیزه ها کردند و در میانهٔ محملها جا دادند و از راهی که نظاره کنندگان بیشتر بودند سرها و محملها
بیصاحب را با هم بردند آه آه واسوأتاه چگونه میشود که اشک خونین بر صورتهای موقنین و اخیار بی اختیار جاری نشود که
روی فی البحار انهم ادخلوا النساء والسبایا بالنهار مکشوفات الوجوه الله الله از غم هلاک کننده و مصیبت بزرگ و آن اینست که در
کتاب بحار روایت کرده است که لشکریان بی ایمان در روز داخل شدن در شام غم فرجام زنان و اسیران را در روز روشن با رو
گشاده داخل شهر کردند فقال اهل الشام ما رأینا سبایا احسن من هؤلاء الله الله و واهصیبتاه که اهل شام کار بشعار گفته
که ما هرگز اسیران باین نیکو روئی ندیده ایم پس یکی سؤال کرد که شما اسیران کیستید فقالت سکینة ابنة الحسین علیه السلم نحن سبایا آل
محمد صلی الله علیه و آله پس سکینه خاتون دلخون بخت واژگون در جواب فرمود که ما اسیران آل محمدیم مؤلف دلکباب سید دار
آفت که مراد از زنان کشوده روی دختران کوچک بوده باشند نه همه زنان حتی جوانان و کاملان والله العالم ای شیعیان دنیا که گمان
دارد که کیفیت دخول اسیران را بدروازهٔ شام میتوان شنید و ناله از قلب بر نکشید زیرا که در احادیث متعدده است که زنان را

بطریقیکه شنیدید با جناب سید الساجدین بیمار علیه السلام که بر شتر برهنه لنگ سوار کرده بودند نزدیک دروازه ساعات آوردند
فَوَقَفُوا هُنَاكَ ثَلٰثَ سَاعَاتٍ يَطْلُبُونَ الْاِذْنَ مِنْ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللّٰهُ اف بر بی‌اعتباری دنیا و لعنت بر اهل دنیا که اسیران گرسنه حیران
و تشنه سرگردان را نگذاشتند که داخل شهر شام محنت انجام کنند آه آه که تا سه ساعت ایشان را در میانه هجوم عام از برای خبر آمدن یزید لعین
نگاه داشتند تا از او اذن بگیرند که اگر آن ملعون اذن دهد ایشان را داخل شهر کنند و الا فلا پس چون آن شقی اذن داد ایشان را داخل شهر کردند
فَوَقَفُوا عَلٰى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبَايَا پس ایشان را بردند تا در خانه خدا و ندکه مسجد جامع بود و جای دادند در مکانیکه
اسیران را جا میدادند وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ

## مجلس هفتاد و یکم در بردن سرها و اسیران بخانه یزید پلید و اذیتهائیکه بآنها رسانیدند

اَلسَّلَامُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلٰى سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَعَلٰى اَهْلِهِ الْمُبْتَلٰى بِاَيْدِي اَهْلِ الزِّنَاءِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَبَعْدُ سُبْحَانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ
سُبْحَانَ مَنْ تَكَرَّمَ بِالصَّمَدَانِيَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ وَعَظُمَ سُلْطَانُهُ فَاَسْئَلُهُ اَنْ يُصَلِّيَ بِلِسَانِ الْمَعْبُودِيَّةِ عَلٰى مَنْ اَبْدَعَ طِينَتَهُ بِحَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَلِذَا لَمْ يَغْفُلْ عَنْهُ سُبْحَانَهُ
اَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَلَحْظَةٍ سَيِّدِ الْخَلِيقَةِ وَالْبَرِيَّةِ مُحَمَّدٍ شَفِيعِ اَهْلِ الْمَحَبَّةِ وَالْوِلَايَةِ عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهِ فِي كُلِّ لَمْحَةٍ اَلْفُ الثَّنَاءِ وَالسَّلَامِ وَالتَّحِيَّةِ وَلَا سِيَّمَا
عَلٰى ثَالِثِ الْاَئِمَّةِ وَالْمُكَرَّمِ بِالشَّهَادَةِ وَبِشَفَاعَةِ الرَّعِيَّةِ فَاُلْقِيَ جَسَدُهُ الْمَجْرُوحُ فِي الْبَادِيَةِ وَرُفِعَ رَأْسُهُ مَعَ رُؤُسِ الْاَحِبَّةِ عَلٰى قَنَاتِ الْقُرُومِ اَهْلِ الْعَالِي
آهِ آهِ قَدْ دَارَتْ مَعَ نِسْوَتِهِ الْحَائِرَةِ فِي الصَّحَارِي وَالْبَرَارِي وَالْبَادِيَةِ آهِ آهِ وَفِي الْبَسَاتِينِ وَاَسْوَاقِ الْكُوفَةِ ثُمَّ آهِ وَحُزْنَاهُ تُهَادِي اِلٰى
بِلَادِ الشَّقَاوَةِ وَقَامَتْ فِي مَحَافِلِ الْفَجَرَةِ فَاذَتْهُمُ الْفِرْقَةُ السَّفَلَةُ بِصُنُوفِ الْاَذٰى وَالْاِهَانَةِ اَعْنِي سَيِّدِي وَمَوْلَايَ الْحُسَيْنَ الْمَظْلُومَ شَفِيعَ الْاُمَّةِ
وَمُحِبِّ الْاَحِبَّةِ الَّذِينَ خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِهِ وَعُجِنُوا بِمَاءِ وِلَايَتِهِ وَيَكُونُونَ لِرِزِيَّتِهِ وَاِنْ شَاءَ اللّٰهُ يُحْشَرُونَ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ كَمَا يُحْشَرُ اَعْدَاؤُهُ فِي سَخَطِ اللّٰهِ وَنِقْمَتِهِ وَلَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ای دوستان و ای کامل عیاران اول این حدیث نور ایمان را بشنوید تا فی الجمله غبار بیخودی از امام خود شوید بعد از
آن از روی شوق و معرفت و محبت گریهای زار و ناله‌های بی‌اختیار کنید پس بدانید که جناب صادق آل محمد علیهم السلام فرموده است که
رَحِمَ اللّٰهُ شِيعَتَنَا اُوذُوا فِينَا وَلَمْ نُؤْذَ فِيهِمْ یعنی خداوند رحمت فرماید شیعیان ما را که در راه ما اذیت افتادند و ما بخاطر ایشان اذیت نکشیده‌ایم
شِيعَتُنَا مِنَّا وَقَدْ خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا یعنی خداوندا شیعیان ما از ما میباشند و بتحقیق که خلق شده‌اند از فاضل طینت ما مؤلف گوید یعنی
از نور طینت اهلبیت علیهم السلام نه از فاضل اصل آن زیرا که کسی را در اصل حقیقت طینت ایشان شرکت نیست وَعُجِنُوا بِمَاءِ وِلَايَتِنَا رَضُوا
بِنَا اَئِمَّةً وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً و سرشته شده است طینت شیعیان ما بآب ولایت ما ایشان راضی شده‌اند بامامت ما از برای خود و ما راضی
شده‌ایم بشیعه بودن ایشان از برای ما يُصِيبُهُمْ مُصَابُنَا وَتُبْكِيهِمْ اَوْصَابُنَا با ایشان میرسد مصائب ما و ناله و گریه در میآورد دردهای ایشان را
ناخوشیهای ما وَيُحْزِنُهُمْ حُزْنُنَا وَيَسُرُّهُمْ سُرُورُنَا محزون میکرداند ایشان را حزن ما و مسرور میگرداند ایشان را سرور و خوشحالی ما
وَنَحْنُ اَيْضًا نَتَاَلَّمُ لِتَاَلُّمِهِمْ وَنَطَّلِعُ عَلٰى اَحْوَالِهِمْ و ما اهلبیت نیز متالم میشویم در الم ایشان و مطلع میشویم بر احوال ایشان فَهُمْ
مَعَنَا لَا يُفَارِقُونَا وَنَحْنُ لَا نُفَارِقُهُمْ پس ایشان با ما اهلبیت‌اند و از ما مفارقت نمیکنند و ما نیز با ایشانیم و از ایشان جدا نمیشویم لِاَنَّ مَرْجِعَ
الْعَبْدِ اِلٰى سَيِّدِهِ وَمُعَوَّلَهُ عَلٰى مَوْلَاهُ از جهت آنکه بازگشت بنده بسوی آقای اوست و محل اعتماد و تکیه گاه او مولای اوست فَهُمْ يَهْجُرُونَ مَنْ
عَادَانَا وَيَجْهَرُونَ بِمَدْحِ مَنْ وَالَانَا وَيُبَاعِدُونَ مَنْ نَاوَانَا ایشان دوری میکنند از هر کس که دشمن ماست و آشکارا مدح میکنند هر که دوست
ماست و دوری میکنند از هر کس که دشمن ماست اَللّٰهُمَّ اَحْيِ شِيعَتَنَا فِي دَوْلَتِنَا وَاَبْقِهِمْ فِي مُلْكِنَا وَمَمْلَكَتِنَا الٰهی خداوندا زنده کردان شیعیان
ما را در زمان دولت ما و در حب ما و باقی دار ایشان را در ملک ما و مملکت ما اَللّٰهُمَّ اِنَّ شِيعَتَنَا مُضَافِينَ اِلَيْنَا الٰهی خداوندا بدرستیکه شیعیان ما

نسبت



نسبت دارند بما و متعلق اند بما فَمَنْ ذَكَرَ مُصَابَنَا وَبَكٰى لِاَجْلِنَا اسْتَحْيَى اللّٰهُ اَنْ يُعَذِّبَهُ بِالنَّارِ پس هر کس یاد آورد مصائب ما را و گریه کند
بجهة خاطر ما حیا میکند خداوند از اینکه عذاب کند او را بآتش غضب خود مؤلف بیسر و پا گوید که اگر جناب اقدس متعال از الطاف کامله خود
ما را از فاضل طینت طیبه آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین خلق فرماید و اهل عصمت علیهم السلام راضی شوند بشیعه بودن ما عاصیان و خداوند مهربان
فرماید که ما گناه کاران بیحیا را که از جناب او حیا نکرده‌ایم گناه کرده‌ایم بسبب گریستن در مصائب ایشان عذاب فرماید چگونه خواهد شد که ما
در وقت شنیدن مصائب ایشان ناله و نوحه نکنیم خصوصا در مصائبیکه در شام محنت انجام بر ایشان واقع شده و دوستان از برای ما نقل کرده‌اند
همین حدیث جگر شکاف بس است که در کتاب مصائب المعصومین از حضرت صادق روایت کرده‌ام که آنجناب از پدر بزرگوار خود حضرت باقر
روایت کرده است که از پدر مظلوم خود جناب سید الساجدین علیه السلام سؤال کردم که شما را چگونه داخل شام کردند و نزد یزید پلید بردند
قَالَ حَمَلُونِي عَلٰى بَعِيرٍ يَظْلَعُ بِغَيْرِ وِطَاءٍ یعنی فرمود که سوار کرده بودند مرا بر شتری برهنه که میلنگید و سر پدر مظلوم شهیدم حسین علیه السلام
در پیش روی من بر سر نیزه بود
شهنشهی که بفرق یزید افسر زد ٭ بفرق نیزه و سر آن شهید میلرزد
شهیکه جلوه کند بر سنان چو مهر بر عرش ٭ شعاع مهر و مه و نور شمع و اختر ازوست
همین نه شور بحیتی فکنده خنجر شمر ٭ فروغ فلک و تور هفت کشور ازوست
همین جهان نه پر از شور و نیوا باشد ٭ که شور ناله و غوغای روز محشر ازوست
من و تراچه سزا از قضای حق انشمر ٭ حسین از و سر از و تیغ از و خنجر ازوست
وَنِسْوَتُنَا خَلْفِي عَلٰى بِغَالٍ وَاكُفٍ آه آه و زنان ما در عقب سر من بر قاطرهای معیوب لاغر سوار بودند و ملازمین همه نیزه‌ها بر دست گرفته
در عقب و اطراف ما راه میرفتند وَاِنْ دَمَعَتْ مِنْ اَحَدِنَا عَيْنٌ قُرِعَ رَأْسُهُ بِالرُّمْحِ آه و امصیباه اگر یکی از ما میگریست و اشک از چشمش
بیرون میآمد نیزه و بر سرش میزدند تا داخل شهر شام شدیم پس فریاد زننده فریاد زد و گفت یَا اَهْلَ الشَّامِ هٰؤُلَاءِ سَبَايَا اَهْلِ الْبَيْتِ
خداوندا آن فریاد زننده بی‌ایمان را هرگز از زقوم جهنم خالی نکرداند که سخنی گفت که نتوان بیان کرد و نتوان شنید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و در کتاب بحار روایت کرده است که چون اهلبیت علیهم السلام را داخل شهر شام کردند در نزد مسجد جامع جا دادند
در آنجائیکه اسیران را جای میدادند و در میانه اسیران بود حضرت سید الساجدین پس مرد پیری از اهل شام بخدمت آنحضرت آمد فَقَالَ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَاَهْلَكَكُمْ وَقَطَعَ قَرْنَ الْفِتْنَةِ فَلَمْ يَأْلُ عَنْ شَتْمِهِمْ پس عرض کرد که حمد میکنم خداوند آنچنانی را که بقتل رسانید شما را و هلاک کرد
شما را و قطع کرد شاخ فتنه را و باقی نگذاشت هیچ ناسزائی را مگر آنکه هر چه خواست بآن حضرت ادبی کرد و در همان کتاب در حدیث دیگر است که گفت
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَاَهْلَكَكُمْ وَاَرَاحَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَاَمْكَنَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ یعنی حمد میکنم خداوند آنچنانی را که کشت شما را و هلاک کرد
شما را و براحت انداخت شهرها را از دست مردان شما و مسلط کردانید یزید را بر شما و چونکه کلام آنمرد بآخر رسید بیمار کربلا فرمود که ای مرد من
صبر کردم و گوش بسخنان تو دادم و تو از عداوت و خشم خود هر چه خواستی ظاهر کردانیدی و هر چه خواستی گفتی آیا میشود که تو هم
صبر کنی و گوش بسخنان من دهی چنانکه من گوش دادم آنمرد گفت که ای بیمار تو هم بگو تا بشنوم که چه میخواهی بگوئی آنحضرت فرمود که آیا
کلام خداوند عز و جل را خوانده عرض کرد که بلی فرمود که آیا این آیه را خوانده که فرموده است قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى
یعنی یا محمد صلی الله علیه و آله بامت خود بفرما که سؤال نمیکنم از شما زحمت رسالت را اجری مگر دوستی ذوی القربی را آنمرد عرض کرد که بلی
آنحضرت فرمود که مائیم ذوی القربی پیغمبر شما باز آنجناب فرمود که ای مرد آیا این آیه را خوانده که خداوند میفرماید که وَآتِ ذَا
الْقُرْبٰى حَقَّهُ یعنی عطا کن ذوی القربی را حق او را آنمرد عرض کرد که بلی آنحضرت فرمود که مراد از او مائیم پس آنحضرت فرمود که آیا
این آیه را خوانده که میفرماید وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبٰى یعنی هر چه منفعت حاصل شود از برای شما
از چیزی پس بدرستیکه از برای خداوندست خمس آن و از برای رسول اوست و از برای ذوی القربی آنمرد عرض کرد که بلی آن بزرگوار فرمود

که جماعت ماییم پس آنحضرت فرمود که ایمرد آیا این آیهٔ شریفه را خوانده که خداوند میفرماید إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی نیست و جز این نیست که اراده کرده است خدای تعالی که ببرد از شما اهلبیت هر خباثت و عیبی را و پاک کرداند شما را پاک
کردنی نیکو آنمرد عرض کرد که بلی آنحضرت فرمود که مراد از این آیهٔ شریفه ماییم پس چون آنمرد شامی این آیات شریفه را شنید زنگ جهل
و عداوت از قلب او برطرف شد و از سرزنشهای ناشایستهٔ خود پشیمان کردید پس دست خود را بجانب آسمان بلند کرده و سه دفعه عرض کرد که
اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ یعنی ای خداوند من توبه و بازگشت کرده ام بسوی جناب تو از عمل زشت خود اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ
صلی الله علیه وآله وَمِنْ قَتَلَةِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام یعنی ای خداوند من بدرستیکه من بیزاری میجویم بسوی جناب تو از دشمنی آل محمد صلی الله علیه وآله
و از کشندکان آل محمد علیهم السلام بتحقیق که من قرآن خوانده ام لکن تا امروز این آیات را نفهمیده بودم و در حدیث دیگر است
که آنمرد سعادتمند عرض کرد که یا ابن رسول الله اگر از من بی ادبیهائی که نسبت بجناب شما کرده ام توبه کنم آیا توبهٔ من قبول خواهد شد
آنحضرت فرمود که بلی إِنْ تُبْتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَنْتَ مَعَنَا بفدای آنحضرت شوم که عجب بشارتی باو داده فرمود که بلی ای مرد اگر
توبه کنی خداوند توبهٔ ترا قبول خواهد فرمود و تو با ما محشور خواهی کشت پس آنمرد عاقبت بخیر تائب کردید و در حدیث دیگر است که این
خبر بکوش یزید پلید رسید پس امر کرد بقتل آن پیره مرد و او را کشتند رحمت خداوند بر او و لعنت الله بر یزید قاتل آن پیر مؤلف
کوید که بعد از آنکه بر کیفیت ورود اسیران در بدر و مهمان خونجگر بر شام غم فرجام مطلع شدی بدانکه در کیفیت و حالت مطلع شدن یزید
عنید بر ورود اهلبیت شاه شهید علیه السلم بر شام محنت انجام احادیث مختلفه هست در یکحدیث میفرماید که آنملعون اذان نماز شام گفته بود
و خواست که اقامه بگوید تا مشغول نماز شود که او را خبر دادند پس آن بی ایمان تارک الصلوة حقیقی از شدت خوشحالی لحظه نشست و بعد
برخواسته اقامه گفت و نماز کرد و آنچه در حدیث وارد شده است که هرکس در میانه اذان و اقامهٔ نماز شام لحظه بنشیند مثل کسی است که
پس برخیزد و اقامه بگوید و نماز کند ثواب شهیدی که در راه رضای الهی بر خون خود غلطیده باشد از برای او می نویسند شاید که علت آنحدیث این
که در آنوقت بخاطر بیاورد شهادت مظلوم کربلا علیه السلم را آوردن سر مقدس او را با اهل و عیال آنحضرت بشام و خوشحال شدن یزید را
پس از شدت حزن و اندوه می نشیند پس او را ثواب شهید عطا فرمایند و در حدیث دیگر وارد شده است که وقتی آن شقی را خبر دادند
که بر سر پر شرر او دملی بسته بود و دستها و پاهای او را در میانهٔ طشتی در آب گرم گذاشته بودند و پیش روی او طبیبی از برای معالجه
مرض او نشسته بود و در اطراف او جماعتی از بنی امیه لعنهم الله نشسته بودند و از برای او صحبت میداشتند چون چشم خبر آورنده ملعون با آن
ایمان افتاد فریاد زد و گفت أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ بِوُرُودِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ یعنی خداوند چشمهای ترا روشن کرد که آوردند
سر حسین را آنکس کور کرداندی پس یزید پلید چون این صدا را شنید نگاه تندی باو کرد تعجب نمود و بطبیب گفت که زود باش هر معالجه
که میتوانی بکن و حال او چنان منقلب شد که طبیب معالجه را موقوف کرده از نزد او برخاست و دید که از شدت فرح و خوشحالی جمیع خونهائی
او را که میخواست معالجه کند بمعالجه برطرف شده پس آن ملعون نامهٔ ابن زیاد بدنبنیاد را از قاصد گرفت و خواند و چون بر تمام مطالب
نامه مطلع شد چنان انگشتهای خود را بدندان گزید که نزدیک بود که انگشتهای او قطع شود پس گفت که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
و نامه را داد باینها که در اطراف او نشسته بودند خواندند و چون آنجماعت بر مضمون نامه مطلع شدند بیکدیگر میگفتند که این عمل
عملیست که بدست خود بر سر خود آورده اید پس بقدر ساعتی زیاده نگذشته بود که دیدند که علمهای کفر و ضلالت پیدا شده و مصاحب
و علمداران و اطرافیان همه صداهای خود را بگفتن الله اکبر الله اکبر بلند کرده بودند پس هیچکس را ندیدند و صدائی شنیدند که هاتفی این
اشعار را میخواند جَاءُوا بِرَأْسِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ مُتَرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلًا یعنی آوردند سر ترا ای فرزند دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله

در کیفیت مطلع شدن یزید بر ورود اهلبیت

نامهٔ ابن زیاد

در حال



در حالتیکه بخاک و خون مالیده شده است وَيُكَبِّرُونَ إِذْ قُتِلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا و این شعر اشاره بکیفیت دیگر است
کشتن تو و حال آنکه بقتل جناب تو قتل کرده اند تکبیر و تهلیل او را چنانچه در زیارت صاحب الامر عجل الله فرجه منقولست میفرماید که لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ
الْإِسْلَامَ یعنی ای جد بزرگوار و ای شهید بدستیکه اشرار بتحقیق که قتل نمودند بسبب قتل تو اسلام را وَعَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ و معطل
کردانیدند امر نماز را و روزه را وَنَقَضُوا السُّنَنَ وَالْأَحْكَامَ و در هم شکستند سنت رسول را و احکام را وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ
و خراب کردند قاعده های ایمان را وَحَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ و تغییر دادند آیات قرآن را وَهَمْلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ
و بجولان در آمدند در سرکشی و عدوان لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ أَجْلِكَ مَوْتُورًا و بتحقیق که صبح کرد رسول خدا از جهة خاطر تو در
حالتی که کشته که قصاص نماید از خون جناب تو وَعَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَهْجُورًا و برکشت کتاب خداوند عزوجل در حالتیکه متروک بود
یعنی کسی بآن عمل نمینمود وَغُودِرَ الْحَقُّ إِذْ قُهِرْتَ مَقْهُورًا و تنک کرفته شد کار بر حق و اهل حق هرکاه تو کردیدی مغلوب و مقهور
وَفُقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَالتَّهْلِيلُ و برطرف شد ببرطرف شدن تو تکبیر و تهلیل وَالتَّحْرِيمُ وَالتَّحْلِيلُ وَالتَّنْزِيلُ وَالتَّأْوِيلُ و برطرف
شد حرام و حلال و شأن نزول قرآن و تاویل آن وَظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ و ظاهر شد بعد از تو در دین تغییر و تبدیل
وَالْإِلْحَادُ وَالْأَهْوَاءُ وَالْأَضَالِيلُ و ظاهر شد از دین حق برکشتن و بهوای نفس عمل کردن و خلق را کمراه کردن وَالْفِتَنُ
وَالْأَبَاطِيلُ و ظاهر شد فتنها و سخنان باطل و دروغ مؤلف کوید که جمیع آنچه در این زیارت اشاره فرموده بشهادت آن سرکار
در اسلام واقع شد آه آه در حدیث است که پس سرها و اسیران را وارد کردند آه آه و احزناه راوی میکوید که در آنوقت جناب سید سجاد
علیه السلم را دیدم که بیمار و ضعیف و نحیف شده بود و بر شتر برهنه سوار بود و این اشعار را میخواند أُقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقَ كَأَنَّنِي مِنَ
الزَّنْجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِيرُهُ کشیده میشوم بر حال کمال ذلت در شهر شام کویا من غلام زنگی حبشی میباشم که از او غایب شده باشد
مولا و یار کننده او وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ وَشَيْخِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَزِيرُهُ و حال آنکه جدم رسول خدا است در جمیع عوالم
ظاهر و باطن و شیخ من و بزرک من امیر المؤمنین است که وزیر و خلیفه او است فَيَا لَيْتَ لَمْ أَنْظُرْ دِمَشْقَ وَلَمْ يَكُنْ يَزِيدُ يَرَانِي
فِي قُيُودٍ أَسِيرُهُ پس کاش که شهر شام را نمیدیدم آه آه و کاش که نبود یزید که مشاهده کند مرا که در قید و بند اسیر و ذلیل او باشم
آه آه که اهلبیت علیهم السلم را برای این احوال بنزد یزید ملعون میآوردند و چونکه نزدیک در خانهٔ ملعون رسیدند ناکاه مروان حکم لعنه الله
از نزد یزید بیرون آمده در نزد اسیران ایستاد و از روی تکبر و فخر و خوشحالی نگاه باطراف لباسهای خود میکرد و دستان را تحریر خوار میشمرد
که ناکاه برادرش عبد الرحمن بیرون آمد چون نظرش بر سر بریده فرزند پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله افتاد و دید که بر سر نیزه است کریست
و روی بکوفیان و شامیان کرده گفت که آگاه میکردانم شما را پس بتحقیق که محجوب و محروم کردیدید شما از جد او رسول الله صلی الله علیه وآله
که دیگر هرگز با شما در هیچ امری همراهی نخواهم کرد پس روی بآن سر بریده کرده و عرض کرد که یا ابا عبد الله چه قدر ناکوار است بر من آن مصائبیکه
بر جناب تو وارد شده است پس شروع کرد بخواندن این رباعی سُمَيَّةُ أَمْسَى نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصَى وَبِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلٌ یعنی
اسماء که زن زانیه است روزرا شب آورده است در حالتیکه نسل او بسیار و بعدد سنگریزها است و اینک فاطمهٔ طاهره که دختر رسول خدا است و الا
نسل او ضایع کردید و باقی نماند از برای او نسلی إِمَامٌ غَرِيبُ الطَّفِّ أَدْنَى قَرَابَةً لِابْنِ زِيَادٍ وَهُوَ الْعَالِمُ الرَّذْلُ یعنی
امامی و مقتدائی که غریب بود در بیابان کربلا اینک آورده شد نزد ابن زیاد و حال آنکه آن ملعون از همه کس رذل تر و پست تر است
آه آه که اسیران را تا نزدیک خانهٔ یزید آوردند در کتاب بحار روایت کرده است که بیمار کربلا در عرض راه اصلا با احدی متکلم نشد
و چون بدر خانه یزید رسیدند شنیدند که مخضر بن ثعلبه لعنه الله که خداوند هرکز دهان او را از آتش دوزخ جهنم خالی نکرداند صدای بلند

کفت

گفت که هذا الحضر بن ثعلبة ای امیر المؤمنین بالقبر و الشام مؤلف گوید که واله دوستان خالص را تاب نوشتن و گفتن و شنیدن این
کلمات نیست لهذا مرا قدرت بر بیان معنی کلمات آن خبیث نابکار نیست الا انه لا حول و لا قوة الا بالله خداوند بجمیع لعنتهای خود لعنت فرماید آن ملعون را
و کلمات او را ای دوستان دنیا اکنون گوش کنید که جناب سید الساجدین علیه السلام با آنکه از شدت تب و غم و الم در عرض راه با احدی تکلم نکرده بود چون که این کلام
از آن بیحیای بی ایمان استماع نمود تاب نیاورده بی اختیار در جواب او فرمود که ماولدت ام محضر شر و الوم یعنی ای ملعون تولد که از همه فاسق تری و فاجر
و پست تری و در حدیث دیگر است که این جواب را یزید باو داد بهرحال چون یزید مطلع شد که سرها و اسیران را بدر قصر آورده اند قصر خود را بانواع زر
فرش کردانید و خود لباس فاخر پوشیده و تاجی که مکلل بدر و یاقوت بود بر سر گذاشت و بر تخت خود نشست و بزرگان قریش را طلبیده بر اطراف قصر خود بر کرسیها نشانید
پس اول سر آقای جوانان جنت را طلبید پس آن ملعونی که نیزه او سر آن بزرگوار بود آن سر را در طبقه گذاشت و داخل قصر آن بی ایمان گردید و گفت
اوقر رکابی فضة او ذهبا انا قتلت السید المحجبا یعنی پر بار کن شتر سواری مرا از نقره و طلا زیرا که بقتل رسانیده ام آقایی را
که پرورده در حجابهای عزت و جلالت بوده است قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون نسبا آه آه کشتم کسی را که بهتر از همه بود
از جهت مادر و پدر و بهتر و بزرگوارتر بود از همه کس از جهت حسب و نسب پس چون یزید این کلام را از آن ملعون شنید باو گفت که اگر میدانستی که او بهتر از همه
خلقت چرا او را بقتل رسانیدی ای شقی در جواب گفت که بامید جایزه تو یزید در جوابش گفت که ترا جایزه نیست و امر کرد تا گردن آن خبیث را زدند و در حدیث
دیگر است که شمر بر داخل مجلس آن ملعون شد و طلب جایزه نمود و این شعر را خواند املأ رکابی فضة ام ذهبا قتلت خیر الناس اما و ابا
یعنی پر بار کن شتر سواری مرا از نقره و طلا زیرا که بقتل رسانیدم آن کسی را که بهتر بود از همه کس از جهت مادر و پدر راوی میگوید که چون شمر ملعون
این شعر را خواند یزید ملعون نظر غضب آلوده باو کرد و گفت و یلک اذا علمت انه خیر الناس اما و ابا فلم قتلته و جئتنی برأسه یعنی وای بر تو
ای شمر هرگاه میدانستی که او بهتر از همه خلقت از جهت پدر و مادر چرا او را کشتی و سر او را از برای من آوردی پس گفت که ای ملعون از مجلس من بیرون برو که از برای تو
در نزد من جایزه نیست پس آن ملعون بیحیا با نهایت خسران و حسرت و ندامت مانند سگ از مجلس او گریخت و بیرون رفت قد خسر الدنیا
و الآخرة و ذلک هو الخسران المبین پس امر کرد طبقی یا طشتی از طلا آوردند و آن سر مقدس را در میان آن گذاشتند پس بوی عطر از آن سر مطهر
ظاهر شد که بر همه بوهای خوش غالب بود آه آه که از برای اظهار جلال خود و حقارت آن برگزیده خداوند گفت که کیف رأیت یا حسین
یعنی چگونه دیدی امر را ای حسین آه و اویلاه از مصیبت بزرگ که اگر تا قیامت خون از چشمهای عالمیان بجهت آن جاری شود از حق تعزیه داری آن
بر نمی آید انا لله و انا الیه راجعون و اویلاه که اول بی ادبی که کرد این بود که چوب خیزرانی که در دست داشت بدندانهای آن سر مقدس ارواح خالق العالمین له الفداء
بی ادبی کرد و یقول رحمک الله یا حسین لقد کنت حسن الضحک آه و احزناه که در وقت نظاره کردن میگفت که خدا ترا رحمت کند ای حسین
تو چه قدر خوش لب و دندان و شیرین لب و نیکو خنده بوده پس از روی فرح و خوشحالی و فخر این شعر را خواند نفلق هاما من رجال
اعزة و هم کانوا اعق و اظلما یعنی میشکافیم ما فرق سر مردان اعزه و اشراف را و ایشان بودند مستحق زیاده از آنچه با ایشان
بعمل آوردیم و سزاوار بودند که بیشتر از این بر ایشان ظلم کنیم روایت شده است که ابو برزه اسلمی گفت که وای بر تو ای یزید آیا بچوب خود
بی ادبی میکنی با دندان حسین فرزند فاطمه زهرا ای یزید شهادت میدهم که بچشم خود دیدم که حضرت پیغمبر میمکید دندانهای او را و دندانهای
برادرش حسن را و میفرمود که حسن و حسین آقایان همه جوانان اهل بهشت اند بکشد خداوند کشنده شما را و مهیا کرده است از برای او جهنم را
که بد جایی بازگشتی است از برای او پس یزید غضب کرده و امر کرد تا او را از مجلس بیرون کردند و در روایت دیگر وارد شده است که گفت قسم بخدایی که
لا اله الا هو که بچشم خود دیدم رسول خدا مکرر این دو سرور را میبوسید و میفرمود که اللهم انی اودعکهما و صالح المؤمنین یعنی
بار خدایا این دو فرزند امانت منند در نزد مسلمانان پس گفت که ای یزید این نوع سلوک و رفتار میکنی با امانتهای رسول الله پس یزید





در غضب شد و امر کرد تا او را در زندان کردند و نقل شده است که تا زنده بود در زندان بود تا فوت شد و در حدیث است که راس الجالوت
که یکی از علمای یهود بود در آن مجلس حاضر بود چون آن نوع بی ادبی از یزید نسبت بآن سر منور دید گفت ای یزید آیا اذن میدهی که از تو سؤالی
کنم یزید گفت که از هر چه میخواهی سؤال کن پس او گفت که ترا بخدا قسم که راست بگو که صاحب این سر کیست قلما رأیت احسن منه و لا من
مضحکه که روی نیکوتر از این کم دیده ام و خوش خنده تر از او مشاهده نکرده ام آن ملعون در جواب گفت که این سر حسین بن علی است که در زمین عراق
با ما یاغی شده بود امر کردیم تا او را بقتل رسانیدند در اینجا او گفت که گناه او چه بود که متوجب کشتن شده بود یزید لعین گفت که ای بر تو
بدانکه اهل عراق کاغذها باو نوشتند و او را بجانب خود خواندند و میخواستند که او را خلیفه کردانند پس ملازم من ابن زیاد او را کشت و سر او را
بجانب من روانه کرد پس او گفت که ای یزید در میانه من و حضرت داود علیه السلام زیاده از سی نفر و در حدیث دیگر هفتاد نفر فاصله است و یهودیان
مرا تعظیم میکنند و خاک قدمهای مرا از برای تبرک جمع میکنند و پیغمبر شما هنوز دیروز از میانه شما رفته است و امروز شما با پسر دختر او
سخت گرفته اید و ایشان را بقتل رسانیده اید و زنان حرم او را اسیر کرده اید آه و مصیبتاه و همه اولاد او را در بیابانها و صحراها متفرق
کرده اید ای یزید که شما بدترین همه امتها اید یزید پلید چون این سخنان را شنید متغیر گردید و گفت که بس کن و دیگر امثال این سخنان
مگو و الا امر میکنم که ترا بقتل رسانند پس او ساکت شد و در بعضی از کتب اصحاب است که یزید باو گفت که اگر نه این بود که پیغمبر ما فرموده است
که اهل ذمه را امان بخشید و اگر کسی ایشان را اذیت کند من در قیامت با او خصمی خواهم کرد هر آینه امر میکردم بقتل تو آن یهودی گفت که ای
یزید احمق پیغمبر بجهت اهل ذمه با امت خود مخاصمه کند نمیدانم برای قتل فرزند خود چه خواهد کرد ای یزید وای بر تو در آن روزی که جدش با این
با تو مخاصمه کند و مادرش دادخواه شود و پدرش گریبانگیر تو گردد ای یزید من بفدای پیغمبری شوم که در حق پسر او اینچنین وحشی گری کرده
پس چون یزید این کلام را شنید خشمناک گردید و امر کرد بجلادان که سر او را از بدن جدا کنند یهودی گفت که ای یزید من هیچ بهتر از فرزند
رسول خدا نیستم که تو او را بخواری شهید کردی ای کاش که من هم در راه او شهید شوم تا در فردای قیامت در زمره شهدای رکاب او محشور گردم
پس از جای جست و آن سر بریده را برداشت و بر سینه گذاشت و گفت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس عرض کرد
که ای آقای همه شهیدان مرا فردای قیامت در میانه شهدای خود طلب فرما پس جلادان آن تازه مسلمان را بدرجه رفیعه شهادت
رسانیدند انا لله و انا الیه راجعون رضا بقضائه و تسلیما لامره

## مجلس هفتاد و دوم در دخول سر آن حضرت بر یزید و خواهش دو ملعون سکینه و فاطمه الصغری

السلام علی من بکی علی الذریة الطاهرة التی طمع اهل اللعنة فیهن الخدمة و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله المعبود بکل لسان
و المسجود الذی سجده الثقلان بل عبده کل شیء ببنان السر و العیان اللهم صل و سلم علی من لم یعرفک و لم یعبدک بمثله احد من الاولین
و الآخرین و لم یقدر علی حمل ذرة من علمه و عمله احد من السابقین و اللاحقین لان کل ما عندهم بالاضافة الی ما عنده لیس الا کذرة
من اشعة نیر السموات و الارضین محمد معدن جمیع فیوضات ما فی التدوین و التکوین و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین خصوصا علی
سید المظلومین المقهورین المقتولین ابی عبد الله الحسین الذبیح العطشان و علی ابنه سید العابدین زین الساجدین آه آه الاسیر بایدی
الناقضین المغلول بسلاسل المعاندین المربوط مع نسوته بحبل المخالفین الذی من علیه راس الملحدین بحبل الغل من رقبته بیده لابیه الملازم من
مع انه روحی له الفداء مالک رقاب العالمین بحکم من برء الآدمیین من الماء و الطین اعنی سیدی و مولای علی بن الحسین سید الساجدین
الخاشعین الباکین علیه و علی الاسراء معه و الباکین علیه الالاف الثناء و التحیة فی کل آن و حین و علی اعدائه و ظالمیه خصوصا علی یزید اللعین علیه اللعنة

اللَّغِبَةِ اَبَدَ الْآبِدِينَ   بدانکه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی از طاوس یمانی روایت کرده است که در مکه معظمه گذشتم بر حجر الاسود پس دیدم
که شخصی در رکوع و سجود است چون نیک نظر کردم دیدم که جناب علی بن الحسین علیه السلام است پس در قلب خود گفتم که این بزرگوار از صالحین
و عابدین اهل بیت نبوت و رسالت است و آله که خوب غنیمتی است که بروم در نزدیک او مکانی اختیار کنم تا از دعای آنجناب تعلیم گیرم و منتفع گردم
پس متوجه شدم تا از نماز فارغ شد پس دیدم که هر دو کف دست مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرده با پروردگار خود مناجات کرد که یعنی که ای
آن اینست که سیدی سیدی اینست دو دست من که مملو از گناه است و بسوی جناب تو بلند کرده ام و چشمهای خود را بجانب تو با امید کشیده ام و ای
از برای کسی که ترا بخواند از روی ذلت و پشیمانی است که تو او را جواب دهی از راه کرم و تفضل ای سید و مولای من مرا از اهل شقاوت خلق کرده ای
تا طول دهم گریه خود را یا از اهل سعادت فرموده تا بشارت دهم امید آخر خود را یا از برای گرزهای آتش خلق فرموده اعضای مرا یا از
برای شاخه‌های امید من چرکهای جهنم آفریده معاذ حکم مرا ای سید و آقای من اگر قدرت داشت بنده که از قبضه قدرت مولای خود بگریزد
هر آینه من اول از آنها بودم که از جناب تو میگریختم لکن میدانم که از قبضه قدرت تو نتوانم فرار کنم ای سید و مولای من اگر عذاب
کردن من باعث زیادتی ملک و سلطنت و پادشاهی تو میشد از تو سؤال میکردم صبر بر آنرا لکن من میدانم که زیاد نمیکند در ملک تو طاعت
مطیعین و کم نمیکند از آن معصیت عاصیین ای سید من چه رتبه دارم من و چه قدر مقام دارد خواهش من ببخشای بمن بفضل خود
و بپوشان مرا بستاریت خود و عفو فرما از سرزنش بر من بکرم و جود خود ای خداوند من و سید من رحم فرما بر من در آن وقتیکه در
رختخواب خود افتاده باشم و قدرت بر حرکت نداشته باشم و دوستان من مرا حرکت دهند از جانبی بجانبی دیگر و رحم فرما
بر من در آن وقتیکه مرا بر جای غسل دادن خوابانیده باشند تا نیکان از همسایهای من و رحم فرما بر من آنوقتیکه نعش من در تابوت
باشد گرفته باشند اطراف آنرا اقربای من و رحم فرما در قبر تاریک ظلمانی بر وحشت من و غربت من و تنهائی من طاوس یمانی میگوید
که از شدت ناله و گریه آن بزرگوار من هم بگریه درآمدم بحدیکه نتوانستم خود را ضبط نمایم پس صدای من بگریه بلند شد پس آن بزرگوار
روی مبارک خود را بجانب من گردانید و فرمود که ای طاوس یمانی چه چیز ترا چنین بگریه درآورد آیا نیست این طور بندگی کردن از
گناهکاران طاوس میگوید که من عرض کردم که ای حبیب من لازم است بر خداوند اینکه رد نفرماید ترا و حال آنکه جد تو محمد صلی الله علیه و آله
است طاوس میگوید که در حین آنکه با آن بزرگوار در صحبت بودم دیدم که جمعی از اصحاب آنحضرت پیدا شدند آنجناب روی مبارک را بجانب
ایشان کرده فرمود که ای گروه اصحاب من وصیت میکنم شما را بآخرت و وصیت نمیکنم شما را بدنیا و می بینم شما را که بدنیا چنگ زده اید و
خود را بآن بسته اید و بآن متمسک شده اید ای گروه اصحاب من بدرستیکه دنیا خانه فناست و آخرت خانه بقا پس بگیرید از فنا خود
بقای خود را و پاره کنید پرده خود را در نزد خداوندیکه مخفی نیست بر او اسرار شما و بیرون برید قلبهای خود را از دنیا پیش از آنکه بیرون برده
شود بدنهای شما از آن و در کتاب مناقب از اصمعی روایت شده است که میگوید در سالی رفته بودم بزیارت بیت الله و قبر رسول الله صلی الله علیه و آله
شدم پس در شب ماهتابی مشغول طواف بودم که صدای حزینی شنیدم پس از عقب آن صدا رفتم دیدم که جوان نیکو روئی پاکیزه شمائلی
که در سیمای او آثار خیر ظاهر بود و بر سر او دو گیسوی مشکین رنگ بود و پرده کعبه چسبیده است و میگوید که یا سیدی و مولای نامت العیون
و غارت النجوم و انت ملک حی قیوم   یعنی ای سید و مولای من همه چشمها بخواب رفته است و همه ستارهای غروب کرده است و تو
پادشاه حی قیومی و بتحقیق که پادشاهان همه درهای خود را بسته و پاسبانان خود را در اطراف نشانیده اند   و انت یا مولای
بابک مفتوح للسائلین   و تو ای مولای من در رحمت خود را گشوده از برای سؤال کنندگان و من بدرگاه تو آمده ام از برای
آنکه نظر رحمت فرمائی بسوی من یا ارحم الراحمین   پس شروع فرمود بمناجات کردن باین اشعار   یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم



یا کاشف الضر و البلوی مع السقم   یعنی ای خداوندیکه جواب میدهی دعای مضطرین را در تاریکی ای برطرف کننده ناخوشی و محنت و
بیماری   قد نام وفدک حول البیت قاطبة   وانت وحدک یا قیوم لم تنم   و بتحقیق که بخواب رفته اند همه واردشدگان
در اطراف خانه کعبه و تو تنهائی خداوند قیومی و بخواب نرفته   ادعوک رب دعاء قد امرت به   فارحم بکائی بحق البیت و الحرم
میخوانم ترا ای پروردگار من مثل شخص محزونی که بالتماس بخواند ترا پس رحم فرما بر گریه من بحق این خانه و این حرم   هب لی
بجودک فضل العفو عن جرمی   یا من اشار الیه الخلق فی الحرم   ببخش از برای من بجود خود چه جای آنکه درگذری از جرم من ای
خداوندیکه اشاره میکنند خلق در حرم   ان کان عفوک لا یرجوه ذو سرف   فمن یجود علی العاصین بالنعم   اگر بوده
باشد عفو تو بطوریکه امید نداشته باشد در آن آنکه در گناه زیاده روی کرده است پس کیست که جود کند بر عاصیان بنعمتها پس
آن بزرگوار سر مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرده و عرض کرد که ای خداوند من و مولای من طاعت کرده ام ترا منت تو راست از برای
حمد و ثنا و حجت بر من و نافرمانی کرده ام بجهل خود پس مر تراست حجت بر من پس باظهار منت تو بر من و باثبات حجت تو سؤال میکنم ای
مولای من اینکه بیامرزی مرا و رحم فرمائی بر من و عفو فرمائی جمیع گناهان مرا و محروم نگردانی مرا از دیدن جدم رسول الله صلی الله علیه
در دار کرامت تو پس شروع کرد بخواندن این اشعار   اتیت الیک رب العالمینا   و جلت الخلائق اجمعینا   یعنی
آمدم بدرگاه تو ای پروردگار عالمیان و حال آنکه همه خلایق از جناب تو در خوف و بیمند   و جئت الیک قصدا یا الهی   و انت
السؤل و الملجی اجمعینا   عمداً رو بجناب تو آورده ام ای خداوند من و توئی سؤال و آرزوی من و توئی پناه محکم من   نجوت
بباب عفوک یا الهی   ارحمنی بعفوک یا معینا   نجات یافته ام در درگاه عفو تو ای خداوند من آیا رحم میکنی بر من بعفو خود
ای یاری کننده من   وانت الله والاله حقا   و انک مؤنس المستوحشینا   توئی خداوند و توئی یاری کننده بحق و
بدرستیکه توئی انیس و مونس اشخاصی که بوحشت و خوف افتاده اند پس عرض کرد که ای خداوند و ای سید و مولای من اعمال حسنات
مخلوقات ترا مسرور نمیکند و معاصی ضرر بتو نمیرساند ای خداوند کریم اکرام فرما بمن پس این اشعار را بخواند   اشعار دیگر
الا یا رجائی انت کاشف کربتی   فهب لی ذنوبی کلها فاقض حاجتی   ای خداوندیکه توئی محل امید من و توئی برطرف کننده غم من ببخش
از برای من همه گناهان مرا و برآور حاجت مرا   فزادی قلیل لا اراه مبلغی   علی الزاد ابکی ام لبعد مسافتی   آه آه پس کم است توشه
من و نمی بینم که این توشه کم مرا بمنزل برساند متحیرم که برکمی توشه ام گریه کنم یا بر دوری منزلم ناله کنم   اتیت باعمال قباح ردیة
و ما فی الوری عبد جنی کجنایتی   روی بدرگاه تو آورده ام با اعمال قبیح پست مردود و نیست در میانه همه خلایق بنده که معصیت کرده باشد
مثل معصیت من   اتحرقنی بالنار یا غایة المنی   فاین رجائی ثم این مخافتی   آیا میسوزانی مرا بآتش ای آنکه منتهای
آرزوی من توئی پس اگر چنین کنی بجا رفت پس آنهمه امیدهای من بعفو تو و آنقدر خوفهای من از عذاب تو   اصمعی میگوید که آن بزرگوار
چندین دفعه این اشعار را خواند و تکرار فرمود تا آنکه افتاد و غش کرد پس من پیش رفتم و نظر بسوی او کردم دیدم آن جوان حضرت
امام زین العابدین علیه و علی جده و ابیه روحی فداه است پس سر مبارک او را از روی خاک برداشتم و بدامن خود گذاشتم پس از آنجناب
گریسته بود و قلب من بر رقت قلب او بسوخت پس بر آنحضرت گریستم گریه شدیدی پس قطره از قطرات اشک من بر صورت نورانی او چکید
پس آنجناب از غش بحال آمد و چشم مبارک را گشود   و قال من هذا الذی اشغلنی عن ذکر مولای   یعنی کیست که مرا باز داشته است
از ذکر مولای من پس من در جواب عرض کردم که منم بنده تو اصمعی پس گفتم که ای مولای من چه خبر است اینهمه گریه تو و باعث این
جزع و فزع چیست و حال آنکه جناب تو از اهل بیت نبوتی و معدن رسالت و باب کرامتی و خداوند در شأن شما آیه تطهیر را نازل کرده است

در آنجا

درآنجا که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا اصمعی میگوید که چون آنحضرت از من این کلمات را شنید
راست نشست فرمود که ای اصمعی هیهات هیهات بدانکه خداوند خلق فرموده است بهشت را از برای هرکس که او را اطاعت کند اگرچه غلام حبشی باشد
و خلق فرموده است جهنم را از برای هرکس که معصیت کند او را اگرچه سید هاشمی باشد آیا نشنیده قول خداوند را که میفرماید فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون یعنی هنگامیکه دمیده شد در صور پس باقی نمیماند در آن هنگام نسبی از برای مخلوقات و پرسش نمیشود از ایشان
اصمعی میگوید که چون من این کلمات را از آن بزرگوار علیه السلام شنیدم انجناب را بحال گریه و ناله و بند خود گذاشتم و در پی کار خود رفتم
مؤلف گوید که ای دوستان جناب سید الساجدین علیه السلام و آله که محب حقیقی این امام همام که تمام از مقامات عبودیت و بندگی
او این بود که شنیدید نمیتواند بشنود آنچه را که گریه و ناله نکند که همین بزرگوار را اسیر کنند و بر دست و گردن مبارکش غل و زنجیر بگذارند و بر شتر
بیجهاز سوار کنند و شهرها و دیارها بگردانند و در هر شهری و دیاری انواع اذیتها برسانند خصوصًا در شام شام تمام زیرا که در آنجا
بر آن مظلوم زیاده از همه جا اذیت و بی ادبی و بی حرمتی کردند و کافی است از برای بیان این مدعا حدیثی که در کتاب مصائب المعصومین از جناب سید الساجدین
روایت کرده ام که انجناب فرمود که لما وفدنا علی یزید بن معاویة علیهما اللعنة اتونا بحبال وربطونا مثل الاغنام وکان الحبل فی عنقی وعنق
ام کلثوم وبکتف زینب وسکینة والبنات ای شیعیان همین حدیث جگرشکاف کافی است از برای بیان شقاوت و کفر یزید پلید و مظلومیت و اذیت
اهل بیت عصمت علیهم السلام که جناب سید الساجدین ع میفرماید که چونکه ما وارد شدیم بر یزید بن معاویه علیهما اللعنه ریسمانی آوردند و ما اسیران را
مثل گوسفندان بهم بستند یک سر ریسمان بگردن من و یک سر دیگر آن بگردن عمه ام ام کلثوم خاتون بسته بودند و در میان بر کتف عمه ام
زینب خاتون و باقی دختران بسته بود وساقونا وکلما قصرنا عن المسیر ضربونا حتی اوقفونا بین یدی یزید لعنه الله آه از مصیبت دودمان
اهلبیت علیهم السلام که محب خالص را از شنیدن آن میشود که جناب سید العابدین و سید الراکعین و سید الساجدین فداه ارواح العالمین میفرماید
که چون ما را نزد یزید پلید میبردند هر وقت بجهة شدت هم و غم و الم در راه رفتن کوتاهی میکردیم ما را میزدند و بر این احوال ما را بردند تا در
میانه دو دست آن ملعون در پیش روی او نگاه داشتند پس من اندک پیشتر رفتم در حالتی که آن شقی بر تخت سلطنت و پادشاهی خود تکیه زده بود
پس گفتم ای یزید اتأذن لی فی الکلام یعنی ای یزید آیا اذن میدهی مرا که سخن بگویم قال قل ولا تقل هجرا آن ملعون گفت
که سخن بگو ولیکن سخن بیهوده و لغو مگو آنحضرت فرمود که ای یزید من در بحال اسیری در مقامی واقع شده ام که مجال بیهوده گفتن نیست
پس آنحضرت فرمود که ای یزید ترا بحق خدا قسم میدهم که چه گمان میبری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را در این احوال مشاهده کند
مؤلف گوید که مراد آنحضرت این بود که ای یزید اگر رسول خدا ص در این مجلس حاضر شود و مشاهده نماید که تو بر تخت سلطنت و پادشاهی
نشسته و تاج مکلل بجواهر بر سر گذاشته و بزرگان نزاد از اطراف خود بر کرسیها نشانیده و اهل و عیال او را اسیر کرده و گرسنه و تشنه و خوار
و ذلیل گردانیده و مانند گوسفند همه را بیک ریسمان بسته و در مجلس اینهمه نامحرم برپا داشته آیا آنحضرت ص بر چه حال خواهد شد
و چه خواهد فرمود پس بیمار کربلا بعد از گفتن این کلام گریست گریستن شدیدی و ساکت شد پس فاطمه مظلومه دختر شاه شهیدان که
عروس حضرت قاسم بود بصدای بلند فرمود که یا یزید بنات رسول الله سبایا یعنی ای یزید از تو سؤال میکنم که آیا رواست
که دختران رسول خدا ص اسیر شوند و چون حاضران مجلس این کلمات را از بیمار کربلا علیه السلام و فاطمه نوعروس ناکام شنیدند
بی اختیار شده همگی شروع بگریه کردند بحدیکه صداها بگریه بلند شد پس چون یزید پلید عنید آنهمه گریه و ناله دید دفعةً امر کرد که
ریسمانها را از گردنها و بازوهای اسیران بریدند و در کتاب بعض اصحاب است که آن ملعون گفت که ای سکینه چرا گردن بگردن
خود گرفته آه آه و احزناه که آن مظلومه جواب داد که ای یزید این ریسمان ستم تو که بر گردن من بسته ای گردن مرا مجروح کرده پس آن ملعون

امرکرد



امر کرد که ریسمان را از گردن او برداشتند آه که آن طفل هر دو دست آن ریسمان را گرفت و بناله حزین فرمود که ای یزید تا ریسمان از
گردن عمه هایم برنداری نخواهم گذاشت که از گردن من باز کنی پس آن شقی امر کرد که ریسمانها را از بازو و گردنهای همه اسیران بریدند
و در حدیث است که آن ملعون سوهانی طلبید و بدست خود غل جامعه را از گردن بیمار کربلا علیه السلام سائید و برید پس عرض کرد
که یا علی بن الحسین هیچ میدانی که این کار را چرا من بدست خود کردم آنحضرت فرمود که بلی میخواهی که این منت را بر من بگذاری
پس یزید گفت بلی و الله همین را قصد کرده بودم در روایت شده است که اسیرانی که وارد بر یزید پلید شدند دوازده نفر بودند
آن بیحیای بی ایمان بجانب هریک نظر میکرد و اسم هر یک را جدا جدا میپرسید پس نظر آن ملعون بسکینه خاتون دلخون افتاد سؤال کرد که این
دختر کیست و چه نام دارد جواب دادند که اینک سکینه است فبکت وخنقتها عبرتها حتی کادت تطلع روحها ای شیعیان
و ناله کنندگان چون جناب سکینه خاتون دلخون اینحالت را مشاهده نمود آه آه که بی اختیار گریست از شدت هم و غم گریه
در گلویش گره شده بود بحدیکه نزدیک شد که روح از بدن نازنینش مفارقت کند و چون گریست و اندک در حزن قلبش تسکینی
بهم رسانید یزید بیحیا گفت که ای سکینه چرا اینقدر گریه و ناله میکنی قالت کیف لا تبکی من لیس لها ستر تستر وجهها ورأسها عنک وعن جلسائک
آه و احزناه و وا مصیبتاه که سکینه محزونه در جواب فرمود که ای یزید چگونه گریه و نوحه نکند دختری که جامه ندارد که روی و سر خود را از تو و از
این همنشینان تو و نامحرمان بپوشاند پس آن ملعون عنید چون این کلمات را از سکینه مظلومه شنید گریست و گفت که لعنت خداوند بر ابن زیاد
باد ما اقسی قلبه علی آل الرسول چه قدر آن ملعون قسی القلب بوده است در حق آل رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن گفت که ای سکینه
همراه این زنان اسیر برو و در گوشه آرام بگیر تا هر چه رای ما بر آن قرار گیرد در حق شماها حکم کنیم و در حدیث دیگر است که
آن لعین بن لعین بعد از آنکه امر کرد باحضار اسیران و همه را در مجلس آن پلید حاضر کردند آه آه آه که شروع کرد بنظر کردن
بایشان و از اسم هریک جدا جدا سؤال میکرد و میگفتند که این ام کلثوم کبری است مؤلف گوید که ظاهر آنست که مراد جناب زینب
خاتون باشد و این ام کلثوم صغری است و این صفیه است و آن ام هانی است و اینک رقیه است که همه دختران علی بن ابیطالب ع و آن دختر
سکینه و آن دیگر فاطمه است که دختران حسین بن علی ع و این جوان بیمار علی بن الحسین است آه آه که آن شقی بی ایمان همه اسیران را
شناخت پس روی نحس خود را بجانب سکینه خاتون کرده گفت یا سکینة ابوک الذی کفر حقی وقطع رحمی ونازعنی فی ملکی یعنی
ای سکینه پدرت آن کسی بود که کفران کرد حق مرا و قطع کرد رحم مرا و منازعه کرد در ملک و پادشاهی من آه آه که سکینه خاتون گریان شنید
این سخنان گریست و در جواب او فرمود ای یزید خوشحالی مکن بکشتن پدر بزرگوارم زیرا که او همیشه مطیع خداوند و رسول او بود و پروردگار
او را بجوار خود طلبید پس او اجابت نمود و بسعادات ابدیه کامیاب گردید ای یزید و آگاه از برای تو در روز جزا مقامی در میانه
ید قدرت الهی خواهد بود که از تو سؤال کند از آنچه با پدر مظلومم بعمل آورده پس مستعد از برای جواب شو و کجاست از برای تو جواب
پس یزید گفت که بس کن ای سکینه پدر ترا چه منت بر من و در حدیثی وارد شده است که سکینه خاتون فرمود که والله هیچکس را ندیدم
که قسی القلب تر بوده باشد از یزید ولا رأیت کافرا ولا مشرکا شرا منه ولا اجفی منه یعنی و ندیده ام کافری و مشرکی را
که شریرتر و جفاکارتر باشد از یزید روی انه وثب الیه رجل وقال یا امیر هب لی هذه الجاریة من الغنیمة فتکون خادمة لی
آه آه و اغربتاه و وا حزناه که در حدیث است که در آنوقت ملعونی پیش آمد و گفت یا امیر المؤمنین این کنیز را یعنی سکینه را از برای
خدمتکاری خانه من عطا فرما که این غنیمت من بوده باشد در میانه این اسیران آه و مصیبتاه که چون سکینه مظلومه این سخن را از
آن بیحیا شنید انضمت الی عمتها ام کلثوم وقالت یا عمتاه اوترین نسل رسول الله ممالیک الاعداء یعنی آن مظلومه خود را

تعزیه

بعد از آن ام کلثوم خاتون چپانید و گفت که ای بی‌حیا این از کجا روایت که نسل انبیا خدمتکاری کنند در خانهٔ اعدا پس جناب ام کلثوم
خاتون در غضب شد و روی بآن نامرد کرده فرمود که خداوند دهان ترا بشکند و چشمهای ترا کور نماید و دستهای ترا خشک و پاهای ترا
شل گرداند و هرگز ترا از جهنم خلاص نکرداند ای شقی بدانکه روایت که اولاد انبیا خدمتکاری کنند از برای اولاد زنا راوی میگوید که والله هنوز
کلام آن مظلومهٔ دلسوخته تمام نشده بود که خداوند جل جلاله دعای او را مستجاب گردانید و بهمه آن بلاها گرفتار شد پس آن مظلومهٔ محزونه دست بدعا
برداشت و عرض کرد که الحمد لله الذی عجل لک العقوبة فی الدنیا قبل الآخرة یعنی حمد خداوند را سزاوار است که تعجیل فرمود در عقوبت
در دنیا پیش از آخرت اینست جزای کسی که متعرض حرم رسول الله صلی الله علیه و آله شود و شیعیان ما ناله کنند کان آه آه از شقاوت و بیحیائی
اهل شام که با وجود آنکه آن ملعون که سکینه خاتون را بکنیزی خواهست بعذاب الهی گرفتار شد تنبه نشدند و شرم از خدا و رسول نکرده ملعونی
دیگر برخواست و فاطمه دختر حضرت امیر المؤمنین را بکنیزی خواهست چنانکه در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده‌ام که فاطمه دختر جناب
امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که ما اسیران را چون در میانه دو دست یزید نشانیدند در اول دفعه با آنکه شقی و قسی القلب بود دلش بر احوال
ما اسیران بسوخت و با ما اظهار لطف و مهربانی کرد که ناگاه نامردی سرخ موئی از اهل شام برخواست و گفت یا امیر المؤمنین هب لی
هذه الجاریة یعنی این دخترک را بمن ببخش و من در آنوقت دخترک بودم فارعبت و فزعت و ظننت انه یفعل ذلک
آه و او یلاه و وا حزناه که فاطمه میفرماید که چون کلام آن بیحیا را شنیدم ترسیدم و بجزع و فزع در آمدم و گمان کردم که یزید
مرا بکنیزی باو خواهد داد پس خود را بجامهای خواهرم زینب خاتون که از من بزرگتر و عاقل بود چپانیدم مؤلف گوید که
موافق نسخهٔ دیگر که میفرماید که خود را بجامهٔ عمه‌ام چپانیدم باید این فاطمه دختر جناب سید الشهداء بوده باشد که عروس قاسم بود ای
نوحه و ناله کنندگان چون فاطمه خود را بجناب زینب چپانید غیرت اسد اللهیش بجوش آمد و در نهایت خشم و غضب فرمود که کذبت
والله و لؤمت و لعنت ما ذلک لک و له یعنی والله دروغ میگوئی ای ملعون اگر چه آرزو میبری و لعنت کرده شوی که کنیزی این دختر
نه از شأن تست و نه یزید را قدرت بر این امر است فغضب یزید و قال بل کذبت والله و لو شئت لفعلته چون یزید علیه ما
کلام را از جناب زینب شنید متغیر گردید و بغضب در آمده گفت که والله تو دروغ میگوئی اگر بخواهم که این دختر را بکنیزی این مرد دهم
خواهم توانست قالت والله ما جعل الله ذلک لک الا ان تخرج من ملتنا و تدین بغیر دیننا ای دوستان امیر المؤمنین علیه السلام
چون جناب زینب کلام یزید را شنید شجاعت پدر بزرگوارش در قلب مبارک محزونش هیجان در آمده پادشاهی یزید و تهیهٔ خود را اصلا نظر
در نیاورده در نهایت فصاحت و بلاغت فرمود که ای یزید والله که خداوند جل جلاله این رتبه را و بزرگی را بتو عطا نفرموده است مگر آنکه
بیرون روی از ملت ما و متدین شوی بغیر دین ما پس یزید از شنیدن این سخنان در غضب شد و گفت ای دختر علی ترا چه جرأت است
که با من مثال این سخنان بگوئی انما خرج من الدین ابوک و اخوک آه آه امید از قهاریت الهی که دهان یزید را از زقوم
جهنم خالی نفرماید زیرا که آن بیحیا گفت که ای زینب نیست دیگر این نیست که بیرون رفته است از دین پدر تو و برادر تو آه آه
که از شنیدن این کلام غم فرجام جناب زینب بخشم آمده فرمود که ای یزید بدین خداوند و دین پدر و برادر و جد من هدایت یافته
تو و جد تو و پدر تو اگر اسلام داشته باشی قال کذبت یا عدوة الله یزید پلید گفت که دروغ گفتی ای دشمن خدا پس جناب زینب
چون این ناسزا را شنید فرمود که ای یزید با اینکه ادعای پادشاهی و سلطنت میکنی سهل است که بزن دلسوخته ناسزا میگوئی یزید
از شنیدن این کلام خجل شد و ساکت شد و چون نظر من ساکت شدند آن نامرد شامی سرخ موی ملعون دفعهٔ دیگر گفت که یا امیر المؤمنین هب لی
هذه الجاریة یعنی ای امیر این کنیز را بمن ببخش پس از سخن آن شامی بیحیا یزید ملعون در غضب شد و گفت دور شو ای ملعون خداوند





نفس ترا قطع کند و ترا هلاک گرداند پس آن ملعون ساکت شد و در حدیث است که ام کلثوم خاتون بخشم آمد و در حق او نفرین کرد بهمان
کلمات که در حق آن ملعون که سکینه خاتون را بکنیزی خواسته بود دو دفعه دعای آن مظلومهٔ دلسوخته مستجاب شد چنانچه در حق آن ملعون اول مستجاب
شده بود و سید بن طاوس روایت کرده است که آن شامی پرسید که این دختر که من او را بکنیزی خواستم که بود یزید در جواب او گفت
که این فاطمه دختر حسین است و آنکه غیر او زینب دختر علی بن ابیطالب است شامی گفت همان حسینی که فرزند فاطمهٔ طاهره و علی بن ابیطالب است
یزید گفت که بلی آن شامی چون آن دختر را شناخت رو بیزید کرده گفت لعنک الله یا یزید تقتل عترة نبیک و تسبی ذریته والله ما توهمت
الا انهم سبی الروم یعنی ای یزید لعنت خداوند بر تو باد تو قتل میرسانی عترت پیغمبر خود را و اسیر میکنی ذریهٔ او را والله من گمان
کردم که این زنان اسیران روم اند چون یزید این کلام را از شامی شنید در غضب شد و گفت که باید ترا با ایشان ملحق کنم پس امر
کرد تا گردن او را زدند انا لله و انا الیه راجعون

## مجلس هفتاد و ششم در بعضی از مکالمات جناب سید الساجدین علیه السلم و جناب زینب خاتون علیها السلم است با یزید و حکایت کردن لشکر محل وقعهٔ کربلا را

السلام علی الباکین علی المعصومین و ذریتهم المقهورین المأسورین و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی سادات الدهور
و الازمان و حججک علی ما فی الکون و الاکوان محمد و آله اولیاء الملک المنان خصوصا علی المجروح بالسیوف و النبال و السنان المهول
بهذا القتل و العدوان آه آه من جسده الشریف الملقی فی حومة المیدان آه و احزناه و کان رأسه المنیف تارة فوق عالی السنان و تارة
تحت بساط الاکل و الشرب لمنبع العصیان اعنی من به قوام النظام ما عرش الرحمن سیدی و مولای الحسین المظلوم الجوعان العطشان فداه ارواح
الانس و الجان اللهم صل و سلم علیه و علی ولده العلیل الاسیر الحیران المبتلی بایدی النواصب مع النسوان اعنی سیدی و مولای علی بن الحسین
و علی الباکین علیه فی جمیع الازمان و لعنة الله علی اعدائهم دوام هیمنة النیران و سطوة النار علی حزب الشیطان بدانکه در کتاب
عیون از مظلوم کربلا جناب سید الشهداء علیه السلم روایت کرده است که فرمود که روزی داخل شدم بر جدم رسول الله و در نزد جناب بود ابی
بن کعب پس جدم بمن فرمود که مرحبا بک یا ابا عبد الله یا زین السموات و الارضین یعنی خوش آمدی ای حسین ای زینت آسمانها
و زمینها پس ابی عرض کرد که یا رسول الله چگونه میشود که غیر از جناب تو احدی زینت باشد از برای آسمانها و زمینها پس جدم در جواب او
فرمود که ای ابی بحق آن خداوندی که مرا براستی مبعوث گردانیده است از برای نبوت براستی و حق آنکه حسین بن علی در آسمانها بزرگتر است
از زمین و بدرستیکه در طرف راست عرش عظمت خداوند نوشته شده است که او چراغ راه هدایت است و او کشتی نجات است و او
امامیست که اصلاح امامت اوست و خیر است و از برای اوست عزت و فخر و علم و ذخر و بدرستیکه خداوند عز و جل قرار داده است در صلب او نطفه
طیبهٔ مبارکهٔ پاکیزه را و تلقین فرموده است او را دعائی که نمیخوانند آن دعا را مخلوقی مگر آنکه خداوند محشور فرماید او را با فرزندم حسین و او را شفاعت
خواهد کرد در روز قیامت و برطرف میفرماید غم او را خداوند و ادا میفرماید قرض او را و آسان میگرداند امر او را و روشن میفرماید راه او را
و مسلط میفرماید او را بر دشمن او و پاره نمیفرماید پردهٔ حجاب او را پس ابی عرض کرد که یا رسول الله بفرما که آن دعا کدام است آنحضرت فرمود
که هر وقت فارغ شوی از نماز خود بنشین و بخوان اینطور که گفته شده بگو اللهم انی اسئلک بکلماتک و معاقد عزک و سکان سمواتک
و ارضک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا
بدرستیکه الله عز و جل آسان میکند امر ترا و بتو عطا میفرماید شرح صدر را و تلقین میفرماید بتو کلمهٔ طیبه را اشهد ان لا اله الا الله در
وقت بیرون رفتن روح از بدن تو پس ابی عرض کرد که یا رسول الله کدام است آن نطفهٔ پاکیزه که در صلب حبیب من حسین است آنحضرت

فرمود که مثل آن نطفه مثل ماه است در نورانیت و صفا و آن نطفه ایست که بآن خداوند ظاهر و واضح میفرماید حق را و هرکس
متابعت کند او را واقع میشود در راه راست و هرکس از و روی بگرداند سرنگون میشود در نار جحیم عرض کرد که چیست اسم آن نطفه و کدام است
دعای او آنحضرت فرمود که اسم او علیست و دعای او اینست یا دائِمُ یا دَیمومُ یا حَیُّ یا قَیّومُ یا کاشِفَ الغَمِّ یا فارِجَ الهَمِّ و یا باعِثَ الرُّسُلِ
و یا صادِقَ الوَعدِ هرکس این دعا را بخواند خداوند عز و جل محشور میفرماید او را با علی بن الحسین و آن بزرگوار مسکن او را بسوی بهشت
مؤلف گوید که خداوند رحمت فرماید بر هر کسی که این دو بزرگوار را دوست دارد و بدعای ایشان مداومت فرماید و خداوند لعنت
فرماید بر هرکس که ایشان را دشمن داشته و اذیت رسانیده خصوصاً عذاب خود را شدید فرماید بر یزید پلید علیه که چه اذیتها باین دو
بزرگوار و اهل و عیال ایشان را رسانید علی الخصوص بجهة آن اهانت و خواریها و اذیتها که در شام محنت انجام در مجلس خود در حضور
خاص و عام بایشان رسانید و بدانکه از برای نوحه و ناله شیعیان و موالیان همین حدیث جگرسوز کافیست که در کتاب بحار روایت شده است
که چون یزید علیه اللعنه اسیران را بمجلس خود طلبید و با هریک از زنان انواع اذیتها رسانید و هتک حرمت هریک نمود روی خود را بجانب
بیمار کربلا علیه السلم کرده عرض کرد که یا علی بن الحسین پدر تو قطع کرد رحم مرا و انکار کرد حق مرا و نزاع کرد با من در امر سلطنت من
پس خداوند نازل فرمود بر او آنچه را که دیدی آنحضرت در جواب او این آیه را تلاوت فرمود که ما اَصابَ مِن مُصیبَةٍ فِی الاَرضِ وَ لا
فی اَنفُسِکُم اِلّا فی کِتابٍ مِن قَبلِ اَن نَبرَأَها اِنَّ ذلِکَ عَلَی اللهِ یَسیرٌ یعنی نمیرسد مصیبتی در زمین و نه در نفوس شما مگر آنکه در کتاب
خداوند ثبت است از پیش از آنکه خلق فرمائیم ما آنرا بدرستیکه این بر خداوند سهل است پس یزید ملعون رو کرد بفرزند شقی خود خالد و گفت که
جواب علی بن الحسین را بگو خالد ندانست که چه جواب بگوید و ساکت شد یزید علیه گفت که ای فرزند این آیه را در جواب او بخوان
خداوند میفرماید که ما اَصابَکُم مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَت اَیدیکُم وَ یَعفوا عَن کَثیرٍ یعنی هر مصیبتی که بشما میرسد بسبب عملهائیست که
بدست خود کرده اید و خداوند عفو میفرماید از بسیاری از آنها پس جناب سید الساجدین در جواب آن ملعون این آیه شریفه را خواند که اَللهُ
یَتَوَفَّی الاَنفُسَ حینَ مَوتِها یعنی جناب اقدس الهی قبض میفرماید همه جانها را در وقت فوت آنها پس یزید دیگر عاجز از جواب شد
و ساکت گردید و صاحب مناقب روایت کرده است که آنحضرت فرمود که ای پسر معاویه و هند و صخر لم رتبه نبوت و منصب امیر المؤمنین
بودن از برای پدر و جد من بوده است پیش از آنکه تو متولد شوی و بدرستیکه علم نصر پیغمبر خدا در روز جنگ بدر و احد و احزاب در
دست جد من علی بن ابیطالب علیه السلم بوده و علم اهل کفر در دست پدر و جد تو بود پس آنحضرت این رباعی را خواند که شعر
ماذا تَقولونَ اِذ قالَ النَّبِیُّ لَکُم ماذا فَعَلتُم وَ اَنتُم آخِرُ الاُمَمِ یعنی در جواب چه میگوئید هرگاه پیغمبر خدا از شما سؤال کند که این چه کار است
که کردید و حال آنکه شما آخر امتها بودید بِعِترَتی وَ بِاَهلی بَعدَ مُفتَقَدی مِنهُم اُساری وَ مِنهُم ضُرِّجوا بِدَمٍ با عترت طاهره من
و اهلبیت من بعد از رحلت من که بعضی از ایشان اسیر است و بعضی دیگر در خاک و خون غلطانند پس فرمود که وای بر تو ای یزید بدرستیکه تو
اگر بدانی که چه عمل از تو صادر شده است و چه اذیتها که بپدر من و اهلبیت من و برادر من و عمهای من رسانیده لَهَرَبتَ فِی الجِبالِ
وَ افتَرَشتَ الرَّمادَ وَ دَعَوتَ بِالوَیلِ وَ الثُّبورِ هر آینه بکوهها فرار کنی و بر خاکستر بنشینی و فریاد و داد و ویلاه و واثبوراه از نهاد خود بر
آوری ای یزید آیا روا است که سر پدر بزرگوارم حسین که فرزند فاطمه طاهره و علی بن ابیطالب است آویخته باشد بر دروازه شهر شما و او
وَدیعَةُ رَسولِ اللهِ فیکُم و حال آنکه او امانت و یادگار رسول الله است در میانه شما ای یزید مهیا باش از برای حسرت و ندامت بزرگ
در فردای قیامت در وقتیکه خلق اولین و آخرین جمع شوند و در حدیث است که در بین سخن گفتن بودند که ناگاه کلاغی آمد و بر کنگره قصر یزید ملعون





نشست و فریاد و صیحه کشید و چون یزید صدای آن کلاغ را شنید شروع کرد بخواندن این اشعار و کفر صحیح و انکار قلبی خود در باب رسول الله
صلی الله علیه و آله در این اشعار ظاهر کرده یا غُرابَ البَینِ اِن شِئتَ فَقُل اِنَّما تَندُبُ اَمراً قَد فُعِل یعنی ای کلاغی که در اینجا حاضر
شده اگر میخواهی بگو که اینست خبر این که ناله میکنی از برای امری که گذشته و بعمل آمده است از برای دیار گشتنیست کُلُّ مُلکٍ وَ نَعیمٍ زائِلٌ
وَ بَناتُ الدَّهرِ یَلعَبنَ بِکُلٍّ هر ملکی و نعمتی زایل شونده است و فرزندان روزگار بازی میکنند با هرکس که هست و هیچکس از آنها سالم نیست
لَیتَ اَشیاخی بِبَدرٍ شَهِدوا جَزَعَ الخَزرَجِ مِن وَقعِ الاَسَل ایکاشکه بزرگان من که در جنگ بدر بودند حال میبودند و مشاهده
میکردند جزع قبیله خزرج را در زد و خورد شدن شمشیرهای برهنه کشیده شده لَاَهَلّوا وَ استَهَلّوا فَرَحاً ثُمَّ قالوا یا یَزیدُ لا تُشَل
و صداهای خود را بلند میکردند و هلهله بر میکشیدند از شدت خوشحالی پس همه میگفتند که ای یزید هرگز شل نشوی جهة آنچه کرده قَد
قَتَلنا القَرمَ مِن ساداتِهِم وَ عَدَلناهُ بِبَدرٍ فَاعتَدَل تحقیق که کشتیم ما بزرگ از سادات شما را در عوض آنچه شما در جنگ بدر
از ما کشته بودید پس اعتدال شد وَ اَخَذنا الثّارَ مِن اِبنِ عَلِیٍّ وَ قَتَلنا الفارِسَ اللَّیثَ البَطَل و عوض خون خود را
گرفتیم از فرزند علی بن ابیطالب و کشتیم یکه سوار زبردست شجاع را لَستُ مِن خِندِفَ اِن لَم اَنتَقِم مِن بَنی اَحمَدَ ما کانَ فَعَل
نیستم من از خندف اگر انتقام نکشم از اولاد احمد آنچه را که او بعمل آورده است لَعِبَت هاشِمُ بِالمُلکِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحیٌ نَزَل
بازی در آوردند بنی هاشم با ملک و پادشاهی و بدروغ ادعای نبوت کردند پس نه خبری از جانب خداوند آمده بود و نه وحی نازل شده بود
مؤلف گوید که این شعر آن ملعون صریح در اینست که اصلاً ایمان به پیغمبر آخر الزمان نیاورده بود و بر کفر اصلی و بت پرستی خود باقی
بوده و بدروغ و نفاق اظهار اسلام میکرده بوده است آه و احزناه که بعد از خواندن این اشعار کفر شعار آن غدار مکار امر کرد تا سر
مظلوم کربلا را در طشتی گذاشته پیش روی او گذاشتند و امر کرد زنان را در عقب سر او جا دادند تا نظر ایشان بر آن سر بریده منور نیفتد
آه آه فَرَآهُ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ فَلَم یَأکُلِ الرُّؤوسَ بَعدَ ذلِکَ اَبَداً و احزناه که در حدیث است که نظر جناب سید الساجدین بیمار بر روی
لاله فام آن سر بریده افتاد دیگر تا زنده بود کله گوسفند میل نفرمود اما جناب زینب خاتون دلخون پس چون چشمش بآن سر خون
آلود افتاد اَهوَت اِلی جَیبِها فَشَقَّتهُ آه و مصیبتاه که قماشش از دست برفت و بدست چپاقی گریبان صبوری را تا دامن بدرید باهنگی
چندان ناله کرد که زلزله در ارکان قلبهای حاضرین افتاد و مکرر صیحه میزد و میگفت وا حُسَیناه یا حَبیبَ رَسولِ الله ایفرزند
مکه و منی یا قرة العین فاطمه زهراء ایسرور سینه سیده زنان عالمیان و ای پسر دختر بهترین پیغمبران آه آه که مکرر صیحه زد و آه آتشبار
از دل فکار بر آورد و دیده خونبار بر کشید تا آنکه راوی میگوید که فَاَبکَت وَ اللهِ کُلَّ مَن کانَ فِی المَجلِسِ وَ یَزیدُ ساکِتٌ یعنی بخدا آن
آن بیکس حیران ناله کرد که والله بگریه در آورد هر کسرا که در مجلس یزید پلید بود و آن ملعون خود سر تحیر بزیر انداخته ساکت بود پس زنی از
بنی هاشم در خانه یزید بود چون از کیفیت مجلس یزید و حاضر گردانیدن سر بریده در نزد اسیران گریان نالان مطلع شد حمیت
هاشمیش بجوش آمده شروع بنوحه نمود و بندای بلند میگفت که وا حَبیباه وا سَیِّدَ اَهلِ بَیتاه وَ یَابنَ مُحَمَّداه ای شوهر بیوه زنان
و ای پدر یتیمان و اخیه شده اولاد زنا راوی میگوید که چون صدای آن زن هاشمیه بلند شد والله کسی نماند در خانه و مجلس یزید که آن ناله را
نشنید مگر آنکه بی اختیار آه کشید و از دیده اشک بارید پس دفعه دیگر جناب زینب خاتون فرمود که ای یزید لعنت خداوند بر تو باد آیا
نمیترسی از خداوند سبحانه در کشتن برادرم حسین و کشیدن حرم رسول الله از عراق بسوی شام ای یزید آیا کفایت نکرد ترا هتک حرمت
نمودن ایشان تا اینکه امر کردی که ما را با ریسمانها ببندند و بسوی تو بهمان طور که کنیزان را میبرند بر شتران بیجهاز از شهری بشهری ببرند در جواب
گفت که ای زینب برادرت میگفت که من بهترم از یزید و پدرم بهتر است از پدر او و مادرم بهتر است از مادر او و جد من بهتر است

شهیدا

از جد و برادرت را ت گفته است در بعضی از نسخ انش و در است نسخه است در بعضی از آنها آما جد او پس رسول الله بهترین همه مخلوقات است و اما مادر او پس او بهتر است از مادر من و اما اینکه گفته است که پدرم بهتر است از پدر یزید دانی چه گونه میشود که راست باشد و حال آنکه پدر من معاویه حاکم و امیر بوده است پس آیه شریفه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ را تا آخر خواند پس جناب زینب خاتون در جواب او این آیه وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ را تا آخر تلاوت فرمود مؤلف گوید که احتمال دارد که مراد جناب زینب این باشد که ای یزید تو اگر ملک و پادشاهی دنیای فانی فخر میکنی فخر ما بشهادت در دنیا و پادشاهی آخرتست که دائم و ابدیست پس فرمودی یزید بقتل نرسانید برادر من حسین را احدی بغیر از تو زیرا که اگر تو نمیبودی پسر مرجانه از آن پست تر و ذلیل تر بود که بتواند او را بقتل رساند ای یزید آیا از خدا نترسیدی در قتل او و حال آنکه جدش رسول الله در حق او و برادرش فرموده است که حسن و حسین آقایان همه جوانان اهل بهشت اند پس اگر بگوئی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله این کلام را نفرموده است دروغ گفته و اگر بگوئی فرموده است خود خصم نفس خود شده پس یزید علیه العذاب الشدید چون دید که عاجز از جواب شد این آیه شریفه را خواند که ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ مؤلف گوید که ظاهر اینست که مقصودش این بود که اولاد علی بن ابی طالب علیهم السلام با هر کس مجادله کنند در سخن بر او غالب میشوند پس آن ملعون در میان مجلس خجل شد و ساکت گردید و نتوانست که جواب جناب زینب را بگوید و لکن دست از طغیان و ضلالت و لعنت خود بر نمیداشت و با سیران اذیت میرسانید و کافیست از برای اشاره بطغیان و عداوتش با ذریه رسول الله این حدیث شریف که در کتاب عیون روایت شده است که راوی میگوید که از حضرت امام رضا علیه السلم شنیدم که میفرمود که اول کسی که از برای او شراب فقاع را که آن شرابیست که از شیره جو و غیر آن درست میکنند در اسلام اختراع نمود یزید ملعون بود در شام آه آه و مصیبتاه که فقاع را وقتی برای او آورده بودند که آن ملعون سفره غذای خود را بر بالای سر بریده مظلوم کربلا روحی فداه پهن کرده بود پس آن شراب را خود زهر مار میکرد و باصحاب و یاران خود میآشامانید و میگفت بنوشید این شراب مبارکیست و از جمله برکتهایش آنکه اول کسی که آن را آشامیده ما بودیم و در حالتی نوشیدیم که سر دشمن ما در میان دو دست ما است و خوان نعمت خود را بر روی آن گسترده ایم و با قلب مطمئن و خاطر جمع غذا میخوریم مؤلف دل کباب دیده پر آب گوید که آه وا حزناه کجا دوست مظلوم کربلا میتواند بشنود که یزید و یارانش خوان طعام خود را بر بالای سر بریده آن مظلوم گسترانند و با رامی دل غذا خورند آه واویلاه و حال آنکه بحکم آن ملعون آن امام مظلوم را تشنه و گرسنه ذبح کرده باشند و اهل و عیالش همگی گرسنه و تشنه در مجلس او حاضر باشند ای شیعیان

حضرت امام رضا علیه السلم میفرماید که هر کس از شیعیان ماست باید از شراب اجتناب کند زیرا که آن شراب دشمنان ماست مؤلف غریب غمین گوید که ای محبان این حدیث جگر شکاف را بشنوید و اشک خونین از دیده ها بر جبین جاری سازید و بر یزید پلید لعنت کنید و آن حدیث اینست که در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است که فرمود که سر مبارک حضرت امام حسین را چون بشام محنت انجام بردند یزید پلید امر کرد تا آن را در طرفی گذاشتند و خوان طعام او را بر بالای آن پهن کردند پس او و یارانش شروع کردند بغذا خوردن و شراب فقاع نوشیدن و چون فارغ شدند آه آه الله الله که آن ملعون امر کرد تا آنکه آن سر بریده را در طشتی که از او در زیر تخت او گذاشته شد و بر بالای آن سفره شطرنج را گسترانیدند و نام پدر حضرت امام حسین و جد بزرگوارش علیهم السلم را بر زبان آن شقی میآورد و استهزاء میکرد آه وا حزناه که هر وقت بر حریف خود در قمار غالب میشد از آن شراب سه جام میآشامید مؤلف گوید

یزید خورد شراب و فکند مهره نرد ❊ ز مهر قتل امام زمان چه غمها که نکرد

شراب و نرد و قمار و همه معاصی او ❊ بجنب کشتن آن شه چنان بود که نکرد

آه و مصیبتاه که درد ته جرعه آن را در پهلوی آن طشتی که آن سر بریده در آن بود بر زمین میریخت پس آنحضرت فرمود هر کس از شیعه ماست باید اجتناب کند از شراب فقاع و بازی شطرنج و هر کس که نظرش بر فقاع یا شطرنج افتد پس باید یاد آورد





حضرت امام حسین علیه السلم را و لعن کند یزید و آل زیاد را الی یوم القیمة خداوند محو میفرماید از نامه عمل او گناهان او را اگر چه بعدد ستارهای آسمان بوده باشد مؤلف گوید که ای شیعیان و ای ناله کنندگان بشنوید و خود را از ناله معاف مدارید که آن سرمست جام ضلالت و آن نابادۀ نخوت بزم شقاوت چون از خوردن طعام و نوشیدن شراب و بردن بازی قمار فارغ شد چنانکه در بحار و غیره از کتب معتبره روایت شده است اینست که روی نحس خود را بجانب زحر سالار لشکر شقاوت اثر کرد و گفت که از برای من حکایت کنید که در میانه شما و حسین بن علی چگونه گذشت آن لعین جواب داد که در روز عاشورا حسین را با هیجده نفر از اهل بیت او و شصت نفر از اصحاب و یارانش در میان لشکر خود گرفتیم پس اول با ایشان عرض کردیم که در تحت حکم و فرمان امیر المؤمنین یزید در آیید تا سالم بمانید پس ایشان قبول نکردند و امر بمجادله منجر شد پس ما از طرف مشرق و مغرب و از همه جهات بدور ایشان احاطه کردیم و چندان مقاتله کردیم که شمشیرها بر فرق لشکریان جای گرفت و ایشان از خوف و بیم جان بما پناه آوردند و در قبضه قدرت ما درآمدند که کبوتر در چنگال چرغ و مرغ شکاری در آید پس زیاده از ساعتی نگذشت و موافق روایت دیگر زیاده از زمان نحر کردن شتری نگذشت و بروایت دیگر باندازه زمان خواب قیلوله نگذشت که همه را کشتیم و اینک یا امیر المؤمنین بر تو وارد شده ام در حالتی که بدنهای ایشان برهنه است و جامههای ایشان بخاک و خون آلوده است و صورتهای ایشان بر خاک مالیده شده است و آفتاب بر بدنهای ایشان تابیده است و بادها خاک و خاشاک بر ایشان افشانده است و در ذلت و خواری کار ایشان بجائی رسیده است که کسی بغیر از مرغان شکاری و لاشخورها بزیارت ایشان نمیرود و در حدیثست که یزید ملعون بقدر ساعتی سر بزیر انداخت و گوش بسخن ایشان میداد و هیچ نمیگفت پس بعد از مدتی سر نحس خود را بالا کرد و گفت که راضی تر بودم که حکم و فرمان مرا نشنیده بودید از اینکه حکم مرا شنیده اید و حسین را بقتل رسانیده اید اگر من خود در کربلا حاضر میبودم او را عفو میکردم و بقتل نمیرسانیدم پس امر کرد تا اسیران را از زندان بردند و خود از مجلس برخواست و داخل خانه خود شد فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا فعليه و علی تابعیه لعائن الله و لعائن اهل السموات والارضین ابد الآبدین و دهر الداهرین

## مجلس هفتاد و چهارم در اتمام حجت کردن جناب زینب خاتون بر یزید و بقتل کردن جناب سکینه خواب خود را برای او

اَلسَّلَامُ عَلَى مَنْ غَمَّهُمْ اَلْغَمُّ وَ بَكَى فِي مُصِيبَةِ مَوْلَايَ الْحُسَيْنِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ تَحِيَّاتُهُ وَ بَعْدُ اَلسَّلَامُ عَلَى سَادَاتِ الْوُجُودِ وَ الْقَائِمِينَ مَقَامَ الْمَلِكِ الْوَدُودِ وَ مُجَدِّدِ آلِ الْعَابِدِينَ لِلْمَعْبُودِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَى الصِّدِّيقَةِ الطَّاهِرَةِ عَيْبَةِ خَزَائِنِ الرَّحْمَةِ مَلِيكَةِ الْوِلَايَةِ وَ أُمِّ الْأَئِمَّةِ الشَّفِيعَةِ لِلْمُحِبِّينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَى أَثْمَارِ شَجَرَةِ الْإِلٰهِيَّةِ وَ أَزْهَارِ رَوْضَةِ الْعَلَوِيَّةِ وَ أَنْوَارِ رِيَاضِ الْفَاطِمِيَّةِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَى زَيْنَبَ التَّقِيَّةِ الْحَوْرَاءِ الْإِنْسِيَّةِ أُمِّ الْأُسَرَاءِ فِي الْغُرْبَةِ الزَّاكِيَةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَى أُمِّ كُلْثُومٍ الْحَزِينَةِ الْمَفْجُوعَةِ الْمَغْمُومَةِ الْمَهْمُومَةِ الْمَظْلُومَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ الْبَاكِيَةِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَى السَّكِينَةِ الْمَسْبِيَّةِ الْمَظْلُومَةِ الْمَقْهُورَةِ الْأَسِيرَةِ بِأَيْدِي الْأُمَّةِ الْمَلْعُونَةِ بِسِيَاطِ الطُّغَاةِ مَضْرُوبَةٍ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَى سَائِرِ النِّسَاءِ الْمَسْبِيَّاتِ فِي مَجَالِسِ أَهْلِ الزِّنَا وَ الطُّغَاةِ كَالْأَغْنَامِ بِالْحَبْلِ مَرْبُوطَاتٍ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الطُّغَاةَ الْبُغَاةَ الْعَاصِينَ لِلْغُزَاةِ وَ الْغَاصِبِينَ لِلْمَنَاصِبِ لِلسَّادَاتِ خُصُوصًا يَزِيدَ الْمَلْعُونَ بِجَمِيعِ اللَّعَنَاتِ قَرِينَ الْمُنَافِقِينَ فِي أَسْفَلِ الدَّرَكَاتِ فَعَلَيْهِ لَعَائِنُ اللّٰهِ دَوَامَ الْأَرَضِينَ وَ السَّمَاوَاتِ ای دوستان ای مؤمنان بدانید که یزید پلید کاری نکرده است که زبانها را قدرت بر گفتن باشد و گوشها را تاب شنیدن

باشد مگر همین بس نیست که در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون جناب سید الساجدین علیه السلام و اسیران را داخل مجلس یزید علیه اللعنة
کردند و در گوشه نشانیدند دیدند که آن ملعون بی‌حیا سر بریده خامس آل عبا را در طشتی در پیش روی خود گذاشته و با چوب خیزران خود ثنایا
و لب و دندان آن بزرگوار میکوبد و شعر میخواند و در کتاب بحار است که جناب زینب خاتون چون آن حالت را مشاهده نمود بی‌اختیار
از جای خود برخواست و فرمود که الحمد لله رب العالمین والصلوة علی جدی سید المرسلین پس فرمود که خداوند سبحانه راست
فرموده است در آنجا که میفرماید ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن یعنی پس بوده است
عاقبة آنجماعتیکه بجای آوردند بدیرا باینکه تکذیب کردند بآیات خداوند و بودند که بآیات الهی استهزاء و سخریه میکردند پس فرمود که ای
یزید چونکه گرفته از برما اطراف زمین را و تنگ کرده بر ما آفاق را پس ما صبح کرده‌ایم در نزد تو مثل اسیران ذلیل و همه ما را بیک ریسمان
بسته و در قطار کشیده و بر ما صاحب قدرت و سلطنت شده آیا گمان میکنی که اینها از مهانت و خواری ما و کرامت تست در نزد خداوند و این
نشانه عظمت است از پروردگار بر تو و شاهد است بر بزرگی مقام و علو قدرت تو در نزد او که باینگونه باد بتجبر و غرور در دماغ خود
انداخته و متکبرانه نگاه بدین جانب خود میکنی و ازینجهت خوشحالی هر دو دست خود را بر دو دوش خود میزنی و خوش و فارغ البالی و باسر آسوده گشته
چونکه دنیا را از برای خود محکم دیده و امور خود را منضبط مشاهده نموده و سلطنت ما را از برای خود خالص و بیمانع و بیمخل
ملاحظه کرده‌ای یزید آرام بگیر و از روی جهل و نادانی اینقدر سبکی مکن آیا فراموش کرده‌ای یزید قول خداوند را که میفرماید و لا یحسبن
الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین یعنی البته گمان نکنند آنجماعتیکه کافر شده‌اند که
از برای آنکه گناه را زیاد کنند و از برای ایشان است عذاب خوار و ذلیل کننده پس فرمود که ای یزید ای مادر بخطا آیا این از عدالت تو است که
کنیزان و آزادکرده‌های خود را در پس پرده‌ها و حجابها نگاه داری و حفظ کنی و دختران رسول خدا را مثل اسیران در اطراف بگردانی بر جا
که چادرها و جامه‌های ایشان پاره پاره باشد و رویهای ایشان گشوده باشد و موکل باشد بر ایشان دشمنان ایشان از برای گردانیدن
بشهرها و دیارها تا آنکه داخل شود بر ایشان اهل منزلها و ظاهر گردند ایشان از برای اهل وادیها و نظر کند بصورتهای ایشان هر بیگانه
و آشنایی و هر غایب و حاضری و هر شریف رتبه و پست مقامی و هر پایین رتبه و بلند قدری در حالتیکه نبوده باشد همراه ایشان
از مردان ایشان متوجه شونده و از خویشان ایشان پرستاری و همه اینها ای یزید از جهت یاغی بودن تست از خداوند و منکر
بودن تست مر رسول خدا را و قبول نداشتن تست آن حکمی را که آنجناب از جانب خداوند آورده است و همه اینها دور نیست از تو و عجب
نیست اندر رفتار تو ای یزید چه امید میتوان داشت از کسی که بیرون ریزد از دهان او پاره‌های جگر شهدا و گوشت او روییده شده است
از خون سعدا و برپا کرده است جنگ از برای سید انبیا و جمع کرده است لشکرها و از عقب در آورده است حربها و بجولان در آورده است
شمشیرها بر روی حضرت رسول و شدیدتر از همه عرب است بر انکار بر خداوند و انکار بر رسول خدا و زیاده از همه کس ظاهر میسازد عداوت
بر آنحضرت را و بیشتر از همه سرکشی میکند حکم پروردگار را از روی کفر و طغیان ای یزید آگاه میکردانم ترا که اینها همه نتیجه کفرهای باطنیت
و غرضهای کینه‌هایی است که از جهت کشته‌های جنگ بدر در سینه‌ها جمع شده است ای یزید طول نخواهد کشید زندگانی کسی که نظر کند بما از روی بغض و
سرکشی و خشم و کینه و ظاهر کرده‌اند کفر خود را بر رسول خود و علانیه کرده‌اند کفر را بزبان خود و اظهار خوشحالی کند بقتل اولاد پیغمبر خود
و اسیر کردن ذریه او بی‌آنکه خائف شود یا امر عظیمی شمارد و از روی فرح و خوشحالی شعر بخواند خصوصا در حالتیکه بچوب خود بکوبد
بر دندانهای ابی عبدالله علیه السلم که بوسه‌گاه رسول الله بوده است و در حال چوب زدن آثار فرح و خوشحالی از روی او ظاهر بشود
باشد ای یزید بجان خودم قسم که پوست از روی زخمها برداشته و آبله جراحتهای قدیمها پاره و از بیخ برکنده شد دیگر زخمی

مکالمهٔ جناب زینب با یزید

جواب کلثوم با یزید احوال اسیری



و جراحتی از برای تو باقی نماند بریختن خون سید جوانان اهل بهشت که فرزند پادشاه عرب و شمس آل عبدالمطلب است ای یزید صدا زدی
مشایخ خود را بتقرب جستی بریختن خون برادرم حسین بسوی کفار از خویشان خود و آواز خود را در ایشان بسیار بلند کردی و بجان
خودم که بقصد آنکه ایشان را خواندی و آرزو کردی که کاش مشایخ جنگ بدر و حنین حاضر میبودند و میدیدند که تو چگونه انتقام
از ذریه قاتلین ایشان کشیده و خواهی که ایشان بتو بگویند که ای یزید شل نشوی که چنین عملی از تو صادر شد لیکن ای یزید خبر دهم
ترا که عما قریب دست تو از مرفق شل شود و بزرگان جنگ بدر و حنین بفریاد تو نرسند و تو آرزو کنی که ایکاش مادرم مرا نمیزاد و پدرم
مرا بصلب خود بر نمیداشت و وقت آن زمانی است که خصمی کند با تو رسول خدا و تو روانه شوی بسوی سخط و غضب الهی پس جناب زینب روی
پس دختر امیرالمؤمنین بعد از اینکلمات روی خود را بجانب پروردگار خود کرده در میانه مجلس یزید مشغول مناجات شد و بکلامی که قلب دلها را
کباب و دیده‌های ایشان را پر آب گردانیده عرض کرد که اللهم خذ بحقنا و انتقم ممن ظلمنا و احلل غضبک علی من سفک دمائنا
و نقض ذمامنا و قتل حماتنا یعنی ای خداوند ما بگیر حق ما را و انتقام بکش از هر کس که ظلم کرده است بر ما و دار فرما غضب خود را بر
هر کس که ریخته است خونهای ما را و شکسته است ذمه ما را و بقتل رسانیده است مردان حمایت کننده ما را پس روی مبارک خود را بجانب
آن ملعون کرده فرمود که ای یزید از هم دریده پرده ما را و کردی آنچه خواستی که بکنی ولکن بدانکه در هم ندریده مگر پوست خود را و پاره
پاره نکردی مگر گوشت خود را و زود باشد که وارد شوی بر رسول خدا بسبب آنچه متحمل شده از ذریه او و هتک نموده از حرمت او
و ریخته از خونهای عترت او و پاره بدن او و در آن وقتیکه بنا گذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله که جمع کند پراکندگیهای ایشان را
و باصلاح آورد پریشانیهای ایشان را و انتقام کشد از ظلم کننده بر ایشان و بگیرد حق ایشان را از دشمنان ایشان پس ای یزید بسیار
خوشحالی مکن که برادرم را بقتل رسانیده و نعمت حیات را از او گرفته مگر نخوانده که خداوند میفرماید و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله یعنی البته گمان مکن آنجماعتی را که کشته شده‌اند در راه خدا مردگان
بلکه ایشان زندگانند و در نزد پروردگار ایشان روزی داده میشوند و خوشحالند بسبب آنچه عطا میفرماید خداوند بایشان از فضل خود
پس فرمود که ای یزید بس است ترا اینکه حاکم و ولی و صاحب اختیار برادرم خداوند جل جلاله است و اینکه خصم تو رسول الله است و
جبرئیل امین یاری کننده و معین است و زود باشد که بدانی آنکسی که ترا صاحب اختیار و مسلط گردانیده است بر گردنهای
مسلمانان اینکه بدست جای بازگشت ظالمین و اینکه شما و برادرم کدام یک بدتر است مکان او و کدام یک گمراه‌تر است طریقه
او ای یزید چنان گمان نکنی که من ترا سرزنش میکنم و موعظه مینمایم و قدر ترا پست میشمارم طمع آن دارم که سخنان و موعظه مرا در تو تأثیری
خواهد بود نه والله من چون دیده‌ام که سخنان بزرگان دین و رؤسای مسلمین را در تو تأثیری نیست و همه مأیوس شده‌اند از سخن
شنیدن تو من نیز مأیوس گردیده‌ام ای یزید بوده است برای غنیمیان از تو قلبهای قاسیه و نفوس طاغیه و جسدهای خبیثه
که پر بوده است از سخط و غضب خداوند و لعنت رسول الله و آشیانه ساخته بوده است در آنها شیطان و بچه کرده بوده است در میان
آنها و تو ای یزید بعینه مثل ایشانی پس عجب است کل عجب از برای قتل تقیها و ذریه انبیا و فرزند اوصیا در دست اولاد
زنان بی‌حجابها و فرزندان آنها و نسل فجره و زناه که دستهای خود را رنگین کرده از خونهای ما و از دهانهای ایشان میریزد
گوشتهای ما ای یزید بجهت خاطر نفوس خبیثه در بیابانها افتاده است بدنهای طیبه پاکیزه که رفت و آمد میکنند نزد ایشان دام و دد
از درندگان و نیست محفظ و دیده‌بان ایشان مگر حیوانات درندگان بیابانها ای یزید اگر ما را اسیر کرده و غنیمت از برای
خود شمرده عنقریب باید از غرامت ما پرداختن آن روزیکه نیابی از برای خود مگر همانچه را که پیش فرستاده است دستهای تو و ما ربک

مناجات جناب زینب در مجلس یزید

بظلام للعبید پس بسوی خداوند میبریم شکوه خود را و بسوی اوست اعتماد ما و اوست پناه ما و محل امید ما پس هر چه کید داری بکار ببر و هر چه
سعی داری بکن قسم بآن خداوندیکه مشرف گردانیده است ما را بوحی و قرآن و نبوت و نجابت که هر چه بکنی نتوانی بمقام بلند ما برسی و نتوانی که فنهای ما را
دریابی و نتوانیکه محو کنی ذکر ما را و نه آنکه ببلندی آن ننگ را از ما و عار ما را و نیست رای تو مگر سست و ایام عمر و سلطنت تو مگر کم و جمعیت تو پراکنده در روزیکه
از جانب رب العزه منادی ندا کند که ای خلایق آگاه باشید که لعنت خداوند مهیا باشد از برای هر ظالم تعدی کننده و حمد مخصوص است از
برای خداوند آنچنانیکه حکم فرموده است از برای اولیاء خود بسعادت و ختم فرموده است از برای اصفیاء خود برسانیدن ایشان بمنتهای
مقصودشان و قرار داده است بازگشت ایشان را بسوی رأفت و رحمت و رضوان و مغفرت خود ای یزید نشقی و بد عاقبت نشده است
بسبب اذیت رسانیدن بدوستان و اولیاء او آنکسی قبل تو و مبتلی نشده است باینها غیر تو و سؤال میکنیم از خداوندیکه کامل کرداند
از برای ایشان اجر او بسیار کرداند از برای ایشان ثواب را و ذخیره را و سؤال میکنیم از او که عطا فرماید عوضهای نیکو و پاکیزه کرداند بازگشت
ایشان را بسوی خود بدرستیکه اوست خداوند رحیم و دود پس چون یزید نقید رکلمات و بیانات و فصاحت و بلاغت از جناب زینب این
شنید در عجب شد و در جواب این شعر را خواند یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح یعنی ای صیحه
خوش شود آرام گیر از نوحه که از برای نوحه کنندگان مردن آسانتر است از نوحه کردن پس روی نحس خود را بجانب مردی از کاملان
شام که در اطراف مجلس او برکرسیها نشسته بودند کرد و گفت که چه سلوک کنم با این اسیران پس ملعونیکه خداوند هرگز دهان او را از دهانه آتش
فارغ نکرداند جواب گفت که دست خالص نمیتوانم بگوید و نمیتوانند بشنود و بی اختیار ناله بکند و غرضش این بود که ای یزید ایشان
قابل آن نیستند که کسی با ایشان اعتنا کند و جای آن که متحیر باشد که با ایشان چه سلوک نماید ایدوستان خداوند رحمت فرماید نعمان بن
بشیر را که حاضر بود و گفت یا یزید انظر ما کان الرسول یصنع بهم فاصنعه بهم یعنی ای یزید نظر کن که اگر رسول الله حاضر میبود با ایشان
چه رفتار مینمود تو هم با ایشان همان رفتار کن پس آن ملعون از شنیدن این سخن خجل شد و هیچ نگفت و در کتاب بحار و عوالم روایت
شده است که سکینه خاتون از جای خود برخواست و فرمود که ای یزید دیشب خوابی دیده ام اگر گوش میکنی از برای تو نقل کنم گفت بگو
نقل کن فرمود که ای یزید چون دیشب از نماز و تعقیب فارغ شدم مرا خواب گرفت و پس از بس گریستم بیحال شدم و بخواب رفتم در خواب
دیدم که درهای آسمان گشوده شده و نوری از آسمان بزمین تابید پس روضه از روضات جنت را دیدم که بسیار سبز و خرم بود و
حوریه بسیار دریافت دیدم پس در آن روضه قصری را دیدم که پنج نفر مردان کامل میخواهند که داخل آن قصر شوند پس دیدم که حوریه بر در آن قصر
ایستاده گفتم ای حوریه این قصر کیست جواب داد که این قصر پدر بزرگوارت حضرت امام حسین علیه السلام است که خداوند در عوض صبر او
باو عطا فرموده است پرسیدم که اینها کیستند گفت اما اول پس حضرت آدم علیه السلام ابو البشر است اما دویم پس نوح نبی الله
است اما سیم پس حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است اما چهارم پس حضرت موسی کلیم الله است پس من گفتم آن پنجم کیست که
قابضا علی لحیته باکیا حزینا من بینهم که دست مبارک بر ریش منور خود گرفته و گریان و محزون در میانه ایشان میرود پس
آن حوریه گفت که ای سکینه او را نمیشناسی گفتم نه گفت آن جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله است و موافق روایت دیگر در بحار است که سکینه
خاتون میفرماید که پنج شتر از نور دیدم که بر هر یک شیخی نشسته بود و ملائکه و حوریه بسیار در اطراف ایشان راه میرفتند پس چون ایشان
گذشتند حوریه نزد من آمد و گفت ای سکینه جدت ترا سلام میرساند من در جواب گفتم که سلام من بر رسول خدا باد پس پرسیدم که تو
کیستی گفت من یکی از حوریان بهشتم گفتم که این بزرگواران کیستند گفت آدم صفوة الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله
گفتم آن بزرگوار دیگر که دست بر ریش خود گرفته است و از شدت هم و غم گاهی میافتد و گاهی برمیخیزد کیست گفت جد تو رسول الله



علیه و آله است گفتم ایشان بکجا تشریف میبرند گفت که بدیدن پدر بزرگوارت میروند پس من با خود گفتم که و الله تعجیل میروم تا بخدمت جدم
مشرف میشوم و آنحضرت را خبر میدهم از مصائبی که بر ما وارد شده است و چون آنجناب تعجیل تشریف برد هر چند خواستم که بخدمتشان برسم نرسیدم
پس متفکر ایستاده بودم که ناگاه دیدم که جدم جناب علی بن ابیطالب علیه السلام ایستاده است و در دست او شمشیر است فنادیته یا جداه
قتل و الله ابنک بعدک پس بصدای بلند عرض کردم که ای جد بزرگوار کشته شد و الله فرزند تو بعد از تو فبکی و ضمنی الی صدره و قال
یا بنیة صبرا و الله المستعان یعنی چون جدم این کلام را از من شنید گریست و مرا بسینه خود گرفت و فرمود که ای دختر من صبر کن خداوند
یاری کننده است پس تشریف بردند و ندانستم که بکجا رفت و من از روی تعجب ایستاده بودم و نمیدانستم که چه باید کرد که ناگاه
دیدم که دری از آسمان گشوده شده و فوجی از ملائکه بالا میرفتند و فوجی نازل میشدند بسوی سر پدر بزرگوارم پس چون یزید این کلام را
از سکینه شنید سیلی بر صورت خود زد و گفت که ما لی و لقتل الحسین یعنی مرا چکار با قتل حسین و در روایتی دیگر در عوالم وارد شده است
که سکینه فرمود که پس روی آورد بجانب من مردی نورانی که روی مبارکش مثل ماه شب چهارده میدرخشید لکن بسیار محزون بود من از غلامی گفتم
این بزرگوار کیست او در جواب گفت که جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله است پس من بخدمت او رفتم و قلت له یا جداه قتل و الله رجالنا
و عرض کردم که یا جداه و الله کشته شدند مردان ما و سفکت و الله دماؤنا و ریخته شد و الله خونهای ما و هتکت و الله حریمنا و دریده
شد و الله حریم ما و حملنا علی الاقتاب من غیر وطاء و ما را بار کردند بر قتبهای شترهای بی جهاز و بردند بسوی یزید چون
من این کلمات را بجدم عرض کردم جدم مرا بسینه خود گرفت پس روی مبارک را بجانب حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی کرده
فرمود که آیا نمی بینید که امت من چگونه سلوک و رفتار کرده اند با فرزند من بعد از من پس آن غلام گفت که ای سکینه دیگر سخن مگوی
که گریه در آورده رسول خدا را پس آن غلام دست مرا گرفت و داخل قصر کرد پس دیدم که پنج زن در آن قصر بودند که خداوند عظیم گردانیده
بود خلقت ایشان را و زیاد فرموده بود در نور ایشان و زنی در میانه ایشان بود که خداوند بزرگ گردانیده بود خلقت او را و بیش
او را دیدم که موهای خود را پریشان کرده و لباس سیاه پوشیده و در دست خود پیراهنی داشت بخون آلوده هرگاه آن زن برمیخواست
باقی زنان برمیخواستند و چون می نشست همه می نشستند پس من بآن غلام گفتم که این زنان کیستند که خداوند اینگونه عظیم فرموده
خلقت ایشان را گفت که این حوا مادر آدمیان است و این دیگری مریم دختر عمران است و آن یکی دیگر خدیجه بنت خویلد است و آن
هاجر و آن دیگر ساره است و اما آن بزرگوار که پیراهن خون آلوده در دست دارد و هرگاه برمیخیزد همه برمیخیزند و هرگاه می نشیند
همه می نشینند آن جده تو فاطمه زهرا علیها السلام است پس من نزد جده ام رفتم و عرض کردم که ای جده بزرگوار قتل
و الله ابی و اوتمت علی صغر سنی یعنی کشته شد و الله پدر بزرگوارم و من در کودکی یتیم شده ام و در حدیث دیگر در بحار است
که سکینه خاتون فرمود که آمدم در پیش روی جده ام ایستادم و با گریه گفتم که ای جده بزرگوار ایا در حق ما انکار کردند و الله حق ما را
ایا در حق ما متفرق و پراکنده کردند و الله جمعیت ما را ایا در حق ما روا داشتند هتک حرمت ما را ایا در حق ما و الله کشتند پدر بزرگوارم
حسین را پس جده ام فرمود که ای دختر دیگر سخن مگو که قلبم را کباب کردی و رگهای دلم را پاره کردی ای سکینه اینک پیراهن بخون
آلوده پدر تست که با منست که از خود جدا نمیکنم تا ملاقات کنم پروردگار خود را پس سکینه خاتون فرمود که پس جده ام مرا در سینه
خود گرفت و بسیار گریست پس سکینه خاتون فرمود ای یزید دیدم همه آن زنان که گریستند و در نزد جده ام آمده عرض کردند که ای
فاطمه طاهره خداوند حکم خواهد فرمود در میانه تو و یزید در روز قیامت و در حدیث است که یزید بیحیا سنگین دل خواب سکینه را
شنید و هیچ اعتنائی نکرد و امر کرد که اسیران را بزندان برند و در کتاب بحار است که فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است

که یزید علیه اللعنه امر کرد که زنان مظلوم کربلا را با جناب سید الساجدین علیه السلام نزد آن یهودی بردند که شما را از کرما و سرما محافظت نمیکند حتی
تقشرت وجوههم آه آه تا آنکه رو بهای ایشان پوست ریخت اللهم اجعل یزید و اتباعه مصادیق قولک کلما نضجت جلودهم بدلناهم
جلودا غیرها لیذوقوا العذاب بقهار یتک یا اشد المنتقمین

## مجلس هفتاد و پنجم در مجادله کردن یکی از علماء یهود و رسول ملک روم و هند زوجه یزید پلید است با یزید و غلبه ایشان بر او

السلام علی الباکین علی الرأس المقروع بالقضیب الذی اشتم له الیهود و النصاری فعلی الرأس الشریف و علیکم و رحمة الله و برکاته و
تسلیماته وبعد الحمد لله الذی من علینا بمحبة محبوبه و جعلنا موالیا لولیه و مظلومه ابن شجرة طوبی و ابن سدرة المنتهی و ابن
مکه و منی و ابن زمزم و صفی اعنی ولیه فی الآخرة و الاولی و شفیع ذنوب محبیه فی عقبات الردی ابی عبد الله الحسین المجوع العطشان
حتی مضی آه آه و القی بدنه المجروح فی کنف الرمضاء و رفع رأسه الشریف علی قنات الاعداء آه و مصیبتاه فادخل فی مجالس
اهل الزناء فزینوا محافلهم به لدی اهل الذرک و الشقاء آه واویلاه و واخزناه ثم عاملو بقضیبهم مع اسنانه مالا یرضی باستماعه
الاحباء فضجت لهذه الداهیة العظمی ملائکة السماء و اشتم لرزیته الیهود و النصاری و النساء آه و احر قلباه و واجرح فؤاداه انه
صلب علی باب دار رأس الاتقیاء المخمر طینته بالحرام و الشراب و عهر الامهات و الآباء الا الا و صلی الله علیه و علی بدنه و ذراریه
و ذریته و نسائه و اهل البکاء و اهل الصراخ و الضجیج و المحبة و الولاء و لعنة الله علی یزید و موالیه و اتباعه دوام داری لقاء و ابقاء
زیرا که یزید پلید بی ایمان بیحیا بی ادب ترک ادب چندی با سر آقای مظلومان و سرور شهیدان ارواحنا له الفداء کرده که نمیتوان گفت
و شنید از انجمله در کتاب بحار روایت کرده است که چون سر سرکرده شهیدان و آقای مظلومان جناب سید الشهداء علیه السلام را داخل
مجلس آن شقی کردند آن ملعون بیحیا چوب بدست خود که خداوند قهار هرگز دست آن خبیث را از قفلهای جهنم فارغ نکرداند با لب و دندان
آن بزرگوار ارواحنا له الفدا انواع بی ادبیها میکرد پس چند نفر با او محاجه و مجادله کردند و عصیان او را بر او و بر اهل مجلس او بلکه بر
اهل عالم ظاهر گردانیدند و او عاجز از جواب ماند از انجمله اینست که در حدیث وارد شده است که یکی از بزرگان یهود حاضر بود
پرسید که ای یزید این سر کیست آن لعین بن لعین جواب گفت که این سر شخص خارجیست آن یهودی سؤال کرد که اسمش چه بود گفت
اسمش حسین پرسید که پدرش که بود گفت علی پرسید که مادرش که بود گفت فاطمه گفت کدام فاطمه گفت دختر محمد گفت آن محمد که پیغمبر
شما است گفت بلی آن یهودی گفت که ای یزید امیدوارم که هرگز خداوند شما را جزای خیر ندهد دیروز پیغمبر شما از دنیا رحلت کرده
والیوم شما بقتل رسانیده اید پسر دختر او را وای بر تو ای یزید بدانکه در میانه من و داود پیغمبر زیاده از سی پشت فاصله است
و الحال هر وقت یهودان بر من وارد میشوند دست ادب بر سینه میگذارند پس از جای خود برجست بر سر طشتی آمد که آن سر برید
در آن بود و آن سر منور را بوسیده و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان جدک محمد رسول الله و از مجلس بیرون رفت و یزید
امر کرد تا او را بقتل رسانیدند و از انجمله رسول ملک روم است چنانچه در انتخاب در حدیث دیگر روایت کرده است که جناب سید الساجدین
فرمود که آن زمان که سر پدر بزرگوارم را از برای یزید آوردند آن ملعون مجلس شرابی ترتیب داد و فرستاد تا سر پدر شهیدم را در
پیش روی او حاضر کردند و مشغول آشامیدن شراب شد پس روزی رسول ملک روم در مجلس آن بیحیا حاضر بود و او از اشراف
و رؤسا و عظماء روم بود آن رسول گفت که ای پادشاه عرب این سر کیست گفت که ترا با صاحب این سر چکار است گفت ای یزید چون من




بروم ملکم از من هرچه دیده ام سؤال میکند دوست میدارم که شما را از صاحب این سر خبر دهم تا با تو شرکت کند در فرح و سرور یزید
پلید گفت که این سر حسین بن علی بن ابی طالب است رومی گفت که مادر او که بود یزید گفت که مادر او فاطمه دختر رسول الله بود چون آن نصرانی آن
بزرگوار را شناخت گفت یا یزید اف لک و لدینک لی دین احسن من دینک یعنی ای یزید وای بر تو و بر دین تو مرا
دینی است بهتر از دین تو ای یزید بدانکه پدر من از اولاد حضرت نبی علیه السلام است و در میانه من و آنحضرت پدران بسیار است الآن
نصاری مرا تعظیم میکنند و یأخذون من تراب قدمی تبرکا بابی و خاک قدم مرا بر میدارند بجهة تیمن و تبرک جستن با
پدرم از اولاد حضرت داود است و انتم تقتلون ابن بنت رسول الله و ما بینه و بین نبیکم الا ام واحدة و شما میکشید پسر
دختر رسول الله را و حال آنکه ما بین او و بین پیغمبر شما نیست مگر یک مادر که فاطمه طاهره است فای دین دینکم ای یزید چه دین است
دین شما پس گفت ای یزید آیا شنیده حدیث کنیسه حافر را گفت نه بگو تا بشنوم گفت در میانه عمان و چین دریائیست که بحال او
دو آدمیانه آبادانی نیست مگر یک شهر که آن جزیره است در میانه دریا که طول آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است و در روی زمین شهری
از آن بزرگتر نیست و کافور و یاقوت را از آن شهر میآورند و درختهای آن عود و عنبر است و آن شهر در دست نصاری است و پادشاه غیر از
خودشان پادشاهی نیست و در آن شهر معبدهای بسیار از برای نصاری هست و بزرگترین همه آنها کنیسه حافر است و در میانه
محراب آن حقه ایست از طلا که در میانه آن سم الاغیست که میگویند که آن سم الاغ حضرت عیسی است و اطراف آن حقه را بطلا و دیباج
بسیار زینت داده اند و در هر سال از اطراف بسیار از نصاری بزیارت آن میآیند و در اطراف آن طواف میکنند و میبوسند و آنرا
در نزد خداوند شفیع خود میگردانند در قضاء حوائج شان ای یزید اینست شان و قاعده و رفتار ایشان با سمی که گمان میکنند که
آن از الاغیست که حضرت عیسی بر آن سوار شده است و انتم تقتلون ابن بنت نبیکم و شما بقتل میرسانید پسر دختر رسول خود را
فلا بارک الله فیکم و لا فی دینکم خداوند هرگز برکت عطا نفرماید نه شما و نه بدین شما پس چون یزید این کلمات را از آن نصرانی
شنید گفت که او را بقتل رسانید تا مرا در بلاد خود مفتضح و رسوا نکرده پس چون دانست که او را میکشند گفت ای یزید میخواهی
مرا بقتل رسانی گفت بلی آن نصرانی گفت ای یزید بدانکه من دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن فرمود که یا نصرانی
انت من اهل الجنة یعنی ای نصرانی تو از اهل بهشتی و من تعجب داشتم از فرموده آنجناب پس گفت که اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله و از جای خود برجست و آن سر بریده را برداشت و بر سینه خود چسبانید و شروع کرد ببوسیدن آن و گریستن تا
آنکه کشته شد و رحمة الله علیه و لعنة الله علی یزید و انصاره شیعیان و دوستان کمتر کسی بدانید که از جمله آنها که با یزید
ملعون مجادله کردند هند دختر عبد الله بن عامر بود که زوجه او بود و مجمل احوال هند و مجادله او اینست که در حدیث وارد شده
که هند زوجه یزید در اول عمر دختری بود در نهایت حسن و جمال کمال و در خدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود و ادب
دین و نماز و احکام شرعیه را از آن معصومه تعلیم گرفته بود و بعد از چند رشد و کمال بعقد جناب سید الشهداء در آوردند و در روی
انها کانت تحت الحسین علیه السلام و از این حدیث معلوم میشود که در تحت تصرف مظلوم کربلا علیه السلام در آمده بود پس یزید علیه اللعنه
چون از حسن و کمال و جمال او مطلع شد او را ندیده عاشق شد و بی تابی میکرد و از پدرش معاویه علیه الهاویه او را خواهش نمود
پس آن ملعون او را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهش نمود و پیغام داد که اگر او را مطلقه نمی کنی از برای یزید نفرتی لشکرکشی خواهم
شد پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام از جهة حکمت و مصلحت اسلام بفرزند خود مظلوم کربلا علیه السلام فرمودند که او را مطلقه کن
مؤلف گوید که چنان بخاطر دارم که در حدیثی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین فرمودند که طلقها یا ولدی یا حسین فان

فیه سِرٌّ یعنی طلاق دادن او رای فرزند الحسین بدرستیکه در آن سِریست پس او را طلاق دادند و بعد او را بشام بردند و زن یزید شد مؤلف گوید که شاید از جمله اسرار آن آن بوده است که بعد از اسیری اهلبیت در شام محنت انجام ظاهر شد و کیفیت آن موافق خبر اینست که در وقتیکه سر بریده خامس آل عبا و اسیران در مجلس یزید بودند هند مقنعه خود را بر سر کرد و عبائی را بعوض چادر بر سر کرد چنانچه قاعده عربست و آمد در عقب پرده ستاد و تماشای مجلس یزید را تماشا کند آه آه و مصیباه که چشمش بر سر بریده افتاد که در میان طشت در پیش روی یزید گذاشته پرسید که این سر کیست قال رأس الحسین بن فاطمه یزید ملعون خواست که در نزد او فخر کند گفت ای هند این سر حسین فرزند فاطمه است آه و حزناه که چون هند این کلام را شنید قالت عزیز علی فاطمة ان تری رأس ولدها بین یدیک گفت چه بسیار ناگوار و دشوار است بر فاطمه طاهره که سر فرزند خود را در میانه دو دست تو مشاهده کند ای یزید وای بر تو عمل آورده فعلی را که باعث متوجب نار شده در روز قیامت و آله که بعد از این نه من زوجه تو ام و نه تو شوهر منی یزید ملعون گفت که ای هند ترا چکار است با فاطمه هند گفت وای بر تو اگر اهلبیتش نمیبودند هرگز ما و تو بهشت نمی یافتیم ویلک یا یزید بای وجه تلقی جدّه رسول الله یعنی وای بر تو ای یزید بچه روی ملاقات خواهی کرد خداوند جل جلاله را و جد او رسول الله را پس یزید بجا گفت که بس کن ای هند از کلام خود و آله من خبر نداشتم از شهادت حسین و من گفته بودم که او را قتل کنند پس هند از مجلس آن بیحیا بیرون رفت مؤلف گوید که در حدیث دیگر در بحار روایت شده است که اِنَّ یَزیدَ لعنه الله اَمَرَ بِاَنْ یُصْلَبَ رَأْسُ الْحُسَیْن علیه السلام علی باب داره آه آه و احزناه و وا مصیباه که یزید ملعون بی ایمان امر کرد که سر سرکرده شهیدان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء را بر در خانه اش بردار کشیدند مؤلف ذلیل کوید آن سر که بود نور الهی پدید از آن از شهر او دیده کونین آنچه دید و آله جای اشک بیا که خون گریست چون شد بدار نیزه سر از یزید پس آن ملعون در دنیا و آخرت امر کرد تا اسیران را داخل خانه او کردند آه آه که چون اسیران با لباسهای کهنه و رنگهای شکسته و موهای پریشان و رویهای خراشان و قلبهای بریان و دیدهای گریان داخل خانه آن بی ایمان شدند و زنان آل معاویه و آل ابی سفیان علیهم النیران مطلع شدند که اسیران از آل محمد اند از کوچک و بزرگ آنچه طلا و آلات و لباس و اساس زینت داشتند از قامتهای خود در ریختند و با دیدهای گریان و ناله و فغان باستقبال اسیران آمدند و بشمار که از کربلا تا شام در صحراها و بیابانها و تاریکیهای خرابها اسیری و ذلت کشیده بودند همراه خود بمجالس ملوکانه یزید بردند تا سه شبانه روز مشغول ناله و نوحه و عزاداری بودند و در حدیثست که چون هند اسیران و دختران فاطمه را بر آن حالت مشاهده نمود و مطلع شد که سر خامس آل عبا بر در خانه اش بردار کشیده اند بی اختیار گردیده با سر برهنه پرده های حجاب را بر دریده در وقت هجوم عام داخل مجلس یزید شد و قالت یا یزید أ رأس ابن فاطمة بنت رسول الله مصلوب علی فناء بابی یعنی ای یزید آیا رواست که سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا بر در خانه من بردار کشیده باشد پس یزید چون آن حالت را از هند دید از جای خود برجست و چیزی بر سر او انداخت و سر او را پوشانید و گفت که بلی چنین است که تو میگوئی ای هند برو و مشغول عزاداری و گریه و بیقراری باش از برای پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگ قریش ای هند تعجیل در کشتن او نموده است ابن زیاد لعنه الله قتله الله و پس یزید پلید و آن ملعون عنید از مجلس خود برخواست و داخل خانه شد و اهلبیت اسیر را در منزل خاصه خود جای داد و بکمال احترام بجای آورد و هر وقت غذا میخورد جناب سید الساجدین علیه السلام را بر سر خوان خود حاضر مینمود و با ایشان غذا میخوردند و اظهار دوستی میکرد و انواع مکر و حیله بکار میبرد و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین و لا یحیق المکر السیئ الا باهله اللهم العن یزید و نصاره بعدد ما علمک یا جبار یا قهار

## مجلس هفتاد و ششم در وفات زینب دختر سه ساله جناب سید الشهداء در خرابه شام





السلام علی المقیمین عزاء رجال العترة من علیهم السلام و نسائهم و صغارهم و کبارهم و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله الذی جعل محبة الحسین روحی له الفداء ذخیرة معادنا و بها معرفته من عزیزة فوادنا و وفقنا لاقامة عزائه لارتفاع درجاتنا و علمنا البکاء علیه لازدیاد حسناتنا فاتقوا ایها الحسین علیه السلام انه لما کان عین الله ان تنظر و یری بکاء کل شیء علیه فکیف لا یری قطرات عبرات اهله و عیاله و عبرات محبیه علیه آه آه و لما کان اذن الواعیة یسمع انین کل شیء علیه فکیف لا یسمع ضجیج اطفاله و نسائه فی خربة الشام و عبرات صراخهم علیه آه آه و لما کان قلب الواعی فکیف لا یعی تأوّه عترته فی منازل الاسر و غیرها فی خزائن ذخائره و کذا انکم علیه آه آه و لما کان یده الباسطة فکیف تخلی اجنحة ذراریه فی درکات الاسر و کذا ان نحن علیه و لما کان ارواحنا له الفداء خزینة رحمة الله لا یدخل فی خیوطة الرحمة من فجع و ضج ترحما علیه و علی اهل بیته و لا سیما علی مصیبة بنته الصغیرة فی خربة شام فانها ابکی کل شیء حتی الملائکة بل الحجرة الام فی شأنها ثم حاشا ان لا یبکی علیها خیار الانام علیهم آلاف السلام کما علی یزید و اتباعه لعائن الملک العلام

از جمله مصائب و اذیتهای اسیران این بود که از کربلای معلی تا کوفه و از کوفه تا شام ایشان را فرصت تعزیه داری نمیدادند بلکه از کتب معتبره معلوم میشود که اگر صدای ایشان بگریه بلند میشد آن ملاعینیکه بر ایشان موکل بودند اذیت بایشان میرسانیدند حتی آنکه در شام محنت انجام هم ایشانرا نگذاشتند که از گریه حزن قلب خود را اندک آسایش دهند بلکه چون ایشانرا در شام غم انجام در زندان کردند در آنجا فراغ هم بهم رسانیدند و چندی گریه اسیرانه غریبانه کردند و در حدیثست که آن بیکسانرا در خرابه زندان کرده بودند و چونکه در آن خرابه از زحمت سفر آرامی بهم رسانیدند و از اذیت رسانیدن مستحفظین خاطرجمع شدند برای شهدا و اسیری خود نالهها جانکاه از دل دادند و غریو برمیکشیدند آه و احزناه که در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده اند که خرابه که زندان ایشان بود سقف نداشت که از گرمای روزها و سرمای شبها آن اسیران کم بها مر و لباس را محافظت نماید بلکه شدت آفتاب روزها و سرمای شبها پوست از صورتهای ایشان برنخیت یعنی در بدر که دختر کوچک مظلوم کربلا در خرابه شام فوت شد گریه بسیار کردند زیرا که آن واقعه بوده است که قلبها را کباب و دیدهها را پر آب میکرد چنانچه در بعضی از کتب معتبره نقل شده است که کانت من الاساری بنت صغیرة لمولینا الحسین علیه السلام و کانت تحب اباها کثیرا یعنی بود در میان اسیران دختر کوچکی از برای سید و آقای ما جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء که بسیار پدر بزرگوار خود را دوست میداشت و آقای مظلومان هم او را بسیار دوست میداشتند و از بعض اخبار چنان ظاهر میشود که آن دختر سه ساله بوده و اسم او زینب بوده مظلوم کربلا از شدت محبت بخواهر خود جناب زینب خاتون اینه دختر را زینب نام نهاده بود مثل آنکه اسامی پسران خود را همه علی گذاشته بود یکی را علی اکبر و دیگری را علی اوسط و کوچکتر را علی اصغر و این دختر در اکثر شبها و روزها از مفارقت پدر مهربانش خود گریه و ناله میکرد و قلبهای هجران کشیده اهلبیت را بیاد آوری ایام وصال پدر مهربان باتش فراق میسوزانید و دلهای آن دل شکستگان را بریان و دیدهای ایشانرا گریان میساخت و چون آن دل سوختگان چاره بجز صبر و شکیبائی نداشتند با آه شرربار آن دختر میسوختند و میساختند و نالهای خود را بگریه و نوحه بلند نمیکردند و چون آن روز عاشورا که پدر غریبش را شهید کرده بودند محبتش رسیده بود و تلطف و حسان و مهربانیهای او کاملا نخورده بود عظم ذلک علیها و استوحشت لابیها و کانت کلما طلبت اباها یقولون لها غدا یأتی و معه ما تطلبین آه و مصیباه که در خرابه شام مفارقت پدر مهربان بسیار بر او بزرگ و دشوار و ناگوار شد و چون خود را در خرابه بی پدر دید بوحشت افتاد و هر چند از اسیران سراغ پدر مهربان میگرفت با او جواب میدادند که فردا پدرت میآید با آنچه مطلوب تست مؤلف گوید که شاید مراد اهلبیت از فردا زمان رجعت و ظهور دولت حقه باشد یا فردای قیامت باشد تا او را تسلی بدروغ نداده باشند چنانچه گاهی در بعضی احادیث

خود اگفته اند و زنان رجعت بازگشت آل محمد علیهم السلام بدنیا خواسته اند که بی روز قیامت را اراده کرده اند و شکی نیست که آن زمان وقت بامنیان ظاهر میگردد هرچه مطلوب آن حضرات است بلکه هرچه مطلوب جمیع موحدین است احتمال دارد که این کلام از ایشان بزبان عادت خلق جاری شده باشد که اطفال خود را با نوید ها تسلی میدهند خلاصه آنکه آن طفل را با نوید ها تسلی میدادند تا آنکه آن طفل یتیم از آنها اعراض کرد بیا را و را خواب ربود و پدر مهربانش با وجاهت خود را در خواب دید و با او راز و نیاز نمود و غم ایام مفارقت و هجران را عرض میکرد که ناگاه بخت دار کون او را از خواب راحت بیدار با کدورت آورد فصاحت وبکت وارتفعت پس چون بیدار شد و پدر را ندید بسر و کرد نعره ها زدن و گریستن و اضطراب نمودن و هرچند او را تسلی میدادند و نوید ها دادند نمی آسود بلکه آرام نمیگرفت پس از سبب ناله و زاری و گریه و بیقراری او سؤال کردند قالت ایتونی بوالدی وقرة عینی جواب میداد که من نشان دهید پدر مهربانم و نور دیده ام را و هرچند بیشتر او را تسلی میدادند از برای آنکه شاید آرام بگیرد و بخوابد حزن و اندوه آن طفل یتیم بسیار زیاده میشد و بیشتر ناله و نوحه میکرد پس اهلبیت حیران بودند نتوانستند که انکار را چاره نمایند و نالهای او خانه صبر و سکون ایشان را خراب و در آن تاریک شب چشمهای حسرت رسیده ایشان را پر آب بود فضجوا بالبکاء وجددوا الاحزان ولطموا الخدود وحثوا علی رؤسهم التراب ونشروا الشعور وقام الصیاح پس اهلبیت همه با ناله کشیدند در آن دل شب آن زنان اسیر و نعره ها دلگیر بخواب بودن اهل شام و ایمن بودن از اذیت آن فجره لئام را از برای خود غنیمت شمردند پس هم آن زنان با آن طفل نالهها و صداها را با ناله و زاری و گریه و بیقراری بلند کرده آن نالهها را که در سینه از خوف اهل کینه مخفی داشته بیرون میکنند چون بی اختیار رسیدند بصیحه و نعره مبدل کردانیدند پس آن غریبان را که در عصر روز عاشورا و وقت شهادت خامس آل عبا علیه السلام و سایر شهدا دشت کربلا میخواهند که بپا کنند و آن ناله که در وقت عبور از قتلگاه شهیدان از دلهای بریان میخواهند بر کشند و همه صداها در هم آمیخته نوحه و ناله کنند اعدای دین و قوم ظالمین مانع شده و نگذاشته بودند در این خرابه و ویرانه تازه کردند پس سیلهای غم ریزه و زنهای پر الم زدند و ظلمتکده را بر فرقهای خود میرخنید و گیسوان در زلفهای پریشان را پر خاکها در آوردند و بنحو دلخواه تعزیه داری نمودند پس صدای ناله ایشان بگوش یزید پلید رسید و آن سر مست باده ضلالت را از خواب جهالت بیدار کرد پس او از بالای سایبان قصر شقاوت خود سؤال نمود که این غوغا از کیست و سبب این شدت صیحه و نالهها چیست خدام او گفتند که ای یزید آنکه دختر کوچک از شهید کربلا بخواب رفته و پدرش را بخواب دیده و حال که بیدار شده پدرش را میخواهد و هرچند او را تسلی میدهند آرام نمیگیرد پس اهلبیت با او هم داستان شده و زاری میکنند که میشنوی فلما سمع یزید ذلک قال ارفعوا راس ابیها وحطوه بین یدیها لتنظر الیه وتتسلی به پس آن لعین بی دین ناهنجار آه آه یزید پلید از برای آنکه در خواب نازش آسیب نرسد و صدای ناله آن اسیران را نشنود کلامی گفته است که تا قیامت دلهای دوستان را کباب و دیدهای ایشان پر آب نموده است زیرا که آن ملعون عنید چون صدای ناله و نوحه اسیران را شنید بسایبان قصر ضلال خود گفت که سر پدر آن دختر را ببرید و در پیش او اندازید از برای آنکه مشاهده جمال پدر کند آرام گیرد پس ملاعین شقاوت نشان او آن سر بریده را در طبقی گذاشته و بر روی آن دستمالی انداخته آوردند و در نزد آن دختر گذاشتند و آن دستمال را از روی آن برچیدند پس چون نظر آن طفل بر آن سر بریده پر خون افتاد دیده که خیره گشت قالت ما هذا الرأس یعنی این سر پدر مهربان تو است که میخواستی آه وا حزناه که چون دید که آن سر پدر او است برداشت در سینه خود کشید و خود چسبانید و باین کلمات و امثال آن نوحه کرد که دلهای اهلبیت بلکه جمیع دوستان را بسوخت فقالت یا ابتاه من ذا الذی خضبک بدمائک یعنی ای بابا پدر که روی منورت را بخون خضاب نموده یا ابتاه من ذا الذی قطع وریدک ای پدر جان که رگهای گردن ترا قطع نموده و بریده است یا ابتاه من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی ای پدر مهربان که در این کوچکی مرا یتیم کرده است یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر ای بابا پدر که گذارده که دختر یتیم ترا بزرگ کند یا ابتاه من للنساء الحاسرات





ای پدر جان بازنان حسرت کشیده و سر برهنه را که پیرو دلی دارند یا ابتاه من للارامل الضایعات ای پدر جان کرا گذاشته که این بیوه زنهای اسیر را محافظت نماید یا ابتاه من للعیون الباکیات ای پدر که را گذارده که این چشمهای گریان را تسلی دهد و از گریه و ناله ساکت کرده یا ابتاه من للضایعات الغریبات ای پدر جان کرا گذاشته که این زنان ضایع شده غریب را پرستاری نماید یا ابتاه من بعدک وا خیبتاه ای عزیز پدر که را بعد از خود بجای خود قرار داده ای آه از ناامیدی ما یا ابتاه من بعدک واغربتاه ای پدر جان که بعد از تو از برای ما امید از غربت ما یا ابتاه لیتنی کنت لک الفداء ای پدر کاش من در این کوچه فدای تو شده بودم و سر بریده را نمیدیدم یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء ای پدر جان کاش پیش از این روز کور شده بودم و خضاب ترا باین حالت مشاهده نمیکردم یا ابتاه لیتنی وسدت الثری ولا اری شیبک مخضبا بالدماء ای عزیز پدر کاش من بزیر خاک رفته بودم و ریش مبارک ترا باین خون خضاب نمیدیدم ثم انها وضعت فمها علی فمه الشریف وبکت بکاء شدیدا حتی غشی علیها ای دوستان دختر ناله و نوحه میکند که آن طفل یتیم مثال این کلمات را میگفت و میگریست و اهلبیت را امور از مینموده و میگریاند و آخر الامر آن دختر کوچک لبهای خود را بر لبهای خشکیده خون آلوده پدر مهربان گذاشت و آنقدر گریه شدید نمود که غش کرده ساکت شد فلما حرکوها واذا قد فارقت روحها الدنیا پس اهلبیت چون آمده او را حرکت دادند دیدند که روح او از دنیای دنی مفارقت نموده و همراه پدر بسفر آخرت رفته آه آه وا مصیبتاه که اهلبیت در آن تاریک شب در آن خرابه چون ملاحظه آن کردند و از هجران پدر دیدند و ملاحظه کردند که مثل روز عاشورا از برای این پاره پاره پدر بزرگوارش و ابدان سایر شهدا از جنازهها لهذا نه کفنی و نه سدری و نه کافوری و نه غسلی و نه تشییع جنازه کننده و نه تسلی دهنده دارند بنیان اجتماع صداها را بگریه و ناله بلند کردند و عزای خود را تازه کردند آه آه چندان از آن خرابه آواز نوحه و ناله برآمد که اهل شام از خواب غفلت بیدار شدند و از گریه اهلبیت همه مردان و زنان بگریه و ناله و نوحه در آمدند فانا لله وانا الیه راجعون

## مجلس هفتاد و هفتم در خطبه خواندن جناب سید الساجدین در مسجد شام بعد از خطبه خطیب نافرجام

السلام علی من بکی علی الذریة الطاهرة فعلیهم وعلیکم آلاف التحیة والثناء ورحمة الله وبرکاته وبعد اللهم صل علی من ابدعتهم فی ذروة الابداع وبهم نجوت عبادک من ذمة الالحاد ثم بهم اوضحت لعبادک سبیل الارشاد فما نجی من نجی الا بهم وما هلک من هلک الا بهم وهم محمد وآله علیهم الصلوة والسلام اللهم ارفع درجتهم وقرب وسیلتهم واحشرنا معهم علی ارائک الرحمة وانزل علیهم فی کل آن الف الف تحیة والعن علی اعدائهم واعدائنا الف لعنة فی کل طرفة عین ولحظة ثم بعد فقد قال عز من قائل ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات یعنی بلند کردیم ما بعضی از ایشان را بالای بعضی دیگر از حیثیت درجات بدانکه برای این آیه شریفه موارد بسیار است در دنیا و آخرت و از جمله آنها رتبه منبر وسیله و سایر منابر اهل عصمت علیهم الف التحیة و منابر شیعیان است در روز قیامت و احادیث در بیان این مطلب بسیار است و از جمله احادیث نورانیه در این مطلب آنکه در روضه کلینی رحمه الله روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایها الناس بدانید که الله عز و جل وعده فرموده است بنبی خود محمد صلی الله علیه وآله منبر وسیله را و وعدهاش حق است و هرگز خلف وعده نمیفرماید و آگاه باشید اینکه وسیله اعلا درجه جنت است و بلندترین درجات قرب و نزدیکی خدا است و اعلی مرتبه همه آنها است و از برای آن هزار درجه است و فاصله میان هر درجه تا درجه دیگر بمقدار مسافت دویدن اسب تیزرو است و درجات آن از در است و از زبرجد است و لؤلؤ و یاقوت و زمرد است و مرجان و کافور و عنبر است و عود و طلا و نقره است و ابر و هوا و نور است و مانند آنها و منبر وسیله مشرف و مسلط است بر همه عوالم جنت و رسول الله صلی الله علیه وآله در بالای آن نشسته است و بالاپوشی بر دوش مبارک خود انداخته است یکی

از رحمت الهی و یکی از نور رایت و بر فرق مبارکش تاج نبوت است که مکلل بجواهر است که نور آن روشن کرده است همه محشر را و در جنب من که علی
بن ابی طالب است بحیره جا از آن پایین تر است و بر دوش من یک بالاپوش قرمز است و یکی دیگر از کافور است   و در کتاب عوالم است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه بر پا کرده میشود از برای تو در روز قیامت منبری از نور که از برای آن هفت درجه است و در میان هر درجه
آن صفها از ملائکه است که در دستهای ایشان لواها از نور است و حور العین از طرف راست و چپ آن صفها کشیده اند و نزدیکترین زنان از طرف
چپ تو حضرت حوا و آسیه است و ابن بابویه از رسول خدا روایت کرده است که هرگاه روز قیامت شود زینت داده میشود عرش حضرت رب العالمین
بتمام زینتها پس آورده میشود دو منبر از نور که طول هر یک از آنها بقدر صد میل است پس گذارده میشود یکی بطرف راست عرش و دیگری بطرف
چپ آن پس بالا میرود بر یکی از آنها حسن و بر دیگری حسین پس زینت میدهد پروردگار عالم عرش الهی را بآن دو بزرگوار علیهما السلام مثل زینت دادن عروس
دو گوشش خود را بگوشواره   مؤلف گوید که تشبیه از معانی آن حدیث مشهور که این دو بزرگوار دو گوشواره عرش الهی اند و اگر مراد از عرش   معنی آنکه حسنین دو گوشواره عرشند
همه ملک که تخت سلطنت خداوند است بوده باشد معنی حدیث این خواهد بود که در دو طرف راست و چپ ملک الهی آن دو مقام عالیست از برای این دو
بزرگوار که باعث زینت همه ملک الهی اند و اگر مراد از عرش معنی اعلای آن باشد که قلب حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پس معنی این خواهد
بود که در دو طرف قلب رسول است که معدن جمیع فیوضات الهیه است و طرفة العینی از خداوند غافل نبوده و نخواهد بود دو مقام عالی از برای حسنین
خواهد بود که موجب زینت جمیع عوالم قدسیه حقیقیه رسول الله خواهد بود و الله و رسوله و اولیاؤه اعلم   و در حدیث که جناب امیر المؤمنین
فرمود که سایر ائمه طاهرین بقدر مرتبه خود در طرف راست منبر وسیله بر کرسیهای کرامت الهی و منابر نور الهی قرار خواهند گرفت و تمام
انبیا و اوصیای ایشان و آن بزرگواران که از اول عالم تا آخر آن که حجتهای الهی بوده اند هر یک بقدر مرتبه خود در جانب چپ منبر وسیله قرار
خواهند گرفت و بر دوشهای ایشان است خلعتها از نور و کرامت الهی جل شانه العالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که در روز قیامت
گذارده میشود منابری چند در تحت عرش از برای شیعیان من و شیعیان اهل بیت من آنهایی که خالصند در ولایت و دوستی ما پس از جانب حق سبحانه و تعالی ندا میرسد
که بنشینید بر آنها ای بندگان من تا آنکه بگسترانم بر شما رحمت خود را پس تحقیق که اذیت کرده شده اید در دنیا   و در حدیث از حضرت
امیر المؤمنین روایت شده است که آنحضرت فرمود که چون همه ما بر منبرها قرار گرفتیم نمی بیند ما را ملک مقربی و نه نبی مرسلی مگر آنکه
مبهوت میشود از شدت انوار ما و تعجب میکند از نورانیت و جلالت ما در طرف راست منبر وسیله از جانب راست رسول خدا ابری خواهد بود
بقدر که چشم کار میکند پس از میان آن ندا میرسد که ای اهل محشر خوشحال آنکسی است که دوست دارد وصی را و ایمان آورده باشد بنبی امی عربی و هرکس
کافر باشد پس برای ایشان است آتش وعده گاه است و از طرف چپ منبر وسیله از جانب چپ رسول الله صلی الله علیه و آله تاریکی خواهد بود که از
میان آن ندا میرسد که ای اهل محشر خوشحال کسی که دوست دارد وصی را و ایمان آورده باشد بنبی امی قسم بآنکه از برای اوست ملک
و پادشاهی بزرگ که رستگار نمیشود احدی و بروح و ریحان جنت نمیرسد مگر کسی که ملاقات کند خالق خود را باخلاص با این نبی و این وصی
و پیروی کرده باشند مر ذریه ایشان را پس یقین کنید ای اهل ولایت آل محمد بنورانیت روهای خود و شرف مکانهای خود و محترم بودن خود
و نشستن شما بر کرسیها در مقابل یکدیگر ای آنجماعتی که روهای خود را از خداوند خود گردانیده اید و از نبی و وصی و ذریه ایشان
منحرف شده اید یقین کنید بسیاهی روهای خود و وارد شدن غضب الهی را بر خود بجهت جزای آنچه کسب کرده اید از برای خود
و در بحار از جابر روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم یا بن رسول الله خبر ده مرا بحدیثی در فضیلت جده ات
جناب فاطمه علیها السلام که هرگاه من آن حدیث را از برای شیعه روایت کنم خوشحال شوند آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم
رسول الله که فرمود چون روز قیامت شود نصب کرده شود از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من از همه بلندتر از همه منبرها پس از جانب

خداوند



خداوند ندا میرسد که یا محمد خطبه بخوان پس من خطبه بخوانم که احدی از انبیا و مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس نصب کرده شود
از برای اوصیا منبرها از نور و نصب کرده میشود از برای وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام منبری از نور در وسط آنها و بالای منبرهای ایشان
منبرها پس از جانب خداوند جل جلاله ندا میرسد که یا علی خطبه بخوان پس آنجناب خطبه بخواند که احدی از اوصیا مثل آن خطبه نشنیده باشند پس
نصب کرده میشود از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس میباشد از برای دو فرزند من و دو سبط من و دو ریحانه من در ایام حیات من
حسن و حسین منبری از نور پس ندا میرسد بایشان که خطبه بخوانید پس ایشان خطبه میخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آن نشنیده
باشند پس منادی ندا میکند که کجاست فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و کجاست خدیجه بنت خویلد و کجاست مریم
بنت عمران و کجاست آسیه بنت مزاحم و کجاست ام کلثوم مادر یحیی بن زکریا پس همه آنها از جای خود برمیخیزند پس خدای تبارک و تعالی میفرماید
که ای اهل محشر از برای کیست کرم در این روز محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام در جواب عرض میکنند که کرم مخصوص است بخداوند واحد قهار
پس از مصدر عزت ندای الهی میرسد که ای اهل محشر بدرستی که من قرار داده ام کرم را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه
ای اهل محشر همگی سرهای خود را بزیر اندازید و چشمهای خود را برهم گذارید که اینک فاطمه روانه بجنت است پس میآورد جبرئیل ناقه
از ناقهای جنت که منقش است دو پهلوی آن و زمام آن از لؤلؤ تازه است و پالان آن از مرجان است پس آن ناقه را میخوابانند در میان
فاطمه او بر آن سوار میشود و صد هزار ملک از طرف راست آن راه میروند و صد هزار از طرف چپ آن و صد هزار دیگر از عقب آن میزنند بر
بالهای خود و پرواز میکنند تا در جنت و چون آن بزرگوار بدر جنت رسد نگاهی بعقب سر خود کند پس از مصدر عزت و جلالت ندا
رسد که یا فاطمه چرا نگاه بعقب سر کردی و حال آنکه من امر کردم ترا که داخل جنت شوی آن معصومه عرض میکند که ای پروردگار من
دوست میداشتم که قدر من نیز ظاهر شود بر خلایق قدر و منزلت من پس ندا میرسد که ای دختر حبیب من برگرد و نظر کن بسوی محشر و نظر فرما
در خلایق پس هرکس که بوده باشد در قلب او محبتی از برای تو یا از برای یکی از ذریه تو بگیر دست او را و داخل فرما او را در جنت پس
حضرت صادق ع فرمود که والله یا جابر که جناب فاطمه طاهره در آن روز بر میچیند شیعیان و محبین خود را با سرعت که بر میچیند مرغ
دانه خوب را از میانه دانهای بد پس هرگاه شیعیان او با او بدر جنت رسند خداوند بر قلبهای ایشان میاندازد که ایشان هم نگاه بعقب کنند پس
ندا میرسد که ای احبای من شما چرا نگاه بعقب سر خود کردید و حال آنکه شفاعت کرده است شما را فاطمه دختر حبیب من ایشان عرض میکنند
که ای پروردگار ما ما هم دوست میداشتیم که قدر ما نیز ظاهر شود قدر ما پس ندا میرسد که ای دوستان من شما هم بمحشر مراجعت کنید
و به بینید که که شما را محبت کرده است بجهت خاطر فاطمه و که شما را طعام داده است در راه فاطمه و که لباس داده است شما را بجهت فاطمه و که
شما را یکشربت آب داده است بخاطر فاطمه و که از شما غیبتی را دفع کرده است بجهت خاطر فاطمه پس بگیرید دست همه آنها را و داخل کنید ایشان را
در جنت پس حضرت صادق ع فرمود که والله باقی نمیماند در محشر از مردم مگر شاک یا کافر یا منافق که باید بجهنم روند و چون ایشان
در میان طبقات جهنم رسند فریاد میکنند که آیا شفاعت کننده نیست آیا دوست مهربانی نیست که ما را شفاعت کند پس میگویند
که اگر ما دفعه دیگر بدنیا مراجعت کنیم خواهیم بود از اهل ایمان و از زندگان بخدا و رسول و آل طاهرین او پس آنحضرت فرمود که هیهات
هیهات که دیگر ایشان را بدنیا برگردانند و اگر برگردند باز عود کنند از آنچه ایشان را از آن منع کرده بودند از نافرمانی خدا و دشمنی محمد
و آل محمد صلی الله علیه و آله زیرا که ایشانند دروغگویان   مؤلف حیران سوخته جان گوید که بعد از شنیدن این منبرها
و این کرسیها و این فضیلتها از برای حضرت پیغمبر و آل طاهرین و شیعیان ایشان و بعد از این خوشحالی مسرور شدن از استماع
فضایل حضرت خاتون جنان جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها آه آه کدام زبان میتواند بیان کند و کدام گوش میتواند

بشنود

بشنود و کدام قلب میتواند تفکر کند و خون نشود و کدام چشم میتواند اشک خود را نگاه دارد و گریه نکند و کدام تعزیه دار میتواند خود داری
کند و ناله نکند و صیحه نکشد که یزید شرابخوار شقی ملعون در ازل و ابد مجلس خود را با نواع زینتها بیاراید و بر تخت سلطنت قرار کرد و خود را
با نواع لباسها و دُرر و جواهر زینت کند و بر فرق خود تاج مکلل بجواهر گذارد و انواع اطعمه و اشربه و اقسام شرابها برای خود مهیا کند
و بزرگان کفر شان دولت غصبیه باطل خود را با نواع خلعتها مخلع کند و همه را در اطراف مجلس خود بر کرسیها بنشاند و انواع سازها
و نوازها و غناها آماده گرداند آه آه وامصیبتاه آه واویلاه و حجت خداوند جناب سید الساجدین بیمار علیل را در غل الجامعه با اسیران از عمها و خواهران
از بزرگ و کوچک که همه اولادهای رسول خدا و ولی خدا و خاتون روز جزا علیهم السلام بودند ببدترین احوال همه گرسنه همه تشنه با کمال ذلت
و مجروح و نالان داخل مجلس کنند آه آه آه و سرهای شهیدان آل محمد را با سایر سرهای شهیدان نیز طلب نماید و در حضور هجوم عام بریزد
انواع اذیتها رساند و بی ادبیها کند آه آه که آن بی ایمان اکتفا بهمه آنها نکرده با هجوم عام در روز سان شام روانه مسجد شد فقال
اللعین لخطیب بلیغ خذ بید هذا الغلام فأت به المنبر و خبر الناس بسوء رأی ابیه و جده و فراقهم الحق و بغیهم علینا یعنی یزید پلید
خطیب بلیغی را طلبید و گفت که بگیر دست این غلام را و ببالای منبر برو و خبر ده مردم را به بدی و کجی رای پدر او و جد او و بآنکه ایشان
از حق دور گذشته اند و با ما ظلم شده اند و سرکشی کرده اند قال فلم یدع شیئاً من المساوی الا ذکره فیهم یعنی شیعیان کاملین در ایمان
خداوند لعنت فرماید بر یزید پلید و خطیب او و منتقم حقیقی دمار از الخطیب برآورد فرماید که چون دست آن بیمار علیل را گرفت و بر منبر
برآمد با قبح خدا انتقام از حق رفت ناشایسته نامناسبی در حق بیمار کربلا و پدر بزرگوارش جناب سید الشهداء و جدش حضرت سید الاوصیا ارواحنا
لهم الفدا اگر آنچه گفت و بی ادبی کرده صاحب مناقب و دیگران روایت کرده اند که یزید علیه اللعنه امر کرد منبری و خطیبی تا آنکه خبر کند مردم را
از بدیهای جناب سید الشهداء و جناب امیر المؤمنین علیهما السلام و خبر دهد خلق را از کارهای ایشان پس الخطیب النجیب بر منبر برآمد و حمد و ثنای
الهی بجای آورد و بعد از آن شروع کرد بدروغ و افترا بستن بر جناب سید الاوصیا و سید الشهداء و پس از آن شروع کرد بمدایح عجیبه کثیره
در حق یزید و معاویه علیهما الهاویه و طول داد و مداحی کردن در حق ایشان را بالجمله نشد هیچ مدحی و خیری مگر آنکه در حق آندو بی ایمان
شمرد فصاح به علی بن الحسین علیهما السلام و قال ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق فتبوأ مقعدک من النار
پس جناب سید الساجدین از برای احقاق حق و ابطال باطل و هدایت امت بصدای بلند فرمود که وای بر تو ای خطیب که خریدی رضای
مخلوق را بسخط و غضب حضرت خالق بازگشت تست بسوی آتش پس فرمود که ای یزید آیا اذن میدهی مرا که بر منبر برآیم و سخنان چند
گویم که در آنها باشد رضای خداوند و باعث اجر و ثواب باشد از برای حضار یزید اذن نداد حضار مسجد گفتند که یا یزید از تو سؤال
میکنیم که اذن دهی او را تا ما فصاحت و بلاغت حجازیان را بشنویم یزید گفت که اگر او بالای منبر رود پایین نخواهد آمد مگر بعد از رسوا و مفتضح
گردانیدن من و آل ابوسفیان پس حضار گفتند که یا یزید از این جوان چکار بر میآید و چه قابلیت دارد سخنان او یزید گفت او از اهل
بیتیست که علم را چشیده و فرو برده اند فرو بردن عجیبی پس حاضرین بقدری مبالغه و التماس کردند تا آنکه الملعون اذن داد پس
آن معدن علم و حلم بر منبر برآمده بعد از حمد و ثنای الهی خطبه انشا فرمود که همه چشمها بگریه درآمد و همه قلبها ترسید پس فرمود که ایها الناس
ماییم که از جانب خداوند عطا کرده شده ایم بشش خصلت و فضیلت بخشیده شده ایم بهفتم عطا کرده شده ایم بعلم و حلم و سخاوت و فصاحت
و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنین و فضیلت داده شده ایم باینکه از ماست نبی مختار حضرت محمد و از ماست صدیق و از ماست طیار
و از ماست اسد الله و اسد رسول الله و از ماست دو سبط این امت ایها الناس هرکس مرا شناسد شناسد و هرکس نشناسد من خبر میدهم او را بحسب و نسب
خود را او بشناسانم ایها الناس منم فرزند مکه و منی و منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند آنکسی که زکوة را بگوشه ردای خود میبرد از برای فقرا

افترای خطیب نجیب بجناب امیرالمؤمنین ۱۳

خطبه جناب سید الساجدین در بالای منبر مسجد شام



منم فرزند آنکسی که بهترست از هرکس که زیر جامه پوشیده است و عبا بر دوش گرفته است منم فرزند آنکسی که بهترست از هرکس
که نعلین بپا کرده است یا با پای برهنه راه رفته است و منم فرزند آنکسی که بهترست از هرکس که طواف مکه بعمل آورده است و سعی صفا و مروه کرده است
منم فرزند آنکسی که بهترست از هرکس که حج کرده است و لبیک اللهم لبیک گفته است منم فرزند آنکسی که بر براق سوار شد و در
رفتن بهوا منم فرزند آنکسی که در شب معراج سیر کرد از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی منم فرزند آنکسی که در شب معراج برد او را جبرئیل تا سدرة
المنتهی منم فرزند آنکسی که تا قاب قوسین او ادنی رسید منم فرزند آنکسی که امامت کرد و نماز از برای ملائکه آسمان منم فرزند آنکسی که وحی فرمود
خداوند جلیل باو آنچه وحی فرمود منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایها الناس منم فرزند علی مرتضی منم فرزند آنکسیکه شمشیر زد بر خرطوم
خلق تا اقرار نمودند به لا اله الا الله منم فرزند آنکسی که جهاد کرد در پیش روی رسول الله بدو شمشیر و نیزه زد بدو نیزه و هجرت نمود دو هجرت
و بیعت نمود دو بیعت و مقاتله کرد در جنگ بدر و حنین و کافر نشد بخداوند بقدر طرفة العین منم فرزند صالح مؤمنین و وارث علم نبیین و قلع و قمع
کننده ملحدین و پادشاه مسلمین و نور مجاهدین و زینت عابدین و تاج باکین و صبر کننده تر از همه صابرین و افضل قائمین از آل یس
رب العالمین منم فرزند آنکسی که مؤید شد بجبرئیل امین و نصرت داده شد بمیکائیل منم فرزند آنکسی که حمایت کرد از حرم مسلمین و او بود
قاتل مارقین و ناکثین و قاسطین و جهاد کرد با دشمنان ناصبین و فخر او زیاده بود بر همه قریش و او بود اول جواب دهندگان از مؤمنین
و او بود اول سابقین و درهم شکننده معتدین و هلاک کننده مشرکین و تیری از تیرهای خداوند بر منافقین و زبان حکمت عابدین
و ناصر دین الله و ولی امر الله و لسان حکمت الله و صندوق علم الله و او بود صاحب بردباری و شهادت و بزرگواری و خنده روی و خوشبوی
قوم و جامع همه نیکیها و پاکیزگی و بطحی و پسندیده که همه کس از او خوشنود شوند و دلیری که همه کس از او خائف شوند و بزرگ همتی که همه ممنون
او شوند و صبر کننده که در مثل صبر او همه عاجز شوند او ست قائم اللیل صائم النهار پاکیزه اطوار و قطع کننده صلبها و متفرق کننده
لشکرها و محکم نگاه دارنده عسکرها و قوی دل تر از همه قوی دلان و جاری فرماینده تر از همه در عزمهای نهان و شدیدتر از همه صاحبان طغیان
و او شیر بیشه دلیر که نرم میکند دشمن را در هنگام هجوم تیرها و نزدیک شدن سر نیزه ها قلبها و نرم میکند سرهای ایشان را و بباد میدهد
اجزای تنهای ایشان را مثل بردن بادها علفهای پوسیده را و او است شیر حجاز و میش عراق و او است مکی مدنی خیفی عقبی بدری احدی شجری
مهاجری که در میانه عرب سید ایشان است و در میانه جنگ شیر ایشان است وارث المشعرین و ابو السبطین یعنی حسن و حسین ایشانست
جد من که علی بن ابی طالب علیه السلام است پس فرمود که ایها الناس منم فرزند فاطمه زهرا و منم فرزند سیدة النساء و در روایت دیگر است
که فرمود منم فرزند خدیجه کبری انا ابن المقتول ظلماً آه آه منم فرزند آنبزرگواری که کشته شده است از روی ظلم انا ابن المجزوز الرأس
من القفا آه آه منم فرزند مظلومیکه بریده شد سر او از پشت گردن او مؤلف دلکباب دیده پر آب گوید که موافق این کلام اعجاز نظام است
آنچه جناب سید الشهداء ارواح العالمین له الفدا در وقت شهادت بشمر بن ذی الجوشن علیه السعیر فرمود که ای شمر شکم خود را بگشا پس چون گشود دید که لکه
دیوس است و پستانها دارد مانند سگ و خوک پس آنحضرت فرمود که راست فرموده است جدم رسول الله در آنچه فرموده است ملعون عرض کرد
که چه فرموده است آن مظلوم فرمود که جدم مکرر به پدرم میفرمود که یا علی بقتل میرساند این فرزند ترا ملعونیکه پیس است و شبیه ترین خلق است
بسگها و خوکها پس آن شقی از شنیدن این کلام در غضب شد و زیاد شد کینه و بغض او و قال و الله لاقتلنک غیری ولاذبحنک
من قفاک لیکون ذلک اشد من عذابک یعنی آن شقی گفت که و الله بقتل نمیرساند ترا احدی غیر از من و هر آینه ذبح میکنم من
ترا از پشت سر تو تا اینکه بوده باشد این قسم ذبح کردن باعث زیادتی در عذاب تو ثم قال یا ایها الناس انا ابن العطشان
حتی قضی یعنی پس جناب سید الساجدین علیه السلام فرمود که ای گروه مردم بدانید که منم فرزند آن مظلوم غریبی که تشنه بود تا آنکه شهید شد

انا ابن طریح کربلا منم فرزند آن شهیدی که بدن نازنینش در صحرای کربلا افتاده است انا ابن مسلوب العمامة والرداء آه آه منم فرزند مظلومی که
بغارت برده شد عمامه و ردای او انا ابن من بکت علیه ملائکة السماء منم فرزند آن بزرگواری که گریست در مصیبت او ملائکه آسمانها
انا ابن من ناحت علیه الجن فی الارض والطیر فی الهواء منم فرزند آنکسی که نوحه کردند در عزای او جن در زمین و مرغ در هوا انا ابن
من رأسه علی السنان یهدی آه واهیتاه منم فرزند شهید غریبی که سر او را بر نیزه کرده و بهدیه بردند انا ابن من حرمه الی الشام
تسبی آه آه واحسرتاه منم فرزند آنجنابی که حرم او را اسیر کرده بشام آوردند پس فرمود که ایگروه خلایق حمد میکنم حق تعالی را که امتحان فرمود ما اهل البیت را
ببلاء نیکو از آنجا که قرار داده است علم هدایت و عدل و تقوی را در ما و قرار داده است علم ضلالت و گمراهی را در غیر ما و فضیلت بخشید ما را بشش
خصلت بعلم و حلم و شجاعت و بخشش و محبت و بزرگواری در دلهای مؤمنین و عطا فرموده است ما را چیزی چند که نداده است باحدی از عالمیان مثل
از ما و در ما قرار داده است محل رفت و آمد ملائکه را و تنزیل کتب سماویه را و در حدیث است که آنبزرگوار آنقدر فضایل و مناقب و مفاخر خود را
بیان فرمود که صدای گریه و ناله خلق بلند شد پس یزید پلید از آن خوف کرد که فتنه شود اشاره بمؤذن کرد که باذان گفتن سخن او را قطع کن پس چون
مؤذن گفت الله اکبر الله اکبر آنبزرگوار فرمود که لا شیئ اکبر من الله یعنی هیچ چیز بزرگتر از خداوند نیست و چون گفت که اشهد
ان لا اله الا الله آنحضرت فرمود که شهادت میدهد بر حقیقت و صدق اینکلام موی من و پوست من و گوشت من و خون من پس چون
مؤذن گفت که اشهد ان محمدا رسول الله آنبزرگوار از بالای منبر رو بیزید کرده فرمود که ای یزید این محمد که نام نامی و اسم گرامی
او را بتعظیم و تکریم یاد میکنی که جد منست پس چرا او را بقتل رسانیده عترت او را اسیر کردی یزید پلید جوابی نداد و مؤذن اذان و اقامه را تمام کرد و یزید مشغول نماز
ظاهر شد و در بحار روایت کرده است که در مجلس آن ملعون عالمی از علماء یهود حاضر بود چون این کلمات را از آنبزرگوار شنید بیزید گفت که یا امیر المؤمنین
این غلام کیست یزید گفت که او علی بن الحسین است آن عالم پرسید که کدام حسین یزید گفت آن حسینی که فرزند علی بن ابیطالب است پرسید که
مادر او کیست گفت مادر او فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله آن یهودی چون آنبزرگوار را شناخت گفت که یا سبحان الله این پسر دختر پیغمبر شماست
که در این زودی او را بقتل رسانیده اید بد سلوک و رفتار کرده اید در حق ذریه پیغمبر خود والله یا یزید اگر باقی میگذاشت در میانه ما موسی بن
عمران سبطی از صلب خود لظننا انا کنا نعبده من دون ربنا یعنی هر آینه ما بودیم که گمان میکردیم که او را در مقابل پروردگار
خود پرستش کنیم و هنوز دیروز پیغمبر شما از میان شما رفته است و شما بر جسته اید و فرزند او را بقتل رسانیده اید وای بر شما که بد امتی بوده اید
پس یزید ملعون امر کرد که او را اذیت رسانند پس سه دفعه ملازمین حلق او را گرفتند که او را خفه کنند پس آن عالم از جای خود برجست و گفت
که خواه شما ها مرا بقتل رسانید یا واگذارید بدانید که من در توریه چنین یافته ام که هر کس که بقتل رساند ذریه پیغمبر را مادامیکه زنده است
علی الدوام ملعون است و چون بمیرد لامحاله بجهنم میرود این سخن را گفت و از مجلس بیرون رفت پس جناب سید الساجدین فرمود که ایگروه
خلایق آیا در میانه شما کسی هست که پدر او و جد او رسول الله بوده باشد که ناگاه از حاضرین صدای گریه بلند شد پس منهال بن عمر طائی
که یکی از شیعیان آنجناب بود موافق روایت دیگر مکحول که یکی از صحابه رسول الله بود از جای برخواست و عرض کرد که یابن رسول الله
بر چه حال امروز را در شام بشام رسانیدی آنحضرت در جواب فرمود که وای بر تو بدانکه امروز را شام رسانیده ام در میانه شماها
مثل حیات بنی اسرائیل در آل فرعون که بقتل میرسانیدند اطفال ایشان را و بخدمت کاری میگرفتند زنان ایشان را امروزه عرب
فخر میکرد بر عجم که محمد از ایشان است و قبیله قریش فخر میکرد بر سایر اعراب باینکه محمد از ایشان است و الحال آل محمد روز را شب آورده اند
در میان شما بر حالتیکه همه مقهور و مخذول اند پس شکایت احوال خود را بخداوند میکنم از بسیاری دشمنان ما و متفرق بودن دوستان ما
و تسلط دشمنان ما بر ما مؤلف گوید که چون کلام جناب حضرت باینجا رسید یزید دید که مفتضح و رسوا شد از جای برخواست و روانه



کفرخانه خود شد و امر کرد که اسیران از زندان برند و اهل مجلس متفرق شدند امید که خداوند همیشه در میانه ایشان در رحمت
خود جدائی اندازد و با عذاب خود محشور نماید بمحمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین و علی شیعتهم و محبیهم والباکین لهم ابد الآبدین و دهر الداهرین

## مجلس هفتاد و هشتم در امر کردن یزید پلید بقتل جناب سید الساجدین و بدر رفتن
## جلاد و تعزیه داری اسیران در شام در هفت شبانه روز

السلام علی الباکین علی الشهداء المقتولین فی ارض کربلا من اقیم لهم فی بلاد الغربة العزاء ورحمة الله وبرکاته وبعد اللهم
صل وسلم علی من اقمته مقامک وجعلته من اعظم علاماتک وحبه حبک وبغضه بغضک وامره امرک ونهیه نهیک وزائره زائرک
فی عرش عظمتک والمتخلف عنه المتخلف عنک وجحوده الکفر بک وحربه الشرک بجنابک وانت لا تغفر من یشرک بک ومعرفته بالنورانیة معرفتک اعنی سیدی ومولای الحسین المظلوم علیه السلام الذی اشتد اشتیاقک ونهایة اشتیاقک آه آه الذی اصبح جسده
فی المارية ورفع راسه المنیف علی عالی القنا ثم علی باب دار یزید بن معاویة علیهما الهاویة ثم صل اللهم علی ولده العلیل سید العابدين
للملک الجلیل آه آه اوقف بین یدی معدن الطغیان واصل العصیان یزید بن معاویة بن ابی سفیان علیهم الجحیم والعلیلین فی النیران آه وا
ان الملعون امر بقتله فی السلطان وکلما الحت عنده النسوان لم یرحم علیهن وعلیه لا یرحم الله علیه لشدة العدوان الی ان
جلوا وزیده من الملک المنان فاشتغل روحی له الفداء مع من معه من النساء باقامة العزاء واعلان النیاحة والبکاء مع الشماتة
والشماتات والاحباب خصوصا لدی حضور رؤوس الشهداء فی مجلس صراخ اهل الولاء فاقام لهم من نیاح مجلسهم المجالس الی یوم الجزاء
فصلوات الله علی الباکین فیه وفیها دوام لم یبق البقاء ای دوستان و موالیان در خطبه شریفه مطالب مجمله عالیه است و اگر تفصیل معنی
بعضی از فقرات آنرا میخواهید بدانکه در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که یزید پلید علیه العذاب الشدید چون جناب
سید الساجدین علیه السلام و سایر اسیران را بمجلس خود طلبید پس روی سخن خود را بطرف جناب زینب رضی الله عنها کرده وقال تکلمی فقالت
هو المتکلم و عرض کرد که ای دختر علی با من سخن بگوی آن مظلومه فرمود که ای یزید با حضرت امام زین العابدین سخن بگوی که مردانست
و سخن گفتن با مرد خصوصا در مجلس نامحرمان از شان مردانست پس روی سخن خود را بجانب بیمار کربلا کرد و خواهش که آنحضرت با او
تکلم فرماید اول آن مظلوم این رباعی را خواند لا تطمعوا ان تهینونا فنکرمکم وان نکف الاذی عنکم وتؤذونا یعنی طمع
مدارید از ما اینکه شما اهانت کنید با و ما گرامی داریم شما را و اینکه اذیت کنید شما ما را و ما اذیت نکنیم شما را والله یعلم
انا لا نحبکم ولا نلومکم ان لا تحبونا و خداوند داناست که ما دوست نمیداریم شما را و ملامت نمیکنیم ما شما را اگر شما هم دوست ندارید
ما را و چون یزید عنید این رباعی را شنید گفت که ای پسر راست میگوئی ولکن اراده داشت پدر تو و جد تو اینکه امیر المؤمنین باشند و با ایشان بیعت
کنند والحمد لله الذی قتلهما وسفک دمائهما یعنی حمد مر خداوندی را که بقتل رسانید هر دو را و ریخت خونهای هر دو را
فقال لم تزل النبوة والامامة لآبائی واجدادی من قبل ان تولد پس جناب سید الساجدین در جواب فرمود که ای یزید همیشه نبوت
و امامت از برای پدران و اجداد من بوده است پیش از آنکه تو متولد شوی و در حدیث دیگر است که یزید پرسید که اسم این پسر چیست گفتند
که علی بن الحسین است آن ملعون گفت که شنیدم که علی بن الحسین را کشتند شخصی جواب داد که ای یزید امام حسین را سه پسر بود علی
اکبر و علی اصغر را کشتیم و اینک علی اوسط است چون بیمار بود او را نکشتیم و زنده آوردیم پس یزید رو بآن مظلوم بیمار کرده
گفت ای پسر حسین پدرت در سلطنت با من نزاع کرد و کشته شد آنبزرگوار فرمود که خداوند لعنت کند بر آنکه پدر مرا کشت و بر هر کس که راضی

مکالمه جناب سید الساجدین با یزید

بچشم او شد ای یزید نبوت و پادشاهی از اجداد من بود یا از اجداد تو و دید در جنگ بدر و احزاب و احد رایت اسلام در دست جد من بود
یا جد تو ای یزید جبرئیل در خانه ما نازل شده یا در خانه تو آیه تطهیر در شان ما نازل شده یا در شان تو آیه لزوم مودت ذوی القربی در حق ما نازل
یا در حق تو ای پسر معاویه اگر بدانی که عقب چه قبایح شده و با چه بزرگوارم که نور چشم جناب محمد مصطفی و میوه قلب علی مرتضی و جگر
سینه فاطمه زهرا است او با اولاد و اقربا و دوستان او چه کرده هر آینه کوهها بگریزی و بر خاکستر نشینی و فریاد و واویلاه و نعره وا حسیناه
از جگر برکشی از دیدگان دنیا کنی کاش آه آه وا حسیناه وا حسرتاه که در تکیه دار شده است که چون بیمار کربلا فرمود با آنکه نسب او به رسول
میرسد یزید از آن متغیر شد فقال للجلاد اذهب به الی البستان واقتله وادفنه فیه آه آه وا حسیناه وا ویلاه که آن ملعون بجلاد
گفت که این جوان را ببر و داخل این بستان کن و در آنجا بقتل برسان و دفن کن فلما سمعت ذلک زینب قالت یابن معاویة انک لم تشبع من دماء
آه وا غمتاه وا حسرتاه که چون جناب زینب مظلومه شنید که آن ملعون امر بقتل آن بیمار کربلا فرمود بی اختیار شده فرمود که ای پسر معاویه
نیامده آیا از کشتن احبتی و همه را بقتل آوردی قال المهدی فتعلقت به زینب وقالت یابن معاویة حسبک من دمائنا واقتلنی معه
والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه آه آه که زینب خاتون همه آن بیمار دست در گردن برادر خود در آورده و گریه کرد و فرمود
که ای پسر معاویه ترا بس است آنچه از خونهای ما را که ریختی ای یزید دست از گردن او بر نخواهم داشت تا اگر او را بکشی مرا هم با او بکش
من کشته این نوجوان بیمار را نمی توانم دید در روایت است که دانوقت یزید بجانب نقدر نگاه کرد مدتی آنرا تعجب کار آهی نظر بجانب آن علیل بیمار کرد و گفت
بجانب عمه او که چگونه با او دل سوخته است و دست از او بر نمیدارد ثم قال عجبا للرحم والله انی لاظنها ودت انی قتلتها معه یعنی گفت
بسیار تعجب میکنم از رحم والله که این زن دلسوخته را بر حالتی می بینم که دوست میدارد که او را با این بیمار بکشم مؤلف دلفگار اشکبار
گوید که آه آه وا حسرتاه این بود بیان شمه از احوال آن خواتون در مجلس آن ملعون والله متحیرم که سایر زنان که این حیران
که همه غریب و اسیر و در زنجیر بودند در مجلس آن نامحرم ایستاده بودند و میدیدند که همه مردان و جوانان و محرمهای ایشان را کشته و
این بیمار علیل محرمی ندارند او هم در دست جلادست آیا بر چه حال بودند و چگونه جزع و فزع نمودند و دل اهل مجلس بر احوال ایشان
نسوخت و چاره از برای درد ایشان نکرد خصوصا سکینه محزونه مظلومه که در آن طفولیت در عزای پدر و دو برادر یکی علی اکبر و یکی علی اصغر
مبتلا و گرفتار بود و این برادر علیل اسیر در غل و زنجیر را هم در دست جلاد مشاهده مینمود والله که اگر تامل کنیم قصه گرفتاری اسیران از دریا
رود است که از هوش تنگ خون از چشمهای جاری شود القصه همه اسیران در جوش و خروش بودند آه وا حسرتاه که یزید سنگدل را نه بر آن
علیل بیمار رحم آمد نه بر جزع و فزع و التماس از نازنان و کودکان اسیر دلش بسوخت فقال للجلاد اذهب به الی البستان واقتله وادفنه فیه آه آه
که آن بیحیای بی ایمان فریاد کرد و بر ملازمین و جلاد نعره کشید که این جوان را با همه سرا ببر و او را بقتل برسان و در همانجا دفن کن الی آخر
در بعضی از کتب معتبر است که چون اسیران نالان گریان از آن ملعون مایوس شدند و دانستند که التماس بر آن سنگدل اثر نمیکند
رو بجای خود را بجانب قبر جد خود کرده همه یا جداه یا رسول الله میگفتند پس ملازمین شقاوت آئین آن بیمار علیل را بسوی آن بستان
بردند و اول شروع کردند به کندن قبر در آن بزرگوار و آن شد و علی را نمایان زن و زنان در مجلس آن بیحیا ایستاده بودند و متحیر بودند
که با آن بیمار چه سلوک و رفتار میکنند آه آه وا حسرتاه که در بعضی از کتب مسطور است که بعد از کندن قبر ملاعین شده بودند آن بیمار را بر سر
گور آورده و شمشیر خود را کشیده که گردن او را بزند آه آه که گوش همه زنان و اسیران بجانب آن بستان بود که ناگاه شنیدند
که آن بیمار علیل بصدای ضعیف و نحیف میگوید که اشهد ان لا اله الا الله پس زنان نالان بی اختیار شده صداها بلند کردند
بعضی وا حسرتاه وا سیداه وا فاطماه وگویا ام کلثوم خواتون مظلومه با هجوم هموم و غموم عرض کرد که انا دایه



یا خیر مرسل هذا حسینک مقتول ذلک ضایع وهذا علی ابن الحسین مقیدا یجر بالقید والحبل واین دافع یعنی ای جد بزرگوار ای
بهترین انبیاء و رسل حسین فرزند تو کشته شد و نسل تو ضایع گردیده و اینک علی بن الحسین بیمار که در قید و زنجیر کشیده شده است
از برای کشته شدن و از جفاهای ما ذات تنگ ما بیابید فلما آخرها کما هم تعقله ضربة یده فی الهواء فخر لوجهه ... جسده
که جلاد ملعون خواست که آن بزرگوار را بقتل رساند دستی از هوا ظاهر شد و جان بر او زد که بیهوده و افتاد و نعره بی اختیار کشید و بمرد
و اصل گردید بجا لعنه ... پسر یزید که معاویه و بر پدرش لعنت کنیم با او در آنجا حاضر بود چون آن حالات را دید رنگ از رخساره او پرید و تعجیل
نزد یزید دوید و آنچه مشاهده کرده بود با و نقل نمود پس یزید گفت که این امر را مخفی دارید و آن جلاد را در خاک کنید و آن بیمار را با اسیران نزد زنان
برید پس چنان کردند و امر کرد تا سر مظلوم کربلا را داخل خانه کردند که در پهلوی شراب خانه آن شقی بود که برای او در آن شراب درست
میکردند و با حرامزادگان خود در آنجا مینشستند و جمعی از ملازمین شقاوت آئین خود را محافظ آن سر نمود در کتاب بحار الانوار و عوالم
روایت شده است که هند زوجه یزید میگوید که من در آن شب در رختخواب خود خوابیده بودم در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد
و فوج فوج ملائکه بر آن سر بزرگوار نازل شدند و میگفتند که السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک یابن رسول الله پس در آن
بین دیدم که ابری از آسمان نازل شد و در آن جمعی بسیار از مردان بودند و در میان ایشان مردی بود نورانی که صورت مبارکش چون ماه شب چهارده
میدرخشید از میان آن ابر بیرون آمد دوان دوان بجانب آن سر رسید حتی انکب علی ثنایا الحسین یقبلهما وهو یقول یا ولدی قتلوک اتراهم
ما عرفوک ومن شرب الماء منعوک یعنی آن بزرگوار خود را بر روی آن سر پر خون انداخت و دندانهای او را میبوسید و میفرمود که
ای فرزند حسین دیدی که ترا کشتند و ترا نشناختند و از آب فرات ترا منع کردند ای فرزند حسین منم جد تو رسول الله و اینست پدر تو علی
و اینست برادر تو حسن مجتبی و اینند عمهای تو جعفر و عقیل و اینند حمزه و عباس و اینرا شمرده و عمر میکرد یک یک اهلبیت را و شیر
هند گوید که من از شدت گریه و ناله ایشان از خواب جستم و دیدم رگها و استخوانهای من از خوف میلرزید پس نگاه کردم دیدم که نوری عظیمی
در اطراف آن سر منتشر شده است پس در طلب یزید بر آمدم که او را خبر کنم دیدم که آن ملعون در خانه تاریکی رفته و روی خود را بسوی دیوار کرده
و میگوید مالی وللحسین و مکرر میگوید که مرا چه کار بود با حسین و هموم و غموم بسیار بر او هجوم کرده بود پس من خوابی که دیده بودم
برای او نقل کردم و او سر پر شر خود را بزیر انداخته بود و گوش بمن میداد و میگریست قالت فلما اصبح استدعی بحرم رسول الله
هند میگوید که چون صبح شد حرم رسول الله را از زندان طلبید وقال لهن ایما احب الیکم المقام عندی او الرجوع الی المدینة ولکم الجائزة
السنیة پس با ایشان عرض کرد که کدام یک در نزد شما بهتر است آنکه در نزد من باشید یا برگردید بمدینه طیبه و از برای شما عطاء
نیکوی بلند قیمت قالوا نحب اولا ان ننوح علی الحسین علیه السلام ایشان فرمودند که ای یزید دوست میداریم که اول ما را
اذن بدهی و مکانی مناسبی معین نمائی که برویم در آنجا نوحه و ناله کنیم از برای سید و آقای ما حسین شهید که از روزی که آن بزرگوار را
شهید کرده اند تا حال ما را نگذاشته اند که بنوع دلخواه تعزیه داری نمائیم مؤلف گوید که ای شیعیان و ای نالان و نوحه کنندگان والله
متحیرم که از کربلا تا شام بر اهلبیت اسیر چه گذشته بوده که ایشان را فرصت آه و ناله نداده بودند القصه چون یزید پلید سخنان ایشان
شنید دل سخت تر از سنگش فی الجمله نرم گردید و گفت که هر نوع که دلخواه شماست تعزیه داری کنید پس مکان مناسبی که حجرات بسیار داشت
از برای ایشان تعیین نمود و امر کرد منادیان را که ندا کنند که خلق شام هر کس خواهد در عزاداری بر شهید کربلا ... فروی انه
لم تبق هاشمیة ولا قرشیة الا ولبست السواد علی الحسین علیه السلام ای دوستان و ای نالان کنندگان بدانید که چون هاشمیه از برای اسیران
شام و شهیدان معین گردید و اهل شام هم از این ماتم آگاه شدند که از برای تعزیه داری مخصوص نیز اهلبیت آه و ناله و گریه را در میدان آوردند

آه آه در حدیث است که باقی نماند زن هاشمیه و نه قرشیه در شام مگر آنکه همه لباسهای سیاه پوشیدند و از هر کوچه با فغان و ناله و دسته دسته
روانهٔ آن نعمخانه بودند و نقل شده است که تا هفت شبانه روز علی الدوام صدای ناله و نوحه از آن مصیبتخانه از زمین بآسمان میرفت و بیاد شهیدان
دشت بلا سیلاب اشکها از دیدها فرو میریخت آه واویلاه واحزناه وداکرباه مؤلف اشکبار رجال نثار گوید که در بعضی از کتب تعزیه کیفیت
عزاداری ایشان را چنین نقل کرده‌اند که جناب زینب خاتون دلخون بیزید ملعون فرمود که توقع ما آنست که چون ما مشغول عزاداری شویم
سرهای شهیدان را از برای زینت مجلس عزاداری از برای ما روانه نمائی آن ملعون این اسم قبول نمود پس چون سرهای آنها را حیران بازنان بنی
هاشم و بنی قریش مشغول ناله و نوحه شدند ناگاه صدائی از زمین یزید پلید بلند شد و گفتند یا اهل العراق قد هتکن الرؤس یعنی ای اهل
عزا اینک سرهای شهیدان است که زینت محفل عزا است فوثبت عترة مولینا الحسین علیه السلام فاخذت کل واحدة منهن راس
شهید فعلت النیاح وقامت الصراخ آه آه که جمیع عترهٔ طاهره با صیحه و ناله از جای برجستند و باستقبال سرهای کشتگان خود
روانه شدند و هر سوخته دلی سر شهیدی را برداشته در سینهٔ جراحت رسیدهٔ خود جای داده پس چون زنان شام سرهای بریدهٔ هاشمیه را
بر سینه‌های اسیران دیدند صداهای نوحه و ناله را در هم انداخته چندان فغان و احسیناه و واشهیداه از آنخانه بلند شد که گویا تمام
شام زلزله شد آه وامصیبتاه که مادر اسیران جناب زینب حیران سر بریدهٔ آقای همه شهیدان را برداشت و بعد از بوسیدن و بوئیدن
بر سینه گذاشته و نوحه مینمود آه آه که جناب ام کلثوم بی لباس و بی‌حواس سر پر خون برادر با جان برابر خود حضرت عباس را برداشته
چون جان شیرین بر جان حزین غمین جا داد و ناله مینمود آه آه مادر حضرت قاسم سر فرزند دلبند ناکام شاد را برداشته و بوسید
و در سینه هجران کشیده جای داده صیحه میکشید آه آه فاطمهٔ محزونهٔ مغمومه سر برادر تشنه جگر شبیه جناب پیغمبر حضرت علی اکبر را برداشته
چون تخم محبت در سینه کاشته و هر دو دست نگاه داشته افغان مینمود آه آه که سکینه صغیره گویا سر برادر شیرخوار خود علی اصغر را
برداشته کابد این و کباب بر سر و سینه نگاه داشته مینالید آه آه که هر یک از زنان حجاز و اصحاب سرهای مردان و نوجوانان دیگر یا شوهر و پسر را
بر سینه‌ها و صورتها گذاشتند پس اسیران با زنان شامیان با موهای پریشان شروع بناله و فغان نمودند و نقل است ان بعضا منهن من کثرة
الکمد علی ابن رأتها وقعت مغشیة علیها ای دوستان و ایتم نصیبان بدانید که نقل شده است که بعضی از آن بیکسان از بس ناله کرده بود
و بر فرق خود زده بود غش کرده در میان آن نعمخانه افتاده بودند مؤلف خون جگر با آه پر شرر گوید که والله متحیرم که جناب زینب خاتون جگر خون
بکدام مصیبت زنان هاشمیه شامیه را خبر میداد آیا از احوال شب عاشورا و رفتن اصحاب بیوفا خبر میداد یا از کیفیت وداع آخر و بوسیدن
حلقوم برادر با جان برابر مطلع میساخت یا از شدت تشنگی و گریستن برادر مظلومش خبر میداد یا از آب طلبیدن و جواب نشنیدن بلکه از ناسزا
جواب شنیدن آگاه میگردانید آه یا از تیرباران کردن برادر بهتر از جانش خبر میداد آه وامصیبتاه یا از افتادن از ذوالجناح یا از ادبهای
شمر بیحیا مطلع میساخت آه واحزناه یا از آنکه بر کفش شمر با همه لشکر در وقت بلند کردن آن سر بر نیزه آمد که خبر میداد یا از کیفیت غارت
اسیران و آتش زدن خیمه‌ها و کشیدن ایشان بصحراها یا عبور کردن از قتلگاه شهیدان و وداع کردن با آن بدنهای پیرپاره پاره با
خبر میگردانید آه آه یا از احوال اسیری و گردیدن در هر شهر و دیار و در هر کوچه و بازار در وقت هجوم فسقه و فجار یا از کیفیت مجلس ابن زیاد
و یزید بد نهاد مذکور میساخت این شیعیان و اینوحه و ناله کنندگان شنیدم که ام کلثوم خاتون از مهربانیهای ایام سفر با حضرت برادر خود جناب
عباس علیه السلام خبر میداد یا از کیفیت وداع آخر او با برادر از جان بهتر یا زنان خونجگر یا سکینهٔ تشنه جگر در بیرون آوردن او مشک خشکیده
آگاه میساخت آه آه یا از عازمت داخل فرات شدن و آب نخوردن و مشک پر کردن و کوشش کردن برای بخیمه رسانیدن و هر دو دست جدا شدن
و مشک را بدندان گرفتن و آخر الامر تیر بر آن مشک خوردن و آب ریختن و بخیمه نرسانیدن و امثال آنها مطلع میگردانید آه وامصیبتاه چه بیان

شرح آوردن سرها بمجلس عزا

حالات تعزیه داری جناب زینب

اصالات تعزیه داری جناب ام کلثوم






متحیرم که آیا مادر قاسم که سر فرزند خود را بر دست و سینه داشت کدام یک از مصیبتهای آن نوجوان نقل میکرد آه آه آیا عروسی ناکرده
یا طور وداع کردن با عروس و پاره کردن آستین و نوشتن با عروس شاپوس را حکایت میکرد یا کیفیت اذن جهاد خواستن از عم بزرگوار خود و
اذن ندادن آنجناب بدرجهٔ شهادت آوردن او از پدر وداع کردن با عم خود و غش کردن هر دو وقت وداع و وداع آخر با عم خود
حضرت عباس و پسر عم خود علی اکبر و مادر و عمهارا بیان میفرمود آه وامصیبتاه واویلاه یا احوال جهاد کردن او و از اسب افتادن
و پایمال شدن و همان هیئت جسد در خیمه آوردن و نالهای عروس و مادر و عمهارا بیان مینمود آه آه از مصیبت بزرگ که اهل
حاسدان را ماتمی کباب و دیدهای ایشان را پر آب دارد ای فاطمه طاهره آیا بر چه حال رسیده که سر برادر نوجوانت مثل علی
اکبر شبیه پیغمبر را بر دست و سینه گرفتی و آیا از کدام مصیبت او خبر داری آیا از وداع آخر او که با پدر شهیدت نمود و هر چند اذن
جدال میخواست او را اذن نمیداد و هر دو گریه‌های بلند میکردند خبر میدادی یا از اجتماع مادر و خواهران و عمها در اطراف او و بلند شدن
نالهای الوداع الوداع یاد آوری میکردی یا از آنوقتیکه داخل میدان شده در روی مبارکش مانند ماه شب چهارده میدرخشید و خلق
گمان کردند که حضرت پیغمبر ظاهر شده و عمر بن سعد بیحیا گفت که این جوان پیغمبر نیست بلکه نوجوان حسین است مطلع کردانیدی آه وا
یا از آن زمانیکه از شدت تشنگی بجانب پدر مراجعت نموده و پدر تشنه اش زبان خشک خود را در دهان او گذاشت یاد آوری نمودی
آه واویلاه یا از هنگامه که لشکر بایمان در میانه او و خیمها حایل شدند و از اطراف بر او تیرها میزدند تا آنکه اسب او را در میان
لشکر برد و تمام بدن او را از ضرب تیرها و تیغها قطعه قطعه کردند تا بر خاک افتاد خبر میدادی آه آه واحزناه یا از آن وقتی که آن
نعش پاره پاره را بخیمه آوردند و همه اهلبیت در اطراف او بر سر و سینه میزدند خبر دادی و ناله میکردی آه وامصیبتاه مینماییم که سکینه
خاتون از حالت تشنگی و بیشیری علی اصغر خبر میداد یا بمیدان بردن و آب برای او خواستن و در عوض آب تیرها بر حلقومش نشستن
و با قنداق پر خون برگردانیدن او را خبر میداد آه آه یا از وقت دیدن مادرش آنهارا خبر میداد آه آه یا از وقت عبور اسیران
از قتلگاه و کیفیت وداع کردن آن خواهر و برادر که هر دو طفل بودند مطلع میساخت و ناله میکرد و آه یا آل المصطفی که از برای مصیبت کوچک
شما اگر شیعیان و دوستان تا قیامت ناله و نوحه کنند کم است مخصوصا از برای مصائب عظیمه شما که از جملهٔ آنها تعزیه داری کردن شما است
در شام غم فرجام زیرا که تصور احوال و اوضاع و نالها و نوحهای آل محمد و بنی هاشم و اهل شام در آن مجلس که آیا هر یک از چه مصیبت
خبر دادند و چه قدر نوحه و ناله کرده‌اند و هر یک بر چه حال شده‌اند و آنکه دوستان کامل را در ناله و نوحه و گریستن و گریانیدن
بی اختیار میگرداند انا لله وانا الیه راجعون در حدیث است که در روز هشتم یزید پلید ایشان را از عزاخانه طلبید و نذر
بخشیدن و روانه مدینه طیبه گردانید الا و صلی الله علی محمد و عترته الطاهرة و ذریته الغریبة و الباکین علیهم و الاحبة و لعنة الله
علی یزید رئیس الکفرة و اتباعه الفجرة دوام الدنیا و الآخرة

## مجلس هفتاد و نهم در مدفن سر امام تشنه کام و خلاصی اهلبیت از شام غم فرجام

السلام علی الباکین الصارخین علی الشهید الذی سحق بدنه الشریف و لا یدری این رأسه المنیف و رحمة الله و برکاته و بعد
و الله الذی لا اله الا هو لا ادری یا حجة الله و یا ولی الله و یا خیرة علم الله و یا موضع سر الله و یا حبیب الله و یا محبوب الله ان ابکی علی جسدک المجروح
المسحوق او علی رأسک المقطوع المشقوق ابکی علی بدنک الذی قطع اربا اربا او ابکی علی رأسک الذی اوقع حقدا حقدا آه وا
او ابکی علی سلب ثیابک فی ارض المارية او علی ابرازها الذی الاسراء فی مجلس ابن معاویة آه وامصیبتاه و آل الخیر ان ابکی علی
قتل جندیزید مع جسدک المقدس المکرم او علی ما فعل اللعین و قال مع عیالک و رأسک المنور المحترم الا و صلی الله علیک و علی

ذریتک وزایریک ومجاوریک والباکین علیک دوام خلود اهل الجنة فی الرحمة ولعنة الله علی اعدائک واعداء ذریتک وزایریک
ومجاوریک والباکین علیک دوام خلود اهل العداوة فی اللعنة ای اهل محبت وولاء و ای اهل سعادت ووفاء واله که ذکر ائمه
احوال ومصائب خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء دلسوز وغم اندوز است مگر همین مصیبت بس نیست که جسد شریفش با اعضاء
وجوارح قطعه قطعه شده در ارض کربلا بی سر دفن شد و سر بریده تیر خورده اش را شهرها و دیارها بردند و از کثرت اختلاف احادیث
متحیرم که آیا دفن کردند یا باسمان بالا بردند و غایب شد و اگر در زمین دفن کردند آیا در کجا دفن کرده اند مگر نشنیده اید که در کتاب
مصائب المعصومین احادیثی را که در خصوص سر آن بزرگوار علیه السلام وارد شده است روایت کرده ام آه آه که از بعضی از احادیث معلوم میشود که معلوم
نیست که در کجاست و از حدیثی دیگر معلوم میشود که در مصر در مشهد الکریم است و در روایتی میفرماید که در شام دفن شد و در حدیث دیگر است که در نجف اشرف
در بالای سر پدر بزرگوارش جناب امیر المؤمنین ع دفن کرده اند آه آه آه وا حزناه که در روایت دیگر است که بردند در مدینه طیبه در نزد قبر مادر
فاطمه طاهره ع دفن کردند مؤلف دلخون گوید که اگر نجف اشرف یا مدینه طیبه برده باشند میدانم که مثل جناب امیر پدر عطوف رؤف
و مثل خاتون جنان مادر مهربانه بر چه حال شدند در وقتیکه سر بریده پر خون سوراخ سوراخ از سنگ و کلوخ و نیزه مرده آفتاب بر آن تابیده
فرزند دلبند خود خصوصا مثل جناب سید الشهداء روحنا له الفدا فرزندی را دیدند که از بدن جدا کرده اند و آوردند در نزد ایشان دفن نمایند
آه آه و نمیدانم که از یوم دفن تا زمان رجعت و ظهور دولت حقه عجل الله فرج آل محمد که از برای انتقام از اعداء خواهد شد آیا آن دو بزرگوار
حضرت مادر مهربانه جناب فاطمه طاهره با آن سر بریده چه سلوک خواهند فرمود و چه نوحها و نالها خواهند کرد فلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
آه و مصیبتاه که در حدیث دیگر است که رسول خدا ع آنرا همراه خود برد چنانچه یکی از اصحاب یزید میگوید که آن ملعون امر کرد که آن سر بریده را
داخل حجره کردند که در پهلوی حجره شرابخانه او بود و مرا موکل بر آن سر نمودند و آن خیل باعث غصه من بود که مرا خواب نمیبرد پس چون
پاسی از شب گذشت صدائی از آسمان شنیدم که گوینده میگفت که ای آدم فرود آی پس حضرت ابو البشر با خیلی از ملائکه نازل شدند
پس گوینده دیگر ندا کرد که ای ابراهیم فرود آی پس آنجناب با گروهی از ملائکه نازل شدند پس دیگری فریاد کرد که ای عیسی نازل
شو پس آنجناب با گروهی بسیار از ملائکه نازل گردیدند پس صدای عظیمی بر آمد که ای محمد نازل شو پس آن بزرگوار با گروه بسیاری دیگر از ملائکه
نازل شدند پس جمیع ملائکه در اطراف آن قبه که سر مبارک در آن بود احاطه کردند پس سید انبیا داخل قبه شد و آن سر بریده را برداشت
و در حدیث دیگر است که آنحضرت در پای آن نیزه که آن سر بریده بر سر آن بود نشست آه آه پس آن نیزه خم شد و آن سر مثل ایام حیوة
خود را بر دامن جد بزرگوار خود انداخت پس رسول خدا آنرا برداشت و نظر بر آن کرده گریست گریستن شدیدی مؤلف اشکبار گوید که والله
متحیرم که حضرت پیغمبر ص بر چه حال شد که سر فرزند قوت قلب خود را بریده و پر از خون بر سر نیزه دید آه آه آیا چگونه شد چون دید که تیرها بر آن
خورده و سوراخ و پر از خون گردیده آه وا مصیبتاه آیا چه نالها کرد چون دید که تیر بر پیشانی نورانیش خورده و از پشت سرش بیرون
رفته الله الله آیا چگونه صیحه کشید چون دید که فرق مبارکش از ضربه شمشیر بر آن خورده شق گردیده روی انه جاء الی آدم فقال یا ابی
آدم ما تری ما فعلت امتی بولدی من بعدی در حدیث است که آنحضرت سر فرزند خود را نزد آدم آورده فرمود که ای پدر ای آدم صفی
الله آیا نمی بینی که امت من چگونه سلوک کرده اند با فرزند من بعد از من مؤلف حیران گوید که متحیرم که سید انبیا با حضرت آدم
و سایر انبیاء و ملائکه مقربین ع در آنوقت چه نوحها و چه نالها و چه گریها کردند پس آن ملعونیکه موکل بر آن سر بود میگوید که فاقشعر لذلک
جلدی یعنی از ملاحظه آنچه دیده بودم بر خود لرزیدم پس جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله منم صاحب زلزله امر فرما من تا زمین را زلزله
کنم و بر اینها ملاعین که موکل بر این سر نازنین اند صیحه و نعره زنم تا همه هلاک شوند و در حدیث دیگر است که عرض کرد که یا محمد اذن ده





مرا در حق اینجماعت که موکل بر این سر مقدس اند پس حضرت او را اذن داد آن شخص میگوید که جبرئیل بر هر یکی از ایشان بادی دمید و هلاک
شدند پس نزدیک من آمد و گفت که تو میشنوی و می بینی و خواست که مرا نیز هلاک کند حضرت پیغمبر دو دفعه بجبرئیل فرمود که او را واگذار
او را واگذار لا یغفر الله له که هرگز خدا او را نیامرزد پس سر مبارک را برداشته تشریف بردند و دیگر از آن سر مقدس اثری ظاهر نشد
و آمده است جمعی از علما مثل شیخ طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان بلکه مشهور علما چنانکه صاحب عوالم فرموده است بر این است که سر مبارک را
در روز اربعین جناب سید ساجدین علیه السلام بکربلای معلی آورده ملحق بیدن شریف نمود و مجمل کیفیت خلاص شدن اسیران از شام
و رفتن ایشان بکربلا از برای دفن سر جناب سید الشهداء روحنا له الفدا موافق آنچه از احادیث معتبره معلوم میشود این است که چون آن
زوجه یزید شب در خواب دید که حضرت خاتم النبیین با جمعی از انبیاء و مرسلین با بسیاری از ملائکه مقربین بزیارت آن سر بریده آمدند و نوحه
و نعره و زاری نمودند پس چون بیدار شد یزید را در خانه تاریکی یافت که گریه و زاری میکرد پس خواب خود را برای او نقل کرد و بر شدت
و گریه او افزوده چون صبح شد بیمار کربلا و سایر اسیران را طلبید و نوازش بسیار نمود و بجناب سید ساجدین ع عرض کرد که من را
بقتل پدر تو نبود و خداوند لعنت کند ابن زیاد را که او تعجیل کرد در قتل او و حال من شما را مخیر مینمایم در ماندن شام با نهایت عزت
و احترام و رفتن بمدینه طیبه پس ایشان در جواب فرمودند که توقف در شام وجهی ندارد و اگر ما را نمیگذاری بمدینه طیبه میرویم و مجاور
رسول الله میشویم یزید رفتن بمدینه را قبول کرد پس جناب سید ساجدین عرض کرد که سه حاجت که داشتی و وعده قبول کرده ام بگوی تا بر
آورم فقال الاولی ان تریتی وجه سیدی و ابی و مولای الحسین علیه السلم فاتزود منه وانظر الیه واودعه پس آنحضرت فرمود
که حاجت اول من آنست که بمن بنمایی روی سید و پدر و مولای من حسین را تا از او توشه بردارم و بصورت مبارکش نظر کنم و او را وداع
کنم والثانیة ان ترد علینا ما اخذ منا و حاجت دویم من آنست که رد کنی بما آنچه را که از ما بغارت برده اند والثالثة ان
کنت عزمت علی قتلی ان توجه مع هؤلاء النسوة من یردهن الی حرم جدهن و حاجت سیم من آنست که اگر اراده قتل من کرده
همیشی را همراه این زنان بکنی که ایشانرا بحرم جدشان رسول الله برساند قال یزید علیه لعنة الله اما وجه ابیک
فلن تراه ابدا یعنی یزید در جواب گفت که اما روی پدر را پس هرگز نخواهی دید آنحضرت فرمود که ای یزید آیا گمان میکنی که من قادر نیستم
بر تماشای سر پدرم و آن خبیث بر من دو را نوقت سر مبارک در طشتی بود از طلا و بر روی آن چیزی پوشیده بود و در یکی از حجرات
خانه یزید گذاشته بود که بیمار کربلا روی علیل خود را با آنطرف کرده عرض کرد که السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک
یا ابن رسول الله که ناگاه همه حاضران دیدند که روپوش از روی آن سر بریده برچیده شد و بصدای بلند فرمود که وعلیک السلم
یا ولدی یا علی پس جناب سید ساجدین ع بصیحه و ندای بلند عرض کرد که یا ابتاه ایتمتنی و ذهبت لعن الله من حال بینی وبینک
یعنی ای پدر مرا یتیم کردی و رفتی خداوند لعنت کند کسی را که حایل شد در میانه من و جناب تو فها انا راجع الی حرم جدی
فاستودعک واقرء علیک السلام یعنی ای پدر حال اینک من روانه حرم محترم جدم رسول الله ام با جناب تو وداع
آخرین میکنم و این سلام آخر منست بحضرت تو فارتفع الضجیج والبکاء من الحضار پس از مشاهده اینحالت صدای ناله و گریه
عظیم و گریه شدید از حضار مجلس یزید برخواست پس آن ملعون گفت اما از قتل تو پس در گذشتم و خود زنان را بمدینه خواهی برد و اما
آنچه از شما بغارت برده اند فانا اعوضکم منه اضعاف قیمته پس من از مال خود اضعاف قیمت آنها را بشما میدهم فقال اما
مالک فما نریده وهو موفر علیک پس آن بزرگوار فرمود که ای یزید ما مال ترا نمیخواهیم مال تو بر خودت فراوان باد و اما
طلبت ما اخذ منا لان فیه مغزل فاطمة بنت محمد ص ومقنعتها وقلادتها وقمیصها یعنی ای یزید سبب خواستن من مالهای خود را

اینست که در میانهٔ آنها است انجیریکه فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله با آن نشیم و چبه رشته و مقنعهٔ معصومه و گردن بند او در آن
او پس یزید امر کرد که منادی ندا کنند که هر چه هر کس بغارت برده بیاورد آه آه که اشقیاء کوفه و شام و لشکریان نافرجام میایند و هر
مال بغارت برده را میاوردند و اسیران در کنار مجلس یزید نشسته بودند و مانند زنبور عسل که در خانهٔ خود ناله کند آهسته آهسته ناله میکردند
پس ملعونی آمد و لباسهای حضرت عباس و علم و مشک سوراخ شدهٔ او را آورد و دیگری لباسهای پرخون علی اکبر نوجوان را آورد و منافقی
اساس و لباس دامادی حضرت قاسم را آورد و ملعونی چند پلاس و فرش و لباس و چادر و مقنعه و گوشواره و خلخالهای و پا
اسباب زنان و کودکان را میاوردند آه آه و مصیباه که ملعونی وارد شد و سارقی نزد یزید پلید گذاشت یزید گفت که چیست آن ملعون
گفت که چون امیرالمؤمنین ساروق را بگشاید خواهد دید که چیست پس چون یزید آن را گشود و دست کرد و پیراهن سوراخ سوراخ پاره پاره
پر از خونی را بلند کرد آه و حسرتاه در حدیث است که چون نظر اسیران بر آن پیرهن افتاد صداها را بناله و فغان و حسیناه و واغریباه
و وامظلوماه و واذبیحاه و واشهیداه و شال آنها بلند کردند القصه آن اسیران از جهت آن پیراهن چندان ناله و نوحه کردند که دوست و
دشمن را بگریه و زاری درآوردند آه آه که یزید پلید پرسید که این اسیران را چه شد که بی اختیار شدند و صداهای خود را بنوحه و ناله
بلند کردند جواب گفتند که ای یزید این پیراهن فرزند محمد مصطفی و قرة العین علی مرتضی و سرور سینهٔ فاطمه زهرا است که از ظلم لشکر شقاوت
اثر تو باین نوع گردیده مکیمی پاره پاره و سوراخ سوراخ شده ای یزید از کجای انصاف است که با فرزند پیغمبر خود این نوع سلوک
نماید پس آنقدار مکار سر خود را بزیر انداخته اصلا جوابی نداد و در حدیث وارد شده است که چون اسباب ایشان را آوردند یزید دست
بر روی آنها گذاشت و تسلیم جناب سید سجاد نمود پس حضرت آن شهر فیها را بفقرا و مساکین تقسیم فرمود ثُمَّ اَمَرَ یَزیدُ بِرَدِّ الاُسارٰی
وَ سَبایَا الْبَتُولِ اِلیٰ اَوْطانِهِمْ بِمَدینَةِ الرَّسُولِ پس امر کرد یزید اینکه اسیران و دختران فاطمه بتول را برگردانند بمدینه حضرت رسول
و داخل وطن و خانهای ایشان کنند پس از برای ایشان محملها آماده کردند و همه را بپوشهای ابریشمی و انواع زینتها آرایش نمودند و اموال
بسیار حاضر گردانیدند وَ قالَ اللَّعینُ فَضَّ اللهُ فاهُ وَ لَعَنَهُ وَ اَباهُ یا اُمَّ کُلْثُومٍ خُذُوا هٰذَا الْمالَ عِوَضَ ما اَصابَکُمْ آه آه و حزناه و وا غماه
آن بیحیا که خداوند دهان او را بشکند و بر او و بر پدرش لعنت کند روی نحس خود را بجانب ام کلثوم خاتون کرده گفت که ای دختر علی بگیرید
این مالها را در عوض آنچه بشما رسیده است از شهادتها و الهها و مصیبتها و هتک حرمتها و غارتها فَقالَتْ اُمُّ کُلْثُومٍ عَلَیْهَا السَّلامُ یا یَزیدُ
ما اَقَلَّ حَیاءَکَ وَ اَصْلَبَ وَجْهَکَ تَقْتُلُ اَخی وَ اَهْلَ بَیْتی وَ تُعْطینی عِوَضَهُمْ یعنی جناب ام کلثوم خاتون که شجاعت و فصاحت را از
پدر بزرگوار خود بارث داشت فرمود که ای یزید چه قدر کم است حیاء تو و سنگ و سخت است روی تو تقتیل میرسانی مثل برادرم حسین را
و سایر اهلبیت مرا و از اموال دنیا عوض آن را بمن میدهی مؤلف گوید اید دوستان و اینان ناله کنندگان بدانید که در بعضی از احادیث است
که چونکه جناب زینب دید که محملها را زینت کرده اند قالَتْ اِجْعَلُوها سَوْداءَ حَتّیٰ یَعْلَمَ النّاسُ اَنّا فی مُصیبَةٍ وَ عَزاءٍ لِقَتْلِ اَوْلادِ الزَّهْراءِ علیها السلام
آه آه فرمود که محملهای ما را سیاه پوش کنید تا آنکه داخل هر شهر و دیار که میشویم خلق بدانند که ما در مصیبت و عزائیم از برای قتل اولاد فاطمه زهرا
پس یزید ملعون بنعمان بن بشیر که یکی از صحابه رسول خدا بود امر کرد که هر چه اسباب سفر و مایحتاج ایشان است فراهم آورد و شخص امینی را
از اهل شام همراه ایشان کن و آنچه حیوانات و ملازم لازم باشد مهیا نما پس آن ملعون خود لباسهای نفیس از برای هر یک درست کرد
و تحفها بر آنها گذاشت و در هر منزل از منازل سفر مکان مناسبی و غذاهای نیکوئی معین کرد و جناب سید سجاد را طلبید و عرض کرد که
که خداوند لعنت کند ابن مرجانه را که تعجیل کرد بر قتل حسین بن فاطمه والله اگر من با پدرت ملاقات کرده بودم هر مطلبیکه داشت بر میاوردم
و تا ممکن میشد نمیگذاشتم که او را شهید کنند اگر چه بعضی از اولادهای خودم کشته میشد ولکن قضاء خداوند جاری شد بطوریکه دیدی





و چاره نیست از برای قضاء او یا علی بن الحسین چون بمدینه برسی باید نامه تو بمن برسد و هر حاجتی که داشته باشی مرا مطلع گردان پس رو
نحس خود را بجانب آن شخص که همراه ایشان کرده بود نمود و وصیت بسیار در خصوص خدمتگذاری ایشان نمود پس آن شخص ایشان را از شام
بیرون آورد و در همه منازل انواع خدمتگذاری بجا میاورد و در هر جا که منزل میکردند خود با اصحابش چون نامحرم بودند در مکانی
دورتر که محل ایشان نباشد جا میگرفتند و در منازل مثل پاسبان در اطراف ایشان متحفظ بودند و در بین راه هر کدام که اراده تجدید وضو
داشتند دفعه ایشان را پیاده میکرد و مدام حوائج ایشان را بعرض خودشان میرسانید که اگر خدمتی باشد باو فرمایش فرمایند
مؤلف دلسوخته گوید که خداوند لعنت فرماید بر یزید و اتباع او که محرمها و نوجوانهای هاشمیه که همسفر ایشان بودند کشتند و در وقت
مراجعت بوطن ایشان را با نامحرمان همسفر کردند که اگر بیمار کربلا موافق حدیثی و یا حضرت باقر موافق حدیثی دیگر همراه نبودند اهلا محرمی همراه نبود
اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظّالِمینَ

## مجلس هشتادم در وارد شدن اسیران و جابر است در اربعین بر کربلای معلی

اَلسَّلامُ عَلَی الْباکینَ عَلَی الْاُسَراءِ الضُّعَفاءِ الْغُرَباءِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ بَعْدُ اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ مِنْ عِظَمِ مُصیبَةِ مَوْلانَا الْمَظْلُومِ
اَلَّتی لا عَزاءَ لَها اَللهُ اَللهُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ وَ بَلِیَّتِهِ الَّتی لا دَواءَ لَها وَ یا سُبْحانَ اللهِ مِنْ شِدَّةِ اَذِیَّةِ اَهْلِ بَیْتِهِ بَعْدَ شَهادَتِهِ آه آه مِنْ ضَجیجِهِمْ وَ بُکائِهِمْ
بَعْدَ رُجُوعِهِمْ عَلیٰ تُرْبَتِهِ آه وَ مُصیباهُ مِنْ عَجیجِهِمْ وَ صُراخِهِمْ فی مَشْهَدِ اَوْلادِهِ وَ اَحِبَّتِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ اَهْلِ الْوَلاءِ وَ مَعْدَنِ الْوَفاءِ وَ مَحْزُونِ
الْبُکاءِ وَ عَلیٰ ذُرِّیَّتِهِ وَ سایِرِ الْاُسَراءِ وَ الشُّهَداءِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلیٰ اُصُولِ الْکُفْرِ وَ مَعادِنِ الشَّقاءِ وَ فُرُوعِ الْغَیِّ وَ الْاِفْتِراءِ دَوامَ دارِ الْفَناءِ وَ الْبَقاءِ
بدانکه از اسرار خفیه اینست که در کتاب کشف الحق ذکر شده است که چون خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بمدینه طیبه رسید
عبدالله بن فلان آزرده شده متوجه دمشق گشت که یزید را تنبیه نماید چون از مدینه بیرون آمد بهر منزلی که رسید اظهار کفر و فسق یزید میکرد
و مردم را از بیعت و محبت او بر میگردانید و مردم نیز چون او را پسر خلیفه میدانستند از او قبول میکردند تا آنکه بدمشق رسید و در دمشق
نیز انواع فضایل و مناقب جناب سیدالشهداء را در محافل و مجالس بیان میکرد و یزید و تابعین او را زیاده از حد مذمت مینمود چون
اینخبر بیزید رسید او را بخلوتی برد و گفت خط پدر خود را میشناسی عبدالله گفت بلی پس صندوقچه حاضر ساخته مکتوبی در آن میان بر پارچه
حریر پیچیده بدست عبدالله داد و در آنجا نوشته بود که این عهدیست از فلان بن فلان بمعاویة بن ابی سفیان بدانکه اعادت
که محمد ما را بحیله و سحر ما را از عبادت لات و عزی و هبل که رب بودند باز داشت او در سحر بر موسی و عیسی و بنی اسرائیل غالب بود
و من بر همانم که بودم و ترک لات و عزی و هبل نکرده ام و تو هم ترک مکن چون محمد از میان ما در رفت من چهل کس را بر آنچیم که گواهی
دادند آنچه محمد گفته است که الائمة من قریش و علی را از خلافت معزول ساختم و خلق را بر بیعت اولی داشتم و بظاهر اطاعت سنت او
کردم اما باطنا بر همانم که در جاهلیت بودم و با اولاد محمد هر چه مقدور بود کردم و تا زنده ام میکنم و ترا که معاویه نصیحت میکنم تا مقدور باشد
بر ایشان ترحم نکنی بلکه بجز کشتن ایشان بکاری راضی نباشی و اگر تو اینکه خاندان محمد را یکباره بر داری بردار و بظاهر از ظاهر
شرع او تجاوز مکن تا امت او بر تو خروج نکنند و باطنا آنچه ترا دست رس باشد دفع آن بکن و زنهار که محبت لات و عزی از دل
بیرون نکنی چون آن مکتوب را بسر مطالعه نمود نوشته دیگری بدستش داد و بعد از آن دیگری تا آنکه قریب بیکجزو کتاب از این قبیل سخنان
نوشته دید عبدالله خاموش گردید و گفت پدرم هرگز این را با من نگفته بود و اگر دانستمی هرگز ترا ملامت نکردمی و عذر بسیار خواست
و یزید عطای بسیار نسبت باو بعمل آورد و او با عطایا و جوایز بسیار بمدینه برگشت و بعد از آن هر مجلس و منزلی که میرسید میگفت که ما قال
یَزیدُ اِلّا صِدْقاً وَ عَدْلاً لَوْ وَرَدْتُ ثُمَّ مُشارِکٌ لَهُ فی فِعْلِهِ یعنی آنچه یزید گفته نموده است مکر است و آنچه را که بعمل آورده است نبوده آمگر عدل

و چه بسیار دوست میداشتم که شریک با شما در کار او   و در کتاب انساب النواصب از بلاذری که از مورخین اهل سنت است ذکر نموده که
چون حضرت امام حسین شهادت یافت عبد الله بن فلان بیزید نوشت که عظیم حادثه بود که از تو بظهور آمد یزید در جواب او نوشت که ای احمق ما رسیدیم باندرون
خانهای آراسته و فرشهای گسترده و مملکت مهیا پس مقاتله کردیم از جهت آنکه اگر حق بود از برای آن حق خود مقاتله کردیم و اگر غیر حق بود پدر تو اول
کسی است که این سنت را نهاده و طعن بر پدر خود زن که سنت او است نه بدعت ما و صاحب انساب النواصب ذکر نموده که در بعضی از کتب
بنظر رسیده که قتل حضرت امام حسین بجناب اهل فرس در هما فزونتر بود که با اهتمام دیده در سقیفه بنی ساعده عقد بیعت جهت اول کردند ظاهر آن است
که اگر بعد از وفات حضرت رسول حق بمن له الحق قرار میگرفت اینهمه خون ناحق ریخته نمیشد و تصدیق این مقال آنکه شخصی از امام محمد باقر سؤال
نمود از خلافت آن سه نفر آنحضرت فرمود که ریخته نشده یک قطره خون در زمین از ما و از شیعه ما مگر آنکه وبال او بگردن دومی است تا روز قیامت
و ظاهر آن است که مراد از حدیث   المقتول یوم الاثنین   که در حق مظلوم کربلا وارد شده که معنی آن است که کشته شده در روز دوشنبه آن
باشد که اساس سقیفه بنی ساعده برپا شد و در آن روز غصب خلافت شد و در همان روز بنای خراب کردن خانه آل محمد گذاشتند و عهد نامه
قتل و غارت ایشان را نوشتند و آنچه تاخیر شد منتظر ایام فرصت و قدرت بودند پس گویا مظلوم کربلا را در همان روز دوشنبه کشته اند و گناه آن
بگردن آنهاست که اول بنای آن گذاشتند و تابعین که این عمل را بدست ایشان جاری نمودند از باب تابعیت یافتن بوده آنچه این مدعا
از خودشان کوشش کشیده و شنیده معنی کلام جناب صادق علیه السلام که میفرماید   اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک   اللهم العن
العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام و شایعت و بایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا   یعنی خداوندا من لعنت کن بر اول ظالمی که ظلم کرد در حق
محمد و آل محمد یعنی اول او بنای ظلم را بر ایشان نهاد و لعنت فرما بر آخر تابعیکه متابعت آنها نمود خداوندا لعنت فرما بر گروه آنچنانیکه مجاهده و مقاتله کردند
با حضرت امام حسین و پیروی و متابعت و همراهی نمودند بر قتل آن مظلوم خداوندا من لعنت فرما بر همه ایشان   و ایضا آنحضرت میفرماید که   اللهم خص
انت اول ظالم باللعن منی وابدء به اولا ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع   اللهم العن یزید بن معاویة خامسا و العن عبید الله بن زیاد و ابن مرجانة
و عمر بن سعد و شمرا و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان الی یوم القیمة   یعنی خداوندا من مخصوص گردان تو ظالم اول را بلعن
از جانب من و ابتدا کن باو اول و لعن فرما دوم و سیم را پس چهارمی را خداوندا من لعن فرما بر پنجمی که یزید بن معاویه است و لعن فرما بر عبید الله
بن زیاد که مادرش مرجانه است و بر عمر بن سعد و شمر و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان تا روز قیامت   مؤلف گوید که از آنچه ذکر شد
و احادیث بسیاری که ذکر کردیم معلوم میشود که جمیع معاصی و نافرمانیها که واقع شده از تمامی آنها که بانبیا و اوصیا و اولیا و دوستان خدا
رسیده است از برای آنها در باطن اصلی و معدنی بوده است که این خلق بحسب ظاهر آنرا نمی بینند و بر آن مطلع نیستند و از آن اول تا آخر
بخلق برسد اعطا دارد که این خلق آنها را نمی بینند و نمی شناسند و در باطن آن اول تا آخر واسطه کل شر بکشید در آن معاصی و بنداها که ثمره آنها
بلکه آنها اصل شجر و غذا ایشان زیاده است   آه آه از جمله معاصی عظیمه که اصل آن اول و دوم و سیم و چهارمی بودند و در جمیع
یزید پلید بود ظاهر کرده شهادت مظلوم کربلا جناب سید الشهدا علیه السلام است آه آه از آن تبهاییکه از تیغ اشقیا و معدن فتنه و بلا
یزید پلید بیحیا بآن سر مقدس آل عبا ارواحنا له الفدا رسید آه آه که در مجالس بسیار در حضور اشرار مشتمل بر صداقت که سر آنجناب و بجناب
سید الساجدین علیه السلام و بزنان و یتیمان و اسیران رسانیدند حتی حکم بقتل آنجناب کرد و در مسجد اذیتها کرد و در زندانها با ادب نمود
هتیمار نمودند آه آه که استخفاف و بی ادبی بجائی رسید که بعضی گمان کردند که اینها اسیران از فرقهای طایفه ترک و طمع کثیری در ایشان کردند
بلی بعد از آنکه آنچه مطلوب او بود اذیت نمود ایشان را روانه مدینه طیبه نمود و ایشان در عرض راه روانه کربلای معلی شدند چنانکه در کتاب
الملهوف روایت کرده است که چون جناب سید الساجدین با سایر اسیران آل طه و یس از زندان ماه ایمن نام غم فرجام خلاص



شدند روانه مدینه شدند و قطع منازل و طی مراحل مینمودند تا آنکه بزمین عراق رسیدند   فقالوا للدلیل مر بنا الی طریق کربلا   برای تمام دلیلی
که داشتند فرمودند که ما را از راه کربلای معلی ببر که قبور کشتگان خود را زیارت کنیم و موافق بعضی از اخبار که مطابق با قول مشهور از علماء اخیار است
آن است که بعد از زیارت قبور شهداء و سر بریده جناب سید الشهداء را همراه داشتند میخواستند که ببدن پاره پاره اش ملحق سازند و موافق
بعضی از احادیث در روز اربعین وارد آن زمین محنت قرین گردیدند و در همانساعت جابر بن عبد الله انصاری رحمه الله با جمعی از بنی هاشم
و مردمی چند از آل رسول الله از برای زیارت تربت طاهره جناب سید الشهداء و سایر شهداء وارد گردیدند و چون اسیران آل محمد
از طرفی و جابر و بنی هاشم از طرف دیگر یکدفعه وارد گردیدند   الله اکبر الله اکبر که خونها در قلبها از طرفین بجوش آمد آه آه که صدای واحسیناه
و واشهیداه و وامظلوماه و وامقتولاه و یا ابا عبد الله و یابن رسول الله و یابن امیر المؤمنین و یابن فاطمة الزهراء و امثال اینها از
طرفین بلند شد آه و احسرتاه که چه سیلهای غم بر صورتهای پر الم از جانبین زده شد و خود را از محملها بر روی تربت شهدا انداختند آه
و امصیبتاه که اشکهای چشمهای خود را با خاک و خون آن زمین در آمیختند   و در حدیث است ثم اقاموا الماتم المقرحة للاکباد   آه واویلاه
که چنان شوری و صیحه و ناله از قلبهای جراحت چشیده ظاهر گردیده و بر میکشیدند که قلبهای مستمعین را از زخم کباب و دیدهای آنها را
مجروح و پر آب میگردانیدند   و اجتمع الیهم نساء ذلک السواد و اقاموا علی ذلک ایاما   آه واحسرتاه و وامصیبتاه
که روایت شده است که چندان صدای صیحه و ناله و غلغله گریه بلند شد که صدا در اطراف بیابانهای کربلا پیچید بحدیکه در خیمهای اعراب که در
اطراف بودند صدا پر شد آه آه که چون زنان محبان دلسوخته از این واقعه با خبر گردیدند فوج فوج گریه کنان و ناله زنان روانه خدمت
اسیران شده در نوحه و ناله و گریه تا چند شبانه روز با اسیران همراهی نمودند   هنیئا لشیعتهم حیث ورد فیهم رحم الله شیعتنا لقد
شارکونا بطول الحزن فی مصیبة الحسین   خوشحال شیعیان که در حق ایشان در حدیث وارد شده است که خداوند رحمت فرماید شیعیان
ما را که بتحقیق مشارکت و همراهی کردند با ما اهلبیت در طول حزن و اندوه و ما را تنها نگذاشتند در مصیبت جناب سید الشهداء
مؤلف گوید که این حدیث شریف نه همین مخصوص آنها است که در روز اربعین در کربلا همراهی کرده اند بلکه شامل حال همه شیعیان است تا روز قیامت
پس خوشحال آن مردی یا زنیکه احوال اسیران را در کربلای معلی در روز اربعین بخاطر آورد و مانند ایشان نوحه و ناله کند تا در ثواب با
ایشان شریک گردد شیعیان نوحه کنند کاش چه بسیار متحیرم که در آنوقتیکه اسیران بر سر قبور شهیدان رسیدند چه میگفتند و کدام
مصیبت را ذکر مینموده بودند و ناله و نوحه میکرده بودند از آنجمله میدانم بیمار کربلا جناب سید الساجدین را آیا از بیماری خود خبر میداد
و ناله میکرد و یا از غل و زنجیر که بر گردن و دستهای مظلوم گذاشته بودند یا از آنوقتیکه خیمگاه را آتش زدند و همه اسیران فرار کردند
مگر آن بیمار که در میان آن بود و قدرت بر فرار نداشت یا از آنکه در اوقات اسیری پاهای مبارکش را زیر شکم شتر بسته بودند یا از
آنکه در مجلس کوفه و شام اهل کفر و نفاق بر کرسیها نشسته بودند و آن بیمار غریب با غل و زنجیر بر پا ایستاده بود و یا از ناسزاهائیکه
از اشرار شنید آه آه یا از آنحالتیکه یزید در شام امر بقتل او کرد و اسیران بدورش حلقه ماتم زدند آه آه یا از ناسزاهائیکه در مسجد شام از آن خطیب
نافرجام شنید آه آه یا از آن بیحیائی و بی ادبیهائیکه با آنسر بریده بزرگوار دید عرض کرد شیعیان و انوحه کنند کاش و اللّه متحیرم که مادر
یتیمان جناب زینب خاتون آیا بخاطر آورد آنوقتی را که با برادر مظلوم خود وارد کربلا شدند و حال تنها و بی برادر وارد شد یا و دعا
و عبادتهای شب عاشورای او را یا آتش گیسوها و ناله های روز عاشورای او را آه آه یا درد وداع آخر بوسیدن حلقوم نازک او را آه آه
یا از حالت سوختن خیمها و کندن چادرها و مقنعها و فرار بیابانها را آه و امصیبتاه یا از کیفیت وداع کردن بدنهای شهیدان را یا
از احوال شهرها و دیرها و کوچه و بازارها و مجلسهای کوفه و شام را آه آه یا از احوال گذران شبها و روزها در خرابها و مسجدها و ناکسها

کدام

کودکان را آه واویلاه یا از مکالمات با ابن زیاد و یزید علیهما اللعنه را یا از احوال سرها بر نیزه ها در شهرها و مجلسها و آویختن بر درختها و
دروازه ها و کردانیدن در بازارها و اطراف با رعیها و خیمها را آه آه یا از کیفیت سفر کردن با نامحرمها را آه آه یا از برکشتن بمدینه طیبه
بر سر قبر جد و مادر و برادر و بی همراه نبودن برادران و نوجوانان و یا از تنها بودن قبور شهیدان در کربلای معلی آه آه که از جمله
از مصایب مقابل با نیکر و با مصیبت هجران و محرومی از برادر بزرگوارش انتبهان آیا ام کلثوم خواتون از احوال برادرش جناب سید الشهدا
میکفت یا از احوال برادر دیگرش حضرت عباس و دستهای بریده او یاد میاورد و میکریست یا از احوال پیری و دربدری خود و اینکه
او را در شام بکنیزی و خدمتکاری خواستند و سایر احوال گرفتاری خود و سایر اسیران ناله و فغان مینمود آه آه که آخر الامر بر خاک
افتاد و قبر برادر با جان برابر را در آغوش پر جوش و خروش خود گرفته نالهها و نوحها کرد آه آه و حزناه ای دوستان و آنکه بیاد مظلومیت
نوعروس ماتم خود را از گریه نمیتوانم منع داشت زیرا که متحیرم که در روز اربعین بر سر قبور شهداء یا از احوال سر دادن پدر با جان
برابرش جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء سکینه میکریست یا از سر دادن عمش حضرت عباس یا از احوال برادران شهیدش جناب
علی اکبر و علی اصغر یا از برادر بیمار بی پرستار گرفتارش جناب سید الساجدین یا از احوال سر دادن پامال شده شوهر ناکامش
حضرت قاسم یا از احوال عمهایش یا از احوال خودش و بخبری خواستنش لا حول و لا قوة الا بالله ای اهل ایمان کنفتند کمانم که سکینه
خاتون دلخون آیا از احوال سوار در کجاوه های قتلها و ذوالجناح پدر سکینه و ناله میکرد و یا از سواری بر شتر لنگ بدرفتار بدراه
بجهاز و عریان بی جلی که بر او موکل بوده آه آه یا از احوال وداع آخر با پدر در میان خیمگاه و قتلگاه سکینه یا از احوال وداع
با بدن پاره پاره پدر در وقت عبور از قتلگاه سکینه یا از احوال وداع با قنداق علی اصغر شیر خوار یا از وفات خواهرش در خرابه
در خرابه شام یا از آنکه خواهش خدمتکاریش کردند در شام غم فرجام یا از تنها برکشتنش بمدینه طیبه القصه نمیدانم بچه زبان
و بیان شرح احوال اسیری و هجران را نمود آه آه متحیرم که آیا هر اسیری بر سر قبر شهیدی عرض کدام مصیبت را کرد و بدست کدام
و بیان کدام اذیت نمود و چند ان گریست و چگونه ناله نموده و چه قدر خاک مصیبت از قبور شهدا بر سر نموده فانا لله و انا الیه
راجعون و اما جابر و رفقاء او پس چون نزدیک تربت خاص آل عبا رسیدند جابر رحمه الله از دور که هنوز بر سر مرقد مطهر
نرسیده بود ناله صدای خود را بلند کرده و گویا گفت که صلی الله علیک یا ابا عبد الله قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء
منعوک یعنی صلوات الهی بر جناب تو باد ای ابا عبد الله آه آه یا بن رسول الله کشتند ترا و نشناختند ترا و از آشامیدن آب
فرات منع کردند ترا و ندانستند که کرا میکشند و اگر از آب منع میکنند و چون بر سر قبر مطهر رسید بی اختیار خود را بر روی آن تربت
طاهره انداخت و نعره و حسیناه و یا بن رسول الله و یا بن امیر المؤمنیناه و یا بن فاطمة الزهراه و وا عطشاناه و وا جوعاناه و وا غریباه
و وا دبچاه و وا شهیداه و امثال آنها از دل پر درد بر میکشید و بر سر آن تربت طاهره مکرر بلند میشد و بی اختیار بر زمین خورد
پس از شدت گریها و نالهای اسیران آل محمد همه حاضران بلکه ملائکه زمین و آسمان بگریه و ناله و نوحه در آمدند و مجالس تعزیه
تا قیامت اقتدا بایشان خواهند کرد و خواهند گریست و در بعضی از کتب اصحاب است که بعد از آنکه چند شبانه روز در کربلای
معلی تعزیه داری کردند قال زینب رضی الله تعالی عنها لابن اخیها علی بن الحسین علیهما السلم خلونی حتی اجاور قبر اخی الحسین
الی ان اموت یعنی جناب زینب خاتون علیها السلم بفرزند برادر خود جناب علی بن الحسین گفت که واگذارید مرا تا آنکه مجاور
قبر برادرم حسین شوم تا از دنیا رحلت نمایم جناب سید الساجدین در جواب فرمود که لولا الوصیة و اقامة الائمة لکنت متمنیا
لذلک یعنی ای عمه جان اگر نبود وصیت پدر بزرگوارم که بمدینه مراجعت نمایم و نبود لوازم امامت هر آینه من نیز این آرزو را داشتم





که عمر خود را در نزد قبر پدر بزرگوارم کهنه نمایم و در کربلای معلی مجاور شوم تا از دنیا رحلت نمایم لکن حال واجب است که بمدینه مراجعت
نمایم مؤلف مشتاق آرزومند گوید که این نیز شاهدیست از جمله احادیثی که دلالت میکند بر حسن مجاورت در کربلای معلی تا آخر
عمر اللهم ارزقنا مجاورة قبره الشریف بحق محمد و عترته علیهم السلم پس قبور شریفه مقدسه شهدا را وداع نموده روانه مدینه طیبه
زادها الله شرفا و تعظیما شدند و در حدیث است که همان مرد صالح که یزید همراه اهلبیت روانه کرده بود در خدمت ایشان بود و بلوازم خدمتکاری
قیام و اقدام مینمود و آن بزرگوار از او خوشنود داشت فاطمه دختر امیر المؤمنین میفرماید که من در یکی از منازل بخواهرم جناب
خواتون عرض کردم که این مرد تا حال چه خدمتیکه بجا آورده بما واجب است که با او جائزه کنیم ای خواهر آیا اراده داری که با او جائزه کنیم جناب
زینب فرمود که ای خواهر برای ما چیزی باقی نمانده است که تو اسباب خجلت در آئیم مگر آنکه بعضی از زیورهای خود را باو بفرستیم فاطمه
میفرماید که دستبند و بازوبند مرا و دستبند و بازوبند خواهرم که در مجلس یزید غارتگران در کربلا باز رد کرده بودند برای آن مرد فرستادیم
کردیم و عذرخواهی بسیار از کمی آن در نزد او نمودیم و پیغام دادیم که این بعضی از جائزه نیست بجهه نیکوئی خدمت تو و نشانه کمی بود از این
از خجلت تو بیرون خواستیم آمد آن نیک اعتقاد چون آنها را دید جواب داد که ای خواتونهای من اگر من از برای دنیا خدمت شما را
کرده بودم بجهت کمتر از این هم راضی بودم و لیکن بدانید که آنچه ما ترا اینجای نیاورده ام مگر از برای رضای خداوند و قرابت شما
با رسول الله صلی الله علیه و آله و در بعضی از احادیث است که همه آنها را رد نمود و عرض کرد که مرا همین بس است که شما بزرگواران مرا
دیگر بخدمت مرا قبول فرموده اید و من در فردای قیامت حق خود را از شما اهلبیت خواهم گرفت پس آن مرد نیک اعتقاد که خدا ذم برادرباد در
کمال نیکوئی مشغول خدمت ایشان بود تا آنکه ایشان را بمدینه طیبه شهرهای خود رسانید فیا لیتنا کنا معه فنفوز فوزا عظیما

## مجلس هشتاد و نهم در ذکر وارد شدن اهلبیت بنزدیک مدینه و استقبال آمدن جمیعت با گریه

السلام علی الباکین علی فقد سید الاحباب عند تلاقی الاحبة من الوطن و العشیرة و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی حبیبک
و نجیبک الذی دعوته الی ساحة قربک فاجابک و سلم الی محبوبک الذی نادیته بلسان مشیتک فاطاعک فلاظهار العبودیة و الاجلال
عند سطوة الربوبیة نزل بفنائک فلذا اسمیته بسید الشهداء فی بدو حومة ابداعک فوا احرقتاه من مصیبة هی مبدء المصیبات فاشرقت
باشعتها الی ذرات الکائنات فدهی عرش الجلیل و تزعزعت ارکان السموات فبکی لرزیته من فی الحجب و السرادقات بابی ذا العیون
الغایرات بابی و امی و نفسی النساء المسبیات التی عند الله و عند آل الله من المکرمات المعظمات و عند اعداء الله و اعداء اولیاء الله
من الخاضعات الخاشعات فوا اله لا ادری ان ابکی علی حالة خروجک مع عیالک من مدینة سید الکائنات آه آه او ابکی علی
رجوع اهلک الیها و ضرب فسطاتک حولها لهجوم الباکین و الباکیات آه و حزناه فعلت الصیاح و قامت الصیاح من المخدرات
المحجبات بحضر سید السجاد و لبنات الهاشمیات الا و صلی الله علیک و علی الناذبین و النادبات و لعنة الله علی اعدائک بعدد ما
مضی و ما هو آت ای موالیان گریان بدانید که در آخر این خطبه شریفه اشاره بکیفیت ورود اسیران بمدینه طیبه و آن بنحویست
که در حدیث صحیح در کتب معتبره از بشیر بن حذلم روایت شده است که چون اهلبیت رسالت از اسیری کوفه و شام خلاص شدند و نزدیک مدینه
طیبه رسیدند جناب سید الساجدین با اهلبیت پیاده شدند و بارها از شتران بزیر آوردند و خیمه بپا کردند آقای شهیدان و سرور مظلومان
جناب سید الشهداء را برپا کردند و همه زنان را در خیمه بیضا جای دادند و قال علیه السلم یا بشیر رحم الله اباک لقد کان شاعرا پس بیمار
کربلا فرمود که ای بشیر خداوند رحمت فرماید پدرترا که نیکو شاعری بود فهل تقدر علی شیء منه آیا ترا طبع شعر گفتن هست بشیر گوید
که من عرض کردم که بلی یا بن رسول الله مرا از طبع شعر نصیبی هست و کلامم مثل پدرم شیرین و رنگین است فقال ادخل المدینة و انع

اباعبدالله علیه السلم آه آه که بسیار کربلا فرمود که ای بشیر پس داخل شهر مدینه شو و از شهادت پدر بزرگوارم اهل شهر را خبر کن و بشیر
چند در عزای آن مظلوم بخوان بشیر میگوید که من اسب خود را سوار شده دوانیدم تا داخل شهر شدم پس رفتم بر مسجد و روضه رسول
در نعت صوتی بالبکاء و صدای خود را بگریه بلند کردم و این رباعی را خواندم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی
مدرارا یعنی ای اهل مدینه دیگر وقت آرام گرفتن در مدینه نیست زیرا که کشته شد مولای من حسین و اشک من ریزان است بجهت او
الجسم منه بکربلاء مضرج والرأس منه علی القناة یدار آه آه که جسم شریف او در کربلا بخاک و خون مالیده شده و راس مقدس او بر نیزه در اطراف
شهرها گردانیده گردیده بشیر میگوید که پس صیحه کشیدم و بآواز بلند گفتم که ای اهل مدینه اینک بیمار کربلا جناب علی بن الحسین با عمه ها و خواهرهای خود
وارد مدینه شدند و در بیرون شهر مدینه منزل گرفته اند و مرا از برای رسالت و خبر کردن شما پیش روانه کرده اند قال فما بقیت فی المدینة مخدرة
و لا محجبة الا برزن من خدورهن مکشوفة شعورهن مخمشة وجوههن ضاربات خدودهن یدعون بالویل والثبور بشیر میگوید که چون ندا
نوحه من بر شهادت آقای شهیدان و برادر و دیگر اسیران بلند شد باقی نماند در مدینه زن مستوره و عروس در حجله مگر آنکه جمیعا از پس پرده ها بی اختیار بیرون آمده بی
حجاب با موهای پریشان و صورتهای خراشیده بیرون دویدند و سیلی غم بر صورتها بر الم میزدند و فریاد و واویلاه و وا ثبوراه بر میکشیدند فلم ار باکیا اکثر من
ذلک الیوم آه آه بشیر میگوید که هرگز گریه کننده بیش از آن روز ندیده بودم ولا یوما امر علی المسلمین منه و هرگز روزی را از آن روز تلخ تر ندیده
بودم بر مسلمانان و شنیدم که کنیزی از بنی هاشم بجناب سید الشهداء نوحه میکرد نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعا یعنی
خبر شهادت آقای مرا آورد و خبر مرگ آورنده پس درد آورد مرا خبر او و بیمار و ناخوش گردانید مرا فعینی جودا بالدموع واسکبا
و جودا بدمع بل بدمعکما معا پس ای دو چشم من گرم کنید بر من باشکهای خود و بریزید اشکهای خود را و یک یک گریه کنید بلکه هر دو اشک بیارید
علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح هذا المجد والدین اجدعا در مصیبت آن بزرگواریکه عرش خداوند جلیل از برای مصیبت او بزلزله در آمده آه آه
و از شهادت او مجد و بزرگواری و دین خداوند ناقص الاطراف گردیده و نقص و عیب دارد شده بر دین خداوند علی ابن نبی الله وابن وصیه
وان کان عنا شاحط الدار اشسعا ای چشمهای من گریه کنید بر پسر نبی آله و وصی او اگرچه منزل و ماوای او دور است از ما پس آن کنیز
روی ببشیر کرده گفت که ای خبر شهادت آورنده تازه گردانیدی حزن قلب ما را در مصیبت امام ما ابی عبدالله الحسین علیه السلام و قلبهای الم رسیده ما را
چنان مجروح گردانیدی که معالجه پذیر نخواهد بود و امیدوارم تو کیستی که چنین خبر را آوردی بشیر میگوید که من در جواب گفتم که منم بشیر بن جذلم که رسولم
از جانب مولای خود جناب علی بن الحسین تا اهل مدینه را مطلع گردانم که آن بیمار با اهل و عیال و زنان و صبایای اباعبدالله وارد شده اند
و در فلانه مکان منزل کرده اند و در بعضی از کتب اصحاب است که بشیر از او سؤال نمود که تو کنیز کیستی که باین شدت ناله و نوحه و گریه میکنی آه آه
جواب داد که من کنیز نوجوان شهید جناب علی اکبرم که در مصیبت آقایان خود گریه و زاری میکنم مؤلف شکسته بال گوید که اگر کنیز سیاهی چنین
کلمات گوید و بدینگونه ناله و نوحه کند آیا آیا نمیدانم که شیعیان عارفین و سادات کاملین چه باید بگویند و چگونه ناله و نوحه کنند بشیر میگوید که در
اندک زمانی جمیع اهل مدینه با ناله و نوحه از شهر بیرون آمده باستقبال اسیران آمدند پس من نیز اسب خود را سوار شده مراجعت نمودم پس یافته
کردم که تمام راه و اطراف خیام طاهرات پر از خلق شده بحدیکه از هجوم خلایق نتوانستم که بخدمت مولای خود مشرف شوم پس پاهای خود را
بجدول و شانه های خلق گذاشتم تا منقضی تمام در خیمه مولای خود رسیدم دیدم که بیمار کربلا در وسط خیمه صبایای پدر شهید خود بر پای ایستاده
و دستمالی در دست دارد و مدام اشک از چشمهای مبارکش پاک میکند و در عقب سر آنحضرت خادمی ایستاده بود و کرسی [illegible] بعنی
گذاشت آن بزرگوار بر آن نشست و هو لا یتمالک من العبرة یعنی آنحضرت از شدت گریه بر حالی بود که گویا بی اختیار شده بود و نمیتوانست
که خود را از گریه نگاه دارد وارتفعت اصوات الناس بالبکاء وحنین الجواری والنساء آه آه بشیر میگوید که بلند بود گریه و صداهای مردان





و ناله کنیزان و زنان و خلق از هر طرف آنجناب را تعزیه میگفتند و تسلیه میدادند فضجت تلک البقعة ضجة شدیدة آه آه که پر شده بود خیمه
از شدت افغان و ناله پس آنجناب بگریه با دست مقدس خود اشاره میکرد که ای خلق ساکت شوید پس چون جوش و خروش خلق آرام گرفت آنحضرت خطبه
عجیبی خواند که معنی آن بفارسی این است حمد مخصوص است از برای خداوندیکه رب العالمین است و این صفت دارد که رحمن در رحمت و پادشاه
روز جزا است و ایجاد فرماینده همه خلقت و دور شد بعظمت برتری گرفت همه بلند بیهار او نزدیک شد بحدیکه مشاهده میکند همه رازها و نیازها را
حمد میکنیم او را بر وقوع امور لازمه و ناخوشیهای ایام درد آورنده و مصیبتهای سوزاننده و بلیه جلیله و مصائب عظیمه شدیده رسوا کننده باندوه اندازنده
دشوار گران بار غارت کننده ایها الناس حمد مخصوص است از برای خداوندیکه امتحان فرمود ما را بمصائب جلیله و در اسلام رخنه عظیمه
قتل ابو عبدالله وعترته وسبی نسائه وصبیته آگاه گردانم شما را بایکه کشته شد ابوعبدالله الحسین و عترت او و باسیری رفت زنان او و دختر او
ودار وا برأسه فی البلدان من فوق عالی السنان آه آه که سر مقدس او را بر نیزه های بلند کردند و باطراف شهرها و دیارها گردانیدند و این مصیبتی است
که دیگر مثل آن مصیبتی نیست ایها الناس فای رجالات منکم یسرون بعد قتله اگر ده خلایق کدام یک از مردان شما خوشحالی خواهند کرد بعد از
شهادت آن بزرگوار مؤلف گوید که بلی والله بعد از شهادت آن بزرگوار ارواحنا له الفداء هیچ دوستی خوشحالی نخواهد کرد مگر آنکه شهادت آنجناب را
فراموش کند ام ایة عین منکم تحبس دمعها وتضن عن انهمالها و کدام دیده از شما نگاه میدارد اشک خود را و بخل میکند از ریختن اشک
آنها و تحقیق که گریست آسمان هفتگانه بجهت قتل او و گریست دریاها بموجهای خود و آسمانها بارکان خود و زمین باطراف خود و درختها با شاخهای خود
و گریست بر آن مظلوم ماهیان دریاها و قعر دریاها و همه ملائکه مقربین و جمیع اهل آسمانها ایها الناس ای قلب لا ینصدع لقتله اگر ده خلایق کدام
قلبیست که شکافته نشود بجهت قتل او ام ای فؤاد لا یحن الیه و کدام دلی است که مایل نشود بسوی او و کدام چشمی است که بتواند خود را از گریه
نگاه دارد در مصیبتی که صدمه آن بر اسلام بزرگتر از همه صدمه ها است ایها الناس ما صبح کردیم در میان آن قوم در حالتیکه منع کرده شده بودیم
از مال خود و رانده شده بودیم از خانه خود و دور انداخته شده بودیم از وطن خود و دور افتاده بودیم از شهرها و دیارهای خود کانا اولاد
ترک وکابل آه آه گویا ما در میانه آن اشقیا مثل اولاد ترک بودیم و کابل و حال آنکه معصیتی از ما صادر نشده بود و ملکه مکروهی بعمل نیاورده بودیم
و در دین اسلام رخنه نکرده بودیم و لیکن بدانید که پدران ما با خبر داده بودند که این امت ملعونه با ما بچگونه سلوک و رفتار خواهند نمود
والله اگر حضرت پیغمبر با ایشان وصیت میفرمود بجنگ و اذیت ما چنانچه وصیت فرموده بود با ایشان به نیکوئی در حق ما هر آینه نمیتوانستند از
آنچه با ما کردند زیاده ظلم کنند پس آنچه را که نکردند معلوم است که قدرت بر آن نداشتند پس فرمود که انا لله وانا الیه راجعون
مصیبتی بود که چه بسیار عظیم است اعظم از آن و بیدرد آورنده تر از آن و مرگ عزیزان و دین زیاده از آن و خشکی بهم رسید از برای باز ماندگان
زیاده بر آن و بد خوئی و کج خلقی از دشمن کشیدن و تلخ آن در نیست از شکستن یا شنیدن بیشتر از آن آه آه که نشود مصیبتی تلخ تر از آن
و سنگین بارتر از آن پس از خداوند سؤال میکنیم اجر و مزد خود را بآنچه در راه رضای او مصیبت کشیده ایم و اذیت رسیده است بما بدرستیکه او
غالب است بر همه و دارای صاحب انتقام است و پس از اتمام این خطبه با اهل و عیال و خلق مدینه از مردان و زنان گریه کنان روانه اهل
شهر مدینه شدند و در خانه ها مشغول عزاداری گردیدند انا لله وانا الیه راجعون

## مجلس هشتاد و دویم در وارد شدن اهل بیت بمدینه و شهادت جناب سجاد در آن

السلام علی الباکین المخلصین فی محبة آل الله ولاسیما مولینا سید الشهداء ارواحنا له الفداء ورحمة الله وبرکاته ای شیعیان دای
کاملعیاران بهتر خطبه و اشعاریکه در اول مجلس خوانده شود تا دوستان مخصوص و محزون بلکه گریان شوند اشعار جناب ام کلثوم خاتون است

کر در وقت وارد شدن بمدینه طیبه خوانده و اهل مدینه و آسمان و زمین را بگریه در آورد لکن قبل از شروع در آن بدانکه در میانه علماء اخبار و روات
کننده کان اخبار و آثار اختلاف شده است که آیا این قصیده را جناب ام کلثوم خود انشا فرموده یا از علی از زبان ایشان بیان فرموده است و از اینکه
این مؤلف امیدوار کتاب مصائب المعصومین را تصنیف میکردم متحیر شدم که این قصیده را بکه نسبت دهم شب در خواب دیدم که بکربلای معلی مشرف شده
و همه اهلبیت اسیر در آنجا جمعند و اراده دارند که بمدینه بروند پس مثل ملازمین در عرض راه مشغول خدمت ایشان بودم چون علامات شهر مدینه پیدا شد
نزد محمل جناب ام کلثوم رفتم و با خود خیال کردم که اگر این قصیده از ایشان باشد خواهند خواند و الا فلا ناگاه دیدم که از میان محمل دست مبارک
در آورده پرده پیش محمل را بالا کرده و دست شریف را در میان آستین پیراهن گشاده عرب مثل تعزیه داران و نوحه کنندگان از طرف راست و چپ
حرکت داد و اشاره بشهر مدینه فرموده بصدای ضعیف و نحیف بلحن عربی با گریه و ناله چنان این اشعار را خواند که جمیع قافله و اهل مدینه از گریه
بزلزله در آمدند و حقیر از کثرت گریه و ناله از خواب جستم و این خواب باعث زیادی اطمینان شد که این قصیده از مظلومه است پس در کتاب مصائب
المعصومین و این کتاب هر دو نوشتم و آن اینست مَدِینَةَ جَدِّنَا لَا تَقْبَلِینَا فَبِالْحَسَرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا یعنی ای مدینه جد بزرگوار دیگر مکن ما را قبول و بوجود
راه مده زیرا که ما با حسرت و حزن آمده ایم پس روی خود را بجانب قبر جد خود کرده عرض کرد أَلَا یَا جَدَّنَا أَنَا رُزِئْنَا وَأَنَا قَدْ فُجِعْنَا فِی أَبِینَا بجای تو عرض میکنم ای جد بزرگوار
بدرستیکه ما مصیبت کشیده ایم و در مصیبت پدر خود مظلوم کربلا در آزاریم أَلَا فَاخْبِرْ رَسُولَ اللهِ عَنَّا بِأَنَّا قَدْ فُجِعْنَا فِی أَخِینَا ای خبر کننده از جانب ما برسول خدا عرض کن
که بدرستیکه ما در مصیبت برادر خود در آزاریم وَإِنَّ رِجَالَنَا بِالطَّفِّ صَرْعَی بِلَا رُؤُسٍ وَقَدْ ذَبَحُوا الْبَنِینَا آه آه ای جدم عرض کن که مردان ما را قاتلان در زمین کربلا بی سر نمودند
و اطفال کوچک ما همه را ذبح کرده اند وَأَخْبِرْ جَدَّنَا أَنَّا أُسِرْنَا وَبَعْدَ الْأَسْرِ یَا جَدَّا سُبِینَا آه و حزناه و خبر ده جد بزرگوار مرا آنکه ما زنان را همه اسیر کردند و بعد از اسیر
ما را بغارت بردند وَرَهْطُکَ یَا رَسُولَ اللهِ أَضْحَوْا عُرَاةً بِالطُّفُوفِ مُسَلَّبِینَا آه و واویلاه و گروه یا رسول الله همه سلسله تو در میان ریگزار در زمین کربلا برهنه
کرده شدند و لباسهای ایشان را بغارت بردند وَقَدْ ذَبَحُوا الْحُسَیْنَ وَلَمْ یُرَاعُوا جَنَابَکَ یَا رَسُولَ اللهِ فِینَا آه و امصیبتاه و عرض کن که تحقیق که ذبح کردند فرزند تو
حسین را و رعایت نکردند یا رسول الله احترام جناب ترا در حق ما فَلَوْ نَظَرَتْ عُیُونُکَ لِلْأُسَارَی عَلَی قَتَبِ الْجِمَالِ مُحَمَّلِینَا آه و حسرتاه اگر مشاهده میکردی
یا رسول الله ما بیکسان اسیر را که در عوض محمل همه بر قتبهای شتران سوار شده ایم رَسُولَ اللهِ بَعْدَ الصَّوْنِ صَارَتْ عُیُونُ النَّاسِ نَاظِرَةً إِلَیْنَا آگاه باش
یا رسول الله که بعد از آنکه دختران خود را در عقب سرادقات عصمت و جلالت و نبوت پرده داری آه آه که با ما رفتاری کردند که چشمهای همه خلائق بما افتاد وَکُنْتَ تَحُوطُنَا
حَتَّی تَوَلَّتْ عُیُونُکَ ثَارَتِ الْأَعْدَا عَلَیْنَا ای جد بزرگوار عادت جناب تو این بود که خود دیده بان ما بودی و متوجه ما میشدی آه آه و واحزناه که حال دیده بان
و محافظ ما دشمنان ما شده اند ای اهل کنندگان بدانید که این مظلومه دلسوخته روی شکایت خود را بجانب قبر مادر خود جناب فاطمه طاهره کرده عرض کرد
أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتِ إِلَی السَّبَایَا بَنَاتُکِ فِی الْبِلَادِ مُشَتَّتِینَا یعنی ای مادر یا فاطمه کاش مشاهده میکردی دختران خود را اسیر که چگونه در اطراف شهرها
دربدر و پراکنده شده اند أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتِ إِلَی الْحَیَارَی وَلَوْ أَبْصَرْتِ زَیْنَ الْعَابِدِینَا ای مادر ای فاطمه کاش نگاه میکردی دختران خود را
ملاحظه میفرمودی که چگونه همه حیران و پریشان شده اند و کاش که یک نگاه بفرزند خود حضرت امام زین العابدین میکردی و میدیدی
که بر چه حال شده است أَفَاطِمُ لَوْ رَأَیْتِینَا سَهَارَی وَمِنْ سَهَرِ اللَّیَالِی قَدْ عَمِینَا ای دوستان وای نوحه و ناله کنندگان واله که مظلومه در این
شعر کلامی فرماید که سزاوار است که محبان در عوض اشک خون از چشمهای خود جاری کنند زیرا که عرض کرد ای مادر من یا فاطمه کاش دختران را در این شبها
در این بیابانها در بیداری و بی خوابی مشاهده میکردی که از کثرت بیداری و بی خوابی چشمهای همه دختران نابینا شده است أَفَاطِمُ مَا لَقِیتِی مِنْ عِدَاکِ وَلَا قِیرَاطَ
مِمَّا قَدْ لَقِینَا ای مادر ای فاطمه هرگز ندیدی تو از دشمنان خود قیراطی از آن صدمها و اذیتها که ما دیدیم فَلَوْ دَامَتْ حَیَاتُکِ لَمْ تَزَالِی
إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ تَنْدُبِینَا پس اگر همیشه زنده میبودی علی الدوام تا روز قیامت بر احوال ما ندبه و نوحه میکردی آه آه که پس آن مظلومه گردید
روی خود را بجانب برادر خود حضرت امام حسن علیه السلام کرده عرض نمود وَعَرِّجْ بِالْبَقِیعِ وَقِفْ وَنَادِ أَیَا ابْنَ حَبِیبِ رَبِّ الْعَالَمِینَا یعنی



و برو بر بقیع و بایست و فریاد کن فرزند حبیب رب العالمین را وَقُلْ یَا عَمُّ یَا حَسَنَ الْمُزَکَّی عِیَالُ أَخِیکَ أَضْحَوْا ضَائِعِینَا و بگو ای عم بزرگوار
ای حسن مجتبی مزکی آیا خبر داری که عیال برادرت حسین در این بر در ضایع گردیده اند أَیَا عَمَّاهُ إِنَّ أَخَاکَ أَضْحَی بَعِیدًا عَنْکَ بِالرَّمْضَا رَهِینَا
ای عم عالیمقام بدرستیکه برادرت حسین در روز عاشورا منزل دور و دراز تر را که کربلاست اختیار نمود و در آن آفتاب گرم توقف کرد و دیگر نخواهد آمد
بِلَا رَأْسٍ تَنُوحُ عَلَیْهِ جَهْرًا طُیُورٌ وَالْوُحُوشُ الْمُوحِشِینَا آه آه در بیابان بی سر افتاده و علانیه بر او نوحه میکنند مرغان هوا و وحشیان صحرا وَلَوْ عَایَنْتَ یَا مَوْلَای
سَاقُوا حَرَمًا لَا یَجِدْنَ لَکُمْ مُعِینًا و ایکاش که میدیدی حرم ترا که ایشان را میراندند و نیافتند از برای خود معینی و یاری کننده عَلَی عُجُفِ النِّیَاقِ
بِلَا وِطَاءٍ وَشَاهَدْتَ الْعِیَالَ مُکَشَّفِینَا آه آه که همه بر پشت شتران بیجهاز بودند و مشاهده میکردی عیال را که روی گشوده بودند مَدِینَةَ جَدِّنَا
لَا تَقْبَلِینَا فَبِالْحَسَرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا خَرَجْنَا مِنْکَ بِالْأَهْلِینَ جَمْعًا رَجَعْنَا لَا رِجَالَ وَلَا بَنِینَا ای مدینه جد ما دیگر مکن ما را قبول بجهة آنکه ما آه آه
آن وقتیکه از تو بیرون میرفتیم همه اهل و عیال از بزرگ و کوچک با ما جمع بودند یعنی برادرم حضرت امام حسین و همه جوانان هاشمیه از بزرگ و کوچک
و حال که مراجعت کرده ایم نه مردان ما همراه اند نه فرزندان ما وَکُنَّا فِی الْخُرُوجِ بِجَمْعِ شَمْلٍ رَجَعْنَا حَاسِرِینَ مُسَلَّبِینَا آه آه که در وقت بیرون رفتن از تو
همه اسباب و اوضاع ما در بود و حال همه عریان و بی لباسیم ای مدینه آن وقتیکه از تو بیرون میرفتیم ظاهر بود که در عهد و امان ما بودیم و حال که مراجعت
کرده ایم خوف آن داریم که ما را پاره پاره کنند و از یکدیگر جدا سازند وَمَوْلَانَا الْحُسَیْنُ لَنَا أَنِیسٌ رَجَعْنَا وَالْحُسَیْنُ بِهِ رَهِینَا ای مدینه
در وقت بیرون رفتن مولای ما حسین انیس و مونس و همسفر ما بود و حال که مراجعت کرده ایم او در کربلا و نخواهد آمد وَنَحْنُ الضَّائِعَاتُ بِلَا کَفِیلٍ وَنَحْنُ النَّائِحَاتُ
عَلَی أَخِینَا آه آه پس مائیم زنان که همه ضایع و بی یار و درمانده ایم و مائیم که همه از برای برادر خود حضرت امام حسین در نوحه و زاری میباشیم وَنَحْنُ السَّائِرَاتُ
عَلَی الْمَطَایَا نُشَالُ عَلَی جِمَالِ الْمُبْغِضِینَا و مائیم که بسفر میرویم بر پشت شتران دشمنان سوار گشته ایم وَنَحْنُ بَنَاتُ یس وَطه وَنَحْنُ الْبَاکِیَاتُ
عَلَی أَبِینَا و مائیم دختران آل یس و طه که دو اسم اند از برای رسول خدا و مائیم که بر پدر خود گریه و ناله کنیم وَنَحْنُ الطَّاهِرَاتُ بِلَا خَفَاءٍ وَنَحْنُ الْمُخْلِصُونَ الْمُصْطَفُونَا
و مائیم که عصمت و طهارت ما بر احدی مخفی نیست و مائیم مخلصون که برگزیده خداوند عالمیم وَنَحْنُ الصَّابِرَاتُ عَلَی الْبَلَایَا وَنَحْنُ الصَّادِقُونَ النَّاصِحُونَا
و مائیم که بر بلاها صبر کننده گانیم و مائیم که راست گویان و نصیحت کننده گانیم أَلَا یَا جَدَّنَا قَتَلُوا حُسَیْنًا وَلَمْ یَرْعَوْا جَنَابَ اللهِ فِینَا آه و حزناه که این
مظلومه دلسوخته دفعه دیگر روی گریه آلوده خود را بجانب قبر جد بزرگوار خود کرده عرض کرد که ای جد آگاه باش که فرزند تو حسین را کشتند و حرمت خداوند را
در حق ما رعایت نکردند أَلَا یَا جَدَّنَا بَلَغَتْ عِدَانَا مُنَاهَا وَاشْتَفَی الْأَعْدَاءُ فِینَا آگاه باش ای جد ما که دشمنان بآرزوهای خود رسیدند و دلهای خود را
بکشتن ما خنک کردند لَقَدْ هَتَکُوا النِّسَاءَ وَحَمَّلُوهَا عَلَی الْأَقْتَابِ قَهْرًا أَجْمَعِینَا و بتحقیق که هتک حرمت زنان نمودند و با قهر و غلبه همه را بر جهازهای
شتران سوار کردند وَزَیْنَبَ أَخْرَجُوهَا مِنْ خِبَاهَا وَفَاطِمُ وَالِهٌ تُبْدِی الْأَنِینَا آه وا مصیبتاه که خواهرم زینب را از خیمه بیرون کردند آه آه که در آن وقت
فاطمه حیران بود و ناله مینمود سُکَیْنَةُ تَشْتَکِی مِنْ حَرِّ وَجْدٍ تُنَادِی الْغَوْثَ رَبَّ الْعَالَمِینَا آه آه که در آن وقت سکینه بی پناه با قلب سوخته ناله میزد و خود را میخواند
و نداء میکرد و بجز حضرت رب العالمین پناهی نداشت وَزَیْنُ الْعَابِدِینَ بِقَیْدِ ذُلٍّ وَرَامُوا قَتْلَهُ أَهْلُ الْخَئُونَا آه و واحزناه که در آن وقت حضرت
امام زین العابدین بیمار را در غل و زنجیر کردند و اهل خیانت میخواستند که او را بقتل رسانند فَبَعْدَهُمُ عَلَی الدُّنْیَا تُرَابٌ وَکَأْسُ الْمَوْتِ فِیهَا
قَدْ سُقِینَا پس بعد از کشته شدن ایشان خاک بر سر زندگانی دنیا باد و ما بر حالی شده ایم که گویا کاسه مرگ زهر ما بوده و آنرا نوشیده ایم وَهَذِهِ
قِصَّتِی مَعَ شَرْحِ حَالِی أَلَا یَا سَامِعُونَ ابْکُوا عَلَیْنَا پس آن مظلومه روی خود را با اهل مدینه که باستقبال آمده بودند کرده و بایشان ظاهرا خطاب کرده و
در باطن بشیعیان و محبین تا قیامت خطاب کرده فرمود که این بود قصه من با شرح حال من پس آگاه باشید ای شنوندگان گریه و ناله کنید از برای مصائب ما پس
با گریه و زاری و ناله و بیقراری داخل شهر مدینه شدند و چنان ناله وا حسیناه و وا مظلوماه و وا شهیداه و وا عباساه و وا علی اکبراه و وا قاسماه و امثال آنها در شهر مدینه بلند شد
که گویا مدینه بزلزله در آمده بود و در همه کوچه و بازارها و خانها جمع بودند مردان و زنان و کودکان و بلند بود صدای ناله و نوحه ایشان پس اول کسیکه آن

روانه شدند بر سر تربت حضرت پیغمبر آخر الزمان ص پس چون بر روضه مقدسه آنحضرت رسیدند در کتاب بحار روایت کرده است که حضرت زینب هر دو
دست چهار چوب در روضه مبارکه را گرفت وقالت یا جداه انی ناعیة الیک اخی الحسین یعنی با ناله و گریه عرض کرد که ای جد بزرگوار برادرم حسین از
خدمت مرخص شدیم و تنها برگشتیم آه آه که از برای جناب تو خبر قتل و شهادت او را آورده ام وهی مع ذلک لا تجف لها عبرة ولا تفتر من البکاء
والنحیب آه واحزناه که در حدیث است که آن مظلومه با مصیبت کشیده علی الدوام خبر شهادت و مصایب برادر بزرگوار خود و اهل و عیال و دوستان او را
بخدمت جد عالیمقدار خود عرض میکرد و آنها بصورت غربت کشیده اشک جاری بود و چشمش خشک نشده و در گریه و ناله اش آرامی هم نمیرسید و مدام
در نوحه بود آه آه که پس از گریه و زاری از خدمت مرقد جد مرخص شده روانه جانب تربت طاهره مادر مظلومه خود حضرت فاطمه شدند و همگی بی اختیار نالها از
قلب فکار بر میکشیدند و چون بنزدیک قبر مقدس مادر رسیدند همه خود را بر روی قبر مقدس انداخته هر دلسوخته نوحه و هر هجران کشیده ندبه و ناله و
نوحه میکردند بنوعیکه ملائکه زمین و آسمان را بناله در آورده بودند و زنان بنی هاشم و دوستان در اطراف ایستاده از استماع نالهای آن ستم رسیدگان از آنجا
چون ابر بهار میگریستند پس جماعت مجموعی بر سر تربت برادر زهر خورده حضرت امام حسن ع رفته بامثال آنچه ذکر شد نوحه و ناله کردند و از آنجا همین
روانه خانهای بی صاحب خود شدند و علی الدوام اسیران با ام سلمه و زنان هاشمیه مشغول ناله و نوحه بودند و در بیان احوال جناب زینب خاتون تا آخر عمر
بس است که در حدیث میفرماید که کلما نظرت الی علی بن الحسین تجدد حزنها و زاد وجدها آه آه که هر وقت نظر آن مظلومه به بیمار کربلا میافتاد و یتیمی
و اسیری و دربدریهای بیچارگان را بخاطر مبارک میگذرانید غم و الم او تازه میشد و بر سوزش قلب هجران کشیده اش میافزود مؤلف و لحول گوید
که این بود درد جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون بر سر تربت جد و مادر و برادر اما در کیفیت درد جناب سید سجاد و سایر اسیران
از زنان و کودکان پس حدیث معتبری بنظر این خادم اخبار نرسیده است آه آه میدانم که هر یک خصوصا سکینه خاتون که کودک بود و قدرت بر تسکین
انهمه با مصیبت و محنت اسیری و سفر نداشت آیا در نزد قبر جد خود و تربت خاتون جنان و امام حسن چه عرضها کردند و چگونه شکوه منافقین و ملاعین را
نمودند و بیان شهادت شهدا و اسیری خود را بچه زبان کردند آه آه و میدانم که هر یک از اسیران تا آخر عمر بر چه حال بودند و همین بس است در احوال
مادر سکینه خاتون که در کتاب مجمع البحرین روایت کرده است که رباب دختر امرء القیس یکی از زنهای جناب سید الشهداء بود و در سفر کربلا در خدمت
آنحضرت بود و او مادر سکینه خاتون بود و چونکه بمدینه مراجعت نمود اشراف قریش قصد تزویج او نمودند و او را خواستگاری کردند پس او قبول نکرد
و همه را جواب داد و گفت که ما بعد از رسول خدا خویشی را طرف شوهر نگیرم و تا آخر عمر در مصیبت شوهر بزرگوار خود گریه و نوحه میکرد و هرگز زیر سقف
ننشست تا از دنیا رحلت نمود انا لله و انا الیه راجعون در کتاب لهوف و غیره روایت شده است که جناب سید سجاد ع در مصیبت کبری و بلیه عظمی
تا چهل سال روزها را روزه بود و شبها بقیام در عبادت پروردگار بسر میبرد و مدام ناله و گریه داشت و چون غلام آنحضرت آب یا طعام برای افطار آنجناب
حاضر میکرد و در پیش روی مبارکش میگذاشت آن مظلوم میل نمیفرمود پس آن غلام عرض میکرد که ای مولای من میل فرما و او میل نمیفرمود فکان
یقول قتل ابن رسول الله جائعا قتل ابن رسول الله عطشانا یعنی لب بود عادت آنحضرت که میگریست و در جواب غلام میفرمود که چگونه میل کنم من
گوارا باشد خوردن و آشامیدن و حال آنکه کشته شده است پسر رسول خدا در حالتی که بسیار گرسنه بوده است و شهید شده است فرزند رسول اکرم
در حالتیکه بسیار تشنه بوده است آه آه در حدیث است که آنحضرت را مکرر میفرمود و چندان میگریست که طعامش با آب چشمش خمیر میشد و آبش
با اشک دیدگانش ممزوج میگردید و علی الدوام بر این حال بود تا آنکه بروایتی عبد الملک بن مروان علیه اللعنة و موافق اصح روایات
فرزند او هشام بن عبد الملک که لعنت الهی بر هر دو باد از شدت عداوتیکه با آنحضرت داشت آن مظلوم علیل را بزهر جفا شهید کرد پس آنحضرت روحی
له الفداء به پروردگار خود ملحق گردید و مصداق آیه سراپا هدایة واعبد ربک حتی یاتیک الیقین شد فصلوات الله و سلامه علیه
و علی آبائه و ابنائه و احبائه و لعنة الله علی قاتلیه و اعدائه ابد الآبدین و دهر الداهرین **اما خاتمه** پس در آن مطلب

شهادت جناب سید سجاد بزهر جفا

اول



اول در ذکر دعاء مناسب آخر مجالس تعزیه است بدانکه بهتر آنست که اول امر کند اهل مجلس را که بیکدفعه بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد
و بعد بگوید که خداوندا من از جناب اقدس تو سؤال میکنم برحمانیت و رحیمیت تو ای ارحم الراحمین تو اینکه عطا فرمائی بما محبت و معرفت جناب
خود را و بیرون فرمائی از قلب ما محبت هر چه غیر از محبت جناب تو و دوستان تو پس از تو سؤال میکنم اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و اینکه
از تو سؤال میکنم بحق حبیب تو و صفوه جمیع مخلوقات تو و حجة تو بر همه خلق تو محمد صلی الله علیه و آله اینکه معرفت ما را و سایل با معرفت او فرمائی
و عبادت ما را بلکه جمیع احوال و افعال و اقوال دنیا و آخرت ما را وسیله دنیا و آخرت انجناب فرمائی یا الهی و سیدی از تو سؤال میکنم بحق و حرمت
الحی تو و مظهر قدرت تو و امیر برگزیده و آینده از خلق تو و بحق فرق ناحق شکافته جناب امیر المؤمنین که بدنهای ما را محل نزول ملائکه
فرمائی و محل چراگاه شیطان نفرمائی یا الهی و سیدی از تو مسئلت کنم بحق سیده نساء عالمیان و صدیقه و جناب خاتون جنان جناب فاطمه طاهره
و پهلوی شکسته او که عطا فرمائی بمردان و زنان ما را قبول فرمائی و همگی را وصل با حور و غلمان جنان روزی گردانی یا الهی و سیدی بحق و حرمت
اول آقایان اهل جنان و حجت تو بر همه عالمیان و دهان زهر خورده و جگر پاره پاره او حضرت امام حسن مجتبی ع که همه ما را در دنیا و آخرت
از خدام آل محمد علیهم السلام فرمائی تا از اولیای آل محمد که جنت محسوب شویم یا الهی و سیدی و مولای از تو سؤال میکنم بحق و حرمت دوم
آقایان اهل جنان و سبب نجات امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان یعنی خامس آل عبا و شهید دشت کربلا ابی عبد الله الحسین علیه السلام و بحق غربت او
و وحدت او و جوع او و عطش او و بحق شب عاشوراء و روز عاشوراء و عبادت و مناجاتهای او در آنها آه آه و بحق اعضای بدن نازنین او
و انگشت و دست بریده او آه آه بحق حلقوم ناحق بریده او و بفرق ناحق شکافته او آه آه و رگهای پاره پاره بدن او و پوست [illegible]
سوراخ سوراخ شده او آه آه و بحق سر نازنین و بدن او و بحق استخوانهای در هم شکسته او و سر نورانی بر نیزه شده او و باطراف شهرها و محلها
گردانیده شده او و بحق ذریه طیبین و طاهرین او و بحق اهلبیت مظلومین اسیر او و بحق شهداء در خدمت او و بحق زائرین و مجاورین
و گریه کنندگان و محبان او و بحق جمیع نیکوئیهای ظاهریه و باطنیه او جناب ترا قسم میدهیم که جمیع خیرات دنیا و آخرت را بهمه ما و اموات ما
کرامت فرمائی و جمیع شرور دنیا و دین را از همه ما دفع و رفع نمائی و امور دنیای ما را چنان اصلاح فرمائی که از اصلاح آن فارغ شده
علی الدوام مشغول اصلاح معرفت دین و آخرت خود شویم و بزرگترین همه حوائج ما آنکه در دنیا و آخرت میانه ما و ایشان جدائی نفرمائی
بحقهم و بحق نبیهم صلی الله علیهم اجمعین و بحرمة سورة المبارکة الفاتحة **مطلب دویم** در وصیتهای مصنف است به بردارنده این کتاب
و طالبان و آن هشت وصیت است **اول** آنکه اگر خطائی بیابند بقلم انصاف اصلاح نمایند و حقیر اگرچه کمال سعی در تحصیل احادیث معتبره و در حسن
ترتیب آنها و در تصحیح آنها کرده ام لکن چون غیر معصوم مبتلا بسهو و نسیان است ظاهر است که بی غلط نباشد **دویم** آنکه این عاصی و والدینم را
از دعای خیر فراموش نفرمایند خصوصا در مجالس تعزیه ولا سیما بعد از ممات ما که دست ما کوتاه و چشم ما براه است اللهم اغفر لمن استغفر
علینا و انعم علینا بالفاتحة **سیم** آنکه هر کس بجهة خواندن یا نسخه کردن بخواهد بخل نکند خصوصا با بیکار بودن نسخه نزد مالک و استحقاق
سایل و اطمینان از تضییع آن **چهارم** آنکه از کتاب چیزی کم نکند و بر آن چیزی نیفزاید که اگر چنین کند در مقام انتقام خواهم بر آمد
بلی اگر خواهند که از این چیزی بجای نقل کنند یا در حاشیه کتاب نه باسم حقیر شعری یا حدیثی و غیر آنها مناسب زیاد کنند مختارند **پنجم**
آنکه در تصحیح کتاب کوشش کنند **ششم** آنکه التماس این دارم که بقدر امکان سعی در نیکوئی کاغذ و خط نمایند **هفتم** آنکه تا ممکن شود
این کتاب را برای خود تحصیل نمایند که احادیث خوب بطریق مرغوب جمع شده است و ندیده ام دیگری را بطریق جمع فضایل و معارف و مصائب
نموده باشند و این عاصی اگرچه قابل این نبوده ام که از قلم مثل این کتاب جاری شود لکن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **هشتم**
آنکه اگر طول کتاب نبود اسرار و معارف بسیار نوشته میشد بلی از جهة خالی نبودن کتاب از آنها در جمله از خطبهای اول مجالس اشاره ببعضی

در بیان وصیت مصنف به بردارنده کتاب

مطلب

مطالب شده قدر آنها را بدان که همه موافق بواطن و اشارات آیات شریفهٔ قرآنیه و احادیث و زیارات و ادعیه و خطب مرویه از اهل عصمت علیهم السلام است و هرکس چنین نداند از قصور اوست نه تقصیر مصنف پس اگر از خود یا مادام الحیات یا از اهل معرفت سؤال کنی و بزرگی و جلال مانع نشود از سؤال مطابق بودن آنها را با شریعت خواهی فهمید و الا فلا والسلام علی من اتبع الهدی و ترک سبیل الجهل والعناد والردی

مطلب نهم در مجملی از احوال مصنف است بدانکه از بدو عمر الی حال که پنجاه و هفت سال تضییع عمر نموده ام در عراق عرب و عجم مشغول علوم رسمیه و اصولیه و فقهیه و مقدمات آنها بوده ام و در جمله از آنها خصوصاً در فقه و اصول فقه مجلدات متعدده تحریر نموده ام و زیاده از [illegible] که بفضل الله در معرفت احکام شرعیه محتاج بغیر نبوده ام و با جازات متعدده مفتخر و سرافراز گشته ام و مدتی بکرات شنیده که بتعلیم و تعلم معارف الهیه بقدر الوسع والطاقه جد و جهد دارم و در منجیات و مهلکات کوشش مینمایم و حاصل همه عمرم این است که نجات دهندهٔ از مهالک دنیا و آخرت بعد از معارف الهیه بهتر از تمسک بمعرفت و محبت اهل عصمت ارواحنا لهم الفداء و اقامهٔ لوازم تعزیه داری و گریستن و گریانیدن در مصائب این بزرگواران سلام الله علیهم اجمعین ندیده ام لهذا از برای کفارهٔ خطاها در سایر تحریرات و تقریرات و غفلات و از برای ذخیرهٔ یوم لا ینفع فیه مال و لا بنون از برکت مجاورت در مشاهد مشرفه و ارض اقدس رضوی علی مشرفها آلاف التحیة و الثناء سعی در تصنیف این کتاب که مصائب المعصومین نیز است نموده ام و در نصف شب دهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۳ هزار و دویست و شصت و سه در ارض مقدسه طوس ارواحنا لمقدسها فداء بید مصنف عاصی بانجام رسید اللهم اجعله خالصاً لوجهک الکریم بحق محمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین و آخر دعوای ان الحمد لله رب العالمین

در عهد دولت و سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه الناصر لدین الله ناصرالدین شاه قاجار ادام الله شوکته عن آفات تناهی که حارس محکم قواعد دین و دولت بدست حکمت آنحضرت مشید و استوار است این کتاب مستطاب در دار السلطنه تبریز [?] نگارخانه نامه عبد اهل قبول مصطفی ابن مرحوم و مغفور میرزا عبد الرسول المرندی الاصل تصحیح و تحریر و تتمیم یافت و کان ذلک فی عشر الآخر من شهر ذیحجة الحرام ۱۲۷

اللهم اغفر لمن استغفر لی و لوالدی و انعم علینا بالفاتحة

این همایون نامه کش عنوان بلاست — دفتر قتل شهید کربلاست

حکمران موقف روز حساب — سبط پیغمبر حسین مستطاب

پنج و هفتاد و دو صد بعد از هزار — چون گذشت از هجرت میر کبار

ختم نمودم من این تحریر راد — از پی ایثار یاران رشاد ۱۲۷۵

حسب الفرموده عالیشأنان نامه کهف الحاج حاجی میرزا عبدالله و اخوه مشهدی اللهوردی در کارخانهٔ مشار الیهما منطبع گردید

١٥-

هو
الله الباقی
المعبود

در دار الطباعهٔ
عالیجنابان کهف الحاج
حاجی میرزا عبدالله و اخوه مشهدی
اللهویردی انجام یافت و انشاءالله تعالی
عنقریب است که کتاب برهان قاطع و کتاب
شرح لمعه تمام حاشیه و کتاب گل ریحان که
در تعزیهٔ جناب سید الشهداست و از تالیفات واعظ
قزوینی مرحوم کتاب غریبه است
منطبع کردند و چاپ
شوند

نقشه
مصطفی المتخلص
بدرالرند
ی



